زیر نظر دکتر دبیر سیاقی

تاریخ حبیب السیر

تألیف خواندامیر

با مقدمه استاد جلال الدین همائی

انتشارات خیام

تاریخ
حبیب السیر

جلد چهارم

٢/٨١٠

٢٠١٨

جلد چهارم

تاریخ

حبیب السیر

فی اخبار افراد بشر

تألیف

غیاث الدین بن همام الدین الحسینی

المدعو به ، خواند امیر

مقدمه ، بقلم ، استاد جلال الدین همائی

فهرست مطالب، اعلام تاریخی و جغرافیائی، قبایل، کتب و (تصحیح متن)

زیر نظر:

دکتر محمد دبیر سیاقی

نام کتاب : تاریخ حبیب السیر

تألیف : خواند امیر

ناشر : انتشارات خیام ۳۹۲۰۷۳۳

نوبت چاپ : چهارم ۱۳۸۰

چاپخانه : حیدری

تیراژ : ۱۵۰۰ دوره

شابک: ۷ - ۵۷ - ۶۱۰۱ - ۹۶۴

ISBN : 964 - 6101 - 57 - 7

شابک: ۴ - ۵۳ - ۶۱۰۱ - ۹۶۴

ISBN : 964 - 6101 - 53 - 4

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر شمه از حال وزراء خاقان مغفرت انتما

ازسیاق اوراق سابقهو فروغ ابواب متناسقه خاطرآگاه انتبا یافته وپرتوشعور برین‌مفرده تـافته که دراوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعیدخواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی وسید فخرالدین محمدو خواجه نظام‌الدین احمدبن داودگاهی باستقلال‌وگاهی بشرکت بمنصب‌وزارت سرافراز بودندودراواخرسنه‌عشرین‌وثمانمائه‌خواجه‌غیاث‌الدین‌پیر احمدخوافی‌منظورنظرعنایت‌حضرت‌خاقانی‌شده باتفاق‌خواجه احمد داود درتمشیت امور ملك‌ومال‌یدبیضانمودندوآن‌دو وزیرصایب تدبیر پیوسته بساط انبساط مبسوط‌گردانیده بایکدیگرمزاح میکردندوبصیقل کلمات‌ظرافت‌آمیز زنك ملال از لوح خاطر میستردند وچون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث‌الدین پیراحمد درآن امراستقلال یافت‌وقرب‌سی‌سال‌درکمال‌دولت‌واقبال‌روزگارگذرانیده‌انواراِنعام واحسانش برصفحات احوال ساکنان اقطاربلاد عراق وخراسان تافت ودرآن اوقات در اطراف ولایات بقاع نفاع‌بنا نهاد وقری معموره ومستقلات مرغوبه وقف نموده ابوات خیرات بـر روی امـید فقرا ومساکـین بازگشاد و بعد از واقعه نا گزیـر خاقان گردون سریر و گرفتاری‌میرزا عبداللطیف بدارالسلطنهٔ‌هراة شتافته‌بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت‌ونوبت‌دیگرمتصدی‌امروزارت گردیدوتازمان‌استیلاء میرزاالغ‌بیك‌گورکان علاءالدوله در کمال اعتبار واختیار روزگار میگذرانید و سایراحوال آنخواجهٔ‌ستوده خصـال در ضـمن داستانـهـای آینـده مـذکـور خـواهـد گشت لاجـرم دریـن دراین‌مقام خامهٔ‌خوشخرام ازسر تفصیل‌آن درگذشت خواجه غیاث الدین‌سیدی احمد بن خواجه‌نظام‌الدین‌احمدشیرازی بنباهت‌ذکر وعلوقدروشرف‌خاندان ورفعت منزلت‌پدران ازامثال‌واقران امتیاز واستثناداشت وآن‌جناب درماه‌صفر سنه ۸۳۸ در امر وزارت با خواجه غیاث‌الدین پیراحمدشریك شده‌رایت‌نصفت‌برافراشت درروضة‌الصفا مسطوراست که‌خواجه‌سیدی‌احمد درایام‌وزارت روزی بجهة‌مهمی بخانه مولانا فصیح خوافی که‌وزیر میرزا بایسنقر بود تشریف حضور ارزانی فرمود جناب مولانا چند طبق تتماج بدنبه کشیده خواجه‌سیدی احمدبچشم عبرت درآن‌آش‌نگریست وروی‌به مولانافصیح آورده بزبان‌عتاب گفت که‌مردم حرام خورندوچنین خورند‌درآن‌اثنادست‌خواجه برطبقی‌خورده مقداری‌شور با بردستارخوان‌ریخت روزدیگر مولانادرسردیوان بوقتی که‌خواجه‌سیدی احمد حاضر بودبابعضی مردم‌میگفت که‌دی روزخواجه‌سیدی احمدبخانه ماآمده‌بودند دستار خوانرا چرب ساختند خواجه‌سیدی احمداین‌سخن‌شنوده گفت مولانا خاطرمشوش

مدار که‌در آن آش آنقدر روغن نبود که بریختن آن دستار خوان چرب‌شود وفات‌خواجه سیدی احمددر بیستم شعبان سنهٔ ۸۳۹ درقراباغ اران اتفاق افتاد وفرزند ارجمندش‌خواجه شمس‌الدین محمد نعش اورا بهراة نقل کرده‌ودرجوار مزار فیض‌آثار پیرمجرد خواجه ابوالولید احمد بخاك‌سپرد امیرعلاءالدین شقانی درزمان فرخنده‌نشان حضرت خاقان سعیدچندسال درامر وزارت باخواجه غیاث‌الدین پیراحمد شریك‌بود ونوبتی میان ایشان مخالفتی روی‌نموده هریك‌ازآن دووزیر سخن‌تصرف‌وتقصیر شریك‌خودرا بعرض‌صاحب تاج وسریر رسانیدند وآن‌حضرت حکم‌فرمود که‌خواجه غیاث الدین پیر احمد سر کار امیرعلی‌را ضبط نماید وامیرعلی‌نیز درتحقیق سرکار خواجه‌پیراحمد اهتمام فرماید‌وحال آنکه خواجه غیاث‌الدین پیراحمد قریه‌یحیی آبادرا که‌ازتوابع‌هراةاست وهرسال‌مبلغ کلی حاصل‌داشت بجزئی‌چیزی بصفی‌الدین ولدخواجه عبدالقادر گوینده که‌مردی‌مزاح کننده بود ودرمجلس‌همایون نسبت بامراء وارکان دولت مطایبه می‌نمود اجازه داده بود وامیرعلی کیفیت توفیرآن را دانسته نخست بتحقیق محصول‌قریه یحیی‌آبادپرداخته ودرقریهٔ مذکوره صفی‌الدین‌آن وزیر نازنین رابخانه خود فرودآورد وآغازطبخ کرده حقهٔ مفرح که‌یکجانب‌آن بمسکرات‌ومخدرات مخلوط ساخته بودبنظررسانید امیرعلی ازتناول آن‌ترکیب ابا فرموده گفت یمکن‌که‌بنك داشته‌باشد صفی‌الدین سوگندخورده که این‌بنك وهیچ مخدری‌ندارد واشارت بطرفی کرد که‌نداشت وموازی‌یك دو جو از آن‌برگرفت بخورد بنابرین خاطر امیرعلی اطمینان یافته‌قرب‌نیم‌سیراز آن معجون‌بکار برد ودرساعت‌فرورفته همانجا سربر دفترنهاد صفی‌الدین‌سوارگشته خودرا بنظرمیرزا شاهرخ رسانید ومعروض‌گردانید‌که وزیری‌را که‌بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اید اول بمزرعه که‌من‌فقیر مستأجرآنم آمده‌آنمقدار بنك تناول‌نموده که‌اگر عضوی‌از اعضای‌اورا میبرند متنبه نمی‌شود پادشاه بادین وداد ازوقوع‌این‌معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تامشاهدهٔ‌حال امیرعلی نماید وآنشخص‌به‌یحیی‌آباد شتافته وامیرعلی‌را بی‌شعور یافته بازگشت وآنچه بعین‌الیقین دیده‌بودعرض‌نمودلاجرم نائرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال‌یافته اختاجی‌را بطلب اوارسال داشت واختاجی در قریهٔ یحیی آباد درحالتی که کلمهٔ لایموت فیهاولایحیی برامیرعلی صادق‌می‌آمد اورا براسب نشانده بپایه‌سریراعلی رسانید وامیرعلی مخاطب ومعاتب گشته ومبلغی برسم جرمانه جواب‌گفته بغایت بی‌اختیار وبی‌اعتبارشد وبعدازاین‌واقعه درفیصل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث‌الدین پیراحمدرا پیشنهاد همت ساخت ودیگر بسلوك مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این‌حکایت بنظرمطالعه‌کنندگان در می‌آید که در روز چهارشنبه آخرصفرسنه هشتصدو چهل‌پنج خواجه‌پیراحمد وامیرعلی‌از جمع وخرج مال ولایت جام سخنی بعرض خاقان‌عالی‌مقام می‌رسانیدند خواجه‌شمس‌الدین علی‌مالیجه

که‌برضبط اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش‌آمد وشمهٔ ازآن معنی عرض‌کردو میرزا شاهرخ تمامی احوال‌آن مواضع‌را استفسارفرموده خواجه‌شمس‌الدین‌علی‌بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که‌معلوم‌نموده بودبازگفت وعرض‌نمود که‌باامیرعلی شقانی‌سخن دارم میرزا شاهرخ‌حکم‌کرد که‌امیرجلال‌الدین فیروز شاه‌بتحقیق‌مهمات دیوانیان‌پردازد واین‌حکم برخاطر خواجهٔ‌پیراحمد شاق‌آمد ودربحر اندیشه افتاد و خواجه شمس‌الدین علی دریك‌دومجلس انواع تقصیر برامیرعلی شقانی ثابت کرد و کیفیت قضیه بسامع علیه رسیده‌حضرت‌خاقانی‌رقم‌عزل برورق‌حال امیرعلی کشیدخواجه‌شمس‌الدین‌علی ما لیجه بعدازعزل امیر علی‌شقانی درسنهٔ ۸۴۵ برمسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرك زادگان‌سمنان بود وبفنون فضایل و کمالات اتصاف‌داشت‌وپیوسته‌همت بر تربیت ورعایت اهل علم ودرایت می‌گماشت وچون‌نصب خواجه شمس‌الدین علی بـآن‌منصب مخالف‌مزاج خواجه پیراحمد بودبغایت متأثر گشت وسه‌چهارروز درخانه‌خزیده‌بدیوان حاضر نشدودرآن‌ایام ازجانب‌شیراز عرضه‌داشتها بپایهٔ سریراعلی‌آمده خواجه‌شمس‌الدین علی بی‌حضور وشعور خواجه پیراحمد مضمون آن کتابتها بعرض‌رسانید ودرجواب‌احکام نوشته ومهر کرده نزدخواجه پیراحمد فرستاد هرچندوقوع این‌حالت ضمیمهٔ کـدورت خاطر جناب وزارت‌مآب گشت امااز‌غضب حضرت‌شاهرخی ترسیده آن‌نشان‌هارا مهـر نمود وروزدیگر بدیوان تشریف فرمود وخواجه شمس‌الدین علی‌سمنانی تا آخـرایام حیات خاقانی برمسندوزارت متمکن بود وچون واقعهٔ هایلهٔ آنحضرت اتفـاق افتاد از اردوی‌همایون گریخته بوطن‌خویش رفت مآل حالش‌بوضوح نپیوست.

گفتاردر ذکر بعضی از سادات ومشایخ وافاضل که‌معاصر بودند

با خاقان عابدعادل

برضمایر اولی‌البصایه‌مخفی ومستتر نخواهدبود که‌بنابر امتدادایام‌دولت حضرت خاقان‌سعید وکمال‌عدالت ونصفت آن‌پادشاه صاحب‌تائید درایام‌سلطنتش جمعی کثیر از سادات وعلماء وفضلا وشعرا درممالك ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند ودرظلال مرحمت وپناه‌عاطفت آنحضرت درغایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال‌مینمودند وبیان‌حالات مجموع آن‌طایفه موجب اطناب‌ست وتطویل لاجرم خامـهٔ نکته دان صحایف این‌اوراق رابذکر مجملی ازحال مشاهیر آنطبقه عظیم‌الشان‌می‌آراید وهرکس بیشترازعالم فانی بجهان‌جاودانی انتقال‌نموده درذکر تقدیم‌می‌نماید

خواجه‌محمد پارسا ولدمحمدبن محمودالحافظی البخاری‌بود ودرسلك‌اعاظم اصحاب خواجه‌بهاء الدین نقشبند انتظام داشت وخواجه از اولاد عبدالله بن جعفر طیار بود رضی‌الله‌عنهما درماه‌محرم‌سنهٔ ۸۲۲ متوجه گذاردن‌حج اسلام وطواف روضـهٔ منوره

خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام گشته از آب آمویه عبور فرمود ودر آن سفر بهر شهر وقصبه که رسید سادات وعلما وافاضل مقدم اورا باعزاز واکرام تمام تلقی نمودند وخواجه محمد بعدازوصول بمکهٔ مبارکه وفراغ ازمناسك حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی‌از آنکه در عماری نشیند طواف‌وداع بجای‌آورد ودرغایت ضعف‌وناتوانی بجانب مدینه‌طیبهٔ طیبه درحرکت آمده دراثناء‌راه روزی اصحاب‌را طلبیده وبکی‌از ایشان را فرمود تااین کلمات‌را قلمی گردانندکه (بسم‌الله الرحمن الرحیم جاءنی سیدالطائفه‌الجنید قدس‌الله سره فی‌صحوة‌یوم‌السبت التاسع عشر من‌ذالحجه سنهٔ اثنی وعشرین و ثمانمائه عندانصرافنا من‌مکة‌المبارکة زادهاالله‌تعالی تکریماً ونحن نسیرمع‌الرکب وانابین‌النوم والیقظه فقال فی‌زیارة وبشارة القصدمقبول فحفظت هذه‌الکلمة‌وسررت‌بهاثم استیقظت من‌الحالت‌والواقعه بین‌النوم والیقظه والحمدلله علی‌ذالك) وآن‌جناب درروز چهار شنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه‌رسیده روزپنجشنبه وفات یافت ومولانا شمس‌الدین قناری واهل قافله‌بروی نماز گذارده شب‌جمعه درجوارمزار بزرگوار عباس رضی‌الله عنه جسدش را بخاك‌سپردند وازمولفات خواجه‌محمد پارسا یکی کتاب فصل‌الخطاب‌است. ودرآن‌نسخه بسیاری‌ازمناقب ومفاخر ائمهٔ اثنی‌عشر سلام‌الله‌علیهم ماطلعت‌الشمس والقمر اندراج‌یافته اماچون‌سخنانی که‌مخالف مذهب شیعه است‌نیزدر فصل‌الخطاب مکتوب‌گشته‌علماء شیعه آن‌کتاب رامنظورنظر التفات نکرده اندو‌بعضی‌از فضلا لفظ فصل‌خطابی راجهة‌تاریخ وفاتش‌شمرده اند وبعدازفوت خواجه محمد پارسا ثمرهٔ شجرهٔ وی خواجه حافظ الدین **ابونصرپارسا** که‌بصفت علم وعمل موصوف بود قایم‌مقام پدرخودشده درنفی وجود و بذل موجود کارازوی‌در گذرانید وفاتش‌درسنهٔ خمس‌وستین وثمانمائه اتفاق افتاد و در قبة الاسلام بلخ مدفون‌گشت یکی ازشعراء در تاریخ فوتش گوید **نظم** خواجهٔ اعظم ابونصر آنکه شد ✿ تکیه گاهش مسند دارالبقا ✿ سراو چون‌باخدا پیوسته‌بود✿زین سبب تاریخ‌شد سر خدا.

خواجه لطف‌الله بن خواجه‌عزیز واعظی باعلم وتمیز بود وسالها درمقصورهٔ جامع‌هراة بنصیحت خلایق مشغولی مینمود وفاتش‌درسنه‌ثلث وعشرین وثمانمائه بوقوع پیوست ودر خیابان هراة درجوارمزار علامه‌رازی مدفون‌گشت .

امیرغیاث الدین محمد عمدهٔ سالکان‌طریق یقین‌وقدوهٔ ناظمان مناظم دین‌بود باطن‌خجسته میامنش مهبط‌انوار معرفت‌الهی وضمیر فیض پذیرش مظهر آثار کمالات نامتناهی وآنجناب درایام جوانی وعنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب یقظه وانتباه بسر برده باصناف ریاضات وعبادات اوقات‌خجسته‌ساعات مصروف‌گردانید وچون بدرجهٔ‌کمال ترقی‌کرد ببادغیس شتافته دراین‌محل‌که‌حالا لنگر مقدسهٔ آنجناب است رحل اقامت انداخت وباندك زمانی درآن‌منزل که حکم وادی غیر ذی‌ذرع داشت قنوات جاری گشته آن‌مقدار زراعت وعمارت‌شد که‌صفت‌مصر جامع‌گرفت وعظم‌شان‌و

علومکان امیرغیاث الدین بمرتبهٔ رسید که حضرت‌هدایت شعار ولایت آثار امیرقاسم انوار گاهی باقدام نیاز ازدارالسلطنه‌هراة جهة ملاقات آن‌سیدخجسته صفات بلنگرمقدسه می شتافتند وحضرت خاقان‌سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف‌برده یکدو روز آنجابوده نسبت به جناب سیادت منقبت لوازم‌ارادت بجای‌آوردند بثبوت پیوسته که‌درآن روز که حضرت شاهرخی باامیر غیاث‌الدین ملاقات‌فرمودآنجناب ازغایت علوهمت‌امیرجلال‌الدین‌فیروز شاه را طلبیده مقالید انبار وحویخجانه لنگررا پیش‌او نهاد وفرمودکه‌درویشان مااز عهدهٔ تقسیم‌جزئیاتی که‌دراین‌خانهاست بیرون‌نمیتوانند آمدامید آنکه‌شمالطف نموده آنچه‌لایق بحال‌هرکس‌دانیدازاینجا سامان‌کرده بوی‌رسانیدوامیرفیروزشاه برجوع‌این‌خدمت‌مباهی گشته‌حسب‌الفرموده بتقدیم رسانیدبناء علی‌هذادرزمان‌خاقان‌منصورسلطان‌حسین‌میرزا همواره‌اولادامیرفیروزشاه‌دعوی‌تولیت‌لنگرمیکردندو بدین‌واسطه‌چندگاه‌امیرعبدالخالق فیروزشاه‌صاحب عهدهٔ‌آن امربود وفات امیرغیاث درشهور سنهٔ اربع‌وعشرین‌وثمانمائه روی‌نمود مولانا یعقوب چرخی ومولانانظام‌الدین خواموش درسلك‌مشایخ ماوراالنهر انتظام داشتند وهمواره همت‌برمتابعت‌حضرت خواجه بهاءالدین‌نقشبندمی گماشتندخواجه حسن‌عطار ولد خواجه علاءالدوله عطار است‌ومنتظم درسلك مشایخ کبار فوتش‌دراثناء سفرحجاز درسنهٔ ست‌وعشرین وثمانمائه دربلدهٔ شیراز روی‌نمود واصحاب نعش او رااز آن ولایت بصغانیان نقل‌کرده بخاك سپردند .

شیخ محی‌الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم وزاهدو متورع بودبا سلاطین وامراءدر کمال ابهت‌و استغنا مــلاقات می‌نمود چندنوبت بگذاردن حج اسلام فایزگشت ودرکرت اخیرکه بحجاز میرفت درحدود خلبانی منتصف رمضان سنهٔ ثلثین و ثمانمائه درگذشت‌یکی ازفضلاء درآن باب‌گوید **بیت** وفات‌قطب جهان شیخ محی‌طوسی میانهٔ حلبست‌ومیانهٔ رمضان مولانا جلال‌الدین **یوسف** اوبهی اعلم فضلاء زمان وافضل علماء دوران بودو دردرس سلطان المحققین وبرهان‌المدققین مولانا سعدالملة والدین مسعودالتفتازانی تحصیل فرمود مهارتش در فنون معقول‌و علوم منقول بمرتبهٔ رسیدکه حضرت مولوی در اجازاتی‌که برای آنجناب مینوشت بقلم کــرم رقم‌نمودکه اگــردر تالیفات اینجانب برسهو بیان اطلاع یابد بعدازتامل‌و احتیاط بتعبیر بیانی وتغییربنانی اصلاح فرماید درسنه ۸۱۳ که‌عمارت مدرسه شریفه وخانقاه معارف پناه‌حضرت خاقان سعیدکه در درون بلده فاخر هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت نخست رقم تدریس بروجنات حال‌جناب مولانا یوسف‌کشیده ودرروزاجلاس بنفس نفیس بمجلس‌درس‌تشریف‌حضورارزانی‌داشت وقامت قابلیت آنجناب رابخلع فاخره بیاراست وایضاًحضرت خاقانی همدرآن روز مرجع‌العلماءوالاهالی مولانا جلال‌الدین یوسف حلاج وحاوی فضایل نفسانی مولانا نظام‌الدین عبدالرحیم یاراحمد وجناب‌افادت

پناه خواجه ناصرالدین لطف‌الله خواجه عزیزالله رادر آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرمودو امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ‌الاسلامی خواجه علاءالدین علی‌الچشتی تفویض فرموداز ثقات استماع افتاده که بعداز چندگاه از نصب علماء مشارالیهم مولاناشمس‌الدین محمد جاجرمی قائم مقام یکی از ایشان گشت ودر روز اجلاس ازاکابر علماء شیخ شمس‌الدین محمد خزری وازاعاظم امراء امیرعلیکه وامیر فیروزشاه بدان بقعه شریفه تشریف آوردند ومولانامحمد ازکشاف تفسیر آیه اشهدانه لااله الاهو والملائکه والوالعلم قائما بالقسط رادرس گفتو فرمودکه برحاشیهٔ مولانا سعدالدین‌التفتازانی که برین مبحث نوشته‌شده ده اعتراض‌دارم چون‌شیخ جزری فارسی‌فهم نمیکرداعتراضات خودرا بلغت عربی بیان‌نمود مولانا جلال‌الدین یوسف اوبهی که یکی ازحضارمجلس بودفرمودکه‌نوبتی دیگرشبهات‌مذکوره رابفارسی تقریر نمائید تاامرا وسایرحاضران بر کیفیت آن اطلاع یابندو مولانامحمد جاجرمی این التماس‌را برشفقت حمل‌کرده آن اعتراضاترا بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال‌الدین یوسف درمقام معارضه وجواب آمده شش اعتراض را بروجهی مندفع گردانید که حقیقت آن برتمامی‌حاضرین واضح گردید پس روی بامرا آورده گفت‌چهار سخن دیگربرین قیاس نمائید وبدانید که‌اگرمولانا سعدالدین همچنان‌کسی بودی‌که بریك حاشیه اوده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق وغرب عالم را فرو نمی گرفت‌وامیر فیروز شاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری‌کردی‌که هرحقی که‌مولانا سعدالدین درذمه تو‌داشت ادایافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت دربارهٔمن بمرتبه‌ایست که‌اگر صدسال آستانه اورابمژگان بروبم اندکی از بسیارآن‌ادا نمی‌شود ومولانا جلال‌الدین یوسف اوبهی‌را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعارا میرسید قاسم انوار ارادت تمام‌بود فوتش ببلدهٔ هراة درشب شنبه پنجم شعبان سنه‌ثلاث‌و ثلثین وثمانمائه روی نمود خواجه معزالدین خلیل‌الله جامی ولد خواجه جلال‌الدین محمود بلندبودو از سایر اولادحضرت شیخ‌الاسلام احمدجام بمزید جاه و جلال ممتازو مستثنی مـی‌نمود وفاتش درماه شوال سنه هشتصدوسی وسه اتفاق افتادومشایخ‌عظام خراسان‌را از مفارقت آن‌خواجه‌عالیشان خون‌جگر ازدیده بگشاد کاشف اسرارازلی **امیر نورالدین نعمت‌الله ولی** مقتدای سادات عرب‌و عجم بودودر میدان اظهار کرامـات وخوارق عادات‌ازجمیع مشایخ‌صاحب سعادات‌کوی مسابقت میربود سلاطین زمان وحکام نافذفرمان‌سرارادت برآستان‌هدایت آشیانش می‌داشتندو علماء اعلام وفضلاء کرام وسائر اکابرو معارف آن ایام درگـاه کعبه‌اشتباهش راقبلهٔ حاجات میپنداشتند دیوان اشعار حقایق شعار آن سید ولایت دثار مشهور استودر آن‌کتاب افادت ایاب ابیاتی‌که بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور انتقال آن‌صاحب کمال از دارملال بمنازل بهشت عنبرسرشت درقریه ماهان کرمان‌در بیست‌وپنجم ماه‌رجب سنه اربع‌و ثلثین وثمانمائـه دست‌داد ودروقت سکرات طوطی

طبع‌شکر افشانش بنظم این ابیات لطافت آیات‌زبان بیان بگشاد قطعه نعمت‌الله جان بجانان دادو رفت ✿ بردر میخانه مست افتاد ورفت کل‌شئی هالك الا وجهه خواند بردنیای بی‌بنیاد رفت ✿ چون ندای ارجعی ازحق شنید زنده دل درعشق اوجان‌دادو رفت نعمت‌الله دوستان یادش کنید✿ تاپنداری‌که رفت ازیاد رفت

مولانا نورالدین لطف‌الله المشتهر بحافظ ابرو درسلك اعاظم اصحاب انشاوتصنیف واکابر ازباب انشاد و تالیف منتظم‌بود وآنجناب هروی‌المولد است اما دزهمدان نشوو نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و همواره اورا درمجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت براسترضاء خاطرش میگماشت وجناب مولوی بعداز فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ سنیه شاه رخیه شتافت وپرتوالتفات شاهزاده پسندیده صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدةالتواریخ بایسنقر یرا که مشتملست بروقایع وحوادث عالم وچگونگی احوال واوضاع طبقات بنی‌آدم درآن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون رابر سبیل تفصیل تاشهور سنه ۸۲۹ درآن‌کتاب افادت آیاب‌درج فرمود **بیت** چو حافظ سخن را بدینجا رساند ✿ سپهرش بساط سخن برفشاند تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرواز دار ملال درین بیت که‌نوشته میشودمذکور است **بیت** بسال هشتصدو سی‌وچهار در شوال وفات‌حافظ ابرو بشهر زنجان‌بود

مولانا رکن‌الدین محمدالخوافی جامع فنون‌صوری وحاوی‌علوم معنوی بود و سالها دردارالسلطنه هراة بدرس و افاده قیام واقدام می نمود علماو اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش رامرجع وملاذ میدانستند وامرا و ارکان دولت خاقان‌عالیشان بصحبت شریف آنوحیدزمان تیمن وتبرك میجستندو جناب مولوی درایام شباب واوان جوانی عزم گذاردن‌حج‌اسلام فرموده ازخراسان بعراق وفارس خرامید وروزی چنددر شیراز که‌درآن زمان‌مقر اعزاز پادشاه جهانمطاع جلال‌الدین‌شاه شجاع بود ساکن گردیدو شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای شیراز بود بملاقات آنجناب بسیارمیل کردو چندنوبت استدعاء حضورش فرموده لوازم‌تعظیم بجای آوردو مولانا بلطایف‌الحیل رخصت حاصل‌نموده بحجازشتافت وبکرات حج‌اسلام گذارده شرف زیارت‌روضه منورهٔ حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام دریافتو چون ازآن سفرمبارك بازگشته بخراسان رسید دیگرآمد شدمجلس هیچیك از سلاطین نه‌پسندیده وفات آنجناب در ۲۷ شوال سنه‌اربع وثلثین وثمانمائه روی نمودو آنصورت درظاهر بلدهٔ فاخره هراة بقریه‌موزه و دروازه واقع بود .

خواجه ابوالوفاء خوارزمی بتکمیل علوم ظاهری وباطنی موفق‌گشته و ازمبادی ایام جوانی تااواخر هنگام زندگانی درطریق صوفیه سلوك مینمود ازنتایج طبع شریفش درعلم توحید چندرساله را مشهور است وبعضی ازرباعیات بلاغت‌آیاتش

برالسنه و افواه مذکور واین رباعی ازآنجمله است که رباعی من از توجدا نبوده ام تا بودم ٭ این است دلیل طالع مسعودم ٭ در ذات تو ناپدیدم ار معدودم ٭ وز نور توظاهرم اگر موجودم وخواجه ابوالوفاء درخوارزم فی شهور سنه خمس ثلثین و ثمانمائه درگذشت وهم در آن ولایت مدفون گشت

مولانا کمال الدین حسین خوارزمی درسلك مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر بار مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین درایام دولت حضرت خاقانی غزلی درسلك نظم کشیده که مطلعش اینست بیت ای در همهٔ عالم پنهان تو پیدا تو ٭ هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو وطایفه از اجلاف فقهاء حنفیه معنی بعضی ازابیات آنغزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند وکیفیت را بعرض نواب پایه سریر اعلی رسانیده وخدمت مولوی راجهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند اما هرچند سعی نمودند مدعای خویش را بثبوت نتوانستند رسانیدند ومولانا حسین اعتراضات اعدارا بروجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص گردید مقصد اقصی در ترجمه مستقصی ازجمله مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است وفی الواقع آن کتاب افادت ایاب درغایت فصاحت و بلاغت نوشته شده اما بعضی ازحکایات آن ازخلل خالی نیست وشرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جنابست شهادت مولانا حسین درخوارزم بزخم تیغ طایفه ازسپاه اوزبك که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه و ثلثین و ثمانمائه بوقوع انجامید قبرش در پایان پای پیرش خواجه ابوالوفاست

سید صدرالدین یونس الحسینی ازجمله اجلهٔ سادات خراسان بود و همواره درطریق زهد و تقوی سلوك مینمود و از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخرالدین وزیر شبی حضرت رسالت راصلی الله علیه وسلم بخواب دید و پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شما هست یانی آنحضرت فرمود که بلی فرزندمنست و روز دیگر درتعظیم واحترام آن زبدهٔ اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت درقبضه اقتدار او بود نگذاشت که هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدرالدین یونس در شهور سنهٔ ببلدهٔ فاخرهٔ هراة وفات یافت واز وی یك پسر ماند درغایت پرهیزکاری ودینداری سید معین الدین مرتضی نام وسید معین الدین مرتضی درسنهٔ ازعالم انتقال نمود و اورا نیز یك پسر بود سید رضی الدین عبدالاول نام علیهما الرحمة الرضوان من الله العلام **خواجه صاین الدین علی اصفهانی** بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف ومعروف بود و در انواع فنون مولفات عربی وفارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیدهٔ ابن فارض از

مخفی نماناد که تاریخ وفات مولانا کمال الدین وسید صدرالدین وسید معین الدین رضوان الله علیهم را مولف این کتاب مستطاب ارقام ننموده اند زیراکه نسخه ایکه منسوب بخط خود مصنف مرحوم بوده با نسخ دیگر بهمین نهج که طبع شده بنظر رسیده ظاهراً در حین تالیف من باب تحقیق قلم صداقت رقم از تحریر آن باز داشته اند

آن جمله است وفات آنجناب بدارالسلطنه هراة درچهاردهم ذی الحجه سنه ۸۳۰ بوقوع پیوست مولانا **جمال الدین عبدالغفار** ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی و برادربزرگتر مولانا کمال الدین عبدالرزاق مورخ بود در تکمیل علوم دینیه وتحصیل معارف یقینه برامثال واقران فایق وسابق می نمود وفاتش در ۱۹ ذی حجه حجه مذکور اتفاق افتاد .

حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شأن آن سرور اهالی نقابت و عرفان ازان زیاده است که قلم دو زبان شمهٔ ازآن دراین أوراق بیان تواند کرد وعلو مکان آن مرجع اصحاب کرامت وایقان نه درآن مرتبه است که بنان بیان اندکی ازبسیار آن بسالهای فراوان درحیز تحریر تواند آورد رباعی عالی کهری که قدوهٔ احرار است در نورضمیر کاشف اسراراست ✿خورشید جمال ومشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انور است ازنفحات فوایح این نسیمات بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدرالدین اردبیلی داده بود بعد ازچند گاه بصحبت شیخ صدرالدین علی یمنی رسیدهٔ نسبت بدانجناب نیزدر شیوهٔ اخلاص سکوت می نمود و امیرقاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد ومنشاء خدام عالی مقامش بود بدارلسلطنه هرات تشریف بارشادفرق عباد مشغولی فرموده باندك زمانی اکثراکابرواعیان خراسان درسلك مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند ودرگاه قبله اشتباهش را مرجع وملاذ خویش دانسته صبح وشام باقدام نیاز بملازمت خادمانش میشتافتند وچون آنحضرت بامیرزا شاهرخ و اولاد عظامش درغایت استغنا ملاقات می نمود وازکمال علوشان چنانچه طمع میداشتند ایشانرا تعظیم واحترام نمی فرمود ازآن رهگذر غبارملال برحاشیه ضمیر میرزا بایسنقر نشست وخاطربر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی واهتمام برمیان جان بست اما نمیتوانست که بی تمسك بهانه مکنون ضمیر خود را بظهوررساند وچون درسنه ۳۰، احمد لرحضرت خاقان سعید را کاردزد بوضوح پیوست که مشارالیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت ودری برج امامت میرفته میرزا بایسنقر کیفیت حال بعرض پدررسانید و رخصت اخراج امیرقاسم انوار حاصل گردانیده اینمعنی را بخدام عتبه علیه اش پیغام داد لاجرم آنحضرت عزم سفرماوراءالنهرجزم کرده ودرآن ایام غزلی درسلك نظم کشیده که مطلعش این است بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کزجهان ✿ مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان ومقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیزو عزم راه کن ✿ شکر برطوطی فکن مرداربیش کرکسان وچون امیرقاسم انوارنورالله مرقده بانوار مراحم طی منازل و مراحل فرموده ببلدهٔ فاخره سمرقند نزدیك رسید امرا وصدورمیرزا الغ بیك دراندیشه افتادند که آن حضرت نقابت منقبت التماس نماید که جهته ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آوردند یاآنکه میرزا الغ بیك رابه ـ

ملازمت سده سنیه امامت برند وچون حضرت امیر بشهرسمرقنددرآمدند بحسب اتفاق گذر ایشان بر در ارك افتاده دانستندکه‌میرزا الغ بیك آنجاست بی‌تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند ومیرزا الغ‌بیك بشرف دیدار فایض‌الانور آن مرجع اولاد سیدابرار علیه‌الصلوة والسلام من‌الله‌الملك‌الغفار فایز گردیده‌ازز بان گوهر بارش سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده درهمان مجلس حلقه ارادت در گوش کشیده و غاشیه حسن عقیدت بردوش افکنده‌وچند سال امیرقاسم‌انوار در کمال جاه وجلال در آن دیار بسر برده دراواخرایام حیات کرت دیگر دیارخراسان‌را بنورحضور منور گردانید و درشهور سنه سبع‌وثلثین وثمانمائه وفات یافته درقصبه خـرجـرد ازولایت جام مدفون گردید ازآثارقلم دررنثار آنحضرت دیوان‌غزلیات مشتمل براشعارحقایق صفات درمیان فرق انام اشتهار تمام دارد وایضا مثنوی مختصرانیس‌العاشقین‌نام ازجمله منظومات آن قدوهٔ اولاد خیرالانام است‌علیه‌الرحمة والرضوان‌من‌الله‌الرحیم‌المستعان مولانا فصیح‌ـ الدین محمدبن محمدبن‌علا بوفورعلم ودینداری ومزید فـضل وپرهیزکاوی از سایر اکابردیارخراسان امتیاز تمام داشت وهمواره بلوازم‌درس وفتوی‌پرداخته نقش افاده‌بر الواح خواطرطلبه‌علوم می‌نگاشت وباآن‌که خاقان سعیدچند نوبت ازآن‌جناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا به تکفل‌امری ازآن امور راضی نشد وتعهد نفرمودمع ذلك حضرت شاه رخی‌اکثرقضایاء شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیاب فیصل میداد ومادام‌که ازآنجناب استفسار نمی‌نمود بنفاذحکمی‌از احکام دینیه زبان نمی‌گشود ومولانا فصیح‌الدین دروقتی عمرعزیزش ازهشتادمتجاوزبود ببلدهٔ فاخرهٔ هراةدرمنتصف جمادی‌الاخرسنه سبع وثلثین وثمانمائه در گذشت و در کازرگاه در پایـان مرقد معطر مقرب حضرت باری‌خواجه عبدالله انصاری قدس سره مدفون‌گشت و برادرزاده مولانا فصیح‌الدین‌خواجه ابوالمکارم خواجه‌علاءالملك خانزادهٔ مجیرالملك بنت خانزاده علاء‌ـ الملك ترمذی بودکه از نقباء ترمذ بمزید جاه و جلال ممـتاز ومستثنی‌می‌نمود و خواجه ابوالمکارم باوجود علونسبت‌بوفور فضل‌وادب ازسایرمشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادیدآن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد وحدت ذهـن وقاد موصوف‌بوده بقلم بلاغت رقم ابیات ومنشات‌فصاحت‌آیات براوراق روزگارمی‌نگاشت بجود وسخاوت مشهوربود وبمحاسن اخلاق‌وکرایم اطوار بر السنه وافواه مذکور وآنجناب را خاقان سعید میرزا شاه رخ در اواخر ایام برسالت بنگاله مامورگردانید وخواجه ابوالمکارم حسب‌الفرمان بدان خطه‌که اقصی‌ممالك هندوستان است شتافت ومضمون‌رسالت را با بلغ عبارتی‌بعرض سلطان محمودکه حاکم آندیار بود رسانید وبر طـبق آیه کریمه‌و ماتدری نفس بای ارض تموت وفات آن‌خواجه‌خجسته صفات همدران ولایت دست دادو چون تاریخ آن واقعه راقـم حروف را معلوم نبود خامهٔ سخن‌گذار بتحریر آن زبان نگشود ازخواجه ابوالـمکارم سه پسرماندٔ خـواجه ابوالفتح درولایـات جام قایم مقام

پدر ذوی‌الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی‌او از فرق فرقدی درگذشت .

خواجه‌محمد اصغر که ازخورشیدخاور دراطراف آفاق‌اشهرست پسر بزرگتر خواجه ابوالفتح استوآنجناب درایام‌شباب‌دردرس مولانا معزالدین شیخ حسین وبعضی دیگر ازعلماء افادت‌مآب‌بتحصیل‌علوم محسوس ومفهوم قیام نمود وباندك زمانی بدرجهٔ کمال‌مترقی‌شده قصب‌السبق ازامثال واقران درربود وخواجه محمد اصغراگرچه بشرف وسمونسبت ووفور علم وفضل وحسب اتصاف‌داشت اما درُشت‌گوی ومزاج دوست بود وهمواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح‌گردانیده از رنجش ایشان اندیشه نمی‌نمود در اوایل ایام جهانبانی‌خاقان‌منصور سلطان حسین میرزا دراکثرمجالس‌زبان بمنقبت امیر علیشیرمیگشاد وبواسطه آن خاقان‌منصور بجلاء وطن آن‌جناب فرمان داد بناء علی‌هذا از جانب خراسان بعراق وآذربایجان شتافت ومنظور نظر یعقوب سلطان شده التفات ورعایت بسیار یافت ودرشهور سنه‌تسع‌وتسعمائه بعد ازفوت یعقوب‌پادشاه خبرفوت‌امیرعلیشیر نیزشنیده بموجب‌حدیث‌حب‌الوطن‌عنان‌بصوب‌خراسان منعطف‌گردانید بعد از وصول روزی‌چند در دارالسلطنه هرات رحل اقامت انداخت‌ودراواخر ایام‌حیات بتربت مقدسه جام‌شتافته‌در محرم سنه۹۱۳ لواء توجه بعام آخرت برافراخت خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم نسب شریف آن عمده اکابرواعاظم بشش واسطه بحضرت‌شیخ اسلامی‌احمدالجامی قدس سره اتصال می‌یابد ووالد والد ماجد مولانا حمیدالدین‌عتیق الله بن‌مولانا‌یحیی نیز درسلك اکابر فضیلت انتما منتظم‌بود ودرآنزمان فرخنده نشان چند سال دربلدهٔ هراة بلوازم امراحتساب قیام می‌نمود و درشهور سنه ۸۳۳ در صباحی که باداء نمازبامداد مشغولی‌می‌کرد داعی‌حق را لبیك اجابت‌گفته درحین‌سجده روی بجنات عدن‌آورد وچون یك شعبه‌از نسب‌مسود اوراق بمولانا مومی الیه اتصال‌می‌یابد خامهٔ مشکین‌عمامه درتعریف‌خدامش‌زیاده ازین‌مبالغه‌نمی‌نماید .

شیخ زین‌الدین ابوبکرالخوافی علیه‌الرحمة من‌الله‌الوافی ازجمله اولیاء عظام بمزیدتتبع سنن‌سنیه نبویه‌علیه‌السلوةوالسلام‌امتیاز تمام‌داشت‌ومدتی مدیددرظاهرهراةرتبت بخش محراب بود همت عالی نهمت برارشادامت میگماشت‌وازجملهٔ خلفاءشیخ‌نورالدین عبدالرحمن مصری‌بود ودر سلوك طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی‌فرمود حضرت خاقان سعید وامرا وارکان دولت آن پادشاه صاحب تائید همواره بقدم‌ارادت‌ملازمتش‌می‌کردند وبصحبت حسب رتبتش تیمن جسته‌لوازم حسن اعتقاد بجای می‌آوردند وفاتش درشب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان وثلثین وثمانمائه بعلت طاعون اتفاق‌افتاد ونخست درقریهٔ مالین مدفون شد وازآنجا اورا بدرویش آباد نقل کردندو ازدرویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند وخواجه غیاث‌الدین پیر احمد خوافی برسر مزارش عمارت عالی ساخت وهنوز آثار آن‌بنا باقیست ازحضرت مخدومی ابوی مرحومی

امیرخواند محمد استماع افتاده که چون درسال مذکور بلاء وبا در بلده فاخرهٔ هراة و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتندوالتماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را ازحضرت مجیب الدعوات مسالت نماید شیخ جواب داد که منتقم جبار بمرتبهٔ درقهر است که هرکس دست بدعا برمیآرد بردستش میزند واگرزبان بشفاعت گردان مینسازد زبانش ازکام می افتد وآن جماعت ازمجلس شیخ بهاءالدین عمر نزدشیخ زین الدین رفته همان سخن درمیان آوردند وشیخ زین الدین دعا کرده طاعون برزبانش برآمد وبآن علت وفات یافت.

قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله الامامی بعد ازفوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید دردار السلطنه هراة وتوابع ومضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام مینمود ودرفیصل قضایا فرق براباطریق امانت ودیانت مسلوک داشته اصلا میل ومداهنه نمی فرمود بجودت طبع وحدت ذهن اتصاف داشت و احیاناً اشعار دلفریب نظم کرده برلوح بیان مینگاشت درششم شوال سنه ۸۳۸ بعلت طاعون درگذشت ودرکازرگاه بحظیره قضات امامی مدفون گشت.

مولانا ضیاء الدین نورالله الخوارزمی عالی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود وسالها در مسجد جامع بلدهٔ هراة بامر پیش نمازی وخطابت مشغولی مینمود مشهور است که قوت عربیت وبلاغت آنجناب بمرتبهٔ بود که هرجمعه درراه مسجد جامع خطبه غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید واونیز درسنهٔ مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین برافشاند قبرش درکازرگاه است درپایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری متصل بمقبرهٔ جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین محمد علا رحمهما الله تعالی

مولانا جلال الدین محمد قائینی واعظی متورع وفاضلی متدین بود و چندگاه دربلدهٔ فاخرهٔ هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود ورخصت حدیث ازشیخ محمد جرزی داشت وهمواره نقش افاده برالواح خواطر طلبهٔ حدیث می نگاشت در سنهٔ مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته ازشهر بیرون میرفتند آنجناب آن طایفه را منع می کرد و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده روی بعالم آخرت آورد مدفنش قریهٔ جغرتانست وازآثار اومدرسه ایست درجانب جنوب مسجد جامع هراة مشهور بمدرسه پیش بردمولانا **شمس الدین محمد اوحد** مدرس مدرسهٔ سبز براماں وپیش نمازوخطیب مسجد جامع مهدعلیا گوهرشادآغا بود ودرسنهٔ مذکوره بمرض طاعون ازعالم انتقال نمود.

شیخ ابوسعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادر زاده قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنه مذکوره بعلت مسطوره از جهان فانی رحلت فرمود.

خواجه عبدالقادر گوینده درانواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت ودرعلم

موسیقی وادوار هیچکس ازابناء روزگار باوی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذاشت ودرعلم قرائت وشعروخط بغایت ماهر بود ودرنوشتن کتابهٔ بقاع‌خیر ید بیضا مینمودودر اوائل حال بدارالسلام بغداد درمصاحبت سلطان احمدجلایر بسر میبرد و سلطـان ازوی بیارعزیز تعبیر نموده پیوسته التفات بسیار اظهارمی کردوچون فراشان‌قضاوقدرشادروان سلطنه سلطان احمدجلایر را درنوشتند خواجه‌عبدالقادر درسلك مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظـام یافت وپرتوانوار عاطفت شاهزاده عـالـی منزلت بـروجنات احوالش تافت ازمجالس النفایس چنان‌معلوم می‌شود که‌درآن‌اوقات‌که میرزامیرانشاه جهة خبط دماغ مرتکب امورنالایق‌میشد وحضرت‌صاحبقران امیر تیمور گورکان‌تادیب اورا پیشنهاد همت ساخته بقتل ندماء شاهزاده امرفرمود خواجه عبدالقادر مجال یافته بگریخت وبعدازچندگاه درلباس قلندران نزدیك بـارگاه سپهراشتباه شتافته چون‌چشم حضرت صاحبقرانی بروی‌افتاد بآواز بلند خواندن قرآن‌آغاز کرد وازمشاهدهٔ آنحالت خسرو جمشید منزلت متبسم گشته این‌مصرع برزبان راند ع ابدال زبیم‌چنگ درمصحف زد آنگاه قامت قابلیت خواجه‌را بخلعت عفو واحسان‌آرایش‌داده ابواب‌تربیت ورعایت برروی روزگارش بگشاد وخواجـه عبدالقادر بعداز فوت صاحبقـران گیتی ستان در ملازمت پادشاه عالیمکان شاهرخ‌سلطان بسر می برد تادرشهورسنهٔ ۸۳۸ بواسطه‌عارضهٔ طاعون آهنك سفرآخرت کرد.

سیدنورالدین محمد بن‌الامیرالکبیر الشهیر سیدشریف‌الدین علی‌الجرجانی بعلو نسب وشرف حسب ومحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف ومعروف بود در سنه ثمان‌و ثلثین و ثمانمائه درخطهٔ شیراز بمنزهات جنات عدن‌انتقال فرمود.

مولانا شمس‌الدین محمد بن مولانا شیخ‌علی بصفت‌ورع ودین‌داری‌و تقوی و پرهیزکاری اتصاف تمام داشت وپیوسته بسرانجام اموراهل اسلام‌قیام نموده نقش‌خیر خواهی برصحیفهٔ ضمیرصغیر وکبیر می‌نگاشت درمطلع سعدین مذکوراست که‌مولانا محمد شیخ‌علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث‌صابون‌خانه بدعتست و منع مسلمانان ازآن‌امر نامشروع آن‌حضرت درآن‌باب عذری برزبان‌آوردخدمت‌مولانا در حضورپادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایامی‌بینی که‌حکم‌ترا می‌رسانم واین مغول بچه نمی‌شنود خاقان‌سعید مغفور ازشنیدن این‌سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون‌خانه‌را براندازند وجهت پختن صابون رعیت را مواخذه نسازند و مولانا محمد درروز جمعه ۲۱ ربیع‌الاول سنهٔ ۸۴۲ ازعالم انتقال نمود اوقات حیاتش صد وبیست و هفت سال بود.

استاد قوام‌الدین معمارشیرازی‌قدوهٔ مهندسان زمان ومرجع معماران‌دوران بود وازجمله‌آثارآن استاد نادره‌کار دردارالسلطنه هراة عمارة عالیاب‌مهد علیا گوهر شادآغاست حکایت مشهور است وبرالسنهٔ وافواه مذکور که‌نوبتی حضرت خاقان‌سعید

بسبب عمارتی ازاستاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال اورا رخصت درآمدن ببارگاه عالمپناه ارزانی نداشت وچون استاد درعلم نجوم نیزماهر بود تقویمی استخراج کرده بعدازآنکه اجازت ملازمت یافت آنراپیش برد حضرت خاقان‌سعید تبسم‌نموده این بیت بروی خواند که بیت توکارزمین‌را نکوساختی ✿ که باآسمان نیزپرداختی انهدام‌بناء حیاة استاد قوام الدین درغرهٔ شعبان سنهٔ ۸٤٤ اتفاق افتاد .

مولاناعمادالدین‌عبدالعزیز ابهری سرآمدعلماء روزگار واعلم‌فضلاء‌فقاهت دثار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم‌گذراندن حج اسلام ودریافت‌سعادت‌زیارت حضرت خیرالانام علیه‌الصلاة والسلام ازخراسان توجه فرمود وبعداز ادراك آن دولت عظمی و مراجعت ازیثرب وبطحا نزدیك به ولایت شام در قریه علا بتاریخ ۱۸ رجب سنه۸٤۳رخت بعالم بقا کشید.

مولانا یحیی سیبك‌درسلك افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره بقلم گوهرنگارنقش تالیف و تصنیف بروزق روزگار می‌نگاشت ومنثورات بلاغت صفاتش درغایت خیال‌انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در نهایت رنك آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطوراست مولانا یحیی‌نخست تفاحی‌تخلص می‌کرد وبعدازآن‌تفاحی را بفتاحی مبدل ساخت وخماری واسراری نیز تخلصهای آنجنابست ازغزلی‌که فتاحی تخلص نموده این‌دوبیت بخاطر بود ثبت‌افتادبیتین‌ایکه‌دورلاله ساغرخالی‌ازمی‌میکنی✿ رفت عمراین‌داغ حسرت‌رادواکی‌میکنی✿ همچوبلبل های هوئی کن‌که برخواهدپرید✿ مرغ‌روح ازشاخسارعمرتاهی‌میکنی وازجمله‌غزلهائی که‌اسراری‌تخلص فرموده‌غزلیست که‌درتتبع‌خواجه‌حافظ‌شیرازی‌گفته واین‌بیت‌ازآن‌غزلست بیت اره‌برك کتب‌ای‌نیکبن زان تیزشد ✿ تابردبیخ نهال‌عقل وایمان شما وازجملهٔ رسائل منظومه‌مولانایحیی یکی‌تعبیر خوابست وآن‌رساله‌رابااین‌بیت افتتاح‌کرده که بیت ای‌برون وصفت زتعبیر و کلام ✿ داوربیدار وحی‌لاینام واز مولفان نثرآن فاضل پسندیده صفات شبستان‌خیال وحسن دل مشهوراست وبسیاری‌ازنکات‌غریب‌درآن‌دونسخه مسطور وفاتش در سنهٔ اثنی و خمثین وثمانمائه اتفاق افتاد.

مولانا شرف‌الدین علی‌الیزدی اشرف‌فضلاء ایران والطف علماء دوران بود بکمال‌دانش وسخنوری‌علم‌گشته‌وبجمال فطنت‌وهنر پروری از امثال واقران درگذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلوالمکنون‌فرح‌بخش‌خاطرودر منظوماتش‌درنظردیده‌وران مبصربهتراز عقود جواهربیت روشن‌روان وتیززبان وبلندقدقدر✿ محفل‌فروز وانجمن آرای وسرفراز ومولانـا شرف‌الدین علی‌همواره در فارس وعراق نزدسلاطین عظام معززو محترم میبودو بقلم لطایف نکار مولفات بدایع آثاربرصحایف روزگارواوراق لیل‌ونهار تحریر مینمود ازآنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه‌است‌که باعتقاد راقم حروف‌درفن‌تاریخ بلطافت‌ونظافت‌آن دراسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست وآنکتاب

شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان درشهور سنه ثمانو عشرین وثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آنسال خبرمیدهد وحلل مطرز ومنتخب آن درفن معما ولغز و شرح قصیده برده وکنه المراد درعلم وفق اعداد ازجمله نتایج واقلام بلاغت نظام آنفاضل عالیمقام است وفاتش در تفت یزددر شهور سنه ۸۳۴ اتفاق افتاد و درخانقاهی که مسکنش بود مدفون شد ،

مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان ولدمولاناعبدالله بود ونسبش ازجانب مادربقدوة المستبحرین فخر الملة والدین الرازی می پیوست ومولاناشهاب الدین مدتی در کمال اعتبارواحترام ملازمت حضرت خاقان سعید می نمود وبیمن عاطفت آن حضرت آن جناب را چندان تمول حاصل گشت که هزارغلام زرخریدداشت وباقی اشیا را برین قیاس باید کرد ازجملهٔ آثارمولاناشهاب الدین حمامی است که درمیان بازار ملك ساخته وکاروان سرائی که دربازارفیروزآباد طرح انداخته ازثقات استماع افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام رسید ومولانا بآنجا درآمد یکی ازمصاحبان که همراه بودپرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار مروی آنشخص تعجب نموده ازحقیقت این سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند وسایر مصالح بیشه ورمصالح آن را ترتیب نموده وبنا برآنکه غلام قلعی کرندارم دی روزهشت دینار دادم که زنجیر ابواب این عمارت را قلعی کردند وفات مولاناشهاب الدین درروز شنبه ۲۸ جمادی الاخری سنه ۸۵۸ اتفاق افتاد مدت عمرش شصت وسه سال بود **مولاناجلال الدین عبدالرحیم صدر** برادراعیانی مولانا شهاب الدین بود ودرغایت عظمت واقتدار بصدارت میرزا بایسنقر ومیرزا علاءالدوله قیام می نمود ازفنون فضایل وکمالات بهرهٔ تمام داشت وپیوسته نقش تربیت ورعایت افاضل وعلما برصحیفهٔ ضمیرمینگاشت وچون مولانا جلال الدین ترك روش آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد ودرکسوت سپاهیان بسر برده درغایت تجمل وحشمت سلوك می کرد میرزا الغ بیك تصور فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم ودانش محلی نیست بنابران طریقهٔ خدمت اختیار نموده ازینجهة نسبت بجناب صدارت منقبت بدمزاج شده روزی بملاحظه آنکه اورا متاذی سازد صحیفه مشتمل بربعضی ازمسایل علم ریاضی وهیئت بسوی داده گفت مرادرین سخن دغدغه ایست واین فن مورو ثی تست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبه نمائی ومولانا لحظهٔ درآن صحیفه نگریسته وسخن اورا معلوم فرموده ازمیرزا الغ بیك پرسید ترددی که درخاطر اشرف اعلی افتاده دراصل سخنست یا وقتی بر ضمیر انور گذشته آن حضرت جواب داد که مرا درین سخن شبه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیك آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیك برجودت طبع اواطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید وفات مولانامذکور درسنه ۸۴۹ دست داد اوقات حیاتش مانند پدروبرادر شصت وسه سال بود .

مرتضی صحاف در کمال ورع و تقوی بود ودراواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبدالجلیل قاینی تعهد منصب احتساب نمود و پادشاه شریعت پرور دست تصدی اورا بتمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تادرخانهٔ هرکس از امراوارکان دولت شراب یافت برخاك ریخته سوچی خانهارا برانداخت وچون نوبت بشرابخانهٔ شاه‌زادگان عظام رسید جناب مرتضوی وخدمت مولوی از کشته شدن اندیشیده درشهورسنه ۸٤٤ بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت وشریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی جز درچشم مشکین خطان خطائی مشاهده نمی توان کرد اما خمخانهاء شاه‌زادگان سعادت انتما میرزا محمد جوکی ومیرزا اعلاء الدوله ازشراب ناب مالامالست واندیشهٔ وصول بآنجا جهة ریختن شراب امری محال ع آنجا مگر شمال وزد یاصبا رسد پادشاه اسلام بعد ازشنیدن این کلام بنفس نفیس سوارشده بدرشرابخانه آن دوشاه‌زاده تشریف برد وسیدمرتضی ومولانا عبدالجلیل را فرمود تابا محتسبان خودباندرون رفته تمامی شرابهارا ریختند وبسیاری بادهٔ حمرادر آن خمخانها بمثابه بود که ازشراب ناب جوئی ازیاقوت مذاب درمیان کوچه روان گشت ورندان می پرست ازاستشمام رایحه آن ازدست رفته در غایت حسرت کلمه (یالیتنی کنت ترابا) برزبان ایشان گذشت نقلست که بعدازین واقعه بچندگاه میرزاسلطان محمدبن میرزابایسنقر درقریه از بلوکات هراة سوخچانه طرح انداخت وصباحیکه شاهزاده درپای تخت جد بزرگوارخویش ایستاده بود سیدمرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی ازشاهزادکان داعیه دارند که دربلوکات شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هرکس که برین امر اقدام نماید بفرمایم تادیده اورا ازچشم خانه بیرون کشند میرزامحمد که این تهدید شنید ازسر آن اندیشه درگذشت وپس ازروزی چند به پل مالان رفته درکنار هراة رودلحظه بتجرع باده خوشگوار مشغول گشت درآن اثنا برملازمان غضب فرموده بدست قهر شمشیر ازنیام برکشید وآنجماعت گریزان شده شاه‌زاده ازعقب ایشان اسب برانگیخت قضارا درآنوقت سیدمرتضی جهت مهمی متوجه پل مالان بودبیك ناگاه چشمش برمیرزا محمدافتاد که درغایت خشم شمشیری برهنه دردست متوجه اوست لاجرم برهلاك خویش مُتیقّن شدواز مرکب فرود آمده کلمه توحیدبرزبان رانده بایستاد امامیرزا محمدچون جناب مرتضوی رابدان حال دید شمشیر درغلاف کرد وازاسب پیاده شده زبان باداء سلام بگشادو گفت سید تومی پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا ومرا تعزیز کن سید آنحضرت رادعای خیر گفته فرمود که تعزیز شماهمین بس است که ازاسب فرود آمدید و طریقهٔ انقیاد وتسلیم بجای آوردید غرض ازعرض اینحکایت آنکه چون در آنزمان سلاطین عالیشان باینمرتبه درترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می کوشیدند یوماًفیوماً ساحت مملکت سمت وسعت می گرفت وساعة فساعة ریاض دولت صفت خضرت ونضارت پذیرفت **رباعی** سرسبزی نهال سعادت بباغ ملك بی رشحه عیون شرابع طمع مدار ✿ لیکن زلال

چشبه‌دین کی شود روان بی یاری سیاست شاهان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری **محمد بن عبدالله نام** داشت واز جمیع شعرا زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع وحدت ذهن ممتاز ومستثنی بودو در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج می نمود بتخصیص در قصاید دیوان غزلیاتش بغایت مشهور استو در اکثر قصاید کثیرالفوایدش مدح وثناء میرزا بایسنقر مسطور رساله تجنیسات وذوالبحرین و ذوالقافیتین و حسن وعشق وناظر ومنظور وبهرام و گل اندام ومحب ومحبوب ازجمله مثنویات آن شاعر شیرین کلام است وابیات وحکایات این رسایل درغایت لطافت وانتظام مولانا کاتبی درشهور سنه ۸۹۳ در ولایت استرآباد بمرض وبا مبتلا گشته بیستر ناتوانی افتادو درحال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد **قطعه** زآتش قهروبا گردید ناگاهان خراب ✿ استرآبادی که خاکش بود خوشبوتر زمشك اندرو ازپیرو برناهیچکس باقی نماند ✿ آتش اندر بیشه چون افتدنه ترماند نه خشك

باباسودائی از ولایت ابیورد بود ونخست خاوری تخلص می نمود ناگاه جذبه بوی رسیده ومدتی سروپای برهنه در کوه وصحرامیگردید چون نوبت دیگر بحال خویش آمد سودائی تخلص کرد وپیوسته درمدح میرزا بایسنقر قصاید غرا بنظم می آورد گاهی بگفتن غزل نیز میل می فرمودوهمواره زبان باداء سخنان هزل آمیز می گشودچون عمرش ازهشتاد تجاوز گشت درسنهٔ بابیورد درگذشت این مطلع ازاشعار اوست که **بیت** غیرت خال ورخت وردوخطت ریحانست ✿ دهنت غنچه ودندان در و لب مرجانست

مولانا محمود عارفی که ازمشاهیر شعراء زمان حضرت خاقانی بود وملقب به سلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است واین مطلع درآن اوراق مسطور که **بیت** عهد کردم که نیایم بدر ازمیخانه ✿ تابآن دم که مرا پر نشود پیمانه وازجمله مثنویات مولانا عارفی گوی وچوکان نظمی است در کمال جودت واین سه بیت در تعریف اسب از آن کتابست **نظم** چون گوی سپهر کردبستی ✿ میدان میدان چو گوی جستی ✿ هرگاه که درعرق شدی غرق ✿ باران بودی ودرمیان برق ✿ آویخته صرصر از دم او ✿ بگریخته آذر ازسم او وفاتش در سنهٔ بدارالسلطنه اتفاق افتاد.

امیرشاهی موسوم بآقملك بود وچون نسبش بسرداران سبزوار می پیوست ومذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمودنوبتی میرزا بایسنقر اوراطلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بماگذاری وتواشعار خودرا بتخلص دیگر مرسل سازی امیر شاهی این معنی را قبول نکرد بنابرآن حضرت بایسنقری بآن مهرسپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد گویند که روزی امیرشاهی باتفاق جمعی ازابناء جنس بدرگاه آن بادشاه عالیجاه رفت ومیرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیرشاهی را بارنداد امیرشاهی درآن بـاب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد **غزل** ایکه در بزم طرب جام دمادم می زنی ✿ خون دل ناخورده چنداز عاشقی دم میزنی ✿ حیف از آن نازی که بااهل تنعم می کنی ✿ ضایع آن

تیری که بردلهای بی‌غم‌میزنی ✿ بازکن ازخواب ناز آن‌نرگس رعنا که‌عمر ✿میرود چون‌دورگل تاچشم‌برهم میزنی ✿ میگشائی‌طره‌ودلها بغارت میبری ✿ مینمائی‌چهره‌و آتش‌بعالم میزنی ✿ میکنی محروم ازین‌در شاهی‌درمانده‌را ✿ دست‌رد برسینهٔ یاران محرم میزنی ازثقات استماع افتاده‌که امیرشاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلك‌نظم‌کشیده وازآن‌جمله هزاربیت که‌حالادرمیان فضلا مشهور است دیوان ساخته تتمه‌را بآب ابطال بشست وفی‌الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول‌ضمایرتمامی اکابر فضلای بنی‌آدم افتاده‌وتاغایت هرکس بمطالع آن‌اشعاربدایع آثار فایزشده زبان‌بیان به‌تعریف وتحسین گشاده انتقال امیرشاهی بجوار مغفرت‌الهی درولایت‌استرآباد فی‌سنهٔ۸۵۷ روی‌نمود ونعش‌اورا بسبزوار برده درمقبرهٔ آباواجداد دفن‌کردند خواجه‌اوحد سبزواری‌درمرثیه آن‌فارس میدان سخن گذاری مرثیه‌گفته‌که یك بیت‌ازآن اینست بیت گوبشو زیروزبر ازاشك‌و آهم سبزوار ✿ زانکه شهرشاه بی‌شاهی نمی‌آیدبکار

مولانا شمس‌الدین الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط بود وبیمن‌تربیت میرزا بایسنقر درحسن‌خط بمرتبه ترقی‌نمود که‌بسیاری از خطوط خویش رابنام یاقوت مستعصمی کرد ومبصران نکته‌دان این‌معنی‌را قبول فرمودند .

مولانا جعفر تبریزی درتحریر انواع خطوط درجه کمال‌حاصل داشت‌بتخصیص درنسخ تعلیق ومولانا اظهر ومولانا شهاب الدین عبدالله آشپز ومولانا شیخ‌محمودکه چون ابن‌مقله‌صیرفی وقت‌ویاقوت زمان بودند درشاگردی مولانا جعفر بآن‌مرتبه‌تصاعد نمودند راقم‌حروف گوید که‌چون شمهٔ ازحال افاضل‌زمان خجسته‌نشان خاقان‌عالی‌مکان شاهرخ سلطان درسلك بیان انتظام یافت وقت‌آنشدکه‌خامهٔ سخندان درتحریر وتقریر وقایع ایام پادشاهی اولادآن پادشاه سعید مغفورشروع نماید وذیل این‌جزو را بذکر مجملی‌از احوال سایر سلاطین آن‌دودمان دولت‌قرین بیاراید ومن‌الله‌الاعانه والتوفیق

ذکررکن‌السلطنه والخلافه میرزا علاء الدوله

اختر نوربخش برج نامداری وگوهرشب افروز درج‌کامکاری میرزا علاء الدوله که‌اسن‌اولاد میرزا بایسنقر بود وبوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب وسیرت مرغوب ازسایر شاهزادگان خاندان‌تیموری ممتاز ومستثنی‌می‌نمود وذات‌حمیده صفاتش بعدل‌وانصاف مایل ووجود فایض‌الجودش موصوف بحسن‌کردار ولطف‌شمایل اماآنجناب بتمهید اساس‌عیش وعشرت وانبساط بساط لهو ومسرت شعف و رغبت تمام داشت وازرسوم جلادت وجهانگیری عاری بوده غیر خیال شرب‌می گلرنك واستماع آوازدف وچنك نقشی برلوح ضمیر نمی‌نگاشت مع‌ذالك حضرت‌خاقان سعیدبعدازفوت میرزا بایسنقر اورا بامارت دیوان‌اعلی‌نصب‌کرده زمام‌امورملك ومال من‌حیث‌الاستقلال درقبضهٔ اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه (الوالدالحر یقتدی باباله العـز) عمل

نموده ابواب لطف واحسان بروی روزگار طبقات انسان بگشاد ودر وقتی که حضرت خاقان سعیدرایت نصرت آیت جهة دفع طغیان میرزا سلطان‌محمد بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را مجدداً منظور نظر شفقت گردانیده در بلده فاخرهٔ هراة قایم مقام گذاشت وچون حضرت خاقانی در ملك ری از جهان فانی فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزاعلاءالدوله بخیال استقلال بر تخت سلطنت‌واقبال نشسته ابواب خزاین برروی امرا و لشگریان بر گشود بیت درگنج بگشاد ولشگر بخواند بدامن زروسیم‌وگوهر فشاند و بعداز آنکه آنشاه زاده مدت‌یکسال درکمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید درسنهٔ اثنی‌وخمسین وثمانمائه درمنزل ترناب ازدست بردسپاه میرزا الغ بیك کورکان منهزم شد وباستراباد خرامید وچندماه در ظل حمایت برادرخورد ترمیرزا بابربسر برد ودراواخر سنه مذکوره که میرزا بابر دارالسلطنه هراة راتسخیر نمود میرزا علاءالدوله‌را باپسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس‌فرمودوبعد ازچندگاه آنجناب ازمحبس گریخته بعراق نزد میرزا سلطانمحمدرفت ودر روزی که میرزا سلطانمحمد درچناران کشته گشت میرزا بابرفرمودکه میرزا علاءالدوله رامیل کشندامانشخصی که مباشر آن فعل شنیع بودمیل آتشین بروجهی دردیده جهان‌بین آن قرةالعین سلطنت کشیدکه آسیبی بقوت باصرواش‌نرسید لاجرم بعداز چندروز ازاردوی برادر بگریخت ومدتی مدید دراطراف‌عالم سرگردان بوده چندنوبت‌دیگر بابرادران واقربا بمقابله ومقاتله قیام نمود امادو هیچ‌معرکه ظفر نیافت‌ودر اوایل‌سنهٔخمس‌وستین وثمانمائه برکناردریای‌قلزم درخانه ملك بیستون رستمداری عنان‌عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمان نعش‌اورابهراة بردند ودربیت‌المغفرهٔمهدعلیا گوهر شادآغا بخاك‌سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث‌الدین پیر احمد میداشت ودر ایام دولتش مولانا جلاالدین لسان رایت صدارت میافراشت

ذکر میرزا الغ‌بیك گورکان

میرزا الغ‌بیك که محمد تراغای نام داشت پادشاهی بودبکثرت فضیلت‌و هنر پروری ازسایر اولاد حضرت خاقان سعیدمتفرد و بوفور عدالت و دادگستری ازتمامی امثال واقران منفرد دانش جالینوس باحشمت کیکاوس جمع فرمود و در سایر فنون خصوصاً علم ریاضی‌و نجوم درآن‌زمان عدیل ونظیراو کسی نبودقرآن مجیدرابقرائت سبعه یادداشت وپیوسته همت برتربیت ورعایت اهل‌فضل وکمال میگماشت وچنانچه‌در ضمن احوال صاحبقران ستوده خصال سبق‌ذکریافت ولادت باسعادت آن پادشاه‌حکمت پناه‌در روز یکشنبه نوزدهم‌ماه جمادی‌الاولی سنه ۷۹۶ درقلعه سلطانیه روی نمود و وچون سن‌شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال‌نمود

وجناب الغ بیکی درظل تربیت والدبزرگوار خویش بسر میبرد تادر سنه ۸۱٤ با یالت ولایت ماوراءالنهر سرافراز گشت و بیمن معدلت ورعیت پروری باندك زمانی آنمملکت رادر معموری بمرتبه رسانید که برتبت ازسپهر برین در گذشت ودر سنه ۸۲٤ آنخسرو بی‌مانند دروسط بلده فاخره سمرقندمدرسه رفیع وخانقاهی منیع بنانموده باتمام رسانید وبسیاری ازمزارع وقری و مستقلات فواید انتما بر آن بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد استادان کار دان در آن بلدهٔ فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید وجامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا دادسعی واهتمام دادند واز نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آنرا زیج جدید گورکانی گویند واکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیک گورکان درایام ایالت پدر بزرگوار درکمال اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید وبعد از استماع خبر فوت آنحضرت باستقلال متصدی امرجهانبانی گشته لوای جهانگشا بصوب خراسان برافراخت اگرچه برمیرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت وچون ایام حیات واوان کامرانی جناب الغ بیکی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبداللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید وبرآنجناب غالب گشته برتخت سمرقند تمکین یافت ومیرزا الغ بیك درسنه ثلث وخمسین وثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده برباض عقبی شتافت خواجه ناصرالدین نصرالله خوافی وسیدعمادالدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلك وزراء میرزا الغ بیك انتظام داشتند وبقدر امکان نقش کفایت وکاردانی براوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار می نگاشتند .

گفتار دربیان عبور میرزا الغ بیك گورکان ازآب آمویه ونجات یافتن میرزا عبداللطیف ازحبس میرزا اعلاءالدوله

میرزا الغ بیك چون در سمرقند فردوس مانند ازوفات خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت وسوگواری قیام نمود وبختمات کلام ملك علام و اطعام فقرا او ایتام اقدام فرمود وبنا برآنکه ازاولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلك احیا انتظام نداشت جناب الغ بیکی تمامی ممالك آنحضرت را ملك خود میپنداشت لاجرم بعد ازاقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراءالنهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد وکنار جیحون را معسکرهمایون ساخته درآن منزل استماع نمود که میرزا ابابکر ولد میرزا محمدجوکی که ولایت ارهنك وسالی سرای وختلانات سیورغال او بودخبر واقعه هایله خاقانی راشنوده است وبخیال استقلال حدود بلخ وشبرغان وقندز و بقلان

را ضبط فرموده بنابر آن طریقهٔ رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیك رسل ورسایل متعاقب ومتواتر نزد شاه زاده فرستاده اورا بعز مصاهرت خویش وعده دادتا از مقام سرکشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهادو پس از وصول بروزی چند آثار عذر وفریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید ومیرزا الغ بیك او را گرفتـه مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته درحدود بلغ رایت استقلال برافراشت درآن اثنا قصه شبیخون نیشابورو گرفتاری میرزا عبداللطیف اشتهار یافتو میرزا الغ بیك درباب حرکت و سکون باامرا و نوئینان قرعه مشورت درمیان انداخت پس از قیل وقال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که بامیرزا علاءالدوله ازدر صلح وصفا درآید تا گوهر کان پادشاهی ازقلعه هراة مانندلعل از کوه بدخشان بیرون آیدو مولانا میرك محمودرا که بعالی منصب صدارت مشرف بودبرسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمودو درباب تمهید اساس وفاق وقطع شجرهٔ نفاق فصلی مشبع پیغام فرمود ودرآن ولا میرزا علاءالدوله باعساکر ظفر مآب بعزم رزم سپاه سمرقند تاکنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت ایاب خبـر نهضت میرزا ابوالقـاسم بابـر از طرف جـرجـان بصوب خـراسان در اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جـانب دریای بلا را متوجـه خـودديده سخنان میرك محمود را بعز قبول اقتـران داد و بـدارالسلطنه هراة بازگشته میرزا عبداللطیف رامعزز ومحترم نزد عم بزرگوار گسیل فرمودو اودر حدود بلغ بملاقات والد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیك فرزند بجان پیوند بلکه دشمن جان گسل رادر آغوش مهربانی کشید وزبان بتسلی خاطرش گشاده بلغ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمهٔ ازحال میرزا ابوالقاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر

میرزا ابوالقاسم بابر پادشاهی بودبلطف طبع وحسن خلق موصوف وببسط بساط عیش ونشاط بغایت مشعوف ازغایت تواضع وکسر نفس درمدت سلطنت برتخت ننشست واز کمال مکارم اخلاق ولطافت طینت هرگز بسخنی درشت خاطر هیچکس رانخست و ودرمیدان رزم هژبری بود خنجر گذار ودرمجلس بزم ابری گوهر نثار ازوفور سخاوت زرتمام عیار وحجر بیمقدار درنظرش یکسان بود وبواسطه علوهمت حاصل بحر وکان ببخشش یکروزه اووفا نمی نمود رباعی دیدردریـا بخشش پیوست او ☆ زدکف خجلت بروی ازدست او باکفش کوبحر دردعوی مپیچ ☆ زانکه نبود درکفش جزبادهیچ ومیرزا ابوالقاسم بابردر زمان حضرت خاقان سعید نسبت ببرادران خویش میرزا علاءالدوله و

میرزا سلطانمحمد بغایت بی‌اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهت‌او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده برجفای ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آن جناب به همراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمدو چون ببسطام رسیدقاصدان امیرهندوکه درآن سال بموجب فرمان خاقان سعیدمغفور درجرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاهزاده فایزگشتند و اورا بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدانجانب بردند وامیرهندوکه لوازم استقبال بجای آورده خیمه وخرگاه وسراپرده وبارگاه وباقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد ومستحسن ومقبول افتاده آن مملکت درقبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت ودرسنهٔ ثلث وخمسین وثمانمائه میرزا بابرخراسان را نیزمفتوح ساخته ماهیچهٔ رایت دولتش بروجنات احوال متوطنان دارالسلطنه‌هراة تافت ودرسنهٔ خمس وخمسین‌وثمانمائه درموضع چناران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده اورا اسیر ساخت و مهراخوت را ازلوح دل‌بآب خشم شسته‌بنیاد حیاتش را براندا‌خت‌آنگاه بعراق عجم وفارس رفته آنولایات را نیزدرحیز تسخیرکشید وحکام نصب کرده بخراسان بازگردید وفات‌میرزا بابردر چاشتگاه روز سه شنبه‌بیست و پنجم‌ربیع‌آلاخرسنه‌ستین وثمانمائه‌درمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها تحف‌الصلوة والتحیة روی نمود واز هدایت جهانبانی اوتاآخر ایام زندگانی دوسال بود در امروزارت میرزا ابوالقاسم بابرخواجه وجیه‌الدین‌اسمعیل‌سمنانی وخواجه‌قطب الدین طاوس دخل داشتند ودرایام‌دولتش‌شیخزاده پیرقوام‌الدین ومولانا محمد بخاری معماری‌رایت صدارت می‌افراشتند.

گفتاردربیان‌وقوع مصالحه میان‌میرزا علاءالدوله و میرزا ابوالقاسم بابر وذکرفتح ساری و تولد میرزاشاه محمود بهادر

چون میرزا بابراز ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهورعنان یکران بطرف ولایات خراسان تافت وبالشکری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسیده مستعد حرب وپیکار بایستاد ومیرزا علاءالدوله این‌خبر شنوده وبا میرزاالغ بیك گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده رو بمشهد نهاد بعد از وصول بآن مقام متبرك بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنك برادر ارسال داشت و چون آن‌سپاه‌رزم‌خواه‌دربرابرجنودظفرورودمیرزا بابرصف‌آرای گشتند نیك‌اندیشان پای‌در میدان‌مصالحه نهاده‌ازهردوجانب‌امرادرمیدان‌فرودآمدندومهم‌صلح‌رابرآنجمله قراردادند که فاصله میان مملکت برادران ولایت جنوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان

بغلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاءالدوله بهراة بازگشت ومیرزا ابوالقاسم بابر عنان یکران بجانب مازندران انعطاف دادوچون باستر آباد رسید چنان‌شنید که سیدمحمد که درآنزمان حاکم‌ولایت ساری بودگردن ازربقهٔ اطاعت‌خدام آستان شهریاری می‌پیچد و سر بحلقه فرمانبرداری در نمی آرد بنا بر آن در اواخر سنه احدی و خمسین و ثمانمائه بالشگری هریك ازایشان چون شیرژیان وپیل‌دمان ازبیشه‌جرجان بصوب‌جنگل مازندران روانشدواز آنجانب سیدمحمدنیز ازساری‌وتوابع سپاه‌بسیارهمه‌مازندرانیان دیوسار درهم آورده بقدم جرئت موکب همایون‌را استقبال فرمود ودر منزلی که از تشابك اشجار وتداخل‌اوراق وازهار نسیم‌صبارا باوجود لطافت بسیار آمد شددشوار بودو رویت نورآفتاب جهان‌تاب درمضیق آن بیشهٔ پرپیچ وتاب محال مینمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد وجنگی درغایت صعوبت دست‌داده انامل عنایت الهی ابواب نصرت وپیروزی برروی میرزا بابر بگشاد وسید محمد بجنگل صعب‌المسالك گریخته موکب شهریاری در زمان حکومت حضرت باری بساری شتافت وازپرتو ماهیچهٔ علم‌کشور گشای آنمهرسپهر کامکاری اطراف مملکت اضائت یافت آنگاه‌سیدمحمد ازدر تضرع‌و زاری درآمده طالب مصالحه گشت ومیرزا ابوالقاسم‌بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته ازسر جریمهٔ اودرگذشت ونوبت دیگر سلطنت‌ساری‌رابراومسلم داشت‌و یکی‌از بنات‌آن سیدستوده صفات را درحبالهٔ نکاح‌کشیده رایت‌مراجعت بصوب‌جرجان برافراشت ودر شب شانزدهم محرم الحرام سنه اثنی‌وخمسین وثمانمائه وهاب بی‌ضنت و عطابخش‌بیمنت میرزا ابوالقاسم بابررا مولودی عاقبت محمودکرامت فرمود ومیرزا ابوالقاسم بابرمبتهج ومسرورگشته‌نام خجسته آنفرزند ارجمندرا شاه‌محمود مقررنموده وطویهای پادشاهانه وجشنهای‌خسروانه ترتیب داده چندروز بعشرت وکامرانی بگذرانید وازدست ساقیان‌سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای بهجت وخرمی ونوای‌مسرت وشادکامی ببزمگاه‌ناهید رسانید بیت بوستان بردوستان افشاندزین بهجت‌نثار ✲ آسمان برآسمان انداخت زین‌شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله ومیرزاعبدالطیف کرت ثانی وعبور فرمودن میرزا الغ بیك گورکان ازآب آمویه به نیت‌کشورستانی

درآن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبدالطیف را از حبس نجات داده‌نزد پدرش فرستاد وعده کرد که زمرهٔ‌ازنوکران تراکه درواقعه نیشابورگرفتارگشته‌اند مطلق العنان‌خواهم ساخت وازخزاین حضرت خاقان‌سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم‌بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود وهرچند میرزا عبدالطیف قاصدان روان‌کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجائی نرسید بلکه میرزا علاءالدوله

بخیال تعرض بولایت اندخود وشبرغان میرزا صالح را با فوجی ازسپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبداللطیف ازین جهة بر آشفته بیك ناگاه برسر میرزا صالح تاخت واو هزیمت غنیمت‌شمرده بهزارحیله خودرا درهراة انداخت و میرزا علاء الدوله ازوقوع این حادثه متغیرگشته جمعی ازنوکران میرزا عبداللطیف راکه مقیدداشت بقتل رسانید ودرمیان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ وشبرغان معطوف گردانید وبعد از وصول بحدود اندخود ایلچی‌ازنزدمیرزاالغ بیك آمده معروض داشت که‌اگرازعبداللطیف حرکتی ناپسند سربرزد مناسب‌آن بودکه فرزند مارا اعلام کردی تا بتدارك پرداختی اکنون وظیفه آن‌که مراجعت نماید وسپاه را ازویرانی‌منع فرماید میرزا علاءالدوله این سخن را بسمع قبول جای داد وروی بصوب هراة نهاد اما لشگریانش دراندخود وشبرغان غارت عام کردندودرهرجاهرچه‌یافتند بربودند وچون میرزا علاء الدوله بمستقر سریراقبال رسید وفصل‌زمستان بپایان‌آمده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع‌ازهار ورياحين آراسته گردانید هزاردستان‌بصدزبان‌صلای‌عیش وعشرت درداد وگل‌جلوه کنان براورنك فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین برکف نهاد میرزا علاءالدوله جهة سنت ختان پسرنیك اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود وباغ زاغان راکه باعتدال‌هوا ونزاهت‌فضا وخضراوت‌گلزارونضارت اشجاراشتهار دارد جهة آنکار تعین فرمود فراشان‌چابکدست درآن‌ساحت دلگشا .قبهٔ خیمه وخرگاه باوج مهروماه‌برافراختند ومهندسان‌شیرین کارچهارطاقهای سپهرآثار مزین بتکلفات بسیارمعد ومهیاساختندپیشه‌وران‌هنرمند دریك‌مناسب‌حرفه خویش بقلعهٔ درغایت‌غرابت برروی‌کارآوردند وحکم‌ترخانی صدور یافته صغیروکبیر برناوپیر ببسط‌بساط عیش و انبساط میل‌کردند ومیرزا رکن‌الدین‌علاءالدوله ازایوان سلطنت بمجلس بزم‌وعشرت تشریف برد واز دست ساقیان زهره جبین شرابی‌صافی‌تراز ماء معین درکشیده نقش غم‌ازلوح دل‌بسترد ازتاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پرازلاله سیراب مینمود و اقداح‌بلورین ازلطافت باده گلگون درنظر بیننده مجسم ازیاقوة ناب می‌بود مغنیان نغمه‌ساز وسازندگان خوش‌آواز ازالحان دلگشای ونغمات فرح‌افزای سپهرکبود را برقص‌آوردند وخوان سالاران بارگاه‌سلطنت آشیان بانواع اطعمه‌گوناگون ازهرچه درحوصله خیال گنجد افزون‌ومهیاوآماده کردنددر آن اثنا روزگار ناسازگارعادت دیرینهٔ خویش بظهور رسانید و صرصر فتنه در اهتزاز آمده آنسور را بماتم و سرور را بغم‌و الم مبدل گردانیدع وای‌نعیم لایکدره الدهر ودرروزیکه مقرربودکه طوی‌عام دهند و وضیع وشریف‌درآن‌انجمن‌لب‌برلب‌جام‌فرح‌انجام نهند منهی بسان‌برق‌و باداز جانب اندخود رسید وخبررسانیدکه میرزا الغ بیك بعزم رزم ده‌قاضی راکه‌دردو فرسخی بلدهٔ مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاك عالم‌را بغم‌سرشته‌اند ورقم ثبات ونعمم برناصیه‌حال هیچکس ننوشته‌اند راحت دنیابی جراحت نیست ورافت سپهر

خضرایی مخافت نی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

گفتار در بیان محاربه میرزا الغ بیك و میرزا علاءالدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیك گورکان از بیداد سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده بالشکری چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور کرده ده قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاءالدوله در اثنای طوی از این حال واقف گشته بساط بزم درهم پیچیده و باهتمام هرچه تمامتر زر و سلاح بسپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید داروغه را بحکومت و داروغگی هراة باز گذاشت و مولانا احمد یساول را که از جمله معتمدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعهٔ عماد که مخزن نقود نامعدود بود ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیارالدین را بآقا حاجی بیك تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از کوتل سنجاب بگذشت اینمعنی در خاطرش گذشت که نوبت دیگر باعم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایرهٔ آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد بنا بر آن جمعی از مخصوصان را بشهر باز گردانید تا از شیخ بهاءالدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیك رفته ابواب صلح و صفا باز گشایند و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنود عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ بیك گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت نجوم آسا آسایش درحرکت بومی وطی منازل شناخت و مانند برق و باد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفرمآب ساخت از این جانب میرزا علاء الدین نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هردو طرف بتسویه صفوف وتهیه اسباب استعمال سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار برروی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر سمرقند بفر طلعت میرزا الغ بیك گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبداللطیف علم نصرف شعار برافراشت و در برانغار چترعلم زرنگار میرزا عبدالعزیز باوج سپهر دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل گردید که درهر طرف بمدد احتیاج افتد مستعد کمك باشند و جنود خراسان را از طرف قول چشم امید بنور ماهیچهٔ لواء میرزا علاءالدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا صالح مستحکم می نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان میرزا خلیل آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان بیوسون

کنك علم شجاعت را برافراشت **بیت** همه سر پر ازخشم ودل پر زکین ٭ با بروی مردی برافکنده چین وچون آن دوسپاه کینه خواه باین ترتیب وآئین برزمگاه رسیدند فغان کرنای وسورن وغریو گورکه و شیون از دروازهٔ منزل بهرام درگذرانید **بیت** چنان آمد ازهر دولشکر غریو ٭ کزان هول دیوانه شدنــرّه دیو درآن حال میرزا عبدالله شیرازی صف سپاه خراسان ویران کرده عنان باد پای تازی بجانب لشکــر سمرقند انعطاف داد واین معنی برخاطر میرزا علاء الدوله گران آمده خــراسانیان دل شکسته گشتند مع ذالك ثبات قدم نموده بباد حملـه آتش کارزار تیز ساختند و سمر قندیــان شمشیرهای آبدار ازنیام انتقام آخته بسیاری را برخاك هلاك انداختند **بیت** بسی کشته افتاد بریکدگر زتیغ یلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله درآن معرکه هولناك بقدر مقدور لوازم صبر وتحمل مرعی داشت اما چون دیدکه عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیك گورکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت وسپاه خراسان ترسان و هراسان ع بیکباز ازهم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هــر یك بطرفی گــریختند میرزا علاءالدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مــکان تـوقف ننـمود و از آنجـا بطرف اردوی میرزا بـابـر در حـرکت آمـده در خبـوشان بـا بـرادر ملاقات فرمود میرزا ابوالقاسم بابر بهادر آن جناب را درآغوش مهربانی کشیده خاطر حزینش را بمواعید دلپسند تسلی داد واظهار تفقد ودلجوئی کرده ابواب تلطف و تعطف برروی او بگشادوچون خبرواقعهٔ ترناب بدارالسلطنه هراة رسید مـهدعلیا گوهرشاد آغا باتفاق برادر خود امیرمحمد صوفی ترخان وخواجه پیراحمد وسلطان ابوسعید داروغه برسبیل تعجیل آهنك راه عراق ساز دادند وسلطان ابوسعید دراثناء راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند ومیرزا الغ بیك کورکان چون صورت فتح و ظفردر آینهٔ مراد مشاهده نمودلشکر منصوررا ازقتل خراسانیان مقهور منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده فتح نامه‌ها بـه اطراف ممالك خراسان وماوراءالنهــر روان کرد اما باوجود آنکه درآن جنك میرزا عبداللطیف غایت پردلی وپهلوانی بتقدیم رسانیده بـود جلدوی فتح بنام ولد خوردتر خود میرزا عبدالعزیز رقم فرمود وبا ینواسطه غبار نقار برحاشیهٔ ضمیر شاهزاده نشست واینمعنی منجر بآن شد که بآخر مخالفت پدر بزرگوار اظهار کرده کمرعداوتش برمیان بست **القصه** میرزا الغ بیك کورکان وکامران وکامیاب ازمنزل ترناب بجانب دارالملك خاقان مغفرت مآب درحرکت آمد ودر منزل چهل دختران سپاه سمرقند بشیخ بهاءالدین عمر جهت تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود رسیدند وهرچه داشت عرصهٔ نهب و تاراج گردانیدند ومیرزا الغ بیك هم درآن منزل باشیخ ملاقات کرده تعظیمی استخفاف آمیز بجای آورد وفرمود تاالاغان محفه آنجناب راباز دهند وچون هوای نواحی هراة از غبار موکب آن شهریارعدالت شعار عنبر بیز گشت سادات وقضات وموالی واهالی بمراسم استقبال استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی وثناخوانی اقدام فرمودند

ومیرزا الغ بیك نظر شفقت براحوال آن‌طایفه انداخت وهمه رامشمول الطاف خسروانه واعطاف پادشاهانه‌ساخت مقارن آن‌حال کوتوال قلعهٔ تبرتو مقالید قلعه وذخایر ارسال داشته اظهار اطاعت کرده وایضاً آقاحاجی بیك کـه درحصار قلعهٔ اختیارالدین بود طریقهٔ متابعت بتقدیم رسانیده‌شرایط نیازو نثار بجای آورد ومیرزا الغ بیك‌ازظاهر دارالسلطنه هراة میرزا یارعلی ولد اسکندربن قرایوسف‌را کەدر ملازمتش می‌بود و سلطان ابوسعید داروغه رابند کرده‌بقلعهٔ‌نیره‌تو فرستاد آنگاه بجهت دفع شوکت‌میرزا علاء الدوله ومیرزا بابر عنان عزیمت‌بطرف استرآباد انعطاف داد

گفتاردربیان توجه میرزا الغ‌بیك‌بجانب جرجان وخروج سلطان‌بوسعید داروغه ومیرزایارعلی ترکمان

چون میرزا علاءالدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابـوالقاسم بابر بهادر پیوست اکثر گریختگان‌معرکه ترتـاب عنان توجه بدانطرف تـافته ازدحامی عظیم درپای‌علم برادران روی‌نمود ومیرزا الغ‌بیك این‌خبر شنوده خواست کەسنك تفرقه درشیشه‌خانه جمعیت ایشان اندازد بنابرآن بـدانجانب نهضت فرمود وبعد ازوصـول بـمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضهٔ منوره رضویه علی صاحبا تحف‌الصلوة والتحیته بجـای آورده صلات ونذورات بمجاوران آن‌عتبهٔ‌کعبه مرتبه رسانیده ازآن‌جـا بالنك‌رادگان رفته چندروز در چهارباغ‌آنمرغزار دلفروز رایت اقامت برافراشت ودر آنمنزل‌ایلچی میرزابابر بدرگاه‌عالیپناه رسیده تحف وهدایا گذرانید وبقبول خطبه وسکهٔ نقداخلاص ومتابعت خودرا تمام عیارگردانید ومیرزاالغ‌بیك اظهار عنایت وشفقت فرموده‌فرستاده رامشمول‌انعام‌واحسان‌اجازت‌معاودت‌دادومتعاقب‌کوچ‌کرده‌تاولایت‌اسفراین عنان‌بکران بازنکشیدومدت‌بیست‌روزدرظاهرآن‌قصبه‌سایبان‌عظمت‌وحشمت‌برافراخته‌میرزاعبداللطیف ومیرزا عبدالله شیرازی را با جمعـی کثیر از شیـران بیشه سر افرازی بطرف بسطام روان ساخت وبنفس نفیس تابل ابریشم رفته بی‌جهتی‌عنان مراجعت منعطف‌گردانید و حال آنکه‌میرزا علاءالدوله ومیرزا بابرخواطر برآن قرار داده‌بودندکه هرگاه ماهچهٔ رایت میرزا الغ‌بیك پرتووصول برالنك بسطام اندازه دست ازملك ومال شسته‌بولایت عراق گریزند و بینتیجه عجـز واضطرار در دامن متابعت میرزا سلطانمحمد آویزند **القصه**میرزا عبداللطیف ومیرزا عبدالله درسرحد بسطام ازمراجعت بیمحل میرزاالغ‌بیك خبریافته ایشان نیزبازگشتندومیرزا عبداللطیف درائناء راه‌مریض شده‌در مشهدمقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آنمنزل اقدس صحت کامل‌شامل شهرستان بدنش کشته جنود مـرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یارعلی‌و سلطان

ابو سعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعهٔ نیره تو مقید و محبوس بسر بردند شخصی از هواداران سلطان ابو سعید سوهانی درمیان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن دو عزیز بوسیلهٔ آن سوهان بندها را سوده ودور انداخته جمعی از متوطنان قلعه را باخود متفق ساختند و بعضی از مستحفظان را کشته زمرهٔ را مطیع ومنقاد گردانید آنگاه سلطان ابو سعید از قلعهٔ بیرون رفت و میرزا یارعلی ابواب ذخاین و ذخایر گشاده اظهار جودو سخاوت فرمودو نقد وجنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند ومیرزا یارعلی باستظهار آن مردم عازم تسخیر دارالسلطنه هراة گشته ازقلعه بیرون خرامید ومیرزا بایزید پروانچی که بحکم جناب الغ بیکی درهراة بحکومت مشغولی می نمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی همعنان شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرخ درآمد امیر بایزید عزم رزم اوجزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هر کس الاغی داشته باشد باوی همراهی نماید و جمعی ازروستائیان هر جائی بلکه بازاریان سودائی همعنان او بجانب کرخ روان گشتند وسحری میرزا یارعلی برایشان تاخته تمامی یراق ترك وتاجیك را بگرفت وهرویان بشهر گریخته میرزا یارعلی درظاهر آن بلده منزل گزید و آغاز محاصره کرد وبعداز آنکه مدت هفده روز در تضییق وتنقیض هرویان لوازم اهتمام بجای آورد ومیرزا الغ بیك ازجانب مشهد مقدسه بحدود هراة رسید میرزا یارعلی عزیمت را غنیمت دانسته بقلعهٔ نیره تو باز گردید و میرزا الغ بیك در دارالسلطنه هراة نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی نمودند اورا محاصره این بلده میسر نمیشد وچندان اغوا نمود که بباد خباثتش آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیك حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و لشگریان دراواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز نهب وتاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان ومتوطنان بلوکات را برهنه وعریان ساختند بلکه هرچه اسم شئی بر آن اطلاق توان کرد درربوده بدست بیرحمی آتش بیدادرا افروختند گویند که در روز عید فقیری که هرچه داشت بباد غارت وتاراج برده بود برهنه و گرسنه پیش پیش اسب میرزا الغ بیك میدوید ومی گفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای بسر عمر تو برکت کند ودرخلال این احوال آوازهٔ توجه میرزا ابوالقاسم بابر باسپاه پرتهور دردارالسلطنه هرات شایع گشت ومیرزا الغ بیك عزم توجه بجانب ماوراالنهر جزم کرده حکومت هراترا که بشرف زوال وصدد انتقال بود بمیرزا عبداللطیف تفویض نمود و فرمود تا نعش حضرت خاقان سعیدرا از بیت المغفره گوهرشاد برداشته بماوراءالنهر بردند ودر دارالملك سمرقند بمقبرهٔ صاحبقران مغفور بخاك سپردند وبنفس نفیس ازراه مرو رایت نهضت برافراشت واز آب آمویه عبور فرموده دست ازولایات خراسان بازداشت

ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم .

ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دارالسلطنه هرات و بیان مآل حال میرزا یارعلی ودیگر حالات وحکایات

میرزا ابوالقاسم بابر چون درحدود بسطام ودامغان شنید که میرزا الغ بیك گورکان ازسر پل ابریشم عنان مراجعت منعطف گردانید بتسخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه ازعقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام درحرکت آمده امیرهندوکه را بافوجی ازشیران بیشهٔ هیجا بجانب مروفرستاد تا سرراه برسپاه سمرقند گرفته دست بردی نمایند وامیرخلیل هندوکه وبانخواجه را باجمعی دیگر ازمبارزان غضنفر اثر روانهٔ دارالسلطنه هراة گردانید وبنفس نفیس عنان یکران بطرف سرخس انعطاف داد اما امیرهندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیك رسیدو امیرابراهیم ایکوتیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت وبصوب هرات بازگشت وامیر خلیل وبانخواجه چون بقصبه فوشنج نزول نمودند میرزا عبداللطیف بعد از آنکه پانزده روز درهرات حکومت کرده بودنیم شبی هزیمت غنیمت شمرده روی بماوراءالنهر آورد وامراء میرزا بابر بهرات آمده دست تظلم و بیداد برگشادند درآن اثناء میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بظاهر هرات شتافت وچون سه روز شهرهرات رامحاصره نمود زمرهٔ ازاکابر و اعیان که ازجور وطغیان بابریان بجان رسیده بودند درسحر جمعه از جانب دروازهٔ عراق یارعلی را بشهردرآوردندو امراء میرزا بابر ازروی اضطرار پناه بحصاراختیار ـ الدین برده روز دیگر بعهدو پیمان بیرون آمدندو بازشب بقلعه رفته و خزانه را برگرفته فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را پادشاهی باستقلال خیال کرده ازکمال عقل ودانش بساط نشاط بگسترد و بشرب می گلرنك واستماع آواز دف وچنك اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت تابدان چه رسد که از حدود ولایت باخبر باشد وچون قرب بیست روزدر غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی‌حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بیك ناگاه فوجی ازسپاه ظفرپناه میرزا بابر مسلح و مکمل از دروازها ملك درشهر تاختند وجلوریز بباغ شهر شتافته یار علی را شولهمست بدست آوردند ودرسر کوچه خیابان بپایبوس میرزا بابر رسانیدند وآن پادشاه عالیجاه درباغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یارعلی را بچهار سوی هراة بردند وبزخم تیغ تیز نقش وجوداو رااز لوح زندگانی ستردند **بیت** چنین بودتابود گردون سپهر ✿ که بانوش زهراست و با کینه مهر مقارن آنحال امیرهندوکه ازجانب مرورسید وامیر ابراهیم ایکوتیمور را بپایه‌سریر اعلی رسانید وزبان تضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بمزاجابت مقرون گشت ومیرزا بابر برسریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش از فرق فرقدین درگذشت خطبه وسکه درجمیع ولایات خراسان باسم ولقب شریفش سمت زینت

گرفت و سرکار تون برسم سیورغال بخدام میرزا علاءالدوله صفت تعلق پذیرفت و آنجناب پسر خود میرزا ابراهیم را بدانجانب بنفس نفیس درهراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غمز و سعایت میرزا علاءالدوله را حبس فرمود و یکی از امراء معتمد را بتون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدارالسلطنه هراة رسانید آنگاه پادشاه جمجاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوشگوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را بایکدیگر اتصال داده از حال رعایا که ودایع حضرت خالق البرایااند امراء بلند مقدار آغاز ظلم و ستم کردند و به تحمیلات نامقدور جمهور متوطنان بلدهٔ هراة و توابع را بیازردند بخلاف امیر هندوکه از آن شیوهٔ ناستوده اجتناب نموده و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم ایکوتیمور عزیمت بادغیس فرمود. ودر سنه ۸۵۳ بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه‌حسین از جادهٔ مستقیمه اطاعت انحراف جسته سالك طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملك نیمروز برافراخت و چون قصبهٔ سبزوار رامضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منقلای پیشتر روان شدند شاه‌حسین چون اینخبر شنیدو دانست که از عهدهٔ مقابله ومقاتله آن سپاه بیرون نمی‌تواند آمد تضرع نامه‌ها بپایهٔ سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار بر گشاد و باج وخراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرایم جرایمش کشیده روی بدارالسلطنه هراة آورد در خلال این احوال امیر هندو که ابواب مخالفت باز گشوده امیر ابراهیم ایکوتیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر چون از این حادثه وقوف یافت سلطان ابوسعید داروغه و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد وایشان در حدود جنوشان بهندو که رسیده دست بسیف سنان و تیر کمان باز یده نخست شکست بر جانب باریان افتاد و سلطان ابوسعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخرالامر امیر هندو که مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و هم درین سال قلعهٔ عماد که گوئیا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد و در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلك خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخائر وافرو نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر آنهارا نادیده بامراو ارکان دولت بخشید و مقارن آنحال شبی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و او از مجلس گریخته از راه غور وحنیسار به سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد پیوندد و اما آنجناب تجویز ملاقات نفرمود و فرمود که باید آن برادر در مفازهٔ یزد توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان باایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیك گورکان و میرزا عبداللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر واژون اختر

بعضی از مهرهٔ علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایجهٔ طالع میرزا عبداللطیف حکم کرده بودند که پدررا ازمر پسر آسیبی خواهد رسید وچون میرزا الغ بیك نیزدر آن فن مهارت کامل حاصل داشت اینمعنی را دانسته بودوخضرخان والی هندوستان که کیفیت اینحال ازجو کیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه فرستاده شمهٔ ازین امر بدیع درآن کتابت درج فرمود ومولانامحمد اردستانی که ازعلم طالع مسئله ورمل وقوفی تمام داشت وپیوسته ازقضایای مخفیه خبر میداد درمجلسی که میرزا الغ بیك برزبان میراند که عنقریب تمامی ممالك حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبداللطیف بگذارد بنابرین مقدمات میرزا الغ بیك گورکان همواره نسبت بمیرزا عبداللطیف طریق بیعنایتی مسلوك میداشت وهمت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبدالعزیز می گماشت واز آنجهة میرزا عبداللطیف کینهٔ پدر بزرگوار در سینه جای میداد وبالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت برروی روزگار خویش بر گشاد ودروقتی که میرزا عبداللطیف ازصولت میرزا بابر دارالسلطنه هراةرا بازگذاشته روی توجه بسمرقند نهاد بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام دادمیرزا الغ بیك نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلج سیور غال اوست باید که بازگردد وبضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبداللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود ودرباب رتق وفتق وحل وعقدامور آنولایت اهتمام فرمودوخاطر بر عصیان پدر قرارداده رایت مخالفت مرتفع گردانید وصندوق تمغارا شکسته فرمود تا منادی کردید که هیچکس از آنجهة متعرض مردم نگردد وباعث برین خبر آن بود که میرزا الغ بیك درباب حصول وجوه تمغاوزکوةمبالغه بسیارداشت القصه چون خبرخلاف وشقاق میرزاعبداللطیف بسمرقند رسیدمیرزا الغ بیك متحیر گشت ومیرزا عبدالعزیزرا درآن بلده قایم مقام گذاشته باسپاه فراوان بکنار جیحون شتافت ومیرزا عبداللطیف نیز ازآنجانب خرامیده آنجناب را ازعبور مانع آمد وپدر وپسر دربرابر یکدیگر نشسته چند نوبت ازبالای آب وپایان آب لشکر پهان گذشتندوباشتعال نایرةقتال اشتغال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبداللطیف غالب می گشتند ودریکی ازآن محاربات میرزاعبدالله شیرازی گرفتار شد ومیرزا عبداللطیف او را بجان امان داددر خلال این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیك خبر آمد که میرزا عبدالعزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا ورعایا دراز میکند

ومیرزا الغ بیك این سخن شنیده تهدیدنامه‌ها بپسر فرستاد اما هیچ فایده نداد وامرا آغاز بی‌طاقتی کرده نزدیك بآن رسید که میرزا الغ بیك را بگیرند و بمیرزا عبداللطیف سپارند دراین اثنا ازپس پردهٔ غیب صورتی روی نمود که برصحیفه خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آن که میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان بن محمد میرزا میرانشاه بن امیرتیمور گورکان که همواره درملازمت میرزا الغ بیك روزگار میگذرانید و نقش ایالت و کشورستانی برلوح ضمیر وصفحهٔ خاطر مرتسم ومنتقش میگردانید درآن اوقات که پسر وپدر دربرابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت ورایت کشورگشائی وجهانداری بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبدالعزیز را چون طاقت جنك صحرا نبود دروازه‌های شهر مضبوط ساخته تحصن نمود و میرزا الغ بیك پس از آن که این خبر محبت اثر شنید مضطر شده عنان یکران بطرف دارالملك گردانید ومیرزا سلطان ابوسعید درظاهر سمرقند برقرب وصول آن جناب اطلاع یافت ترك محاصره کرده بمیان ایل ارغون شتافت و میرزا عبداللطیف همدر آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیك روی بسوی پسر آورده درقریهٔ دمش تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیك برفراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر خون‌ریز وآن دوطایفه فتنه‌انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ وخنجر وسنان وشمشیر برفرق سر یکدیگر کوفته خلقی را برخاك هلاك انداختند وهنوز بمقابله ومقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر ملك قدیر عنان بارگیر میرزا الغ بیك را گرفته بآنطرف پشته پایان برد وآن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده تحسر وتاسف میخورد وچون بدروازه شهر رسید میرانشاه قوچین که گماشته آن جناب بود درروب قلعه مسدود ساخته ازدخول مانع گردید ومیرزا الغ بیك باچشمی پرنم ودلی پرغم باتفاق میرزا عبدالعزیز معدودی ازمخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تاروزی چند درحصن حصین اقامت فرماید واز تعب دوران ومحنت روزگار بی‌سامان برآساید بعداز وصول کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که مملوك آنجناب بود ازغایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد و میرزا الغ بیك بر بن‌حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای خویش بدام صیاد رود نزد میرزا عبداللطیف رفت واودر آن‌زمان درسمرقند برتخت سلطنت نشسته بود میان پدرو پسر ملاقات واقع شده میرزا عبداللطیف ازکمال قساوت قلب وقلت حیا ازروی سخریت واستهزاء بواسطه وبیواسطه سخنان ناخوش بسمع پدررسانید ودرآن ایام آن ناجوانمرد تقلید حضرت صاحبقران کرده مغلوکی از اولاد چنگیز خان را برمسند خانی نشاند وعباس نامی را که پدراو بحکم میرزا الغ بیك کشته شده بود فرمود تا پیش خان زانو زده گفت میرزا الغ بیك پدر مرا بغیر حق گشته است خان حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیك را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه‌الله که بآن امر همدستان نشد بعداز آن میرزا عبداللطیف جناب الغ بیکی را بامیر حاجی محمد خسرو سپرد که بحج برد حضرت مخدومی مرحومی درروضة‌الصفا از امیر مشارالیه نقل نموده‌اند که گفت بهنگام شام دررکاب میرزا الغ بیك ازسمرقند

روان شدیم وآن جناب مبتهج و مسرور اسب میراند وازهر باب حکایات بامن میگفت چون اندك مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز بس نگریستم یکی ازقوم سلدورزا دیدم که پیش میرزا عبداللطیف راه سخن داشت گفتم خیراست گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیك در محلی که آبادانی باشد فرود آیند وچندان توقف نمایند که براق ایشان کرده شود میرزا الغ بیك چون اینخبر شنید زبانش ازگفتار بازماند وآثار ملال بر بشرهٔ همایونش ظاهر گشته در قریهٔ که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم ومیرزا الغ بیك بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نموده ناگاه شرارهٔ از آتش بر دای پادشاه رسید واندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیك بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان که راند (سن هم بیلدنیك) یعنی توهم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام باشخصی دیگر بآن خانه درآمد چون چشم آن جناب بر ایشان افتاد بیخودانه از جای بر جست ومشتی بر سینه عباس زد وآن شخص که همراه عباس بود پوستین التانی جناب پادشاهی را از دوش او برداشت وعباس جهة آوردن ریسمان ازخانه بیرون رفته من دررا ببستم تا میرزا الغ بیك غسل فرمود آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بردو قریب بمشعلی که می سوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را انطفا داد و میرزا عبداللطیف پیش از این واقعه بدوسه روز برادرخود میرزا عبدالعزیز را کشته بود وآن شاه زادهٔ بی عاقبت بجهة محبت سلطنت همچنان پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی بود قتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت (خسر الدنیا والآخرة ذلك هو الخسران المبین) یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیك گوید قطعه الغ بیك آنشاه جم اقتدار ☆ که دین بنی را از و بود پشت ☆ ز عباس شهد شهادت چشید ☆ شدش سال تاریخ عباس کشت (۸۵۳)

ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیك گورکان

چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیك بوفور علم وفضل ازسایر اولاد امجد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت وهمواره همت عالی نهمت بر تربیت ورعایت علما وفضلا میگماشت ودر زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلدهٔ سمرقند مجتمع گشته بودند ودر ظلال دولت واقبالش درغایت فراغت ورفاهیت میغنودند واز آن جمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که درعلم هیئت وریاضی وفن نجوم عدیل ونظیر نداشت ودر وقتی که میرزا الغ بیك رصد میساخت آن جناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زادهٔ رومی بتمشیت آن مهم میپرداخت مولانا علاء شاشی درسلك اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و

معما میل مینمود.

مولانانفیس طبیب افضل اطباء آن زمان‌بود ودر معالجهٔ مرضی میامن انفاس مسیحا ظاهر مینمود و از جمله مؤلفات آنجناب شرح موجز وشرح اسباب و علامات مشهوراست ودردیباچه شرح‌اسباب وعلامات مدح‌وثناء میرزا الغ بیك مسطور مولانا محمد عالم درسلك علما سمرقند منتظم‌بود وبا میرزا الغ بیك گورکان همسبقی مینمود در مجالس‌النفایس مذکوراست که‌مولانا محمد عالم بواسطهٔ لطف‌طبع وحدت ذهن بامیرزا الغ‌بیك بغایت گستاخانه بحث میکرد ورعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای‌نمی آورد بنابرآن میرزا الغ‌بیك آن‌جناب‌راازسمرقند اخراج فرمود واوبدارالسلطنهٔ‌هراة آمده درآن‌بلده ساکن‌گشت تاوقتیکه‌درگذشت این‌مطلع ازمنظومات اوست‌که **بیت**

ما سیه بختیم وبد روزیم و اختر سوخته ☆ شمع‌مقصودی‌بدست‌خودشبی‌نفروخته.

خواجه‌عصام الدین بمزیدجاه وجلال وعلم وکمال ازسایر علماءماوراءالنهر امتیاز تمام داشت ومدتی‌مدید درآن‌ولایات بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت برتقویت ارکان‌شریعت میگماشت .

خواجه افضل‌الدین کشی از جملهٔ دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده‌قیام مینمود.

سید عاشق بصفت‌زهد ودینداری وعلم‌وپرهیز کاری موصوف بود و درباب امر معروف ونهی‌منکر مبالغه تمام میفرمود بنابرآن میرزا الغ‌بیك منصب احتساب‌سمرقند را بدانجانب عنایت کردوسید کماینبغی درتمشیت‌آن امر لوازم امانت‌ودیانت بجای‌می آورد ازثقات استماع افتاده که‌دروقتی که‌میرزاالغ‌بیك جهة سنت‌ختان میرزا عبدالعزیز درکان کل‌طوی فرمود و مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بـر علانیه‌ظـروف شراب بهـر سوی بـردند در روزیکـه اکابـر و اعیـان سمرقند درمجلس پادشاه نشسته‌بودند سیدعاشق درغایت غلظت بآن‌محفل درآمدوروی بمیرزا الغ‌بیك آورده گفت دین محمدی‌را برانداختی و شعارکفار ظاهر ساختی جناب الغ‌بیك ازاین خطاب بغایت متغیر گشت وبعداز تامـل جوابداد‌که توبشرف سیادت و دانش اتصاف داری‌وبه‌کبرسن‌رسیدهٔ ظاهراً میخواهی که بعزشهادت فایزشوی بنابرآن امثال این‌سخنان درشت بعرض میرسانی‌وحال آن که‌من‌تورا باین‌مطلوب نخواهم‌رسانید وبعد ازچندروز ازین‌قبیل وقال حمامیکه خواجه عصام‌الدین درسمرقند طرح انداخته‌بود باتمام رسیدو درشبی‌که آن‌حمام راگردان میساختند زنان مغنیه‌بسر حمـام‌رفته درمیان مردان نشستند وآغاز تغنی کردند وسید عاشق‌بر اینصورت مطلع‌شده نزد خواجه‌عصام الدین رفت‌وگفت‌ای‌شیخ‌الاسلام بیاسلام بکدام مذهب جایزاست‌که زنان‌و مردان دریك مجلس نشسته سرودگویند خواجه عصام‌الدین ازشنیدن این‌سخن برآشفته روزدیگرنزد میرزاالغ‌بیك رفت‌و بزبان دادخواهی آنچه سیدعاشق گفته‌بود معروض داشت وچون

میرزا الغ بیك بواسطه استماع سخنان کان کل ازسید آزرده دل بود فرمود که فرداقضاة وعلما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمائیم وسید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمائیم و روزدیگر آن زمره عظیم الشان بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابوالفتح ذبابه که مردی ابدالوش ومتقی بودومیرزا الغ بیك اورا اجازت داده بود که هرگاه بخواهد بمجلس همایون درآید و هرسخن که داشته باشد بیواسطه بعرض رساند بدارالسلطنه درآمد وپیش از اکابر نزدمیرزا الغ بیك رفت وازسبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جوابداد که مدتی شدکه سید عاشق پای از حد خود فراتـر می نهد چنانچه درروز طوی کان کل مارا گفت که احکام شرع نبویرا برانداختی وشعار کفارظاهر ساختی ودیروز خواجه عصام الدین راکه بصفت علم و دانش وتقوی سرآمد اشراف علماست شیخ الاسلام بیاسلام گفته است بنابر آن قضاة و فضلارا طلبیده ایم تامرافعه این قضایا نمائیم وآنچه بحسب شرع متوجه اوشود بجای آوریم مولانا ابوالفتح فرمود که سیدنیك نکرده که نسبت بشماو شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عـدالت و رعیت پروری سلوك مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمـام تمام مـی فرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف داردودراثنا این قیل وقال سپاهی زانوزده عرضه داشت که برادرم فوت شده وازوی دوفرزند مانده ومن میخواهم که زن برادر رابحبالهٔ نکاح خویش درآورم تابرادر زاده های من ضایع نشوندا ما آن زن میخواهد که بعداز انقضاء عدت بنکاح بزازی درآیدو ازوی نفقه میستاند میرزا الغ بیك یساولی را فرمود که برو وآن ضعیفه رابگوی که بنکاح برادرشوهر خودرضا دهد وبزازرا ازعقد اومنع کن مولانا ابوالفتح پس ازاستماع این حکم روی به میرزا الغ بیك آورده گفت آنچه سیدعـاشق نسبت بشما گفته بود دورازکارنیست پادشاه پرسید که چون گفت گفت بجهة آنکه زنی که عاقله وبـالغه باشد شرعا اختیاردارد که بعقدهر کس خواهددرآید شما بکدام مذهب اورا تکلیف مینمائید که زن بزاز نشود وبمناکحت این مغول رضادهد آن پادشاه مغفرت پناه ازاین سخن بغایت متاثر گشت ویساول را از آن کار مانع آمد وفرمود که اکابرواشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیراکه نزد ما بوضوح پیوست که سیدعاشق درآنچه میگفته محق بوده لاجرم آن جماعت مایوس باز گشتند وبساط منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند.

مولانا محمد اردستانی اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود ودرعلم رمل وطالع مسله مهارت کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمینمود ودرآن بـاب از آنجناب حکایات بسیار منقولست وقبول این حکایت که ازمولانا علاء الدین علی قوشچی مرویست ازمطالعه کنندگان این اوراق تامول حضرت مخدومی مرحومی درروضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی درمجلس همایون میرزا الغ بیك نشسته بودم که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیکی اورا گفت رملی بکش وازآنچه درضمیر منست اعلام نمای و

مولانا ملاحظهٔ طالع وقت نموده ورملی کشیده گفت سئوال‌ازحرم‌است و خاموش کرد پادشاه فرمود که‌علی قوشچی محرم‌ماست آنچه که بخاطر تورسیده بی تحاشی بگوی‌مولانا گفت که‌پادشاه ازدوخاتون که‌درحبالهٔ نکاح‌دارد یکی‌را میکشد ودیگری‌را که دختر خانست طلاق‌میدهد میرزا الغ بیك از تطلیق‌دخترخان که‌بصفت زهدوعفت آراسته‌بود واورا بسیاردوست میداشت استبعاد نمود وهمدران‌چند روز خاتونی راکه مولانا محمد بکشتن اوحکم کرده بود بعالم‌آخرت فرستاد ودخترخان ازوقوع این‌حادثه شادمان‌شده چندان شماتت فرمود که‌میرزا الغ بیك درغضب‌رفته اورا طلاق داد قاضی محمد مسکین بصفت‌علم‌وتقوی‌وشریعت‌پروری‌موصوف‌بود ومدتی‌مدید درکمال امانت و دیانت‌بلوازم منصب قضاء سمرقند اقدام میفرمود ازجناب‌شیخ‌الاسلامی‌مولاناسیف‌الدین‌احمدالتفتازانی استماع‌افتاده که‌میرزاالغ بیك گورکان‌درایام‌سلطنت‌وکامرانی‌مبلغی کرامند یکی‌از تجار تسلیم‌نمودتاخر یدوفروخت کرده‌مرابحهٔ آن‌را بخزانهٔ‌عامره رساندبعدازچندگاه‌سفینهٔ‌حیات‌آن تاجرغریق‌بحر فناشده‌جناب‌الغ بیکی‌درمتروکاتش‌طمع فرمودوفرمود که‌ازنفایس خزانهٔ ما لعلی گران‌بهاپیش‌آن‌بازرگان‌بوده‌وموافق‌مدعاگواهان‌آماده‌ومهیاساخت‌وچون‌مافی الضمیرصاحب‌تاج‌وسریر بسمع‌شریف‌قاضی‌شمس‌الدین‌محمدمسکین‌رسید یکی‌از نواب‌درگاه راطلبیده بپادشاه پیغامفرمود که مرافعه وگذرانیدن گواه دراین‌قضیه چندان نفعی‌بشما نمیرساندزیرا که حقیقت حال‌برمن ظاهراست واگرچنانچه‌البته میخواهید که برطبق مدعای شماحکم کنم دراینوقت که درغایت برودت است مرا دست‌وپای بسته درآب‌سرد چندان غوطه دهید که بی‌طاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان رادر عوض لعل معدوم‌بشمادهند وآن نایب این‌سخنان‌را بعرض میرزا الغ بیك گورکان رسانیده‌پادشاه بادین ودادرقت‌فرمودو بر کمال‌دیانت‌جناب‌اقضوی‌آفرین کرده‌ازسر آن‌دعوی درگذشت وهمچنین درآن وقت که میرزا عبداللطیف بخیال قتل‌پدر فتوی نوشت که‌هرکس بنا حق مسلمانی‌را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی راجواب نکردوفرمود که‌غرض میرزا عبداللطیف از این‌فتوی استجازه کشتن میرزا الغ بیك‌است وسال آن که اگرپادشاه‌جهت مصلحت ملك یکی‌ازاحادالناس رابقتل‌رساند بروی‌قصاص نیست‌وهرچند میرزا عبداللطیف بوعده وعیدو تخویف‌وتهدید خواست که‌جناب‌اقضویرا ازآن مناقشه درگذراند تابرآن فتوی خط نهد بجائی نرسید والتوفیق والتائید من‌الله‌الحمیدالمجید

خواجه فضل‌الله ابواللیثی

ازاولاد فقیه ابواللیث بودکه کتاب بوستان تصنیف اوست وجمال‌حال خواجه فضل‌الله بصفت فضل‌وکمال آرایش داشت‌وهمواره اوقات شریف‌را بدرس وافاده صرف

میکردو گاهی بشعر ومعما نیزمشغولی مـی فرمود این مطلع ازجملهٔ منظومات اوست **بیت** قدچون‌سروتوجانست مرابلکه روان ☆سویم‌ایسرو روان‌شوکه فداسازم‌جان

مولانا علاءالدین علی قوشچی اعلم‌علماء زمان وافضل‌حکماء دوران بود و اودرصغرسن‌منظور نظرشفقت‌میرزا الغ‌بیك‌شده بیمن‌تربیت آن‌پادشاه‌عالیجاه درعلم بدرجات علیه تصاعد نمود ومیرزا الغ‌بیك اورا فرزند میخواند وجهت‌کمال خصوصیت گاهی جانور بردستش مینشاند بنابرآن بقوشچی اشتهار یافت ازتصنیفات مولاناعـلی شرح‌تجرید خواجه نصیرالدین طوسی مشهور است‌ومستحسن طباع جمهور علما نزدیك ودور مولاناعلی دراواخر ایام‌حیات بدیار روم افتاد ودر آن‌مملکت بمرض موت گرفتار شده رخت‌بقا بباد فناداد .

خواجه عبدالمؤمن ندیم‌مجلس‌خاص و انیس بزم اختصاص میرزا الغ‌بیك‌بود و بلطف طبع وحـدت ذهن‌از ظرفـاء وفضلاء سمرقند ممتاز ومستثنی می نموداز ثقات استماع افتاده که‌درزمان خجسته نشان‌آن‌پادشاه عالیشان قاضی‌فرشی یکی‌ازقضاه‌شرعیه طریقه مداهنه بجای‌آورد واین معنی برضمیر انور میرزا الغ بیك ظـاهر گشت حکم فرمودکه ریش قاضی‌را تراشیده تشهیر کنند وقاضی رجوع بخواجه عبدالمومن کردآن جناب درپایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بگشاد وبعد از قیل وقال‌چنان مقرر شدکه‌قاضی‌بیست سراسب تسلیم نمایدتادست ازریش او باز دارند آنگاه قاضی‌خلاص شده اسبان را بخواجه عبدالمومن سپرد وخواجه آنها را بگله خود فرستاد امابعداز چندگاه اندیشیدکه اگر این‌خیانت ظاهرگردد شایدکه پادشاه برو غضب نماید بنابر آن روزی‌قاضی‌را فرمود که مناسب‌آنست‌که توفردا ازدورخودرا بحضرت میرزانمائی تا اگراز ممرآن مهم غباری برخاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی به موجب فرموده عمل‌نموده چون‌چشم میرزا الغ‌بیك بـروی افتاد خواجه عبدالمومن را طلبیده گفت‌که بیست سراسب که‌قاضی قبول‌کرده بودچـرا تسلیم میرآخوران نمی‌نماید خواجه عبدالمومن جوابدادکه قاضی از سرانجام اسبان عاجزگشته است و حالا آمده که ریش‌اورا تراشیده تشهیر کنندمیرزا الغ‌بیك‌ازشنیدن این سخن درخنده‌افتاده دیگر متعرض قاضی نشد .

مولانا خیالی درسلك‌شعراء‌بخارا منتظم بود ونسبت بخواجه عصمةالله درطریق تلمذ سلوك مینمود این دو بیت از اشعار او بخاطربود بثبت افتاد **نظم** ای تـیر غمت را دل عشاق نشانه ☆ خلقی بتومشغول وتو غایب زمیانه که معتکف دیرم و گه ساکن‌مسجد ☆یعنی‌که تورا میطلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** درزمـان میرزا الغ بیك سرآمد شعراء سمرقند بود این مطلع ازجمله منظومات اوست **بیت** ایزلف شب مثال ترا دربرآفتاب ☆ ازشب‌که دیدسایه که افتد برآفتاب.

ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر

میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارك هولناك بنفس نفیس معاشر امر قتال گردیدی و هرچند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق اعتدال سلوك نمودی و از امساك و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان به تقریبی کثرت و بخشش میرزا بابر را بعرض رسانید و پرسید که چون است که شما درین امر تقلید آنجناب نمینمائید میرزا سلطان محمد درجواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست ☆ که او کشیده عنان باشد این گسسته مهار و میرزا سلطان محمد درزمان حیات خاقان خجسته صفات مدت پنجسال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید ودر آنوقت که آنحضرت درولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزاده صاحب تائید ازخرم آباد لرستان بری شتافت و در یورت جد بزرگوار فرود آمده از آنجا باصفهان رفت و بعد ازضبط آن بلدهٔ جنت نشان عنان یکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبدالله بقدم مقابله ومقاتله ازدار الملك فارس بیرون آمده بین الجانبین حربی درغایت صعوبت دست داد و میرزا عبدالله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد ولشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بعزوناز بشیراز در آمد و از اشراف آنولایت سید نظام الدین احمد را بنا براستدعاء میرزا عبدالله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاه زاده را جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد اورا منظور نظر مرحمت ساخته فرمود درهرشهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد بخراسان رود و میرزا عبدالله بامید مصاهرت میرزا الغ بیك سفر خراسان اختیار کرد وچون بهراة رسید چند روز درظل عاطفت میرزا علاء الدوله گذرانیده اما درروز واقعهٔ ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیك آورد و میرزا سلطان محمد درفارس وعراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سر اطاعت برخط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه وقزوین را بتحت تصرف درآورد و میرزا سلطان محمد از طغیان پادشاه ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بیوسون حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه درقلم آورد براینمنوال که شهریار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاده که گماشتگان او بخلاف حکم همایون درسلطانیه وقزوین مدخل نموده اند واین صورت بیقاعده واقع شده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهة او تعیین فرموده قناعت نماید والا بمیدان قتال شتابد تا بمقتضای قضای ایزد و تعالی

چه بظهور آید ومهر برروی نشان زده درصحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و بنفس نفیس بالشگری بیقیاس درعقب ایلچی روان شد چون امیرجهانشاه را چشم برآن نشان افتاد ومضمونش را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعت است یا از نشاء جنون بهرهٔ تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس وعراق آورده چون بین الفریقین مسافت نزدیك شد رسل ورسائل ازطرفین درمیان افتادند ومنازعت ومخالفت را بمصالحت وموافقت تبدیل دادند ومیرزا سلطان محمد بشیراز بازگشته امیرجهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت وآن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار پنجسال دیگر درسلطنت واستقلال بسر برد ودرسنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه درجنك چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و تقدیر مالك الملك قدیر بساط زندگانی اورا درنوشت چنانچه عنقریب بسمت تسطیر خواهد یافت وپرتو اهتمام برتفضیل این اجمال خواهد تافت :

گفتار دربیان لشگر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دارالسلطنه هرات ومراجعت فرمودن بصوب عراق بعداز وقوع محاربات

چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر ممالك فارس وعراق را مضبوط گردانید وشنید که مهم میرزا الغ بیك بچه انجامید ازغایت علوهمت کمند اندیشه بر تسخیر ممالك خراسان افکند وبالشگری مانند حرکات افلاك نا معدود بدانجانب توجه فرمود ومیرزا بابر نیز جنود نامحدود مجتمع ساخته از دارالسلطنه هراة باستقبال برادر نهضت نمود ودرنواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند وگردان هردو کشور ومردان هردولشگر درهم آویخته نهایت مردانگی وجلادت بظهور رسانیدند آخرالامر نسیم نصرت وفیروزی برپرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن گرفت ومیرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا تیسیر پذیرفت و میرزا ابوالقاسم بابر با هفت نفر از اهل تهورجان ازآن غرقاب بساحل نجات کشیده خودرا بقلعه عماد رسانید ومیرزا سلطان محمد درغایت حشمت بدارالسلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت وتشید مبانی سلطنت روزی چند به بسط بساط عیش و عشرت پرداخت ومیرزا ابراهیم را ازقید میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاءالدوله که مصحوب خویش آورده بود روان ساخت ودرآن زمستان دربلده فاخره هراة قحط وغلائی عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یك خروار گندم بمبلغ چهارصد دینار کپکی رسید و امیرحاجی محمد غناشیرین که درزمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود ودرآن اوان ازسایر امراء میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار واعتبار ممتاز ومستثنی مینمود آغاز ظلم وتعدی کرده خاطر ترك وتاجیك را بمصادره ومطالبه بیازرد وهرچند خواجه غیاث

الدین پیر احمد خوافی که در دیوان میرزا محمد در جرگهٔ امراء عظام مهر می زد جناب امارت مآب را از اشتعال نایرهٔ جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملك و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هراة گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز در قلعهٔ عماد بسر برد بدستور سابق آنحصار را بامیر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه به استرآباد آورد و گماشتگان میرزا محمد را از آن ولایت بیرون کرده بار دیگر لواء سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید استیصال میرزا بابر را متمح نظر همت گردانیده میرزا علاءالدوله را بحکومت گرمسیر روان کرد و باسپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین را با سایر امراء جلادت قرین برسم منغلای پیشتر روان ساخت و میرزا بابر مانند شیرژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد راز با امراء عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننك در میدان جنك تاخته بتیغ خون افشان ادیم زمین را رنك لعل بدخشان دادند و بنیزهٔ ثعبان نشان روزنه ها در سینهٔ یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امراء و نوئینان را در نوشت از آنجانب میرزا سلطان محمد چون خبر فوت امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس ضبط آغرق را بعهدهٔ خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امراء ایلغار فرمود و در اثناء راه بگریختگان مشهد راز رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند بادصرصر درحرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی در موکب همایون نماند و چون باردوی میرزا بابر نزدیك رسید لشگریان جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر باردیگر بقلعه عماد رفت و میرزا سلطان محمد را بتصور آن که شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم سر خویش گرفته اند و راه گریز در پیش و کیفیت اینحال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شد و شورشی درمیان لشگریان افتاد و هرچند که خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود هیچکس را نگاه نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گردید و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاءالدوله از گرمسیر بهراة شتافته و گماشتگان آن جنابرا از شهر عذر خواسته و بر مسند فرماندهی نشسته آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعهٔ مشورت درمیان انداخت و گفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاءالدوله اند و او حالا در آن بلده لواء سلطنت مرتفع گردانیده و لشگریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان مینماید که بعراق مراجعت نمایم و مردم خود را جمع آورده باردیگر بتسخیر خراسان نهضت فرمائیم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنك راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه بلدهٔ هرات گشته میرزا علاء الدوله

قلعهٔ اختیارالدین را بمولانا احمد یساول سپرده روی بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنهٔ هراة درآمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیارالدین مقصور گردانید ومدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی ننمود آنگاه مولانا احمد یساول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده از ین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاءالدین عمر و امیر ناصرالدین قریش سوگند خورند که بهیچوجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشد و میرزا بابر برینموجب بتقدیم رسانیده مولانا احمد بامتابعان ازحصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبداللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالك الملك بی مانند

میرزا عبداللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت ودرمجلس مشایخ وعلما بدوزانوی ادب نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اماسودائی مزاج و تندخوی ودرشت گوی بود و بگناه اندك عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آن حضرت را باشاهزاده آنمقدار محبت بود که موجب رشك سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبداللطیف بروجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خودرا شربت شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد ودر سمرقند پای برمسند استقلال نهاده رأیت دولت واقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده درایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه وامر پیش نمازی پرداخت ودررعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل وانصاف ممهد ساخت اماجمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود تایبوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که درملازمت اوجان سپاریها کرده بودند درمجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که درروز فرارمیرزا الغ بیك اینجماعت امیر سلطانشاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که بملازمت میرزا عبداللطیف میآمدند کشته بودند القصه بنابر قتل امراء برلاس و ترخان سایر نوئینان ازملازمت میرزا عبداللطیف متنفر شدند ودر آن ایام نوکران میرزا الغ بیك ومیرزا عبدالعزیز درباب استیصال نهال اقبال او بایکدیگر سخنان درمیان آوردند وبجدهرچه تمامتر عزم قتلش کردند ودرشب جمعه بیست وششم ربیع الاول سنهٔ اربع وخمسین وثمانمائه درکمینگاه غدر نشسته دروقتی که آن شهریار دیوانه سار ازباغ چنار بطرف شهر میآمد تیری بسوی او انداختند وآن تیر بر هدف مقصود خورده میرزا عبداللطیف

دست‌در یال اسب‌زده فریاد برآورد که تیررسید لاجرم جمعیتکه ملازم رکاب سلطنت‌مآب بودند متفرق گشتند ودشمنان خودرا باورسانیده سرش ازبدن جدا کردند وازپیش‌طاق مدرسه میرزا الغ‌بیك آویختند مدت پادشاهی میرزا عبداللطیف ششماه بودو او بعداز قتل‌پدر پیوسته این بیت‌را تکرار مینمود بیت پدرکش پادشاهی‌را نشاید٭ وگرشاید بجز شش مه‌نپاید ازغرایب‌اتفاقات آنکه میرزاعبداللطیف بردست‌باباحسین‌نامی‌کشته شدو برطبق تاریخ قتل‌پدرش کلك‌قضا تاریخ کشتنش باباحسین‌گشت بیت باباحسین کشت‌شب‌جمعه‌اش‌بتیغ٭ تاریخ‌قتل‌اوست که باباحسین کشت(۸۵۴)وچون‌میرزاعبداللطیف بقتل‌رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبدالله شیرازی علم سلطنت مجازی مرتفع گردانید

ذکر توجه میرزاابوالقاسم بابربجانب‌بلخ وبدخشان وبیان عصیان اویس‌بیك بدارالملك خراسان

سابقاً خامه مشگین شمامه اینخبر بمشام جان‌مطالعه‌کنندگان رسانیدکه میرزا علاءالدوله چون‌خبر توجه میرزاابابررا شنید دارالسلطنه‌هرات راباز گذاشته علم‌عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعدازوصول بمقصد فی‌الجمله‌مردمی درظل رایتش جمع‌آمدند ومیرزا بابراین‌خبراستماع نموده بالشگری جلادت‌اثر عازم استیهال برادرگشت‌ومیرزا علاءالدوله ازمقابله و مقاتله پهلوتهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد ومیرزا ابوالقاسم بابرپس ازآنکه بقبةالاسلام بلخ رسید باوجود شدت برودت هوا وکثرت بارندگی ازعقب میرزا علاءالدوله نهضت فرمود واسباب‌جمعیت اورا ازبنیادبرانداخته ببلخ مراجعت‌نمود آنگاه حکومت بلخ وقندوزوبقلان رابامیرپیر درویش هزار اسپی و برادرش امیرعلی که‌بصفت‌نصفت‌و سخاوت وشجاعت موصوف ومعروف بودندارزانی داشت ورایت نصرت آیت‌بصوب دارالسلطنه هراة برافراشت چون بسعادت واقبال در مستقر عزت وجلال نزول نموددید که درغیبت موکب همایون صورتی درغایت غرابت دست داده‌ودست‌قضاابواب‌شداد وفسادبر روی روزگار ماهرویان گشاده شرح‌این‌حال وتبیین‌اینمقال آنکه میرزا ابوالقاسم بابردر وقت‌اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیارالدین را باویس‌بیك سپرد و اویس چند روزی بامرکوتوالی‌پرداخته شربت حکومت‌مذاق‌جان‌او راشیرین نمودو بخاز سرکشی وغرور بکاخ دماغ‌راه داده بخیال استقلال اسباب حصار داری مرتب ساخت‌وبدست‌بی‌شرمی‌علم‌فسق‌و فسادو ظلم‌وعناد برافراخت گاهی ازقلعه پایان آمده بعظمت‌تمام بردر حصار مینشست و شراب میخورد بعضی‌از ارباب حسن و ملاحت‌را بزجر وتکلیف ازمیان بازار کشیده بحصار میبرد و باآن‌که میرزا ابولقاسم

بابر مظفر ومنصوراز یورش بلخ باز گشته درباغ سفید نزول اجلال فرمود اویس همچنان درمقام عصیان وطغیان بودو اصلااز مرتبهٔ نخوت و سرکشی تنزل ننمودو چون آن حصار درمتانت باقلعهٔ سپهر دوار لاف همسری میزند ودرآن وقت بذخایر بسیارو اسلحه بیشمار مشحون بودمیرزا بابرازاشتغال بمحاصره ومحاربه مناسب ننمودو رای جهان گشای بر حل آنواقعه مشکل گماشته یکی ازمحرمانرا نزداویس فرستادو پیغام داد که تو قدم ازحصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آن گاه آن پادشاه جمجاه شبی بشهر تشریف آورد و جمعی ازاهل ساز وآوازرا بقلعه فرستاده فرمود که ما نیز متعاقب میرسیم وطایفه ازاصحاب جلادترا نیزازعقب روان ساخت و غلغله درقلعه افتاد که حضرت میرزا رسید و اویس تا بدهلیز حصار باستقبال آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی دروی آویخت و اویس بیك زخم خنجر او را هلاك ساخته دلاوران دیگر خودرا باویس رسانیدندو بضربات پی درپی روح خبیثشرا بدوزخ روان گردانیدند بعداز دوسه روز برادراویس یوسف شاه ومرادترکمان که مقرب او بود بپای اضطرارازحصار اختیارالدین بیرون آمدندومقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه والاجناب سپرده ایشان نیزرخت بعالم آخرت بردندو درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاءالدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری بنزدیك شهررسیده و دردامن کوه کازرگاه از نظرمن غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال بتفحص مشغول گشتندو میرزا علاءالدوله را ازوثاق اسکندربیك بیرون کشیده حسب الحکم ببعضی از اهل اعتماد سپردندو درسنه ۸۵۵ میرزا ابوالقاسم بابر بنا بردغدغهٔ که ازطرف میرزا سلطانمحمد داشت بعزم قشلاق استرآباد رایت عزیمت برافراشت وچون بسلطان میدان رسید عنان کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند درآن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار دربیان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر درمنزل چناران کرت ثانی وازپای درآمدن آن سرو ریاض کامرانی بصرصر قضاو قدرجناب سبحانی

درشهورسنه خمس وخمسین وثمانمائه میرزا سلطانمحمدبن میرزا بایسنقر کرت دیگر لشکری پرتهورازولایات فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر خراسان ورزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا راکه درآنولا بواسطه استیلاء میرزا سلطان ابوسعیدازماوراءالنهر آمده بودبرسم رسالت نزدمیرزا محمد فرستاد و التماس صلح فرمود

و آن جناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده میرزا سلطان محمد نخست از قبول آن امر سر باززده و عاقبت بنا بر وفور الحاح و مبالغهٔ خواجه مولانا ناسر رضا جنبانیده و مهم موجب قرار یافت که محقر ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا بابر خطبه وسکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا ابوالقاسم بابر پس از مراجعت خواجه مولانا ناعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد دفتر عهد و پیمان را برطاق نسیان نهاده و از بسطام ودامغان گذشته بجلگاه اسفراین درآمده میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفت و مانند شیر دلیر از بیشه مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطانمحمد چون از توجه برادر خبر یافت ازولایت اسفراین عنان یکران بجانب استرآباد تافت و در موضع چناران آن دو سپاه شرکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حمله نیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آنروز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته **بیت** بهرسو که تیغ وسنان برفراخت ✿ سر و سینه خصم را خورد ساخت ومیرزا ابوالقاسم بابر نیز صلای گیردار درمعرکه کارزار انداخته **بیت** به تیر و کمان و به شمشیر تیز ✿ برآورد ازدشمنان رستخیز ودرآن اثنا امیر ابوسعید میرم ازمیرزا سلطان محمد گریخته نزد میرزا ابوالقاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطانمحمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آن که لشکریان کوچ بازدهند تا او بمیان صفوف درآید آنگاه ازاطراف و جوانبش درآمده نگذارند که بیرون رود مقارن آنحال آن شهریار شجاعت شعار برقلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کاربند شده آن جناب را درمیان گرفتند ونگذاشتند که عراقیان بموکب همایون پیوندند وزمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمد و جنود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطانمحمد درپنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرمانفرمای خراسان سواره ایستاده بود که اورا پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت که ازجانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را باین روزگار گرفتار گردانیدی میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی مینموده میرزا بابر باغوای بعضی ازمردم کوته اندیش بقتل برادری چنان که درشجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی ازمادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند دراثناء راه میرزا سلطانمحمد رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود به بندد موکلان گفتند که مهم ازین درگذشته است آنجناب فرمود که بابر مروت نکرد جواب دادند که نی گفت پس مرا کجا میبرید وهمانجا فرود آمده سر تسلیم درپیش انداخت ویکی از سرهنگان میرزا بابر به یکضرب شمشیر کار آن شهریار عالیمقدار را آخر ساخت **رباعی** دردا که اساس چرخ را نیست قرار ✿ از دایرهٔ زمانه دورست مدار ✿ زنهار امان زدهر

امیدمدار ✿ کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار و چون میرزا بابر بدیدن پیکر فتح و ظفر سر افراز گشت شکر نعم آلهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالك محروسه فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گوهر اورا بدارالسلطنه هراة برده نزدیك پدرش میرزا بایسنقر دفن کردند وبعد از آن که خاطر ازمهم یك برادرجمع ساخت همان روز بفیصل کار برادر دیگر پرداخت وحکم فرمود که جهان بین میرزا علاءالدوله را به میل آتشین از حلیهٔ رویت عاری گردانند اما شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر آن جناب رحم کرده گفت که آب درچشم آورد ومیل را بروجهی در پلکهایش کشید که بمردمك دیده‌اش آسیبی نرسید هرچند مناسب مکارم اخلاق ومحاسن آداب وکرم جبلی ومروت غریزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جراید جرایم برادران را برقم لاتثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی وازایشان عفوفرموده مضمون کلمهٔ العفو عندالاقتدار من علوالاقتدار بظهور رسانیدی اما چون سررشته اختیار در قبضهٔ قدرت کارفرمای قدر است ووقوع خیر وشر بمحض تقدیر مالك‌الملك اکبر پرتو توفیق ازلی برجمال روزگارش نتافت و امثال آن افعال ناپسند ازآن پادشاه خردمند صدور یافت وذلك تقدیر العزیز العلیم.

گفتار دربیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدارالملك شیراز و مراجعت فرمودن برمشیت مهیمن کارساز

چون بمساعدت دولت واقبال میرزا بابر ازجانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالك فارس وعراق آورد وبنابرآنکه بسبب عبور سپاه میرزا محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات ازراه ترشیز بصوب یزد توجه فرمود وبعد از نزول درحدود آنولایت ازامراء میرزا سلطان محمد امیر نظام‌الدین احمد وامیر غیاث‌الدین سلطان‌حسین ابناء امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند وهمچنین خواجه پیراحمد خوافی بدرگاه عالمپناه رسید ومنظور نظر شفقت گردید وموکب ظفر قرین ازدارالعبادهٔ یزد مفتخر وسرافراز بشهر شهرهٔ شیراز خرامیده پادشاه دوست نواز نوای چنك و عیش وعشرت ساز داد و بـا جوانان ساده عذار ومه پیکران ناهید رخسار تجرع باده خوشگوار اختیار کرده چند روز قدم ازبزم انبساط بیارگاه سلطنت ننهاد درآن اثنا خبر استیلاء سپاه ترکمان بر بلدهٔ ساوه اشتهار یافت ومیرزا بابر بساط بزم درنوردیده عنان عزیمت بصوب معرکهٔ رزم تافت کیفیت اینواقعه چنان بودکه بعد از فتح چناران میرزا بابر هر یك از ولایات فارس وعراق را نامزد یکی ازارکان دولت فرمود ازآنجمله حکومت ساوه را بامیر شیخ علی بهادر وایالت قم را با میر درویش علی تفویض نمود وایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیدند واز رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات را در مصادره و

مواخذه کشیدند وچون شیخ امیرعلی در اشتعال نایرهٔ ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفهٔ از اعیان ساوه بجمعی از تراکمه که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان بیك ناگاه برسر امیرشیخ علی ریخته واورا گرفته پیش امیرجهان شاه فرستادند و شهرساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است رایگان بتحت تصرف امیرجهان‌شاه ترکمان درآمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفهٔ از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت وامیر درویش علی برج وبارهٔ شهر را مضبوط ساخته متحصن شد وبعد از انقضاء چهار ماه که میرزا بابر درشیراز بعیش وعشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را به‌میرزا معزالدین سنجر مفوض داشت وبنفس همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت در اثناء راه ایلچی ازجانب خراسان باردوی نصرت‌نشان رسیده بموقف‌عرض رسانید که میرزا علاءالدوله درخراسان‌خروج کرده است وخلق بسیار درظل‌رایتش‌جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر توقف درمملکت عراق مصلحت ندیده و در روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه ازکوشك زرد عنان کمیت گیتی نورد بصوب دارالسلطنه هراة منعطف گردانید ودر بیست ودوم ماه بتفت یزد رسیده‌حکومت آن‌ولایت‌را بمیرزاخلیل‌سلطان‌بن‌میرزا محمد جهانگیر ارزانی‌داشت‌واز آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان سر زمین امیر سلطان حسین را بحکومت نصب نمود وموکب همایون ازتون‌بصوب هراة درحرکت‌آمده دوازدهم شعبان بسعادت راقبال درمستقرجاه وجلال نزول اجلال‌فرمودو بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله بیمن شجاعت‌امیر پیردرویش هزار اسبی‌فیصل‌یافته وآن‌جناب ازراه سیستان‌بطرف ری شتافته چنانچه مشروح میگردد وکیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد .

ذکرخروج میرزاعلاء الدوله بامدادقوم ارلات‌و بیان بعضی دیگر از وقایع وحالات

درآن اوان که‌دیدهٔ ستمدیدهٔ میرزاعلاءالدوله ازمیل‌آتشین محفوظ ماند بلطائف الحیل ازاردوی میرزا بابر خودرا بمشهدمقدسه رسانید وازآنجا راه میمنه وفاریاب پیش‌گرفت وبعد ازوصول بدان ولایت امیرسلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهراو درحرم آن‌بادشاه‌عالی‌گهر بسرمیبرد باسایر ارلاتیان که درآن‌حدود توطن داشتند بموکب عالی‌پیوستند وبرسلطنت‌آن‌جناب اتفاق کرده کمر خدمت‌کاری برمیان جان بستند ومیرزا علاءالدوله بامداد آن‌جماعت مستظهر گشته باسپاهی‌آراسته متوجه بلخ شد وامیر پیردرویش وامیرعلی بالشگر طخارستان دربرابر ارلاتیان آمده بین‌الجانبین حربی‌صعب‌دست داد وامیرسلطان‌محمود بزخم تیری ازپای درافتاده‌میرزا علاءالدوله باسایراتباع روی بهزیمت نهاده ازراه‌لنگرمقدسهٔ غیاثیه متوجه‌دارالسلطنه

هراة گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت وامراء میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش ازهمه امیر پیر درویش درنواحی هرات رود بآن شهریار بیطالع رسید و بیك حمله سلك جمعیتش را متفرق کردانید ومیرزا علاء الدوله ازهرات رود بسیستان گریخته‌از آنجا بری شتافت وبا میرزا جهان‌شاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بروجنات احوالش تافت وچون میرزا بابر بدارالسلطنه هراة رسید ودانست که حال‌میرزا علاءالدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر ازروی‌فراغت مجلس‌عیش وعشرت آراسته گردانید وازدست ساقیان‌زهره جبین ومه‌پیکران خورشیدقرین جامهای راح‌ریحانی واقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیرجهان‌شاه ترکمان چون ازمراجعت میرزا ابوالقاسم بابر خبر یافت عنان‌بارگیر همت بصوب‌تسخیر ولایات عراق وفارس‌تافت وحکام وگماشتگان بابری ازمقاومت آن‌پادشاه وافرحشمت‌عاجز گشته روی بطرف خراسان‌آوردند ودر شهور سنه ۸۵۷ میرزا معزالدین سنجروميرزا خليل‌سلطان با سایرداروغکان آن‌بلدان بپایهٔ سریراعلی‌رسیده ع کیفیت حال عرض کردند وهمدرین‌سال میرزا بابرخواجه‌پیر احمد خوافی‌رابنابر رنجشی که‌ازوی‌درخاطر داشت‌مواخذ گردانید وبزجرو تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی‌ازوی، گرفته دیگرچیزی‌می‌طلبید تاآن‌جناب بواسطهٔ اعراض‌نفسانی ودیگر اسباب ناتوانی جهان فانی‌را بدرود کرده روی بمنزهات آن‌جهانی آورد ودر عمارت‌سرمزار شیخ زین‌الدین خوافی که بنا کرده معمارهمتش بوده مدفون گشت کل شیءهالك‌الاوجهه‌له‌الحکم والیه‌ترجعون .

ذکر پادشاه صاحب‌تائید میرزا سلطان‌ابوسعید

میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت وسمو منزلت وکمال عقل وفراست ووفورفهم وکیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود ودرتمهید بساط نصفت‌و رعیت پروری‌وتشیید اساس معدلت و مرحمت‌گستری آنقدر مبالغه‌میفرمود که‌هیچکس زیاده بران مرتبه‌تصور نمی نمود فروغ رای جهان گشایش ساحت ملك و ملت را منور داشت وماهیچهٔ چترگردون سایش نورماه وخورشید را مفقود ونابود می‌پنداشت در فیصل قضایا ازجاده شریعت نبوی‌هرگز تجاوز نمی‌کرد ودر تربیت سادات و علما ومشایخ وفضلا همواره لوازم سعی واهتمام بجای می‌آورد و درایام دولتش ولایات ترکستان وماوراءالنهر وبدخشان‌وطخارستان‌وزابلستان‌وسیستان وخراسان‌ومازندران بکمال معموری رسید وازحسن‌معدلتش خللهای چندین ساله تدارك یافته جناح امن و امان‌ولوای انعام واحسان‌برمفارق متوطنان بلدان‌آن ممالك جنت نشان محدود ومبسوط گردید **نظم** معدلتش بست به‌نیروی‌خویش ☆ گردن ده‌گرگ بیك موی میش تادر عدلش بجهان برگشاد☆ بیدنلرزید زطوفان‌وباد‌میرزاسلطان ابوسعیدولدمیرزامحمدبن

میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود ودر بدایت‌حال ملازمت‌پادشاه‌ارسطو فطنت میرزا الغ بیك گورکان می نمود و بواسطهٔ رفعت همت از ابتـدای وزیدن صباء صبـی و افتتاح اشتعال‌نایرهٔ نشو ونما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهان‌گیری برصحیفهٔ ضمیرمی - نگاشت ومنتهز فرصت بوده وخودرا از ابناء زمان بتکفل امر کشورستانـی سزاوار ترمی‌پنداشت وهمواره ازخاطر فیض بخش وضمیر آفتاب درخش اصحاب یقظه و انتباه استمداد همت مینمود وبزبان حال ولسان مقال سعادت سلطـنت واقبال را از بـاطن فرخنده میامن ایشان استدعا می‌فرمود وچنانچه سابقا مذکور میشد در شهور سنهٔ ثلث وخمسین‌وثمانمائه که‌میرزا الغ بیك گورکان ومیرزا عبداللطیف‌در کنار آب آمویه‌بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته بودند آن‌حضرت باستظهارارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نموده وچون‌میرزا الغ‌بیك اینخبر را شنود از برابرپسر برخواسته روی بسمرقند‌آورد ومیرزا سلطان ابوسعیـد از ظـاهر آن شهر بمـنازل‌ایل ارغون رفت‌وروزی‌چندپای‌درداماں‌شکیبائی بپیچیده انتظار لطیفه‌چینی‌میکشید و پس از آنکه میرزاعبداللطیف پدررا کشته برسریر پادشاهی نشست کس فرستاده آن‌جناب را بسمرقند برده حبس کرد ومیرزا سلطان ابوسعید ازحبس گریخته ببخارا شتافت وبحسب اتفاق‌در همان شب که‌میرزاعبداللطیف درسمرقند‌بقتل‌رسیدو‌میرزا عبدالله شیرازی‌پادشاه‌گردید میرزا سلطان ابوسعید که بعد از این دراکثر اوقات ازوی بسلطان سعید تعبیر کرده خواهدشد دربخارا خروج نموده داروغهٔ بخاراآن‌حضرت را گرفته در مضیقی تنگتراز حوصلهٔ بخیلان بازداشت وروز دیگر خبر قتل‌میرزا عبداللطیف بآن دیار رسیده‌امرا واعیان‌بخارا‌بقدم اعتذار نزدسلطان‌سعیدرفتندوزبان‌باستغفار گشاده آن‌حضرت‌رااز‌مجلس بیرون آوردند وبرمسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم‌نثار بر افشاندند‌بیت

عزیزمصر برغم برادران‌غیور ☆ زقعرچاه‌برآمدباوج‌ماه‌رسید

وازآنجا که‌غایت‌علوهمت آن خسروعالی‌منزلت‌بودباوجودبدایت‌ایام‌کامکاری‌وافتتاح‌هنگام‌شهریاری‌بسلطنت‌ولایت‌بخارا قناعت ننمود وکمند همت برکنگره تسخیرولایت سمرقندافکند ومیرزا عبدالله ازخیال استقلال آن‌نقطه دایرهٔ مرکز جاه وجلال آگاه شده بمراسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب‌گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانیدوشهر بسی را بتحت تصرف درآورده روزی چند درآن‌بلده بفراغت بگذرانید میرزا عبدالله‌چون بریـن‌حال وقوف یافت‌سپاهی براق کرده همراه بعضی‌از امراء شجاعت‌پناه‌بدانجانب فرستاد وآن طایفه‌در قلب زمستان عازم بسی‌گشته سلطان‌سعید درشهر متحصن گردید وامرا آغاز محاصره ومحاربه کرده درآن اثنـا سلطان‌سعیدفوجی ازمعتمدان خودرا بطریق‌نهانی‌ازشهر بیرون فرستاد تااز دورسیاهی بمخالفان نموده آوازه درانداختند‌که لشکر اوزبك رسیدو درشهر نقاره شادیانه زده بنابرآن تزلزل بارکان ثبات وقرار لشکریان میرزا عبدالله راه یافته سرخویش‌گرفتند

وطریق سمرقند در پیش وبهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال واثقال و خیول وبغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدار السلطنهٔ سمرقند رسیدند میرزا عبدالله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد وعزم رزم فرموده بترتیب اسباب مقابله وتکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و از آنجانب سلطان سعید معتمدی نزد ابوالخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده مدد طلبید و ابوالخیرخان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده بـا سپاه فراوان در نواحی بسی به میرزا سلطان ابوسعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب تائید بعنایت ملک ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبدالله از اتفاق اعدا آگاه شده بالشکری بعدد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهك بگذشت سیاهی سپاه ابوالخیرخان وسلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گهر صفوف قتال آراسته ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند وتا نم قوت در جگر توانائی داشتند داد پردلی و پهلوانی دادند زمین از خون کشتگان رنك شفق گرفت وفضا وهوا از صعود غبار معرکه هیجا سمت تضییق پذیرفت آخر الامر تائید ملك مجید شامل حال سلطان سعید شد ومیرزا عبدالله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثناء راه بارگیر او در لای فرو رفت وشاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته درشب دوشنبه بیست ودوم جمادی الاولی سنه خمس وخمسین وثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابوسعید جام شهادت در کشیده و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم محامد حضرت پرودگار پرداخته لواء حشمت وعظمت برافراخت وبنا بر آن که میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند در آیند ابواب ظلم و بی داد برروی فرق عباد خواهند گشود دفع ایشان را پیشنهاد همت ساخت و چون نزدیك بشهر رسید امراء ابوالخیرخان را که مصحوب موکب اعلی بودند غافل گردانیده یکسواره بدروازه تاخت و مستحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابوسعید دروازه بگشائید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور بر موجب فرموده عمل نمودند وسلطان سعید بسمرقند در آمده برتخت جهانبانی متمکن گشت و بروج و بارهاء شهر را مضبوط گردانیده تبرکات لایقه وتنسوقات رایقه نزد ابوالخیرخان وامراء مقربان او فرستاد وپیغام داد که چون بیمن امداد حضرت خان دار السلطنه آباو اجداد بتخت تصرف اینجانب در آمد مناسب چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند ودیگر در این دیار اقامت نفرمایند که فایدهٔ بر آن ترتب نخواهد یافت ابوالخیرخان چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملك ومال پرداخته کماینبغی برفع الویهٔ عدل وانصاف وخفض ابنیهٔ جور واعتساف قیام نمود و رقاب نواصی واداني واقاصی را در ربقهٔ اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبداللطیف را سیاست فرمود بعد از آن که مدت هفت سال

پرتو انوارمعدلتش براطراف دیار ماوراءالنهر تافت بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق‌در تحت‌تصرف ملازمان‌آستان‌معدلت آشیانش قراریافت‌ویازده سال‌دیگر ازاقصی ترکستان تاحدود آذربایجان درحیز تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود ودر آنمدت معموری آنولایات بجائی رسیدکه زیاده برآن تصور نتوان‌نمود وچون آفتاب اقبالش بسرحد زوال انتقال کرد دراوایل شعبان سنهٔ اثنی‌و سبعین وثمانمائه روی بجانب عراق وآذربایجان آورد و درحدود قراباغ اران ویران‌شده درماه رجب‌سنه ثلاث‌و سبعین و ثمانمائه اسیرسرپنجهٔ تقدیر گشت ودوسه روزی مقیدبوده دست سیاست امیرحسن بیك بساط‌حیاتش درنوشت چنانچه تفصیل اینحکایات عنقریب سمت تحریر خواهدگرفت و کماهی‌حالات آن‌سلطان‌صاحب‌سعادات‌درضمن‌داستان‌های‌آینده‌صفت‌وضوح‌خواهد پذیرفت وخواجه شمس‌الدین محمدبن خواجه سیدی احمدو خواجه قطب‌الدین‌طاوس سمنانی و خواجه‌معزالدین فرجق ومولانا امیرسمرقندی وخواجه نعمة الله قهستانی وخواجه عبدالله اخطب درسلك‌وزراءسلطان‌سعید انتظام‌داشتندو درایام دولت آن‌پادشاه عالیمقام‌مولانا فتح‌الله تبریزی و مولانـا عبدالکریم سمرقندی و شرف جهانمیرك عبدالرحیم رایت صدارت میافراشتند

گفتار دربیان قشلاق فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن ازجهت آمدن سلطان سعید بحدود مملکت خراسان

پادشاه بهرام تهور میرزا ابوالقاسم بابر دراواسط سنهٔ سبع‌و خمسین‌و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس وعراق فرموده رایت‌آفتاب‌اشراق‌برافراخت و درروز دوشنبه ۲۳رجب ازدارالسلطنه هراة درجرکت‌آمده‌بعد ازقطع منازل ومراحل‌یلغزبغاج خبوشان‌را معسکرهمایون ساخت درآن منزل یکی‌از محرمـان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمدجهانگیربمسامع جلال‌رسانیدکه شاهزاده بافوجی‌از بداندیشان اتفاق‌کرده قصدغدری دارد و فرمان واجب‌الاذعان بتحقیق آن‌قضیه شرف نفـاذ یافته امراء عظام بلوازم تفحص وتفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن آن‌شخص بوضوح انجامید بـه آموزان میرزا خلیل‌سلطان بیاسا رسیدند وشاهزاده چندروزی مقیدبوده‌در ۲۲ مـاه رمضان ع اونیز سوی ملك عدم‌گشت روان و میرزا ابوالقاسم بابردر آن‌مقام بآداب عیدصیام قیام نموده دراوایل شوال بسعادت واقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود و در پانزدهم ذیقعده سلطان‌آباد استرآباد ازیمن‌مقدم خسروبادین وداد غیرت ساحت‌ایوان

سبع شداد گشت‌وآن زمستان درآنمکان توقف اتفاق افتاده چون فصل‌شتا بآخرانجامید وسپاه سبزه‌و ریاحین بعزم تزئین‌باغ وبساطین دربساط بسیطزمین منتشر گردیدپادشاه ظفر قرین ازیورت‌قشلاق‌بنیت امضاء یورش عراق در حرکت آمد در آن‌اثناء ازجانب بلغ ایلچی‌رسیدوبموقف عرض رسانید که‌سلطان سعیدمیرزاسلطان ابوسعیدبخیال‌تسخیر ولایات خراسان‌از آب‌آمویه بسرعت برق وبادحرکت نمود وامیر پیر درویش‌و امیر علی اظهار جلادت کرده تااندخود پیش رفتند وبعداز مقاتله‌هردو برادر بزخم تیغ‌زمرد پیکر ازپای درآمدند وحالا ازحدود بدخشان تاکنار آب‌مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیابست وغبار فتنه‌وآشوب درتمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته‌میرزا ابوالقاسم بابرچون این‌خبر استماع نموده دفع‌آن‌حادثه رااز تسخیر عراق وفارس‌اولی واهم شناخت وعنان مراجعت‌انعطاف داده فتح‌ماوراءالنهر راپیش نهادهمت عالی نهمت ساخت ودرطی مسافت مسارعت‌فرموده پس ازآنکه موکب منصور ازآب مرغاب‌عبور نموداز‌طرف بلغ‌خبر آمد که سلطان‌سعیدالعود احمد خوانده بدارالملك خود بازگشت ومملکت طخارستان بازگذاشته ازآب آمویه بگذشت اما میرزا ابوالقاسم بابربدستور معهود درسرعت سیررسم مبالغه بجای‌آورد ودرغرهٔماه‌رمضان سنهٔ ۸۵۸ازمعبر قندز و بقلان‌عبور کرد روزی چند در ارهنك لنگر اقامت انداخت وامراء عظام‌را بجمع‌آوردن کشتیها مامور ساخت

ذکر رفتن‌میرزاابوالقاسم بابربظاهر دارالسلطنه‌سمرقند ومصالحه کردن باسلطان عالیشان سعادتمند

چون امراء بافرهنك بموجب‌اشارت خسرو فیروزجنك چندکشتی درمعبرارهنك جمع‌آوردند ع درآمدبکشتی‌شه‌پاك‌دین وامراولشکریان زمره یساول و طایفه‌بکشتی ازآب گذشته‌چند روز سالی‌سرای‌محل نصب‌اعلام کشورگشای گشته آنگاه شاه‌وسپاه ازآب وخش نیزعبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند واز آنجا بتونداك رفته بیت شه‌و لشکر ازرنج فرسودگی ✿ رسیدندلختی بآسودگی ودرتونداك خواجه‌نظام‌الدین مودود که‌از اولادصاحب هدایت بودو مولانافتح‌الله تبریزی برسم رسالت‌ازنزد سلطان‌سعید بدرگاه پادشاه صاحب‌تائید رسیدند وبسا‌امرا وارکان دولت درباب تمهید صلح‌وصفا سخن‌گفته جوابهای‌درشت شنیدند ودرآخرمولانافتح‌الله گفت‌وما علی‌الرسول الاالبلاغ یك‌سخن ماندهو مراسوگند داده‌اندکه بعرض رسانم‌پرسیدند که‌آن کدامست گفت‌میرزا سلطان ابوسعیدمیگویدکه‌من اینولایت راکپنك پوش گرفته‌ام آسان‌آسان بازنخواهم‌گذاشت و ازهرچیزی نخواهم ترسید وتاتوانم پای‌ثبات و قرار استوار

خواهم داشت امرا از استماع این سخن در تندخوئی و درشت گوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان راحبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه مبارك رمضان میرزا ابوالقاسم بابر بعرض سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب عیدصیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دارالسلطنه سمرقند گردید ودر روز چهارشنبه چهاردهم شوال بسعادت واقبال در یك فرسخی بلدهٔ مذکوره نزول اجلال فرموده قبه سراپرده بارگاه باوج مهروماه برافراخت واز آن جانب میرزا سلطان ابوسعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله وسایر اعیان واشراف سمرقند خاطر بر تحصن قرارداد و رعیت بیرون شهررا درآورده برج و باره را بمرتبه مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید وچون میرزا ابوالقاسم بابر درقریه حشرتو منزل گزید از دلیران سپاه خراسان امیرخلیل مولانا احمد یساول و سید پیاده وقدم کابلی وملك محمد امان تیغ جلادت آخته واسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه تاختند و سورن انداختند واز لشکر بهرام قهر ماوراءالنهر طایفه از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند وخراسانیان شکست یافته امیرخلیل و مولانا احمد یساول باجمعی کثیر اسیر شدند وجمعی عرضهٔ تیغ و تیر گشتند وچون سمرقندیان اسیرانرا نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل ومولانا احمد راپیش طلبیده سخنان عتاب آمیز برزبان گذرانید مولانا احمد یساول گفت امید است که بواسطه ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابوالقاسم بابر مانند شیری خشمناك باجمعی کثیر از بهادران بیباك روی بتسخیر شهر آورد واز لشکر سلطان سعید فوجی ازمردان کار ودلیران روز پیکار قدم ازدروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر وراندن تیغ دراز کردند و در آن روز از امراء بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیانرا برخاك هلاکت انداخت وچون سلطان کواکب مواکب از نظارهٔ آن معرکهٔ هولناك ملول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده بمنزلگه خویش شتافتند و برین قیاس قرب چهل روز درظاهر سمرقند هر روز نایرهٔ قتال التهاب میبافت و شرار قتل واسر بر صفحات رخسار مردم اندرون وبیرون میتافت و درآن ایام از امراء سلطان سعید امیرعبدالعلی ترخان و امیر احمد افضل باجمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند ومقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر برد و سرماسر بر آورد دست بردی نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود وازهردو جانب مایل بصلح وصفا گشته متوسطان آغاز گفت و شنود کردند ومهم بر آن قراریافت که هردو پادشاه عالیجاه اسیرانرا بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماوراءالنهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات خراسان نگردد و براینجمله عهد و پیمان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیرخلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتارانرا خلع فاخره پوشانیده رخصت داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی وامراء سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد ورایات نصرت آیات بجانب دارالسلطنه

هراة درحرکت آمده در اوایل ذی الحجه حجه مذکوره با تمام لشکر ازمعبر کرکی بسلامت عبور نمود ومیرزا بابر جمعی را که درظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ بامیر شیخ حاجی تفویض یافت وامیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان وجاریك شتافت و خطه اندخود بامیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت ودرشبرغان لواء دولت امیر باباه کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت وپادشاه ملك بخش قندوز وبقلان رابامیر پیر سلطان برلاس دادو موکب همایون روی توجه بدار الملك خراسان نهاد ودرچهارم محرم معزز ومکرم ببلدهٔ فاخرهٔ هراة رسید وزبان حال و قال متوطنان آندیار بمضمون اینمقال گویا گردید بیت هزار شکر کـه باردیگر بمداقبال ☆ رسید رایت شاهی بمستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان وفتنه مازندرانیان درقلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

دراوایل سنه تسع وخمسین وثمانمائه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملك علی نسبت بخدام آستان سپهراحتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمیدارد وبخلاف آباواجدادخود درطریق تکبرو نخوت سلوك نموده نقش استقلال برصحیفه ضمیر مینگارد وبنابرآن پادشاه عالیمکان امیر خلیل هندو که رابـاطایفهٔ ازاتراك بیباك بفتح سیستان نامزدفرموده وامیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده وبرقوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت نمود وشاه حسین مقاومت بآن شیر بیشه شجاعت در حیز مکنت خویش ندید وتمامت ملك نیمروزرا باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانیدو امیر خلیل مظفر ومنصور بسیستان درآمده اطراف آن مملکترا مضبوط ساخت وخبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت وهم درآن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت وبعداز سعی واهتمام انهزام یافته بیکبارگی ازسرحکومت درگذشت وبردست یکی ازنوکران خود کشته گشته سرش را نزدامیر خلیل بردند واو بدارالسلطنه هراة فرستاد تابردار اعتبار آویزان کردند ودرهمین سال میرزا ابوالقاسم بابر بتجدید نظر التفات بر حال میرزا معزالدین سنجرانداخت واورادرولایت مروو ماخان که سابق سیورغال امیر خلیل بودحاکم وفرمان روا ساخت درخلال این احوال جمعی ازدیوساران مازندران که به فرمان امیر باباحسن درقلعه عماد محبوس بودند دروقتیکه امیر مشار الیه دراسترآباد بود یکی ازموکلان را باخود موافق ساخته خروج نمودند و ناگاه برسر داروغه قلعه که درسلك نوکران باباحسن انتظام داشت تاخته اورا بقتل رسانیدند وبرهرکس اعتماد

نداشتند از حصار بیرون کرده اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود چند گاه قلعه در تصرف مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آنحصار شتافت بامید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه ساز و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد درخم ایوان سبع شداد اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلجور و سایر اسباب قلعه گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهة تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی از نوکران امیر بابا حسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر باباحسن رسانیده قاعده عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته بایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و بقیهٔ آن طائفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان نیک بتنك آمده بود معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محلی است که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کارمیکنم باید که سه روز دیگر شبی منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج ببینید بیدغدغه بپای قلعه آئید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او درشب موعود منتظر بود ع چون روشنی چراغ بنمود صبح امیدشان از مطلع مراد طالع گردید و نردبان ها نهاده مانند دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمندها فرو گذاشته وقرب صد کس را بدان برج در آوردند و مازندرانیان واقف شده بعضی جان بتك پا بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را بهراة فرستاده و میرزا ابو القاسم بابر مسرور گردید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود بامیر باباحسن مفوض گشت وطنطنه آن فتح مبین بسبب آن لطیفهٔ غیبی از ایوان کیوان درگذشت و در اوائل سنهٔ ستین و ثمانمائه مزاج اشرف میرزا را بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطباء مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آورده بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود درخلال آن احوال ذوذوابه درغایت عظمت و مهابت در محاوی برج ثور مسکون گشت و چون آن برج طالع دار السلطنه هراة است و هشتم خانه خانهٔ طالع میرزا بابر بود و انواع گفت و شنود درمیان ارباب نجوم پیدا شد و از آنجهة دغدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندك زمانی انواع بلیات متوجه هرویان گشته نایرهٔ اصناف نکبات بروجنات روزگار همکنان تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی و تقدس

گفتار در بيان رفتن ميرزا بابر بولايت مشهد و انتقال نمودن از جهان فانى بعالم مخلد

چون حکيم على الاطلاق از دار الشفا اذا مرضت فهو يشفين مزاج شريف خسرو آفاق را صحت کامل بخشيد آن پادشاه پاك اعتقاد در ۲۵ شعبان سنهٔ ستين و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر امام عالى گهر على الرضا ابن موسى بن جعفر عليهم السلام از باغ سفيد بباغ مختار تشريف برد و ماه صيام در ان مقام باداء طاعات و قضاء واجبات گذرانيده در روز عيد بعد از اداء نماز جشنى پادشاهانه ترتيب فرموده ماه شوال را در همان باغ بپايان رسانيده اوايل ذيقعدة الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد چهاردهم ماه مذكور چهار باغ مشهد بيمن مقدم همايون غيرت فزاى فضاى گنبد بوقلمون گشت و روز ديگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زيارت روضهٔ منوره رضويه قيام نمود وسدهٔ آن عتبه كعبه مرتبه را به صلات و نذورات نوازش كرد و درباب انتظام مهام رعايا و غوررسى ضعفا وفقرا شرايط سعى واهتمام بجاى آورد ودر آن زمستان براق قشلاق در همان ولايت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عاليجاه از ابر احسان كشت زار اميد طوائف انسان را سرسبز وسيراب گردانيده دست دريا نوال بجود و بخشش برگشاد در خلال آن احوال چند نوبت ميان امراو اركان دولت صورت مخالفت روى نمود وا ينمعنى موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت واستقلال گشته گاهى بلطف و گاهى بعنف ايشان را ملامت ميفرمود لاجرم امراء عظام بصلح و صفا راضى شده از يكطرف امير خداداد و امير شير حاجى و پهلوان حسين ديوانه از جانب ديگر امير شيخ ابوسعيد و برادر او امير حسين على و خواجه وجيه الدين سمنانى بروضهٔ منورهٔ قدوهٔ خاندان پيغمبر آخر الزمانى درآمدند و لوازم عهد و پيمان در ميان آوردند كه مدت العمر نسبت بيكديگر بدنينديشند ودر مقام خلاف و نفاق نباشند ع كه آشتى بهمه حال بهتر از جنگست وميرزا بابر از مصالحهٔ امرا مبتهج ومسرور گشته زبان خجسته بيان بتعريف و تحسين ايشان بگشاد و هريك از امراء عليحده برسم آشتى خواره جشنى ترتيب كرده پادشاه را طوى داد وچون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتكاب شراب تائب بود اكثر اوقات ارباب ساز و گويندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سير مى فرمود در آن اثنا روزى در محلى دلگشا و موضعى روح افزا فرود آمده بود كه ناگاه درويشى ژوليده موى نيكوروى نزديك بپادشاه وامرا برفراز سنگى پيدا شده بيدرنگى خواندن ترجيعى آغاز نمود و آن ترجيع برشرح بيوفائى دنيا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجيع بند اين بود بيت اين همه طمطراق كن فيكون ☆ ذرهٔ نيست پيش اهل جنون خواطر اصاغر و اكابر از ملاحظه معانى آن ترجيع كه عدد ابياتش تخميناً بپنجاه ميرسيد بغايت محزون گرديد و درويش بعد از اتمام آن شعر هدايت نظام از نظرها غايب شد چنان چه

ملازمان آستان سلطنت آشیان هرچند اورا در کوه ودشت طلبیدند نیافتند وچون اکثر فصل شتا مانند ایام بهجت و نشاط ع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در سیم ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عازم الُنگ رادکان گشت وچندروز در آنموضع دلفروز بجانور پرانیدن پرداخته ناگاه ناخن آق شقار که شهریار عالیمقدار را بحال او اهتمام بسیار بود بشکست واین معنی برضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود ودرروز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه زمی کردم و آمد بهار ✿ ساقی توبه شکنم آرزوست برزبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را ببسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید وجامهای باده ارغوانی و واقداح راح ریحانی ازدست گلعذاران سرورفتار درکشید و درصباح سه شنبه ۲۵ ربیع الثانی درعین نشاط وکامرانی ازچهارباغ مشهد درمحفه نشسته ساعتی سیرفرمود وپس ازمراجعت برسریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغییر پذیرفت وبربعضی ازامراء غضب کرده برخواست وبحرمسرا درآمده درچاشتگاه همانروز روزحیاتش بسرآمد و آفتاب سپهر اقبال ازبرج جاه وجلال بمغرب فناغروب نمود ونیز آسمان سلطنت واستقلال ازاوج عزت واقبال بسرحد زوال نقل فرمود ازمشاهده آنحال امیرو وزیر صغیر وکبیر در ناله ونفیر آمدند سیلاب خون از فوارهٔ دیدها چون رود جیحون روان گردید ودرآنروز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت برآمد ابری ازباران اندوه فروبارید سیل از کوه تاکوه روزدیگر امراء عالی گهر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند وجسد مطهرش را بگنبدی که درجنب روضهٔ منوره رضویه علیه السلام والتحیة واقعست مدفون ساختند اطباء دانا احساس سمی ازسموم میکردند واذکیاء فراست انتما قرب جوار امام هشتم علیه السلام رابرین مدعا دلیل میآوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبدالقهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید نظم آفتاب ملك بابرخان نماند ✿ کی چنان خورشید پنهان درخوراست ✿ درربیع ثانی و فصل ربیع ✿ لاله را ساغرزخون دل پراست ✿ چرخ را گفتم جگرها چاك شد ✿ دیده ها ازاشك ودامن پردُراست ✿ این چه حالست وچه تاریخست گفت ✿ موت سلطانمؤید بابر است و میرزا ابوالقاسم بابر را غیراز شاه محمود فرزندی نبود وذکر او بعداز تعداد اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاءالله وحده العزیز

ذکر شمه از حال مشایخ و افاضل که معاصر بودند بآن پادشاه باذل

ازجملهٔ اعاظم مشایخ گرام که درزمان دولت میرزا ابوالقاسم بابرازجهان فانی

بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاءالدین عمر بود ووی خواهرزاده شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشت و در وقتی که از راه هرموز بمکه مبارکه میرفته در منزل منوجان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاءالدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بروی ظاهر بوده چنانچه پیوسته در وقت اداء نماز کسی را نزدیك خود مینشانده تا اورا برعدد رکعات نماز صلوة تنبیه می نموده سلسلهٔ شیخ بهاءالدین عمر بسلسله مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی میپیوندد وظاهراً ازوی تا شیخ علاءالدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تقوی ننشسته و شیخ بهاءالدین عمر در زمان خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنهٔ اربع واربعین وثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام وطواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعدالدین کاشغری ومولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین جامی ومولانا قطب الدین ظهیری ومولانا شریف الدین عبدالقهار و مولانا تاج الدین حسن ومولانا سعدالدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری وغیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام وزیارت مرقد عطرسای پیغمبر علیه الصلواة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعدالدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاءالدین عمررا در بادیه مکه مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدهر بود اصحاب جهة عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب محفه شیخ رفتند وچون بدر محفه رسیدند تیز بگذشتند من آن قصه باوی گفتم فرمود که قطب بود واصحاب وی در آنوقت که بدر محفه آمدند من پای دراز کرده بودم از آنجهة زود برفتند و بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند وفاتحه خواندند و شیخ بهاءالدین عمر درهفدهم ماه ربیع الاول سنهٔ سبع وخمسین وثمانمائه درقریهٔ جفاره از بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت ومیرزا ابوالقاسم بابر همانروز که اینخبر شنود بقریهٔ مذکوره رفته ولد آن حضرت شیخ نورالدین محمدرا پرسش فرمودو پیشتر از برداشتن جنازه برگشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخرا بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه عالیجاه از بارهٔ کوه پیکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ واتفاق اشراف آفاق جداعلی مسود این اوراق سید برهان الدین خاوندشاه پیش رفته برجنازهٔ شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاءالدین عمر درجانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است ومیرزا ابوالقاسم بابر برسر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید وهم درماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی انتقال فرمود ومولانا شریف الدین عبدالقهار درتاریخ فوتش این قطعه نظم نمود **نظم**

پناه شریعت سر قاضیان ☆ محمد بقوم امامی امام ده ودوز ماه وفات نبی ☆ زدار القضا شد

بدارالسلام بجای نبی بود وتاریخ اوست ٭ وفات النبی علیه السلام

مولانا سعدالدین کاشغری دراوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نمودو اکثر کتب متداوله رامطالعه فرمودو بالاخره بسلوك راه زهد وتقوی پرداخته درسلك مریدان وخلفاء مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت ودرپرتو انوار ریاضت بروجنات احوالش تافت و شعشه لوامع معرفت باطن فرخنده میامنش راروشن گردانید وبرسجادهٔ ارشادنشسته بسیاری ازسالکان را بمرتبه ولایت رسانید درمطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الآخری سنه ستین و ثمانمائه مولاناسعدالدین مریض شده صاحب فراش گشت ودر غلباب مرض و شدت و ضعف واقعه برزبانش گذشت مضمون آنکه مرامیان بودن ورفتن مخیر ساختندمن بنابرآنکه اطفال صغیرداشتم بودن اختیار کردم وجناب مولوی بعداز اظهار این سخن بدوروز فی یوم الاربعا درسادس جمادی الآخری سنه ستین وثمانمائه وفات یافت ودرسرخیابان مدفون شد

مولانا شمس الدین محمدعرب

درمطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بودو دامن عرض خودرا باغراض دنیویه کمتر می آلودواما ریاست دوست می داشت وچون میرزا بابر بسوی التفات نمی کرد پیوسته بسخنان فریبنده نقش محبت میرزا علاءالدوله برصحیفهٔ خاطرمردم می گماشت بلکه مردم رابسلطنت اودعوت می نمود واز متابعت میرزابابر منع می فرمود ودرسنه ستین وثمانمائه سیدعبدالله نامی ازجانب لرستان درشیوهٔ سپاهیان بدارالسلطنه هراة رسیدوباجناب مولوی درهواداری میرزا علاءالدوله همداستان گردیدمقارن آنحال داروغگان هراة شخصی را گرفته پیش میرزابابرآوردند که بطریق تجسس از نزدمیرزا علاءالدوله آمده بود وبخدمت مولانامحمد عرب و سید عبدالله مکاتیب آورده بنابرآن میرزابابرسیدرا باندخودفرستاد وجناب مولوی رابسیستان گسیل کرد وجاسوس رابکشت ومولانامحمدهم درسیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه بجزشاه نیست ٭ زاحوال شه جز شه آگاه نیست .

قاضی عبدالوهاب مشهدی ازاصناف فضایل وکمالات بهره وربودودر انشاء نظم و نثر یدبیضاء می نمودگویندنوبتی یکی ازظرفارا درصنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطررسیدکه مرادی دارم وبعرض قاضی رسانید آنجناب اندك تاملی کرده بهمان صنعت جواب داد که برآید یارب این قطعه درمدح خواجه وجیه الدین سمنانی که ازسایروزراء میرزابابر اعتبار بیشترداشت ازنتایج طبع قاضی عبدالوهاب است **نظم** وزیری کز برای مسندش زیبدکه هر روزی ٭ فضای چرخ دیوانگهٔ شودخورشید قالیچه اگرمقدار گرد

مو کبش داندفلك سازد☆زماه‌چهارده زین‌سمندش‌را نهالیچه مدارمملکت دارای دوران آصف‌ثانی ☆ وجیه‌الملك اسمعیل‌بن‌محمود بالیچه

مولانا جلال‌الدین ابو یزید پورانی پیوسته بادای وظائف طاعات و روایت عبادات قیام و اقدام مینمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه‌السلام‌والتحیة بمقامات بلند ترقی فرمود و درکفایت مهام‌فرق‌انام‌لوازم سعی واهتمام مرعی‌داشتی‌وبهرکس از اهل‌اختیار درآن باب‌رجوع بایستی کرد بنفس خود با اوملاقات نمودی ونقش خیرخواهی برلوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده‌بودی وجهة آینده وروند‌ه طعامهای لذید ترتیب فرمودی درنفحات مسطور است که مولانا جلال‌الدین ابویزید را بحسب ظاهرپیری نبوده همانا اویسی‌بوده‌است‌ومیگفته‌است که‌هرگاه مرامشکلی پیش می‌آیدآنرابیواسطه بروحانیت حضرت رسالت علیه‌السلام والتحیة رفع‌می‌کنم تاآن مشکل آسان می‌شود وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنهٔ اثنی‌وستین وثمانمائه اتفاق افتاد و در قریهٔ پوران مدفون گشت وپادشاه نیك‌اعتقاد معزالسلطنه والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت‌خود برسرمزارش عمارتی‌عالی‌بنانمود اوقات حیات مولانا ابو یزید از نود سال متجاوزبود ،

خواجه شمس‌الدین محمد کوسوی ازاولاد حضرت شیخ‌السلام احمدالجامی النامقی بود قدس سره وبتوفیق الهی علوم‌ظاهری وباطنی کسب فرمود اگرچه درذکر جهر تقلیدشیخ زین‌الدین‌خوافی‌می‌کرد اما بصحبت شیخ بهاءالدین عمر بسیار می‌رفت ونسبت بآنجناب‌لوازم‌کمال اخلاص وارادت بجای می‌آورد درمسجد جامع دارالسلطنه هراة بموعظه ونصیحت خلایق مشغولی می‌فرمود و برسرمنبر ببیان حقایق آیات کلام الهی ودقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان می‌گشود مولانا سعدالدین کاشغری‌و مولانا جلال‌الدین بایزید پورانی‌ومولاناشمس‌الدین محمداسد بمجلس‌وعظ وی میرفتند وآنچه‌ازوی‌می‌شنیدند‌به‌تعریف‌وتحسین‌مقابل‌می‌گردانیدندوسلطان‌سعیدمیرزاسلطان‌ابو سعید بوی ارادت تمام داشت وپیوسته نقش متابعت واخلاص اودرضمیر منیرمی‌نگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان ابوسعید درجمعه اول ازایام‌سلطنت بوعظ خواجه شمس‌الدین محمد تشریف برد ودرآن اثناکه آنجناب سخن می‌گفت یکی از حاضران بی‌تقریب صیحه‌زد وسلطان سعید ازآن بانك بی‌هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی‌به پادشاه آوردوگفت که‌ماهنوزهمچنان سخنی نگفته‌ایم که موجب وجد وحال‌شود ظاهراً دل‌این عزیز ازجای دیگر پراست وفات آنجناب‌درچاشتگاه روز شنبه ٢٦ جمادی‌الاولی سنهٔ ثلث وستین وثمانمائه روی‌نمود یکی از فضلا درتاریخ‌آن واقعه این‌قطعه نظم فرمود **نظم** شیخ اکمل قدوهٔ کامل‌که بود ☆اهل صورت را بمعنی رهنمون خواجه شمس‌الدین‌محمد کزغمش ☆ آسمان‌پوشیده دلق نیلگون ساخت چادر ساحت قدس‌قدیم

خیمه زد ازخطه‌امکان برون چرخ دون چون پایهٔ قدرش نبود٭سال تـاریخش بپرس از چرخ دون مولانا شمس‌الدین محمد اسد بجودت طبع وحدت ذهـن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت ودراوایل حال چندگاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات اخروی گماشت باشیخ بهاءالدین عمرو شیخ زین‌الدین خوافی ومولا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمودودرشب‌جمعه‌غرهٔ ماه رمضان اربع وستین وثمانمائه از عالم انتقال فرمود قبرش درگازرگاه درپایان قبرمقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری واقعست

شیخ آذری اسفراینی‌ازمشاهیر شعرای زمان خود بود ودرسن کهولت‌بسلوك طریق درویشان مایل‌شده از اسفراین بحجاز شتافت وبعداز گذاردن حج‌اسلام‌وطواف مرقد منوره حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة واسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین‌آندیار جناب شیخ را رعـایت بسیار نمودند وطریق احترام مسلوك داشته انعام واحسان فراوان فرمودند مع‌ذلك شیخ‌آذری بمقتضای حدیث حب‌الوطن از توطن در آنولایت اباکرد واین بیت درسلك نظم‌آورد **بیت** من ترك هندوجیفهٔ جیپال گفته‌ام ٭ باد وبروت جونه بیکجو نمیخرم واز آنجا با سفراین شتافته باداء طاعـات وعبادات مشغول‌گردید وفاتش درسنهٔ ست وستین وثمانمائه واقع‌بود ولفظ خسرو بحساب جمل‌از تاریخ آن‌سال اخبارنمودکتاب عجایب‌الدنیا وجواهرالاسرار از منشات شیخ آذربست ودیوان اشعار بلاغت آثارش درمیان‌ابناءروزگاراشتهاردارددوهمدرسال‌مذکورمرغ‌روح مولانا طوطی که درسلك شعراء مشهور انتظام داشت‌قفس قالب‌شکسته بریاض قـدس پروازکرد ومولانا طوطی ترشیزی‌الاصل بود ومیرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات بسیارمی‌نمود این مطلع ازنتایج طبع نقاد اوست که **بیت** جهان‌که حجره‌شش طاق و خانه دودراست٭زچارر کن‌بساطش فغان‌الحذراست ومولاناطوطی‌دراوان جوانی‌بجهان جاودانی شتافت ومقرب حضرت سلطانی امیرنظام‌الدین علیشیرجهة ضبط تاریخ‌وفاتش لفظ خروس یافت **نظم** فصیح زمان طوسی آن شاعری ٭ کـه بودش زبـکر معانی عروس چوطوطی برفت این‌عجب طرفه بود ٭ که‌تاریخ شد فوت اورا خروس

سید غیاث‌الدین فضل‌الله رادکانی بوفورفضایل ومحاسن خصایل ازاقران واماثل ممتاز ومستثنی بود بلطافت طبع وطلاقت لسان سرآمد افاضل دوران مینمود وخطوط را درغایت‌خوبی نوشتی وپیوسته بمزید انعام والطاف سلاطین وحکام مفتخر و سرافراز گشتی وفاتش درروز یکشنبه ۲۲جمادی‌الاخری سنه ۸٦۷ درهراة روی‌نمودو بگورستان مصرخ درجوار امیرحسینی‌مدفون‌شد .

میراسلام غزالی از اولاد حجة‌الاسلام‌امام محمد غزالی بود ودرعلم‌طب‌وحکمت مهارت کامل حاصل‌نمود گاهی‌بنظم‌اشعار نیز مشغولی‌می‌کرد ودرقصاید کمال فصاحت وبلاغت بجای می‌آورد درمجالس النفایس‌مسطوراست‌که غایت قدرت میراسلام را در

نظم ابیات ازآن قصیده که درجواب حکیم انوری که ع چون مراد خویشتن را ملك دی کردم قیاس گفته‌معلوم‌میتوان نمود وآن قصیده مشتملست برمدح میرزا علاء الدوله ومطلعش اینست که بیت شاهد اجلال‌را بی ملك او نبود لباس ☆ بلك اجلال از جلال او کند مجد التمـاس ومیر اسلام درزمان حکومت امراء هزار اسبی در بلخ مقیم بودو بعد از آن از عالم انتقال نمود .

مولاناسیمی(۱)ازانواع‌فضایل‌مثل شعرومعما وانشاوخط‌بهرهٔ‌تمام داشت ودر یك روز دوهزار بیت نظم کرده نوشت بنابر آن این بیت را در انگشتری خودنگاشت که بیت یکروزبمدح شاه پاکیزه سرشت ☆ سیمی دوهزار بیت‌گفت وبنوشت و مولانا سیمی نیشاپوری الاصل‌بود وبواسطه علت جوع طعام بسیار میل می‌نمود این حـکایت مشهور است وبرالسنه‌وافواه مذکور که نوبتی شخصی درمجلسی گفت که مولاناسیمی بیست من خرما می‌تواند خورد ودیگری از این‌معنی‌استبعاد کرده باهم‌بمبلغی‌شرط بستند و بیست من خرما برداشته بخدمت مولوی شتافتند‌اتفاق درآن‌روز مولانا را ضعفی بودو تکیه داشت مع‌ذلك چون سبب آمدن آن‌دوعزیز را معلوم کردگفت خرماهارا نزدیك بفراش من بنهید تابه‌بینم‌که مهم بکجا می‌رسدوچون بموجب فرموده عمل‌نمودنددست از زیر بالا پوش بیرون می‌آورد ومشت مشت خرما بر می گرفت‌ومی‌خوردتاهیچ‌نماند آنگاه از آن‌دو کس پرسید‌که بادانه شرط بسته بودید یا بی‌دانه‌گفتند هیچکس خرما با دانه نمی‌خوردگفت من‌همه را با دانه خوردم تا اختلاف درمیان‌شما پیدا نشود

درویش باباعلی خوشمردان درویشی پاکیزه روزگار لطیف‌گفتاربود وهم ـ دران زمستان‌که‌میرزاابوالقاسم‌بابر درمشهدقشلاق‌نمود ازسبزوار بخدمت پادشاه‌کامکار شتافت و التفات وعنایت‌بسیار یافت درویش منصور بصفت تقوی و پر هیزکاری اتصاف داشت ودرغایت ریاضت اوقات‌گذرانیده پیوسته نقش فضایل وکمالات بر صحیفهٔ خاطر می‌نگاشت ودرفن‌عروض‌وصنایع‌شعری‌شاگرد مولایحیی‌سبیك بود ودرعلم تصوف سند بحافظ‌علی‌جامی‌درست می‌نموددرعلم‌عروض‌دورساله‌تالیف کردودرجواب قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای‌آورد ومطلع آن‌قصیده درویش اینست که بیت بس دویدم درهوای‌وصل‌یار ☆ کس‌ندیدم‌آشنای‌اصل‌کار ازجمله‌منظومات‌درویش‌منصوراین رباعی نیزمشهوراست‌که رباعی موجود چوذرهٔ‌بخودنتوان‌کرد ☆ بسیارحدیث‌نیك و بدنتوان‌کرد ایجاد چوبی‌قبول‌ممکن نبود☆آن‌را‌که قبول‌کرد رد نتوان‌کرد

۱ـ واضح بادکه درتذکره دولتشاه سمرقندی مرقوم است‌که مولاناسیمی دریك شبانه روز سه هزار بیت نظم کـرده بنوشت والله اعلـم بحقیقت‌الحال حـرره محمد تقي شوشتري .

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود

درهمان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امراو ارکان دولت میرزاشاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند وامیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهة بعضی ازمصالح مملکت بطرف سرخس رفت وشیخزاده پیرقوام که بعالی منصب صدارت سرافراز بود بمصلحت استدعای میرزا معزالدین سنجر راه مرو پیش گرفت ومیرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرمود و در اثنا راه شیخزاده ازمرورسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیهٔ گردنکشی دارد و سر بحلقهٔ مطابعت کسی در نمی آورد و از هرات نیز قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعهٔ محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسیده میرحب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاه زاده از مجلس بیرون جسته وبخانهٔ احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته وچون خبر توجه موکب عالی را ازمشهد شنیده بکنار آب مرغاب خرامیده ولشکر فراوان بروی جمع گردید **القصه** استماع این اخبار موجب دغدغه خواطر صغار و کبار گشت ومیرزا شاه محمود درطی مسافت سرعت نموده بیست وششم جمادی اولی در باغ مختار نزول اجلال فرمود سادات و قضاة و اصول واعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند وداغ آن مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند ومیرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت وهمدر آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده نایرهٔ ظلم وعدوان بر وجنات حال هرویان تافت تبیین اینمقال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس و بی باکی موصوف بود وازسایر امراء بابری بمزید حشمت ومکنت ممتاز ومستثنی مینمود بعداز آنکه ازسرخس بهراة رسید جهة محبت سیم وزر مصلحت چنان دید که برسم سرشمار مبلغی کلی ازمتوطنان آن دیار بستاند شهر را دو بخش کرده تحصیلات نوشتند یک قسم بمحصلی ملازمان امیر شیخ ابوسعید و قسمی دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد ودرهفتم جمادی الاخری محصلان بنیاد زر گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلال برکش وخواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزا شاه محمود مهر زدند و آن دووزیر شریر آغاز کفایة کرده اولا ازمحصولات موقوفات را بتمام متصرف شدند وثانیاً آنچه برسم سرشمار گرفته بودند هر دیناری را ده دینار جمع نموده تحصیلات درقلم آوردند ومحصلان غلاظ شداد رعایاء بیچاره را گرفته ببستندو بتشدد هرچه تمامتر زر طلبیدند وچون سرانجام آنوجه مقدور مردم نبود دودجانسوز ازدودمانها بر آمدونایرهٔ جور و تعدی درخاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند

عنقاروی در پردهٔ اختفا کشید وصفت رفاهیت چون عمل کیمیا ورواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری ازفقرا ترك اهل وعیال گفته منهزم گشتند وخلقی کثیر درزیر شکنجه کشته شده از سر نقدجان درگذشتند عورات مستورات سروپا گشاده و موهـا بباد داده برسر دیوان شتافتند وبزبان عجزوزاری دادخواهی نمودند شیخ ابوسعید بی تأثیدازفریادو فغان آن بیچارگان اصلامتاثر نگردید اماهم درآن ایام برطبق کلام معجز نظام (امن یجیب المضطر اذادعاه ویکشف السوء) پادشاه عطابخش دستگیری درماندگان کرد ودادمظلومان داده گرداز وجودمی شوم امیرشیخ ابوسعید برآورد شرح این واقعه آنکه امیرشیر حاجی بردفع شرشیخ ابوسعید بداختر کمربسته در۲۱ جمادی الآخری میرزاشاه محمودرا ازباغ زاغان بدرون شهر برده فرمود تامنادی کردند که ازوجه سرشمار هیچ آفریده یك دینار بکسی ندهدوهرچه داده باشند بازستانند ونوکران شیخ ابوسعیدرا هرجایابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم وستم پای درروادی فرار نهادند وسایرامرا باامیرشیخ حاجی متفق گشته آنشب پاس داشتند وروزدیگر امیرشیخ ابوسعید که دربیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیرحسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف دادوامیرشیرحاجی باخلقی بسیاراز امراو لشکریان ورعایا وبازاریان ازشهر بیرون آمده سردرپی اونهادندو درصحرائی که درمیان کوه مختاروتقوز رباط واسطه است بشیخ ابوسعید رسیده نایرهٔ محاربه ملتهب کردندو خرمن زندگانی شیخ ابوسعید ازضرب شمشیر آتش فشان سوختـه گردیدیکی از متابعان امیر شیرحاجی سرش ازبدن جدا گردانیدو بدروازهٔ ملك برده عبرة للناظرین بیاویخت وبرادرونوکران آن بداختر هزیمت غنیمت شمرده سلك جمعیت ایشان ازهم بگسیخت ع خـاصیت ظلم اینچنین است مدام در اثناء این احوال وخلال این اهوال خبرمتواتر شد که ازدحام تمـام درظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته وشاهزاده باتفاق امرا ونوئینان همت عالی نهمت برتسخیر دارالسلطنه هراة بسته بنابرآن امیر شیرحاجی وامیر نظام الدین احمدفیروز شاه وبهلوان حسین دیوانه وامراء ترخانی طریق مشورت مسلوك داشته خواطر برآن قراردادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمودو میرزا ابراهیم قواعدمصالحه تمهیدیابد تاانوار فراغت ورفاهیت برساحت احوال ممالك خراسان تابـد وباستصواب مهد علیا گوهرشاد آغاترکان شاه را که درسلك نوکران عتبه آن عفیفه انتظام داشت جهة تمشیت آنمهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اماقبل از مراجعت ترکانشاه و زمرهٔ از مردم فتنه جوی خاطرنشان امیرشیرحاجی کردند که شدت مودت مهدعلیا بمیرزا علاءالدوله و فرزنداو میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب برجهانیان روشن است و وفوراخلاص و دولتخواهی امراء ترخانی نسبت بآن سیرعظمی امری مقرر ومعین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سررشته اختیار ازقبضهٔ اقتدار بیرون نرود بنابرآن امیرشیر حاجی ازروبه بازی زمانه متوهم شده باتفاق بهلوان حسین دیوانه قتل امراء ترخانی را پیش نهاد همت ساخت وروزی ببهانه جانقی ایشان را بکوشك باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقدشد

امیر احمد فیروز شاه بنور فراست دانست که حال چیست و ببهانه خودرا از باغ بیرون انداخته متوجه تون گشت زیرا که برادرش امیر سلطانحسین حاکم آنولایت بود و هم آنلحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوانحسین تیغ بی دریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس که کاردی داشت در دست داشت و گوشت ریزه می کرد بلطایف الحیل خودرا بامیر شیر حاجی رسانیده کارد بر شکمش زد و امیر شیر حاجی بروی درافتاده ملازمان اویس ترخان را باپسرش یوسف ترخان و خسرو ترخان همانساعت بکشتند و پهلوانحسین دیوانه محمد ترخان را بااین که پناه بوی برده بود قتل نمود و همانروز بطرف خواف که سیورغال بود در حرکت آمد و در اثناء راه بامیر احمد فیروز شاه دوچار خورده قبل از سلام و کلام آندو سردار تیغ انتقام از نیام کشیده درهم بستند و پهلوانحسین غالب گشته امیر احمد فیروز شاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث الدین ترخان و مولانا احمد یساول از آن فتنه جان بکنار کشیدند و در لب آب مرغاب خودرا بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض گردانیدند و امیر شیر حاجی چون مرتکب اینچنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا گوهر شاد آغارا فرمود که در مدرسهٔ حضرت خاقان سعید که در برابر آنقلعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دارالسلطنه هراة است بنابر آن امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برد و هرات از وجود امرا و ارکان دولت با بری عاری مانده قاضی قطب الدین احمد الامامی باستصواب مهد علیا گوهر شاد آغا قلعه شهررا مضبوط ساخت و مستحفظان بر دروازها گماشت و فرمود تامنادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهد تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم برسریر پادشاهی و مغلوب شدن شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیت حضرت احدیت عظم سلطانه مقتضی آن شد که برطبق کلمه کریمه (ولقد آتینا ابراهیم رشدا) روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و رشاد آرایش یابد و پرتو انوار خلت واختیار از مطلع (واتخذوالله ابراهیم خلیلا) بروجنات احوالش تابد بواسطه محن مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی بی حساب درظل لوای جهانگشای آنخسرو صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدیدن پیکر فتح وظفر امیدوار گشته متوجه دارالسلطنهٔ هراة شد و بعد از طی منازل وقطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنهٔ احدی وستین وثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این

خبر شنیده عنان اختیار ازدست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم دروادی فرار نهاد امیر شیرحاجی بصوب قلعه تیره تو روان گشت واقتضاء قضاء احدیت بساط جمعیت بابریان را در نوشت در نصف النهار همانروز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود وجمعی کثیر ازامرا ولشکریان را بتکامشی اعدا روان فرمود زمرهٔ ازآن طایفه کـه ازعقب میرزا شاه محمود درفتند ملك قاسم ولداسکندرقرا یوسف ودولت کیلدی طغای وقرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبدالله رادستگیر کرده نزدمیرزا ابراهیم بردند وملك قاسم وقرامان بشفاعت مهدعلیا گوهرشادآغا خلاص شده وسایر نام بردگان بقتل رسیدند وفرقهٔ که امیر شیرحاجی راتعاقب نمودندباورسیده ودست بتیغ و سنان یازیده غالب گشتند وامیر شیرحاجی زخم خورده ازمعرکه بیرون رفت وبحصار تیره تـودرآمد ومیرزا سلطان ابراهیم برتیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بـر روی طبقات انسان برگشاده قدم برسریر سلطنت آباو اجدادنهاد یکی از فضلا این رباعی درسلك نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل دستگیر ملکست ✿ چون دولت بخت ناگزیر ملکست بنشست چو برسریر شاهنشاهی ✿ تاریخ جلوس بر سریر ملکست ومیرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت برتنظیم مهام و دولت وتنسیق امورمملکت گماشته منصب وزارت رابخواجه شمس الدین محمدبخاری وخواجه سعدالدین محمد عنایت نمود وداروغگی شهر را بامیر قرابهادر که ازجمله مخصوصان میرزا علاءالدوله بود تفویض فرمود و بعدازاستخلاص زرولشکر ومال و جهات اودئیل بتاریخ اواسط شعبان سنهٔ مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمودروی بصوب مشهد آورد وقلعهٔ اختیارالدین را بمولانا احمدیساول که اعتماد کلی برجانب او داشت سپرد وازآنجانب شاه محمود درمشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دارالسلطنهٔ هراة انعطـاف داد ومیرزا سلطان ابراهیم نیزمتوجه خصم گشته دل برمقابله ومقاتله نهاد پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سال هـا وزارت میرزا بایسنقر ومیرزا علاءالدوله ومیرزا ابـوالقاسم بابر کرده بوداز میرزا شاه محمودگریخته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست ومقیدو مواخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفرآخرت بربست وایضاً امیرحب که درزمان میرزا بابر داروغهٔ هراة بود ومـدتی میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیر یکّه درآن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت القصه درمیان رباط شاه ملك و قصبهٔ کوسویه آن دوشاهزاده رزم جوی بهم رسیده بتسویه صفوف پرداختندو افواج لشکرمانند بحر اخضر درجوش و خروش آمده باتیغ وسنان درفضای میدان تاختندو نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه ومیسرهٔ مخالف را گریزانیدندوعاقبت الامر امیراحمد ترخان باپردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهوررسانیدند ومیرزا سلطان ابراهیم بعدازآنکه مغلوب گشته بوّدظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمودومیرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بی نهایت گرفته دشمنان را تکافشی کرد ازغرایب آنکه روز دو

شنبه بیست‌وپنجم شعبان‌چاشتگاه خبر بدارالسلطنه هراة‌رسید که میرزاشاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردید و بعداز لحظه جمعی‌دیگر آمده گفتند که میرزاابراهیم بدیدن پیکرظفر اختصاص یافت ومیرزاشاه محمودبوادی فرارشتافت و بوقت نصف‌النهارهمین روزایلچی میرزاسلطان ابوسعید تشریف‌آورد ونشانها بنام اکابرواشراف ظاهر کرد ومضمون آنکه فرداصباح بفوز ونجاح‌موکب همایون‌در باغ‌شهر نزول اجلال خواهد نمود وبدست پادشاهانه ابواب عدل و احسان برروی روزگار طبقات انسان خواهد گشود .

گفتار دربیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدارالسلطنه هرات وذکر بعضی دیگراز وقایع‌و حوادثات

سلطان ابوسعید از بدایت جلوس برتخت سمرقند بواسطه همت بلند همواره نقش‌تسخیر مملکت خراسان‌بل‌سایر ممالك ایران‌بر لوح‌خاطرعاطر مینگاشت‌و بعدازشنیدن خبر فوت میرزا ابوالقاسم بابر آنداعیه سمت ازدیادپذیرفت درآن اثناحاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه‌آن پادشاه جمجاه‌فرستادوعرضه‌داشت کرد که عرصه خراسان از وجود سلطان نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفرآیات بدانجانب نهضت فرماید صورت نصرت درآئینه مرادچهره خواهدگشودو بنده کمرخدمت درمیان بسته‌درملازمت موکب‌همایون خواهد بود لاجرم سلطان‌سعید باسپاهی‌همعنان فتح وتائیداز آب آمویه عبور کرد وبسرعت برق وباد روی توجه بدارالسلطنه‌هراةآورد ودرروز دوشنبه بیست وپنجم شعبان به‌پشت قریه ساقسلمان رسیدوقبه‌خیمه‌وبارگاه باوج مهر و ماه برافراخته طالب ملاقات اکابرهراة گردیدآنجماعت‌بقدم استعجال پادشاه ستوده خصال را استقبال نمودندوشرایط‌نیازو نثار بتقدیم‌رسانیده‌زبان‌بدعاو ثنا گشادند کوتوال قلعهٔ اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغه هراةقرابهادرنخست‌میخواستند که‌شهررامضبوط‌گردانند وعاقبت بحسب‌اضطرار ازسران کار درگذشته همت برمحافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید ازدایرهٔ افق بشهرستان آسمان درآمده قدم بر اورنك فیروزرنك نهاد سلطان سعید ازدروازهٔ قبچاق بدارالسلطنه هراة خرامیده باغ‌شهررا بیمن مقدم همایونٔ زیب وزینت داد وبرتخت سلطنت و جهانبانی برآمده بشارة امن و امان بگوش طوایف انسان‌رسانید وبتمهیدبساط عدل‌ورعیت پروری‌اشارت‌کرده رسوم ظلم وستم‌گری مرتفع گردانید وهمان روز جمعی ازمعتبران را نزد مولانا احمدیساول فرستاده اورا باطاعت وانقیاد دعوت نمود ووعدهٔ‌عنایت ورعایت فرمود مولانا جواب

داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده ودرمحافظتش شرایط مبالغه بجای آورده محالست که کفران نعمت جایزدارم وسالك طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنك و تیر بارد واز زمین ژوبین وشمشیر روید هراس بخود راه نخواهم داد وابواب حصار برروی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید ازشنیدن این جواب غضبناك شده روزدیگر ازشهر بیرون رفت وبامهد علیا گوهرشاد آغاملاقات فرموده باغ زاغان را محل اقامت ساخت واعلام اهتمام بفتح قلعهٔ اختیارالدین بر افراخت وخواجه شمس الدین محمد وزیر وجمعی دیگر ازاستادگان پایهٔ سریر سلطنت مصیر آغاز محاصره ومحاربه نموده بقدر مقدورلوازم کوشش وخون ریزش بتقدیم رسانیدند اماچون انحصار ازکمال استواری غیرت قلعه سپهردوار است ودرآن زمان بمردان کاری واسباب و ادوات حصارداری مشحون بود فایده براشتعال نایره حرب وقتال مرتبت نگشت ومولانا احمد بهیچ وجه ازمقام مدافعه ومقاتله درنگذشت درین اثنا جمعی ازمفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بعتبه علیه مهد علیا گوهرشاد آغا می آیند واخبار تحقیق نموده باز می گردند و ایضاً ایلچی که از نزد سلطان سعید جهة آوردن امیرشیرحاجی بقلعهٔ تیره تو رفته بود بازآمده عرض نمود که امیرمشارالیه می گوید که با وجود قتل امراء ترخانی مادام که گوهرشاد آغا درسلك احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمی توانم رسید بنابرین دومقدمه میرزا سلطان ابوسعید درنهم ماه مبارك رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد واین واقعهٔ شنیعه خالی بود که بردیدهٔ دولت آن پادشاه ستوده خصال ظهورنمود وگوهرشاد آغا بصفت عفت ونصفت اتصاف داشت وهمواره همت عالی نهمت برتعمیر بقاع خیرواشاعهٔ مبرات می گماشت از آثار اودرشمال دارالسلطنه هراة مدرسهٔ ومسجدجامعیست درغایت زیب وزینت ودرمشهد مقدسهٔ رضویه نیز مسجدجمعه درکمال تکلف ساخته ومستقلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده بقتل الله تعالی منها **القصه** بعداز حادثهٔ مهد مغفرت شعار امیرشیر حاجی قلعهٔ تیره تورا بیکی ازمعتمدان خودسپرده بدارالسلطنه هراة شتافت وشرف ملازمت سلطان سعید دریافت وهمدران ایام درآن حصار امری دوغایت غرابت روی نمود کیفیت واقعه آنکه یساقی مجهول بیرکه نام روزی نماز دیگر گوسفندی چند بدرقلعه برد و با دربانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب آنجا باشد وملتمس مبذول افتاده به تیره تو درآمده وچون پاسی ازشب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی ازیاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان تیغ جرأت آخته مانند بلای ناگهان برسر کوتوال رفت وآن بیچاره چندزخم خورده فرار کرد وبیر که قلعه را مضبوط ساخته نام بپهلوانی برآورد سلطان سعید بعدازآن که شرح این قضیه شنیدواز جانب بلخ نیزخبرخروج اولاد میرزا عبداللطیف رسید مصلحت توقف درخراسان ندید ودرنهم شوال عنان بطرف ماوراءالنهر گردانید جمعی از امرا ولشکریان راجهة دفع فتنهٔ اعدا ازپیش روان ساخت و

ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمدولد میرزا عبداللطیف که اسب مخالفت درمیدان جلادت می‌تاخت بازخورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بردند ومیرزا احمددرمعرکه کشته گشته برادرش میرزا محمدجوکی فرارنمود ومیرزاسلطان ابوسعیددرضمان حمایت ملك مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان درآن بلده قشلاق فرمود اما میرزاابراهیم که درزمان اقامت سلطان‌سعید درهراة بولایت‌خواف وباخزر اوقات می‌گذرانید چون از معاودت آن‌جناب خبریافت چندشبانه‌روز نقارهٔ شادیانه‌زده امیراحمدترخان‌را بحکومت آن‌بلدهٔ فاخره روان‌ساخت وامیراحمد دررعایت رعایا وحمایت برایا کمال‌مرحمت و معدلت بتقدیم رسانیده دوحهٔ آمانی وآمال‌راکه‌ازصرصرحوادث نزدیك باستیصال‌رسیده بود بزلال لطف واحسان‌صفت اصلها ثابةوفرعها فی‌السماء بخشیدوعیداضحی‌جهة ترویج مهد علیا بختمات کلام واطعام فقرا وایتام قیام واقدام نمود وبساط تعزیت ممهد گردانید.

ذکر توجه‌میرزا سلطان‌ابراهیم بصوب‌مملکت‌جرجان‌و منهزم‌گشتن‌ازصولت‌سپاه‌میرزاجهان‌شاه‌ترکمان

از ارقام عنبرین‌فام فضلاء عظام شمایم اینخبر مشام طوایف انام را معطردارد که چون میرزا شاه محمود ازمعرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چندکه در مشهد بود عنان عزیمت بجانب‌جرجان تافت وحاکم آندیارامیر باباحسن نسبت بشاه زاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم برجمعیت دشمن مطلع‌شده ازراه نساویارزرایت نهضت بدان طرف برافراخت‌ومیرزا شاه محمود با جنود استرآباد باستقبال عمزاده توجه‌کرده عزم رزم باخودجزم‌گردانید اما دراثناء راه‌شنیدکه میرزا جهانشاه باسپاه عراق وآذربایجان بعقبه صندوق شکن رسید وسبب‌لشگرکشیدن میرزا جهانشاه بدانصوب‌آنکه حاکم ساری امیر نظام‌الدین عبدالکریم ازتحکمات‌امیر باباحسن‌بتنك‌آمده بود وپیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال‌داشته پیغام می‌فرمودکه‌چون‌درخراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده ومیرزا ابراهیم ومیرزا شاه محمود بایکدیگر درمقام نزاع بسرمی‌برند اگرلواءجهان گشا سایهٔ وصول برحدود این ولایات اندازدآفتاب فتح ونصرت‌از مطلع مراد باحسن وجهی طالع‌می‌گردد ومیرزا جهانشاه‌که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیرآن ممالك می‌پیمودسخن‌امیرعبدالکریم‌را بسمع‌قبول‌جاداده‌بیت‌ز ری‌بادشاه‌شجاعت قرین۞ شتابنده شدسوی جرجان زمین و چون ازعقبهٔ صندوق شکن بگذشت وآن خبرنزدمیرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر باباحسن عنان یکران‌بصوب‌فرار انعطاف داد ولیکن

میرزا ابراهم شیوع آن حکایات را برمکر وفریب اعداحمل نموده بسرعت هرچه تمام تر طی‌مسافت میفرمود تابیك فرسخی استرآباد رسید و هرچند امراء ونیك اندیشان عرضه داشتند که چندان‌توقف می باید کرد که‌خبرمیرزا جهانشاه بتحقیق پیوندند بسمع رضا نشنید واز آنجا نیزکوچ فرموده فوجی ازدلیران‌را برسم منغلای ازپیش فرستاد وچون‌آن‌مردم درمیان‌جنگل ولای‌اندك‌راهی رفتندجمعی‌ازقراولان سپاه ترکمان‌ازمیان درختان پیداشدند وخراسانیان بیدرنك عزم جنك نموده ناگاه از جنگل‌خلقی بسیار بر سرایشان ریختند وبسرپنجهٔ قدرت سلك جمعیت خراسانیان را ازهم بگسیختند **نظم** چوآمدبرون ترکمان‌ازکمین✿ بلرزید ازهول ایشان زمین قراول ازآن جمع گردون شتاب✿ رمیدند چون سایه‌ازآفتاب‌درآن‌اثنامیرزاابراهیم بادلی ازبیم دونیم به‌منغلای پیوسته ساعتی‌دربرابر اعدا بایستاد وچون‌دانست که‌طاقت مقاومت‌ندارد بدست‌اضطرار عنان به‌بیابان‌فرارانعطاف داد ودلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی‌کثیر بتیغ بیدریغ بگذرانیدند وفوجی ازپهلوانان را اسیرگردانیدند و امیرسید یوسف‌ولدامیرسیدخواجه‌وامیرسلطان‌حسین ولدامیر فیروزشاه وامیرسعادت خاوندشاه از جمله مردمی بودند که‌درآن‌کمینگاه کشته‌گشتندوامیر ابوسعید میرم پسر دیگرسید امیر خواجه را زنده نزد امیرجهانشاه بردندوحسب‌الحکم اورا نیز بقتل‌آوردند واین واقعه درروز سه‌شنبه‌بیست‌وپنجم محرم‌الحرام سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه بوقوع‌انجامید ومیرزا سلطان ابراهیم چون ازآن معرکه‌فرار نمودمانند قمردروقت سرعت سیرلحظهٔ درهیچ منزل‌نیاسود تادرروزیکشنبه هفتم ماه صفر بامعدودی ازملازمان خود را بهراة رسانیدازثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم درآن روز بخیابان‌درآمد قلندری ازدکانچهٔ برخواسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز بادکه اگر یك‌یورش دیگرمیکنی تخم جغتای از عالم برمی‌افتد القصه‌امیراحمدترخان که‌حاکم‌هراة‌بود چون ازقرب‌وصول شاه‌زاده خبر یافت بلوازم استقبال‌استعجال‌نموده‌نقود نامعدودواسبان بادرفتارواستران ورکابی قطار وخیمه وخرگاه و سراپرده و بارگاه واقمشهٔ نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد وسایراشراف واعیان‌خراسان‌شرایط‌نیاز ونثار بجای آورده ونوبت‌دیگر میرزا ابراهیم برسریرسلطنت متمکن‌گشت ومولانا احمد یساول ازحصار اختیارالدین بیرون آمده بتقبیل انامل‌فیاض‌استسعاد یافت وچون خدمت مولوی با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابوسعید مقاومت نموده درمحافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود ازمیرزا ابراهیم توقع‌ازدیادالطاف وعنایات‌می‌داشت بخلاف متوقع میرزاابراهیم بحالش نپرداخت وازغایت غفلت آن‌همه‌جلادت رانابوده پنداشت بنابرآن مولاناًاحمد بقلعه‌رفته‌اظهار خلاف‌نمود و هرچند احمدترخان جهة‌عذر خواهی کسان پیش‌او‌فرستاده خواست که‌بوعده دانهٔ انعام و احسان‌بار دیگر آن صید وحشی‌رارام گرداندبجائی نرسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست‌تعرض

از گریبان طلب او بازداشت و حصار اختیارالدین را ازروی اضطرار یا اختیاربه تصرف او بازگذاشت .

ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاءالدوله بدارالسلطنهٔ هراة بعد ازمدت مدید

چون میرزا سلطان ابراهیم در بلدهٔ هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابراستصواب امراو ارکان دولت مصلحت چنان دید که بامیرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت را مؤکد سازد و وصلت نموده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعهٔ اختیار بنام سه بزرگوار برآمد اول شیخ نورالدین محمد بن شیخ بهاءالدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر بابرالدین خاوندشاه جداعلی مسوداوراق است و امیر غیاث الدین کنجکینه را که پدرمقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر بخدمتکاری آن سه مرد بزرك عالی گهر قیام واقدام نماید و چون آن فرقهٔ واجب التعظیم بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید وشاید درباب وصلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آنکلمات را بسمع قبول جای داده فرمود که درباب تشئید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول است مشروط بآنکه دارالسلطنه هراة را بتصرف اینجانب بازگذارد و هر ولایت ازسایر ولایات خراسان که خواهد درعوض متصرف گردد و درمدافعه لشکر ترکمان طریق اتفاق مسلوك دارد وسخن برین قرار یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز واحترام وانعام واکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند وازغرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف ولایات وقلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا جهانشاه از استرآباد تا سبزوار بقبضهٔ اقتدار درآورده بود ومیرزا سلطان ابو سعید در قبة الاسلام بلخ حکومت مینمود و میرزا سلطان ابراهیم در دارالسلطنه هراة نشسته سر بدیگری فرود نمی آورد و مولانا احمد یساول قلعهٔ اختیارالدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین را معدوم میشمرد ومیرزا سلطان سنجر درمرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود درطوس نقش استقلال برلوح خیال می نگاشت و بیرک مغول قلعهٔ تیره تور امضبوط ساخته بود و امیر عبدالله پیرزاده محافظت حصار سرخس می نمود و ملك قاسم ولد امیر اسکندر قرایوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تافراه واسفرار ضبط می کرد ودرقلعهٔ جنوشان حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد وقلعهٔ طبس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و میرزا

علاءالدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق باز آمده روزی چند در نواحی ابیورد خیمهٔ اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاءالدوله از مطالع مطلع سعدین برین وجه مبین میگردد که در آن اوان که از دست برسپاه میرزا بابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بود آخرالامر بدشت قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانیده آنگاه عازم خراسان شده ازراه خوارزم بولایت نسا وابیورد در آمد وقاصدی جهت بشارت وصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد وشاهزاده اظهار نشاط وانبساط فرموده سخنان محبت آمیز پیغام دادو تحف شایسته ارسال نمود امابحکم (الملك عقیم) ضمناً از آمدن پدر بغایت مکدر شد ومیرزا علاءالدوله از ابیورد متوجه بلدهٔ هراة گشته چون بمقصد نزدیك رسید میرزا ابراهیم بمراسم استقبال استعجال نمودو در کنار آب سنجاب میرزا علاءالدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون اینمقال برزبان آورد که بیت الله الحمد که بعداز سفر دورو دراز ✿ شد مرا بار دگر دیده بدیدار تو باز ومیرزا ابراهیم نیزفرح و سرورموفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر واهب العطیات بتقدیم رسانید بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز ✿ چه شکر گویمت ایکار ساز بنده نواز وپدر وپسر در باب مصالح ملك ودولت سخنان درمیان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم بالشکر در تحت ملك توقف نماید ومیرزا علاءالدوله بهراة رفته روزی چند از تعب دوران برآساید وآنجناب بجانب هراة درحرکت آمده روز جمعه هفتم جمادی الاخری سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه بقریهٔ ساقسلمان رسید سادات وقضات وموالی واهالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز ونثار بجای آوردند وازسوقیه وعوام الناس در آن روز جهة تماشا آنمقدار کس ازشهر بیرون رفتند که درهیچ عیدو نوروز مثل آنجمعیتی کسی مشاهده ننموده بود بیت در آن روز از کثرت خاص وعام ✿ نبودی کسی را مجال خرام و میرزا علاءالدوله بکوچهٔ خیابان در آمده بمدرسهٔ مهدعلیا گوهر شادآغا تشریف بردو مراسم زیارت جدهٔ بزرگوار بجای آورده ازآنجا بباغ زاغان رفت وبتمهید بساط عیش و نشاط اشارت فرمود بیت مجلس آرایان سبك برخاستند ✿ بزم عیش وخرمی آراستندو آن پادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چندروز همدم جام مدام و همنفس خوبان گل اندام بسر برده حظی تمام اززندگانی برداشت وهنوز ازآن کارباز نپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنید رایت هزیمت برافراشت بیت هرجام مرادرا که بر دست نهی گردون زحسد خسی در آن اندازد

ذکر وصول میرزا مظفرالدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه

چون میرزا جهانشاه ازضبط مملکت جرجان فارغ گردید وچندگاه ولایت اسفراین

رامحل نصب سرادقات سلطنت گردانید بالشگر قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوشن ور متوجه دارالسلطنه هراة گشت ومیرزا سلطان ابراهیم ازتوجه آن‌پادشاه عالی‌جاه خبر یافته‌عنان هزیمت بسوی کوهستان غورتافت ومسرعی نزدپدر فرستاده پیغام‌داد که بعداز این‌اقامت آنحضرت‌دربلدهٔ هراة مصلحت نیست لاجرم میرزاعلاء الدوله بصد درد وداغ سلطنت کرده‌درغرهٔ‌شعبان‌سنهٔ‌اثنین‌وستین‌وثمانمائه‌روی‌باردوی‌پسرآوردو پس‌از آنجناب کافه‌ساکنان بلدهٔ‌هراة ازسادات وعلما تافقراو ضعفااز بیم‌سپاه ترکمان‌چنان سراسیمه و پریشان شدند که‌بنان بیان‌از عهدهٔ شرح‌آن بیرون نمی‌تواند آمد و رنـود واوبـاش بمرتبهٔ دست بغارت وتاراج برآوردند که‌قلم درزبان متکفل تقریر آن‌نمی‌تواند شد و مقارن‌آن‌احوال میرزاجهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسیدو خبرتفرقه وفرارکبار وصغارهراة را شنیده بنابر آن استمالت نامه‌هابنام اعیان و اشراف فرستاد وامیر پیرزاده‌بخاری را بداروغگی تعیین کرده ومردم رابعدل‌وداد نویدداد وبنفس نفیس درپانزدهم شعبان‌سایهٔ وصول برباغ زاغان انداخت وفتح قلعه اختیارالدین‌را پیش‌نهـاد همت‌بلندنهمت ساخت مولاناحمد یساول‌روزی چند شرایط حصارداری بجای‌آورده عاقبت‌الامر بامان بیرون خرامید وملحوق عین عاطفت خسروانه ومنظور نظر پادشاهانه بازگردید ومیرزاجهان شاه‌بعداز تمکن‌برتخت سلطنت‌خراسان بتعظیم وتکریم سادات وقضات وعلماواشراف واعیان‌کما ینبغی قیام‌نمود وبامضاء امثله واحکام خاقان‌سعید مغفور فرمان‌فرمود روزی چند النك کهدستان که‌در شرقی هراتست مخیم سرادقات اقبال‌او گشت وصیت مکنت و شوکت‌آن خسرو صاحب حشمت ازایوان کیوان درگـذشت ان‌الارض‌الله یورثها من یشاء من‌عباده والعاقبت للمتقین

ذکر مخالفت میرزا علاءالدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آن جنـاب بموجب استدعـاء میرزا جهانشاه بدارالسلطنه هرات

در آن اوان که میرزاعلاء الدوله ومیرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق وآذربایجان بولایت غور شتافتند پدردرغور پایان منزل گزید وپسردر غوربالا خیمه اقامت منصوب گردانید دزآن اثناازمقربـان میرزا علاءالدوله امیر خلیل باتفاق پسرخود محمدخلیل شبیخون برسر قرابهادرکـه قراول میرزاسلطان ابراهیم بودبرد وتمامی جهات او ا درعرصه نهب وتاراج‌آورد و میرزا ابراهیم قاصدی‌نزد پدرفرستاد سخنان شکایت‌آمیز پیغام‌داد میرزا علاءالدوله گفت ازجانب قرابهادر که غلام منست غبارنقار برحاشیه‌ضمیر انورنشسته بودبنابرآن این‌آسیب بدورسید وبدین‌جهت میان پدروپسر صورت کدورت

روی نموده محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید واز جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند ودرخلال آن احوال امراء ترخانی ازمیرزاابراهیم گریخته بمیرزاعلاءالدوله پیوستند ومیرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدربزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آنحال امیر عبدالله خواجه ترخان که بحکم میرزاسلطان ابراهیم جهت رسالت پیش میرزاسلطان ابوسعیدرفته بودبازآمد وازحبس شاهزاده متغیر گشته طایفهٔ ازترخانیان‌را باخودمتفق ساخت وشبی نفیرکشیده ومیرزاابراهیم‌راازقیدنجات داده‌علم توجه‌بصوب ساخرو تولك‌برافراشت وچون کیفیت اینوقایع بعرض میرزا جهانشاه‌رسید مسرعی بفورفرستاده میرزاعلاءالدوله‌را بحضور طلبید ومیرزا علاءالدوله آنمعنی‌را از مقدمات اسباب دولت واقبال پنداشته بسرعت برق‌و بادباردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزاجهانشاه درروز عیداضحی مجلسی درغایت ابهت وعظمت ترتیب داده امراء عظام میرزا علاءالدوله راباحترام تمام پیش‌بردند و شهریار ترکمان آنجناب‌را تعظیم نموده درموضع مناسب بنشاند وبزبان تلطف وتفقد استمالت داده دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت‌ودر هیجدهم همانماه میرزا پیربداق که ولد ارشد میرزاجهان شاه بودو درمملکت فارس حکومت می نمود بملازمت پدر رسید آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطه دغدغه که از جانب‌میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیرازفرستاد فرزند ارجمند را طلبید .

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهان شاه و ذکر بسط بساط مصالحه واتفاق میان آن دو پادشاه عالی جاه

چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبةالاسلام بلخ‌از نزول میرزا مظفرالدین جهانشاه دردارالسلطنه هراة وقوف یافت بالشگری‌که محاسب وهم وخیال ازاستیفاء اعداد ابطال رجال‌آن عاجزآید وکمیت تیزرفتار قلم‌از طی ساحت بیان‌کمیت آن‌بعجز وقصوراعتراف نماید متوجه میدان‌قتال گشت وروزی چنددرکنار آب‌مرغاب قبه‌بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهان شاه را در دغدغهٔ انداخت وآغاز تامل‌نموده ساعتی‌فکرجنك می‌کرد ولحظهٔ خیال‌صلح پیشنهاد همت میساخت در آن اثنا درروز عید اضحی مولانا نجم‌الدین عمرومولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید برسالت‌رسیدندواززبان‌آن‌خسروصاحب‌تائیدسخنان‌صلح‌آمیز بعرض‌رسانیدندمیرزا جهانشاه‌بیوسون سلاطین ذوی‌الاقتدار با ایلچیان ملاقات نمودوجناب وزارت مآب سید عاشوراجهة تمهید بساط‌مصالحه مصحوب‌ایشان ارسال فرمودوسید عاشور بعد ازوصول

بمعسکر منصورشرف بقتیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده درباب صلح وصفا سخنان دلپذیر بعرض رسانیدوسلطان سعید کلمات محبت انگیز والفاظ مودت آمیز بر زبان رانده میل‌ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت واتحاد ظاهر گردانید وسید عاشور مقضی ـ المرام مراجعت فرموده میرزاجهانشاه‌دل برصلح نهاده‌ازالنك کهدستان کوچ کرده‌دردامن کوه مختارلواء ظفرانتماارتفاع داد درتضاعیف اینحالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قرابتان از میرزا ابراهیم روی گردانشده. بملازمت میرزا جهانشاه‌شتافتند وبصنوف عواطف ونوازش پادشاهانه ازامثال واقران امتیازیافتند ومیرزا جهانشاه داعیه داشت که آن‌زمستان‌درخراسان قشلاق‌نماید ودرتختگاه پادشاه جمجاه میرزا شاهرخ‌بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبررسید که سلطان سعید ازراه لنگر میرغیاث بولایت هرات روددرآمد ومیرزا جهانشاه دربحرحیرت افتاده آتش غیرت‌ازدرون اوزبانه زدن گرفت ومستعدجنك وجدال گشته میرزا پیر بداق راکه ارشد اولادش بود برسم منقلای ازپیش روان فرمود خود نیزازعقب شتافته درقریهٔ یحیی‌آباد نزول‌نمود ومیرزاپیربداق باقراولان لشگرسلطان سعیدحرب کرده طایفهٔ ازسرکشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجه تقدیرشدند وشاهزادهم پای‌دروادی گریزنهاده‌پریشان حال بپایهٔ سریرپدررسید وکیفیت حال بعرض رسانیدمقارن آن‌حال ایلچی ازجانب آذربایجان‌آمده خبرآورد که امیرزاده حسین‌علی ولد میرزا جهان‌شاه که مدتی محبوس بود ازجبس نجات یافته ودست‌تصرف بخزاین‌درازکرده‌لشگرجمع می‌نماید بنابرآن میرزا جهانشاه‌بهمگی‌همت متوجه‌مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهة فیصل‌آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد ومیرزا سلطان ابوسعیدفرمودکه میان ما ومیرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی‌تاکیدمی‌یابدکه‌به مملکت‌آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی‌عنایت‌کرده بودقناعت نماید وفارس وعراق‌را بتصرف نواب ودیوان اعلی‌بازگذارد بعدازگفت‌وشنید بسیار وآمدشد رسولان چندبار مصالحه برین وجه واقع‌شد که میرزا جهان‌شاه دست‌ازتمامی ممالك خراسان وجرجان ومازندران‌بازدارد وبی‌ازآنکه‌خرابی کندروی توجه‌بصوب تبریزآورد وبرین‌جمله‌عهد وپیمان درمیان‌آمده‌میرزا جهانشاه‌ازقریه یحیی‌آباد عنان مراجعت‌بآذربایجان انعطاف داد ودر اوایل‌ماه‌صفر سنه ۸۶۳ ازجانب جنوب بلدهٔ فاخره هراة وپایان قریهٔ مرغاب‌و زیارتگاه روان شد و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید اصیل ارغوان وپهلوانان حسین دیوانه از اردوی سلطان‌سعید بدارالسلطنه هرات رسیده شهر وقلعه را متصرف گردیدندورعایاوعجزه‌رادرپناه‌امن‌وامان‌جای‌داده‌اعلام‌عدل‌وانصاف‌مرتفع گردانیدند.

گفتار دربیان وصول میرزاسلطان‌ابوسعید بدارالسلطنه هرات‌کرت‌ثانی‌وذکرانقراض‌ایام دولت‌و زندگانی بعضی از سالکان مسالك جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی ازمطلع سعادت جاودانی طلوع کرده‌دیده دولت‌میرزا

سلطان ابوسعید را روشن ساخت ومیرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات عراق وآذربایجان برافراخت موکب همایون ازحدود هراة رود همنان جنود ظفر ورود درحرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفرختم بالخیر والظفر دردامن کوه مختار اختیار نزول فرمود وسادات وقضاة وعلماواکابرواعیان راکه بمراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف واعطاف نوازش نمود وروز دیگرباغ شهر ازفروغ طلعت سلطان سعیدسعادت غیرت افزای فضای ریاض جنت گشت وقدم برمسندعدالت ورعیت پروری نهاده صیت حشمت ومکنت آن مهرسپهر خلافت ازایوان کیوان درگذشت از غایت حرص بادخارمثوبات اخروی وکمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی همانروز بمسجد جامع تشریف برد وبعدازادای نماز وعرض نیازمجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین محمدکوسوی رابیمن مقدم شریف مشرف کرد وخطبه ازیمن القاب آنخسرو عالی جناب بتازگی بلندآوازه شد وسکه ازشرف نام همایون آن فرمانده کامیاب برزیب و زینت آمد **نظم** تاهمایون نام اورا سکه بردل نقش کرد ✿ مهرازمهرش دهان سکه پرزر می کند منبری کزخطبهٔ القاب اوزینت گرفت ✿ مشتری گوهر نثارفرق منبرمی کندوچون درآنسال بواسطه عبورلشکرقیامت اثر ترکمان وبعضی دیگر ازوقایع وحوادث دوران نقصانی فراوان بغلات وحبوبات ولایات خراسان راه یافته بود درزمستان سنهٔ مذکوره دربلدهٔ هرات وتوابع ومضافات قحطی درغایت صعوبت روی نمودچنانچه خلق بیشمار از فقدان نان جان دادند وبسیاری ازصغار وکبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودان نهادند وسلطان سعید حال برآن منوال دیده رفاهیت خلایق را مطمح نظرعدالت اثر گردانیده بیشترلشکر را بجانب ماوراءالنهر فرستاد وبدست لطف وامتنان ابواب انعام واحسان برروی روزگار فقراوضعیفان برگشاد وچون میرزاعلاءالدوله ومیرزاابراهیم و میرزا سنجر ازقلت سپاه سلطان دادگرخبر یافتندرسل ورسائل بیکدیگر ارسال داشته طرح موافقت ویگانگی انداختند وبعزم مخالفت ومحاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت ابهت برافراختند وسلطان سعید چون اینخبر شنید باآنکه درآنزمان زیاده ازدو هزارمرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبودند مضمون کلمه همایون(کم‌من فئة قلیلة غلبة فئة کثیرة)رامنظورداشته جهة دفع شرمعاندان نهضت فرمود ودراثناء راه بمحض موهبت حضرت الهامیرسید مزید ارغون وامیرسلطان احمدتمورتاش باسپاهی جویان پرخاش ازجانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند ودراواسط جمادی الاولی بمیان مرو و سرخس طلیعهٔ لشکر میرزا علاءالدوله وپسر میرزا سنجر طالع شده ازجانبین بتعبیهٔ صفوف پرداختند ومدبران ملك و دولت درمیدان جنك و مقاتلت صفوف شجاعت وبهادری ظاهر ساختندودرآنروز برانغاروجوانغار سپاه سلطان شجاعت شعاراز دست بردمبارزان میمنه ومیسرهٔ مخالفان مغلوب گشته روی بوادی فرارنهادندچنانچه بعضی ازگریختگان تاماوراءالنهرعنان یکران بازنکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلك

احتشام را در آندیار شایع گردانیدند وسلطان سعید بعداز گریز پسر انغار وجوانغار با دلاوران قول‌عزم ستیزفرموده حسام خون‌آشام از نیام انتقام برکشید وشبدیز گردون شتاب‌را بمهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار روز رستخیز بظهور رسانید تیغ ازشراب خون‌ناب سرمست گشته آغاز گردن‌زدن کرد ونیزه ع چو بالا بلندان بیرحم‌دل رسوم تطاول بجای آورد **نظم** بخونریزی‌روان‌شدتیر دلدوز ✿ دلی‌میخست وجانی می‌ستدمزد مبارز تشنهٔ شمشیر گشته ✿ بخون‌آشامی‌ازخودسیر گشته وهنوز ساعتی نگذشته‌بود که خورشید فتح وظفر با ماهچهٔ لوای کشور گشای‌سلطان سعید مقارنه‌نمود ومیرزا علاءالدوله باتفاق‌پسر عنان بوادی فرار گردانید ومیرزا سنجر گرفتار گشته اژدست شحنهٔ قهر شربت شهادة چشید وسلطان‌سعید بر الطاف نامتناهی آلهی مراسم محامد بتقدیم رسانیده فتحنامها به اطراف ممالك خراسان وماوراءالنهر فرستاد وامیر علی فارسی وامیرسید اصیل را به تکامشی میرزاعلاءالدوله‌وولداومیرزاابراهیم که بطرف‌مزنیان‌سبزوار گریخته‌بودندمامور گردانیده بنفس نفیس روی‌به‌ییلاق‌بادغیس نهادودر آن مقام امراءایلغار ازعقب گریختگان مراجعت نمودند وبعرض‌رسانیدند که‌میرزاعلاءالدوله ومیرزا ابراهیم ازمزنیان بطرف بسطام ودامغان عزیمت‌فرمودند آنگاه موکب‌همایون در ضمان‌عنایت قادرکن فیکون بمستقر دولت واقبال تشریف برد وعیدگاه‌دارالسلطنه‌هراة راطرح‌انداخته درا تمام‌آن بناء راحت افزاشرط اهتمام‌بجای‌آورد ·

ذکر تسخیر حصار تیره تو وفتح‌قلعه عماد وبعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق‌افتاد

ازریاض‌حکایات سابقه‌شمایم‌اینخبر بمشام‌جان‌مستسقیان اخبار سالفه‌می‌رسد که ببر که بچه تدبیر برحصار تیره‌تو که بمزیدمتانت وحصانت ازتمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلایافت ومدت دوسال‌بواسطهٔ‌حدوث‌اصناف‌فترات وظهور انواع حادثات پرتو اندیشهٔ هیچیك ازملوك وحکام‌بتسخیر آنقلعه نتافت تادرین اوقات که سلطان سعیدخاطر خطیرازممر وارثان ملك خراسان فارغ ساخته‌کمند همت برتدبیر تسخیر آنحصارعدیم النظیرانداخت‌وامیرسید مزید ارغون‌ودستوراعظم‌خواجه‌شمس‌الدین محمد حسب‌الحکم بنواحی‌تیره‌تو رفته‌ومداخل ومخارج آن حصن‌حصین رابنظراحتیاط درآورده فوجی‌از امرا وسپاه را بساختن مقابل کوب‌ومحاصرهٔ آن جمع‌منکوب بازداشتند وچون دانستند که بی‌دستیاری مقالیدعنایت‌مفتح‌الابواب گشایش‌ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست وبر استعمال تیغ‌وتیرفایدهٔ مترتب نمی‌شودعلم‌مراجعت برافراشتند وآنجماعت که بمحاصره مامور بودندد یده‌امید برمرصد انتظار نهادند که قوت دولت‌روزافزون‌شعبدهٔ‌انگیزدودست زمانه کینه گذار خاك‌ادبار برمفارق‌ببر که‌غدار بیزد. وهمدر آن ایام بمقتضای کلام معجز

نظام (و قذف فی قلوبهم الرعب) اهل قلعه اندیشناك شده اختلافی درمیان ایشان پدید آمد و بیر که نسبت بمتابعان بدگمان شده طایفهٔ را بقتل رسانید و بقیة السیف ازوی متوهم شدند و صبحی با تیغهای آخته بر سر آن کهنه بی دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهرات فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارك رمضان سنهٔ ثلث وستین وثمانمائه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد تبیین اینمقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم ازمعرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بحدود دامغان رسیدند پدرو پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از آن ولایات سپاهی بهم رسانید و عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید اما در اثناء راه مریض گشته هر چند اطبا درمداوا سعی نمودند فایدهٔ نداد و آن شاهزاده جلالت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار ابهراة آورده در شوال مذکور در بیت المغفرت گوهرشاد آغا بخاك سپردند و امراء سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم درین سال بخشندهٔ متعال سلطان سعید را پسری عنایت فرمود و چون آنمولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان ستوده خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعهٔ عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار محمد دیوانه که از قبل امیر بابا حسن متعهد ضبط آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و بارهٔ قلعه عماد را ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربهٔ که میان امیر خلیل هندوکه و حاکم کابل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و هم در آنمعرکه شیخزاده پیرقوام که درسلك اعاظم صدور بابری منتظم بود شهید گردید.

گفتار در بیان فتح مملکت جرجان وسلوك امیر خلیل

هندوکه در وادی عصیان

فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوائل سنه ۸٦٤ فوجی از سپاه پادشاه مظفر لواء ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنید درروز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله ومقاتله را ندیده استرآباد را بازگذاشت و رایت هزیمت بصوب آواق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده

ایالت آنمملکت رابولد ارشد خویش سلطانمحمود میرزا عنایت کرده روی‌توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد ودرغیبت‌موکب همایون امیرخلیل هندوکه که‌سردارجلادت شعاربودوازاوایل جهانبانی میرزاابوالقاسم بابرتاآن غایت‌در ولایت سیستان‌حکومت می‌نمود بنابر دغدغه‌که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده باسپاه‌نیم روز علم عزیمت‌بصوب هرات‌برافراشت ودر۱۲ ماه‌مبارك‌رمضان بظاهر شهررسیده بامرمحاصره ومحاربه پرداخت امیرنظام‌الدین احمدبرلاس که‌از قبل‌سلطانسعید درشهر حاکم بودو امیرنظیر داروغه باتفاق سادات وقضاة واکابر برج وبارهٔ هرات را مضبوط گردانیدند ودرباب‌دفع ومنع‌سیستانیان کمال‌جلادت وپهلوانی بظهوررسانیدند وامیرخلیل هرروز ازصباح تارواح بمحاربه وپیکار اشتغال می‌نمود واز درون و بیرون تیرو سنك مانند اقطار امطار وادعیه مردم‌پرهیزکار هابط وصاعد بود وچون امیرخلیل یکموی برسر نداشت درآن اوقات مولاناحسن شاه قطعه‌گفته برکاغذی نگاشت وکاغذ رابرتیری‌بسته بجانب معسکر اوانداخت وبمطالعه آن ابیات امیرخلیل و حاضران مجلس اورا بغایت منفعل ساخت وقطعه اینست‌که **قطعه** یاران پیام ما برسانید باخلیل✿گوئیداگرتورا سرسر باختن‌بود✿هر روزه درد سرما وخود مده✿عیدی بیاکه وقت قبق تـاختن بود **القصه** صباح‌روز جمعه از جمعات مـاه مذکور امیر خلیل باسپاه موفور روی جلادت بتسخیرهراة آورد ومردم او کمال سعی و کوشش بتقدیم‌رسانیده از خندق بگذشتند و برخنه کردن برج‌وباره مشغول گشتند و نزدیك‌بآن‌رسید که برشهر استیلایابند وهرویان بعدازاداء نمازجمعه بهیات‌اجتماعی‌از دروازهٔ‌شهر بیرون ریختندومتوجه‌سیستانیان‌شده‌خون بسیاری ازمخالفان را با خاك‌راه‌برآمیختندوآوازه درانداختند ونقارهٔ‌شادیانه‌نواختند که میرزا سلطان‌ابوسعید رسید بنابرآن اقدام ثبات وقرار لشگریان سیستان متزازل شده امیر خلیل با اتباع ازمقام‌گرفتن‌هراةدرگذشت وعنان بصوب‌فرارگردانیده عازم ملك نیم‌روز گشت وسلطان سعید دروقت مراجعت ازاسترآباد خبر جرأت امیر خلیل‌را شنوده‌بسرعت هرچه تمامترطی مسافت‌نمود اماپس ازگریزسیستانیان‌دراواخرماه‌مبارك رمضان بمستقر عز وجلال رسید ودربارهٔ جمعی‌که دردفع اعدا شرایط مرادانگی بجای آوردبودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی ازسپاه نصرت دستگاه را به استیصال نهال اقبال امیر خلیل روانه‌ساخت وفـرمود تا اورا اسـیروذلیل نگردانند باز نگرداند وامیر خلیل ازتوجه لشگرظفر اثر خبر یافته مضطرب‌گشت وآثارعجز وانکسار ازصفحات احوالش لایح‌شده‌حلقهٔ عبودیت‌سلطان عالی‌منزلت درگوش‌کشیدو روی نیاز بآستان خلاف‌آشیان‌آورده درنواحی‌اسفراربامیر کریمداد که متوجه دفع‌شر او شده‌بود دوچارخورد وامیر کریم دادبنا برسبق محبتی‌که‌با امیرخلیل داشت‌درطریق رفق و مدارا باوی سلوك نمود و او راهمراه ببارگاه‌جهان‌پناه برده سلطان سعید رقم عفوو بخشش برجرایدجرایمش کشید امیر خلیل روی نیاز برخاك آستان‌اقبال آشیان‌سوده

درسلك سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب‌الاذعان ایالت سیستان بر شاه‌یحیی که‌از جمله ملك‌زادگان آن‌دیار بود‌تعلق گرفت و آنجناب بملك موروثی‌خود شتافته امور دولت واقبالش سمت‌استقامت پذیرفت :

ذکر بعضی دیگر ازوقایع بلاد وعباد وبقتل رسیدن امیر خلیل دربلده استر آباد

دراوائل سنه‌هشتصدو شصت وپنج میرزا علاءالدوله که‌بعداز فرار ازمعرکهٔ‌سلطان سعیددر اطراف کوه وبیابان بی‌سرو سامان می‌گشت بکنار دریای قلزم درخانه ملك بی‌ستون رستمداری‌در گذشت‌وشب جمعه ۲۱ ماه صفرنعش اورابهرات آورد درمدرسهٔ مهدعلیا گوهرشادآغا بخاك سپردند وصبیهٔ آن‌پادشاه مرحوم رقیه‌سلطان بیگم که‌حرم محترم‌سلطان سعیدبود بلوازم عزا واطعام مساکین وفقرا قیام نمود ومقارن آنحال‌از جانب ماوراءالنهر خبررسید که میرزا محمدجوکی بن میرزا عبداللطیف بمعاونت امیر نورسعید که ازجمله تربیت‌یافتگان سلطان سعیدبود رایت مخالفت افراخته‌و آتش‌غارت و تاراج دراطراف آنولایات انداخته بنابـر آن سلطان سعادت نشان‌در بیست‌وهشتم جمادی‌الاولی بجانب ماورالنهر روانشد ومیرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه‌لـوای کشورگشای سلوك‌طریق فرار اختیارکرد وبحصار شاهرخیه رفته‌تحصن نمودوسلطان سعید همعنان‌نصرت وتأیید ازجیحون‌گذشته بدارالسلطنه سمرقند شتافت‌و چندروزبعیش وخرمی گذرانیده ازآنجاعنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت‌و بعداز وصول بنواحی آن حصاراستوار ملازمان موکب‌نصرت شعاربافروختن آتش پیکار اشتغـال نمودند و مدتی ازوقت دمیدن فلق‌تا هنگام‌پدیدآمدن شفق بتیرانداختن وکاردشمن ساختن مشغول‌بودند وچون نزدیك بآن‌رسید که‌صورت فتح ونصرت برطبق مرام‌پادشاه مظفرلواء جلوه‌گر شوداز اطراف خراسان ایلچی‌آمد وبعرض رسانیدکه سلطانحسین میرزا خطهٔ جرجان‌را فتح نموده و بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان‌سعید ازاستماع این‌خبر بغایت متاثرگشت وامیرسید اصیل ارغون وامیر سید مرادرا جهت ضبط‌حدود آنمملکت روان فرمود وامراء بسرعت برق‌و باداز آب‌آمویه گذشته بخراسان درآمده بجانب نیشابور وسبزوارشتافتند ودر آنولایت ازتحقیق عزیمت میرزاسلطانحسین خبریافته عنان‌هزیمت بجانب دارالسلطنهٔ هرات‌تافتند ومردم‌بلوکات‌را بشهر درآورده اسباب قلعه‌داری‌باکمل وجهی‌مرتب ساختند ومیرزا سلطانحسین متعاقب درظاهر آن‌بلده نزول نموده‌ازجانبین علم‌محاربت‌ومقاتلت ارتفاع‌یافت ونایرهٔ قتال وجدال برکانون‌درون مردم بیرون و درون تافت وچون میرزا سلطان‌ابوسعید خبر محاصره هرات شنید بامیرزا محمد جوکی‌صلح گونه‌درهم بسته‌و ازجیحون‌گذشته‌تاحدود میمنه و فارباب عنان‌یك‌ران بازنکشیدومیرزا سلطانحسین خبروصول آنحضرت‌استماع نموده ازظاهرهرات برخاسته وتامنزل‌ستوکی

باستقبال آن‌پادشاه ستوده خصال رفته از آنمقام براه سرخس عزیمت استرآباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان‌شتافته میرزا سلطانحسین تاخراس خانه پیش آمد واز آنمنزل درشبی که مانند دل اهل‌عصیان تاریک بود و باران فراوان می‌بارید عنان یکران بصوب آواق گردانید وسلطان سعید گل افشان استرآباد را بیمن‌مقدم شریف غیرت‌افزای گلستان‌ارم ساخته چندروز بعیش ونشاط اوقات مصروف داشت و درآن اولا امیرخلیل‌هندو که بجزاء اعمال‌سیئه خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود وعدمش را یکسان انگاشت بیان‌این سخن آنست که‌اگرچه امیرخلیل ترك حکومت‌سیستان‌داده بود والتجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت می‌نمود پیوسته در خیال استقلال روزگار می‌گذرانید واستیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل‌را باخود مخمر گردانیده انتظار وقت آن‌کار می‌کشید وچندنوبت‌اینصورت ازحرکات وسکناتش بابلغ وجهی ظهور نمود و سلطان سعید بملاحظه آنکه شاید از بادیه نفاق بجاده مستقیمه وفاق آید در تربیتش‌افزود واینمعنی موجب مزید‌ضلالت امیرخلیل گشته در آنشب که اکثر شجعان موکب‌همایون‌ازعقب‌میرزا سلطان‌حسین شتافته قصد کرد که مکنون ضمیرخودرا بظهور رساند بنابرآن نزد سلطان سعید رفته‌مبالغه نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب یاغی نهضت فرمائید آنحضرت بنورفراست براندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل‌بیك دستور نمی‌باشد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصه بنابرین اسباب سلطان کامیاب دراسترااباد امراءعظام را بـاخذ وقـتل امیرخلیل‌مامور گردانید واپشان اورابه‌بهانه کنکاش با لچکی خانه همایون برده‌همانجا بقتل‌آوردند و پسرانش را نیزدرهمان روز ازعقب پدر روانه کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت‌جرجان‌را بمیرزا سلطان‌محمود تفویض‌نمود ورایت‌نصرت‌آیت‌بصوب‌خراسان مراجعت فرمود ودر ۲۲ ربیع الاخری سنه ۸٦٦ باغ سفید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و همدران ایام سلطان آفتاب احتشام بـپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست‌که خواجه معزالدین وزیـر در غیبت موکب عالی ببهانهٔ استخراج‌زرلشکرونامبرداراضرار‌بسیار بصغار وکبار دیـارخراسان رسانیده نایره غضب پادشاهانه اشتعال یافـته مثال لازم الامتثال صـادر شد که جناب وزارت مآب‌را دستو پابسته دردیك آب جوشان اندازند تا شعلهٔ حیاتش انطفـا پذیرد و فرمان بران‌در پای حصار اختیارالدین بموجب فرمان واجب‌الاذعان قیام‌نمودند و پادشاه عدالت‌پناه‌برشحات سحاب‌عنایت ریاض‌امید رعایاومزارعانرا نضارت داده‌حکم فرمود که من‌بعد هیچ‌آفریدهٔ زرلشکرو نامبردار از متوطنان هراة وبلوکات و ولایات نطلبندو نستانندو درین‌باب‌نشانی برسنك نقش‌کرده آنسنگرا درمسجد جامع هراة‌منصوب ساختندو هم‌درآن اوان خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی‌و خواجه اسمعیل‌کرك وزیر خواجه مظفرمختار بواسطهٔ تقصیرو تصرف بسیاراز آن منصب معزول‌گشت گویندچون

خواجه شمس‌الدین‌محمدصاحب‌دیوان خبرجوشانیدن خواجه‌معزالدین وعزل خواجه‌مظفر شنید ازسیاست سلطانی ترسیده ازهوش‌رفت ومولانا حسن‌شاه شاعردر آن‌باب این‌بیت گفت بیت چون مظفـر را گرفتندو معزالدین بسوخت ٭ خواجه شمس‌الدین محمد در میان‌غش میکند ،

گفتاردربیان نهضت‌سلطان سعید کرت دیگر بولایت‌ترکستان وذکر بعضی ازحوادث‌زمان ووقایع دوران

چون‌میرزا سلطان ابوسعید ازیورش مازندران بازگشته روزی چنددربلده‌فاخرهٔ هراة بسعادت واقبال بگذرانید متعاقب ومتواتر ایلچیان ازماوراءالنهر بدرگاه‌عالمپناه آمده‌عرض کردندکه میرزا محمدجوکی بدستوربیشتر درمیدان مخالفت جولان‌مینماید بنابرآن رأی جهانگشـای استیصال نهال‌اقبال شاهزاده‌رامطمح‌نظر همت گردانیده در ۲۷ جمادی‌الاولی ازدارالسلطنهٔ هراة بصوب ماوراءالنهر نهضت نمود وچون قبةالاسلام بلخ ازفر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چنداتفاق توقف افتاد دررایات ظفر سلب‌در نهم‌رجب ازجیحون عبورکرده سایهٔ‌وصول برسمرقندانداخته وازآنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آنقلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود بنابر آن جمعی از امرا ولشکریانرابساختن مقابل‌کوب‌مامورساخته‌بسمرقند معاودت‌فرمود ودرآن‌اوقات که آن پادشاه خجسته‌صفات‌درماوراءالنهر تشریف داشت دربلدان خراسان‌خصوصاً دارالسلطنه هراة وبلوکات‌علت طاعون شایع‌گشت‌وبلاء وبا طوایف انام را دراضطراب انداختـه خلقی‌کثیر مطمورهٔ خاك رامسکن ساخت‌و دراوائل سنهٔ سبع‌و ستین وثمانمائه سلطان سعیدنوبت دیگر از سمرقند بظاهرحصار شهرخیه خرامید وعساکر نصرت شعار آغاز محاصره‌ومحاربه‌کرده قرب یکسال فتح میسر نشد وبعداز آن‌کار اهالی حصارباضطرار انجامیده ذخیرهٔ ایشان باتمام رسیدو میرزا محمدجوکی قاصدان نزد خواجه ناصرالدین عبیدالله قدس سره فرستاد کـه قـدم در میان مصالحـه نهاده جربمه او راازسلطان سعادت انتمـا درخواست نمایند وخـواجه ملتمس شاهزاده را مبذول داشته بـاردوی سلطان سعید تشریف برد وجههٔ متوطنان انقلعه امان طلبید ومیرزا سلطان ابـوسعید شفاعت آن جناب را بسمع قبول جای داده حضرت‌خواجه بشاهرخیه رفت ودر روزجمعه نهم محرم سنهٔ ثمان وستین وثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعیدرسانید وآنحضرت دربـاره شاهزاده اظهار لطف ومرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و ازآنجا متوجه مستقر سریر دولت واقبال شده دربیست ودوم ربیع‌الثـانـی درعـین کامرانی درباغ سفید نزول اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد جوکی رادر قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد وشاهزاده درآنحصار روزگار میگذرانید تا وقتی‌اکه روی بملك

عقبی آورد وچون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود درآن اوان که سلطـان سعید بسعادت معاودت فرمود بنفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشت وصاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس وخواجه اسمعیل وخواجه نعمت الله ومولانا امیر دفاتری که مکمل کرده بودند عرض فرمودند سلطان سعید مهمات وزراء عظام را نه پسندید ورقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید وخواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت بپرسش مهم خـواجه نعمت اله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریر آمیز معروض گـردانید و آنجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا واشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته اما از اموال خاصهٔ سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هرچه از هر کس ستانده بتو بخشیدم وتورا از منصب وزات معزول گردانیدم زیرا که گـاهی وزرا بغضب من گرفتار میگردند وبسبب نیکو خدمتی ها که از توصدور یافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده وانگشترین از انگشت بیرون کرده پیش برد وبر گوشه تخت نهاده بازگشت وبجای خود بایستاد وظاهراً هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده است ودر سنهٔ تسع وستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که دربلده فاخره مرو قشلاق نماید وتواچیان بموجب فرمان جار بامرا ولشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الاخری بجانب مقصد نهضت کرد وشاهزادهٔ امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنهٔ هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد وسلطان سعید ده روز در قصبهٔ پنجده توقف نموده در اوائل جمادی الاولی درضمان عنایة ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید وآن زمستان درغایت اقبال و کامـرانی گذرانیده در موسم بهار وزمان استواء الیل والنهار مانند خورشید فایض الانوار بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرمودو درروز جمعه دوم شعبان که آفتاب درهفدهم درجهٔ حمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب عدل ورعیت پروری برگشود ودرسنهٔ سبعین وثمانمائه روزی چندمزاج همایون ازسرحد اعتدال بمقام اعتلال شتافت وچون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت یافت مال سر درختر ا درتمامی مملکت خراسان بـرعایا ومزارعان بخشید و بدین واسطه دوحهٔ آمال وآمانی طوایف انسانی (کشجرة طیبة اصلها ثابة وفرعها فی - السماء) نضارت یـافته سر باوج تریا کشید وهمدرین سال ازفیض سحاب عنایت وهـاب متعال درچمن دولت واقبال گلی نو شکفت وعقد مراد پادشاه ستوده خصال ازدری گرانبها صفت زیب وزینت پذیرفت ودر اوائل شوال درحرمسرای سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده بمیرزا بایسنقر موسوم گشت ونشاط وانبساط آنحضرت ازدیدار آن قرة العین سلطنت درجهٔ کمال یافته حکم همایون ببستن چهارطاق شرف نفاذ یافت تا بآن تقریب دربارهٔ سایر شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند ورعایا و مزارعان برحسب فرمـان واجب الاذعان درباغ زاغان آغاز برافراختن چهارطاق کرده آن روضهٔ بهشت آئین را بقبهای رفیع وایوانهای منیع که مزین بود بدیباء روم وزربفت چین آرایش دادند و هرطایفه

مناسب خرقهٔ خود تعبیهٔ بدیع ترتیب کرده نقدهنر خویش برطبق عرض نهادند ودرآن سال مهندسان جهان دردارالملك خراسان حاضر بودند وهمه بقوت ذهن ودقت طبع امور عجیبه ظاهر مینمودند از آنجمله خواجه علی عارزه گر اصفهانی در یك شیشه سی ودو جماعت محترفهٔ صنعت پیشه را که در کارخانهٔ آفرینش موجودند بحیز ظهور آورد چنانچه سی ودو دکان وکارخانه گشوده هر پیشه وری بمهمی که مخصوص اوبود مشغولی میکرد و بعضی از آن صور که درصنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط ونداف ونجار وحداد بهیاتی جنبش ایشانرا مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که در آئینهٔ خیال صورتی از آن زیباتر نمینمود سلطانسعید چون آن تعبیهٔ غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته دربارهٔ آن نادرهٔ دوران اصناف تحسین و احسان بجـای آورد ومجلس عیش وعشرت آراسته شده شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط وکامرانی راآب داد ونواهای روح افـزای مطربان نغمه ساز پردهٔ اندوه از روی دل خاص وعام برگشاد ساقیان سیمین ساق مجالس انس رااز تاب عارض چون آفتاب رشك گلزار ارم گردانیدندو بساغرهای مالامال پـیران چنك پشت را سرمست ساخته لباس ایام جوانی پوشانیدند وخوانسالاران عتبه علیهٔ همایون اطعمهٔ گوناگون ازهرچه درحوصلهٔ خیال گنجد افزون هرروز چندین نوبت ترتیب مینمودند وازاوائل شوال تاروزجمعه پنجم ذی‌الحجه ایام جشن وسور امتداد یافته پادشاه وگدا پیرو برنا درعیش ونشاط بودند ودرآن روز طوی بزرك بوقوع انجامیده شاهزادگان عظام بآئین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه جمجاه پرتو اهتمام برسرانجام عظـام امور سلطنت انداخته خدام عالی مقام بساط لهو وطرب درنوشتند ودرسنـهٔ احـدی و سبعین وثمانمائه سلطان سعید درغایت دولت واقبال در دارالسلطنة هراة اوقات همایون فال بگذرانید ونوبت دیگر پرتو التفات برتدارك احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امرا اشراف دیوان اعلی رابوی مفوض گردانید ودر سنهٔ اثنی وسبعین وثمانمائه خسـرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط وکامرانـی وشاد روان عظمـت و جهانبانی مبسوط ومرتفع ساخت وهنوز دربورت قشلاق بود که خبرفوت میرزاجهانشاه بتواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان بر افراخت ع دردا کـه دگـر باز نخواهد آمد .

گفتار در بیان شمهٔ از احوال میرزا جهان شاه ومیرزا پیر بداق وذکر کشته شدن پدر وپسر بتقدیر مالك الملك علی الاطلاق

از مطلع آثار سلاطین آذربایجان وعراق نیز این اخبار عرصه آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمدبن بایسنقر از اوج کمال بحضیض وبال انتـقال

کرد وتندباد اجل دوحهٔ زندگانی آن ثمرهٔ گلشن کامرانی رادر منزل چناران از پای درآورد ماهچهٔ لوای جهانگشای میرزا مظفرالدین جهانشاه ببرج شرف رسید و تمامی ممالك آذربایجان وعراقین وفارس وسواحل دریای عمان وارمن و گرجستان آن پادشاه نافذ فرمان رامسخر گردید وجمیع سرداران اطراف وگردنکشان اکناف اطاعت حکم ونشان او نمودند وشرایط فرمانبرداری ولوازم خراج گذاری بجای آورده بالتفات وعنایتش مفتخر ومباهی بودند مگر امیرحسن بیك بن امیرعلی بن امیرقرا عثمان که بعضی ازقلاع دیار بکررا مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت مسلوك نمیداشت و همواره بقلم علوهمت نقش استقلال وصورت استبداد برلوح ضمیر وصحیفه خیال مینگاشت و اینمعنی برخاطر میرزا جهان شاه گران آمده پیوسته درفکر تدارك آن مهم میبود وبواسطه کمال متانت وحصانت قلاع وربا ع امیرحسن بیك پیکر آن مراد بر وجه مدعا چهره نمیگشود درخلال آن احوال درپس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گرگشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت وامنیت ازمملکت جهانشاهی درنوشت تفصیل این اجمال راطوطی کلك شیرین مقال براینمنوال رقم میفرماید که میرزا پیر بداغ که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بودو بنیابت پدر درولایات فارس درغایت اقتدارحکومت می نمود و دروقتی که مهم سلطان سعید ومیرزا جهانشاه ع درخراسان بصلح انجامید ازراه طبس و یزد بشیراز بازگشت وبخیالات باطل وتصورات بیحاصل ازمقام اخلاص ومتابعت پدر درگذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل ورسایل نزد پسرفرستاد واورا نصایح سودمند فرمود وبسلوك طریق رشد ورشاد مامور گردانیدازوخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیر بداق آن سخنان را بسمع رضاجای نداد ومطلقا پای ازطریق عناد بجادهٔ صلاح وسداد ننهاد وآخرالامرحرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا پیر بداق بود بشیراز رفته پسرعاصی را نصیحت کرد تا فارس را بازگذاشته روی بحکومت بغداد آورد ومیرزا جهانشاه ازآن ممرفراغبال حاصل نمود ایالت ولایت شیراز را بپسر دیگر خود امیرزاده یوسف عنایت فرمود ومیرزا پیر بداق دردارالسلام اساس جهان بانی طرح انداخته باندك زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال عروس ملك شیراز اصلا ازدماغش بیرون نمی رفت وازغایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی می گردیدوانواع ظلم وتعدی بتقدیم می رسانید وهرچند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه شعار خود می ساخت وبوسیله رسل ورسایل بنصیحت فرزند ناخردمند می پرداخت بجائی نمی رسید وآن شاهزادهٔ خویشتن دارخود راازمقام خلاف وشقاق نمیگذرانیدلاجرم میرزا جهانشاه خاطر براستیصال نهال اقبال پسرقرارداده درشهور سنهٔ سبعین وثمانمائه با لشکر بسیار بظاهر دارالسلام بغداد شتافت ومیرزا پیر بداق برج وبارهٔ شهررا مستحکم ساخته درمقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود ومیرزا جهانشاه آغازمحاصره کرده بنا برمتانت دارالسلام وشجاعت اتباع شاهزاده بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشوددر آن اوقات لشکرعراق و

آذربایجان بمشقت فراوان ازصبح تا شام حرب می کردندو میرزا پیر بداق و بغدادیان بقدر امکان درممانعت ومدافعت کوشیده غایت مردانگی وجلادت می نمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی برتافت وقحط وغلائی عظیم روی نموده بلاءجوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره‌ بی تره نمی خوردند پوست پوسیده راجوشانیده بکارمیبردند وطایفهٔ که ازروی تکلف دست بحلوای نبات دراز نمی کردند جهة تغذی درکشتن سك وگربه شرط اهتمام بجای می آوردندلاجرم کاربغدادیان بجان رسیده بیکبار فریادوفغان باوج آسمان رسانیدند وکسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدندومیرزاجهانشاه ایشان را ازسطوت خویش ایمن ساخته اهالی دارالسلام دروازها بازگشادند وگرسنگان محصور بفرح و سرورموفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادنداما پیربداق میرزا پای دردامان تمکن ووقار پیچیده دروثاق خویش نشسته بودوگمان نمیبردکه پدر دربارهٔ اوقصدی اندیشد همدران ایام میرزا جهانشاه پسردیگر خودمحمدیرا باجمعی از امرا بکشتن میرزا پیر بداق مامور گردانید وایشان بیکناگاه باروبهای بسته بسرشاهزاده رسیده دست براندن تیغ گشادندومحمدی بالقصدشمشیر بردیوارزده‌دیگران مهم اورا فیصل دادند وآن حرکت برمیرزا جهانشاه مبارك نیامد وطباع خلایق ازمتابعتش متنفرشد وچون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر ازمهم پسرجمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیرحسن بیك گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت وامیرحسن بیك ازتوجه دشمن آگاه شده بنا برعدم استطاعت مقابله درعقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش وآرزوم شتافته نزدیك بمنزل امیرحسن بیك خیمهٔ اقامت نصب فرمود وامیرحسن بیك ازکمال کیاست وکاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد ومیرزا جهانشاه اینمعنی را برعجز وضعف آن جناب حمل کرده تابستان وتیرماه درهمان موضع اوقات گذرانیده وبعد ازهجوم جنود شتاو وقوع شدت سرما لشکریان ازتوقف درآن صحرا و بیابان ابانموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه راشرف اجازت ارزانی داشته با خواص ومقربان روزی چند درهمان مکان بعیش وعشرت مشغولی کرد وامیرحسن بیك ازغفلت دشمن وپریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شده بادوهزار سوارمکمل جرار بقصدمیرزا جهانشاه درحرکت آمدوصباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفهٔ ازمردم شهریار ترکمن که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول یاغی اطلاع یافته مانندماهی درشبکه آغاز اضطرار کردند و میرزا محمد و میرزا یوسف بجنك پیش رفته تاب یك حمله نیاوردندو بمعسکر بازگشته پدررا ازآن واقعهٔ هایله واقف ساختندومیرزاجهانشاه جبیه پوشیده یك زانوبند بسته بود که آنخبر شنودو بی ازآنکه زانو بنددیگر مستحکم سازدسوارشده عنان بصوب فرارگردانید وامیرحسن بیك همان لحظه باردو درآمده محمدی ویوسف راامیر ساخت وبنیادحیات جمعی ازسرداران آذربایجان رابرانداخت ودروقتیکه میرزاجهانشاه بگریخت مجهولی ازلشگریان امیرحسن بیك اسکندر نام بوی باز

خورد و بطمع اسب وجامه اورا کشته باردو باز گشت وهیچکس برین قضیه مطلع نشد وامیر حسن بیك بتفحص حال خصم پرداخته درآن اثناسرقورمشی را که بامیرجهانشاه مشابهتی داشت نزدآنحضرت بردند که سرپادشاه است امیرحسن بیك آن سررا نزدمیرزا محمدی ویوسف بیك فرستاده پرسیدکه اینسر کیست جوابدادند که سرقورمشی است که شبیه پدرمابود امیرحسن بیك باز آغازجست وجوی نموده شخصی عرضه کرد که فلان لشکری جامهای پادشانه دربردارد یمکن که ازمیرزا جهانشاه خبری داشته باشدامیر حسن بیك اسکندرا بحضور طلبیده پرسیدکه این اثواب از کجابدست توافتاده جواب داد که شخصی راکه متصف باین صفات بود درفلانموضع بقتل آوردم واین جامهای اوست و امیرحسن بیك فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تاسرقتیلرا ازتن جداساخته بنظر آوردند وبوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیرحسن بیك بلوازم شکر وثنای الهی پرداخت ومحمدیرا بتیر کشته میرزا یوسفرا بمیل آتشین نابینا ساخت بیت چودولت از آنخاندان درگذشت یکی کشته شدد یگری کور گشت .

گفتار دربیان وصول خبرواقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزاسلطان ابوسعید گورکان وذکر توجه آن پادشاه عالیمکان بصوب مملکت عراق وآذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیرحسن بیك ازمطلع فتح وظفر طالع گشت ومهم میرزاجهانشاه برنهجی که مسطورشد ازهم بگذشت امرا ولشکریان عراق و آذربایجان روی امیدبدرگاه امیرزاده حسینعلی که اس اولاد جهانشاهی بود آوردند واو ابواب خزاین ودفاین گشاده صدو هشتادهزار سوار را مواجب داد وظاهراً هرگز هیچ شاهزاده رااینمعنی میسر نگشته وبزبان قلم هیچ مورخی مانند اینقضیه نگذشته وامیرزاده حسینعلی با آنسپاه آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوالرا بدرگاه عالم پناه سلطانسعید پیغام فرمود و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تااوکمر خدمتکاری برمیان جان بسته مقالید ممالك و مفاتیح قلاع وبلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید ازشنیدن این خبرانوار نشاط و انبساط برو جنات حال سلطان ستوده خصال تافت وحکم همایون باجتماع لشکرهای ممالك محروسه صدور یافت وچون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین ودولت رابمشورت حضرت ولایت پناه حقایق دستگاه خواجه ناصرالدین عبیدالله فیصل میداد جهت طلب ملاقات آنجناب میرك کمال الدین عبدالرحیم صدررا بسمرقند فرستادوخواجه ملتمس حضرت سلطانی مبذول داشته بمرو خرامیدومیرزا سلطان ابوسعید درباب یورش عراق و آذربایجان باآن

حضرت شرط مشورت بتقديم رسانيد بعد از گفت وشنيد بسيارخواطر برامضاء آن‌عزيمت قراريافته خواجه عبيدالله بماوراءالنهر عودنمودوميرزا سلطان ابوسعيد ازيورت قشلاق با سپاهي‌در كمال كثرت ويراق دراواخر حوت واوايل‌شعبان سنهٔ اثنى وسبعين وثمانمائه بجانب آذربايجان وعراق نهضت فرمود بهر شهروولايت كه مي‌رسيد بطواف مزارات اوليا ومشايخ رفته شرايط‌ارادت بتقديم‌مي‌رسانيد وفقرا ومستحقان را بصلات وصدقات محظوظ وبهرورمي‌گردانيد ودروقتي كه جمشيد خورشيد پرتو التفات بـردرجهٔ شرف برانداخت ونقشبند ناميه فضاي‌صحرا ودشت را ازشكفتن گلهاورياحين‌غيرت افزاي‌نگار خانهٔ چين‌ساخت ماهچهٔ توق ظفر نگار در النك‌رادگان نزول اجلال فرمود وچندروزدر آن مرغزار دلفروزگذرانيده ازآنجا بصوب‌كالپوش نهضت‌نمـود درخلال ايـن احوال پيوسته ازاطراف ممالك فارس وعراق‌صناديد عالم ومشاهير افـاق روى اميد بدرگاه خسرو باستحقاق مي‌آوردند ودرهر منزل فوجي‌ازحكام وافاضل بشرف ملازمت رسيده نياز ونثارعرض مي كردند ودركالپوش‌پادشاه بافرهنك وهوش زمرهٔ از امراء ومعتمدان را بضبط‌آنولايات نامزد نمود بلكه همه را فرامين‌مطاعه ارزاني‌داشته روان‌فرمود از آنجمله صاحب‌السيف والقلم‌خواجه شمس‌الدين‌محمدباصفهان رفت وامير نظام‌الدين‌احمد بن اميرعلي برلاس فارسي راه شيراز پيش گرفت و امير جلال‌الدين محمود برلاس اساس حكومت كرمان طـرح انداخت و اميـر سيد محمد برادر اميـر سيد مـراد ايالت قزوين وسلطانيه را پيش نهادهمت‌ساخت‌همدان ودرگزين باميرحسين‌علي‌قوچين تعلق‌گرفت ويزد باميرقرمان شيخ صفت اختصاص پذيرفت وهركس ازنام‌بردگان‌بهر ولايت كه‌عنان‌عزيمت‌انعطاف داد عنايت‌خالق بلاد وعباد نقد آن‌مقصود درآستين‌مرادش نهاد تا اكثرممالك عراق درقبضهٔ اقتدار ملازمان آستان سلطان كامكار قرار يافت و انوارآفتاب معدلت آثارسايهٔ مرحمت آنحضرت براقطار آن امصار تافت وازآن‌وقت كه اميرحسن‌بيك خاطرعاطر ازممر ميرزاجهانشاه فارغ‌گردانيدتازماني كه موكب‌سلطاني دريلاق كالپوش قبهٔ خيمه وخرگـاه باوج مهروماه رسانيد چندكرت ايلچيان اميرحسن بيك بدرگاه عالمپناه‌رسيده عرض اخـلاص وشرح اختـصاص كـردند و بوسيلهٔ امراء بمسامع اشرف اعلى‌رسانيدندكه‌اولادامير قرايوسف‌هرگز نسبت‌بدودمان‌عاليشأن‌حضرت صاحبقران امير تيمور گوركان عن‌صميم القلب در مقام هوا داري ثابت قدم نخواهد بود بخلاف اين بنده كه‌اباعن جد طريق مخالصت مسلوك ميدارد وهرگز غبار خلاف برحاشيه‌خاطر نميگذارد وسلطان سعيد دركالپوش ايلچيان راطوى داده رعايت فرمود وجهة اميرحسن بيك دكله زردوزي وكلاه‌نوروزي‌وكمر شمشير مرصع ارسال نمودو فرمود كه‌بايد كه اميرحسن‌بيك‌باسپاه‌خود ازآنطرف عزيمت نمايد كه عساكرمنصوره ازينجانب متوجه اند تايكبار مواد فساد اهل عناد إندفاع يابد وهمچنين ايلچيان امير زاده حسين علي باتحف وتبركات بسيار ونقود وجواهر بيشمار بآستان آسمان مقدور

آمده اظهار بندگی وافکندگی نمودندواززبان آن شاهزاده معروض داشتندکه مملکت عراق وآذربایجان وفارس وتوابع آن باکنوز فراواندرتحت تصرف بنده استوبنده آنچه درتحت تصرف داردملك بیمن آن بادشاه طرّیق ظفرقرین میداند ع مازان توئیم وهرچه داریم امید آنکه نظرعنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارندوهمت عالی نهمت بردفع مخالفان که بشمشیر عذر پدر مرا شهید کرده‌اند گمارند و سلطان سعید ایلچیان اورا نیزمشمول شفقت واحسان گردانیده رخصت فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعدازوصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهدرسیدوهمدر آن ایام موکب همایون ازکالپوش درحرکت آمده بعدازقطع مفاوز ومسالك مملکت ری معسکر نصرت اثرگشت وازآنجا امیر مزید باطایفهٔ ازامرا برسم منغلای از پیش روان شدند و عنان ریز بتبریزدر آمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسینعلی گریزان گردید والحکم لله العلی المجید

ذکر و یران شدن امیرزاده حسینعلی درموضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادتمند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیر زاده حسینعلی ولدمیرزاجهانشاه درمنزل مرند اقامت داشت وخیال مقابله ومقاتله باامیرحسن بیك برلوح خاطر مینگاشت و چون خبرقرب وصول دشمن بوی رسید امیرشاهعلی وامیر ابراهیمشاه وجمعی دیگر ازامراءدرگاه را برسم قراولی ارسال فرمود آنجماعت سوابق حقوق جهانشاهی رانابوده تصورنموده بملازمت امیرحسن بیك رفتند وخبر بیوفائی امرا ورسیدن سپاه سلطانسعید بتبریز دراردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته مردم بنوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان تیسیر نپذیرفت بعضی از لشکریان باردوی امیرحسن بیك پیوستند وبسیاری ازایشان پناه بدرگاه سلطانسعید بردندلاجرم داعیه تسخیر آذربایجان بیشتر ازپیشتر درضمیر آنحضرت متمکن گشت واز ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیرمزید وسایر امرا که بتبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیرحسن بیك رقبهٔ ازربقهٔ اطاعت پیچیده وبنام این بندگان نشان نوشته که امراء جغتای بایدکه ازتبریز بیرون روندکه من آن بلده را بپسر خوداغورلومحمدداده‌ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات برین دیار اندازدتاصورت بهبود درآینهٔ مقصودچهره گشاید اماامیرحسن بیك چون شنید که سلطان سعیدسلطانیه را محل نزول همایون گردانید ازهشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت وسلطان سعیدپهلوان یوسف شیرازی رابداروغگی تبریز ارسال داشته ازسلطانیه

بمیانه شتافت ودر آنموضع امیرزاده حسینعلی و ولد اوسلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف مکحول وجمعی کثیر ازامرا تراکمه بـاقرب پنجاه هزارنفراز لشکر باردوی همایون رسیدند وسلطان‌سعید اولاد میرزاجهانشاه رابشرف بقتیل انامل فیاض‌سرافراز ساخته نوازش‌نمود وبمواعیددلپسند مستظهر وامیدوارگردانید دراین اثناامیرحسن بیك برادرزادهٔ خودیوسف‌بیکرا برسم‌رسالت بپایهٔ سریراعلی فرستاد وسلطانسعیدمجلسی درغایت عظمت ومهابت برآراسته امراء عظام بآئین تمام یوسف بیکرا پیش‌بردند واو بموجب فرموده بیست‌و هفت‌جا زانو زده تابشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیك بوسیلهٔ امراء اززبان عم‌خود معروض‌داشت که قرب‌صد سالست که آباء ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران‌امیرتیمور گورکان طریق‌دولتخواهی مسلوك داشته‌اند وحالا ایـن مخلص‌نیز همان‌طریقه‌را رعایت نموده ولایات فارس‌وعراق را ازمخالفان انتزاع کردم وبگماشتگان آن‌آستان گذاشتم امیدآنکه دراین‌زمستان مراچندان مهلت‌دهید که‌زمستان بپایان‌رسد وبرف ازراه برخاسته مراجعت بدیاربکر میسر گردد وایضاً امیر حسن‌بیك مصحوب یوسف‌بیك عرضه داشتی مبنی برهمین سخنان ارسال داشته بود و درآنعریضه این‌بیت‌را مندرج گردانیده که‌بیت گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان ☼ نگاه دار سررشته تانگهداردالقصه چون‌سلطان‌سعیدپیغام‌امیرحسن بیك‌راشنیدجواب‌داد که‌موکب همایون عازم آن‌دیار است بعداز وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و بسرعهٔ خودمیرزامحمود خواجه لاق‌را مصحوب یوسف‌بیك نزدامیرحسن بیك‌فرستاد و چون‌میرزا محمود باردوی امیرحسن‌بیك رسید آنحضرت نیزبارگاهی پادشاهانه‌بیاراست وتختی زرین‌نصب‌کرده میرزا یادگار محمدبن میرزا سلطانمحمد بن‌میرزا بایسنقررابر آنجانشانده وخود بعظمتی هرچه تمامتر برجانب یسارقرارگرفت وامرا وسران‌سپاه‌را فرمودتا مسلح ومکمل‌شده هریك بجای خویش ایستادند آنگاه میرزامحمود رابارداد واودرغایت‌دهشت بآنسجد درآمده‌چندنوبت‌زانوزد وباشارت‌امیرحسن بیك نخست‌میرزا یادگارمحمدرادریافت‌وبعدازآن بعزدستبوس‌امیرحسن بیك فایزشدوسخنی که‌داشت عرض کرده جواب شنیدوبعد ازدوسه روز عنان مراجعت‌منعطف گردانید

گفتار دربیان اهتزاز صرصر تفرقـه و پریشانی برسپاه پادشاه ایران وتوران و فرو نشستن چراغ فراغ‌خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال‌دار ملال‌مانند کمال‌آفتاب سریع‌الزوالست وآفتاب جاه‌و جـلال مثال سایهٔ غمام برشرف انتقال چون مشیت‌پادشاه متعال بتغیر دولت سلطانی تعلق‌گیرد ثبات آن بیسیـاری سپاه‌جرار تمشیت نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالك‌الملك ذوالجلال بتفرق جنود

گیتی‌ستانی متعلق گردد جمعیت‌او باصابت تدبیر عقلاء کیاست آثار بوقوع‌نپیوندد **شعر**
اذا ماارادالله تغیردولته ✿ فان‌قضاءالحق‌لابدواقع فکیف بقاءالملك من‌دون حکمة ✿ و
لاینفع‌التدبیر والحکمة قاطع تسطیر این‌تقریر آنکه‌چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام
بناء دولت وزندگانی‌سلطانسعیدمیرزا سلطان ابوسعید متعلق بود باوجود وفورابطال
رجال‌وکثرت اسباب محاربه وقتال آنجناب‌را درآذربایجان صورت‌نصرت روی‌ننمودو
نسیم‌فتح‌وظفر ازمهب‌و(ماءالنصرالامن عندالله) برشقه‌لوای جهانگشای ابوالنصرحسن‌بیك
وزیده دست‌عنایت سبحانی ابواب سلطنت وجهانبانی برروی روزگار آنمهر سپهر
کامرانی برگشود شرح اینحال‌بر سبیل‌اجمال آنکه‌در آن‌ایام‌که منزل‌میانه مضرب‌خیام
سلطان‌زمانه بود ومعسکر ازکثرت لشگرنشانهٔ دشت‌محشر ظاهر می‌نمود بیکبارجنود
سرماوبرد در عرصهٔ عالم دست بتاراج ویغمادر آورد وخسرو سیارگان سنجاب سحاب
بردوش افکنده ازبیم‌هوای سردسر ازخرگاه‌لاجوردی بیرون نمی کرد بنابرآن‌سلطان
سعید امراو نوئینان‌را طلبیده درباب تعیین یورت‌قشلاق مشورت‌فرمود ورای همگنان‌بر
آن‌قرار گرفت‌که امیرحسن‌بیك‌را ازقراباغ اخراج نمایند و درآن زمستان بجای آن
پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدینعزیمت نهضت فرموده چون
هفت‌فرسخی قراباغ محل‌نزول همایون‌گشت‌بسبب قلت‌ماکولات ارباب‌تدبیر صلاح‌دیدند
که‌بطرف‌محمودآبادروندتاشروانشاه که دم‌از هواخواهی می‌زدباردوی اعلی ملحق‌شود
وباینعزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدندکه علف‌آن زهردار بودو هرچهار پائی که
خورد ازچنك‌گرك اجل جان‌نبرد‌وبعد ازآنکه جلگاه محمودآباد معسکر خسروعالی
نژادگشت قحط‌وغلا بمرتبهٔ انجامید که بهاءیکمن غله بده‌دینار کپکی‌رسید وامیرحسن
بیك‌شوارع‌را مضبوط ساخته نمی‌گذاشت که‌از طرف خراسان وعراق وفارس کسی‌به
اردوی همایون‌رود امااروزی چنداز جانب شروان‌بکشتی اطعمهٔ فراوان باردو می‌بردند
ودر آن اوقات اسبان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف‌شده بودند و تراکمه‌که الاغان
آسوده وفربه داشتند پیوسته نواحی اردورا می‌تاختند وهرکس راکه می یافتند بعالم
آخرت روان می‌ساختند وچون روزی‌چند حال‌برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطهٔ
وعیدو تهدیدامیرحسن‌بیك باغی گشت‌واینمعنی موجب آنشدکه موکب‌همایون ازمحمود
آبادبجانب اردبیل درحرکت آمددر اثناء راه‌بمحلی پروحل رسیدند وچهارپای بسیار
درلای اجل‌فرو رفته شاه‌وسپاه بلطایف‌الحیل ازآنجا بگذشتند وبموضع تابتان منزل
گزیده‌درروز پنجشنبه دوازدهم‌رجب‌سنهٔ‌ثلث وسبعین‌وثمانمائه امیرسید مرادبرسم‌قراولی
بجانب معسکرامیر حسن‌بیك روانشد دراثناء راه چهارصدسوار آراسته بوی دوچار
خوردندو مقدم‌ایشان که امیر بیك‌ترکمان‌بود پیش‌رانده سیدمراد را گفت که‌میرزاسلطان
ابوسعید دشمنان‌صد ساله‌را دوست ودوستان صدساله‌را دشمن ساخت اکنون پی از آنکه

جنك یا صلح کند بکجا میرود و باید که فردا امراء بزرك از آنجانب بیایند که امیرحسن بیك نیزجهت تمشیت مهم‌مصالحه خواص ومقربان‌خودرا خواهد فرستاد وسید مرادبازگشته روزدیگر امیرسید مزید باجمعی کثیر ازامراء رفیع مقدار بیرون رفتند و درهمان‌موضع ترکمانان‌روزگذشته پیش‌آمده امیرمزید چون‌عددمردم خودرا ازترا که زیاده دید بغرور موفوربریشان تاخت واساس جمعیت آنطایفه را پریشان ساخت هر چندامیرسلطان ارغون گفت که اینجماعت کومك دارندتوقف می باید نمود امیر مزید سخن‌اورا قبول‌نفرمود وچندفرسخ درقفای گریختگان‌راند درآن اثناامیر حسن‌بیك‌بادو سه‌هزار سوارآراسته از کمینگاه بیرون آمده برسپاه خراسان‌حمله کرد و سلطان جنید وپهلوان حسین دیوانه وحسین‌علی ارلات‌وشیر محمد بغدادی وپیر محمد قورچی‌راباقرب پانصد نفر از متعینان بقتل آورد و امیر سید مزید گرفتار گشته بقیة السیف روی باردوی سلطان سعیدآوردند وامیرزاده سلطان علی‌ولد سلطان‌حسینعلی میرزا بطرف همدان گریخت آنجاکشته شد وپدرش درآنزمان درتبریز بودالقصه چون‌اینخبرمحنت اثر دراردوی‌مکنت‌قرین‌شیوع یافت‌سلطان‌سعیدچاره‌جوی گشته‌امیرغیاث‌الدین‌محمدبن‌امیر جلال‌الدین‌عبدالوهاب‌بن‌امیرغیاث‌الدین‌بن‌امیرکمال‌الدین‌بن‌امیرسیدقوام الدین‌را که‌باعنجد درسلك‌ولات‌مازندران‌انتظام‌داشت‌جهة‌تمهید بساط‌صلح‌وصفانزدامیرحسن‌بیك‌فرستادواز عقب جناب سیادت مآب‌والدهٔ خودرا مصحوب سیدصدرالدین ابراهیم قمی بهمان مهم ارسال داشت امیرحسن بیك‌نسبت بسادات‌عظام ومهدعلیا شرایط تعظیم واحترام بجای آورده باخود قرارداد که‌آنچه درباب تشیداساس مرافقت ومصالحت گویندبعز اجابت اقتران دهد که‌ناگاه‌سید اردبیلی که‌قبل ازین‌امیرحسن بیك اورا برسم رسالت باردوی اعلی‌فرستاده بودباز آمدومعروضداشت که‌خراسانیان بغایت‌بدحال وپریشان‌روزگارند اصلا بصلح‌وصفا راضی‌نباید شد که‌ایشان عنقریب باقبح وجهی فرارمینمایند بنا برآن امیرحسن بیك مهدعلیا وسید صدرالدین‌ابراهیم رانومیدبازگردانید وامیر غیاث‌الدین محمد رامشمول نظرمرحمت ساخته نشان‌ایالت ساری‌ارزانی فرمود **ذکر واقعه هایله سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید** چون سیدصدرالدین ابراهیم قمی ومهد علیا بپایهٔ سریراعلی‌معاودت فرمودند هنوزسخن تمام نکرده‌بودند که‌طلیعهٔ سپاه‌ظفر پناه امیرحسن بیك‌سیاهی نمود وبعضی‌ازامراء خراسان‌مورچلهای خود گذاشته‌باقدام‌بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابرآن سلطان سعیددرنیمروز شانزدهم رجب همعنان محنت وتعب روی بصوب‌فرارآورد ودوپسر امیرحسن بیك‌بتکامشی شتافته وآنجناب راگرفته نیمشب باردوی‌پدر خود رسانیدند وبمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند وبعداز دوروز امیرحسن بیك برتخت‌بخت وفیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید وچون‌نزدیك ببارگاه رسیدشرایط تعظیم واحترام بتقدیم رسانیده ودرموضعی که‌مدعا داشت نشانده سخنان شکایت‌آمیز برزبان راند وسلطان سعیدجوابی که‌مناسبت وقت بود ادافرمودو

بمجلس مراجعت نمودوامیر حسن بیك نمیخواست که بجان آن خسرو عالیشان آسیبی رساند بلکه داعیه داشت که اورا یراق داده بطرف خراسان باز گرداند اما بعداز قیل و قال فراوان باغوای قاضی شروان واستصواب جمعی ازامرا ترکمان خاطر بران قرارداد که آن مظهر عدل واحسان را از پای در آورد ودر بیست ودوم رجب مو کلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند وشاهزاده شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر رادر آغوش کشیدند ومیرزا یادگار محمد بخرگاه در آمده محصلان سلطان سعید را باز گردانیدند وهمانجا شربت شهادت چشانیدند **نظم** دریغا که آن شاه عالی نژاد ☼ که درعدل مثلش زگیتی نزاد بتیغ ستم نقدجان را فشاند ☼ ازوغیرافسانه چیزی نماند بجزخاك خوبان در بن دشت نیست ☼ بجز خون شاهان در بن طشت نیست جهان باهمه زینت وزیب او ☼ نیرزد باین رنج وآسیب او

گفتار در بیان شمه از آنچه بعداز فرار پادشاه سعید شهید نسبت بامرا وسپاه خراسان بوقوع انجامید

در آنزمان که میرزا سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات روز رستخیز درمعسکر نکبت اثر باکمل وجهی ظهوریافت صورت (یوم یفر المرء من اخیه و امه وابیه وصاحبة وبنیه) جلوه گر گشت وافغان ونفیر صغیر وکبیر وامیر و وزیر وبرنا وپیراز ایوان کیوان در گذشت ـ ت فروماندگان را درآن رستخیز ☼ نه روی رهائی نه رای گریز همانساعت دلیران لشکر امیرحسن بیك هریك سنان جان ستان دردست وخدنگی خون افشان در شست بلشکر گاه تاختند وآغازغارت وتاراج کرده بناء جمعیت ترك وتازیك را ازبنیاد برانداختند اماهنوز خیمه وخرگاه وسراپرده و بارگاه پادشاه برجای بود که ابوالنصر مظفرالدین امیرحسن بیك تشریف حضور ارزانی فرمود وسواره بردرسرا پرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امورنا شایست منع نمود و خواجه سرایان و مستحفظان حرمرا بدستورمعهود بمحافظت اهل حرم نصب کردوخزاین ونفایس رامضبوط ساخته بعد ازآن روی بسرانجام وسایر مهمات آورد وبنفس مبارك بمنع طایفهٔ ازسپاهیان که درنهب واسرخراسانیان افراط می نمودندمشغول گردید وچند کس را ازآن مردم تیر زده بقتل رسانید وحکم فرمود که تراکمه آذربایجان ویساقی خراسان از معسکر بیرون روند وامرا وسپاه پادشاه شهید درظل حمایت میرزا یادگار محمد مجتمع کردند واکثر متعینان رادرسایهٔ عنایت بیغایت خویش مأوی داد وابواب مرحمت وعاطفت برروی روزگار آن بیچارگان بگشاد از امراء عظام وصدور عالی مقام امیرسید مزید ارغون وامیرمحمود موسیکه وامیر احمد یار و میرك عبد الکریم و میرك عبد الرحیم صدر و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه بسلاسل و اغلال مقید بودند

و عاقبت میرك عبدالرحیم بواسطهٔ بعضی از سخنان فتنه انگیز که گفته بود کشته گشته سایر بندیان نجات یافتندو بعضی ازایشان ملازمت میرزا یادگار محمداختیار کرده طایفهٔ روی بخراسان نهادندو بیشتر سپاهیان براه‌شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتندوازوزراء سلطان سعیدخواجه برهان‌الدین عبدالحمیدکه در اردو بملازمت امیرحسن بیك رفته منصب اشرف دیوان یافت وخواجه‌شمس الدین محمدکه دراصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع آنخبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت وخواجه قطب‌الدین طاوس که‌دربعضی ازحدود عراق به‌ضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر احوال اولادامجاد سلطان ستوده خصال برسبیل ایجاز واجمال

دروقتی که دیوان‌قضا برمنشورزندگانی سلطان‌سعیدرقم‌خصم‌ختم‌تحریر نمودآنجناب‌را یازده پسر نیك‌اختر بودبرین‌ترتیب‌میرزاسلطان‌احمدومیرزاسلطان‌محمودمیرزاسلطان‌محمدمیرزا شاهرخ میرزا الغ‌بیك‌میرزاعمرشیخ‌میرزاابابکرمیرزاسلطان‌مرادمیرزا سلطان‌خلیل‌میرزا سلطان‌ولد میرزا سلطان عمروازین یازده شاه‌زاده چهار نفر بمرتبه سلطنت وفرمان روائی رسیدند واسامی‌ایشان اینست میرزا سلطان‌احمد میرزا سلطان محمود میرزاعمر شیخ میرزا الغ‌بیك وچون تفاصیل وقایع این‌چهار خسرو ستوده خصال وسایر اولاد سلطان سعید راقم حروف را معلوم نبود خامه دوزبان برتحریر مجملی‌ازاحوال‌ایشان اختصار مینمایدوهر یك راکه بسلطنت رسیده‌اند درذکر تقدیم میدهد **معزالسلطنة والخلافه میرزاسلطان‌احمد** اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود تولدش در سنهٔ خمس وخمسین وثمانمائه دردارالسلطنه سمرقند ازدختر زاده بوغانرخان که بحسب شریعت غرا درعقد ازدواج آن‌پادشاه سعادت‌انتما بود روی‌نمود وسلطان سعید بعد از فتح خراسان ایالت دارالملك حضرت صاحبقران رابدان قرة العین مفوض ساخت‌وجانی بیك‌و دو لدای برادرخوردترسلطان‌بیك کاشغری‌را باتابکی شاه زاده مقررکرده رایت اقتدارش رادرسمرقند و بخارا برافراخت ودرتمامی اوقات حیات سلطان سعید آنخسرو صاحب تائید درماوراءالنهر برمسند سرافرازی متمکن بودوبا رعیت وسپاهی درکمال عدالت و نیکو خواهی سلوك مینمود و بعد ازواقعهٔ قراباغ بعزم‌تسخیرولایات خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلا خاقان منصور سلطان حسین میرزامسموعش گشت‌بنا برآن عنان مراجعت‌بصوب‌سمرقند معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا احمد را در ایام جهانبانی‌چهار نوبت با اهل‌خلافت محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خورد ترشیخ جمال ارغون‌که نعمت‌نام داشت درنواحی رامن ودرآنمبر که سلطان احمدمیرزا

ظفر یافت و نعمت بکفران نعمت گرفتار شده بوادی هزیمت شتافت دیگر با برادرخورد ترخود عمر شیخ میرزا درمیان شاهرخیه و اراتیبه بنواحی قریهٔ خواص ودر آنروز نیز پرتوفتح و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمودخان بن یونس خان که درمیان مغولان آنجائیکه مشهوراست قصدسمرقندفرموده نواحی تاشکنت رامعسکر گردانید ولشکرمغول دراطراف ترکستان وحدود ماوراءالنهر دست بغارت وتاراج بر آوردند وسلطان احمد میرزا ازبلدهٔ سمرقندبعزم اشتعال نیران پیکار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعداشد وپرتل بعضی مغولان جابقونجی را گرفته چون بکنار آب جر که محل نزول جریك سلطان محمودخان بود رسیدهردو لشگراز یکدیگر بی ازآنکه به استعمال آلت قتال پردازند هرطایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم دروادی خلاف نهاده اسب جلادت درمیدان عناد بجولان در آورد وسلطان احمد میرزا بازمرهٔ ازابطال رجال دفع اورا پیش نهاد همت ساخت و عنان یکران بصوب معسکرش انعطاف داد ودرنواحی باربیلاق تلاقی فریقین روی نمود وحیدرشکست یافته میرزاسلطان احمد مظفر ومنصور بدارالملك خود معاودت فرمود ودرسنهٔ ۸۹۹ سلطان احمد میرزا وسلطان محمود خان که از سلوك میرزا عمر شیخ گورکان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت واستقبال نمودند و سلطان محمود خان از جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا ازطرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودنددرآن اثنا واقعهٔ درغایت غرابت دست داد وعقاب اجل بهوای صیدمرغ روح عمرشیخ میرزا درپرواز آمده آنحضرت درروز دوشنبه چهارم ماه مبارك رمضان سنه ۸۹۹ ازبام کبوترخانه اخسی پریده شاهباز جان نازنینش در متنزه هات بهشت برین آشیانه ساخت وسلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه بجدترشد واراتیبه و خجند ومرغیان را گرفته درچهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آنولایت اورا میسر نشد چنانچه درین اوراق انشاء الله سلك تحریر خواهد یافت وباحضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر که بعدازفوت پدر برمسند سروری نشسته بسود صلح گونه کرده مراجعت فرمود وبعداز قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اعتلال مایل شده تب محرق قوی محرکهٔ آن بادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت ودراواسط شوال سال مذکور بنواحی اراتیبه در کنار آب آقسولات شعلهٔ حیاتش بزلال اجل مقدر منطفی گردید وآنحضرت مدت چهل وچهار سال درین دار پرملال اوقات گذرانیدو سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوك طریق رشدورشادموصوف بود ودر اداءصلوةمکنونه شرایط اهتمام بتقدیم رسانیده درهیچ وقتی ازاوقات ترك نمی فرمود وهمواره مضمون آیت(اوفوا بالعقود)را مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهدوپیمان بود پیرامن خاطر عاطر نمی گذاشت واگرچه درمعارك بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمی گردید

اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور می‌رسید درفن تیر انداختن وقبق تاختن برا کثرقادر اندازان زمن فایق بود وتیر گزش در اکثر اوقات برهدف مقصود درسیده خطانمی کرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه‌روز درمجلس نشسته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان گلعذار در کشیدی ودر محفل بزم درغـایت انسانیت بسر برده هرگز امری ناپسند از آنخسرو خردمند بظهور نرسیدی و پیوسته فحوای کلمهٔ (من صمت نجی) نصب العین ضمیر منیرش بودی ودرسخن گفتن اطناب واکثار تجویز ننمودی وسلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحبالهٔ نکاح درآورد واورا ایزدسبحانه وتعالی هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زیبنده تخت وتاج بدین ترتیب است که مسطور می گردد اول مهرنگار خانم بنت یونس خان دویم ترخان بیگم که نسبش بـامراء ترخانی می پیوست سیم قبق بیگم کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خانزاده بیگم که نسبش بخانزادگان ترمذ اتصال می یافت پنجم لطیف بیگم بنت امیراحمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزادهٔ سلطان ارغون امااولاد ذکـور سلطان احمدمیرزا دو نفر بودند وهردو خردسال ازعالم انتقال نمودند وازجمله دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قبق بیگم دروجود آمده بودند ویکنفر ازحبیبه سلطان بیگم وبزرگترین بنات قبق بیگم رابعه سلطان بیگم که اورا قراگوز بیگم نیزمی گفتند وقراگوز بیگم در زمان حیات سلطان احمدمیرزا بحبالهٔ نکاح سلطانمحمود خان درآمد وبعد از شهادت سلطانمحمودخان جانی بیك سلطان آنعفیفه رادرسلك ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که اورا آق بیگم می گفتند وآق بیگم بعد ازفوت پدر بحبالهٔ نکاح پسرعم خود سلطانمسعود میرزا درآمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه درحرم پادشاه جمجـاه ظهیرالدین محمدبابر بسربرد چهارم سلطـان بیگم که سلطانعلی میرزا در وقت سلطنت سمرقند اورا بعقدخویش درآورد امادختر پنجم که ازحبیبه سلطان بیگم تولد نموده بود و معصومه سلطان بیگم نام داشت درفراش حضرت خلافت پناه ظهیرالدینمحمد بابر پادشاه راه یافت وبعد ازچندگاه دختری ازوی وجود آمـد ومادرهم در آنایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم گشت

سلطان محمود میرزا ولادت بـا سعادتش در سنهٔ سبع وخمسین وثمانمائه روی نـمود و آن حضرت ارشد اولاد امجـاد سلطان سعید و بـرادر اعیانی سلطان احمد میـرزا بـود بصفت شجـاعت و مـردانگی مـوصوف و بسمت سخـاوت و فـرزانگی معـروف وبمکارم اخلاق و محاسن اداب وتشیید اساس عـدل و انصاف وانتساخ قواعدظلم واعتساف سرامد اساطین سلاطین می نمود تیغ تیزش دروقت ستیز قاطع نهال اقبال اعداء دین ودولت وسنان خونریزش درمیدان پیکار رافع لواء اولیاء ملك و ملت نیزرای عالم آرایش خورشیدصفت ازمشرق صواب طالع وفروغ تدبیر صوابنمایش چون ماه چهارده درشب دیجور حوادث لامع طبع باکش دراك حقایق معانی وذهن دراکش

جامع دقایق نکته‌دانی کف باذلش کافل مصالح افاضل و غمام انعامش شامل شرایف اماثل **نظم** گشت ملك ازعدالتش معمور ✿ ظلم شد ازسیاستش مستور ✿ ذات او بود زیب تخت و سریر ✿ نوررایش چو مهرعالم گیر کف جودش چوابر گوهر بار ✿ جوهرطبع او نکو آثار و آن شاهزادهٔ عالی گهر درروز گرفتاری پدر درضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرمود وقرین صحت وسلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارك رمضان سنهٔ ثلاث وسبعین وثمانمائه بدارالسلطنهٔ هراه رسیده بدارائی سپاهی ورعیت اشتغال نمود ودرروزجمعه سیم ماه مذکور درمسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ومیرزا سلطان ابوسعید ومیرزا سلطان احمد ومیرزا سلطان محمود خواندند وبدان واسطه خبرواقعه جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوسته طوایف انام ازخواص وعوام صدای نوحه وزاری باوج فلك زنگاری رسانیدند **بیت** بگردید عالم زآئین خویش ✿ که آمد عجب مشکل صعب پیش وصباح شنبه چهارم کوترال قلعه اختیارالدین باغی گشت ومردم جوق جوق شعار هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار ازحیز تدبیر در گذشت بنا برآن دروقت استوار سلطان محمود میرزا باتفاق امیر یارمغول وامیر قنبرعلی وجمعی دیگر ازسالکان طریق یکدلی ازدروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهادو بعدازوصول بدان بلدهٔ فردوس میرزا سلطان احمد ابواب لطف ومرحمت برروی برادر بگشادو چند گاهی میان برادران طریق موافقت مسلوك بوده آخر الامر میرزا سلطانمحمود روزی ببهانه شکار ازشهر بیرون رفت و باغواء احمد مشتاق و سیدبدر وخسروشاه وبعضی دیگر ازمقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت وبعداز وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آنوقت حاکم آنولایت بود میرزا سلطانمحمود را بسلطنت برداشت وآنحضرت درولایات ترمذ وچغانیان وحصار و ختلان وقندزوبقلان و بدخشان تاکوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت ومیرزاسلطانمحمود درایام فرمان فرمائی چند بت سپاه بطرف کتورو جبال سیاه پوشان برد وباکفار آندیار لوازم غزا وجهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت وطغرای فرامین خودرا سلطان محمود غازی نوشت وآنحضرت را دراوقات سلطنت باسلطانحسین میرزا مکررا جنگ وصلح اتفاق افتاد چنانچه در اثناء بیان وقایع آتیه خامه دوزبان بتقریر آن حالات زبان خواهد گشود و چون درشوال سال هشتصدونود ونه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطانمحمود میرزا بنابراستدعاء اعاظم امرا ازحصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده در دارالملك حضرت صاحبقرانی قدم برمسند کامرانی نهادو باستمالت امرا وارکان دولت پرداخته ابواب عیش وعشرت برگشادو میرزا ملك محمد راکه داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطانسعید میرزا منوچهر بود وخیال استقلال داشت بادیگری از شاه زادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله که پیوسته در ظلال حمایت ایشان فرق انسان ازحاکمان درضمان امان

بودند آغاز درشتی کرد چنانچه اثر تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه نیز رسید و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت مینمود ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می گشتند و دست ظلم و تعدی به بنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس را درمی نوشتند سمرقندیان که قرب بیست و پنج سال درظلال عدالت سلطان احمدمیرزا بفراغبال گذرانیده بودند ازمشاهده امثال این امور مضطرب شده زوال آفتاب اقبال آن پادشاه با استقلال رااز حضرت ذوالجلال سؤال نموده تیردعا بهدف اجابت رسید ودر ماه ربیع الآخر سنه تسعمائه سلطان محمودمیرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لواچهل وسه سال دردارفنا اوقات گذرانید وبامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت پناهی عمدة العلمائی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود ووزارت میرزاسلطان محموددراکثر ایام سلطنت برأی صوابنمای والد مسود اوراق خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بودومیرزا سلطان محمودپنج پسر ویازده دختر داشت پسر نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر بزرك ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که ازپشت بیگم تولد نمود سیم سلطانعلی میرزا که مادرش زهره بیگی آغاست ازقوم اوزبك چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود نبیره امیر بزرك مذکـور وسلطان حسین میرزا درزمان حیات پدر بجوارمغفرت حی اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت ووالده خانمیرزا سلطان نگار خانم **میرزا عمر شیخ** تولد آنشاه زادهٔ سعادتمند دردارالسلطنه سمرقند فی شهور سنه ۸۵٦ اتفاق افتاد وسلطان را ازدیدن آن قرةالعین سلطنت مسرت وسرور روی‌نموده ابواب جشن وسور برگشاد وآن مولود عاقبت محمود درمهدخلافت وکامرانی وحجره عطوفت و مهربانی پرورش یافته چون بسرحدرشد وتمیز رسید به تفویض ایالت ولایت کابل وغزنین مفتخر ومباهی گردید ووالد بزرگوار راوداع کرده روی براه آوردوچون منزل دره گز مرکز رایت نصرت آیتش گشت قاصدی از پایه سریر اعلی باردوی عالی رسید وفرمان واجب الاذعـان رسانید مضمون آنکه دربن اوان جهة سنت ختان فرزندان عالیشان طوی وجشن بوقوع خواهد انجامید وضمیر انور متوجه آنست که آن قرةالعین سلطنت درایام سوروبهجت درصحبت جنت رتبت باشدبناء علی هذا عمرشیخ میرزا بسده سنیه والامراجعت فرمود و بعد ازانقضا ایام نشاط وانبساط بمناسبت مشارکت اسمی بخاطر اشرف اعلی چنان خطور نمود که همچنانکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه راکه عبارتست از اندجان وتوابع آن بپسر دوم خودعمر شیخ میرزا عنایت فرموده بودلایـق آنکه مانیز ایالت آنولایت رابعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم وبرینموجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب اتابکی آن در درج کشورستانی بـامیر خدای بردی تیمورتـاش

متعلق گشت وشاه زاده صاحب سعادت همعنان دولت واقبال بمملکت فرغانه که مشتمل است بر هفت قصبهٔ معمور شتافته اخسیکت را که ظاهراً نامش در سوابق ایام اخسی سکت بوده و بنا بر تخفیف و ترخیم حالا بر اخسی قرار یافته دار الملك ساخت وچنانچه ازشیوهٔ ستودهٔ نواب کامیابش متصور بود اعلام عدالت ورعیت پروری برافراخت ودرهر قصبه داروغه منصف تعیین کرد ودراجابت ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد بیت برحمت چارهٔ بی چارگان شد ✲ مراد خاطر آوارگان شد ومیرزا عمرشیخ گورکان بعداز انقراض ایام حیات والدجنت مکان بواسطهٔ علوهمت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود وپیوسته بخیال کشور ستانی متعرض مملکت سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع می گشود وبرین قیاس احیاناً بطرف مغولستان لشگر می کشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار می گردید وبدین جهت میان آنحضرت ویونس خان غبار نقار ارتفاع می‌یافت ونایرهٔ خلاف وعناد کانون درون مغولان رامی تافت ومع ذلك چندنوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدرفرزندی سببی میرزاعمر شیخ گورکانرانزدخود طلبید ومراسم انسانیت مرعی داشته چندجایگاه اضافت اولکاه موروثی آنحضرت گردانید اماچون مدعاء عمر شیخ میرزا ازآن زیاده بود بزلال انعام وبخشش آتش جنك وخونریزش صفت انطفا نگرفت وآنحضرت را سه نوبت بااقارب واجانب مقابله ومقاتله سمت وقوع پذیرفت اول باوالدعالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان بکنار درياء سیحون ودرآن معرکه باآنکه ازعمرشیخ میرزاغایت جلادت وبهادری بتقدیم رسید اما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی ازلشگریان آنمهر سپهراحسان راگرفته نزدخان بردند و آنحضرت را عرق شفقت ابوت سببی درحرکت آمده طریق عطوفت ومروت مسلوك داشت ومیرزا عمر شیخ گورکانرا مشمول التفات وعنایت بولایتش بازفرستاد دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر ازلشگر قیامت اثر اوزبك نواحی سمرقندرا تاخته با مالی افزون از چون وچند بطرف منازل خود مراجعت کردند واینخبر بسمع آنخسرو شجاعت سیر رسیده بافوجی ازشجاعان کینه کوش وبهادران جوشن پوش بتکامشی اوزبکان توجه فرمودو ازآب امرش برروی یخ گذشته بمخالفان نزدیك رسیدو آنجماعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بیادحملهٔ صرصر اثر نخل قامت بسیاری از مردان دلاور برخاك هلاك افتاد ونوك سنان جان ستان وپیکان و خدنك مرك آهنك نایره خون ازدیده ودل پهلوانان بگشاد و آخرالامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی برشقهٔ بیرق آنمهر سپهر سروری دراهتزاز آمدواوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال سمرقندیانرا بازگردانیدند وبی شایبه نقصان بصاحبانش رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد باسپاه باران عدد ازسمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزاعمرشیخ نیز بالشگر بعزم ستیز برادر را استقبال فرموده در قریهٔ خواص که در میان

شاهرخیه واوراتیبه واقع است تلاقی فریقین روی نمود وبعد ازانگیختن غبار جنك وشین ماهیچه توق میرزا سلطان احمد باکوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتادومیرزاعمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدارالملك خویش انعطاف داد بیت چنین است آئین گردون سپهر ٭ گهی کینه ورزد بکس گاه مهر وبر وجهی که سابقاً مذکور گشت طایر روح پرفتوح عمر شیخ میرزا بواسطه سقوط از بام کبوتر خانه حسنی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود ومدت عمر عزیزش سی و نه سال بود وازآن حضرت سه پسرعالی گهر وپنج دختر نیك اختر یادگار ماندامااز پسران بزرك تر پادشاه بحروبر ظهیرالدین محمدبابر غازیست که ازقتلق نگار خانم بنت یونس خان تولد نموددوم معزالدین جهانگیرمیرزا که دوسال از پادشاه بااستقلال خوردتر بودومادرش در سلك بنات بعضی ازامراء تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده اش ازاند جان بود مسمات بامید ودختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختردوم مهربانو بیگم بود که ازوالده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهر بانو بیگم که اونیز همشیره اعیانی سلطان ناصر میرزا است چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قونجی بودآغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم واین دودختر بعداز فوت عمر شیخ میرزا تولد نمودند ومیرزا عمر شیخ بعداز آنچه مذکورشد ومنکوحه ویك سریت داشت ازجمله زوجات یك زوجه الوس آغا بنت خواجه بیك بود ودیگری قراگوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد وقمانون سلطان بوداز نسل مغولان (وعلی الله الاعتماد والتکلان) **میرزا الغ بیك گورکان** درزمان حیات والدنامدار خویش بسلطنت مملکت کابل وغزنین وتوابع ولواحق آن مفتخر وسر افراز بود وایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت ورعیت پروری در آنولایت بایالت مشغولی نمود و چون سنین تاریخ هجری از نهصد در گذشت آنخسرو نصفت آئین متوجه ریاض جنت گشت وپسرش میرزا عبدالرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا وارکان دولت از عهده ضبط آنولایت بیرون نتوانست آمد ومیرزا مقیم ولد شجاع الدین امیرذوالنون ارغون ازقندهار لشکر بسرکابل کشید وشاه زاده را گریزانیده روزی چندآنبلده را جولانگاه خویش گردانید وبالاخره حضرت سلطنت پناهی ظهیرالدین والخلافة محمدبابر میرزا ولدمیرزاعمرشیخ بهادرخان بن سلطانسعید میرزا سلطان ابوسعیدهم عنان اقبال وتأیید بجانب کابل شتافت وآنخطه را بصلح ازمیرزا مقیم گرفته پرتو انوارمعدلتش براطراف ولایات سلطانمحمود غزنوی تافت بیت ملك محمودغزنوی نبوی ٭ شدزعدلش چویثرب نبوی وتاغایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارك رمضان سنهٔ تسع وعشرین و تسعمائه رسیده آنخسرو معدلت آئین درآنمملکت بر مسنددولت واستقلال تمکن داود وازغایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی

لوازم اخلاص ودولتخواهی بجای می‌آرد چنانچه میرزا معزالدین جهانگیر و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند

میرزا سلطانمحمد و میرزا شاه‌رخ در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیرحسن‌بیك گرفتار شدندو مدتی‌مدید در بعضی ازقلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند امابدحال وپریشان روزگار اوقات می گذرانیدند ودر شهور سنهٔ‌تسع وتسعین وثمانمائه میرزاشاەرخ عازم دارالسلطنه هراة‌گشته چون بولایت‌ساری بجوار مغفرت حضرت باری‌منتقل گردید وسلطانحسین میرزاباستقبال اوکس فرستاد تا نعش‌اورا بهراة‌آورد بآئین‌سلاطین بمدرسه مهدعلیا گوهرشاد آغابردند وبطریقهٔ‌سنت بخاك سپردند ومیرزا سلطانمحمد بعداز مفارقت برادر همدران مملکت می‌بود تاوقتی که‌ازعالم انتقال فرمود

میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطانسعید بودو درزمان حیات پدردرمملکت‌بدخشان بامرفرمانفرمائی قیام‌می‌نمود وبعداز شهادت آنحضرت نخست نسبت‌بمیرزا سلطانحسین طریق مخالصت مسلوك داشت وبالاخره لوای مخالفت برافراشت چندگاه لوازم ستیز وگریز بتقدیم رسانیدو دراواخر رجب‌سنه اربع وثمانین وثمانمائه درحدود استرآباد گرفتار گشته دست سیاست بساط حیاتش‌درنوردید تفصیل اینحکایت درضمن وقایع‌ایام دولت سلطان‌حسین میرزا مرقوم‌کلك‌بلاغت انتما خواهد گشت

میرزا سلطانمراد درزمان ایالت پدر درولایت گرمسیروقندهار قدم‌بر مسند حکومت نهاد وامیر نظام‌الدین احمدبرلاس که‌صاحب اختیار آنمملکت بود درخدمت شاهزاده‌کمربسته ابواب عبودیت واخلاص برگشاد ودرآن اوانکه میرزاسلطان ابو سعیدبولایت آذربایجان درآمد حکم همایون نفاذیافت که‌میرزا سلطانمراد متوجه کرمانگردد وشاەزاده بدانجانب نهضت فرموده دراثناءراه خبرواقعهٔ هایلهٔ پدرشنید و آهی سرد کشیده‌عنان بصوب گرم‌سیر بازگردانید ودرکنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی‌شده بعضی‌ازاحمال‌واثقال‌میرزا سلطانمراد راببادغارت وتاراج‌برداد لاجرم‌شاهزاده بهراة‌رفته روزی‌چنددر ملازمت معزالسلطنه والخلافه سلطان حسین‌میرزا قیام‌نمود بعد ازآن‌سلطان‌عالیشان‌اورا بماوراء النهر نزدبرادران‌فرستاد ومیرزاسلطان مراد ازاخوان بی‌شفقتی فهم کرده باردیگر روی‌بخراسان‌آورد ومیرزا سلطان حسین شاه‌زاده رادر صفر سنهٔ‌ثمانین وثمانمائه بقلعه تیره تو فرستادع دیگر خبری ازو بمردم نرسید .

میرزا سلطان خلیل دروقتی که‌سلطان سعیدعزیمت آذربایجان فرمود دربلده هراة‌قایم‌مقام پدربود وچون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین درآمد اورا بسمرقند فرستاد وشاه‌زاده درآنولایت خروج‌کرده بر دست یکی از امراء سلطان احمد میرزا بقتل رسید

میرزا سلطان ولد بموجب فرمان‌پدر درمیان امراء ارلات اوقات‌میگذرانید و

بعد ازواقعه سلطان سعید باندك زمانی شربت ناخوشگوار هلاك چشید

میرزا سلطان عمر درزمان شهادت پدر درولایت سمرقند بود وچون چند گاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد ازحرکات وسکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود وشاهزاده بمیرزا ابابکر پیوسته درمحلی که میرزا ابابکر درنواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بحدود نساوابیورد افتاد و درآن ولایت یکی ازامرا اورا گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاهزاده رانخست در قلعه اختیار الدین محبوس کرده دررجب سنه ۸۸۳ بقلعه تیره توارسال داشت ع دیگر خبری ازو نیامد

ذکر بعضی ازاعاظم سادات ومشایخ وعلما که معاصر بودند

باسلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری از این طایفه عالیشان در ولایات ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات پرهیز کاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویلست لاجرم بر بیان شمه‌از حال زمرهٔ ازمشاهیر اختصار کرده خواهدشد ومن‌الله الاعانته‌والتوفیق

مولانافتح الله تبریزی در صنوف علوم محسوس ومنقول ماهر بود ومدتی مدید درملازمت سلطان سعید بلوازم‌منصب‌صدارت قیام‌می نمود باوجود اشتغال بآن‌شغل گاهی بمراسم‌درس‌وافاده می‌پرداخت وطالب علمانرا از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ وبهرور می‌ساخت ودرسنهٔ سبع وستین وثمانمائه که سلطان سعید همت برفتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدانصوب افراشت مولانا فتح‌الله را به‌بستن خنچه ولایت هراة رود بازداشت ومولانا کماینبغی آن مهم را فیصل داده بدارالسلطنه هراة شتافت ودرسیم‌ماه ربیع‌الاآخرسنه‌مذکور وفات یافت .

مولانامحمدجامی برادرافضل‌الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بودو نزد بعضی ازعلماء آن‌زمان‌درمطالعه‌ازعلوم بر آنجناب فایق‌می نمودومع ذلك‌درغایت تواضع و کسر نفس اوقات می‌گذرانید وگاهی بنظم اشعارآبدار مشغول‌می گردید وفاتش درسنهٔ اتفاق افتاد جناب افضل‌الانامی مرثیهٔ درغایت‌بلاغت درسلك نظم انتظام داده دوبیت ازآن اینست **نظم** من بودم ازجهان وگرامی‌برادری ✿ درسلك‌اهل‌فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری‌که دراطوار علم وفضل ✿ چون اونزاد مادرایام دیگری

مولانا شریف‌الدین عبدالقهار حاوی علوم معقول ومشروع وجامع اصول و فروع بود ودرنظم اشعار ازسایر بلغاء روزگار درمیدان تفوق قصب‌السبق می‌ربود و آنجناب درفن انشا وعلم‌سیاق نیزمهارت‌داشت وگاهی‌همت بر ترتیب اکسیر و تنسیق

اسباب کیمیا می گماشت وبشرف گذاردن حج السلام و طواف روضه مقدسه خیرالانام علیه الصلوة والسلام مشرف ومعزز گشته بودودررجب سنه ۸٦۹ دربلده فاخره هراةاز عالم رحلت نمود چنانچه برادر خورد ترش کمال الدین عبدالرزاق درمطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ سال وفاتش خبر دادودفنش در مزار شیخ بهاءالدین عمر اتفاق افتاد

مولانا معین الدین تونی ازاکابرعلماء زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش امتیاز تمام داشت وهمواره اعلام افاده ونشرعلوم دینیه مسی افراشت وجمعی کثیراز طلبه ملازمت درس آنجناب مسی نمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظو بهرورد مسی بودند وفاتش در شهور سنهٔ واقع گشت و دفنش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست .

شیخ صدرالدین رواسی ازخلفا شیخ زین الدین خوانی حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود ودراوایل حال چندین سال درمدینه طیبه اوقات گذرانید ودرولایت مصر وشام اربعینات برآورد وچون ازعربستان مراجعت نمود درولایت اسفراین که منشاء ومولدش بود ساکن شدوبارشاد مشغول گشت ودرزمان سلطان سعید ازاسفراین بدرالسلطنه هراة خرامیده رحل اقامت انداخت وآن پادشاه صاحب تائید آنجناب رامنظور نظر عاطفت واحسان ساخت وفاتش درعاشر ماه رمضان سنه احدی وسبعین وثمانمائه اتفاق افتاد وسلطان سعیدمشایعهٔ جنازه فرموده براو نماز گذارد وپسرش شیخ قطب الدین محمد رضارا عزا رسانیدو شیخ قطب الدین والد مرحوم خودرا بجسوین برده درخانه قاهی که ساخته او بودمدفون گردانید .

مولانا جلال الدین لطف الله از اصناف علوم بهروربود و سالها درمملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام می نمودوفاتش دربیستم ذیحجه سنه احدی وسبعین وثمانمائه در دار السلطنه هراة اتفاق افتادواولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبدالرحیم صدر وجناب امارت مآب امیر نظام الدین عبدالوهاب بمراسم تعزیت داری اقدام فرمودند وسلطان سعید بمجلس عزا تشریف برد وایشان را پرسش نموده خلع فاخره پوشانید و نعش مولانا لطف الله را از هراة ببخارا نقل کردند و در موضعی مناسب بخاك سپردند .

شیخ کمال تربتی سرآمد ظرفا وخوش طبعان ولایات خراسان بود و ازفن شعرو معما و قوفی تمام داشت ودراواخر اوقات حیات سفرحجاز اختیار کرده بگذاردن حج السلام وطواف روضه منوره رسول علیه السلام فایز شد وچون ازآن سفر مراجعت نمود و بقصبه تربت که مولدش بود درسیدوفات یافت .

سید کمال کچکولی درشعر بمرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت برصحیفه روزگار نگاشت واورا قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع ازابیات آن استخراج

میتوان نمود و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیهٔ خواجه ابو نصر پارسا قصیدهٔ درسلك نظم کشید که چند بیت آن قصیده از ین قبیل بود که ازهر مصرع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد می‌شد وچند بیت بتمام از آن تاریخ خبر می‌داد وچند بیتی دیگر آن صنعت داشت که ازهر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می‌آمد واصلا درمعانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود واین مطلع ازجمله منظومات سید کمال است **بیت** ای روشنی از نور رخت دیدهٔ جان را ☆ برخاك نشانده قدتو سرو روان را و سید کمال دربلغ ساکن می‌بود وهمدران ولایت ازعالم انتقال نمود :

مولانا فاضل در سلك افاضل علماء سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود .

خواجه مؤید دیوانه درسلك اولاد عظام شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوك وسیر سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشت و بواسطه نشئه جنون پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال برصحیفه ضمیر می‌نگاشت ونزد خویشان ومریدان اینمعنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را برایشان بخش می‌کرد ودر آن اوقات که میان خسرو منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا ومیرزا سلطان ابوسعید مخالفت بوقوع انجامید اینمطلع بنظم آورد **بیت** چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو ☆ که جهانرا بدهد روشنئی ازسرنو واین معانی بعرض سلطان رسید فرمود تا بطریقهٔ نهانی خواجه راشهید گردانیدند

خواجه موید مهنه بعلوم ظاهری وباطنی موصوف بود واز سایر اولاد سلطان ابوسعید ابوالخیر بمزید فضل وکمال ممتاز ومستثنی مینمود وهمواره بوعظ وارشاد فرق عباد مشغولی میکرد وسلطان سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم واحترام بجای می‌آورد وانتقال خواجه مؤید درشهور سنه اتفاق افتاد واز منظوماتش مطلعی بخاطر بود خامه بتقریر آن زبان گشاد **بیت** ازمه روبتو آئینه جان ساخته‌اند ☆ واندر آن آینه جانرا نگران ساخته‌اند **خواجه یوسف برهان** درسلك اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود ودرطریق فقر وتجرد سلوك مینمود ازفن موسیقی وقوفی تمام داشت وگاهی نقش تألیف ونظم اشعار بر لوح خاطر مینگاشت ازمصنفاتش ترسلی مشتمل بر منشات اکابر سلف درمیان مردم مشهور است واز اشعار آبدارش این بیت درمجالس النفایس مسطور **بیت** رسید موسم شادی وذوق وعیش وطرب ☆ اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب **خواجه مولانا سمرقندی** ولدارشد خواجه عصام الدین بود ومانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود از کسب علوم بهرهٔ تمام داشت و در فیصل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت برسجل خواطر مینگاشت چون آنجناب درهوا داری سالك طریق سرافرازی میرزا عبدالله شیرازی مبالغه تمام میفرمود ودر وقتی که سلطان سعید برمملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تاخت

ومیرزا ابوالقاسم بابر تعظیم وتکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف وانعام بر روی روزگارش برکشاد و بعدازچند سال آنجناب دربلدهٔ هراة معزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعاء سلطان سعیدعنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد ودر اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدارالسلطنه هراة آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست وسبعین وثمانماء درمدرسهٔ امیرچقماق شامی وفات یافت **سید برهان الدین** خاوندشاه نسب شریف آنحضرت بچارواسطه بخاوند سیداجل بخاری که درسلك اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال میبابد وسلسلهٔ آباواجداد سیداجل بزیدبن امام زین العابدین علیهما السلام منتهی میگردد وپدر عالی گهرامیر خاوند شاه کمال الدین محمود نام داشت وچون سیدمحمود بریاض رضوان انتقال نمود سیدخاوند شاه درصغر سن بود و بواسطهٔ نوایب روزگار ازوطن مألوف سفر کرده در قبة السلام بلخ روی بتحصیل علوم واکتساب فنون محسوس ومفهوم آورده وباندك زمانی درسلك اعاظم دانشمند زمان انتظام یافته بسلوك راه آخرت مشغول گشت وازبلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ عظام هراة رسانید وشیخ بهاءالدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بینهایت داشت چنانچه درحین مرض وصیت فرمود که امیر خاوند شاه برمن نماز گذارد وهمدران ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سیدمیخواستیم که باهم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاءالدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرمود ودرسنهٔ وفات یافت ودر پیش روی سلطان احمد خضرویه مدفون شد وازآنحضرت سه پسر ماند امیرخواندمحمد که والدبزرگوار والدهٔ مسوداوراقست وسید نظام الدین سلطان احمد که سالها درملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت وسید نعمة الله که مجذوب متولدشده بود وازوی خوارق عادات ظهور مینمود

شیخ نورالدین محمد ولدامجد شیخ بهاءالدین عمر بودوسلطان سعیددرتعظیم آنجناب مبالغه بسیارمیفرمودوفاتش درصبح جمعه بیست وسیم ماه رمضان سنه ثمان وسبعین وثمانمائه روی نمود وخالش شیخ جلال الدین محمودشاه بروی نماز گذارد ودرحظیره والد خود مدفون شد

قاضی قطب الدین احمد بن مولانا نورالدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابرخراسان وملاذ علماء اقطارجهان بودوازاواخر زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تااوان سلطنت خسرومنصورسلطان حسین میرزادردارالسلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت ودرفیصل قضایاء برایا بدستور آبا واجدادبزرگوار خویش درطریق امانت ودیانت سلوك مینمود ومع ذلك بامردرس وفتوی ونشر علوم دینیه میپرداخت وهمواره طلبه را از فواید ذهن وقاد ومآثر طبع نقاد مستفید وبهرور میساخت وفاتش درغره شوال سنه ثمان وسبعین وثمانمائه بحظیره والدهٔ سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بعلت فجاه اتفاق افتاد ودرمزار علامهٔ رازی مدفون گشت.

مولانا قطب‌الدین یحیی ولد مولانا شمس‌الدین محمد بن‌مولانا سعیدالدین مسعود التفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ الاسلامی مشغولی مینمود از علوم دینیه بهرهٔ تمام داشت و همواره نقش افاده برلوح خواطرطلبه می‌نگاشت قضایاءشرعیه رادرکمال دیانت بفیصل می‌رسانیدو هرگز خیال مداهنه وملاحظه برضمیر منیر نمی‌گذرانید وفاتش درروز دوشنبه بیست‌وچهارم ذیحجه سنهٔ‌سبع‌وثمانین وثمانمائه اتفاق افتاد ودرمزار فایض‌الانوار مقرب حضرت باری‌خواجه عبدالله انصاری‌مدفون شد

سیدصدرالدین ابراهیم قمی ازجملهٔ‌اعاظم سادات‌صاحب سعادت‌بود وهمواره باسلطانسعید میرزا سلطان ابوسعید مصاحبت می‌نمود گویندکه روزی‌که سلطانسعید بقتل میرزا سنجرفرمان دادسیدابراهیم درپایهٔ سریر سلطنت‌مصیر سر برهنه کرده‌خون آنپادشاهرا طلبید وسلطان بانك‌بر آنجناب‌زده آن التماس‌را بسمع قبول‌نشنید و روز دیگردر خلوتی‌سیدرا طلب‌نمودم زبان‌عذرخواهی برگشادو گفت میرزاسنجر لشگرجمع کرده باتفاق جمعی‌دیگر ازمخالفان متوجه استیصال نهال اقبال‌مابود وچون ایزدتعالی اورا درقبضهٔ اقتدارما گرفتار ساخت اطلاقش سبب‌فتنه وفساد می‌نمود بنابرآن دیروز درخواست شمارا بسمع‌رضا نشنودم سیدابراهیم بنابر آزاری‌که درخاطر داشت جواب دادکه موجب‌کشتن میرزاسنجر بوضوح پیوست امانمی دانم‌که آن پیرزال فقیره یعنی گوهرشادآغا چه‌گناه کرده‌بود‌که در ماه مبارك رمضان اورا بقتل‌رسانیدند سلطان سعیداز شنیدن اینسخن‌کنایت آمیز متغیر ومتأثرگشته ازمجلس برخواست انتقال سید ابراهیم‌بجنات نعیم دراوائل‌دولت خسرو منصور سلطانحسین میرزا روی‌نمود .

مولانا شمس‌الدین علی‌الفارسی اعلم فضلاء زمان وافضل علماء دوران بود سلطانسعید نسبت بآنجناب التفات وعنایت بسیار می فرمود وچون نسبش بمؤلف کشف کشاف‌میرسید بصاحب‌کشف مشهورگردید سالها دربلدهٔ هراة درمدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بدرس وافاده اشتغال داشت‌و نقوش دقایق‌طبع نقاد ذهن‌وقادرا بر صحایف ضمایرطالبهٔ علوم می‌نگاشت وبعد ازفوت سلطانسعید وطلوع آفتاب دولت سلطانحسین میرزاجناب مولوی چندگاهی بنوشتن تاریخ‌وقایع آنحضرت مشغولی‌کرد وبالاخره ازخدام‌بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت وپرتو انوار عواطف میرزاسلطانمحمود بر وجنات احوالش تافت‌و هم‌درآن ولایت ساکن بود تاآن زمان‌که از جهان‌گذران رحلت نمود .

مولانا عصام‌الدین داود خوافی درعلم‌وکمال یگانهٔ‌زمانه بود ومدتی در دارالسلطنهٔ هراة بلوازم افاده قیام می‌فرمود وبنابر آنکه بفصاحت‌بیان وطلاقت‌لسان اتصاف داشت‌و مسائل دقیقه‌را بعبارتی قریب‌الفهم برصحیفهٔ ضمیر طلبه می‌نگاشت در

مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید واینمعنی موجب رشك وحسد سایر علماء خراسانگردید در آن اثنا سلطانسعید ازمولانا کمال‌الدین شیخ‌حسین پرسید که ازدانش مندان خراسان‌سزاوار تعلیم سلطانمحمود میرزا کیست جناب مولوی جواب‌داد که‌مولانا داود و میرزا سلطان ابوسعید مولانا داودرا باستادی قرةالعین سلطنت نامزد نمود و هرچند جناب افادت مآب‌از تکفل آن‌امر ابانمود بجائی نرسید لاجرم بناکام سلوك‌طریق ملازمت اختیار کرده بعالیمنصب‌صدارت منصوب‌شد وتاآخر ایام حیات‌در خدمت‌سلطان محمود میرزا می‌بود وفاتش درسنهٔ بولایت حصار شادمان روی‌نمود ازمؤلفاتش‌حاشیهٔ شرح‌شمسیه درمیان‌طلبه مشهوراست .

مولانا قطب‌الدین النسفی درعلم طبابت‌ازاکثراطباءزمان مهارت بیشترداشت ودرسلك خواص بارگاه سلطانسعید منتظم‌بوده علم تقرب می‌افراشت مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام‌می‌نمود وجهة مهر کردن فرامین مطاعه‌هر صباح‌پیش ازاکثر ارکان‌دولت باآنحضرت ملاقات می‌فرمودبعداز شهادت آنخسروصاحب سعادت چندگاه درحبس‌امیر حسن‌بیك اوقات گذرانید وچون ازآنقیدنجات یافت بروم‌رفته ملحوظ عین‌عنایت سلطان محمد رومی گردیدومدتی درآستان قیصردر دولت‌واقبال بسربرد وچون متقاضی‌اجل دررسید نقدحیات بقابض ارواح سپرد

مولانا لطفی بلطف طبع‌وحسن‌خلق از سایرشعراء سخن‌آرامتازومتثنی بود و بزبان ترکی‌و فارسی اشعار دلفریب نظم می‌نمود درمجالس‌النفایس مذکوراست کـه مولانا لطفی‌درسن‌نودو نه‌سالگی قصیدهٔ ردیف آفتاب درسلك‌نظم کشید وشعراءزمان تتبع آنقصیده نموده هیچکدام ازعهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد وآنمطلع اینست **بیت** ای‌ززلف‌شب مثالت‌سایه پرورآفتاب ☆ شام‌زلفت‌را بجای ماه‌دربر آفتاب‌و مولانالطفی‌دراواخر ایام‌زندگانی اینمطلع‌راکه **بیت** گرکار دل‌عاشق باکافرچین افتد به زانکه‌بید خوئی بیمهر چنین‌افتد منظوم ساخته‌نزد حضرت حقایق پناهی افضل‌الانامی نورالدین عبدالرحمن‌الجامی بردو التماس نمودکه آن‌را غزل‌ساخته دردیوان خوددرج نمایند وآنجناب این‌ملتمس‌را مبذول‌داشت ومولانا لطفی‌در جوانی‌نخست بتحصیل‌علوم قیام‌نمود وبعداز آن روی‌بسلوك طریق در ویشان‌آوردو درآن‌روش ثابت قدم میبودتا وقتی‌که ازعالم رحلت نمود

مولانا شمس‌الدینمحمد بخاری بمولانا محمد معمائی مشهوربود وسال هـا درغایت اختیار صدارت میرزابابر می‌نمود ودرملازمت میرزا سلطان ابوسعید نیزاعتبار تمام داشت‌و پیوسته الفاظ هزل‌آمیز وسخنان فرح‌انگیز برلوح خاطر می‌نگاشت ودر وقتیکه میرزاابوالقاسم بابردر شیراز بودبرسرمزار خواجه‌حافظ گنبدی عمارت‌فرمود ویکی‌از ظرفاء شیرازبر دیوار آنخانـه نوشت‌که **بیت** اگرچه جملهٔ اوقاف شهرغارت کرد ☆ خداش خیردهادآنکه این‌عمارت کرد ودرروزیکه خدمت صدارت مآبی میرزا

بابررا بآن منزل برده ضیافت می کرد چشم پادشاه بر آن نوشته افتاده بامولانا مطایبه بسیار فرمودو در آن اوان که سلطان سعید بولایت آذربایجان وعراق درآمد مولانا محمد را جهة تبلیغ رسالت نزدحاکم شیراز که دم ازمخالفت میزد ارسال داشت و در اثناء راه جمعی‌از سپاه ترکمان اورا گرفته نزد امیرحسن بیك بردند وپادشاه بنابر شفاعت مولانا صدرالدینمحمد طبیب خون مولوی‌را بخشیده اورا مقیدنگاهمی داشت تا زمانیکه خاطرازممر میرزاسلطانابوسعید فارغ گردانید آنگاه شرف اجازت ارزانی فرمودو مولانا محمدبهراة آمدو بامقرب حضرت سلطانی امیرنظام‌الدین‌علیشیر وسایر ارکان دولت خسرومنصور سلطان حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد ودر اواخر اوقات حیات مصحوب‌محمد سلطانمیرزا که‌خواهرزاده‌خسرومنصوربود وبکیچیك میرزا اشتهار داشت بحجاز رفتو بشرف گذاردن‌حج اسلام فایزشده دروقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست ·

مولانا عبدالحی منشی درخط‌تعلیق سرآمدخوش‌نویسان‌متقدمین ومتاخرین بودو درزمان سلطانسعید مدتی مدید صاحب دیوان انشابود وبنوشتن مناشیرمطاعه قیام می‌نمود وبعداز واقعهٔ قراباغ منظورنظر تربیت امیرحسن بیك شده تاآخر حیات در ملازمت سلاطین آق‌قویلوق بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب می‌افراشت

مولانا کمال‌الدین شیخ‌حسین اشتهار آن‌افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علمو دانش‌دراقطار امصاربمرتبه‌ایست که‌احتیاج بشرح‌وبیان‌ندارد‌و اعتبار آن‌استظهار فضلاء‌بلاغت‌دثار درزمان سلطانسعید بمثابه‌بودکه قلم‌دوزبان تبیین آنرا کماینبغی‌محال می‌شماردودرآن ایام خجسته‌آغاز فرخنده‌انجام منصب‌احتساب ومنع‌وزجر اصحاب‌فسق وفجور من‌حیث‌الاستقلال‌تعلق بآنجناب‌داشت ودرتمشیت آن‌امربروجهی آثاراقتدارظاهر ساخته‌بودکه هیچکس ازاعیان‌روزگار خیال ارتکاب شراب‌در حواشی‌ضمیر نمی‌گذاشت وسلطانسعیددر سایرامور شرعیه‌پیوسته بامولاناکمال الدین‌شیخ حسین‌مشورت می‌نمود ودر اکثراحوال ازسخن وصوابدید آن‌قدوهٔ اهل‌کمال تجاوز نمی‌فرمودو جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان دایم‌الاوقات همت براستکشاف حالات صناع ومحترفات می‌گماشت وامیر تومان دارالسلطنه هراترا دراستخلاص مقرریات جماعات وحواله اخراجات مطلق‌العنان نمی‌گذاشت‌بلکه مقرر کرده بودکه مادام‌که بروات بثبت‌آنجناب نرسد هیچکس ازبازاریان فلسی بکسی ندهد واین‌قاعده تاآخر ایام‌حیات سلطانسعید استمراریافت‌وایضاً مولاناشیخ حسین‌درزمان دولت‌ابوالغازی‌سلطانحسین‌میرزاچندگاه محتسب‌بوده میرزا کیچیك جهة‌تلمذ بدرس آنجناب می‌شتافت امابدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت در شهور سنهٔ ثمان وثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت .

خواجه ناصرالدین عبیدالله از تمامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراءالنهر بمزید جاه و جلال وافزونی اتباع و اموال ممتاز ومستثنی بودو درجوانی ازمولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام‌الدین خاموش ارشادیافته بسلوك مشغولی نمود باندك زمانی پرتو انوارعنایت الهی باطن فرخنده میامنش را باشعهٔ فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت و بهدایت سرگشتگان بادیه غوایت پرداخته خرمن ارباب بدعت رابسه شعشعهٔ لوامع شریعت بسوخت عتبه کعبه مرتبه‌اش ملاذ سالکان مسالك دین پروری گشت وآستان کرامت آشیانش ناهج مناهج سروری شدسلاطین زمان و خواقین نافذفرمان ازبدایت بلادترکستان تانهایت امصارعراق وآذربایجان نسبت بدانجانب ارادت و اخلاص تمام داشتند وهر سخنی که ازوی می‌شنودند مانند درّمسکنون زیب گوش هوش ساخته غلاف رای صوابنمایش رامحال می‌پنداشتند بتخصص سلطانسعید میرزا سلطان ابوسعید که‌در تمشیت امور ملك وملت پیوسته باحضرت خواجه‌مشورت می‌کرد وازغایت نیازمندی گاهی پیاده برابراسبش رفته لوازم کمال ارادت بجای می‌آورد اولاد امجاد آنحضرت نیزاقتداء بسنت پدربزرگوار خود نموده ازجاده متابعت حضرت خواجه تجاوز جایز نمی‌داشتندو پیوسته‌همم عالیه برعظم شان وسمومکانش می‌گماشتند حکایت مشهوراست و برالسنه وافواه ثقاة مذکور که نوبتی عمرشیخ میرزا و سلطانمحمود میرزا بایکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند وسلطان احمدمیرزا ازشهر بیرون رفته مقابله و مقاتلهٔ برادران‌را پیش‌نهاد همت ساخت‌و درروزیکه هردوسپاه دربرابر یکدیگر صف قتال‌بیاراستند ناگاه‌خبررسید که خواجه ناصرالدین عبیدالله بدانمعر که تشریف میآورند وآنسه‌پادشاه جهة حرمت آنحضرت عنانکشیده داشته‌دست باستعمال آلات قتال‌نبردندتا معلوم شود که سبب آمدن خواجه چیست وهمان لحظه‌خواجه عبیدالله بدانجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔقتال‌وجدال‌راانطفاء دادوهرسه پادشاه‌را بصلح‌وصفا راضی ساخته فرمودتادرمیدان‌شامیانه برافراشتند ومیرزاسلطان‌احمدومیرزاسلطان‌محمود ومیرزاعمر شیخ ازصفوف لشکرخویش جدا شده بدان‌جا رفتند وبریك زیلوچه نشسته درحضور خواجه عهد وپیمان‌درمیان‌آوردند که‌من‌بعدبایکدیگر درمقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هریك بسپاه خودپیوسته بولایات خویش رفتند وتاآخر ایام حیات بر جاده موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه‌عبیدالله‌درسمرقندفی‌شهورسنهٔ ست‌وتسعین وثمانمائه دست داد وبعد ازفوتش باندك‌زمانی‌جمعیت‌مردم‌ماوراءالنهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت وبیسامانی روی بدیشان نهد مقرب حضرت سلطانی امیرنظام‌الدین علیشیر درتاریخ وفات خواجه عبیدالله گوید **قطعه** خواجهٔ‌خواجگان عبیدالله ✿ مرشد سالکان راه یقین شدبخلدبرین که در فوتش ✿ سال تاریخ‌گشت خلد برین ازحضرت خواجه عبیدالله دوپسرهدایت سیر یادگارماند خواجه محمد عبیدالله که بخواجه‌کا اشتهار دارد وخواجه قطب‌الدین یحیی وممکن است که‌اگر خامه سخن‌گذار توفیق یابد دراثناء

اخبار سلاطین ماوراءالنهر ازاحوال آن دوبزرك حمیده خصال شمهٔ برصحایف روزگار نگارد تنبیه چون قلم ستوده رقم بامداد رشحات مدار احوال میرزا سلطان ابوسعید واولاد امجاد آن خسروشهیدرابذکر بعضی ازمشاهیرسادات ومشایخ وعلما وفضلامزین گردانید وقت آن دررسید که ازشمایم گلزاراخبار خاقان منصورکامکار و سلطان مؤید ذواقتدار جمشیدحشمت فریدون لوا اسکندر همت کسریعطا معزالسلطنه والخلافه ابی- الغازی سلطان حسین میرزا مشام مستنشقان ریاض فضل وکمال را معطرگرداند واز نسایم آثار بدایع اطوارآن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را درطراوت وصفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلی رساند بیت کند گنجی از کان ادراك پر ✿ چوفیروزه فیروز ودری چودر وبنا برآنکه تحریرنام نامی آن خاقان گرامی دراثناء تقریرحکایات بی تصدیر باوصاف والقاب ازرعایت حسن ادب دور بود و درهرموضع که آن اسم شریف مذکور گردد تسور براوصاف والقاب مفضی بتطویل و اطناب می نمود بخاطر فاترچنان رسید که دراکثرمحال ازآنخسرو ستوده خصال بخاقان منصور تعبیرنماید تا بجهة تکرار ایزدمدح وثنا مطالعه کنندگان را کلال وملال نیفزاید وسبب اختیار لفظ خاقان منصور برسایرالفاظ مناسبه آنکه پدر عالی گهرآن پادشاه عالی جاه موسوم بمنصور بود وایضاً درجمیع معارك ومقالات آنحضرت بنصرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر وفیروزی برروی روزگار همایون آثارش بر- گشود چنانچه درضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهدرسید وکیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح ومعروض خواهدگردیدوالتوفیق من الله تعالی و هوالقادر علی مایشاء

ذکرمجملی ازاحوال واوصاف خاقان منصورمظفرلوامعزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا

مشاطه رخسار بکارسخن وپیرایه بندعذارحکایات نو وکهن جواهر منثور خاقان منصور را برین منوال برمنصهٔ ظهور می آورد که آن سالك طریق پادشاهی مؤیدبود بتائیدات آلهی وموفق بتوفیقات نا متناهی درسپهرجود وسخا مصراع چوخورشید تابنده وافرعطا ✿ و در آسمانی و مهر وفاع چو بدر درخشنده روشن لقا بهارایام دولتش چون ایام بهار خرم وخرمی هنگام سلطنتش مانند هنگام خرمی دور از غم رشحات غمام عدل واحسانش گلشن مملکت چون بهشت ازفیض سلسبیل ناضر وریان واز نسمات گلزار فضل وامتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر ازشمایم مکارم اخلاقش دماغ آمانی عطرسای وازنسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای درمعرکه شجاعت و دلاوری ازکمال جلادت ومیدان داری روح

وستم را خجل ساختی ودرمیدان محاربت وتیغ گذاری ازصعوبت ستیز وخونریز بنیاد شجعان اسفندیار توانرا برانداختی از سهم گرز گران سنگش کیوان بسر سپهر هفتم اضطراب نمودی واز بیم وپیکان تیرخدنگش چشم مریخ شبی بربستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای بیجا همه وقت بگردن خصم میرسید وشعلهٔ سنان خونبارش درصحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا محترق میگردانید بزم عیش ونشاطش بهشت وش بجوانان حورا عذار آراسته ومجلس عشرت وانبساطش همچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نقادش درصفا وحدت غیرت افضای آب وآتش ونتایج ذهن وقادش ازحسن بلاغت بسان سخنان سحبان مطبوع ودلکش بیت پیش طبع باکش آب افسردهٔ ☆ پیش فهم تیزش آتش مردهٔ ودروقت تمکن برتخت سلطنت وجهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر وتعدی را بتیغ سیاست ازلوح هستی ستردی وبهنگام اظهار تواضع وفروتنی اقتدار بسنت سنیهٔ خیرالبریه نموده برطبق (انما انا بشر مثلکم) خودرا باملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی درتقویت ارکان شریعت غرا وتمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی واهتمام مرعی داشتی وهمواره همت عالی نهمت برانهدام قواعد بدعت واستیصال اهل ظلم وضلالت گماشتی دررعایت جانب سادات عظام وعلماء اسلام وفضلاء روزگار وشعرا بلاغت شعار هرگز تغافل واهمال ننمودی ودر انجاح ملتمسات ووصول سیورغالات وانعامات این زمرهٔ کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفتهٔ دو نوبت بروز دوشنبه وپنجشنبه قضاة وعلما را بمجلس اشراف اعلی طلبیدی ومهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمهٔ دین بفیصل رسانیدی بصحبت درویشان وگوشه نشینان ومجالس وعظ بسیار تشریف بردی وتعظیم واحترام مشایخ اسلام ووعاظ شیرین کلام را برذمت همت نهمت واجب ولازم شمردی به بناء وبقاع خیر از مساجد ومدارس وخوانق واربطه بغایت مایل وراغب بودی وقصبات معموره ومستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی درتعمیر قصور دلگشای وعمارات فرح افزای بسیار سعی واهتمام کردی درطرح باغات وبساتین و نضارت اشجار ورياحين بنفس نفیس لوازم جد واجتهاد بجای آوردی از اوایل تنسیم نسیم صباء صبی و مبادی احوال نشو ونما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری برلوح خاطر نگاشتی وازغایت علو همت در صفرسن سلاطین ذوشوکت وخواقین صاحب حشمت را معدوم و نابود نگاهداشتی بناء علی هذا درشهور سنهٔ احدی وستین وثمانمائه باوجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلدهٔ مرو برزین ملکستانی نشسته خروج کرد وباندك روزی چندان بلدهٔ فاخره را ضبط نموده بواسطهٔ بیوفائی بعضی از امرا روی بصحرا وبیابان آورد ودرذی حجه سنه ۸٦۲ دارالفتح استرابادرا ازحسین سعدلو که خویش میرزا جهان شاه بود انتزاع نموده وچون سلطان سعید متوجه آنجناب گشت مصلحت درمقابله و مقاتله ندیده بصوب آواق توجه فرمود ودرسنه ۸۷۳ که واقعهٔ شهادت سلطان سعید بوقوع

انجامید همعنان ظفر و تائید بدار السلطنه هراة شتافته تسخیر آن بلده فاخره ملازمانش را باسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت نایرهٔ فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و درسنهٔ اربع وسبعین وثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از صدمهٔ حملهٔ بهادران موکب همایون درهم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیرحسن بیك مستظهر شده روی بدار السلطنه هراة نهاد و درمحرم الحرام سنهٔ خمس وسبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضاء چهل روز بار دیگر به مرافقت فتح و ظفر بمستقر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب بیست و سیم صفر نزدیك بوقت سحر بباغ زاغان درآمده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود دراواخر همین سال درموضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی به هزیمت نهاد پس از آن کنار آب آمویه تا ولایت سمنان درتحت تصرف خاقان منصور قرار گرفته تا شهور سنهٔ اثنین وتسعمائه درغایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته سادات بعیش و نشاط مصروف داشت ودرخلال آن اوقات بجهة عارضهٔ مفاصل عام پایهاء بادشاه گردون غلام از رفتار بازمانده هریك از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال برلوح خاطر نگاشت ودرشعبان سال مذکور درمنزل پل چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایرهٔ قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کر و فر اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا برحکومت مملکت بلخ و توابع آن تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نه پیمود و درسنه ۹۱۱ خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالك ماوراء النهر استیلا یافته بود ازدار السلطنه هراة نهضت فرمود و بعد از وصول بمنزل بابا آلهی بتقدیر آلهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر پادشاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجهٔ حجهٔ مذکور بریاض خبان انتقال نمود آنحضرت نزدیك بهفتاد سال در دار ملال اقامت داشت و بر سلسبیل استقلال درخراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت و اقبال برافراشت خواجه عبیدالله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصانعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملك خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمة الله سرخ و سید زین العابدین

جلال الدین قاسم فرنخودی درسلك وزراء خاقان منصور مظفر لوا منتظم بودند وسید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی وخواجه کمال الدین حسین کرمکی وسید شمس الدین محمد اندجانی وخواجه غیاث الدین عادلشاه گیلانی وخواجه شهاب الدین عبدالله المروارید وقاضی برهان الدین محمد مروزی و میرك جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین وسید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلابی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی وامیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت مسود نمودند وچون مجملی از سیر ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع وامور آنحضرت تافت ومن الله الاعانته والتوفیق

گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت باسعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا

از کرایم نعماء وجسایم آلا که ایزد عز وعلا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انسابست که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آدابست بنا علی هذا در تمامی ملل وادیان اعیان عجم وعرب محافظت صحت نسب مینموده اند و بعظم شان سمو مکان آباواجداد مفاخر ومباهی میبوده اند و بیشایبه اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر وهم ازطرف مادر خلاصهٔ دودمان سلاطین صاحبقران بود و نقاوه خاندان خواقین کشورستان زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار آنخسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمرشیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان است ووالده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیر زاده اسکندر بود ازقوم ایلجیکدای که بشش واسطه بچنگیزخان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بود بنت امیر کیخسرو بن حنظل سودون بن بات کیلکای بن تومنه خان ووالدهٔ بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایسنتمور خان که از اولاد کپك خانست و مادر قتلق خانم سکینه خاتون بود که اورا بی بی توختی نیز میگفتند و بی بی توختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب ولد شیخ عبدالواحد وشیخ عبدالواحد پسر خواجه عبدالهادیست و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری ومادر نیك اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیك بن امیر موسی که ازقوم تانجوت بود وامیرزاده سلطان حسین پسر مهدعلیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور گورکان ومادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بنت میرزا میرانشاه ومادر

قتلق سلطان بیگم اورون سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمند چه خان بن قیدوخان بن نور خان بن اوکدای قا آن ع کس را نبود چنین نسب در عـالم وولادت باسعادت خـاقان منصور درماه محرم الحرام سنه اثنین واربعین وثمانمائه درمیان شرق وشمال دارالسلطنه هراة نزدیك بسرپل تولکی درسرائی که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد وشعشعهٔ آفتاب طلعت دولت همایون وانوار کوکب طالع روزافزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضائت ونضارت داد وماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش رادید دیگر از خورشید اقتباس نورنکرد ومشتری صافی ضمیر تاازفروغ ناصیهٔ بهجت افزایش بهرور گردید سرمایهٔ سعادت جاوید بدست آورد هنوز آن غنچهٔ گلزار کامکاری ازتبسم صباء صبی بتمام نشگفته بود که شمایم فرمانفرمائی ازاحوال واقوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری ازلوامع انوار نشوو نما سرنکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورگشائی ازحرکات وسکناتش ظاهر میگردید **نظم** همان دم که گل بر فروزد بباغ ✿ شود بوی او عطر بخش دماغ همان دم که بنماید ازشرق مهر ✿ کند غرب راروشن ازنورچهر وخاقان منصور در ایام رضـاع واوان طفولیت درمهد رعایت وحجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید وهر چند بزرگتر میشد امارت جاه وجلال وامارات سعادت واقبال ازصادرات افعال وواردات اقوالش ظاهر میگردید وهر کس ازاهل کیاست بدیده فراست درجبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب براوج کمال ترقی خواهد نمود وهرکس از اصحاب درایت بنور هـدایت اخلاق حمیده واطوار پسندیده اش را مشاهده میفرمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال بمفاتیح اقبال ابواب آمانی وآمال برروی روزگارش خواهد گشود **بیت** آنرا که نشان ضرب اعلاست ✿ برچهرهٔ اوچو نور پیداست

گفتار دربیان بعضی ازحالات خاقان منصور درعنفوان اوان جوانی ومشرف شدن آنحضرت بمصاهرت میرزا سنجر درعین نشاط وکامرانی

چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور ستوده خصال درگذشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار مرحمت ملك غفور گشت وآن دریتیم صدف شرف هفت سال دیگر مقیم دولتخانه خویش بوده دروقتی که مـانند ماه تمام چهارده منزل ازمنازل زندگانی طی نمود واززبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود **نظم** ای چارده ساله قرةالعین ✿ بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نـه وقت بازیست ✿ وقت هنراست وکارسازیست باوالدهٔ ماجدهٔ خویش طریق مشورت مسلوك داشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب برلوح ضمیر نگاشت ومیرزا

ابوالقاسم بابر آنحضرت را منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانید ومواجب مناسب تعیین فرمود وهرروز لطفی مجدد وتفقدی ممهد بظهور میرسانید ودرشهور سنهٔ ۸۵۸ که میرزا ابوالقاسم بابر بهادردرظاهر سمرقند بامیرزا سلطان ابوسعید مصالحه‌فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات میرزا سلطان ابوسعید میل فرمود واز میرزا ابوالقاسم بابر جداشده بسمرقند شتافت وروزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بروجنات احوالش تافت مقارن آنحال میرزا سلطان‌اویس بن‌میرزامحمدبن‌بایقرا خروج کرده رایت مخالف برافراخت ومیرزا سلطان ابوسعید برسایر شاه‌زادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را باسیزده کس ازقرابتان درقلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت وندانست که یوسف‌طلعتی را که‌عزیز مصر سلطنت میباید شدازکید اخوان‌وقید زندان‌مضرت‌وزیان نرسدوسلیمان‌حشمتی‌را که‌بر تخت رب‌هب لی‌ملکاً فرمان فرمائی باید بود ازعلدر دیو سیرتان ومکر بداندیشان‌متأثر نگردد **بیت** نافه‌مشکین‌اگر بندش کنی درصد حصار ✿ سوی‌جان پرواز جوید طیب جان‌افزای او القصه‌چون اینخبر محنت‌اثر در دارالسلطنه‌هراة بعرض‌مهد علیا فیروزه‌بیگم رسیدمصحوب قافلهٔ غم‌واندوه وهمراه حریف ناله وآه‌متوجه سمرقندگردیدوبعد ازوصول‌بمقصد ازسلطان سعیدالتماس‌مخلص ولد ارشد کرده‌ملتمس مبذول افتاد وآن‌آفتاب عالمتاب ازعقدهٔ کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف‌داد **بیت** منت‌خدای راکه همایون وکامیاب ✿ از عقدهٔ کسوف‌برون آمدآفتاب وخـاقان منصور والاجناب درغایت سرعت وشتاب قطع منازل ومراحل کرده نوبت‌دیگر به‌خدمت‌میرزا ابوالقاسم بابراستسعاد یافت وتاآخر ایام حیات آن‌فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برده آنگاه بمروشاهجهان شتافت میرزا معزالدین سنجر بدیدهٔ بصیرت‌فردولت واقبال درناصیهٔ‌حال‌آن‌خاقان ستوده‌خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش رامغتنم شمرد ونهایت‌اشفاق وعطوفت‌ظاهر ساخته صبیهٔ صلبیهٔ خویش‌را که‌پرده‌نشین حجله‌عفت بودوبیگه سلطان‌بیگم نام‌داشت‌بحبالهٔ نکاحش درآورد وچندروزلوازم چشن وسورومراسم لهووسرور مرعی‌بوده بساط نشاط‌ومجلس عیش وانبساط مبسوط ومهمد گشت وساقیان سیمین‌ساق باروبهاء چون آفتاب جامهای شراب ناب‌درگردش آورده صیت‌آن وصلت همایون ازمنزل ناهید وعشرتگاه خورشید درگذشت ازفروغ چهره‌ساقی وبزم طرب گلزاری بود پرآب وتاب وازتاب‌شراب‌ناب رخسار خوبان لاله‌زاری مینمود بغایت سیراب‌مغنیان زهره‌وش بنغمات دلکش‌ونواهای روح‌افزا پیران‌چنك پشت‌را بقانون جوانان‌چنك زلف برقص درآوردند وسازندگـان دلنواز ونوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط درراه انبساط هردم بـآهنگی دیگر و نوای غیرمکرر دلهای‌مجلسیان راباوتار عشق ومحبت مقید کردند **نظم** خوبی ساز و خوبی آواز ✿ میبرد هریکی بتنهادل ✿ چون‌شود جمع هردودر یکجا ✿ کار صاحبدلان شود مشکل ودورروزیکه طوی بزرك بوقوع‌انجامید میرزا سلطان سنجر قضاة واعیان

وامرا و نوئینان‌راخلع‌فاخره پوشانید ومیان خاقان منصور وآن‌غیرت افزای پری وحور عقدالفت وموانست انتظام‌یافته باندك زمانی ازرشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود بلقیس ثانی‌بدردانه آبستن گشت وچون آن گوهر شب افروز ازکتم عدم قدم بعالم ظهور نهادبسلطان بدیع‌الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح ونشاط از ایوان کیوان درگذشت وچندگاهی میرزا معزالدین سنجر وخاقان فریدون‌فر با یکدیگر در مقام پدر وفرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامهٔ مشکین عمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر واظهار مخالفت بامیرزامعزالدین سنجر

چون عنایت وهاب بی‌ضنت عزشانه مقتضی آن بود که خاقان منصور رابی منت غیر ازروی استقلال برتخت‌سلطنة واقبال بنشاند وتاج وهاج خلافت را بفرق فرقدسای او سرافراز گرداند درآن اوان که‌در مروشاه جهان اقامت داشت‌امری بوقوع‌پیوست که درمخالفت‌میرزا سنجر بیچاره شده برزین‌ملك ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸٦۱ که‌میرزا شاه‌محمود بن‌میرزا بابر ازدست برد سپاه میرزا ابراهیم‌بن میرزا علاءالدوله انهزام یافت میرزا معزالدین‌سنجر خاقان منصور را در مرو بنیابت خویش‌تعیین‌نموده‌عنان‌عزیمت‌بطرف مشهدتافت ودرغیبت‌میرزاسنجر میان‌خاقان‌فریدون‌فر و حسن ارلات که‌ازبرکشیدگان‌دولت‌سنجری بود غبارنقار ارتفاع‌یافته حسن قصد حبس آنحضرت‌نمودومنهی خیال‌باطل آن جاهل‌را بعرض‌رسانیده‌خاقان‌پردل‌باپنج‌سوارجلادت آثار ازشهر بیرون‌خرامید ومتعاقب‌نهضت موکب‌گردون مراتب‌جان‌علی‌یساول باشصت سواراز مردمان جراربدانحضرت‌ملحق گردید وخاقان‌عالی‌گهربدیدن پیکر فتح وظفر امیدوار گشته عنان یکران بصوب شهر انعطاف داد و بی‌دغدغه بمرو درآمد و امیر حسن رامقید ساخته پای‌رفعت وکامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زیمن مقدم شاه جوان‌بخت ✿ برتبت برگذشت ازآسمان تخت وروز دیگرجمعی ازملازمان میرزاسنجر مثل محمدبیك‌شیرازی وشیخ ذوالنون عراقی وامراء ایل اوغلی باهم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهةجانور پرانیدن ازشهر بیرون رفته بود بیکبار شمشیرغدراز نیام انتقام کشیدندو بولدای‌شیخ‌بهادروشیرعلی‌وبعضی‌دیگرازخواص‌خاقان‌عالی‌مکان‌رادر سر دیوان شربت شهادت‌چشانیدند وعلم‌بغی وطغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازها رامضبوط ساختند ودرمقام‌استحکام برج وباره شده صدای عصیان درخم طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی‌برادر جانعلی بحیلهٔ که‌دانست ازشهر بگریخت وخود را بملازمت خاقان‌منصور رسانیده آنچه دیده‌بود معروض داشت همان‌لحظه آن زیبنده

تاج وسریر مانند خورشید جهانگیر که‌ازبرای دفع حشر ظلام برمعارج بروج عروج نماید متوجه دفع‌مخالفان گشته باشصت نفرازبهادران بیرجی که‌بطرف کاجنکانست‌بر آمد ومردمی راکه‌درآن طرف فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوزمنهزم ساخت‌بنا بر آن درشهرغبار فتنه وآشوب ارتفاع یافت وخواص وعوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام برمیان بسته جمعی ازملازمان رکاب نصرت انتساب که‌درپایان آن‌برج‌ایستاده بودند چون هجوم‌مرویان رادانستند خاك بیوفائی برفرق دولت خود بیخته روی‌بصوب فرار آوردند لاجرم دروقتی که‌خسرو ثوابت وسیار از اعالی بروج نصف‌النهار میل سقوط نمود خاقان منصوراز آن‌برج پایان آمده بطرف بندسلطان توجه فرمود وبعد از وصول بدان‌منزل‌حسن چرکس و مردم ایرانجی ارتاق بملازمت مبادرت نموده قرب دویست‌سوار درظل رایت‌نصرت‌شعار مجتمع گشتندومقارن‌آنحال‌میرزا سنجر بمستقرعز خویش رسیده‌جمعی کثیر ازامرا و لشکریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان‌مروو‌تلختان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ وسنان برمرویان‌غالب گشت اماعاقبت الامراعدابهیأت اجتماعی برقلب‌سپاه حمله کرده جانعلی یساول رابدرجه شهادت رسانیدند وسایرملازمان رکاب نصرت انتساب دلشکسته گشته بمیدان کارزار بمخالفان کینه گذار باز گذاشتندچنانچه باخاقان‌کامکار زیاده‌از بیست‌وپنج کس‌نماند مع‌ذلك‌آن‌هژبر بیشه‌مردانگی بدستور سابق‌شجاعت وفرزانگی ظاهرمیساخت وتیغ‌خون‌آشام‌ازنیام انتقام آخته‌هرلحظه برصف مخالفان می‌تاخت وچون‌لشکر سلطان سنجربسیار بودمحمد جهان و قل‌احمد ازاصابت عین‌الملك اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون‌را گرفتند وبمبالغهٔ تمام آنحضرترا ازمعرکه بیرون بردند ومخالفان بعد ازآنکه‌چندفرسنك‌موکب‌عالی راتعاقب‌نمودند خائب وخاسر بازگشتند وخاقان‌باستحقاق بجانب مروچاق شتافته‌پانزده‌روز درمیان پنجده وبرکناش رحل اقامت انداخت‌آنگاه ازآنمنزل کوچ فرموده موضع‌آخته‌آخوز را ازغبارسم سمند جهان‌پیما مشکبیز ساخت وچون درآنوقت میرزاسلطان‌ابوسعید درقبةالاسلام بلخ اقامت داشت واز آخته آخور امیرسلطان برلاس بافوجی ازخدام آستان آسمان اساس بدانجانب گریخت بنابر آن توقف مناسب ننمودو خاقان منصور ازآخته‌آخورپای مبارك دررکاب سعادت انتساب‌در آورده بمنزل باباقنبرشتافت وازآنجا بجانب ماخان توجه فرموده‌چندماه هرچندروز در بیابانی بسر برد وبرشدت آلام ایام نافرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش‌غم ازلوح خاطر می‌سترد ودرآن اوقات چندنوبت میرزاسنجر برسبیل ایلغار لشکر برسر آنحضرت فرستاد اماکاری ازپیش نتوانست برد ومطلقااورا صورت استیلا برخاقان‌مظفر لوا دست ندادو آنحضرت درفصل‌شتادر بیابانی که درمیان خیوق‌و مرو است‌اوقات‌می گذرانیدوپای دردامان شکیبائی بپیچیده انتظارلطیفهٔ غیبی می کشید .

گفتار دربیان توجه خاقان دشمن‌شکن بجانب طژن و ظفریافتن برامیر بابا حسن

چون‌سلطان بدیع آئین‌ربیع که بواسطهٔهجوم سپاه‌شتادر بادیهٔ اختفا ناپیدا بود بتخت‌گاه ظهورخرامید وخسرو ثوابت وسیار ازمنزل کربت غربت درحرکت آمده بر فرازگنبدخضرا بیت‌الشرف خویش‌را محل‌نزول همایون‌گردانید خاقان منصور با بیست‌و دونفر ازملازمان که‌اکثر پیاده بودند ازیورت قشلاق بجانب کوك‌گنبدمرو نهضت‌فرمود وازآنجا خواجه‌بردی یساول رابرچهارنفر دیگر جهت‌طلب اسب بیاباب روان فرمودو ایشان ازآن‌حدود بیست‌سر اسب‌رانده بنظرآن‌شهسوار میدان کام کاری آوردند وآن حضرت اسبان‌را برخدام قسمت‌کرده به‌طرف طژن روان‌شدند وبعداز وصول بدانموضع ارس خواجه میش‌که بافوجی ازلشکریان سلطان‌سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده لوای جهان‌گشا بصوب بسا برافراخت دراثناء راه مصر ومیرشاه ترکمان که‌داخل نوکران میرزا علاءالدوله بودند درسلك سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده عنایت والتفات یافتند وچون‌منزل یحیی مُخل گُولی نزول آن‌شیر بیشه پردلی گشت خبررسید که امیربابا‌حسن بواسطه هجوم‌سپاه میرزا جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد درعقب موکب همایون می‌آیدخاقان منصور بعدازشنیدن اینخبر باسیصد نفر مرد دلاور که‌درظل علم ظفرپیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد وصباحی که‌پادشاه روز برسپاه شب تاختن آورد ولشگر انجم را مغلوب ومنهزم گردانید درمنزل انبو بامیر باباحسن‌رسیدوآن‌پهلوان صف شکن بزوربازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت درمیدان ضلالت راند وصف‌قتال آراسته آغازکارزار نمود وخاقان منصور ابطال رجال رابعنایات موفور امیدوار ساخته وحسام بهرام‌انتقام ازنیام شجاعت آخته برصف اعداتاخت وبنوك شمشیر خونریز وزخم سنان فتنه انگیز جمعی ازلشگر امیربابا حسن‌را مجروح وبیروح گردانیده برخاك ادبار انداخت بیاد حملهٔ دلیران نیران حرب افروخته گشت وبه‌تدبیردلدوز شجعان باصره سلامت بردوخته شد گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنك یاقوت رمانی گرفت وپیکان تیر آتشبار از سوز دل سرکشتگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت بیت تف تیغ وخنجر چنان برفروخت ✡ که‌در چشمهٔ چرخ ماهی‌بسوخت عاقبت ازتاب حمله خاقان‌رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیز گذاشته روی بطریق‌گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان باباحسن راگرفته شعلهٔحیاتش بآب تیغ آتش فشان‌انطفادادند وطایفهٔ‌ازبهادران

که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالمپناه آورده لطف پادشاهانه را شفیع جرایم خود کردند
واز دست عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند واین فتح
که مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنه اثنی وستین وثمانمائه روی
نمود آنحضرت ازانبو بولایت بسارفته و مال پارس ئیل آنولایت را گرفته بر امرا و
سپاهیان قسمت فرمود التوفیق من الله الملك المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدارالفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت آفریننده بلاد وعباد

در آن ایام که ولایت بساوابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه
غریب وعبدالله قمرالدین وعبدالرحمن ارغون ازسلطان سنجر روی گردان شده بموکب
همایون پیوستند وخاقان منصور ملاحظه حقوق پدرفرزندی کرده محمود ترکستانی را
که بایلچی فراق مشهور است جهت تاکیدقواعد موافقت واتحاد بمروفرستاد میرزاسنجر
بی تامل محمودرا حبس نمودوحسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را بالشگری بجانب بساو
ابیورد روان فرمود ازاستماع این خبر آتش غضب خاقان منصورمشتعل شده خواست که
جهت تفریق آنجمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهدااما در آن اثنا قرب هزارسوار از
قوم جلایرو سایرسپاهیان حدود جرجان بآستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت
استرآبادرا درنظر آنحضرت جلوه دادند وبزبان اخلاص ودولتخواهی معروض داشتند
که چون حسین سعدلوکه براکثر عظماءامراء ترکمان سمت تفوق و رجحان دارد وحالا
درخطهٔ جرجان لوای حکومت را برافراشته غیری را بچشم درنمی آرد شایدکه بیامن
توجه خاطرهمایون مغلوب گرددوسایرتراکمه را درخراسان مجال اقامت نماند وگلزار
ممالك موروث ازخار طغیان مخالفان پیراسته گشته هرکس ازامراء لوس جغتای درهر
جاباشد درگاه عالمپناه راملاذ ومرجع خویش داند نقداین سخن برمحك ضمیر خاقان جهان
گیر تمام عیار نمود وازبسا بجانب استرآباد نهضت فرمودمقارن وصول بفیروزغند محمد
خدای داد که سابقا درسلك امراء میرزا بابرانتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون
ملحق گشت وبغایت عنایت پادشاهانه سرافرازشده رایت افتخارو مباهاتش ازفرق فرقدین
درگذشت وروزبروز ازمردم دلوقمش وسیاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش بملازمت
می رسیدند وشرایط نیازو ثناء بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمهٔ دیده بخت
بیدارمی گردانیدندازآنجانب حسین سعدلوچون ازتوجه خاقان منصور خبریافت ازاستر-
آباد بیرون آمده سلطان میدانرا معسکرساخت ودرصباح دوشنبه ازعشراول ذیحجه سنه
٦٦٤ خاقان منصورمانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار

برافراخت آنگاه ازجانبین بتعبیه لشکر وپوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند وتمهید مقدمات مقابله ومقاتله کرده ابواب قتال و جدال برروی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو بانگیختن غبار جنك وشین پرداخته از نوره گذشتند ونزدیك بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده ازسرچشمه تیغ آبدار یکی ازشجعان سپاه ایشانرا شربت هلاکت چشانیدو دیگری خودرا پیش انداخته او نیزاز همان قدح جرعهٔ ناخوشگوار درکشید بعداز آن بهادران طرفین دست تهور ازآستین جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند وادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند **نظم** برآمد خروشیدن گیر و دار درآمد بزنهار ازآن روزگار زخون یلان خـاك آغشته شد ✿ توگفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو وسپاه ترکمان چون دست بردخاقان منصور ودلیران موکب ظفر نشان مشاهده کردند بیکبار پشت برمعرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردندو سپاه نصرت پناه ایشانرا تعاقب نموده بسیاری ازتراکمه را بتیغ بیدریغ گذرانیدند و حسین سعدلو وجمعی ازسردارانرا اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند وخاقان منصور بر تیسیر این فتح نامدار لوازم محامد حضرت پروردگارعظم سلطانه بجای آورده جمعی را که در آنمعرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود وعورات مستورات تراکمه را از سخط لشکریان ایمن گردانیده بـرفتن وطـن مالوف اجازت فرمود **نظم** چوازغایت لطف پروردگار ✿ خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح وظفر ✿ نماندار سپاه مخالف اثر بر اطفال ونسوان خیل عدو ✿ به جمعی که بودند بی راه رو زمحض عدالت ترحم نمود ✿ طریق سلامت برایشان گشود لوای شریعت روی برافراشت ✿ سپه را زاضرارشان بازداشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن

گفتار دربیان جلوس خاقان منصور برسریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمـد بعـد از آن

چون آفتاب عنایت بی غایت الهی ازمطلع آمال آن زیبندهٔ سریر پادشاهی طلوع نمودو درمنزل سلطانمیدان ماهچهٔ رایت نصرت نشان آنمظهر عدل واحسان براوج فتح وظفر چهره گشود گلزار مملکت جرجان از خـار جوروطغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت وسپهر ستمکار ازسر ایذا واضرار متوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصور هم عنان دولت واقبال گلفشان استرآبادرا بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت وقدم بر

مسند سلطنت وجهانبانی نهاده سادات وقضات واعیان واشراف‌را بموایدانعام‌واکرام بنواخت وبرشحات سحاب‌محاسن شیم نوایرستم فرونشاند وبلمعات آفتاب عدل وکرم متوطنان آنولایت‌را ازظلمات ظلم‌باز رهاند حبه عنایتش رعایاء بیچاره را از آسیب خدنك‌جوادب‌حوادث که‌روزگار برهان‌ترکمان نهاده بودنجات‌دادوظلال‌عاطفتش‌مظلومان آواره را ازتاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت برروی ایشان برگشاد **بیت**
گشادحشمت اودست‌عدل برعالم ✿ کشیدهیبت‌او پای‌ظلم درزنجیر وچون‌این‌جلوس همایون درمبادی عشراول ذالحجه که مبشر بقدوم میمنت مآثر عیدبودروی نمود محمدخدایداد و سایرامرا والانژاد بعرض خاقان بادین‌وداد رسانیدند که انسب چنان می‌نماید که خطبهٔ عیدبنام سلطانسعید مزین‌گردد تابین‌الجانبین طریقهٔ پسندیدهٔ موافقت واتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این‌سخن‌را بسمع رضا نشنود وفرمود که خطبه بنام خجسته فرجام آن حضرت خواندندوروی‌زر را ازنقش‌القاب‌فرخنده انتساب بسکهٔ قبول رسانیدند **بیت**
خورشید درزمانش می‌خواست عین‌باشد ✿ تاسکهٔ جبینش سلطانحسین باشد مقارن‌آن حال‌قتلق‌درویش الهی ازنزد سلطانسعید بپایهٔ‌سریرسلطنت‌مصیررسیدومکتوبی‌مشتمل‌بر اظهار محبت‌ووداد‌وارتباط قواعد مودت‌واتحاد بعرض رسانید وایضاً معروض داشت که سلطانسعید فرمود که برادر باید که دردفع اعلام‌شوکت سپاه‌ترکمان ودفع‌اعداء‌مملکت این‌دودمان لوازم سعی‌و اهتمام بجای آوردو درسلوك انهدام طریق مخالفت‌ومعاضدت اینجانب خودرا معاف ومعذور ندارد مقرر آنکه هرولایت که‌ازتصرف آنجماعت استخلاص نماید برملازمان‌آنحضرت‌مسلم بود وهیچکس‌ابواب‌تعرض‌برروی‌وی‌نگشاید‌خاقان منصور قتلق درویش‌را بانعام موفورنوازش نموده رخصت انصراف ارزانی‌فرمود وجهة سلطانسعید تبرکات لایقه‌و تنسوقات رایقه فرستاد اماچون سلطان‌سعید رایت استقلال‌در ممالك خراسان برافراخت وخاطرعاطر ازممر میرزا جهانشاه ترکمان وسایر معاندان فارغ ساخت محمدمشتاق‌را بجانب بیاروجمند که بتصرف محمدقوچین ازبندگان خاقان نصرت قرین‌بود ارسال نمودو محمدقوچین بفردولت قاهره برمحمد مشتاق قالب آمده اورا مقید وماسورنزد خاقان‌منصور فرستاد وآنحضرت بمقتضای‌کرم جبلی‌محمدمشتاق رابانعام اسب‌و خلعت نوازش‌کرده مصحوب امیرسید کوکلتاش نزد سلطانسعید روانه فرمودو پیغام‌داد که باوجودآنکه محمد مشتاق ملاحظه‌عهد ومیثاق ننموده بولایتی که بضرب‌شمشیر تیزازمخالفان پرستیز ستانده بودیم‌درآمد اورامشمول لطف‌وعنایت‌نموده بسدهٔ سدره منزلت روانه داشتیم‌ومشرب‌مسرت بخش‌مواخات‌ومصادقت‌رامکدر نگذاشتیم وچون‌محمد مشتاق‌وامیر سیدبدارالسلطنه هراة رسیدند سلطانسعید اصلابرعایت جانب خاقان منصور نپرداخت وامیرسیدرا گرفته مقیدو محبوس ساخت واز آن‌زمان بازمیان خاقان منصورو سلطانسعید نهال عداوت اززمین مخالفت‌بردمید وروز بروز بآب یاری باغبان تقدیر نشو و نما می یافت تاثمرهٔ آن‌در فضای روزگار بتعاقب لیل ونهار ظاهر وآشکار گردید

ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دارالفتح استرآباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد

در اوایل سنهٔ اربع و ستین و ثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از احشام عرب که در حدود بیاروجمند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده نسبت بآینده و رونده نیز طریق بیراهی بجای می‌آورند بنابر آن عبدالعلی ترخان را بافوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مأمور ساخت وعبدالعلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی نیشاپور و سبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون اینخبر بعرض سلطان سعید رسید امیرعلی فارسی برلاس و حسن شیخ تیمور وامیر نورسعید وامیر سید مزیدرا بدانجانب روانه گردانید و عبدالعلی ترخان از توجه امراء خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود وچونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بودخاقان منصور بروغضب فرمود وامراء سلطان سعید بعد از وصول بالنك رادگان عرضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع توجه خبر بندگان استراباد انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست وآنحضرت درغایت حشمت وعظمت در آن مملکت برمسند اقبال تمکن دارد ولوای استقلال افراشته غیر یرا سزاوار شهر یاری نمی‌شمارد وسلطان سعید پس ازوقوف برمضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت و باتمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی‌الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اماخاقان منصور چون خبروصول امراء سلطان سعید بالنك رادکان استماع نمود بافوجی از بهادران خنجر گذار برایشان ایلغار فرمود وبعد از آنکه نزدیك مخالفان رسید شنید که سلطان سعید بالشکر بسیار متعاقب میرسد بنا بر آن رعایت حزم کرده باستراباد باز گشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده دهنه‌هارا مضبوط سازد واز سر تمکن ووقار بمدافعت ومحاربت خصم پروازد در آن اثنا احمدو بابا یاقوت باقوم جلایر پشت بردولت کرده از موکب همایون روی گردان شدندواز آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت وقصوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله ومقاتله ندیده مملکت استرآباد باز گذاشت ورایات آفتاب اشراق بصوب اغرنجه وخطه آواق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان وافرمنقبت محروم ماندند سیل سرشك ازدیده خون‌افشان روان ساختند و ازسبزه‌زار آن دیار بی‌سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیا ظاهر گشته اشجار متحیر وارسر بهوا برافراختند و در آن شب بموافقت

بازماندگان جرجان اشکباران ازدیده غمام روانگردید وچشم زمانه مانند مردم آنولایت سیل سرشك ازفوارهٔ سحاب باران گردانید و تامدت سه شبانه روزحال بر بینموال جاری بودودرآن ایام اصلاآفتاب جهانتاب جمال نمی نمود بنابرآن لشکرسلطانسعیدرا میسر نشدکه موکب آنحضرترا تعاقب نمایند و ابواب تعرض برروی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفرمآب متوجه بودند بگشایند وخاقان منصورچون هفت روزطی مسافت فرمودو با پانصدکس بکنارآب آمویه رسیده بکشتی ودهله عبورنموده وسلطانسعید بعد ز آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود هم عنان نصرت و اقبال باستر آباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکرشمهٔ ازموافقت و مخالفت خاقان منصور باپیربداق و مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چون خسرو منصور مظفرلوا ابوالغازی سلطانحسین میرزا کنارآب آمویه را ازفر نزول موکب ظفرعطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میرشادو سلطانعلی که در آن نواحی ساکن بودند ازقدوم همایون شادمان و خرم شده عز بساط بوسی حاصل نمودندو درآنمنزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبدالرحمن جادو را بشهروزیر نزدمصطفی خان فرستد واظهار اتحادنموده استمداد نماید ومصطفی خان در آنزمان در سلك خوانین اوزبك انتظام داشت ودربعضی ازبلادخوارزم رایت ایالت برمی افراشت **القصه** قبل ازآنکه عبدالرحمن جادوروی به اردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرتنشان رسیدند وخبررسیدن یاغی رسانیدند ونه کس ازآنجماعترا گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق براستکشاف آنحال افتاد بوضوح پیوست که پیربداق سلطان برادر مصطفی خان که درآن نواحی منزل گزیده بنابرآن خاقان منصور آنمردم را گذاشته به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام دادو سخن صلح درمیان آمده عقداتحاد انعقاد یافت درخلال آن احوال پیربداق سلطانرا داعیه وصلت با خاقان بلندمنزلت درخاطر گذشت وخواست که بناء مظاهرت رابقواعد مصاهرت مستحکم گرداندو کریمهٔ حجر پادشاهی راکه همشیره آن مظهر لطف رحمت الهی بودبحباله نکاح خویش رساند وچون قبل از این مصطفی خان قاصدی بهاسترآباد فرستاده ازخاقان والا نژاد این التماس کرده بود آن حضرت جواب دادکه اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت این امر تعلق نپذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمس پیربداق سلطان را قبول نفرمود اما بعدازالحاح ومبالغه امراسررضا جنبانیده درة التاج

سلطنت با گوهر کان خانیت عقد ازدواج یافت و دری برج دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نموده زمرهٔ ازامراء مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند پس از آنکه حال بر بن منوال دیدند ازوی جدا گشته بخدمت خان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابر آن میانهٔ برادران مواد نزاع درهیجان آمده خاقان منصور به پیر بداق سلطان پیوست وازجانبین مستعد میدان قتال وجدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان درشهر وزیر که دار الملکش بود متحصن شده خاقان منصور باتفاق پیر بداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود ومدت چهل ویکروز سپاه دشمن سوز پیرامن شهروزیر مقام داشتند وهرروز ازدرون وبیرون ساحت مخاصمت ومحاربت پیموده همت برافنا واعدام یکدیگر می گماشتند ودرآن ایام بیست وپنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد واز هر طرف طائفهٔ ازاهل بسالت را انهدام بناء زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد وازدر مصالحه درآمده اساس موافقت مرتفع سازد وقاصدان نزد خاقان منصور فرستاده مافی الضمیر خویش پیغام کرد وآن حضرت ملتمس اورا بعز اجابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت بجای آورد وقواعد وعهد پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصهٔ خود جهة خاقان منصور روانه فرمود وآن حضرت توبچاق بهبود نام را که نظیر آن بارگیری درعرصه جهان بجولان درنیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود وچون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصرهٔ شهروزیر فراغت یافت بنابر استصواب آق صوفی بصوب آواق شتافت و بعد از آنکه روزی چند درآن منزل بنشاط وخرمی بگذرانید درشهور سنه ۸۶۵ بمسامع علیه رسید که سلطان سعید ازهراة جهة مخالفت میرزا محمدجوکی لشکر بترکستان کشیده و به محاصرهٔ قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت شمرده وپای مبارك دررکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندك وامید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود که ازقبل پدر حاکم آنولایت بود باجنود نامعدود بمیدان قتال اقبال فرمود وحربی درغایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح ونصرت ازمطلع آمال خاقان منصور طلوع نمود وازامراء سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار وامیر الله بروی وبعضی دیگر ازسرداران کشته گشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور دراواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد درآمده باردیگر قدم برمسند سلطنت نهاد وخطه جرجان ازفروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت وخطبه کرة بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروهٔ منبر نه پایه گردون درگذشت وآن خسرو والانژاد درمتنزهات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند درغایت فروح وانبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید وبعد ازآن ضبط آن مملکت را بعبدالرحمن ارغون بازگذاشته عنان بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید بیت سعادت همرکاب و بخت همراه ✿ طراز رایتش نصر من الله .

ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخره هرات و ایراد بعضی دیگر از

حوادث آن اوقات

صاحب حشمتی که عرصهٔ هفت اقلیم در نظر همتش حقیر تر از حلقه میم نماید بمجرد تسخیر یك مملکت چگونه قناعت نماید و عالی همتی که فزای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی روزگار خود چه سان گشاید بنا بر علی هذا چون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب سیما از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمنـد همت بر کنگره تسخیر آن ولایت انداخت و اینخبر بمسامع امراء سلطان سعیـد رسیده امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنهٔ ٨٦٥ مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب حصارداری با کمل وجهی مرتب گردانید امیر بی نظیر که داروغهٔ آن بلده بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملك را تعهد نمود و امیر عبدالنصیر دروازه عراق را تکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلدهٔ امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازهٔ قبچاق بامیر احمد یار سمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش بهدارائی امیر سلطان حسین ارهنگی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضر باش از منـزل کـوتوال حصار پنجم در گذشت سید اصیل ارغون و سید مراد بطریق کومك مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی محافظان دروب و بروج را بهنگام احتیاج معاونت می نمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را درعهدهٔ یکی از اهل اعتماد کرده عنان بارهٔ جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ٢٤ ذیقعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان در آمده باغ زاغان را نشیمن همای اوج سلطنت ساخت و بتصور آنکه شاید مردم هراة بی ارتکاب جنك و پیکار دروازها را بگشایند چندروز اشتعال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت و حال آنکه هرویان بهوا داری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعـی از خواص خدم بی ازدحـام خیل و حشم بعزم حمام برابرش گردون خـرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامیده و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته اینخبر بامراء رسانید ایشان اینمعنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاهباز قلهٔ دولت و اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق درجوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیار تنها بر سبز خنك فلك سوار شده تیغ زرنگار بر کشد از ازدحام لشکر ظلام نیندیشد و شیر ژیان هر چند تنها ماند نخچیر و آهو را گله گله

بهر سودواند **نظم** اگر چند بسیار باشد گوزن ☆ ندارد بر شیر یکذره وزن همائی که بر اوج عزت پرد ☆ ز گنجشك بسیار کی بد برد ☆ وچون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام درعروة وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صفت شکن عنان بحرب ایشان تافت وحسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بران حشر پیکران تاخت ودرحمله اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاك راه یکسان ساخت بقیة السیف پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزارحیله خود را ببرج وباره رسانیده دست به تیرو کمان بردند و بعدازآنکه یازده روز حال براین منوال بگذشت وساکنان هراة را خیال اطاعت وانقیاد دردل نگشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده درالنك کهدستان قبه بارگاه باوج مهروماه برافراخت ودوسهٔ نوبت باعساکر نصرت مآثر نزدیك بدروازهٔ خوش رانده جنك درانداخت امابنا بر کمال استحکام شهر ووفور مخالفان بهرام قهرصورت فتح چهره نگشود واعلام ظفرپناه از کهدستان درحرکت آمده ودر خنجه باد نزول اجلال نمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز ازوقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجرگذار بربام این نیلی حصار هنگام اشتعال مشاعل ثوابت وسیابر بروج سپهر دوار ازجانب دروازه فیروز آباد باستعمال آلات جنك وپیکار پرداختند وبزخم تیردل دوز وپیکان خدنك سینه سوز هرویانرا مجروح وبیروح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند ومردم هراة نیزدراکثرآن ایام دروازه بازکرده جنك پیش میبردند وامیر سید مراد وامیرحسن شیخ تیمور مانندشیرژیان وپیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردندوازملازمان موکب همایون هر کس بدست هرویان گرفتار میشد گوش وبینی بریده ازشهر بیرون میفرستادند وازشهریان نیزهر کس درپنجهٔ تقدیر اسیر می گشت لشکریان خسرو جهانگیراورا ازهمان شربت جرعهٔ میدادند درین اثنا بعرض خاقان مظفرلوا رسیدکه سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده از آب آموبه عبورفرموده بنابرآن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته دربیست وهفتم ذی حجه از خنجه باد بصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود وچون درولایت باد غیس منزل تودن ازفرنزول خاقان دشمن شکن غیرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی ازپیش امیرمظفر برلاس که درایام محاصرهٔ هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بودرسیده بشرف عرض رسانید که امیرسید مزید وخلیل هندو که باجمعی کثیر ازشیران بیشه قهرو دلیران کشور ماوراءالنهر **بیت** همه تندخوی وهمه جنگجوی ☆ به تندی و جنك آوری کرده خوی بعزم تافتن تنورحرب بمنزل تموزی آمدند ومیرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسیدخاقان منصور بعداز استماع این خبر با امراء وسران لشکرسنت مشورت بجای آورده خواطر اکابر واصاغر بر آن قرار یافت که بباد حمله ابطال رجال نیران جنك وجدال بر افروزند وخرمن حیات دشمنان رابشعله سنان جان ستان وپیکان خدنك

آتش فشان بسوزند وبدین عزیمت ازموضع تودن کوج واقع شده درمنزل ترتاب امیر مظفر برلاس بموکب سپهراساس پیوست وخاقان ظفر مآب از ترتاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت وادبار از موکب نصرت آثار بگریخت وبمرغاب شتافته دردامن دولت امراء سلطان سعید آویخت وچون منزل سهترکی بفر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت وآنمقدار اختلاف دررای امرا وارکان دولت پیداشد که کاراز استعداد مقابله ومقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ۸٦٦ علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده بعد ازوصول خاقان منصور آنقلعه را بامیر سید آقا سپرد و موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت وبا جمعی از ملازمان یکدل طی منازل ومراحل فرموده قرین سعادت وعافیت بدارالملك جرجان رسید وعبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطرهمایون درآن مملت پای برمسند رفعت نهاده حکومت مینمودوطریقهٔ نیاز ونثار بجای آورده جشنی پادشاهانه وطوئی خسروانه ترتیب داد خاقان منصور با فوجی ازخاص وزمره اهل اختصاص درمجلس بزم نشسته ابواب فرح ونشاط برگشاده بادهٔ گلرنك ازدست ساقیان شوخ وشنك درگردش آمد ونغمه عود وچنك ازساز مطربان خوش آهنك بلند شد **مثنوی** بگردش در آمدمی لاله گون ✡ بآهنك چنك ونی و ارغنون گرفته بکف ساقی گلعذار ✡ شرابی به ازلعل نوشتن یار مغنی بالحان مردم فریب ببرد ازدل اهل مجلس شکیب ✡ زبس خوردن رطلهای گران بشدهوش دوراز سرسروران شه عشرت اندیش صاحب کرم ✡ گرام سپاه وسران حشم بقانون جمشید وآئین کی ✡ نبودند یکهفته غافل زمی درخلال این احوال خبر بتواتر انجامید که سلطان سعید چون ازتوجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته نخست بقلعه سرخس شتافته وامیر سید آقارا شهید کرده وعنان یکران بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش وانبساط بدست حزم واحتیاط درنوردیده باامرا وارکان دولت طریق مشورت مسلوك داشت تمامی آنجماعت متفق اللفظ والمعنی معروض گردانیدند که چون اعادی درغایت کثرت اندو سپاه نصرت پناه درغایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را باز گذاریم ودست درحبل متین شکیبائی زده مهم حرب وجنك راچند گاهی درتوقف داریم وخواطراکابرو اصاغر برتوجه جانب اوق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحهٔ کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنك سوادارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت ودرآن شب دیجور که نور باصره ازرویت ایشان عاطل بود راه غلط شده عبور برممری افتاد که بواسطهٔ مجاورت دریاووفور گل ولای انواع تعب ومحن بخاقان عالیجناب وملازمان موکب نصرت آیاب رسید ودروقتی که ملازمان قضاوقدر کشتی زراندود آفتاب رادر بحر اخضر فلك انداختند آن مهر سپهر سلطنت ازآب بگذشت وساعتی درمنزل توقف کرده چون جمعی کثیر ازامراء سلطان سعید با جنود نامعدود ازعقب متوجه بودند باردیگر عازم مقصد گشت وسه چهار شبانه روزطی

مسافت کرده‌قرین صحت وعافیت‌در آواق نزول اجلال نمودوظل عاطفت برمفارق‌ساکنان آنحدود مبسوط داشته‌همگنان رابوفور انعام واحسان نوازش فرمود

ذکر فتح‌شهر وزیر وبعضی دیگر ازسوانح چرخ اثیر

چون خاقان کشورگیر درضمان امان پادشاه قدیر درموضع آواق لوای‌آفتاب اشراق برافراخت‌واهالی‌اطراف آنديار رادرسایهٔ علم‌بلندپایه‌مجتمع کرده‌مشمول‌عواطف ومکارم ساخت‌دولتخواجه اوزبك‌را که‌اززمرهٔ اهل اختلاص بمزیداختصاص امتیاز داشت باظرایف‌تحف‌وتبرکات نزد مصطفی‌خان‌فرستادو پیغام‌داد که بنا برارتباط‌علاقهٔ ابوت‌و نبوت‌و اتصال سلسلهٔ‌محبت‌ومودت‌بخاطرعاطرمی گذرد که بدانجانب‌توجه نماید‌وچندروزی طریق اختلال وانبساط مسلوك داشته درسرانجام مهام کشورگشائی بموجب اقتضای رأی‌صواب نمای‌عمل فرماید‌و دولت‌خواجه‌بشهر وزیررفته مصطفی‌خان‌شرایط ضیافت بتقدیم‌رسانید ودرجواب‌حدیث‌ملاقات‌برزبان‌گذرانیدکه چنان‌استماع‌افتاد که آنفرزندارجمند درین سفر بدرجات‌بلندترقی فرموده‌وبهرولایت‌ازولایات‌خراسان‌رسیده‌خطبه‌باسم‌ولقب‌همایونش‌مزین گردیده‌وبحسب تقدیردرین اوقات فتوری بقواعدسلطنت ماراه یافته لاجرم‌دغدغه‌میشود که‌چون آنحضرت باین‌ولایت‌تشریف آوردند چنانچه باید وشایدازعهده خدمت وضیافت بیرون نتوانیم‌آمد واین‌معنی موجب‌طعن عیبجو بــانگردد آنگاه عثمان‌ولد محمد صوفی قونغرات ویعقوب اوغلان‌را باستقبال موکب همایون مقررساخت ووصیت نمود که‌لوازم خدمتکاری‌بتقدیم‌رسانند ودولتخواجه اوزبك رارخصت داده بنفس خویش‌روی‌بمنقتلاق نهادودولتخواجه بپایهٔ سریر خلافت‌مصیر رسیده آنچه‌دیده بودوشنید معروض گردانیدو رایت آفتاب اشراق ازآواق درحرکت آمده کنارجیحون محل نزول موکب همایــون گشت‌ودر آنمنزل بتحقیق پیوست که‌عثمان قونغرات بخلاف فرمــان مصطفی‌خان داعیهٔ خدمتکاری حضرت شهریاری‌نداردبلکه کمرعصیان برمیان‌بسته خیال برلوح ضمیرمینگارد بنابرآنخاقان منصورازجیحون عبورفرموده کنار آب‌آصف اوکزی مضرب‌خیام‌عساکر نصرت‌انجام‌گشت وچون امارات وصول‌رایات منصور متصوراهالی شهروزیر شد جمعی کثیرازاصحاب‌جلادت‌از آنبلده‌بیرون‌آمده درمیان‌بناهای‌فتانه‌شهرتحصن نمودند وآنشب بقدم‌محاربت پیش‌نیامدند روزدیگر که‌شهسوار عرصهٔ‌سپهرورع‌مصقول صبح درپوشید و لوای خطوط شعاع‌افراخته‌حصار نیلگون گردون‌رامسخر گردانیدمحمدعلی برادر عثمان قونغرات که بمیرزاایاق مشهوربود ازدیواربست ظاهرشهر بفضای‌صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست وخاقـان‌منصور متوجه دفع آنمقهور شده‌از جانبین آواز نفیر وسورن برخاست ازصرصرکین مردان جلادت آئین‌آتش محاربت افروختن گرفت واز نیران‌قتال ابطال‌رجال خرمن حیات دلیران صف‌نبرد صفت احتراق‌پذیرفت درآن‌اثنا محمد علی‌از عقب‌جوانغار که سرکردهٔ‌آن دولتخواجه اوزبك‌بود درآمد واورا دستگیرکرده بقلعـه در آورد اما سایر مخالـفان تـاب صدمات سپاه خــاقان شجاعت صفت نیاورده بقلعه

گریختند و دروازه هارا استحکام داده بر زبر برج و باره بر آمده آغاز انداختن تیر وسنك کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها بر سر کشیده بپای مردانگی از خندق گذشته مانند کبك دری بخاك زبر صعود نمودند وهمان زمان نسیم عنبر شمیم فتح وفیروزی ازمهب (وما النصر الا من عندالله) وزیدن آغاز نهاد وروایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار (ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها) دمیدن گرفت وعثمان قونغرات باتمامی اتباع ولشکریان مصطفی خان فرار برقرار اختیار نموده شهروزیر راباز گذاشتند وبندگان موکب همایون بتائید مفتح الابواب بآن بلده درآمده رایت تسلط واقتدار برافراشتند اشراف واعیان ورعایا ومزارعان رادر ظلال عدل و واحسان جای دادند و برشحات غمام بر وامتنان ریاض مملکت راناضر وریان گردانیده رسوم ظلم وعدوان برطاق نسیان نهادندوهمدرآن ایام عثمان قونغرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم وآثام خود گردانیده بعتبه سپهر احتشام درآمد وعفو پادشاهانه شامل حالش گشت درخلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن زیبنده تاج سریر رسانیدند که وطن مالوف ماخطه خوارزم است ومصطفی خان حیف وتعدی جایز داشته ما را باین دیار آورده بودامید آنکه این بیچارگان بیخان ومان بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند واین ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت وباندك زمانی معمار عدالت آنحضرت جرجانیه را معمور وآبادان ساخت وبعداز چندگاه زمام ایالت مملکت درقبضه اختیار سیدزین العابدین خیوقی نهاده جهة مصلحت یورش خراسان باردیگر بآوائق خرامید ومقارن آنحال متوطنان خیوق بهوا داری خدام آستان خاقانی باقتلق درویش الهی که ازقبل سلطان سعیدحاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش رابکشتند وکیفیت حال عرض داشت ایستادگان پایهٔ سریر دولت واقبال کردند وموکب همایون بدانجانب شتافته وپرتو انوار معدلتش برمفارق اهالی آنولایت تافته بعداز چندروز باردیگر خطه خوارزم ازلمعات ماهیچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور آغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت وچون بحدود مرورسید وبوضوح انجامید که سید اصیل ارغون وحسن شیخ تیمور وسیدمراد باجمعی کثیر ازسپاه سلطان سعید آنولایات را مضبوط دارند عنان مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت

گفتار دربیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز ووقوع محاربه باامراء سلطان سعید درولایت ترشیز

درشهور سنهٔ ۸٦۸ که میرزا سلطان ابوسعید ازبلاد ترکستان وماوراءالنهر باسپاهی پرخشم وقهر مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت وحشمت گردانیده بودابوالغازی سلطانحسین میرزا از خطهٔ خوارزم عزم انگیختن غباررزم جزم فرموده

عنان بارهٔ جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد ومانند قمرسریع السیر درهیچ منزل نیاسوده ازراه یسا و یازر وابیورد بحدودسبزوار و نیشابور وترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر برهرولایت که عبور نمودند بلوازم نهب وتاراج اقدام فرمودند وازمخالفان هرکس دیدند بقتل رسانیدند سلطانسعید بعداز استماع این خبر عنان تماسك از دست داده از ییلاق بادغیس بولایت فوشنج شتافت وازامراء کبارامیرشیخ حاجی و امیراحمد یاررا باچندتومان ازسپاه جرار بدفع ملازمان موکب ظفرآثار نامزدفرمود وامراء بسر جناح استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر از بی باکان فتنهٔانگیز در نواحی ترشیز بآن شیر بیشهٔ ستیز رسیدند ودرآن روز بحسب تقدیر زیاده ازهشتادسوار تیغ گذار کسی درملازمت رکاب نصرت انتساب نبود وآنحضرت دست در عروة وثقی (و من یتوکل علی الله فهوحسبه) زده مضمون کلمهٔ همایون (کم من فئة قلیله غلبت فئة کثیرة) رابرخاطرعاطر گذرانید و بآنجماعت اندك دربرابر سه چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیك بقلب سپاه دشمن رسید مانندشیرژیان که ازگلهٔ آهوان نیندیشد و بسان باز بلندپرواز که کثرت تیهورا بنظرهمت درنیاورد برایشان حمله کرد وتیغ مینا رنك را ازخون اهل نام و تنك گونهٔ یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجای آورد سمند براق مانندش سمندرمثال درمیان شعلهٔ معرکه پیکار درجولان بود وشمشیر اژدها آهنگش همچون نهنك دردریای هیجاشناور گشته کشتی حیات اعدا رادرگرداب فناغرق می نمود و بنوك پیکان خون افشان دیده ودل مخالفان را چون لعل بدخشان می ساخت وازطعن سنان جان ستان درحه‌زندگانی سالکان طریق عصیان رااز بنیاد برمی انداخت لاجرم گرد نبرد از بساط اغبر باوج گنبد اخضر رسید وسرهای سران وتنهای دلاوران باخاك راه برابر گردید **بیت** سرهای سران فتاده برخاك ✿ پهلوی دلاوران شده چاك مسوداوراق بیواسطه غیری از لفظ گوهربار آنخسرو باستحقاق استماع نموده که فرمود که درروز محاربهٔ ترشیز پانزده کس ازدشمنان پرستیز بضرب شمشیر خونریز مجروح و بی روح گشتند و درآن معرکهٔ سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده و بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امراء سلطان سعید چون حال بر آن منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند ودلیران لشگر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند ازکثرت خسته وکشته صحرا باپشته برابرشد ووحوش وطیور رامائدهٔ مستوفی مقررگشت **نظم** در مصافیکه اندرآن دو نفس ✿ تیغ را باکفش قران بودی صدقران وحش طیررا پس ازآن ✿ فلك ازکشته میزبان بودی وخاقان منصوربعد از اختصاص بفتح وظفر ازحدود نیشابور ومشهد گذشته صحرای ماخان از فرنزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و ازآنجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا بظاهرمروشتافته عساکر منصور بعضی جهة سرانجام مهمات خود بشهردرآمدند و طایفهٔ بمصلحت غارت و تاراج درقری وقصبات متفرق شدند درآن اثنا امراء سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بتکامیشی موکب همایون می آمدند سیاهی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح

توقف نبود خاقان منصور براسب ارلاتی که ازسایر اسبان طویلهٔ خاصه بمزید قوت و وجودت‌رفتار امتیازداشت‌سوار گشت و براه‌جوی‌نو روی‌بصوب‌بیابان خوارزم آورد بعداز وصول بمزار ابن‌تیش بخاطر همایون خطور نمود که بیخبر بر سراهالی خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که درغیبت حضرت خاقانی متوطنان آن‌مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت امیر نورسعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتندمقارن آنحال با بارتن ازمعسکر خاقان‌صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجائیرا ازوصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت وممانعت برافراخت پس‌رای صوابنمای چنان اقتضافرمود که چندکس را ازشجعان‌بر بالای جبیه جامهای کهنه‌پوشانده و بردرازگوشان‌سوارساخته بقلعه فرستد وچون ایشان بحصار درآیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنك در اندازد تا بدین تدبیر فتح وظفر تیسیر پذیرد وباین خیال‌هفده نفر از امراء جوشن در مثل امیر مظفر برلاس وامیر ولی بیك وعبدالرحمن ارغون و حیدرعلی کوکلتاش ودیلو مشایخ وشیخ ابوسعیدجان درمیان ومیرعلی میرآخور وقلعلی چهره وشاه قلی بکاول و آقاجان قورلاس و یوسف طنبورچی وداود میرشکاروغیرهم بهیأتی که‌مذکورشدمتوجه قلعه شدند وشبلی‌چار جوئی را خاقان‌مظفرلوامتعاقب آنجماعت ارسال داشت تاهرگاه ایشان بخیوق درآیندباز گشته‌خبر آورد وچون‌شبلی بمقصد رسیددید که امراءدرآمده‌اند واو نیزبی توقف بشهر خرامید درین اثنا قاضی مؤید ازشهر بیرون‌آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت وسعادت تقبیل‌انامل‌فیاض دریافته عرض‌کرد که حالا جمعی باین هیأت بخیوق در آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدهلیزقلعه رسیدند فی‌الحال برادرشادمان‌را که آنجا بود بقتل‌رسانیدند وبیالای فصیل خرامیدند وهمان زمان مردم شهرهجوم نموده‌دست‌بانداختن‌تیروسنك برآوردند وعبدالرحمن‌ارغون را دوزخم زده از زبرفصیل بـزیر انداختـند وپس ازآنکه خاقان منصور بدروازه نزدیك رسید تیری چند بجـانب دشمنان افکـنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبدالرحمن را برشتری بار کرده روی‌براه‌آوردند وجمعی از پیادگان خیوق حمله نموده‌خواستند که‌اورا بازستانند وجرأت آنجماعـت مشاهدهٔ حضرت خاقانی گشته بنفس نفیس بریشان تاخت وعبدالرحمن را برشتر خوابانیده متوجه شده روزدیـگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت فرمود که برادرش قادربردی او را درجائی مناسب مدفون سازد واثرقبرش را ظاهر نگـرداند آنگاه موکـب همایون بهزار اسب شتافته ازآنجا بقلعه ترشك خرامید وآنرا تجدید عمارت‌کرده محل توطن بعضی ازمتعلقان گردانید

گفتار دربیان رفـتن خاقان عالی مکان‌جهة استمدادنزد ابوالخیرخان

چون خاقان منصورچندگاهی دیگر با روزگار ناسازگار درساخته درصـحاری

خوارزم وحدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی برآن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که درآنزمان قاآن دشت قبچاق وعمدهٔ خواقین آفاق بود رود وازآنحضرت استمداد نمود متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و باجمعی ازخواص وفرقه ازاهل اختصاص پای مبارك دررکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد وبعد از قرب وصول بدشت ابو- الخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی ازشاه زادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان ستوده خصال فرستاده ایشان درغایت تعظیم وحرمت باآن نقطهٔ دایرهٔ حشمت ملاقات نمودند ولوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون منزلی مناسب تعین فرمودند وروزدیگر که خسرو خاور بارگاه فلك اخضررا بنورطلعت همایون آرایش داد ابوالخیرخان شاه زادگان و نوئینان واشراف واعیان را بپایهٔ سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را ببارگاه در آورند و مدعای خان و نواب و نوئینان چنان بود که آن حضرت جهة تعظیم خان تابوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تابوغ آنست که در برابر سر برخانی ایستاده کلاه ازسر بردارند و یك گوش را بدست نیازمندی گرفته مانند راکعان پشت خم کنند خاقان منصور اینصورت را قبول ننموده ودرین باب گفت وشنید بسیار واقع شده آخرالامر ابوالخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده اورادریابد بعدازآن خاقان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه درآمد وچون چشم ابوالخیرخان بر بشرهٔ همایون و اسرهٔ میمون خاقان منصور افتاد وانوار دولت وکامکاری وآثار استقلال ذات درتقلد امور شهر یاری مشاهده نمود از روی شفقت ومهربانی آن مبانی جهانبانی را درآغوش کشید ونزدیك بخود جای داد ولوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده به ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود وفرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال و قمیز در گردش آمده و بعد ازآن که دماغ ابوالخیر خان از بخار بادهٔ خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان ستوده خصال نهاد و آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده واصلا تفاوت در اقوال وافعالش ظاهر نشد واین معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین گشاد و بمبالغهٔ تمام آنحضرت را بخود نزدیك تر می کشید تا هردو زانو یش بتوشك خان رسید وبنابرآن که درآن اوان ابوالخیرخان بمرض فالج مبتلا بود درساعتی که زانوهای خاقان سعادت انتما بمسندش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت آلهی شامل حالتست وعنقریب باعلی مراتب دولت واقبال ترقی خواهد نمود امید است که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد ودرآنمجلس هرلحظه اظهار دلجوئی وغریب نوازی می فرمود تاآنکه قلپاق ازسر برداشته وخاقان منصوررا تابوغ کرده گفت توهرچند مارا دروقت ملاقات تابوغ نکردی ماجهة احترام تو باین کار قیام نمودیم وحضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم تابوغ بجای آورد **القصه** خاقان منصور یکهفته در اردوی ابوالخیرخان معزز ومحترم اوقات گذرانید وابوالخیرخان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب

نصرت شعاربتسخیر خراسان نامزد نماید اما بحسب تقدیرهمدران ایام اوقـات حیات خان بانقضارسید و بعلت فجاة تدبر طبیعتش دست ازتمشیت امور بدن کوتاه‌گردانید وایل والوس اوزبك بمرتبهٔ پریشان شد که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمودوهوالغفورالودود .

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب‌اشراق ازدشت قبچاق ومسخرشدن خراسان بمحض عنایت‌پادشاهی علی الاطلاق

نظم سلاطین را بتائیدآلهی ☆ مرتب می‌شوداسباب شاهی رسد امدادشان از عالم غیب ☆ مدد ازغیر ایشان را بودعیب اگرازمحض‌تقدیر خداوند ☆ بماند کارشان دربندیکچند چوفضل ایزدی یاری‌نماید ☆ در دولت برایشان برگشاید بهرجانب‌عنان عزم تابند ☆ زفیروزی و نصرت‌کام‌یابند نظیر این تقریر وشبیه این تصویرحال خاقان منصورجهانگیرسلطان مغربین‌وشهنشاه مشرقین ابوالغازی میرزا سلطـان حسین‌تواند بود که چون ارادت ازلی ومشیت لم‌یزلی مقتضی آن‌گشت که بی‌امداد غیری برسریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابوالخیرخان پیش ازآنکـه جهة مـدد آنحضرت لشگر تعیین‌نماید فوت‌شدآنخسرو نصرت یزك ازامداد سپاه پرعناد اوزبك قطع‌نظر کرده با سی‌نفر ازملازمان خـاصه که درآن سفـر بسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود و بمقتضای کلمه کریمهٔ (فاذا عزمت فتوکـل علی‌الله)دست اعتصام بعروةوثقی‌توکل‌استوارکرده دیـدن پیکر فتـح وفیروزی را ازعـنایت حضرت پروردگـاردانست نه ازبسیاری لشگرجرار وافزونی استعداد حرب وپیکار لاجرم بهر منزل‌که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوشش رسانیـد **بیت** بهرجانب که روآری بتقدیر ☆ رکابت‌رابود دولت عنان‌گیر وازهرمرحله‌که نهضت نمود مبشر اقبـال باستقبال موکب فرخنده فال‌مبـادرت جسته برزبـان‌حال معـروض‌گردانید **بیت** بهرمنزل‌که‌گردد جلوه‌گاهت ☆ شود دیهیم شاهی خاك‌راهت طوطی‌شیرین مقال قلم کیفیت حال بدین سان رقم مینماید که‌چون حدود ابیورد ازوصـول موکب‌گیتی نورد غیرت افزای منزل مهرعالم‌گردشدخبرویرانی سلطان‌سعید میرزا سلطـان ابو سعید در قراباغ اران برالسنه وافواه طوایف انسان جاری‌گشت لاجرم خاقان منصور بیدغدغه با بیور درآمده‌اشراف واعیان آنولایت‌بلوازم‌نیاز ونثار قیام نمودند وباظهاراخلاص ودولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان‌حال وقال‌گشودند واینخبربدارالسلطنه هراة رسیده امیرتاج‌الدین‌حسن ملکی و امیربی‌نظیـر که درشهر بامرحـکومـت وداروغگی اشتغال داشتند بضبط برج وباره‌پرداختند وصورت واقعه را بسمرقند عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد باسپاه باران عـدد بعزم رزم خاقان موید ازجیـحون عبور نموده و ابوالغازی‌سلطان‌حسین میرزا باپانصد مردجلادت انتماکه‌درآنولا درسایهٔ لـوای کشور

گشا جمع آمده‌بودند ازابیوردبجانب‌مرو نهضت کردوامیرمبارزالدین ولی‌بیك رابطرف نیشابور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بوددر فراه‌جردجام بامیر ولی بیك‌رسیده بین‌الجانبین‌صورت مقاتله روی‌نمود وشاه‌زاده منهزم‌بهراة شتافت وحدیث واقعهٔ ناگزیر سلطان‌سعید نزد هرویان بتحقیق انجامید چنانچه‌سابقاً‌مسطور گشت‌اکثرخلایق‌شعار هواداری خاقان‌منصورظاهر کردند وفوج‌فوج روی‌امید بدرگاه‌عالمپناه آنحضرت آوردند بنابرآن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراءالنهر درحرکت آمد وچون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبهٔ پنجده رسید شنید که‌میرزاسلطان محمود بالشگر اندك وخوف بسیار ازنیم فرسخی اردوی کیهان‌پوی میگذرد بعضی‌از امرا زانوزده رخصت‌طلبیدند که‌بقدم جلادت پیش‌رفته سر راه برآن‌شاه‌زاده گیرند خاقان منصور ازغایت کرم جبلی تجویز اینمعنی نفرموده و فرمود **بیت** چه‌گیرم سرراه سرگشتهٔ ✿ بدرکشتهٔ بخت برگشته ومیرزا سلطان محمود بصحبت و سلامت در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته وکیفیت حال بازگفته برادران بموافقت ومرافقت یکدیگر ترك‌تسخیر خراسان دادند وازآب آمویه گذشته روی توجه‌بسمرقند نهادنداما خاقان منصورمظفرلوا چون ازقصبه پنجده کوچ فرمود بعد ازطی یکدومرحله امیرسلطان ارغون با جمعی کثیر ازدارالسلطنه هراة بموکب همایون رسید وبسعادت‌تقبیل رکاب نصرت‌انتساب فایز گردیده مضمون این‌مقال بعرض رسانید که **بیت** تخت جمشیدوتاج افریدون✿ آرزومند پا وتارك‌تست آنگاه‌خاقان‌ظفر پناه امیرشیخ‌ابوسعیدخان‌درمیان‌را بداروغگی هراة ارسال داشت وچون مشارالیه‌بدان بلده فاخره درآمدجمعی ازاهل فتنه وفسادرا که متعرض عرض ومال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ‌فرموده بساط عدل ودادممهد گردانیده فرمود تامنادی کردند که هیچ‌آفریده بهیچ‌جهة مزاحم ومتعرض کسی نشود وبیمن نصفت ورافت آنجناب‌هرویان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند در روز چهارشنبهٔ هشتم ماه مبارك رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون‌خاقان منصور بخت‌ودولت همعنان اقبال ونصرت در رکاب بشمال کوه بولیکاه رسید سادات‌وقضات واکابر واشراف که‌آن خبربهجت اثر شنودند برسم استقبال استعجال‌نمودند وبانواع التفات‌واصطناع سرافرازگشته‌زبان بدعاوثنا گشودند وتخت حاجی بیك از فر نزول همایون رشك افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه‌مذکور امیر مبارزالدین ولی‌بیك از جانب مشهدمقدسه رسید وبسعادت زمین‌بوس مشرف گردیدو روز جمعهٔ عاشر در مسجد جامع دارالسلطنه هراة خطبه بنام‌و القاب خاقان کامیاب تزئین پذیرفته زربسیار برسم نثار پاشیدند و حصار آن‌بقعهٔ متبرکه غلغله تهنیت ومبارك‌باد بگوش هوش‌خطیب منبرنه پایه گردون رسانیدند**نظم**

خسروکامران عدل طراز✿ شاه‌عالیمکان بنده‌نواز چون‌قدم زدسوی سوادهراة ✿گشت ظاهرز مقدمش برکات روی‌زرشد مزین ازنامش ✿ نقش‌سکه موافق‌کامش یافت ازنام

شاه دین‌پرور٭سرمنبرچو روی‌زرزیور آب تیغش غبارفتنه نشاند ٭ آتش ظلم‌فتنه‌جوی نماندازسحاب‌عدالتش عالم٭ گشت‌چون گلشن‌ارم‌خورم (والحمدلله علی‌ما انعم‌والصلوة والسلام‌علی‌النبی‌الاکرم محمدالمبعوث‌بمکارم‌الاخلاق محاسن‌الشیم)

ذکروصول‌آن شاهباز اوج سلطنت و سرافرازی‌بباغ زاغان‌ومبسوط ساختن جناح‌عدل و بنده‌نوازی‌بر مفارق متوطنان‌بلدان‌خراسان

بروفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار٭الم بیت شایستهٔ افسر کیانی ٭ زیندهٔ تخت خسروانی سعادتمندی تواندبود که چون نیردولت واقبالش ازمطلع سلطنت و استقلال طلوع‌نماید سرگشتگان وادی‌نامرادی‌را درسایهٔ لطف و انصاف جای داده از تاب‌آفتاب‌مهر واعتساف برهاند وتشنه‌لبان‌مسالك بیدادی‌را اززلال‌عدل‌واحسان‌سیراب ساخته بفضای راحت‌فزای‌بر وامتنان رساند گلزار ریاست‌وسرافرازی‌ازآن‌درون آید که بدست مرحمت ودلنوازی خارآزار ازپای ستمدیده بیرون آردودر جویبار ایالت وکامکاری نهال اقبال ازآن‌نشاند که‌سایهٔ مکرمت ودلداری برمفارق سرگشته گستراند معمار همتش قصور جهانبانی بآن‌قصد مشید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت‌آخر زمانی‌راه نیابد وانوار نهمتش ازافق‌کشور ستانی بآن‌نیت لامع گردد که‌شرار شر بسر وجنات روزگارسالکان مسالك‌مسلمانی نتابد نظم بودمقصودش ازگیتی‌ستانی٭ رواج ملت آخرزمانی چواعلام ایالت بر فرازد ٭ رعیت پروری‌را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان ٭ کند تعمیرقصرعدل واحسان وچون درآن اوان که مهم‌میرزاسلطان ابوسعیدگورکان درقراباغ اران بفیصل انجامید دردودمان حضرت صاحبقران امیرتیمور گورکان غیرخاقان‌عالیمکان ابوالغازی سلطانحسین بهادرخان‌گیتی ستان که ماصدق‌این مفهوم‌تواندبودموجودنبودپادشاه بی‌انباز که کلام‌معجزطراز (له مقالیدالسموات‌والارض) مخبرازطول‌وعرض‌مملکت‌اوست مفاتیح‌سلطنت‌ولایات‌خراسانرا برطبق(والله‌یوتی‌ملکه‌من یشاء) بقبضهٔ اقتدار آن خسروکامکار دادتا در روز جمعهٔ عاشرماه رمضان‌سنه‌ثلث‌وسبعین وسبعمائه‌ازتخت‌حاجی بیك بباغ‌زاغان‌تشریف برده‌قدم‌بر سریرجهانبانی نهادو تختگاه‌خاقان سعید مغفرت پناه ازیمن مقدم آن‌بادشاه عالیجاه غیرت‌افزای اورنك‌فیروزه رنك‌مهر وماه گشت ودارالملك اقلیم چهارم‌ازرشحات‌سحاب معدلت‌آن سلطان سکندردستگاه درنظارت ازفلك هفتم درگذشت وآنحضرت پشت‌برمسند حشمت وکامرانی نهاده بدلی قوی واملی فسیح روی بتمشیت مهام جهانبانی آورد وپرتوعواطف واشفاق برتنظیم امورجمهورنزدیك ودور افکنده جناح‌مرحمت واحسان برمفارق طوایف‌انسان‌بگستردو درتقویت ارکان‌شریعت غرا واستحکام قواعد احکام‌ملت بیضا فرامین‌مطاعه بنفاذانجامید ودرباب رعایت سادات وقضاة وفضلا وارباب درس وفتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم

رسانید **نظم** شد از انوار عدلش ملک روشن ✿ ز فیض همتش گیتی چو گلشن ✿ ز فتنه اهل عالم را امان داد ✿ بعهدش عدل کسری رفت از یاد ✿ اساس شرع از سعیش متین شد ✿ دعا گویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) استوار داشت و غیر نقش محبت و مودت عترهٔ طاهرهٔ خاتم النبیین صلواة الله علیهم اجمعین صورتی برخاتم دل نمی نگاشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت و شعشعهٔ انوار دین پروری آنحضرت بر اطراف آن مملکت تافت رأی شریعت آرا چنان اقتضاء فرمود که خطبه و سکه را باسامی القاب ائمه معصومین مزین گرداند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازهٔ تجدید قواعد شریعت نبی هاشمی از ایوان کیوان بگذراند اما جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هراة بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آنجماعت نبود در روز عید فطر 'یب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه گشود و همدران اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیهٔ عقد ازدواج بادرة التاج سلطنهٔ شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر بـرزد و مجلس اشرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب زینب داده مهـد عصمة پناه را بآئـین شریعت غرا بحبالـهٔ نکاه در آورد و محفل بهجت و شادمـانی آرایش یـافته سپهـر جهان دیده عقود جواهر زواهر کـه در جیب و دامن پرورده بـود بصورت نیاز نثار کرد و در وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در هجلهٔ فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالی جناب بـا طلعتی چون آفتاب بحجرهٔ مهد عفت آیاب خرامیده مقارنه برجیس برج کامکاری با ناهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت امابحسب اقتضا قضامیان حضرت اعلی و مهد علیا صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد ازچند گاه خاقان عالیـجاه اورا طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده سلطان بیگم را درحبالهٔ نکاح کشید و بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم در آن ایام که دیدهٔ انتظار دیدهٔ پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس ابکار مراد و مرام روشن بود باحداث باغ مـراد که بعد ازچند گـاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی و سیع چهار صد و چهل جریب و قصری رفیع درغایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بناو عملهٔ توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و لطافت و متانت و نظافت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمـام بجای آوردند و در اندك زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشور گشای از باغ زاغان بدانجا نقل نمود و مادام الحیوة در باب تزئین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل می فرمود لاجرم فضای دل گشایش چون عرصهٔ بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض حضرت آئینش سبزه زار سپهر شرمساری بردو از لطافت آب عذوبـت

مآبش چشمه‌حیوان عرق خجالت برجبین‌آورد **نظم** لطیف‌ودلگشا آب‌وهوائی☆مبارک منزلی فرخنده جائی درختان‌چون‌بتان قدبر کشیده ☆ ز یکدیگر بخوبی‌سر کشیده نهال سرو کزجنت خبر داشت☆ خططوبی‌لهم برهرورق کاشت کنگرهٔ عمارت دلپذیرش زبان طعن برخورنق و سدیر درازکرد وقصورخالی قصورش‌ازهفت‌گنبد سپهرمبتد یرگوی تفوق بردبیت ازعمارات اوست‌درتشویر قبه نه‌سپهر وقصـرسدیر(والحمدلله‌والشکرلله العلی‌الکبیروالصلوة والسلام‌علی‌النبی‌البشیرالنذیر)

ذکر وصول‌زمره‌ازامراووزراء وصدور بسعادت‌ملازمت‌خاقان‌منصورو بیان سرانجام بعضی دیگراز امهات مهمات وعظایم امور

هم‌در آن اوقات کـه دردارالسلطنه هـراة بیمن جلوس همایـون ع شد غیرت کارگـاه گـردون امـیر صاحب حشمت صائـب تـدبیر مـرجع وملاذ اعـاظم‌فضلاء روشن ضمیر نظام الدولة و الدین امیر علیشیر از اردوی سلـطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید وباصناف والطاف و اعطـاف‌سرفـرازشده درسلك خواص بارگاه‌جهان‌پناه‌منتظم گردیدصورت‌حال برسبیل‌اجمال آنکه آباء کرام‌واجدادعظام آن امیر آفتاب احتشام ازقدیم الایام درسلك مخصوصان دودمان میرزا عمرشیخ بهادر بن امیرتیمور گورکان انتظام داشتند ونقش منقبت‌کوکلتاشی بقلم اعتبار برلـوح خاطر اولوالابصارمی‌نگاشتند وآنجناب درایام طفولیت ومبادی اوان صبی همواره درخدمت خاقان مظفرلوا بسرمیبرد ودروقتی که آنحضرت با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت می‌نمود امیرعلیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیارکرد وچون میرزا بابر وفات یافت وخاقان منصور ازمشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیرهـمدران ولایت توقف نموده بتحصیل‌فضایل وکمالات مشغولی فرمود ودرزمـان دولت سلطـان سعید بدارالسلطنه هراة رفته روزی‌چند درملازمت‌آستان اقبال‌آشیان گذرانید اما فراخورحال ترتیب‌ورعایت نیافت بنابران ازخراسان بسمرقند رفته درخانقاه خواجه جلال‌الدین‌فضل الله ابواللیثی ساکن‌گشت‌واکثراوقات رابمطالعه مصروف داشته گاهی با امیردرویش محمد ترخان وامیراحمد حاجی که صاحب‌اختیار سرکار ماوراءالنهر بود اختلاط می‌نمود تادرین ایام که میرزاسلطان‌احمد بنا بر توجه‌خاقـان منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر نیز همراه اردو روان شد وبعدازتحقیق خبر واقعهٔ سلطان سعیدواستیلاءخاقان‌مظفرلوا بربلدهٔ‌فاخرهٔ‌هراة ازامیرحاجی‌اجازت‌حاصل‌نموده‌روی‌بهراة آورد وغریب عیدفطر سعادت‌ملازمت‌خاقان‌صاحب‌تائیددریافت‌وبعدامتدادروزگـارمفارغت صوری‌دیده بدیدارطلعت‌فایض‌الانوارخاقانی‌روشن‌ساخته‌التفات‌وعنایت‌بی‌نهایت‌شامل‌حالش شد ودرروزعید ازنتایج طبع نقادقصیده هلالیه که‌هربیت ازآن رشك لؤلؤ آبدارو‌غیرت

جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود واین معنی موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجائی رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیك و دور برأی صوابنمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاءالله تعالی وهمدر اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد واوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و مولانا قطب الدین الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی وخواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سیدمراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد ومولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت ومقارن آن حال امیرزاده محمدسلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود ومیرزا کیچیك لقب داشت باوالده ووالد خودمیرزاسلطان احمدبن میرزاسیدی احمدبن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان ازطرف قراباغ اران بدارالسلطنه هراة رسیدند وخاقان منصور ایشان را منظور نظر مرحمت واشفاق گردانیده میرزا کیچیك را بعنایت طبل وعلم وخیل وحشم معزز ومحترم ساخت وعنان اختیار امور ملك ومال را بقبضهٔ اقتدار اوداده کما ینبغی بتربیتش پرداخت وهم در آن ولا شاه یحیی والی سیستان وامیرحسن شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند وملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند وهم درآن اوقات امیرزین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده بتسخیر ولایت بلخ وشیرخان مأمور گشت وباتفاق عم خود امیرپیر محمد بن امیر یادگارشاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و یارعلی مغول که ازقبل سلطان محمودمیرزا درآن حدود بود مقاتله روی نمود و یارعلی گرفتار شده امیرزین العابدین آن ولایات را بتحت تصرف درآورد و یارعلی مغول را مغلول بشهرفرستاده شحنهٔ سیاست حضرت خاقانی اورا بقتل رسانید وهم در آن ایام خاقان گردون غلام امیرشیخ زاهد طارمی را بایالت ولایت استرآباد سرافراز ساخت وآن جناب بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از واقعهٔ قراباغ خودرا بنواحی ساری رسانیده ولوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال درخاطرش نگذاشت وناگهان برسرش تاخته تخت وجود اورا از والی حیات باز پرداخت وچون سنت سنیهٔ ایزدتعالی (ولن تجد لسنة الله تبدیلا) بدان سان جریان دارد که هرگاه صبح دولت و اقبال ازمطلع آمانی وآمال برآید وآفتاب جاه وجلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوایب روی نماید وشب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید درآن اوقات که نیّر سلطنت واستقلال خاقان ستوده خصال ابوالغازی سلطان حسین میرزا اطراف ولایات خراسان را منور ساخت وماهیچهٔ لوای کشور گشای آنحضرت سایه حشمت برمفارغ متوطنان آن بلدان انداخت والدآنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در

چهاردهم محرم‌الحرام سنه ۸۷٤ درگذشت ودربهشت برین بازمرهٔ حورعین همنشین گشت وخاقان‌منصور بلوازم‌تعزیت‌قیام نموده‌چندروز بختمات کلام‌واطعام طعام‌اشارت‌نمود وجهة مرقد معطرمهد مرحومه درکوچهٔ خیابان حظیره در غایت تکلف وزیبائی بنا فرمود والی یومنا هذا آن گلستان جنت‌نشان معموراست ونزهت‌گاه جمهورمردم نزدیك ودورانه‌هوالعفوالغفور .

گفتار دربیان نهضت میرزا یادگار محمد ازآذربایجان بعزم تسخیر ممالك‌خراسان

درآن اوان‌که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعیدگورکان‌صلح کرد ازخراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمدبن میرزا سلطان محمدبن میرزا بایسنقربن‌میرزا شاهرخ بن امیرتیمورگورکان‌باشارت عمه خویش پاینده سلطان بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بودودرتربیت برادر زاده سعی‌بلیغ می‌نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیارکرده چندگاه درظل رایت نصرت آیتش درغایت رفاهیت اوقات گذرانید وبعد ازقتل آن پادشاه‌عالیجاه ابوالنصر امیرحسن‌بیك درتعظیم‌واحترام‌میرزا یادگارمحمد بیشترمبالغه فرمود وچون‌خاطرخطیر ازممرسلطان سعید جمع ساخت‌بعضی از امراء خراسان را باسپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود ومیرزا یادگار محمدبغرور موفور علم جهانگیری افراشته‌نخست بجرجان شتافت وامیر شیخ زاهد طارمی ازصولت لشکر او انهزام یافت چون اینخبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر نظام‌الدین احمد بن‌امیرفیروزشاه وامیر مبارزالدین ولی‌بیك‌را برسم‌ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت‌آثار باستقبال مخالفان روان گردانید وایشان از نیشابور به سملقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند وخاقان منصور میرزا کیچیك را ازعقب ارسال داشته شاهزاده درسملقان بامراء ایلغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد‌که ازدهنه‌استراباد‌بیرون آمده بودنهادند وبعد ازوصول بمنزل شوراب بمقتضای نشانی که ازپایهٔ سریر اعلی بدیشان رسیدعنان از میدان قتال پیچیده درکوه خروس‌ییلاقی که برفعت‌ومتانت‌رشك‌فلك‌اخضر‌وغیرت سدسکندربود تحصن‌نمودندومیرزا یادگارمحمدبپای آنکوه‌گردون‌شکوه رفته چون مشاهده فرمودکه کمند اندیشه‌بکنگره تسخیرآن نمیرسد دامن تمنی برافشاند وبارگیر قمر مسیر بطرف اسفراین راند ازآن جانب‌خاقان‌کواکب مواکب بتاریخ‌چهارم‌ربیع‌اول سنه ۸۷٤ ازدارالسلطنه هراة رایات ظفرآیات افراخته مشهد مقدسه‌را محل‌نزول‌همایون‌ساخت ولوازم طواف مرقد عطرسا وروضه جنت‌آساء‌امام علی‌بن‌موسی‌الرضاعلیهماالتحیه‌والدعا بجای‌آورده خدام‌ومجاوران

آن‌سده سنیه‌را بصلات وانعامات بنواخت‌وچون‌میرزا کیچیك وامراءایلغارخبرقرب‌وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه خروس ییلاقی پائین خرامیده‌در عقب میرزایادگار محمدروان شدند وخاقان منصوراز درآمدن میرزا یادگارمحمد بولایت اسفراین‌وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم‌فرموده و برالنك‌رادگان عبور کرده ازجلگاه جنوشان و یلغریغاج بشعب کوهی که درمیان‌جنوشان‌واسفراین‌حایلست‌درآمد ومیرزاکیچیك‌وامراء ایلغار درآنمنزل باردوی نصرت آثار رسیدندو خبررسیدن میرزا یادگار محمدو سپاه آذربایجان رسانیدندند خاقان منصورچون ازحال دشمنان مقهور خبریافت سید مراد اوغلاقچی‌ومیرعلی‌میرآخوروشیخیم‌ایل‌اوغلی راباهزارسوار جراربرسم منغلای از پیش روان ساخت وآن شب بتهیه اسباب پیکار واستمالت بمبارزان خنجر گذار پرداخت و امراء ایلغار باامیرعلی جلایر دوچار خورده‌آغاز کارزار کردند وامیرعلی غالب‌گشته امیرسیدمراد بقتل‌رسید ودیگران روی‌باردوی همایون آوردند

ذکرمحاربه‌خاقان‌منصورمؤیددرمنزل‌چناران‌بامیرزایادگارمحمد

صباح‌روز دیگر که خسروفیروزه اورنك بعزم حرب وجنك لوای بیضادر فضای سپهرخضرا برافراخت وازشعاع تیغ‌عالم اقطاع‌مواکب‌کواکب راانهزام داده صیت‌فتح وفیروزی دربسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفرلوا ابوالغازی سلطان میرزابعزم ترتیب امورمصاف ورزم‌سالکان مسالك خلاف بدن بی‌بدیل رابجوشن‌حمایت عنایت الهی‌بپوشید وبارگیر تأئید نامتناهی سوارگشته در تعبیهٔ سپاه‌ظفرعطیه لـوازم اهتمام بتقدیم رسانیدسرداری‌میمنه‌را بیمن جلادت‌امیر مبارزالدین ولی‌بیك مفوض‌داشت وریاست میسره‌را بسرپنجهٔ شهامت‌میرزاکیچیك وامیرعبدالخالق بازگذاشت امیـ شیخ‌حسن تیمور وامیرمغول وامیر شیخ‌ابوسعید خان درمیـان رابهر اولی مقررنمود و بنفس نفیس همایون‌در قلب‌لشکر فیروزی‌اثر مقام وآرام فرمود سپاهی آراسته شدکه بهرام تیزچنك بـراوج سما از بیم‌پیکان خـون افشان ایشان‌سپر زرین آفتاب برسر کشید ونهنك بی درنك دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جـوشن پوش گـردید **نظم** خدیو جهان گیر دشمن شکـن ☆ سپاهـی بیاراست پولاد تن همـه تند خوی وهمه تیزچنك ☆ بصحرا چوشیر و بدریا نهنك گرفته بکف خنجر خـون فشان ربوده به‌نیزه سر سرکشان و از آنجانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد شبدیز عـزم بمهمیز پهلوانی تیزکرده بمیدان ستیزخرامید وروی بتعبیهٔ لشکرآورده خـوددر قول منزل گزیدامیر علی‌جلابر رادر برانغار جای داده‌وامیر احمدعلی فارسی برلاس وامیر سلطان‌حسن ارهنگی‌رابجوانغارفرستاد ایوب وشیخی‌جلابر ومحمدکوکلتاش را هراول ساخت وبکثرت عدد وعدو مغرور بوده رایت نخوت برافراخت والحق سپاه‌عالم سوز شاه‌زاده درآن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند وبقوت ازرستم واسفندیـار

گوی تفوق میربودند **نظم** همه‌تیز خشم وهمه کینه کوش ✿ همه همچودریا بجوش و خروش-گرفته بکف تیغ برانهمه ✿ که‌حمله چون‌شیر غران همه‌وبعد ازآراستن‌صف لشگر آن‌دو خسرو جلادت اثردر برابر یکدیگر بایستادند وسورن انداخته باشتعال آتش قتال‌فرماندادند میرزا سلطان حسین چون‌آفتاب جهان‌تاب تیغ‌زراندود از نیام بر کشید ومانند بهرام‌خون آشام درمقام‌انتقام ثبات قدم‌ورزید ومیرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بزهر قهرآب دادوخدنك چهار پر برزه کمان کیانی‌نهاد فغان کرنای وکوس بگوش نظارگیان آسمان رسیدوغبار سم‌ستوران نقاب‌کحلی برروی آفتاب عالمتاب پوشید نایرهٔ حرب‌آتش فنادرخرمن جانها فکندوتند بادحمله نهال‌بقا ازجویبار وجود بر کند **نظم** دلیران بکین‌رایت افراختند ✿ بقصدسر یکدیگر تاختند چنان‌ریخت خون تیغ خاراشکاف ✿ که‌شد لاله گون‌خاك‌دشت مصاف در آن‌اثنا ازبرانغار سپاه خاقان منصور امیرمبارزالدین ولی بیك بیك‌حمله جوانغار مخالفان رامنهزم ساخت‌وامیرحسن شیخ تیمور ازدست چپ درمیدان تاخته بنیادحیات فوجی ازدشمنان رابرانداخت میرزا یادگار محمدچون آن‌شیربیشه تهور یعنی‌حسن‌شیخ تیموررادرجوانغار ندید برآنطرف حمله آورده آثاراقتدار ظاهر ساخته برعقب یسال ظفر مال‌گشت وخاقان رستم خصال آنحال مشاهده نموده‌بهادران موکب همایون‌رافرمود تاشبه کردند وعقابان سهام‌خون آشام را ازآشیانه کمال در پرواز آوردند **نظم** دلیران دشمن‌کش تیز چنك ✿ سوی ترکش وتیر بردندچنك بهرتیر کزشست انداختند ✿ یکی‌را ز زین سرنگون ساختند وبا وجودوفور باران تیرمرك‌تأثیر فوجی ازشجعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیك موکب ظفر مآثررسانیدند ودست باستعمال تیغ وسنان برده نیران کارزار مشتعل گردانیدند درآن محل خاقان پردل‌بقوت شجاعت کامل وقدرت شهامت شامل برسر دشمنان تاخت وبصرصر حمله قیامت نهیب تزلزل درارکان جمعیت وشکیب‌ایشان افکنده همه راپریشان وگریزان ساخت **رباعی** هرچند که‌نخجیر بود تندودلیر ✿ فی الحال گریزان شود از حملهٔ شیر تیهو زمصاف باز بگریزد زود ✿ آهو ببر هژبر کی ماند دیر شجعانی که‌درتاب وتوان‌خود رااز رستم‌دستان زیاده میپنداشتند ودر جرأت وجلادت اسفندیار روئین تن را غاشیه کش خویش میانگاشته مانند پشهٔ ضعیف نهاد که‌باتند باد نستیزد ومثال‌مواکب کواکب که‌ازاشعهٔ‌انوار آفتاب بگریزدازاهتزاز صرصر قهرپادشاه شجاعت‌پناه ولمعان تیغ‌و سنان خاقان نصرت دستگاه‌روی توجه بوادی فرارنهادند ومبشران تأییدالهی وکارسازان تقدیر شاهنشاهی صیت‌روح افزای فتح‌وفیروزی وبشارت دلگشای ظفر وبهروزی دردادند وخاقان‌منصور گریختگان را تعاقب نموده زمرهٔ‌از ایشان بضرب‌تیغ بهادران موکب‌نصرت نشان‌بقتل رسیدند وفرقهٔ اسیرسرپنجهٔ تسلط‌واقتدار اوگردیدند بهلول‌کاشانی‌وشیخ سعیدطغانی‌ومحمد کوکلتاش وامیرایوب وامیر احمدعلی‌فارسی وسلطان‌حسن ارهنگی ازجمله اسیران بودند امیر

ایوب وامیراحمد وسلطان‌حسن بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیهٔ نامبردگان راه‌بیابان عدم پیمودند وخاقان منصور بعداز اختصاص بفتح وظفر لوازم محامدمهیمن غفوربتقدیم رسانیده‌امیرحسن شیخ‌تیموررا بایالت ولایت استرآبادفرستاد وبنفس نفیس عنان‌عزیمت بمستقرسریر عزت وکرامت انعطاف داد وآن‌مسافت‌بعیده‌را درغایت استعجال وسرعت‌طی‌فرمود چنانچه ازمشهدمقدسه‌در عرض سه‌روز بدارالسلطنه هراة درتخت حاجی‌بیك نزول نمود منتظر آن‌زوایای خدمتکاری و معتکفان خبایای امیدواری دیدهٔ انتظارکشیده ازغبار موکب سپهر مراتب روشن ساختندولوازم شکرو ثنای ایزدسبحانه وتعالی بجای‌آورده بایفای نذرو صدقات پرداختند وخاقان عالیشان‌در آن‌زمستان بباغ سفیدبراق قشلاق نمودو ظل‌ظلیل عاطفت ورافت بسرمفارق متوطنان بلدان خراسان مبسوط فرمود والحمدلله الشکورالمعبود

ذکروصول بعضی ازامراءمیرزاجهانشاه بدرگاه‌خلایق پناه‌خاقان‌آفاق وارتفاع‌رایت‌دولت‌میرزایادگارمحمدبامداد پادشاه‌آذربایجان‌وعراق

درآن زمستان‌که خاقان وافرتهورابوالغازی سلطانحسین بهادردرباغ سفیدروی بتمهید بساط‌عیش‌ونشاط‌آورد وبتجرع اقداح‌افراح‌پرداخته غبارشدایدسفرومتاعب‌خوف وخطر ازلوح دل میسترد یارعلی ترکمان‌بیرام وپسران محمدعلی شکرکه از اعاظم امراء آذربایجان بودند باهزار مردشجاعت‌پناه‌باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزامحمدی بن‌میرزا جهانشاه ازامیرحسن بیك‌روی گردانشده عنان‌عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند وبکریاس گردون اساس خاقانی رسیده‌باصناف الطاف سلطانی مفتخرومباهی گشتند وبتاریخ هشتم‌رجب سنه ۸۷٤ قاضی‌علی که‌از جملهٔ مقربان امیرحسن بیك بود برسم رسالت تشریف آورده اززبان آن‌پادشاه عالیشأن بسمع اشرف‌خاقان عالی‌مکان رسانید که‌همواره میان‌آباء عظام‌شمام واجداد گرام ما اساس مودت وبناء محبت و ارتباط استحکام داشته چون‌بعنایت قادرمختار اینجانب رادفع فسادمیرزا جهانشاه میسر گشت میرزاسلطان ابوسعید ازشیوهٔ ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان کشید وهرچند ازاینطرف تواضع ونیازمندی‌بوقوع انجامید فایدهٔ برآن‌مترتب‌نکرده عاقبت منتقم‌جباراورا باونمود وصورتی که‌درپرده غیبت مستور بودظهور فرموداکنون مدعا آنست که‌رابطه اتحاد موروثی مرعی‌باشد وجماعت‌ترا که قراقوینلو راکه پناه بدان درگاه برده‌اند بدینجانب فرستند خاقان منصور قاضی‌علی رارعایت موفور کرده روزی چنداجازت مراجعت ندادوفرستادن امراء جهانشاهی راازمقتضای مروت مستبعد شمرده جهة جواب‌آن سخنان‌قاصدی نزد امیرحسن بیك‌روان ساخت ودرآن زمستان

امیرمغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت وشاه یحیی حاکم سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضهٔ اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معرکه چناران بحدود دامغان وسمنان رسیده کیفیت واقعه را بامیرحسن بیك نوشته مدد طلبید وامیرحسن بیك درمقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیك وامیرحسین بیك را که در سلك خویشان او انتظام داشتند باامیرشاه منصور بن امیرشاه سوار قراقوینلو ودوهزار سوار مکمل مسلح بکومك میرزا یادگار محمد نـامزد کرد و شاهزاده آماده رزم وپیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد ودرولایات خراسان ظلم وبیداد آغاز نهاد و همدران اوان جمعی ازکلانتران ولایت قاین بواسطهٔ منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند وامیر زاده زینل سبك بن امیر حسن بیك را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند وشاه زاده هزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بیخبر برسر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش رابر انداخته واین اخبار بدارالسلطنه هراة رسیده بعضی ازمردم کوته اندیش مانند امیرایوب وشیخی جلایر ونعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانیدند وبطرف اردوی میرزا یادگار محمد گریختند آنحضرت بفرار آنجماعت التفات ننمود وامیر عبدالخالق فیروز شاه وبیرام ترکمان ویار علی ترکمان را بافوجی کثیر ازلشکریان برسم ایلغار روان فرمود وچون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی ازجنود میرزا یادگار محمد که درنیشاپور بظلم وبیـداد اشتغال داشتند گریخته دراسفراین باردوی شاه زاده پیوستند وامراء ایلغار بالنك رادگان رفته خیمهٔ اقامت برافراشتند ومیرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده رادرحیز تسخیر کشیده وپرتو این خبر برپیشگاه ضمیر خاقان عالی جاه تافته دانست که تابنفس همایون متوجه دفع اعداء دولت روزافزون نگردد وآنچه مراداست بوقوع نخواهد پیوست بنابرآن درغره مـاه مبارك رمضان باسپاه فراوان ازبلدهٔ فاخرهٔ هراة نهضت فرمود ودرالنـك رادگان امراء ایلغـار رابخود ملحق گردانیده عازم سبزوارشد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزواررا بقاضی بیك که از سایر خواص او بمزید اعتماد امتیاز داشت سپرد وروی توجه بطرف بسطام ودامغان آورد وبعداز آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر باندك زمانی آن بلده را درحیـز تسخیر کشیدند و قاضی بیك را باهفتاد تن ازمتابعان مقید و مغلول گردانیدند وقاضی بیك زنده مانده سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و از ارباب آن ولایت سید نصـرالله کسکنی وخواجه معین مختـار که دم از هواداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند وموکب نصرت شعار بعداز فراغ از مهـم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون موضع پنجدهنه پایان ولایات بحرآباد معسکر خاقان والانژاد گشت قراولان شاه‌ـ زاده بیارعلی ترکمان وبیرام ترکمان وشیخ ایل اغلی که برسم ایلغار ازاردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دوچار خوردند ودرسرپل جاجرم بشعلهٔ تیغ وتیر معرکهٔ رزم گرم کردند وقراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امراء عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و

قاسم دولت‌ملك‌را باطایفهٔدیگر اسیر ساختند وبپایهٔ سریر اعلی آوردند وازجملهٔاسیران شخصی که نوکر خاصهٔ امیرحسن‌بیك بود ملحوظ عین‌مرحمت گشته سایر آن‌طایفه بـه سیاست شحنه قهراختصاص‌یافتند آنگاه ماهچهٔ عـلم‌آفتاب عطیه ازآن منزل درحرکت آمده پرتووصول برقصبهٔ جاجرم انداخت ودرآن‌موضع فلك‌ستیزه کارشیوهٔ ناسازگای ظاهر ساخت ع کارفلك اینچنین‌بود پیوسته

گفتار در بیان سبب تغییر یافتن نیّت رزم و معاودت رایت خاقانی از جاجرم جهت رعایت حزم

در آن ایام که جاجرم‌از فرنزول خاقان منصور بسـان گلستان ارم ناضر وخرم بود زمانه بی‌شرم وسپهر بی‌آزرم آغازستمکاری کرد واین‌خبر درمعسکر ظفر اثرشیوع یافت که میرزایادگار محمد سلك جمعیت امیرحسن‌شیخ تیموررا کـه دردهنـهٔ استراباد نشسته بود بسرپنجه شجاعت ازهم بگسیخت وحسن بقلعه شماسان گریخـته بعد از چند روز بیرون آمد وبدست نیازمندی دردامن دولت شاهزاده آویخت وبمجرد انتشار این سخن فوج فوج ازسرداران صف‌شکن ازموکب خاقان تهمتن فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت برسایرامرا وارکان دولت بی اعتمادگشت جهةرعایت حزم روزی‌چند از اقبال‌بمیدان رزم درگذشت وازجاجرم کوچ فرمود بعد ازقطع منازل ومراحل بمشهد مقدسه رضویه‌شتافته التجابعتبه علیه امـام واجـب‌الاحترام افتخـار آل خیرالبریه علی‌ابن موسی‌الرضا علیهماالسلام والتحیه نموده آداب طـواف‌آن قبه عرش مطاف بجای‌آورده نضارت ریاض دولت راازبارگاه‌واهب‌العطـایامسألت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول‌آغروق همایون بودروان شد وبعد ازوصول بآن منزل‌بموقف عرض‌رسید که دارالسلطنه هراة غوغای‌عظیم دست‌داده وتقدیرملك قدیر ابواب بیدادبر روی‌متوطنان آندیار گشاده‌وتبیین اینمقال آنکه درخلال احوال گذشته خواجه عبیدالله اخطب نسبت بخواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی‌سخنی تقریرآمیز بعرض حضرت‌خاقانی رسانید وخواجه طاوس مواخذ ومقید شده مبلغ سیصدهزار دینار کپکی فرود آوردو خواجه عبدالله بجای او درمنصب اشراف‌دیوان اعلی دخل‌کرد ودرین اوقات که‌هرویان ازسایهٔ چترمعدلت خاقان منصور دورمانده بودند خواجه عبدالله که باتفاق خواجه‌نظام الدین بختیار سمنانی درهراة بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بـر عجزه ورعـایا زر تعدی حواله کرد وبآتش بیداد دودآه ازسینه‌مظلومان‌برآورد وکاررعایا باضطرار رسید ومهم بدانجاانجامید که عوام‌لناس هجوم نموده خواجه عبداللهرا بـوقتی کـه در دارالعداله میرزا شاهرخ نشـسته بود وابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنك‌باران کردند واو بیکی‌ازخانهاء مدرسه گریخته به هزارحیله‌از آن‌مهلکه‌جان بیرون بردوچون در منزل پـل خـاتون این خبر بعرض همایـون رسید یکی ازاعیان ملازمان سلطنت

آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آنحال خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید عدل و انصاف ورفع رسوم ظلم واعتساف بدارالسلطنه هراة ارسال داشت ونشانی در باب استمالت متوطنان آندیار شرف اصدار یافت و امیرعلیشیر بدان بلدهٔ فاخره شتافت و بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت مظلومان وستمدیدگان واستیصال نهال ظلم وعدوان پرداخت وفرمود که تاآن نشان فتنه نشان را درروزجمعه بر سرمنبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن وآسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه وجلال مقرب حضرت سلطانی گشودند وچون امیر نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید و بی اختیار گشت وخواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر برمسند اشراف دیوان نشست بعد ازآن آغروق همایون ازپل خاتون بصوب قلعهٔ تیره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دارالسلطنه هراة نهضت نمود وبتاریخ یازدهم ذی حجه حجهٔ مذکوره بباغ نظرگاه نزول فرموده درهفدهم ماه ازآنجا بالنك مشرتو که دربرابر پل سالار است شتافت ازآنجانب میرزا یادگارمحمد چون از مراجعت موکب ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران بازنکشید وهمدر انایام میرزا سلطان محمود ازآب آمویه گذشته درحدود بلغ و خان طغیان باوج آسمان رسانیدواین اخباردراردوی ظفرآثار اشتهار پذیرفته طایفه که پرده شقاوت بصر بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم دربیابان بی پایان فرار نهادند واینمعنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چندروزی ازمقابله ومقاتله اعدا تغافل ورزدوازالنك مشرتو بدشت ساقسلمان نقل فرمود ودرین منزل نیز بسیاری ازمردم بی عاقبت ازموکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام ازدشت ساقسلمان براه تقوز رباط متوجه تیره تو گشت بمصلحت آنکه روزی چند آغروق همایون را درآنحصار که مانندقلعهٔ سپهر دوار از کمندنوایب روزگارمصون ومحروس است مضبوط سازد وبنفس نفیس همایون بهرجانب که مناسب داندرایت توجه برافرازدبعد ازوصول بحدود آنموضع احمدتوقچی که ازخاك برگرفته ترغیب آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگرحضرت اعلی بایکدونوکر تشریف می آورند در قلعهٔ را میگشایم والادرطریق اطاعت سلوك نمی نمایم خاقان سعادت انتما ازشنیدن این سخن بر آشفته عنان یکران بصوب کنارآب مرغاب انعطاف داد چون بمقصد رسیدازترا که میرزا ابراهیم وپیرعلی دیار علی وقایتماس وازمردم ماوراءالنهر سلطان بایزید اوغلان وسلطان ارغون دون وشیخ درویش قوچین سالك طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شد ونمیدانست که بکدام جانب توجه نماید درآن اثنا قاصدی یوسف

نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید وعرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار ومخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند وجمعی کثیر ازمردم دولتمند در نواحی قیصار بهوا داری موکب نصرت شعار اجتماع نموده‌اند وانتظار طلوع ماهچهٔ علم انجم حشم می کشد امیدواری آنکه نیر مراد این مهجوران بر افق مقصود نورافشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد واین التماس بعزقبول اقتران یافته هوای قیصار ازغبارسم سمند پادشاه کامکار مشك آثار گشت وامیرمظفر برلاس بعزملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص وبندگی ومراسم نیاز وسرافکندگی بجای آوردونسیم عنایت خاقانی ازمهب مهربانی برریاض آمالش وزیده بحصول ثمرهٔ مقصود ومحصول شجرهٔ بهبود امیدوار گشت وازقیصار نهضت همایون بمیان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیرمحمد با اولادو اقربا به تقبیل قوایم سریر سدرهٔ انتما قیام نمودندو بوفور الطاف خسروانه واعطاف پادشاهانه ازامثال واقران امتیازواستثنا یافتند وازآنجا قرین یمن وسعادت کوچ بوقوع انجامیده چهار باغ قصبه میمنه از طنطنهٔ کوس نزول همایون بلندآوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر ازاهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت واشفاق سرافراز گردانید وحضرت خاقان درهمان منزلت اقامت داشت تاوقتی که رایت نهضت بصوب مستقرسریر کرامت برافراشت .

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد برسریر سلطنت خراسان وبیان شمه از حیف وتعدی امراء عراق وآذربایجان

در آن اوان که خاقان عالیشأن ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان ازالنك مشرتو بصوب قلعهٔ تیره تو کوچ فرمود هنوز ابوالمظفر یادگارمحمد میرزا درولایت طوس بود اماعمه شاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریك امیر فریدون برلاس وسلطان احمد چهارشنبه ازمنزلی که در بیرون هراة داشت بشهردرآمده آن بلدهٔ فاخره راجهة برادرزاده را ضبط نمود ونقارهٔ شادیانه زده فرمود تادرروزجمعه ششم محرم الحرام سنه خمسین وسبعین وثمانمائه خطبه بنام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندندو درآن ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیدهٔ درمدح پاینده سلطان بیگم درسلك نظم کشید که مطلعش اینست

بیت همچنان کزفضل حق خاتم سلیمان را رسید ✿ ملك بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید

وچون میرزا یادگار محمد بولایت جام خرامید باسم اکابر واشراف بلدهٔ هراة استمالت نامه‌ها روان گردانید وازشمال شهر گذشته ازعقب ابوالغازی سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت وامیرحسن شیخ تیمور رابضبط آنحدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت وعظمت برافراخت واز راه رباط سنجاب بسواد هراة در آمده سادات وقضاة

و اکابر و اعیان بـرسم استقبال استعجال نمودند و شاه‌زاده بتعظیم ایشان قیام فرمـود و همه را بنوازش بیدریغ سر افـراز ساخـت و آنـروز کـه قمر در طریقهٔ‌محرقه بـود بـالنك‌کهـدستان منزل گـزید و در روز دوشنبه نهم محرم که‌دیگرروز تربیع تحسین‌بود بباغ زاغان شتافت وسریر سلطنت خاقان سعید را که چندین‌سال ازفروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل‌مانده‌بود از پـرتو انوارجبین آفتاب قرین‌منور گردانید وامراء آذربایجان که‌قرابتان ابوالنصر امیرحسن بیك‌و کومك‌شاه‌زاده بودند درخراسان میل‌اقامت نمودند وآنجناب همه‌را در باغات وبساطین سلاطین‌و منازل جنت آئین فرودآورد وغایت رعایت دربارهٔ ایشان بتقدیم رسانیدوچنان مقررشد که‌در خطبهٔ نخست دعای دوام‌دولت امیرحسن‌بیك بـرزبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمدرا نام‌برند ومیرزا یادگارمحمد بعدازتمکن برسریرجهانبانی منصب‌اشراف دیوان‌را بخواجه‌قطب‌الدین طاوس سمنانی مسلم داشت‌و زمام سرانجام امورملك ومال‌را بقبضهٔ اختیار پاینده سلطان‌بیگم بازگـذاشت وچون آن‌شاه زاده ساده‌بعیش وعشرت بسیار مشعوف‌بود واکثر اوقات‌را بتجرع‌بادهٔ گلرنك واستماع نغمهٔ عود وچنك‌صرف مینمود واصلا پروای‌ضبط امورمملکت نمی کرد وازهرکس ظلمی‌صادر می‌شد شرطباز خواست بجای نمی‌آورد امراء ترکمان‌در اطراف ولایات خراسان‌ابواب جور و طغیان برروی رعایا وبی‌چارگان گشادند وطوفان‌بلا بالا گرفته بسیاری ازخراسانیان قدم در وادی جلانهادند سلطان خلیل ولد امیرحسن‌بیك درالنك رادگان خیمهٔ‌اقامت افراشته متعرض متوطنان آن‌حدود می‌گشت وظلم تعدی امـراء برادرش زینل‌بیك که درولایت قهستان بودند ازحد اعتدال‌درگذشت درخلال این‌احوال امیرحسن شیخ‌تیمور که‌جهت ضبط کنار آب مرغاب متعین‌بود بواسطهٔ کدورتی که‌ازامیر علی‌جلایر درخاطر داشت‌ازراه سرخس بجانب‌سملقان وجرمغانکه‌سیورغال او بودتوجه نمودوظهوراین امورموجب‌آنشدکه کرت دیگر آفتاب دولت‌خاقان‌منصورازافق‌دارالسلطنه‌هراةطلوع‌فرمود

گفتار دربیان‌توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریرعزت وکرامت بعداز تقدیم مشورت باامرای‌صائب رای‌وافر حشمت

درآن ایام که قصبهٔ میمنه‌از میمنت مقدم معزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا غیرت‌افزای‌فضای‌فردوس اعلی‌بود علی‌التعاقب والتوالی بسامع جاه‌وجلال می‌رسید کـه میرزا یادگارمحمدازنشائهٔ باده غروربغایت بی‌شعور است وازتواتر تجرع شراب انگورگاهی مست‌و گاهی مخمور هرگز خیال‌ضبط ملك‌ومال درکاخ دماغ نمی گذارد ودرهیچ‌وقت نقش‌لشگرکشی وکشور گشائی برلوح دل‌نمی‌نگارد واز بطالت اعیان حضرت اوصورت فراغت دربلاد خراسان مستورگردیده واز ضلالت ارکان دولت

اومبانی شرع شریف وقواعد ملت حنیف بانهدام و انعدام نزدیك رسیده بناء علی هذا خسرومنصور مظفر لوا بدیدن پیکر فتح وفیروزی واثق گشته رأی جهانگشای بر آن قرارداد که بیك ناگاه بجانب دارالسلطنه هراة تازدو بصرصر حملهٔ قیامت اثر نهال اقبال مخالفان رااز بیخ و بنیاد براندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود بامیر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاد وشمهٔ ازمحظور خاطرخطیر بآن امیر صائب تدبیردر میان نهادو آنجناب شرایط تحسین وآفرین بجای آورده در اخفای آن سروصیت نمود وفرمود که اگر این سخن بامن نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب اینهمه مبالغه والحاح درین باب چیست امیرعالی جناب جوابداد کـه عدم افشای این راز ازجملهٔ واجباتست زیرا که مردمی که از موکب اعلـی گریخته نزدمیرزا یادگار محمدمی روند اگر ازین داعیه وقوف یابندبی شبهه کیفیت عزیمت همایون رابه عرض اورسانندوهرگاه پرتوشعور شاهزاده برمکنون ضمیر آفتاب تاثیر افتدسالك طریق حزم واحتیاط گردد وآنچه مقصود مـاست بحصول نه پیوندد **القصه** بنابرتاکید امیر ستوده خصال شهریار بی همال بی ازآنکه این خیالرا باسایر امراء ظاهر سازد رایـت نصرت برافروخته از میمنه کوچ فرمود وبطرف کنـار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل دربوکن نزول نمود آنگاه امرای عالی مقام ونوئینان جم احتشام رادرمجلس جاقئی نشانده مافی الضمیر خویش ظاهرساخت ومقتضای کلمهٔ کریمه (وشاورهم فی الامر) بجای آورده بامرمشورت پرداخت تمامی آن جماعت متفق اللفظ والمعنی عزیمتی را که درخاطرعالی مآثرقرار یافته بود تحسین کردند وبطوع و رغبت اظهـار اطاعت وانقیاد نموده لوازم دعا وثنا بجای آوردند وخاقان دشمن شکن بوثوق تمام واعتضاد لاکلام از بوکن روان شده سرپل تابان ازفر نزول همایون غیـرت سپهر بوقلمون گشت ودر آن مرحله امیرپیرمحمد ارلات وامیرساربان باچند نفـر بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست ومحافظت آغروق همایون توقف نمودند وسایر امراو ارکان دولت درملازمت رکاب سعادت منقبت تصمیم عزیمت فرمودند

ذکر نهضت رایـت ظفرمآل بجانب دارالسلطنه هـرات برسبیل استعجال وکشته شدن میرزا یادگارمحمدبتیغ تقدیر مالك الملك متعال

مثنوی سلاطین که کشورگشائی کنند ٭ بتوفیق حق پادشاهی کنند۔چوتأیید یابند ازلطف حق ٭ شودحال ایشان بدیگر نسق۔نباشد چـو دیگرکسان کارشان ٭ بود بوالعجب جمله کرداوشان نترسنداز دشمن کینه خواه ٭ ندارندباك از جهانی سپاه۔چـو سازنداعلام همت بلند ٭ به بندند خلقی بانجم کمند۔دگرفکر تسخیر کشور کنند ٭ بیك حمله ملکی مسخر کنندبیهر سو که تازند بهرستیز ٭ برآرندازعالمی رستخیز ٭ شبی گر

خیال شبیخون کنند ✿ به یکدم جهانی دگر گون کنند مؤید اینمعنی ومصداق این‌دعوی آن که درآن ایام که میرزایادگار محمد در دارالسلطنه هراة درغایت عظمت واحتشام مقام وآرام فرموده بود وچند هزاربدوی سواربهرام انتقام صبح و شام ملازمتش می نمودند و از خراسان تا بغداد کومك پی‌درپی داشت‌و هیچکس خیال انتقال آندولت پیرامن خاطر نمی گذاشت‌ابوالغازی سلطان‌حسین‌میرزا اصلااز کثرت عددو عددمخالفان نیندیشید وباا ندکی ازملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب‌مرغاب ایلغار فرموده عنان یکران بدانصوب منعطف گردانیدو مانند فلك‌افلاك درشبانه روزی عالمی طی نموده بیك‌ناگاه سحری بباغ‌زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمدرا بجهان جاودان روان فرمود **قطعه** شنیده‌ام که شه مشتری جبین‌بهرام ✿ که داشت رایت اوبرفلك سر افرازی رساند برسرخاقان چین شبی‌خونی ✿ که‌تیغ‌او بسر خصم کرد سربازی هزار باراز آن قصه این‌عجیب تراست ✿ که‌ساخت دولت سلطانحسین ابوالغازی شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی جمهور ملازمان موکب آن مهرسپهر کامرانی برتصمیم آنعزیمت قرار یافت درکنار آب مرغاب جیبه قسمت کرده باهشتصدوپنجاه سوارجرار که بنوك نیزه‌خاراشکاف کلف‌ازروی ماه‌ربودندی‌وبزخم‌پیکان دیده‌دوزخون‌ازشریان شهاب ثاقب گشودندی **بیت** تیغ آختکان پاك‌عنصر ✿ برتیغ نوشته یارب انصر در غایت‌استعجال بجانب مستقرسریرجاه‌وجلال ایلغارفرمود وبعدازطی منازل نیم شبی درباغ رباط فرودآمده چاشت گاه‌روز دیگر ازآنجابراه لنگربابا خاکی توجه نمود وازجمله مؤیدات فتح‌وظفر که‌دراثناء راه‌موجب مزید وثوق شاه‌وسپاه گشت‌یکی آنکه قدوة اهل جذبه‌بابا خاکی که‌از مبادی ایام شباب تازمان‌ظهور آثار شیب از ختلاط شیخ وشاب‌احتراز واجتناب کرده درذامن کوهی سربجیب‌عبادت فرو برده بود بون‌خبروصول‌لوای کشور گشای‌همایون‌شنود بخلاف‌معهودمایل‌ملاقات‌خاقان‌خجسته‌صفات شته خودرا منظورنظر آنحضرت گردانیده علمی وگوسفندی وگویاحی پیش کش فرموده التماس نمودکه ساعتی‌منزل اورا بنورحضور منورسازند وخاقان‌منصور ملتمس اورا مبذول داشته آن‌مقدار درخانهٔ درویش‌نشست که ماحضری کشید آنگاه روی‌براه آورد باباخاکی تاقلعه‌کوهی‌که ممرعبورسپاه ظفراثربود مرافقت کرد ونیزه خود را بدست خاقان منصور داده در غایت غضب بطرف هراة سه‌نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سورن انداخته بازگشت و خاقان منصور باستظهار قوت صوری ومعنوی‌عنان سمند عالم نورد براه هوادشتك انعطاف‌داده چون شب درآمد شیرم قراول رابرسم‌زبان گیری پیش فرستاد و درصحرای هوا دشتك شخصی که‌در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون‌آمده بود بموکب همایون‌رسید وازتقریر او بوضوح پیوست که‌مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پیما خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم درطی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرموده همان لحظه ازنزد شیرم قراول معتمدی رسید وخبر رسانید که‌تاچشمه‌خیز دوك رفتم وغیر

غفلت وعدم شعور از هرویان خبری نشنودم و آن شب سه‌شنبه ۲۳ صفر بود ودروقتی که ماه طلوع نمود ماهیچه علم آفتاب شیم پرتو وصول برچشمهٔ خیزدوك انداخت ودرآن موضع سپاه نصرت پناه جیبه‌پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب‌الادغان امیر مظفر برلاس وشیخ ابوسعیدخان درمیان‌وابراهیم برلاس ودرویش علی ارلات با صدوپنجاه مردشجاعت صفات جهة گشادن دروازهٔ بزرك باغ زاغان پیشتر روان گشتند وحاجی محمدخسرو به‌مصلحت زمان گیری ازعقب امرا ایلغار درحرکت آمده تانزدیك باغ زاغان رفته وبازگشته عرض کرد که‌میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مـانند بخت‌خود درخواب استو خاقان منصور ازاستماع اینخبر خوشدل ومسرور شده بـراه کوچه خیابان بسان‌سیل شتابان روی‌براه آوردو بعدازوصول بمزار علامهٔ رازی میرزا کیچیك‌رابکمك امیرمظفر ارسال نمودو دولنك اوزبك وسلطان خواجه‌اوزبك رابـا جماعتی‌ازاوزبکان‌بدان‌دروازهٔ باغ که‌متصل مدرسهٔ مهدمرحومهٔ گوهرشاد آغاست‌روانه گردانید ومیرزاسلطان‌احمدرا بافوجی‌از لشگریان‌بآن دروازه که‌بطرف مزارپیر مجرد خواجه‌ابوالولید احمد است روان ساختو امیرناصرالدین عبدالخالق وامیرولی بیك‌را بخانه امیرفیروز شاه کـه منزل امیرعلی جلایر بود فرستاد وبنفس نفیس باهشتاد نفر از لشگر قیامت اثـر از عقب امیرمظـفر نهضت فرمود و در اثنـاء راه یادگارمیر آخور ازپیش امیر مظفررسید وعرض‌کرد که امراء عظام دور از باغ زاغان رابسان مبانی‌دولت‌دشمنان‌درهم‌شکسته‌درآمدندلاجرم آنحضرت‌مانندشـاهبازتیزپرواز بباغ‌زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزایادگارمحمدبود عنان یکران بازنکشید و خرـ گاهی درنواحی قصر آن‌باغ‌مرئی گشته‌ببعضی ازمخصوصان اشارت فرمود که بآنخرگاه درآیند وهرکس آنجا یابند بملازمت رسانند مقـرب‌حضرت سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش‌نهاد وامیر باباعلی‌را که‌در آنزمان نوکرش بود بدرون‌خرگاه فرستادواو بعداز احتیاط بازآمده عرض‌کرد که‌دربن خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشك‌را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعـود امر فرمود امـاازهیچ‌کس جوابی نشنود زیـرا که وهم برضمایر آن جماعت استیلا یافته بـود وآخرالامر امیرـ نظام‌الدین‌علیشیراجازت طلبیده‌اسب‌خودرابا امیر باباعلی سپرد وشمشیر ازنیام کشیده مانند عصا بردست گرفت وازراه غیر معهود آغاز بالارفتن کردبعد ازآن‌خاقان‌ظفر نشان امیرقلعلی‌را نیز بان مهم مأمور گردانید مقـارن آنحال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دستهٔ‌شمعی بدست آورده روشن ساخت وبباغ در آورد وبـدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان‌واثق گشتند وازمحـال متعدده برآن قصر برآمدند وحاجی علی‌بیاده میرزا یادگار محمد را بر وساده تنعم‌وناز خفته یافته دستگیر کردوامیر قلعلی شـاه‌زاده‌راازوی ستانده‌ازراهی که امیر علی شیر صعود می نمود پایان برد وکشان کشان بنظر پادشاه‌عالیشان‌آورد بیت تورا که گفت که درباغ عیش ومسند ناز ✿ مـی‌شبانه خور وخواب صبحگاهی کن

خاقان منصور بواسطه‌مرحمتی که‌جبلت همایونش بران‌مفطور بود بامیرزا یادگارمحمد آغا تکلم کرده می‌خواست که ازسرخون‌او درگذرد اما امراء عظام که بقای شاه‌زاده را مستلزم فنای خود میدانستند تجویز تجاوز ازین‌معنی ننمودند لاجرم‌همان‌لحظه **مثنوی** اجل خانهٔ تن به پرداختش ☆ پس ازتخت برتخته انداختش. جهان کارازین گونه بسیارکرد ☆زمانه نخستین نه این کارکرد همان است‌این‌چرخ فیروزه فام ☆ که‌گردید گرد سرحام وسام همانست این زال‌زیبا نقاب ☆ که درعقد جم بود وافراسیاب مولانا کمال‌الدین عبدالواسع درتاریخ واقعه میرزا یادگارمحمد گوید **بیت** شد شهرصفرشهید وهم شهرصفر ☆ ازسال‌شهادتش‌دهد بازخبر وچون‌این خبرغریب وحادثه عجیب بمسامع امراء ترا کمه که‌طایفهٔ درباغ نوزمرهٔ درباغ زبیده اقامت داشتند رسید همان‌شب‌عنان اضطرار بدست قاید طریق فرارداده مضمون(سیهزم‌الجمع ویولون‌الدبر)و صف الحال ایشان‌گشت وعواطف خسروانه ومراحم‌پادشاهانه جرایم جمعی‌را که ازظلال‌لوای خاقان کشورگشای‌گریخته به میرزا یادگار محمد پیوسته‌بودند بموجب‌شفاعت بعضی ازارکان دولت بعفو واغماض مقابل‌گردانید اما امیرعلی جلایرکه راتق وفاتق مهمات شاه‌زاد بود روز دیگر بیاسا رسید و العظمة و الکبریاء لله‌العلی‌المجید .

گفتاردربیان‌جلوس‌خاقان‌منصورکرت دوم برسریر سلطنت واستقلال ورفتن‌بجانب مروجهة مخالفت بعضی از سالکان طریق‌جنك و جدال

نظم روز دیگر کز سرنوآفتاب ☆ برگرفت ازچهرهٔ زیبا نقاب پرتو اقبال‌بر عالم‌فکند ☆ برسریر سروری‌شدکامیاب خاقان والاجناب ابوالغازی سلطانحسین میرزا تخت سلطنت و جهان بانی‌راازفرّطلعت خورشیدسیما غیرت افزای سپهر خضرا گردانید ودر استمالت خواطر اکابرواصاغر لوازم اجتهاد مرعی‌داشته درباب تمهید بساط عدل‌و انصاف فرامین‌مطاعه بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که‌دست بدست بی قرار می گشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرارگرفت وروزگار ناسازگار که خارآزار درزمین دل‌صغار وکبارمیکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام وقضاة اسلام وعلماء روزگار وفضلاعالی‌مقدار که‌درانتظار روزی‌چنین شبها بدعا گذرانیده بودند اقبال آسا ببارگاه سدره انتما شتافته‌مراسم تهنیت فتح وفیروزی اداکردند وسوختگان نایرهٔ بیدادی‌وخاك شدگان وادی نامرادی غمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوارگشته مضمون آیهٔ همایون (فانظروا‌الی آثاررحمته‌الله کیف یحی‌الارض بعدموتها) برزبان آوردند وبی شایبه تکلف وسخنوری وغایلهٔ تصلف‌ومدح‌گستری مردم‌هراة راآن روزمانند عیدسعید بود وبسان ایام نوروز خرم وفیروز می نمود **نظم** جهان‌کهنه از نوزندگی یافت ☆ ز فرطلعتش فرخندگی‌یافت شد ازبرج‌شرف خورعالم افروز ☆ زمستان رفت وآمدروز

نوروز وخاقان منصور همان روز متوجه تدارك اختلال احوال مظلومان شکسته بال گشته در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی ومولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا ومزارعان ومحترفات وپیشه وران بلده وبلوکات هراة مدت دوسال از وجوه خارجی وزرلشکر معاف ومسلم باشند عمال دیوانیان جهة طلب آن وجه نمك بر ریش دل مجروحان درویش نپاشند وآن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جهة زیارت مقرب بارگاه حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بگازرگاه تشریف برد وروی نیازو اخلاص بران سده سنیه سوده نسبت بمجاوران آنجائی لوازم نوازش بجای آورد ودرآن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیك بمسند سلطنت طلبیده گفت که دارالسلطنه هراة را بدستور زمان سلطان سعید ضبط می باید نمود و اگر بنفس من یا برادرمن یافرزندم حد شرعی متوجه شوددر اجرای آن تاخیر نمیباید فرمود وبراین قیاس خاقان منصوردرباب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه به نفاذ رسانید ودر تشیید ارکان دین قویم وتمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید وهمدران اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیك وسلطان ابوسعید میرزا راکه از کابل بحدود بلخ آمده بود وباتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره آن بلده می نمود از آنجا بجانب مروتاخته وشعلهٔ پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان والاگهر در اهتزاز آمد ورایات ظفر طراز جهة استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود وچون بندچرکس از فر نزول همایون رشك افزای سپهر فیروزه مقرنس شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند وخاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر ازهمان معبر مانندباد از آب گذشته متوجه مرو گشت ومیرزا الغ بیك واتباع اوتاب مقاومت باآنحضرت درحیز قدرت خویش ندیده بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید گریز بر ستیز اختیار نمایند عنان بصحرای فرار گردانیدند **بیت** هنوز خسرو خورشید روی ننموده ✿ ستارگان بگذارند جای وبگریزند وخاقان منصور درغایت حشمت وکامرانی بمرو در آمده آن زمستان درآنجا طرح قشلاق انداخت واکثراوقات خجسته ساعات را بتعمیر بلاد وترفیه عبادو تمشیت امورمسلمانی وتربیت سالکان مسالك پهلوانی مصروف ساخت

ذکر درآمدن قبة الاسلام بلخ به حیز تسخیر میرزا سلطانمحمود وبیان بعضی ازوقایع که حضرت خاقانی را دریورت قشلاق روی نمود

ازریاض صفحات سابقه وگلزار حکایات متسقه شمایم این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان می رسد که درآن اوقات که میرزا یادگارمحمد ثانیاً بمدد امیرحسن بیك مستظهر گشته روی بتسخیر خراسان آورد بحسب اتفاق میرزا سلطانمحمود نیز از آب آمویه

عبور نموده فتح بلخ‌را پیش نهاد همت کرد امیر مغول وسلطان علی کجکینه که بموجب فرمان خاقان عالیشان درآن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطانمحمود میرزا آغاز محاصره فرموده چندگاه ازهردو جانب غایت جلادت ومردانگی بظهور رسانیدند درآن اثنا احمد مشتاق که پروردهٔ حجر تربیت سلطانمحمود میرزا بود به دلالت بخت فیروز هدایت طالع نور افروز ازشاهزاده روگردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطانعلی کجکینه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم درطریق عذر و مکر نهاد وباظهار هواداری میرزا سلطانمحمود مبادرت نموده دروازهٔ خواجه عکاشهٔ‌را برروی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود‌را فتح بلخ میسر گشته امیر مغول‌را دستگیر کرد و مصحوب یادگار اتکه که از جملهٔ معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یا درکار اتکه دراثناء راه مایل بخدمت خاقان عالیجاه شده دفتر حقوق تربیت میرزا سلطانمحمود را برطاق نسیان نهاد و بمرافقت امیر مغول عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف داد **بیت** هر که باشد زهوای سر کویت خبرش ☆ نتوان برد بزنجیر بسوی دگرش از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور درشب اول جدی درمرو بمجلس بزم نشسته بود وباجمعی ازاهل اخلاص و ندماء بارگاه اختصاص از هرجائی سخنی درپیوسته درآن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول برخاطر انور خطور نمود واظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر بنیت مخلص اوفاتحه قرائت نمود وهمان لحظه امیر مغول و یادگار اتکه بدرگاه عالم پناه رسیدند وازآن حسن اتفاق حضار صحبت جنت بهجت متعجب گردیدند ودرآن زمستان امیر مبارزالدین ولی بیك بایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت توجه یافت وشرر سیاست سلطانی بر وجنات احوال محمد معین وعبدالهادی که دوعمل‌دار شرارت نهاد بودند تافت در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی ازامراء سلطانمحمود میرزا بابسیاری ازسپاه جلادت انتما برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته‌اند و برامیر پیرمحمد ارلات وامیر مظفر برلاس وامیر کریمداد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیرمحمد راازز خم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده‌اند وامیر کریم داد‌را اسیر سرپنجهٔ قدرت گردانیده‌اند بنابرآن آتش غضب خاقان عالی شان اشتعال یافت و عزم قتال باسلطان محمود میرزا جزم کرده عنان یکران بطرف مرغاب تافت

گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله درموضع چکمن

چون خسرو خاوری پانزده درجه ازمنازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی وربیعی درهم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنك

لجه شجاعت و فرهنك معزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان‌حسین میرزا دریای لشگر ظفراثر بعزم رزم و جنك در تلاطم آوردو دراواخر ماه‌مبارك رمضان اقبال ودولت هم عنان‌از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد ودروقتی که‌هلال عید انگشت نمای‌لب تشنگان رمضان گشت آن‌ماه فلك‌سرافرازی بمنزل سارقبازی رسیده در آن مقام‌فرح انجام بآداب عیدصیام قیام‌واقدام نموده دوسه‌روز بلوازم جشن وسور ومراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم‌رادرهم نوردیده رزم اعداء دولت وجه‌همت‌عالی نهمت گشت ومقارن نهضت سپاه‌رعد خروش‌صاعقه‌بار سلطان نامیه جنود نزاحت آثار ریاحین وازهار بفضای دشت و کهسار کشیدوچتر لعل‌پیکر لاله برافراخته بساط زمرد اثرسبزه مبسوط گردانید **نظم** سلطان ربیع رایت افراخت ☆ ازلاله علم ز گـل سپر ساخت‌افواج سپاه سبزه و گل ☆شد عازم سیرگاه بلبل وچون منزل پنجده ازفـرّ نزول همایون نضارت مرغزار هفتم سپهر یافت قاضی‌علی که‌در اوایل جلوس همایون برسم رسالت ازنزد امیرحسن بیك بدرگاه خاقان‌عالیجاه آمده بودودروقت‌استیلاء میرزایادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت ومکتوب پادشاه آذربایجـان که‌مشتمل بود بر سخنان‌محبت نشان‌بموقف عرض رسانیدو باصناف الطاف خسروانه‌مفتخر ومباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود واعلام نصرت اعلام ازپنجده بموضع کل باغان شتافته‌ازآنجا بچیچکتو خرامیدوچندروز جهة اجتماع جنودعالم سوز درچیچکتو توقف افتاد وازآنمرحله چترهمایون فال‌منزل‌المال نقل‌نمود و خاقان بی‌همال درالمال جیبه پخش کرده روی بولایت اندخود آورد وموضع چکمن محل‌نزول سپاه‌صف شکن گشته خبررسیدکه میرزا سلطانمحمود باجنود نامعدود ازحدود بلغ براه کـوه‌پایه در حرکت آمده و ازپل چراغ گذشته بمیمنه منزل گزیده خیالش آنکه از عقب مـواکبَ کواکب‌طنطنه درآید وقدم تهوربیش نهاده دست‌بردی نماید بعد از تحقیق ایـن خبر رأی اضائت گستر چنان اقتضا کردکه اردوی همایون بصوب بلخ روان‌شود تـا سپاه مخالف بسبب عبوربر بوادی‌که ازآب و آبادانی دوراست شکست یـابد بنابر آن‌از منزل چکمن کوچ واقع‌شده خواجه‌دوکه معسکر ظفراثرگشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطانمحمود دراندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور باارکان دولـت قاهره طریق مشورت مسلوك داشته توجه بلخ‌را درحیز توقف انداخت وعنان مراجعت انعطاف داده‌مصاف اعدارا وجه‌همت‌بلند نهمت ساخت و ازخواجه‌دوکه کوچ کرده‌نماز شامی بدوفرسخی چکمن رسیدو بنا برقرب جوار باغی اشارت علیه‌بنفاذ انجامیدکـه آن شب‌تا روزخدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیده وتهیه اسباب مقـاتله‌کرده خودرا متشمرمعرکه کارزار گردانند صباح روزدیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم‌رزم جوشن زرنگار ظفر آثار دربوشید وقدم در فضای معرکهٔ سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب‌شب‌را مغلوب ومنهزم گردانید **نظم** صباحی کآفتاب افراخت رایت ☆ رساند اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند نورانی مواکب

بتیغ افشاند سرهای کواکب طنطنه کورکه و کوس زلزله درعالم انداخت وغریو نفیر وسورن کرهٔ زمین را متزلزل ساخت **نظم** غریویدن کوس درنده مغز ٭ بپای تمکن درآورد نغز دودریای خونین درآمد بجوش ٭ بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفر ظفر برسر نهاد وجوشن حراست الهی دربوشیدو برباد گیرقمر مسیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید در برانغار خسرو فیروزی شمار بایقرا میرزا که برادر بزرگترش بودرایت فتح آیت برافراخت وامیرحسن شیخ تیمور باجمعی کثیر ازاهل تهور معاونت آن حضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بوفورشوکت میرزا سلطان احمدسمت استحکام پذیرفت وشیخ عبدالله عباسی وامیرعبدالخالق امیرفیروزشاه با بسیاری ازسپاه بمدد او تعین پذیرفت وامیرمظفر برلاس وامیراحمدعلی فارسی و شیخ ابو سعید خان در میان ومیر مغول والتون اشق بهراولی مقرر گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیزصف لشگر برآراست میمنه ومیسره وساقه ومقدمه را بمردان خنجرگذار و شیران بیشه کارزار مستحکم ساخت وبفضای معرکهٔ پیکار خرامیده لوای مقابله ومقاتله برافراخت **نظم** دم نای روئین برآمد باوج ٭ دودریای لشگر درآمد بموج یلان قرعهٔ جنك انداختند ٭ بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب بتیغ خون افشان پهلوی پهلوانان میدریدند ولشگر سلطان عالیشان محمود عاقبت خدنـك خارا گذار بدل هژبران بیشه پیکار می رسانیدند شمشیرالماس گون آن رك تارك اعدامیشکافت وتیرمرك تاثیرچون این سفیراجل سوی جانها می شتافت درآن اثناء قنبرعلی میرآخور بهمعنانی فوجی ازسالکان طریق تهور ازجوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده برامیرحسن شیخ تیمور حمله کردند ومرغان تیز پرواز تیر را از آشیان کمان رم داده بمرتبه درشبه مبالغه نمودند که ازسهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدیدالانتقام سپرزرنگار آفتاب برسر کشید **نظم** یلان کماندار بهرام چنك ٭ گشادند ازشست تیر خدنك چنان گشت بسیار باران تیر ٭ که گفتی کمان گشته ابرمطیر ودر آن محل امیرحسن شیخ تیمور ازغایت تدبر بامردم خودسپرها وتوراها درپیش رونگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتال نمی پرداخت واین معنی بر ضمیر خاقان مظفر لـوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیرحسن بادشمن زبان یکی دارد که تیغ کین ازنیام انتقام بیرون نمی آورد بنا بر آن برادر امیر نظام الدین علی شیر درویش علی کتابدار وامیر بهبود ومحمد علی اتکه و بخشیکه وشاه ولی قبچاق و دوست محمد چهره وامیرقلعلی و علیکه تکتش را با سیصدنفر ازبهادران رستم اثر بهرسم قشون تونغمه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزند وچون قنبرعلی میر آخورو موافقان اوهرتیر که درترکش جلادت داشتند انداختند واسبان را بکثرت جولان مانده ساختند حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهورتور ها وچپرها را از سردور انداخته شمشیر تارك شکاف از غلاف برکشید ویسان شیرژیان که روبگله آهوان آورد

بر دشمنان تاخته عقدجمعیت ایشان‌را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات‌النعش متفرق
و پریشان گردانیدند **بیت** بیك‌حمله آن شیر مردم شکار٭ بر آورد ازخیل دشمن دمار
و برین قیاس ازجوانغار لشکر نصرت‌آثار سلطان احمد میرزا وامیرشیخ عبدالله وامیر
عبدالخالق ومینك بداغ سلطان ودولتخواجه اوزبك وازهراول امیر مظفر برلاس با
سایر بهادران ظفراقتباس برصف اعدا حمله آورده وآثار روزرستخیز ظاهر کردندو
آن پلنگان قلهٔ جلادت ومردانگی ونهنگان لجه بسالت وفرزانگی درآنمعرکه آنچه
امکان ستیز وخون‌ریز بودبجای آوردندومردم سلطانمحمود میرزا نیزپای ثبات‌افشرده
ودست تهور ازآستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوسته که چشم بسیط غبرا از
شدت صدمت‌سم ستوران بصفت‌هباء منثورا آهنك هوانمود ونقاب نعال مراکب‌مواکب
آنمقدارگرد وغبار انگیخت که آفتاب جهان‌تاب درنقاب اغبرمستورگشته چهره‌نگشود
ولمعان سنان آتش‌فشان صاعقه سان‌خرمن زندگانی می‌سوخت وپیکان‌سهام خون آشام
برق کردار آتش‌جان سوزدر کانون درون‌می‌افروخت وشمشیر آبدار از ریختن خون
بسیارغبار صحرای پیکار می‌نشاند وگرز گران سنك‌گردن گردان نرم ساخته ایشان
رااز پشت زین برروی زمین میرساند **نظم** چنان شعله‌زد آتش کارزار٭ که دل سوخت
مریخ‌رازان شرار چنان ریخت خون تیغ‌الماس گون٭ که‌روی زمین‌گشت دریای‌خون
عاقبت مبشر اقبال مژده(وینصرك‌الله نصراً عزیزا) بگوش‌هوش خاقان مظفر لوا رسانید
وعلامات عجزوانکسار صفحات احوال‌سپاه‌سلطانمحمودمیرزا بوضوح‌انجامید جنودظفر
ورود خاقانی رایت فتح وفیروزی افراخته‌اعدارامنهزم‌ساختندوجمعی کثیرازایشان‌کشته
ندای(وان‌جندنالهم‌الغالبون)درعالم‌انداختندودرآخرجنك‌قرب‌دویست‌سوارازسپاه‌سلطان
محمود میرزابسروقت‌بایقرامیرزا که‌باسی‌کس دربرانغار لشگرفیروزی شعاراایستاده
بود رسیدند ومیرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسردر آمدو
آنجناب ازپشت‌زین برروی زمین افتاد و یك انگشت پایش شکست ودلاوران سپاه
سلطانمحمود میرزا آنخسرو عالی‌نژادرا گرفته هم راه گردانیدند وچون قدمی چند
بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از
میرزا بایقرا بازداشته پای درطریق فرار نهادند و آنجناب خودرا بنظر برادر کامیاب
رسانید و خاطر اشرف اعلی‌از آن دغدغه فارغ گردید **القصه** خاقان منصور
بعد از مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان واژون اختر در منزل بهشت
اثر نزول اجلال فرمود و امراء اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردارا
که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف
عواطف پادشاهانه وانواع عوارف خسروانه مفتخر ومباهی گردانید و مناصب‌علیه و
مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر ومنزلتشان‌رابفرق فرقدین رسانید ازآنجمله‌احمد
مشتاق راکه پای‌جرأت درمیدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام
بلخ سرافراز ساخت وچترظفر پیکرهمایون درضمان‌حمایت قادر بی‌چون‌ازمنزل‌چمکمن

بنواحی اند خود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمدلله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل

ذکر وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تائید

چنانچه در اثناء بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر که شاهزادهٔ شجاع بلندهمت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت می نمود بعد از واقعهٔ قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیهٔ متابعت شاهزاده بردوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا ولشکریان را در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت وچون در موضع چکمن بعنایت پادشاه ذوالمن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه ماهچهٔ نصرت آیات براطراف واکناف ممالك آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که باخاقان منصور طرح اخلاص ومحبت اندازد ودم ازموافقت واتحاد زده کریمهٔ ازدودمان پادشاهی درعقد ازدواج منتظم سازد وباین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد وشمهٔ ازمکنون ضمیر منیر بنواب درگاه عالمپناه پیغام داد وچون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج ومسرور گشت و بعد از استشاره و استجازه مقرر شد که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود واورا بعنایت بی غایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که بملازمت سده سدره مرتبت شتابد امیر علیشیر بحسب فرمان بدرگاه شاهزادهٔ عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست ووفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نمود وازمحاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد واز آب جیحون گذشته دردهٔ قاضی شرف تلاقی دریافت وخاقان منصور میرزا ابابکررا بوفور اشفاق وانعام و مشمول عواطف واکرام نوازش فرموده چندروز بجشن سور وعیش وسرور پرداخت وحجله نشین تتق عفت وعصمت وحشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرحناك و خرم ساخت وبعد از انقضاء ایام طوی وضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت وجهانبانی گشته میرزا ابابکر راکرة بعداخری بپوشیدن خلع طلا دوز وبخشیدن اسبان گردون توان مفتخر ومباهی گردانید وامیر مزید ارغون وسایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه وزراجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از امیر مزید برنجید وباغوای جمعی از اتکچیان که اختیار واعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود اورا بدرجهٔ شهادت رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملك ومال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود

طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده باردیگر بملازمت خاقان‌منصور شتافت و روزی‌چند درظل تربیت ورعایت آنحضرت بفراغت گذرانید ودرحین‌مخالفت احمد مشتاق فرارنموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه درضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی‌وتقدس

ذکرمخالفت میرزا محمدعمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب ازکتم‌عدم بعرصه ظهور

درآن اوان‌که بواسطهٔ استیلاء میرزا یادگارمحمد بربعضی ازبلاد خراسان مردم کوته اندیش ازموکب‌همایون خاقان معدلت‌کیش تخلف نموده طریق فرار می‌پیمودند میرزامحمد عمربن میرزا سلطان خلیل‌بن میرزا محمدجهانگیربن میرزا محمد سلطان‌بن میرزا محمد جهانگیربن امیرتیمورگورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی ازسرداران‌در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷٤ ازدشت ساقسلمان ازاردوی‌همایون روی‌گریزبجانب گرمسیر وقندهار آورد وبعدازوصول بحدودآنولایات امیرنظام‌الدین احمدبن توکل برلاس که ازعظماء امراء سلطان‌سعید بودودرقندهارحکومت می‌نمود ایلچی نزدشاهزاده فرستاده اورا باطاعت وانقیاد نوید داد ومیرزا محمد عمر بقندهار خرامیده پای برمسند سروری نهاد ودرآن اوان‌که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزااشتغال داشت میرزامحمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار ازقندهار بقهستان شتافت وآثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکرش برکانون درون متوطنان آنولایت تافت و دروقتی‌که خاقان منصور از اندخود معاودت‌کرده میرزا ابابکررا اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت ومظفر ومنصور بچیچکتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبرطغیان میرزامحمد عمر بتواترانجامیدخاقان‌منصوراستیصال نهال اقبال اورا پیش نهادهمت ساخته متوجه قهستان‌گردیدبعداز وصول بمنزل‌آخته‌آخورعنایت ملك وهاب خاقان بلند جناب راپسری شایسته افسرفرمانروائی وفرزندی‌زیبندهٔ تخت کشورگشائی عنایت فرمود وابوالفوارس شاه غریب میرزا ازمهدعلیاخدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا بحبالهٔ نکاح خاقان سعادت انتما درآمده‌بود تولد نمود واین معنی موجب فرح‌وانبساط خاطرهمایون‌شده‌چند روز بتمهید بساط‌نشاط وعشرت پرداخت‌وچون‌ازمراسم جشن وطوی فراغت یافت‌ازآنجا کوچ فرموده بعد ازطی منازل ومراحل بهدادن خواف را محل نصب سرادقات جاه‌و جلال ساخت وازآن‌مرحله‌بموضع اسپندارکه داخل‌ولایت قاینست شتافته خبرقرب‌وصول قراولان مخالف استماع فرمود وفوجی‌ازمبارزان‌میدان جلادت‌برسرایشان فرستاد تانه کس را اسیرساخته بپایهٔ سریر سلطنت مصیرآوردند و آنحضرت از آنجماعت تفتیش حال میرزا محمد عمرنموده بوضوح پیوست‌که شاهزاده درظاهرقصبهٔ قاین فرودآمده‌به محاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهارهزار سوار جرار ازسپاه نصرت

شعار بر گزیدهٔ برسر سلسبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت واینخبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر اورا تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند وچون دانستند که بشاهزاده نمی توانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عافیت بموکب خاقانی پیوستند وآنحضرت بدارالسلطنه هراة خرامیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت واقبال بگذرانید وجناح عاطفت واحسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبه فراه تاخت واینخبر بسمع شریف حضرت خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس ودیگری ازامراء ظفر اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت انتما بدان جانب فرستاد و بین الجانبین مهم بمقاتله انجامیده دراثناء کروفر تیر برمقتل شاهزاده خورد ومملکت قندهار بتحت تصرف خاقان جم اقدار درآمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ وتیر فرونشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت بترتیب تربیت وکشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد وسوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس خیرات ومبرات ولطافت طبع وصفای ضمیر شبیه ونظیر نداشت باعلی مراتب جاه وجلال رساند دراوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت وجهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون رادر عهدهٔ آنجناب کرد وامیر نظام الدین علیشیر بعد ازچند گاهی که بلوازم امر مهرداری پرداخت ازآن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد وخاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده در شعبان سنه ۸٦٢ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز رامنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد وامیر نظام الدین علیشیر نخست ازقبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من حالا در جرگه اتکچیان سده سدره مقام انتظام دارم وصاحب منصبی نیستم واز جمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر می نشینم هرگاه متصدی منصب امارت گردم مقرراست که بحسب توره بعضی از امراء برلاس وارلات برمن تقدیم خواهند نمود پس تکفل امارات دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت وحکم همایون ازمصدر عنایت بیغایت صدوریافت که غیر ازامیر مظفر برلاس هیچ کس ازامراء عالی اساس برامیر علیشیر مقدم مهر نزند پس مقرب حضرت سلطانی برطبق مدعا خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته به پوشیدن جبهٔ طلا دوزی وکلاه نوروزی مفتخر وسرافراز شد وتصور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم برسایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آنروز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بساعتی نیک مهر زند ازغایت تواضع وکسر نفس در

جائی مهر زد که از آن پایان ترهیچکس راجای نماند بیت هزار نقش بر آرد زمانه و نبود ☆ یکی چنانکه
یکی چنانکه در آئینهٔ تصور ماست واین معنی موجب استحسان خاص وعام گشته سبب
ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد وشرف آنموضع از نشان که بمهر شریف آن امیر صافی
ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که بعد از آن هر کس رامهر دادند تلاش نموده استدعا
کرد که آنجا مهر زند وحقیقت کلمهٔ شرف المکان بالمکین نزد همکنان بوضوع انجامید
جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاءالله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین
علیشیر گوید **قطعه** میرفلك جناب علیشیر کزشرف ☆ عاجز بود زدرك کمالات اوخرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد وعدل ☆ از لطف شاه غازی والحق چنین سزد چون مهر
زد بدولت سلطان روزگار ☆ تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد وهمدر آن روز که امیر
نظام الدین علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب
سرافراز گشت وهمدرین سال خواجه قوام الدین نظام الملك خوافی در منصب وزارت
دخل فرمود وخواجه نظام الملك ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود وآنجناب مدتی
بقضاء بعضی ازقصبات ولایت خواف قیام مینمود در اواخر همین سال خاقان بیهمال خواجه
مجدالدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی رامنظور نظر عنایت وافی اثر
گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل ملاذ متصدی منصب
پروانه ورسالت بوده برجمیع پروانجات ملکی ومالی مهر زند وهرگاه پادشاه در دیوان
نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح وقایع وسخن داد خواهان و
احکامی که درباب مهم ایشان صدور یابد قلمی گرداند وبرروی فرامین مطاعه در برابر
مهر بزرك همایون اطلع علیه توقیع نماید وخواجه مجدالدین محمد درزمان میرزا سلطان
ابوسعید چندگاه درمنصب انشاء بامولانا نظام الدین عبدالحی منشی شریك بود و در
اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچیك قیام مینمود و چون وفور
قابلیت وکمال صلاحیتش برضمیر انورهمایون واضح گردید اورا از شاهزاده طلبیده
بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر ونیابت خواجه مجد-
الدین محمد امورسلطنت وپادشاهی بتجدید رواج ورونق گرفت و مهام رعیت وسپاهی
بتازگی صفت نظام انتظام پذیرفت **نظم** شد ازعدل آن میر نیکوسیر ☆ زمان تازمان
ملك معمور تر ز تدبیر آنخواجهٔ پاك دین ☆ اساس ایالت بغایت متین ومقارن تربیت و
رعایت اینجماعت امیرحسن شیخ تیمور بجزاء اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشت ودست
سیاست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی رادر نوشت وحسن شیخ تیمور
درزمان میرزا ابوالقاسم بابر یساول بودو بواسطهٔ وفور قوت وشجاعت آن پادشاه عالیجاه
روز بروز درتربیتش می افزود وامیر حسن بعدازفوت میرزا بابر بمناصب علیه ومراتب
سنیه ترقی نموده درسلك اعاظم امراء عظام انتظام یافت واواگر چه بصفت جلادت و
پهلوانی ازاکثر شجعان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء
نعم مقصود بود وپیوسته نقش مکرو تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت و در زمان سلطنت

سلطان سعیدروزی چند غاشیهٔ خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آن حضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد بیجهتی فرار برقرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعیدرفت و بعد ازواقعهٔ قراباغ باز بآستان خاقان گیتی‌ستان‌شتافته کمال‌عاطفت خسروانه رقم عفو برجراید جرایمش کشید وایالت ولایت استراباد را بوی مفوض گردانید واو باردیگر طریق بیوفائی مسلوك داشته بمیرزا یادگار محمدپیوست وبس ازاندك زمانی ازمیرزا یادگارمحمد نیزرنجیده ازکنار آب مرغاب بولایت سملقان و جرمغان رفت وچون مهم میرزا یادگار محمد بفیصل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی‌رسیده کرة بعدآخری‌ملحوظ عین‌رعایت وتربیت گردیده وبا وجود این همه مراحم‌واشفاق غشاوهٔ کفران‌نعمت دیدهٔ بصیرتش راپپوشید تادرخلال احوال‌گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه قلعهٔ‌جنوشان راکه‌تعلق باومیداشت بجمع ذخایر و نقل‌قبایل وعشایر استحکام دادوبا معتمدان خویش مقررساخت که‌شبی ازظاهربلدهٔ فاخره هراة قدم دروادی فرارنهد وباین‌داعیه یکی‌ازدیوارهای منزل خودرا که‌بجانب صحرا بود رخنه فرمودوشخصی ازنوکرانش مردانشاه نام‌حقیقت اینحالت رابوسیلهٔ یکی ازارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم‌آتش غضب‌خاقانی اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعهٔ اختیارالدین مقید وبی‌اختیار شدوشهریار جم اقتدار درباب مهم آن غدار با امراء کبار شرط مشاورت بجای آورده امیر ناصرالدین عبدالخالق گفت ع رخنه گر ملك سرافکنده به ☼ ودرروزیکه حسن بسوهانی که‌یکی ازدوستانش بدو رسانیده بودبند خودرا سوده داعیه داشت که‌بکمند حیله ازبالای قلعه پایان گریزد بتیغ قاطع سیاست رشته‌حیاتش بگسیخت‌وخونش‌ازشریان‌درسریان آمده‌باخاك‌راه‌بر آمیخت **نظم** فلك گردیر مهر وزود کین است☼درین حرمان‌سراکار وی اینست یکی رابر کشد چون خور بر افلاك ☼ یکی‌را افکند چون‌سایه برخاك

گفتار دربیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهة دفع فتنه وفساداحمدمشتاق

چون احمد مشتاق درقبة‌الاسلام بلخ چندگاهی بامرایالت پرداخت بخارنخوت و غرور بکاخ دماغ‌راه داده طرح اساس استقلال انداخت بجدتمام‌وجهد مالا کلام اسباب خلافت وعنادبهم رسانیده قاصدان نزدسلطان احمدمیرزا وسلطان‌محمودمیرزا فرستاده خودرا درسلك هوا خواهان ایشان‌منتظم‌گردانید و چون این اخبار دردارلسلطنه هراة شیوع یافت رأی‌جهان‌گشاچنان اقتضا نمود که‌احمد مشتاق رابحسن تدبیر ازبلخ‌بیرون آوردز یاده‌ازین‌عنان‌اختیار آن‌دیاررادرقبضهٔ اقتداراو نگذارد بنابر آن‌امیرعبدالخالق را باجمعی‌ازسرداران‌موافق بجانب قبة‌الاسلام‌بلخ‌فرستادوایشان‌را گفت که چون‌بآن‌بلده‌در آیند باحمدمشتاق‌چنان‌ظاهرسازند که‌مارا‌جهة‌مدد باین‌سرحدروانه کرده‌اند که‌اگرازجانب ماوراءالنهر لشگری ازآب‌عبور نماید دفع‌آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق

بایشان درآمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گرداند امیر عبدالخالق بعد از قطع مراحل ومنازل ببلخ درآمده احمد مشتاق از حرکات وسکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم اورا تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا از آنچه اهل فتنه وفساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم وچون امیر عبدالخالق بپایهٔ سریر اعلی رسیده وآنچه از احمد مشتاق دیده بود وشنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادهٔ خلاف ونفاق بجاده مستقیمه وفا ووفاق آید وبعد از آنکه اثری بروعده مترتب نگشت تأدیب اورا برخاطر عالی مائر قرار داده رآیات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ بر افراشت وقرة العین سلطنت وجهانبانی میرزا بدیع الزمان رابحکومت دار السلطنهٔ هراة مقرر کرده امیر مغول رادر ملازمت شاهزاده گذاشت واحمد مشتاق از توجه خاقان بااستحقاق وقوف یافته برج وبارهٔ بلخ رامضبوط ومستحکم گردانید وخاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان قمرمسیر نزد سلطان احمد میرزا وسلطان محمود میرزا ارسال داشت ومدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا به نفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا ولشکریان سمرقند را بدانجانب روان فرمود وچون ماهچهٔ علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت وکیفیت تحصن وعناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قهر بر جبین مبین افکنده به ترتیب آلات محاصره تنسیق وادوات محار به فرمان فرمود واطراف شهر بر امرا تقسیم یافته هرکس بمورچل خود نزول نمود وفرمانفرمای خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید ومقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازهٔ شیرخوار رامعسکر گردانید وسایر امرا وارکان دولت وعساکر مریخ صولت آنحصار سپهر کردار رامرکز وار درمیان گرفتند وآب خندق را بطرف دیگر انداخته بساقیان جهة هموار ساختن آن آغاز افکندن درخت وکشیدن خاک وخاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما بکنار آب آمویه منزل گزیده وامداد احمد مشتاق راپیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس بافوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمهٔ اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند وحصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله بر افراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف ونفاق استوار گردانید و هر روز ببادنخوت وغرور آتش جنگ و جدال افروخته نهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید وازاینجانب هرصباح که شهسوار نیزه گذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار راپیش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت

صدای نقاره و نفیر بذروهٔ کره اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها و چیرها بر سر کشیده پای در میدان قتال می نهادند و بدست جلادت و جرأت عقابان تیر مرك تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده‌ازمغزسر دشمنان طعمه می‌دادند در آن اثنا روزی امیرسید بدر که ماه تمام فلك مردانگی بود و بمزید قوت وجرأت از پهلوانان رستم نشان ممتاز ومستثنی می نمودبافوجی‌ازدلیران معسکرظفراثر جنك پیش برده بنوك پیکان‌دلدوز جمعی را که برزبرفصیل باندا‌ختن تیروسنك‌می پرداختند‌منهزم ساخت وازخندق فصیل گذشته پای‌تهور پیش مینهادتا بکنارخندق شیخ‌حاجی که‌درمیان‌خاك‌ریزاست رسید وخواست از آن‌خندق نیز بگذردو بکمندشجاعت ببرج شاه‌حسین برآیداحمدمشتاق‌چون‌حال بران منوال دیدجمعی‌ازدلیران لشکر خود رااز باره‌پایان فرستاد تا بممانعت امیرسید بدروموافقان اوقیام نمایندوازآنجمله‌ترکمانی‌سنانی دردست باامیرسید بدرآغاز مقاتله کرد وآن سیدبلندقدر بسرپنجهٔ پهلوانی‌نیزه اوراگرفته چنان پیش خودکشیده که‌آن شخص بروی در افتادآنگاه برزبر اونشسته خواست‌که بشمشیر قاطع سرش ازتن جدا سازدکه‌ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کردوآنجناب همچنان نشسته‌دست دراز کرد ونیزهٔ این شخص رانیزگرفته بدستور سابق بکشید تا ازپای درآمد وهردو را کشته وسرهای ایشان را بریده بنظرخاقان فریدون‌فر رسانیدلاجرم آن‌حضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کراررا باصناف الطاف‌پادشاهانه وانواع اعطاف خسروانه نوازش‌فرمود وبانعام اسب وزر وخلع‌قیمتی‌واشیاء دیگر سرافرازگردانده درعلوقدر ومنزلتش‌افزود **القصه** بنابرکمال‌متانت‌وحصانت شهر وقلعهٔ بلخ وبسیاری‌ذخیره مدت‌محاربه ومحاصره سه چهارماه ممتدگشت ودراکثرآن اوقات ازبام تاشام نایرهٔ قتال مشتعل‌بوده ازشام تا بام نعرهٔ حاضرباش ازایوان کیوان‌درمی گذشت ودرآن‌لیالی ترکمانی که مشهوربود بقرا جارچی‌هرشب برزبربرج شاه حسین‌برآمده دربرابر دولتخانهٔ همایون می‌ایستاد وزبان بفحش‌وهذیان گردان می‌ساخت خاقان‌منصور وجمهور ملازمان موکب ظفرنشان را دشنام می‌داد وآنحضرت رای صائب وفکرثاقب‌بردفع شرآن بداختر گماشته شبی سه‌چهارکس ازقادر اندازان رافرمودکه درمقابل آن‌برج نزدیك بیکدیگر ایستادند وسهام خون‌آشام برزه کمان‌نهادند وچون‌قرا جارچی آغازسب‌وشتم کرد بهنجارآوازش بیکبار شست دست گشادند واین تدبیر موافق تقدیرافتاده یك تیر بر حلق‌آن‌شریر خوردکه ازپس سراوبیرون‌رفت چنانچه‌ازپای درآمده تاتحت‌الثری هیچ جاقرار نگرفت واین‌معنی موجب دلشکستگی احمد مشتاق وسایراهل شقاق گشته دیگر کسی‌لب‌بدشنام نگشود مقارن‌این احوال امیرمظفر برلاس‌رادرکنارآب امری درغایت غرابت روی‌نمود وحضرت خاقان منصور ازوقوع آنحادثه متغیرگشته به‌مراجعت اوامرفرمود شرح‌واقعه آنکه درآن ایام‌که امیرمظفردرکنارآب لواءظفرمآب ارتفاع‌داده ولشکرماوراءالنهر را ازعبور مانع می‌آمدگاهی‌بعضی‌ازنواب او درکشتی نشسته بمیان دریامی‌رفتند واز آنجانب نیزمخصوصان امیر شجاع‌الدین محمدبن امیر علی بن امیر بسرندق بن امیر

جهانشاه بن امیرجاکو برلاس پیش آمده درباب صلح وجنك سخن می کـردند وروزی مهم بر آن قرار یافت که ازاینجانب امیرمظفر برلاس واز آن طرف امیرمحمد وامیرجهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بیواسطه گفت و شنود نمایند واساس مصالحه را موکدسازند وبرین موجب بتقدیم رسانیـده دراثنای قیل وقال ناگاه بادی تند دروزیدن آمد وبی اختیار کشتی امیرمظفر برلاس را بطرف مخـالفان برد چنانچه هرچند ملاحان سعی نمودند سفینه رانگاه نتوانستند داشت ومردم سلطان محمود میرزا که درکنار آب بودند غلغلهٔ فرح وانبساط باوج سموات رسانیده سورن انداختندو امیرمظفر دربحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر در آن دانست کـه خودرا درآب انداخته شناکنان روی باردوی خویش آورد ومخالفان آغاز شبهه کرده هرتیر که در ترکش تدبیر داشتند انداختند وبنابر آنکه مشیت ایزدی مقتضی انطفاء آتش حیات جناب امارت مآب نشده بود هیچیك ازپیکانهاء آبدارسهام اعدا بوی نرسیده وبوسیلهٔ اسبی که از آن جانب یکی ازنوکرانش در آب افکنده بساحل نجات خرامید **نظم** گراز گردون بباردخنجرو تیر ✡ نبایدکارگر بیحکم تقدیر وگرعالم سراسر آب گیرد ✡ یکی بیحکم یزدانی نمیرد وامیر مظفراگرچه بکشتی عاطفت سبحانی وقوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی ازسرداران سپاه که درکشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند واختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بایستادگان پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمود واجازت مراجعت طلبید وچون پرتوشعور خاقان منصور بر مضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادرگشت که امیرمظفر بموکب گردون مراتب پیوندد ودراین اثناء بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلائی عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت وسپاهیان رابجهة عدم وجدان قوت قوت بیکارمفقودشد وهرکس مجال یافت راه گریزپیش گرفت چنانچه درملازمت رکاب ظفر انتساب زیـاده ازدوهزارکس نماند وبعد ازوصول امیر مظفر برلاس بموکب ظفر اقتباس فرمان واجب الادغان شرف نفاذ یافت که امیرنظام الدین علیشیر بدارالسلطنه هراة رفته بقدر امکان ازولایات خراسان غله فراهم کشد وباردو فرستد وآن جناب حسب الفرموده عمل نموده دوسه هزارخرواراز جنس حبوبات حاصل ساخت وشتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کردودر آن ایام که امیرعلیشیر درشهر بود میرزا ابوالخیر که درسلك شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده ازهراة بگریخت ومقرب حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت ودرقلعه اختیارالدین محبوس گردانید .

ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظـاهر بلخ بکنار آب مرغاب وگریختن میرزا ابابکر از مـنزل فاریـاب وتعاقب نمودن مخالـفان موکب ظفر نشان را تاموضع گرماب

بعد ازمراجعت امیر مظفر ازکنار آب آمویه سلطان احمد میرزا بالشگر سمرقند

بسلطان محمود میرزا پیوست وهردو برادر داعیهٔ کردند که بمرافقت یکدیگر ازآب آمویه عبور نمایند وقدم درمیدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشورگشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صوابنمای تواچیان قمرمسیر بدارالسلطنه هراة وسایر ولایات خراسان ارسال داشت تاحکام و داروغگان را گویند که جنود آن حدود را مجتمع ساخته علی اسراع الحال بموکب ظفر مال پیوندند وازآنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که ازسپاه ظفرمآب درکنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوارجرار فرمود که ازآب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون بردواومتوجه گشته باخود قرار داد که بپای جلادت ازنهر مشتاقی بگذرد وباردوی همایون درآمده دست باستعمال تیغ وتیر برآورد وبحسب اتفاق روزی بوقت نمازدیگر خاقان عالی گهر بربارهٔ کوه پیکر نشسته گرد مورچلها برمی آمد درآن اثنا نظرش برپل نهرمشتاقی افتاده بتخریب آن امرفرمود وهمان شب امیر ایوب باآن هزار کس بکنارآن نهررسیده چون دید که پل ویرانست خیالی که کرده بود بظهورنتوانست آورد و ازهمانجا سورن انداخته ز گردید وروزدیگر خاقان منصور طایفهٔ ازاهل بسالت به تکامشی اوفرستاده تا بعضی از پرتلهای سپاهش را بازگردانیدندو بعدازوصول امیرایوب بکنارآب سلطان احمدمیرزا وسلطان محمود میرزا بالشگر بلاانتها آغازگذشتن کردند وخاقان منصور ازجرأت اعدا وقوف یافته سلاح درآن دانست که بکنارآب مرغاب شتابد وپس ازاجتماع جنود ظفرو رودعنان یکران بحرب مخالفان تابد وبدین عزیمت ازظاهر بلخ کوچ نموده از راه دره گزبسان وچهاریك خرامید وازآنجا نیز نهضت فرموده حدودفاریاب معسکر ظفر ماب گشت ومیرزا ابابکر درآن منزل رقم بطلان برحقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرارنمود وچون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بگرماب رسیدچنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر برروی امید ایشان نگشود وبرادران ازتسخیر آن بلده مأیوس گشته بقصد دست برد ازعقب موکب گردون مراتب درحرکت آمده اند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب راجیبه پوشانیده ازگرماب بچیچکتو رفت وازآنجامتوجه سرپل تابان شده دراثناء راه سلطان بدیع الزمان میرزا وامیرمغول بادو هزار پیاده وسوار ازجانب هراة رسیدندوموجب مزید استظهارشاه وسپاه گشتند وخاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فرازپشتهای کنار آب را معسکر ظفر ماب ساخت ودرآن منزل اویماقات ولایات مروجاق وبادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند وسایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شدو لشگریان ازقحط و غلا به رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از عساکر ولایات خراسان باحکام و سرداران بلدان بملازمت پایهٔ سریر خلافت مصیر میرسیدند و زبان بدعا وثنا گردان

ساخته متشمر جنك و پیکار می گردیدند **نظم** زهر کشوری لشگری تیغ زن ✿ یلان سرافراز دشمن شکن ✿ پی خدمت شاه بسته میان ✿ گشاده بمدح و ثنایش زبان بدرگاه عالی رسیدند شاد ✿ سپه شد زریك بیابان زیاد واز آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل گرماب رسیدند وبراجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم برضمایر ایشان استیلا یافت ومقارن آن حال ازجانب ماوراءالنهر خبر آمد که میرزا ابابکر که ازموکب خاقان منصور طریق فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته وتسخیر حصارشادمان را مطمح نظر همت بلند نهمت گردانیده بنابران برادران ازتکامنشی موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراءالنهر منعطف ساختند وحدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان به صحت پیوسته امیر مظفر برلاس رابا بسیاری ازسپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت وامیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تاظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید و اگرچه بمیرزا سلطان احمدو میرزا سلطانمحمود نرسید اما پرتل بعضی ازلشگریان ایشان را متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمدمشتاق فرستاد واورا نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف وشقاق نه پیماید وبجاده مستقیمهٔ وفاق واتفاق آید وبنابر آن که احمدمشتاق از آن عناد واستکبار بغایت نادم بود جوابداد که غرض من ازاظهار این جرئت وجسارت آن بود که برضمیر منیر همایون واضح گردد که ازدست من کاری می آید و امیرعبدالحال نمی تواند که من را بفریب وتزویر درقید بلا اندازد آنگاه بین الجانبین عهدو پیمان درمیان آمده احمد مشتاق قبةالاسلام بلخ را بامیر مظفر سپردو روی توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریراعلی کرده چون آنعریضه درکنار آب مرغاب بنظرانور همایون رسیدخاقان کامیاب ع ظفرهمعنان نصرت اندررکاب بجانب مستقر سریرسلطنت واقبال کوچ فرموده ومقارن وصول ببلدهٔ فاخرهٔ هراة احمد مشتاق باتیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاك راه سوده گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و بلطف ومرحمت آن مهر سپهر دل بسته ازحرکات ناپسندیده شرمسار وبعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور ازغایت کرم جبلی وعاطفت غریزی دیده عفو و بخشش برجرایم او پوشیده و ازجامه خانهٔ ترحم وبخشایش خلعت انعام واحسان درقامت قابلیتش پوشانید **بیت** بنزد کسی کو بدانش به است ✿ زمجرم کشی جرم بخشی به است

عرض بعضی ازاحوال برسبیل اجمال

چون خاطر عاطر خاقان منصور ستوده خصال ازتسخیر بلخ فراغت یافت زمام حکومت آن مملکت رادر قبضهٔ اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد وآنجناب به-دانجانب شتافته امیرمظفر برلاس بآستان آسمان اساس بازآمد وبعد ازچندگاه بواسطهٔ حلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت ودر خلال آن احوال امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس ازسلطانمحمود میرزا رو گردان شده بدارالسلطنهٔ

هراة خرامیدند وملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدندوامیر محمد منصب امیرالا۔ امرائی یافته در دیوان تواچی ومال مقدم برجمع امراء عظام مهرزد و مقارن وقـایع مذکوره ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر مایـل بآن شدکه خانم‌بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعیدرا که‌والده‌اش رقیه‌سلطان‌بیگم‌بنت میرزاعلاءالدوله بو درسلك‌ازدواج بدیع‌الزمان میرزاانتظام‌دهدبنابرآن‌بترتیب‌اسباب طوی وبستن چهـارطاق فرمانداد و خدام‌بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل‌نموده رعـایا وصناع باغ زاغان را بـه ساختن چهارطاق‌های رفعـت‌نشان غیرت افزای ریاض رضوان گردیدند وهر صنف از اصناف محترمات تعبیهٔ مناسب حرفهٔخود بظهور رسانیدند ودر ساعتی‌که اخترشناسان حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات وقضاة وعلما در مجلس‌اشرف اعلی مجتمع گشته ع مهرا بستاره عقدبستند آنگاه شاه وسران سپاه درغایت نشاطو کامرانی دربزم عیش و عشرت نشستند ساقیان حوراعذار ساغرهای بادهٔ خوشگوار به گردش درآوردند ومغنیان خوش نواز حسن سازو آوازنشاط می پـرستان را زیاده کردندو خوانسالاران ازانواع اطعمهٔ لذیذه واشربهٔلطیفهٔ آنمقدار معدومهیا ساختندکه رسم جوع ازمیان فرق‌انام برافتاده وایام‌جشن وسورولهو وسرور یکماه امتداد یافته بعداز آن خاقان عالی‌مکان روی‌توجه بسوی معظمات مهمات ملك‌و مال‌نهاد ودرشهور سنهٔ۸۷۸ خواجه افضل‌الدین محمدکه ازوزیرزادگـان کرمان بودو درزمان سلطان‌سعید بلوازم منصب‌استیفا قیام‌می نمودملحوظ‌عین‌عنایت‌عاطفت‌خاقانی گشته بپوشیدن‌خلعت‌وزارت سرافراز شده باندك‌زمانی اورا ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملك سخنان ازبابت تصرف وتقصیر خواجه مجدالدین محمد بعـرض خاقان‌کشورگیر رسانیدو آن‌کلمات ماثرافتاده خواجه مجدالدین‌محمد مواخذه‌گشت و امیر بدرالدین‌به محصلی اومقرر شد وهم در آن‌ایام خاقان منصور بپرسش‌آنقضیه پـرداخت و خواجه نظام‌الملك وخواجه افضل در پایه سریر سپهر مقدار بیکبار باخواجه مجدالدین محمد درمقام تقریر برآمده آغازقیل وقال کردند پادشاه‌عدالت پناه‌فرمودکه طریقهٔ انصاف آنست‌که یك‌یك بااو سخن کنندو باتفاق تغلب نورزید وخواجه مجدالدین محمد باین عنایت مستهظرگشته برخواست و زانـو زد بعضی ازمقرران چون این‌صورت مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آنمجلس چیزی برخواجه مجدالدین محمد ثابت‌نشد وفرمان خاقان‌منصور باطلاق اوصدور یافته چنان مقررگشت که مبلغ شصت‌هزاردینار کپکی برسم شکرانه جواب‌گوید وبشرکت امیرمحمدعلی‌اتکه‌پروانچی بوده درمهمات دیوانی مدخل‌نماید وتاشهور سنهٔ۸۹۲ حال خواجه‌مجدالدین محمدبر این منوال‌جریان داشتو بعداز آن‌نوبت دیگر تربیت‌یافته‌اعلام اقتدار واختیار برافراشت چنـانچه‌مرقوم قلم‌خجسته شیم‌خواهدگشت‌ومفصل‌این‌مجمل برزبان‌خامهٔ بدیع‌البیان خواهدگذشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر شمه‌از کروفر میرزا مظفرالدین ابابکر وکشته‌شدن اواز دست برد زمانهٔ پر مکر

میرزا مظفرالدین ابابکر که در منزل فاریاب ازرکاب ظفر آیاب خاقان کامیاب تخلف جست بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض ومال متوطنان آن‌ولایت گشت وبعداز مراجعت میرزا سلطان محمود ازعقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد واز آنجا لشگری فراهـم کشید و متوجه خراسان گردید و بنواحی مروشاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان ستوده سیر رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه ومعزالدین یساول وامیراحمد یاری‌را باهزار کس ازمردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید ومیرزا ابابکر ازآن لشگر شکست یافته ازمرو بجانب بلخ گریخت و ازآنجا براه کابل بسیستان شتافت وازسیستان عنان یکران بطرف کرمان تافت وبیك ناگاه ظاهر کرمان رافروگرفته ازچهار طرف شهر نفیر وکرنای دردمیده غریوسوزن باوج فلك نیلگون رسانید وعلیخان میرزا که داروغه کرمان‌بود فرار بـر قرار اختیارکرده میرزا ابابکر بشهر درآمد وچندماه بعیش ونشاط روزگار گذرانید بارعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراقین و آذربایجان پس‌از اطلاع براینواقعه یکی ازامرا باپندررا با بسیاری‌ازاهل تهور باستخلاص کرمان نامزدفرمودوشاهزاده‌مقابله‌ومقاتله باآنسپاه‌در حیزمکنت‌خویش ندیده‌بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمودچون بحدودآنولایت رسیدشنیدکه‌مرض نقرص‌ودرد پا برحضرت‌خاقان‌منصور استیلادارد بنا برین باتفاق بیرام‌بیك وپیرعلی ترکمان وسایر امرا ولشگریان بـرجناج استعجال متوجه دارالسلطنه هـراة گشت خیال همکنان آنکه همچنان که‌خاقان منصور ازمیمنه‌وفاریاب ایلغار کرده‌میرزا یادگارمحمد راگرفتار کمند گزندگردانید ایشان نیز آنحضرت را بسر پنجهٔ تسلط و اقتدار به‌بند رنج وعنا مبتلا گردانند وندانستند که‌شیر ژیان بمکاید روباه نـاتوان از پای درنیاید وشاهباز قله‌معالی راازقصد صعوه ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید بیت عنقاشکار می‌نشوددام‌بازچین☆کاینجاهمیشه بادبدستست دام را القصه‌بعنایت مهیمن‌غفور خاقان منصور ازخیال شاهزاده وقوف یافته باوجود شدت مـرض در محفه نشسته وبـا پانصد سوار جلادت آثار که‌در آن‌زمان ملازم آستان اقبال‌آشیان بودند ازمستقر عزو جلال متوجه قصبه‌اسفرار شد وتواچیان باطراف ممالك محروسه فرستاده باجتماع‌سپاه نصرت‌پناه‌فرمان‌داداز بدایع اتفاقات که‌بمحض کرم‌واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر وبرانشده عنان‌بصوب فرار تافت آنکه جان‌احمدچولی کـه از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست وسخندانی اختصاص داشت‌قبل‌ازشیوع‌خبر توجه‌میرزا ابابکر ازنواب پایهٔ‌سریر اعلی اجازت یافته‌جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه‌توجه نمود ودرحدود سبزوار شبی بقراولان میرزا ابابکر بازخورد در ساعت اورا گرفتند

وپیش شاه‌زاده بردندوچون آنجناب از حال حضرت خاقانی سئوال فرمود بالهام ملهم غیب جواب دادکه درین ایام آنحضرت ازکیفیت اندیشه‌خدام موکب عالی‌خبر یافته ده پانزده هزار کس‌درنواحی بلده هراةدرکمین نشانده‌تا هرگاه علم نصرت‌شیم سایهٔ وصول برآن‌حدود اندازد پای‌جلادت پیش‌نهاده دست بردی نمایند وچون حقوق تربیت سلطان سعیددرذمهٔ این بنده‌بسیار است‌از شهر گریخته‌باستقبال شتافتم تا حقیقت قصد مخالفان را بـاز نمایم میرزا ابابکر اینخبر رامطابـق واقع تصورکرده جان احمد چـولی را بـانعام اسب و جامـه نـوازش فـرمود و عـزیمت هـراة را تغییر داده روی بطرف خـواف و بـا خـرگ نهـاد و جـان احمـد آنشب بـا شـاه زاده همـراه بوده بوقت نمـاز بـامـدادمجـال فرار‌یافت ودر نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان ظفر‌بهره‌رسیده شرح واقعه رامعروض گردانید وآنحضرت‌لوازم تحسین‌واحسان درباره اوبظهور رسانیده ازعقب میرزا ابابکر بسرعت‌برق وبادنهضت نمود ومیرزا ابابکر برتوجه‌موکب همایون وقوع‌یافته ازخواف درغایت خوف روی باستراباد نهاد ودرهرمنزل جمعی ازآنجناب‌میگریختندودرهرمرحله‌فوجه ازسپاه شیردل باردوی خاقان عادل می‌پیوستند وآنحضرت درطی مسافت بمثابهٔ مسارعت‌میفرمود که میان آنحضرت ومیرزا ابابکر زیاده ازیك منزل‌واسطه‌نبودتا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چنداز آب عبور نمود ودر آن طـرف رود بسبب‌مانـدگـی وکثرت بارندگی فرود آمده یکشب برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب ومیمنه ومیسره‌آراسته راه می‌پیمود وعلی‌الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زراندود خورشید در بحر اخضر فلك افکندنـد منقلای سپاه کشور گشای بکنار آب گرگان رسیده نخست‌امیر علی میرآخور و پلنك پوش بهادر وشیخم ایل اوغلی و‌بار محمدسارق چولی از آب گذشتند و متعاقب مواکب گردون مراتب نیـز عبور نمود ومیرزا ابابکرکه تاآن‌وقت مانند بخت خویش درخواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد ویکسواره مجـال فرار یافت‌وجمعی از بهادران موکب نصرت‌نشان بتکامشی اومأمور گشتند ازآنجمله امیراحمد یاری سبقت‌گرفته نزدیك بمیرزا ابابکر رسید و شاه‌زاده چون اورا تنهادید عنان بازگردانیده تیری‌بر حلقش‌زد وامیرحیدر نیزخودرا بآنجناب رسانیده‌دست‌باستعمال سیف‌و سنان برد امامغلوب شد ومیرزا ابابکر بدهستان شتافت ودر خانه یکی‌از کلانتران‌آنموضع فرود آمده اسبی‌طلبید که خودرااز گرداب بلابساحل نجات‌رساند انشخص انگشت‌قبول بردیده‌نهاده آنجناب‌رامطمئن گردانیدوجمعی درخدمتش بازداشته درساعت متوجه پایه سریراعلی گشت وبعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانیدخاقان منصور قنبرعلی جلاد رابافوجی ازشجعان جلادت‌نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مامور ساخت وآن‌طایفه بدهستان شتافته بیك ناگاه بر کـرد خانهٔ که محل‌نزول‌شاه‌زاده بود محیط‌گشتند ودر آخررجب سنه‌اربع وثمانین وثمانمانه آنجناب‌را گرفته‌رشتهٔ حیاتش رابتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهستانی‌را نیزکه میرزا

ابابکر رادرخانه‌خویش‌فرودآورده‌بود طریق‌عذر سلوك داشته بود ازعقب فرستادند و بموجب حکم همایون سرمیرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهراة‌برده خواطر اکابر و اصاغر آن دیاررا که‌دغدغهٔ‌تمام داشت ازآن اندیشه فارغ گردانید وامیرنظام الدین علیشیر که‌حاکم شهربود ازوصول آنخبر مبتهج ومسرور شده نذور وصدقات بمستحقان رسانید وخاقان منصور بعداز فراغ ضمیر ازآن‌خطب‌کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت ودرضمان صحت و عافیت بباغ جهان‌آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل وانصاف برافراخت .

ذکر مجملی از احوالات امیر شجاع‌الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت‌او بمحض‌عنایت‌قادر بیچون

امیر ذوالنون ولدحسن بصری که‌بصفت شجاعت و بهادری ازاکثر شجعان‌الوس تیموری ممتاز بود وبصفاء عقیدت ووفور عبادت ازبیشتر ارباب زهادت مستثنی می‌نمود درزمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلك ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد وبهنگام گیرو دارو ایام رزم وپیکار باستعمال سیف‌و سنان پرداخته‌نهایت جلادت‌ومردانگی بجای‌می‌آورد بنابرآن‌منظور نظرعنایت‌وملحوظ‌عین‌تربیت‌ورعایت‌گشت وباصناف انعام واحسان محسود اماثل واقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت وبعداز واقعه قراباغ امیرذوالنون بهرات شتافته روزی چنددر خدمت درگاه عالم‌بناه اوقات گذرانید اماچنانچه طمع می‌داشت تربیت نیافت بنابرآن خاطر برفرار قرار داده دروقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغریغاج‌خبوشان‌عنان‌یك‌ران بصوب‌دیار ماوراءالنهر منعطف گردانیدو بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان‌احمدمیرزا بروجنات احوالش تافت ودوسه‌سال درآندیار بسربرده بعداز آن بسبب منازعتی که درمیان‌امراء ترخانی وارغونی بوقوع پیوست نوبتی‌دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدارالسلطنه هراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیرصافی‌ضمیر شده ایالت ولایت غور وزمین داوررا بوی تفویض نمود و حال‌آنکه درآنولااقوام‌هزاره وتکودری برآنحدود استیلاء تمام داشتند وبکمك‌اندیشه وخیال‌نقش سرکشی واستقلال برلوح خاطر می‌نگاشتند و امیر ذوالنون فی‌شهورسنهٔ اربع وثمانین وثمانمائه بالشگر اندك وامید بسیار متوجه آنصوب گشته درمدت سه چهارسال چندین نوبت‌باآنجماعت محاربت فرمود وبقوت دولت خاقانی وغایت‌شجاعت وپهلوانی‌درتمامی معارك بظفرو نصرت‌اختصاص یافته ولایات مذکوره رادر حیزتسخیر وتصرف درآورد **نظم** اگرچند بودی بهنگام کار☆ ازویك سوار از هزاره هزار به پیکان خون‌ریز و شمشیر تیز ☆ برآوردی ازدشمنان رستخیز اقوام هزاره وتکودری

چون اینمعنی‌را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد وطاعت‌گذاری برخط اخلاص وفـرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند ومال وخراج بر گردن گرفته ازمقام عناد و استکبار درگذشتند ونیکو خدمتی امیرذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده‌نواز زمام رتق وفتق امور مملکت قندهار وفراه غوروساخر تولك وزمین داوررا درقبضهٔ اقتدار او نهاد اماچند سال بعضی ازشاهزادگان را بنوبت باسم حکومت قندهار می‌فرستاد و بالاخره امیرذوالنون در ایالت آن‌ولایت استقلال یافت و لوای ابهت وشوکت افراخته پرتو انوار عدالتش برولایت شال ومستون وسیوی و توابع ولوا حق تافت و بی‌شائبه تکلف وغایلهٔ تصلف آنجناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات وعبادات همواره رایت سعی واهتمام می‌افراشت ازصبح تاشام در اشاعت نصفت واحسان گذرانیدی وازبام تاشام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی درمیدان مصاف وقتال روح اسفندیار ورستم بروفـور جلادت وپهلوانی او آفرین‌کردی و در محراب عبادت ونماز روان ذوالنون مصری وابراهیم ادهم برکمال اخلاص‌ونیازمندی او شرط تحسین بجای‌آوردی**نظم** بروزش همه معدلت‌کاربود✿ شب‌از بهرطاعات بیدار بود ✿ ز شمشیر خون‌ریز اوروزجنك همه روی‌صحرا شدی‌لاله‌رنك وچون امیرذوالنون بجمع نفایس‌اموال وافزونی ابطال‌رجال استظهار تمام پیداکرد تمامی ممالك‌مذکوره راملك خود تصور نموده دراداء مال‌مقرر شرایط تغافل بجای آورد وحکومت‌قندهار رابپسر بزرگتر خودشجاع‌بیك تفویض فرمود و داروغگی ساخر وتولك‌را بعبدالعلـی ترخان عنایت‌نمود و ریاست غوررا به‌امیر فخرالدین و امیر درویش مفوض ساخت و خوددر زمین داور ساکن شده درآندیار عمارات عالیه بـرافراخت‌واهل‌غمز و سعایت فرصت‌یافته چندکرت‌بعرض خاقان جمشید منزلت‌رسانیدند که‌امیر ذوالنون بوفورخزاین ونقود وافزونی اتباع وجنود مغرور گشته است ونخوت وعظمت وتکبر وحشمت او از حداعتدال درگذشته لایق دولت ابدپیوند چنان مینماید که‌قبل ازآنکه کفران نعمت و سلوك دروادی‌مخالفت درضمیر او رسوخ یابد یکـی ازشاهزادگان عظام بایالت آن ولایت منصوب شده بافوجی ازسپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابرآنکه دراکثریورش هاامیر ذوالنون بالشگرقندهار وزمین‌داور بموکب فیروزی اثرمی‌پیوست خاقان‌منصور مدتی بسخن اهل‌غرض التفات نمی‌فرمود تاآخر الامربحکم(من‌لم‌یسمع) بخل‌قصد کرد که‌بموجب استصواب‌آنجماعت عمل‌نماید ودرآن‌اثنا بدیع‌الزمان میرزا باپدر بزرگوار اظهار خلاف نمود وامیرذوالنون‌که ازتلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بـود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت اینحکایت درمحل خودمسطور خواهد گردید انشاءالله تعالی

ذکـر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه‌مردان در قریه خواجه خیران

درشهور سنهٔ خمس‌وثمانین وثمانمائه که‌معین‌السلطنه والخلافه میرزا بایقـرا در

قبة‌الاسلام بلخ لواء ایالت ورعیت پروری مرتفع گردانیده بود ازورای استاد غیب صورتی درغایت غرابت روی نمود شرح حال برسبیل اجمال آنکه عزیزی شمس‌الدین محمد نام که نسبش بحضرت زبدهٔ اولیاء کرام وعمدهٔ اصفیا عظام سلطان ابویزید بسطامی قدس سره اتصال می‌یافت درسنهٔ مذکوره ازطرف کابل وغزنین بقبة‌الاسلام بلخ شتافت وشرط ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند ودر آن کتاب مکتوب بود که مرقدشاه اولیا و عمدهٔ اصفیامحبط انوار عواطف ومواهب اسدالله الغالب امیرالمومنین علی ابن ابیطالب سلام‌الله علیه در قریهٔ خواجه خیران‌در فلانموضع است بنابرآن بایقرا میرزا سادات و قضاة و اعیان و اشراف بلخ‌راجمع آورده وبا ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که ازبلخ تاآنجا سه فرسخ مسافتست تشریف برد ودر آنموضع که‌در کتاب تعین یافته بودگنبدی دید که قبری‌در میان‌آن موجود بود فرمود تاآن قبررا حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی ازسنك سفید پیدا شد که بر آنجا منقور بود که‌هذا قبر اسدالله اخ‌رسول‌الله علی ولی‌الله لاجرم فریاد وفغان ازمیان جان‌حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیازبر آنخاك پاك سودند و نذورات بمستحقان رسانیده‌ابواب نیازو اخلاص برگشودندواین‌خبر دراطراف ولایات اشتهار یافته‌اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت‌نشان آوردند و بروایت زمرهٔ ازمجاوران آنجای وبسیاری از آنطایفه صحت عاجل یافته مقضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص وعام درآن سدهٔ سدره مقام بمرتبهٔ واقع‌شدکه مزیدی بر آن‌تصور نتوان نمودو کثرت نقودو اجناسی‌که برسبیل نذر می‌آوردند بدرجهٔ‌انجامید که عقل‌از وجود آنمقدار زرو جوهر تعجب می فرمود میرزا بایقرا چون‌حال بر آن منوال دیدقاصدی همعنان برق‌و بادبدارالسلطنه هراة فرستاد وصورت واقعه‌را عرضه داشت ایستاذگان پایهٔ سریراعلی کرد خاقان منصوربعد ازاطلاع برمضمون آن عریضه ازظهور آنصورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن‌قبله آمانی وآمال بست وبا فوجی از امراء خواص بدانجانب نهضت فرموده پس‌از وصول‌غایت نیاز واخلاص بجای آورد وقبهٔ درکمال ارتفاع ووسعت برسر آن‌مرقد جنت‌منزلت بنانهاده دراطراف آن ایوانها وبیوتات طرح انداخت ودر آن قریه بازاری مشتمل بردکاکین وحمام بنیادنهاد یکی‌از آنهاربلخ‌را که‌حالا بنهر شاهی موسوم است برآنمزار فیض‌آثار وقف ساخت وامر نقابت آستانه‌علیه‌را بسید تاج‌الدین حسن‌اندخودی که‌ازجملهٔ اقربا سیدبرکه بود و بعلو همت وسمورتبت اتصاف داشت تفویض‌نمودومهم شیخی‌رابشیخ‌زادهٔ بسطامی‌عنایت کرده جهت ضبط موقوفات ونذورات عملهٔ‌امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه‌عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت وکرامت انعطاف دادو درضمان صحت وعافیت ببلدهٔ فاخرهٔ‌هراة شتافته‌ابواب لطف‌و مرحمت برروی روزگار سپاهی ورعیت برگشاد **القصه** ظهور مرقدپرنور شاهی بواسطهٔ رفتن حضرت خاقانی وطرح عمارات وتعیین موقوفات

دراطراف آفاق اشتهار یافته‌هر کس اندك استطاعتی داشت‌علم‌توجه بدانجانب برافراشت وچندگاه آمدوشد خلایق بآن‌عتبهٔ کعبه مرتبه بمثابه‌بود که‌هر سال‌قرب‌صدتومان کپکی‌از نقدوجنس نذربدانجا میآورندو نقیب‌وشیخ وعملهٔ آن فرخنده‌مقام تمامی آن‌اموال‌راصرف ضیافت‌صادر ووارد وراتبه‌وعمارات‌میکردند وقریهٔ‌خواجه‌خیران‌ازکثرت‌عمارت وزراعت صفت مصرجامع گرفته باندك‌زمانی آنقدار ازجمعیت درنواحی آن‌سدهٔ سدره مرتبت دست داده که‌شرح آن‌بگفتن ونوشتن راست نیاید بنابر آن‌یکی‌ازاهل مکروتذویرکه درسلك عرابه‌چیان دارالسلطنه‌هراةانتظام داشت باخودخیال‌نمود که‌واقعهٔ ساخته‌مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری مزور زر و جوهر بدست آورده پای بر مدارج عزت نهد نماز شامی درکازرگاه نزدیك‌بآستانه انصاربه آغازصیحه زدن‌وجامه دریدن کرد وچون مردم بروی‌جمع شده کیفیت حال‌برسیدند جوابداد که‌حالا چهار شخص بصورت اعراب‌بر اسبان‌تازی نژاد سواردرین صحرا برمن ظاهر شدند وگفتند که روضهٔ فیض بخش‌حضرت شاه‌ولایت پناه‌اهل هدایت علیه‌السلام والتحیة‌در فلان موضع است واشارت بتغتی‌کرد که‌نزدیك بحظیرهٔ شمس‌الدین سنك‌تراش بودومردم بموافقت عرابه‌چی‌بآن تخت رفته‌فی‌الحال جمعی کثیر ازقلندران وتبرائیان‌برو جمع آمدند وصورت قبری‌ساخته آغاز ذکر وعوغاکردند روز دیگر که‌اینخبر دربلدهٔ هراةاشتهار یافت خواص‌وعوام از رجال‌ونسا روی بکازرگاه آوردند وخاك‌قدم عرابه‌چی رامانند توتیادردیده کشیده وبسان آب حیوان فروبرده آنچه‌توانستند برروی نثارکردند وآن مزور ازموضع‌آن قبرخاك برگرفته بهرکس میخواست‌اندکی عنایت میفرمود ودرعوض زروجوهر بسیار [illegible] نمود وظهور قبر امام‌درمیان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلقی بینهایت خـ معلولان ومرضی بدان موضع می‌آمدند ونذورات گذرانیده روی نیاز برزمین میسودند وچون لنگی‌یا کوری برسر آن‌قبررسیدی وخود را برخاك افکندی قلندران وتوابع عرابه‌چی ازوی‌می‌برسیدند که‌مرض توبصحت مبدل شدیانی اگر میگفت بلی صلوة فرستاده اورابر داشته فریاد وافغان‌باوج آسمان میرسانیدند واگر برزبان می‌آورد علت من‌برحال خوداست آن‌بیچاره رادرزیر لگدنرم میساختند که‌شکاك است ومنافق‌وبقتل وحرق‌سزاوار است ولایق القصه عرابه‌چی در عرض ده پانزده روز باین وسیله زروجوهر واجناس‌نفیسهٔ دیگر زیاده‌از آنچه درخزانهٔ خیال‌گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص وعوام انام شد وجمعی دیگر از مردم بیهنر را نیز این هوس در سر افتاده امثال این واقعات دروغ ساختند و هر یك در محلتی از محلات درون و بیرون هراة و بعضی از ولایات صدای ظهورامام درانداختند عرابه‌چی‌چونحال‌برآنمنوال دیداز رسوائی ترسیده منهزم گردید وبطلان آنجماعت نزدخاقان منصور وعلما واعیان هراة ظاهرگشته مولانا کمال‌الدین شیخ‌حسین بتادیب ایشان مامورشد وآنجناب‌اکثر آنفرقه راگرفته‌و الزام‌کرده‌تازیانه

زدو جمعی را حبس فرمود تا آن نوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شر آن اندیشهٔ باطله بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانهٔ علیه خـواجه خیران تاغایت معمور است و مطاف طواف جمهور خلایق نزدیك ودور والله اعلم بحقایق الامور

گفتار در بیان شمه‌ای از حال میـرزا محمد سلطان که مشهور است بکیچیك میرزا و ذکر انتقال آن شاهزاده فضیلت انتما از محنت‌سرای دنیا بجنت اعلی

شاهزاده محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفاء طبع و نقاء سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف بـه صحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و منقول متفرد شرح فضایل عقلا نسبت بکمالات بسیارش رشحی از عمان و وصف مقالات بلغاقیاس بالفاظ آبدارش قطرهٔ از بحر بی کران نظم روشن اندردل چو مصباحش ٭ کشف کشاف و فتح مفتاحش ٭ عقلیش ازقیاس عقل برون نقلیش ازمقام نقل فزون و آن دری برج کامرانی باوجود حصول اسباب جهانبانی ووصول بمراتب کشورستانی دراوقات شباب وایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین شرایط مطالعهٔ کتب متداوله بجای می آورد و از بـاطن خورشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت می کرد و چنانچه سابق مذکور شد بعـد از واقعهٔ قراباغ مصحوب والد و والدهٔ خود که خواهر کلانتر خاقان عـالی گهر بود ازقراباغ اران بهراة آمده درظلال عواطف خال ستوده خصال آرام یافته پرنو عنایت آنحضرت بروجنات حالش تافت و زمام اختیار ملك و مال درقبضه اقتدار او قرار گرفت وعظایم مهام سلطنت واقبال بیمن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت وچون چندسال بر ینمنوال بگذرانید بعقل و فراست وعلم وکیاست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال ازاقوام و افعالش واضح لایح گردید و خاقان منصور بنا بر ملاحظهٔ خاطر همشیرهٔ عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه روزگار همایون ساخت و بتصور آنکه شاید میرزا کیچیك بمقتضای عقل و خرد کارفرموده ازجادهٔ مستقیمه عبودیت انحراف ننماید بتادیبش نپرداخت بیت هر شاخ پایدار که از تست سر بلند ٭ مشکن بدست خویش که آنهم شکست تست درآن اثنـا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاهزادهٔ مغرور بکازرگاه شتافت ولوازم طواف مزارفیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد وعنان مراجعت بصوب مستقر سر برخلافت تافت درآن راه شاهزادهٔ جلادت پناه جهة دفع حرارت خورشید بیرقع چتر جسارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیك باو در آفتاب طی مسافت میفرمود ازمشاهدهٔ آن ترك ادب نایرهٔ غضب قیامت لهب مشتعل گشت وخاقان منصور بعد از نزول

درمنزل همایون باخذمیرزا کیچیک فرمان داده کاراز مدارا درگذشت امراء عظام در ساعت‌شاه‌زاده را گرفته بقلعهٔ اختیارالدین بردند ودریکی از بروج سپهر عروج‌محبوس کرده بمحافظان‌هشیار سپردند **نظم** چنین است‌رسم سپهر بلند قرینست‌اقبال اورا گزند گل دولت ازباغ‌دنیا که چید که‌آسیب ازخار نکبت ندید وچون‌میرزا کیچیک‌چندگاه مانند لعل‌درصمیم‌کان‌ودردر جوف صدف‌عمان اوقات گذرانید عرق‌شفقت اصلی‌ومرحمت جبلی حضرت‌خاقانی درحرکت آمده اورا مطلق العنان‌گردانید بعداز آن‌شاه‌زاده در غایت انفعال ملازمت درگاه جاه‌وجلال میکرد واز افعال واقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذارو استغفار بجای می‌آورد ع اگرگناه ببخشند شرمساری هست ✿ عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام وادراك شرف زیارت روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام درضمیر منیرش پیداشد وبمبالغه تمام والحاح لاکلام‌اجازت حاصل کرده باطایفهٔ از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد قافله توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی‌الاحترام وبدرقهٔ تأیید مالك‌الملك لایزال‌همعنان مواکب کواکب احتشام **بیت** توفیق رفیق وبخت‌همراه ✿ اقبال ندیم گاه‌وبیگاه‌وچون هوای‌تبریزازغبار سم‌شبدیز آن‌خسرو صافی ضمیرعنبر بیزگشت پادشاه‌مظفرلوا سلطان یعقوب میرزامقدم شریفش را عزیزو مغتنم‌شمرده بارسال‌تحف‌شایسته‌و تبرکات بایسته‌مبادرت نموده‌و شرایط‌مهمان نوازی بروجهی که‌فراخورهمت‌عالی نهمتش بودبجای‌آورده‌التماس ملاقات‌شریف فرمودو میرزا کیچیك میرزا جواب‌داد که چون‌من‌احرام طواف بیت‌الله بسته‌ام و زبان حال وقال باداء کلمهٔ لبیك‌اللهم‌لبیك‌گشاده‌مناسب‌نمیدانم که‌درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی‌قیام نمایم ودامن عرض خود را بغبارآستان اقبال‌آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگرآنحضرت لطف نموده غریب‌نوازی فرمایند وبمنزل‌این‌ضعیف تشریف‌آورده بمقتضای‌حدیث(خیر القادم یزار)عمل‌نمایند **بیت** ارآنطرف نپذیرد کمال اونقصان ✿ دربنطرف شرف روزگارما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت‌ناموس پادشاهی این التماس را متلقی بقبول‌نگشت ومیرزاکیچیك نیزپای دردامان استغنا پیچیده چندروز دربن‌گفت‌و گوی‌گذشت آخرالامر مهم برآن قرار یافت که میرزا کیچیك روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود وسلطان یعقوب میرزا را نیزدرآنجا تشریف حضور ارزانی داردو ودرروزموعود درمقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده ازهردوطرف لوازم تعظیم وتکریم بتقدیم رسید وسلطان یعقوب‌میرزا میرزا کیچیك را درآغوش لطف ومرحمت کشیده اصناف اشفاق واعطاف‌ظاهرگردانید وآن‌شاهزادهٔ صاحب توفیق رفیق عزت واحترام ازتبریز ببلاد شام رفته ازآنجابمصرشتافت ومیان آنجناب وسلطان مصر ملك قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت ومیرزا کیچیك از مصر مبتهج وسرافرازمتوجه‌حجازگشته بعد ازادای مناسك حج‌اسلام وطواف روضهٔ طیبهٔ رسول‌علیه الصلوة والسلام عنان بارهٔ خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد وچون درضمان‌امان حضرت واهب‌العطیات نزدیك بدارالملك‌هراة رسید وگوش وهوش میرزا سلطان احمد

وآگه بیگم خبروصول مقدم فرزند ارجمند شنید دوحهٔ امیدایشان ازآب یاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت ودرریاض تمنای آن دومعتکف زاویهٔ فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای آمانی وآمال شکفته مضمون این مقال برزبان حال وقال ایشان گذشت **نظم** بازآن مه طلعت خورشید سیما می رسد ✿ چشم روشن شد که نور دیدهٔ مامی رسد تا ابد بادا نثار روزگاردولتش ✿ دولتی کز حضرت ایـزد تعالی میرسد سلطان احمد میرزا ومهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت (وابیضت عیناه من الحزن) گرفته بوداز شمیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند وبر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزادهٔ عالیمقام وتوفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور وصدقات بمستحقان رسانیدند وهمچنین سادات وقضاة وعلما وموالی وامرا وصدور ووزرا واهالی بمراسم استقبال پرداختند وبشرایط نیاز ونثار قیام نموده کمال اخلاص واختصاص ظاهر ساختند وخاقان منصور نیزچندفرسخ میرزا کیچیك را استقبال نمود وآن مقدار عطوفت ومهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبودومیرزا کیچیك درغایت فرح وسرور بوطن مالوف ومسکن معهود درآمده همواره درمتنزهات هراة بافوجی ازعلماء خجسته صفات بفراغت صحبت می داشت وبیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل وتحقیق مسائل گذرانیده همت براکتساب سعادات اخروی می گماشت **نظم** نشستی بارباب دانش مدام ✿ زکسب کمالات جستی مرام نمودی خط جزو آموزگار ✿ بچـشمش به ازخط رخسـار یار وچون محالست که سپهر غدار درین مرحلهٔ ناپایدار ارباب وفارا آسوده و برقرار گذارددرشهور سنهٔ تسع وثمانین وثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزادهٔ بلندمرتبه گشت ومداوای حکماء واطبا مفید نیفتاده کارازترتیب اغذیه واشربه درگذشت و داعی (والله یدعوالی دارالسلام) ندای (یاایتهاالنفس المطمئنه) بگوش هوش میرزا کیچیك رسانیده وشاهزاده خاطر ازتنعمات دنیویه فارغ گردانیده بضیافتخانهٔ (فیها ماتشتهیه الانفس وتلذ الاعین) خرامید نهال ثمر بخش گلزار اقبال بصرصر فنااز پای درافتادودری آفتاب درخش برج استقلال از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد **نظم** خورشید سپهر عدل واقبال ✿ جمشید سر بر فضل وافضال براوج کمال یافت نقصان ✿ ازدیدهٔ بخت گشت پنهان والد بزرگوار ووالده عفت شعار آن شاهزادهٔ عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیدندوخودرا برخاك راه افکنده سیلاب اشك بتحت الثری ودودآه باوج ثریارسانیدند **نظم** بدست غم گریبان چاك کردند ✿ زدیده خاك را نمناك کردند زخون دل زمین کردند گلگون ✿ زدودآه ایشـان تیره گردون وخاقان منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا وهمشیرهٔ عزیزه را پرسش نمود وبتجهیز وتکفین جسد مطـهرش اشارت فرمود اعاظم امرا ونوئینان وایستادگان پایهٔ سربرآسمان نشان بآئین سلاطین مکنت آئین بلکه بتجمل وحشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریرآن بعجـز وقصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازهٔ شاه زاده را در محفهٔ نهاده برداشتند وتمامی سادات وقضاة

وعلما واشراف واکابر واعیـان وخواص وعوام‌طبقات انسان پیاده بمشایعة روانشده از راه کوچهٔ خیابان بعیدگاه‌شتافتند وبر تابوت محفوف‌برحمت‌حی‌لایموت نماز گذارده آن گوهرکان پادشاهی‌را بحظیرهٔ که درگازرگاه جهة همین مصلحت بنا یافته بودبردند و بطریقهٔ‌سنت‌سنیهٔ‌حضرت خیرالبریه‌علیه‌الصلواة والتحیه بخـازن خاك سپردند **رباعی** ایچرخ جهان خراب ازکینهٔ تست ✿ بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ای‌خاك اگر سینه توبشکافند ✿ بس‌گوهر قیمتی که درسینهٔ‌تست اصحاب‌آن مصیبت عظمی وتعزیت‌کبری چنانچه معهود است‌چندین روز باطعام فقرا ومسـاکین وضعفا وختمات کلام معجز نظام ایزدسبحانه وتعالی قیام نمودند وروح‌مطهر شاهزادهٔ والاگهر را بـاصناف صلات و صدقات شادکرده گنبد مقبرهٔ منـوره را باصناف تکلفات زیب وزینت در افزودند و حضرت حقایق‌پناهی افضل‌الانامی مولانا نورالدین‌عبدالرحمن‌الجامی نورالله مرقده در آن ایام برای کتابهٔ آن‌گنبد قصیدهٔ درسلك نظم انتظام داد مطلعش برخاطربود بثبت افتاد **بیت** رخشنده جرم خورکه برین سبزطارم است ✿ قندیل‌گورخانهٔ شاهان عالم است وایضا جهة نقش سنك شاهزاده امیرنظام‌الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانید‌که **رباعی** ایداشته از سلطنت عالم ننك ✿ وی آمده از محنت ایام بتنگ بیرون زده زین جهان‌فانی اورنك ✿برروی زمانه دربرآورده بسنك

ذکر وصول بدیع‌الجمال بیگم بدارالسلطنه هراة وبیان بعضی دیگر از حالات و حکایات

چنانچه ازضمن‌وقایع‌سابقه مستفاد میگردد بدیع‌الجمال بیگم که همشیرهٔ خاقان منصور بود درآن سال‌که‌آنحضرت‌ولایت جرجان‌را بنواب‌سلطان ابوسعید بازگذاشته درخطهٔ آواق رایت آفتاب اشراق برافراخت درسلك ازدواج پیربداغ سلطان انتظام یافت وبعد ازفوت پیربداق سلطان احمدخان‌که ازجملهٔ‌خواقین‌دشت‌قبچاق بمزیدشوکت ومکنت امتیازداشت آن درةالتاج سلطنت رابحباله‌نکاح خویش درآورد وبدیع‌الجمال بیگم را از احمدخان دوپسرویك دختر متولدگشت‌آنگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بربسته مهد علیا جهة ملاقات‌برادربصوب‌خراسان درحرکت آمد وپسر کلانترش سلطان محمودخان‌در مستقرسلطنت آباواجداد توقف‌کرده ولد خورد تربهادر سلطان وخواهرش خانزاده خانم موافقت والده اختیارفرمودندوچون‌محفـهٔ زرنگار آن‌بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسیدخاقان منصور حجله نشینان تتق خلافت وشـاهزادگان و امرا وارکان دولت را باستقبال مامورگردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هرچه تمام‌تر به‌مستقرعزکرامت‌رسانیدندولوازم‌ساچیق نیاز ونثار بجای‌آوردند وستیزعظمی دیده بدیدار برادرنامدارروشن ساخته پیشکشهای لایق کشید وحضرت خاقانی بنظـر

عطوفت ومهربانی درهمشیرهٔعزیزه‌واولادش‌نگریسته شرایط انعام واحسان‌مرعی‌داشت ودرخلال این احوال‌رای‌همایون خاقان‌ستوده خصال چنان‌اقتضا فرمودکه سلطان‌بایقرا میرزا را ازبلخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت امیر نظام‌الدین درویش علی کوکلتاش نهد و بعد از وصول بایقرا میرزا جهة ختان شاهزادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی وبرافراختن چهار طاق فرمانداد وباغ زاغان جهة آن‌کارتعیین یافت هریك از شاهزادگان وامرا و نوئینان در گرد حوض‌آن‌باغ‌که کوثرمثال ازآب عذوبت‌مآب مالامال بود چهارطاقی که ازغایت‌زیب وزینت غیرت‌رواق سپهر خضرا می‌نمود برافراخت **نظم** بهرسوازآن حوض‌کوثر اثر ✿ شد افراخته چهارطاقی‌دگر مزین بدیبای روم و فرنك ✿ زاجناس زر دوزی‌هفت‌رنك بهریك‌نشسته بسی مه‌جبین ✿ چو درقصرباغ جنان‌حورعین ز مردم ربوده دل ودین همه ✿ فرح بخش جانهای غمگین‌همه وصناع ومحترفات راست کوچهٔ درباغ‌را تاکنارحوض ازساختن‌چهارطاقهای‌پرتزئین ودکاکین غرابت آئین غیرت نگار خانهٔ چین ورشك افزای بروج وچرخ‌برین گردانیدند **بیت** بهرسودکانی شد آراسته ✿ مهیا درآن هرچه دل خواسته وخاقان منصور ازباغ جهان آرای بدان منزل دلگشای نقل فرموده قرب دوماه هرروز نماز پیشین بازمرهٔ ازمقربان بارگاه بهشت آئین در چهار طاق خاصهٔ همایون که بطلا ولاجورد منقش ومصورگشته بود در بزم عیش ونشاط می‌نشست و هریك از امرا و شاهزادگان در چهار طاق های خود قرار گرفته بتجرع راح ریحانی واستماع الحان واغانی‌قیام مینمودند ودرآن ایام فرح وسرور درخواطر جمهور نزدیك ودورسرایت کرد ومهندسان هر پیشه وصناع نیکو اندیشه انواع تعبیهای غریب واصناف امور عجیب بعرصهٔ ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفه خود صورتی‌نادر وپیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند ودرآن اوقات از ارباب حسن وملاحت ونغمه سرایان صاحب صباحت هرروز وهرشب در مجالس ارباب عیش وعشرت جمعی کثیر حاضر بودند وبنغمات دلگشای وترنمات فرح افزای نشاط برنا وپیر وصغیروکبیر می‌افزودند فروغ جامهای بلورین که‌ازشراب ناب‌مالامال بود بزم می‌پرستان را نور و صفا می بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که بانور آفتاب برابری مینمود محفل مستانرا چون‌فضای سپهر برین روشن میگردانیدند **نظم** پری‌پیکر بتان‌نغمه پرداز✿ گهی‌ازساز دلکش‌گه زآواز نوای‌عیش وعشرت می‌سرودند نشاط باده نوشان‌میفزودند ودرآن ایام بهجت انجام بکاولان آستان فلك‌احتشام وهر ساعت مائده‌های‌طعام بعدد کواکب چرخ فیروزفام معد ومهیا میساختند وازوفوراطعمهٔ لذیذه وکثرت اشربهٔ لطیفه رسم آزوجوع ازعرصهٔ عالم‌بر می‌انداختند **مثنوی** ببزم خسروی هر دم‌مکرر✿شدی خوانهای نعمت روح پروربهر خوانی زنعمتهای شاهی ✿ مهیا بودهرچندانکه خواهی ودرروزیکه‌طوی بزرك‌بوقوع‌پیوست درساعتی که‌اصحاب تنجیم واکابرارباب تقویم اختیار نمودندنسبت بمظفر حسین‌میرزا سنت ختان‌بتقدیم‌رسید ودست عنایت حضرت‌خاقانی امرا وارکان‌دولت ونوئینان ومقربان سده‌سدره مرتبت را خلع نفیسه‌پوشانیدوبعدازانقضاء اندك‌زمانی ازآن‌جشن وسوروووصول‌مظفر حسین میرزا

بحدود بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آنشد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم راباوی درسلك ازدواج کشدو فرمان همایون خاقان بترتیب اسباب آن کارنفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر بستن چهار طاق وسایر موجبات سور وسرور بوقوع پیوست ودراوایل سنه‌اثنی وتسعین‌ثمانمائه بساعتی مسعود وزمانی محمود سادات وقضات وعلماء درمجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت شیخ‌الاسلامی مولانا سیف‌الدین احمدالتفتازانی آن‌دو گوهر بحر کامرانی رابایکدیگر عقد بست ودرآن محفل شرایط نیاز ونثار والباس‌حضار صحبت بهشت آثار چنانچه باید وشاید بتقدیم رسید وهمدر آن‌لیالی میان ابومنصور مظفر حسین گورکان و خانزاده خانم لوازم امرزفاف بوقوع انجامید **بیت** چوجان وتن به‌پیوستند ز انسان ✿ که جان از تن نشد فرق وتن‌ازجان وچون سنت ایزدتعالی (ولن تجد لسنت‌الله تبدیلا) همواره مقتضی آن‌بودکه در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد وهر محبتی‌مستلزم محنتی هرسوری قرین عزائی‌وهر سروری‌متصل‌بغم‌جان گزائی‌درخلال‌این احوال پادشاه حمیده‌فعال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال‌مبتلا گشته بجوار مغفرت حق‌عزو علا انتقال نمودو اینمعنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیمهال شده‌چنانچه دستور است‌چند روز بلوازم سوگواری وتعزیت‌داری اقدام فرمودو بعداز اطعام فقراو ایتام وختمات کلام ذوالجلال والا کرام اولاد امجاد سلطان‌مرحوم سلطان اویس میرزاو اسکندرمیرزا وسایر متعلقان ومنتسبان آنحضرترا خلع گرانمایه پوشانیده ازلباس تعزیت‌بیرون آورد ودرزمستان آنسال بقشلاق مرورفته درباب‌تمهید بساط عدل ودادو تشیید اساس صلاح‌وسداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض‌ایالت استرآباد بمقرب حضرت سلطانی وتربیت‌یافتن خواجه مجدالدین‌محمد کرت ثانی

درزمستان سنهٔ اثنی‌وتسعین وثمانمائه که‌خاقان عالیمکان درمرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بودرأی‌ممالك آرای چنان اقتضا نمود که‌امیر مغول‌که بعداز فوت امیر ولی‌بیك‌والی جرجان شده‌بود ازآنمملکت بآستان اقبال‌آشیان آمده‌در خدمت باشد و مقرب‌الحضرت‌السلطانی امیر نظام الدین علیشیر بتقلد حکومت دارالفتح استرآباد سر افراز گردد چون مکنون ضمیرمنیررا باامیر صایب تدبیر در میان نهاد بنابروفور میلان خاطرعاطر بعدم تکفل‌مهمات خاقانی وکثرت‌شعف‌بسلوك طریق حصول مرضات‌سبحانی نخست بقبول آن‌امرزبان نگشادو بعداز الحاح ومبالغه سررضا جنبانیده روی توجه بدانجانب آوردو ازملازمان بارگاه عالمپناه امیرنظام‌الدین باباعلی وامیر بدرالدین‌را همراه‌برد وچون نزدیك باستراباد رسیدامیرمغول شهر بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراشت وگلفشان استرآباداز فرنزول امیرعدالت نهاد غیرت افزای گلستان‌ارم ذات‌العماد گشته‌سادات وعلما واشراف مفتخر ومباهی‌شدندورعایا و مزارعان بیمن‌انوار

معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقبه بربقهٔ اطاعت در آورده رسل و رسایل باستر آباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خودرا برطبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطهٔ استراباد مستقر مسند عزت آن امیر وافر حُشمت بود پادشاه عالیجاه وخاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره وتنسوقات وافره نزد آنجناب روانه گردانید وفرامین عنایت آمیز ومناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت ومودت بظهور رسانید ومقرب حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان مسالك جهانبانی را با نعام اسب و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا وحکام گیلان ورستمدار ومازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل وسرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرمود جناب نقابت قباب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاءالله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید **قطعه** آن میرعلیشیر که دارد ✡ اوصاف برون زحد تقریر چون کرد قبول باز امارت ✡ تاریخ شدش امارت میر وهمدران زمستان که خاقان منصور ولایت مرورا بنور حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجدالدین محمد قدم برمسند نیابت نهاده علم اعتبار واختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آنروز باز که خواجه قوام الدین نظام الملك وخواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت بخواجه مجدالدین محمد سخنان تقریر آمیز برزبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود ودر سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود ودر آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجهٔ بلند مرتبت شد اما چون امیر علیشیر تجویز معنی نمیفرمود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضه اقتدار خواجه نظام الملك وخواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجدالدین محمد را بمراتب بلند ومناصب ارجمند سر افراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجدالدین محمد در پایهٔ سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملك و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهة مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن راجواب نگفتند وچون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجدالدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزانو در آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی رادوهزار تومان ضرورت باشد باید که این دوخواجه که هر یك هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوان تصرف می نمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته همگی همت بر تربیت

آن مهر سپهر مکرمت مقصور گردانید وروز دیگر قامت قـابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذیافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون وجواب عرضه داشت وتشخیص مهمات داد خواهان مفـوض بخواجه مجدالدین محمد باشد وهیچیك ازامراوصدور و وزرا وانجکیان ومقربان هیچ‌مهمی از مهمات‌ملکی ومالی رابی‌وقوف وشعور آنجناب بموقف‌عرض‌نرسانند ورای صوابنمای اورا در فیصل تمامی مهمات سلطانی وسرانجام جمیع امور سرکاردیوانی عمده‌دانند ومقررشد که نیشان آستان سلطنه آشیان درفرامین مطاعه آنخواجهٔ والا نژاد را معتمد السلطنه وموتمن‑ المملکة نویسند القصه مهم خواجه مجدالدین محمد در یـکلحظه ازپرتو انوارعاطفت خاقانی شبنم‌صفت ازحضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخـشم رفته صلح کنان بازآمده خواجه زبان حال بادای مضمون اینمقال بگشاد **نظم** شب یلدای‌مراشد اثرصبح‌پدید ✿ یافت قفل‌غمم ازفاتحهٔ صبح کلید دل‌اگرخارجفا دیدخدا را منت ✿که گلستـان وفا بازگل‌بخت بچید وچون‌خاقان منصور فصل‌زمستان درمروشاهجهان‌بپایان رسانید مانند آفتاب مایل‌به بیت‌الشرف خویش‌گشته بصوب دارالسلطنه هراة خرامید درآن اثنا خواجه افضل‌الدین‌محمدبنورفراست‌دانست که‌عنقریب خواجه مجدالدین محمد درصدد انتقام آمده اورا بقیدمصادره و مواخذه مبتلا خواهدگردانید جهة مخلص خود تدبیری اندیشیده‌بآن جناب گفت که اگرمصلحت باشد بنده بسرکاراستراباد رفته‌محاسبات سنوات سابقه را مفروغ‌گردانم وبقایای اموال دیوانی‌رابحصول موصول‌سـاخته بخزانهٔ عامره رسانم خواجه مجدالدین‌محمد بنابر ملاحظه آنکه‌هرگاه خواجه افضل غایب‌باشد معایب اورا آسـان‌تر خاطر نشان‌خاقان عالی‌گهرسازد او را اجازت داد و خواجه افضل الدین محمد مانند تیراز خانه‌کمان بیرون جسته باستراباد شتافت ودرغیبت آنخواجه بلند مرتبت کوکب جاه وجلال‌خواجه مجدالدین محمد بدرجه‌کمال تصاعد نموده جمیع صدور و وزراواکثر نوئینان‌وامراکمر بملازمت آن‌خواجه‌عالی‌گهر بستندورعایاومزارعان ومحترفات وپیشه‌وران‌ازدست انداز عمال دیوان نجات یافتـه درمـهاد عدالت ونصفت فارغ‌البال نشستندوخواجه مجدالدین محمدعمال ومتصدیان اشغال‌رادر مصادره کشیده‌هر کس‌دروقت اختیار واعتبارخواجه نظام‌الملك وخواجه افضل در امری ازاموربادشاهی دخلی داشت بسلاسل واغلال مقید ومضبوط گشت وهرچه دست قدرت او بدان می‌رسید فرودآورد لاجرم دراندك مدتی قرب دوهزارتومان کپکی ازبابت وزراوعملهٔ دیـوان اعلی وبقایاء تحویلداران در خزانهٔ عامره مـخزون شد واکثرنویسندگان شاهی بآن محتاج گشته‌کار ایشان‌بجان رسید ازفرط مهابتش هیچ علمداریرا یارانبود که یکمن‌بار ویکدینار ازرعیتی برشوت ستاند وازکمال‌سیاستش‌هیچ‌عوانی زهره نداشت که بمقدار سرموئی‌آزاری ببازاری‌رساند **نظم** پاس عدلش رسید تاحدی✿که‌بروی درشت هیچ عوان ‑خورده ازدست‌کس نیارد بـرد ✿ مگـر ازدست زرگران سـوهان وخواجه مجدالدین محمد هرروز ازصباح تاوقت پیشین همت برفیصل مهمات سلطانی وسرانجام

امور دیوانی می‌گماشت بعد از آن تا نزدیك نیمشب با طایفهٔ از افاضل روزگار و علماء رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه می‌نمود نزد خواجه مقبول تر می‌گشت و در دولتخانهٔ خواجه مجدالدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آن‌جماعت در ترتیب اطعمهٔ گوناگون (وفاکهته مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون) مبالغه فرمودی و معتمدالسلطنه با وجود این افعال‌حمیده واعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت‌گوی بود و باندك‌چیزی غضب برمزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام می‌گشود امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات شتی میرنجانیده اثر بد زبانی او باکثر انجکیان و مقربان آستان خلافت آشیان می‌رسید ازمضمون کلام معجز نظام (ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضو امن حولك) بغایت‌غافل بود واز مقتضای فحوای (والکاظمین الغیظوالعافین عن‌الناس) پیوسته عدول مینمود بناء علی هذا اکثرامرا کمر عداوتش برمیان جان بستند ودر کمینگاه مکروعذر منتهز فرصت نشستند و آنجناب بعداز آنکه سه سال در کمال اختیار واعتبار واستقلال اوقات گذرانیدمواخذ ومعاقب‌شده ازخراسان فرارنمود و در راه‌مکه مبارکه مریض‌گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه ازضمن‌حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ومن‌الله‌العون‌والتائید .

ذکر فوت بیکه سلطان بیگم و بعضی از اعاظم

والدهٔ بدیع‌الزمان میرزا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر ملکهٔ تند خوی درشت‌گوی‌بود و بواسطه علو نسب خود رابرسایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور می‌نمود وهرگاه‌که آن پادشاه عالی‌جاه نسبت با بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشترمی‌کرد بیگم ازکمال‌غیرت درخشم شده نهایت خشونت نسبت به خاقان وافرمکنت بجا می‌آورد وچون این‌معنی ازحداعتدال‌متجاوزگشت آنحضرت‌لفظ طلاق برزبان رانده از سرملاقاتش درگذشت بناء علی هذا آن ملکه‌حشمت انتما در غایت حزن وملال‌روزگار می‌گذرانید تا درشهور سنهٔ ثلث و تسعین وثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل‌گزید سلطان بدیع‌الزمان میرزا وجمیع‌شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ رحمت‌اندازه اش را بعظمتی‌هرچه تمامتر برداشتند ودر گنبد مدرسه بدیعه‌که بناکرده معمار همتش بود دفن‌نمودندوچندروز لوازم‌سوگواری ومراسم مصیبت‌داری بتقدیم‌رسانیده باطعام‌طعام وختمات کلام‌قیام‌واقدام فرمودندوهمدر ین سال پهلوان محمدگیروبست‌که داروغهٔ هراة وکوتوال قلعه اختیارالدین بود وبا فرق رعایا و عامه برایا بر نهج رأفت و نصفت سلوك می نمود عالم را وداع کرد و نزدیك بمزار سادات مصرخ مدفون‌گشت عمارتیکه برسرآن مزار فیض آثارواقعست ساخته وپرداخته پهلوان محمد است تقبل‌الله منه

ذکر رفتن خواجه افضل‌الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام‌الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان

چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه‌درباب طلبش بدارالفتح استراباد روانه گردانیدو خواجه افضل‌دانست که اگر بپایهٔ سریراعلی‌معاودت مینماید نایره غضب خاقانی که بباد سعایت خواجه مجدالدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره‌جوی گشت وبعد از تامل واندیشه بنابر استصواب امیرعلیشیر متوجه عراق وآذربایجان شدوپس ازقطع منازل وطی‌مراحل‌شرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب‌را دریافته مشمول انعام واحسان‌بیکران گردید وامارت قافله حاج برأی صوابنمایش‌مفوض گشته بدان واسطه سعادت‌گذاردن‌حج‌اسلام وطواف روضهٔ منورهٔخیرالانام علیه‌الصلوة والسلام دریافت وقرین‌حصول مرادومرام بعراق‌وآذربایجان شتافت اما امیرنظام‌الدین علیشیر چون مدت یکسال درخطهٔ‌جرجان بضبط امور ملک‌ومال پرداخت اشتیاق ادراك ملازمت خاقان وافرمکرمت برضمیرش غلبه کردبعد ازاستخاره امیر بدرالدین‌را در استراباد قایم مقام‌گذاشته بدارالسلطنه هراة خرامیدودیده بدیدارخاقان جم‌اقتدارمنور گردانیده التماس کرد که ایالت آنولایت بدیگری ازارکان دولت مفوض گردد تاآن جناب پیش ازین ازشرف‌ملازمت محروم نماند حضرت‌اعلی‌این ملتمس را بسمع رضا نشنود وپس ازروزی‌چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چندماه دیگر درمملکت استراباد گذرانیده ودرآن‌اثنا امیر حیدر را جهة عرض‌بعضی از مهام بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت وچون امیرحیدر را ازنشاء جنون بهرهٔ تمام بود دروقتیکه کیفیت شراب آن‌نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی بکاولرا تطمیع کرده‌اند که طعامی‌مسموم بخورد اودهد لاجرم توهمی عظیم دارد وبقلم تدبیر اندیشه‌مخالفت بر صحیفه ضمیرمینگارد خاقان منصور ازشنیدن این‌سخن مضطرب شده ایلچی همعنان برق وباد باستراباد فرستاد ونشان همایون درباب استمالت امیر عالی منزلت‌ارسال‌داشته درآن نشان سوگندی‌یاد کرد که‌هرگز این‌نوع‌قصدی‌درخاطر اشرف اعلی خطور ننموده وآنچه درآن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده چون آن قاصد شرف ملازمت‌امیرعلیشیر دریافت‌ونشان را بعرض رسانید ومقرب حضرت سلطانی دربحرحیرت‌افتاد زیرا که‌ازآن‌قضیه اصلاخبر نداشت واحرام‌بارگاه عالمپناه بسته‌درعرض

ده دوازده روز از استراباد بهراة شتافت وسعادت تقبیل بساط‌جلالت مناط حاصل کرده بیواسطه عرض داشت نمود که آنچه‌امیرحیدر عرض کرده کذب محض‌و بهتان صریحست وهرگز این‌نوع سخن‌بگوش من نرسیده بنا بر آن‌امیرحیدر مواخذ ومقید گشت وامیرعلی شیرازحکومت استراباد وتکفل امر امارات بمبالغه تمام استعفا نموده الحاح ازحد اعتدال درگذرانید وخاقان منصور ملاحظه رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید ومقرب حضرت سلطانی بفراغبال در وطن مالوف ومسکن معهود اقامت فرمود وبواسطه ترك منصب امارت روزبروز جاه و منزلت و تعظیم وحرمتش در افزود تا کاربجائی‌رسید که خاقان منصور بوی مکتوب می‌نوشت والقاب آنجناب را بربن‌موجب درقلم می‌آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب زهدة ارباب دین ودولت قدوه اصحاب‌ملك وملت موسس‌الخیرات‌موفق‌المبرات رکن‌السلطنه عمدةالملکة اعتضادالدولة الخاقانی‌مقرب‌الحضرت السلطانی نظام الحق والحقیقه‌والدین امیرعلیشیر ضاعف‌الله‌توفیقه‌**القصه** بعدازآنکه امیرعلیشیر از حکومت استراباداستعفا فرمود باردیگر امیر مغول جهةایالت آن‌مملکت توجه نمود .

گفتار دربیان تزویج شاهزاده محمد معصوم با دختر الغ‌بیك میرزا وآذین بستن ظاهر هرات ازپل مالان تاباغ جهان آرا

در خلال احوال گذشته بمسامع جاه وجلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ‌بیك بن میرزا سلطان ابوسعید درپس‌بردهٔ عصمت مخدرهٔ دارد که‌ازمهردیدار عارض آفتاب کردارش سپهر دوار همه‌تن چشم‌گردیده وازشرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب برروی‌کشیده سروسهی ازرشك رفتار قامت خوشخرامش پای درگل و بنفشه مشکین ازغیرت زلف سمنسانش بغایت منفعل **نظم** دوچشمش دو آهوی مردم شکار ☆ دوابرودوسرفتنه روزگار زمین ساد وگیسوی عنبرلقب ☆ درآویخته‌زآفتابی دوشب☆لبش‌رشته برجیب جان‌گشته زه☆ دهانش برآن‌رشته بسته گره وخاطرهمایون مایل بآن‌شدکه آن پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت‌بنیان مودت با میرزا الغ بیك مستحکم گرداند بنا برآن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهت تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیك فرستاد وایشان بعدازطی منازل وقطع‌مراحل درخطه کابل شرف‌ملازمت آن‌پادشاه عالیجاه‌در یافته بعبارتی لایق اداء رسالت‌نمودند وزهرهٔ برج سلطنه وجهانبانی رابرای دری‌اوج خلافت‌وکشورستانی‌خواستگاری‌نمودندمیرزاالغ بیك‌آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانیدوبیراق‌مهدعلیا اشارت‌علیه‌مبذول‌داشته درباره‌ایلچیان‌اصناف‌انعام‌واحسان‌فراوان بتقدیم رسانیدودراوایل‌سنهٔ‌خمس وتسعین‌وثمانمائه‌محفهٔ زرنگار آن‌مخدرهٔ عفت دثاررا

بحشمتی که دیدهٔ گردون پیر در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که برجیس روشن ضمیر جهة دفع اصابت عین الکمال آیت (وان یکاد الذین کفروا) بر زبان راند بجانب خراسان روان ساخت وچون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر بترتیب طوی و آئین بستن شهر و کوی فرمان فرمود امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن وسور وضروریات ایام نشاط وسرور مشغولی نمودند ودر باغ جهان آرا یراق آن کار کرده ابواب فرح وشادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا کوچها و بازارها را آئین بستند وچهار طاقها بر افراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین ومخمل فرنك واطلس ختای و تاچه هفت رنك بیاراستند وانواع تعبیها بصورتی پیراستند که در تقریر چگونگی آن بنان بیان عاجز است وتحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز واکثر حجله نشینان تتق خلافت وجهانبانی نثارها ترتیب کرده و در محفه‌های گوهر نگار نشسته باستقبال شتافتند ودر دوازدهم ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره در سر مالان با آن ناهید سپهر شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آنمقدار زر و گوهر ساچیق کردند که قافلهٔ نیاز ازمرحله جهان رخت بر بست ودست عنایت بخشندهٔ کارساز ابواب غنا برروی مساکین وفقرا بگشاد وهمان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته در تمامی آن راه که زیاده بر یك فرسخست از دوطرف مغنیان خوش آواز وسازندگان نغمه پرداز بنوای رود وسرود و صدای چنك وعود ادای تهنیت مینمودند ودرهر چند قدم امرا وارکان دولت خاقان منصور وشاهزاده محمدمعصوم نقود موفور واجناس نامحصور نثار عماری زهرهٔ اوج نامداری میفرمودند وباین ترتیب وآئین اورا بباغ جهان آرا رسانیده قضاة وعلما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزاده حشمت قرین را با یکدیگر عقد بستند وچون مشاطهٔ تقریر پردهٔ زردوزی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان بر گرفت وماه و مشتری درحجلهٔ نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنهٔ ایشان صفت بتیسیر پذیرفت شاهزاده محمدمعصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامید و آن قمر پیکر زهرهٔ جبین رادر بر کشیده کام دل ازو حاصل گردانید **بیت** بالماس تجلد گوهری سفت ✿ که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا وقدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب درفضای بزمگاه سپهر بر افراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را منور و مزین ساختند **بیت** روز دیگر که بزمگاه سپهر ✿ گشت روشن ز نور طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آئین آرایش یافت وفروغ جامهای شراب ارغوانی وشعشعهٔ رطلهای راح ریحانی بر صفحات رخسار همگنان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق اطراف آن محفل را نور وصفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور وسرور باده پرستان را زیاده گردانید **نظم** چو گلگون گشت از می روی ساقی ✿ نماند از هوش مستان

هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور ✿ برقص آورد گردون مدور مطبخیان چرب دست و خوانسالاران شیرین‌زبان هر زمان اغذیهٔ لذیذه ومطعومات لطیفه ازهر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون واز آنچه باحاطهٔ دایرهٔ احتمال درآید بیرون(وفاکهته مما یتخیرون ولحم طیرممایشتهون) می کشیدند وقافلهٔ جوع‌را از معدهٔ خواص وعوام انام بروجهیکه رجوعی‌ممکن نبود می کوچانیدند بیت زجنس خوردنیهاهرچه‌خواهی ✿ زمرغ آورده حاضر تابماهی وبرین‌نهج چندین‌روز بساط‌نشاط مبسوط بودوخاقان منصوردربزم‌خرمی ودوستکامی نشسته‌بلوازم جشن‌وسور قیام مینمودند وچون ازآن کار ملالت دست داد بطی بساط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی برگشاد

ذکر سلوك امیر مغول در وادی عصیان وشقاق وکشته شدن او باشارت صوفی خلیل درمملکت عراق

سابقا خامهٔ واسطی‌نژاد بتقریر این راز زبان‌گشاد که‌چون‌امیرعلیشیر ازایالت ولایت استرابلد استعفانمود خاقان‌منصور باردیگر حکومت‌آن مملکت را بامیرمغول رجوع فرمود ودرآنزمانکه امیر مغول‌درجرجان بفرمان‌روائی اشتغال داشت درشهور سنهٔ ۸۹۵ حکم همایون صادر شدکه جناب‌اعالی آیاب افتخارالاعاظم والاعیان خواجه فخرالملة والدین‌خواجه مجدالدین تبکچی که مرجع وملاذ اکابرولایت مازندران بود بپایهٔ سریر خلافت مصیرشتابد وچون مشارالیه برحسب مثال‌لازم الامتثال بدارالسلطنه هراة رسید بنابر سعایت بعضی‌ازاهل شرارت درقلعهٔ‌اختیار الدین مقید ومحبوس گردید آنگاه‌فرمان خاقان عالیجاه نفاذیافت که‌امیر محمد امین عباسی وامیر سلطان احمد چوکانجی وامیر درویش‌محمد سوجی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه مجدالدین پردازندواولاد وامرا و وکلاء آنجناب رامؤاخذ ومقید سازند وامراء عظام بجرجان رفته امیر مغول دوسه‌روزی‌درتمشیت آن‌مهم باایشان موافقت نمودوآخرالامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی وتسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان ونافرمانی برپیشانی بسته باخواجه شمس‌الدین محمد تبکچی وبعضی دیگراز اقربا واتباع خواجه فخرالدین درساخت و گرفتاران رااز بندگزند نجات داده‌بدست بیشرمی‌ابواب‌فتنه وفساد برگشاد وعالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سیدکمال‌الدین اجل را که بعلونسب و طهارت ذیل اتصاف داشت وبگذاردن حج اسلام‌فایز شده‌هشتاد وچهار مرحله‌از مراحل زندگانی طی‌نموده بودند بدرجهٔ علیه شهادت رسانیدوخواجه شمس‌الدین کرد راکه‌صاحب دیوان‌امیرنظام الدین علیشیر بود ودرآنولایت بضبط سرکار خاصه آنجناب اشتغال‌داشت از عقب سید کمال‌الدین اجل‌را بسته‌دام اجل‌ساخت‌امیر محمد امین‌ورفقا چون‌این حال‌مشاهده‌نمودند

ازدارالفتح استراباد متوجه دارالسلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیرمغول تعجب نموده زمام سلطنت استراباد را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیرمغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت ودرسنهٔ ست وتسعین وثمانمائه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بودو پسرش بایسنقر میرزا برتخت سلطنت نشسته به تبریز رسید ومیرزا بایسنقراورا منظور نظر عنایت والتفات گردانیده در سلك امراءعظام انتظام داد وبعد ازآنکه امیرمغول چندماه درظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برد ودر روزیکه شاهزاده رابابعضی ازاعداء دولت مقاتله اتفاق افتادقصد کرد که قدم درطریق بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد امادروقت تسویه صفوف وخامت نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که راتق وفاتق مهمات میرزا بایسنقر کفران بود کیفیت عزیمت اورا استماع نمودودر ساعت آن نمك حرام راپیش خودطلبیده بضرب عنقش فرمان فرمود ع رخنه گرملك سرافکنده به

ذکر مواخذه ومصادره خواجه نظام الملك وزیر ورسیدن او بار دیگر بمرتبه وزارت خاقان کشورگیر

دراین اوقات که خواجه مجدالدین محمددر کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملك ومال میپرداخت اگر چه خواجه نظام الملك راازمنصب وزارت عزل نکرد اما ازدرجه اختیارواعتبارساقط ساخت وخواجه نظام الملك چندگاه درمتابعتش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی درشبکه اضطراب آغاز نهاد وعرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجدالدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد وآنحضرت بنابر وفور التفات وعنایت آنعریضه را بخبس تسلیم معتمدالسلطنه نمود وچون پرتو شعور خواجه مجدالدین محمد بر مکر وتدویر خواجه نظام الملك افتاد همگی همت بردفع شر اومقصور داشته جمعی ازاشرار عمال را بر تقریراو اغوا فرمود وایشان درمقام قیل وقال آمده وعدم اشفاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملك مع اولاد واتباع مقید ومؤاخذ گشت ومحصلان بهرام صولت آن جماعت رادر شکنجه وتعذیب کشیده خواجه راجهة مزیداذلال واهانت یکروز در سر چهارسوق بلدهٔ هراة قپن کردندوچون ایذا واضرارخواجه آصف شعار ازحد اعتدال در گذشت وتمامی جهات ومتملکات اوواتباع تنخواه وجوه براندازان گشت خواجه مجدالدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تابند از پای خواجه نظام الملك برداشتندواو را مطلق العنان گذاشتند مقارن آنحال نایره رشك وحسد درکانون درون امرا وارکان دولت آغاز اشتعال کردوبا هم اتفاق نموده قواعد عهدوپیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجدالدین محمد راازداخل درامور سرکار سلطنت مانع آیندواین حدیث بسمع معتمدالسلطنه رسیده بخاطرش خطور نمود که چون دست ازسر انجام مهام سلطانی

باز دارد محتملست که نوئینان عظام ومقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملك رابرسر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت برمیان بسته درصدد انتقام در آید بنابرآن خواجه نظام الملك رادر خلوتی طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم وزمام قطع وفصل ورتق وفتق مهمات دیوانی رادرقبضهٔ درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم عهدو پیمان درمیان آری که من بعد بمخالفت وعصیان من نپردازی و بسر جاده خدمت و متابعت راسخ دم وثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملك اینمعنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور باخواجه مجدالدین محمد بیعت کرد و اساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسر انجام مهمات وزارت آورد و همدران ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجدالدین محمد نسبت ببرادراو امیر نظام الدین علیشیرطریق خلاف وعناد مسلوك میدارد بوقت مجال وهنگام فرصت درمجلس اشرف همایون زبان بغیبتش گشاده محاسن افعال ملازمان امیرصافی ضمیرستوده خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه مینگارد که خواجه خیال عصیان نموده ومکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بناء علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست که خواجه مجدالدین محمد چندگاهی درمهمات سرکارسلطنت دخل ننماید وپیش از آن که مهم باضطرار انجامد ازروی اختیار ازاشغال ملك ومال استعفا نماید ومهم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافرازرا از مناصبی که داشت معزول گردانید ودرروزعزل مبلغ صدهزار دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلا دوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملك باستقلال درسر انجام امور ملك و مال دخل کرد و خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد

گفتار در بیان ظهور آثار خلاف ازصحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ درضمان تائید حضرت پروردگار

چون امیر درویش علی بکرات ومرات از ثقات استماع نمود که اختیار واعتبار خواجه مجدالدین محمد بمرتبهٔ رسیده که اصلا بسخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه درهرمهمی که مقرب الحضرت دخل میکند اوجانب نقیض گرفته ابواب خلاف وعناد می گشاید اندیشید که اگرچند گاهی حال برینموال جاری باشد شاید که تنزل قدر امیر علیشیر باوسرایت کرده ازحکومت معزول شود لاجرم خاطر برآن قرار داد که خاقان منصور رامتنبه سازد که اگردست خواجه مجدالدین محمدرا ازدامان عرض

وجاه امراء شوکت دستگاه کوتاه نگردانند مهم‌منجر بسلوك طریق خلاف خواهدشد آنگاه‌در باب‌اخراج ابراهیم حسین‌میرزا که‌در آن‌ولا در بلخ‌اسم حکومت داشت‌تدبیری کرده‌فرمودتا مهرهمایون‌راکندندو نشانی‌در باب‌طلب شاه‌زاده درقلم آورده بآن‌مهر موشح ساخت‌و نزدآنحضرت فرستادمیرزاابراهیم حسین‌تصورفرمودکه آن‌نشان‌ازمکمن عنایت‌خاقان‌منصورصدور یافته بنابرآن‌عنان‌یکران‌بطرف دارالسلطنهٔ هراةتافت‌وبعداز آن‌میان سلطانمحمود میرزا وامیر درویش‌علی رسل ورسایل آغازآمد شدکرد وچون ابراهیم‌حسین میرزابپایهٔ سریراعلی رسید وکیفیت غدرامیر درویش‌علی واضح‌گردید خاقان‌منصور خواست‌که قبل‌از آنکه میان‌اوو‌سلطانمحمود میرزا رابطهٔ موافقت‌استحکام یابد مهم‌بلخ‌را فیصل دهدلاجرم فرمان فرمودکه امراء عظام‌بیراق سفروفراهم‌آوردن لشگر اشتغال‌نمایند درآن اثناروزی ازممرخلاف امیردرویش‌علی حزن‌وملال بخاطر اشرف راه‌یافته بعضی‌از خواص‌را مخاطب ساخت وبرزبان الهام‌بیان گذرانید که‌عجب حالتی است‌که باوجود اینهمه حقوق تربیت وعنایت‌که مارا درذمهٔ درویش‌علی ثابت است‌طریق‌کفران نعمت مسلوك داشته داعیهٔ سرکشی داردو‌چون بعضی ازاهل فساد به عرض رسانیده بودندکه عصیان امیردرویش‌علی بی‌وقوف برادرش امیرعلیشیر نیست خاقان منصور ازءقرب‌الحضرت نیزدر آنمجلس اندك شکایتی ظاهر ساخت درآن‌حین آنجناب بپایهٔ سریراعلی رسید وکیفیت گفت‌وشنود رامعلوم نموده بغایت متغیر ومتأثر گردیدو مقارن آنحال خواجه غیاث‌الدین‌محمددهدارکه‌بفرط دهاوکیاست وکمال فهم‌و فراست بی‌نظیرروزگار بودوپیوسته بصیقل‌کلمات‌هزل‌آمیز ومطایبات فرح‌انگیززنك ملال‌از مرآت خاطرهمایون میزدود پیش‌آمده گفت سلطانم‌شما جهت‌بی‌ادبی اینغلامك کتابدار اینمقدار الم‌بخاطر مبارك راه‌میدهید من‌شرط کردم که همین‌لحظه بجانب‌بلخ رفته‌علی‌اسرع‌الحال اورا باسلاسل واغلال بخدمت رسانم خاقان منصور ازشنیدن این سخن درخنده‌افتاده خواجه غیاث‌الدین‌را اجازت رسالت‌بلخ فرمودواوهمان روز برجناح استعجال متوجه ملاقات امیردرویش علی‌گشته بعداز اندك‌زمانی رایات نصرت آیات‌نیز بدانصوب درحرکت آمدو کوچ‌برکوچ بمرغاب شتافته ازآنجا متوجه تخت‌خاتون شد وخواجه غیاث‌الدین‌چون‌ببلخ رسید امیرنظام‌الدین درویش‌علی رابراندیشهٔ‌که کرده‌بود ملامت نمودو ازوخامت‌کفران نعمت‌تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب‌را ازاظهارخلاف‌ندامت‌بی‌نهایت دست‌داده درصحبت خواجه‌غیاث‌الدین‌باستقبال موکب‌ظفرمآل روان‌گشت وچون بسه‌چهار فرسخی اردوی همایون‌رسید خواجه دهدار پیشتر بملازمت شهریارعالیمقدار شتافته عرض‌کردکه غلامك کتابدار رانزدیك بپایهٔ سریراعلی آوردم امادر راه‌آهنگری‌که غل‌وزنجیر تواند ساخت‌نیافتم اکنون‌اگرحکم شوداز اردوبازار حدادی برده‌اورا غلکرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث‌الدین‌را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمودکه رقم‌عفو برجراید جرایم‌درویش علی‌کشیدم بایدکه بیدغدغه متوجه خدمت‌گرددوخواجه دهدار روزدیگر درتخت خاتون

امیردرویش علی را ببارگاه همایون درآورد تاشرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلك اعاظم امرا منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و غبار انفعالی که داشت بزلال مراحم پادشاهانه فرونشست التماس کرد که خاقان منصور منزل اورا بنور حضور همایون منور گرداند تا باحسن وجهی واملح صورتی لوازم اخلاص و خدمتگذاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز اینملتمس رابعز اجابت مقرون گردانید درآنروز امیرنظام الدین درویش علی درازدوی خود سه خرگاه که پوشش آنها ازسقرلات ملون بود برافراخت واز کثرت خیام منقش رنگین و بارگاههای پرزیب و تزئین آنمنزل را غیرت سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت ودر بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفاء لذات گماشت امیردرویشعلی ازاسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیدهٔ بینندگان از نظارهٔ آن خیره گردید وازاطعمه و اشربه (وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون) درآنمجلس چندان بود که کیفیت و کمیت راشرح نتوان نمود وجناب امارت مآب درآخر صحبت نقود نامعدود نیز بنظر درآورده تمامی خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه واسباب مجلس را بافرشهای ابریشمین واوانی چینی وزرین و سیمین پیشکش کرد این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآنجناب لوازم التفات وعنایت بجای آورده آنگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعداز وصول درچهار باغ امیرمزید بدارغون که در ظاهر آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید حضرت ونضارت یافت و آن زمستان قشلاق درآنمکان اتفاق افتاده خیال یورش حصار در خاطر آفتاب آثار پیداشد لاجرم ایلچیان قمر مسیر جهت اجتماع لشکرها بجانب امیرذوالنون وسایر امراء ولایات روان گشتند و باندك زمانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند **بیت** سپه شد بدرگاه شاه انجمن ✿ که هم با گهر بود و هم تیغ زن.

ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالك سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضاء قضاء ایزد تعالی

دراوایل فصل بهار که سپاه ریاحین وازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل بی تحمل بعشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی ببادفنا داد خاقان منصور مظفرلوا عزم تسخیر مملکت سلطانمحمود میرزاجزم فرمود وامیر نظام الدین علیشیررا دربلخ گذاشته باسپاه موفور وابهت بامحصور نهضت نمود ومنزل باباشاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد ودر آن روز بنابر فساداهل فساد امیردرویش علی مواخذه شدو خاقان منصور اورا مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا درقلعهٔ آن بلده مقید نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم ارهنك گشت وافغان روارو وغبارمراکب تیزدو ازایوان کیوان درگذشت وچون سلطانمحمود میرزا براین معنی وقوف یافت بالشکر تیغ گذاز جوشن دراز ازحصار شادمان بیرون آمده بجبال

جغانیان تحصن جست و خسروشاه رااز قندز پیش خود طلبید و برادرانش امیرولی و پیرولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت وچون قصبهٔ ارهنك ازفر نـزول خسروجمشید فرهنك رشك افزای اورنك سپهر فیروزه رنك گشت سلطان اویس میرزا وامیرجهانگیر برلاس بـا فوجی ازجنود ظفر اقتباس از آب گذشته تاوخش عنان یکران باز نکشیدند و امـوال متوطنان آنجائی را عرضه نهب وتاراج گردانیده سالماً غانماً بازگردید آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده وبصوب معسکر سلطانمحمود میرزاتوجه فرموده قدم درمیدان مقابله ومقاتله نهدو حسام خون آشام از نیام کشیده اعداء دولت قاهره را ازجام انتقام جرعه دهداما چون آنحضرت بسبب مرض نقرس ووجع المفاصل مجال سواری نداشت و امیرولی درقلعهٔ قندزرایت خلاف وعناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شده گفت دشمن را درعقب گذاشتن و باوجودزحمت پا محاربهٔ سلطانمحمود میرزاآسان نپنداشتن ازرعایت طریقهٔ حزم مستبعد است زیرا که هرگاه رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتابدبرادران امیرخسرو شاه که در قـندز منتهز فرصت نشسته اند گذرهاء آب آمویه را محافظت خواهندنمود ودروقت مراجعت عساکر نصرت مآثر رااز عبور مانع خواهندبود بنابر آن خاقان منصور در باب بیضاء آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری داد کـه اصابت رای امیرمحمد بوضوح پیوسته حـرکت رایت نـصرت آیـت بجانب قنـدز اتفـاق افتاد تبیین اینمقال آنـکه امیرشجاع الـدین ذوالنون ارغـون کـه بموجب فرمـان همایون ازطرف زمین داور متوجـه مـلازمت خاقـان منصور بـود بعد از نهضت آن حضرت ازبلخ با فوجی از سپاه تیز چنك به آن بآن بلده وسیدوازغایت غرور پیش ازآنکه تتمه سپاه هزاره ونکودری باو بپیونددباشصت نفر ازدلیران سپاه جلادت اثر روی بارهنك نهادو خبرتوجه وقلت لشکر امیر ذوالنـون بقندز رسیدباهفتصد مردمکمل مسلح سر راه برآنجناب گرفت امیرذوالنون بعدازوصول بدان موضع از کثرت عدوعدد دشمن نیندیشیده مستعدرزم وپیکار گردید وهرچند جمعی ازدولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما درغایت قلت اندبااین سپاه رزم خـواه قدم درمیدان قتال نمی باید نهادو بمقتضای (الفرارممالایطاق) عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید دادبجائی نرسید وآن شیر بیشهٔ شجاعت تیغ تیزاز نیام انتقام آخته بر قلب لشکر امیرولی تاخت ودر حملهٔ اول جمعی راقتیل وجریح گردانیده بر خاك خذلان انداخت اماچون اعدابسیار بودند ملازمان امیررستم نشان فرار بر پیکاراختیار کردنـد وسپاه قندرآنجناب رادرمیان گرفته متهوری زخمی برسرش زدچنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد وسایرقندزیان هجوم نموده اورادستگیر کردندوامیر ولی صید مطلوب رادردام خودگرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجهٔ زخم امیرذوالنون اشارت فرمودو چون اینخبر بعرض خاقان منصوررسید خاطر اشرف اعلی برآن قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسروشاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطانمحمود میرزا نهدلاجرم اردوی کیهان پوی ازارهنك کوچ کرده

متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب نیکی مضرب سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز درمیان گرفته وادر برابر قلعه مقابل کوب ساختند و دراکثر ایام از آن زمان که نیر عالم افروز برفراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر میکشید تا وقتیکه سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر برز بر برج و باره از سرجان که متاعیست پس گران برمیخواستند تیر دلدوز ترک بر تارک سرکشان میدوخت و پیکان خاراگداز شعلات جان سوز در فضای هوا می افروخت غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرساند و تیر تخش مانند خون در شریان سرپان کرده جان را از آمیزش تن میرهاند **نظم** زباریدن تیر همچون تگرگ ✿ بهر گوشه برخواست طوفان مرگ ✿ زغریدن کوس خالی دماغ ✿ نهان گشت از دیده روی فراغ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از ارهنک معلوم نمود و قضیهٔ محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمد ایلچی بوغا که از سایر امراء حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب آمویه عبور نموده نیم شبی بکنار اردوی همایون رسید و بنا بر آنکه لشکریان مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فر نزدیک یکدیگر فرود آمده بودند و خیمهارا طناب به اطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا نتوانست که بمعسکر فیروزی اثر در آید و بخیال آن که هرگاه سورن اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم درمیدان مقابله ومقاتله نهند و بدین جهة آشوبی در اردو وقوع یابد آغاز فریاد وفغان کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار بامرا و بهادران رسانند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایدهٔ بران غوغا مترتب نمی شود دم درکشید و عنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امرا و سرداران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را بانعام اسب کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که باسه هزار سوار تیغ گذار ازعقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالحسن میرزا برحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عـالی جاه متعاقب سه هزار سوار دیگر بمدد ارسال داشت و ابوالحسن میرزا درکنار آب بمخالفان خذلان مآب رسیده درساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال التهاب دادند و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت درحیز مکنت خویش ندیده عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای هیجا بساحل نجات رساند و درمحلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شصت قضا گشاد یافته زورق حیات اورا غریق لجهٔ فنا گردانید و نسیم

فتح وظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغاقرب هشتادنفر در کنار آب سرباد دادند وجمعی دیگر بزخم پیکان قادراندازان دلاور درمیان رودآمویه روی بعالم عقبی نهادند در پای جیحون از خون کشتگان رنك لعل بدخشان گرفت وریك هامون از بسیاری جیفه آن‌روز بر کشتگان با کوه و پشته‌سمت تساوی پذیرفت وشاهزاده مظفرلوا خرمن‌زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته‌ورخسارهٔ همایون بانوارفتح‌وفیروزی برافراخته بمعسکر همایون‌معاودت‌نمودوخاقان منصور مبتهج‌ومسرور گشته‌ابواب‌عاطفت‌واشفاق برروی روزگارش برگشود وخون‌جمعی از مردم‌سلطانمحمود میرزا راکه‌درپنجه تقدیراسیر ودستگیر شده بودنـد ببخشید واز کنار آب نیکی کوچ‌فرموده‌درچهارباغ‌خسروشاه که‌دربیرون‌قندز است‌منزل گزید

ذکر مصالحه خاقان منصور بامیرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت‌آیت درضمان عنایت ملك‌معبود

چون گریختگان معرکه محمدایلچی بوغا باردوی سلطانمحمود میرزا رسیدند وکیفیت کشته‌شدن اورابعرض رسانیدند مجدداً نزد آن پادشاه سعادت انتمـا بتحقیق انجامید که‌درمنازعت خاقان منصورغیر ضررفایده متصور نیست **بیت** هر که‌باپولادبازو وپنجه کرد ✿ ساعد سیمین‌خودرا رنجه کرد بنابر آن طالب صلح وصفاگشته جهة بسط بساط موافقت ورفع غبارمخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرك ترمذی‌را که‌درآنزمان ازسایرخان‌زادگان ترمذبمزید جاه‌وجلال وافزونی حشمت‌واقبال امتیاز تمام داشت نزدخاقان منصورفرستاد آن‌بزرك‌ملك وملت بمضمون کلمهٔ همایون (وان‌طائفتـان من المؤمنین اقتتلواواصلحوا بینهما) عمل‌نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت وخاقان‌منصور مقدم‌شریفش رامعزز ومحترم داشته‌جناب مرتضوی انتساب شرایطرسالت بادا رسانید ودرباب تمهیداساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف‌معـانی آراسته‌گردانید وخاقان منصور بنابر کمال‌ارادت بمنتسبان دودمان سیادت آنسخنان را بسمع‌قبول‌اصغا فرمود چنان مقرر شدکه‌سلطانمحمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خودرا که در پس پرده‌خلافت مستور داردرسلك ازدواج خواهر زادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدارالسلطنه هراة فرستد وعجالة الوقت‌امراءقندزآنچه دست‌قدرت ایشان بدان‌رسد برسبیل‌پیشکش ارسال دارند وامیرشجاع‌الدین ذوالنون راازقید غم نجات داده‌منجل و مکرم بدرگاه عالمپناه‌رسانند آنگاه مواکب‌گردون مراتب روی بمستقرسریر جـاه وجـلال آوردو سلطنت مملکت حصارشادمان وترمذوختلان وبدخشان وقندز وبقلان رابدستور معهود بمیرزا سلطانمحمود گذارد وچون‌اینخبر بهجت‌اثر ببرادران امیرخسرو شاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرت‌گاه ناهید رسانیدند وفی‌الحال امیر شجاع‌الدین ذوالنون را از محبس بیرون آورده‌خلع نفیسه‌پوشانیدند وبمراسم‌اعتذار واستغفارقیام نموده‌پیشکشهای

لایقه وتنسوقات رایقه مرتب ساختند ومصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیرخسرو شاه بود بدرگاه خاقان ولاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون رامنظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرمودو آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده‌زبان نیاز بشفاعت امراء قندز بگشودو ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر از افعال اقربا شرمنده وسرانفعال به پیش افکنده‌ءز بساط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاقانی بروجنات احوالش تافت ودست عنایت خسروپوزش پذیر خلعت عفو وامان قامت درقابلیت امیرمحمد باقرپوشانیده جهة امیرولی و پیرولی خلع طلادوزی فرستاد وامیرمحمدباقررا بجامهٔ خاص وافسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت وهمدران ایام امیر بزرك ترمذی بانعام اسب وزرونفایس اثواب وتبرکات دیگر مباهی ومفتخر گشته مقضی المرام روی باردوی میرزاسلطان محمود آورد وبنا بر آنکه درباب صلح وصفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بودآن پادشاه عالیجاه نیزجناب سیادت ونقابت پناه را مشمول انعام واحسان بیکران کرد وچون خاطر خطیر خاقان منصور از این وقایع وامور فراغت یافت مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت ونشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر برزده امرا ولشکریان تمام صحرای خلم وخرم دسار باغ رااحاطه نمودند وبجرگه روانشده چندشبانه‌روز جانوران شکاری راندند و در منزل بابا شاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار آهو ونخچیرجمع گشت و شاهزادگان عظام امراء مریخ انتقام برحسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت درآن‌قمورقاتاخته اززخم تیر تیز وشمشیرخون ریزشکاری بسیار برخاك‌هلاك انداختند بعد از آن سایر لشکریان بآن‌امر پرداخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند وخاقان منصوربقبة الاسلام شتافته حکومت آن بلده‌را بدری برج کامکاری‌حیدر محمدمیرزا ارزانی داشت‌وامیرمبارزالدین محمد ولی بیك‌راجهة تمشیت مهمات آنجائی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه‌رایت نصرت آیت کوچ بزکوچ متوجه مستقرسریر سلطنت‌شده کامران‌وکامیاب ازآب مرغاب عبور نمود وازپنج ده وترناب گذشته بسعادت واقبال درباغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از آن‌باندك زمانی انامل‌تقدیر ایزد متعال نیل ملال بر رخسار اقبال خاقان بیهمال کشید وسلطان‌ویس میرزا چندماه‌پهلوبر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان‌منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متالم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام وختمات کلام ملك علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا یك پسرماند میرزا محمد سلطان نام ومادراین پسر سلطان‌نام بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده باوالدهٔ خود درقید حیاتست ودرظل‌عنایت حضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابر میرزا بسر می برد .

ذکر صعود خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد بر ندق و امیر جهانگیر و خواجه مجدالدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین محمد را ازدخل درامور ملك ومال‌معاف داشت وزمام امور دیوانی وسرانجام مهام‌سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك گذاشت وخواجه نظام‌الملك باعلی مدارج اعتبار واختیار ترقی کرده قدم‌ازمرتبهٔ وزارت برتر نهاد و روزی چند به منصب اشراف دیوان اعلی‌مشرف بوده بعد از آن درجر که‌امراء عظام مهرزد ودست تصدی اودررتق وفتق‌وقبض‌وبسط وحل‌وعقدمهمات ممالك محروسه قوی‌شده اکثرامراوصدور ومقربان و انجکیان طوعاً و کرهاً مراسم اطاعتش بجا می آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده‌منشیان در فرامین مطاعه لقبش را امین‌الدوله القاهرة قلمی میکردند وبیشا یبه تکلف خواجه نظام‌الملك بصفت حلم وتواضع‌موصوف بود ونسبت بمشایخ و علماارادت و اخلاص تمام ظاهرمینمودهرکز حاجب ودربان بردرخانهٔ خودنمی‌گذاشت‌و هرکس‌رامهمی پیش‌می آمدهرکه‌می‌خواست نزد خواجه رفته حال خودرا عرضه میداشت واولادامجاد خواجه‌نظام‌الملك خواجه کمال‌الدین حسین وخواجه رشیدالدین‌عمیدالملك دوجوان بودند بحسن صورت وسیرت آراسته‌ونهال‌وجود ایشان ازصفات ذمیمه وسمات دینیه پیراسته وخواجه کمال‌الدین حسین‌بجودت طبع وحدت ذهن وفصاحت بیان وطلاقت لسان‌موصوف ومعروف بودوخواجه‌رشیدالدین‌عمیدالملك باوجود این اوصاف درمیدان جلادت وسپاهی گری‌گوی مسابقت از امثال واقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان‌امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلك انجکیان ومقربان خاقان‌عالی‌مکان منتظم بودند وهمواره حاجات فرق انام راعرض کرده‌مهمات‌خاص وعام را سرانجام می‌نمودند وچون تقرب‌نیابت خواجه‌نظام‌الملك واولادش‌درجه کمال‌یافت بنابرآزاری‌که از خواجه مجدالدین‌محمد درخواطر داشتند‌دفترعهدو پیمان اورا برطاق‌نسیان‌نهاده‌درپا یه‌سریراعلی گاهی زبان بغیبتش‌میگشادند ومحاسن افعال آنخواجه‌ستوده خصال رادرصورت مقابح باز نموده کثرت‌تمول‌اورا شرح میدادند وبحکم(من یسمع‌یخل)بعضی ازآن در خاطر خاقان عالی‌مکان‌جای گرفت‌وقواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجدالدین محمدسست اختلال پذیرفت ودرآن زمستان‌که خاقان‌منصور دربلخ قشلاق فرمود منهی از اردوی همایون کیفیت تغیرمزاج صاحب‌تخت وتاج رابخواجه مجدالدین محمدقلمی نمود و آن جناب متوهم گشته‌درگوشهٔ اختفا منزل گزیدوبعد ازآنکه ماهچهٔ علم‌ستاره حشم ازآن

سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه وجلال انداخت خواجه مجدالدین محمد خفته بامراء برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق ومبارزالدین جهانگیر توسل جست وتحف وتبرکات نزدایشان فرستاد برلاسیان درمقام معاونت ومظاهرت آنجناب آمدند وچون خواجه نظام الملك ازین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تدبیر برلوح ضمیر منیر همایون انگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق وامیر جهانگیر باسلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنة بردارند وسایر ذراری سپهر خلافت وکامرانی را کان لم یکن انکارند وحال آنکه خاقان منصور ازامیر محمد برندق بسبب سخنان درست که دراثنا یورش مذکور گفته بود آزار بسیار درخاطر داشت واستماع قضیهٔ مذکوره ضمیمهٔ رنجش گشته گرفتن امیر محمد وامیر جهانگیر راباخود مخمر گردانید وچون آن دو امیر مهم خواجه مجدالدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اماخواجه مجدالدین محمد ازغایت دوراندیشی بحمایت امیر محمد وامیر جهانگیر واظهار عنایت صاحب تاج وسریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن الجامی رجوع کرد وآنجناب باخاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجدالدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملك وخشنودی رعیت وسپاهیست البته اورا تربیت میباید نمود وسخنان اصحاب غرض رادربارهٔ او بسمع رضا نمیباید شنود وخاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجدالدین محمد پیغام فرمود و خواطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیلهٔ امراء برلاس بعز بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد وبنور فراست درمجلس اول سوء مزاج شهریاری را نسبت بخود فهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملك قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا وارکان دولت را ملازمت می نمود وهمدران هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی درچهار کوشك گرد حوض بزرك باغ جهان آرا دربزم عیش ونشاط نشسته بود امیر محمد برندق وامیر جهانگیر وخواجه مجدالدین محمد را طلب فرمود و امراء عظام را بمواخذه ومصادره ایشان امر نمود وامیر محمد علی آنکه که بامحصلی خواجه مجدالدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانهٔ خود برد وبعضی دیگر ازاعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد برندق وامیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیارالدین مقید ومحبوس گردانیدند وامیر جهانگیر بعدازده پانزده روز ازقید نجات یافته باردیگر پرتو عنایت خاقان منصور بروجنات احوالش تافت وامیر برندق مدت یکسال درحبس مانده بعد از آن خاقان عالی مکان اورا نیز مشمول نظر عاطفت ساخت وازقلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبهٔ زر دوزی وافسر نوروزی سرافراز گردانید بدستور و پیشتر منصب امیرالامرائی عنایت کرده درباره آن عالی گهر لوازم التفات ومرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجدالدین

محمد پس از روزی چند که درخانهٔ امیر محمد علی اتکه دربند بود خاقان منصور پیرسش مهم اوحکم فرمود ومیرزا سلطان احمد وامیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه و شاه امیراحمد علی فارسی برلاس وامیرمبارزالدین محمد ولی بیك وخواجه قوام‌الدین نظام الملك واولاد وسایر امرا ووزرا وارکان دولت ومقربان وانجکیان دردیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیرمحمد علی اتکه خواجه مجدالدین محمد را بابندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای خواجه نظام‌الملك درآن مجلس زبان‌تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند وآنجناب بدلی قوی واملی فسیح‌تمامی سخنان بد اندیشان را جوابهای نیك گفت وهرچند اعدا سعی نمودند یکدینار ویکمن بار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملك عاجز گشته آخر الامر محمد عمروآبادی‌را که‌عمل‌داری‌ساقط‌بود اشارت نمود که‌درپهلوی خواجه مجدالدین محمد نشست وآنجناب روی بامرا آورده گفت کسی را معارض من‌سازید که هم کفو من باشد تا اگردرشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمروآبادی برزبان آورد که من ازتو کم نیستم بلکه اصالت من‌زیاده است زیراکه‌من حرالاصلم و مادر تو مملوکه خواجه پیر احمد بوده‌خواجه‌مجدالدین‌محمداز‌استماع‌این‌تشنیع شنیع برخودپیچیده‌روی‌بامرا وارکان دولت که همه بااو در مقام عداوت بودند آورده وگفت بآنچه مدعای شماست اعتراف مینمایم‌مرا‌از معارضهٔ‌محمد عمروآبادی معاف دارید آنگاه بنابر اشارت اعدا سطری چندنوشت مضمون آنکه‌آنچه درایام اختیار ازمن‌صدور یافته نیك واقع نشده و بگناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی اتکه او را به مجلس باز برده خواجه نظام الملك باتفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی راکه از خواجه مجدالدین محمدستانده بود عرض نمود وحکم حاصل کرد که بتحقیق جهات ومتملکات آنخواجه حمیده‌صفات پردازد ونواب‌وخواص اورادر شکنجه وتعذیب‌کشیده آنمقدار زروجوهروکتب شریفه واجناس نفیسه وفادزهرهای حیوانی واوانی و ظروف چینی وگلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش رنگین ظاهر شدکه هرگز عشرآن در خزانه خیال هیچکس نگذشته بودوچون آن‌تحف‌وتبرکات‌بنظرخاقان منصوررسید بر زبان گذرانید که ، رااعتقاد بخواجه‌مجدالدین‌محمدچنان‌بود که‌هرگاه‌تحفه‌نفیسی‌بدست‌اوافتد فی‌الحال‌پیشکش‌ما‌کندواکنون‌چنان‌معلوم‌میشود که باماسرراستی نداشته‌خواجه‌نظام‌الملك چون‌این سخن شنودبعرض‌رسانید که‌باوجود آنکه تاغایت خواجه مجدالدین محمدرا شکنجه نکرده‌ایم این‌مقدار تنسوقات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر اورا تعذیب نمایند دیگر اشیاء نادرظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر همداستان نشد وآخرالامر برطبق مدعای خواجه نظام الملك حکم فرمود که باید ملاحظه نمایند که‌آسیبی بجان او نرسد وجزم دانند که‌هر کس در قطع رشته حیات خواجه مجدالدین محمد سعی کندکشته خواهد شدخواجه نظام الملك وسایر دشمنان خواجه مجدالدین محمد ازین سخن‌فهم کردند که‌رأی همایون متوجه آنست که نوبت

دیگر خواجه مجدالدین‌محمد را تربیت نماید لاجرم‌حیله اندیشیدند که‌اورا درخراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون‌مدعیان خواجه مجدالدین محمد را فی‌الجمله شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که‌دیگر چیزی‌معتدبه ازوی حاصل نمیشود کس نزداوفرستاده گفتند که‌اگر تومتقبل شوی که‌درعرض چندماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرودآوری ماتورا مطلق العنان میسازیم آنگاه درباب سرانجام آنوجه طریقه امدادومعاونت مرعی میداریم وچون‌خواجه‌مجدالدین محمد مخلص خودرامنحصر درقبول این سخن‌دید برطبق‌مدعای اعادی‌بتقدیم رسانید وازبند نجات‌یافت اماهم در آن هفته نظام‌الملك وجه تقبل را تحصیلات نوشته دروجه جمعی ازغلظاء اتراك‌وشاگردپیشگان تنخواه‌نمودند وبنابرآنکه‌سرانجام آن‌وجه مقدورخواجه‌نبودومهم به‌بی ناموسی‌سرایت‌می کرد کرت دیگردرگوشهٔ مختفی‌گشت ویراق رفتن‌حجاز کرده مصحوب طایفهٔ ازمـردم فرنك براه‌بیابان‌کرمان پوشیده وپنهان روانشدوهم‌در اینسال امیر نظام‌الدین درویش علی رخصت‌حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اماخواجه مجدالـدین محمدچون بمنزل تبوك رسید فی‌ذیقعدهٔسنهٔ تسع وتسعین و ثمانمائه داعی حق‌را لبیك اجابت فرمود اما متوجه ریاض‌جنت گردید وامیر درویشعلی بگذاردن حج‌اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة بازآمدونوبت دیگر برمسند امارت‌تکیه‌زد چنانچه مرقوم قلم خجسته رقم خواهدگشت‌انشاءالله تعالی

ذکر سلطنت بدیع‌الزمان‌میرزا در مملکت استرآباد و بیان شمهٔ از وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد

چون زمام ایالت‌ولایت جرجان بموجب فرمان واجب‌الاذعان بمیرزا بدیع‌الزمان تعلق‌گرفت شاه‌زاده بعظمتی هرچه تمام‌تر باسترآباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالك مازندران ورستمدار رسل ورسایل باپیشکش هـای لایق بآستان سلطنت آشیان فرستادند وجواهر اخلاص‌خـودرا برطبق عرض نهاده بسلوك طـریق اطاعت وانقیاد وعده‌دادند وبدیع‌الزمان میرزا ببسط بساط نصفت ورافت پرداخته بـه تدارك‌اختلالی که دروقت مخالفت امیرمغول واقع شده‌بود قیام نمود و بـدست معدلت ابواب انعام واحسان برروی رعایا بل‌جمهور برایا بگشود و امیر شمس‌الدینمحمد امین عباسی‌را ازپایهٔ سریراعلی طلبیده منصب امیرالامرائی واختیار ملکی ومالی وجزئی و کلی‌را بوی‌داد وزمام امروزارت وامور دیوانی‌را درکف کفایت خواجه شمس‌الـدین محمدبن خواجه معزالدین شیرازی نهادو مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسیدنظام‌الدین سلطان احمدبن امیر برهان‌الدین خاوندشاه مفوض گشت وچون هرج ومرج بامور دولت سلاطین آق قویلوق راه یافته بـود بسیاری ازامراء ترکمان التجابشاه‌زاده آورده علم شوکتش ازایوان کیوان درگذشت وسلطان بـدیع الـزمان

میرزا بنابر تحریض امرا آذربایجان فی شهور سنهٔ ۸۹۹ قصد تسخیر آن ولایت کرد و ازاستر آباد بهری شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد ازجوفهٔ که استماع نمود بجانب دارالملك جرجان مراجعت فرمودو ازجملهٔ عظایم امور که درزمان سلطنت بدیع-الزمان میرزا دراستراباد دست دادیکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخرالدینمحمد تبکچی که ازحبس قلعهٔ اختیارالدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدینمحمد بحکم شاهزاده که بنابراغوای امیر شمس الدینمحمد امین عباسی وخواجه شمس الدینمحمدبن خواجه معزالدین صدور یافت مواخذ گشته کشته گردیدندوچون خلقی کثیر ازمردم جرجان بآندوخواجه عالیشان بازبسته بودنــد سلك جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخرالدینمحمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلــت دستگاهی خواجه سیف الدینمظفر بخراسان رفته منظور نظرعنایت مظفر حسین میرزا گشت و درسلك امراء عظام انتظام یافت ودر اندك زمانی شآمت خون نــا حق شامل حال امیرمحمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصوررسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان رابدآموزی کرده بسلوك طریق مخالفت دلالت می نماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابرآن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادرگشت که امیرمحمد امین رابندکرده بدرگاه عالم پناه فرستدوشاهزاده را درامتثال آن مثال یکدوروزاهمال وامهال نموده آخرالامر بموجب استصواب زمرهٔ ازامرا وخواص که اعتبارو اختیار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود وامیر حسین قلی جفاکش بموجب فرموده عمل نموده بندی گران برپای محمد امین نهاد و او را مصحوب خودگردانیده متوجه دارالسلطنه هــراة گشت وچــون خاقان منصورخبر آوردن امیر محمد امین را شنود نشانی بنام امیرحسین قلی فرستاد که سر اورا ازتن جدا کرده بپایه سریراعلی فرستند واین نشان در رادکان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم بتقدیــم رسانید وامیر نظام الدین علیشیر درتاریخ رسیدن سرامیر محمد امین را بهراة ایــن بیت درسلك نظم کشید **بیت** ظالمی را کشته سوی شهر آوردندسر ☆ آنچه آوردندقتلش را همان تاریخ بود وچون خبرقتل امیرمحمد امین باستراآباد رسید خواجه شمس الدینمحمد بن خواجه معزالدین بنابروفور اتحادکه نسبت بجناب امارتمآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت ومقارن آن حال رایات همایون فال خاقان بیهمال بجانب حصار شادمان درحرکت آمدو سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد

گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند وحصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن امصار

نظم درین نوبت که باصورت پرستی ☆ ز ندهر کس بنوبت کوس هستی زمستان ازچمن رخت

اربیندد ✿ زتاثیر بهاران گل بخندد گر از گردون نگردد نورخور گم ✿ نگیرد رونقی بازار انجم مصداق این‌سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان ابوسعید بودو در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت می‌نمود درغرهٔ ذیقعده سنهٔ تسع وتسعین و ثمانمائه از دارغرور بسرای راحت‌وسرور انتقال کرد واینخبر که بمیرزا سلطانمحمود رسید میرزا سلطانمسعودرا درحصار قایمقام خودکرده روی بسمرقند آورد وبعد ازوصول درآن بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته حکومت بخارا و توابع را بولد ارشدخودبایسنقر میرزا گذاشت ودرماه ربیع الاخر سنهٔ تسع‌مائه آن‌بادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی برافراشت آنگاه بایسنقر میرزا باتفاق اکابر وامرا ازبخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت وبتشیدقواعد عدل‌واحسان پرداخته بساط ظلم‌و عدوان درنوشت و مقارن جلوس میرزابایسنقر سلطانمحمودخان بن‌یونس خان بداعیهٔ تسخیر ماوراءالنهر لشگر بسمرقندکشید وبایسنقر میرزااورا استقبال نموده درنواحی کتای تلاقی فریقین بوقوع انجامیدونایرهٔ حرب وشعلهٔ طعن‌وضرب اشتعال یافته درآن‌اثنا حیدرکوکلتاش که‌از اعاظم‌ارکان دولت سلطانمحمودخان‌بود بابعضی ازجوانان هراول درمیدان‌مردان فرودآمد وشبه نموده دلیران سپاه‌سمرقند سپرتهور درسر کشیده بجانب آن جماعت تاختند وکارحیدرکوکلتاش وسایر تیراندازان‌را برنهج دلخواه ساختند لاجرم مغولان دلشکسته گشته‌پشت برمعرکه گردانیدند ونسیم فتح وظفر بربرچم علم‌بایسنقری‌وزیده لشگرسمرقند سه‌هزار مغول‌را بتیغ بی دریغ بگذرانیدند بایسنقر میرزا درغایت جاه و جلال بمقر خودخرامید وبدلاسای رعیت و سپاه مشغول‌گشته لواء سرافرازی مرتفع گردانید و برادر خورد تر خود سلطانعلی راکه داعیهٔ مخالفت داشت گرفته میل‌کشید امابسبب مداهنهٔ شخصی‌که مباشرآن‌امر شنیع بود آسیبی بنور دیدهٔ شاه زاده نرسید وپسر بزرگتر میرزا سلطانمحمود میرزا سلطانمسعودکه درحصار شادمان قایمقام پدر بود چون ازفوت آنحضرت وقوف یافت در آن‌ولایت سکه وخطبه بنام‌خود کرده به تمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه که در زمان سلطانسعید درسلك نوکران امیرسید مزید ارغون انتظام داشت وبیمن تربیت سلطانمحمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده دراوقات سلطنت آنحضرت درمملکت‌قندوز وبقلان اعلام ایالت‌می افراشت بعدازفوت ولی‌نعمت داعیهٔ استقلال‌پیدا کرد واگرچه روزی چندنسبت بسلطان مسعودمیرزا مراسم اطاعت بجای‌آورد اما آخرالامر ببسیاری ابطال‌رجال وافزونی اسباب حشمت‌واستقلال مغرورگشت وازحکم وفرمان سلطانمسعود میرزا گردن‌پیچیده نخوت وجبروت وعظمت‌وبادبروت او ازحد وعدد درگذشت چون این‌خبر بدارالسلطنهٔ هراةرسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت گردید و بعد ازاجتماع سپاهی‌که در کثرت ازاوراق اشجار زیاده بودند درصولت باشیرژیان وپیل دمان دعوی مقاومت‌می نمودند بتاریخ اوایل سنهٔ احدی‌و تسعمائه عنان عزیمت بجانب قبةالاسلام بلخ انعطاف

داد و مسرعی هم‌عنان برق و باد بصوب استرآباد فرستاد وبسلطان بدیع‌الزمانمیرزا
پیغام فرمود که باسپاه جرجان عازم کنارآب آمویه گشته بموکب‌همایون پیوندد وبه
اتفاق سایر شاهزادگان دردفع اعداء دولت‌قاهره کمرسعی واهتمام برمیان جان بندد
چون‌ایلچی بدرگاه‌شاهزاده رسید ونشانی که برده‌بود بعرض‌رسانید سلطان‌بدیع‌الزمان
میرزا نخست دراطاعت فرمان واجب‌الاذعان تغافل ورزیده وآخرالامر ملاحظه‌رعایت
حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید وزمام امورولایت جرجان رادر قبضهٔ
اقتدار شاهزاده کامکار محمد مومن‌میرزا نهادو بساعتی مسعود ازاسترآباد بیرون‌آمده
عنان یکران بطرف آب‌آمویه انعطاف داد اماخاقان منصور چونقطع منازل‌ومراحل
فرموده بحدودقبةالاسلام بلخ‌رسید شاهزادهٔ سعادتمند حیدرمحمدمیرزا وامیرمبارزالدین
محمد ولی‌بیك بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند
وبشرف تقبیل انامل فیاض‌مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه و منظور انظار
عاطفت پادشاهانه گردیدند وچند روز النك آسیاء ریکـك کهدر یکفرسخی بلخست
معسکر نصرت‌اثرگشته اردوی کیهان پوی‌از آنجا بعزیمت عبورازآب ومرور بروﻻیت
حصار بمعبر سنك‌ریزه رفتو درآنمنزل بعرض خسروعادل رسیدکه خسروشاه لشگری
جلادت اثر بلکه‌حشری‌عفریت منظر فراهم آورده داعیه کرد که بعد از گذشتن سپاه
دشمن‌شکن ازآب گذرهارا مضبوط سازدو بقصد نهب و تاراج ممالك محروسه اعلام
اقتدار برافرازدبنابرآن خاقان عالیمکان باامراء عالیشان مشورت فرموده صلاح‌دولت
درآن دیدند که‌بعضی ازشاهزادگان رستم‌توان رابافوجی ازجنودمظفرلوا جهت‌دفع
شر خسروشاه بجانب قندز ارسال داردآنگاه‌از آب‌عبور نموده‌مملکت حصارشادمان‌را
بحیز تسخیر در آورد و در بن اندیشه بود که آنخدمت را بکدام یك از اوﻻد
امجاد رجوع نمایدکه ناگاه سلطان بدیع‌الزمان میرزا باردوی اعلی رسید وبشرف
دستبوس والد بزرگواراستسعادیافته موجب مزید اغتضادشاه‌وسپاه گردیدخاقان منصور
آن نوردیده سلطنت وجهان بانی‌را سردارفوجی از امراء ظفراقتباس وبسیاری از
لشگرقیامت هراس‌گردانیده جهة مقابله ومقاتله خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت
وبنفس همایون از رودجیحون عبور فرموده درحدود قریه‌بیا اعلام اقتدار بر افراخت
ومردم‌آنجائی بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده
بسرانجام‌پیشکش‌وساوری قیام‌ننمودند لاجرم نایرهٔغضب خاقانی‌اشتعال یافته‌سپاه‌نصرت
نشان آنچه درآن قریه یافتند بیادغارت وتاراج بردند وازآن جانب سلطان مسعود
میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعهٔحصار را باامیرمحمد باقرو
بعضی دیگراز امرا مثل امیرمحمود برلاس ودرویش علی ساربان سپرد و خوددرنفس
شهر توقف‌کرده بنابر صغرسن وعدم تجربه درغایت غفلت اوقات می‌گذرانید وحیرت
وبی‌سامانی‌شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیدهٔ ازبیا برجناح‌استعجال بجانب حصار
ایلغار فرمود و پس از قطع منازل در صبحی که لوأبیضا آفتاب در فضا
سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچهٔ رایت ظفر مآب برالنك جوزی که‌ازآنجا تاحصار

یکدو فرسخ مسافتست پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده بامعدودی از ملازمان بطرف دره وزراب گریخت وخاقان منصور برفرار شاه زاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا را باجمعی از امرا وانجکیان وفوجی از عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کردوشاه زادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزراب بچنداول جنود سلطان مسعود میرزا رسیدو بین الجانبین غبار جنك وشین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت وغایت مردانگی وجلادت ظاهر ساخت اما بحسب تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا از پای درآمده پسرش نیز دستگیر شد و متعاقب آنواقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند وبوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بذروهٔ جبلی که در بلندی بامنزل زحل دعوی برابری می نماید صعود نموده وچون درآن کوه برف بسیار بود ازجنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته برزبر برف گسترده و ازآن جانب کوه پایان شتافته وعنان هزیمت بطرف شهر سبز تافته بناء علی هذا ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی اعلی ملحق گشتند وخاقان منصور از واقعه سلطان محمد میراخور تاسف خورده اقربا واتباعش را بپرسش ونوازش سرافراز و مفتخر گردانید و همانروز امیرعمر بیك وسلیمان ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة استمالت متوطنان آنحدود توجه نموده خواطردور ونزدیك وترك وتازیك رابعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند وبغایت عنایت وعدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص وعام ولایت حصار شادمان خرم وشادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسده سدره انتما کرده درظلال لطف واحسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس از اعالی واوانی سپاه انجم جاه بیکدانه جوویکمن کاه متعرض ومزاحم هیچ آفریدهٔ نگردد و اگرخلاف حکم بظهور پیوندد درعوض هر پشیزی سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت ودرروز پنجشنبه بیست وچهارم اردوی نصرت یزك از النك جوزی کوچ فرمود موضع سمجك محل نصب سرادقات سلطنت واستقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که ازلشکریان مظفرحسین میرزا سه هزار مرددرسایهٔ علم شاهزاده فریدون حسین میرزا وامیرمبارزالدین محمد ولی بیك وامیرابراهیم جغتای وامیرمحمد سعید ارغون ازآب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند وآنحضرت ازآنجانب آب و مظفرحسین میرزا ازاین طرف توجه قندزرا وجه همت سازند وباطفاء نایرهٔ مخالفت وعناد امیرخسروشاه پردازند وروز شنبه بیست وششم یکی از نوکران میرزا مظفرحسین گورکان حلیمه نام بپایهٔ سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را بامکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسرو شاه قدم جرأت وجسارت ازقندز بیرون نهاده و

خاطر برمقابله ومقاتلهٔ سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهرنوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد درانحفاظ رایت شوکت اوطریق اهتمام مسلوك دارد چون پرتو شعورخاقان منصوربر آن صورت افتاد فرمان عالی صادرشد که مظفرحسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان پیوندد وهردوشاهزاده باتفاق یکدیگر برسرخسرو شاه روند وصورت جمعیت اورا به پریشانی مبدل گردانند ودرروز یکشنبه بیست وهفتم قاسم سلطان ولدسیدك خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق واکابر سلاطین عرصهٔ آفاق بود اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید وبه تقبیل انامل فیاض سرمفاخرت افراخته درسلك سایرشاهزادگان منتظم گردید ودرهمین روز امیرمظفر برلاس ولد امیرشیخ عبدالله درديوان امارت سلطان مسعود میرزا مهرمیزد بآستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده درسلك اقران خویش انتظام یافت ودرروز سه شنبه بیست ونهم موکب همایون ازسمجك نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم وپرخاش گشت ودرآن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان پیوسته خسروشاه ازمقاومت عاجزشده روی عزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده وشاهزادگان ونوئینان اورا تعاقب نموده آن قلعه را مرکزوار درمیان گرفته اند وبمحاصره ومحاربه اشتغال دارند اما درمیان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصورمظفرحسین گورکان اندك نقاری واقعست زیراکه چون خسرو شاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا ببدیع الزمان عنان از معرکهٔ قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا برسلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت می نماید ومی خواهد که درحین سواری نقاره زده بابرادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد مهم حصاررا بصلح فیصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلك بیان می گردد ومن الله اعانته والمدد .

ذکر محاصره قلعه حصار وبعضی دیگر از وقایع روزگار

در این اوقات واوان که نواحی حصارشادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن وسزاوارچنان می نمود که امیرمحمد باقر ومحمود برلاس ودرویشعلی ساربان به اتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعت درگوش کشیده وغاشیه متابعت بردوش گرفته بپایهٔ سریرخلافت مصیرشتابند وبلوازم نیاز ونثار پرداخته در سلك سایر بندگان دولتخواه انخراط وانتظام یابند اما آنجماعت را رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا واولاداو ازاین امرمانع آمده پای درداماان استغنا پیچیدند وپشت پندار بحصانت حصار بازنهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بناء علی هذا صباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیرديده متحصنان قلعهٔ مستدیررا خیره ساخت وشعشعه بیرق جمشید خورشید لوامع تسخیر برساحت حصارفیروزه کارگردون انداخت

فرمان آفتاب شعاع واجب‌الاتباع نفاذیافت که از امراء انجام‌سپاه ناصرالدین‌عمر بیك ومحمد علی اتکه وشاه‌حسین‌جان بیار و عبداللطیف جان‌نثار وحسن‌علی قزاق و یوسف ایوب وامیر بیك ترکمان وتینکری بردی‌سمانجی‌وسلیمان ترکمان ودوست محمدبخشی وحمزه که‌قراول باغلبه بسیار ازپیاده‌وسوار گردقلعهٔ حصار را محل نصب خیام ظفرانجام سازند ومورچلها بخش کرده ازروی جدواهتمام‌بامرمحاصره ومحاربه پردازند والحق آنحصاریست که دررفعت وحصانت شبیه قلعهٔخیبروسد سکندروخندق عمیقش بسان‌عرصه همت ارباب کرم عریض وپهناور **نظم** قضاکنگرش را ز برج زحل؛ ببالابـر آورده چندین محل ؛ ته خندقش اززمین درمغاك؛ دوچندان که‌ازچرخ تا روی خاك **القصه** سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکزوار درمیان‌گرفتند واسباب حصـار گیری‌ترتیب‌داده عراده ومنجنیق‌نصب‌کردندواز جانبین دست‌بانداختن تیروسنك گشاده لوازم محاصره ومحاربه بجای‌آوردند کمانهای‌رعد درغرش‌آمده آتش درخرمن‌جمعیت دلیران‌انداخت‌وعقاب تیرازآشیانهٔ‌کمان‌پرواز نموده درکاخ دماغ پهلوانان نشیمن‌ساخت چون چند روزحال براین‌منوال‌بگذشت وازهرطرف طایفه کشته گشت‌کاراهل‌حصار به ـ اضطرار انجامیده‌قاصدی‌نزد جناب عرفان‌شعارخواجه حسن‌عطار که ازاولاد زبده‌مشایخ بزرگوار خواجه علاءالدین عطاربود ودرچغانیان برمسند هدایت وارشاد تمکن‌داشت فرستادند والتماس نمودندکه بپایهٔ سریرخلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان‌بگشایدوخواجه حسن برحال‌آنفرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید وبوسیله صدور عظام بمجلس همایون‌خاقان‌گردون غلام درآمده به تقبیل انامل فیاض سرافرازگردید وگناهان محصوران را درخواست نموده وخاقان منصور ملتمس‌خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت وخواجه بقلعه رفته مژده امن و امان وعفو واحسان رسانید ومتوطنان حصار فرحناك ومسرورگشتند واظهار اطاعت‌و انقیادکـرده آنچه دست مکنت ایشان بدان مـی‌رسید بـرسم پیشکش و نثـار مـصحوب امیـر محمود برلاس از قـلعه بیرون فرستادند واویکرپاس گـردون اساس‌شتـافته بعزبساط بوس معزز گشت و بپوشیدن خلع فاخره سر افراز شده دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریان را خلعت بخشش و بخشایش پوشاندوزلال‌مکارم‌خسروانه غبار مکارم وعناد آنفرقه را فرونشاند وقواعدصلح وصفامؤکد شده خواجه‌حسن باصناف الطاف بیدریغ اختصاص یافت‌وامیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقضی المـرام بقلعه شتافت بیت منهی‌اقبال دربن‌کهنه دیر ؛ غلغه‌انداخت که‌الصلح خیر وامراءحصارقبول نمودند که بعدازمراجعت موکب‌ظفرآثارمخدرهٔ سرا پرده‌عصمت‌راکه‌سلطانمحمودمیرزا نامزدحیدرمحمدمیرزا کرده بودبراق‌نموده بدارالسلطنه‌هراة‌فرستندومیرزا سلطانمسعودرا بر سلوك طریق‌اطاعت وانقیاد باعث ومحرض‌باشندوازوقایعی که‌درخلال‌احوال گذشته‌روی نمود یکی‌آنکه امیر یعقوب‌ولد مظفرالدین‌ایوب که‌ازاعاظم ارکان‌دولت سلطانمسعود میرزابود التجا بسدهٔ سدره انتما کرده شرایط نیازمندی وپیشکش‌بجای آورد وخاقـان

منصور اورا منظور نظر لطف و اعتبار ساخته در دیوان امارت مهرداد ومواجب مناسب تعیین فرمود دیگر آنکه قدوة الصدور والاعاظم میرك جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمدامین که آباعنجد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آئین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیك اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب برفوتش متأسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت سیدالمرسلین صلی الله علیه وآله الهادین تجهیز وتکفین کردند وسی سوار مسلح مکمل با نظر محمدقبادیانی بتشییع نعش اورا ببلخ برده درمزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوه اولیا را بخاك سپردند مدت حیات میرك قاسم پنجاه و نه سال بود ویکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود **بیت** چو رفت روز برات ازجهان دعا خوانان ☆ بماند سال وفاتش دعای روز برات

ذکر نهضت موکب نصرت نشان ازولایت حصارشادمان بجانب قندز و بغلان

چنانچه سابقاً خامهٔ سخن آرا درسلك تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاه‌زادگان در حیز مکنت خویش ندید و چهار دیوار قلعه قندزرا پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاه زادگان و نوئینان باعساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده ازجانبین سنك‌های رعدآتش دادند و شعلهٔ گیرودار بقلعهٔ سپهر دوار رسانیده دست بانداختن ناوك دلدوز گشادند وبنابر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعداز فراغ ازمهم حصار باتمامی مخدوم‌زادگان و امراء عنان‌عزیمت بدان صوب تافت وهوای قبادیان ازغبار موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادرشد وامراء تواچی کشتیها که‌زه های آب آمویه را جمع گردانیده نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند ودر معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند در آن اثنا شبی کشتی بموضع بستن پل رسید و بشدت هرچه تمامتر بر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها رادر هم شکست چنانچه ازشصت کشتی زیاده ازپانزده عدد سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که‌جزیرهٔ درمیان داشته باشد تابدان کشتیها که درست مانده بوداز این کنار آب تاجزیره جسر بسته بگذرند و کرتی دیگر ازجزیره تا آن لب آب جسر بندند وعبور کنند و بعداز جستجوی و تك و پوی مثل این جائی یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور باتمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بدانطرف کشند و از آب بگذرند اتفاق در آخر همان روز شتری در آب افتاده وبسهولت بآنجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی‌وسیلهٔ جسر از آن آب میتوان گذشت وخاقان عالی‌مکان همانزمان از آنجا عبور فرموده شاه‌زادگان وامرا ولشکریان نیز مانند باد از آب عبور نمودند چنانچه دروقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند ونزدیك به نیمشب آب طغیان

کرده آنجزیره رافرو گرفت وهمکنان رامعلوم شد که‌افتادن آن شتر در آب محض عنایت‌ملك وهاب‌و کمال قوت ودولت‌خاقان کامیاب‌بوده والا در آنشب‌درجزیرهٔ مذکوره توقف واقع‌میگشت وهمه‌کس راطوفان بلاوامواج دریا از سرمی‌گذشت‌ولاعجب بیت بود هر کرا لطف حق‌راهبر ☆ زطوفان دوران نیابد ضرر **القصه** چون‌دریای لشگر قیامت اثر خاقانی درظاهرقندز بتلاطم درآمد سیلاب رعب‌وهراس اساس عناد امیر خسرو شاه‌را اندراس داده ازمقام‌غرورو پند تجاوز نمودوعلی التعاقب والتوالی قاصدان سخندان بآستان‌خلافت آشیان ارسال‌داشته بزبان عجزونیازمندی پیغام داد که‌قدر بنده از آن نازلتر است که باخدام خاقان‌منصور در معرض مقابله ومقاتله درتوانم آمدو جرأت وجسارت که تاغایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه دفاتر زلات این بیچاره را بآب عفوو اغماض فرو شوید هرآینه حلقهٔ چاکری وانقیاد در گوش کشیده مادام الحیواة قدم ازجاده خدمتکاری فراتر نمی‌نهم وچون موکب همایون ازینجا مراجعت فرموده درقبةالاسلام بلخ نزول‌اجلال واقع شودبدرگاه عالم پناه شتافته دیدهٔ رمد دیده‌را از خاك بارگاه سپهر اشتباه جلادهم خاقان‌منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی برعجز وبیچارگی خسرو شاه‌ترحم نموده فرستادگان اورا بخلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود آنگاه خسروشاه خطبه‌وسکه باسم ولقب‌همایون موشح ومزین ساخته نظر بهادررا که ازجمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد واوبوسیلهٔ امراء عظام‌شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار واستغفار برگشاد وبانعام خلع طلادوزی مفتخر ومباهی گشته‌خاقان‌منصور جهة امیر خسرو شاه‌و برادران او نیز اثواب‌خاصه ارسال‌فرمود وازکمال مکارم‌اخلاق منصب‌امارت‌دیوان‌اعلی بخسروشاه‌عنایت کرده تفویض آن منصب‌جلیل‌القدر راعلاوهٔ بخشایش جرایم‌وآثام‌او گردانیدوچون نظر بهادراز بارگاه فلك‌احتشام‌مقضی المرام بقلعهٔ قندز بازگشت فرق‌تفاخر ومباهات‌خسروشاه ازایوان‌درگذشت‌ومهرخودرا بقطب‌الدین‌محمد بکاول‌سپرده بپایهٔ‌سریرخلافت‌مصیر فرستاد‌تافرامین‌مطاعه‌رابآن موشح‌سازد بعدازآن‌اردوی کیهان‌پوی بجانب قبةالاسلام بلخ نهضت‌نمود وچون‌از غبارمواکب گردون مراتب‌هوای آن بلده عطر بیزگشت‌خاقان ملك‌بخش ایالت‌بلخ‌راباتوابع‌وضمایم ازآب‌آمویه تامرغاب‌بسلطان بدیع‌الزمان میرزا مسلم‌داشت‌وعازم دارالسلطنهٔ هراة‌شده برجناح استعجال رایت‌نهضت برافراشت پس‌ازوصول بمستقر سریرحشمت و عظمت و تمجید بساط عدالت ومکرمت سلطانمسعود میرزا حسب‌المقر رهمشیرهٔ خودرا که نامزد حیدر محمد میرزا بودبراق نموده بجانب دارالسلطنهٔ‌هراة گسیل‌فرمود وخاقان منصورامراء عظام ووزراء کرام را بترتیب‌اسباب سوروتهیهٔ موجبات جشن وسرور مأمور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهارطاقها ساخته شده تعبیها بعرصهٔ ظهورآمده دوسه‌ماه روزگار صغار وکبار بعیش‌وطرب بگذشت و زهرهٔ برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت بمقتضاء

شریعت غرامقارنه کرده بین‌الجانبین طریقهٔ محبت مرعی گشت و چون بر حسب تقدیر ایزد سبحانه وتعالی دردار ناپایدار فنا هرسوری را ماتمی در عقبست و هر سروری را المی متعاقب هر نهاری را لیلی در پی وهر بهاری را آبستن بفصل‌دی همدران سال که تاریخ هجری بنهصد ودورسیده بودشاه‌زاده جلالت انتما ابوالفوارس شاه غریب میرزا که به لطف طبع وحدت ذهن ووفور فراست وکیاست ازسایر اخوان امتیاز داشت و همواره باافاضل شعرا واعاظم فضلامصاحبت نموده‌همت بر تربیت این‌طایفه میگماشت بعلت فجاة در گذشت‌و بموجب کلمهٔ‌خجسته(اولادنا اکبادنا) رحلت شاه‌زاده موجب ملال خاقان ستوده‌خصال شده چنانچه معهود است لوازم سوگواری ومراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار دربیان سلوك بدیع‌الزمان میرزا دروادی‌عصیان‌وطغیان و ظهور آثار فتنه‌وفساد دراطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع‌الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان ازدارالملك جرجان عنان‌عزیمت بصوب کنار آب‌آمویه انعطاف‌دادزمام ایالت‌آن مملکت رادرقبضه اختیار ولد ارشدخودمحمد مؤمن میرزا نهاد وچنان طمع میداشت که‌خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن نبیرهٔ سعادتمند مسلم دارد واندیشهٔ عزل اوراپیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف متصور آنحضرت در روزیکه میرزا بدیع الزمان راخلعت عنایت کرده بحکومت قبةالاسلام بلخ سرافراز گردانید درهمان مجلس میرزا مظفرحسین راجهة تفویض ایالت دارالفتح‌استراباد جامه پوشانید وبنابر آنکه بدیع الزمان میرزا دروقت محاصره قندزاز مظفر حسین میرزا رنجیده بود وعزل ولد ارشدرا تصور نمینمود ازین معنی بغایت متغیر گشت وبا امرا ومخصوصان خودطریق مشورت مسلوك‌داشته ازمقام اطاعت پدربزرگوار در گذشت و بعد ازآنکه‌خاقان منصوراز بلخ بدارالسلطنة هراةشتافت بدیع‌الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق وباد بدارالفتح‌استرباد فرستاد وبه‌محمدمؤمن‌میرزا پیغام داد که‌سپاه‌مملکت جرجان رافراهم آورده‌بترتیب اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امرحکومت راباز نگذارد واگر ضرورت شودمقاتله او را پیش نهاد همت سازد وهمچنین بدیع‌الزمان‌میرزاقاصدان سخندان‌نزد امیرخسرو شاه وامیرشجاع‌الدین ذوالنون ارغون که ازخاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از مافی‌الضمیرخویش آگاه‌ساخت وآن‌دو امیرصایب تدبیر نسبت بان پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هریك بناء اطاعت وخدمتکاری طرح انداخت وحقیقت این اخبار در دارالسلطنهٔ‌هراةاشتهاریافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط

نصیحت بجای آورد لیکن فایدهٔ نداد لاجرم بی‌تحمل شده قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بحدود بلخ رسانیده بدیع‌الزمان میرزا تادیب بلیغ‌نموده ازسلوك طریق عقوق منزجر گردانداما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام‌الدین علی‌شیر بعرض رسانیدکه اگر فرمان‌همایون‌نفاذ یابدبنده ببلخ‌رفته میرزابدیع‌الزمان رانصیحت نمایم‌وبکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی‌سازم که‌ازبادیه دلازاری‌بشارع‌خدمتگاری‌آیدواینمعنی‌موافق‌مزاج‌همایون افتاده امیرعلی‌شیر روی بمقصدنهاد وچون نزدیك بآنبلده رسید شاهزاده شرط‌استقبال مرعی داشته مقدم شریف آنمهمان عزیزرا مغتنم شمرد ودرلوازم تعظیم وحرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رافت وضیافت بجای آوردو امیرصایب تدبیر بحسن تقریر میرزابدیع‌الزمان راپند داده ازسلوك طریق خلاف تخدیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار واسترضاءخاطر خاقان کامکار تحریص فرمود وآنسخنان درضمیر منیر میرزا بدیع‌الزمان مأثر افتاده می خواست‌که سرکار بلخ‌را بمظفر حسین‌میرزا بازگذارد و مقرب حضرت سلطانی راباحصول آمال وآمانی رخصت انصراف دهدکه ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت‌که‌از سرمصالحه بیکبارگی‌درگذشت صورت‌حادثه آنکه درآن اوان‌که امیرعلی‌شیر دربلخ بود وبصیقل کلمات حکمت آیات زنك تقار ازمرآت‌خاطر بدیع‌الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابراغوای خواجه‌نظام‌الملك وبعضی دیگر ازمقربان نمی خواستند که امرمصالحه بسعی امیرعلی‌شیر تیسیر پذیرد بنام امیراسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه‌هرگاه بدیع‌الزمان میرزا برسم شکار ازشهر بیرون رودبایدکه درواز ها برکشیده‌نگذاری که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت والتفات مااختصاص یابی واین نشان‌بنابر اقتضاء قضا بنظر بدیع‌الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومیدگشت وامیرعلیشیررا بیحصول مقصود رخصت داده‌ازمقام‌موافقت در گذشت ومقرب حضرت سلطانی درتخت سفربپایهٔ سریر خاقانی رسیده آنچه دیده‌بود وشنیده معروض‌گردانید ودرباب اطفاء آتش‌غضب پادشاهی‌که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید امااصلا نتیجهٔ برآنترتیب نیافت وخاقان منصور میرزا مظفر حسین‌را باامیرمحمد برندق برلاس وامیر ناصرالدین عمربیك بجانب استرآباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل‌بهار با لشگری بعدد اوراق ریاحین وازهار ازتخت سفر عازم استیصال‌نهال اقبال پسرگشته توجه‌نمود وبدیع‌الزمان میرزا اینخبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی‌امرا ولشگریان بازگشود امیرنظام‌الدین شیخ علی‌طغائی را بحکومت ومحافظت شهرو قلعهٔ بلخ مقرر ساخت ودر شعبان سنهٔ اثنی‌وتسعمائه باستقبال والد نامدار ازآن بلده بیرون خرامیده رایت قتال جدال برافراخت واز راه جوزجانان بالنك‌بیگی‌شتافته دردهانهٔ دره‌پیل‌چراغ قبهٔ بارگاه باوج مهروماه رسانید واز اینجانب مواکب گردون مراتب خاقان نیزاز میمنه‌گذشته آنطرف درهٔ مذکوره را معسکر همایون گردانید و درآنشب پرتعب پدروپسر بقصد یکدیگر کمربسته تا روز در اندیشهٔ کارزار بودند و

دلیران جانبین بتهیهٔ اسباب مصاف پرداخته مبتلی و اطمینان خواطر لب میگشودند

ذکر واقعه هایله پیل چراغ وفرونشستن چراغ امنیت و فراغ

صباحی که‌ازاهتزاز صرصر قضاوقدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید واز قضای مشیت مالك‌الملك اکبر لـوای کشور گشای جمشید، خورشید بافق فتح‌وفیروزی رسید خاقان‌منصور قلب‌میمنه ومیسرهٔ سپاه ظفرپناه‌را بنور طلعت شاه‌زادگان آفتاب‌احتشام وفروجود نوئینان بهرام‌انتقام زینـت و استحکام داده بمیدان جنك ومعرکهٔ نام وننك فرستـاد وبنفس همایون متعاقب ایشان برسبیل تأنـی درحرکت آمد وازآنجانب میرزا بدیع الزمان نیزبتعبیه لشگر فتنه‌انگیز قیام نموده شبدیز عزم بمهمیز ستیز تیز ساخت وروی‌بمیدان رزم آورده اعـلام قتال وجدال بـر افراخت درمیان درهٔ پیل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید وغریو کوس وسورن‌زلزله درزمین وزمان انداخته علامت‌صور اسرافیل ظاهـر گردانید وبباد حملهٔ یـلان چراغ زندگانی پردلان فرونشاندوشعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیـات شجعان بسرحد احتراق رساند گوهر حسام زمردفام ازخون‌کشتگان رنك‌یاقوت رمانی گرفت وصفحهٔ خنجر الماس اثر ازحلق افتادگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت **نظم** ز خون یلان سنك شد لعل گون ✿ روان‌شد بروی زمین جوی‌خون بهرسوسر سروری‌نامجوی ✿ بمیدان در افتاده مانندگوی دراثناء آن‌احوال وخلال آن اهوال همـای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال‌قبال اقبال سایه‌برآن معرکه انداخت‌وچشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچهٔ لواء کشور گشاافتاد عنان‌تمالك وتماسك ازدست داده‌توقف در برابر همچنان پدری از مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یـا اضطرار پشت بـرمیـدان کارزار گـردانیـده روی بـوادی فـرار آورد لاجرم دلاوران مـوکب نصـرت نشان ازسر اقتـدار آغاز سرافشانی کـرده شاهی عرب را بـاقـوجی ازمخصوصان شاه‌زاده بتیغ بی‌دریغ بگذرانیدند وزمرهٔرا باسیری گرفته حسب‌والحکم‌اکثر ایشان رانیز شربت هلاکت چشانیدندوچون بدیع‌الزمان میرزا عنان یك‌ران بصوب فرارتافت بواسطهٔ تنگی‌آن‌راه وازدحام خیل‌سپاه نتوانست‌که برسبیل سرعت ازغرقاب هیجاخود راباساحل نجات رساند وباطایفهٔ ازخواص‌که ملازم موکب سعادت اختصاص بودنـد بر پشتهٔ صعود نموده ازطریق غیر معهود طی‌مسافت فرمود ناگاه برفرازکوهی یك‌انداز رسیدکه ازهیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن‌نبود تـابسواره چه‌رسد وحال آنکـه ابوالمحسن میرزا بحکم‌خاقان‌مظفرلوا بقصدگرفتن‌برادر بزرگوار ازعقب‌درغایت‌سرعت میامد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیرگشته پیاده‌شد وملازمان رکاب عالی‌چند فوطه‌و دستار برسرهم بستند شاه زاده دست در آن زده پایان رفت وراقم حروف بعد از پنج شش‌سال از حدوث این‌واقعه درملازمت سلطان بدیع‌الزمان میرزا بدانموضع رسیده و

کیفیت نزول آنحضرت رابی‌واسطه ازلفظ گوهرافشانش شنیده **القصه** چون شاه زاده قرین‌صحت وسلامت ازآنکوه بدهانهٔ دره‌پیل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی کــه‌در سلك خدام عــالیمقامش انتظام داشت واز راه راست بدانجا رسیده بود درساعت اسب خویش پیش‌کشید وسلطان بدیع‌الزمان میرزا پای‌در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف دادو اکثر مردمیکه برزبر آنکوه درخدمت آن‌شاه‌زاده بودند بسلامت پایان آمده ازعقبش روان شدند اماهر اسب واستر که ازآنجا پایان انداختند چراگاه عدم‌را منزل ساخت وخاقان منصور بعداز دیدن پیکر نصــرت وظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون‌فال بجانب قبة‌الاسلام بلخ برافراشت‌از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع‌الزمان دربیل چراغ روزسه شنبه بیست ونهم‌شعبان‌سنهٔ اثنین وتسعمائه دست دادو روز دیگر که چهارشنبه غرهٔ ماه رمضان بــود پسرش محمد مؤمن میرزا در میان تــاشکر بروك و مهــر انجمن مغاوب شده بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنان چه‌عنقریب‌بسمت تحریر خواهد یافت‌وپرتو اهتمام بر تفصیل آن‌واقعه خواهد تافت انشاء الله

ذکر فتح‌بلخ بعداز تقدیم لوازم محاصره وپیکار و رفتن‌سلطان بدیع‌الزمان میرزا بولایت گرمسیر وقندهار

چون امیر نظام‌الدین شیخعلی طغائی که حاکم قبة‌الاسلام بلخ بود ازواقعهٔ بیــل چراغ خبریافت برج وباره وفیصل ودروازهٔ‌شهررا چنانچه باید وشاید مضبوط ومحفوظ گردانید وخاطر برتحصن‌قرار داده مستعد افروختن آتش‌جنك وپیکار گردید ورایات ظفرآیات خاقان پسندیده صفات ازبیل‌چراغ نهضت فرموده چون سایهٔ وصول برظاهر آن‌بلده انداخت جریك منصور آغازمحاصره ومحاربه کردند ومردم شهرنیز بانداختن تیرو سنك وافروختن نیران حرب و جنك پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند وبعد ازچندروز علیکه‌بخشی که امیرشیخ‌علی‌ضبط برج‌چهل‌حجره‌رابعهدهٔ‌او کرده بودنقش‌دولت خواهی میرزا بدیع‌الزمان‌را بآب‌بیوفائی ازاوح دل‌بشست‌وبملازمت خاقان منصور مایل گشته‌قاصدی نزدامیرعبداللطیف بخشی که‌خویش او بودفرستادو پیغام‌داد که‌بایددرفلان‌شب عساکر ظفرسلب ازجمیع اطراف‌شهر جنك‌پیش آرندتامن ازین‌برج فوجی از شجعان را بالابرم‌وباحسن وجهی لوازم‌خدمتکاری حضرت‌شهرباری‌بجای آرم‌وامیرعبداللطیف کیفیت حال‌رابعرض خاقان‌منصور رسانیده آنحضرت درنماز دیگر شب موعــود جنود ظفر ورود رابجنك‌سلطانی امرفرمود وهمان‌ساعت یکی ازامرا که‌کینهٔ‌امیرعبداللطیف درسینه داشت ونمیخواست که‌تسخیر بلخ‌بوساطت اوتیسیر پذیرد صورت مــواضعه را برتیری نوشته بشهرانداخت وآن‌نوشته بنظرامیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجــی از ابطال رجال‌عزم گرفتن‌علیکه‌بخشی کرد واو اول‌خیال‌مقاومت نموده‌آخر الامرخود

را ازبر برج چهل‌هجره درخندق شیخ‌حاجی انداخت وپشت‌او برزمین خورده بشکست وهمان لحظه امیرشیخعلی برحقیقت حال اطلاع یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن‌جدا کردواز نوکران علیکه‌بخشی اکثر کشته‌گشته بقیةالسیف خودرا از باره در خندق انداخته وباردوی همایون شتافته‌صورت حادثه راعمروضداشتند لاجرم‌آتشب‌جنك درحیزتاخیر افتاد وچون مدت محاصرهٔ بلخ‌از چهل روزدرگذشت در شهر قحط وغلائی عظیم واقع شدامیر شیخ علی‌ازمحافظت آن‌بلده عاجزگشت ودرتأمل افتاد که‌آیا بچه وسیله دست درداماِن عاطفت خاقان‌منصور استوار گرداند وکدام یك‌از امرا وارکان دولت‌راشفیع‌جرایم‌خودساخته محصوران بلخ رااز بلاء غلا بسمت معیشت رساند درآن‌اثنا **رباعی** ازمطلع لطف ایزدی‌ناکامی ۞ بنمود فروغ روی زیبا ماهی شد سرور اهل بلخ‌عالیجاهی ۞ نی‌نی‌زعدم بعالم آمدشاهی یعنی نیروجود فایض‌الجود شاهزادهٔ سعادت انتماسلطان‌محمدزمان‌میرزااز افق‌ولادت‌طالع گشت‌واز انواربه جبین مبینش دیدهٔ دولت واقبال روشن شده طنطنهٔ کوس بشارت از اوج سموات درگذشت و امیرشیخ علی آن در درج کامکاری را در قماط عزت وبزرگواری پیچیده برسم شفاعت نزد جدنامدارش فرستاد وخاقان منصور را از مشاهدهٔجمال آن قرةالعین سلطنت عرق‌شفقت درحرکت آمده ابواب لطف واحسان برروی‌روزگار ابلخیان برگشاد وخواجه کمال‌الدین‌حسین ولد خواجه نظام‌الملك وامیرحاجی پیربکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته‌سخنان عنایت‌آمیز پیغام فرمود وامیر شیخ علی ازاستماع آنحکایات قوی دل ومستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشارالیهما بدرگاه‌عالمپناه شتافت وبسعادت‌تقبیل بساط خلافت مناط مشرف شده‌پرتو انوار عاطفت خاقان‌بروجنات احوالش تافت وچون امیر شیخ‌علی پنج شش روز درظل عنایت بیدریغ بسر برد رخصت‌حاصل‌نموده باشاهزاده نورسیده ووالدهٔ اوکه صبیهٔ صلبیهٔ تهمتن بیك بود وسایرمستورات حرم سرای بدیع‌الزمان میرزا عزیمت‌قندز فرمود وخاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ وتوابع را به ابراهیم حسین میرزا تفویض‌کرده روی بجانب‌کنارآب مرغاب آورد اما بدیع الزمان میرزا از معرکه پیل چراغ با معدودی‌ازامراء ومخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داد وبعد از وصول‌بحدود آنولایت امیر خسرو شاه تحف خسروانه وتبرکات پادشاهانه ازخیمه وخرگاه وسراپرده و بارگاه اسپان تازی راهوار و استران رکابی قطار ونفایس اقمشه وظرایف امتعه ونقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد وخودنیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه آنخسرو عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایرامراء شجاعت‌پناه درباب تسخیر مملکت وتدبیرامور دولت شرایط مشورت بجای‌آورد وچنان‌مقررشدکه بدیع‌الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را بخود ملحق‌گرداند وسپاه آنولایات را فراهم‌آورده‌از آن‌جانب بحدودخراسان درآید وامیرخسروشاه ازین‌طرف با لشکرهای

قندز وبقلان وختلان وبدخشان متعرض حدود بلخ واندخود وشیرغان گردد و تا آنچه مدعاست بحصول پیوندد وهنوز بدیع الزمان میرزا درظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده دری اوج سلطنت را بیارگاه سپهر اشتباه رسانید وآنحضرت دیده به‌دیدار شاهزاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمندرا با حجله نشینان تتق عصمة درقندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر وقندهار برافراشت وبس از وصول بآن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون واولاد او شجاع بیك و محمد مقیم بمراسم استقبال استعجال نمودند وبلوازم نیاز ونثار برداختند وبقدر امکان دراسترضاء خاطرهمایونش کوشیده بهمگی همت انتظام مهام آنخسرو عالی مقام راپیش نهاد همت ضمایر اقبال مآثر ساخته وهمدران ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر ذوالنون راکه ناهید اوج عفت وطهارت بود خواستگاری نمود وبآئین شریعت مطهره در سلك ازدواج کشیدو چندروز بساط وسور وسرورمبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید وبـاین وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون واولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت ومتانت بذیرفت اما در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امری درغایت غرابت دست داد وبآن واسطه امیر شیخعلی طغائی در بند گزند افتاد صورت حال آنکه درروزیکه امیر ذوالنون بطواف یکـی ازمزارات زمین داور اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجامهٔ آنجـناب رسانید و ملازمان درساعت او راپاره‌پاره کرده آنحرکت را از انگیز امیر شیخعلی دانستند و امیر ذوالنون واولاد قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخعلی بسرا برده سلطان بدیع‌الزمان میرزا گریخت ارغونیان بادوسه‌هزار سوار سرابردهٔ عالی‌رامرکز وار درمیان گرفتند وکس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی‌راطلبیدند وهرچند بدیع الزمان‌میرزا در ابراء ذمهٔ امیر شیخعلی سخنان بیغام فرمود بسمع قبول نشنودند اما عهدوپیمان را بایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشد بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را بامیر ذوالنون تسلیم نمودواو باردیگر ازآنحضرت راضی گشته کمرخدمت برمیان بست وامیر شیخعلی را چندگاهی دریکی از قلاع گـرمسیر محبوس گردانیده آخرالامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد رود وآنجناب بدرگاه عالم بناه خاقان منصور شتافته درسلك سایر امراء عظام منتظم شد وهمدران ایام که بدیع الزمان میرزا درزمین داور بسر میبرد حادثهٔ محنت اثر محمد مومن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم واندوه کانون درون همگنان را فرو تافت چنانچه مشروح می گردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می‌پیوندد .

گفتار در بیان گرفتارشدن محمدمومن میـرزا بدست ابـوالمـنصور مظفرحسین‌میرزا واز پای‌درآمدن آن تازه نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعـال

سلطان محمد مومن میرزا شاهزادهٔ بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش‌ریاض

پادشاهی وظلال‌معدلت روز افزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقد سایش شایستهٔ افسرهوشنك وذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم واورنك درمیدان رزم چون شیرژیان بسرپنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان ازهم دریدی ودر ایوان بزم بسان ابر نیسان ازرشحات‌دست‌گوهر بار گل‌آمال دوستان‌راخضرت بخشیدی مرآت طبع‌لطیفش عکس پذیر صور خیرخواهی ومصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی **مثنوی**
گل‌باغ‌دولت‌دردرج‌شاهی ✿فروزنده شمعی بنورالهی ✿ز انصاف‌وعدلش‌رعیت‌مرفه ✿ بجود وعطایش سپاهی مباهی چوآئینه مرآت طبعش منور ✿ مصور درو صورت خیرخواهی وچون زمانهٔ ستمکار وسپهرمردم آزار نمی‌خواست که طوایف انام درظلال معدلت‌آن دری آسمان جلالت بیاسایند و در پناه مرحمت آن‌گوهرکان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل ازپای در افتاد ودرمبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عزوجل از اوج کمال روی بسرحد زوال‌نهاد صورت حال برسبیل اجمال‌آنکه چون آن‌شاهزادهٔ سعادت انتما از توجه مظفرحسین میرزا بجانب استراباد خبریافت می‌خواست که بقدم اطاعت‌عم بزرگواررا استقبال‌نماید ملك ومال بوی بازگذاشته بجانب قبةالاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب‌ومتواتر فرامین بدیع‌الزمان میرزا بوی رسید مبنی بر آنکه به‌هیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد وسپاه جرجان را فراهم آورده قدم درمیدان مقاتله مظفرحسین میرزا نهد بنابر آن محمد مومن میرزا با لشکری جرار از استراباد بیرون خرامید وعنان یکران بصوب معرکهٔ پیکار منعطف‌گردانید از آن‌طرف‌مظفرحسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را یاسامشی کرد و در روز چهارشنبه غرهٔ ماه مبارك رمضان در میان تا شکر بروك و مهر انجمن تلاقی فریقین روی‌نمود وآواز شیون ونفیر سورن بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران ابواب طعن وضرب برگشود **نظم** دولشکر نمودندآهنك جنك ✿ کشیدند شمشیر الماس رنك✿ زابرسنان ریخت باران خون✿ زخون‌یلان شد زمین لاله‌گون✿ درخلال این احوال امیرعمر بیك وفادار ازجوانغارمظفرحسین‌میرزابر برانغار محمدمومن میرزا حمله‌کرد ودست‌راست‌شاهزاده رااز پیش برداشته‌ازپس‌پشت آنحضرت درآمدمحمدمومن‌میرزاچون حال برآن‌منوال‌دیدبا مبارزان قول مانند سیلی که‌ازفراز رو به نشیب آورد بجانب‌قلب سپاه عم عالیجاه تاخت وعلامت روز قیامت ظاهرساخته فوجی ازشجعان را برخاك هلاك انداخت امادر اثناء کرو وفر بسبب کج روی توسن‌سپهر بدمهرتنك بارگیر آن زیبندهٔ‌تاج و سریر از هم بگسیخت واز پشت زین برروی زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان دروی آویخت ومیرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ‌پیکرفتح وظفرسر افراز گشته‌محمد مومن میرزا اسیرپنجهٔ‌تقدیرشده بپایهٔ‌سریرش‌رسید وشاهزاده برادرزاده راتسلی‌داده‌درآغوش‌عطوفت کشید آنگاه باستر آباد درآمده‌اورا به‌بندنقره مقیدساخت‌وبعدازچندروزمصحوب‌امیر محمدبرندق بجانب هراة گسیل‌فرمود وامیرمحمد برندق میرزامحمد مؤمن رادر ماه

صفر سنهٔ ثلث وتسعمائه بمقصد رسانیده درقلعهٔ اختیارالدین حبس نمود وروی بـه ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساطبوس مشرف گشت و کیفیت حال عرض کرد ومادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقاء شاهزاده را مستلزم فناء پسرخود تصور فرموده بهمگی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض دولت واقبال را بصرصر قهر از پای دراندازد وسرچشمه عدالت واحسان را برخاك بیمروتی انباشته نابود سازد وخواجه نظام الملك واولاد اورا که در آن زمان صاحب اختیار ملك ومال بودند باخود متفق گردانیده درشبی که خاقان منصور ازشرب شراب انگور بیشعور بود حکم قتل آن شاهزاده حمیده صفات حاصل کرده یارعلی بخشی و عبدالواحد یساول و دو معتمد دیگر را جهة آن مهـم نامزد فرمود و صباح روز دیگر خاقان منصور ازحکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشارالیهم ارسال داشت ونشان همایون فرستاد کـه بجان ثمرة الفواد سلطنت وقرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن چهار نابکار بنابر تأکید خدیجه بیگی آغا درغایت سرعت طی مسافت نموده شبی باروبهای بسته درمعلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزدمتعال اشتغال داشت پیش او درآمدند وشاهزاده کیفیت حـال دانسته بـر جست وبـا ایشان آغاز تلاش کرد و آن بـدبختان بیماقبت آنچنـان جوانـی را کـه در دودمـان امیـر تیمور گورکان نظیر نـداشت هـلاك ساختند وجهة مغلطهٔ مـردم از برج قلعه بخاك ریز انداختند گـل رخسار آن سـ ریـاض پادشاهی کـه به نسیم عنایت الـهی شکفته بـود بر خـاك افتاد و نـ قـامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد **بیت** هزار سرو که برحد اعتدال بر آید ✿ بقامتش نرسد گر هزار سال بر آید وناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همان شب بجانب اردو توجه نمودند ودر سرخیابان ایلچی که نشان بخشش می آورد بایشان دوچار خورد وچون قضا کار خـود کرده بودغیر تاسف و تحسر فایدهٔ روی ننمود علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاك زده قطرات کواکب را بجای اشك ازدیده فـرو ریخت وازمهابت آنحادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته بانامل اضطراب عقد پروین ازهم بگسیخت متـوطنان هراة از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند وسیلاب خون ازفوارهٔ عیون روان ساخته ازغایت بی طاقتی درخاك وخون غلطیدند والدهٔ مغمومهٔ شاهزادهٔ شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید وهمشیرهٔ بیچاره اش نمدهای سیاه درگردن انداختند وبجای گریبان جامهٔ جان چاك کـرده ازفغان وشیون علامت قیامت ظاهـر ساختند **رباعی** درماتم تودهر بسی شیون کرد ✿ لاله همه خون دیده دردامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید ✿ قمری نمدسیاه درگردن کرد وبی شایبهٔ تکلف وسخنوری اگراز حیرت آن واقعه هایلهٔ سپهر تیزگرد ازرفتار بازمی ایستاد جای آن بود واگر از صعوبت آن حادثه شامله ماه عالم نورد برخاك می افتاد لایق مینمود آفتاب را مهر نشاید

خواندکه بعدازو طالع گشت وبهرامرا شدیدالانتقام نباید گفت که‌از سر خون قاتلانش درگذشت بیت اینچنین واقعهٔ حادث و آنگـاه هنوز ☆ چرخ گردان وفلـك روشن و خورشید انور امیرساربان جنید که درشهر بود بتجهیز وتکفین جسد مطهرش مشغولی کرده درمدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساخت وچند روز باطعام طعام وختمات کلام‌معجز نظام ذوالجلال والاکرام پرداخت وپس ازسه روز ازاینمصیبت عظمی امیر نظام‌الدین علیشیر که‌بطواف روضهٔ مقدسه رضویه رفته بود بشهر رسید واز استماع آن‌خبر محنت اثردر بحر اضطراب افتاده سیلاب خون ازجویبار دیده روان گردانید درآن ایام‌چند نوبت راقم حروف اززبان الهام بیان‌آن امیرعالیشان استماع نموده که میگفت واقـعهٔ محمد مومن‌میرزا حکم قتل‌شیخ مجدالدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در آنزمان تمامی ولایات وماوراءالنهر وخراسان وعراق بسبب لشکر کشیدن چنگیزخان ازتوران بایران قتل عام یافته ویران گشت دراین اوقات نیز بواسطهٔ شناعت اینحادثه فتنهٔ‌عظیم که‌مستلزم تخریب بلاد وتعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست وفی‌الواقع پس ازآن باندك‌زمانی سپاه اوزبك برخراسان استیلا یافته نزول بلایا وحلول زرایا درمیان‌برایا بتواترانجامید چنانچه ازسیاق کلام‌آینده ظاهر خواهد گردید وچون خبر شهادت ولد ارشدبسمع‌بدیع‌الزمان میرزا رسید اضطراب وبی‌تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جـزم کرده بجمع‌آوردن لشکرها فرمان داد .

ذکر توجه نمودن‌خاقان منصور بجانب قندهار ومراجعت فرمودن بتعب بسیار

چون خاطر خطیر خاقان‌کشورگیر ازضبط مملکت بلخ و توابع فـارغ گشت ومهم شاه‌زاده سعیدمحمد مومن‌میرزا بشرح مسطور ازهم‌بگذشت بسان جمشیدخورشید که‌در اول ربیع ببیت‌الشرف خویش خرامد در اوائل ربیع‌اول عنـان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد ومقرب حضرت سلطانی همعنانی سادات وقضاة و اشراف واعیان هرات تارباط درەزنگی باستقبال رفتند وهمگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند و خاقان منصور ماننذروح که‌بجسد درآید بباغ جهان‌آرا خرامید وقرب پنجاه روز بساط عیش ونشاط مبسوط‌گردانیددرآن اثنا بمسامع جلال‌رسید که سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا باتفاق امراء ارغون لشکری زیاده ازچندوچون فراهم آورده داعیه‌دارد که‌بانتقام محمد مومـن میرزا قدم در میدان مقابله ومقاتله نهد بناء علی‌هذا در اوائـل جمادی‌الاولی لواء کشورگشابجانب‌گرمسیر وقندهار درحرکت آمد میرزابدیع‌الزمان وامیر ذوالنون چون برنهضت آن‌حضرت اطلاع یافتند رعایا ومزارعـان مملکت فراه‌و زمین داوروقندهار رافرمودند تاازجنس حبوبات آنچه درصحرا بود بقلاع درآوردند

ومجموع حصون آنولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند وامیر ذوالنون درقلعهٔ باشلنك که اگرموربرآن صعودنمودی پایش‌لنك شدی‌منزل گزیده بدیع‌الزمان میرزا دردیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید شجاع‌بیك درحصار قندهار مسکن‌کرد ومحمد مقیم درضبط قلعهٔ زمین داورشرایط اهتمام بجای آورد وچنان مقرر شدکه‌اگر خاقان منصور بجانب‌باشلنك رودبدیع‌الزمان میرزابآهنك‌جنك ازعقب‌معسکر ظفراثر در آید واگر علم نصرت شیم نخست بدفع میرزا بدیع‌الزمان پردازد و امیر ذوالنون موکب همایون‌را تعاقب نموده رایت محاربت بر افرازد **القصه** چــون خاقان منصور برولایت‌فراه‌عبور فرمود وبزمین داور درآمد بواسطه عدم وجدان قوت‌صورت قحط وغلا در اردوی‌اعلی دست داد وازصعوبت آنحالت نزدیك بآن رسیدکه‌سپاه‌ظفر پناه‌متفرق وپریشان‌گشته بقدم متابعت‌نزدمخالفان روند درآن اثنا مسموع حضرت‌اعلی شدکه‌در قلعهٔ‌بست که ضبط‌آن درعهدهٔ عبدالرحمن ارغونست غله بسیار ذخیره نهاده‌اند وتسخیر آن‌بسهولت میسر می‌شود بنابرآن موکب نصرت شمار بظاهر آن‌حصارشتافت وبنابر وفورعنایت‌یزدانی نسبت بحضرت‌خاقانی خوفی برضمیر عبدالرحمن ارغون‌استیلا یافته قبل ازاینکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگــاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فــی‌الواقع اگر مشارالیه دوسه‌روز قدم در میدان‌ممانعت نهاده بمراسم قلعه‌داری می‌پرداخت‌ مهم اشکالی تمام پیدا میکرد امابعد ازاطاعت اوعساکر نصرت‌مآثر بقدراحتیاج ازبست غله‌بر گرفته ازنقمت بنعمت‌رسیدند وخاقان منصور مصلحت درمراجعت‌دانسته ازهمانمنزل بجانب‌دارالسلطنهٔ هرات‌بازگشت ودراثناء راه مرض مفاصل عام‌که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان‌کرده در دست وپا روی نمود دریکی ازمنازل امیرنظام‌الدین احمد ولد میرعلی فارسی برلاس کــه بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و موکب همایون‌دراواسط رجب بباغ جهان‌آرا رسیده عارضهٔ‌مذکوره اشتداد یافت‌اطباء مسیحا نفس آغازمعالجه ومداوا کردند ودرترتیب اغذیه واشربهٔ مفیده شرایط اجتهاد واهتمام بجای آوردند بعداز چندروز بمحض عنایت رب‌العالمین ازدارالشفا(واذامرضت فهویشفین) صحت کامل شامل وجود خسروعادل گشته‌وسقم بشفا تبدیل یافت و روزگار ناسازگار ازسر اضرار صغاروکبار درگذشت **بیت** باز اعتدال یافت مزاج‌شهنشهی ☆ روزنشاط آمد وبگذشت شام غم

ذکر فرار محمدحسین میرزا بجانب عراق وآذربایجان و مراجعت نمودن بعداز چندسال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا که‌از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور تهور و جرئت ممتازبود قبل ازاین تاریخ بچندسال دروقتیکه خاقان بیهمال پهلوبر بسترناتوانی‌داشت

از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت ومدتی مدید درآن ولایات شکسته بال و پریشان حال اوقات گذرانید در وقتیکه اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویلوق راه یافت در مملکت عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش ازحضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی ازابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آن‌حضرت بآنجماعت مستظهر گشت وروی بوطن‌مالوف آورده بعداز وصول بحدود ولایات خراسان قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان خاقان عالیمکان فرستاد وشمهٔ از اشتیاق خویش به سعادت بساط بوس عرضه داشت نمود وآن‌حضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامهاارسال فرمود درآن اثنا بعضی از منهیان بپایه سریراعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمدحسین میرزا ازروی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال‌عذر وبداندیشی بدین‌جانب توجه می‌نماید بنابرآن خاقان منصور امیرمبارز-الدینمحمد ولی‌بیك وامیر عمربیك وامیربابا علی‌را بادوهزار سوارباستقبال شاهزاده روانه گردانید وبایشان گفت که‌اگر فرصت یابید اورا بی‌اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید وچون امرابمشهد مقدسه رسیدند محمدحسین میرزانیزدر آنمنزل‌متبرکه نزول اجلال فرمود واز بعضی ازمردم شنودکه‌امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش اشتعال یافته بنیت دست برد پای در رکاب آورد وامیر محمدولی‌بیك ورفقادر چهارباغ مشهد ومدرسهٔ امیر سیدی خودرا مضبوط ساخته شاهزاده را استیلا بر ایشان تیسیر نپذیرفت واز رسیدن کمك اندیشیده راه‌ولایت جرجان پیش‌گرفت چون این‌خبر معروض خاقان والا گهر شدحکم همایون نفاذ یافت که‌امرا باآندوهزار سوار عازم استرآباد گشته بابوالمنصور مظفرحسین گورکان پیوندند و در ملازمت شاهزاده بسر محمد حسین میرزا روند وایشان بر حسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین باستظهار آن‌لشکرجرارمقابله‌ومقاتله برادررا که‌در حدود آن ولایت خرابی می‌کرد پیش نهاد همت‌ساخت وازاسترآباد بیرون‌رفت بعداز تقارب‌فریقین وقبل از اشتعال‌نایرهٔ جنك‌وشین محمدحسین میرزا ویران شد وبمیان ترکمانان کنار آب اترك‌رفت ومظفر حسینمیرزا مظفرو منصور باسترآبادمراجعت فرموده امیرمحمد ولی‌بیك وامیرعمربیك وامیربابا‌علی رامشمول انعام واحسان اجازت انصراف داد وبتمهید بساط عیش‌وانبساط پرداخته ابواب عدل وانصاف برگشاد

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایه سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملك واولاد او بغضب آن‌بانی مبانی جهانبانی

در ضمن‌احوال سابقه سمت اندراج یافته وپرتو اشارت‌بر تبیین این حکایت تافته

که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت واز آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارك مراجعت نمود چند سال بفراغ بال درولایت عراق و آذربایجان اقامت فرمود شنود که خاقان منصور گاهی اورا یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرساند وامیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش درغایت حزن اوقات میگذراند و خاطر آنجناب مایل بوطن مألوف گشته بمصحف مجید تفاول نمود و در سطر اول از صفحهٔ این آیت بر آمد که (واذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین) لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آوردو حال آنکه درآنزمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار واعتبار خواجه نظام الملك واولاد واقربای او دربارگاه خاقان عالیجاه درجهٔ کمال داشت ونقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق برلوح مراد مینگاشت وخواجه افضل الدین محمد باوجود استیلاء اعدا اعتقاد بر عنایت ایزد تبارك و تعالی کرده درغایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنهٔ ثلث و تسعمائه بیك ناگاه صباحی بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت واعیان حضرت چون اورا دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند وخاقان صافی ضمیر ازوصول وزیر صایب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج ومسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملك درقتل محمد مؤمن میرزا از وی کدورتی تمام در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق بابا خاکی شده سایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل درضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عماد الاسلام که خال رخسار حال اولاد خواجه نظام الملك بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ پذیرفت واین اول فتوری بود که در سرکار خواجه نظام الملك اتفاق افتاد وچون النك باباخاکی ازفروصول آنمهر سپهر شرفناکی ع غیرت کارگاه گردون شد دراوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال در امور ملك ومال دخل فرمود بعضی ازارکان دولت واعیان حضرت ودیوانیان وعمال ایشان که ازخواجه نظام الملك رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند وخواجه درمقام تفتیش وتفحص معایب امین الدوله واتباعش درآمده هرروز امری که متضمن تصرف یاتقصیر ایشان بود ازپس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بصریح و کنایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید وخاقان منصور چون چندروز درمنزل باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب النك نشین آورد ودرآن موضع بمسامع جاه وجلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیك ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی افزون از چند وچون مجتمع ساخته ورایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا وامیر عبداللطیف بخشی وخواجه عبدالملك باجمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بقصبهٔ اسفرار آوردند ومقارن آنحال

حال بعضی دیگر ازمعایب خواجه نظام‌الملك واولاد واتباع او برضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی درباب‌مهم ایشان باامیر علیشیر طریق‌مشورت مسلوك‌داشت ع وای‌بر حال کسی کش غم‌کند غمخوار کی وخاطر بر مصادره ومؤاخذه آنجماعت قرار یافته مسرعی همعنان‌برق وباد نزدامیر عبداللطیف شتافت ونشان رسانید کـه‌در فلان روز خواجه‌عمیدالملك رامقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایـون ارسال نماید ومقرب حضرت‌سلطانی اجازت یافته‌بهراة رفت ودرصباح‌روز معهود حاکم شهرمیرزاسلطان‌احمدرا گفت که‌خواجه کمال‌الدین‌حسین‌وخواجه‌عبدالعزیز وقایع‌نویس‌را که خواهرزادهٔ خواجه نظام‌الملك بود واولادنظام‌الدین کرد که ایضاً درسلك اقربای خواجه انتظام داشتندودرهراة بودند گرفته بند کند و در اواسط شوال در یکـروز مشارالیهم درهراة وخواجه عمیدالملك دراسفرار خواجه نظام‌الملك ونظام‌الدین کرد درالنك نشین مقید گشتند وخواجه‌افضل الدین‌محمد درمقام تحقیق جهات و متملکات آن طبقه شده چندان‌زروجوهر وکتب شریفه‌واقمشه نفیسه واسپان‌راهوارواشتران‌بار بردار و خیمه و خرگاه و سراپرده وبارگاه‌وگلیمها وزیلوچهاء ابریشمین‌واجناس‌مصروروم وفرنك وچین‌از ایشان بحصول پیوست که‌شرح آن‌بتحریر بنان‌وتقریر خامهٔ‌دوزبان‌میسر پذیر نیست وتمامی آن‌جماعت درقلعه اختیار الدین مقید و محبوس شده‌بعد ازچند روز خواجه کمال‌الدین‌حسین‌وخواجه عمیدالملك شبی‌ازحصار فرارنمودندوروزدیگر عسسان بی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن‌دودری اوج وزارت‌را دریك برج‌مانند گوهر در درج محبوس ساختندوچون کیفیت گریختن وگرفتن ایشان‌بعرض خاقان زمن‌رسیدآتش غضب قیامت لهب سربفلك اسیر کشیدوحکم‌لازم الامتثال از موقف جلال درباب‌سیاست ایشان باسم سلطان‌احمد میرزا وامیر عبدالخالق که‌اونیزدرشهر بود صدور یافت‌جناب سلطنت پناهی وخدمت امارت دستگاهی‌در روز وصول نشان که داخل ایـام اوسط ذیقعدهٔ سنهٔ‌مذکوره بودسواره بردرقلعه ایستاده جلادی بیالافرستادند تا نخست خواجه کمال‌الدین حسین‌وخواجه عمیدالملك رادر نظربدر گردن زدآنگاه خواجه‌نظام‌الملك را بدر قلعه‌آورده پوست کندند وهم درآنروز خواجه عمادالاسلام وخواجه عبدالعزیز ونظام‌الدین‌کرد وخواجه محمود شاه‌فراهی که‌نسبت ببدیع‌الزمان میرزاطریقهٔ دولت خواهی بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند **نظم** بـود ایوان قرب‌شاه‌والا ✡ برآن‌ایوان مروبسیار بالا ✡ که‌ترسم چون ازآن ایوان‌در افتی ✡ زهره افتادهٔ‌محکم ترافتی اما خواجه افضل‌الدین محمدبعداز دفع معاندان درانداك‌زمانی اموال بسیار کفایت کرده در ازدیاد معموری خزانهٔ عامره کوشید و عنایت خاقانـی شامل حال‌خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا تعلق بوی گرفت‌وچون روزی چند بین الامراء والوزراً مهرزده بیشتراز شرایط نیکو خدمتی بجای‌آورد وبرطبق کلمهٔ کریمه (لئن‌شکرتم لازیدنکم) یکمرتبه دیگر ترقی نمود منصب امارت دیوان اعلی بدانجناب تفویض یافت ودرسلك امراء عظام‌ونوئینیان لازم الاحترام منتظم شده من

حیث الاستقلال متصدی سرانجام امورملك ومال گشت وپای بر مسند رفعت وحشمت نهاده رایت‌قدرمنزلتش‌از ایوان کیوان درگذشت منشیان درگاه عالم‌پناه‌وطغرانویسان بارگاه فلك‌اشتباه درمناشیر مطالعه آنجناب رابابن عبارات سرافراز می‌ساختند که ناظم اعاظم‌قواعدالسلطنت والخلافه‌معتمد الملك صلاح‌اندیش‌خواجه‌افضل‌الدین محمدوفاکیش وخواجه افضل‌الدین محمددر اوایل ایام اعتبار واقتدار روزی چند باامیر مبارزالدین محمد ولی‌بیك که درآن ایام از اکثر امراء تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوك نمود وآخرالامر بسبب فساداهل خباثت‌میان ایشان مخالفت‌ومنازعت‌دست داد وخواجه افضل‌جناب امارت مآب رابی‌اختیار وبی اعتبار ساخت وسایر امرا وارکان دولت درمتابعت آنخواجه وافرشوکت راسخ دم وثابت قدم بودندوبی استصواب رأی صوابنمایش درهیچ مهمی‌از کلی و جزوی شروع نمی‌نمودند وزراء عظام عتبهٔ علیه‌اش رامرجع‌وملاذ خود میدانستند وهرروز کمرملازمتش برمیان بسته‌در مقام فرمانبرداری می‌نشستند وخواجه افضل‌الدین محمد ازصبح تاشام درباغ جهان‌آرا مقام‌فرموده‌بانتظام مهام انام پرداختی والحق قضایا ومدعیات خواص وعوام را بمقتضای نصفت وعدالت بکفایت مقرون ساختی ودرهفته دوشب درباغ‌جهان آراتوقف کرده درآن لیالی با علما وفضلا وموالی‌صحبت داشتند وبساط انبساط گسترده‌تخم مهرومحبت در فضای دل همگنان کاشتی باشاعه خیرات وساختن عمارات بغایت مایل وراغب بوددر ایام اختیار بقاع خیرمانند مسجد جامع ومدرسه‌و خانقاه وحمام‌بنا فرمود لاجرم عنایت‌سبحانی‌اشعهٔ شمسهٔ قصر اقبالش رامانند نورآفتاب باوج ظهور رساند واسم شریفش درنیکوئی بر کتابهٔ مبانی روزگار باقی وپایدارماند بیت در خیر کوش زآنکه‌بر اوراق‌روزگار✿ باقی بذکر خیر بودنام آدمی

ذکر جنك النك نشین وظفریافتن خاقان اورنك نشین

وبر ضمایردانش ماثر از کیا ظاهر وهویدا خواهد بود که چون سابقهٔ عنایت ازلی تیراقبال دولتمندی‌را ازمطلع فتح‌وفیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهرهٔ‌مطلوب اونشود وهرگاه‌رابطهٔ ارادت لم یزلی ماهچهٔ رایت صاحب سعادتی راباوج نصرت وبهروزی رساند تزاحم غبار نوائب نقاب اشعه صورت‌مقصودش نگردد وبهنگام هجوم خصوم برطبق مفهوم(وایدناهم‌بجنود لم‌تروها) ازعساکر ظفر ماثر عالم غیب‌مددیابد ودر ایام ازدحام اعادی بروفق منطوق(والله‌یؤید بنصره‌من‌یشاء) آفتاب عاطفت ایزدی ازافق تأیید ابدی بروجنات روزگارش تابدنظم‌زلطف ازل هر که یابدسپر✿زسهم حوادث نه‌بیندضرر✿بیابدزفضل آلهی مدد✿ نیندیشد ازلشکر بیعدد بوقت ضرورت‌زاوج‌سپهر ✿ رسدبهرامداد اوماه ومهر✿چونی بردمد اززمین نیزه‌وار✿ به بندد بخدمت کمربنده وار حکایتی که خامهٔ مشکین‌شمامه به‌تبیین آن‌زبان میگشاید

نظیر این تقریراست وظفریافتن خاقان‌صف شکن‌درالنك نشین بر بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر کیفیت حال برسبیل اجمال آنکه‌در آن اوان که خاقان منصور بـا معـدودی از سپاه ظفـر قرین درالنك نشین بـدولت و اقبـال نشسته‌بود وبمصادرهٔ خواجه نظام الملك و اولاد و اقربا و اطباع او مشغولی می فرمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع‌سلطان بدیـع‌الزمان میرزاو شجاع بیك ولدامیـر ذوالنون ارغون که درولایت گرمسیر اقامت‌داشتندرسید فرصت‌غنیمت‌شرده خواطربران قراردادند که‌با سه چهار هزارسوار تیغ‌زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند وبیکناگاه خودرا بمعسکرظفر اثر رسانیده بدست‌جلادت ومردانگی ابواب‌فتح وفیروزی بگشایند وباین‌عزیمت بربادپای قمر مسیر نشسته وما نند فلك‌الافلاك ساعتی‌از سیر نیاسوده درعرض پنج‌شش روز بنواحی سبزواررسیدند وفریدون حسین‌میرزا وامراء ایلغار خودرا درقلعه مضبوط‌گردانیده مسرعی بدرگاه عالم‌پناه روانه‌ساختند وکیفیت حادثه‌عرضه‌داشت نمودند چاشتگاه‌جمعه بیست‌چهارم‌شوال این‌خبر بالنك‌نشین‌رسیده‌بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه دربحر اندیشه واضطراب افتادند اماآنحضرت برکمال‌کرم یزدانی که‌همواره شامل‌حالش بود اعتمادفرموده‌مسرعان همعنان‌برق‌وباد بدارالسلطنه هراة ارسال‌نمود که‌جناب‌مقرب‌حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده‌در گرد محلات درون‌وبیرون شهر برآمده ازعساکر نصرت مآثر هرکس‌آنجاباشدباردو فرستد و امیر نظام‌الدین علیشیر بعداز اداء نمازجمعه بموجب فرموده عمل‌نموده‌درآخر همانروز بحسب اتفاق امیر مبارزالدین محمد ولی‌بیك وامیر عمر بیك وامیر باباعلی‌از جانب استرآباد رسیدند وبموجب اشارت‌آنحضرت‌متوجه اردو گردیدند اماقبل‌ازوصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبررسانیدند که‌سلطان‌بدیع‌الزمان میرزابمحاصرهٔ قلعه اسفرار التفات نکرده واز رباط آذر شکن و امیر داوود گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت می‌نماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب‌روی در ازدیاد نهـاد وفی‌الواقع میرزا بدیع‌الزمان اگر بهمان طریق رانده‌آنشب بمعسکر پدر می‌رسید مهم‌آنحضرت را بی‌ارتکاب تعب بفیصل‌می‌رسانید اما تایید نیافت و در سر کوچه اسفرار مانند بخت خویش بخواب‌رفت علی‌الصباح که‌انوار جنود فتح‌وفیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهرنشین هجوم کردند ومواکب کواکب درفروغ اشعهٔ لواء بیضا آفتاب بیتاب شده روی‌بوادی‌فرار آوردندسلطان‌بدیع‌الزمان میرزا وشجاع‌بیك باسپاهی‌یکدل ومبارزان جوشن‌کسل بیت سپاهی‌همه یکدل‌و جنگجوی ✿ چو دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت وپهلوانی آخته ورایت شجاعت‌وگیتی‌ستانی افراخته‌متوجه معسکر خاقانی گشتند وآنحضرت بتایید ربانی وامدادسعودآسمانی واثق بوده چون‌جمشید خورشید بـرتخت روان برآمد بیت سلیمان‌صفت برصبا زین‌نهاد ✿ برآمد بتخت سلیمان چوباد وعنان یکران همت بصوب تعبیهٔ سپاه انعطاف‌داد ومانندکوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله بایستاد بندگان دولتخواه ومقربان بارگاه فلك اشتباه دراین‌تامل وتفکر که‌آیاقوت

طالع همایون چه‌شعبده انگیزد که خار آن اندیشه از شاهراه اقبال برخیزد و باری عنایت ملك معبود کدام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن دغدغه را بروشنی فراغت مرساند درین حین نیر سعادت مآثر غیبی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نموده معسکر ظفر اثر منور گشت وماهچهٔ رایت فیروزی آیت کوکب سعد سلطنة بر مفارق منتظران موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنهٔ کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطهٔ عصیان امیر خسروشاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر دشمن شکن مشغولی می نمود باپانصد نفر از هژبران بیشهٔ مصاف ع همه سنك فرسای آهن شکاف یکناگاه باردوی همایون رسیده بیمن مقدم آن شاهزاده مظفر لواشاه و سپاه بطلوع اختر نصرت وظفر واثق گشته خاطرهمگنان مطمئن گردید وهمان لحظه امیر مبارزالدین محمد ولی بیك وامیر عمربیك وامیر باباعلی ازاستر آباد و فریدون حسین میرزا وامیر عبداللطیف بخشی وسایر امراء ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی مآثر رسیدند ومتشمرجنك وپیکار گشته صف کارزار مرتب گردانیدند **نظم** چو آن زیبندهٔ دیهیم واورنك ✿ بمیدان دلیران کرد آهنك زهرجانب سپاهی دررسیدند ✿ به قصد دشمنان صف بر کشیدند بلی هر که جنود بخت سرمد ✿ کند امداد سلطان موید هزاران عقده گرافتد بکارش ✿ بآسانی گشاید کردگارش واز آن جانب چون بدیع الزمان میرزا وشجاع بیك بنواحی النك نشین رسیدند بخلاف متصور اردوی همایون را ازپیاده وسوار بسیار مشحون دیدند درغایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند وصدای نفیر وسورن درخم طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند وبهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت وممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی بر افروخت که دل بهرام خنجر گذار بر کشتگان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شده وچشمهای کواکب ثواقب ازشعلهٔ تیغ وسنان پهلوانان خیره گشت **نظم** زجوشن سواران در آن ناحیت ✿ گذرگاه شدتنك برعافیت زخون دلیران گلگونعذار✿ النك نشین گشت چون لاله‌زار بگوش جوانان پولاد ترك ✿ زبان سنان گفت پیغام مرك وهنوز نصفی ازروز نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داوروقندهارظهور نمود وبدیع الزمان میرزا ازمقاتله عاجز شده ازراه برسین بطرف جبال غور توجه فرمود و فوجی از امرا و لشکریان خاقان مظفر لوا بتکامشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف داد و تیغ خونریز بدست گرفته درپی مواکب اوفتادند از جمله امیرعمر بیك بدانحضرت نزدیك رسیده و هرچند ملازمان رکاب سعادت ایاب بازگشته بروحمله می کردند بازنمی گردید عاقبت شیر بیشهٔ پیکار امیر یوسف اسفندیار نیزهٔ که دردست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی از آنکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دهن امیرعمر بیك زد که چند دندانش شکسته

از پشت زین سرنگون شد وشاهزاده ازشر اوایمن گشته درضمان سلامت بیرون رفت و همچنین گداعلی میرآخور ازمردم مغول هانجی خود را بشجاع بیك رسانید وآن نهنك دریای شجاعت ازقرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخت وشمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال نیافت واین واقعه درشب بیست وپنجم شعبان روی نمود وخاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده نذوروصدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطانمسعود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق چنان اقتضا کرد که مجملی از حالات ولایات ماوراءالنهر درحیز بیان آید وخامهٔ دوزبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد والا نژاد میرزا سلطانمحمود بیاراید و من الله مکون الکون العصمة والعون .

ذکر شمه‌ای از اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امراء ترخانی روی نمود

چون فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر چندگاه دربخارا و سمرقند پادشاه بود بدولت و اقبال روزگار گذرانید وبتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخت اطراف آنمملکت رامضبوط ومعمور گردانید ناگاه چشم بدروزگار در کارآمده سرپنجهٔ زمانه غدار ابواب تفرقه برروی روزگار آن شاهزادهٔ کام کار برگشاد وامراء ترخانی کمر مخالفت آنبانی مبانی جهانبانی برمیان بسته انواع پریشانی دست داد کلك بدیع مثال در تفصیل این اجمال وتبیین این احوال برینمنوال شروع می نماید که بایسنقر میرزا در ایام فرمانفرمائی امراء حصار ونوکران قدیمی خودرا بیشتر از دیگران منظور نظرعنایت ومرحمت می گردانید ونسبت باترخانیان وسایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت ومکرمت بتقدیم نمی رسانید واینمعنی بر ضمایر امراء ترخانی گران آمده والی بخارا درویشمحمد ترخان که بمزید جاه وجلال از اقران وامثال امتیاز و استثناء داشت خاطر بسر سلطنت سلطانعلی میرزا قرار داد و آنحضرت را ازقرشی بسمرقند طلبیده بباغ نو که موضع جلوس بایسنقر میرزا بود برده ملازمان آستان بایسنقری رامتفرق ساخت وهردو شاهزاده را بارك سمرقند درآورد ومکنون ضمیر عذر پذیرش آنکه چون خورشید عالم تاب بنهانخانه مغرب شتابد ولباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنقررا درگوکسرا مقیدسازد و میرزا سلطانعلی را برسریر سرافرازی نشاند ولواء اقتدار برافرازد وبایسنقر میرزا برحقیقت حال اطلاع یافته به بهانهٔ تجدید وضواز مجلس بر خواست ودرخانه که در شرقی شمالی بستان سرا بود در آمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا تیغه کشیده بودند وبایسنقر میرزا آنتیغه را انداخته بامحمدعلی قوچین وحسن شربتدار که درخدمتش بودند طریق فرار پیش گرفت وبکنار خندق رفته وازخندق جسته بخانه حضرت هدایت انتما خواجه

کا که‌در خواجه کفشگر بودرفت وهمانلحظه جمعی از ترخانیان که بردر آن خانه‌ایستاده
بودند فرار میرزا بایسنقررا دانسته بروزدیگر بهیئت اجتماعی متوجه عتبه کعبه مرتبه
خواجه‌کا گشتند وشاه‌زاده‌را طلبیدند خدام ذوی‌الاحترام آنخواجهٔ عالیمقام بآمدن‌میرزا
بایسنقر بآن‌جا معترف نگردیدند وترخانیان ادب نگاهداشته مراجعت نمودند ومیرزا
سلطانعلی‌رابر تخت شاهی نشانده درتمشیت آن‌مهم متحیرومتفکر بودندبعد از دوسه روز
هدایت‌پناه افتخارالاکابر والاعاظم خواجه ابوالمکارم که‌همه‌کس تعظیم و حرمت آن
جناب بجای‌میآودو آن‌جناب‌را از اولادصاحب‌هدایةمی شماردوا باعنجد ملاذاعیان‌واشراف
ماوراء النهر بودومنصب‌شیخ الاسلامی آنمملکت‌تعلق بدان خاندان عالی شان می‌داشت
بموافقت امیر احمدحاجی و بعضی دیگـر از شجعان سپاهی و جمعی کثیر از سالـکان
مسالـك دولت خواهی جهة مخالفت میرزا سلطانعلـی و ترخانیان بجانب قلعه توجـه
نمودند واکثر عوام‌سمرقند هجوم‌کرده میرزا بایسنقررا ازخانه‌خواجه کا بیرون آورده
درمخالفت اهل‌خلاف‌موافق بودند بنابر آن‌ترخانیان ازمحافظت قلعه عاجز گشته محمد
مزیدترخان ازراه دروازه‌چهار راهه متوجه بخاراشد وسلطان‌علی‌میرزا ودرویش محمد
ترخان اسیرسرپنجه تقدیر گشتند ودروقتی که‌بایسنقر میرزا خانهٔ امیراحمدحاجی‌رابعز
وجود فایزالجود زیب و زینت‌بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق
خجالت‌بر جبینش نشسته وازغایت دهشت لب از گفت‌وگوی فروبسته میرزا بایسنقر ازو
یکدوسخن پرسید وجواب مطابق‌صواب نشنید آنگاه فرمان واجب‌الاذعان‌بقتلش نافذ
گشت وهمـان‌ساعت دست سیاست بساط حیاتش درنوشت وچون نوبت بتأدیب سلطان
علی میرزا رسید حکم‌شدکه جهان بین شاه‌زاده رامیل کشند وفرمان بران آنحضرت
رااز کوکه سرابیرون آورده‌شخصی که‌مباشر آن امر بود به‌اختیار بروجهی میل‌آتشین
را بدیده آن‌قرةالعین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصرهٔ اونرسید وسلطانعلی
میرزا از اظهار آنحالت ساکت بودودر خانه حضرت ولایت انتما خواجه قطب‌الدین
یحیی منزل گزید وبعد از دوسه روز باستصواب آنجنـاب بصوب بخـارا گـریخت
و بدین سبب میـان‌مخادیم عظام زبدة الاولیا خواجه‌کاوخواجه یحیی‌رشته لوازم‌اخوت
بگسیخت زیرا که‌خواجه‌کا درمقام انتظام‌مهام بایسنقر میرزابود وخواجه یحیی‌سلطان
علی میرزا تقویت وتربیت میفرمود **القصه** بعداز رفتن سلطان علی میرزا ببلدهٔ بخارا
بایسنقر میرزاراالشکر بدانصوب کشیدومیرزا سلطان علی‌نیز سپاه‌بخارا وحدود آنرا
فراهم آورده‌باتفاق امراء ترخانی متوجه میدان‌قتال گردید چون تلاقی فریقین روی
نمود دست قضا ابواب جنك وشین بر گشود سلطان میرزا بدیدن پیکر فتح وظفر
امیدوار گشته بایسنقرمیرزا بصوب سمرقندگریخت‌وامیر احمد بابسیاری ازسمرقندیان
گرفتار گردیدند وبخاریان اکثرگرفتاران‌را معروض‌تیغ سیاست گردانیدند بعدازآن
سلطانعلی‌میرزا کمند همت بلندبرکنگره تسخیر سمرقند افکنده ازعقب برادر توجه

نمود وازجانب حصار سلطان‌مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن‌بلدهٔ فاخره نهضت کرده درشهر سبز نزول فرمود ودرشوال سال مذکوره در قصبهٔ اندجان کیفیت اینوقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابرمیرزا رسید آنحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دارالملك آباواجداد پای مبارك دررکاب ظفر انتساب آورد ومقرون بدولت‌و اقبال طی منازل نمود وحدود آن شهر میمنت بهررا مضرب سرادقات ابهت گردانید برضمیر هوشمندان سخندان پوشیده وپنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامهٔ عنبرین فام نخست ازشمامهٔ مبادی احوال پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطـر گرداند آنگـاه تتمه حالات اولاد میرزا سلطانمحمود رابمسامع مستخبران‌وقایع‌رساندمن‌الله‌الاعانته‌والتوفیق

گفتاردربیان مجملی ازواردات احوال‌پادشاه سعادتمند ازوقت‌ولادت تازمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند

در ششم شهر محرم الحرام سنه ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمرشیخ گورکان غیرت افزای‌ریاض رضوان بود دری نوربخش درعقد سلطنت ونامداری افزود و دری خورشید درخش ازافق خلافت وکامکاری طلوع نمود بلکه آفتابی ازسپهر صاحبقرانی بروجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعدکشورستانی را روشن ساخت و کامیابی از کتم عدم بسرابستان وجود قدم نهاد که سایه لطف وکرم برمفارق‌طوایف بنی‌آدم انداخت **نظم** بفیض کردگار لایزالی☆دری افزود درعقد لالی‌پدیدآمدعجب‌فرخنده فالی☆جمالش‌آفتاب بیزوالی ☆ وجودش نور بخش چشم امید ☆ ظهورش برحسب اقبال جاوید یعنی میرزا عمرشیخ‌بن میرزاسلطان ابوسعیدبن میرزا سلطانمحمد بن‌میرزا میرانشاه بن‌صاحبقران گیتی‌ستان امیرتیمور گورکان راحضرت واهب‌العطایا از تعلق‌نگار خانم بنت یونس خـان پسری کرامت فرمودکه‌هم ازاوایل ایام صبی‌انوار دولت‌واقبال ازجمال حالش میدرخشید و هم ازمبـادی‌اوان نشوونما آثارشوکت واستقلال ازجبین فرخنده فالش‌لایح می‌گردید ضیاء بشرهٔ مهرتنویرش مانند تباشیرصبح صادق خبرمیداد کـه عنقریب آفتاب دولت وکشورستانی ازمشرق امیدابن خلاصهٔ‌دودمان صاحبقرانی بـر صفحات روزگار فـرق انسانی خواهدتافت وصفاء چهرهٔ‌خورشید تأثیرش بسان‌لوامع ستارهٔ‌سحرتی مشعر بـود باین‌معنی که‌بزودی شب‌ظلمانی مظلومان عالم‌ازفروغ این‌نقاوهٔ‌اعیان‌خلافت وجهان‌بانی بروز بهجت وشادمانی تبدیل خواهد یافت **نظم** بلی بیسخن صبح گیتی فروز ☆ بود مخبر ازروشنائی روز‌شود ظاهر ازنور اقبال‌مهر ☆ که‌سازد منور تمام‌سپهر. و چون بنابر تنسیم‌نسیم عنایت الهی غنچه ریاض پادشاهـی در گلشن امید میـرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن‌پسر عالـی گهر را در گوش

جانش گفت در غایت مسرت و سرور بتهیهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چندروز بساط نشاط مبسوطداشته اقداح بادهٔ خوشگوار از کف ساقیان لاله عذارتجرع نمود ونام ولقب آن فرزند دلبند برظهیرالدین محمد بابر قرار گرفت وچندقابلهٔ زهره جبین جهة ارضاع وتمهد آن مولود سعادت قرین تعیین پذیرفت وشاهزاده درمهد عزت و مهربانی وحجرعطوفت وکامرانی پرورش مییافت تابمبادی سن رشدوتمیز رسید آنگاه بایالت خطه اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید وچندسال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزادهٔ عالیشأن درعین خرمی وشادمانی مقرون بحصول انواع آمال وآمانی گذران بودودروقتی که دوازده مرحله ازمراحل زندگانی طی نمود خبر حادثه شامله ومصیبت کامله میرزا عمرشیخ رااستماع فرمودآنگاه امرا وارکان دولت و اکابر واعیان ولایت آنحضرت رابپادشاهی برداشتند وسرعبودیت برخط فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری بر افراشتند وبنا برآنکه درآن ایام بروجهی که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان وسلطان احمد میرزا ازدوطرف متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند واعلام خلاف ونزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدرمقدور سعی واهتمام مینمودند امیر شیرم طغائی آن دری اوج کشورگشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت رابدامنهٔ جبال اوزکند بردتااگر حکام ولایات طریق بیوفائی مسلوک داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمدظاهر سازند ورقم نسیان برحقوق تربیت میرزاعمر شیخ گورکان کشیده لواء مخالفت برافرازند حضرت پادشاهی در پناه جند حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالك تباهی محروس ماند وخواجه مولانا قاضی که نسبش ازطرف پدر بشیخ برهان الدین قلیچ می پیوندد واز جانب مادر بسلطان او نیك ماضی متصل میگردد وازسوابق ایام اکابر آنخاندان دراندجان شیخ الاسلام میبوده اند واشرف واعیان درفیصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسر انجام مهام فرق انام قیام مینموده اند ازداعیه امیر شیرم وقوف یافته خواجه محمد خیاط راکه انامل عنایت عمر شیخ میرزا بدوختن کسوت تربیت اوپرداخته بودبملازمت حضرت پادشاهی وامیرشیرم طغائی فرستادوازامضاء آن عزیمت منع نمودوسخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عید گاه مراجعت فرمود وحصاراندجان ازیمن قدوم آن پادشاه عالیشان رشك ریاض جنان شده امرا واعیان بضبط برج وباره واستحکام فصیل ودروازه پرداختند ومقارن آنحال حسن یعقوب وامیر قاسم قوچین وبعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز آمده دردولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهرساختند وسلطان احمدمیرزا بعداز تسخیر اواتیپه وخجند ومرغینان بچهارفرسخی اندجان شتافت وخیام اقامت برافراخت ودرمقام محاصره ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت درآن اثنا پادشاه سعادت انتمایکی ازارباب ولایت اندجان راکه موسوم وملقب به درویش گاو بود وبسبب سخن مخالفت آمیز که ازوی سر برزد قتل فرمود واین سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص وعوام آن بلده خواطر

محافظت شهروقلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی واوزون حسن خواجه رابرسم رسالت نزد میرزا سلطان احمدفرستاد ورعایت طریقه ادب نموده پیغام دادکه‌چون بغایت ظاهر است که‌آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان میل اقامت نخواهند فرمود لایق‌دولت چنان‌مینماید که‌حکومت اینولایت‌رابا ینجانب‌تفویض فرمایند وبسد دروب نفاق ومخالفت اشارت نموده ابواب وفاق‌ورافت برگشایند تااین مخلص که‌نواب کامیاب رابمثابهٔ فرزنداست مدت‌العمر برشارع مستقیم نوکری واطاعت بوده پیرامن خلاف ونزاع نگردد سلطان احمد میرزاکه جبلت بی‌حیلتش بصفت مروت وانسانیت مفطور بوداز استماع‌این پیغام‌متاثر گشت‌وخیال صلح‌فرمود امامیسر نگردید ودر جواب‌سخنان‌سنجیده ایلچیان کلمات‌پریشان برزبان آوردو کوچ کرده درنزدیکی شهر منزل گزید درآن اثنا به‌محض مشیت ایزدسبحانه وتعالی‌صورتی چند روی نمود که وقوع آن‌مستلزم‌قوت دولت‌پادشاهی ومستوجب ضعف طالع میرزا سلطان‌احمدبود اول آنکه‌درزمانیکه سپاه سمرقنددر حینی که‌ازسیه آب که نزدیك باندجان واقعست میگذشت بواسطه ازدحام خواص وعوام‌اسب‌وشتر بسیاردر سیه‌آب افتاده روی‌بچراگاه عدم آورد ودیگرآنکه‌همدران ایام درمعسکرسمرقندیان وباء اسب وقوع یافته طویله طویله بارگیر لشگریان‌سقط شدودیگر آنکه یوماً فیوماً اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد وکلان نسبت بحضرت پادشاهی از بیشتر بیشتر میگشت و هر کس از ایشان اندك جراتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعه سمرقندیان نهاده ازسر جان در میگذشت بنا بر آن سلطان احمد میرزا طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال رخسار حالش بود از یکفرسخی اندجان جهة تمشیت آن‌مهم نامزد فرمود وامیر درویش محمدبعیدگاه شتافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب‌رابملاقات او امر نمود وآن‌دو امیر در موضع مذکوره یکدیگر رادیده سخنی‌چند درباب موافقت‌عم بزرگوار و برادرزادهٔ عالیمقدار مذکور گردیده هر یك‌بجای خود مراجعت کردند وبعدازآن سلطان احمدمیرزا بصوب سمرقند بازگشت چنانچه نوشته شددر اثناء راه‌بسبب حلول اجل طبیعی در گذشت اما سلطانمحمودخان که‌از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بودبجانب اخسی شتافته خیال محاصره نمود و درآنوقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت واز امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش ومحمدباقر وشیخ‌عبدالله ایسلك‌آغا و ویس لاغری ومیرغیاث طغائی در ملازمت آن‌دری برج فرمانفرمائی بودندوبعد ازوصول سلطانمحمودخان بدان‌نزدیکی سیلاب‌رعب وهراس اساس‌ثبات امراونوئینان راازدراس داده‌ازاخسی بکاسان که‌اولکاء ویس لاغری بود رفتند ودر آنزمان سلطان ناصر میرزا بمناسبت آنکه ویس‌اتکه او بود در آن حصار روزگار میگذرانید وخان از اینمعنی خبریافته بدانجانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت‌مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خاقان

سپردند و میرغیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده و پس لاغری درخدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاهزاده امر نمود و سلطانمحمود خان بعد از تسخیر کاسان بظاهر اخسی خرامیده چندنوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضهٔ که دست داد راه ولایت خویش پیش گرفت ومقارن آنحال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری داشت وسر نزدهیچ صاحب افسری فرودنمی آورد ودر کاشغر و ختن حکومت میکرد لشکر بحدود اورکند کشید و قلعهٔ طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید وخواجه قاضی و اکثر امرا بدفع اومامور گشته ابابکر دانست که مرد میدان ایشان نیست وخواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع سخنان فریبنده سران سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان ومنصب سرانجام مهام ملکی ومالی را بحسن یعقوب داد وزمام ایالت ولایت اوش را درقبضهٔ اقتدار امیرقاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغائی متعین شدند وبرین قیاس سایرامرا و آنچکیان بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطانمحمود میرزا که پس از فوت برادر بدارالملك سمرقند آمده بودودختر سلطان احمدمیرزا آق بیگم رادر سلك ازدواج سلطانمسعود میرزا کشیده مصحوب وعبدالقدوس مرجی واتاساچیق بنظر پادشاه عالی گوهر فرستاد وسخنان عطوفت آمیز مودت انگیز پیغام داد و چون میان اووحسن بن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیة حسن بن یعقوب رابلطف وعنایت سلطانمحمود میرزا امیدوار گردانید وازجادهٔ دولتخواهی حضرت پادشاهی در گذرانید وپس ازمراجعت عبدالقدوس بینج ششماه حسن اطوار مستحسن تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزاجهانگیررابسلطنت موسوم ساخته نواب کامیاب پادشاهی را ازاندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابر آن خواجه قاضی وامیرقاسم قوچین و علی دوست طغائی و اوزون حسن وبعضی دیگرازمخلصان پادشاه زمن باستصواب ایسن دولت بیگم که جدهٔ آنحضرت است خواطر برآن قراردادند که حسن یعقوب را بی اختیار ساخته بهروجه که ممکن باشد دردفع شراو کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارك که مسکن حسن بود گشتند وحسن درآنوقت بصحرا رفته بجانورپرانیدن اشتغالداشت ازکیفیت حادثه خبریافته بصوب سمرقند روانه شد وچون بکندبادام رسید بخیال فاسدو اندیشهٔ فساد عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد وحضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا بافوجی ازعساکر مظفرلوا متوجه استیصال اوگشتند و زمرهٔ ازایشان برسم منغلای پیشتر روان شدندوحسن بر توجه مقدمهٔ سپاه صف شکن وقوف یافته نیمه شبی برسر ایشان تاخت ونوکران او آغاز شبه کرده تیر یکی از ایشان برمقتل حسن

خوردو بجزاء اعمال سیئه‌خودگرفتارگشته ازآنزخم جان نبرد ومقارن وقایع مذکوره
ابراهیم سارد که‌ازقوم منکلیغ بودو ازعمرشیخ میرزا تربیت یافته‌بواسطه صدورجریمه
مردودشده بود بقلعهٔ اشیره درآمده خطبه بنام‌بایسنقر میرزا خواند وحضرت پادشاهی
براینمعنی اطلاع یافته درماه شعبان سال‌مذکور موکب منصور بجانب اشیره شتافت و
ابراهیم سارد باستحکام برج وباره پرداخته عساکرظفر مآثر بامر محاصره ومحاربـه
قیام نمودند ودست باستعمال آلت‌قتال برده ابواب کشش و کوشش برروی روزگار
محصوران گشودند چون‌مدت چهل‌روز حال‌بر اینمنوال بگذشت حال‌عجز وانکسار بر
صفحات احوال ابراهیم ساردظاهرگشت لاجرم خواجه قاضی راشفیع جرایم خودساخته
امان طلبید وپادشاه گناه اورا عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن وکفن اندر دست از
قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفرپناه بجانب خجند نهضت نمود و امیر مغول ولـد
عبدالوهاب‌شغاول که درآن حصار متمکن بودبعد ازقرب وصول موکب پادشاهی بلوازم
استقبال استعجال کرده مراسم اخلاص‌بجای آوردو غاشیهٔ اطاعت بردوش افکنده‌مقالید
شهروحصار بنواب پادشاه کام‌کارسپرد آنگاه پادشاه اسلام‌پناه استماع‌نمود که‌سلطان
محمودخان شاهرخیه رابعز نزول‌همایون‌مشرف ساخته وخاطر عاطرجهت دفع‌کدورات
سابقه مایل بملاقات خال بزرگوارگشته‌بشاهرخیه رفتو خان ازقرب وصول آنقرةالعین
خواقین عالیشان خرم وشادمان شدو چون پادشاه بیارگاه درآمدلوازم تعظیمو تبجیل
مرعی داشته برخواست وآنحضرت نیز رعایت مراسم ادب‌نموده زانوزد آنگاه خـان
عالیجاه پادشاه اسلام‌پناه رادر آغوش عطوفتو مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و
خاطرجوئی دقیقه‌نامرئی نگذاشت وپادشاه حمیده‌خصال دوسه‌روز درصحبت خال‌فرهناك
وخوشحال بسربرد وپس ازآن‌بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت وهم دراین
سال‌آن در درج خلافت واستقلال بافوجی از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیبه گشت
چنانچه ازسیاق حکایات سـابقه بوضوح می پیوندد واورا تیپه سالها داخل حوزهٔ دیوان
میرزاعمرشیخ گورکان بـوده‌در قرات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنقر میرزا در
آمده سلطانعلی میرزا درآنجا حکومت می‌نمود وچون سلطان‌علیمیرزا ازتوجه لوای
کشورگشای پادشاهی خبریافته آنکه شیخ ذوالنون‌را بمحافظت قلعه مامور ساخته به
نفس‌نفیس بجانب کوهستان‌بلغروبیجا شتافت وپادشاه سعادتمند بعداز قطع منازل‌ازخجند
گذشته‌وازگریختن سلطانعلیمیرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی امیر نظام‌الدین
علی‌خلفه ومیرعثمان‌را برسم‌رسالت نزدشیخ ذوالنون فرستاد و شیخ‌بنابر اقتضاء بخت
وطالع واژون امیر خلیفه راگرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب نموده آن
امیرستوده خصال بعنایت حضرت‌ملك متعال مجال‌فرار یافته بعداز دوسه روزپیاده خود
را بموکب‌ظفر انتما رسانید وچون درظاهر اوراتیبه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت
ومعلوم شد که‌در آنحدود غله نایابست امرا و ارکان دولت صلاح درمراجعت دانسته و

حضرت پادشاهی باستصواب سالکان‌طریق دولتخواهی علم نموده عنان یکران بصوب اندجان معطوف گردانید وهم در آن اوان سلطانمحمود خان‌لشکر فراوان بـاوراتیبه فرستاده شیخ‌ذوالنون بگر یخت‌واوراتیبه بتصرف ملازمان‌خان‌در آمده‌حکومت آن‌ناحیه تعلق بمحمدحسین گورکان گرفت واز آن‌تاریخ تاشهورسنهٔ ثمان وتسعمائه ایام‌سرداری اودر اوراتیبه سمت امتداد پذیرفت ودر سنهٔ ۹۰۱ حمزه سلطان‌و پسرش مماق سلطان و مهدی سلطان ومحمد دوغلات که‌در وقت وصول سلطانحسین میرزا بولایت حصاراز سلطانمسعود میرزا جداگشته بودند در ماه مبارك رمضان در قصبهٔ انـدجان بآستان اقبال‌آشیان پادشاه جهانیان رسیدند وآنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشك بپایان آمدو لوازم ضیافت ومهمـان‌نوازی بجای آوردو درشوال همین‌سال خبرمخالفت اولادسلطانمحمودمیرزاومحاصره کردن سلطانمسعود میرزا وسلطانعلیمیرزادارالسلطنه سمرقندرا بـاندجان رسیدو پادشاه عالی‌جاه‌نیز بداعیهٔ تسخیر آنخطه لواء نصرت‌عطیه برافراخت وبعداز وصول بنواحی دارالملك‌آبا واجدادسپاه شجاعت نهادرا بمحاصره و محاربه مامورساخت وسه‌چهارماه ازسه‌طرف آن‌سه‌در درج شرف درتضییق سمرقندیان می‌کوشیدند وایشان نیزدر محافظت‌شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعه مدعیان نهایت مردانگی بظهور می‌رسانیدند درآن اثنا عالی‌جناب هدایت‌انتما خواجه یحیی‌از نزدسلطانعلیمیرزا بخدمت پادشاه مظفرلوا شتافته درباب اتفاق اتحاد سخنان معروض داشت‌وآنکلمات مشفقانه بسمع‌قبول‌راه‌یافته‌موکب عالی‌پادشاه‌بنا برالتماس جناب‌ارشاد پناهی ازظاهر سمرقندبجانب سغد دوسه‌فرسخ پایان‌تر رفته‌نزول اجلال‌فرمود واز آن طرف میرزاسلطانعلی نیزبدان نواحی آمدوسپاه رادرموضعی مناسب‌بکنار آب کوهك فرودآورد وباچهار پنج‌نفر ازخواص‌عزم ملاقات پادشاه‌کرد وآنحضرت‌باچهار پنج‌کس ازاصحاب‌اختصاص‌از آب کوهك گذشته بر بالای اسب بین‌الجانبین صورت تلاقی روی نمود ودر باب تدبیر و تسخیر ملك سخنان درمیان آمده چنان مقررشد که آن زمستان هر هر یك ازآن‌دوشاه زادهٔ عالیشان بمقر عزخود روند و دراول فصل بهارکـه مـوسم نشوونمای ریاحین وازهار است بـاردیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پـادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد وسلطان علی میرزا به‌بخارا رفت وآنجا قشلاق کردو میرزا سلطانمسعود که‌بملاقات دختر امیرشیخ‌عبدالله برلاس مشعوف بود اورادرحبالهٔ نکاح کشیده‌بجانب حصار مراجعت فرمودوچون ماهچهٔ علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسیدمهدی سلطان ازاردوی نصرت نشان گریخته بسمرقند رفت وحمزه‌سلطان اجازت طلبیده راه‌همان‌بلده پیش‌گرفت وبعد ازچندماه که‌آن دوسلطان مشمول‌عاطفت ومکرمت میرزا بایسنقر بودند ازآن حضرت نیزروی گردان شده التجا بسـایهٔ لـواء محمد خان شیبانی نمودند

ذکر توجه دارای‌سپهر کشور ستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی ودر آمدن آن‌بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان‌مکانی

در اول فصل بهار کهخسرو ممالک علوی از طول مکث در برج شتوی ملول گشته بجانب بیت‌الشرف خویش نهضت کرد ودر تضییق محصوران حصار فیروزه‌گون کوشیده شرایط گیتی‌ستانی بجای آورد. سلطان‌علی میرزا از بلدهٔ فاخره بخارا لواء نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت وطی منازل ومراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنقر نیز بالشکری ازاهل ستیز ازشهر بیرون خرامیده وسرپل را لشکرگاه کرده دربرابر برادر قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید وحضرت پادشاه اسلام‌پناه نیز درماه‌مبارک رمضان ازبلدهٔ اندجان بدانصوب روان گشت وبا سپاهی پردل طی منازل ومراحل کرده دریاز ییلاق قبهٔ بارگاه‌سپهر آثار ازایوان کیوان درگذشت در آن مقام بیرون آمدن‌بایسنقر میرزا ازسمرقند ونشستن در برابر برادر بذروهٔ عرض رسید وتولون‌خواجه مغول راباقرب سیصد نفراز مردم‌قزاق دلاور پیشتر روان‌گردانید وپس ازشیوع خبر قرب‌وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنقر میرزا راه‌یافت وویران شده بصوب سمرقند شتافت و تولون‌خواجه بامتابعان در شب بیکناگاه بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری‌از سمرقندیان را بزخم سهام مرگ انجام مجروح وبیروح ساختند وغنیمت فراوان گرفته سالماً غانماً لواء مراجعت بر افراختند. وحضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را بنوازش‌وانعام مفتخر و مباهی گردانیده روی‌بصوب مقصد آوردوکامران وسرافراز بشیرز رسیده قصد تسخیر قلعه آن‌قصبه کرد ودر آن‌وقت شیرز اولکاء قاسم‌دولدی بودویکی از نوکران او بمحافظت حصار آندیار قیام مینمود ودر روز آخر ماه‌مذکور ماهچهٔ لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیرز انداخت وگماشته قاسم‌دولدی ازمحافظت قلعه‌عاجز گشته شعارعبودیت پادشاه صافی طویت ظاهرساخت ومقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده‌امان طلبیده ولطف‌پادشاهانه شامل حال اوگشته کوتوالی شیرز بسرسمسار بوی مفوض گردید وپادشاه‌صاحب تایید روزدیگر باداء نمازعید وسایرواجبات وسنن آنروزسعید قیام نمودآنگاه بنواحی سمرقند رفت ودرقروق زیبا نزول اجلال فرمودودر آنروز قاسم‌دولدی وویس لاغری وحسن بیزه‌سلطان محمدسیغل وسلطان محمد ویس‌با قرب چهارصد کس ازجانب‌سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن‌ایشان آنکه‌دروقتی که‌بایسنقر میرزا ازسرپل کوچ کرده‌روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جداشده بدینجانب‌آمده ایم‌وبعداز یکدوروز بوضوح پیوست که‌آنجماعت‌بدعوی محافظت‌شیرز از بایسنقرمیرزااجازت‌طلبیده بدانصوب‌شتافته‌اند وچون استماع‌نموده‌اند که آنقلعه بحیز تسخیر پادشاه‌کشورگیر در آمده بقدم اضطرارسلوک طریق ملازمت اختیار کرده‌اند **القصه** پادشاه‌آفاق از منزل زیبا بقرابولاق خرامید و بعد از یکدو روز ازآن جاکوچ کرد وازآب هموارى بگذشت بام‌مضرب خیام عساکرنصرت انجام گردید ودر آنروز جمعی‌از اهل تهوردرسر خیابان بفوجی ازلشکریان میرزا بایسنقر

خورده اسب جلادت درمیدان مبارزت تاختند و بیادحمله آتش قتال التهاب‌داده ازخون یکدیکر خاك معرکه راگل ساختند درآن اثنا تیری جان‌گزا بکردن خواجگی مولانا صدر که‌برادر کلانتر خواجه‌کلان بیك بودرسید چنانچه همان ساعت از پای در آمده متوجه ریاض جنت گردیدواو مدتی بطلب‌علم پرداخته‌از فن‌لغت واستیفا صاحب وقوف بود ومکاتیب‌را نیکو انشا میکرد ومدتی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود اما سلطان علی‌میرزا که درمنزل خواجه‌کاردزن منزل گزیدقصد دشمن داشت یکدونوبت بافوجی ازدلیران میدان محاربت بنزدیك سمرقند شتافت میان آنحضرت وبهادرانی که‌ازشهر بیرون آمده بودند نایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت وسلطان‌علی میرزا ازطول‌مکث درظاهر آن‌بلدهٔ فردوس مآثر ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند که در بـام بـود بمحاصرهٔ سمرقندپرداخت‌وپس‌از آن‌منزل کوچ کرده یورت‌خان‌را که‌از آنجاتاشهر بحسب‌تخمین یك فرسخ‌مسافتست‌مضرب‌سرادقات‌عزت‌ساخت‌وقرب پنجاه‌روزدرآن موضع توقف اتفاق افتاد ودرآن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری وشجعان‌سپاه بایسنقری‌محار به‌دست داد ودربعضی ازآن معارك امیر ابراهیم بیکچیك‌وابوالقاسم کوه‌بر وامیر شاه قوچین غایت شجاعت وبهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهـل سمرقند رامجـروح وبیروح گردانیده لواء تفوق برافراختندوروزیکه دوسرخیابان درمیدان مردان جولان‌مینمودند زخمی بروی امیر ابراهیم بیکچیك رسید و بدان جهة بابراهیم جابوق مشهور گردید واز منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان‌فرستاد وایشان راباطاعت وانقیاد دعوت کرده سخنان عنایت‌آمیز پیغام داد وآنجماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که‌باید موکب پادشاهی درشب از جانب غار عاشقان متوجه شهر گردد تاکمر خدمت برمیان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیونـدد بنا برآن شبی پادشاه‌کامران پای‌مبارك درركاب آورده بپل مغاك شتافت وچند پیاده وسوار جلادت‌آثار راپیشتر فرستاد ومردم شهراز این معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان جرار بپای ممانعت پیش‌آمدند وحاجی‌پیاده راکه مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تائید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گـرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم پادشاه‌خجسته‌شیم‌بمعسکر ظفر اثر بازگشت ودرآن اوان که یورت خان ازفروغ ماهچهٔ رایات نصرت نشان روشن ترازمرغزار جنان بود تمام مردم قلاع وبقاع آنحدود قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت وفرمان برداری نمودند وپیشکشهای لایقه ارسال‌داشته ابواب امن وامان برروی روزگارخود گشودند وهمچنین ازمحترفه وپیشه‌وران وسوداگـران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدندو اردو بازاربمثابه‌معمور واباداب‌شد که حکم مصر جامع گرفت درآن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شاد وار قلعه ایست که آن را از کنیت گویند و

جمعی آنقلعه را محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی درنیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آنجماعت گشته چون نواحی آنحصار مطلع ماهچهٔ بیرق ظفر شعار شد متوطنان قلعه از درتضرع و نیازمندی درآمدند وخواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند وعفو پادشاهانه شامل حال آنطایفه گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود ودرالنك قبله که درنواحی باغ میدانست نزول اجلال واقع شد ودرآنحین جمعی کثیر ازمردم رعیت وسپاهی ازشهر بیرون آمده تاپل محمد حبیب که نزدیك بلشگرگاه پادشاه بود عنان باز نکشیدند وحال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آنزمان غافل بودند ومستعد استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندك شکستی روی نموده سمرقندیان سلطانعلی باباقلی را اسیر گرفته بقلعه بردند وروز دیگر پادشاه ستوده سیر ازآن منزل نهضت فرموده سر النك قبله نزدیك آب کوهك محل نصب خیام سپاه ظفر بزك شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر تهور بخیال مراجعت آن منزل اختیار فرموده بنا بران مردم فراوان ازدروازه شیخزاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند وتاپل محمد حبیب رانده صف قتال بیاراستند وسپاه پادشاه نیز به مهمیز ستیز مرکب جلادت تیز ساخته برمخالفان تاختند وبزخم سنان فتنه انگیز وسهام خون ریز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان نبرد باوج فلك تیزگرد رسیده رخسارهٔ خورشیدرا تیره گردانید شعاع تیغ و شمشیر چشم بهادران جوشن در را خیره ساخته معنی آیت (یکادسنابرقه یذهب و بالابصار) بظهوررسانید وعاقبت شمایم فتح ونصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانیدولشگر سمرقند عنان بصوب شهر شتافتند وجمعی کثیر ازایشان اسیر کمند گزند شده بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ دولدای ودیگری برادر خورد تر ومحمد قاسم نبیره حسین بیر بود وایضادیوانهٔ جامه بافوکل قاشون که ازجملهٔ یتیمان سمرقند وسرbداران لوند بودند درآن روز اسیرسرپنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده ومحمود پیاده کشته گشتند وبعد ازاین شکست دیگر لشکرسمرقند ازدیوار بست شهر بیرون نیامدند ولشکریان پادشاه دلیر شده تاکنارخندق میرفتند وغلامان و کنیزکان شهریان را اولجه می گرفتند درآن اثنا آفتاب عالم آراازبرج میزان تحویل کرد وحریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان بر آورد پادشاه باامرا و سران سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خواطر همگنان برآن قرار یافت که آن زمستان در قلعهٔ خواجه دیدار روزگار گذرانند ودراوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده النکی که متصل قلعهٔ مذکوره بودازیمن نزول همایون غیرت سبزه‌زارگردون شد وفرمان واجب الاذعان بساختن قور وباباو کتبهادردرون حصار نافذ گشت وفرمان بران حسب الفرمان عمل نموده

پادشاه وامرا وسپاه بدان‌قلعه درآمدند ودرهمانروز که‌ماهیچهٔ رایت عالم‌افروزازمنزل مذکور ببرج حصار خواجه دیدارانتقال نمودمحمد خان شیبانی باجمعی کثیر ازسالکان مسالك پهلوانی که بنابراستدعاء بایسنقرمیرزااز ترکستان ایلغارکرده بود بدان‌الکه رسید چون‌دانست که حضرت پادشاه سلیمان‌مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصاردر آمده‌اند متحیر ومتاسف‌گردید وباآنکه در آنزمان درملازمت پادشاه جهانیان اندك مردی بودندتهیهٔ اسباب‌مصاف‌کرده میل‌خروج ازقلعه فرمودند اماشیبانی خان‌را اقبال بمیدان‌قتال مصلحت ننمودو ازآنجا کوچ کرده بجانب‌سمرقند توجه فرمود وچون‌آنچه بایسنقر میرزا ازخان‌مدعا داشت بحصول نه‌پیوست کماینبغی بحالش نپرداخت وشیبانی خان‌نومید وحیران بصوب ترکستان علم نهضت برافراخت آنگاه بایسنقر میرزا که مدت هفتماه درمضیق جهات حصار تصنیق بسیار اوقات گذرانیده‌بود واز خان شیبانی ابواب کامرانی بررویش نگشود بادویست‌سیصد کس ازجنود متوجه ملاقات خسروشاه گشت‌وچون درمعبر ترمذ نزول‌نمود سیدحسین‌اکبر که نسبت بسلطانمسعود میرزاقرابت قریبه‌داشت ودرآنولایت رایت ایالت می‌افراشت بعزیمت دست‌برد روی باردوی‌میرزا بایسنقر آوردو درمحلی که آنحضرت ازآب گذشته بودو باندك مردمی دریورت مانده بدانجارسیدوطاهر محمد چهره‌میرزابایسنقررادستکیر گردانیدولشگریان اواندك‌پرتلی گرفته‌مراجعت کردند وچونموکب عالـی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال فرمود خسروشاه مراسم استقبال و لوازم نیاز ونثار بجای‌آورده بین‌الجانبین باحسن وجهی ملاقات روی‌نمود و هم‌درآن اوان‌که بایسنقرمیرزا مرکز دولت خالی‌گذاشت پادشاه سعادت انتمااز کیفیت حال وقوف یافته علم‌ظفرشیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی‌چون ازقرب‌وصول موکب‌عالی‌خبر یافتند فوج‌فوج علی‌التعاقب والتوالی باستقبال شتافتندو بعدازادراك شرف‌بساط بوسی تحف‌لایقه‌وتبرکات‌را یقه پیشکش کرده بانواع اصطناع والتفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند وآنحضرت در اواخر ربیع‌الآخر سنهٔ ثلاث تسعمائه‌دارالملك آباواجدادوراازفرطلعت‌همایون‌غیرت‌افزای گلشن گردون گردانید ودربستان سرای قلعه‌نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت‌پناه‌را ازیمن مقدم میمنت شیم‌بسان بستان‌ارم خضرت‌ونضارت بخشید وتمامی اشراف واعیان را درظلال مکرمت لایزال‌از تاب آفتاب حوادث ایمن‌و مطمئن‌گردانید رعایاء بیچاره‌را که‌پایمال فتن‌و دست خوش انواع محن‌بودند باشاعه عدل وداد نوید داده سرپنجهٔ تعدی ظلمه و متغلبه‌را ازدامن‌عرض ایشان‌کوتاه ساخت وامراء بابری‌را نیزبقدر مقدور رعایت‌کرده علم‌اقتدار درمعرکهٔ کارزار برافراخت ومدت صدروز بلدهٔ سمرقنداز غمام عدل‌واحسان پادشاه سعادتمندفردوس مانندبود وبعداز انبنابر اموریکه‌مذکور خواهدشدسمرقندیان ازآندولت محروم‌گشته موکب نصرت‌نشان بصوب اند جان‌توجه نمود چنانچه عنقریب کیفیت آن‌حکایت بعرض خواهدرسید وخامهٔ شیرین‌مقال درباب تفصیل این‌اجمال لوازم اهتمام بتقدیم خواهدرسانید .

ذکر لشگرکشیدن میرزا بایسنقر وامیر خسرو شاه بجانب حصار شادمان وفرارسلطان‌محمودمیرزا ازغایت اضطرار بصوب‌خراسان

چو‌نمیرزا بایسنقر روزی چنددر قندز بسر برد امیرخسروشاه باسپاه باران عدد وجنود وافر عدد در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور از آب‌آمویه و وصول به‌چغانیان‌قاصدان سخندان نزد سلطانمسعود میرزا فرستاده بزبان عذرو فریب پیغام‌داد که لایق دولت چنان می نماید که آن‌حضرت ازقلعه بیرون آمده بدینجانب تشریف آورند وباتفاق برادر خود فتح سمرقندرا پیش نهاد همت‌بلندسازند مقرر آنکه‌پس ازتسخیر آنخطهٔ دلپذیریك‌برادر درآن‌بلدهٔ فرخنده متمکن بودودیگری درحصار علم خلافت برافرازد وسلطانمسعود میرزا این‌سخنان راشنیده میان رد وقبول متردد بودو ازمکر وفریب اعدا غافل‌گشته درمآل آنحال تامل می‌نمود ودر آن اثنا امرا وانچکیان آنشاه‌زادهٔ بی‌سامان‌که بواسطهٔ کمال اختیار واعتبار امیرشیخ عبدالله برلاس آزرده خاطربودند یك‌یك‌و دو دو باردوی میرزا بایسنقر توجه نمودندلاجرم آنحضرت بادراك فتح‌و ظفر واقع شده‌همعنان امیرخسرو شاه ازچغانیان بطرف حصار ایلغار کردو دروقت نقارهٔ‌سحر گردآن‌قلعه فروگرفته روی‌محاصره آورد وحال‌آنکه درآن‌شب‌سلطانمسعود میرزادر عمارتی که پدرش‌ساخته بود وبدولتسرا موسوم‌گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن‌حال وقوف یافت باپدر حرم خویش امیرشیخ عبدالله فرار برقرار اختیارکرده ازگذر اوماج‌برآب آمویه گذشت چنانچه مذکورشد که‌در وقت‌محاربهٔ سلطانحسین میرزا بابدیع‌الزمان میرزا بالنك‌نشین رسیده ملحوظ‌عین‌شفقت گشت‌وخسروشاه میرزا بایسنقررا درحصار برمسند سلطنت‌نشانده ختلان رابیرادرخود امیرولی داد وبعد ازچند روزبخیال تسخیر بلخ پای دررکاب آورده نظربهادررا برسم منغلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی

ذکر تزویج‌سلطان مسعود میرزابابیگم سلطان‌بنت خاقان‌منصور و تمهید بساط نشاط وسور وجشن سرور

چون خاقان منصور در النك همنشین فتح‌وظفر گشت بدیع‌الزمانمیرزا بجانب جبال‌غور گریخته بساط قتال وجدال درنوشت وحضرت خاقانی ادراك این‌سعادت رااز یمن قدوم‌سلطانمسعود میرزا دانست و برعایت وتربیت اوپرداخت آنمقدار که توانست ودرروز دوشنبه بیست‌وهفتم ماه‌شعبان مجلسی درغایت حشمت وعظمت آراسته شاه‌زاده

را بیارگاه‌جهان پناه طلبید و باستخلاص ممالك موروثی خاطر حزینش راتسلی داده به ازدواج کریمهٔ ازدودمان شاهی امیدوار گردانیده و قامت قابلیتش رابخلعت طلا دوز زیب وزینت دادو بانعام اسب وزرو مایحتاج دیگر نقدمراد در آستین ملازمانش نهاد ودرروز پنجشنبه سلخ‌ماه‌مذکور بموجب فرمان واجب‌الاذعان خدیجه‌بیگی‌آغا و سایر حجله نشینان تتق‌عصمت‌جهة یراق‌ازدواج سلطانمسعود میرزاباییگم‌سلطان که‌صبیهٔ‌صلبیه حضرت‌خاقانی‌بود وازسترعالیه‌باباغچه دروجودآمده‌بود ازاردوی همایون‌بدارالسلطنه هراة رفتند ودرروزجمعه غرهٔ ذی‌القعد شاهزاده نیزبآن بلده خرامید بیت مسندآرایان دولت خواستند✿مجلس‌عقدونکاح آراستند✿ ودرروزیکشنبه سوم‌هماناه سادات‌وقضاة واکابرواشراف درباغ زاغان مجتمع‌گشته جناب شیخ‌الاسلامی مولانا سیف‌الملةوالدین احمد التفتازانی درساعتی که مانند نام شاه‌زاده مسعود بود اخترسعادت اثراوج‌سلطنت رابا ناهید برج خلافت عقدبست وچندروزبساط سورو سرور عیش‌وحضور انبساط‌یافته سلطانمسعود میرزا درعین نشاط وکامرانی باآنمخدره سراپرده خاقانی زفاف فرمود و ازدست ساقیان گلعذار جام‌های بادهٔ خوش‌گوار تجرع‌کرده‌درمتنزهات هرات عشرت نمود ازشراب ناب گلزار طرب را آبداده غنچهٔ‌دل شاه‌زاده باغ‌باغ می‌شگفت ومغنی خوش‌الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه‌ساز رسانیده بزبان حال میگفت نظم‌ساقی بنورباده برافروز جام‌ما ✿ مطرب‌بگوکه‌کار جهان‌شد بکام ما مادرپیاله عکس رخ‌یار دیده‌ایم✿ ای بی‌خبر زلذت شراب مدام‌ما وسلطانمسعود میرزا چندگاه درظلال دولت واقبال‌خاقان ستوده‌خصال درغایت جاه‌وجلال بگذرانید بعدازآن‌یاد وطن مالوف‌کرده بافوجی ازسپاه ظفرپناه عنان عزیمت‌بطرف ماوراءالنهر منعطف گردانید چون‌بحدود قندزرسید امیرخسروشاه آغازمکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب متواتر نزد شاه‌زاده فرستاد واظهار اطاعت وانقیاد کرده آن‌حضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطانمسعود بگفتار آن‌غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق‌کفران نعمت مسلوك داشته جهان‌بین آن‌قرةالعین سلطنت‌را نشترزد وبا معدودی ازملازمان بجانب سمرقند گسیل‌فرمود تادر پناه دولت سلطان علیمیرزا بسربرد امـا سلطانمسعود میرزا بنابر اعتمادیکه برکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگربخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة اوقات می‌گذرانید تاوقتیکه ابـوالفتح محمدخان شیبانی ولایات خراسان‌را تسخیرکرد وچون آن‌خان گیتی‌ستان غیراز استیصال اولاد امیرتیمور گورکان مدعائی نداشت سلطانمسعود میرزارا به باماش میرزا که‌در داروغه سرخس بودسپرد وباماش اورا شهید ساخته بیکم سلطان را بعقد خویش درآورد اما خسروشاه هم‌درآن سال‌که دیده میرزا سلطانمسعود را بنیشتر بی‌وفائی ازحلیهٔ بینائی عاطل‌ساخت ازغایت قساوت قلب قتل‌میرزابایسنقررا که ازوقت توجه‌میرزا سلطانمسعود بهرات تا آن غایت درحصار حکومت می‌نمود پیش‌نهاد همت‌گردانید و بلطایف‌الحیل

آنشاهزادهٔ بلندمحل‌را بجنگ آورده در ماه محرم سنهٔ خمس وتسعمائه بشهادت رسانید آنگاه‌از روی‌استقلال درولایات‌قندز وختلان‌و بدخشان وترمذ وحصار شادمان‌بحکومت مشغول گشته مآل حالش درضمن حکایات آینده بـرزبان خامه خواهـد گذشت‌انشاء الله‌تعالی وتقدس

ذکر مصالحه حضرت‌اعلی باسلطان بدیع‌الزمان میرزا

درآن‌ولا که بدیع‌الزمان میرزا باتفاق شجاع‌بیك از حـدود قندهار بجانب‌النك نشین ایلغار نمود امیرذوالنون ارغون دریـیلاق ولایت غوربود بنابرآن بدیع‌الزمان میرزا ازالنك‌نشین به‌طرف برسین شتافت واز آنجا عنان عزیمت بصوب‌معسکر امیـر ذوالنون تافت وآنجناب شاهزاده‌را استقبال نموده برصحت ذات‌خجسته صفات لـوازم حمدپادشاه‌متعال بتقدیم‌وجهت تدارك آن‌اختلال باجتماع‌سپاه‌قندهاروزمین‌داوروغوروساخر وتولك‌مسرعان باطراف وجوانب‌روان گردانیدوباندك‌زمانی لشکربسیاراز ایل‌ارغون و قبایل هزاره‌ونکودر وقبچاق‌وغیرذلك‌درظل‌رایت‌میرزا بدیع‌الزمان‌وامیرذوالنون‌مجتمع گشتندومستعدرزم وپیکار شده کمر خدمتکاری‌وجان‌سپاری برمیان‌جان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون‌فر رسید بخیال‌آنکه کرت‌دیگرولد ارشدراکو شمالی‌دهد عازم هراة رودگردید اماهمدران ایام جناب حقایق پناهی شیخ جلال الدین ابـوسعید پورانی ازنزد بدیع‌الزمان میرزا وامیر ذوالنون باردوی همایون آمده طـرح اساس مصالحه انداخت وخاقـان منصوربصلح راضی شده‌خاطر جوئی شاه‌زاده راپیش نهـاد همت ساخت‌تبیین اینمقال آنکه قبل ازوقوع جنك‌النك‌نشین بروزی‌چندخاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف‌الملة والدین‌مولانا احمدالتفتازانی وشیخ‌جلال‌الدین ابوسعید پورانی وسیدغیاث‌الدین محمد صدر رابجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع - الزمـان رانصیحت نموده ازبادیهٔ مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چـون بحدود فراه‌رسیدند شنیدند که‌بدیع‌الزمان برسبیل ایلغارلشکربسر پدربزرگوار کشیده‌است بنا برآن شیخ‌الاسلام عنان مراجعت بدارالسلطنة هراة انعطاف داد اماشیخ‌جلال‌الدین ابوسعید وسیدغیاث‌الدین نزد امیرذوالنون بغور رفتند وهنوز آنجاتشریف داشتند که بدیع‌الزمان میرزا درالنك نشین شکست یافته‌بامیر ذوالنون پیوست وشیخ ابـوسعید درباب تمهیدبساط مصالحه باشاهزاده گفت وشنودنمود وآنجناب جواب‌داد کـه اگـر حضرت خاقانی‌درمقام عطوفت ومهربانی در آمده از ممالك محروسه آنمقدار عنایت فرمایند که‌معیشت جمعی که‌ملازم رکاب‌سعادت انتسابند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت‌وفرمان برداری مسلوك داشته غاشیهٔ‌عبودیت وخدمتکاری بردوش خواهم‌گرفت والافلا شیخ اجازت‌یافته روزچهارشنبه بیستم ذی‌القعده که‌هنوز خاقان ظفر قـرین در

النك نشین بود ببارگاه حشمت آئین رسید وسخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید وجهة تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت سدهٔ سدره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود ودر اوایل ذی الحجه جناب هدایت پناهی وخدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول نشنود واز النك نشین کوچ نموده بجانب هراة رود نهضت فرمود وچون خبر بدار السلطنة هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رود شتافت واز آنجا عنان بکران بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمهٔ کریمهٔ الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده درروز سه شنبه دهم محرم الحرام سنهٔ اربع وتسعمائه به نیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت وروز چهارشنبه در نواحی چشمهٔ گویان بشرف ملازمت خاقان عالیشأن مشرف شده آن حضرت را براسترضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود وچون این سخن منبعث از کمال اخلاص ودولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت وحکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان درقلم آوردند وچون این حکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخعلی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق درخدمت شاهزاده باشد وچنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت ومنازعت در گذرد آنگاه علم نصرت شیم درروز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آراء انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف دار السلطنهٔ هراة را روشن ساخت ودر خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویشعلی که بعد از مواخذه ومصادره بمکه مبارکه ومدینه طیبه زادهما الله تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود ومقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شد ومنصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصر الدین عبد الخالق میرزد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آنولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنة هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد وشکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده عباد

در اواخر سنه ثلث وتسعمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لواء عزیمت بطرف استراباد برافراخت وابو المنصور مظفر حسین گورکان

از توجه برادرواقف گشته باسپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید وروز جمعه بیست و دوم ذیقعده سنهٔ مذکورهدرنواحی گنبد قابوس‌تلاقی فریقین دست داده دلاوران‌بناموس گرد نبردباوج گنبد آبنوس رسانیدند ودراثناء اشتعال آتش قتال بواسطهٔ ضعفی که درآن روز عارض مزاج مظفرحسین میرزا بودآنجناب راغشی عظیم روی نمود وشدت آنحالت بمثابه انجامید که لشکریان رادست‌ازکار بازمانده ازمعرکه پیکارروی‌بوادی فرارآوردند ومحمدحسین میرزامنصورومظفربدارالفتح‌استرآباد درآمده ابوالمنصور مظفرحسین گورکان تاولایت سبزوارعنان‌یکران‌باز نکشیدوچون اینخبر دربلدهٔفاخرهٔ هراة بعرض خاقان منصور رسیددراواخرصفر سنهٔ ۹۰۴ امیرمحمد برندق برلاس‌وامیر کمال‌الدین حسین علی جلایر حسب الحکم‌روی توجه بسبزوار آوردند تابموکب عالی مظفری‌بپیوسته‌درباب‌تدارك‌اختلال آنحال‌مساعی جمیله‌مبذول دارند ومکنون‌ضمیرهمایون چنان‌بود که بنفس‌نفیس نیزمتوجه‌آنصوب گرددامابسبب‌مخالفت‌ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا آن‌عزیمت‌درحیزتاخیر افتاد وخاقان منصور روی‌توجه بمرو شاهجهان‌نهاد

گفتار دربیان سلوك ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزادر طریق عصیان ونهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب‌مروشاهجهان

در آن اوان که‌خبر شهادت محمدمؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امرآتش اندوه والم‌برکانون درون دور و نزدیك وترك وتازیك تافت هریك ازشاه زادگان که‌درناحیهٔ ازنواحی خراسان حکومت مینمودند از مکرو خدیعت خدیجه‌بیگی آغا اندیشه‌مند گشته درسلوك طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند ازآنجمله حاکم‌مرو ابوالمحسن میرزا بابرادراعیانی خود محمدمحسن میرزا که‌درولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد ویگانگی انداخته رسل ورسایل از جانبین در تردد آمدند ومراسم عهدوپیمان در میان آورده خواطر بر مخالفت پدر بزرگوار قراردادند واین‌اخبار در اوایل سال نهصدوچهار بدارالسلطنهٔ هراة رسیده خاقان کامکار جناب نقابت قباب سلطنة شعاری امیرقوام الدین حسن ساری رادر ماه ربیع آلاخر سنهٔمذکوره بمرو ارسال داشت تابزلال موعظه ونصیحت نایرهٔ عدوان میرزاابوالمحسن رافرو نشاند وشاهزاده رابرآن دارد که‌کس نزدبرادر خود فرستاد اورا نیز ازمقام عصیان‌درگذراند وامیرقوام‌الدین حسب‌الفرموده بتقدیم رسانیده‌فایدهٔ بر رسالت اومترتب نگشت و ابوالمحسن میرزا بمعاذیر نا دلپذیـر تمسك جسته ازسر عصیان وخلافت درنگذشت بنابرآن خاقان منصورعازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان درروز چهارشنبه پنجم جمادی‌الاولی ازباغ جهان آراء نهضت نمود درتخت سفرنزول اجلال‌فرمود وازآن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان‌محمد

حسین میرزا وامیرعبداللطیف بافوجی ازابطال رجال برجناح استعمال از راه سرخس متوجه مرو گشتند محمد قاسم‌میرزاوامیر نظام‌الدین علیشیروامیر ناصرالدین عبدالخالق وحاجی پیر بکاول‌درشهر توقف کرده رایات ظفرپیکر روزجمعه هفتم ازتخت سفربسر کوچهٔ ساقسلماق رفت وسه‌چهار روز درآن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان ازیمن مقدم خاقان عالی‌مکان غیرت‌افزای روضه‌رضوان گشت‌وآنحضرت‌از پریان قاصدی بمشهد مقدسه‌نزد حیدر محمد میرزافرستاد وپیغام داد که باتفاق امیر نظام‌الدین شیخ احمدسهیلی جنود آنحدود رامجتمع ساخته جهة دفع‌محمد محسن‌میرزا که بکپک‌میرزا اشتهار داردمتوجه‌ابیورد گردد آنگاه لواء ظفرپناه ازراه دهانه کوتل‌سنجاب بصوب‌مرودرحرکت‌آمد وچون ابوالمحسن میرزااز توجه مواکب گردون مراتب خبریافت برج وباره مرورا مرمت فرموده خاطر بر تحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم‌حشم بعداز طی‌منازل پرتووصول برظاهر آن‌بلده‌انداخته عساکر نصرت‌مآثر آغاز محاصره ومحاربه کردند ولشکریان ابوالمحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت برروی کشیده در محافظت شهر غایت جدواهتمام بجای آوردند از طرفین سفیر تیر آغاز آمدشدنموده نیشتر پیکان خون‌ازشریان بیرونیان ودرونیان بگشود گاهی‌صدمهٔ سنگ‌رعدبرجی‌از بروج آنقلعه‌رانرم‌ساخته‌صفت‌هباء منثورامی‌بخشید واحیاناً‌وصول‌قارورهٔ لفظ آتش درمعسکر ظفر اثر انداخته جان پردلان رامحترق میگردانید مدت سه‌چهار ماه حال برینمنوال جاری بودبعد ازآن پدر وپسر ازطول ایام جنگ وجدل ملول گشته بین‌الجانبین‌صلح گونه روی‌نمود چنانچه‌ازسیاق کلام‌آینده بوضوح خواهدپیوست انشاء الله تعالی وتقدس

ذکر نهضت مقرب حضرت‌سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی ازوقایع وحوادث که‌روی نمود درآن‌ایام

امیر صافی ضمیر نظام‌الدین علیشیر بدلالت‌هادی دین قویم وهدایت دلیل(والله یهدی‌من‌یشاء الی صراط‌مستقیم) مدتی مدید داعیه داشت که قدم‌ازسر ساخته وآن‌را سرمایهٔ همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد وشرف گذاردن حج اسلام وسعادت طواف روضهٔ مقدسه حضرت رسول علیه‌السلام در یابد اماهرگاه که احرام آنصوب صواب بسته درپایهٔ سریر سلطنة مآب لب‌بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنا بر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تادرین‌ایام که آن پادشاه سپهر احتشام‌ظاهرمرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود وبمحاصرهٔ ابوالمحسن میرزا قیام می‌نمود که آن‌امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده باجمعی کثیراز اصحاب‌فضیلت مآب وملازمان‌سده‌سدره انتساب‌بجانب‌مشهدمقدسه رضویه‌علی راقدهاتحف‌السلام والتحیة روان گشت ومولاناعبدالحی‌طبیب‌زبارتگاهی را

که در بارگاه حضرت پادشاهی راه سخن داشت جهة استجازه بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید جهت وصول مولانا عبدالحی روزی چند در آن مقام متبرك ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهة نبرد کپك میرزا با بیورد رفته بودند منهزم باز آمدند و جناب مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاه زاده و امیر شیخ احمد پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف و مهربانی برروی سایر حاضران آنمعرکه بگشود مقارن آنحال مولانا عبدالحی از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه ازعرضه‌داشتی که مولانا عبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه آن عالی جناب هدایت مآب بجانب مکهٔ مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که اینملتمس را بعز اجابت مقرون دارم اما چون دراختیار این سفر مبارك امنیت طریق شرط است و چنانچه برای حقایق نمای واضح خواهد بود در این اوقات بواسطهٔ تواتر قطرات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بمرتبهٔ درهیجان است که مزیدی بر آن متصور نیست اگر نوبت دیگر بملاحظهٔ رضای خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدینجانب تشریف آورند تا عهد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طرق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب عنایت اسلوب بمطالعهٔ امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقباء مشهد افتخار آل عبا و اعزهٔ اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوك داشته مجموع آن جماعت متفق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بناء علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالیمقدار بجانب مرو شاه جهان روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصرهٔ بلدهٔ مرو سه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح فیروزی در آینهٔ مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل بمصالحه گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه‌داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویشعلی را طلب نمود و جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمهٔ من درگذشته عنان مراجعت بصوب دارالسلطنهٔ هرات انعطاف دهد من ترتیب پیکش کرده روی توجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویشعلی بدرگاه عالم پناه بازگشته سخن ابوالمحسن میرزا را بعرض رسانید و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس درحرکت آمد و در منزل بازرگان تویهٔ مقرب الحضرت سلطانی به تقبیل بساط جلادت مناط سرافراز شده باصناف الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروبکشی مزار فایض انوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره کرده رخصت انصراف

بطرف دارالسلطنه هرات طلبید خاقان منصور فرمود مادام که شما در مملکت من تـوطن داشته باشید هر التماسی که فرمائید بعزاجابت مقرونست آنگاه قامت قابلیت آن جنابرا بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت وامیر صوفی صفت صافی ضمیر بمسکن معهّود شتافته اعاظم سادات واکابر مشایخ وقضاة وعلماوفضلا واشراف واعیان دارالسلطنه هرات را در سرمـزار فیض آثار کازرگاه جمع ساخت وآشی عظیم ترتیب نموده بنیت استقامت برجادهٔ درویشی وگوشه نشینی ازایشان استعانت جست و همگی همت برترویج وتعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف وخدام آنمقام فرح انجام را باصناف انعام واحسان نوازش نمود ودر رابطهٔ درویشان ومجاوران آنروضهٔ بهشت نشان درافزود ودرخلال احوال گذشته سلطان احمدمیرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا دردارالسلطنهٔ هرات حکومت وداروغگی می نمود و امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر احمد امیر فیروز شاه علم عزیمت بسفر آخـرت بر افـراختند و اصحاب آنمصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت وسوگواری و اطعـام طعام و ختمات کلام حضرت بـاری پرداختند

ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر

درآنزمستان که خاقان عالیمکان در ظاهر مرو نشسته بمحاصرهٔ ابوالحسن میرزا قیام نمود امیرخسرو شاه فرصت غنیمت دانسته باسپاهی بی نهایت بحدود قبةالاسلام بلخ توجه فرمود وابراهیم حسین میرزا بنابـر قلت لشکر طریقهٔ حزم رعایت کرده درشهر متحصن گشت واینمعنی موجب مزیدجسارت خسروشاه شده جنودقندز درولایت اندخودو شبرغان دست بغارت وتاراج برآوردند ودرگرد قبةالاسلام بلخ خیمه اقامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چندروز ازصبح تاشام ازدرون وبیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنك وجدال برروی یکدیگر می گشودند وبانداختن تیرمرك تأثیر و وسنك رعد پرداخته درافنا واعدام یکدیگر سعی می نمودندواحیاناً بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا بپای جلادت از قلعه بیرون می خرامیدند وبضرب تیغ وسنان روزعمر قندزیان رابشام اجل میرسانیدند ازآنجمله روزی ازجانب امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهورازسایر شجعان قندز وبقلان ممتازومستثنی بود جنك پیش آورده نزدیك بکنارخندق رسیدوازطرف ابراهیم حسینمیرزا امیر تنکری بردی سمانچی ازشهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید وبین الجانبین حربی درغایت صعوبت دست داده امیر تنکری بردی ظفر یافت ونظر بهادر منهزم شده عنان بمعسکر خسرو شاه تافت وامیر تنکری بردی اورا تعاقب نموده تنها بنظر بهادررسید واوبازگشته وشمشیر کین از نیام انتقام بر کشیده

بر آن پهلوان رستم‌توان‌حمله کرده امیر تنکری بردی‌بتأیید ایزدی تیغ‌خصم رابسپرد فرموده بیك‌ضرب حسام‌نظر بهادررا ازپشت زین‌برروی زمین انداخت وبزخم دیگر مهم‌اورا باتمام وسانیده دوست‌کام عنان توسن‌گردون خرام‌بجانب قلعه معطوف‌ساخت ازوقوع اینحادثه لشکر خسروشاه دلشکسته شدند و مردم بلخ مستظهر وقوی خاطر گشته ابراهیم‌حسین‌میرزا نسبت‌بامیر تنکری بروی اصناف الطاف بتقدیم‌رسانیدوبانعام اسپ وزر وخلع‌قیمتی آن زبدهٔ شجعان دوران‌را خوشدل ومسرور گردانید **القصه** دروقتی که خاقان‌منصور ازمرو مراجعت‌فرموده درحدود سرخس بودخبر طغیان‌خسرو شاه محاصره بلخ رااستماع نمود لاجرم میرزا محمدمعصوم را با امیر عمربیك ودو هزار سوار تیغ زن‌نیزه گذار برسبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید وموکب نصرت نشان متعاقب ایشان درحرکت آمدچون خسروشاه برتوجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام‌ثبات‌وقرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت ومحمدمعصوم میرزا کیفیت حال‌رااز چیچکتوعرضه‌داشت کرد وفرمان‌واجب‌الاذعان سمت نفاذپذیرفت که‌امیر ناصر-الدین عمربیك ببلخ رفته کومك ابراهیم حسین‌میرزا باشد ومحمد معصوم میرزابموکب همایون پیوندد وبعداز آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامیده منزل باباخاکی معسکر ظفراثر گشته ازیمن مقدم همایون‌غیرت سپهر بوقلمون گردیدودرین اثنا امیر حیدر ازنزد امیرخسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست سیاست خاقانی بساط زندگانی‌اورادر نوردید مجملی‌ازحال امیرحیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید درسرخس اورا قتل‌نمود وامیر سید آقاخان امیرعلیشیر است وامیرحیدر بلطف طبع وحدت ذهن وحسن صورت ووفور شجاعت ازسایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت‌لاجرم خاقان‌منصور در اوایل حال‌اورا منظور نظرتربیت گردانیده در سلك انچکیان‌آستان‌خلافت آشیان انتظام دادودر آن اوقات که‌امیرعلیشیر بایالت ولایت استراباد سرافراز شداورا همراه‌برده میخواست که منصب حکومت‌آن مملکت را بوی‌گذارد اما امیرحیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت‌دروقتی که برسالت ازجرجان بهراةرفته بود بواسطهٔ نشاء جنون‌سخنی‌غیر واقع‌بعرض حضرت خاقانی رسانیده‌مؤاخذ ومقید شد وچون‌از آن قیدنجات یافت‌ازامر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد وجمعی کثیراز آن‌طایفه سردرپی اونهاده امیرحیدر درعمارت سرچشمهٔ ماهیان که نزدیك بعیدگاه هراةواقعست منزل گزید ویکدونوبت بازارهاء آن بلدهٔ فاخره را دوران چند زده زرواجناس بسیاراز کبار وصغار روزگار اخذ نمود وهمرا صرف قلندران ومصاحبان‌خود فرمود آنگاه‌بقیةالاسلام بلخ‌رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق دروی نگریست وامیرحیدر درآستانهٔ علیه شاهیه متوطن‌شده جمیع مهمات آن بقعه رااز پیش‌خود گرفت‌در آن‌اثنا روزی‌درویش ولی‌که درسلك اهل سلوك منتظم بود وابراهیم حسین‌میرزا نسبت باوارادتی تمام‌داشت جهة طواف‌آن روضهٔ بهشت‌آثار

قدم رنجه‌فرمود وبی‌از آنکه باامیر حیدر ملاقات‌نماید بمزار فایض الانوار شتافت و اینمعنی برخاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانهٔ علیه‌را فرمود تادرویش ولی را گرفته دویست کف‌پائی زدندوبخدمت مطبخ‌بازداشتند بناء علی‌هذا ابراهیم‌حسین‌میرزا قصد ایذاء امیرحیدرکرد واواز بلخ‌گریخته روی بقندز آورد امیرخسرو شاه‌نسبت‌باو لوازم تعظیم وتکریم بتقدیم رسانید ودروقتی که‌از ظاهر بلخ بر خواسته بقندز رفت اورا برسم‌رسالت‌روانهٔ‌آستان خلافت آشیان گردانید وبنا برآنکه بعرض‌خاقان‌منصور رسانیده بودند که‌حیدر قلندردرمجلس خسروشاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه‌عالم‌پناه مینموده واورا برسلوك طریق مخالفت ترغیب میفرموده دربـارگاه سپهر اشتباه راه نیافت وچندروز مقیدبوده بقتل رسید وامیر نظام‌الـدین علیشیر درهراة اینخبر شنیده بغایت متغیر و متأثر گردید وکس فرستاده جسداورا ازمنزل باباخاکی بفضای چشمه ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنهٔ ۹۰۴ از میرزا بایسنقر متوهم گشت و بیهانهٔ یورش بلخ آن شاهزادهٔ صاحب سعادت را مصحـوب خودگردانیده علم نهضت بر افراخت وچـون‌باوماج رسید در اواسـط محـرم سنه ۹۰۵ آن خسرو صاحب کـرم را بـدرجـهٔ شهـادت رسانیـدولادت میـرزا بایسنقر در سنه ۸۸۲ در حصار واقـع شده بود و آن حضرت در عدل و نصفت و فضل ورافت سر آمد ابناء زمان مینمود خط نسخ و تعلیق‌را نیکو می‌نوشت واز سر نقاشی وقوفی تمام داشت وازغایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار می پرداخت وازنتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت رامحظوظ می‌ساخت القصه چون‌خسروشاه کافرنعمت برهمچنان امری‌خطیر اقدام‌نمود ازروی استقلال درولایت‌قندز وبقلان‌وختلان وبدخشان وحصار شادمان بامرجهانبانی قیام‌فرمود مآل حالش درضمن حـکایات آینده مذکور خواهد گشت وکشته شدنش بتیغ انتقام منتقم جبار بر زبان قلم پریشان رقم خواهدگذشت انشاء الله‌تعالی

گفتار دربیان‌پیوستن ابوالمحسن‌میرزا ومحمدمحسن میرزا بیکدیگر جهة مخـالفت خاقان وافر حشمت وانهزام یافتن ایشان از دست برد ملازمان موکب ظفر نشـان در موضع حلوا چشمه

درآن‌اوان که‌خاقان منصور ازظـاهر مـروکوچ فـرموده بسرخس شتافت واز سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت‌ابوالمحسن میرزا که از امتداد ایام قلعه داری نیك بتنك‌آمده بود آن‌بلده‌را بیکی ازامراء معتمد سپرد وبنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال و هژبـران بیشه رزم وقتال روی توجه بملاقات کپك میرزا

آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپك میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام عزاز و احترام استقبال کرده مراسم نیاز و پیشکش باحسن وجهی بجای آورد وآن دو دری سپهر سلطنت‌وجهانبانی رادریك برج‌مقارنه روی نموده درتمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت درمیان انداختند وخاطر برمحاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج‌شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند واین‌خبردرمنزل باباخاکی بسمع‌اشرف آن‌آفتاب اوج شرفناکی رسیده امیرمبارزالدین محمد ولی‌بیك را باعلاء درجه رعایت وتربیت رسانید وبمنصب حکومت دارالسلطنهٔ هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعداز آن موکب‌ظفر نشان جهت‌اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب‌ابیورد توجه نمود وخاقان منصور باوجود ضعف‌مزاج شریف بقوت‌دولت درمحفه‌نشسته بسرعت تمام طی‌مسافت می‌فرمود ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول لواء جهان‌گشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان‌بارهٔ گیتی نورد بصوب ولایت‌نسا تافتند وخاقان منصور در اثناء راه‌خبرتوجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمودکه داعیهٔ مقابله ومقاتله ندارند بلکه گریز برستیز اختیارکرده نقش کلمهٔ(الفرار مما لا یطاق) برصحیفه خواطرمینگارند بنابر آن ابوالمنصورمظفر حسین گورکان وحیدرمحمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفراقتباس بتکامشی ایشان‌روان ساخت وبنفس نفیس درحرکت تانی فرموده‌بآهستگی رایت نهضت می‌افراخت‌وچون شاهزادگان نزدیك بحلوا چشمه رسیدند بخلاف‌متصور شنیدندکه‌ابوالمحسن‌میرزا ومحمدمحسن میرزابغرورموفور منتظررزم‌وپیکار ایستاده‌اند وقلب میمنه ومیسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایرهٔ قتال نهاده‌اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته ماهچهٔ علم نصرت‌نشان مظفرحسین گورکان ازافق قول طلوع نمود ودر برانغارحیدرمحمدمیرزاتوقف کرده جوانغار را بوجودابن‌حسین‌میرزااستحکام افزود واز آنجانب ابوالمحسن‌میرزا درقلب لشکرجای داشت وکپك میرزا دربرانغار رایت شوکت برافراشت وابراهیم ترخان درجوانغار بایستاد وباین ترتیب هردو سپاه روی برزم‌گاه شتافت ودر دشت حلوا چشمه تقارب‌فریقین بتلاقی انجامید ودلیران روزپیکار درهم آویخته کام‌جان جمعی ازجوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرك‌تلخ گردید پیکان تیردیده‌دوز چشمه‌چشمه‌خون ازفوارهٔ‌دلها روان ساخت‌وشعلهٔ سنان‌سینه سوزجان مهوشان‌را درمحاق احتراق‌انداخت‌شمشیر آبدارازخون‌خوبان شیرین گفتار جوئی جاری گردانیده ونیزه ثعبان‌کردار نخل‌قامت دلیران کبك‌رفتار راازپای در آورده برخاك هلاك خوابانید **نظم** زتیغ خون‌فشان و خنجر تیز ✿ زپیکان خدنك فتنه‌انگیز چنان ...ن ریختند اهل تهور ✿ که‌حلوا چشمه‌شد جوئی زخون‌پر ودر آن روز هولناك از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان‌بربرانغار سپاه نصرت‌نشان حمله‌کرده حیدرمحمد میرزا تاب آن‌صدمه‌نیاورد وعنان بکران بوادی فرار تاخت وکپك میرزا میمنه لشکر خودبر ابن‌حسین‌میرزاتاخته آن‌شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین گورکان که در

قول بود چون حال بر آنمنوال‌دید خواست که‌او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما میرزا سلطان علی قراسقل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از آن‌حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه ازموکب‌عالی خالی گردد مخالفان دلیر تر شده نکایت این‌هزیمت‌بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفرحسین میرزا دل‌بر مقاتله‌نهاده ثبات قدم ورزیده خاقان‌منصور درذروهٔ که منتهی بصحرای حلوا چشمه می شود بوقتی که‌در ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس‌الدینمحمد منشی وخواجه شهاب‌الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میر آخوران‌واختاچیان وشاگرد پیشگان کسی نبود از گریختن برانغاروجوانغار سپاه‌فیروزی آثار خبریافت ازکمال تهورجبلی و غایت وثوق بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامهٔ جنك در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسب دلدل رنك آتش آهنك سوار گردید و عنان یك ران بسرعت باد وزان بجانب معرکهٔ پیکار انعطاف داده فرمود تانقاره وکورکه همایون‌را بلند آوازه ساختند وسورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند وباین‌طریقه‌از آن دره‌بیرون آمده‌چون چشم ابوالمحسن میرزاومحمد محسن‌میرزا بر ماهچهٔ علم ظفر شیم افتاد بیقین دانستند که خاقان رستم حشم بربارهٔ کوه پیکر نشسته ومیان‌همت بعزم رزم وپیکار چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت ونسیم‌ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هریك‌از آن‌دو پادشاه زاده عنان‌فرار بطرفی تافت ابوالمحسن میرزا بجانب مرورفت‌وکپك میرزا راه استرآباد پیش گرفت وچون گریختگان سپاه خاقان جمجاه کیفیت واقعه را شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردندوشاهزادگان‌را تعاقب‌نموده سالماً غانماً مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان‌رسانید ودربارهٔ جماعتی که‌درآن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید.

ذکر نهضت همایون خاقان‌عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع‌الزمان

ازآن‌زمان که محمدحسین‌میرزا استرآباد را ازمظفر حسین‌گورکان انتزاع‌نمود پیوسته خیال توجه بدانصوب صواب مکنون ضمیرمنیر همایون بود اما بواسطهٔ موانع متنوع که‌در بلاد خراسان وقوع‌می‌یافت آنداعیه ازحیزقوت بفعل نمی‌آمد وبعدازمحاربه حلوا چشمه که کپك‌میرزا باسترآباد شتافت ومیان برادران بساط محبت واتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفرلوا آن‌عزیمت را تصمیم داد وروی توجه‌باسترآباد نهاد واین خبر بمحمدحسین میرزا رسیده شاه زاده را سیلاب اضطراب ازسر درگذشت وباکپك

میرزا وفوجی ازخواص امرا طریق مشاورت مسلوك داشته متوجه کنار آب اترك و میان تراکمه آنسرحد گذشت در اثناء راه کپك میرزا اردو بازار برادررا غارتیده بطرف خراسان عزیمت نمود ومانندشیری خشمناك بی ترس وباك بحدود آن ولایت درآمده کیفیت حال بابوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه رابنام محمدمحسن میرزا نویسانده نزدشاهزاده فرستادو بزبان لطف ومرحمت پیغام داد که هرچند توحقوق ابوت رابعقوق مخالفت مبدل ساخته باملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله ومقاتله در آمدی ما بقلم شفقت اصلی وعطوفت جبلی رقم عفوبر جریدهٔ آن جریمه کشیدیم وایالت مشهد مقدسه وتوابع ولواحق رابدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم می باید که ازارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانی وآن مملکت را بیمن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی وبعد از آن که پیغام خاقان منصور و منشور مذکور بمحمدمحسن میرزا رسیدمبتهج ومسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت وقدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر ازوی امریکه موجب انغمام خاطرخاقان آفتاب احتشام باشد صدور نیافت وخاقان منصور پس ازطی منازل ومراحل خطهٔ استرآباد را ازیمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بسر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت درآن اثنا قاصدی از دارالسلطنه هرات از نزد امیر مبارزالدین محمد ولی بیك بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید وبعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هرات تشریف آورده ودخان طغیان مرتفع گردانیده واکنون درظاهر آن بلده قبه خیمه وخرگاه باوج مهرو ماه برافراشته وباتفاق امیر ذوالنون ارغون همت تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استرآبادرا مصحوب مولانا شمس الدین علی شاه سندی منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت ومکتوبی مبنی از نصایح سودمند ومواعظ دل پسند بنام شاه زاده روانه ساخت وبسرعت برق وباد علم مراجعت برافراشت بعد از وصول باسفراین زمام ایالت آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار امیر بدرالدین نهاد وکوچ بر کوچ بسبزوارشتافته حکومت آن بلده را باتوابع ومضافات بمظفرحسین میرزا دادومولانا شمس الدین علی پس از آن که بخدمت محمدحسین میرزا رسید وفرامین مطاعه را بشاهزاده نمود و لوازم تبلیغ رسالت بتقدیم رسانید آن حضرت باردیگر استرابادرا مقرسلطنت ساخت ولشکر جرجان راجمع گردانیده رایت نخوت وعظمت برافراخت ؛

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دارالسلطنه هرات ورفتن بجانب مرغاب بعدازمعاودت رایات ظفر آیات

درآن اوقات که خاقان وافرتهور ابوالغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد

حسین میرزا عنان یکران بصوب استر آباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان وامیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور بییلاق غور خرامیدند وخیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره ونکودر وقبچاقرا مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته بـا جنود نامعدود بپای ولایـت هـرات رود شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند واز آن سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجـه دارالسلطنهٔ هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الـدیـن علیشیر وامیر مبارزالدین محمد ولی بیك وسایر امرا که درآن بلدهٔ فاخره بودنـد در بحر اضطراب افتادند وبرج وبارهٔ شهر را مضبوط ساخته ومردم بلـوکات رادر آورده خواطر برتحصین قراردادند وچون بدیع الزمان میرزا بقصبهٔ او به رسید امیـر ذوالنون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید وبعضی ازمردم بلوکات که درباغات خودمـانده بودند امیرذوالنون راتنها دیدند تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت فرموده وامیر ـ ذوالنون بی مدد آنحضرت خیال محاصرهٔ هراة نموده لاجرم بشهر آمده گفتند که امیر ـ ذوالنون بالشکر اندك وغرور بسیار نزدیك رسیده است واگر امـرا بجنك او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابند و مقارن آنحال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چیچکتو بهراة آمده وامیر محمد ولی بیك مستظهر گشته دوسه هزار سوار آراسته مکمل ساخت ودررکاب محمدمعصوم میرزا وسیدعبدالله میرزا بعزم رزم از دیوار بست شهـر بیرون رفت ودرقلب سپاه میرزا محمد معصوم رابازداشت وخوددر میمنه ایستاده وضبط میسره رابعهده سیدعبدالله میرزا وامیر باباعلی گذاشت واز آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا درنواحی بك لك خانه بـامیرذوالنون پیوست ودر محلی کـه آش میکشیدند قراولان خبررسانیدند که سپاهی سپاه یاغی نمودارشد وهمان ساعت امیرذوالنون بـا لشکر ارغون پـای در رکاب آورده چـون شیر غـران متوجـه بیشهٔ پیکار گشت ودرنواحی النك نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامیدوآواز نفیر وسورن ازایوان کیوان درگذشت وازهردوطرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بریکدیگر تاختند وگـرد از فضای معرکه هیجا باوج فلك تیزگرد رسانیده عذار آفتابرا درزیر نقاب عنبرا مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت وتیر مرك تاثیر دل پهلوانـان را بسان لعل بدخشان میسفت شمشیر تارك شکاف بیك ضربت ازفرق سرتا بناف میشکافت وجانهای پردلان ازآن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت **نظم** برآمد فغان از زمین وزمان ✿ درآمد تزلزل بکون و مکان زتیغ سر انداز و تیر خدنك ✿ هوا خـون فشان شدزمین لاله رنك درآن اثنا لوای کشور گشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت وهرو بانرا ازمشاهدهٔ آنحالت دست ازکارودل ازجای رفته نخست سید عبدالله میرزا وامیر باباعلی فرار نمودند بعدازآن محمدمعصوم میرزا وامیرمبارزالدین محمد ولی بیك نیز گریز برستیز اختیار کردند محمدمعصوم میرزا وسید عبدالله میرزا

مصلحت درآمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر گریختگان بشهر درآمد ودروازها بر کشیده بروج رابمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر ومنصور درالنك نشین نزول اجلال فرموده پس از چندروزاز آنجا بپل مالان نقل کرد وطمع میداشت که بی از آنکه مباشر جنك و پیکار گردد هرویان شهر بدو دهند بنابر آن بمدارا مواسا گذرانیده سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال براینمنوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل ورسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده اورا ازمقابله و مقاتله پدر بترسانید والتماس فرمود که ازظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان اوو خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه وآشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته ازپل مالان به پل سالار شتافت وازآنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول برسواد هراة انداخته امرا وعظما واکابر واشراف بلوازم استقبال قیام واقدام نمودند وخاقان منصور همگنانرا پرسش و نوازش فرمود وامیر محمد ولی بیك وجماعتی که درایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت والتفات سرافراز گردانید و بدولت واقبال درباغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش ونشاط باوج عیوق رسانید

ذکر تفویض فرمودن سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا

چون سلطان بدیع الزمان میرزا ازظاهر بلدهٔ هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر بادغیس و چیچکتو درظل رایت فتح آیتش مجتمع گشتند وشجاع بیك نیز ازقندهار بملازمت رسیده دراردوی عالی جمعیتی عظیم دست دادو بریده بخشی که از قبل خاقان منصور درقلعه مروجاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیك روی بتسخیر آنقلعه آورد وسپاه هزاره و نکودر وسایر افراد لشکر ظفر اثر تورها و چپرها بر سر کشیدند ودست به تیر و کمان برده بقدم جلادت ومردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند وامیر بریده ازصباح تانیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره ازمناومت عاجز گشت وشجاع بیك قهراً قسراً حصار مروجاق رامسخر گردانیده امیر بریده راگردن بسته وپای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد وآنحضرت جریمه اورا بعفوو اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمانداد وخاقان منصور دربلدهٔ هراة از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والانژاد وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که درآن ولا سپاه نصرت انتما ازیورش استرآباد مراجعت نموده بودند واسپان ایشان بغایت لاغر وناتوان بود ونمی توانستند که بی از آنکه چندگاهی آسایش نمایند مرتکب سفر دیگر

گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله ومقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور بامقرب حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بناء مصالحه پرداخت ومولانا فصیح الدین صاحب داراء استرآبادی راجهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت وجناب صاحبی درآن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا وامیر ذوالنون رسیده بخوب ترین عبارتی اداء رسالت فرمود وشاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود وآنحضرت بملاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعداز تکرار آمدشد سفر مهم برآن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ وتوابع آن از کنار آب آمویه تا مرغـاب من حیث الاستقلال متعلق ببدیع الزمان میرزا باشد ودرآن ولایات نام نامی آن شاهـزاده گرامی را درخطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند ودیگر هیچیك ازپدر وپسر طریقه ناستوده مخالفت وعناد بظهور نرسانند بنابرآنکه ابراهیم حسین میرزا دربلخ متمکن بود وچندگاه باخسرو شاه مقاوت کرده آن ولایت راازشر اعداحراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آنخطه رابیرادر بزرگتر تسلیم ننماید وازاین جهت فتنه دیگر حادث گردد وبنابرآن خواجه شهاب الدین عبدالله رافرمود که برجناح استعجال ببلخ شتابد وبتمهید مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا درباب تسلیم آن بلده پیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد وخواجه عبدالله برحسب فرموده کار بند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا را بدان حدود شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد وشاهزاده را بملازمت واطاعت پدربزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد ودراثناء راه آن دو دری برج نامداری بایکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار وپیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را درآغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد ودلجوئی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران وکامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید وامیر عمر بیك درخدمت شاهزاده توقف نمود وابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیشنهاد همت گردانید وچون ماهچهٔ رایت آیت سلطان بدیع الزمان میرزا ازافق آنولایت طلوع کرد وجناح مرحمت وعاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گسترد امیرخسرو شاه رسل ورسایل باتحف شایسته وتنسوقات بایسته بنظر انورشاهزاده فرستاد واظهار مطاوعت ومخالصت نمود ودر ممالك قندز وبقلان وترمذوحصار شادمان وقبادیان وختلان وبدخشان خطبه وسکه رابنام آنحضرت تزمین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیرخسرو شاه راباصناف عواطف خسروانه ومراحم پادشاهانه بنواخت وبانعام خلع فاخره واسپ زر ونفایس دیگر مفتخر وسر افرازساخت وامیرشجاع الدین ذوالنون وولد او شجاع بیك رامعزز ومحترم رخصت انصراف ارزانی داشت وحکومت سیستان رابیرادر امیرذوالنون امیرسلطان علی ارغون عنایت کرده درغایت عظمت علم فرماندهی برافراشت

گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی وتوجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی

چون محمدحسین میرزادرمملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرده واکثر توابع ولوا حق آنولایت رابحیز ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد دراواخر سنهٔ خمس و تسعمائه باسپاهی شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد وبیک ناگاه دایره کردار منزل امیر بدرالدین رافرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشهٔ هیجاء فرستاده اورا باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدرالدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بحلقهٔ مطاوعت شاه زاده در نیاورد وبا اندك مردمیکه درملازمتش بودند دست به تیر و کمان وسیف وسنان برده وسپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدرالدین مانند شیرعرین بریشان حمله مینمود وبزخم ناوك دلدوز وضرب سنان جانسوز روزنه‌هادرسینهٔ بهادران میکشود اماچون لشکرمحمد حسین میرزا بسیار بودند اورا درمیان گرفته ازاطراف وجوانب علی التعاقب والتواتر سهام خون آشام وحسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند ودرآن اثنا عرض امان کرده اورا بعواطف شاهزاده امیدوار میگردانیدندتادست ازجنك باز دارد وجان عزیز خودرابعنف درمعرض هلاکت نیارد امیربدرالدین اصلا آن سخنان رابسمع قبول نشنید وحرب میکرد تا وقتی که ازضربت تیغ آبدار شربت شهادت چشید وچون مظفر حسین میرزا در سبزوار از طغیان محمدحسین میرزا و کشته شدن امیر بدرالدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده ازسبزوار بیرون خرامیدومحمد قاسم برلاس ولد امیر شجاع الدین محمدبرندق را بافوجی کثیر ازسپاه جلادت انتما برسم منغلای پیشتر روانه گردانیدومیان امیر محمدقاسم و مقدمهٔ لشگر استرآباد که سردارایشان درویشمحمد کوکلتاش بودمحاربه روی نمودو آن امیر زاده پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولادامیرجاکو بود در اثناء اشتعال نایره قتال بزخم تیری ازپای درافتاد ودرویشمحمد کوکلتاش بظفرو نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنودمیرزا مظفرحسین رابتیغ بی دریغ بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید چون گریختگان بمعسکر شاهزاده رسیدند و کیفیت حال بعرض رسانیدند مردم بمثابهٔ بهم بر آمدند که میرزامظفرحسین مجال توقف ندید وروی بطرف ولایت زاوه آورده تاقصبهٔ تربت عنان بکران باز نکشید و کپك میرزا نیزبعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت ورایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد برافراشت وازآنجانب محمد حسین میرزا مملکت خراسانرا خالی یافته از استرآباد تا نیشابور و سبزوار جلوه‌گاه سپاه ظفر پناه ساخت وطریقهٔ عدالت مرعی داشته بقتل وغارت وتخریب شهر و ولایت

نپرداخت وچون این اخباردر دارالسلطنهٔ هرات شیوع یافت وپرتو شعور خاقان‌منصور بر کیفیت آن‌وقایع تافت باوجودضعف تن‌واستیلاء لوازم پیری برشهرستان بدن ازغایت غیرت خسروانه ونهایت حمیت پادشاهانه‌درمحفهٔ‌محفوف بانوار فتح‌و پیروزی درآمده امیر نظام‌الدین علی‌شیروامیرمبارزالدین محمدولی بیکرا درهرات گذاشت ودر ماه محرم‌الحرام‌سنهٔ ست وتسعمائه‌روی‌بهراه آورده علم‌عزیمت بجانب استرآباد برافراشت ودراثناءراه مظفرحسین‌میرزا وامیرمحمد برندق برلاس وسایرحکام ولایات بموکب همایون پیوستند وتمامی سپاه خراسان درملازمت رکاب‌ظفرانتساب مجتمع گشته دعاگو وثناخوان کمرخدمت بستندو خبرنهضت رایت‌نصرت آیت بمحمدحسین میرزا رسید و صلاح‌در توقف‌ندیده کرت دیگرعنان یکران بوادی فرار گردانید وحضرت خاقانی بعدازطی منازل‌وقطع مراحل‌دارالفتح‌استرآبادرا بفرنزول‌همایون‌آرایش‌داده‌جناح‌مرحمت واحسان برمفارق اهالی مملکت‌جرجان مبسوط ساخت وبتمهید بساط معدلت وانصاف‌و انتساخ رسوم بدعت واعتساف پرداخته بدستورمعهود اساس‌سرافرازی ورعیت نوازی برافراخت درآن‌اثناء محمد محسنمیرزا اعتمادبر کمال‌شفقت وعطوفت حضرت خاقانی کرده‌عازم ملازمت‌پدربزرگوار گشت‌و رسولان سخندان بآستان سلطنت آشیان‌فرستاده مافی‌الضمیر خویش‌عرضه داشت نمودخاقان‌منصور ازاین‌معنی‌بغایت مبتهج ومسرور شده فرستادگان شاهزاده‌رابا‌صناف الطاف مفتخرومباهی گردانیدومصحوب ایشان‌استمالت نامه‌هاارسال‌داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرمود و محمد محسنمیرزا بعداز مطالعه مکاتیب مطاعه‌بجانب اردوی همایون‌درحرکت آمد و خاقان منصورامیر محمدبرندق را باستقبال شاهزاده نامزدکرده برزبان الهام بیان گذرانیدکه باید در هیچ‌منزل طریق حزم‌و احتیاط نامرعی‌نماندزیراکه محمدحسین میرزا بغایت نزدیکست مباداکه ناگهان خودرا بکپک‌میرزا رساند ودست‌بردی نماید وامیرمحمد برندق بعد ازطی مسافت بشاهزاده رسید وپیشکش کشیده اززبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیزو کلمات‌مودت‌انگیزمعروض‌داشت‌وشاهزاده نسبت بجناب‌امارت منقبت لوازم اعزاز واحترام مرعی داشته همعنان‌او رایت عزیمت‌بصوب اردوی اعلی برافراشت ودر غایت غرور وغفلت قطع‌منازل می‌نمود واز قرب جوار محمدحسین میرزا غافل‌بوده بخلاف فرموده پدربزرگوار طریقهٔ‌حزم رعایت نمی‌فرمود ومحمدحسین میرزا ازین‌معنی‌وقوف یافته‌بدانجانب ایلغارکردودریکی ازمراحل که اکثرسپاه کپک‌میرزا بطلب‌کاه وجو پریشان شده‌بودندبکناراردوی برادررسید ومحمدمحسن میرزا سپاهی سپاه‌محمدحسین میرزاراا دیده دانست‌که مجال توقف محالست باتفاق امیرمحمد برندق وامرا وارکان دولت خویش‌سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت وتمامی اسبان وشتران وخیمه و خرگاه واحمال‌و اثقال اورا محمدحسین میرزا غنیمت‌گرفته بجانب‌کنار آب اترك باز گشت‌وچون خاقان‌منصور استماع‌فرمودکه آن‌چه‌برضمیر انورهمایون گذشته بودفرزند ارجمندرا بوقوع انجامیده فرمان فرمود که‌امراء عظام ووزراء‌آصف احتشام براق میرزا کپکرا ازخاصهٔ‌همایون سرانجام نموده‌باستقبال اوفرستند وهریك از ارکان‌دولت

جهة یکی ازامراء خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بر آن حسب والحکم بتقدیم رسانیده باصناف آن چه محمد حسین میرزا ازمحمد محسن میرزا گرفته بود بیك ساعت دراردوی همایون سامان یافت وامراءعظام آن اشیاءرا نزدشاهزاده فرستاده بعداز آنمراسم استقبال بجای آوردند وکپکمیرزا در سرپل سنگین بسعادت دستبوس خاقان ظفرقرین فایزشده از افعال سابقه اعتذار واستغفار نمود وبانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخرو مباهی گشته پایهٔ قدر ومنزلتش درافزود و بفرمان خاقان مظفرلوا منصب امارت دیوان اعلی بشاه زادهٔ سعادتمند تعلق گرفت و فرامین مطاعه بمهرعالی آن دری اوج کام کاری صفت زیب وزینت پذیرفت در این اثنا بتلقین ملقن عالم غیب وارشادهاتف فضای لاریب محمدحسین میرزا را از سلوك طریق مخالفت پدربزرگوار غایت ندامت دست داد وجهةعذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان باپیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان پوزش پذیر معاذیر آنفرزند رانیز بحسن قبول تلقی نمود وعرق شفقت ابوت درحرکت آمد کرت دیگر سلطنت جرجان رابوی تفویض فرمودوبعد از آمدشد رسل ورسایل و تمهید قواعد عهدوپیمان خاقان عالیمکان مجدداً نشان ایالت آنملکت رانزد شاهزاده فرستاد و عـزم مراجعت بمستقر جاه وجلال جـزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد ودر اثناء راه قامت قابلیت میرزامحمد محسن رابخلع طلادوزکه خنجرمرصع زیب وزینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس ومشهد مقدسه وابیورد ونسا و یازر و درون رابرأی صوابنمایش متعلق گردانید واورا شرف رخصت ارزانی داشت وباوجودوفور سرماوبارندگی درطی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رسانید

ذکـر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منـزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیـات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی

از مطلع ضمایر فضایل مآثرناظمان مناظم سخندانی نیر عالم افروز ایـن معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشراف طبقات انسانی رابشرف (ولقد کرمنا بنی آدم) مشرف گردانیده وبتشریف خطاب (یاابن آدم خلقت العالم لاجلك و خلقتك لاجلی) فرق مباهات ایشانرا باوج سموات رسانیده پس نتواند بودکه دارقرار وفضای اقـتدار آن نوع گرامی غیر اینمرحله بی اعتبار وسرای ناپایدار جائی نبـاشد بیت دنیا بنزد اهـل خردبس محقر است ☆ یاآفتاب قدر توازذره کمتر است بلکه مناسب علوشأن ورفعت مکان طایفهٔ که خلعت افتخارشان بطراز (وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا) مطرز شاهدآن است که بیش از چندسال دراین منزل پر ملال نپایند وچون ندای (یـا آیتها

النفس المطمئنه) شنوندبی‌شایبهٔاهمال بریاض دلگشای خلدبرین انتقال نمایند بقدم‌همت ازمضیق زحمت و تباهی بسمت نامتناهی خرامید وبدیده بصیرت نظارهٔ عالم ملکوت نموده (فی‌مقعدصدق عندملیك)مقدربیارامند بیت بربن‌سرای فنا دل منه که جای‌دگر☆ برای مسکن توبر کشیده‌اند قصور هرچند عارف خبیرداند که‌غرض از ترتیب این تشبیب چیست‌و مقصوداز تمهیداین‌تقریر واقعهٔ ناگزیر کیست خامهٔ مشکین‌عمامه کسوت سوگواری‌پوشیده کیفیت آن‌مصیبت رابابن عبارت در سلك تحریر می‌کشدکه درروز دوشنبه پنجم جمادی‌الاخری‌قاصدی قمرمسیرازاردوی اعلی بدارالسلطنهٔ هرات رسید و این بشارت رسانیدکه مواکب کواکب مراتب برجناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت واستقلال است‌واز اهتزاز نسایم این‌خبر بهجت‌اثر درقلب زمستان ریاض‌آمالی و آمال متوطنان آن‌دیار خضرت ونظارت پذیرفته خواص وعوام‌فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد وروزسه‌شنبه نمازپیشین مقرب حضرت خاقان ظفرقرین امیر نظام‌الدین‌علی‌شیر باجمعی ازاجلهٔ اصحاب واعزهٔ احباب برسم استقبال متوجه‌گشته شب‌چهار شنبه درر باط‌پریان منزل‌گزید و روز دیگر ازآن‌جا برباط پایاب تشریف برده در آن مقام خبرقرب وصول موکب همایون استماع نمود ودر اکثر آن‌شب ازغایت شعف بسه ادراك شرف ملازمت خاقان کام‌کار بیدار بود ودروقتی‌که رایضان تقدیر محفه زرنگار خسرو ثوابت وسیار رابرتوسن‌سپهردوار بستند بصحت‌وسلامت‌سوارشده بجانب رباط‌امیر محمدولی بیك که‌در آن‌شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود وبعد از طی اندك مسافتی فوج‌فوج ازملازمان رکاب سعادت انتساب‌ازپیش رسیده بتقبیل انامل‌فیاض آن‌جناب سرافراز می‌گشتند ونوازش می‌یافتند ودر موضعی‌که مشهور است بخواجه عباس محفه‌محفوف بدولت واقبال خاقان ستوده خصال‌از دوربنظر درآمده عالی‌جناب معالی‌سپاه‌خواجه شهاب‌الدین‌عبدالله بیشتر راند ومقرب‌حضرت سلطانی آن‌حاوی‌کمالات نفسانی‌رادرآغوش مهربانی کشید ومراسم پرسش بتقدیم رسانید وهنوز از سخن‌فارغ نگشته‌بود که‌تغییر تمام بحال آن امیر عالی‌مقام راه یافته ازغایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله ازمن واقف باش ومقارن آن‌سخن محفه حضرت خاقانی نزدیك رسیده مقرب حضرت سلطانی ازاسب فرودآمد تاپیش‌رفته بعز معانقهٔ پادشاه عالم‌پناه معزز گردد وچون پای‌های آن‌جناب را قوت‌رفتار نمانده بودیکدست بردوش خواجه‌عبدالله ودستی دیگر بر کتف مولانا جلال‌الدین قاسم خوانده‌میر انداخته بلطائف‌الحیل خودرا نزدیك‌بمحفه رسانید وبتقبیل‌انامل فیاض قیام‌نموده بواسطهٔ استیلاء ضعف همانجا بنشست وهرچند خاقان سعادتمند بزبان تلطف ودلجوئی آن‌امیر صافی ضمیررا مخاطب‌ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست‌گفت واینمعنی موجب پریشانی خاطر خاقانی شده فرمودکه آن‌جناب‌را درمحفهٔ خاصه‌که کوتل‌بود خوابانند وهمان شب بشهر رسانند و خواجه عبدالله‌را بتعهدحال آن‌مهرسپهر فضل‌وکمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط پریان گشت آن‌گاه علامات سکته در نبض وبشرهٔ مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده

جمعی که ازعلم طب وقوف داشتندفرمودند که هم اینجامریض را فصدمی باید کردتا صورت صحت روی نماید امامولانا عبدالحی تونی که او نیز دم از طبابت میزد درطریق خلاف سلوك نمود و گفت که بعدازوصول بهرات واجتماع اطباء درعلاج شروع می باید کردتا خطائی واقع نشود وخواجه شهاب الدین عبدالله رأی ثانی رامستصوب شمرده مقرب حضرت سلطانی را درمحفه خوابانیده روی براه آورد بندهٔ دولتخواه که غریق بحر نعم آن امیر عالی جاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آن جناب در تردد افتاده مسرعی نزد خاقان منصور فرستادو کیفیت حال را پیغام داد آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای رأی این ضعیف عمل نموده رك بگشایند اماتازمان بازآمدن قاصد وپیداشدن فصاد سه فرسخ مسافت مطوی گشته بود وفرصت فوت شده لاجرم بعد ازفصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته درنیمشب جمعه آنجنابرا بمنزلش رسانیدند وعلی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر قصدفصد کردند اماچون کارازدست رفته فایدهٔ نداد وهمان لحظه خاقان منصـ ـر بالین امیرهدایت قرین تشریف آورده اورابغایت بیشعور دیـد ودل برواقعه نا گزیر نهاده قطرات اشك از فوارهٔ دیده فرو بارید وروز شنبه صعوبت آن عارضه ازپیشتر بیشتر شده صبح یکشنبه مـرغ روح مطهرش قفس قالب شکست واز تنگنای هیکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود رباعی دردا کـه پاکباز جهان ازجهـان برفت ✿ پاك آنچنان که آمده بودآنچنان بـرفت روحش که شاه باز معارف شکاربود ✿ آواز طبل‌شاه شنیدوروان برفت علی‌الصباح که خورشید خاوری ازباطن نیلوفری مانند شعلهٔ اندوه ازدرون ماتم زدگان ظاهرشد اینخبر محنت اثردر دارالسلطنهٔ هراة اشتهاریافت ونایرهٔ حزن واندوه کانون درون خواص وعوام را فرو تافت آواز نالهٔ نفیر امیر و وزیر وبرنا وپیرصدا درگنبد منیرمدور انداخت و سپهرخضرا بموافقت اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشك قطرات باران ریزان ساخت علماء اعلام را عمامهٔ عزت ازسرافتاده متحیر شدند که دیگر تربیت ازکه یابند وفضلاء لازم‌الاحترام راخلعت شکیبائی چاك گشته ندانستند که من بعد بمجلس که شتابند زهی سنگدلی کوه که از صدمت آنحالت متزلزل نگردیـد وخهی بیرحمی سپهر که از الم آنحادثه خیل نجوم را بسان اشك غمزدگان فرو نبارید نظم چراخون نبارید چشم سپهر ✿ چراگشت روشن دگرماه‌ومهر چرا سلك ایام درهم نشد ✿ چراماه وسال جهان کم نشد خاقان منصور ومهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل مقرب‌حضرت سلطانی تشریف آوردند وسادات ومشایخ وعلما جمع گشته بدن بی بدیلش را بطریقهٔ شریعت‌غرا غسل‌دادندوجنازهٔ رحمت اندازه‌را بعیدگاه هراة برده بعد ازاداء نماز بلندی که درشمال مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بـود رسانیدندو بمقتضاء سنت سنیهٔ خیرالبریه علیه‌السلام والتحیه

مدفون گردانیدند ع ایغاك چه‌دانی که‌چه دربر داری وحضرت خاقانی سه‌روز در تعزیت سرای مقرب‌حضرت سلطانی توقف کرده بـا سایر اصحاب آن مصیبت مشارك بود ومساهم وازمفارقت آن‌امیر صایب‌تدبیر صاحب‌حشمت غمناك بـود ومتالـم آن‌گاه بترتیب آش هفتم اشارت فرمود امراه تواچی و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که‌درشهری بدین‌عظمت منزلی که‌گنجایش کشیدن‌آن اطعمه‌داشته‌باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که‌سادات ومشایخ وعلما وفضلا وشعرا وامرا وصدور و وزرا بلکه تمامی فرق برایا درروز هفتم ازآن مصیبت عظمی در صحرای خوص‌ماهیان که درشمال عیدگاه دارالسلطنهٔ هراة استجمع آمدندوخاقان منصور درخیمهٔ دوازده پایهٔ‌همایون که‌درآن منزل برافراخته بودند برتخت نشسته‌مجلسی دست‌درهم داد که‌در ازمنهٔ سابقه وقرون ماضیه‌هرگز چشم هیچ دیده‌وری برهمچنان جمعیتی نیفتاده بودامراء تواچی سوار شده بلوازم چاوشی برداخته تواچیان و خونسالاران آش آغاز کشیدن کردند وبعد ازخوردن طعام حفاظ خوش‌الحان بقرائت آیات کلام‌معجز نظـام اقـدام نموده ختمات بجای آوردند وخدام‌بارگاه‌شهرباری اصحاب سوگواری‌را بسلب کسوف تعزیت مامور گردانیده لباسهای فاخره‌بوشانیدند وآنحضرت اکثرآنجماعت‌را نزدیك بپایهٔ سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود وبصبر وثبات وصیت فرمودشعرا وفضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت انتمارا بعبارت مختلفه در سلك نظم کشیدندودرمرثیه آن‌ذات خجسته صفات قصاید ومقطعات منظوم‌گردانیدند ازجمله امیرصدرالدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگـاشت کـه **قطعه** میردین پرور علیشیر آنکه‌بود ✿ عقل ورایش ملك‌وملت را پناه✿درهدایت‌هادی راه هدی ✿ درولایت والی‌دین‌آله ✿عاقبت زین‌تنگنا آمد بتنك ✿ شد سوی فردوس بـا صد عزوجاه درجنان‌برسید از تـاریخ‌فوت✿گفت رضوانش ولایت انتباه وراقم حروف را در تاریخ‌آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده‌بودکه **قطعه** جناب امیرهدایت بناهی ✿ که ظاهر ازاوگشت‌آثاررحمت✿شداز خارزار جهان سوی‌باغی✿ که آنجا شگفته است گلزار رحمت✿ ونازل‌شدانواررحمت بروحش✿ بجوسال فوتش زانـوار رحمت وبنا برآنکه قلم دوزبان دربیان مکارم اخلاق ومحاسن آداب وتفصیل اشعارو مؤلفات وتعداد و آثار وعمارات آن فرخنده صفات رسالهٔ علیحده مکارم‌الاخلاق نام‌در سلك تحریر کشیده است وآن‌نسخه درمیان فرق انام اشتهار تمام‌دارد درین مقـام در ذکر آن امـور شروع ننموده و ابواب تبیین سایر وقایع زمـان حضرت خاقـان منصور برگشود

گفتـار در بیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت خـاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوارمغفرت حضرت رحیم‌غفور

شاهزادهٔ وافر تهور معین‌الدین ابوالمحسن بهادر چون استماع نمود که‌پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالی‌مقدارش محمدمحسن میرزا کمال عطوفت‌و مهربانی بتقدیم رسانید وایالات ولایت‌طوس ومشهد مقدسه‌ونساوابیورد ویازر ودرون رامع‌توابع ولواحق‌بوی مفوض گردانید احرام طواف قبلهٔاقبال وکعبه آمانی‌وآمال بسته درهمان اوقات کـه امیر علیشیروفات یافت با زبانی عذرخواه ودلی مشحون باخلاص پادشاه بدارالسلطنهٔ هراة شتافت وخاقان‌منصور آن قـرةالعین سلطنت رادر آغوش شفقت کشیده انـواع اصطناع بجای آورد وشاهزاده دوسه ماه درظل‌عنایت وپناه عطوفت والد ماجدخویش بعیش وعشرت اوقات گذرانیده رخصت انصراف حاصل‌نمود وراضی وشاکـر بجانب مرو توجه فرمود ودرماه ربیع‌الاولی سنهٔ سبع و تسعمائه شاهزادهٔ سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعـالم ابدی منتقل گشت وچون آن خبـر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهررسید بغایت ملول شده بالاخره زبان‌همایون بکلمهٔ (اناالله وانااالیه‌راجعون) بگشاد وبعداز اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که‌سیورغال‌آن شاهزاده مرحوم بودببرادر اعیانی اوابراهیم حسین‌میرزادادوهنوز جراحت مصیبت‌محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که‌دست زمانهٔ ستم‌آئین نیل‌ملالی دیگر برچهرهٔاحوال خاقان پسندیده خصال کشید وشاهزادهٔعالمیان‌میرزاحیدر محمد را فی‌سنهٔ‌ثمان‌وتسعمائه وقت حلول اجل‌طبیعی دررسید دری‌نورافشان افق‌سلطنهٔ وجهانداری ازاوج‌کمال‌روی بحضیض وبال‌نهاد وماه تابان سپهر خلافت‌وکامکاری بمحنت‌خسوف مبتلا گشته درمحاق احتراق افتاد **رباعی** ایدل بجهان ثبات امریست محال ٭ پیوسته سرور اوست مقرون بملال ٭ هرکوکب‌مسعود که‌بنموده جمال٭ پس زود کمال او پذیرفت زوال خاقـان منصور از صعوبت مهاجرت آنقرةالعین سلطنهٔ عنـان شکیبائی از دست داده لبـاس سوگواری پوشیده ووالدهٔ غم دیده‌اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی‌ارغوانی برروی‌زمین‌روا نساخته‌فریادوزاری‌باوج‌فلك‌زنگاری‌رسانیده **نظم** زمژگان دم‌بدم خوناب‌میریخت ٭مگوخوناب‌خون‌ناب‌میریخت٭ زدست‌جوردوران‌جفاجو٭ گهی بر سینه‌میزدگاه برروی‌آخرالامرهمگنان‌دست‌درحبل‌متین‌شکیبائی‌واصطبارزده نعش‌شاهزادهٔ مرحوم راباآئین شریعت سیدالمرسلین درمدرسهٔ سلطانی دفن‌کردند وجههٔ ترویح روح مطهرش چندروز لوازم اطعام‌طعام وختمات‌کلام ذوالجلال والاکرام بجای‌آوردندودر شوال‌همین سال سلطان‌اسکندرمیرزا که‌برادر زاده وداماد خاقان منصور بود دراختیار سفر آخرت اقتدا بحیدرمحمد میرزا نمود وبدستور معهود لوازم‌تعزیت ومصیبت‌باقامت رسید وروح‌شریفش بختمات‌کلام‌واطعام طعام شادگردید ودرخلال این‌احوال عبدالباقی میرزا ولد میرزاعثمان بن‌میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده وجده بسلاطین آق‌قویلوق می‌پیوست ومرادبیك حاکم یزد که‌درولایات عراق اعتبارداشت ازصدمات سپاه‌ظفرپناه نواب کامیاب شاهی فرارنموده بدارالسلطنهٔ هراة رسیدند وخاقان‌منصور مقدم‌شریف ایشان‌را عزیزداشته میرزاعبدالباقی رابمزیدالتفات

مفتخر ومباهی گردانید ومهد علیاسلطانم بیگم راکه سابقا درحباله نکاح سلطان ویس میرزا بسرمیبرد باوی درسلك ازدواج کشید بیت دربن صندل سرای آبنوسی ✿ گهی ماتم بود گاهی‌عروسی

ذکر توجه ابن حسین‌میرزا بجانب سیستان وبیان‌بعضی‌دیگراز حوادث که‌روی نمود درآن اوان

در سنهٔ ثمان‌وتسعمائه حاجم حاجی‌لار که‌کوتوال قلعه‌لاش بودبهوا خواهی‌خاقان منصور باحاکم امیرسلطان علی‌ارغون باغی شدوعرضه داشتی بپایهٔ سریراعلی فرستاد مضمون آنکه اگررایت نصرت نشان‌یکی ازشاهزادگان‌سایهٔ وصول بدین‌حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر میگردد بنابر آن خاقان عالیشان ابن‌حسین میرزارابا دو هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت بآنولایت شتافته وحدود سیستان راتاخته درآواق رایت اقامت برافراخت وچون‌اینخبر بسمع امیرذوالنون‌رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع‌بیك روی بطرف معسکر شاه‌زاده‌آورد ودرطی‌مسافت مسارعت کرده‌صباحی که‌هنوز ابن‌حسین میرزا درخواب‌خمار بود ولشکریانش متفرق بودند ماهچهٔ علم امیرذوالنون پرتووصول برنواحی اواق انداخت وشاه‌زاده متنبه‌شده باقرب سیصدسوار که‌درآنزمان‌درآستان‌سعادت آشیانش‌حاضر بودند متوجه اعداگشت وازآنجانب فاضل‌کوکلتاش که‌منغلای‌لشگر ارغونیان بوددر برابر حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران‌جانبین دست باستعمال تیروکمان وسیف‌وسنان بردند مقارن آن حال ازیکطرف امیر ذوالنون باجمعی کثیر از دلیران قوم ارغون واز جانب دیگر شجاع بیك‌بافوجی غفیراز لشگریان قندهار بمعرکه رسیدند وشاه‌زاده راشکاری‌واردر میان گرفتند وآنحضرت ساعتی بمحاربه اقدام نموده دراثناء کروفر رانش بزخم نیزه مجروح گشت لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت وامیر ذوالنون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر ومنصور بزمین داورشتافت ودرسنهٔ ۹۰۹ فریدون حسین‌میرزابیجهتی ظاهرأخیال گریز کرده ببهانهٔ شکار از دارالسلطنهٔ هرات بیرون رفت وراه استرآباد پیش‌گرفت بعدازوصول بحدود آن‌ولایت محمدحسین‌میرزا مراسم استقبال بجای آورده دربارهٔ برادر انواع اشفاق واعطاف ظاهر کرد بحسب تقدیر ملك‌قدیر هم‌درآن ایام محمدحسین میرزا بمرض‌حصبه‌مبتلاشده درگذشت وفریدون حسین‌میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری وتعزیت‌داری برمسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت‌چو مرك افکند افسری ازسری✿نهد آسمان بر سر دیگری

ذکربیرون‌رفتن سمرقند ازحوزهٔ دیوان‌ظهیرالدین محمدبابر پادشاه وبیان مخالفت‌میرزا جهانگیر بسبب‌اغواء بعضی ازامراء درگاه

سلاطینی که کشور می گشایند ٭ زاخوان گوی دولت میر بایند نباشد از خلاف ظلم کیشان ٭ بیك منوال دایم حال ایشان بیك نهضت گهی ملکی ستانند ٭ گهی در کار خود حیران بمانند، ثمر نوشند گاهی در ثمرقند ٭ زمانی نی ثمر یابند نی قند، چنین باشد دراول حال ایشان ٭ بوددر افت وخیز اقبال ایشان ٭ ولی یابند آخر سر فرازی چو سلطان جهان خاقان غازی ظهیرالدین محمد پادشاهی ٭ که مانندش نبوده دین پناهی، خدیو کامران پرتهور ٭ ملاذملك وملت شاه بابر. وکیفیت حال خجسته مآل آن پادشاه سعادتمند بعداز فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره وکثرت وقوع محاربه ومناظره سمرقندیان بغایت مفلوك وبی بضاعت شده بودند چنانچه اکثر ایشان جهة زراعت تخم وتقاوی مسألت مینمودند لاجرم ازهمه رعایا ومزارعان آن خطه جنت نشان امرا ولشکریان پادشاه نافذ فرمان را چیزی نرسید وجزئی که ازهرطرف الجه گرفته بودند دراندك زمانی خرج شده خرجی همگنان باتمام انجامید واوزون حسن که دراخسی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود وپیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفهٔ ضمیر تحریر مینمود ازاختلال احوال ملازمان موکب ظفرمآل خبر یافته نهانی قاصدان بسمرقند فرستاده امرا وسپاهیان را بسلطنت جهان گیر میرزا دعوت کرده ابواب مکروتزویر بر گشاد چون کوچ ومتعلقان آن طایفه درفرغانه بود وبواسطهٔ افلاس توقف درسمرقند موافق مزاج ایشان نمی نمود رشتهٔ اخلاص را بانامل عدم وفا بگسیختند ویکیك و دو دو باندجان آورده ازسمرقند بگریختند وخانقلی وبیان قلی وابراهیم بیکچیك وسلطان احمدتنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت این جماعت فرار برقرار اختیار نمودند پادشاه ستوده خصال چون حال بر اینمنوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اخسی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نمایندو گریختگانرا بسمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تأدیب فرمایند چون خواجه قاضی بمقصد رسید وسبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آنمردم فرمان فرمود وبعداز آن که اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته ومیرزا جهان گیر را بسلطنت نامزد کرده قاصدی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دارالسلطنهٔ سمرقند بحیز تسخیر پادشاه سعادتمند در آمده لایق چنان می نماید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهان گیر میرزا گردد و پادشاه خورده دان اینملتمس رابدو جهة اجابت نفرمود اول آنکه در آن ولا سلطان محمود خان همین توقع کرده بود و مقبول نیفتاده دیگر درآنمحل که سلطان احمد تنبل واکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه ازسمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجه قبول می یافت مردم دوروونزدیك وترك وتازیك حمل برضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال می نمودند وچون قاصد امراء فرغانه مراجعت کرد وجوابیکه شنیده بود برزبان آورد تمامی مخالفان دراخسی که مقرعز جهان گیر میرزا بود مجتمع گشته درشیوهٔ بغی وعصیان طغیان نمودند ولشکر باندجان کشیده ایلغاری بسر تولون خواجه مغول که بموجب

فرمان پادشاه متوجه اندجان بود ارسال فرمودند و آن طایفه باغیه درمیان دوآب ناگاه بسر تولون خواجه رسیده واورا دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد **القصه** چون ظاهر اندجان مضرب خیام خدام جهان گیر میرزا و متابعان شد علی دوست طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آن خطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در تسلی خواطر مردم کاری و ترتیب اسباب حصار داری سعی نمود خواجه مولانا در آن ولا موازی هیجده هزار گوسفند ازخاصهٔ خوددر میان لشکریان ومتعلقان ایشان قسمت فرمود وچون ایام محاصره سمت امتداد پذیرفت و آتش فتنهٔ اوزون حسن وسلطان احمد تنبل بآب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والده وجدهٔ حضرت پادشاهی متعاقب ومتواتر رسل ووسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه والحاح تمام التماس حضور لواء منصور کرده غایت عجز وبیچارگی خودرا پیغام دادند در آن اثنا موادفاسده حصن بدن پادشاه زمن را احاطه نمود واعتدال مزاج صاحب تاج و تخت باختلال انجامیده مرضی صعب ابواب فساد برگشود وسلطان طبیعت درمقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد ازپنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت ناپرهیزی واقع شده مرض نکس کرد ودرین کرت شدت حالت بمثابهٔ انجامید که آن نور دیدهٔ مردم را مجال تکلم نماند وهرکس بیماردار بود بنیت صحت آب برلب آن حضرت می چکاندار کان دولت ابد پیوند صلات وصدقات بفقراء سمرقند رسانیدند واطباء مسیحا دم در ترتیب اشربه واغذیه وترکیب ادویه کوشیدند و صلحاء خضر مقدم ازروی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را ازحکیم علی الاطلاق طلبید(وهذادعاء لایردلانه صلاح ـ لاصناف البریه) شامل وهم در آن چندروز ازدارالشفاء(واذا مرضت فهو یشفین) صحت کامل قرین مزاج اعتدال آئین پادشاه روی زمین گشت و الم سقم ازجسم لطیف آنمظهر لطف و کرم دوری جسته غلغلهٔ شادمانی مقرب بارگاه حضرت کشورستانی ازایوان کیوان درگذشت ودر آن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی وخواجه قاضی مبنی از جمعیت مخالفان ومبنی بر استدعاء لواء ظفرنشان وصول یافت بنا بر آن پادشاه کامران بعداز آنکه صدروز خطهٔ سمرقندرا بیمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرد ودرروز شنبه ای که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بوداعلام نصرت اعلام برافراشت وروز سه شنبه قضیهٔ خجند ازفرحضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت وهمان ساعت قاصدی ازاندجان رسید وبشرف عرض رسانید که قبل ازین بهفت روزعلی دوست طغائی بامخالفان موافقت نموده دروازهٔ اندجان رابر روی ایشان گشود کیفیت اینحال برین منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه جهانیان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود وامرا وارکان دولت قبل ازآنکه آنحضرت صحت یابد او رارخصت مراجعت دادند وآن شخص خبرشدت مرض پادشاه زمن راباوزون حسن رسانید واوزون حسن اورا نزد علی

دوست طغائی فرستاد تا کیفیت آنحالت‌را شرح داد بنابرآن تزلزل بارکان ثبات وقرار اوراه یافت ومایل بمصالحه گشته بعضی از مخالفان‌را بدروازهٔ خاکان طلبید و بعد از تاکید عهد مقالید قلعه وشهر تسلیم نموده وچون میرزا جهانگیر واتباع آنحضرت را تسخیر اندجان تیسیر پذیرفت و خبروصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بخجند سمت شیوع گرفت خواجه مولانا قاضی‌را که موسوم بعبدالله بود وبدستور معهود دردولتخواهی حضرت پادشاهی سعی می‌نمود بردرارك شهید ساختند وتمامی متعلقان و مفتیان آنجناب را غارت وتاراج کرده رایت بیباکی افراختند وحال‌آنکه خواجه مولانا ازجمله تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله بود وبنابروثوقی که برعنایت جناب جلال‌احدیت داشت درمعارك مخوفه کمال‌جرات ظاهرمیساخت **القصه** چـون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار رسید ازناسازگاری زمانهٔ غدار وشهادت‌جناب شریعت شعار ملول ومتاسف گشته‌امیرقاسم‌قوچین‌را بتاشکند روان‌گردانید تاازسلطان محمود خان استمداد نماید وبلکه خان را برآن‌آردکه باسپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید وچون امیرقاسم بملازمت سلطان محمودخان مشرف‌گشت و التماس آن حضرت را معروض داشت خان ملتمس‌را بشرف اجابت اقتران داده متوجه دفع مخالفان شد وحضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی خان وقوف‌یافته ازخجند بمراسم استقبال استعجال نمود ودرجلکاء آهنگران منزل کند ولیك قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید وچون مخالفان‌ازینمعنی وقوف یافـتند در اخسی‌اجتماع نموده رسل ورسایل بپایهٔ سریر خـانی فرستادندومتقبل خدمـات شایسته گشته طالب‌مصالحه شدند وخان ازجلکاءآهنگران‌بطرف‌اخسی کوچ کرده‌قدوةالاعاظم خواجه ابوالمکارم وبرادرکلانتر سلطـان‌احمد تنبل بیك‌راهم برسم رسالت‌نزد اوزون حسن ارسال داشت وایشان را بسلوك طریق موافقت دعوت کرد ومشارالیهما اظهار اخلاص نموده سخنان فریب آمیزبرزبان آوردند والتماس مراجعت لواء خـانی کردند وبنابرآنکه سلطان محمود خان بغایت ساده مزاج بودکلمات روی اندود مخالفان را بسمع قبول‌جای داد ودرمحلی که‌اگریك منزل‌دیگر بجانب اخسی‌میرفت فتح‌میسر میشد روی بتاشکنت آورد لاجرم ملازمان موکب عالی‌پادشاهی که کوچ ومتعلقان ایشان‌در اندجان‌بود از تسخیرآنولایت مایوس گشته قرب ششصد نفر مفارقت‌آنـحضرت اختیار کردند وعلی درویش بیك وعلی‌مزید قوچین ومحمد باقر وشیخ عبدالله اشك آغاسی و میرم‌لاغری‌ازآنجمله بودندوامیرقاسم‌قوچین‌وویس‌لاغری‌وابراهیم‌ساروو شیرم‌طغائی‌وسید قراوامیرشاه‌قوچین‌وسیدقاسم‌اشك‌آقاوقاسم‌عجب‌ومحمددوست‌ولدعلی‌دوست‌طغائی‌ومحمد علی‌مبشروخدابردی‌توقچی‌مغول‌و یارك‌طغائی‌وسلطان‌علی‌باباوپیردرویش‌وشیخ‌ویس‌ویار علی‌بلال وقاسم‌میرآخور وحیدر رکابدار بابیشترازدویست‌کس درملازمت پـادشاه بحر مکرمت ثبات قدم نمودند وآنحضرت باآن‌بندگان‌یکجهة‌بصوب‌خجند بازگشت‌وروزی چند اوقات درکمال‌پریشانی گذشت ودرسنهٔ اربع وتسعمائه حضرت پادشاهی قاصدی‌نزد

محمد حسین گورکان که حاکم اوراتیپه بودفرستاده پیغام‌داد که چون درخجند که‌جائیست بغایت‌مضیق‌تنقیص بینهایت بخدام موکب‌عالی‌می‌رسدداعیه‌چنانست که اینزمستان درقریهٔ ساغر قشلاق کرده‌شودومحمدحسین‌تجویز این‌معنی نموده‌رایت‌ظفر پیکر پرتو وصول برساغر افکندوپس‌ازروزی‌چندابراهیم‌ساردوویس‌لاغری‌وشیرم‌طغائی بافوجی‌ازلشکریان‌حسب‌الفرمان متوجه‌یاز ییلاق‌شدند بخیال آنکه بهروجه که‌توانند قلاع آنديار را مسخر گردانندودرآن‌اوان برادرزادهٔ‌سیدیوسف اوغلاقچی احمدیوسف ازقبل‌عم خویش والی آن‌حوالی بود القصه امراوسپاه پادشاه‌عالیجاه‌درآن‌زمستان‌درد یار یاز ییلاق‌غایت‌سعی‌واهتمام‌بجای‌آورده بعضی ازقلاع را بضرب تیغ وبعضی برأی و تدبیر درحیز تسخیر کشیدند وچون اینخبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی‌که بعد از توجه حضرت پادشاهی بخجند بر آن بلدهٔ فردوس مانند استیلا یافته بود تصورنمودکه سید یوسف ضمنادرسلك دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام‌دارد لاجرم اورا بجانب خراسان گسیل کرد و چون موسم سرماوزمستان بپایان‌رسید وحقیقت‌آیت (فانظروا الی آثاررحمةالله کیف یحی‌الارض بعدموتها) ظاهر گردید سلطان علی‌میرزا ازجناب هدایت انتما خواجه قطب‌الدین یحیی التماس‌نمود که بجانب ساغرروند وازپادشاه نیکوسیر طلب صلح‌نمایند وخواجه‌آن ملتمس را مبذول داشته وهمت عالی برتاکید قواعدمصالحه‌گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاك اعتقاد مقدم شریف آن قدوه اصحاب رشدورشادرا مغتنم دانسته به تعظیم و تبجیل (ومابعدمن‌هذاالقبیل)قیام‌واقدام نمود وآنچه خواجه درباب صلح وصفا بمسامع اشراف اعلی‌رسانید بعز قبول‌مقرون‌گردانید وخواجه یحیی‌مقضی‌المرام بسمرقند مراجعت‌کرده پادشاه عالی‌مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اوراتیپه بود منزل گزید ودرتدبیر تسخیر ملك متحیر گشته توجه بطرفیکه مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطراقبال مآثر حضور نمینمود وازسکون‌درآن نواحی نیز ابواب وصول مرام برروی روزگارخدام ذوی‌الاحترام نمی‌گشود مصراع نی‌رأی سفر کردن ونی روی اقامت درآن اثناافتخار الاعاظم خواجه ابوالمکارم که درسلك دولتخواهان پادشاهی‌منتظم‌بود بمعسکر نصرت اثررسید وشرف ملاقات پادشاه والاگهر حاصل‌کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب‌جاه وجلال گرد ملال بروجنات روزگارش نشست وبه‌نیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحهٔ فایحه برزبان‌رانده رخصت انصراف‌یافت ودرآخرهمان روزقاصدی از نزد علی‌دوست‌طغائی بموکب کشورگشائی‌رسیده بوسیله نواب کامیاب معروض‌داشت که علی دوست از موافقت بازمرهٔ دشمن ومخالفت باپادشاه تهمتن بغایت پشیمان است والتماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس باناملل الطاف بیقیاس رقم عفو برجرایم اوکشند وبجانب مرغینان تشریف برند تاباقدام خدمتکاری موکب شهریاری‌استقبال نموده من بعد پای‌ازجاده عبودیت بیرون ننهد واین سخنان بسمع پادشاه سخندان‌راه یافته دروقت غروب آفتاب درغایت سرعت وشتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قرب بیست‌و پنج فرسخست دردوشب‌ویکروزطی کرده‌صبحی که‌علم بیضا خورشید

عالم آراء از افق مشرق هویدا گشته شب‌محنت منتظران زوایاء ناکامی را ببروز بهجت وشادکامی مبدل گردانیده بود ماهچهٔ بیرق ظفر رونق پادشاهی پرتووصول بـر ساحت دروازه مرغینان افکند و علی‌دوست که بردر دروازه انتظار مقدم همایون می کشید بعد از تاکید قواعد عهدو پیمان‌دروازه رابسان ابواب دولت واقبال برروی ملازمان‌موکب جاه وجلال بازگشاده شرف تقبیل‌رکاب‌خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی‌شامل حال اوشد وچون پادشاه وامراوسپاه ازتعب‌راه برآسودند بموجب فرمان واجب‌الاذعان امیرقاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفر آئین متوجه کوهستان جنوب اندجان شدند تا مردم‌آنجائی‌را از بادیهٔ‌خلاف‌بشاهراه وفاق‌آورندوابراهیم‌ساردوویس لاغری وسیدی قرا باجمعی‌دیگر ازلشکر بجانب‌اخسی‌روان شدند بمصلحت‌آنکه از آب‌خجند گذشته‌مردم جبال آن حوالی رامطیع‌ساخته سرگذار نگذارند وبعد از رفتن امرا بچند روز اوزون حسن وسلطان‌احمد تنبل فرصت غنیمت شمرده ولشکراندجان واخسی‌را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان یکران بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بیک‌فرسخی آن قصبه‌رسیدند درقریه سبیان که درشرقی مرغینان واقعست منزل گزیدند واسباب‌قلعه گیری ترتیب کرده پس ازیکدوروز روبقلعه آوردند و پادشاه شجاعت‌پناه فـوجی از دلیران را بمقاتله مخالفان نامزد فرمودوآنجماعت ازشهر بیرون‌شتافتندودست‌باانداختن تیروراندن‌شمشیر برآورده معاندان را نگذاشتند که بحصار نزدیک‌آیند اما امیرقاسم قوچین وجمعی که بکوهستان جنوب‌اندجان رفته بودند اقوام ایماقات‌آنجائی‌را بتمام‌ایل ومنقاد ساختند وابراهیم سارد ورفقاء اوکه‌بطرف اخسی‌توجه کرده بودند قلعه باب و یکدوحصار دیگرراگرفته‌رایت‌نصرت برافراختند وچون مردم ولایت‌فرغانه خواه‌آشنا وخواه بیگانه ازحکومت اوزون‌حسن وسلطان‌احمدتنبل که دوظالم کافرکیش بداندیش بودند تنفری‌تمام داشتنددرآن‌ایام‌که امراء عظام پادشاه‌گردون غلام‌درحدوداخسی‌اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده تسخیر قلاع و بقاع مینمودند یکی از کلانتران اخسی حسن وتکچه‌نام فوجی ازاوباش وایتام‌جمع‌آورده قلعه‌کوه اخسی رامضبوط‌گردانیدوابراهیم ساردوویس‌لاغری وسیدی قراباشلیغ سپاه پادشاه را بدان‌جا درآورد واز اتفاق حسنه آنکه درآن اوقات بنده علی ولدحیدر علی‌کوکلتاش وحاجی غازی منبعث بالشکری که سلطان محمود خان جهت‌کومک پادشاه جهانیان تعیین نموده بود بـنواحی اخسی رسیدند و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس وحزن‌گشت وفوجی ازمعتمدان شجاعت پیشه ودلیران حرب اندیشه بکومک قلعهٔ‌اخسی ارسال داشت وآنجماعت‌صبحی‌که بحقیقت شام نکبت ایشان بودبکنار دریـا رسیده از چگونگی احوال امرا وسپاه پادشاه و نوئینان ولشکریان خان‌عالی‌جاه آگاه شدند و سراسیمه‌گشته فوجی از ایشان بخیال عبور ازآن‌آب‌براسبان برق مانند نشستندوفوجی بسفینه درآمدند اما نهنگان دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشان را

فرصت ندادند که کشتی را بالا کشیده ازآب بگذرند بلکه آن جنود ظفر ورود بر
اسبان برهنه سوار گشتند وفوج فوج مانند موج برروی آب روان شدند چنانچه جماعت
مخالفان که درکشتی بودند اصلا متوجه اشتعال نیران قتال نتوانستندگشت غایتش آنکه
قار بوغاج بخشی بطریقهٔ فریب یکی از اولاد امراء مغول را بدست آورده بکشت و بسبب
این حرکت مغولان در استیصال آن زمره بیشتر از پیشتر سعی نموده اکثر نوکران اوزون
حسن ببلاء قتل ممتحن شدند چنانچه از قرب هشتاد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات
نیافت واین خبر باوزون حسن رسیده درساعت ازظاهر مرغینان کوچ کرد وروی بصوب
اندجان آورد ناصر بیك که بحکم جهانگیر میرزا والی آنخطه بودچون کیفیت اینحال را
شنود دانست که بناء آنجماعت از تار عنکبوت بی بنیاد تر است واساس شوکت پادشاه
سلیمان حشمت از سدسکندر استوارتر لاجرم شعارعبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده
قلعه اندجان را مضبوط ساخت وقاصدی جهت اعلام آنحال بدرگاه عالم پناه فرستاد و
اینخبر بمخالفان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی درحرکت آمدوسلطان احمد تنبل بصوب
اوس که اولکاء اوبود کوچ نمودومیرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد ازوصول
ایلچی ناصر بیك بپایهٔ سریر سپهراشتباه پادشاه عالیجاه صباحی که جمشیدبیضا علم یعنی
خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان یکسران
بجانب اندجان انعطاف داده نماز پیشین بمقصد رسید ناصر بیك واولاد عظام اودوست بیك
ومیرم بیك بلوازم استقبال استعجال نمودندوازمراسم نیاز ونثار دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند
وباصناف الطاف واعطاف اختصاص یافته فرق افتخار ومباهات باوج سماوات افراشتند
دارالملك ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار
دیگر درحوزهٔ دیوان آنحضرت قرارگرفت واین فتح مبین درذیقعده سنهٔ اربع وتسعمأئه
ازهجرت خاتم النبیین صفت تیسیر پذیرفت اماسلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر
عازم اوس گشته بودچون بدان حدود رسید مردم قزل ایاغ هجوم نموده ایشان رابقلعه
نگذاشتند لاجرم غایب وخاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند درآمدند واوزون حسن خود
را درقلعهٔ اخسی مضبوط گردانید وپادشاه مظفر لواء لشکر بدانجا کشید واوزون حسن از
مقاومت باخسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیله امراء تهمتن امان طلبید والتماس او
شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی
توقف نمود ومهمات آن قصبه وقصبه کاسان را بسرانجام اقتران داده امراء مغول را
مشمول انعام واحسان رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی
اخسی نصب کرد ع ظفرهمعنان نصرت از پی روان علم نهضت بصوب اندجان برافراشت
اوزون حسن رخصت یافته باکوچ کوچ ومتعلقان بجانب حصارشادمان توجه کرد و
واکثرنوکران او بموجب این بیت که بیت زبیدولت گریزان باش چون تیر ☆ وطن در
کوی صاحبدولتان گیر عملنموده ازوی جداگشتند وبموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد
ازآن زمرهٔ از امراء انجکیان بعرض پادشاه جهانبان رسانیدند که مردمی که در بن فترات

خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات مخصوصان پادشاه را عرضه نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تاغایت بهر کس آمیخته اند سر رشته وفا وعهد را با نامل عذر گسیخته اند و بهنگام مجال پای عدم مروت درراه مکر نهاده بگریخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن خلاف شیوهٔ اولو الالبابست ودرزمین دل ایشان تخم اختصاص کاشتن منافی شیمهٔ اصحاب آداب **بیت** زبدعهد چشم بهی داشتن ٭ بودخاك در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت نفرمایند که این طایفه را قتل وغارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذیابد که هر کس از جهات خود درتصرف هر که هرچه یابد بستاند و بر ینموجب حکم شده مغولان که از کیفیت قضیه قوف یافتند کرت دیگر سالك طریق غوایت گشته از منزل رباطل بطرف اوزکند شتافتند وقاصدی نزد تنبل فرستاده اورا از بغی وعصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما بعد از تخلف آنجمع بیسروپا باستصواب اعاظم امرا امیرقاسم قوچین را با فوجی ازسپاه صف آرا بدفع شرّ ایشان نامزد فرمود وقبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست وروز دیگر دو لشکر در کند آب بیکدیگر رسیده نائرهٔ حرب وضرب التهاب یافت و بتقدیر عزوجل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین وعلی دوست طغائی و ابراهیم سارو وویس لاغری وسیدی قرا وچهار پنج نفر دیگر از انچکیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند وسایر امرا اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند وعلی درویش بیك ومیرم لاغری و امیر توقه و طغائی بیك ومحمد دوست وعلی دوست وامیرشاه قوچین ومیرم دیوان داخل گرفتاران بودند وسلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر ومغرور شده درخدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت ودرالنکی که متصل است به پشتهٔ عیش واز آنجا تا شهر یك فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمد ویکدو بار صف پیکار آراسته ودر دامنه عیش آغاز طیش کرده بخیال جدال جولان نموده ودلیران اندجان بقصد قطع رشتهٔ جان دشمنان از کوچه باغها ومحلات بیرون شهر بفضاء صحرا خرامیدند و لشکر بیگانه را نگذاشتند که نزدیك بدار الملك بلاد فرغانه آیند وتنبل قرب یکماه درآن نواحی بوده ازامرا گرفتار توقه و میرم لاغری را از ضیعت حیات بری ساخته لواء توجه بجانب اوش بر افراخت وحال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم سارو والی بود وآن شخص از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام قلعه سعی واهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعداز اجتماع سپاه شوکت دستگاه درهژدهم محرم الحرام سنهٔ خمس وتسعمائه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ بیك از فرقدوم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت ویکدوروز آنجا اتفاق توقف افتاده قول وبرانغار وجوانغار جنود نصرت شعار بشیران بیشهٔ کارزار استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود وبعداز قطع منزلی اینخبر بگوش سعادت نیوش رسید که مخالفان کیفر کوش از

ظاهر اوش نهضت نموده آهنك رباط سرهنك کرده اند پادشاه وافر هوش با بهادران جوشن پوش ازقریهٔلات که درحدود اوش واقعست عنان بتکامشی دشمنان انعطاف دادو در اثناء راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته چریك منصور هرچه درآن حدود دیدند غارتیدند آنگاه پادشاه نامجو روبجانب قلعهٔ مادو آورد و آنحصاریست بغایت متانت واستواری مشهور وبکمال مناعت و محکمی برالسنه وافواه مذکور طایر وهم تیر پروازاز عروج بر بروجش عاجزو کمند خیال تیز چنگال ازوصول بکنگرهٔ فضیلتش قاصر مرغان هوای فضایش بانسرطایر همرازو ماهیان خندق عمیقش باگاو زمین دمساز نظم حصاری در بلندی رشك افلاك ✿ به بی مثلی مثل درخطهٔ خاك زبان کنگرش همراز انجم ✿ وزو قاصر کمند وهم مردم ودر آن ایام برادر خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل باقرب دویست و پنجاه نفر مردان بی عدیل درآن قلعه اقامت داشت واسباب حصارداری آنچه ضروریست فراهم آورده القصه چون ظاهر قلعهٔ مادو مضرب خیام سپاه جنگجو گشت حصاربان از بالای برج وبارو آغاز انداختن تیروسنك کردند ودلیران لشکرظفر اثر سپر بر سر کشیده روی بخندق وخاکریز آوردند ازاینجانب سفیر تیر چون دعاء مستجاب بعالم بالا رونمود واز آن طرف سنك مرك آهنك بسان کارمخالفان پادشاه فیروزجنك رو بنشیب آورده معنی (القارعة ماالقارعه) بیان فرمود علی بلال وجمعی دیگر ازابطال رجال بزخم سنك پایمال حریف اجل گشتند وطایفهٔ ازمردم حصار نیزصندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده ازسرجان درگذشتند وازصباح که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بودتاوقتی که نظاره گیان انجم ازپس پردهٔ ازرق فام حال آنمعرکه رامشاهده نمودند نایرهٔ محاربه ومحاصره التهاب داشته وروز دیگر خلیل ومتابعان بدیده بصیرت آثار عجز وانکسار بروجنات روزگار خوددیده امان طلبیدند وپادشاه درست پیمان بر شکستگی ایشان ترحم فرموده ازسرریختن خون محصوران درگذشت اماخلیل رابا قرب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثردرعوض طایفهٔ ازخدام بموکب ظفرپیکر که مخالفان مقید داشتند بند کرده مصحوب جمعی ازمعتمدان باندجان فرستاد تاباحتیاط نگاهدارند آنگاه ابجوتویه که قریه ایست ازقری اوش مضرب خیام عساکر پرخروش گشت وسلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصدنمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمندحیله بدان بلده درآید واندجانیان ازاندیشه خائنان وقوف یافته بپای ممانعت پیش آمدند وتنبل قرین یاس وحرمان ازاندجان بازگشته منزل آبخانرا که از اراضی قری رباط سرهنگست معسکر ساخت وآبخان دریك فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود ومدت چهل روز آن دوسپاه دربرابر یکدیگر نشسته ازهیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب غله وکاه تردد میکردند بهم باز میخوردند و دست باستعمال اسباب قتال میبردند وروزی سیدی بیك طغائی در مثل این

معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد وغیر ازاو کسی را از متعینان آسیبی نرسید و در آن منزل امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیك وبعدازواقعه میرزا بابسنقر بابرادران و کوچ متعلقان از قرا تکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بعز بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن آنحال امیر قنبر علی نیز که جهة عرض مرض باوش رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر شجاعت پناه قوی شده صباحی که خورشید خاوری بقصد تعرض مواکب کواکب آهنك فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سروری روی توجه بصوب معسکر مخالفان آورد وجهانگیر میرزا وتنبل ازارتکاب جنك وجدل اجتناب نموده درغایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی ازخیام وپرتل ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد ولشکرگاه آنجمع پریشان ازفر نزول پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت ودرآنشب خبررسید که میرزا جهانگیر باتنبل درقریه خونان که ازآن موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل گزید روزدیگر که خورشید خاور علم ظفر پیکر ازافق مشرق برافراخت وبضرب تیغ زر اندود مواکب کواکب رامنهزم ساخته صدای فتح وفیروزی درعالم انداخت **نظم** صبح زده خسرو انجم حشم ٭ برافق طارم خضر اعلم کردبرون تیغ ظفراز نیام ٭ گشت روان جانب خیل ظلام پادشاه عالمپناه متوجه تعبیه سپاه ظفر دستگاه شده دربرانغار علی دوست طغائی وتوابع راکه شیران بیشهٔ کشورگشائی بودند مقرر ساخت ودرجوانغاررایت شجاعت ابراهیم سارو وویس لاغری وسیدی قرامحمد علیشیر کیچیك بیك برادر کلانتر خواجه کلان بیك را بر افراخت هراول آن لشکر بهرام اثر میرقنبر علی بود واوبازمرهٔ از نهنگان بحر یکدلی آن امرخطیر رااختیار نموده وماهچه لوای پادشاه کشورگشای ازافق قول طلوع کرد وامیر قاسم قوچین بافوجی از بهادران پرخشم وکین درظلال آن رایت اقبال آئین روی باستیصال اعدا آورده سنجق خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب اهل خلاف روانشد وایشان نیز صف قتال برآراستند واستقبال سپاه ظفر مآل نموده خیال جنانرا ازخاشاك جبن بپیراستند ودرمیان شرق وجنوب قریه خونان بموضعی که سقانام داشت آندولشکر بیکدیگر رسیدند وسمند جلادت بمهمیز تیز کرده ازضرب تیغ وتیر وزخم نیزه وشمشیر مشکهای خون درآن صحرا سرنگون گردید کیچیك بیك از جوانغار بربرانغار اعدا تاخت ونواحی قریهٔ خونان ازخون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمدعلی مبشر نیز متعاقب کیچیك بیك حمله آوردند وبنوك سنان نقش وجود جمعی رااز صحیفهٔ هستی بسترد وبهادران سپاه میرزا جهانگیر وتنبل نیز بقدرمقدور درلوازم کشش وخونریزش کوشیدند وگرد نبرد باوج فلك تیز گرد رسانیده آئینه خورشید راتیره گردانیدندامامبشر اقبال دلبران موکب بابری را بخطاب (ان تستفتحوا فقدجاءکم) اختصاص بخشیده ومبشر آمال کوکب طالع آن مهر سپهر سروری را باوج ظفروبرتری رسانیده براعدا غالب گردانیدمیرزاجهانگیر وتنبل شریر درغایت اضطرار

فرار برقرار اختیار کردند وبسیاری ازسپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بدارالفرار آوردند درآنروز قریه خونان ازفر نزول پادشاه کامران دردل ربائی برعارض خوبان تفوق نمود ولوای حضرت کشورگشائی ازآنجا باندجان شتافته روزی چند ازرنج‌راه برآسوده وپس‌ازآن آن‌اسلام پناه‌باستصواب‌امراء عالیجاه تنقیض مخالفان‌را که‌باوز- کند رفته‌بودند مطمح نظرظفر اثرساخته بموضع رباط که بنواحی درمیان ونوشان واقعست خرامید وطرح قشلاق انداخته‌چریك منصور را بتاخت مواضع مخالفان مامور گردانید واعدا ازمقاومت سپاه مظفرلوا عاجز شده‌درآن محل‌امیر قنبر علی که‌بحسب براق لشکر برسایر امرارتبهٔ تفوق داشت بمبالغهٔ تمام طلب رخصت کرد و روی توجه بصوب خجند که‌اولکاه او بود آوردو بعضی دیگرازامرا ولشکریان بتقلید قنبرعلی‌میل بخانهای خود نمودند ونواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی بفراغت غنودند درخلال این‌احوال سلطان احمد تنبل چندنوبت ایلچیان بآستان سلطان‌محمود- خان فرستاده مدد طلبید بیك‌تیه که برادر بزرگتر تنبل بود ودرسدهٔ سنیهٔ‌خانی منصب حجابت داشت واحمدبیك که‌خویش‌مشارالیه واتکه‌ولدخان سلطان محمد خانیکه‌بوداغوا نموده سلطان محمودخان رابر آن آوردندکه سلطان‌محمد بیك را باپنج شش هزار مغول تیغ گذاربکومك تنبل تعیین‌کرده وایشان ازراه ارچه کینت بظاهر کاسان‌شتافته علم‌محاصره‌ومحاربه‌برافراختندواینخبر باندجان‌رسیده پادشاه جهانیان درقلب‌زمستان‌که از شدت برودت درمیان زمین وآسمان قطرات باران بسان لالی عمان منجمد میگشت ومرغ آبی‌اگر توانستی خودرا بامرغ کبابی دربیك سیخ‌کشیده ازسرمتاع جان در میگذشت بصوب کاسان نهضت نمود و یکشب قرین سرما وتعب طی مسافت‌نمود صباح دراخسی نزول فرمود ودرآن‌منزل اندك آسایشی کرده روی‌بصوب کاسان آورد وچون فروغ رایت نصرت‌نشان پرتو وصول بیك‌فرسخی آن بلده انداخت خبررسید که سپاه مغول ازتوجه موکب‌پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خودتافته‌اند اما تنبل‌درروزی که‌برمحاصره‌کاسان و نهضت پادشاه کامران ازاندجان مطلع شدازانکی سوار که در آن اوان محل قرارش بود بصوب کاسان ایلغار کرد و روزی بهن - الصلوتین نزدیك باردوی پادشاه خاقین رسیده چون معلوم نمود که حال چیست‌و سرداران آن معسکر کیست متحیر شد زیرا که‌گمان نمیبرد که‌با وجود شدت سرما وصعوبت‌راه‌درآن زمستان بالشگر بیکران پادشان عالیجاه آن مسافت رابدین سرعت طی توانند نمود وچون چشم مبارك پادشاه بر موکب تنبل افتاد امراء دولت را طلبید و بر زبان الهام بیان راند که غنیم را پروردگار کریم بدینجا رسانیده فی الحال بر وی میباید تاخت ومهم او را بر نهج دلخواه میباید ساخت وپس‌لاغری وبعضی‌ازامراء عرض کردند که روز بیگاه است انشاءالله‌صباح رایت اقبال‌برافرازیم‌ودراستیصال‌نهال اقبال اعدا کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم وپادشاه سخن‌آن زمرهٔ نیکخواه را بسمع قبول‌راه داد اماهمان‌شب تنبل

بصوب قلعهٔ ارخیان گریخت وروز دیگر پادشاه شجاعت‌سیر اورا تعاقب فرموده دریك فرسخی ارخیان منزل غرفه‌عنکان را بمعسکر گردانیدو قرب چهل روز آن‌منزل محل نصب شادروان پادشاهی بود وتنبل‌در ارخیان ثبات‌قدم نموده ابواب مطاوعت برروی‌روزگار خود نگشود ودرآن‌اثنا‌سید یوسف که‌مقدم‌مردم‌فجم‌بودو بواسطه وفورخیل‌وحشم‌وکثرت دینار ودرم ازمرتبهٔ کلانتری آنقوم پای‌برسریر سروری نهاده داعیه عمارت وسروری داشت قاصدی نزد تنبل فرستاد اورا بسلوك طریق موافقت و حرکت بجانب ارخیان نوید داد وپادشاه بادین‌و داد برین‌مراسله اطلاع یافته متوجه‌منزل سید یوسف گشت تا اورا ازامداد‌تنبل مانع آید وازیك‌فرسخی ارخیان شب‌درمیان به پشتخاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر آنحصار شداما قبل‌ازآنکه آن‌مهم سامان‌یابد سلطان‌احمد تنبل در خدمت‌میرزا جهانگیر بآن‌قلعه درآمد وپادشاه بترتیب اسباب قلعه‌گیری‌فرمان داددرآن اثنا علی‌دوست وقنبرعلی سلاح که‌کاخ‌ثبات‌ایشان‌ازخاك وآب عذرو نفاق تغییر یافته بخلاف رضاء‌پادشاه مظفرلوا‌قاصدان‌بقلعه فرستاده‌سخن‌مصالحه‌درمیان انداختند ومیرزاجهانگیر وتنبل ازایشان‌ممنون‌گشته بترتیب مقدمات آن‌مهم‌پرداختند چون‌پرتو شعورپادشاه‌مؤید منصوربرتدبیر آن‌دوامیر افتاد باطناً انکارمینمود امابحسب‌ظاهر ملتمس ایشان‌را شرف اجابت‌داد زیراکه‌علی‌دوست وقنبرعلی آنقدر اعتبارواقتدار یافته بودند که‌در آنزمان پادشاه‌را قبول مقتضای رأی ایشان ضرورت بود وقواعدمصالحه برین‌نهج موکدشد که ازآب‌خجند تااخسی متعلق‌بجهانگیر میرزا باشدوولایات اندجان با توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد وتنبل‌واتباع اوهرگاه کوچهای خودرا از اوزکند بیرون برند آن‌ولایات‌را نیز بتصرف نواب پادشاه کامیاب‌گذارند و بعداز قرار مهمات فرغانه واستمالت‌خویش وبیگانه هردو برادر بموافقت یکدیگر لشکر بسمرقند کشند وهرگاه‌آن‌بلده فردوس مانند راتسخیر نمایند پادشاه کشورگیر آنجا برسریر خلافت‌مصیر نشسته تمامی‌ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد آنگاه میرزا جهانگیر وتنبل ازقلعه بیرون شتافته ملازمت‌پادشاه بلند محل‌دریافتند وباصناف الطاف وانواع اعطاف مفتخر ومباهی‌گشته عنان‌توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهرجان که‌بدرج غالب‌درآید باندجان‌خرامید.خلیل برادرتنبل وسایرگرفتاران را از قید نجات داد وخلع فاخره پوشانیده نزدجهانگیر میرزا فرستادوجهانگیر میرزا نزد طغائی بیك ومحمد دوست وعلی‌دوست وباقی خدام موکب‌پادشاهی راکه‌مقید داشت جامه‌هاعنایت نمود وشرف‌رخصت ارزانی‌فرمود بعدازآن علی‌دوست بوفور خیل وحشم‌و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم‌نخوت‌وجبروت مرتفع گردانیده عظمت وبادبروت اوازحد وعدگذشته مهمات سرکارپادشاهی را بی وقوف نواب بفیصل می رسانید بلکه مقرب‌آنحضرت را بخلاف رضاء پادشاه ستوده اوصاف اجازت داد که‌بهرطرف خواهد توجه‌نماید وابراهیم‌سارو و ویس لاغری‌را بیجهتی مواخذه ومصادره نموده حکم‌کرد که‌ایشان نیزدرآستان خلافت‌نشان نباشندواین معانی برضمیرانور بانی‌مبانی جهانبانی

بغایت گران آمد اماچون زمان مقتضای‌تادیب علی دوست‌نبودچندروزی صبروشکیبائی فرمود **نظم** بی‌صبر گشاد کار کم جوی ✿ هر کار بصبر میگشاید✿ مقصود که‌رخ نهفت‌از خلق ✿رخسار بصبر میگشاید.

ذکر مخالفت محمدمزیدترخان باسلطان‌علی میرزاو توجه‌سلطان‌ویس بسوی سمرقندو بخارا

درآن اوان که پادشاه عالیشان بسبب مخالفت اوزون حسن وسلطان احمد تنبل دست‌ازحفظ بلدهٔ محفوظه سمرقندبازداشته لواء جهانگشا بصوب اند جان بر افـراشت سلطان علی‌میرزاکه دربخارا انتظار چنین روزی میکشید محمد باقر ترخان را بایالت آن خطه مفتخر گردانید ومتوجه‌سمرقند گردید و چون بدارالملك آباء و اجداد رسید زمام‌مهام سرکار سلطنت‌را درقبضه‌اختیار محمد مزیدترخان‌نهاد وامراء ترخانی بمقتضاء کلام معجز نظام سبحانی (حیث قال عزمن‌قایل‌ان‌الانسان لیطغی‌ان‌رآه‌استغنی)در غایت استقلال وعظمت برمسند حکومت قرارگرفت محمدباقر ترخان ازمال وجهات بخـارا ومضافات‌یکدینار ویکمن بار بدیوان سلطان‌علی‌میرزا نمیدادومحمد مزید ترخـان در سمرقند تمامی‌امورملکی ومالی‌وجزئی وکلی‌را از پیش خودگرفته دست سایر امرا و انچکیان رااز تصرف درمهمات‌سرکارسلطانی کوتاه‌گردانید بلکه‌ازحاصل‌شهرفی‌الجمله راتبهٔجهة ضرورة بمیرزا سلطان‌علی تعیین‌نموده اموال‌اکثر ولایات وتومانات سمرقند را باولاد وقرابتان خود مسلم‌داشت لاجرم سلطان‌علی میرزا بابعضی‌از انچکیان اتفاق نموده قصدمزیدترخان کرد جناب‌امارت‌مآبی برین‌معنی اطلاع یافته همعنان سلطانحسین ارغون وبرادر خود اوزون‌حسن پیراحمد وقرابرلاس وجمعی دیگر که‌تابع‌وی بودند از شهر بیرون رفت ومقارن‌آنحال سلطان‌محمودخان محمدحسین‌دوغلات و احمد بیك را با بسیاری ازمغولان بکومك‌میرزا سلطان ویس که‌بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل‌نمود ومحمد مزیدترخان برتوجه‌خان میرزا مطلع‌شده وقوع آن صورت را ازامارات دولت خودپنداشت وقاصدی جهت‌اظهار اخلاص ودولتخواهی‌ارسال نموده عرضه‌داشت کرد که‌مناسب چنان مینماید که‌بسرعت‌هرچه‌تمامتر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت برحوالی‌این‌دیار اندازد تاآنچه‌مطلوب نواب کامیاب است بحصول پیوندد وخان‌میرزا درطی‌مسافت مسارعت فرموده چون‌بنواحی سادوار رسید محمد مزیدترخان لوازم استقبال بجای‌آورده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید اما امراءمغول چنانچه میباید بحالش نپرداختند بلکه‌مواخذه ومصادره اورا‌باخود مخمر ساختند ومنهی کیفیت این‌اندیشه را بگوش‌هوش امیر محمد مزید رسانیده آن‌جناب باسایر امراء سمرقند و متابعان ازخان‌میرزا جداشد بنابرآن‌مغولان ازمقام تسخیر سمرقند گـذشته بیاز ییلاق

رفتند وخیمهٔ اقامت نصب گردید ناگاه سیاهی سپاه سلطان‌علی‌میرزا که‌ازسمرقندبقصد ایشان ایلغارکرده بودنمودار گشت وخان میرزا ومغولان ازمشاهدهٔ آن حالت که در خزانهٔ خیال نگذرانیده بودند سراسیمه‌شده هرطایفهٔ بطرفی گریختند.

ذکررفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر ازواردات احوال آن مظهرالطاف الهی

چون محمدمزید ترخان ازسلطان علی میرزا خائف بود واز ملازمت خان میرزا ابواب‌مراد برروی او نگشود مغول عبدالوهاب راکه سابقا در سلك خدام سده سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریرسلطنت مصیر فرستاده‌عرضه‌داشت کردکه‌اگر چترفلك سای سایهٔ وصول برین‌حدود اندازد بنده مانند دولت‌واقبال کمرخدمت برمیان جان‌بسته درفتح‌سمرقندسعی‌مینمایم وحلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی درظلال اعلام ظفر مآل می‌آسایم ومغول عبدالوهاب بعد از طی‌منازل بتقبیل انامل‌نواب کامیاب سرافرازشده کیفیت اخلاص ودولتخواهی امیرمحمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنا برآن پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبدالوهاب را نزدجهانگیر میرزا باخسی فرستاد تاآن حضرت را بر تصمیم عزیمت مطلع گردانیده برسلوك‌طریق موافقت ترغیب نماید و مواکب کواکب مراتب‌پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی درماه ذیقعده‌سنه خمس و تسعمائه روی بمقصدآوردوچون حوالی‌مرغینان مضرب‌خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ‌بیك بابرادران باردوی کیهان‌پوی رسیده بعزبساط‌بوس سرافرازگردید ولوای فلکسای از مرغینان باشیره رفته قریهٔ مجن‌محل نزول‌سپاه صف‌شکن‌شد و درآن منزل قاسم بیك قوچین وعلی‌دوست و سیدقاسم‌باطایفهٔ دیگراز اعاظم‌بدرگاه‌عالمپناه رسیدند وپادشاه عالیجاه ازآنجابراه دشت ختلان طی‌مسافت‌کرده وازپل جویان گذشته در اوراتیپه قبهٔ بارگار سپهر اشتباه برافراخت ودرآن‌منزل این خبرشیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت‌قدوسی محمدباقر ترخان رادرنواحی قلعه دیوسی شکست‌داده ورویٔ‌بصوب بخارا نهاد وپادشاه عالیمقدار از اوراتیپه بسکرار رفته داروغه‌آنموضع‌قلعه تسلیم‌نمودوامیر قنبرعلی حسب‌الحکم‌درآن حصار توقف کرده موکب‌پادشاهی دریورت‌خان منزل‌گزید و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امراء سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سر افراز گردیدند و پادشاه دوست نوازدرباب فتح‌سمرقند باآنجماعت مشورت فرموده ایشان‌معروض گردانیدند که زمام اختیار آن‌بلدهٔ محفوظه درقبضه اقتدار جناب‌ولایت شعار خواجه‌قطب‌الدین یحیی است

وآنجناب خودرا ازجملهٔ احباب نواب‌کامیاب میشمارد اگرقاصدی جهة تمشیت این مهم بملازمت آن‌آستان هدایت آشیان‌رود یمکن که صورت مطلوب در آئینهٔ مقصود چهره گشاید بنابر آن پادشاه‌کامران چندنوبت قاصدان سخندان جهةآن مهم خطیر نزدخواجه یحیی فرستاد وهر کرت آنحضرت میان خوف ورجاجواب دادوعلم نصرت شیم ازیورت خان‌نهضت نمود ودر موضع درغم بادل شاد نزول فرمود وازآن‌منزل مقرب‌درگاه فلك اقتدا خواجه محمدعلی کتابدار بهمان مهم نزدجناب هدایت شعاررفت وپیغام آورد که مناسب آنکه ماهچه رایت نصرت آیت برظاهر شهر پرتو وصول اندازد تا این محب درفتح الباب کوشیده امری راکه‌مطلوب نواب است بکفایت مقرون سازد وپادشاه‌فلك احتشام نزدیك‌بوقت شام ازدرغم‌متوجه‌سمرقند گشته درآنحین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی‌فرارنمود وبشهر رفته کیفیت این‌مواضعه رابعرض نواب میرزا سلطان علی رسانید لاجرم صورتیکه درآئینهٔ ضمیر عکس پذیرگشته بودچهره نگشود ودر خلال این احوال ابراهیم سارو وبعضی دیگر ازامراء نامجو که‌بشآمت‌علی‌دوست بهر طرف رفته بودند بیکیك ودو دومانند سعادت‌واقبال‌بموکب ظفر مآل پیوستند و ملحوظ عین عنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان بستند و علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت آشیان رخصت‌طلبیده ومسئول‌او عزقبول یافته با ولد خود محمددوست بملازمت‌سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سربرزد وبعد از یکدوسال علی دوست بجزاء اعمال سینه‌گرفتارگشته دست قضابساط حیاتش درنوشت‌ومحمد دوست‌ببعضی ازسلاطین اوزبك التجاکرده‌اندك رعایتی‌یافت وعاقبت ازآن طایفه نیزبگریخت و خودرا بکوه پساره اندجان رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه وفسادنمود وجمعی ازاوزبکان اوراگرفته کورکردند **القصه** چون پادشاه مظفر لواعلی‌دوست ومحمد دوست راکه بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت دادغوری برلاس باچندکس ازجنود بی‌هراس حسب‌الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبارآندیار معلوم نماید وغوری بزودی بازگشته خبرآوردکه محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ‌گردانیده ومتوجه سمرقندگردیده بنابرآن‌توقف در آن‌مکان‌مصلحت ننموده وماهچه توق خورشیدوش بجانب‌کش حرکت‌فرمود زیراکه کوچ ومتعلقان‌جمعی از امراء سمرقندکه بتجدید غاشیه عبودیت پادشاه صافی‌طویت بردوش گرفته بودنددر آنجا اقامت داشتند ناگاه خبررسیدکه سلطانعلی‌میرزابلدهٔ محفوظه سمرقند رابه‌محمد خان شیبانی ارزانی داشت وبملازمت‌آستان خانی شتافته این‌حرکت را موجب‌ازدیاد اسباب دولت پنداشت‌اکنون سیاق سخن مقتضی آنست‌که نخست شمهٔ از احوال محمد خان شیبانی درحیز بیان آیدآنگاه خامه نکته‌گذار به تتمه اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید والاعانةوالتوفیق من‌الله وهوالکافی‌لمن استکفاه

گفتار درذکر مجملی ازمبادی احوال ابوالفتح محمدخان شیبانی تا زمان درآمدن بخارا و سمرقند بحیز تسخیر آن بانی مبانی جهانبانی

حاویان فضایل نفسانی وناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار وتوافر آثارچنان تحقیق نموده‌اند که محمدخان‌شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابوالخیر خان ازسایرخواقین الوس جوجی خان بوفورجاه وحشمت ومزیدوشوکت وعظمت امتیازتمام داشت ومادام الحیواة درکمال دولت واقبال رایت سلطنت واستقلال‌می افراشت وچنانچه‌سابقامسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را بیمن‌امدادآنخان عالی‌شان فتح سمرقند دست داد ودرمحلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان‌حسین میرزا ازوی استمداد نمود وفاتش اتفاق‌افتادومادرمحمد خان شیبانی‌آق قوزی بیگم بود وتولدش درشهور سنهٔ خمس وخمسین‌وثمانمائه روی نمودوهنوزآن ولد امجددرسن طفولیت بودکه‌پدرش بداغ‌سلطان‌فوت‌شده بر بسترخاك غنودجدش ابوالخیرخان همت بر تربیتش گماشته‌منصب اتابکی اورا بیایغوربای شیخ که اتکه بداغ سلطان نیز بودمفوض گردانید وچون ابوالخیرخان را اجل‌موعود بعالم‌آخرت رسانید قراچین بیك که درسلك اعاظم امراء اوزبك منتظم بود محافظت حال محمدخان وبرادرش محمود سلطان‌را تعهد فرمودو آن شاه زاده‌را بعد از غلبه ایباق خان برشیخ خدر خان نزد قاسم سلطان‌که ازجمله اعاظم امراءسلاطین‌دشت بمزیدشوکت‌امتیازداشت بردوقاسم‌سلطان‌ایشان‌رابه تیمور بیك که امیرالامرایش‌بودسپرد مقارن‌آنحال‌ایباق‌خان‌واحمدخان‌باسپاه‌فراوان‌متوجه‌تسخیرولایات قاسم سلطان‌گشتند وقاسم سلطان را چون باآن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعه حاجی‌ترخان تحصن نمود ایباق خان واحمد خان‌آن حصن حصین را چون نگین انگشترین درمیان‌گرفتند ومحمد خان وبرادرش محمودسلطان همعنان قراچین بیك‌و چهل نفراز ملازمان قدیمی‌شبی خودرا برسپاه مخالفان زدند و تاوقت سحر باستعمال شمشیر ونیزه وخنجر پرداخته بطرفی بیرون‌رفتند وچون محمد خان شیبانی داعیه‌جهان گیری وکشورستانی داشت بعد ازواقعهٔ مذکوره طایفه ازامراولشکریان اوزبك را با خود متفق‌گردانیده درهرچند روز مزاحم ولایت یکی‌ازسلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه‌درحدودصبران‌ازحاکم آنجاایرانجی‌خان بن بیك‌خان شکستی فاحش‌یافته ببخارا‌شتافت وعبدالعلی ترخان که‌درآن‌اوان‌حاکم آن بلده بودشیبانی‌خان‌را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات‌رایقه پیشکش‌کردوعرضه‌داشتی بسمرقندنزدسلطان‌احمدخان ارسال نمود وسلطان احمدخان کیفیت‌آمدن‌آنجنابرا شنیددرجواب‌آنعریضه نشانی نوشته بملاقات‌خان اظهار اشتیاق فرمود وباحسن وجهی باوی ملاقات‌کرد ومراسم ضیافت ومهمان نوازی بجای آورد وشیبانی خان روزی چند درآن بلدهٔ فردوس مانندبفراغت گذرانیده نوبت‌دیگر میل بخارا نمود ومصحوب عبدالعلی ترخان بدانخطه‌معاودت فرمود وزمان توقف اودر

بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه وطن مالوف گشت و چون منجوق طوق خانی پرتو وصول برحدود قلعه ارقوق انداخت قاضی بیکچیک که برسایر قاطعان آنحصار رتبهٔ تقدم داشت غاشیهٔ اطاعت بردوش گرفته با کلید قلعه وفوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلك اصحاب اختصاص انتظام یافت وشیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته وآن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امراء دشت قبچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لواء کشور گشاء خانی سایهٔ وصول برین دیار اندازد بنده درمقام خدمتکاری ایستاده آنحضرت را برسر برخانی می نشانم و کمال اخلاص وعبودیت چنانچه لایق این عهد استوار منت ظاهر می گردانم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت نموده بصوب مقصد روان شد وچون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال فرموده از لوازم اعزاز وتعظیم دقیقهٔ مهمل و نامرعی نگذاشت ومقارن آنحال فرمانفرمای دشت قبچاق برندق خان بالشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح وفیروزی برصفحه ماهچهٔ رایت محمدخان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعدهٔ که کرده بود نمود وموسی میرزا بنا بر عدم رضاء امراء از قبول خانی محمد شیبانی سرباز زده آنجناب بسغناق مراجعت نمود و یکدو نوبت میان اوو حاکم سوران سلطان محمود خان بن جانی بیك خان مقابله ومقاتله اتفاق افتاد ودر کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب منقشلاق انعطاف داد و از منقشلاق براه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آنولایت بود ساوری و پیشکش مرتب داشته درطریق خدمتکاری سلوك نمود وشیبانی خان از خوارزم بقرابیغ کول و از قرابیغ کول ببخارا شتافته امیر عبدالعلی ترخان بدستور نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورد و آنجناب را مصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان برروی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه تاشکنت گردید و بعد ازوصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که هراول سپاه سمرقند بود ازمیرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان محمود خان ملاقات نموده دردامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا ویران شده عنان یکران بصوب سمرقند تافت وشیبانی خان اندك زمانی در تاشکنت بوده از آنجا بقلعهٔ ارقوی شتافت وقلاع آنحدود رااستحکام داده بسغناق رفت بعد از آن یکدو نوبت برندق خان باتفاق زمرهٔ ازسرداران بسغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی خان چند گاه فرمانفرمای بلاد ماوراء النهر وخراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نه پیوست وشیبانی-

خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد چه‌در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبدالخالق فیروز شاه‌بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی‌ازملازمان خودرا درخوارزم گذاشته وچون شیبانی خان بنواحی آن‌بلده رسید روزی چندلوازم‌محاصره بتقدیم رسانیده‌خبر قرب وصول امیرعبدالخالق وامیرمحمد ولی بیك وامیر بهبود که بفرمان خاقان منصور متوجه کومك خوارزمیان بودند شنوده ازآنجا کوچ کرده بظاهر حصار بولدم رفت وبا اهالی آنقلعه صلح نموده‌واندك پیشکشی اخذفرموده متوجه شهر وزیر شد ودر نواحی آن‌بلده باسپاهی که‌از خراسان آمده‌بودند یکدو روز در مقام مقابله ومقاتلـه ثبات قدم‌نمود اما کاری ازپیش نتوانست برد و از آنجا بآواق رفـت و از آواق راه استرآباد پیش‌گرفت وبعضی ازحدودآنولایت راتاخته بصوب قلعهٔ‌ترساك که‌درتصرف ملازمانش بود رایت‌توجه‌برافراخت بعدازآن باستدعا محمدخان سلطان‌محمودخان‌انزار رابتصرف‌شیبانی‌خان‌باز‌گذاشته بنفس‌نفیس‌عنان‌بصوب‌تاشکنت‌تافت ومقارن‌آن‌حال مردم صبران‌بهواخواهی‌شیبانی‌خان‌قل‌محمدترخان ولد محمد مزیدترخان را که داروغه‌ایشان بودبعذرخواسته کلیدشهروقلعه نزدمحمودسلطان‌فرستادندوآنجناب‌بحصارصبران‌در آمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل‌برمتابعت آن دوبرادر نهادند امادرآن ولا برندق‌خـان باغوای امیرمحمد مزید ترخان لشکر به صبران‌کشید و ساکنان صبران مانند بیصبران عنان شکیبائی ازدست داده وبیك‌ناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کردند وقلعه را بیرندق‌خان داده محمود سلطان را بقاسم سلطان که معتبر ترین سلاطین آنزمان‌بودسپردند و قـاسم سلطان‌اورامقید‌گردانیده مصحوب جمعی ازمردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت ومحمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت وخودرا باوکوزتاقی رسانیده جهة اعلام آنحال قـاصدی نـزد برادر فرستاد وشیبانی‌خان بدان کوه رفته وبابـرادر ملاقات کرده اخـوین همعنان یکدیگر بانزار شتافتند وهمدر آن‌اوان برندق خان‌ومحمدمزیدترخان بانزار خرامیده شیبانی‌خان درحصار انزار متحصن شدو چند شبانه روز میـان محصوران ولشکر دشت ابواب مقابله ومقاتله مفتوح بوده نعرهٔ دهاده از ایوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بجهة کومکی‌که ازجانب سلطان محمودخـان بانزار رسید برندق‌خان بصلح راضی گردید وازظاهر انزار کوچ کرده روی بدیار خود آورد ع بشهر خود روم وشهریار خود باشم وبعداز آنکه گلزار ولایت انزار ازخانه آزار سپاه برندق خان پیراسته شد شیبانی خان‌بجانب یسی که‌مقر عز محمدمزید ترخان بود لشکرکشید وامیر محمد مزید موکب خانی رااستقبال نموده بردست‌محمود سلطان گرفتار گشت واورا بانزار برده محبوس گردانیدند وسلطان محمودخان ازاین حال وقوف یـافته بانزار شتافت وامیر محمد مزید را از شیبانی‌خان ستانده جهة خواستاری دختر میرزا سلطان احمدبسمرقند فرستاد

ذکر توجه محمدخان شیبانی بصوب سمرقند وبخارا و مفتوح شدن آن‌دو بلده بنا برمشیت ایزد سبحانه وتعالی

در سنهٔ خمس‌وتسعمائه که‌اخبار مخالفت اولادسلطان محمـود میرزا و پریشانی احوال سمرقند وبخارا بگوش محمدخان شیبانی رسید طمع درتسخیر بلاد ماوراءالنهر کرده بافوجی ازابطال دهر وسپاهی‌سراسر خشم‌وقهر عنان یکران بدانجانب‌منعطف گردانید سلطان علی‌میرزا چون طاقت جنك‌صحرا نداشت درشهر متحصن شده همت براستحکام‌برج وباره گماشت‌وخان‌شیبانی‌در ظاهر سمرقند قبهٔ خیمه وخرگاه‌بلند ساخته قرب ده‌روز تمکن ورزید آنگاه بـا جمعی کثیر از دلیران نزدیك بدروازه شیخزاده رفته‌درکمین گاهی‌خزید وجوقی‌ازاصحاب‌بسالت رابیشترفرستاده ازسمرقندطایفهٔ از اهل بخدت وباس ازسپاهی وعوام‌الناس بیرون شتافتند وبراوزبکان حمله کـردند و ایشان ازمیدان ستیز بفریب آغازگریز نمودند وسمرقندیانرا از کوچـه باغها بفضاء صحرا کشیدند وبعد ازآن بهادران موکب‌شیبانی‌خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند ومهم‌بسیاری ازایشان راحسب المدعا ساختند و شیبانی‌خان چون آنجماعـت را بگریزانید ومـراسم قتل ونهب در دروازه شیخزاده بتقدیم رسانیـد بطرف دروازهٔ چهارراهه شتافت ودرآن مقام نیز بلوازم‌جنك وستیز پرداخته براهل سمرقند ظفر یافت ومظفر ومنصور عنان‌بصوب اردوی خودتافت مقارن آنحال امیر محمد صالح ولد امیر توز سعید بیلکوت بدرگاه‌خانی رسید وپس‌از ادراك سعادت‌بساطبوسی بعرض‌رسانید که حاکم بخارا محمدباقرترخان قرب ده‌هزار پیاده وسوار مجتمع ساخته وبه مصلحت امداد سلطان علی‌میرزا رایت نهضت بدینجانب افراخته بنابـر آن محمدخان ازظاهر سمرقند کوچ کرده روی‌بطرف معسکر امیرمحمد باقرآورد ودر نواحی قلعه وبوسی بین‌الجانبین حربی صعب‌وقوع یافت وعنایت حضرت قدوسی‌شیبانی‌خان را بفتح وظفر مخصوص کردوامیر محمد باقر ازگردش چرخ‌آبنوسی منهزم بحصار وبوسی در آمد واوزبکان غنیمت فراوان‌گرفته محمدخان متوجه بخاراگشت وبعداز وصول‌بآغازمحاصره ومحاربه‌نمود بخاریان سه‌روز شهررا نگاهداشته روزچهارم مولانا محمدعلی‌خوارزمی را باپیشکش وساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت وانقیاد زبان گشاده امان طلبیدند وشفاعت‌جناب مولوی عزقبول یافت وشیبانی‌خان ازسرانتقام بخاریان‌درگذشت وسادات وقضاةوموالی وعلما واشرف واهالی ازشهر بیرون شتافته وبشرف دستبوس استسعاد یافته فتح میسر گشت ومحمدخان منصب حکومت‌آن بلده را بامیرمحمد صالح تفویض کرده‌روی توجه بسمرقند آورد وپس‌از وصول بقریهٔ تاتکند قاصد امیر محمد صالح ازبخارا رسید وعرضه داشتی رسانید مضمون‌آنکه امیرمحمد باقر ازقلعهٔ وبوسی بقرشی شتافته وعظمابخارا رسل‌ورسایل بقرشی فرستاده اورا بتسلیم شهر وقلعه نوید

داده‌اند لاجرم متوجه اینصوب شده‌باقی رای عالی حاکمست شیبانی خان بعدازاستماع اینخبر عنان‌مراجعت ببخارا منعطف گردانید وامیرمحمد باقر که نزدیك بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی باز گرد یدوخان‌شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام‌ظفرا علام‌ساخته‌حکم فرمود که‌لشکریان‌تمامی اموال وجهات متعینان آنولایت راعرضه نهب وتاراج گردانند لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم وبیداد اشتغال نموده دود ازدودمانها برآوردنـد ودخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاریان را تالان کردند پس شیبانی‌خـان بتخریب شهربند بخارا فرمان داد وزمـام‌حکومت آنخطه رادر قبضهٔ اقتدار برادرخود محمود سلطان نهادآنگاه کمندهمت تهمت بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکند و بازمرهٔ سلاطین وامراء شجاعت آئین وفرقهٔ ازسپاه اوزبك و مغولان متهور بظاهر آن بلدهٔ فاخره خرامید وشهر را مرکزوار در میان گرفته خیمه‌وخـرگاه وسراپرده وبارگاه بایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنك متعسر است بناء آن مهم را برمکروتدبیر وحیله وتزویر نهاد ودرخلال آن‌احوال زهره بیگی‌آغـا مـادر سلطان علی میرزا بسبب قلت عقل‌وخرد وکثرت میل بـوصال شوهری مجدد بطریـق نهانی قاصدی نزد خان‌شیبانی‌فرستاد وبزبان‌محبت واتحادپیغام داد که اگرحضرت‌خان قبول نماید که‌این صعیفه رابعقد ازدواج درآرد من‌کمر خدمت برمیان جان‌بسته‌دروازهٔ سمرقند رامیگشایم وپسر خود میرزاسلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال مینمایم مقرر آنکه‌هرگاه خان سایرولایات رابحیطه تسخیردرآرنـد سمرقنـد رابسلطان علی میرزا مسلم‌داردشیبانی‌خان‌ازشنیدن‌این‌سخنان دانست که‌عنقریب عروس فتح وظفر در آغوش او خـواهدآرمید و وصال معشوق سمرقنـد اورا بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده اورا بمـواعید دلفریب مغرور گردانید تا آغاز اغوا نموده میرزا سلطان‌علی رااز مقام مخالفت شیبانی خان درگذرانیده وحال آنکه درآن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجاه ولایت انتما خواجـه قطب الدین یحیی خاطر بـر آن قـرار داده‌اند کـه حضرت پـادشاهی را بسمرقند در آورده بـرمسنـد سروری نشانـنـد و در ظـلال معدلت آنحضرت متوطنان آن مملکت رااز تاب آفتاب حوادث برهانند لاجرم بعد از افسانه‌و افسونی که از والده‌شنود عزیمت‌ملاقات خان‌شیبانی‌راتصمیم‌فرمود وکیفیت این قیل‌وقال وتوهم‌میرزاسلطان‌علی‌از خدام‌خواجهٔ هدایت‌خصال بعرض‌شیبانی‌خان‌رسیدسیدجلال‌الدین خاوندبخاری‌را با مفاوضات نصیحت‌آمیز ومراسلات‌عنایت‌انگیز بشهرفرستادتا بهرنوع که تواندخواجه‌قطب‌الدین یحیی‌رابمتابعتش‌راغب گرداندومیرزاسلطان علی‌را بغلایت رعایت امیدوار ساخته‌بدرگاه‌سپهر اقتدارر ساندوجناب‌سیادت‌مآب نخست باعالیجاه هدایت‌آیاب ملاقات فرموده هرچند سعی نمود که‌آنحضرت بجانب‌شیبانی خان میل فرمایـد بجائی نرسید آنگاه درخلوتی خودرا بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد کـه

حضرت خان میفرماید که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی ومالی این حوالی وعدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغبال ورفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاهراه موافقت ببارگاه عالم پناه آئی تا در سلك اولاد صلبی انتظام یافته در سایهٔ مرحمت وعاطفت بیدریغ فراغت فرمائی وآن پادشاهزاده ساده باین سخنان واهی مفتخر ومباهی گشت واز جناب سیادت پناهی قبول نمود که بهنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیه اطاعت خان شیبانی بر دوش انداز دو بتقبیل انامل بانی مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت بر افرازد آنگاه جناب سیادت پناه ازعالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان باز گشت وآنچه گفته بود وشنوده معروض داشت وسلطان علی میرزا بعداز رفتن جناب سیادت انتما بدوسه روز درروز جمعهٔ که خواجه قطب الدین یحیی واکابر سمرقند در مسجد جامع باداء نماز اشتغال داشتند باطایفهٔ از مخصوصان دروازهٔ چهارراهه را گشاده عنان یکران بصوب معسکر شیبانی خان که بردر باغ میدان بود انعطاف داد ع مرغ راچون اجل آید سوی صیاد رود وچون ببارگاه سپهر اشتباه در آمد بملاحظه توره چنگیزخانی زانو زده خان شیبانی رادریافت واواظهار عطوفت ومهربانی فرمود شاهزاده رادر آغوش کشید وحکم شد که آنجناب درجوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید ودرحرکت وسکون تابع بوده ازجاده موافقت تجاوز نفرماید اماخواجه قطب الدین یحیی چون برفرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارك دررکاب آورده بمیان شهر شتافت ومردم را بمحافظت برج وباره واستحکام فصیل ودروازه تحریض و ترغیب فرمود اما امرا مانند ابراهیم جانی و هیبت قوچین و سلطان حسین ارغون وعبدالوهات شقاول وغیر هم مایل بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریدهٔ سخنان خواجه یحیی رابسمع قبول نشنود لاجرم خواجهٔ خجسته شیم تابع اقتضاء زمانه شده باتفاق خویش وبیگانه متوجه بارگاه خانی گشت وبعداز وصول بسدهٔ سلطنت انتما لایموت ولا یحیی بمجلس عالی در آمده خان بواسطه آزاری که از آن هدایت شعار دردل داشت به تعظیمش برنخواست وسخنان عتاب آمیز برزبان راند امادر وقتی که خواجه از آن محفل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که مضی مامضی مازنك کدورت شما رابصیقل ارادت از لوح خاطر ستردیم باید که شما نیز بعداز ین ازروش آباواجداد تجاوز جایز ندارید وخواجه سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان جان وفا راکه ازقوم نایمان بود بداروغگی سمرقند تعیین وفرمود که دروازهای شهر را محفوظ ومضبوط گردانیده هیچ آفریدهٔ را بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده درآید وفی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت تمام جهات خواص وعوام سمرقند عرضه نهب وتاراج می شد بعد ازآن شیبانی خان ازباغ میدان

کوچ کرده درمرغزارکان گل‌منزل گزید وپس ازدوسه‌روز بقریهٔ فراشان که‌درکنار آب کـوهـك است نقل‌نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت وجلال بر افراشتند وامیرجان علی ولدخواجه علی بای که دروقت نزول شیبانی‌خان‌درظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود کـه ملازمان خودرا جمع ساخته ویراق کرده به‌شهر در آرد چون از کیفیت آنحادثه خبر یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت‌خان شتافت وبرین قیاس افتخار الاشراف و الاعاظم خواجه ابوالمکارم وسایر عظماء واکابر سمرقند وبخارا بسدهٔ سلطنت انتما خرامیدندو بغایت عنایت خانی مستظهر وامیدوار گردیدند

ذکرشهادت‌سلطان‌علی میرزاوخواجه‌قطب‌الدین یحیی‌وبیان‌شمه از ظلم وتعدی اوزبکان ناخردمند دربلده محفوظه سمرقند

چـون محمد خـان شیبانی در ملـك سمرقند بر سریر جهانبانی قـرار یافـت واکثر اکابرواشراف ماوراءالنهر درپایهٔ‌سریر خانی‌جمع آمده مهمات آنجائی برحسب مدعاء سمت‌سرانجام‌پذیرفت بهمگی‌همت‌متوجه آنشد که‌ازهر کس سلوك طریق مخالفت متصور باشدبناء حیاتش‌را منهدم‌گرداند باآنکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذرند ونخست میرزا سلطان علی راباجانعلی ازپای درآورد چنانچه شبی به‌تیغ‌بدعهدی نقش وجود آن‌دو جوان نیکو خوی راازصحیفهٔ‌هستی بسترد آنگاه فوجی از معتمدانـرا بمحافظت خواجه قطب‌الدین یحیی‌وخواجه خرد قاضی مأمور گردانید و درباب تـاراج اموال وجهات طایفهٔ‌از اکابر که‌در امور ملکی دخلی‌داشتند احکام‌مطاعه بنفاذ رسانید مولانا عبدالرحیم ترکستانی که‌بمنصب صدارت منصوب بود وازغایت تقرب درتمامی امورملکی ومالی ازجزئی وکلی دخل مینمودوضبط متملکات جناب‌هدایت صفات خواجه قطب‌الدین یحیی واولاد امجادایشان پرداخت ومولاناشمس الدین محمد صدور تحقیق جهات خواجه خردقاضی پیش‌نهاد همت بزرك‌ساخت بیك‌آقا اموال امیر عبدالباسط را بتحت تصرف درآورد وبرین قیاس هریك‌از اعیـان حضرت را باخذ امـوال یکی از اشراف‌امر کردوچون بگوش هوش‌محمدخان‌شیبانی‌رسید که‌اولاد عظام فقیه‌ابـوالليث همواره خودرا ازدخل درامور ومهمات احکام‌معاف میداشته‌اند آنطایفه رامنظورنظر اعتنا ساخته منصب شیخ‌الاسلامی سمرقند را بخواجه خاوند مفوض گردانید وخواجـه عبداللطیف رابتفویض امرشریف‌قضا اختصاص بخشید وبنابر دغدغه که‌ازجانب عالیجاه معانی پناه‌قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم داشت فرمان‌داد که‌آنجناب پیوسته در سفر وحضر ملازم اردو باشد. وعالیجناب‌هدایت انتما خواجه قطب‌الدین یحیی رااجازت‌توجه بطرف مکه‌مبارکه‌ارزانی داشت‌ودروقتی که‌آنجناب بتهیه اسباب سفراشتغال‌میفرمود یکی ازاسبان‌طویلهٔ‌خاصه راکه‌بقوت‌بنیه وسرعت‌رفتار موصوف بودنزد ملازمان‌ایشان

فرستاد وپیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ مسافت طی مینماید ومولانا عبدالرحیم بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شمارا ببردن فرزندان ومتعلقان مقید نمیباید بود بسرعت هرچه تمامتر از آب آمویه عبور میباید نمود زیرا که متصور است که بعضی ازاوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام را تعاقب نمایند وبارتکاب امری که تدارك پذیر نباشد دست گشایند خواجه جواب داد که اولاد وضعفا رادر میان اینچنین طایفهٔ گذاشتن وسلامتی نفس خود اختیار کرده نقش فرار برلوح خاطر نگاشتن ازطریق مردانگی دور است واز قاعدهٔ فرزانگی مهجور آنچه مقتضاء قدروقضاست بظهور خواهد آمد (اذاقضی الله امراً کان مفعولا) آنگاه خواجهٔ هدایت پناه روی براه آورد وچون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی ازسپاه اوزبك متعاقب رسیده آنحضرت را بادو پسر نیك اختر خواجه محمد زکریا وخواجه محمدباقی بسعادت شهادت رسانیدند وجزئیاتی که همراه داشتند عرضه نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که ازافق عنایت لایزال طالع شده بلادماوراءالنهر بلکه اقطارهر دیار وشهر را صفت اضاعت بخشیده بود ازجفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهاد ودوحهٔ گلشن ولایت که در جویبار فضل وکمال سر بالا کشیده سایهٔ لطف ومکرمت برمفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد ازپای درافتاد **نظم** درین دیر فانی که آرام دید ✿ که بود آنکه جاوید ازوکام دید کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد ✿ که تیر بلائی ز گردون نخورد چه گویم زگردون ناپاکباز ✿ که باپاکبازان کندتر کتاز فغان ازسپهر شرارت اثر ✿ کزو عالمی گشت زیر وزبر وبیشایبه تکلفات نیشان سخنور بعد از آن حادثه منکر ظلمهٔ قوم اوزبك دراکثر بلادودیار ماوراءالنهر خصوصاً دربلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آغاز ظلم وتعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا وبیچارگان دراز کردند واز هرآفریدهٔ که حصول یکدینارو یکمن بار متصور بود او را ببهانهٔ گرفته لوازم تعذیب وشکنجه بجای آوردند اکثر قری وبلدانرا آیت (قاعاًصفصفا لایری فیها عوجاً ولاامتاً) وصف الحال گردید وبیشتر قاطنان بنیانرا تلاطم امواج غموم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانید **نظم** سرفتنه ازخواب بیدار گشت ✿ بساط فراغت قضا درنوشت ممالك شدازجور غارتگران ✿ پریشان‌تر اززلف مه پیکران زسیل بلا شد عیان رستخیز ✿ نه روی اقامت نه راه گریز نه در خانه بودی کسی راقرار ✿ نه در کوچه دیدی طریق فرار کس ازخانه گرپای ماندی بدر ✿ نه دستار برجای ماندی نه سر لاجرم معتکفان صوامع سعادت وصدرنشینان مجامع عبادت روی نیاز برزمین ودست دعا برآسمان ازبارگاه مهیمن دیان نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم وعدوان طلب نمودند وطلوع آفتاب امن وامان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسألت فرمودند وهمدران اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده ماهچهٔ لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای ازافق فصیل سمرقند طالع گشت وشب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار صغار وکبار چندگاهی درگذشت چنانچه عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی

ذکر نهضت حضرت پادشاهی ازشهرکش بسبب‌وقوع

بعضی‌ازامور فاحش

چون اخبار مذکور بـر نهج‌منصوردراردوی پادشاه مؤید منصور شیوع یـافت نایره دغدغه واندیشه کانون درون بعضی ازامراء فکرت پیشه رافرو تافت محمد مزید ترخان وجمعی ازسمرقندیـان که‌متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا شدم ملازمت امیرخسروشاه‌اختیار نمودند وپادشاه وافرتهور دربحرتحیرافتاده‌بخاطراقبال‌مآثر رسید چنان که ازراه قراتکین‌ولای نزدالنجه‌خان که‌خال‌آنحضرت‌بود رود وازشهرکش کوچ کردو روی‌توکل‌براه‌آورده‌بربعضی‌ازحدودمملکت‌خسروشاه عبورفرمودامارفتن‌بطریق قراتکین تیسیر پذیرفت وازبالای کمرود طی مسافت نموده راه‌سره‌تـاق پیش گرفت وچون‌نواحی نوانداك‌مضرب خیام پادشاه‌شرفناك‌گشت قاصدامیر خسرو شاه‌بدربارگاه عالمپناه رسید وبك‌تقوز اسپ‌وبك تقوز قماش پیشکش آورد واز نوانـداك آنسرور اهل اوراك درحرکت آمده در روز وصول بدهانه کمرود شیرعلی چهره فرار نمود و نزد امیر ولی رفته‌نوکر شد ورروزدیگر قوچ بیك نیزبطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدرهٔ کمرو درآمد وبپای توکل سربالا قطع مسافت میکرد وددرراههـای تنك وکوههای پرسنك اسپ‌وشتربسیار ازرفتار بـازماند وسه‌روزازصبح تاشام‌بمشقت تمام برین‌منوال راه درنوردیده روزچهارم بسره تاق‌رسیدند وکوتلی دیدنـد دامنش باقلهٔ الوند برابر و قله اش ازقبهٔ سپهربلندتر راه‌او بغایت‌تنك‌وپرسنك وپای‌بریدوهم از اندیشهٔ صعودبر آن لنك‌وآن کوه گردون شکوه باندوه انبوه مطوی شده نواحی فان محل نزول لشگرنصرت نشان گشت وملك‌فان بواسطهٔ شقاوت ازلی از مـلازمت آستان خلافت‌آشیان تخلف جست وبا آنکه بوفور سخاوت اشتهـار داشت بسبب همت پست زیاده ازیکسر اسب پیشکش نفرستاد وپادشاه جهانبان‌خان را بـر دست راست گذاشته بصوب قلعه کشتو توجه نمود واز کشتو بکنار آب کوهك رفته نزول اجلال فرمود وازمعبرباری ازآب کوهك گذشته یازیلاق مضرب خیام‌عسـاکر ظفرشعار گشت مقارن اینحال امیرقنبرعلی ارسنکار وابوالقاسم کوه‌برد ابراهیم‌ترخان بعز بساطبوسی رسیدند وبنوازش بیکران خوشدل وشادمان گردیدندو علم ظفر شیم ازیازیلاق بقلعه سفیدك شتافت وازآنجا عنان توسن همت‌بلند بصوب‌فتح بلدهٔ محفوظه سمرقندتافت

ذکر خوابی که‌پادشاه کامیاب دید وازین جهة بدیدن

صورت فتح در آئینه امید متفق گردید

ازجمله اشارات غیبی‌وبشارات لاریبی که‌هوشمندان آگاه بدیده بصیرت‌دیده‌اند

واصحاب یقظه وانتباه بگوش هوش شنیده‌اند یکی‌رؤیاء صالحهٔ است کـه یك جزواز چهل‌وشش‌جزؤ نبوت‌است‌چنانچه نبی امی‌عربی ناظم جواهر زواهر نیام عینای و لانیام قلبی علیه‌افضل الصلوة واکمل‌التحیات میفرماید که(الرؤیاء الصالحة جزؤ مـن ستهوـ اربعین جزأ من‌النبوة) واین‌کلمهٔ جامعه مشعر است بآنکه دراول بعثت مدةششماه وحی بطریقهٔ رویاء صالحه بود چنانچه هرخواب که‌حضرت رسالت پناه درآن اوقات‌میدیده بتاثیر تعبیر آن‌مانند صبح‌صادق ازمطلع امیدمیدمیده وخواب دیدن یـوسف صدیـق علیه‌السلام بروجهی که‌کلام معجز نظام‌دادار‌بیدار وحی لاینام‌بذکر آن نـاطق‌است مشهور وحقیقت خوابیکه‌آیت وافرعنایت (لقدصدق‌الله‌رسوله‌الرؤیاء بالحق)ازآن‌اخبار مینماید برالسنه‌وافواه مفسران فضیلت پناه‌مذکور **نظم** خوش‌آن گزیند صورت بـاز رسته ☆ زسحر چشمبندان چشم بسته دلش بیدارو چشمش درشکر خواب ☆ ندیده‌کس چنین بیدار درخواب بپوشیده زناپاینده دیده ☆ ولی‌بوشیده ازآینده دیده وازین قبیل است خوابی که‌پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف نبی حجازی ظهیرالدین محمد بابـر غازی دید وبآن بشارت منظهر گشته بهمگی همت متوجه‌فتح‌سمرقند گردید کیفیت‌واقعه آنکه درآن ایام که‌پادشاه گردون غلام‌درنواحی بازبیلاق وقلعه سفیدك اقامت داشت ونقش‌تدبیر تسخیر‌سمرقندبرصحیفهٔ ضمیر فیض‌پذیر مینگاشت شبی‌در عالم رؤیا مشاهده نمود که‌حضرت ولایت پناه خواجه‌ناصرالدین عبدالله متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند وآن آفتاب‌افق‌سلطنت واستقلال مراسم استقبال بجای‌آورده خواجه بنشست ودر پیش ایشان دستار خوانی نامناسب انداخته شد وازین جهة خاطر مبارك آنحضرت تغییری پیدا کرد ومولانا تغییر مزاج‌هدایت رواج رافهم کرده ودرپادشاه نگریسته باینمعنی اشارت وایمانمود حضرت اعلی جواب فرمود که‌مرا دروقوع این‌امر گناهی نیست‌کسی که دستار خوان گسترده تقصیر کرده وحقیقت‌این سئوال وجواب بر زای حقایق نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر رامسموع داشتند واز مجلس برخواسته روانشدندو پادشاه مراسم مشایعة بجای‌آورده خواجه دردالان همانخانه یکی ازدوبازوی پادشاه‌را گرفتند وهمچنان برداشتند که‌یکپای آنحضرت ازجـای برداشته شدآنگاه این عبارت بر زبـان آن‌ناظم مناظم هدایت گذشت که‌شیخ مصلحت بیروی وچون‌پادشاه‌اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد دانست که‌عنقریب به تنسیم نسیم عنایت ملك ملـك بخش غنچه امنیت‌درچمن مرادخواهدشگفت وعلی اسرع‌الحال درظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار بربستر اقتدار بفراغت خواهد خفت وصبح فتح‌و فیروزی از مطلع‌امید خواهد دمیدوآفتاب ظفر وبهروزی ازمشرق دولت جاویدطالع خواهد گـردید **نظم** بالطاف الهی صبح امید ☆دمدازمطلع‌اقبال جاوید برآمدمهر از برج عنایت ☆ نهان گردد شب غـم رانهـایت از غرایب اتفاقات آنکه همدر آن اوقـات روزی پـادشاه فرخنده صفات با جمعی از انچکیان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود وسخن‌ازهر جانبی درپیوسته درآن اثنـاآن حضرت‌فرمود که‌آیا چندروز دیگر مارا فتح سمرقند

میسر شود هر کس از حاضران در آن باب متکلم بکلمهٔ گشت برزبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاءالله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند تیسیر میپذیرد واین امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت میگیرد وچنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضاء چهارده روز اتفاق افتاد وهوالهادی الی سبیل الرشد والرشاد.

ذکر فتح بلدهٔ محفوظه سمرقند بمحض عنایت بیغایت سبحانی و افتادن محمدخان شیبانی در وادی حیرت وپریشانی

مالک الملک علی الاطلاق و آفرینندهٔ انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در ید قدرت اوست واختیار امور طوایف بنی آدم درقبضهٔ مشیت اوچون در بارگاه کبریا و تختگاه یفعل‌الله مایشاء که منشور فایض النور (تؤتی الملک من تشاء) از ینجا شرف صدور پذیرد وفرمان موفورالسرور (مایفتح‌الله للناس من رحمة فلاممسک لها ومایمسک) از آنجا صفت ظهور گیرد فرق فرقدسای کشورگشای را بافسر برزبور (اناجعلناک خلیفة فی الارض) برافرازد وقامت قابلیت عالم را بخلعت بابهجت آیة‌الله الملک مزین سازد هر اینه مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بوی عطانمایند و کار پردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالاترا برروی روزگارش برگشانید لاجرم اوراصعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شودووصول بمقامات مطالب سنیهٔ (علی ایمن الفال) مقرر گردد و (ذالک فضل‌الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) **نظم** سریر آرای ملک پادشاهی ✿ مدد یابد چو از فضل الهی ✿ مراداتش شود در دهر حاصل ✿ بروآسان شود هر کار مشکل ✿ اگرجیش عدوباشدچو انجم ✿ نباشد همچو خور او را توهم ✿ بلی هرگه برآید مهر انور ✿ بود اختر برش از ذره کمتر ✿ چوگردد رایت خور عالم‌افروز ✿ شود برقبهٔ افلاک فیروز واز اشباه این تشبیب ونظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه ستوده خصالست که در آن زمان که شیبانی خان باهفت هشت هزار سوار و پیاده جراز در نواحی قلعه دیدار شادروان وعظمت اقتدار باوج فلک دوار برافراشته بود وجانوقا میرزا باقرب ششصد اوزبک که هریک رستم واسفندیار را غاشیه کش خویش میپنداشتند ودر درون شهر اقامت داشت وحمزه سلطان ومهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قروق بودینه که نزدیک بشهراست مقیم بودنداز کثرت واستیلاء اعداء نیندیشید وکلام معجزنظام (ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه) مطمح نظر عالی اثر گردانید وبادویست وچهل نفر ازمردان دلاور فتح سمرقندرا پیش نهاد همت ساخت وشبی بدان بلدهٔ محفوظه درآمده غلغلهٔ روز رستخیز در عالم انداخت خامهٔ مشکین عمامه از شمامهٔ این خبر دماغ جان جهانیان را برین وجه معطر میگرداند که درآن فرصت که پادشاه بزرگ همت نواحی قلعهٔ سفیدک را مضرب خیام عساکر ظفر پیک گردانیده بود

خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که در وقتیکه ظلمت شب لباس سواد اساس(وجعلنا الليل لباساً) دراجسام فرق انام بپوشانید وپردهٔ قیرگون قوت باصره‌را ازاحساس‌صور اشیا معزول‌گرداند پنهان وپوشیده بخندق سمرقند درآید وشاتو برفصیل نهاده و بالا رفته فضای‌آنخطه‌را بعزوجود فایض‌الجود بیارآید وبدین‌خیال روزی‌بعداز ادای‌فریضه نماز پیشین فتح ودولت درركاب عزونصرت همنشین از باز ییلاق متوجه آن دیار گشت ونیمشب منزل‌خان ازفروغ ماهچه علم‌فیروزی‌نشان رونق بوستان جنان یافته‌چنان‌معلوم شد که اوزبکان‌سمرقند شنوده‌اند که پادشاه سعادتمند کمندهمت بلند بتسخیرآن‌حصار افکنده متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده‌اند لاجرم عنان مراجعت بطرف‌باز ییلاق انعطاف داد ع این باربرنیامد باردگر برآید چون دوسه روز برین‌آمد شد بگذشت باردیگر پادشاه عالی‌کرم عازم آن مهم خطیرگشت وازباز ییلاق بنواحی حصار سمند شتافته بمقتضای فرمان عالیشان (واذا عزمت فتوكل‌علی‌الله) توکل برعنایت بیعنایت‌ملك ملك بخش نموده نماز پیشین پای‌مبارك در رکاب سمندی تنومند آورده بصوب‌سمرقند توجه‌فرمود ودرین شب‌قدوة الاعاظم خواجه‌ابوالمکارم که‌بسان‌فتح‌وظفر ازسپاه‌شیبانی خان جداشده بپادشاه سلیمان‌مکان پیوسته بود درموکب‌نصرت‌نشان‌تشریف داشت‌همعنان پادشاه عالمیان طی‌مسافت کرده نقش کمال‌دولت خواهی برصحیفهٔ روزگار مینگاشت ورایات شرفناك بعداز انقضاء نصفی از شب بسر پل مغاك رسیده پادشاه صاحب تائید قرب هشتادنفر از جوانان رستم اثر بیشتر فرستاد وفرمان داد که درهمواری غازشقان عیاران‌عاشق پیشهٔ بی‌تامل‌و اندیشه نردبان برفصیل‌نهاده خودرا درشهر افکنندودروازهٔ فیروزه‌را مانند ابواب سعادت برروی‌سایر کمربستگان موکب‌فیروزی نشان بگشایند وبنفس نفیس بازمرهٔ دلیران شجاعت اثر آهسته‌تر بصوب دروازهٔ مذکوره روانشد و آن‌جوانان شیردل ازهمان موضع که پادشاه عادل فرموده‌بود بر باره صعود نموده‌خود را درشهر افکندند وشمشیرها کشیده‌وبدروازهٔ فیروزه خرامیده دیدند فاضل که داخل سوداگران ترکستان بود بموجب نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه مینمود باجمعی‌ازملازمان بربستر استراحت غنوده است درساعت‌آنجماعت رابشهرستان عدم فرستاده دروازه بگشادند **شعر** باراقدالليل مسرورا باوله☆ ان‌الحوادث قد يطرقن اسحارا وهمان زمان پادشاه کامران ع ظفر همعنان نصرت از پی روان بدانجا رسیده مانند حیاتی جاوید که‌ببدن درآید یانور خورشید که‌عالم ظلمانی را بیار آید قدم درآن بلدهٔ محفوظه نهاد وزبان‌حال زمانه لب بتکرار این کلمه تامه بگشادکه‌سلطان البلدکالروح‌للجسد وازمردم دیده بخت‌هرکس درآن وقت بیدار بودوبچشم سرمشاهدهٔ آفتاب طلعت آنحضرت‌نمود بی‌اختیار غلغله دعاوثنا باوج سپهر خضرا رسانید وبلوازم محامد حق سبحانه وتعالی‌پرداخته خوشدل ومسرورگردید وپادشاه عالیجاه در خانقاه معارف‌پناه نزول اجلال فرموده بطرفة العینی تمامی مردم‌سمرقند ازقدوم سعادت‌هجوم

پادشاهی خبر یافتند وازغایت فرح ومسرت مدهوش وار ازخانه بیرون دویدند بملازمت شتافتند حقیقت کلمهٔ (وافرعطیه ان الله الطافاً خفیة) نزد همگنان ظاهر گشت وزبان دولت خواهان بشکر مهیمن منان گردان شده صفت تهنیت ومبارکباد از ایوان سبع شداد در گذشت **نظم** درشب غم کوکب مسعود ناگه رونمود ✿ خلق رادر شام نومیدی عجب صحبی دمید حال اینجمع پریشان رو بجمعیت نهاد ✿ باز رستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم ازفضای مملکت نابود شد ✿ مهچهٔ اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان یکان یکان درتکاپوی افتاده مانند پیك دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند ودلیران میدان جنك وپرخاش وایتام واوباش آنروز برگشتگان راتعاقب نموده بزخم چوب وسنك میکشتند جانوفا میرزا که در خانهٔ خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت ومولانا عبدالرحیم ترکستانی وبعضی دیگر ازمقربان آستان محمدخان شیبانی بلطایف الحیل مجال فرار یافتند وسایر اوزبکان وملازمان ایشان که قرب پانصد نفر بودند کشته گشته به بئس المهاد شتافتند وآنشب تاوقتی که مؤذنان ندای صبح درخم طاق مقرنس گردون انداختند آواز شئون غوغا بذروهٔ گنبد خضرا میرسید وهرکس ازسمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان راعرضهٔ نهب وتاراج میگردانید وپادشاه عالیجاه در پشت طاق خانقاه منزل گزید وارباب حرفه وکلانتران متعاقب یکدیگر شرف ملازمت در یافته هرکس فراخور حال تحفه پیشکش مینمود وچون خسرو ثوابت وسیار برسبز خنك فلك دوار سوار گشت وخیل انجم راکه بر دروازهٔ افق پای قراراستوار داشتند ازدیدهٔ صغار وکبار پنهان گردانید خبر بپادشاه عالی گهر رسید که طایفهٔ ازلشگر اوزبك میان هر دودروازه آهنین را استحکام داده بخیال جدال ایستاده اند وحال آنکه درآن زمان در ملازمت آنحضرت زیاده ازهشت کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهة اخذ غنیمت وتفحص احوال رعیت بهرطرف رفته بودند مع ذلك آنخسرو وافر تهور پای مبارك در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازهٔ آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازهٔ آهنین همان بود وفرور یختن سلسلهٔ جمعیت مخالفان همان ودر آن اثنا شیبانی خان که ازآن حادثه خبر یافته بود باصدوپنجاه سوار پولادپوش تیغ گذار نزدیك بدروازهٔ آهنین آمدو چون درآنزمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده ازبیست کس نبود بمقاتله خصم شتافتن مصلحت ننمود وشیبانی خان ساعتی ایستاده دانست که مهمی ازپیش نمیتواند برد لاجرم روی باردوی خودآورد وپادشاه ظفرقرین ازدروازهٔ آهنین ببوستان سرای ارك رفته ساحت آن منزل را از فرقدوم سعادت هجوم رشك رخساره خوبان چوگل ساخت وبر تخت بخت وکامرانی نشسته اکابرواشراف سمرقند را که جهة مراسم تهنیت آمده بودند باردادو آنجماعت دعاگو وثناخوان بپایهٔ سریرسلطنت مصیررسیدند وبنوازش بیکران اختصاص یافته بمضمون اینمقال گویان گردیدند **نظم** که شاها بکام توبادا جهان ✿ مرفه بدورت کهان ومهان زعدلت سمرقند معمور باد ✿ ازین ملك ظلم عدو دورباد نه تنها سمرقند شد زان تو ✿ تمام جهان شد بفرمان تو زانصاف تو

عالم آباد باد ☆ زالطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مورخان دانش پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بادویست و چهل کس در شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال دلخوشی و چنانچه شمهٔ از آن قضیه درضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت غرایب آن حادثه بخامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف این دو حکایت را مطالعه نماید بیقین داند که این جرأت و تهور که در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را بچند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آنشب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی نبود وازامراء امیرحسین بن امیر مسلا وامیر موسی وملك بهادر دربیرون بودند و پسر امیر موسی محمدبیك که درصغرسن بوددردرون آن بلده اقامت داشت ودرشبی که پادشاه عالیجاه بسمرقنددرآمد شیبانی خان که تمامی اقطار وامصارجهان را ملك موروثی خود میپنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالك ربع مسکون را برصحیفهٔ خاطر مینگاشت باجمعی کثیر ازسلاطین شجاعت آئین درظاهر سمرقند قبهٔ خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود وجان وفا میرزا که ازطریقهٔ حزم واحتیاط و محافظت شهر وقلعه وقوفی تمام داشت ودرمیدان جلادت و پهلوانی گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی میربود باقرب ششصد اوزبك دیو سیرت درشهر بود دیگر آنکه سمرقند که دارالسلطنه بلاد ماوراءالنهر است شهریست درغایت بزرگی بوفور متانت و استواری مشهور وبکمال رفعت و استحکام برج و باره برالسنه وافواه مذکور هرگز هیچ پادشاه ذوشوکت را صورت تسخیر آن برسبیل غلبه وقهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص وعوام انام ببلدهٔ محفوظه مشهور گشته وقرشی موضعی است مختصر که پیوسته داروغه نشین بوده ودرمتانت ومحکمی در هیچ وقتی باسمرقند دعوی همسری ننموده ع ببین تفاوت ره از کجاست تابکجا **القصه** چون خبرفرح اثرفتح سمرقند دراطراف دیار ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شاه وارد سغد و تونانات وسایر قلاع وبقاع آنولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبك فرار برقراراختیار کرده خودرا باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد ومقارن آنحال محمد باقر ترخان بقرشی درآمده آنحصار وقلعهٔ خزار را محکم کردو پادشاه عدالت پناه ازاستماع این اخبار شاد وفرحناك ومسرور گشت ودرتمهید بساط رافت واحسان وتاکید اساس نصفت وامتنان مبالغه نمود ودرتربیت علماء اسلام ورعایت شعراء شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود وجناب زبدة الفضلائی مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود ودر فضای سخن آرائی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعراء زمان میربود ودرزمان استیلاء شیبانی خان برخطهٔ سمرقند درملازمتش بسر میبرد

وچون پادشاه افاضل‌نواز را آن‌فتح میسر شد قدم ازسرساخته‌بدرگاه سپهر اشتباه‌آمد اما امیرقاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آنجناب‌را بشهر سبز فرستاد وبعدازچند گاه پادشاه فضایل‌پناه اورا باردیگر بسمرقند طلبید ومنظور نظرعنایت ساخته ابواب انعام واحسان برروی روزگارش مفتوح گردانید ومولانا بنائی درآن ایام بنام خجسته فرجام پادشاه عالیمقام‌عملی‌بسته‌این‌رباعی رادرآن‌درج کردکه رباعی نی‌غله مراکزان توانم نوشید ✿ نی مهمل غله تاتوانم‌پوشید ✿ آنرا که‌نه‌خوردنست نی‌پوشیدن ✿ در علم وهنرکجا تواند کوشید وپادشاه فضیلت‌دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواهر این‌کلام بلاغت‌نظام‌رادرسلك بیان‌کشید که رباعی‌ایشلار باری گونکول‌راکی✿دیك بولغوسیدور انعام ووظیفه ✿ باری‌بویرولغوسیدور ✿ اول غله‌ومهمل که دیت آمد ✿ نیك‌بیلدیم مهمل‌غه بوی وغله‌دین ✿ اوی‌تولغوسیدور ومولانابنائی قافیه مصراع اول این‌رباعی را ردیف گردانید ودوبیتی درسلك بیان کشید که‌یك بیت‌آن اینست وبنظر پادشاه نکته‌دان رسانید بیت میرزام که‌شاه‌بحروبربلغوسیدور✿بیرمهمل اوچون‌موتجه عنایت بلغوسیدور درآن اثنا خواجه ابوالبرکه که فراقی تخلص مینمود بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده ورباعیات مذکوره راشنیده درتتبع نظم‌گوهربار پادشاه‌دررنثار رباعی‌گفت که‌یك‌فردش‌بخاطر است بیت بوجورکه‌قیلدی دورسود لنو سیدور✿سلطان کرم بوعذرنی قولغوسیدور القصه درآن زمستان پادشاه گیتی‌ستان درسمرقندفردوس مانند که‌برمسند سرافرازی تمکن‌داشت وهمواره بلوازم رعیت پروری ودوست نوازی پرداخته نقش‌دشمن گدازی برلوح خاطرمینگاشت شیبانی خان از بخارا بقلعه وبوسی که والی‌آن برادر ابراهیم ترخان احمدترخان بودلشکرکشید وآن‌حصارراقهراًوقسراً تسخیرکرده لوازم قتل‌عام بتقدیم‌رسانید والحکم‌الله‌الحمیدالمجید ومنه‌الاعانته والتائید.

ذکرمحاربه پادشاه دوست نواز بـا دشمن در نواحـی منزل خواجه کارد زن وبیان تحصن آن حضرت در بلده محفوظهٔ سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند

پادشاه صف شکن ودین پناه تهمتن بعدازفتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش مقابله ومقاتله بامحمدخان شیبانی برصحیفه ضمیرنورانی مینگاشت وچون‌شنیدکه بنابر تقدیر بی‌تغییر حضرت قدوسی شیبانی‌خان برقلعهٔ وبوسی استیلاء یافته وتمامی‌متوطنان آن‌را بقتل‌رسانیده آن‌عزیمت صفت تصمیم‌پذیرفت اماچون‌درآن اوان درآستان‌خلافت آشیان ازسپاهیان زیاده ازدویست‌و چهل کس احدی نبود ودرموکب خـانی پنج‌شش هزار پیاده وسوار بودند وهریك‌از ایشان در میدان‌جنك‌و معرکه نام‌و ننك ثالث‌رستم

واسفندیار مینمودند روزی چند امضاء عزم رزم درحیز تاخیر افتاد ودراین اثنا سلطان محمودخان ایوب بیکیچیك وقشقهٔ محمودرا باقرب پانصدنفرمرد دلاور بکومك پادشاه والا گهر فرستاد وایضاً ازنزدجهانگیر میرزا برادر سلطان‌احمد تنبل‌خلیل بادویست سوار شجاعت آثاربه‌اردو رسید بعداز آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ۹۰٦ بخیال قتال محمدخان‌شیبانی براق سالکان مسالك پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود وبباغ نواز ماهچهٔ علم‌سعادت برتوخضرت ونضارت یافته پنج‌شش روز آنجا توقف‌واقع شد وچون سپاه از سر انجام اسباب‌راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه‌کوچ برکوچ بطرف‌اعدانهضت فرمودواز سرپل گذشته منزلی‌راکه‌شایستهٔ مقابله و مقاتله‌بودمعسکر ساخت وازآنجانب شیبانی‌خان باستقبال پادشاه ستوده خصال آمده در نواحی خواجه کاردزن که‌از آنجا تا لشکرگاه پادشاه‌یك‌فرسخ مسافت بودرایات عالیات برافراخت وپنج شش‌روز آن‌دو سپاه دربرابر یکدیگر نشسته بجنك‌سلطانی نپرداختند اماگاهی جمعی ازدلیران سمند پهلوانی درمیدان مردان بجولان درآورده گرد نبردباوج سپهر تیزگرد میرسانیدندو باستعمال آلت‌قتال پرداخته کمال جرأت وجلادت‌ظاهر میگردانیدند ودر آن اوقات شبی‌شیبانی‌خان برسم شبیخون بکنار اردوی پادشاه ربع مسکون‌آمد اما چون گرد معسکر خجسته اثر بتختهای درودیوار وچپر استکام تمام داشت کاری نتوانست کرد وکلمهٔ العوداحمد برزبان رانده روی بمعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آنشد که‌بزودی بمقاتله خصم توجه فرماید ومجددا ادیم زمین راازخون عدو گلگون ساخته طرق‌گیتی ستانی بخان‌شیبانی نماید وامیرقنبر علی نیز آنحضرت راترغیب وتحریص نموده میگفت دشمنان دون رابیش ازین مهلت نمی‌باید داد وعلی‌اسرع الحال بزخم‌شمشیر وخنجر رخنها دردیوار قصر وجود ایشان میباید گشاد اماچون‌درآنولاخبررسیده بود که‌محمدباقرترخان‌بادوهزار سوار آراسته بشهرکش آمده وعنقریب باردوی عالی می‌پیوندد وایضاً میرزا محمد دوغلات بفرمان سلطان محمود خان‌باهزار وپانصدنفر مرددلاور درین دوسه‌روز بمواکب گردون‌مراتب ملحق میگردد سایر امرا سرعت‌درمحاربت مصلحت نمیدانستند ومیگفتندتا زمان‌وصول آن دولشکر باحریف دست‌درکمر نمیباید زد وحضرت پادشاهی بنا برافتضاء قضاء الهی رای امیر قنبرعلی‌را بصواب اقرب تصور فرموده صباح که جمشید خورشید لواء بیضا درفضاء سپهر خضرا برافراخت ومواکب کواکب رادرع زراندود پوشانید دفع جنود ظلمت ورود را پیش‌نهاد همت ساخت پادشاه‌سکندر جاه ضمیر مهر تنویربتعبیهٔ سپاه شوکت دستگاه متوجه گردانده مقرر شد که‌امیرقنبر علی‌وبنده علی‌وخواجه‌علی وبرادرخودش‌امیرشاه‌قوچین‌وسیدقاسم‌السنك‌آقاوقوچ‌حیدر پسرامیرقاسم قوچین‌بافوجی دیگر از بهادران پرخشم وکین‌درهراول‌رایت توکل برافرازندوابراهیم سارووابراهیم جانی‌وابوالقاسم کوه‌بروجوقی دیگرازاهل‌تهوردربرانغار پیکاراعدارا مطمح‌نظر همت سازند وابراهیم ترخان وسلطان حسین ارغون وقرابرلاس وپیراحمد خواجه حسین با

جمعی دیگر از اهل‌جنك وشین از جوانغار روی بمعرکه کارزار آرندوامیرقاسم‌قوچین بازمرهٔ ازانچکیان درسایهٔ علم بلندپایه پادشاهی درقول توقف نموده همت براعدام و افناءاعداء گمارنداز آنجانب محمدخان شیبانی نیزصف‌سپاه آراسته‌خوددرقول توقف‌نمود ومحمد سلطان را دربرانغار بازداشته ضبط جوانغار رابحمزه سلطان ومهدی‌سلطان تفویض فرمود وآن دوپادشاه جنگجوی پرخاش جوی بدین ترتیب وآئین در برابریك دیگر آتش خشم وکین مشتعل ساخته بهادران پردل بتوك پیکان جان‌گسل نایرهٔ‌خون ریز درجسم پرستیز گشادند ودلیران رستم‌توان بضرب شمشیر بران رخنه درجان خوبان انداخته‌خرمن بقاء ایشان را بباد فنابردادند **نظم** غمام کمانها زباران‌تیر ✿ رسانیدطوفان‌اثیر حسام‌دلیران چو خونبارگشت ✿ زخون رود جیحون‌پدیدارگشت درآن‌اثنا برانغار سپاه اعدا حمله‌آورده بجانب عقب‌موکب عالی تاختند وپادشاه سلیمان مکان عنان یکران بجانب مخالفان تاخته جوانان هراول که بمزید شجاعت وتهور از امثال‌و اقران ممتاز بودند درآنوقت درپیش روی آنخسرو جنگجوی کسی ننمود با وجود این حال نزد حملهٔ اوزبکان‌قیام نموده بزخم سنان وضرب پیکان ایشان‌را بازگردانیه **بیت** هرکه را شدیقین که‌حملهٔ اوست ✿ پای مستیش برکمان باشد و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ وخنجر عنان بصوب فرارگردانیده تا پیش شیبانی‌خان مجال توقف محال دانستند هراس بیقیاس اساس ثبات بعضی ازنزدیکان شیبانی‌خان را متزلزل گردانیده با وی‌گفتندکه برانغار لشگر ما زیروزبرگشت ومهم از اشتعال نیران قتال درگذشت لایق‌آنکه مضمون(الفرارفی‌وقته‌ظفر)عمل‌نمائیم‌واز مقتضای فحوای (الفرار ممالایطاق من سنن‌المرسلین) تجاوز نفرمائیم شیبانی خان این‌سخنان را بسمع‌قبول نشنود وجنود خود را استمالت داده به تهییج غبارمعرکه پیکارامرفرمود باردیگراوزبکان پرشوروشر حمله‌کرده جوانغار وبرانغار سپاه نصرت آثـار را ازپیش برداشتند وازپس قـول در آمدند وپادشاه عالی‌گهر کرت دیگرعنان یکران بطرف دشمنان‌گردانیده دست‌به‌ـ استعمال تیغ وخنجر برآورد اماچون درملازمت رکاب سعادت‌آیاب کسی‌نـمانده بود و جنود اوزبك از اطراف وجوانب‌درآمده‌شبه کردند ایشان را استیلا میسرشدواز امراء عظام ابراهیم ترخان‌وابراهیم سار وابراهیم جانی بعد از ظاهر ساختن‌کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی‌تغییر جناب جلال سبحانی‌بجهان جاودانی شتافتند وایضا در آنروز جانسوز ابوالقاسم‌کوه بـر وحـیدر قـاسم‌پسر کلانتـرقـاسم بیك قوچین وخداوردی توقچی وخلیل برادر سلطان احـمد تنبل بقـضاء حـق عزوجل مـرتبه شهادت یافتند ودرآن اثنا مغولانی‌که ازنزد سلطان محمود خان بکومك آمده بودند مانند اشرار اوزبك‌بتاراج لشگر نصرت‌یزك‌اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتیکه امکان داشت درآن معرکه هولناك توقف نموده‌بدفع آنقوم ناپاك میپرداخت وازخون دلیران چالاك سطح خاك‌را رنگین‌میساخت وچون زیاده ازده دوازده‌نفر درموکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام باعلام فیروزی اعلام رسید ازآن غرقـاب بلاعنان

عزیمت بطرف در پای کوهك معطوف گردانید و باجیبه و کیچم اسب درآب رانده بتشویش بسیار ازآنجانب بیرون رفت و کیچم رابریده بطرف شمال توجه نمود ودرحدود النك قلبه باردیگر برآب مذکور عبور کرده میان دونماز ازدروازهٔ شیخزاده بشهردرآمد وادراك نزول اجلال فرمود وزمرهٔ ازامرا وانچکیان که ازآن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم وهراس هرطایفهٔ بطرفی توجه نمودند ازآنجمله قنبر علی سلاخ راه قندز پیش گرفت وکریمداد وخداداد ترکمان وجانکه کوکلتاش ومولانا باباء ساغری بطـرف اوراتیبه رفتندودرروز دوم ازآنحادثهٔ منکرخواجه ابوالمکارم وقاسم بیك قوچین وبعضی دیگر ازمردم متعین که درملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودنددر مجلس اشرف اعلـی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند وخاطر برتحصن قرار یافته ضبط دروازهٔ سوزنگران بقرابرلاس وبعضی دیگر ازجوانان بی‌هراس تعلق گرفت ودروازهٔ گازرستان بیمن شهامت شیرم طغائی وقتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت ومقرر شد که پادشاه جمشیدآئین وامیر قاسم قوچین وزمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کومك باشند ودرمدرسهٔ میرزا الغ بیك که در میان شهر است ساکن کردند تانسبت ایشان بجمیع دروب وبروج شهر علی‌السویه باشد ودرهر طرف که مدداحتیاج شود بزودی توانند رسید و پادشاه بربام آن بقعه قبهٔ خیمه گاه باوج فلك مهروماه برافراشت وملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردندوروز دیگر شیبانی‌خان بنواحی بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آمده دورتر فرودآمد وایتام واوباش بعزم جنك وپرخاش ازمحلات سمرقند فوج فـوج بیرون خرامیده بدرمدرسه میشتافتند وبعداز اداء دعاء دولت پادشاهی استجازه نموده ازدروازه بیرون میرفتند وبباد جرأت و جسارت نیران جنك ومحاربت ملتهب ومشتعل میگردانیدند واوزبکان جنك گریز کرده نزدیك شهر نمی‌آمدند تا آنکه شهریان دلیرتر شده تـا نواحی اردوی خان شیبانی میشتافتند وبسرپنجهٔ تهور غـارت میکردند آنچه میبافتند در آن اثنا روزی شیبانی‌خان ازطرف دروازهٔ آهنین جنك پیش آورده وجمعی ازسپاه رادر کمین گاه بازداشت وپیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند وقتی از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران لشکردشمن ازعقب ایشان حمله آوردندو بین‌الجانبین جنگی عظیم در پیوسته نوبان کوکلتاش وقل‌نظر طغائی ومزید وبعضی دیگرازدلیران لشکرخسرو صاحب‌تأیید بحمایت پیادگان عنان‌یکران بحرب اوزبکان انعطاف دادندوقل نظر یکی‌از مخالفان راشمشیر رسانید اماچون‌سپاه اوزبك بسیاربود پیادگان را مغلوب گردانیـد بضرب تیغ بولاد تادروازهٔ آهنین دوانیدند وبطرف‌مسجد خواجه خضر تاختند ودر آن مقام قوچ‌بیك جنگهای‌نیك کرده پادشاه عالمپناه ونزدیکان درگاه خلافت دستگاه ازبالای آن دروازه بانداختن خدنك مرك آهنك پرداختند لاجرم اعدا ازهمانجا باز گشتند روز دیگر شیبانی‌خان باسپاه بولادپوش رعدخروش بمیان‌دروازهٔ آهنین ودروازه شیخزاده آمده آمادهٔ مقابله ومقاتله شده پادشاه عـالیجاه باجوانان صاحب‌سعادت بپشت دروازهٔ شیخزاده شتافته بدستور معهود دست حق پرست به‌تیروکمان برد و ازشست دست پادشاهـی تیر

مرك‌تاثیر گشاد یافته‌بر اسب بوز که‌یکی ازاوزبکان سوار بود خـوردچنانکه ازپـای
در آمده‌جان نبردودر آن روزسپاه‌دشمن نهایت جلادت‌بجای آورده‌جمعی ازایشان در
نواحی برج شترگردن خودرا بپایان فصیل‌رسانیدند وزمرهٔدیگر گمان‌بردند که اکثر
شجعان موکب‌عالی بدروازهٔ‌آهنین ودروازه شیخزاده جمع آمده‌اند ودر بارهٔ دروازهٔ
گازرستان ودروازه سوزنگران‌کسی نمانده‌که بنوك پیکان سوزن مثال قطـع رشتهٔ
حیات ابطال‌رجال تواند کردبجانب آن دو دروازه راندند وشصت وپنج نردبان کـه
ترتیب‌نموده همراه داشتند برفصیل‌ نهاده قصدصعود نمودند وقوچ‌بیك ومحمدقلی‌قوچین
وشاه صوفی‌وبعضی دیگر ازبهادران رستم‌سیر سپرممانعت درروی کشیده بپای‌مدافعت
متوجه‌آنجماعت گشتندودروقتی که‌بعضی ازایشان بباره برآمده زمرهٔ برنردبان‌بودند
که آن یلان‌فیروز جنك خودرا بدانجارسانیدند وآثار روز رستخیز ظاهر گردانیده
تتمه راگریزانیدند وقوچ‌بیك ازسایر رفقاپیشتر دست بشمشیر وخنجربرد ونقش وجود
جمعی رااز صحیفهٔ‌هستی ستردوقرابرلاس وقتلق خواجه‌کوکلتاش وقل نظر نیز در آن
روز بضرب تیغ تیزوناوك خونریز مورچل‌خود را ازتعرض‌اعدا محافظت نمودندوروز
دیگر امیر قاسم‌قوچین بیاسلیغ جمعی‌ازسواران جلادت آئین‌از شهر بیرون رفته وبـا
اوزبکان که‌بخیال قتال‌پیش‌آمده‌بودند درمیدان نبرد دست‌درکمرزده ایشان‌راتاخواجه
کفشگرراندند وچندنفر مشهور رااز مرکب حیات‌پیاده ساخته رؤس نـامبارکشان را
بنظر انورپادشاه همایون اثررسانیدند وبرین قیاس‌قرب چهـارماه میـان آن دو سپاه
نایرهٔ جنك‌وحرب وغبار طعن‌وضرب دراشتعال‌وهیجان بود وحضرت‌پادشاه عالیشان در
محافظت آن‌بلدهٔ جنت‌نشان بقدر امکان سعی مینمودوشیبانـی‌خان در تضییق محصوران
کوشیده دراقامت لوازم محاصره‌از خودبتقصیر راضی نمی‌گردید درآن اثنا بلاء قحط
وغلاشیوع یافت وآتش جوع‌کانون درون مردم‌سمرقند را فرو تاخت چندگاه جز قرص
دمندهٔ خورشید که‌هر صباح ازتنورافلاك برمی‌آمد چشم‌شهریان بر گردهٔ نمی‌افتاد ودر
هیچ‌خانه وکاشانه‌کاه ودانه‌موجود نبودمگردرهجرهٔ سنبله ووصول بآن هم‌دست‌نمیداد
گوشت وروغن مانند کبریت‌احمر وعنقا عزیزالوجود ونایپدا گشت وبعضی از مـردم
محتاج ازگوشت سك وگربه بدل‌مـایتحلل‌حاصل کرده‌کاراز ملاحظه وحرمت‌درگذشت
زمرهٔ ازامرا وکلانتران ازبرك درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند وطایفهٔ چوبهای
خشك راریزه کرده وتراشهٔ چوب راساعتی درآب گذاشته غذای اسبان میگردانیدند
ودر اوقات محاصره چندین‌نوبت پادشاه سکندر رتبت نزدحکام خراسان‌وحصارشادمان
وقندز وبقلان ومغولستان ایلچیان فرستـاده کومك طلبید وولات ولایات مذکوره در
ارسال مدد اهمال‌وامهال نموده هیچکس بفریادنرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس‌و
حرمان یکیك‌ودودو خودرا ازبرج وباره انداخته باردوی شیبانی‌خان می‌پیوستند واو
عجز مردم شهررا دانسته درنواحی غارعاشقان‌منزل‌گزیدوپادشاه صاحب تائید دربرابر
آمده درکوی پایان قبهٔ بارگاه‌مرتفع گردانید

ذکر بازگذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی باردیگر سمرقند رابابوالفتح محمد خان شیبانی

چون حضرت پادشاه اسلام پناه‌چندروز دیگر درمحنت محاصره مصابرت نمود ومعلوم فرمود که‌بواسطهٔ شدت قحط وغلاوعدم وجدان بدل مایتحلل وغذا سمرقندیان تضییق بسیاردادند وبحسب ضرورت نقش متابعت اعدا برصحیفهٔ ضمیر مینگارندمصلحت چنان‌نمود که‌چندگاه دیگر باروزگار ستیزه‌کار درسازد وآن‌بلده‌را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکندبرافرازد ودراوایل سنه‌سبع‌وتسعمائه درشبی که از غایت ظلمت آواز راه‌کاخ صماخ راغلط می‌نمود وبجزدیدهٔ روشنان فلك چشم هیچ پاسبان بازنبود پادشاه عاقبت محمود همعنان خواجه‌ابوالمکارم وبعضی دیگر ازاعاظم وقرب صد نفر نوکر سعادتمند ازدروازهٔ سمرقند بیرون‌رفته روی توجه باندجان آورد ودر اثناء راه جهانگیر میرزا که‌سعادت ازلی‌دزمفارقت سلطان احمد تنبل ومرافقت پادشاه گردون محل‌دانسته‌بوداز جانب‌اندجان‌رسیده شرف تقبیل‌انامل برادر بزرگوار دریافت‌وارقام‌آثامش بزلات عفوپادشاه سپهر احتشام ازصفحهٔ ایام محوشده انوار شفقت وعطوفت بروجنات احوالش تافت وچون‌پادشاه باستحقاق درضمان حمایت‌مالك‌الملك علی الاطلاق نزدیك باندجان رسید بوضوح انجامید که‌بواسطهٔ‌وفور عصیان وطغیان‌سلطان احمدتنبل دخول درآن بلده متصور نیست بنابر آن‌عنان بکران بجانب تاشکندگردانید سلطان محمود خان والنجه‌خان که‌اخوان آن‌مهرسپهردولت واقبال بودند مقدم‌شریفش را باقدام‌اعزاز واجلال استقبال‌نموده درلوازم رافت وضیافت اهتمام فرمودندوشیبانی‌خان راکرهٔ بعد اخری فتح‌سمرقند میسر گشته در اکثر بلاد ماوراءالنهر رایت استقلال واستبدادبر افراشت وخیال استیصال نهال‌اقبال امیر خسرو شاه وتسخیر حصار شادمان وختلان و بدخشان وقندزوبقلان برلوح خاطر نگاشت وعلی‌التعاقب والتوالی‌سپاه بیباك اوزبك را بغارت و تاراج آنحدود مامور میگردانید وبباد حمله ابطال رجال نیران قتل و اسر افروخته آثار کمال‌اقتدار بظهورمیرسانید

گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون

چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ (کل‌شیئی هالك الاوجهه له الحکم والیه‌ترجعون) و دوام خاصهٔ ذات بیچون‌قادر کن‌فیکون استوانتقال‌وارتحال ازدنیاء دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع‌مسکون درشهور سنهٔ سبع‌وتسعمائه میرزا الغ‌بیك‌بن

میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزء و کل پیوست و پسرش میرزا عبدالرزاق حاکم آندیار گشته بجای پدر برمسند فرماندهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده درمیان امراوارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم زکه سرانجام تمامی مهمات جزوی و کلی را ازپیش خودگرفت وامیر یوسف محمدوبعضی دیگراز امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند وصباح عید اضحی که شیرم زکه در دیـوان خانـهٔ سلطانی نشسته آش‌میکشید باسیصد مرد مکمل‌بیخبر بکابل درآمده برسرش تاختندو تیغها ازنیام انتقام کشیده فی‌الحال بنیاد حیاتش برانداختند وازاین‌جهة پریشانی تمام بحال کابلیان راه‌یافته این خبردرگرمسیر بسمع ولدخوردتر امیر ذوالنون محمد مقیم ارغون رسید ودراواخر سنهٔ ثمان‌وتسعمائه لشکر هزاره و نکودر درهم‌کشیده تسخیر کابل راپیش نهادهمت گردانید وبدانجانب نهضت نموده میرزاعبدالرزاق فرار برقرار اختیار کرد ومحمد مقیم بدولت‌واقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ‌بیك‌را بحبالهٔ نکاح خوددرآورد این‌اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان وامیرذوالنون در کنار آب‌آمویه بودند بدیشان رسید وموجب فرح وابتهاج مزاج همگنان گردید

ذکـر لشگر کشیدن سلطان بدیع‌الزمان میرزا بعزم رزم خـان عالیجاه‌وبازگشتن‌ازآب‌کنار آمویه بسبب‌عدم اتفاق امیر شجاع‌الدین خسرو شاه

چون صیت گیتی‌ستان ابوالفتح محمدخان‌شیبانی دراقطار آفاق مشهور گـردید وصولت‌سپاه اوزبك جمعیت اکابر واشراف‌سمرقند رابتفرقه مبدل‌گردانید خاقان‌منصور سلطان حسین‌میرزا قاصدان نزد میرزا بدیع‌الزمان فرستاده اورا برمقابله ومقاتلهٔ‌خان ترغیب فرمود وامیر خسرو شاه نیز ایلچیـان ارسال داشته ازبیداد اوزبکان بدنـهاد استغاثه نمود وپیغام کردکه هرگاه‌موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده باجنود حصار شادمان وختلان وبدخشان وقندزوبقلان باردوی کیهان‌پوی خواهم‌پیوست ودرین یورش اقبال‌وار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم‌بود بنا بر آن میرزابدیع‌الزمان رسل ورسایل بقندهار وزمین داور روانه ساخته امثلهٔ واجب الاذعان بنام‌امیرذوالنون واولاد واخوان درقلم آورد مضمون آنکه علی‌اسرع‌الحال سپاه آنحدود راجمع‌ساخته بقبة‌الاسلام بلخ آیند تادرملازمت موکب عالی‌بدفع لشگر اوزبك وفتح ماوراءالنهـر قیام‌نمایند وامیرذوالنون لوازم اطاعت‌فرمان بجای آورده بادوسه هزار سوار جـرار بجانب بلخ خرامیدوبدیع‌الزمان میرزا آن امیر شجاعت پنـاه رابعواطف خسروانـه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم واشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسروشاه نیزتحف شایسته وتبرکات بایسته بنظر امیر ذوالنون فرستاد ودربـاب توجه بکنار آب‌آمویه تعجیل نمود وچون‌آن زمستان بپایان‌رسید وسپاه‌سبزه ورياحين

در کنار جویبار واطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرد ودراواخر سنهٔ ثمان وتسعمائه بادوهزار پیاده وسوارهمه جوشن پوش ونیزه گذار ازقبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شدوامیر عمر بیك رابدارالسلطنة هراة فرستاد وازپدر بزرگوار استمداد نمود وچون بکنار آب رسید در برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود وطنطنهٔ کوس حربی باوج فلك سیمابی رسانید حاکم ترمذامیرمحمد باقر که بمیرباقی اشتهار داشت فی الحال بدینجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت وپیشکش کشیده عنایت والتفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون وامیرذوالنون وعبدالله قراقولاغ رانزد امیرخسرو شاه بحصار شادمان فرستاد واوراازوصول موکب عالی بکنار آب وتصمیم عزم ورزم بامحمد خان شیبانی خبرداد وفرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر پیوندد تاعلی اسرع الحال دفع اعدا ملك ودولت میسر گردد وامیر سلطان حسین وامیر ذوالنون وعبدالله قراقولاغ باامیرخسرو شاه وبرادران اوامیرولی وپیرولی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزاومکتوبات امیرذوالنون رابدیشان رسانیدند وایشان رابرتوجه اردوی عالی ترغیب وتحریص نمودندامیرخسروشاه بنابرعدم مساعدت توفیق ازاطاعت فرمان گردن بپیچیدوبخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا ازمهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت سلطان محمود میرزا قصدمن نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد وچون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا باز گشته خلف وعدهٔ امیر خسروشاه را معروض داشتند شاهزاده درباب عبور از آب آمویه متردد شد و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیك از پایهٔ سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف متصور لشکر بمدد نمیفرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا باامیر ذوالنون طریق مشورت مسلوك داشته طبل مراجعت فرو کوفت وبعدازوصول بظاهر قبة الاسلام بلخ درچهار باغ ابراهیم سلطان میرزامنزل گزید وامیر شجاع الدین ذوالنون رااجازت انصراف ارزانی داشت وچون آنجناب علم نهضت بجانب مستقرعز خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن روی نمود ومحمد شیبانی خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید وبدانسبب محمد خان شیبانی ازآمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید

درخلال احوال گذشته سیدجعفر خواجه که در سلك سادات دشت قبچاق منتظم بود ونسبت بخواقین اوزبك در غایت محبت و اخلاص سلوك مینمود ازدیار ماوراءالنهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزاحاصل کردوچنان ظاهر ساخت

که بسبب ظلم وتعدی محمدخان شیبانی ازوی‌روی گردانشده التجا بظل عنایت‌پادشاهی آورده‌ام ومادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع‌الزمان میرزا برآن سیدمزور اعتمادفرموده اورا مشمول انعام واحسان بیکران گردانید و جناب سیادت‌انتماضمناًبا امراء ومقربان شاه‌زاده طریق اختلاط مسلوك داشته در خلوت زبان بمدح‌وثناء محمد خان‌شیبانی میگشاد وایشان رابملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد وازجملهٔ امرا وخواص بدیع‌الزمان میرزا ابراهیم سلطان برلاس وجهانگیر برلاس‌وشاه محمدبرلاس وآفتاب ترخان وقرابیر محمد وتینك کیلدی‌اوزبك بهم اتفاق نموده‌باسید جعفر خواجه بیعت کردند که بهنگام فرصت دست‌بردی نمایند و پای درواذی مخالفت سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان برروی روزگارخویش بگشانید درآن اثنا ازمحمد باقرترخان که‌سابقاً بواسطهٔ استیلاءمحمود سلطان بربخارا ازآن خطه گریخته‌پناه ببدیع‌الزمان میرزاآورده بود ومنظور نظر عنایت‌شده‌دراند خود حکومت مینمود آثار خلاف‌ظاهر گشت بلکه‌بوضوع پیوست که امیر محمدباقرقاصدان نزدمحمدخان فرستاده‌وپیغام داده که‌هرگاه موکب همایون‌خانی از آب‌آمویه عبورنماید بنده قلعه‌اندخود را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده‌درسلك سایر ملازمان انتظام خواهم یافت‌وخان‌گیتی‌ستان بدین وعده‌امیدوار گشته ازسمرقند متوجه کنار آب‌آمویه شدوبناء علی‌هذا جماعت مذکوره باستصواب سیدجعفر خواجه خاطر برآن قرار دادند که‌هرگاه بدیع‌الزمان میرزا جهةدفع فتنهٔ محمد باقر بحدود اندخود رود شعارخلاف ظاهرساخته نوعی سازندکه آن‌حضرت گرفتار گردد ودر آن ایام امیرمحمد باقر ارغون ازبدیع‌الزمان میرزا برنجید وچند روز درخانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنابرآن آفتاب ترخان وبعضی دیگر از عاصیان درطمع افتادند که‌آنجناب رانیز باخودموافق سازند وباوی‌خلوت کرده‌مکنون ضمیر خود رادرمیان نهادند امیرمحمد باقربحسب ظاهر سخنان ایشان‌را بحسن قبول تلقی فرمود وگفت مناسب آنست که‌فردا درسرمزار خواجه ابونصر پارسا همه جمع شده عهدوپیمان درمیان آریم که طریق‌خلاف مسلوك نداریم‌تا این‌مهم‌تمشیت پذیرد وسخن برین قرار یافته‌هریك بخانهٔ‌خویش رفتنداما امیر محمدباقررا رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع‌الزمان‌میرزا دامن گیرشده همان شب درچهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت‌وکیفیت خیالات بداندیشان رامعروض داشت سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا چون‌نسبت بآنجماعت انواع‌شفقت وعنایت بتقدیم رسانیده‌بود این‌سخن رابر غرض‌حمل نمود وچنانچه میباید بسمع‌قبول نشنود امیرمحمدباقر عرض‌کرد که مناسب آنست که صباح یکی ازمعتمدان‌خودرامصحوب من‌بسرمزار خواجه ابونصر پارسافرستید تاحقیقت این سخن بررأی انورهمایون واضح گردد آن‌حضرت این‌ملتمس رابعز اجابت‌اقتران داد ومقررشد که‌پهلوان حسن‌علی مصحوب امیرمحمد باقربدان مزار رود آنجناب سحری پهلوان حسن علی‌رادریکی ازهجره‌های‌جماعت خانهٔ آن عمارت نشاند ودرخانه را مقفل

ساخت وخود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست وهمان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده وبآن جماعت خانه رفته در قضیهٔ مذکوره آغاز گفت وشنود نمودند وسید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد وسوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت وصباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امراء ارکان دولت جهة مشورت مهم محمد باقر ترخان در خرگاه دیوان خانه مجتمع گردند وبعد از اجتماع آن جماعت سلطان بدیع الزمان میرزا از امراء عظام عمر بیك وشیخ علی طغائی وعاشق محمد ارغون ویادگارا بو اسحق آقبوقا ومحمد باقر ارغون وشاه منصور را بگرفتن عاصیان مأمور گردانید وامراهمان ساعت آن زمرهٔ نمك حرام را مؤاخذ ومقید گردانیده هریك را بیکی از اهل اعتماد سپردند وبراق وجهات ایشان را بحیطه ضبط در آوردند واز جملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان وتینك کیلدی بسیاست رسیدند وعفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان وجهانگیر برلاس وقرا پیر محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیر مایهٔ این فتنه جناب سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست وبخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا اورا بحلق بر کشید و مقارن آنحال خان گیتی ستان ازمعبر کرکی عبور نمود وبدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گزروان معطوف گردانید

ذکر طلوع ماهچه رایت نصرت آیت خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار ومحنت تلخ

در اوایل پائیز سنهٔ تسع وتسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت وبنا بر استدعاء امیر محمد باقر ترخان ازمعبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت ساخت ومحمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد ومحمد خان اورا بآن طرف آب کوچانید وخبر عبور خان گیتی-ستان در چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید وبنابر پریشانی سپاه وعدم جمعیت دلیران رزمخواه مصلحت در توقف ندید ونور حدقه سلطنت و جهان-بانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیخان را در ملازمت شاهزاده بازداشت ومقرر شد که صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی وامیر شیخ ابوسعید عراقی وقراحسن الغوث نیز در آن بلده باشند وامیر علیخان ولد امیر عمر بیك بکومك قبا بیك که داروغهٔ شبرغان بود رفته در محافظت آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه دره کرنسیان وچهاربك رفته از آنجا بقرابغاج شتافت و از قرابغاج عنان عزیمت بجانب جبال جزروان تافت ومحمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه ببلخ آورد وفوجی ازلشکر قیامت اثر اوزبك را بتاخت شبرغان نامزد کرد

وچون آنجماعت بحدود آن‌ولایت رسیدند امیرعلیخان ولد امیرعمر بیك با صد نفـر از مبارزان دلاور بعزم رزم ازقلعه بیرون خرامید ومیان آن جناب واوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده دراثناء ستیزوآویز تیری باسب امیر علی‌خان رسید و لشکـر اوزبك او را دستگیر کرده بندی گران برپایش نهادند و باردوی‌خان بردند وماهچهٔ رایات ظفرآیات خانی درکمال حشمت وکامرانی ازافق ظاهر بلخ طلوع‌نموده امیرسلطان قلیخان‌وسایر امراء واعیان که‌در آن‌مکان بودند خواطر برتحصن قرار دادند وضبط دروازهٔ‌عراق تعلق بپهلوان حسن علی‌سلطان وجمعی کثیر از نوکران خاصهٔ‌امیرسلطان قرارگرفت‌ودروازهٔ عکاشه بیمن جلادت وپهلوانی امیرجانقلی وجان‌احمد قلیخان‌وامیردرویش محمد کتابدار سمت استحکام‌پذیرفت صـاحب‌السیف‌والقلم خواجه جلال‌الدین میرکی دروازهٔ شترخوار را ضبط نمود ومحمد زمان‌میرزا باشیخ ابو سعیدعراقی‌وقرا حسن الغوث‌در ارك‌متوطن بود امیرسلطان‌قلیخان درمسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت ومدد کاری محـافظان جمیع بروج و دروب را پیشنهاد همت‌ساخت وازآنجانب محمدخان شیبانی با قـرب‌ده هزار ازسالکان مسالك پهلوانی دربرابر دروازهٔ شترخوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را دردروازهٔ عراق معین گردانید وجمعی دیگر از سلاطین‌جوجی نژادرا بدروازهٔ عکاشه‌جای‌داد ودربرابر تمامی بروج‌بلخ امراء ونوئینان فرستادو نخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیرسلطان وسایر امراء میرزابدیع‌الزمان‌را باطاعت‌وانقیاد دعوت نمود وچون‌آن‌سخـن درسمع قبول بلخیان جـای‌نیافت بترتیب اسباب قلعه‌گیری اشارت‌فرمود بعدازیك‌هفته که‌اوزبکان چپر وتور بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف‌دیگر انداخته راه توجه بخاك ریزمرتب گردانیدند حکم جنك‌سلطانی نفاذیافت وسپاه اوزبك ازجمیع جوانب‌شهر آوای‌سورن وکرنای و صدای کورکه و کوس در خم طاق حصار سپهر انداختند ومانند مور و ملـخ روی بخندق بلخ آورده آثار روز رستخیز ظاهرساختندومحمدخان درآن صباح‌جوشنی‌شبرنك پوشیده وبراسبی کوه‌پیکر سوارگردید قرب ده‌هزار اوزبك جیبه پوش پیاده‌پیش اوروان گشتند وچپر ها وتور ها درسر کشیده بخندق دروازه شترخوار درآمدندومردم خواجه جلال الـدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست بتیر و سنك بردند وآن جناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بخاك ریز بالا رفته نزدیك بخندق‌شیخ حاجی رسیدند ازانداختن‌تیروسنك‌منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بـرچپری خورده بردارندهٔ‌آنرا بخندق غلطانید بعدازآن‌سایردلاورانی که‌برآن برج بودنددست‌بانداختن ناوك دیده دوز وسنك مرك آهنك‌بگشودند وسپاه خاقان چاره‌منحصر درفرار دانسته بسیاری از ایشان درآن خندق‌جریح وقتیل برزبر یکدیگر افتادند وهمچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهرعقاب‌تیرمرك‌تاثیرازآشیانه کمان‌پرواز دادندو کمانهای

رعد رابفرش در آورده ابواب محاربت ومدافعت بر گشادند نظم بسان ژاله از ابر بهاران ✿ بفرق اوزبکان شد تیر باران سهام نخش ازدل گشت برخون ✿ زسنك رعد شد کر گوش گردون واگر چه در آنروز اوزبکان نیز نهایت جلادت ومردانگی بجای آورده جمعی ازشهریان را بزخم ناوك مردافکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آنشهر بر سبیل قهر از قبیل محالاتست عاقبت انهزام یافتند ودر آن جنك قرب پانصد نفر ازجنود خانی بزخم سهام خون آشام وضرب سنك رعد ازعالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند وبرین قیاس دو نوبت دیگر جریك اوزبك در بلخ جنك سلطانی درانداختند ومانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعداز آن خان از ضایع شدن لشگریان اندیشیده امرا و بهادران رااباشتعال نیران قتال مأمور نگردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید در آن اثنا شبی امیرعلیخان فرصت یافته بندبر پا بگریخت وبکنار خندق دروازهٔ شترخوار شتافته فریاد بر کشید ونام خویش ظاهر گردانید تاجمعی از نوکران خواجه میرکی بایان دویده اورا بالا بردند وبرمخلص اولوازم محامد الهی بجای آوردند وچون محمدخان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست ودانست که تسخیر آن بلده بجنك تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح وصفا باز گشاید وبآن وسیله آنخطه را را بحیطهٔ تصرف در آورد بنابر آن امیر درویش علی را که بعد ازفوت امیرعلیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد بسر میبرد ودر آن اوان که ماهچهٔ رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار سلوك طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد وپیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسرحد زوال رسیده وسلطنت از آنخاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده وشمارا ذخیره نمانده مناسب آنکه بالطاف خانی وعنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج وعناد قیام نمایند وبدست متابعت دروازهاء شهر بر گشایند وچون امیردرویش علی با امیرسلطان وسایر امرا واعیان بلخ ملاقات کرد ولوازم اداء رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قرب یکصدو پنجاه سالست که ما اباعنجد در ظلال رعایت وعنایت اولاد امجاد امیر تیمور گورکان بفراغت ورفاهیت اوقات گذرانیده‌ایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شد ونتوانست که عجالة الوقت باحضرت خان درمقام مقابله ومقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین سالهٔ آن پادشاهان عظیم الشان را نابوده انکاریم وشهر یرا که بر سبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم وحال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان وسپاه خراسان سایه اقبال برین حدود خواهد انداخت وبامداد تائیدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده‌اند که ذخیرهٔ ما باتمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ماغیر مغز سرخر خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم ومنشاء این سخن آن بود که در آن ایام درازگوش بسیار در کوچه وبازار بلخ

افتاده روی بچراگاه عدم آورده بود **القصه** امیردرویشعلی چون این سخنان استماع نمود دانست که بوساطت او کسی ابواب شهر را برروی محمد خان نخواهد گشود باز گشته آنچه دیده بود وشنوده بعرض خان رسانید وخان در اواسط همان زمستان طبل مراجعت کوفته واز آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت ورفاهیت بروجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت امادر مدت محاصره آنمقدار خرابی ازسپاه اوزبك در ظاهر آن بلده وتوابع روی نموده که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آنحادثه خامهٔ سخن گذار ایـن قطعه درسلك تحریر آورد **قطعه** محمدخان چو ازآمویه بگذشت ✿ شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران گشت ازجنك ✿ ازآن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمهٔ از حال میرزا بدیع الزمان درآن اوان وبیان مخالفت امیر ناصرالدین عمربیك ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی بـا سپاهی بعدد قطرات بـاران نیسانی بمحاصرهٔ قبة الاسلام بلخ قیام مینمود سلطـان بدیع الزمان میرزا درولایت جزروان بدرهٔ جوز تحصن فرمود وچند نوبت رسل ورسـایل بپایهٔ سریر اعلی فرستاده وکیفیت بیداد لشگر قیامت اثراوزبك راشرح داده استمداد کرده وخاقان منصور چون آزار بسیار ازآن حضرت درخاطر داشت درباب ارسال مدد مراسم تغافل واهمال بجای آورد اما امیر عبداللطیف جان نثار کرد وامیرابوالقاسم بخشی رافرمود که بالشگر باد غیس ومرو رود بسرپل تابان رفته رحل اقامت اندازنـد وکنار آب مرغاب رامضبـوط ومستحکم سازند ومیرزابدیع الزمان بعدازمراجعت محمدخان ازجزروان بچیچکتو شتافته بقیهٔ ایام زمستان آنجا بپایان رسانید وچون سلطان بدیع آئین فروردین سپاه سبزه ورياحين بفضاء دشت وبساتین کشید ازآنجا کوچ فرموده صحرای جوز جانان را محـل نصب لواء ظفر انتمـا گردانید وایلچیان نزد امیرخسرو شاه فرستاد کرت دیگر اورا بسلوك طریق موافقت دعوت نمود ودرباب استمداد جهة دفع سپاه اوزبك مبالغه فرمود امیـر خسرو شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرد وبرادر خود امیرولـی رابملازمـت شاهزاده روانساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان درحضور اومراسم عهدوپیمان بجای آورد که نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشگرهای حصار وختلان وقندز وبقـلان بخدمت شتابد ودرمقابله ومقاتله محمدخان تقصیر جایز ندارد وچون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بعزّ دستبوس بدیع الـزمان میرزا معزز گردد امیرعمر بیك خیالی باطل کرده نیم شبی باوی ملاقات نمود واورا سیاست شاهزاده بترسانید تافی الحال طبل کوچ فرو کوفته همعنان اوبشبرغان شتافت وعمـر بیك در آن بلده که درتصرف خواهرزاده اش تبابیك بود توقف نمود وامیرولی عنان بکران بقندز

تافت وسبب مخالفت امیرعمر بیك آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ وتوابع رایت دولت واقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین شیخ محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبهٔ وزارت بدرجهٔ امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی ومالی را بکف کفایت او نهاد وامیر عمر بیك را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان در دیوان امارت مهر داد و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رأی خود سرانجام میکردند وازسایر امرا و وزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند وبنابر آنکه در آن اوقات ازافعال واقوال امیرعمر بیك آثار اخلاص ودولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور مینمود مزاج بدیع الزمان میرزا باوی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جوز جانان خیمهٔ اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را بتربیت سرافراز ساخت ودر دیوان تواچی مقدم بر تمامی امرا مهرعنایت کرد ومهر بزرك را نیز بدو سپرد وهمدر آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان عالی مشرف گشت وبعد از دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار واختیار امیرعمر بیك وخواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد وسلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف پیشتر بعضی از مهمات را بی مشورت ایشان فیصل میداد بنا بر آن امیر عمر بیك شمار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت ودر آن شب که بسان باطن اهل نفاق تاریك بود امیر ولی را نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت وهمانساعت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا وارکان دولت را جمع ساخته درباب حرکت وسکون مشورت فرمود اکثر امرا تعاقب امیرعمر بیك را درشب دیجور مکروه شمردند وروز دیگر خواجه ناصر الدین ابو نصر بن خواجه عبدالملك بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهة نصیحت امیرعمر بیك بشبرغان روان کردند امافایدهٔ بر آن رسالت مترتب نگشت وامیرعمر بیك در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده ازسرعناد درنگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بسرزمین داور نزد امیر ذوالنون فرستاد و پیغام داد که علی اسرع الحال بافوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفرمآل گردد تا دفع امیرعمر بیك وفتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیرعمر بیك در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود واحتمال قریب داشت که چون محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته بمعرکه قتال شتابد

ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عرض مرض ازمنزل ترناب

چون خبر تحصن امیرعمر بیك در شبرغان وتوجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو

درهراة اشتهار یافت‌خاقان منصور باسپاه موفور عازم کنارآب مرغاب شدبخیال آن که شاید آن صیدوحشی رابدام اطاعت‌درتواند آورد وآن پسر سرکش رابار دیگر مطیع ومنقاد تواند کرد بعداز قطع منازل‌مرحله ترناب رامعسکر ظفرمآب ساخته‌درآن موضع بحسب‌تقدیر مزاج همایون‌بغایت سقیم‌گشت وصحت بدن‌روی درنقصان نهاده کار از امضاء آن‌عزیمت درگذشت حکماء مسیحا انفاس‌واطباء حکمت اقتباس آغازترتیب ادویه و اشربهٔ مناسبه کردند وبهمگی همت‌در ابراء آنعارضه طریقه اهتمام مرعی‌داشته لوازم سعی‌واجتهاد بجای‌آوردند خواتین بلقیس آئین وشاهزادگان باتمکین وامـراو نوئینان‌وخواص ومقربان صلات‌وصدقات بمستحقان‌دادند ودرویشان وگوشه‌نشینان‌صحت ذات ملکی‌صفات را از حضرت واهب العطیات مسئلت نموده زبان بدعا گشادند پس ازروزی چند مسئلت اصحاب عبادت بعزاجابت رسید وازدارالشفاء (وتنزل من‌القرآن ماهوشفاء ورحمة‌للمؤمنین) شفاء عاجل شامل‌حال خاقان‌عادل گردید ع دعاء اهل‌عبادت بلابگرداند از آنجانب چون‌بدیع‌الزمان‌میرزا بدامان کوه‌آله‌تمور رسیدو نهضت‌ومرض پدربزرگوار نزد او بوضوح‌انجامید داعیه فرمود که‌قدم درطریق اخلاص‌نهاده بملازمت آستان‌سلطنت اختصاص‌شتابدو بتقبیل انامل فیاض‌قیام نموده‌بار دیگر شرف ملاقات‌خاقان منصور دریابد بنابرآن امیرسلطان بایزید برلاس را بکرباس گردون اساس فرستاد. وبنواب بارگاه سپهرالتباس پیغام داد که‌اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم وآثام ایـن سالك مسالك سرگردانی راباب عفوومرحمت فرو شویند ودرحضور سادات ومشایخ دارالسلطنهٔ‌هراة لوازم عهدو پیمان درمیان آرند که‌قصدی نیندیشند حلقهٔ اطاعت‌درگوش کشیده بپایهٔ سریر اعلی میآیم وغاشیهٔ متابعت بردوش گرفته‌در ظلال عـاطفت لایـزال می‌آسایم وچون‌امیر سلطـان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میـرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آن‌حضرت مبتهج‌ومسرور گشته مسرعی‌بهراةفرستاد که سادات ومشایخ‌وعلماواکابررابااردوی‌همایون رساندتاالتماس شاهزاده رابشرف اجابت مقرون گردانداما درآن اثناخدیجه بیگی آغا وبعضی‌ازامرا ونواب را چنان بخواطر رسید که‌اگر درین محل که‌هنوز شمهٔ از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست ومظفرحسین میرزا دراردو نیست بدیع‌الزمان میرزا بپایهٔ سریرخلافت مصیرآیدمحتمل‌است که‌اکثر لشگر بسایهٔ لواء کشورگشایش التجابرند وکمر خدمتکاری برمیان بسته مـوافقت و متابعتش رااز لوازم شمرند و اینمعنی رابشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت وخاقان منصور امیرسلطان بایزید را رخصت معـاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را درحیزتاخیر انداخت آنگاه اردوی همایـون بطرف بلدهٔ هـراة کوچ کردو خاقان صاحب حشمت قرین صحت‌وسلامت بمستقر سریرسلطنت‌رسیده لوازم نصفت ومرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان ازآله‌تمور بظاهر شبرغان وباز آمدن امیر عمربیك بآستان اقبال آشیان

در آن ایام که امیر سلطان بایزید ازدرگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود وسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات راعرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرورفت که ایا گلزارمملکت را از خارطغیان معاندان بدستیاری کدام یك از معاونان پاك گرداند وامیر عمربیك راکه اظهار شعار خلاف کرده ودر قلعهٔ شبرغان متحصن گشته بودبچه طریق از طریقهٔ عناد گذرانیده بجادهٔ اتحاد رساند مقارن آن حال مبشر خجسته مقال ازنزد امیرذوالنون رسید واززبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص رابرمخالفت امیرعمربیك اطلاع افتاده سپاه زمین داور وفراه وغورو ساخر وتولك راجمع آورده برجناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد لایق دولت روزافزون آنکه موکب همایون نیزبطرف آن بلده نهضت نماید تمامهم مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی برروی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعداز استماع این بشارت بدیدن چهرهٔ فتح وظفر واثق گردیدواز آله تمور درحرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید وچون ماهچهٔ علم ظفرشیم قطع منازل ومراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیرذوالنون ازآنجا نبرسیده انامل فیاض رابلب ادب مقبل وملثوم ساخت وامیرعمربیك ازقرب وصول موکب عالی وآمدن امیرذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرارداد وبرج وبارهٔ شبرغان رامضبوط ساخته ابواب عناد ولجاج بر گشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح وظفر بر افراخته وامیرشجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثررا مکمل ساخته صباح روزیکه چهارشنبه بوداز سه شنبه بازار بظاهر شبرغان خرامیدند وصدای نقاره ونفیروآوای سورن وکرنای باوج فلك اثیر رسانیدند وسلطان بدیع الزمان میرزا درعیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیرذوالنون درمدرسهٔ سیدی احمد میرزا فرود آمد وسایرامرا ولشکریان آن بلده رادر میان گرفته آب خندق را بطرفی دیگر افکندند وجهة برساختن آن آغاز کشیدن خاك وانداختن درخت کردند اما چون خاطر امیرذوالنون مایل بآن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود وامیر عمربیك باردیگر درسلك سایر امرا ونوئینان میرزابدیع الزمان انتظام یابد اصلاسپاه را اجازت حرب وجنك ورخصت انداختن تیروسنك نمیداد وپیوسته جهة تمهید بساط صلح وصفا قاصدان سخندان نزد امیرعمربیك میفرستاد بعداز تکرار آمدشدسفرا امیرعمر- بیك بامیر ذوالنون پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدهلیز قلعه تشریف آوردند وخواطر مرا بتاکید قواعد عهدوپیمان اطمینان بخشند دروازهای شبرغان رابسان ابواب دولت واقبال برروی بدیع الزمان میرزا میگشایم وبدستور پیشتر بملازمت شتافته درطریق خدمتکاری وجان سپاری سلوك مینمایم امیر ذوالنون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانید وصباحی عازم درون شهر شبرغان گردید وقبل ازآنکه پای دررکاب آورد میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف بردودر آنزمان آنجناب رابخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم عنایت و

بنده‌نوازی بقلعه‌خرامد وبیواسطه امیرعمر بیك را بالتفات خاطرفیاض امیدوار گرداند هرآینه‌درحصول مقصود اوخلل خواهدبود واینمعنی‌را بعرض رسانید وبدیع‌الزمان‌میرزا ازصوابدید امیرصاحب تدبیر در نگذشت وهمعنان امیرذوالنون ودوسه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیرعمر بیك چون اینخبرشنید طنطنهٔ نقارهٔ بشارت بـاوج حصار سپهردوار رسانید وپل روانرا انداخته‌حضرت پادشاهی‌وجناب امارت‌پناهی بقلعه‌شتافتند وامیرعمر بیك کفن بگردن وشمشیر اندردست سعادت‌بساطبوسی دریافت‌وزبان‌اعتذاروو استعفا برگشادوبدیع‌الزمان میرزا دفترزلات وعشراتش را بآب عفو و اغماض فرو- شست واورا بمزید تربیت‌واحسان مفتخر ومباهی گردانیده سایر مردمی را که درآن بلده بودند بعنایت بیغایت مستظهر ومطمئن خواطرساخت وباردوی عالی معاودت‌نموده همانروز ازظاهر شبرغان کوچ فرمودونواحی سه‌شنبه بـازار معسکر شهریـار کامکار گشت وصباح روز دیگر امیرعمر بیك بملازمت شتافته ازمقام مخالفت وعناد بیکبارگی در گذشت

ذکر توجه امراء عـالیجاه بعزم ملاقـات امیرخسرو شاه وبیـان افتادن امیر مشارالیه ازمسند دولت و کامرانی بوادی‌نکبت وسرگردانی

چون مهم شبرغان برنهج مسطور فیصل یافت سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا بااعاظم نـوئینان وامـرا درباب حراست ممالـك خراسان ازدخل ابوالفتح محمد شیبانی خـان شرایط مشورت بتقدیم رسانید وبنابر استصواب‌اصحاب رأی‌وتدبیرخاطر مهرتأثیر بر آن قرار داد که از امراء عظام امیر شجاع الـدین ذوالنون ارغون وناصرالدیـن عمر بیك وعلیخان‌واسفندیار ترکمان وشاه‌منصور نزد امیرخسروشاه رفته‌بهر نوع‌که که توانند اورا مستمال‌ومطمئن گردانندوباردوی عالی‌رسانند تاباستظهارسپاه‌ممالکی که‌درتصرف اوست دفع‌لشگراوزبك تیسیر پذیرد وامراء باهزارسوار عازم قندزگشته مسود اوراق نیز حسب‌الحکم در مرافقت ایشان‌روانشد وهمدر آن ایام خسرو دور- اندیش سیدحسین‌ابیوردی راکه درسلك‌صدور منتظم‌بود بپایهٔ‌سریر اعلی روان فرمود تاکیفیت احوال رابعرض خاقان‌ستوده خصلت رسانیده طلب عهدوپیمان نمایدکه‌هرگاه آن‌حضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات وعنایت وتربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی ازسه‌شنبه‌بـازاربجانب درەجز درحرکت‌آمدامراء عظام که‌متوجه‌قندزبودند چون یکدومنزل قطع‌نمودند امیرشاه‌منصور راپیشتر فرستادند که امیر خسروشاه را ملازمت کرده استعلام‌نماید که‌موعد ملاقات کجا خواهدبودوپس‌ازآنکه امیرشاه‌منصور بقندز رسیدوخسروشاه رابر توجه امراء عظام مطلع گردانید خسروشاه بحسب تقدیر ویران گشت ومتوجه کوهستان شده ازسرحکومت درگذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این‌احوال محمودسلطان بموجب فرمودهٔ برادرخودمحمد خان‌شیبانی باجمعی کثیر

از سالکان مسالك پهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرد وروی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف‌یافته عبدالرحمن بیك‌را که درسلك قرابتانش انتظام داشت بافوجی‌ازسپاه برسم زبان‌گیری باستقبال باغی فرستاد وعبدالرحمن بیك درحدود سالی سرای ازآب گذشته بمحمود سلطان رسید وآتش‌قتال اشتعال‌یافته تیری بر کتف عبدالرحمن بیك‌خورد واو روی بصوب انهزام آورد وگریختگان آن معرکه در محلی که امیر شاه‌منصور درقندزبود بشهر درآمده پریشانی تمام بحال‌قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت واقبال بسرحد نکبت و زوال انتقال کرده‌بود باوجود ذخیره بسیار وقرب وصول امراء کبار عنان تمالك وتماسك ازدست‌داد وقندزراباز گذاشته باطایفهٔ ازخواص خویش روی توجه بکوهستان نهادوامیرشاه‌منصور مراجعت فرموده درمنزل خلم بامراء عظام رسید وصورت واقعه رامعروض‌گردانیدامیر ذوالنون ازکمال‌غیرت‌وشجاعت فرمودکه شهری‌چنین‌معمورراب‌تصرف اوزبکان‌گذاشتن وازاین‌موضع رایت معاودت افراشتن‌شیوهٔ مردان‌مرد وشیمهٔ دلیران صف‌نبرد نیست‌بلکه انسب‌آنست‌که بقندزرویم وآن‌بلده‌رامستحکم‌ساخته‌بتصرف‌محمود سلطان بازنگذاریم وامرا طوعاً وکرهاً درامضاء این عزیمت باامیر ذوالنون اتفاق نموده آن‌شیر بیشهٔ‌دغا همان ساعت جیبه بغش کرد وآغروق خود را بطرف اردوی‌عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که‌بسرعت هرچه‌تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساندوخبر ویران شدن‌خسروشاه‌ورفتن آن‌جناب‌را بقندز عرض‌کرده التماس نماید که‌موکب‌عالی نیز بدان‌صوب درحرکت آید تا ابواب فتح‌و فیروزی بسهولت برگشاید واین ضعیف در دره جز بعز ملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر خسرو شاه و ملتمس امیر ذوالنون راعرضه داشت نمودوسلطان‌بدیع‌الزمان میرزا فرمود که‌هرگاه خبر درآمدن امراء بقندز مسموع‌شود بدانجانب رفته خواهد شد وچون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود بتحقیق پیوست که‌مولانا محمد ترکستانی که‌درقندز بغایت معتبربودخواطر صغار وکبار را بمتابعت محمدخان شیبانی مایل گردانید وانتظار وصول محمودسلطان میکشید تاشهر بدوسپارد وامیرذوالنون قاصدان‌سخندان‌نزد مولانا محمدوسایرقندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبك تخویف‌نمودوپیغام فرمودکه مناسب‌چنانست که‌دروازها بگشایند تامن باسایر امراء عظام بشهر درآمده اطراف وجوانب آنرا مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی ومساعدت دولت پادشاهی دردفع اوزبکان‌کمال شهامت وصرامت بتقدیم رسانم مولانا محمد این‌سخن‌را بسمع قبول جای‌نداد ودر مقام هواداری محمدخان راسخ‌دم‌بوده دروازه‌های قندزنگشاد بنابرآن‌امیر ذوالنون باسایر امرا بجانب اردوی‌عالی مراجعت‌نمود ودر دره جز بعز ملاقات بدیع‌الزمان میرزا فایز شد وعناد قندزیان را عرض‌فرمود وسلطان بدیع‌الزمان‌میرزاچارهٔ‌کارمنحصر دراسترضا خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هرات جزم کرد ومیرزا محمد زمان را بااهل‌حرم وبعضی از امراء بلخ بیرون‌آورد وبدستور معهودمحافظت آن‌بلده به‌نیروی

شجاعت وپهلوانی امیر سلطانقلی خان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت وبعدازوصول بجوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیرعلی خان ولدامیرعمر بیك داده واو را بقلعه شبرغان فرستاده از راه اینجکه بالنك نیکی شتافت ودرآن‌منزل امیرحسین باردوی ازپایهٔ سریر اعلی بازآمده الطاف و اعطافی که‌ازخاقان منصور نسبت بحضرت‌عالی معلوم نموده بودمعروض گردانید واین‌معنی‌موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آن‌حضرت شده فضای میمنه را ازیمن مقدم همایون بنضارت‌ریاض رضوان رسانید و درآن‌منزل امیر خسروشاه بسعادت‌ملازمت استسعاد یافت‌وپرتوآفتاب عنایت وعاطفت بروجنات احوال موفورالاختلالش تافت‌چنانچه‌عنقریب کیفیت آن‌حکایت مسطور خواهد گشت وتفصیل این‌روایت بعدازمحاربه‌محمدشیبانی‌خان باسلطان‌محمود خان برزبان خامهٔ سخندان خواهد گذشت.

ذکرلشگرکشیدن سلطان محمود خان والجه‌خان جهت‌معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان وبیان وقوع محاربه میان‌آن‌خوانین عالی شان وفرمانفرمای بلاد ماوراء النهر ابوالفتح‌محمد شیبانی‌خان

درآن اوان که پادشاه مؤید وکامران ظهیرالدین محمدبابر بن میرزا عمرشیخ گورکان متوجه دارالسلطنه سمرقندبود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب‌مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا بسان دولت واقبال ازوی‌جدا شده بود او بدستور پیشترتمرد نمود بناء علی هذا چون‌پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان‌بازگذاشت واستیلاء بر مملکت موروث میسر نشد بتاشکند شتافت وچندگاهی مشمول عاطفت سلطانمحمود خان بوده ازمحنت‌محاصره و محاربه برآسود وسلطان محمودخان باتفاق برادرخود سلطان‌احمد خان که بالجه خان مشهوراست همت برآن گماشت که لشگر باند جان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان‌مطاع سپارد واین عزیمت را از حیز قوت بفعل‌آوردبتاریخ سنهٔست وتسعمائه باسپاه فراوان بدانصوب روانشداما قبل‌ازآنکه بمقصدرسدودست‌درگردن عروس مقصودحمایل سازد شیبانی‌خان بالشگری بعدد قطرات باران دررسید ودر همان منزل‌تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق‌افتاد وبحسب‌تقدیر خانیکه‌والجه‌خان بردست اوزبکان اسیر شدندوپادشاه جهانیان عنان‌یکران بصوب بعضی ازولایات مغولستان انعطاف داد ودیدهٔ امید شیبانی خان ازدیدن پیکر فتح‌وظفر روشنی‌یافته قاصدی همعنان برق وباد بتاشکندفرستاد و بمغولان آنجائی پیغام داد که‌خانیکه والجه‌خان دردست ما گرفتار گشته وظهیرالدین محمد بابر پادشاه روی‌براه فرار آورده اگرشمارا تمنا آنست که نایرهٔ غضب قیامت لهب خرمن‌حیات گرفتاران محترق نگرداند بایدکه‌اورا از گریز مانع آئید وخواجه

ابوالمکارم راهر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانیدومردم تاشکندخواجه ابوالمکارم را گرفته محبوس نمودند وشیبانی خان وآن دوخان عالیمکان رادوسه روزی نگاهداشته بعدازآن رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابوالمکارم بعد از دوسه روزی که درمحبس بسر برد فرصت یافته بگریخت وپیاده ازتاشکند بیرون آمده محاسن شریف را تراشید لیکن بواسطهٔ کبرسن وفقدان قوت رفتارنتوانست که خودرا بجائی رساند که از شراعدا ایمن ماند هم درنواحی آن شهر پناه بخانهٔ یکی ازمردم آنجائی برد وآن بیمروت یکدوروز خواجه را نگاهداشته بعدازآن بعضی ازهواداران شیبانی خان را برصورت حال مطلع گردانید وآن مردم خواجه ابوالمکارم راگرفته نزدپادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب برخواجهٔ عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه درجواب این بیت را خواند که بیت چراغی را که ایزدبرفروزد٭ هرآنکس پف کند ریشش بسوزد اما این لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه قهرمان سیاست آنخواجه عالی نژاد را بعالم آخرت فرستاد وبعداز این وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دارالملك ساخت وبرادرش سلطان محمود بدستورسابق لواء حکومت دربخارا برافراخت ایالت تاشکند وولایات سلطان محمود خان والجه خان باعمام او کوچ کونجی خان وسونجك سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیك گورکان است تعلق گرفت ومنصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب که درسلك اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت.

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر وبیان سبب وصول امیرخسرو شاه بدرگـاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه ازممر که سلطان محمودخان والجه خان عنان یکران بصوب مغولستان گردانید ویکدوروز درطی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی ازمعاندان دهانه دره را که درآن راه واقع است مضبوط ساخته اند وبخیال دست برد پای جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنابرآن حضرت پادشاهی ازسلوك آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت وازآنجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آنولایت امیرمحمد باقر که ازصولت سپاه اوزبك شبی بفراغت بربستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته باساوری وپیشکش بخدمت شتافت وآنحضرت درباب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد باوی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض آن زیبنده تاج وسریر رسانید

که‌چون محمد خان‌شیبانی برممالك ماوراء النهر استیلاء یافته‌وشرار تفرقه وپریشانی برصفحات حالات رعیت وسپاهی حضرت پادشاهی تافته مناسب‌آنست که چند روزی با روزگار ستیزه‌کاردرسازیم وبجانب‌کابل‌رفته‌خودرا ازحدود مملکت اوزبك دورانداز یم **نظم** نداری اگر باعدو زور جنك ❊ طریق مدارا گزین بیدرنك ❊ ز ملکش بجائی نما انتقال ❊ که‌یك‌چند ایمن‌شوی ازقتال پادشاه عالیجاه این رای‌را مستصوب شمرد و درشهور سنهٔ عشر وتسعمائه روی‌توجه بکابل‌آورد وبحسب اتفاق عبور موکب عالی‌بر منزلی واقع شدکه‌امیرخسرو شاه درحدودآن بود لاجرم جناب امارت مآب‌باتحف‌لایقه بملازمت‌حضرت پادشاهی‌شتافت‌واظهار اخلاص‌وخدمتکاری‌نموده‌سعادت تقبیل‌قوایم‌سریر سلطنت دریافت بعداز روزی‌چند که‌در اردوی عالی‌ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت‌واقبال بملازمت آستان‌خلافت آشیان‌حضرت‌پادشاه باستقلال‌رفتندوحلقهٔ‌عبودیت‌درگوش کشیده‌غاشیهٔ‌خدمت بردوش گرفتندوجناب‌امارت‌مآب چون حال‌بر آن‌منوال‌دیدبغایت‌متوهم گردیدوشبی تمامی یراق وجهات خودرا برجای‌بگذاشت وبا دوسه نوکرفرار برقرار اختیار کرده‌علم عزیمت بصوب‌اردوی سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا برافراشت زیرا که اورا دیگر درهیچ طرف‌پناهی ودر هیچ‌جانب آرامگاهی نمانده‌بود **بیت** آئی‌برم آندم که شوی ازهمه‌فارغ ❊ آن‌لحظه اگر نیز نیائی چکند کس ودرقصبهٔ میمنهٔ خبرقرب وصول امیرخسرو شاه‌بعرض آنخسرو عالیجاه رسیده بنابرکمال مکارم اخلاق جرایم سابقهٔ او را نابوده تصور نموده‌وقرةالعین سلطنت وکامکاری محمد زمان میرزا وامیر ذوالنون وسایر امرا وارکان دولت را باستقبالش امرفرمود خودنیز ازاردوی عالـی بیرون رفته برسر پشتهٔ‌فرود آمد وشاه‌زاده وامیرذوالنون امیرخسروشاه را در آنوضع بسعادت دستبوس رسانیدند وحالاتی که‌اورا درخدمت‌حضرت ظهیرالدین محمد بابرپادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند وهمان‌روز سلطان بدیع‌الزمان میرزاهمت برسر انجام اسباب مکنت‌امیرخسروشاه‌مصروف‌داشته‌خیمه‌وخرگاه واسبان راهوارواشتران‌باربردار و استران رکابی وقطار وفرش و اوانی ونقود نامعدود انعام‌فرمود وامیرذوالنون نیز تبرکات لایقه وتنسوقات رایقه نزدامیر خسرو شاه ارسال نمـود وسلطان بدیع‌الزمـان میرزا با امیرخسرو شاه طریق مشورت مسلوك داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید واز میمنه کوچ کرده درالنك چیچکتو قبهٔ خیمه وخرگاه بذروهٔ فلك مهر وماه رسانید

ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه بظاهر بلده کابل ومفتوح شدن آنخطه بمحض عنایت‌حضرت خداوند جزوکل

چون‌مشیت پادشاه بابرونوال وارادت شهنشاه متفرد دراستقلال متعلق بآن بود که ازفیض غمام عدل واحسان‌خسرو وافر تهور ظهیرالدین محمدبابر ریاض امیـد لبـ

تشنگان بوادی ظلم وعدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت اقبال آن دُرّ درج جاه وجلال ازافق عنایت لا یزال طلوع نموده بروجنات احوال سرگشتگان شکسته بال تابد آنحضرت رادرمعرکه جانستان خواقین مغولستان وشیبانی خان درپناه جنهٔ لطف ومکرمت خویش ازشر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت وعافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت وجهانبانی وموجبات خلافت وکشور ستانی از ممر یراق وجهات امیرخسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آنولایت پیش گرفت وبسرعت طی مسافت نموده ظاهر آن بلـده ازیمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیرمحمد مقیم ارغون چون قـوت مقاومت نداشت درشهر متحصن گشت وبعدازچند روز که چریك منصور کابل رامحاصره نمودند متوطنان آنجائی بملازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کارمحمد مقیم ازصبروشکیبائی در گذشت وقاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو وامان ومسئالت عهدوپیمان نمود تابخدمت شتابد وکلید شهروقلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر وقندهار تابد وحضرت پادشاهی ملتمس محمدمقیم رابحسن قبول تلقی فرموده سوگندان برزبان آورد که چون محمدمقیم ابواب عناد مسدود گردانیده دروازهاء شهر بگشاید چنانچه باید وشاید اورارعایت فرمائیم ومحمدمقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته ازکابل بیرون خرامید وشرف بساطبوسی دریافته پیشکش کشید ومحمدبابر میرزا برحسب وعده او را بعوارف خسروانه وعواطف پادشاهانه سرافراز ساخت وباتمامی نوکران وملازمان ویراق واستمدادفراوان رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت وحضرت پادشاهی بموافقت تاییدات الهی ومعاضدت توفیقات نامتناهی خطهٔ کابل وتوابع ومضافات وضمایم وملحقات رابتحت تصرف درآورده معمور آبادان گردانید وطوایف رعایا ومزارعان را که پایمال جوروعدوان و دست خوش ظلم وعصیان گشته بودند بمهاد امـن وامان رسانید **نظم** علم عدل وداد ساخت بلند ✿ پرتو لطف برجهان افکند ✿ بس که در ملك تخم احسان کشت ✿ گشت خرم چومرغزار بهشت ✿ باغ امید اهل فضل وهنر ✿ شد زفیض عطای او بابر

گفتار در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی ازاکابـر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر وپسر بایکدیگر درعین نشاط و کامرانی

چون امیرخسرو شاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید وشاهزاده داعیه ملاقات حضرت خاقانی راباوی ظاهر گردانید امیرخسروشاه امضاء آن عـزیمت را متضمن صلاح دین ودولت شمرد وبزبان حال وقال مضمون این مقال بیان کرد که

بیت چوعاشقان بوفاجان دهند در پایش☆ امیدهست که مانیز درقدم باشیم لاجرم بدیع‌الزمان میرزا ازمیمنه پای مبارك دررکاب میمنت انتساب آورده از راه سرپل تابان بجانب لنگر مقدسهٔ غیاثیه در حرکت آمد وخبر نهضت بدیع‌الزمان میرزا وامیرذوالنون و امیر خسروشاه بصوب بلدهٔ هراة شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج ومسرور گردید بیت زشادی برافروخت رویش روان ☆چوگل در بهاران بخندید از آن وجهة مزید اطمینان میرزا بدیع‌الزمان وامرا عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف‌الملةوالدین احمد التفتازانی وشیخ جلال‌الدین ابوسعید پورانی وسیدنظام‌الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بود بخواب بین وسید غیاث‌الدین محمدبن امیر یوسف الرازی وقاضی صدرالدین محمدالامامی را که خلاصهٔ مشایخ وسادات وقضاة ممالك خراسان بودند به‌مجلس فیض بخش طلب فرمود ودرحضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهادوقواعد عهد وپیمانرا بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع‌الزمان وامیرذوالنون وامیر خسروشاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم ودربارهٔ ایشان غایت شفقت وعنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن پنج بزرك را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده وامرا شتابند وکمال عطوفت ومهربانی حضرت خاقانی راخاطر نشان نمایند تابیدغدغه عزیمت ملازمت را بامضا رسانند واکابر عظام ذوی‌الاحترام متوجه ملاقات شاهزادهٔ گردون غلام گشته درلنگر مقدسهٔ غیاثیه بآن سعادت فایز شدندوهر یك پیشکشی لایق کشیده کیفیت سوگند ومیثاق خاقان آفاق رامشروح معروض گردانیدند وبدیع‌الزمان میرزا نسبت بآن زمرهٔ واجب‌التعظیم کمال اعزاز واحترام بتقدیم رسانیده بوثاق ایشان تشریف بسردوهمه را بخلع فاخره وانعامات وافره نوازش کرده روی بمقصدآورد چون در منزل بادام تونزول اجلال دست داد ابوالمنصور مظفرحسین میرزا باوالدهٔ خودمهدعلیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال ازهراة توجه کرده بودند باحضرت عالی ملاقات نمودند وغبارنقار که بین‌الجانبین حایل بود بآب الفت وموانست فرونشانیده درتاکید مبانی محبت واتحاد سعی فرمودندوروز دیگر که داخل ایام جمادی آلاخر سنهٔ عشر وتسعمائه بود خاقان منصور ازباغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند ستوده صفات گشته بدیع‌الزمان میرزا نیز ازبادام تو درحرکت آمد وبوقت نماز پیشین نواحی غار عباس که نیم فرسخ ازقریهٔ کرخ بایان تراست ازمقارنهٔ آن دونیر برج سلطنت غیرت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع‌الزمان راچون چشم برتخت روان والدعالیشان افتادخواست که بشیوهٔ ارباب جرایم رومال درگردن اندازد وسه نوبت زانوزده شرف پابیوس دریابد خاقان منصور از مشاهدهٔ اینصورت رقت فرموده فرزند ارجمندرا ازآن امرمعاف داشت ومیرزا بدیع‌الزمان یکزانوزده حضرت خاقانی اورا درآغوش عطوفت و مهربانی کشید وقطرات عبرات ازفواره دیدهٔ انتظار کشیده روان گردانید مدتی پدر وپسردر آغوش یکدیگر بسر برده زارزارمیگریستند وحضرت خاقانی غایت مهربانی وبدیع‌الزمان میرزا نهایت

نیازمندی بظهور رسانیده درروی یکدیگر نگریستند **نظم** گاهی پدر از کمال اشفاق☆ درروی پسر نظر نمودی☆ گاهی پسرازسرتواضع☆ رخساره بخاك‌راه‌سودی وهمدرآن مجلس که بوجود سادات عظام ومشایخ کرام وقضاة اسلام وعلما وفضلا مشحون بود امراء کبار امیرشجاع‌الدین ذوالنون وامیرخسروشاه رابشرف‌دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند وآن دوامیر درغایت انفعال‌وخجالت زمین اخلاص وخدمت مقبل‌وملثوم‌ساخته لوازم اخلاص وعبودیت ظاهر گردانیدندخاقان‌منصور ایشان رابوفور پرسش ونوازش مفتخر وسرافرازساخت ومضمون کلمهٔ‌همایون (لاتثریب علیکم‌الیوم) برزبان‌الهام بیان رانده مبتلی خواطرایشان پرداخت وآنشب حضرت‌خاقانی وجناب‌سلطانی درالنك‌داغی ببزم عیش وخرمی نشسته ابـواب فرح وسرور مفتوح داشتند وبتجرع راه ریحانی و آشامیدن بادهٔ ارغوانی حظی تمام‌از زندگانی برگرفته رایت شادمانی افراشتند روز دیگر که‌مهم سازان قضاوقدر محفهٔ‌زرین پیکر خورشیدخاور را بجانب شهرستان‌سپهر اخضر کشیدند وازظلمت شب‌مفارقت متوطنان ربع مسکون راباضائت روز مـواصلت رسانیدند خاقان‌منصور برتخت روان‌نشسته مانند بادوزان روی بمستقر سریر کامرانی نهاد وشاه‌زادگان عظام سلطان بدیع‌الزمان میرزا وابوالمنصورمظفرحسین گورکان پیش‌پیش آنحضرت روانشده وامیرذوالنون بجانب دست‌راست وامیر خسروشاه بطرف دست چپ درحرکت آمدند ودر آن روز از اصناف فرق انام غلبه‌تمام بنشاط وسرور لاکلام ازشهربیرون شتافته دشت وکوه رافروگرفته بودند واجتماع خلایق ازمردوزن در مضایق‌طرق بمرتبهٔ بود که‌در هیچ‌عیدونوروز مانند آن کسی مشاهده ننموده **نظم** در آنروز از کثرت‌خاص‌وعام ☆ زبسیاری ازدحام عوام ☆درآن راه‌راه‌نفس بسته‌بود☆ زحمل خلایق‌زمین خسته بود وخاقان‌منصور درعین‌فرح وسروربابن‌ترتیب وآئین ازراه خیابان بمدارس سرپل انجیل که‌بنا کردهٔ معمارهمت آن‌حضرتست رسیده شاه‌زادگان عظام ونوئینـان ذوی‌الاحترام پیاده گشتند وبدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان دوپایهٔ پیش تخت روان‌آنحضرت رابردوش گرفتند وامیرذوالنون وامیرخسروشاه دو پـایهٔ پس‌آن‌تخت‌فیروز بخت رابرداشتند وبمدرسهٔ شریفه درآوردند **بیت** سران‌عساکر پیاده شتابان ☆ چوانجم به‌پیرامن ماه تابان خلایقی که‌در آن‌مقام حاضربودندودرحال خجسته مآل خاقان‌منصور ناظر ازمشاهده آنصورت فریاد برآورده لوازم‌دعا وثنابادا رسانیدند وجهة دفع اصابت‌عین‌الکمال آیت (وان یکاد) بر زبان گـذرانیدند آنگاه خاقان‌عالیجاه بباغ‌جهان‌آراشتافت ومنزل امیرعلیشیراز یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا نظارت سپهر خضرا یافت وهریك از امراء درمنزلی بهجت افزا که جهة ایشان تعیین‌یافته بود نزول نمودند وروزی‌چند درغایت فراغت بسر برده‌ازرنج راه‌برآسودند

ذکر بعضی ازوقایع که‌روی‌نموددراوقاتی که‌بدیع‌الزمان‌میرزا درهرات‌بود

درآن ایام که‌بدیع‌الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف‌داشت خاقان‌منصور

چند کرت ولد ارشد را طوی داده در هرمجلس انواع انعام واحسان دربارۀ شاهزادۀ عالیشان بجای آورد وامرا وصدور ووزرا وخواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازش ها کرد وایضا ابوالمنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر وامراء خجسته سیر جشنی خسروانه ترتیب نمود ولوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته درتاکید مبانی اتحاد افزود وامیرمبارز الدین محمد روزافزون نیز بزمی درغایت‌عظمت مرتب ساخته میرزا بدیع‌الزمان را بمنزل خویش برد واسبان تازی راه وار وتحف وتبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم‌خدمتگاری‌بجای‌آوردو برین قیاس سایر امرا وارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند وجواهردولتخواهی و هوا داری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند وچون امیر شجاع الدین ذوالنون‌دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا باپسرش‌محمد مقیم‌عذری‌اندیشیده اورارخصت ندهد وبعداز ضبط‌کابلستان روی بطرف قندهار وزمین داور نهد پس از ده پانزده روز که‌در هراة بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت‌نمود وسلطان بدیع‌الزمان میرزا درآن ایام که‌در هراة تشریف داشت صبیۀ میرزا الغ بیك بن میرزا سلطان ابوسعید را که درحجر تربیت عمۀ خویش پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحبالۀ‌نکاح درآورد ودرروز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیارالدین حسن بتلقین کلمات ایجاب وقبول اقدام فرمود وباین بهانه چندروز مجلس سوروسرور تمهید یافت و فروغ جام بادۀ گلفام بروجنات حال شاهزادگان عظام و امراء عالیمقام تافت وهمدران اوقات خجسته‌صفات خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی که‌کمال اعتبار و اختیار اودرپایۀ سربر حضرت خاقانی سابقاً مرقوم کلك بیان‌گشت روزی چند مریض بوده درگذشت‌وسلطان بدیع‌الزمان میرزا ومظفر حسین‌میرزابا امرا ووزرا وسادات ومشایخ‌وعلماء جنازۀ‌آن‌خواجه عالی‌نواد را مشایعۀکردند وبگازرگاه برده در بقعۀ که جهة همین مصلحت ساخته بود بخاك سپردند وچون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنا بر اغواء امیرمبارز الدین محمدولی‌بیك بتحقیق‌جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود وتمامی اولاد واقربا وملازمان ومنتسبان آنجناب‌مواخذه‌گشته ازآن‌ممر اموال موفور ونفایس غیر محصور بحصول موصول‌شد وخواجه‌شهاب الدین‌اسحق که‌باخواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت وبیمن اهتمام اومنصب صدارت یافته بود وخواجه جلال الدین محمد سمنانی که‌ایضاً بسبب تربیت‌آنجناب برزبلوچۀ وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط می‌نمود دز بندبلا افتادند وچون آنچه داشتند فرودآوردند محصلان حسب‌الحکم ایشان را از قیدنجات دادند.

ذکر نهضت بدیع‌الزمان میرزا بعزم رزم خان جمجاه‌و بیان مآل حال امیر شجاع‌الدین‌خسرو شاه

چون سلطان بدیع‌الزمان میرزا اکثرایام زمستان درملازمت خاقان‌عالیشان بسر

برد وخسرو ثوابت وسیار ازمنزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی سوی خانه بهرام شدیدالانتقام آورد رای عالم‌آرای خاقان‌منصور چنان‌اقتضافرمود که‌آن‌شاهزادهٔ عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزاو بعضی‌از نوئینان وامراء کنار آب‌مرغاب‌را معسکر ظفرمآب گرداند واگر محمدخان شیبانی بنیت کشور ستانی ازآب آمویه عبور نماید بمقابله ومقاتله او اقدام فرماید بنابرآن سلطان بدیع‌الزمان میرزادرماه مبارك‌رمضان سنهٔ عشر وتسعمائه ازمنزل مقرب حضرت سلطان سفر کرده درحظیره جنید کوکلتاش که‌در دامان کوه مختارات اختیار نزول فرمود ومقارن آنحال ازنزد ظهیرالسلطنه والخلافة محمد بابر میرزا ایلچیان‌بپایهٔ سریراعلی رسیده مکاتیب‌آنحضرت را که‌مشتمل بود براظهار موافقت بعرض رسانیدند ومشمول انعام واحسان اجازت‌مراجعت یافته باز گردیدند وسلطان بدیع‌الزمان میرزا بعداز چندروز ازحظیرهٔجنید کوچ کرده بچهل دختران شتافت وازآنجا بصوب کنار آب مرغاب روانشده چون منزل موری ازفرقدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان وامیر محمد برندق‌از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران همعنان یکدیگر از راه‌پنج ده بمرغاب‌رفتندوازآن مرحله بنابر فرمانی که‌ازپایهٔ سریر اعلی بوصول‌انجامیدمیرزا مظفر حسین بدارالسلطنهٔ هراة باز گردید وامیر خسرو شاه عنان بصوب قندز وبقلان منعطف گردانید وجناب امارت مآبی بعدازطی‌منازل ومراحل بحدودآن‌مملکت رسیده جمعی کثیر ازمردم هرجائی بروجمع گشتند واوزبکی که داروغهٔ قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود وبین‌الجانبین آتش‌قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ وتیر اوزبکان کشته گشتندوبقیةالسیف روی‌بانهزام آورده آنجناب اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد وسردارسپاه اوزبك اورا بر درازگوشی نشانده‌بقندز برد وفرمود که بگردشهر گردانیدند آنگاه درهمان بلده که علم‌کامرانی می‌افراخت بقتل رسانیدند**نظم** مبین‌دور سپهرومهر گرمش ✲ که‌هیچ ازکین گذاری‌نیست‌شرمش ✲ بمهرش دل‌کسی چون‌صبح‌کم‌بست ✲ که‌درخون چون شفق هر شام ننشست وامیر خسرو شاه امیر عادل رعیت پرور بود و مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت درقندز حکومت مینمود وپس‌ازفوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان وختلان وترمذ وبدخشان وقندز وبقلان درتحت‌تصرف داشت و در کمال جاه وجلال وغایت دولت واقبال رایت فرماندهی باستقلال می افراشت و آن جناب از ارتکاب شراب وسایر مناهی و ملاهی محترز ومجتنب میبود وهمواره باداء وظایف طاعات و رواتب‌عبادات و قرائت کلام مجید ربانی وتلاوت آیات بینات سبحانی قیام واقدام میفرمودامابا‌وجود این‌صفات حمیده بقساوت قلب‌وقلت‌رحم‌اتصاف داشت وبمجرد توهم انتقال ملك ودولت نقش‌بیوفائی وکفران نعمت بر لوح‌خاطر مینگاشت وچنانچه مذکورشدحدیقهٔ حدقه یکی‌ازمخدوم‌زادگان خودبنشترعصیان نابود ساخت واساس‌حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندك زمانی شئامت این

افعال شامل حال او گشت وسر پنجهٔ انتقام ذوالجلال والاکرام بساط جاه وجلالش در نوشت **نظم** چوازلوح دل شست نقش‌وفا ✿ بصدمحنت ودردشد مبتلا وفاکن بهر کس ولی نعمت‌است ✿ که‌در بیوفائی بسی زحمت است ودرهمین‌سال یعنی سنه‌عشر وتسعمائه شاهزاده مظفرلوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب‌مدام وصبوحی بردوام بمرضی صعب گرفتار گردید ومعالجه ومداوای اطبا فایده نداده‌در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید وخاقان منصور ازوقوع اینحادثه بغایت محزون شده‌قطرات عبرات ازفوارهٔدیده بگشود وبالاخره‌دست‌درحبل متین شکیبائی زده‌بکلمهٔ کریمهٔ(انما یوفی الصابرون‌اجرهم بغیرحساب) تمسك‌نمود وولایت قاین را که‌سیورغال‌شاهزاده مرحوم بودبیرادراعیانی‌او ابن حسین‌میرزا عنایت کرد وآن حضرت‌بدانصوب شتافته‌روی‌بتمهید بساط معدلت‌آورد

ذکر توجه بدیع‌الزمان میرزا ازکنار آب‌مرغاب بجانب بلخاب

بلخاب کوهستانیست که‌آب درهٔجزومرغاب وهرات رود ازآنجا منشعب میشود وبنابر عقبات سخت وبیشه‌های‌پردرخت مردم‌آنجائی پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کماینبغی اطاعت حکام بجای‌نمی‌آورند و در شهور سنهٔثمان وتسعمائه که بدیع‌الزمان میرزا درقبة الاسلام بلخ بساط سلطنت وجهانبانی مبسوط داشت امیرمحمد باقر ترخان را بافوجی ازسپاه جلادت انتما بتادیب متوطنان بلخاب واستخلاص اموال بدانجانب فرستاد ومیان امیر محمد باقر وبلخابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارتمابی منهزم بازآمد وچون درآنوقت بدیع‌الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که‌از آنطایفه انتقام کشد لاجرم‌درنیولا که لب‌آب‌مرغاب معسکر ظفر مآب بوداندیشهٔ تاخت بلخابیان در خاطر عاطر خطور نمود ورایت ظفر آیت افراخته بدانجانب ایلغارفرمودوبیك ناگاه اطراف وجوانب آن کوهستانرا فروگرفته ازارباب طغیان جماعتی راکه‌بقدم اطاعت واذعان پیش آمدند درظلال عدل واحسان جای داده وزمرهٔ راکه درمقام عناد وعصیان ثبات قدم ورزیدند غارت وتاراج فرمودوهنوزحدود بلخاب معسکرظفر مآب بود که ازنزد امیرذوالنون متعاقب ومتواتر ایلچیان رسیدند واززبان آنجناب معروض داشتند که‌حضرت پادشاهی ظهیرالدوله والاقبال بابر میرزا با سپاهی بلاانتها لواء جهانگشا بصوب‌قندهار وزمین‌داور برافراشته ونقش تسخیر اینولایت را بقلم شجاعت وتدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول وچشم داشت چنانست که آن حضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت گردانند تادرسایهٔ چترهمایون فال ریاض‌این مملکت ازتاب آفتاب حوادث‌و نوائب محروس‌ومحفوظ ماند بدیع‌الزمان میرزا مصلحت دولت‌درایجاب آن ملتمس‌دانست‌وفرستادگان‌امیرذوالنون‌را مقضی‌المرام‌بازگردانید ومواکب کواکب مراتب‌متعاقب بجانب قندهاردر حرکت آمد

گفتار دربیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا به مملکت قندهار و ذکر بعضی ازوقایع روزگار وحوادث لیل و نهار

چون ماهچهٔ رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیك رسید امیر شجاع الدین ذوالنون واولادش شجاع بیك ومحمدمقیم پیشکشهای پادشاهانه وتبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند وبشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیاریافتند وچون درآن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمدبابر میرزا علی التعاقب والتوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمانداد که تمامی لشگر وحشر سیستان وغور ساخر وتولك وآداق وقلعه گاه وفراه وخشك رود وزمین داور در معسکر ظفراثر مجتمع گردند وامراء عظام جهة رسانیدن جار تواچیان باطراف ولایات مذکوره روان ساخته امیر سلطان علی ارغون باسپاه سیستان وسایر سرداران آن ولایات باجنود نامعدود متوجه قندهار گشتند وچون محمدبابر میرزا ازوصول میرزا بدیع الزمان بقندهار واجتماع نصرت شعار وقوف یافت صلاح درصلح دیده رسولان باردوی نصرت نشان فرستاد واظهار محبت واتحاد نمود وبدیع الزمان میرزا دربرابر سخنان مودت‌آمیز پیغام فرمود وقواعد مصالحه سمت تمهید پذیرفت وموکب عالی از قندهار راه زمین داور پیش گرفت درخلال این احوال صبیهٔ صلبیهٔ امیرذوالنون که در سلك ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والدهٔ خویش که عورتی خیرهٔ عادله بود ازعالم رحلت نمود وسلطان بدیع الزمان میرزا وامیرذوالنون ازوقوع این دومصیبت که درعرض بیست روز اتفاق افتاد ملول ومحزون گشته جهة ترویح روح ایشان اطعمهٔ فراوان بفقرا ومستحقان دادند وختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه درباب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خواطر برآن قراریافت که زمستان درقصبهٔ فراه گذرانند وبعدازانتقال آفتاب ازبروج شتوی بنقطهٔ اعتدال ربیعی بهرطرف صلاح دانند رخش همت رانند وباین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا وامیرذوالنون بفراة شتافته چون ازرنج راه بر آسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیرذوالنون امیر سلطان علی ارغون راباتابکی قرةالعین سلطنت وخلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده رابسیستان برده همگی همت بر تعهد حال خجسته مآلش مصروف دارد وامیر سلطانعلی باین التفات مفتخر ومبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرد ودر روزیکه شاهزاده رابوی سپردند ساچقها کشیده لوازم نیازونثار بجای آورد

ذکر طغیان لشگر قیامت اثرخانی وتوجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهة طلب حضرت خاقانی

دراوایل سنهٔ احدی عشروتسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا درولایت قندهار

تشریف داشت درممالك بلخ وتوابع حاکمی صاحب‌وجود که بدارائی سپاهی ورعیت قیام تواند نمود نبودومحمد خان‌شیبانی که‌همواره همت‌عالی نهمتش برسر انجام امور کشورستانی مقصور بود متعاقب ومتواتر جنود جلادت مآثر بدینجانب جیحون میفرستاد تا لوازم قتل‌وغارت وتخریب‌شهر وولایت ظاهرمیگردانیدند ودرمیدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهواگاه مقصود میرسانیدند ودرپائیز سنهٔ مذکوره جمعی کثیرازآن لشگر برق اثرتاولایت میمنه وفاریاب تاخته بنهب وتاراج فرق‌عباد پرداختند واموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا وتسلط برافراختند ولدامیرابوالقاسم ارلات‌محمدقاسم میرزا که‌نسبش ازجانب مادربمیرزا بایسنقر می‌پیوست وبشرف مصاهرت خاقان‌منصور مشرف بود باتفاق امیرشیرم جلایر وامیربابا جان ولدخواجه جلال‌الدین میرکی که در آنحدود اقامت‌داشتند متوجه دفع آنجماعت گشتندوبین‌الجانبین غبارجنك وشین‌ارتفاع یافته اوزبکان را صورت ظفر ونصرت روی نمود وآن‌سه‌سردار بعزشهادت فایزشده لشگریان ایشان‌روی‌بصوب فرارآوردندبناء علی‌هذاامور متوطنان‌آنولایات بیکبارگی مختل گشت وتمامی‌صحرانشینان جلاء وطن‌اختیار کرده دودآه ستم‌رسیدگان ازایوان کیوان‌در گذشت چون‌این اخباربدارالسلطنهٔ هراة رسیدخاقان منصور صلاح قشلاق در باغ‌جهان‌آرا ندید وبباغ شهردرآمده رحل‌اقامت انداخت بعدازاندیشه وتامل ازآن اهمال وتغافل که‌درباب امداد سلطان بدیع‌الزمان میرزاکرده بودپشیمان شدوبا امرا وارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر برآن قرار داد که‌کرت دیگر میرزا بدیع‌الزمان رابدارالسلطنهٔ هراةطلبد ومراسم دلجوئی بجای‌آورد وآن حضرت را برسم‌منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید وبنفس نفیس متعاقب درحرکت آمده با محمدخان شیبانی درمقام مقابله ومقاتله آیدبعد ازآن جناب‌معالی مآب خواجه‌شمس ـ الدین محمدمنشی راکه‌از سایرنواب درگاه عالمپناه بمزید عقل وفراست ووفور فضل وکیاست امتیاز تمام‌داشت برسم رسالت نزدشاهزاده فرستادوفرامین عنایت‌آمیزارسال فرموده سخنان عطوفت انگیز پیغام‌داد وخواجه‌شمس‌الدین محمد درقلب شتابسدهٔسدره انتما رسیده کیفیت اشتیاق خاقان‌منصوررا بعرض رسانیده وبعبارات دلفریب‌اداءرسالت نموده ضمیرآن زیبندهٔ تاج سریر راب‌ملاقات پدرمایل گردانید بدیع‌الزمان میرزاآن کلمات رابسمع قبول جای‌داده عازم سریراعلی شد وخواجه شمس‌الدین محمد را جهة رسانیدن آن خبر پیشتر بهراة فرستاد وامیرذوالنون راشرف رخصت ارزانی‌داشت که بزمین داور شتابد وتمامی‌سپاه ممالك گرمسیر وغور وساغر وتولك‌را مجتمع ساخته دراوایل بهار عنان یکران‌بکنار آب‌مرغاب تابد وموکب عالی سلطانی درماه شعبان سنهٔ مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت وجهان‌بانی گشته چون برباط آذرشکن رسید امراء عظام واکابر انام که‌برسم استقبال‌ازهراة بیرون‌آمده‌بودند متعاقب ومتواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نیازونثار بجای می‌آوردند وسلطان بدیع‌الزمان میرزا هممنان دولت واقبال طی‌مسافت کرده درسرپل قرابملاقات حضرت‌اعلی فایز گشت‌وخاقان ـ

منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزادهٔ کامکار روشن ساخته غایت شفقت وعطوفت اظهار نمود وبدیع‌الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت‌اول در منزل امیر ـ علیشیر نزول‌فرمود

گفتار دربیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب ورفتن بدیع‌الزمان میرزا پیشتر از نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب

همت عالی نهمت خاقان کامل‌حشمت همواره برترفیه عبادو تعمیر بلادمصروف‌بود وعنان عزیمت آن پادشاه شامل رافت پیوسته بردفع فساد ورفع عناد اهل ظلم وبیداد معطوف **نظم** خدیو جهانگیر والانژاد ✿ شه‌کامران عدالت نهاد چواعلام کیخسروی بر فراشت ✿ بجزدفع بیداد کامی نداشت بناء علی‌هذا درآنولا که‌خبراسروقتل ونهب وتاراج که‌در حدود بلخ واندخود وشبرغان‌ومیمنه وفاریاب ازعساکرجلادت مآثراوزبك وقوع‌می‌یافت بدارالسلطنة‌هراة رسیدوغایت‌تفرقه وپریشانی ونهایت تحیروسرگردانی متوطنان آنولایات کرة بعد اخری بوضوح انجامید خاقان منصور مظفرلوا باوجود ضعف مزاج اشرف‌اعلی وفقدان قوت متحرکه‌دردست‌وپا ازکمال غیرت خسروانه‌ووفور حمیت پادشاهانه عزم‌رزم سالك طریــق کشورستانی ابوالفتح محمد خان‌شیبانی جزم فرمود امراء عظام ووزراء عطارد احتشام بیراق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امرنمود ومیرزا بدیع‌الزمان رازیاده ازبیست روز درداراالسلطنة هراة نگاه نداشتهٔ برفتن کنار آب‌مرغاب مامورگردانید وشاهزاده حسب‌الحکم رایت نهضت برافراشت ودر اواسط ماه‌رمضان واواخر حوت روی‌براه آورد وجهة شدت برودت هوا روزی چند درمنزل چهل‌دختران منزل‌گزید وتتمهٔ آن ماه متبرك رادر آن مقام گذرانیده چول هلال شوال‌روی نمود آدابروز عیدبتقدیم‌رسانید آنگاه ازآنجا نیزنهضت‌فرمود ودر قصبهٔ مروجاق‌علم آفتاب اشراق برافراخت ودرآن‌منزل امیرعلیخان رابنابرآنکه پدرش امیرعمربیك ازملازمت تخلف جسته درهراة توقف کرده بود از ایالت شبرغان معزول گردانیده آن‌منصب رابخواجه نظام‌الدین احمد مفوض ساخت وموکب عالی سلطانی ازمروجاق بسرپل تابان خرامیده درانتظار وصول‌چتر همایون حضرت‌خاقانی روزی چنددر آن‌مرحلهٔ دل‌پسند ساکن گردید اماخاقان‌منصور ع دروقت ظهور لاله‌و گل واجتماع جنود ریاحین وسنبل توکل برعنایت صانع جزو کل کرد ودوازده هزار سوار خنجرگذاررا اوکلکاء مواجب داده‌باصناف حشمت وتجمل روی براه آورد **نظم** چون خسرو مهرازسر نو✿ بربرج حمل فکندپرتو افراخت برأی‌نیکخواهی ✿ دراوج شرف لوای شاهی رایات‌نصرت‌آیات خاقانی محفوف‌بعنایات جناب جلال‌سبحانی ازباغ شهر بعزم یورش ماوراءالنهر نهضت فرمود وسپاه ظفر دستگاه بسان عساکر سبزه و

لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل درزمین وزمان ظهور نمود **نظم** سپاه خدیو مظفرلوا ٭ بجنبید چون بحر اخضر زجا زسرتا بپا غرق آهن همه ٭ دل وجان پر از کین دشمن همه ودر آن اثنا طی منازل وقطع مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعداز وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبهٔ رسید که کار ازامضاء آن عزیمت وارتکاب ایوار وشبگیر درگذشت وغایة (کل حرکة سکون) و نهایة (کل کاین ان لایکون کل شیئی هالك الاوجهه له الحکم والیه ترجعون)

ذکر انتقال خاقان منصور ازدار غرور بسرای سرور

قاطبهٔ علما عالم را معلوم وطایفهٔ فضلاء بنی آدم رامفهوم که حکمت شاملهٔ حی قدیم وقدرت کاملهٔ پادشاه واجب التعظیم جل شانه وعظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سرهر سروری که در تختگاه (انامکنا کم فی الارض) بافسر پرزیور (تؤتی الملك من تشاء) آراسته گردد عاقبت دست از تمشیت امور مملکت دنیوی بازداشته بمقام عافیت انجام (حور مقصورات فی الخیام) انتقال نماید وسنت سنیهٔ حق عزوعلا (لن تجد لسنة الله تبدیلا) همواره براین منوال جریان پذیرفته که اقدام میمنت انجام هرذواحتشامی که در دارالملك ربع مسکون وبساط بسیط بوقلمون بتخت خجسته بخت (وجعلنا کم خلایف فی الارض) مشرف شود آخرالامر ازتنگنای هیاکل جسمانی ملول ومتنفر گشته بساحت وسعت آثار (جنات تجری من تحتها الانهار) توجه فرماید **نظم** دلاعمر ابدامر محالست ٭ بقاء دنیوی زود انتقال است. نباشد خسروی دردهر جاوید ٭ وفا ازملك دنیا نیست امید ـ چه شد جمشید رادارا کجا رفت ٭ سکندر سوی آنعالم چرا رفت ٭ کجاشد شاه کیکاوس وشاپور ٭ کجا شد اردشیر وایرج و تور ـ کجارفتند بهرام ومنوچهر ٭ فریدون چون نقاب افکند بر چهر ٭ چرا کسری درایوان نیست برتخت ٭ بآنعالم چرا برد ازجهان رخت ٭ همیشه هیچ کس را زندگی نیست ٭ بدنیا خلعت پایندگی نیست. هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه مسلمه مقصود چیست وغرض از عرض این تشبیب واقعهٔ ناگزیر کیست خامهٔ دبیر کیفیت حال رابرینمنوال درسلك تحریر میکشد که چون منزل باباالهی محل نزول آن مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض باآن جوهر پاك صفت آمیزش گرفت والم سقم باآن ذات میمنت صفات سمت تداخل پذیرفت هرچند اطبا درمعالجه سعی مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد وساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی درتضاعف وازدیاد مینهاد شاهزادگان عظام وامراء ذوی الاحترام ازتبنیه اطبا حاذق وحکما مدقق دانستند که آنعارضه شفاپذیر نیست وآنواقعهٔ هایله ممکن التدبیر نی بنابرآن اندیشیدند که اگر آنحالت دروقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا دراردوی همایون نباشد یمکن که مواد فتنه وفساددر هیجان آید وهرفرقهٔ ازلشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید وازخاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد وآن فرمان

واجب الاذعان در اوایل ذوالحجه درسرپل تابان بنظر میرزا بدیع‌الزمان رسید وبعد از اطلاع برمضمون آن آغرق را همدران منزل گذاشته باسیصدکس ازامرا وخواص عنان عزیمت بصوب باباالهی منعطف گردانید وصباح‌روز سیم ماهچهٔعلم نصرت‌شیم آن مظهر لطف وکرم پرتووصول بریك فرسخی اردوی‌همایون انداخته‌شاهزادگان‌عظام مظفرحسین میرزا ومحمدقاسم میرزا وسیدعبدالله میرزا وعبدالباقی میرزا وامرا عالی مقام شجاع‌الدین محمد برندق برلاس ومبارزالدین محمد ولی‌بیك وناصرالدین عمر-بیك وفادار ونظام‌الدین عبداللطیف جان‌نثار وغیرهم بمراسم استقبال استعجال‌نمودند وبلوازم دعا وثناونیاز ونثار اقدام فرمودند وبدیع‌الزمان میرزا آنروز همدران‌موضع توقف کرده وازصعوبت مرض‌خاقانی‌وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت وآنحضرت را سخت‌سست‌وقوی ضعیف دیدبغایت حزین و غمگین گردید وجهةرعایت حزم دراردو توقف نکرد وبطرف منزل شریف باز گشت وکس بسرپل تابان فرستاد تاآغرق را بموکب عالی ملحق‌گرداند بعد ازآن امرا وارکان دولت وخواتین بلقیس حشمت‌طریق مشورت مسلوك داشته مصلحت مملکت وآسایش‌سپاهی ورعیت منحصر در آن دانستند که قبل‌از حدوث واقعه ناگزیر صاحب‌تاج وسریر میان سلطان بدیع‌الزمـان مـ[illegible] ابوالمنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهدوپیمان بغلاظ ایمان ارتباط وا تا برادران دیگر رقبه ازربقهٔ اطاعت وانقیاد نـه‌پیچند وبشارع مستقیم وفاق آمـده باستیصال‌شجرهٔ خلاف اقدام نمایند ودرروز جمعه‌هشتم‌ماه‌مذکور امیرشجاع‌الدین‌محمد برندق برلاس وامیر مبارزالدین محمد ولی‌بیك وامیرناصرالدین عمربیك وامیرنظام-الدین عبداللطیف ازاردوی همایون درملازمت مظفرحسین میرزاومحمد قاسم میرزا و سید عبدالله‌میرزا وعبدالباقی میرزا بمعسکرسلطان بدیع‌الزمان میرزا رفتندوبه‌مجلس عالی درآمده ازامراء آن‌بادشاه عالیجاه امیرسلطان‌بایزید ولدامیر جهانگیر برلاس وامیرشیخ علی طغائی‌واز ارکان دولت‌مظفرحسین‌میرزا میرزا علی‌بیك وامیرمحمدجعفر ابناء امیرمحمدبرندق رابآن محفل طلبیدند آنگاه شاهزادگان دست‌بر کلام حمیدمجید سبحانی نهاده مراسم عهدوپیمان درمیان آوردند که مدةالعمر بر جاده مستقیمهٔ اتفاق واتحاد راسخ دم‌وثابت قدم بوده‌پیرامن مخالفت نگردندو امراء از صمیم قلب قسم بـر زبان آوردند که‌در دولتخواهی وخدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی‌و اهتمام مرعی دارند وبسبب وقوع‌این‌بیعت خواطر صغـار و کبار اطمینان یافت وانوار امنیت وعافیت بروجنات روزگار امرا ولشکریان تافت بیت ارکان قصر ملك خراسان مدار یافت ✿ زان حسن اتفاق خواطرقرار یافت ودرآنروز که‌این‌معاهده بوقوع‌پیوست مرض خاقان منصوربغایت صعوبت انجامیده بودوساعت بساعت شدت آنحالت می‌افزود وصباح روزعید اضحی بدیع‌الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاه-زادگان وامرا ووزا درخرگاه دیوانخانه جهة اداء نمـاز عید مجتمع‌گشتند ودروقت خواندن خطبه چون‌نام خجسته فرجام آنحضرت برزبان‌خطیب گذشت آوازگریه وافغان

حاضران بمرتبهٔ بلند شد که غلغله درزمین وزمان افتاد وبموافقت ایشان سیلاب اشك از دیدهٔ معتکفان عالم بالا ومقیمان ملاء اعلی بگشاد وروز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی‌حجه سنهٔ احدی عشر وتسعمائه بود نزدیك بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت وکامکاری بمغرب فنا انتقال نمودوشهبازروح مقدس آن‌پادشاه عالم‌پناه ندای(یاایتها النفس المطمئنه ارجعی الی‌ربك‌راضیة‌مرضیة) شنیده بحظایرانس پرواز فرمود انوار طلعت خورشید حشمتی که‌عالمی از فروغ عطیتش بفراغت بودند در مغرب(اینماتکون نوایدر ککم‌الموت) معدوم شدومنشورحیات جمشید عظمتی که‌جهانی از وفور معدلتش مرفه‌الحال زندگانی مینمودند بتوقیع(کل‌من‌علیها فان)مختوم گشت آوازهٔ کوس‌شاهی که‌هر شام وسحر بشارت فتح‌وظفر درهر شهر وکشور منتشر میگردانیدند بیکبار فرو نشست وآوازه فغان رعیت وسپاهی که‌دربین مدت کسی نشنوده‌بود ازصعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان بپوست رباعی آنسایه لطف حضرت سبحانی ✿ کز شمع رخش بودفلك نورانی‌افسوس که‌نور دولتش یافت زوال ✿ فریاد که رفت ازجهان فانی ودر آنشب پرتعب خواص شبستان سلطنت برنهج سنت سیدالمرسلین بلوازم‌غسل وتجهیز وتکفین جسد مطهرش قیام نمودند ودرکمال حزن‌وغم وغایت غصه والم‌بجای اشك سیلاب خون ازدیده پرنم گشودند بیت علم زدآتش ازدلهای‌محزون ✿ زمژگان شد روان جوئی پرازخون

ذکر نقل نعش مغفرت مآل بمستقر سریر جاه وجلال

صباح روزدیگر که‌کارپردازان قضاوقدرمحفه جمشید خورشید رادرشعار نیلگون مستور گردانیدند وبربارگیر تندرو گردون بارکرده ازافق مشرق بسوی نهانخانه مغرب دوانیدند امراوارکان دولت‌نعش مغفرت قرین رادرمحفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند وآن‌محفه را درلباس مشگین گرفته عنان عزیمت بصوب بلدهٔ هراة انعطاف دادند وبدیع‌الزمان‌میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه تیره تومحل نصب سرادقات عزت گشت وکوتوال آنحصار استوار سالك طریق یکدلی امیر زین‌الدین علی‌بایان آمده مقالید قلعه بامفصل ذخایر بعرض رسانیدومنظورنظرعنایت وملحوظ عین عاطفت گردید وآنشب در آن منزل توقف اتفاق افتاد وعلی‌الصباح که‌خسرو ثوابت وسیار حصارمتانت آثار گردون راجولانگاه خویش ساخت ونقود نجوم‌را بتحت تصرف در آورده رایت حشمت بر افراخت نیرین برج سلطنت وجهانبانی بدیع‌الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان بافوجی ازنواب و خواص بقلعه تیره توصعود نمودند و آنحصن آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین وذخایر را تصرف فرمودندوامیر زین‌الدین علی ساچق وپیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد وبعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود

منصب کوتوالی آنقلعه بدانجناب تعلق گرفت وهمان زمان شاهزادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر برجناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت واستقلال شدند وبعد ازوصول بالنك كهدستان خواجه شهاب الدین عبدالله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجلهٔ سادات ونقبا ومشایخ وعلما واشراف واعیان و ارباب وکلانتران لباس مصیبت پوشیده وافغان وزاری باوج ملك زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت دریافتند ولوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که بآب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تغیر وتعفن مصون ومحفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنهٔ هراة بردند ودر آن فرخنده مقام برجنازه رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسهٔ شریفه که جهة همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریقهٔ شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد وامرا وارکان دولت پادشاه عادل یکهفته متصل باطعام وختمات کلام ذوالجلال والاکرام قیام واقدام فرموده روز هفتم چنانچه آئین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرك پرداختند وخلایق رااز لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات سلطنت راپیش نهاد همت بلندنهمت ساختند

ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان منصور عالی نژاد

بخشندهٔ بی منت وواهب المواهب بی صنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنه والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود براین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا ازمهد علیا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا معزالدین سنجر سلطان بیگم که دراوایل حال منکوحهٔ سلطان ویس میرزا بود و آخر درحبالهٔ عبدالباقی میرزا زندگانی مینمود ازچولی بیگم که قبل ازجلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت درآمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلك ازدواج محمد قاسم میرزا واولاد ابوالقاسم ارلات انتظام داشت بیگه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آغا بیگم که پیش ازوصول بحد بلوغ فوت شد کیچیك بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا بود ازستیر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا ازمهد علیا خدیجه بیگی آغا ابوالمحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپك میرزا ازلطیفه سلطان آغاچه که نسبش بامراء چهار شنبهی می پیوست فرخ حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلك زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از ابناء میرزا الغ بیك راکه بشرف سیادت مشرف بود ازشمع جمال منور داشت ازستیر عالیه پاپا آغاچه ابوتراب میرزا محمد حسین

میرزا فریدون‌حسین میرزا مریم‌سلطان بیگم که‌صاحبهٔ سیدعبدالله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا یادگار فرخ‌میرانشاه بوداز مهد منکلی بی بی آغاچه که ترکیه بودمملوکهٔ شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا وشهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزابود وشهربانو بیگم دروقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود اورا بآنحضرت بخشیده‌بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید اززبیده آغا جلایر واز اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر درایام زندگانی آنحضرت جهان‌فانی راوداع کردند اسامی‌ایشان اینست فرخ حسین‌میرزاشاه‌غریب‌میرزامحمدمعصوم‌میرزاحیدرمحمدمیرزاابراهیم‌حسین‌میرزامحمدحسین میرزاابوتراب‌میرزا وازاولاداناث‌پنج‌مستوره نیزدرزمان‌حیات‌آن‌پادشاه‌خجسته‌صفات‌نقاب تراب برروی کشیدند ونامهای‌ایشان اینست آق‌بیگم بیکه‌بیگم آغابیگم کیچیك‌بیگم فاطمه سلطان‌بیگم ازواج طاهرات آنحضرت بیکه‌سلطان بیگم وچولی بیگم وزبیده آغا وجلایر ولطیفه سلطان‌آغاچه درزمان زندگانی آنبانی مبانی‌جهانبانی عالم فانی راوداع کردند ودیگران بعداز واقعه آنحضرت باندك زمانی هریك بکشوری افتاده اکثر درغربت روی بملك آخرت آوردند مگر آفاق بیگم که تاغایت درقیدحیاتست

ذکر صدور خاقان منصور

چون درزمان خجسته نشان خاقان عالی‌مکان موقوفات بلادخراسان بمرتبهٔ رسیده بود که‌یك کس از عهدهٔ ضبط آن‌بیرون نمی‌توانست آمد پیوسته آن‌پادشاه عالیجاه دوسه کس ازاعاظم سادات وفضلا رابتعهد منصب صدارت سرافراز می‌ساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی‌کثیر ازارباب عمایم بسرانجام مهام آن‌منصب‌مشغولی نمودند واین چهارده‌کس که‌اسامی ایشان‌مذکور میشود از آنجمله بودند

سید جلال الدین حمزه اندخودی‌مکی درسلك‌اشراف‌سادات حسینی‌منتظم بود وبازبدهٔ آل‌عبا سید برکه‌نسبت خویشی داشت وآنجناب درمبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم برتمامی صدور عظام توقیع کشید اما بسبب‌عدم وقوف و کثرت شعف‌بارتکاب شراب آن‌مهم را از پیش‌نتوانست‌برد ودر کمال بی‌اختیاری‌سلوك میکرد تازمانی که‌معزول‌شده روی بگوشهٔ انزوا آورد.

مولانا قطب‌الدین محمد الخوافی بصفت‌فقاهت وفضیلت‌موصوف‌بودو بوفور فراست وکیاست معروف‌واز انشاء مکاتیب و فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل مهمات ومعاملات موقوفات برامثال واقران رایت تفوق می‌افراشت وآنجناب درزمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید نایب شرف جهان مولانا عبدالرحیم صدر بود وبعداز واقعه قراباغ‌بدارالسلطنه‌هراة شتافته‌خاقان‌منصورمنصب صدارت بوی‌تفویض نمود وچون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن‌مهم پرداخت دربیست سوم محرم الحرام

سنهٔ اربع وسبعین وثمانمائه بسبب افساد اهل فساد مؤاخذ ومقید گشتو درعرض بیست روز مبلغ یکصدو پنجاه هزار دینار کپکی فرودآورد ودرعاشرصفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید وچندسال درکمال استقلال مهمات موقوفات وحاجات ارباب عمایم را بکفایت مقرون میگردانید وفاتش درزمان اختیار و اعتبار معتمد السلطنه خواجهٔ مجدالدین محمد فی شهور سنهٔ خمس وتسعین وثمانمائه‌روی‌نمود وچون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرمود وسه‌چهار روزصبح وشام اعاظم امرا ووزرا وسادات ونقبا وقضاة وعلما وسایر اشراف‌و اعیان دارالسلطنه هراة درآن تعزیت سرا جمع‌میشدندوحفاظ ختمات‌قرآن بجای‌آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد چلاو ا و اطعمهٔ فراوان میکشیدند وچون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان‌منصور وشاهزادگان وخواتین بلقیس مکان خلع‌فاخره واثواب وافره بمعتمد السلطنه وسایراصحاب‌مصیبت فرستادندوخواطر ایشان رابااصناف پرسش ونوازش تسلی دادند

حافظ معین‌الدین خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور معزز بود بسبب ارتکاب امور نامناسب مؤاخذه گشته درشهور سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه در سر خیابان کشته شد.

خواجه کمال‌الدین حسین بن خواجه جلال الدین قنبر گیرنگی عمدهٔ اکابر وقدوهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود وبمزید مکنت وحشمت وافزونی جاه وعلوهمت ازسایراعیان خراسان ممتاز ومستثنی مینمود چند گاه در غایت اختیار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال‌داشت ودرآن اوقات یکدینار ویکمن بار از رسم صدارت طمع نکرده رایت‌نیکنامی برافراشت مع‌ذلك بعضی‌از اهل‌بغض وحسدآنخواجه امجد رابتغلب وتصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمزوسعایت‌گشادند وآن سخنان درمزاج همایون تاثیرکرده خواجه‌حسین ازآن منصب معزول‌گشت ومبلغی کلی بدیوان فرود آورد بقیهٔ اوقات حیات را بفراغت گذرانید ودر ماه رمضان سنهٔ تسع وتسعین وثمانمائه داعی حق را. لبیك اجابت‌گفته درگنبد مدرسه که‌درجانب‌قبلهٔ مسجد جامع هراة که ساخته وبرداختهٔ اوست مدفون گردید.

سیدشمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سربرهنه بود و سبب اطلاق این‌لقب برآن جناب‌آنکه دراوقات‌جوانی چنانکه افتد ودانی‌سلطان مهرومحبت کنگر پسری رادرشهرستان دل جای داد وبطور قلندرانی که‌تابع‌آن پسر بودند برآمده سر درپی ایشان نهاد وگاهی سربرهنه باآن‌طایفه کوچه‌و بازار را دوران میکرد و پیش صلوة شده رباعیات بنظم می‌آورد واین‌رباعی ازآن‌جمله است **رباعی** آنان‌که‌پرستندهٔ خورشیدو مهند ✿ ازچشم تودر آرزوی یك‌نگهند ✿ کنگر اگر اینست که‌من می‌بینم خوبان دگر بتنك تعلیم کهند ومیر سربرهنه بحسن کردار ولطف گفتار وسرعت‌فهم

وحدت طبع از فضلای زمان وظرفاء دوران امتیاز فراوان داشت وهمواره نکات شیرین وحکایات رنگین و کلمات هزل آمیز وسخنان مزاح انگیز برلوح بیان مینگاشت وچون از جانب ترکستان بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورد منظور نظر اشفاق ومرحمت مقرب حضرت سلطانی شد وبمنصب شیخی وتولیت بزرگوار حضرت عتیق الرحمان شیخ لقمان برنده قدس الله روحه منصوب گشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر ووارد پرداخت وهر سال قرب صدو پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات ونزورات آن مزار حاصل میشد بمصرف رسانید بعداز آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف واتلاف منصوب ساخته نزدخاقان منصور زبان بغیبتش گشادند واین معنی سبب عزل سیادت مآبی شده میر سر برهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را درسعایت او دخلی بوده بنا بر آن درجواب این مطلع آن جناب که بیت ایکه خاکستر گلخن شده آرام گهم ✿ شاند دیوانگی عشق بخاك سیهم این مطلع درسلك نظم کشید بیت آنسهی سرو که در سایهٔ خود داد رهم ✿ کرد غمازی و بنشاند بخاك سیهم وامیر علیشیر ازین کنایت رنجیده چندگاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت وآخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت درمقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت ومیان آن جناب وخواجه کمال الدین حسین گیرنگی در تقدیم وتاخیر صورت نزاع روی نموده میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که باوجود شرف سیادت وکبرسن وانتظام درسلك خدام این آستان عالیمقام که بنده را حاصل است خواجه حسین داعیهٔ تقدیم دارد وامیدآنکه بیمن التفات شما مرا بروی تفوق میسر گردد درین حال امیر ستوده خصال را ازایام گدائی وسئوال جناب سیادت مآب یادآمده بر زبان راند که بیت درمقامی که صدارت بگدایان بخشند ✿ چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی وکوکب آمال میر سر برهنه بدرجهٔ اقبال رسیده مقدم برخواجه حسین توقیع کشیده بعداز چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانهٔ عزلت را منزل ساخت وبقیهٔ ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر بگذرانید ودر شهور سنهٔ ثمان وتسعین وثمانمائه مریض گشته درعالم آخرت منزل گزید

خواجه غیاث الدین عادلشاه در سلك اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود وچند سال بامر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعداز عزل از آن منصب درولایت نیشابور رحل اقامت انداخت وتتمهٔ ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت.

ملاذ الاعاظم میرك جلال الدین قاسم در شهور سنهٔ ثمان وتسعین ثمانمائه قایم مقام آباو اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار واستقلال بمراسم منصب صدارت قیام نمود وچنانچه درضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنه احدی وتسعمائه درحصار شادمان ازعالم رحلت فرمود.

قاضی برهان الدین محمد مروی در اوایل حال منصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود بعداز آن بواسطه سوء مزاجی که شاهزاده را

نسبت بآن جناب پیداشد ازمرو بهراة شتافته منظور نظر الطفات حضرت خاقانی گشت وبدرجهٔ بلند صدارت صعودنمود ودر اواخر سنهٔ تسع وتسعمائه میل وطن اصلی کرده ومرخص شده‌بمرو شتافت وابوالمحسن میرزا‌بنابرذخیرهٔ که‌ازجناب صدارت مآب‌درخاطر داشت اورا مؤاخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت ودرسنهٔ عشر و تسعمائه درگذشت

سیدغیاث الدین‌مشهدی ازفضایل نفسانی وکمالات انسانی بغایت عاری بود وبعداز فوت میرك قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام‌الدین‌نظام‌الملك‌درامرصدارت شروع نمود وتاوقتی که خواجه نظام‌الملك برورگاه‌خاقان منصور لواء اختیار و اعتبار می افراشت سیددرآن‌منصب دخل تمام داشت ودرسنهٔ‌ثلاث وتسعمائه که‌آفتاب اقبال خواجه نظام‌الملك بسرحد زوال رسید درخدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیرذوالنون نامزدگشت وهنوزازآن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملك مواخذشده بقتل‌آمد وسیدغیاث الدین این‌خبرشنیده واز غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود وجناب امارت مآبی اورا بسلطان‌بدیع‌الزمان‌میرزاسپرد وسید چندگاه درملازمت آن‌حضرت بسر برد اما بواسطه غرابت صورت و رداءت سیرت منظور نظر التفات نگشت وپس‌ازچندوقت مقررشد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع‌الزمان میرزا مکتوبی بابوالمحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب‌بلخ ندهد آنگاه اولاد او میرك شاه وسیدقاسم راکه مشهور است بمیر مخدوم ازآن‌بلده عذر خواستندوایشان بپدر پیوسته در گوشهٔ انزوا منزل‌گزیدند ودرسنهٔ ثمان عشر وتسعمائه که‌بواسطهٔ شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراءالنهر بحدود مشهد مقدسهٔ‌رضویه آمدند امیر مخدوم ازدارالسلطنهٔ‌هراة باردوی تیمور سلطان وعبیدالله‌خان شتافت‌وایشان را بر توجه بجانب دارالملك‌خراسان ترغیب وتحریص نمود بناء علی‌هذا چون‌نوبت ثانی‌ماهچهٔ لوای جهانگشای نواب‌کامیاب حضرت شاهی(لازال ظل‌معدلته مصونه عن‌وصمة‌التناهی) پرتووصول بربلدهٔ فاخرهٔ‌هراة انداخت سید بااولاد مؤاخذ شده مبالغ کلی‌فرود آورد وبعداز آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فراربرقرار اختیار کرده بماوراءالنهر شتافت ودرآنولایت فی‌شهورسنهٔ مذکوره وفات یافت .

مولانا غیاث‌الدین جمشید قاینی پدرش مولانا سلطان بخت کاتب‌دارالقضاة جناب شریعت پناهی قاضی‌قطب‌الدین احمد الامامی بود ونسب مادرش به‌جمشید قارن که‌در زمان امیرتیمور گورکان دربعضی ازبلدان مازندران حکومت مینمود می‌پیوست ومولانا غیاث‌الدین جمشید ازمسائل شرعیه وکتابت صکوك‌وسجلات وقوفی تمام‌داشت ودر اواسط ایام‌سلطنت خاقان‌منصور چندگاه ماکولات خاصه آنحضرت رابحیلهٔ‌شرعیه از شایبهٔ شبهه وحرمت بسرحد حلیت میرسانید بنابر آن بحلالی ملقب‌شد وآخرالامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسیدودر زمان اختیار خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك‌بسبب

آنکه درمجلس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاد مؤاخذ ومقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشهٔ انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا اورا منظور نظر اعتبار گردانیده باردیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید وبعداز هفت هشت ماه معزول گردید وفاتش درولایت قاین درهشتم رجب سنهٔ تسع عشر وتسعمائه اتفاق افتاد ودرمقبرهٔ آبا واجداد خویش مدفون گشت

خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میراحمد برادرزاده ودامادمولانا قطب الدین خوافی بود واز بعضی اقسام فضایل محفوظ وبهره ورمی نمود درزمان وزارت و امارت خواجه افضل الدین محمد که اونیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود ودر روز فوت خواجه مشارالیه مؤاخذه گشته مبلغ کلی فرود آورد وبعد از آنکه ازچنك محصل نجات یافت درزاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات راپایان رسانید

امیر کمال الدین حسین پدرش مولاناشهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود ومادرش درسلك بنات سادات عظام نیشاپور انتظام داشت وآنجناب ازفنون علوم متداوله محفوظ وبهره مند بود ودرعلم جفر وتصوف دعوی مهارت مینمود وبنظم اشعار گاهی مشغولی میکردودرابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای آورد ودرایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس بآذربایجان شتافته چندگاه درظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانیدند وچون ازآن مملکت بهراة آمد خاقان منصور امر شیخی وتولیت موقوفات مزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید ودر سنهٔ اربع وتسعمائه منصب صدارت وپرسیدن مهم دادخواهان را نیز برای صوابنمایش تفویض فرمود ومولانا فصیح الدین صاحب دارا درتاریخ صدارت آنصدر عالی قدراین رباعی نظم نمود **رباعی** ای آنکه زیاده شد زتو قدر قریش ✿ براوج صدارتی مه بدر قریش ✿ ایصدر قریشی لقب عالی قدر ✿ تاریخ صدارت توشد صدر قریش شرح منازل السایرین ومجالس العشاق در سلك مؤلفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد واز اشعار آنجناب خامه سخن گذار یك بیت برلوح بیان می نگارد **بیت** ازین باغ جهان آرا چسان آرم قدم بیرون ✿ که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون

خواجه شهاب الدین عبدالله البیانی ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود ودر مکارم اخلاق ومحاسن اغراق ولطف گفتار وحسن کردار سرآمد ابناء روزگار مینمود طبع پاکش از اقسام فضایل وکمالات بهره ور وذهن دراکش نقاد فنون علم وهنر منثورات مؤلفاتش مثال سخنان سحبان بزیور جواهر آراسته ومنظومات منشاتش مانند لالی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامهٔ بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب واثرات کلك لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پرزینت و زیب در فن موسیقی دادوار بقانون ادراك خرده براستادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی ملت بنی حجازی را پذیرفته

نظم فضل را نوبت تو آئین زد ✿ چنك دولت بدامن دین زد ✿ جز بقانون علم لب نگشاد ✿ پای از راه دین برون ننهاد ✿ و آن دوحهٔ جویبار فضل وافضال درچمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو ونما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت مقدم وبراکثر صدور توقیع کشیده چندسال درغایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت ودر آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملك ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبدالله ازوی سوء مزاجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرمود ودو سه سال بی از آنکه مقید بمقتضی باشد ملازمت سدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود وبعد از مؤاخذه ومصادره خواجه نظام الملك کرت دیگر کواکب آمال وآمانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسیدو برجوع منصب وسالت وپروانهٔ که در زمان سلاطین تیموری ازجلایل مناصب سرکار سلطنت بود سرافراز گردید وپس از چند روزی چنداز آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده درجرگهٔ امراء عظام مهرزده جای امیر علیشیر راه بنقش خاتم حاتم آئین تزئین داد وتا آخر ایام حیات خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب ونیابت آن خواجهٔ فضیلت منقبت درترقی بودو بعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزیده اکثر اوقات خجسته ساعات رابکتابت قرآن مجید صرف نمود ووفاتش در رجب سنهٔ اثنی وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد وامیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی مرثیهٔ درتعزیهٔ آنصدر عالیقدر در غایت جودت درسلك نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست **مطلع** گردون که مرکز ستم ونقطهٔ بلاست ✿ یکدل که مبتلای غمش نیست در کجاست واین قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفاتست در مرثیهٔ مذکوره سمت اندراج دارد **قطعه** مخدوم اهل علم وپناه جهان فضل ✿ دردا که کوکب شرفش دروبال رفت آمد زاوج عز قدم همچوروح قدس ✿ درعالم مثال ولی بیمثال رفت برلوح دل نوشت امینی بدود آه ✿ تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان قصاید وغزلیات وخسرو شیرین ورباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب وترسلی که محتوی است برمکاتیب ومناشیر درمیان فرق انام مشهور وکمال بلاغت وفصاحت آن منثورات ومنظومات برالسنه وافواه اصحاب یقظه وانتباه مذکور وهوالعفوالغفور

امیر صدرالدین سلطان ابراهیم الامینی والدعالی قدرش میرك جلال الدین بن میرك محمد امین بن مولانا صدرالدین ابراهیم است وانتساب مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایة شیخ ظهیر الدین ابوالعلا که علوشأنش درمیان علماء کالشمس فی وسط السماهو یداست بثبوت پیوسته ویك شعبه از نسب صاحب هدایة بشیخ ابوالعلاء محدث اتصال میابد اما پدر والدهٔ امیر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبدالرحمان بن مولانا عبدالله لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر ومیرزا علاء الدوله قیام مینمود ونسب مادر آن حسیبهٔ نسیبه از یکجانب بمقتدای اهل سلوك وسیر سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس الله روحه العزیز می پیوندد وازیکطرف بامیر عبدالحی بزرك که ازنقباء مشهد مقدسهٔ رضویه بوده وسید کمال الدین عربشاه سبزواری نیزدرسلك اجداد مادری آن مستوره

انتظام داشته وجمال‌حال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسب آراسته است بوفور فضل وادب‌وکمالات موروث ومکتسب پیراسته است درحسن‌سیرت‌ونقاء سریرت دست‌پروردهٔ عنایات‌سبحانیست وبجودت طبیعت وحدت قریحت جامع‌انواع‌فضایل‌انسانی ذهن سلیمش درادراك اقسام علوم‌بدرجه کمال ترقی‌نموده وطبع مستقیمش در میدان اکتساب‌فنون قصب‌السبق ازامثال واقران ربوده‌درشیوهٔ نظم ونثر بصفت مهارت‌موصوف ودرشمهٔ جدوهزل بغایت‌بلاغت‌معروف‌جواهر زواهر منثوراتش(کامثال‌اللوء لؤالمکنون) زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار ونوادر عقودمنظوماتش (کانهن الیاقوت والمرجان)مزین رخسارابکار عرایس‌افکاررباعی ایطبع تو مشاطهٔ ابکار سخن ✩ از رشحه کلك توجهانی گلشن ازنظم‌توآثار فضایل‌ظاهر ✩ وزنثر توانوار بلاغت‌روشن وآنجناب دراوایل جوانی چندسال بملازمت شاه‌زادهٔ ستوده‌خصال ابوالمنصور سلطان مظفرحسین میرزا قیام مینمود ودرسنهٔ عشر وتسعمائه کمال قابلیت وصلاحیتش برضمیر زبور خاقان منصورظاهر گشته‌منصب صدارت‌خاصهٔ‌همایون رابرأی صواب نمایش‌تفویض فرمود وامیر سلطان ابراهیم تاآخر ایام‌حیات آن‌پادشاه خجسته صفات درغایت‌اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت وبعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت‌مظفر حسین‌میرزا بروجنات احوال‌خجسته مالش تافته باردیگر علم صدارت‌بر افراشت وچون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابوالفتح محمد شیبانی‌خان انتقال یافت امیرسلطان ابراهیم مانند سایرصدور روزی چندبمواخذهٔ مولانا عبدالرحیم صدرگرفتار بوده بعد ازنجات ازآن قیددرگوشهٔ انزوا وعزلت‌منزل گزیده ودرسنهٔ ست‌عشروتسعمائه که‌ماهچهٔ لوای کشورگشای شاهی پرتومعدلت برمملکت خراسان انداخت آنجناب منظورانظار عنایات نواب کامیاب‌کشته‌بانعامات وسیورغالات‌مفتخر ومباهی شد ودرسنهٔ ست‌وعشرین وتسعمائه ازدارالسلطنهٔ‌هراة باردوی همایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت وتالیف تاریخ فتوحات شاهی برأی صوابنمایش تعلق گرفت وحالا بجدتمام و جهد مالاکلام بآن امراشتغال مینماید ودرانشاء آن کتاب کمال فصاحت وبلاغت‌ظاهر ساخته ازحسن عبارت ولطف استعارت دقیقهٔ نامرعی نمیگذارد وازجملهٔ نتایج طبع‌نقاد آن فاضل والانژاد رباعیاتیست که‌در ترجمه دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام‌الله الواهب درسلك نظم کشیده ومعانی هدایت آئین آن‌اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان‌در سواد حروف نهان بودبابلغ وجهی ظاهر گردانیده وازجمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله‌ایست که‌در معارضهٔ مهر ومکتوب بعبارت خوب و اسلوب مرغوب‌مرقوم کلك‌لطایف نگارساخته ودرآن رساله‌نیز رایت بلاغت وسخنوری ولواء براعت وفضل‌کستری برافراخته ع طبع‌لطیف توهمه فکر نکوکند(وذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) امیدواری بکمال مکرمت کردگاری آنکه ع

تاجهان را بقا بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و آمانی درغایت عافیت وکامرانی روزگار خجسته آثار گذرانند و همواره از رشحات سحاب کلك گوهربار وقطرات غمام خامهٔ گوهر نثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه وجلال را ناضر و ریان گرداند بمنه وفضله وعونه وطوله

ذکر شمه از احوال بعضی از مشاهیر ووزراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا

از جملهٔ عادات خاقان منصور صاحب سعادات یکی آن بود که زود بعزل و نصب وزرا و دیوانیان میپرداخت وهمواره چهار پنج کس را در آن منصب بایکدیگر شریك میساخت بناء علی هذا درایام دولت آن مهرسپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف گشتند وذکر بعضی از آنطایفه دراثناء حکایات سابقه سمت اندراج یافته وشمهٔ ازحال زمرهٔ دیگر اینست که مسطور میگردد

خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بسمو حسب وعلو نسب وعظم شان وقدم دودمان موصوف ومعروف بودوچنانچه ازضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر ومیرزاسلطان ابوسعید مدت مدید بامروزارت قیام مینمود وپس از واقعهٔ قراباغ بدارالسلطنهٔ هراة شتافته بنابر التفات خاقان منصور درمنصب اشراف وزراء عظام دخل نمودواعتبار واختیار بسیار یافت ودروقت استیلاء یادگارمحمد میرزا درجرگهٔ امراء دیوان مهرزده واقتدارش از پیشتر بیشتر شدوبعد ازشهادت یادگار محمدمیرزا خواجه قطب الدین طاوس بی از آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال در ظلال معدلت خاقانی درغایت فراغت زندگانی مینمود ودر تکثیر زراعت وعمارت سعی میفرمودو آن اوان که خواجه مجدالدین محمدخوافی قدم برمسند جاه وجلال نهاد بنا بر طمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشادوخواجه طاوس ازازالهٔ عرض وناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف کرد ودرآن مملکت نیزمعزز ومحترم بوده تتمه اوقات حیات بپایان آورد ودرسنهٔ تسعمائه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسید گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفس قالب شکسته بیت همانجا پرطاوسی ✿ بینداخت جهان از فرکاوسی بپرداخت

خواجه شمس محمد مروارید درسلك اشراف واعیان ولایت کرمان انتظام داشت ودر زمان سلطنت میرزاجهانشاه ترکمان بهراة آمده درخدمت میرزا سلطان ابوسعیدرایت وزارت برافراشت ودرآنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود ودروقتی که خاقان منصور در هراة برمسند سلطنت نشست از ماوراءالنهر بدرگاه عالم پناه آمدکمر خدمت برمیان بست و باندك زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد ودراستمالت خواطر اکابر واصاغرسعی موفور وجهد نامحصور بجای آورد

وعاقبت عافیت طلب شده از آنکار استعفا نمود وبسلوك طریق فقر ودرویشی اشتغال فرمود وخاقان منصور منصب‌شیخی وتولیت موقوفات مزار فیض آثـار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره را مفوض برأی صوابنمایش گردانید وآنجناب چندگاه در ترویج وتعمیر آن بقعهٔ متبرکه کوشیده در ضیافت آینده وروند‌ه اهتمام‌تمام بتقدیم برسانید وفاتش در دهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ ۹۰۴ درسالی که حروف سمین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمود ودر مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس‌الدین محمد بتاوکانی مدفون شد وخاقان منصور بتسلی خواطر اولاد امجادش پرداخت وولد ارشدش خواجهٔ عالیجاه شهاب الدین عبدالله را بپرسش وانعام خلع فاخره بنواخت .

خواجه علاءالدین علی الصانعی در سلك اشراف ولایت باخرز سمت انتظام داشت وبواسطه انتساب بسآل برمك همواره رایت مفاخرت می‌افراشت بحدت طبع وجودت ذهن ومهارت در نظم اشعار وایثار درم ودینار موصوف و معروف بود ودر مبادی اوقـات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود وبنابرآنکه برصفت کفایت ظاهرشده برعجزه ورعایا حیف‌وتعدی جایز میداشت وپیوسته نسبت بسایر وزرا رقم تقریر وتزویر براوراق ضمیرمینگاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر باوی متغیر گردید و در آن اوقات از روی جدیاهزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلك نظم کشید **بیت** فردا که‌شود معرکهٔ ضربت شمشیر ☆ معلوم شود قوت بازوی علیشیر واینمعنی سبب ازدیادکدورت شده دیگر اسباب مدد علت گشت وخواجه صانعی‌صباحی که درپایهٔ سریر اعلی درجرگهٔ وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش راکه‌بغایت بزرك بود از سرش‌برداشته درگردنش افکند وامیر علیشیرروی بخاقان منصورآورده این مصراع خواندکه ع چوبارسرسبك کردی سبك کن‌بارگردن هم **القصه** درآنروز خواجه صانعی مؤاخذ ومعاقب‌گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرود آورد در بالاخانه زندان محبوس شد وزمان حبس او قرب شش سال امتداد یافته درآن ایام غزلی‌غرا منظوم‌گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست **مطلع** آنکه هرگز نشنودگوش توفریاد منست ☆ وآنکه هرگز نگذرد برخاطرت یادمنست اما هیچ فایدهٔ برآن مراسله مترتب نگشت وامیر علیشیر از سرابتداء او در نگذشت و خواجه صانعی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام‌الله کرده کتب متداوله را تامختصر تلخیص‌بنظر مطالعه در آورد وقصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود واکثر صنایع شعری را بقلم پروری درآن‌قصیده درج فرمود ومآل حالش عنقریب مسطور خواهدگشت انشاءالله تعالی .

خواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره ازبزرك زادگان مملکت فارس بودودر

اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر او را بصنوف تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابر آن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلدهٔ هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنهٔ قهر بقتل او فرمان فرمود وچنان استماع افتاده والعهدة علی الراوی که درآنوقت که نایرهٔ غضب خاقانی مشتعل بود وبکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی کـه داشت عرض کرد کـه خواجه صانعی تاکی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند ودرآنروز که داخل ایام اوایل محرم‌الحرام سنه‌احدی وتسعین وثمانمائه‌بود خواجه صانعی را ازطاق چهارسوق‌هراة وخواجه مظفر را بردر دروازه ملك بحلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب‌گوید **رباعی** ایدیده بعالم ستمکاره نگر ✻ درخواجگی جهان خونخواره نگر ✻ از حالت صانعی برو تجربه‌کن ✻ در حال مظفرشبانکاره نگر

خواجه امین الدین محمود برادر خواجه افضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شعف تمام ظاهر مینمود وبحسن خلق ووفور کرم از امثال واقران امتیاز داشت وهمواره خیال همنشینی ومجالست‌اهل طبع واصحاب فضل برلوح خاطر مینگاشت ودر سنهٔ سبع و ثمانین و ثمانمائه به‌منصب وزارت‌خاقان‌منصوررسیدوقرب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و درآن اوقات که‌برادرش‌خواجه افضل‌الدین محمدبجانب عراق شتافت معزول گردیدوبعد ازچند گاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقـان عالیجاه گشته‌کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود وخواجه قوام الدین نظام الملك در ایام اعتبار و اقتدارکرت دیگر او را مؤاخذه ومقیدگردانید وخواجه امین الدین محمود پس از یك دوسال فرصت یافته و درزی عورات از بالاخانه زندان بگریخت وتـا زمان وصول خواجه افضل‌الدین محمد بهراة درگوشهٔ مختفی بود وچون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین‌الدین محمود ازکنج انزوابرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود وبواسطهٔ خدمات سابقه ووسایل لاحقه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یـافت و چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنهٔ عشر وتسعمائه‌بجهان جاودان شتافت.

خواجه علاء الدین علی میکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور ومعروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب‌توجیه اشتغال داشت آخرالامر ازآن مرتبه‌قدم‌برتر نهاده رایت وزارت برافراشت ومدتی دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود واز غـایت سلامت نفس وراستی وکوتـاه دستی هرگز بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجـل موعود در رسید داعی حق را لبیك اجـابت گفته در گذشت.

خواجه نعمت‌الله سرخ در علم استیفاد سیاق بی‌نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی بسر انجام اعمال بزرك و اشغال خطیر اشتغـال مینمود و خواجه

مجدالدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملك ومال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت‌الله را مؤاخذه کرده آنچه داشت ازوی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت وخواجه بعداز چندگاه که بلوازم آن‌مهم پرداخت مغرور گشته در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجدالدین محمد بگشاد وخواجه مجدالدین محمد باخذ وقید خواجه نعمت فرمان داد محمود حمال که یکی از اشرار عمال بود بروی تقریر نمود وجناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانید ودر شکنجه وتعذیب کشید گویند که در آنوقت که خواجه نعمت راشکنجه میکردند اقرار نمود که چند صندوق از نفایس اجناس درفلان موضع نهاده‌ام محمود حمال اورا گفت کسی پیدا کن که صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت‌الله درحال آغاز گفتن لطیفه کرده فرمود که مردك حمال‌توئی مرا چه‌ضرورتست که‌جهة حمل صندوق کس پیدا کنم **القصه** چون خواجه مجدالدین محمد بلکه اکثر وزرا وارکان دولت‌از شرارت نفس خواجه نعمت بغایت ترسان بودند اورا چندان شکنجه نمودند که‌رخت سفر آخرت بر بست **رباعی** بر سفله جهان ناکس مهر گسل☆ هان تا ننهی دل‌و نباشی غافل بس‌زلف چو مشك ازوست در نافهٔ گل☆ بس‌روی چو گل ازوست در پردهٔ گل

سید زین‌العابدین علی پدرش سید زین‌الدین محمود مدتی ممتد در معظمات مهمات دیوانی مدخل داشت ومادرش نهال سیادت ازدودمان سادات ارجمند می‌افراشت وآنجناب بمحامد سیر ومحاسن شیم موصوف ومشهور بودودر اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام مینمود وپس‌از آنکه انوار کفایت وکاردانی ازمطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصهٔ همایون رابوی مفوض ساخت‌ودر آن اوان که‌خواجه نظام‌الملك پای برمسند اختیار واقتدار نهاد سید رااز آن شغل معزول گردانید ودرسنهٔ ثلث وتسعمائه که‌خواجه نظام الملك با اولادو اقربا بشهادت رسید سیدنوبت دیگر وزیرخاقان منصور گردید وبعد ازچندگاه خواجه افضل‌الدین محمد ازحرکات وسکنات جناب سیادتمآب استشمام رایحهٔ مخالفت نموده‌اورا معزول ساخت‌وپس ازوفات‌خواجه‌افضل خاقان بلندمحل کرة بعداخری سیدزین‌العابدین را بتقلد منصب‌وزارت امر کرد وآنجناب استعفا نموده‌مهم برآن قراریافت که‌وزراء عظام بی استصواب جناب سیادتمآب بفیصل مهام دیوانی نپردازند وفرامین مطاعه را مادام که‌بتوقیع اونرسد بمهر بزرك همایون‌نرسانند آنگاه سیدزین‌العابدین از پیشتر بیشتر اعتبار یافته برجمیع امرا مقدم می‌نشست وبرقم اطلع علیه برپشت نشان توقیع میکشید وبعداز فوت خاقان‌منصور سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا نیز آنجناب‌را منظور نظر التفات ساخت‌وبقبول منصب تکلیف نمود‌اما سیددرآن زمان که مانند ایام‌گل اندك بقا بود درهیچ‌مهمی دخل نفرمود وچون‌ماهچهٔ رایت‌نصرت آیت‌محمد خان‌شیبانی ازافق دیار خراسان طالع گشت سیدزین‌العابدین فرار برقرار اختیار کرد و در اثناء گریز با فوجی ازاوزبکان پرستیز دوچار خورده مهم بجنك‌وجدال سرایت‌نمود وتیری جان‌گزا برمقتل سید زین‌العابدین رسیدومانند اجداد بزرگوار خویش درروز عاشورا متوجه

عالم بقا گردید **نظم** چنین است کردار گردون سپهر ٭ گهش زهر قهر است است و گه نوش مهر
بناز ار کسی پرورد در کنار ٭ بخاك افکند آخرش خوار و زار

خواجه معزالدین حسین برادر خردتر خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره بود ومدتی مدید بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون قیام مینمود وآنجناب بصفت وقوف وکاردانی وسمت راستی و کوتاه‌دستی اتصاف داشت ودر اوقات شروع درامر صاحب دیوانی رایت کفایت ورعیت پروری بر افراشت تاآخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات برمسند وزارت متمکن بود وبعد ازفوت آنحضرت کمر ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت و کماینبغی بترتیب و رعایتش پرداخت و در روزیکه محمد خان درنواحی مروشاه جهان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت هم دران معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معزالدین رادر نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن

خواجه جمال الدین عطاءالله درزهد وتقوی درجهٔ علیا داشت وهمواره همت بر اداء وظایف طاعات وعبادات میگماشت دراوایل ایام جوانی که اوان نشاط وکامرانیست ازارتکاب مناهی و ملاهی بیکبارگی درگذشت وروی بمحراب دین داری وپرهیزکاری آورده درملازمت درویشان وگوشه نشینان ازخود بتقصیر راضی نگشت در علم سیاق وفیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود ودراواسط ایام سلطنت خاقان منصور درامر وزارت شروع نمود و بواسطهٔ وفور فراست و کمال کیاست روزبروز مهم اوترقی میکرد تاقدم ازمسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان رابدست آوردو مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلع علیه توقیع میکشید ومهمات سلطانی وامور صاحب دیوانی راازروی کفایت وکاردانی بسر انجام مقرون میگردانید وباوجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در مهام ملك ومال ازاداء فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود ودر سر دیوان تسبیح سردست گرفته دراثناء قیل وقال با اصحاب جاه وجلال بوردی که داشت مشغولی مینمود واواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب رسالت و پروانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاءالله گشت وقلم عاطفت خاقان وافر رافت لقبش را درفرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت وبعدازفوت آنحضرت آنخواجهٔ صاحب سعادت ازاولاد امجاد پادشاه ولی نعمت ومحمدخان شیبانی اصلامنصب قبول نکرد وایضاً در ایام استیلاء لواء ظفر انتماء شاهی در بلادخراسان روی بتکفل مهمی نیاورد امادرین ازمنهٔ مختلفه و انقلابات متنوعه امرا ووزرا دارالسلطنه هراة هرگز هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آنجناب فیصل نمیدادند ودرتوجیهات وتحصیلات وقرار مهمات مزارعان ومحترفات رأی صواب‌نمایش راعمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنهٔ سبع وعشرین و تسعمائه که حکومت بلادخراسان بحکم نواب آستان ملایك آشیان پادشاه عالمیان تعلق

بامیرخان موصلو میداشت خواجه‌عطاءالله بمرض‌موت مبتلاگشت وچون آنعارضه قوت گرفت وخواجه‌دانست که کاراز امداد درگذشت خاطر برحلول واقعه ناگزیر نهاده بنا بر آنکه وفورطمع امیرخان وارکان‌دولتش رامعلوم داشت تمامی‌جهات ومتملکات خود را مفصل کرد ومقررساخت که‌ازآنجمله چه‌مبلغ ومقدار پیشکش امیرخان نمایند وهر یك ازامرا ونوابش راچه‌چیزدهند وفرمود تابطریقهٔ سنت اسباب تجهیز وتکفین او را مرتب نموده بنظرآوردندو کفن‌رابر بده‌دوختندآنگاه‌نویسنده‌پیش‌خود نشانده فرمودتا مفصل‌کرد که‌ازروز اول‌وفاتش تاروز هفتم‌هرروز چندگوسفند وچندمن نان وحلوا و سایر مایحتاج تعزیت‌راترتیب کنند وقرارداد که‌هریك ازغسال وحفاظ ومؤذن ومعرف را چه‌چیزدهند بعدازآن آنچه‌ازاسباب واملاك وجهاتش‌باقی‌ماند درمیان ورثه واقرباء خود تقسیم فرمودوچون ازامثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشانرا پیش خود طلبیده ذکر میگفت تادرروز یکشنبه دوم‌ربیع الاولی سنهٔ‌مذکوره وفات‌یافت و تمامی سادات وقضاةوعلما واشراف واعیان بلکه خواص وعوام طوایف انسان جنازهٔ‌آنجناب را مشایعة کرده در پیشگاه مدرسهٔ شریفهٔ خاقان منصور برنعش آنخواجهٔ مغفور نماز گذاردند وجسدشرا درمزارشیخ صوفی‌علی درموضعی که‌خودتعیین‌نموده بوددفن‌کردند واین قطعه که‌نوشته میشود ازتاریخ فوت خواجه‌عطاءالله خبرمیدهد **قطعه** خواجهٔ‌سالکان عطاءالله ✿ که دلش داشت میل سوی جنان جانب‌خلد رفت شد تاریخ ✿ میل خواجه عطا بکوی جنان .

ذکر بعضی از سادات و نقباء ومشایخ وعلما وفضلا که معاصر بودند بامعز سلطنة والخلافه سلطان حسین میرزا

مقدم این‌طبقهٔ عالی‌شان واشرف اینطایفهٔ معالی‌مکان سادات عظام ونقباء کرام روضه‌مقدسهٔ رضویه اند و دراکثر اوقات سلطنت آن‌بادشاه خجسته صفات امیر نظام ــ الدین عبدالحی‌وامیر غیاث‌الدین عزیز وامیرعلاء الملك درآن‌مقام میمنت انجام بمنصب جلیلةالمراتب نقابت منصوب بودندوچنانچه سزاوار علو منزلت وسمومرتبت ایشان‌بود بمراسم آن‌امر قیام واقدام مینمودند واین سه‌نقیب واجب‌الترحیب ازسایر نقباء سادات موسوی ورضوی باجتماع اسباب سعادت‌صوری ومعنوی امتیازتمام‌داشتند وهمواره همم عالیه برترویج وتعمیر آن‌مزارقدس آثار وضیافت صادر ووارد میگماشتندتفوق وتقدم ایشان برصنادید اقطارجهان مقرروقدم دودمان ورفعت‌خاندان ایشان‌از آفتاب دروسط السماء ظاهرتروحالا نیز امر نقابت آن سدهٔ‌سنیه وعتبهٔ‌علیه تعلق باولاد امجاد آن سه بزرگوار میدارد وهیچ‌آفریدهٔ از سادات روزگار با ایشان نقش‌مساهمت در آن امر بر لوح خاطر نمی‌نگارد .

سید غیاث الدین افضل بن سید حسن بمزید علم وفقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز ومستثنی بودوسالهای فراوان درآنولایت بلوازم منصب شیخ اسلامی وفیصل قضایاء شرعیه اقدام میفرمود

سید کاظمی بلطف طبع وجودت ذهن اتصاف داشت ودر شیوه سپاهی گری سلوك نموده رایت جلادت می افراشت ودراوایل سلطنت خاقان منصور درملازمت درگاه عالم پناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رسالت خواجه عمادالدین محمود کاوان که مشهوراست بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبر که آورد ودر وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته درشیراز رحل اقامت انداخت و همدر آنولایت عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن ازمهمانخانهٔ روح بازپرداخت قصیده شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف دارالسلطنة هراة منظوم شده ازنتایج طبع اوست ومطلع آن قصیده اینست که

مطلع شکرخدا که قاضی شهرهری نیم ✿ درسلك آدمی صفتانم خری نیم

امیر سیداصیل الدین عبدالله الحسینی بصفت اصالت ووفور جلادت و بناهت شان وقدم دودمان موصوف ومعروف بود وبوفور تقوی و دینداری وغایت دیانت و پرهیزکاری ازاکثر علما عالم وسادات بنی آدم ممتاز ومستثنی مینمود زبان گهر افشانش مفسر حقایق صحف آسمانی وبیان بلاغت نشانش مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر آثار ولایت ورشاد وخاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت وارشاد و بی شایبه مدح گستری آن مهر سپهر شریعت پروری درعلم تفسیر وحدیث وانشاء تالیف شبیه ونظیر نداشت ودر زمان سلطنت سلطان سعید از دارالملك شیراز که وطن اصلی آنجنابست بهراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت هفتهٔ یکنوبت درمدرسهٔ عالیهٔ مهد علیا گوهر شاد آغا بموعظه ونصیحت خلایق میپرداخت ودر هرماه ربیع الاولی بربیان میلاد بااسعاد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ وبهره ور میساخت از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدّرر که محتویست برسیر سنیهٔ خیرالبشر و رسالهٔ مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان مشهور است وصحت روایت وبلاغت عبارت آن نسخه برالسنه وافواه خلایق مذکور انتقال امیر سیداصیل الدین از جهان محنت آئین بریاض بهشت برین درهفدهم ربیع الاخری سنهٔ ثلث وثمانین وثمانمائه روی نمود وخاقان منصور بتسلی خواطر اولاد وامجاد آنجناب توجه کرده سیور غالات سید مرحوم را بایشان عنایت فرمود ٠

مولانا شمس الدین محمد بتادکانی در سلك خلفاء شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند نهمت برإداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد وتقوی وطالبان طریقه رشاد وهدی نسبت بآنجناب در غایت ارادت واعتقاد سلوك مینمودند واز فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر ونواهی خدام عالی مقامش مفتخر ومباهی بودنداز آثار انامل فیاض جناب مولوی مخمس قصیدهٔ بوده وشرح منازل السایرین مشهور است واز ابیات هدایت آیاتش این

مطلع در مجالس النفایس مسطور بیت آنهاکه بجز قامت سروت نگرانند ☆ گر راست بگوئی همه کوته نظرانند ومولانا شمس‌الدین محمد در سنهٔ احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت وامیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمیدالدین کوشید ومولانا حمیدالدین مدتی مدید درآن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی وطهارت سلوك مینمود ودر سنهٔ سبع عشر وتسعمائه ازعالم انتقال فرمود .

مولاناکمال‌الدین عبدالرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ستة عشر و ثمانمائه در هراة روی نمودومولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میساخت وگاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسائل و قرائت رسایل میپرداخت ومولانا کمال الدین عبدالرزاق بعد از فوت پدر فی‌سنة احدی و اربعین و ثمانمائه رسالهٔ راکه قاضی عضدالدین انجی‌درمعنی حروف واسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت ودیباچهٔ آن انشاء منقح را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده بآن وسیله شرف‌دستبوس حضرت خاقانی دریافت‌ودر آخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه بیجانگر مامور گشته‌بجانب هند شتافت ودرآنسفر جناب مولوی راوقایع‌غریبه وحالات عجیبه روی نموده آخرالامر قرین صحت‌وسلامت بخراسان‌باز آمدوبعدازفوت خاقان‌سعید برسبیل نوبت بعزملازمت‌میرزاعبداللطیف‌ومیرزا عبدالله ومیرزا ابوالقاسم‌بابر معزز شد ودر زمان سلطان سعید فی‌جمادی الاولی سنهٔ سبع وستین وثمانمائه به‌منصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت وتاآخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت وفاتش در ماه جمادی‌الاخری سنه سبع وثمانین وثمانمائه روی‌نمود ازآثار اقلام‌بدایع ارقامش‌کتاب افادت‌آیاب مطلع السعدین در میان مردم متداول ومشهور است ودرآن تاریخ شریف معظم وقایع معمورهٔ ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادر خان تاوقت شهادت میرزا سلطان‌ابوسعیدگورکان‌مسطوروالله‌اعلم بحقایق الاحوال‌والامور

امیر محمدبن امیرهاشم بشرف ذات ومحاسن‌صفات واخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بودودرزمان سلطنت خاقان‌منصور مدتی‌مدید بمنصب نقابت منصوب بود وبلوازم آن‌امر قیام‌مینمود نسب‌شریفش بسیداشرف بن‌مبارکشاه که‌درسلك‌اشرف سادات ونقباء خراسان انتظام داشت میپیوندد وسلسلهٔ آباء سیداشرف بامام عالی مقام ابی عبدالله‌الحسین بن‌امیر المؤمنین‌علی علیهما السلام ملحق میگردد

قاضی‌نورالدین محمدامامی ولد ارشد قاضی صدرالدین محمدبن قاضی قطب‌الدین عبدالله بودوبعداز فوت قاضی‌قطب‌الدین احمدمنظورنظر عاطفت‌خاقان‌منصور گشته بلوازم منصب‌موروثی قیام مینمود ودرفیصل قضایاء شرعیه غایت امانت‌ودینداری ونهایت دیانت وپرهیزکاری ظاهرساخت ودرکمال جاه‌وجلال ووفور اختیار و استقلال

بقطع وفصل مهمات دینیه پرداخت ومضمون همایون (فاحکم بین الناس بالحق) همواره مطمح نظر عالی اثرش بود ودرهیچ قضیهٔ از قضایاء فرق انام ازمقتضای فتوی علماء اسلام تجاوز نمی نمود وبعدازمدت هیجده سال که بآن شغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در بیستم جمادی الاخری سنهٔ احدی وتسعین وثمانمائه دست قضا سجل حیاتش درنوشت ودر گازرگاه بحظیرهٔ که جهة همین مصلحت ساخته بودند مدفون گشت وازقاضی نورالدین دو پسر ماند عالیجناب معالی آیاب شیخ الاسلامی ملاذالانامی صدر الشریعه نور الدین محمد وجناب فضایل پناه بناهت دستگاه جلال الدین محمود مد ظلهما الی یوم الموعود واین دو پسر عالی گهر بعدازفوت والد بزرگوارخویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته سیور غالات ومعافیات حضرت اقضوی بدیشان تعلق گرفت وپسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شدو در فیصل قضایا اقتداء بسنت سنیهٔ آباء عظام واجداد کرام خویش کرد وچون سلطنت خراسان ازدودمان امیر تیمور گورکان به محمد شیبانی خان انتقال یافت بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود وبعداز آنکه عرصهٔ ممالك خراسان ازفروغ ماهچهٔ لوای جهانگشای شاهی صفت اضائت پذیرفت وقدم خاندان وعظم دودمان وکمال اسلام ودینداری ووفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزدنواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دارالسلطنهٔ هراة ومضافات مفوض برأی صوابنمایش شدوچون آنعالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطهٔ سلامت نفس وعدم میلان خاطر بسرانجام اشغال دنیوی ازامر شیخ الاسلامی استعفا فرمود دست ازانکار بازداشت ومضمون این بیت را که
بیت زمنصب روی در بیمنصبی نه ✿ که ازهرمنصبی بیمنصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت برادخار مثوبات اخروی گماشت وحالا آنعالیجناب و برادر خجسته سیرتش درغایت اعزازواحترام ونهایت اجلال واکرام در وطن مألوف ومسکن معهود یعنی دارالسلطنهٔ هراة حمت عن الآفات تشریف دارند طوایف انام ازخواص وعوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر ومطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد وارادت بجای می آرند .

مولانا محمد بن حسام الدین درمیان فرق انام بابن حسام اشتهار دارد واو را درنظم اشعار قوت بسیار بود وپیوسته درمنقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیة وسایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم مینمود وآن ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است وبر السنه وافواه محبان آل عبا مذکور وازجمله مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بروزن شاهنامه درسلك نظم کشیده ودرآن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه در قصبه خوصف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست

قاضی مسعود قمی ازجمله اعیان عراق بود ودرزمان خاقان منصور ازوطن

مالوف بهراة آمد ملازمت امیر نظام‌الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت‌خاقانی نظم احوال خجسته مآل‌خود رابوی رجوع کرد و خواجه درآن‌باب نزدیك بدوهزار بیت درسلك بیـان آورد و قصه یوسف وزلیخا ومناظره شمس وقمروتیغ وقلم نیز ازجمله منظومات اوست و این‌مطلع‌درديوان غزلیاتش‌انتظام دارد که **بیت** بی‌تو چون‌درگریه خوابم میبرد ✿ خواب می‌بینم کـه‌آبم میبرد وفـات خواجه مسعوددربلدهٔ فاخره‌هراة روی‌نمود ودرمزاربیر سیصد ساله مدفون شد

قاضی شمس الدین عبدالله خلف صدق مولانا جلال‌الدین ابوسعید بن‌مولانا شمس‌الدین عبدالله بن قاضی‌جلال الدین محمود الامامی بودودرزمان خاقان منصورچند گاه دربلدهٔ هراة بلوازم‌منصب قضاقیام مینمود ومدتی دیگردرمدرسهٔ‌شریفه‌سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت وچـون اجل موعود در رسید فی‌شهور سنهٔ علم عـزیمت بعالم آخرت برافراشت

مولانا یوسف بدیعی ازولایت اندجـان بود ودر صغر سن ازآنجـا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمودودرزمان‌فرخنده نشان‌خاقان منصور ازماوراءالنهر بهراة تشریف‌آورده درظل عاطفت مقرب حضرت‌سلطـانی آرام‌یافت ازعلم عروض وصنایـع و بـدایع شعری وفـن معما صاحب وقوف بـود و در تبیین قواعدمعمـاء رسالـهٔ مفید تالیف فرمود این مطلع از جملهٔ منظومات اوست کـه **بیت** گر بـدین آب و هوا کویت بـود منزل گهـم ✿ نـی زلال خضر باید نـی دم روح اللهم وفـاتش درشهور سنهٔ سبع وتسعین وثمانمائه‌در سرخس‌اتفاق افتاد ودر مزار فیض آثـار شیخ لقمان پرنده مدفون شد .

حافظ غیاثقدوهٔ ارباب علم وعرفان وعمدهٔ محدثان‌زمان بود ودر ایام‌سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلدهٔ هراة بافاده قیام مینمود وفاتش در سنهٔ سبع و تسعین وثمانمائه اتفاق افتاد ودر مزار شیخ بهاءالدین عمر مدفون‌گشت .

مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی لمعات فضایل و کمالات آنجناب مـانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع مسکونست ورشحات اقلام فیض انجام این زبدهٔ شیخ وشاب بسان قطرات سحاب خضرت بخش‌فضای جهان بوقلمون ازجواهر نظمش صدف افـلاك پرور شب افروز واز لآلی نثرش عرصهٔ عالم خاك‌جواهر اندوز تصانیف آنحضرت در اقسام علوم بیحد و در هر تصنیف خزاین معانی بیعد لاجرم حاجت بآن نیست که خامهٔ دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید وبانامل‌سعی واجتهاد وابواب‌مناقب ومفاخرآن ملاذ اصحاب بینش‌وایقان‌برگشاید **نظم** چه حاجت‌که‌کلك بلاغت مآب ✿ نویسد که عامست فیض سحاب ✿ چه حاجت کـه گویند از نور مهر ✿ منور بود عرصهٔ نه‌سپهر ولادت باسعادت آنجناب درشب بیست

واضح بادکه سنهٔ‌وفات قاضی‌شمس‌الدین رامؤلف نگاشته وازکتبی که‌عندالطبع مد نظر بودنیز بتحقیق پیوست حرره محمد تقی شوشتری

وسیم شعبان سنهٔ سبع وعشرین وثمانمائه بقصبهٔ حرجرد جام اتفاق افتاد وپس ازوصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم برمدارج زهد و تقوی نهاد بواسطهٔ مناسبت اصلی وملایمت جبلی در مبادی تنسیم صباء صبی از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم را خضرت ونضارت بخشید ومهارتش در آن فن بمرتبهٔ رسید که دیوان اشعار متقدمین ومتاخرین را از درجهٔ اعتبار ساقط گردانید ودر زمان میرزا ابوالقاسم بابر بنام نامی آن پادشاه وافر تهور حلیهٔ حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت ودر زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بترتیب دیوان اول وتالیف بعضی از رسایل تصوف پرداخت وسایر مؤلفات ومنظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور تحریر یافت ولوایح آن کتب افادت آثار ورسایل اعجاز کردار برصحایف روزگار واوراق لیل ونهار تافت میان جناب مولوی وامیر نظام الدین علیشیر قاعدهٔ مودت و ارادت ارتباط واستحکام مالاکلام داشت لاجرم آنجناب دراکثر تصانیف منظوم ومنثور خویش مدح وثنای آن امیر نیکوکیش را برالواح بیان نگاشت ومصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف وتوصیف آنحاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هرکس بمطالعهٔ کتب آن دوبزرگ فایض شده راقم حروف را در بن دعوی راست گوی میشمارد ووفات مولانا نورالدین عبدالرحمن درروز جمعه هیجدهم محرم الحرام سنه ثمان وتسعین وثمانمائه روی نمود ومدت حیات آنجناب هشتادو یکسال بود وصباح روزشنبه خاقان منصور وامیر نظام الدین علیشیر وسایر امرا وارکان دولت وتمامی اعیان ملك وملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده دراقامت لوازم تجهیز وتکفین بر نهج سنن سیدالمرسلین سعی نمودند ونعش آن افاضل مآب را بعیدگاه برده ونماز گذارده بتخت مولانا سعدالدین کاشغری باز آوردند ودر پیش روپش دفن کردند حضرت خاقانی وجناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر واشراف و سادات وعلماء اطراف رادرعیدگاه هراة جمع ساخته جهة تروبح روح خدمت مولوی باطعام طعام وختمات کلام قیام واقدام نمودند وامیر علیشیر در مرثیهٔ مولانا نورالدین عبدالرحمن ترکیبی غرادرسلك انشا کشید مطلعش برخاطر بود مثبت گردید **مطلع** هردم از انجمن چرخ جفای دگر است ✿ هریك از انجم اوداغ بلای دگراست وتاریخ وفات مولانا عبدالرحمن رافاضل آنزمان بعبارات مختلفه درسلك نظم انتظام دادند ازآنجمله مولانا انوری کهشاعری ابدال وش بود ونظم دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نکاشت **قطعه** جامی که بودمایل جنت مقیم گشت ✿ فی روضه مخلدة ارضهسا السماء کلك قضا نوشت روان بردر بهشت ✿ تاریخه ومن دخله کان آمنا

خواجه رضی الدین احمد جامی مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی احمدالجامی النامقی قدس الله سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علوقدرو بناهت شان ممتازومستثنی مینمود سالها تولیت اوقات مزار شیخ الاسلامی مشاراليه تعلق بوی میداشت وهمواره خان احسان گسترده همت عالی نهمت برضیافت صادر ووارد میگماشت وچون آنجناب ازجهان گذران درسنهٔ ثمان وتسعمائه بفضای جهان

انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابوالقاسم قایم مقام گشت واعتبار واختیار آنجناب در آن ولایت از اماثل واقران در گذشت اما بواسطه سمت مشرب گاهی با شاهزادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقهٔ آبا واجداد بتجرّع شراب ناب قیام مینمود درصفت جودوسخاوت وسلوك طریق بذل ومروت عدیل و نظیر نداشت ومادام الحیوة آنچه ازهرجهة حاصل میکرد صرف آینده ورونده نموده تخم محبت واخلاص در زمین دل همگان میکاشت ودر شهور سنهٔ عشرین وتسعمائه علم عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت

خواجه ناصرالدین عبدالعزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود واکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات وعبادات صرف مینمود در سلوك طریق ریاضت وتقوی وارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد وهمواره برسجاده پرهیزکاری ودینداری نشسته شرایط افادهٔ علوم ظاهری وباطنی بجای می آورد ودر شهورسنهٔ عشرین وتسعمائه روی بریاض رضوان آورد .

مولانا کمال الدین عبدالواسع النظامی ولد مولانا جمال الدین مطهر باخرزی بود واکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشاء و تحریر مکاتیب ومناشیر مهارت کامل حاصل داشت ودر اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع وحالات آنحضرت گماشت اماچون دراثناء گذارش حکایات در ایراد تشبیهات واستعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نه پسندید و آن امر را برأی صوابنمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجدالدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبدالواسع میل بسیار بود وچون جناب مولوی ازشنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته باوی هزل مینمود وآنجناب باخواجه نظام الملك واولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوك میداشت و بنام ایشان ترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت ودر دیباچه یکی ازآن نسخ این چندبیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملك خواجه کمال الدین حسین وخواجه رشیدالدین عبدالملك در سلك نظم کشیده والحق درین ابیات کمال فصاحت وبلاغت ظاهر گردانیده **قطعه**

دوبرادر باهم ارزانی که از قدر آمدند ✿ آن وزارت را مآب واین امارت را مآل ✿ آن کمال دین ودولت درهمه بابی رشید ✿ وین رشید ملك وملت در نهایات کمال ✿ هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ ✿ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال ✿ برسرند از مهر ومه آن درعلا وین در علو ✿ برترند ازبحر وکان آن درسخا این در نوال ✿ از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب ✿ وزرکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال ✿ آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر ✿ آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ✿ ماه جاه وحشمت آن باد فارغ از خسوف ✿ آفتاب دولت این باد ایمن از زوال .

قاضی نظام الدین محمد ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی

بود ومولانا حاجی محمد در سلك اعاظم فقهاء زمان میرزا ابوالقاسم بابر انتظام‌داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد وتقوی ومهارت در امردرس و فتوی براکثر علماء ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدت مدیدادر مدرسهٔ غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بمراسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور آنجناب رابتکلیف موفور قاضی دارالسلطنهٔهراة گردانیدوقاضی نظام‌الدین بر وجهی درقطع وفصل قضایاء شرعیه طریق اجتهادمسلوك داشت که‌قصه امانت ودیانت شریح قاضی منسوخ‌شدوفات قاضی نظام‌الدین درماه محرم‌سنهٔ تسعمائه دست‌داد ورا قم‌حروف را نظم این رباعی درتاریخ آنواقعه اتفاق‌افتاد **رباعی** آنکس که‌شربت بنظام از وی شد ✿ ازحکم قضاسجل عمرش طی‌شد ازصفحهٔ دل‌چو محوشد نام نظام ✿ توضیح پذیرفت‌که فانی کی شد

مولانا معین‌الدین الفراهی برادرارشد قاضی نظام‌الدین محمد بوددربسیاری ازفضایل وکمالات اظهاروقوف مینموددرزهد وتقوی درجهٔ علیا داشت واکثر خطوط رادر غایت‌جودت برصحیفهٔ تحریر مینگاشت درایام‌جمعه بعدازاداء نماز درمقصورهٔمسجد جامع هراة وعظی درکمال‌تاثیر میگفت ودررغرر معانی آیات واحادیث را بالماس طبع لطیف میسفت باعاظم امراو نوئینان که‌درمجلس وعظ او می‌نشستندملتفت نمیگشت ودروقت نصیحت آنطایفه سخنان درشت برزبانش‌میگذشت وآنجناب بعدازفوت برادر بموجب تکلیف خاقان والاگهر مدت‌یکسال صاحب منصب‌قضا بود آنگاه‌ترك آن‌امر داده هرچند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود ازآثار قلم لطایف‌نگار مولانا معین ـ الدین معارج النبوه درمیان‌مردم‌مشهور است واکثروقایع‌وحالات سیدکاینات علیه‌افضل الصلوة واکمل‌التحیات بروایات‌مختلفه درآن‌نسخه مسطور ومولانا معین‌الدین درشهور سنهٔسبع وتسعمائه مریض‌شده درگذشت ودرمزار مقرب‌حضرت‌باری‌خواجه‌عبدالله‌انصاری پهلوی‌برادر خودقاضی نظام‌الدین مدفون گشت

مولانا شمس الدین محمداسفراینی درایام‌جوانی به‌تحصیل علوم‌بل‌تکمیل فنون محسوس‌ومفهوم قیام نمودودرمیدان درس وافاده ازاماثل واقران قصب‌السبق در ربود وآنجناب بحسن محاوره‌ومکارم اخلاق اتصاف‌داشت ومدتی‌مدید درمدرسهٔ شریفهٔ سلطانی وبعضی دیگر ازبقاع دارالسلطنهٔ هراةهمت برنشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخر سنهٔ تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمرض حصبه اوراق بقا بباد فنا داد

مولانا شمس‌الدین محمدبن مولانا شرف‌الدین عثمان درجمیع اقسام‌علوم معقول وتمامی فنون مفهوم ومنقول سرآمد علماء ماوراءالنهر بلکه‌مقتدای فضلای هر شهر بود ودر اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج‌اسلام شده بدارالسلطنهٔ هراةرسید ومنظور نظر عنایت خاقانی وملحوظ عین رعایت جناب‌مقرب

حضرت سلطانی گشته عزیمت آنسفر مبارك بامضارسانید و بعدازمراجعت دردارالسلطنة هراةتوطن نمودوسالها درمدرسهٔ شریفه سلطانیه ومدرسه اخلاصیه مبشر فـواید علمیه‌و درس‌مسائل‌دینیه‌مشغولی‌میفرمودو آنجناب که بمولاناز ادهٔ‌مولاناعثمان‌اشتهاردارد باوجود کمال‌دانشمندی‌و کبرسن‌ووفورزهد وتقوی‌بصفت تواضع‌و کسر نفس‌اتصاف‌داشت ودرماه ربیع الاولی سنهٔ احدی وتسعمائه رایت رحلت بعآلم آخرت برافراشت .

مولانا برهان الدین عطاءالله الرازی بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل بصحبت اهل طرب وعدم تعیین برتمامی ظرفاء هنرور فایق می‌نمود و مدتی مدید تـدریس مدرسهٔ خاقان سعید مغفور و خانقاه خاصه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بقلم فضل وکمال نقش افاده برصحایف ضمائر بسیاری از طلبهٔ علوم مینگاشت ارتحال مولانا برهان‌الدین از جهان محنت آئین بخلدبرین در ماه رمضان سنهٔ اثنی وتس ٩ بوقوع انجامید واز نتایج طبع او رساله‌ایست‌که در فن معما در زمان ابوالقاسم بر میرزا مرقوم‌کلك بلاغت انتماگردانید .

حضرت مخدوم امیر خواند محمداز سایر اولادعظام امیرخاوند شاه‌بلکه از اکثر علماء فضایل پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند ودر ایام جوانی تحصیل‌کمالات نفسانی نموده درعلوم معقول ومنقول‌نقش مهارت‌برلوح خـاطر نگاشتند ووفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ وصنعت انشا بمرتبه بود کـه قلم سخن آرا از تبیین آن‌بعجز وقصوراعتراف دارد وکمال‌بلاغت‌آن مهرسپهرسیادت در تحریر حکایات وتقریر روایات درجه داشت‌که بیان فصحا توضیح آن‌راکماینبغی ازجمله‌محالات میشماردتالیف‌کتاب آفادت‌آیاب روضة الصفابرثبوت‌این دعوی‌برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع اینمعنی دلیلیست مبرهن وراقم حروف نسبت بآنحضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و بزبـان‌گستاخی خود را در سلك شاگردانش‌میشمارد سبحان‌الله غلط گفتم انتساب قطرهٔ بدریا عین‌بـی‌ادبیست و اقتباس ذرهٔ ازخورشیدوالاغایت بوالعجبی **نظم** چه‌نسبت ذره را با مهر انور ✲ نمیشاید خزف درعقدگوهر اگرخواهم که‌باشد آبرویم ✲ همی گویم که من شاگرد اویم نـه شاگردم غلام‌کمترینم ✲ بگردخرمن اوخوشه چینم غرض‌ازاظهار این‌شرف آنکه اگر کلك سخن‌گذار درین مقام بیش‌ازاین‌درذکرمکارم اخلاق‌ومحاسن‌آداب‌آنحضرت‌مبالغه کند شاید که‌مردم عیب‌جوی بنا بر نسبت مذکور بخودستائی حمل‌نمایندوگفتار ایـن بیمقدار راداخل لاف وکذاف داشته زبان اعتراض بگشایندلاجـرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته‌رقم میگرداند که‌حضرت ابوی مخدومی رادراواخر ایـام حیات میل بانقطاع‌وانزوا شده ازاختلاط خلایق دامن‌همت برچیده مدت یکسال درگازرگاه روزگار گذرانیدند واکثر اوقات رابکسب سعادات اخروی وکمالات معنوی مصروف

گردانیدند ودرماه رمضان‌سنه اثنی‌وتسعمائه بواسطهٔ عرض‌مرض سوءالقنیه ازآن‌مقام بشهر مراجعت‌نموده بر بستر ناتوانی افتادند ومدت دوماه صاحب فراش‌بوده دردوم ذی قعده سنهٔ ثلث وتسعمائه ازمحنت آباد جهان بریاض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت‌درسن شصت وشش سالگی دست داد دفنش درمزار شیخ بهاءالدین عمر اتفاق افتاد .

مولانا قطب‌الدین محمد آدم اعلم اطباء زمان‌وافضل حکماء دوران بودو درمعالجه مرضی و ازالهٔ علل‌برایامیمنت انفاس مسیحا ظاهرمینمود امابصفت حسن خلق اتصاف‌نداشت ودواوایل سنهٔاربع وتسعمائه علم‌عزیمت بصوب‌عالم آخرت برافراشت .

مولانا نظام‌الدین عبدالحی‌الطبیب درمبادی‌احوال بعلاج مرضی دارالشفاء امیرهدایت انتمامشغول بودوچون حضرت‌ولایت پناه خواجه عبیدالله طاب ثراه بواسطهٔ عرض مرض‌کس بهراةفرستاده از عالیجناب مقرب السلطانی طبیب‌طلبید جناب حکمت مآبی حسب‌الحکم بطرف سمرقند توجه‌نمود وبعداز آنکه ازآن‌سفردوستکام بازآمد بمزید عنایت ونوازش اختصاص یافته روزبروز پایهٔ قدرومنزلتش بالا گرفته وساعت بساعت کوکب بخت‌وطالعش‌سمت استعلا پذیرفته تاکاربجائی رسید که‌منظورنظرالتفات خاقان‌منصور پسندیده صفات شده‌ودرحرم نیزدرآمده محرم اسرارصغار وکبار گشت‌و تاآخر ایام حیات‌دراوج جاه‌وجلال‌بود .

مولانا شمس‌الدین محمدروجی مقتدای مشایخ زمان وپیشوای اصحاب زهد وعرفان بودوقرب هفتاد سال‌درسلوك طریق هدایت وتتبع سنن سنیهٔ حضرت خیرالبریه علیه‌السلام والتحیة سعی‌نمودجمعی کثیرازدرویشان وطالبان طریقه‌ایشان هرروزبآستان کرامت آشیانش‌میرسیدندوازباطن فرخنده میامنش‌اقتباس‌انوارسعادات کرده‌بمرادات فایزمیگردیدند وآنجناب دراوایل ماه‌رمضان سنهٔاربع وتسعمائه مریض‌گشت ودر ایام ناتوانی بنابرحسن اعتقادی که‌نسبت بمقرب‌حضرت سلطانی‌داشت وصیت‌نمود که ایشان درتجهیز وتکفین من‌شرایط اهتمام‌بجای آوردندودرهر موضع که‌صلاح دانند جسد مرا مدفون‌گردانند ودرروزشنبه‌شانزدهم ماه‌مذکورداعی‌حق رالبیك اجابت گفت‌وامیرنظام الدین علیشیر پس‌از تقدیم غسل‌وتکفین‌باتفاق‌اشراف واعیان هراة نعش‌مغفرت‌صفاتش را بعیدگاه هراةبردند ونماز گذارده درپهلوی قبرمولاناسعدالدین کاشغری که‌پیرایشان بود دفن‌کردند اماپس ازروزی‌چند بعضی ازمریدانش نیم‌شبی بآن‌مقبره رفته وآن پیر عزیز راازقبر بیرون‌کشیده بکازرگاه نقل نمودندونزدیك بمزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند این‌قطعه راکه نوشته میشود امیر سلطانابراهیم امینی‌درتاریخ آنواقعه منظوم‌گردانیده وروز وماه‌وسال‌آنحادثه رادر یك مصراع بسرحد ظهور رسانیده **قطعه** آن‌پیر که سر عشق او را ✿ از عین شهود بود مشهود منسوب بروج و در حقیقت ✿ زونسبت هر دو کون مقصود شد سوی جنان و گشت تاریخ ✿ شنبه که‌زصوم شانزده بود .

مولانا میرحسین معمائی درتزکیهٔ نفس نفیس وتصفیهٔ باطن شریف وسیر رضیه وشیم مرضیه عدیل ونظیر نداشت وبسبب کمال تواضع وحسن خلق همواره تخم مهر ومحبت درفضای ضمیر صغیر وکبیر میکاشت چندین سال درمدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بودو بطلب علم مشغولی مینمود واکثر متداولات فنون معقول ومنقول رامطالعه فرمود ومهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ برگفتار مهرهٔ آن صنعت کشید ودرسنهٔ اربع وتسعمائه بمرض اسهال درگذشت ودرگنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاك اعتقاد رساله ایست که درفن معما درسلك انشا کشیده و در کلام منظوم ومنثور آن نسخه کمال دقت وبلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق رادرتاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعهٔ بخاطر رسیده بود ثبت آن درین مقام مناسب نمود **قطعه** مظهر خلق حسن میر حسین ✲ سیدفاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلد برین ✲ یافت ازحادثهٔ دهر نجات نور رحمت چوبرونازلشد ✲ نوررحمت شودش سال وفات

مولانا کمال الدین مسعود شروانی درعلم کلام ومنطق وحکمیات اعلم علماء زمان خودبود ودردرس سایرعلوم معقول ومنقول کمال دقت ولطف طبع ظاهـر مینمود سالها درمدرسهٔ مهدعلیا گوهرشاد آغاومدرسهٔ اخلاصیه مقرب حضرت السلطانیه بدرس وافاده اشتغال داشت وبعدازفوت قاضی نظام الدین ترك تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بیگم داده درمدرسه غیاثیه علم افادت برافراشت ودرروزیکه آنجناب رادرآن مدرسه اجلاس میکردندامیر نظام الدین علیشیر وتمامی سادات وعلماء دارالسلطنة هراة مجتمع گشتند وچون یکی ازشروط وقفیه آن مدرسه آنست که اعلم علماء خراسان درآنجا مدرس باشد درآنروز مولانا کمال الدین مسعود قصد تعرض دانشمندان خراسان کرد آیت(انی اعلم مالاتعلمون) را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود کـه موجب تحسین وآفرین همگنان گشت ازآثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح حکمت العین وبعضی دیگر ازرسائل درمیان طلبه مشهور است وازاشعار بلاغت اشعارش این مطلع درمجالس النفایس مسطور **مطلع** بسوزسینه مستان برقت می ناب ✲ که نیست سوز مرا سازگار غیرشراب انتقال مولانا مسعودشروانی ازجهان فـانی بعالم جاودانی در شهور سنهٔ خمس وتسعمائه روی نمود ودرمزار پیرسیصدساله مدفون شد

مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایـل حال بملازمـت حضرت میرزا ابابکربن میرزاسلطان ابوسعید قیـام مینمود وبعداز واقعـه شاهزاده بدارالسلطنهٔ هراة شتافت وآغازدرس کرده پرتوالتفات مقرب حضرت سلطانی بروجنات احوالش تافت مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بدرس وافاده اشتغال داشت والحق درآن اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقادخویش مستفیدساخته بر بعضی ازاماثل واقران رایت تفوق می افراشت اماچون بشرب مدام مشغولی مینمودخاطر

امیرعلیشیر ازوی‌متنفر شده‌بعزلش‌حکم‌فرمود وآنجناب ازهراة ببلخ رفته روزی چند درپناه دولت سلطان بدیع‌الزمان میرزا بسر بردودرآن ولایت نیزازوی حرکات‌نالایق صدور یافته روی‌بقندز آورد ودر ظل رعایت امیرخسروشاه می‌بود تا آن‌زمانیکه ازعالم انتقال نمود .

مولانا مسیح‌الدین حبیب‌الله برادرزادهٔ مولانا عزالدین حسین طبیب‌بود که درزمان میرزاسلطان ابوالقاسم بابرومیرزا سلطان ابوسعید ازسایر اطباء زمان در میدان حذاقت‌گوی مسابقت میربود ومولانا حبیب‌الله نیز درمعالجه مرضی و ازاله علل برایاآثار نفس مسیحا ظاهرمیگردانید وازمبادی ایام‌سلطنت خاقان منصورتاوقت‌وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید باوجود حصول تقرب بردرگاه خلافت پناه ووفور اسباب مکنت وجاه‌بطیب نفس‌و بشره‌شکفته بربالین فقرا ومساکین تشریف‌میبرد واز روی طوع ورغبت بیکلفت در معالجهٔ درویشان ومحتاجان شرایط اهتمام بجای می‌آورد ودرشهور سنهٔ خمس‌وتسعمائه نبضش ازقانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلاشده بجوارمغفرت الهی پیوست

مولانا حسن‌شاه شاعری بودبلیغ‌وشیرین کلام وازحیثیت قوت بدیهه سرخیل افاضل شعراء انام‌همواره‌ابیات ظرافت‌آمیز واشعارمزاح انگیزبرلوح بیان مینگاشت‌و درهیچ مجلسی ازمجالس دقیقهٔاز دقایق‌ندیمی ونکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و بیشایبهٔ تکلف در آن شیوه‌بیمثل زمان خود بود چنانچه درآن باب این‌بیت نظم نمود

بیت درشعرودر ندیمی ودرفضل ودرادب ٭ نی‌در عجم یکی چومنست ونه درعرب‌و

مولانا حسن‌شاه دراوایل ایام‌جوانی درملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبردو بصیقل لطف طبع‌وحسن تقریرزنك ملال ازمرآت ضمیر آن‌شهریار کشور گیر می‌سترد ودرآن اثناروزی سخن بذکر معایب ملوك رسیدو مولانا حسن شاه هر یك ازسلاطین‌ماضیه رابعیبی منسوب گردانید میرزا محمددر آخر مجلس از وی پرسید که‌من چه‌عیب دارم جناب‌مولوی جواب‌داد که‌غیر کاهلی هیچ‌منقصتی درذات شمانمی‌بینم پادشاه گفت که‌کهالت مارا ازکجادانستی گفت‌از آنجاکه میتوانید گفت که‌ده‌هزار دینار بمولانا حسن‌شاه دهید ونمی گوئید میرزامحمد ازشنیدن‌این سخن‌در خنده افتاده پنجهزار دینار بمولانا حسن‌شاه عنایت کردمولانا گفت‌اینك ازغایت‌کاهلی درمیان راه ماندید ومولانا حسن‌شاه بعدازشهادت میرزامحمد دردارالسلطنهٔ هراة متوطن گشت وهمواره باسلاطین وحکام طریق‌اختلاط مسلوك‌داشته بفراغت اوقات میگذرانید وچون سلطنت ممالك‌خراسان بخاقان منصور انتقال‌یافت پرتو انوارعاطفت امیر نظام‌الدین علیشیر بروجنات احوالش‌تافت وجناب مولوی پیوسته مقرب‌حضرت سلطانی را ملازمت میکرد وبتقریبات جهة‌تشحیذ خاطرعاطرش ابیات‌بسلك نظم درمی‌آورد ازجمله آنکه نوبتی داروغهٔ‌هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات وسمهٔ کبودرا که‌ضعیفهٔ بدکردار

بود ازشهر اخراج کردوخواجه مطهر عودی بخدمت امیرعلیشیر شتافته منزل اورا که دیوانی شده بود طلب نمودوملتمس مبذول افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس در آمد وهمان التماس کردمقرب حضرت سلطانی جوابداد که آنخانه تعلق بخواجه مطهر گرفت ومولانا حسن شاه فی الحال این رباعی برزبان آورد رباعی درشهر اگر مطهر عودی هست ✿ برخوددر فسق کس نیارد بربست هرقحبه که از شهر برونش کردند✿ این قحبه زن آمد وبجایش بنشست دیگر آنکه بعداز فوت امیر سلطان حسن ارهنگسی مقرب حضرت سلطانی جهة ترویح روح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمانبران آغاز سرانجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدردولتخانهٔ آنجناب می آمد وخبر میگرفت که آش بکجارسیده قضارا درروزیکه آش میکشیدند اورا مهمی روی نمود ودروقتی بملازمت امیرعلیشیر آمد که طعام باتمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این رباعی برزبانش گذشت رباعی دیر آمدم وزغصهٔ غمخوردن ✿ دانم بیقین که جان نخواهم بردن یك آش دگر برای من فکر کنید ✿ کزغصهٔ این آش بخواهم مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود ومدت عمرش زیاده برصد سال بود.

میرحاج بشرف سیادت وصفت زهدوعبادت اتصاف داشت وهمواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیة قصایدغرا برلوح بیان مینگاشت تخلصش دردیوان قصاید میر حاج ودر غزلیاتش انسی بودوقصهٔ لیلی ومجنون را بنظم آورده باین بیت افتتاح نمود **بیت** ایعشق تورا جهان طفیلی ✿ مجنون توشد هزارلیلی

مولانا کمال الدین حسین الواعظ درعلم نجوم وانشا بیمثل زمان خود بود ودر سایرعلوم نیز باامثال واقران دعوی برابری مینمود وبآواز خوش وصوت دلکش بامر وعظ ونصیحت میپرداخت وبه عبارات لایقه واشارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی وغوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی رامبین میساخت صباح روز جمعه در دارالسیادة سلطانی که درسر چهارسوق بلدهٔ هراة واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از اداء نمازجمعه در مسجد جامع امیرعلیشیر درلوازم آنکار شرایط اهتمام بجای آورد روزسه شنبه درمدرسهٔ سلطانی وعظ میگفت وروز چهارشنبه درسرمزار پیرمجرد خواجه ابوالولید احمدوایضاً دراواخر اوقات حیات چندگاه درحظیرهٔ سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه بآن امر پرداخت وچون متقاضی اجل موعود دررسید فی سنهٔ عشر و تسعمائه مهر سکوت برلب زده عالم آخرت رامنزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیاراست وآثار خامهٔ بلاغت دثارش بیشمار ازآنجمله جواهر التفسیر ومواهب علیه وروضة الشهداو انوار السهیلی ومخزن الانشا واخلاق المحسنین واختیارات در میان مردم مشهور است واز اشعار فصاحت شعارش این مطلع درمجالس النفایس مسطور **مطلع** سبز خطا ز مشك ترغالیه برسمن مزن ✿ سنبل تابداده را برگل نسترن مزن ودرین تاریخ یعنی

شهور سنهٔ تسع وعشرین تسعمائه که این اجزا اسمت ترتیب میبا یدفرز ندارجمندمولانا کمال الدین حسین مولانا فخرالدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فیوضاتست بنصیحت وارشادفرق عباد میپردازندوالحق درآن امر باحسن وجهی وابلغ صورتی رایت تفوق براماثل وافاضل می افرازند وازسایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام دارند وهمواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارند وازمنظومات مولانافخرالدین علی محمود وایاز که بروزن لیلی ومجنون درسلك تحریر کشیده اند درمیان مردم مشهور استو بسیاری ازمعانی دقیقه درآن رساله مندرج ومذکور .

مولانا عبدالجمیل درسلك دانشمندان متعین انتظام داشت وچندگاه دردارالسیادة سلطانی بقلم دانش نقش افاده برصحیفه خواطر طلبه مینگاشت وفاتش در سنه احدی عشروتسعمائه اتفاق افتاد وجهة ضبط تاریخ مذکور کلك سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه زبان گشاد **قطعه** افسوس ازآن سپهر دانش ✿ کش بودچوابر شیوه انفاق ✿ زآن عبدجمیل گشت نامش ✿ کاراسته شد بحسن اخلاق ✿ تاریخ وفات اوخرد گفت ✿ علامهٔ بیمثال آفاق .

مولانا نظام الدین عبدالحق از اکثر مفتیان دارالسلطنة هراة بمزید فقاهت ممتاز بود وچند گاهی بمنصب قضاسرافراز شده بفیصل قضایاء شرعیه قیام مینمود

مولانا سیفی درزمان خاقان منصور ازبخارا که وطن مالوف ومسکن معهود او بود بهراة آمد آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیاناً بملازمت آستان سلطنت آشیان نیزاقدام می فرمود وبعدازچند سال بمقتضای حدیث (حب الوطن من الایمان) روی بماوراء النهر آورد وبشرف آستانی شاه زادهٔ سعید بایسنقر میرزا مشرف گشته دوسه سال درخدمت آنحضرت بسر برد وچون میرزا بایسنقر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش درنوشت وآن جناب را اشعاردلفریب ومعانی خاص بسیار است ازآنجمله این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد **بیتین** ای تراچون دل عشاق پریشان کاکل ✿ قامت فتنه وسرفتنه و دوران کاکل ✿همچو دودیست که برگرد سرشمع بود ✿ حلقه حلقه بسر آن مه تابان کاکل وایضا مولانا سیفی درباب ارباب صناعات دیوانی علاحده اختراع نموده ودر آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده ازجمله آن ابیات این مطلع بغایت مشهور است **مطلع** تا بنقد جان بت خبازمن نان میدهد ✿ عاشق بیچاره نان می گوید وجان میدهد.

مولانا ریاضی ازمشاهیر شعراء خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال می نمود وچندگاه قضاء ولایت زاوه ومحولات که منشاء ومولداوست تعلق بوی میداشت وبواسطه شکایت کلانتران ولایت ازآن امر معاف شده همگی همت برنظم

اشعار گماشت این‌مطلع ازمنظومات اوست که **مطلع** فلك‌شسته بآب‌خضر اگر دامان من بودی ٭ هنوزم‌دست دوراز ذامن جانان‌من بودی.

شیخ صوفی‌علی درسلك اعاظم مریدان‌شیخ زین‌الدین الخوافی انتظام داشت واز اوایل ایام صبی تانهایت اوقات شیب همواره همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات وعبادات میگماشت وجمعی کثیر ازدرویشان درخانقاه آن جناب ساکن میبودند واوقات شریف را مستغرق ذکرالهی گردانیده ازباطنش اقتباس انوارسعادت‌مینمودند وشیخ صوفی‌علی دراواخر زمان خاقان منصور داعی‌حق را لبیك اجابت گفتهٔ درگذشت ودرحظیرهٔ که خواجه جمال‌الدین عطاءالله درسرخیابان ساخته‌است مدفون گشت.

خواجه منصور تبکچی مدتی‌مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد وحسب‌الحکم‌پرسیدن مهم دادخواهان مشغولی می کرد ازنظم‌اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزل های دلفریب بر لوح بیان می‌نگاشت این مطلع از جمله ابیات اوست که **مطلع** پردهٔ لاله تهی‌دیدمو آغشته بخون ٭ یادم آمدکه مرا رفته دل ازپرده برون

مولانا نظام الدین استرآبادی سرآمد قصیده گویان زمان خودبودوگاهی بطلب علم‌نیزمشغولی مینمود این‌مطلع‌ازمنظومات اوست‌که **مطلع** بیاغ‌دل دربن‌بستان سرای‌عالم فانی ٭ نهال‌آرزو منشان که‌بارآرد پشیمانی.

مولانا محمد بدخشی بحلاوت گفتار وبلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت برنظم معما وتالیف قواعد آن‌فن میگماشت مدت سی‌سال درملازمت امیر نظام‌الدین علیشیر اوقات گذرانید وچند رساله درعلم‌معما مرقوم کلك‌فصاحت انتماگردانید وچند رساله‌درعلم معما مرقوم کلك فصاحت انتماگردانید ازجمله معمیات آن‌جناب این معما باسم حبیب بخاطر بود مثبت‌گشت **معما** ترا تبخاله برلب های خندان ٭ حبابی‌شد بطرف آب حیوان

مولانا نورالدین‌محمدزیارتگاهی ازجانب‌پدرنبیرهٔ مولاناجلال‌الدین‌محمد قاینی بود وازطرف‌مادر دختر زادهٔ مولانا شریف‌الدین عبدالقهار و او درایام‌جوانی درمدرسهٔ اخلاصیه تحصیل‌نموده بتکمیل علوم موفق‌گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه به‌منصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام‌الدین علیشیر بعداز چندماه‌ازآن امر معزول گردید بنابرآن فی‌سنهٔ خمس وتسعمائه ازبلدهٔ فاخرهٔ هراة بقبة‌الاسلام بلخ رفت ومنظور نظر عواطف سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا گشته‌درمسجد جمعهٔ آن‌بلده‌آغاز درس و افاده فرمود ومیرزا بدیع‌الزمان هفتهٔ دونوبت بآن‌درس تشریف میبرد ونسبت بجناب مولوی غایت تعظیم وتکریم بجای می‌آورد ودرآن اثنا مولانا نورالدین‌محمد بواسطهٔ‌حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع‌الزمان میرزا التماس‌نمود که‌منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض‌گردد ومیرزا بدیع‌الزمان این‌ملتمس رابعز

اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات را درملازمت اولاد امیر ذوالنون بپایان رسانید وفاتش درشهور سنه ثلث وعشر وتسعمائه درقندهار وقوع یافت وهمانجا مدفون گردید.

مولانامعین الدین محمد اسفراری عمدهٔ مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود از حسن خط تعلیق بهرهٔ تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت ازجملهٔ مؤلفاتش تاریخ بلدهٔ هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر ومکتوبات درمیان مردمان مشهور است وازاشعارش این مطلع بر السنه وافواه مذکور **مطلع** زمزمه است آنکه می بینی بچشم هر پری پیکر ✿ که از غوغای چشمش میکند خاك سیه برسر

مولانا حاجی محمد نقاش ذوالفنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه وصور عجیبه برصحایف روزگار تحریر مینمود درفن تصویر وتذهیب مهارت تمام داشت وچندگاه همت بر یختن چینی فغفوری گماشت بعداز تجربهٔ بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف واوانی که میساخت باچینی بغایت شبیه گشت امارنك وصفایش چنانچه میباید نبود وازجمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده درآن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی دردست داشت وچون یکساعت ازروز میگذشت آن پیکر چوب را یکنوبت نقارهٔ که در پیش او بود میزد وبعداز گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و علی هذالقیاس وخدمت مولوی مدتی کتابدار امیرعلیشیر بود و آخرالامر از آن جناب رنجیده در شهور سنهٔ اربع وتسعمائه که میرزا بدیع الزمان بمحاصرهٔ بلده هرات اشتغال داشت بگریخت و بشاهزاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلاء ابوالفتح محمد خان شیبانی درگذشت .

خواجه میرك نقاش درعلم تصویر وتذهیب نظیر نداشت ودرفن کتاب نویسی رایت بیمثلی برافراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست وفاتش در زمان تسلط محمدخان شیبانی برولایت خراسان بوقوع پیوست .

مولانا بنائی ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود ازعلم تصوف وموسیقی وقوفی تمام داشت ودر اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت ومدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا پرداخت آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان بازآمده چندگاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود کرة بعد اخری از آن امیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت ودر آنولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بروجنات احوالش تافت و چون آن ملك بحیز تسخیر محمدخان شیبانی درآمد ملازم گشته درسلك خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد وبعدازقتل آن پادشاه عالیجاه باولادش پیوسته در سالی که

مراتب امورجهانبانی امیرنجم ثانی بفرمان واجب الاذعان حضرت پادشاه دین پناه لشکر بماوراءالنهر کشید وقرشی راگرفته درآن بلده قتل عام بوقوع انجامید بناءحیات مولانا بنائی برخم تیغ غازیان عظام صفت انهدام یافت دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر وخراسان مشهور است واشعار آبدارش برالسنه وافواه طبقات انام مذکور ومولانا بنائی در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نمود ودرآن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود.

شیخ الاسلام امجد مولانا سیف الدین احمد علامهٔ عرصهٔ عالم و ملاذ علماء بنی آدم بود بغایت امانت ودینداری موصوف وبنهایت دیانت وپرهیزکاری معروف در علم تفسیر وحدیث وفقه بی شبه وبدل ودر سایر فنون عقلی ونقلی ازاکثر علماء زمان افضل و آنجناب بعداز فوت والد ماجدخود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعدالملة والدین مسعود التفتازانی درامر شیخ الاسلامی دخل کرد وقرب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهر بجای آورد و در ماه رمضان سنه ست عشرو تسعمائه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمؤاخذه و مصادرهٔ آنجناب صدوریافت وهمدران ایام بنابر تقدیر پادشاه قدیر کشته گشته بعالم آخرت شتافت مدرسهٔ که نزدیك بمسجدجامع بلدهٔ هراة به نواحی درب خلفیان واقعست از آثار جناب شیخ الاسلامست وبعضی ازرسایل وحواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته درمیان طلاب مشهور است وسخنان آن رسایل برالواح خواطر مسطور

امیر مرتاض درعلم حکمت وریاضی بی شبهٔ ونظیر بود ودرسایر علوم بر بسیاری ازدانشمندان زمان دعوی تفوق می نمود وبصیام دهر روزگار میگذرانید وهمواره وظایف طاعات وعبادات مؤدی میگردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت ودرایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت برافراشت وکرت ثانی که ماهچهٔ علم زرنگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول برولایات خراسان انداخت امیرمرتاض بسبب تعصب در مذهب تسنن ازهراة بطرف قندهار شتافت وهمدران ولایت وفات یافت

خواجه عمادالدین عبدالعزیز المشتهر بمولانا زاده ابهری عالمی متبحر بود ودر علم حدیث وفقه حنفی وشافعی اظهارمهارت مینمود ودرزمان خاقان منصور بنام امیرنظام الدین علیشیر مشکوه راشرح نوشت امابیش ازآنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آندولت رادر نوشت وسالها درمدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا ومدرسه سلطانی وخانقاه اخلاصیه بدرس وافاده اشتغال داشت ودرهمان سال که امیرمرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانازاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت ودیگر ازوی خبرنیامد ودر ولایات سند فوت شد

مولانا فصیح الدین صاحب دارا بحدت طبع وجودت ذهن ومکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلاء استراباد بودودر فن شطرنج خواه کبیر وخواه صغیر چه

حاضرانه وچه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود در نظم قصاید ومعمیات نهایت بلاغت بجای می‌آورد واکثر اوقات‌شریف رابخدمت امیر نظام‌الدین علیشیر صرف میکرد و بعد ازفوت آنجناب بملازمت آستان‌معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت وداروغه کتابخانه همایون‌شده‌درسلك انچکیان رایت تقرب برافراخت ازجمله نوادراشعارمولانا صاحب قصیده‌ایست که‌درمرثیه مقرب الحضرت السلطانیه درسلك نظم کشیده وحروف مصارع‌اول تمامی ابیات آن‌مرثیه بحساب جمل ازسال ولایت امیرعلیشیر خبر میدهد وحروف مصارع‌آخر ازتاریخ وفات‌آنجناب چنانچه‌درمعانی آن اشعار اصلاخللی واقع نیست فوت مولاناصاحب درسنه سبع عشر وتسعمائه در ولایت استرآباد دست داد واز معمیاتش این‌رباعی باسم رجب بر خـاطر بود ثبت افتاد **رباعی** آن‌ترك پری پیکر خورشیدلقا ✿ باشدبی‌تاراج دلم عشوه نما بنگر دلوبران مرا کان عیار ✿ دزدانه‌نهفت وبازش آورد بجا .

مولانا محمد طالب طالب علمی‌خوش طبع بودودرفن‌معما ازامثال‌واقران ممتاز و مستثنی مینمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا به منصب صدارت اشتغال داشت وچون ازسعادت خدمت آنحضرت‌محروم ماند بدرگـاه عالمپناه حضرت پادشاه ظهیرالدین محمد بابر میرزا رفته‌رایت تقرب بر افراشت درشهورسنهٔ ثمان‌عشر وتسعمائه که میان‌عبیدالله خان وآن‌بادشاه‌عالیشان درماوراءالنهرمحاربه بوقوع‌انجامید مولانا محمد درآن معرکه شربت‌شهادت چشید ازنتایج طبع‌آنجناب رساله ایست درفن معما درغایت دقت و لطافت واز منظومات مولانا محمداین‌معماباسم یحیی درآن‌رساله مـندرج است کـه **معما** چوروی خوب‌تو دیدم برفت از دل من ✿ محبت همه اشیابغیر وجه‌حسن .

امیرکمال‌الدین حسین ابیوردی در سلك فضلای سادات خراسان منتظم‌بود ودرعنفوان اوان جوانی ازباوردبهراة آمد وبـه تحصیل علوم مشغولی نموددرآن اثنا به مجلس شریف کیچیك‌میرزا افتاد وشاهزاده اورا مصاحب خود ساخته ابواب‌احسان برروی روزگارش بگشاد اما دروقتیکه میرزا کیچیك عزیمت‌حج فرمود امیرحسین با وی مرافقت ننمود وبعدازرفتن‌شاهزاده‌ازتوقف پشیمان شده ازعقبش‌شتافت لیکن‌بحسب تقدیر ملك قدیر درآن سفربلکه‌دیگر بخدمتش نتوانست‌رسیدوچون‌حج اسلام گذارده مراجعت‌کرد درتبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت‌وچندسال‌در آن مملکت اوقات‌گذرانیده‌بوطن مالوف بازآمد وبخدمت امیرعلیشیر پیوسته ملحوظ عین‌التفات شد ازغرایب واقعات‌که امیرحسین‌را اتفاق افتاد یکی آن‌که درآن اوان که ملازمت امیرعلیشیر مینمود آنجناب اورا برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود وقرر کرد که کلیات مولانا عبدالرحمن‌جامی با دیگر کتب‌نفیسه‌ازکتابخانه خاصه‌ستانده جهت قاضی‌عیسی ونواب آن درگاه بردودر وقتیکه جـناب سیادت مآبی‌آن‌کتب را از مولانا عبدالکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی سهوکرده‌فتوحات مکی‌راکه درحجم

وجلد بکلیات مولانا عبدالرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد وامیرحسین آن کتاب را احتیاط ننموده بادیگر تحف وتبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید وپیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق اورا پرسیده بر زبان مبارك گذرانید که در ین سفر بواسطه بعدمسافت ملول شده باشی امیرحسین جوابداد که بنده را درراه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا ازحقیقت اینسخن استفسار نمود جناب سیادتمآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهة ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم وهـرگاه اندك ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمایم وامیرحسین کس فرستاد تاآن مجلدرا بمجلس آوردند وچون بازکردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی ازچند حیثیت منفعل گشت واز این جهة دیگر منظور نظرالتفات امیرعلیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانهٔ علیهٔ شاهیه نصب کرد ودرسنهٔ ثمان وتسعمائه آن منصب را بامرصدارت مبدل ساخت و درسنهٔ عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا درهراة بود امیرحسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت ویکدوسال بفراغت گذرانیده درسنه اربع عشر وتسعمائه محمدخان شیبانی اورا برسم رسالت متوجه درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانیدو امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایك آشیان مشرف گشته مشمول انعام واحسان مراجعت نمودودروطن مألوف ومسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت ودرسنهٔ عشرین وتسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت وازجملهٔ معمیات آنجناب این معما باسم شاه زمان برخاطر بود بثبت افتاد **معما** شاهبازی که طرح عدل افکند ✡ نام خود در نگین دولت کند.

خواجه ناصر الدین ابونصر مهنه باصناف سیر سنیه و شیم مرضیه ولطف طبع وصفاء ذهن واخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بود ودرتحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی وسعادات از سایر اکابرخراسان ممتاز ومستثنی می‌نمود وآنجناب درسلك اولاد عظام خواجه موید مهنه که قلم شکسته رقم درذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب اورطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس سره بواسطه وفورعلم وفضیلت رایت تفوق می افراشت وچون آنجنابرا زبان حلول اجل مقدر نزدیك رسید داروقه مهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات و متملکات خواجه را مواخذ ومعذب گردانیدو درآن اثنا اعراض نفسانی برآن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع برخاطر بودنوشته شد **مطلع** نماند صبروطاقت آتش غم چون شود تیزم ✡ ازآن چون شعله بنشینم دمی صدبار وبرخیزم

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت ومحاسن سیرت موصوف بودو در خط نسخ وتعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین ومتأخرین

را منسوخ ساخت ودرزمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام‌الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت وگاهی بنظم‌اشعار نیززبان می‌گشاد ازآنجمله‌این مطلع بثبت افتاد **مطلع** گل در بهارزان‌رخ گلگون نمونه ایست☆ چون اشك من‌که ازدل پرخون نمونه ایست وآنجناب فی سنهٔ تسع عشر وتسعمائه درمشهد مقدسه در گذشت وهمدرآن بقعه متبرکه مدفون‌گشت .

امیرصدرالدین یونس الحسینی ولدامیر رضی‌الدین عبدالاول بن امیرمعین الدین مرتضی بن امیر صدرالدین یونس بودکه‌شمهٔ‌ازعلوشأن اورا خامه مکسورالل‌سان در اثناء ذکراکابر زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیرصدرالدین‌یونس باوجودشرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف‌داشت وسالها درمدرسه‌شریفه‌سبز برامان‌ومدرسه بدیعیه ومدرسه غیاثیه بقلم دانش نقش افادت بر صحایف خواطر طلبه می‌نگاشت ودر زمان استیلاء محمد خان شیبانی بردبار خراسان منصب احتساب متعلق به‌آن سیادتمآب گشت ویکدوسال درغایت امانت ودیانت بلوازم آن امر برداخته بالاخره بطیب نفس از سرآن منصب درگذشت وبعد ازآن بموجب استدعاء قنبرمیرزا که حاکم بلخ بود بانجا توجه نمود وقنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدرالدین‌یونس‌ازآن‌زمان‌تاوقتی که‌حکومت قبة الاسلام بلخ‌بحضرت‌ایالت منقبت دبو سلطان‌انتقال کرددر کمال‌اعتبارواختیاردرآن دیارروزگارمیگذرانیدآنگاه‌بعضی‌ازاهل شرارت نزد آنحضرت زبان بغیبتش گشادند وخرمن‌هستی آن سیدعزیز را بایك‌پسرش سید ابوالوفا نام بباد فنا بردادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابوالصفا وسید ابوالبقا دربلدهٔ‌فاخرهٔ‌هراة تشریف‌دارند ودرکمال صلاح و تقوی همت برتحصیل علوم واکتساب فنون منقول ومفهوم می‌گمارند .

امیرصدرالدین ابراهیم مشهدیعمدهٔ علماء زمان وقدوهٔ سادات‌فضیلت‌نشان بود ودرزمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی ومدرسه بدیعیه وخانقاه اخلاصیه بامردرس‌و افاده قیام مینمود در شهورسنه تسع وعشر وتسعمائه‌رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ودوپسرخجسته سیریادگار گذاشت امیر محمد امین وامیر محمد حسین واین دوجوان فضیلت نشان بصفت صلاح وتقوی اتصاف دارند وهمواره همت برافاده و استفاده میگمارند وامیر محمد امین درمدرسه اخلاصیه‌بلوازم منصب تدریس اشتغال میفرماید وامیرمحمد حسین درمدرسه جمالیه بافاده قیام مینماید وبرادر امیرابراهیم‌امیرعبدالجلیل نیزدر سلك علما منتظم‌بودو در زمان خاقان‌منصور ومحمدخان شیبانی چند سال‌بامر احتساب اشتغال مینمود

مولانا فصیح‌الدین محمدالنظامی جمال حالش بعلونسب وتبحر در علوم معقول ومنقول آراسته بودودرفن ریاضی وحکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرك مخفیات مؤلفات علماء متقدمین وذهن‌مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات

فضلاء متاخرین ومقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرد واز آنجناب بآخواند تعبیر نموده شرایط تعظیم وتکریمش بجای می آورد تدریس مدرسهٔ اخلاصیه ومدرسهٔ غیاثیه ومدرسهٔ بدیعیه گاهی معاً واحیاناً فرادیٰ تعلق بآخواند میداشت وآنجناب در شهور سنهٔ سبع وعشر وتسعمائه بواسطهٔ بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت وچند سال در آنولایت درمصاحبت امیر صدرالدین یونس که دامادش بود بسر بردودر اواخر سنهٔ تسع عشر وتسعمائه روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آئین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت وحاشیهٔ تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مأیهٔ عوامل وحواشی مختصر ومطول و غیرها سابقا درمیان فضلا مشهور بودوطلبه راازمطالعهٔ آن رسایل فایدهٔ تمام روی مینمود .

امیر برهان الدین عطاءالله درعنفوان اوان جوانی از بلدهٔ نیشاپور که منشاء ومولدش بود بدارالسلطنهٔ هراة آمده تحصیل علوم نمود وباندك زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال واقران درربود درعلم عروض وصنایع وبدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت وسالها درمدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه ومدرسهٔ رفیعهٔ اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رسالهٔ قافیه وصنایع وبدایع شعری درمیان فضلا مشهور است وازمنظومات فصاحت آیاتش این قطعه درصنایع وبدایع درصنعت تسمیط مذکور **قطعه** بحمدالله که شد حاصل جهان راورونق کامل ٭ زفررأفت شامل زعدل خسرو عادل ٭شه غازی که درهیجا چوشد پیدا هژبر آسا ٭ شوند ازبیم اواعدا چوروبه خائف وبیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدرمیدان ٭ که نام رستم دستان زدستانش شده باطل وامیر عطاءالله رادر اواخر اوقات حیات دیدهٔ ظاهری ازرؤیت اشیا عاطل گشت واز بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها تحف السلام والتحیه رفته در اواسط شوال سنهٔ تسع عشر وتسعمائه درگذشت .

شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابویزید بودو بتصفیهٔ خاطر عاطروتزکیهٔ نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز ومستثنی مینمود جود وسخاوت آنجناب نهایت نداشت وهمواره در غایت خوشخوئی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت واعتقاد سلوك میکرد وهر سال یك دو نوبت بپوران رفته دربارهٔ وی شرایط انعام و احسان بجای می آورد اما محمدخان شیبانی خدمت شیخ رامصادره ومؤاخذه نمود چنانچه دیگر در دارالسلطنهٔ هراة نتوانست بود بولایت قندهار شتافته آنجاساکن گشت ودرشهور سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه شبی ازبام افتاده درگذشت .

سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی باظهار زهدوتقوی وارشاد فرق برایا بغایت مشعوف بود وپیوسته جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر

مینمود بنابرین بخواب بین مشهور گشت ودر زمان خاقان منصور بواسطهٔ وفور التفات آنحضرت پایهٔ قدرومنزلتش ازامثال واقران درگذشت وپسرش سیدافضل بصفت فضل و وقوف درنظم اشعار ترکی وفارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چندگاه همت برپرسش برغو میگماشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه دست داد وانتقال سید افضل بعدازپدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیرصدرالدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سیدسلطانعلی فرماید **قطعه** سید عالی نسب سلطانعلی ✿ آنکه میگفتش خرد زاهل یقین ✿ میررا چون خواب بینی شیوه بود سال فوت اوست میرخواب بین

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود وآنجناب بصفاء ذهن سلیم وذکاء طبع مستقیم ازسایر شعراء روزگار وفضلاء رفیع مقدار امتیاز تمام داشت گاهی درسایهٔ تربیت امیرنظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت برملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت دیوان غزلیات آنجناب مشهور واین مطلع درآن دیوان مسطور که **مطلع** بسی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم ✿ که تاقلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم وفات خواجه آصفی در شانزدهم شعبان سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد وجهة ضبط ماه وسال مذکور بلبل طبع امیرسلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد **قطعه** چون آصفی آن چشم خرد رامردم ✿ در ابر اجل گشت نهان چون انجم ✿ پرسید دل از من که چه آمد تاریخ ✿ گفتم ز برات آمده روز دوم

شیخ فصیح الدین محمد ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود ومدتی مدید درسر مزار جدخویش برسجادهٔ تقوی نشسته بضیافت صادر ووارد قیام مینمود ودر سنهٔ ثلث وعشرین وتسعمائه که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت وبعداز اقامت مراسم تجهیز وتکفین همدران مزار مدفون گشت .

امیر نظام الدین عبدالقادر درسلك اجلهٔ سادات وعلماواعاظم افاضل ونقبا انتظام داشت ودرزمان خاقان منصور سالها درمدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه نقش افاده برحاشیه ضمیر طلبه مینگاشت منصب جلیل القدر نقابت وامر قضاء مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود ودر تکفل این مهام بطریق امانت دیانت سلوك مینمود وفاتش در شهور سنه خمس وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد وقلم خجسته رقم در بیان تاریخ آنواقعه باین رباعی زبان برگشاد **رباعی** عالی نسبی که بود دردین فاخر ✿ در علم یگانه در فضیلت نادر شدسوی ریاض خلد وآمد تاریخ ✿ افسوس جناب میرعبدالقادر .

مولانا هاتفی ازاقرباء قریبه یاخواهرزاده حضرت اشرف الانامی مولانا عبدالرحمن الجامی بود ودرنظم مثنوی ازسایر شعراء زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی راماتند لیلی ومجنون وخسروشیرین وهفت پیکر تتبع کرد ودر برابر اسکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی

نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت ودرمحرم سنه سبع وعشرین وتسعمائه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب‌الله معرف که بفصاحت بیان وطـلاقت لسان متصف است در تـاریخ وفات آنجناب گوید **قطعه** از باغ دهرهاتفی خوش کلام رفت ٭ سوی ریاض خلد بصد عیش وصد طرب جان داد رو بروضه پاك رسول وگفت ٭ روحی فداك ایصنم ابطحی لقب رفت ازجهان کسی که بودلطف شعراو ٭ آشوب ترك وشور عجم فتنه عرب ٭ تاریخ فوت او طلبیدم زعقل گفت ٭ ازشاعر شهان وشه شاعران طلب .

امیر رضی‌الدین عبدالاول پدربزرگوارش امیر نورالدین محمدامین بـن امیررضی‌الدین عبدالاول بن امیرمعین‌الدین مرتضی بن امیرصدرالدین یونس الحسینی بود ووالدهٔ ماجده‌اش در سلك بنات مکرمات مولانـا کمال‌الدین عبدالرزاق مـورخ انتظام داشت وامیر رضی‌الدین جوانی بوددر کمال فضل وانسانیت وغایت تقوی وصلاحیت طبع لطیفش مدرك اسرارعلوم وذهن شریفش حاوی فنون محسوس ومفهوم در عنفوان اوان شباب ازتحصیل فارغ گشت ودرمدرسه شریفه غیاثیه ومدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدرومنزلتش از امثال واقران درگذشت وچون چهل وسه مرحله ازمراحل زندگانی رد درشب سه‌شنبه پانزدهم ذی حجه سنه سبع وعشرین وتسعمائه از عالم فنابدار بقا رحلت فرمود پدرعالی گهرش امیر نورالدین محمد امین که سن شریفش ازهفتاد متجاوز بود ازمشاهده اینواقعه جانسوز وحادثه محنت اندوز افغان گریه وزاری وناله واشك باری باوج فلك زنگاری رسانید ویعقوب مثال درفراق آنعزیز مصر فضل وکمال درگوشه بیت الاحزان حرمان وملال نشسته زبان حال وقال بمضمون معالوا اسفا علی یوسف گـویا گردانیـد وبعـد از چند ماه کـه آن سیادت پناه در مفـارقـت فرزنـد ارجمند در غایت غـم و اندوه اوقـات شریف مصـروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الاخـری سنه تسع و عشرین وتسعمائه رایت عـزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت برافراشت اینقطعه که‌نوشته‌میشود بحساب جمل مشعر است بتاریخ وفات امیررضی‌الدین عبدالاول **قطعه** سیدفاضل رضی‌الدین که‌بود ٭ زبدهٔ اولادامجاد بتول رفت ازدارفنا سوی بهشت ٭ شدمقیم کوی ارباب وصول بهرسال انتقالش عقل گفت ٭ انتقال زبدهٔ آل‌رسول واین‌رباعی مخبراست ازماه‌وسال ارتحال امیر نـور-الدین محمد امین **رباعی** ازحکم قضاء حضرت سبحانی ٭ چون میرمحمد امین شد فانی ازسال ومه واقعه پرسیدکسی ٭ گفتم که‌اوایل ربیع‌الثانی

قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی غیاث‌الدین تربتی بود وبوفور فضایل وکمالات ازسایر قضاة ممتاز ومستثنی می‌نمود ودر اوقـات جوانی ازولایـت‌زاوه و محولات بدارالسلطنهٔ‌هراة آمده بتحصیل علوم‌دین پرداخت ودراندك‌زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی وتحریر صکوك وسجلات راپیش‌نهادهمت ساخت درفن انشاء وشعر ومعما نیزصاحب وقوف گشت ودراواخر زمان‌خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدرومنزلتش ازامثال واقران در گذشت بواسطهٔ کمال فراست وکیاست ورعایت

لوازم امانت ودیانت از تمامی قضاة دارالسلطنهٔ هراة اختیارواعتبار بیشتر یافت وپرتو التفات وعنایت حضرت خاقانی کمایجب وینبغی بروجنات احوالش تافت وقاضی اختیار۔ الدین دروقت استیلاء ابوالفتح محمدخان شیبانی نیز بآرامر منصوب بودوبعد ازکشته شدن آن‌پادشاه عالیجاه بوطن‌اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود ودراوایل سنهٔ ثمان‌و عشرین وتسعمائه بمرض سوءالقنیه درگذشت ودرقصبهٔ تربت بمقبرهٔ آبا واجـداد خـود مدفون گشت از نتایج اقلام‌فصاحت ارقام قاضی اختیارالدین اقتباسات ومختارالاختیار درمیان فضلاء روزگارمشهور است ودر تاریخ منبری که‌ازسنك مرمر امیرعلیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این‌قطعه بر لوح اعتبـار مسطور **قطعه** ازهمت بزرگی شد منبری مکمل ✡ کزغایت ترفع برعرش سرکشیده هرگزکسی‌ندیده منبر بسنك مرمر ✡ تاریخ شدهمان کوهرگز کسی ندیده .

شیخ نورالدین محمد درسلك احفاد قطب سپهر هدایت شیخ‌زین‌الدین‌خوافی منتظم بود ومشارالیه بمزید تقوی وفضل‌وکمال از علماء ستوده خصال ممتاز ومستثنی می‌نمود ازغایت حدت طبع‌وجودت ذهن دراوایل ایام‌شباب ازتحصیل علوم فراغت یافت وآغاز درس وافاده کرده‌پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت‌گوش‌هوش تلامذه ازنتایج بحر خاطر فضایل مـآثرش بلئالی نکات دقیقه وجواهر دقایق انیقه گرانبار گشت وپایهٔ قدرومنزلتش درسلوك طریق زهدوتقوی وتبحر در فنون درس وفتوی ازامثال واقران درگذشت‌وآنجناب مدتی‌مدید درزمان خجسته‌نشان خاقان منصور وشیبانی خان دربقاع‌نقاع‌بلدهٔ فاخرهٔ هراةبه منصب تدریس منصوب بود ودر اوان دولت‌شاهی بنابر تعصب مذهب تسنن زبان‌حقایق بیان‌ازقیل وقال بسته ابواب سفر برروی روزگار هدایت آثارگشود ودر اوایل سنهٔ ستة وعشرین وتسعمـائه ازوطن مألوف ومسکن معهود یعنی دارالسلطنه‌هراة سلوك‌طریق مسافرت اختیار نمودوبصوب ولایت گرمسیر وقندهار شتافت‌وشرف ملازمت حضرت خلافت‌پناه‌ظهیرالسلطنةوالخلافه محمد بابر پادشاه دریافت وچندگاه درظل عاطفت آن‌پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات‌گذرانید وفی‌جمادی‌الاخری سنهٔ‌ثمان وعشرین وتسعمائه دربلدهٔ کابل بعالم‌آخرت خرامیدوحالا برادرارشدش شیخ‌زین که‌ازاقسام فنون بهره منداست‌وازحیثیت‌لطف طبع وحسن‌خلق‌ولطافت‌گفتارومحاسن کردار بی شبه‌ومانندرآن‌آستان‌معدلت‌آشیان‌بسرمیبرد ومنظور نظرالطاف پادشاهانه بوده درسر انجام مهام فرق انام سعی واهتمام مبذول میدارد ودر انجاح ملتمسات خواص وعوام‌لوازم اجتهاد ظاهرساخته تخم محبت درفضاء خواطر میکـار وعطیهٔ کف باذلش چون‌پرتو آفتاب شامل‌حال شیخ‌وشاب وگنجینهٔ‌دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولوالالباب **بیت** چوهست‌از وی خدا و خلق‌خشنود زلال دولت اوباد ممدود .

شیخ ابوالوجد فارغی خال‌جمال حال‌این دوبرادر صاحب کمالست و بوفور فضل وعرفان سرآمد اربـاب‌وجد وحال وآنجناب ولدشیخ وجیه‌الدین است که مضمون

آیت عنایت آئین(وجیها فی الدنیا والاخرة ومن القربین) برذات خجسته صفاتش صادق می‌آید ومدتها دردارالسلطنهٔ هراة درسجادهٔ زهدوتقوی متمکن بودوهرگز قدم ازجادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة واکمل التحیه بیرون نمی‌نهاد وشیخ ابوالوجد بغایت درویش‌وش وفانی مشربست وگاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال مینماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست **مطلع** چو تیرخود کشی ازسینه‌ام بگذار پیکان‌را ❊ مرادل ده که‌تا مردانه درراهت دهم جان‌را وآنجناب حالادر سدهٔ‌سدره انتما حضرت‌پادشاهی متوطن بوده لوازم دولت‌خواهی بجای می‌آورد وازمؤاید کثیرة الفواید نواب‌درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام‌دارد.

مولاناصدرالدین محمد درسلك‌اعاظم‌علماء زمان‌واکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی وپرهیزکاری موصوف بوده همواره همت برافادهٔ علوم می‌گمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است ودر سایر فنون عقلی ونقلی سرآمد دانشمندان ستوده مآثر و تحصیل آنجناب دردرس مولانا معزالدین شیخ‌حسین‌ومولانازاده‌ومولانا عثمان ومولانا کمال‌الدین‌مسعودشروانی‌وحضرت‌مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاد ودر این اوقات در مدرسه غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده بر گشاد مولانا صدرالدین محمد را برادریست **مولانا زین‌الدین محمود** مولانا زین الدین محمود درایام دولت‌شاهی بواسطه بعضی ازضروریات‌جلاء وطن اختیار کرده از دار السلطنه هراة قدم درطریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان وقندهارآورد وحالادر قندهار مشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند وطلبه‌را ازنتایج‌طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند عارف صاحب کمال **شیخ جلال** بواسطهٔ هدایت ازلی درصغرسن ازروش والد ماجد خواجه‌محمدبن عبدالملك که‌درسلك اعاظم اهل‌قلم انتظام داشت اجتناب‌نموده همت برسلوك‌طریق‌اهل‌تحقیق گماشت‌ودست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح‌الله روحه داده بقدم اخلاص تتبع طریقه مرضیهٔ نقشبندیه پیش‌گرفت وباندك زمانی ترقی بسیار کرده فضاء باطن فرخنده میامنش از انوارفتوحات‌الهی صفت‌اضاعت پذیرفت‌آنگاه حضرت‌کرامت پناه شیخ عمادالدین فضل‌الله‌ابیوردی که‌درآنزمان‌درسایهٔ‌سپهرلاجوردی مثل اوسالکی نبود بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورده شیخ جلال‌رابجاذبهٔ شوق بجانب خود کشید و بابیورد بردوشیخ‌جلال هفت‌سال درصحبت‌آنحضرت‌گذرانید وبعد ازآن بوطن مالوف مراجعت فرمود وحالا دربلدهٔ فاخره هراة بمسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ ونصیحت خلایق مشغولی مینماید وبسخنان موثر درویشانه‌بسیاری از تشنه‌لبان بادیهٔ معصیت را بآب حیات هدایت می‌رساند مولانا **قاسم علی** از جملهٔ اجلهٔ علماءگرام است وبکرم ذاتی وسخاوت جبلی امتیاز تمام دارد وازمبادئ ایام صبی واوایل نشوونماهموارههمت براکتساب علوم محسوس ومفهوم میگمارد از صنعت‌زرکوبی‌وزرکشی نیزبغایت‌صاحب

وقوفست وبصفت زهد ورشاد وصلاح وصداد موصوف و معروف بگذاردن حج‌السلام وطواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه‌الصلوة والسلام‌فایز گشته واز کمال‌سعادت نفس بقلم اندیشه غیرنقش خیرخواهی‌حرفی برلوح خاطر ننوشته وآنجناب درزمانیکه امیرخان موصلو دربلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنابراستدعاء ملك سلطان محمود از وطن سفرکرده بجانب سیستان توجه نمود وتا غایت‌درآن‌ولایت ساکن‌است ودرکمال اعزاز واحترام برمسند افاده وتدریس متمکن

مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل‌علوم نمود ودر اندك زمانی بدرجه‌کمال ترقی فرمودودرمزارفایض الانوار مقرب‌حضرت باری خواجه عبدالله‌انصاری بمنصب تدریس‌منصوب شد ودر شهور سنهٔ ستة وعشر وتسعمائه ازخراسان متوجه‌آذربایجان گشت وچنان مسموع میشودکه‌حالا درشروان بافاده قیام‌مینماید .

مولانا اسماعیل تبریزی درعلم وکمال‌از اقران مولانا شمس الدین‌بردعیست واونیز درسنه مذکور ازهراة بجانب آذربایجان رفت .

مولانا حاجی محمد تبریزی در سلك علماء محقق وفضلاء مدقق انتظام دارد ودرسنه مذکور از دارالسلطنهٔ هراة بجانب‌ماوراءالنهر رفته منظور نظرتربیت عبیدالله خان شده بمنصب صدارت‌سرافراز گشت وبعد ازچندگاه دست از تکفل‌آن شغل بازداشت وحالاهم درآن بلده ساکن است وبدرس وافاده اشتغال مینماید .

مولانا عصام الدین ابراهیم ولد مولاناعربشاه اسفراینی‌استونبیره دختری مولانا عصام‌الدین داود خوافی که صدر واستادسلطان محمود میرزا بود ومولاناعصام‌الدین ابراهیم بلطف طبع وحدت ذهن‌وتکمیل علوم محسوس ومعقول ومهارت درفنون مفهوم ومنقول سرآمد علماء عالیشان‌است ودرزمان خاقان منصور بکسب کمال اشتغال نموده باین مرتبه ترقی فرمود ودر مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب‌افاده برروی‌روزگار طلبه بگشود ودرماه رجب سنهٔ ست وعشرین وتسعمائه بواسطه حدوث بعضی از امورکه‌تحریرآن‌مناسب‌سیاق تاریخ نیست از دارالسلطنهٔ هراة بیخارا‌شتافت وحالا درآنولایت متوطن است و از وفور انعام واحسان عبیدالله‌خان محظوظ و بهره‌ورمی گردد .

امیرجمال‌الدین عطاءالله سلمه‌الله وابقاء سدهٔ سنیه‌اش ملاذ طوایف اکابر واشراف ایام است وعتبه علیه‌اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیرالانام لوح ضمیر مهر تنویرش‌مطرح‌اشعهٔ انوار اسرارکتب الهی و صحیفهٔ خاطرعالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه‌اش بجواهرزواهر علوم مشحون وعقود دُرَر کلمات درمخزن باطن‌خجسته میامنش‌مخزون نیرشمایل نبوی‌ازمشارق جمال خجسته مآلش طالع وشعشهٔ آثار فضایل مرتضوی ازمطالع‌خصایص علم وکمالش لامع رای

عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل وطبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تاویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ✿ ضمیرش مظهر انوار توفیق جمال دین مزین زاهتمامش ✿ علوم شرع واضح از کلامش زتوضیح بیانش گشته روشن ✿ بر اهل علم هرمشکل زهرفن وآنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین درعلم حدیث بی نظیر آفاق گشته اند ودرسایر اقسام علوم دینیه وانواع فنون یقینیه از محدثان باستحقاق درگذشته اند چندسال درمدرسهٔ شریفه سلطانیه درگنبدیکه حالامقبرهٔ حضرت خاقان منصور است ودرخانقاه اخلاصیه بدرس وافاده اشتغال داشتند ودر هفته یکنوبت درمسجد جامع دارالسلطنه هراة بقلم هدایت ازلی نقش ارشاد ونصیحت برالواح خواطر اعاظم اشراف واکابرمینگاشتند اما حالا بنابرحب عزلت وگوشه نشینی بامثال این امور التفات نمی نمایندوتمامی اوقات خجسته ساعات رامستغرق طاعات وعبادات ساخته باذخار مثوبات اخروی مشغولی میفرمایند سلاطین انام وحکام اسلام باقدام ارادت واعتقاد ملازمت آنحضرت را برذمهٔ همت واجب میدانند ودرترفیه حال وفراغبال خدام عالی مقامش طریقهٔ اشفاق مبذول میدارند بدانچه می توانند ازمؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی وآل والاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد وبی شائبه شبهه عقل دراك نظیر آن کتاب افادت مآب را درآئینه خیال امر محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرك شاه مشهور شده اند ایضا درتکمیل علوم وفنون سیما علم حدیث یگانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف اناراللہ برهانه درمقبره منوره مذکور قایم مقام پدربزرگوار خویش بوده بلوازم درس وافاده قیام مینمایند وزمرهٔ ازطلبه ملازمت آن درس نموده ازنتایج طبع نقاد آنجناب مستفید وبهره ورمی گردند

خواجه عبدالرحمن والدماجدش قاضی خواجه کلان سالهای فراوان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بنابر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایاء شرعیه میپرداخت وقاضی نافذالحکم بوده مهمات فرق انام را برحسب فتوی علماء اسلام بسرانجام مقرون میساخت وجناب خواجه عبدالرحمن نیز درایام دولت محمد خان شیبانی دوسه سال بمنصب قضا منصوب گشته قائم مقام پدربزرگوار خود بود ودرمدرسهٔ گوهرشاد آغا بدرس وافاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبدالرحمن از اقسام علوم وانواع فضایل بهرهٔ تمام دارد اما بواسطه کمال حلم وتواضع وعدم مساعدت بخت وطالع درین ایام در کمال پریشانی وبیسامانی اوقات میگذراند .

مولانا شمس الدین محمد الحنفی بمتانت طبع ولطافت ذهن وتحقیق مسائل علوم وتدقیق درمباحث محسوس ومفهوم بیمثل زمان خود است و در کمال زهد وتقوی روزگار گذرانیده ازشرایط امانت ودینداری دقیقه نامرعی نمی گذارد تدریس یك صفه از مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق به آنجناب است واکثرطلبه دارالسلطنه هراة به آن درس

تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ وبهرورمیگردند .

خواجه ضیاءالدین میرم پدرعالی گهرش خواجه علاءالدین برادر بزرگتر خواجه افضل الدین‌محمد کرمانی بود وسالها بوزارت بعضی از حکام وسلاطین قیام مینمود وآنجناب از جانب مادر برادر امیرسلطان ابراهیم امینی است وبلطف طبع وحدت‌ذهن ناظم مناظم فضیلت وخرده بینی‌درعلم سیاق‌مهارت تمام دارد وهمواره همت برسرانجام عظایم مهام دیوانی می گمارد بهزل ومزاح بغایت‌مشعوفست وبمکارم‌اخلاق ومحاسن‌آداب معروف اشعار آبدار خواجه میر بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهوراست واین بیتش که در نعت حضرت‌رسول صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفته‌شده برالسنه وافواه‌مذکور **بیت** هاله زتحت‌الحنقش ماه را ✩ مطلع خورکرده سحرگاه را

مولانا کمال‌الدین شاه حسین کامی در ایام شباب‌و اوان جوانی به‌تحصیل فضایل نفسانی موفق‌گشت وپایهٔ قدرو منزلتش درنظم شعر ومعما از فضلاء سخن‌آرا درگذشت امیرنظام‌الدین علیشیر را نسبت به‌آنجناب‌التفات بسیار بود وهمواره ابواب انعام واحسان برروی روزگارش میگشود وحالا مولاناکمال‌الدین شاه حسین درقصبهٔ اوبه توطن دارد وازممر زراعت همت برکسب وجه معاش می‌گمارد این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که**مطلع** چه‌سان بود شب‌غم‌روزمن چنان‌باشد✩ مراکه روزچنین است شب چنان باشد وایضا این معما باسم شاهی ازنتایج طبع بلاغت سمات آنجناب است **معما** رندوزاهدرانشاندی‌ایصنم ✩ عاقبت از شیوها برجای هم

مولانا جلال‌الدین‌محمد آکهی ازجانب‌پدرنبیرهٔ مولانا جلال‌الدین محمد قاینی است وازطرف‌مادر درسلك احفاد شیخ زین‌الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال‌ملازمت شاه‌غریب میرزا می کرد واز موائد انعام واحسانش بهره‌ورمی‌-گشت وبسببی ازاسباب‌که تحریرآن لایق‌بسیاق‌کتاب نیست شاه‌زاده اورا ازامرخدمت معاف‌داشته جناب مولوی چندگاه دراطراف‌بلاد خراسان سرگردان وبیسامان اوقات میگذرانید وچون‌آن‌مملکت‌درحوزه تسخیر نواب کامیاب عتبه‌علیه‌شاهی درآمدمولانا آکهی بهراة شتافته‌ساکن‌شداماکسی‌بحالش نپرداخت بنابرآن در شهورسنهٔ ستة و عشرین وتسعمائه قصیدهٔ شهرآشوب درمذمت تمامی حکام وامرا وسادات وعلما و اشراف واعیان هراة درسلك نظم‌کشید وآن‌ابیات بعرض امیرخان‌که درآن‌زمان‌والی خراسان بود رسیده بسعی بعضی از نواب بقطع دست وزبان مولانا آکهی حکم‌فرمود ازغرایب آنکه باوجود وقوع‌آنحال‌جناب مولوی حالابزبان فصیح‌تکلم می‌نماید و به دستورسابق زبان بنظم اشعار جدوهزل می‌گشاید از ابیات قصیدهٔ‌مذکوره بیت‌اولش بخواطربود بثبت افتاد **بیت** عرصهٔ شهرهری‌فوق سپهر اخضراست ✩ درگهش راشمسهٔ خورشیدگلمیخ زر است

حافظ علی ولد مولانا نورالدین محمد غوریانی است که بلطف طبع وحسن

خلق اتصاف داشت وچند سال بمنصب صدارت و استادی ابوتراب میرزا منصوب بودو حافظ علی نیز بحدت ذهن وجودت شعرموصوف است واکثر خطوط را خوب می نویسد ودرعلم عروض وصنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیده مصنوع خواجه‌سلمان ساوجی را سه‌چهارنوبت تتبع نموده وچند صنعت برصنایع آن‌قصیده افزوده مطلع یکی ازآن قصاید اینست که **مطلع** حریم حرمت کوی‌توجنت ابرار☆شمیم نکهت موی‌تو راحت احرارودرصنعت مقلوب‌مستوی که مشکلترین‌صنایع‌است این‌مطلع درسلك نظم کشیده که **مطلع** داد مارا درد و دردآرام‌داد☆دارم آرامی‌و وی مارا مراد،ودرصنعت مقطوع وموصول بدو حرف وسه حرف وچهارحرف این رباعی برصفحهٔ بیان‌نگاشته که **رباعی** ای دردل زارم زده دردت آذر ☆ خالت برخت برگل نونافهٔ‌تر، خطت بلب شکرشکن مشك‌ختن ☆ چشمت عبهر شمیم گیسوعنبر واین‌رباعی‌دیگرنیز ازجمله منظومات حافظ علی است **رباعی** دروقت سحرکه‌نرگس ولاله‌شکفت☆ مرغ‌سحری ناله‌کنان این میگفت☆می‌نوش‌که بی‌نشئه‌بسی خواهی بود ☆ برخیزکه در خاك بسی‌خواهی‌خفت.

مولانا حسنعلی در سلك فضلاء فصیح زبان وبلغاء ملیح بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده واشعار سلیس همواره نظم فرموده وازآن جمله این رباعیست که جهة انتقاش بر آتش برگ دان گفته **رباعی** تا آتش عشقت بدل افروخته‌ام ☆ چون شمع همه سوختن آموخته‌ام ☆ ای آنکه دلی چوسنگ وآهن داری ☆ میکن حذر از دود دل سوخته‌ام

مولانا شهاب‌الدین احمدالحقیری بلطف طبع‌وصفاء ذهن موصوفست و به مهارت درفن شعر ومعما معروف اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه‌نموده ودرتبیین وتوضیح‌قواعدمعما رسالهٔ‌درغایت‌بلاغت‌نظم فرموده‌درنظم قصیده وغزل نیزمهارت کامل حاصل دارد ودراین اوقات همواره‌درمدح‌وثناءحضرت‌مملکت پناهی‌حبیب اللهی اشعار غرا برلوح بیان مینگارد واین غزل از آنجمله است که **غزل** مارا غم تو همدم جان حزین بس است ☆ درد تو مونس دل اندوه‌گین بس است☆ گربا توام‌نماندگمان‌وفا چه‌باك ☆ شدقتل‌من به‌تیغ‌جفایت همین‌بس‌است☆گربرفلك نسود سراز جاه وحشمتم ☆ روی نیاز پیش‌توام برزمین‌بس‌است☆ گو در رخم‌مباش زآزادگی نشان ☆ داغ‌غلامی تومرا برجبین بس است☆ درسلك‌بندگان‌کمین سگان خویش ☆ ره دادهٔ مرا شرف من همین بس است☆ماراچه حدآنکه نشینیم باحبیب ☆ هستیم باسگان درش همنشین بس است☆زآشوب‌روزگارحقیری‌پناه تو ☆ ظل‌ظلیل‌خواجهٔ دنیا ودین بس است☆و ایضا این معما باسم ملك از جملهٔ معمیات آنجنابست **رباعی** درهجرتوهست ای‌برخ مطلع نور ☆ صدداغ بجان عاشقان رنجوربنمارخ ماه خویش تاکی‌باشند☆زان‌زلف و کلاله داغداران مهجور

مولانا نورالدین هلالی زبدهٔ‌شعراء زمان وعمدهٔ بلغاء دورانست و قصاید و

غزلیات و مثنویاتش اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحهٔ ظهورمی آید. پرتو اهتمام آنجناب برمطالعهٔ بعضی ازمتداولات نیزتافته وبجودت‌طبع وحدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته ازنتایج افکاراو شاه ودرویش وصفات العاشقین و لیلی ومجنون ودیوان قصاید وغزلیات مشهور استواین مطلع که‌نوشته میشودبرالسنه وافواه مذکور **مطلع** ایکه میپرسی زمن کان ماه را منزل کجاست ✿ منزل او دردلست اما ندانم دل‌کجاست واین رباعی نیزاز جملهٔ منظومات آنجنابست که‌**رباعی** آنی که‌تمامت زنمك ریخته‌اند ✿ ذرات وجودت زنمك بیخته‌اند باشیرهٔ جانها نمك آویخته‌اند ✿ تاهمچو توصورتی برانگیخته‌اند .

مولانا زلالی فصاحت بیان وطلاقت لسان وحدت فهم ولطافت طبع موصوف ودر میان شعراء زمانه بمکارم اخلاق ومحاسن‌آداب معروف‌پیوسته ازسرچشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعارلطافت آثارمترشح میسازد وبنظم‌قصیده وغزل بیشتر ازسایر اقسام شعر می‌پردازد وبخلاف سایر شعرامضمون (الذل مع‌الطمع)رامنظور داشته‌از شیوهٔ طمع بیوسته اجتناب مینماید وطبعش از نظم‌شعری که مشعر باینمعنی باشد متنفر بوده هرگز لب بطلب نمیگشاید قصیدهٔ‌بال مرصع راتتبع نموده والحق‌در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده وسه‌بیت اول‌قصیدهٔ مذکوره اینست که‌**ابیات**خورد بسی پیچ وتاب دلو ملمع رسن✿ تابدرآمد زچاه یوسف‌گلپیرهن✿ کردزلیخای‌صبح پیرهن‌صبرچاك✿ رازدلش فاش‌گشت برسر هرانجمن ✿ دادبزال سپهر طرفه‌ترنجی زمهر✿طرفه که شد هم ترنج‌برکف اوتیغزن✿ واین‌مطلع نیزازجملهٔ منظومات اوست که **مطلع** نخواهی کرد باور خارخار سینهٔ‌چاکم ✿ مگر روزیکه گیرد دامنت خار سرخاکم .

مولانا مجنون ولد مولانا کمال‌الدین محمود رفیقی است که‌بحسن خطولطف طبع اتصاف‌داشت ومولانا مجنون‌بغایت درویش‌وش وفانی مشربست واشعارش سلیس وهمواره اتفاق می‌افتد واین‌مطلع غزل ازآنجمله است که **مطلع** بیوفا بودی من از اول ترانشناختم ✿ حیف‌اوقاتی که‌دنبال تو ضایع‌ساختم واین مطلع قصیده نیز از جملهٔ منظومات اوست که **مطلع** فیروزهٔ سپهردرانگشترین تست ✿ روی زمین تمام بزیرنگین تست

استاد کمال‌الدین بهزاد مظهر بدایع صوراست ومظهر نوادر هنر قلم‌مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم وبنان معجز شیمش ماحی تصویرات هنروران بنی‌آدم **بیت** موی قلمش‌زاوستادی ✿ جان‌داده بصورت‌جمادی وجناب استادی بیمن تربیت و حسن رعایت امیرنظام‌الدین علیشیر باین مرتبه ترقی‌نمودو حضرت خاقان‌منصور را نیز بآنجناب التفات وعنایت بسیار بود وحالانیزآن نادرالعصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام ع بی شبه همیشه اینچنین خواهد بود

مولانا سلطان محمد بن مولانا نورالله عمدهٔ نسخ تعلیق نویسان زمانست

وبحسن کردار ولطف گفتار زبدهٔ اعیان دوران .

مولانا سلطان محمد خندان باوجود حسن خط بلطف طبع موصوفست وبصحبت اهل عیش وطرب مشعوف وحالا دربلدهٔ فاخرهٔ هراة توطن دارد وگاهی همت برکتابت نسخ شریفه میگمارد ع توفیق رفیق حال اوباد پوشیده نماندکه درزمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلاء واهل هنر وطایفهٔ شعرا ومردم دانشور دردارالسلطنه هراة وسایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند ودرسایهٔ تربیت ورعایت آنحضرت بفراغت میغنودند وذکر مجموع ایشان موجب تطویلست واطناب و اجتناب ازین معنی شیوهٔ ستوده اولوالالباب لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمهٔ ازحالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد وکیفیت استعلاءلواء دولت محمدخان شیبانی را درولایت خراسان برطبق عرض مینهد **مثنوی** کار بسیار است در پیش قلم ٭ گشته لیکن قوت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم ٭ خامهٔ توفیق بادا یاورم تادهم این داستان را اختتام ٭ رونهم سوی دگر حسب المرام

گفتار دربیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا وابوالمنصور مظفر حسین میرزا گورگان درمنصب سلطنت وجهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

برمرآت ضمیر انور عقلاء دانشور حقیقت این سخن مصور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هر چه درکارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونهٔ ازآن درسرکار سلطنت صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جناب جلاله ازوصمت مشارکت منزه ومبراست میباید که ذیل حشمت پادشاه نیز ازعیب مساهمت پاکیزه ومعرا باشد تاسایهٔ وجود فایض الجود سبحانی تواند بود وکمایحب وینبغی بمصالح اموری جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی سزد چو خدای جهان یکی است واگر بخلاف این معنی دوکس یابیشتر در یك شهر وکشور در دارائی رعیت ولشکر خواهند که شریك باشند هرآینه برطبق آیه کریمهٔ (لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا) علی اسرع الحال مهام ملك ومال اختلال یابد وشرارفتنه وفساد بروجنات احوال فرق عباد واطراف بلاد تابد ع غوغا بوددوپادشاه اندرولایتی کلمهٔ خجسته (لایصلح سیفان فی غمد واحد) مؤید این معنی است وکیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا بعد ازفوت خاقان منصور مغفرت انتما شاهد این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت وامرا وارکان دولت ازتعزیت حضرت خاقان منصور بازپرداختند بمشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقلا متصدی منصب سلطنت سازند یاآنکه میرزا مظفر حسین رادرین امر باآنحضرت شریك گردانند انجمنها ساختند بعضی ازعقلا که بمزید فراست

و کیاست ازامثال واقران امتیاز داشتند بقلم لطف‌تقریر برلوح خاطرهمگنان نگاشته که انسب آنست که‌سلطان بدیع‌الزمان میرزا که‌اسن و ارشداولاد امجاد خاقان‌منصور است وجبلت بی حیلتش برتمهید اساس‌مکرمت واحسان مفطور باستقلال پادشاه باشد ونسبت بمظفر حسین‌میرزا طریق شفقت واخوت مسلوك‌داشته یکی از ممالك خراسان را باو مسلم داردتاسایر شاهزادگان که‌دراطراف‌ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال پیرامن خواطر نگذرانند وزمرهٔ از مردم کوته نظر این رای‌را نه‌پسندیدند وجانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهدامر سلطنت گردند ودرخطبه وسکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل‌باشد تابین الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگان‌رادر مملکت مجال مداخلت نماند**مصراع** آری باتفاق جهان میتوان گرفت‌و درین باب قال وقیل بسرحد تطویل انجامیده مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفرحسین میرزا بودواعتبار واختیار تمام‌داشت واولاد امیر شجاع‌الدین محمد برندق برلاس خصوصاً میرزا علی بیك اصلابا ینمعنی راضی‌نشدند که‌بدیع‌الزمان میرزا مستقلا متصدی امرپادشاهی باشدوچون درآن‌وقت اکثر لشکر تابع مهدعلیا مشارالیهاوامراء برلاس بودند جانب‌شرکت ترجیع یافته دوروز جمعه ازجمعات اواخرذی‌حجه سنهٔ‌احدی عشروتسعمائه درمسجد جامع‌دارالسلطنهٔ هراة خطبه‌بنام هردو شاهزاده خوانده شد و ایضاًدریك سکه‌اسامی‌سامی ایشان‌رانقش کرده وجوه‌تنکجات بآن مزین گشت وبلوکات ومحترفات آن‌بلدهٔ فاخره رابحسب جمع تقسیم‌نموده نصفی تعلق‌بسرکار سلطان بدیع‌ـ الزمان میرزا گرفت ونصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت‌خصوصیت پذیرفت وسایر ولایات که‌درتحت تصرف داشتند بر اینمنوال قسمت یافت وضبط نصفی از موقوفات ممالك محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزاشد ونصفی دیگر در حیطهٔ تصرف صدور مظفر حسین میرزا درآمد منصب‌حکومت وداروغگی دارالسلطنهٔ هراة از قبل سلطان بدیع‌الزمان میرزابامیر نظام‌الدین شیخعلی طغائی تعلق گرفت وامیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین‌میرزا درآن منصب باوی‌مشارکت جست‌ومحمد لکور بنیابت امیر شیخعلی ومحمود مزنك‌باشارت‌امیر یوسف علی بامرشحنگی منصوب‌گشتند وامیرنظام‌الدین درویش بیك ترکمان که در سلك امراء بدیع‌الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیارالدین شدوزمام اختیارحصار تیره توبفرمان مظفر حسین ـ گورکان در قبضهٔ درایت امیر زین‌الدین علی قرار یافت وبرین قیاس جمعی از امرا و وزراء خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند وبعضی بخدمت ابوالمنصور مظفر حسین گورکان شتافتند وطایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه‌حاجی محمدقهستانی‌وخواجه ملك‌ناصرالدین تونی در دیوان میرزا بدیع‌الزمان مهر زدند ومنصب اشراف ایشان بخواجه معزالدین حسین‌وخواجه کمال الدین محمد مفوض‌شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمره بمسود

اوراق ومولانا غیاث الدین جمشیدجلالی تعلق گرفت ودر امروزارت مظفرحسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی ودرویش احمدفایض دخل کردند وجهة اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت ومنصب صدارت آن سرکار بامیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شدو چندماه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دارالسلطنهٔ هراة بدارائی رعیت وسپاهی قیام نمودندو بموافقت یکدیگر ابواب عدل وانصاف برروی خلایق گشودند اما چون اینخبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید برزبان آوردندکه اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات برمارتبهٔ تقدم دارد به استقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت مارا بغیر ازسلوك طریق اطاعت ودولتخواهی چارهٔ نبود اماچون مظفر حسین میرزا که درین امر باآنحضرت شریك وسهیم شده متابعتش ماراضرورت نیست وهریك دم ازاستقلال زده درمملکتی که بودندخطبه بنام خودخواندند لاجرم باندك زمانی قواعد قصرحکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت . مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد انشاءالله تعالی

ذکر گرفتاری وبی اختیاری امیرمبارزالدین محمد ولی بیك درقلعه اختیارالدین وفرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیرمبارزالدین محمد ولی بیك را بوفورلطف وعنایت نواخته بود وبکمال مرحمت وتربیت سرافرازساخته هم دردیوان مآل هم دردیوان تواچی مهر داده بود ومهم حکومت وداروغگی هراة را علاوه آن دومنصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان دراحکام همایون او راروزافزون می نوشتند ودر اواخر اوقات حیات خجسته صفات چندسال زمام اختیار ملك ومال من حیث الاستقلال درقبضهٔ اقتدار آنجناب بود بیت بدرگاه خاقان عالی تبار ✿ بجزوی کسی را نبود اختیار بناء علیهذا آتش رشك وحسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلال است درکانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیرمحمد برندق برلاس اشتعال داشت وبهمگی همت متوجه آن بودندکه بصرصر غمزوسعایت نهال کامرانی بلکه شجرهٔ زندگانی اورا پژمرده وبی طراوت گردانند وجویبار اعتبار واختیار اورا بخاك مذلت وادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملك ومال بقبضهٔ اقتدار درآوردند اما درزمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید ودراوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا ازغایت عصبیت زبان بغیبتش گشادند ودراین نوبت سخن ایشان مآثر افتاد سبب اقرب درتاثیر آن تدبیر آنکه درآن اوان که ارکان دولت خاقان منصور وامراء شاهزادگان درباب قرارامر پادشاهی مشورت

می نمودند امیرمبارزالدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قائم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشدتا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند وخیال خلافت ننمایندو بواسطهٔ این سخن مزاج مظفرحسین میرزا نسبت بدو متغییر گشته بود و سعایت امراء برلاس مددعلت شده شاهزاده باتفاق امراء مشارالیهم وسایر مردمیکه کینه امیرمحمد درسینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند کـه محمد ولی بیك ازروی اخلاص خدمت نمینماید وخاطر بر آن قرارداده که گریخته نزدکپك میرزا رود و بدیـع الزمان میرزا هرچند حقیقت حال میدانست نمیخواست که کسی متعرض امیرمحمد شود امـا بملاحظهٔ رضاء برادر وبرلاسیه بآن امرهمداستان شد وهمدران هفته که برتخت پادشاهی نشسته بود بگرفتن اوفرمان فرمود ودرباغ جهان آرا درمجلس کنکاش امـیر مشارالیه مواخذ گشته آنروز دریکی از خانهای کوشك محبوس شد وچون مهمسازان تقدیرمهر منیررا از قصر سپهر مستدیر بنهانخانه مغرب رساندند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیرمحمد ولی بیك را ازکوشك باغ جهان آرا بقلعه اختیارالدین بردندوبامیر درویش بیك سپردند وهمدران روز امراء ودیوانیان هردوسرکار نـواب جناب امارت مآب را مواخذه ومصادره کرده بتحقیق براق وجهات او مشغول شدند وآنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت وگرفتن امیرمحمدولی بیك اول خطائی بود که بعد ازفوت خاقان منصور شاهزادگان را روی نمودزیرا که آنجناب ازحیثیت یـراق واستعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از اکثر امرا وارکان دولت امتیاز تمام داشت وچون گرفتار شد جمیع جهات اوصفت هباء منثورا گرفته ملازمانش که عـدد ایشان بپانصد میرسید متفرق وپریشان گشتند **القصه** چون امیرمحمد روزی چند درحصار اختیارالدین بنشست همگی همت برمخلص خود بست ودرآن باب فکری بصواب اندیشیده بیکی ازدوستان پیغام کرد طبقی حلوای قندپخته مخدرات درآن تعبیه کند وبقلعه فرستد وآن شخص به موجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن حلواهارا نزدجمعی که موکل او بودند فرستاد وایشان تمامی حلوا را ازروی رغبت بکاربرده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روزدیگر بعالم یقظه وانتباه نیامدند وامیرمحمد فرصت غنیمت شمرده درنیمشب بایك رکابدار یوسف نام خودرا برزبر آن دروازهٔ قلعه که بجانب بیرون شهرمتصل بازاراست رسانیده وبطناب پایان رفته براسبی بادرفتار که بعضی ازملازمان او تیارنموده بودند سوارشده وازبرق سرعت سیر استعاره نموده روی توجه بمشهد مقدسه رضویه آوردو صباح روزدیگر که محافظان قلعه اختیارالدین چشم از خواب نازباز کرده از امیرمحمد ولی بیك اثری نیافتند وخبری نشنیدند دربحرحیرت افتادند وامیردرویش بیك بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته درغایب خجالت وانفعال کیفیت حال معـروض داشت وهمان روز ازکوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم مقام

شد اما امیرمحمدولی بیك درعرض سه روز آن مسافت بعیده رااز راه غیر معهود پیموده بعد ازوصول بمقصد کپك میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت واقبال تصور کرد واورا با نمام خلع فاخره ونقود وافره واسبان گردون توان واشتران کوه کوهان وخیمه وخرگاه وشامیانه وبارگاه ودیگراشیا که فرا خورهمت آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود مفتخر وسرافراز ساخت وبدستور والد مغفور خویش در هر دودیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امرا ودیوان تواچی ومال بی وقوف واستصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند وامیرمحمد بفراغبال نوبت دیگر برمسند امارت متمکن گردید وزبان حال وقال بشکر قادر ذوالجلال گویا گردانید .

ذکرعبور نمودن ایل امان بفرمان محمدخان شیبانی ازجیحون وشکست یافتن بضرب تیغ امیرشجاع الدین ذوالنون ارغون

درآن اوان که خبرانتقال خاقان منصور بجوارمرحمت پادشاه عفوغفور بگوش هوش نزدیك ودور رسید محمدخان شیبانی که سالهای فراوان انتظارآنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانیدواو از آب آمویه گذشته تاکنار آب مرغاب بجاروب نهب وتاراج پـاك ساخت وجمعی ازجنود را از مرو رود گذرانید ودرحدود باد غیس نیزصدای قتل وغارت درانداخت ودراوایل محرم الحرام سنهٔ اثنی عشروتسعمائه کیفیت اینحال بمسامع بدیع الزمان مـیرزا ومظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه ومرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دارالسلطنه هرات است بنا برآن خوفـی عظیم برضمایـر ایشـان استیلا یافت وچون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بران گماشتند که بعضی ازامراءعظام را با فوجی ازلشگریان بدفع شرایل امان نامزدفرمایند وقبل ازآنکه ازارکان دولت کسی متکفل آنخدمت گردد شیر بیشه هیجا امـیرشجاع الـدین ذوالنون ارغون باده دوازده هزار نفرازسپاه غورو ساخروقندهاروزمین داوردراواسط ماه مذکور ازطریق هراة رود بظاهرهراةرسیدزیرا که بدیع الزمان میرزا بعداز فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی همعنان شمال وصبا نزد امیرذوالنون فرستاده بود واورا برتوجه بجانب مستقر سریرسلطنت وجهانبانی امرفرموده وچون امیرذوالنون شرف ملازمت سلطان بدیع - الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا دریافت وکیفیت آمدن ایل امـان و اوزبکان رابکنارآب مرغاب معلوم نمودپیش ازآنکه چندروزی ازرنج راه برآساید امیر سلطان بایزید برلاس را بخود ملحق گردانیده بجانب مروجاق ایلغـار فرمود وسپاه ماوراالنهر از قرب وصول آن امیربهرام قهر وقوف یافته براه چول زردك علم عزیمت برافراشتند وامیرذوالنون متعاقب بدان بیابان درآمده خودرا باوزبکان رسانید وتیغ

کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر را از آنجماعت برخاک هلاک انداخت و شصت هفتاد کس دیگررا اسیر گردانیده رایت مراجعت بر افراخت و مظفرو منصور بپایهٔ سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف وعوارف اختصاص یافت ودرمنزل امیرمحمدولی بیك نزول اجلال فرمود مقارن آنحال اولاد امجاد آنجناب شجاع بیك و امیرمحمد مقیم نیز از قندهار وزمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند وشرف بساطبوسی دریافته بانواع نوازش واصطناع مفتخر ومباهی گردیدند .

ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله ومقاتله شیبانی خان

چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملك جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع بر کیفیت حالات آنولایات شخصی را که مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدارالسلطنه هراة فرستاد ومولانا ختائی درالنك بباغ جهان آرا بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفرحسین گورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آباء واجداد شما درحدوث وقایع ووقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان باد کرده شرایط مطاوعت بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیهٔ پدران خود اقتداء نموده ابواب مخالفت مسدود سازید وازشارع مستقیم موافقت عدول وانحراف نورزید تاعرصهٔ مملکت معمور وآبادان ماند ورعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان چون می-دانستند که غرض شیبانی خان ازاین مراسله چیست جواب آن سخنان ورخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف وجوانب خراسان فرستادند وباجتماع شاهزادگان وجنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزدامیرسلطان قلنجاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بودرسیده معروض داشتند که محمدخان شیبانی باسپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلدهٔ مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد وحال آنکه رعایاء شهررا ذخیره نمانده وفقدان قوت قوت سپاهیان را بسرحد عدم رسانده اند امید آنکه حضرات باتفاق متوجه اینحدود گردند تا شر لشکر اوزبك اندفاع یابد وپرتو انوار فراغت بروجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا وابوالمنصور مظفرحسین میرزا بعداز استماع اینخبر با امراوارکان دولت طریق مشورت مسلوك داشته خواطر برمقابله ومقاتلهٔ شیبانی خان قراردادند و مجدداً قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند ودر اوایل پائیز سنهٔ مذکوره ازدارالسلطنة هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند واز گردمراکب مواکب چهرهٔ مهر وماه راتیره ودیدهٔ روشنان سپهررا خیره ساختند نظم روان گشتند

شاهان نکوکیش ☆ سپاهی بینهایت از پس وپیش بتأیید الهی گشته خرم ☆ ظفر در خدمت واقبال‌همدم وچون نواحی چهل‌دختران ازغبارمواکب کـواکب مراتـب ایشان مشکبیز گشت ابوالمحسن میرزا بالشکر نصرت‌اثر مصراع سپاهی بکثرت چواعداد اختر از بلدهٔ فاخرهٔ مرو تشریف آورد ودیده بدیدار برادران کامکار روشن کـرده سلطان بدیع‌الزمان میرزارا که‌از همـه حیثیتی ازوی بـزرگتر بود بتوره زانوزد و پیشکش کشید ومظفرحسین میرزا هرچند درسلطنت دارالملك باسلطان بدیع الزمان میرزا شریك بوداما چون‌بحسب‌سن‌ازابوالمحسن میرزا خوردتر بود او را تعظیم‌نموده برخود تقدیم فرمودواز جانبین لوازم نیازونثار وقوع‌یافت واز آن مرحله نیز کـوچ واقع شده بعداز نزول درکنار آب مرغاب ابن‌حسین میرزا از قاین و امیرسلطان‌علی ارغون ازسیستان وسایرامرا ولشگریان ممالـك خراسان متعاقب و متواتـر بمعسکر همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری ☆ بهر یك ملازم شده لشگری بخون عدوتنك بسته‌میان ☆ گشاده بمدح‌سلاطین زبان وهمدران ایام‌که کنار مرورود مضرب جنودظفر ورودبود روزبروز بتأییدمهیمن منان جمعیت سلاطین خراسان برطبق دلخواه دوستان‌می‌افزودناگاه مبشر خجسته مقال‌بدرگاه اقبال مآل سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا رسید وبشارت‌طلوع اخترجاه وجلال ازافق‌عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت هجوم حضرت‌خلافت پناه ظهیرالدین محمدبابر پادشاه‌شیوع یافت وپرتو انواربهجت وشادمانی بروجنات احوال سالکان مسالك جهانبانی وامرا وارکان دولت تافت نظم مژده ای‌دل که‌مسیحا نفسی می‌آید ☆ که‌ز انفاس‌خوشش بوی‌کسی می‌آید ازغم هجر مکن ناله وفریاد که‌دوش ☆ زده‌ام فالی وفریاد‌رسی‌می‌آید

گفتار دربیان پیوستن پـادشاه عالیجناب بسلاطین‌خراسان

درکنار آب مرغاب

در آن اوقات که‌طنطنه کوس شوکت وسرافرازی وشعشعهٔ نیردولت وبزم‌سازی وسایر محاسن شمایل‌ومحامدخصایل پادشاه مؤیدغازی ظهیرالدین محمدبابر دراقطار آفاق مشهور گردید وکیفیت‌محاربات ومعارضات‌آن پـادشاه فرخندهٔ صفات باشیبانی خان‌بعرض خاقان‌منصور سلطان حسین‌میرزا رسیدبنور فراست ووفور کیاست دانست‌که عنقریب کوکب جاه وجلال آنسروریاض سلطنت واقبال ازاعلی‌درجهٔ کشورگشائی و استقلال طلوع خواهدنمود و سرپنجهٔ عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع آمانـی‌و آمال برروی روزگار فرخنده مآلش خواهد گشود بناء علی‌هذا سیدافضل ولـد سید سلطـان علی خواب بین‌راکه درسلك صدور فضیلت آئین انتظام داشت برسم رسالت

بکابل فرستاد و بزبان مودت وحسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالك مآرب و آمانی بقوت بازوی معاضدت ومرافقت میسراست وتیسیر مطالب ومقاصد دوجهانی باستظهار مظاهرت وموافقت مقرر وحضرت پادشاهی مرا بمثابهٔ فرزند دلبند وبرادر برابر باجان ارجمند است باید که دررفع بیداد مخالفان طاغی ودفع مواد فساد دشمنان باغی طریق اتفاق مسلوك دارد وطریقهٔ یگانگی ووفاق نامرعی نگذارد تابیگانگان مجال مداخلت درممالك محروسه نیابند وپیش ازین در بلاد وامصار ماوراءالنهر بر تخت ابهت و جهانبانی دخل نیابند وچون سید افضل بپایهٔ سریر پادشاه بلند محل رسید واین سخنان سنجیده رابموقف عرض رسانید آنحضرت بمضمون کلام اعجاز انتظام (واذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها) عمل نموده سیدافضل رااز اعطاف وافضال بانعامات پادشاهانه محظوظ وبهره ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان‌حسین میرزافرمود درآن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضاء پادشاه مظفرلوا ازکابل بیرون رفته بجانب ایماقاتی که در آنحدود بودند توجه فرموده بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران ایماقات سربچنبر مطاوعت جهانگیر میرزا در آورند واو بمظاهرات ایشان باردیگر خیال استقلال نمایدوابواب خلاف ونزاع بر گشاید لاجرم رأی اشرف اعلی چنان اقتضا نمودکه لواء فلك فرساء برابرجهانگیر میرزا درحرکت آیدوچون شاه ـ زاده بموکب عالی پیوندد عزیمت سفرخراسان مصمم گردد آنگاه پادشاه عالیجاه خطهٔ دارالملك کابل رابجمعی ازامراء شجاعت نهادکه‌از اهل‌اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت ورعیت‌پروری وصیت‌نمودو بتاریخ سنهٔ احدی عشروتسعمائه پای‌مبارك در رکاب جواد گردون شتاب‌آورده نهضت فرمود نظم باقبال شاه‌فریدون صفات ✿ زکابل روان شد بسوی هرات ظفر بریمین نصرت اندریسار ✿ رفیق سفر لطف پروردگار و چون کلانتران قبایل واحشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر نکرده همگنان باثار وپیشکش بملازمت پادشاه سکندروش شتافتند ومیرزا جهانگیر نیز بتجدید غاشیهٔ دولتخواهی بردوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست وبدستور پیشتر باصناف اعطاف وانواع الطاف مفتخر وسر افراز گشت وچون هوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه وافر احسان مشك افشان شد خبر فوت خاقان منصورحسین میرزا بتواترانجامید برضمیر الهام پذیر گذشت که‌ممکن که در میان اولاد آنخسرو مغفرت نشان صورت خلافروی‌نماید و بدان واسطه بعضی‌ازممالك ایشان بتحت تصرف‌ملازمان آستان سلطنت‌آشیان درآید بنابر آن رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدانصوب طی‌منازل ومراحل‌مینمود وبعداز وصول بولایت‌خابران کیفیت جمعیت شاه‌زادگان وامراءعالیشان درکنار آب‌مرغاب بتحقیق پیوست وخاطرعاطر آن پادشاه خیر اندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع‌ـ الزمان والخوانرا پیش‌نهادهمت عالی‌سازدوبموافقت ومرافقت ایشان بدفع شیبانی‌خان

وسایر معاندان پردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرورود انعطاف داد وجهةرسانیدن این خبر بهجت اثرایلچی قمر شتاب بمرغاب فرستاد چون میرزابدیع‌الزمان وبرادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر واقبال از افق آمانی وآمال امیدوار شده بترتیب لوازم‌نیازونثار استعجال نمودند **نظم** بیاکه رایت منصور پادشاه رسید ٭ نوید فضل و کرامت بمهروماه رسید جمال‌بخت ز روی ظفر نقاب انداخت ٭ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید وبموجب فرمان واجب‌الاذعان میرزابدیع‌الزمان امیرمحمدبرندق برلاس وامیرذوالنون باستقبال موکب‌ظفر مآل پادشاه حمیده‌خصال شتافتند ودر منزل درمام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم واشفاق امتیاز واختصاص یافتند وبعدازتاکیدقواعدعهدوپیمان آن‌پادشاه عالی‌مکان درطی مسافت مسارعت فرمود وسلطان بدیع‌الزمان میرزا ازقرب وصول آنحضرت آگاهی یافته‌همعنان اخوان‌برسم استقبال ازمروجاق نهضت نمود ودرمنزل گل‌باغبان مشام جان سلاطین خراسان ازشیم ملاقات آن‌نوحهٔ‌ریاض خلافت سمت عطریت گرفت وازجانبین مراسم تعظیم‌وتبجیل(و مابعد من هذا لقیل)صفت رعایت‌پذیرفت سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا وسایر اولاد امجادخاقان فردوس مکان‌تشریف قدوم‌میمنت هجوم‌پادشاهی رافوزی‌عظیم دانستند ودر لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی واهتمام تمام نمودند آنقدر که توانستند وقواعداتفاق ویگانگی رابدستیاری وفاق‌وفرزانگی مشید گردانیدندودرباب تدبیر اموردین ودولت ودفع شراعداء ملك وملت مشورتها کرده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند وبیمن مقدم آن‌پادشاه خجسته شیم دراردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که‌تحریر آن بمجردتحریك بنان تیسیر پذیر نیست وتفصیل آن بسعی خامهٔ‌دوزبان مسکن‌التحریرنی وغالبا اگرآن سلاطین صاحب تمکین باآن سپاه شجاعت آئین آن عزیمت را بامضاء میرسانیدند ولایت‌خراسان ازتعرض اوزبکان مصون‌میماند اما چون تقدیر مالك‌الملك قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع‌آن همه سرداران عالیجاه واتفاق آن مقدار امراوسپاه فایدهٔ روی ننمود **نظم** چودولت عطائیست ازکردگار ٭ نیاید زبسیاری خیل‌کار بتدبیر دولت‌نیاید بدست ٭ زتقدیر دان درجهان هرچه هست خدادر ازل هر چه تقدیر کرد ٭ بتدبیر نتوانش تغییر کرد (یفعل‌الله مایشاء ویحکم ما یرید انه کریم‌حمید مجید .)

ذکر درآمدن بلخ بحیز تسخیر محمدشیبانی‌خان وبیان‌مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه ازفحوای داستان‌گذشته وحکایات مسطور گشته معلوم میشود که‌محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق دردفع طغیان شیبانی خان با برادران سلوك موافقت

مسلوك نداشت ودرمقر عزخود یعنی مشهد مقدسهٔ رضویه علیه السلام والتحیه ساکن بود وهیچکس ازامرا وارکان دولت را بمدد نفرستاد ازین جهة فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین گورکان راه یافت وبار دیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذوالنون که شیر بیشهٔ هیجا ونهنك دریای دغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان رااتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی واملی فسیح بمیدان حرب و معرکهٔ طعن وضرب میباید شتافت وازعنایت ملك ملك بخش فتح ونصرت مسالت میباید کرد تا پیکر مطلوب ازپس پردهٔ غیب جلوه گرشود وامیرمحمد برندق برلاس فرمود که هرگاه ما بنواحی بلخ رویم کپك میرزا که بداعیهٔ تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقهٔ اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراةخواهد کشید وبنا بر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیرمحمد ولی بیك ازامیرشیخ علی طغائی وامیر یوسف علی کوکلتاش ازمحافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دارالملك خراسان را بتحت تصرف درخواهد آورد وبعدازوقوع آنصورت اکثر امرا ولشکریان که کوچ ومتعلقان در آن بلده دارند از ماروی گردان شده بهراة خواهند رفت انسب واولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا وبیابان علیق چهارپایان بسیارخواهد بوداز روی جمعیت خاطر بقتال سپاه ازبك اقبال نمائیم دراثناء این گفتگو خبر رسید که امیرسلطان قلنجاق ولشکریان بلخرا بسبب فقدان قوت قوت محافظت شهر فوت شده از محمد شیبانی خان بجان امان طلبیده اند وخان ایشان را بمواعید لپسند فریب داده امیرسلطان ابواب قبة الاسلام بلخرا گشاده است وبموکب گردون مراتب خان پیوسته وسپاه اوزبك بجاروب غارت وتاراج بلدهٔ فاخرهٔ بلخرا پاك ساخته اند و پس از آنکه بمسامع محمدخان رسیده که اکثر حکام وسپاهیان خراسان درکنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند برجناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون اینخبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار یافت وفی الواقع درآن زمستان عبوراز آب آمویه ومقاتله بامحمدخان شیبانی مافوق طاقت انسانی بودرای امیرمحمد برندق ترجیح یافت ودرماه رجب سال مذکور سنك تفرقه در شیشه خانه جمعیت خراسانیان افتاد ظهیرالسلطنه والخلافه محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف قاین رفته ابوالمحسن میرزا راه مرو پیش گرفت واولاد امیرذوالنون وامیرسلطان اعلی ارغون روی ببلاد گرمسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین میرزا بمستقر سلطنت خرامیدند وهمدران چندروز بنابر مصلحت فیصل مهم محمدمحسن میرزا ابو-المنصور مظفرحسین گورکان بقصبهٔ کوسویه تشریف برده در آن مکان طرح قشلاق انداخت وامیر محمدبرندق برلاس وبعضی دیگر از امراء ظفر اقتباس کمر ملازمتش برمیان بستند وسلطان بدیع الزمان میرزا با امیرذوالنون وسایر نوئینان آن زمستان دردارالسلطنه هراة ساکن بوده درماه مبارك رمضان باقامت صیام واداء فرایض و نوافل

قیام واقدام نمود وقریب بعید جهت ترویح روح مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمان فرمود وچون هلال فرخ فال شوال برقع ازجمال برداشت آن کوکب اوج عزت وجلال بعیدگاه تشریف برده ازروی نیاز باداء نماز پرداخت ودروقت مراجعت مدرسهٔ شرقی سلطانی را از قرّ نزول همایون غیرت افزای فضای گردون ساخت اکابر اشراف دارالسلطنه هراة ازسادات وعلماء وقضاة بمجلس اشراف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمه لذیذه زیاده ازچند وچون وحلاوا از هرچه درحوصلهٔ خیال گنجد افزون حاضر آوردند واصناف خلایق را ازآن مایدهٔ پرفایده بحظی وافرونصیبی وافی محظوظ وبهره ور کردند وسلطان گردون احتشام بعد از طعام وختم کلام ذوالجلال و الاکرام بر ابرش تیزخرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و بسط بساط عیش ونشاط و ترتیب اسباب فرح وانبساط مشغولی کرد بیت هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمار ✿ کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار دربیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیرحق عزوجل

چون دوران استیلا فصل شتا بنهایت واختتام رسید وسلطان بدیع الزمان آثار بهار سپاه ریاحین وازهار بفضای بساتین صحرا کشیده جنود برودت و سرما ازهجوم لشکر فروردین منهزم گشت وخاقان شرقی انتساب آفتاب خانهٔ بهرام رامسخر ساخته رایت نخوتش از چرخ هفتم درگذشت نظم سلطان جهان نورد ایام ✿ زد خیمه بتختگاه بهرام افراخت علم زلاله دردشت ✿ عالم زسپاه سبزه پرگشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیرشجاع الدین ذوالنون ارغون وامیر نظام الدین شیخعلی طغائی رادر هراة گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق بادغیس برافراخت وروزی چنددرمنزل مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت درآن ولا مظفرحسین میرزامیل ملاقات برادر بزرگوار نموده ازیورت قشلاق درحرکت آمد ودر اواخر ذی حجه سنهٔ اثنی عشر وتسعمائه درمنزل مذکور اجتماع سعدین ومقارنه نیرّین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند ودر باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوك داشته ازگذشته وآینده سخنان در میان آوردند وبنابر آنکه متصور چنان بود که در آن بهار محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی ازآب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزدشاهزادگان وامراء عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از آنجمله جهة طلب شجاع بیك این ذره بیمقدار رانامزد سفر قندهار نمودند و راقم حروف درروز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته ازمرل بهراة شتافت تایراق کرده متوجه مقصد گردد درین اثنا گوهر درج عفت وحشمت جوجوك بیگم که صبیهٔ صلبیه سلطان بدیع الزمان میرزا بوددردارالسلطنة

هراة ازجهان پرآفات رخت سفرآخرت بربست وامیرذوالنون وامیر شیخعلی بآئین سلاطین عظام تجهیز وتکفین مهدعالیه نموده جسدمطهرش رادر مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساختند وجهة ترویح روح پرفتوحش باطعام مساکین وفقرا وختمات کلام ایزد سبحانه وتعالی اشتغال نمودند وچون هلال محرم الحرام سنهٔ ثلث عشروتسعمائه ازمشرق دولت واحتشام طالع شد ، بر بحر اخضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمدخان شیبانی ازمعبر کرکی وتوجه بطرف خراسان متواتر گشت وسلطان بدیع الزمان میرزا امیرشجاع الدین ذوالنون وامیر نظام الدین شیخعلی طغائی رابارودوی همایون طلبیدو ایشان درروز دوشنبه چهارم ماه مذکوراز بلدهٔ هراة بدرگاه خلایق پناه شتافتند وروز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند وپنداشتند که تیرتقدیر راسپر تدبیر مندفع میتوانند ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب رابشت خس وخاشاك بازمیتوانندداشت هیهات هیهات ع واقع تیرقضا نبود سپر چون ارادهٔ مالك الملك علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف محمد خان شیبانی درآید ومدت دولت اولادخاقان منصور بسرآید براجتماع جنود بلا انتها وتدبیر امراء صائب رأی هیچ فایدهٔ مترتب نگشت وهمدران اوان سپاه بهرام قهرماوراءالنهر بسان سیلی که از فراز رو به نشیب آورد ازآب آمویه عبور نموده خراسان راطوفان بلاازسر درگذشت **نظم** چوتقدیر الهی بودزینسان ✿ که گردد ومنتقل ملك خراسان نیامد کاراز مردان صفدر ✿ نه ازتدبیر دانایان کشور شنیدم این سخن ازکودك وپیر ✿ که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت اینواقعه چنان بود که محمد خان شیبانی دراواسط ذیحجه سنهٔ اثنی عشروتسعمائه ازدارالملك سمرقند برزین ملك ستانی نشست وازمعبر کرکی عبور نموده بحدود اندخود شتافت امیر شاه منصور که درآن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آنولایت بودچون ازوفور شوکت وقوت دولت خانی واقف شداقبال مثال بیارگاه سلطنت واستقلال خرامیده وغاشیهٔ متابعت بردوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود بعد ازوصول بمروجاق کوتوال قلعهٔ آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه منصور کردوتا آنغایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب منصور ازآب آمو بصحت نه پیوسته بود وپس ازوصول محمدخان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب ابناء ثبات سلاطین وامراء خراسان رامنهدم ساخته غریق بحرحیرت واندیشه گشتند وکرت دیگر طریق مشورت مسلوك داشته امیرذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح درجنك صحرا دیدوامیر محمدبرندق راتحصن دربلدهٔ فاخرهٔ هراة مصلحت نمود وقبل از آنکه خواطر بریکی ازین دوصورت قراردهند صباح روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنهٔ ثلاث عشروتسعمائه آثارقرب وصول محمدخان شیبانی بساسپاهی افزون ازحوادث آسمانی ظاهر گشت ومنغلای آن سپاه ظفر لوا که سرکرده ایشان ولد

محمدخان تیمورسلطان وعبیدالله‌خان‌بن محمودسلطان بودند برانغار وجوانغار آراسته بمیدان قتال‌رسیدند سلطان‌بدیع‌الزمان‌میرزا ومظفرحسین میرزا نیز بتعبیه‌سپاه‌پرداخته مانندکسی که‌دریای محیط راخواهد که‌بقبضه خاك‌نمناك انباشته گرداند وسیلاب‌بلارا بمشت خاروخاشاك ازرفتار بازدارد درمقام مدافعه ومقاتله آمدند **بیت** دولشگرروبرو صف برکشیدند ✿ بقصدیکدیگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن تن و آواز نقاره‌ونفیر وسورن زلزله‌درزمین وزمان انداخت ودرخشیدن خـود ومغفر ولمعان بـر کستوان وجوشن تفسیر آیهٔ (سابرقه‌یذهب بالابصار)ظاهر و مبین ساخت **بیت** در گـرد سیاه‌شعلهٔ‌تیغ ✿ بنمودبسان‌برق‌درمیغ عقاب تیرجهة طعمهٔحیات برناووپیردهان بازکردو واژدهای سنـان بطعن‌زمره صغیروکبیر زبان دراز گردانید **نظم** درآن میدان سنان آتش‌انگیز ✿ زبهر طعن گردان شدزبان‌تیز عقاب تیرآمد سرخ منقار ✿ زخون‌پردلان روز پیکار ازجملهٔ‌امرا ولشگریان خراسان امیر شجاع‌الـدین ذوالنون ارغون وامـیر نظام‌الدین شیخعلی طغائی بافوجی ازشیران بیشه‌رزم آزمائی درآنروز درمعرکه‌ستیز آثار روزرستخیز ظاهر ساختندو بضرب شمشیر نهنك آهنك وزخم‌تیر مرك‌تاثیرزورق زندگانی جمعی‌ازسالکان مسالك پهلوانی‌رادرغرقاب فنا انداختنداماچون عساکر نصرت یزك اوزبك باصناف مضاعف خراسانیان بودند ونیزبسان دریای پر موج فوج فـوج ازعقب بکومك میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند وپریشان وبیسامان هرطایفه بطرفی از اطراف ولایات خراسان شتافتند اما امیرذوالنون که‌زبان حال وقالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که **بیت** نه بیند زمن‌دشمن بدگمان ✿ بجزروی شمشیر وپشت کمان مانند شیرژیـان‌گاه بر میمنه وگاه برمیسره حمله‌میکرد واززخم‌تیغ‌وخنجرخاك معرکه بخون پردلان‌رنگین ساخته بنهایت جلادت‌بجای‌میآورد آخر الامراوزبکان ازاطراف وجوانب درآمده آن شهسوار میدان پیکار راازاسب پیاده گردانیدند وخواستند که‌دست وگردن بسته نزدخان برنـد امیر ذوالنون تن بعجز درنداد وبدستور جنك‌میکردتاشهید شد اماامیر شیخعلی‌طغائی باجمعی‌دیگر ازمتعینان خراسان اسیرسرپنجهٔ تقدیرگشت وسپاه قدر قدرت اوزبك تـا حدود تقوز رباط گریختگان راتعاقب نموده آنمقدار غنیمت گرفتند که‌بنان بیان از ازاحاطه کمیت آن‌عاجز است وقلم‌دوزبان ازتعداد اندکی از آن قاصر **مصراع** عاجز است‌از شرح آن‌انشاء قلم (والله تعالی بحقایق الامور اعلم) .

گفتار دربیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام وعساکر خراسان ووصول رایات نصرت‌نشان محمدخان بالنك کهدستان

چون ازمهب عنایت حق عزوجل درمیان رباط امیرعلیشیر ومنزل مرل نسیم فتح

وظفر بر شقهٔ علم محمدخان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان بااکثر امرا ولشکریان بمقتضا کلمهٔ (الفرار ممالایطاق) عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید وسیدعبدالله میرزا باجمعی ازامرا بمشهد مقدسه رفته بکمک میرزا پیوستند وعبدالباقی میرزا وامیر محمدبرندق برلاس درحدود سبزوار باابن حسین میرزا ملحق گشتند وسلطان بدیع الزمان میرزا بظاهردارالسلطنه هراة شتافته آن شب درباغ نو منزل گزید ولحظهٔ غنوده مع سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زدمتوجه حدود قندهار وزمین داورشد ومظفر حسین میرزا درجوف لیل بهراةدرآمده بباغ شهرخرامید وشیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمدالتفارانی وامیر غیاث الدین محمد بن امیرجلال الدین یوسف الرازی وقاضی اختیارالدین حسن را طلبیده درباب محافظت هراة ازایشان استمانت جست جوابدادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام ما فایدهٔ مترتب نمیگردد ومظفرحسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر باین بلده در نیامدند اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبك مقاومت توان نمود بنا بران آن شاهزادهٔ عالیشان بصد هزار درد و داغ وداع ملك ومال ومادر وعیال کرده بعد ازدمیدن صبح باجمعی ازخواص و ملازمان از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و ازراه ترشیزروی توجه باستراباد آورد وصباح روز جمعه هشتم محرم الحرام ساداة وقضاة واکابرواعیان هراة درمدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده درباب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت درمیان انداختند خواطر اکابر و اصاغر برسلوك طریق اطاعت وانقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تاعرضه داشتی مشعربآینمعنی درقلم آورد وآن نوشته را مصحوب برادر زادهٔ مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند ومولانازاده متوجه گشته درسرخیابان غارت یافت وپیاده وعریان نزدیك بتقوز رباط خودرا بمحمدتیمورسلطان رسانید وکیفیت حال عرض کرد محمد تیمور اورا نزد پدرفرستاد ومحمدخان شیبانی بعد از اطلاع برمضمون عریضهٔ هرویان درآخرهمان روز النك کهدستان را مضرب خیام دولت اقبال ساخت و وخاطر برسلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت وکامرانی برافراخت (سبحان من لایجزی فی ملکه الامایشاء وهوتؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء)

ذکروصول اکابر واشراف هرات بملازمت محمدخان شیبانی بعد از سلوك دروادی حیرت وپریشانی

درروز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هراة ازبیم سیاست محمد خان دروازه های شهررا مانندابواب فرح وسرور برروی خود بسته درکمال حزن واندوه بودند و

لشکر قیامت اثر اوزبك درمحلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته وغارت و تاراج مینمودند امری درغایت غرابت دست داد وقتل طائفهٔ ازسپاه ماوراءالنهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معزالدین حسین شبانکاره وخواجه شمس الدین محمدمنشی وبعضی دیگر ازملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکهٔ مرل گریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند درچاشتگاه آنروزخیال فرارنموده جهة مخلص خود حیلهٔ اندیشیدندمسلح ومکمل براسبان بادرفتارسوارگشته آوازبرآوردند که دولت دولت کپك میرزا است وبهر کس که دوچارخوردند گفتند که اینك محمد محسن میرزا بالسپاه بسیار در رسید وبعزم رزم وپیکار متوجه پادشاه اوزبکان گردید رنود و اوباش هراة که اینخبر شنیدند مانندتیر که ازخانهٔ کمان برآید ازدروازههای شهر بیرون جستند و از لشکریانیکه در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قرب سیصد کس بقتل رسانیدند وبعد ازساعتی کذب آن خبر بیقین پیوسته جهة کشته شدن آنجماعت دغدغهٔ خواطر اکابر واصاغرروی درازدیادنهاد وخلایق در بحرحیرت افتاده قولفل حزون و اندوه درفضاء ضمیر برنا وپیر بار بگشاد سادات وقضاة وعلماء وعامه رعایا وکافه برایا آنشب درکمال الم وملال بسر بردند ودرلجه تحیر و تفکر سرگردان بوده برای مخلص خویش هردم اندیشه میکردندصباح روزشنبه برادر مولانابنائی ازاردوی آنسالك طریق جهانگشائی بهراة رسید ونشانیکه منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام وقاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بحدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشا منهزم گردید وامیرذالنون ارغون کشته گشته شیخ علی طغائی اسیرسرپنجهٔ تقدیرشد و ماالنك کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند نهمت برترفیه حال عامه سکنهٔ بلاد خراسان گماشتهایم میباید که چون نشان برسدمستظهر ومطمئن خواطربوده بدرگاه عالمپناه شتابند وهرکس را ازاشراف واعیان مصلحت دانند همراه آورنداکابر هراة بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام واحسان خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام وعمده اولاد امجاد خیرالانام امیرکمال الدین عطاءالله الحسینی وامیر عبدالقادر وامیرغیاث الدین محمدبن امیر یوسف وسیدصدرالدین یونس وقاضی اختیارالدین حسن وقاضی صدرالدین محمدالامامی وسیدرضی الدین عبدالاول و خواجه جمال الدین عطاءالله وخواجه نظام الدین عبدالحی صاحب عیار متوجه النك کهدستان گشتند وچون نزدیك بمعسکر نصرت اثررسیدندمولانا نظام الدین عبدالرحیم ترکستانی که دربارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بی نهایت داشت وخواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بامراشراف دیوان مشرف بودآن فرقهٔ واجب التعظیم را استقبال نمودند ودریکی از خیام فرودآورده پادشاه را آگاهی دادند محمدخان حکم فرمود که نخست کمیت مال امان و پیشکش و ساوری هرویان را

قرار دهند آنگاه اکابر واشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانند ومولانا عبدالرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت وشنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صدهزار تنکچهٔ یکمثقالی که هر تنکچه از آن در آن اوان بشش دینار کپکی جاری بود سرانجام نمایند واکابر عظام وسیورغالداران بتمام مبلغ بیست هزار تنکچه جهة پیشکش خاصهٔ خان فرود آوردند وپانزده هزار تنکچه مولانا عبدالرحیم را خدامت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت وجهانبانی را بحضور سلاطین عظام وامراء کرام مثل محمد تیمور سلطان وعبیدالله سلطان وحمزه سلطان و مهدی سلطان وجان وفا میرزا آراسته اکابر واشراف را بار داد واکثر جماعت مذکوره میان خوف ورجاء بدان خرگاه سپهر انتما درآمده سلاطین و امرا بتعظیم ایشان قیام نمودند وخان رخصت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان وفامیرزا بمنصب حکومت وداروغگی هراة مفتخر وسرافراز گشته همراه اکابر متوجه شد وجهة سرانجام سایر مهام مولانا عبدالرحیم توجه کرد وجان وفامیرزا درمنزل اولاد امیر غیاث فرود آمد ومولانا عبدالرحیم در خانهای بالای دروازهٔ خوش نزول نمود .

گفتار دربیان درآمدن وزراء عظام ببلدهٔ فاخره هراة وذکر شمه از شدة مطالبات وصعوبت وقایع وحالات

چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت واقبال از مطلع آمانی وآمال محمدخان شیبانی طلوع نمود ودارالملك بلاد خراسانرا که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود وهست وتسخیر فرموده وکلام حکمت انجام (لاملك الا بالرجال ولا رجال الا بالمال) را مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال وجهات غایبی وآنچه اکابر قبول نموده بودند گماشت وخواجه کمال الدین محمود وخواجه ابوالوفا که بخواجه خرد مشهور است باطایفهٔ از تحصیل داران و لشگریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام به دارالسلطنه هراة درآمدند وتحصیلات نوشته به تشدد تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند ودرعرض یکهفته بحصول موصول گردانیدند وجهات ومتملکات ظاهری ازواج طاهرات وبنات مکرمات خاقان مغفرت صفات ومتعلقان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان را بتمام گرفته آنجماعت را باردوی همایون فرستادند وایشان بعزملاقات خانی فایز شدن مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزادهٔ خاقان فردوس مکان ومنکوحه مظفر حسین گورکان بود درنظر محمدخان مستحسن نموده و جوبای امر مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفرحسین میرزا قبل ازاین تاریخ بدو سال مرا طلاق داده بود وجمعی از اهل دیانت برطبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآئین شریعت غرا در سلك ازدواج خان انتظام یافت ومهرانگیز بیگم که صبیهٔ صلبیه مظفرحسین میرزا بود و از ستیز عظمی مشارالیها در وجود آمده بود عبیدالله سلطان

بحبالهٔ نکاح در آورد و محمد خان بقیه حجله نشینان تتق عصمت را باز بشهر فرستاد و جهة مطالبه ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرد و آنمقدار لئالی آبدار و درر شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر و طلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانهٔ خیال هیچ پادشاه بااستقلال نمی گنجد و ازجهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشهٔ فراوان بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبك هریك ازمتولیان خراسان را ببهانهٔ گرفته درتعذیب وشکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیة (ان الملوك اذا دخلوا قریة افسد وها وجعلوا اعزة اهلها اذلة) بابلغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال حقارت واذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلك اسیر درگذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان بیرحم اسیر گشته در تعذیب بودند وزهره جبینان حجلهٔ عفت ازعقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند **نظم** علم زد آتش ظلم اندر آن بوم ٭ جهان تاریك شد از آه مظلوم برآمد ناله و شیون ز مردم ٭ نبود آنقوم را اصلا ترحم بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آنشدة تسکین یافت وانوار امن وامان بروجناب روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم درمسجد جامع دارالسلطنه هراة خطبه بنام ابوالخیرخان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرمود ولقبش را امام زمان وخلیفة الرحمن برزبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضاء علوهمت فرمان داد که نیم دانك برتنکجات سابقه اضافه نمایند وچون بسکه همایون زیب وزینت یابد هریك را بشش دینار کپکی جاری دانند و تنکجات یکمثقالی سابقه را به پنج دینار ستانند در خلال این احوال بعضی از وزراء و مردم تازیك که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند و از بیم حیف و تعدی اوزبکان درجبال حدود هراة تحصن جسته ازغایت خشیت لحظه بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان اماطلبیدند و فرامین مطاعه درباب استمالت آنجماعت صادر شده همکنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند ازآنجمله خواجه معزالدین حسین شبانکاره و مولانا حاجی محمد قهستانی برمسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر دیوان املاك واسباب غایبی شدند واز اولاد عظام سیدغیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کرد وامیر سلطان محمود روی بتکفل مهمات جان وفا میرزا آورد .

ذکر تسخیر قلعه اختیارالدین وحصار تیره تو

چنانچه ازضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیارالدین را بامیر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر ساربان جنید مفوض

گردانیده بود ودروقت توجه بمرلحرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیك بن میرزا سلطان ابوسعید را بارقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت درآنقلعه گذاشت واز معرکهٔ مرل امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی ازافراد اجناد که مجال فراریافته بودند بحصانت آنقلعه التجا نمودنـد وایضا صـاحب السیف والقم خواجه جلال الدین میرکی بآنحصار رفته بود ومهد علیا خدیجه بیگی آغـا نیز از تشدد محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون اینجماعت از سطوت ازبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند باوجود آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کـرده شد رسیده بود درمحافظت آنقلعه ازخود بتقصیر راضی نمیشدند ومحمد خان بهمگـی همت متوجه فتح آنحصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیرعـاشق محمد کـوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت خـدام بـارگـاه سلطنت ایمن گردانیده بایـان آورند وچون نتیجه برآمدشد سفراه‌ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان آهنین‌چنك آغازکندن نقب کردندوچون سه‌چهار روز بآن کارپرداختند قواعد برجی که‌بجانب باغ شهر است مجوف گشته‌میل بانهدام نمود وازمشاهدهٔ آن‌انکـسار ارکان ثبات وفرار ساکنان آن حصار متزلـزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند وبجان‌امان طلبیدند وحسب الحکم‌مولانا عبدالرحیم بدرقلعه رفته هردوعاشق محمد وشیخ‌عبدالله وخواجه میرکی بایان آمده و مولانا عبدالرحیم قواعد عهدوپیمان رابایمان موکد گردانیه واز قبل خان سوگندان برزبان آورد که‌چون قلعه راتسلیم نمایند هیچکس بجان ومال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیـارالدین بعضی باختیار و زمرهٔ باضطرار ازمضیق حصـار بیرون خرامیده هردوعاشق محمد وشیخ عبدالله مواخذ گشتند واموال وجهات خود را فرود آورده بجان امان‌یافتند وعاشق محمد کوکلتاش درخراسان توقف کرد وعاشق محمد ارغون وشیخ عبداللهبکاول روی بملازمت بدیع‌الزمان میرزا آوردند وخواجه جلال الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال‌الدین‌محمود که‌از قرابتانش بود بی‌شایبه‌تنقیص نجات یافتواز روی پوشان سراپرده عصمت کابلی‌بیگم را قنبرمیرزا کوکلتاش بحباله نکاح درآورد وعندلیب راتیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد وکوتوالی قلعه اختیارالدین بپهلوان درویش‌محمد تعلق گرفته جان‌وفامیرزا نیز ازبیرون درب خوش بدانجا نقل کرد ومتوطن شد وچون خاطرخطیر محمدخان شیبانی از جانب حصـار اختیارالدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تورا که‌درتصرف امیرزین‌الدین‌علی بود پیش نهاد همت ساخت وبا اعاظم امرا وارکان دولت قرعه مشورت درمیان انداخت وبنابر آنکه آنحصاراز بدایع صنایع آفریدگاراست وگرفتن آن بجنك بیرون ازحیز مکنت ملوك‌ذوی الاقتداررای‌همکنان برآن‌قرار یافت که‌بارسال رسل ورسایل امیرزین‌الدین

علی را بملازمت آورند وخواجه شمس‌الدین محمد منشی که باآنجناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره‌تو منعطف گردانید وبعد از وصول خاطر امیرزین الدین علی را بغلاظ ایمان وتاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید وجناب امارتمآبی مقالید قلعه وذخایر تسلیم خدام پایه سریرسلطنت مصیر کرده اموال خاصه خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد واز سایر تعرضات ایمن گشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبد الرحیم و کیفیت سلوك او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف

مولد ومنشا مولاناعبدالرحیم صیرانست که داخل قصبات ولایت ترکستان است واو در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد واز آنجا بهراة آمده ودردرس بعضی ازاکابرعلما روبکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی واستعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت علیم‌علی‌الاطلاق ابواب‌علم ودانش برروی روزگارش نگشود مثنوی که حاصل کند نیکبختی بزور ✿ بسرمه که‌بینا کندچشم‌کور توان‌پاك‌کردن ززنك‌آینه ✿ ولیکن‌نشایدزسنك آینه طرفه تـرآنکه بمجرد اندك مسئلهٔ که ازهرجا مولانا عبدالرحیم‌را معلوم شد خودرا فاضل‌کامل تصور کرده چون ازخراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهرساخت‌که در بلدهٔ هراة بدرس هرکس ازعلما شتافتم خودرا ازوی داناتر یافتم بعضی از تـرکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند وجمعی که عقل‌داشتندمنشاآن دعوی را حمل برخبط دماغ‌کردند ودروقتیکه محمد خان شیبانی برزین ملك ستانی نشسته بحدودترکستان رسیدمولانا عبد الرحیم بخدمت آستان‌سلطنت آشیان رفته منظور نظرعنایت‌گردید وصـاحب منـصب صدارت گشته پایهٔ قدرومنزلتش‌صفت‌ارتفاع پذیرفت وروزبروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر ازپیشترشده درجمیع امور ملکی ومالی دخل‌کردن‌گرفت واوشخصی بودبغایت منقلب‌الاحوال ومختلف‌الاقوال علامات بیوست دماغ وسوداویـت مزاج در گفتـار و کردارش پیدا وامارت قلت فهم وسخافت‌رای‌درحرکات وسکناتش هویدا **نظم** دماغی داشت از افیون مشوش ✿ ازآن روقول وفعلش بود ناخوش زطور عقـل فعلش دور بودی ✿ زقولش راستی مهجوربودی راقم حروف‌بکرات ازوی استماع نموده کـه میگفت اگرعقل مرا با عقول تمام عقلا بسنجند برهمه فایق می‌آیم ودانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابوعلی‌سینا زنده‌شوددرحین مباحثه اورا الزام می‌نمایم گاهی برمسند حکومت وعظمت نشسته اصلااصحاب‌علم وفضیلت را تعظیم ننمودی واحیانا جهت‌تمشیت

جزئی‌مهمی توی پیراهن‌سوار شده دربازارها سیرفرمودی‌درمجلس شریف‌اکابرواشراف بیدهشت پیراهن وتنبان پوشیدی وبمجرد اندك سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش برزبان گذرانیدی اما پیش خان هیچکس راغبت نکردی ودرمنع از ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای‌آوردی **القصه** چون تسخیر دارالملك خراسان محمد خان را میسر گشت سادات ومشایخ وقضاة وعلماوسایر ارباب عمایم را طوعاً اوکرها درسرانـجام مهام خود رجوع بمولانا عبدالرحیم می بایست‌نمود وجناب مولوی درمرتبه اول‌چنانچه مذکور شد پانزده‌هزار تنکچه یکمثقالی‌ازآنجماعت طمع کرده آنوجه رابحصول‌موصول گردانید وبعد ازآن هرکس ازوی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طالب میفرمود و مشکلترین اموری که درآن اوان جمهور طوایف انام را پیش‌آمدآن بودکـه نسیان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم بمثابهٔ غلبه داشت که اگرفی‌المثل عزیزی ده روز متعاقب او را ملازمت کردی وهرروز تحفهٔ لایق وتبرکی‌مناسب‌بنظرش‌آوردی درروزیازدهم چون اورا دیدی بازپرسیدی که‌وی‌چه کس است‌ومولانا عبدالرحیم دراوایل حال شیخ‌الاسلام را فی‌الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمی‌نمود اما چون آن زمره در مجلس خانی‌آغاز آمدشد فرموده راه سخن یافتند نسبت بـهمه ایشان فراخور قدر ومنزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجا آورده مناصب مناسب جهة هریك تعییـن کرد وبمقتضاء اشارت خانی ازجناب شیخ‌الاسلامی التماس نمودکه بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید وامر جلیل‌القدر نقابت راباامیرنظام‌الدین عبدالقادر تفویض فرمود واقضی القضاتی ممالك خراسان علاوه.آن منصب گردانید و قاضی اختیارالدین حسن و قاضی صدرالدین محمدالامامی‌رانیز بقاعدهٔ‌استمرار متصدی فیصل قضایاء شرعیه‌ساخت وامر احتساب را بلا مشارکت غیری به سیدصدرالدین یونس مفـوض داشت وتدریس مدارس خاقان منصور را باامیربرهان‌الدین عطاءالله‌وسیدصدرالدین ابراهیم وسید زین العابدین مرتاض وخواجه عمادالدین عبدالعزیز ابهری متـعلق‌گردانید ورقم عزل بـر صحیفه احوال دیگرمدرسان آن بقاع که درزمان واقف منصـوب گشته بودندکشید و نسبت بارباب مناصب سایربقاع خیرهمین عمل‌بجای‌آورد وصدور بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین گورکان‌را درملازمت خویش بازداشته فـرمان دادکه بـدستورسوابق ایام مهام اوقـاف را بکفایت اقتران‌دهند اما اینجماعت را تکلیفات نالایق کرده‌هرلحظه به خلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه‌مینمود وباوجود آنکه بواسطه گفت وشنودبعضی از مغادیم دانسته بودکه‌امیر سلطان ابراهیم‌الامینی ومسود اوراق ازسایر امـاثل و اقران امتیاز تمام دارند درآن اوقات چندان محنت و مشقت متوجه مـا گشت که شرح آن بنوشتن وگفتن راست نیاید ازجمله‌آنکه در مبادی احوال که مولانا عبدالرحیم از پشت دروازه خوش پایان آمده در منازل جان مزید میرآخور که نـزدیك بـدروازهٔ مذکور است منزل گزید روزی امیرسلطان ابراهیم ومحرر حـروف ومولانا غیاث-

الدین جمشید جلال‌را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما الجه گرفته‌اند شصت سر ستانده دروجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنگچه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد جواب گویند وما انگشت قبول بردیده نهاده چون روز بیگاه بود و ازجنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل‌خودببریم‌وقسمت کرده بها جواب گوئیم این‌ملتمس درجهٔ قبول نیافت ومابناکام عوض عصاهائیکه بتکلف درایام صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندانرا درپیش انداختیم ومتوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل ازآن بچند روز مارا در کسوت تجمل واعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند بآنحال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم وابن‌ضعیف را نیزخنده گرفته مولانا غیاث‌الدین جمشید گریان‌شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جوابداد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که درزمان اوزبك شبانی کنیم اما نمیدانستیم که درمیان بازار خوش باین امر مامور خواهیم گشت **نظم** زروزگار همین حالتم پسندآمد ✿ که خوب وزشت وبد و نیك درگذردیدم براین‌صحیفه مینا بخامه‌خورشید ✿ نگاشته سخنی‌خوش بآب زردیدم که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر ✿ مباش غره که از توبزرك تردیدم و بعد از آنکه هریك ازصدورومباشران اوقاف مولانا عبدالرحیم را بدانچه توانستند ازنقد و جنس‌خدمتکاری‌نمودندامیر صدرالدین‌سلطان ابراهیم وابن ضعیف را مواخذه نموده‌مبلغ بیست هزار تنکچه شش دیناری طلب‌فرمود وپس ازگفت وشنود بسیاروتضرع وزاری بیشمار مهم برآن قرار یافت که سیزده هزار تنکچه ازخاصهٔ مادوکس و جهات سایر صدور و مباشران اموراوقاف گرفته زیاده تعرض‌نرساند وحال‌آنکه‌درآنزمان‌بواسطهٔ غارت وتاراج نه هیچیك از ما مالك پنج تنکه نقد نبودیم ومع ذلك بعنایت الهی در عرض‌پنج‌ششماه آن‌مهم بفیصل‌رسیدوجناب‌مولوی‌درآن‌اوقات‌ممالك‌خراسانرادرمیان‌اولاد خود منصوروقاسم‌ویوسف‌تقسیم‌نمودوفرمود که‌ازحاصل‌آن‌ده‌دوجهت‌رسم‌الصدارة گیرند وده‌یك برسم‌التحصیل‌و باوجوداین‌ظلم درهرچند روزبهانه هاپیدا کرده براوقاف‌حولات مینمود و ازواقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم‌راتبه‌وصادروواردازخوانق‌وارباطات ومزارات متبرکه برافتاد وچون بخلاف قاعده زمان تیموریان‌درآن اوان مال‌وجهات و اخراجات‌برموقوفات‌حواله‌کردندنقصانی‌تمام بحاصل وقف‌راه‌یافته‌بقاع خیرروی‌بویرانی نهاد وبناپر اقتضاء حکمت‌الهی تاغایت که‌تاریخ هجری‌بسنهٔ تسع‌عشرین وتسعمائه‌رسید هیچ‌صاحبدولتی راتوفیق رفیق نگشته که‌درباب تعمیروترویج بقاع ومعموری‌وآبادانی اوقاف سعی نماید انشاءالله تعالی من‌بعد بیمن کمال معدلت ونصفت سعادتمندی که باعث برتألیف این‌اجزا توجهٔ خاطر ستوده مآثر اوست ابواب این‌مراد برروی امید اهل فضل ودانش برگشاید (والتوفیق من‌الله‌تعالی وهوالقادر علی مایشاء)

ذکر پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر وشهیدشدن آن دو برادر بنا براقتضاء قضاء مالك الملك اکبر

فریدون فراسکندرتهور ✿ معین الدین ابوالمحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت وانصاف موصوف ومشهور وازلوازم جور واعتساف بغایت مجتنب ومهجور انوارعنایت ازلی ازلقای مشتری سیمایش ظاهروپیدا وآثار سعادت لم‌یزلی ازناصیهٔ عالم آرایش روشن وهویدا رأی مشکل‌گشایش درسر انجام‌امور مملکت مقرون بصواب وتدبیر صوابنمایش درتشیید قواعد سلطنت دستورالعمل سلاطین کامیاب بیت زرای روشنش گیتی پرازنور ✿ زتدبیرش تمام‌ملك‌معمور وچون پادشاه‌عالیجاه درزمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مروشاهجهان‌پرداخت بواسطهٔ وفورمعدلت واحسان باندك‌زمانی آن مملکت رامعمور وآبادان ساخت‌ودرآن اوان که‌ابوالفتح محمدخان شیبانی‌ولایات ماوراءالنهر رامسخر گردانید ابوالمحسن میرزااز کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ‌سرخس را بحال‌عمارت باز آورده بعضی از ذخایر ونفایس اموال رابدانجا رسانید ودراوایل سنهٔ ثلث عشروتسعمائه که سپاه اوزبك بدیار خراسان درآمد آنحضرت اورق خود را درآنحصار استوارمضبوط ساخته لواء توجه‌بصوب مشهدمقدسه رضویه برافراخت‌محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر خود را باقدام تعظیم واجلال‌استقبال فرمودو بلوازم طوی‌وپیشکش پرداخته ببسط بساط عیش‌وانبساط اشارت‌نمود اقداح ارغوانی ازدست ساقیان گلعذار دایرگشت ونواء مغنیان‌طرب سازوالحان مطربان خوش‌آواز ازعشرتخانه ناهید درگذشت نظم شکر لب مطربان نغمه‌پرداز ✿ گهی ازحسن‌سازو گه زآواز بهرمجلس نوائی می‌سرودند ✿ نشاط می‌پرستان میفزودند در آن اثنا گریختگان معرکه مرل متعاقب ومتواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض گردانیدند ومیرزا ابوالمحسن وکپك‌میرزا بعداز شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر واستمالت بهادران صفدرمشغولی کردند وایلچیان قمرمسیر جهت آن مهم روی‌باطراف بلادخراسان آوردند باندك‌زمانی جمعیت تمام درسایهٔ علم آن دوبرادر عدالت شیم‌بوقوع انجامید وسپاهی جنك‌جوی‌درشت‌خوی بایراق‌بسیار وسلاح بیشمار آمادهٔ جنك‌وپیکار گردیدچون‌محمدخان شیبانی ازاینمعنی خبریافت عنان‌بکران بصوب دفع‌ایشان تافت ومحمد تیمور سلطان وعبیدالله سلطان باین خدمت مامور گشته باجنود نامعدود وعساکر نصرت مآثر بیت سپاهی‌همه‌پردل‌وکینه‌جوی ✿ بمیدان‌مردانگی رزم‌جوی اعلام‌نصرت اعلام‌بصوب مشهدمقدسه حضرت‌امام علیه‌الصلوة والسلام‌برافراختند وبرسبیل ایلغاروجناح استعجال طی‌مسافت کرده‌دومنزل‌رایکی‌ساختند ابوالمحسن‌میرزا ومحمدمحسن میرزا چون‌خبر توجه اعداشنودند امراء عظام راطلبیده درباب‌مدافعهٔ آن

حادثه مشورت نمودند امیر مبارزالدین محمد ولی بیك باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمدخان شیبانی اکثر سالکان مسالك پهلوانی را در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خود با اندك مردمی در النك کهدستان ایستاده بنا علی هذا مناسب چنان مینماید که ما با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیرجاده دو اسبه ایلغار نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بیاد حمله آتش جنگ برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر برزبان آوردند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابوالمحسن میرزا با اُورق و طایفهٔ از سپاه بحصار کلاة رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیهٔ لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بمدافعهٔ اعدا پردازند تا به بینم که از غیب چه سانح گردد و جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملك بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بر کشائیم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسرحد زوال رسیده بود از موضع سنك بست بیجهت مراجعت فرمودند و خواطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل متبرك بدفع سپاه اوزبك پردازند از آنجانب تیمور سلطان و عبیدالله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند از سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده باردیگر بر جناح استعجال روان شدند و در صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپك میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از بادهٔ شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبهٔ خمار خیال مجلسی دیگر بر لوح ضمیر مینگاشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و مکمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف طرق انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان روزگار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و منتظر حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان رزمخوی اسب جلادت برانگیخته در میدان کین تاختند از فور صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه سپرهای زرنگار و لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده دیدهٔ مردان خیره گردید **نظم**

پیوست بچرخ کرد لشکر ☼ بربست نقاب مهرانور ازهرسپری ولیك آنروز ☼ شدقبه چومهر عالم افروز تیغ یمانی آغازسر افشانی کرده مرغ روح انسانیرا از تنگنای قفس بدن‌فانی برپرانید وعقاب تیرتیز پرازآشیان کمان پرواز نموده مغز سرگردان وسرورانرا طعمه گردانید نیزهٔ خطی خط (کل‌من‌علیهافان) برناصیهٔ احوال پیر وجوان ثبت نمود وتیغ‌زمرد پیکرازخون پردلان برنك یاقوت احمربرآمده ریك بیابان را گونهٔ لعل ومرجان‌کرامت‌فرمود **نظم** ازشعلهٔ شمع‌هرسنانی ☼ شدسوخته جان پهلوانی ازعکس زمین که‌غرق خون بود ☼ فیروزه چرخ‌لعل‌گون بود محمد محسن میرزا که از وفورشجاعت ودلاوری‌داستان‌هفت‌خوان اسفندیار رامعتبر ندانستی‌وبوقت پیکار وتیغ گذاری بارستم دستان وسام‌نریمان مقاومت توانستی درآنروز باطایفه ازخواص خود که‌هر یك‌شیر بیشه‌هیجا ونهنك دریای‌دغابودند برصف اعدا تاخت وبهرحمله مبارزیرا برخاك هلاك انداخت هرپهلوانی که‌با آن‌خسرو پیلتن‌درآویخت اگرخود کوه‌آهن‌بود ازهم فروریخت وبرهرصف که‌آن‌پادشاه دشمن شکن‌متوجه گشت اگرهمه سدسکندر بود اجزایش از یکدیگر بگسیخت **نظم** چوآن شیردل سوی میدان‌رسید ☼ بهرحمله پیلی زهم‌بردرید بهرصف که‌آن‌پیلتن رونهاد ☼ زخون یلان خاك رارنك داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایدهٔ بر آن کشش و وکوشش مترتب نگشت‌وشکست برسپاه خراسان افتاده مهم‌از حیّزتدبیر برناو پیردر گذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که‌سالها در سلك محرمان خاقان منصور منتظم بود وبمنصب مهرداری قیام مینمود باجمعی کثیر از رؤساء لشکر شاهزادگان اززخم تیغ وتیر اوزبکان برخاك هلاك افتاد وبقیةالسیف روی‌بوادی فرارآورده‌محمد تیمورسلطان وعبیدالله سلطانراصورت‌فتح ونصرت دست داد وسپاه‌ظفرپناه‌ماوراءالنهر ازروی ستیز وقهر شاهزادگان رادرمیان گرفته هردورا اسیر سرپنجه تقدیر ساختند ودست بسته پیش‌سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن‌دوخسرو مشتری ماهیت راازپای درانداختند **نظم** فلك راسرانداختن شدسرشت☼ نشاید کشیدن سرازسرنوشت نه پرورد کس راکه آخر نکشت که‌درمهر نرمست ودرکین درشت

ذکر شمه ازستیز وآویز میرزا ابن حسین‌والتجا کردن او بدرگاه فرمان فرمای مشرقین

شاهزادهٔ سعادت انتماابن حسین‌میرزا اگر چه‌بحسب سن‌از اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود امادر میدان جلادت وبهادری گوی‌مسابقت‌ازاخوان واقران میر بود وآنحضرت بعداز استماع واقعه خبرمرل بخیال بخت آزمائی ونیت کشورگشائی برزین ملك‌ستانی نشسته ازولایت قاین که‌سیور غال‌اوبود بجانب نیشاپور وسبزوار توجه

فرمود وامیرمحمد برندق برلاس وعبدالباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام درظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و بس از شهادت ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا سیدعبدالله میرزا وجمعی کثیر ازلشکریان وامرا بدانجانب شتافته مکنت وعظمت ابن حسین میرزا مضاعف گردید محمد تیمور سلطان وعبیدالله سلطان چون از جمعیت ابن حسین میرزا وداعیه جهانبانی آن شاهزادهٔ مظفرلوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایهٔ سریراعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند وابن حسین میرزا از توجه اعدا مطلع شده موضع یکدررا معسکر گردانید ودل بر محاربه ومقاتله نهاده مستعد جنگ وپیکار گردید بعداز تقارب فریقتن وتساوی صفین صدای کوس حربی نمونه صور اسرافیل درقالب جهان دمید وصوت کرونای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاك رسیدا فواج آن دولشکر مانندامواج بحر اخضر درجوش آمدند ودست بتیر و کمان وسیف وسنان برده خروش برآوردند سهام چهار پراز آشیانه کمان گردان صفدر چنان وچندان درپرواز آمد که نقاب کحلی بررخسار آفتاب بست وپیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجر گذار دوری جسته مانندبند پیر بردل جوانان نشست شعله سنان بسان برق لامع خرمن حیات میسوخت وفروغ خنجر چون صاعقهٔ ساطع نایره بیداد می افروخت ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می غرید وبزخم شمشیر خون فشان سینه وپهلوی پهلوانان میدرید ولشکر قیامت اثر اوزبك مثال پلنك زود آهنك بصرصر جلادت آتش جنك می افروختند و بخدنك خارا گذار عقد ثریا برکمر بند جوزا میدوختند ودرآن روز در مبادی احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسرهٔ سپاه مخالف را ازپیش برداشت وعبیدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون قلب منقلب نشده بودونوبت دیگر لشکر اوزبك درظل رایت محمدتیمور سلطان وعبیدالله سلطان جمع آمدند و بیکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان باولجه مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد ازآنکه بدیدن پیکر فتح وظفر امیدوارشده بود شکست یافت ودل از ملك ومال بر گرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا وسید عبدالله میرزا با بسیاری ازاعیان امراء خراسان درآن معرکه بقتل رسیدند وامیرمحمد برندق برلاس با فوجی دیگراز رؤسای سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعدازفراراز آن معرکهٔ خونخوار بتلقین ملهم غیب والهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح (مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح) عملنموده بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا ازطوفان نوأیب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم وبمقتضای فحوای (انی تارك فیکم الثقلین) بسایهٔ عنایت مهرسپرفتوت پناه میباید جست تاازتاب آفتاب حوادث خلاص شده بغایت عاقبت فایز گردیم واین معنی را بابعضی ازخواص که همعنان شاهزادهٔ فریدون فراز معرکهٔ یکدر بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند

که چارهٔ کار منحصر در امضاء این عزیمت است واستظلال بظلال رایات همایون‌فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت‌لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی درحرکت آمد وبعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه شرف پابوس که نهایت تمنای پادشاهان کشور گشا همان تواند بوددریافته بغایت عنایت نواب کامیاب شاهی مفتخر ومباهی شد وبانعام تاج زردوزی وخلعت خاص واسبان تازی نژاد ونقود نا معدود مخصوص گشته بقیهٔ ایام زندگانی دردولت وکامرانی بسر میبرد ولاعجب‌فنظم

بر ین آستان‌هر که سایدجبین ❊ باقبال ودولت شود همنشین که آمدبـر ین درزروی نیاز❊ کەدرهردوعالم نشد سرفراز

ذکر بعضی ازحوادث‌خراسان‌که تعرض بدان واجب است نزد مورخان

چون دست قدرت مالک‌الملك‌علی‌الاطلاق عزشانه خلعت بابهجت (والله یوتی‌ملکه من‌یشاء)برقامت‌قابلیت محمد خان شیبانی مرتب‌ساخت وبصرصربی نیازی خرمن‌جمعیت اولاد والانژاد خاقان منصوررابر یشان‌گردانیده هریك ازایشان را بکشوری‌انداخت محمد خان بلوازم شکر وسپاس ملك ملك بخش‌پرداخته هریك از امـرا وسران سپاه را بمنصبی‌لایق نوازش نمود ودرباره‌محمد تیمورسلطان وعبیدالله‌سلطان‌که درمعرکه شاهزادگان عالیمکان غایت‌شجاعت وجلادت بتقدیم رسانیده‌بودند انواع انعام واحسان فرمود چنانچه سابقا مسطور گشت‌منصب حکومت و داروغه‌گی هراة بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آنخطه بخواجه ابوالوفا که اورا خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت بقم چهره روی بداروغگی ولایت‌فوشنج‌اوردوسیدهادی‌خواجه که پسرعمه خـان‌بـود در مشهـد مقدسه علم امـامت مرتفع‌کـرد ولایت سبزوار متعلق بزمش‌بهادر گشت‌وعلمریاست‌قنبربی‌درمرو شاهجهان ازایوان‌کیوان درگذشت میرمحمد صالح درجام ورای بی درباخرز بفرمانفرمـائی قیام نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی برروی خودگشودزمام حکومت بلخ‌بقبضهٔ‌اقتدار خرم شاه سلطان‌که‌خواهرزادهٔ ظهیرالدین میر بـابر میرزا بود درآمدومقررشدکه قنبر میرزاکوکلتاش درآن ولایت درخدمت شاهزاده بوده‌بسرانجام مهام‌ملك ومال قیام نمایـد وسلطنت سمرقند نامـزد محمد تیمور سلطان‌شد وعبیدالله سلطان‌بدستوروالدماجد خوددر بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیرخانی ازامثال این امور فراغت یافت خیال‌تسخیر قندهارنموده عنان یکران بدانطرف تافت‌بعد از وصول بحدود آنولایت اولاد امیرذوالنون شجاع بیك و محمد مقیم ایلچیان‌سخندان باپیشکش‌فروان‌بآستان سلطنت‌آشیان فرستاده‌اظهاراطاعت وانقیاد نمودند و خطبه وسکه رابنام والقاب خسرو کامیاب مزین ساخته بادراك شرف ملازمت وعده فرمودند ومحمدخان ازایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد

ودرخلال این احوال امیر مبارزالدین محمدولی بیك روی بدرگاه خان عالیجاه آورد شرح این سخن آنکه قلعهٔ طبس درزمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمدولی بیك میبود ودر آن حصار استوار ازقبل جناب امارت مآب امیر تروی بابا که درسلك نوابش انتظام داشت حکومت مینمود وچون در نواحی مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا وکپك میرزا جام شهادت درکشیدند وازدست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیك عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف متصور امیر تردی بابا اظهار عبودیت نواب کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بررویش نگشاد لاجرم امیر محمد نومید وحیران روی بصوب خراسان آورد وبخدمت محمدخان رسیده حسب الحکم بطرف ماوراء النهر کوچ کرد وهمدران ایام امیر ناصرالدین عمر بیك وامیرزین الدین علی وبعضی دیگر از بقایاء امراء خراسان بسفر ماوراءالنهر مأمور گردیدند وتمامی ایشان درضمان صحت وسلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و همدران اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه یکدر اسیر کشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود وامیر سلطان علی ارغون ازسیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت وانقیاد فرمود وچون آفتاب عالم تاب ازطول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت وحریف خریف ساحت باغ وبستان را ازبرك وبرعریان کرده مقدمهٔ سپاه دی دم سردی ظاهر ساخت محمدخان شیبانی روی توجه بماوراء النهر آورده ازاشراف واعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف وقاضی صدرالدین محمد الامامی وسید صدرالدین یونس وقاضی اختیارالدین حسن راهمراه خویش برد اما در آن سفر نسبت بآنجماعت طریق انعام و احسان مسلوك داشته در استرضاء خواطر همکنان سعی اهتمام کرد ودرآن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور وبرادراعیانی ابن حسین میرزا بود وازمعرکهٔ یکدر بطرف ولایت درون ونسا گریخته بود لشکری درهم کشیده بجانب مشهد مقدسه خرامید وسیدهادی خواجه بنابر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت وکیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریرا علی کرد محمد خان چون بر جرائت شاهزاده واقف شد عبیدالله سلطان را بدفع آنحادثه مأمور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چهار جوی عبور نموده بمرو شتافت وقنبر بی وسید هادی خواجه را باخود ملحق ساخته برجناح استعجال روی بمشهد مقدسه آورد وبعدازوصول بدان منزل متبرك محمدقاسم میرزا دردیوار بست شهر آغاز جنك وحرب کرده مغلوب شد و بعضی ازاوزبکان بشاهزاده رسیده واورا گرفته بعالم دیگر فرستادند ودر مشهد مقدس رضویه دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت وتاراج بردادند وهمدرین سال ظهیرالسلطنه والخلافه محمد بابرمیرزا ازکابل و غزنین با سپاه ظفرقرین رایت

نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار وزمین داور برافراخت وشجاع بیك با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بباد حمله شجعان نایرهٔ معرکه جنك مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت وظفر بر پرچم علم بابری وزید وشجاع بیك شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید وتمامی مملکت قند هار وزمین داور بتحت تصرف حضرت پادشاهی در آمده خزاین امیر ذوالنون ارغون راکه مدتی مدید اندوخته بود برامرا و سران سپاه قسمت نمود وزمام حکومت قندهار رادرقبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد اما بعد از چند ماه شجاع بیك ومحمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقند هار باز گشته آن مملکت رااز سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاهزاده بکابل شتافته هر یك از اولاد امیرذوالنون روی بسر انجام مهام ولایت خود او ردند مقارن آنحال محمد مقیم را متقاضی اجل طبیعی دررسید ومریض شده از عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید **مصراع** آنکه پاینده وباقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا ومظفرحسین گورکان بولایت جرجان وانتقال جناب مظفری ازمسند سروری بجوارمغفرت مهیمن منان

در سحر روز جمعه هشتم محرم سنهٔ ثلث عشروتسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین گورکان از صولت محمد خان دارالسلطنه هراة را وداع کردند آن یك از باغ نوو این یك ازشهر براسبان باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا بامداد شجاع بیك که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قند هار از شجاع بیك طریقه نامرضیهٔ بیوفائی مشاهده فرمود رایت عزیمت بصوب مملکت نیمروز برافراخت وکس نزدامیر سلطان علی ارغون فرستاده اختربرج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود وامیر سلطان علی امتثال فرمان واجب الاذعان بجای آورد وشاهزاده رابابراق مناسب باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جریان شد ومظفرحسین میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده بودلاجرم دردارالفتح استرابادنوبت دیگر مقارنهٔ سعدین دست داد و آن دو برادر نیك اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزارا که پس ازفوت برادر اعیانی خود محمدحسین میرزا دراسترااباد علم حکومت برافراشته بود بایالت ولایت دامغان فرستادند و چون خبراستقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدارالسلطنه هراة رسید حجله نشینان تتق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر ازمخدرات حرم سرای خاقان منصور ازجان‌وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند واز سپاهیان

الوس تیموری‌هر کس درهر بلدهٔ از بلاد خراسان مانده‌بود بدآنجانب توجه نمود بنابر آن کرت‌دیگر لشگری جلادت اثردرظل رایت‌بدیع‌الزمان میرزا ومظفرحسین گورکان جمع آمدند امابعد ازانقضاء چندماه مظفرحسین‌میرزا بعارضهٔ صعب مبتلاگشت چنانچه اطباء حاذق وحکماء مدقق‌هرچند درابراء‌آن‌مرض وازالهٔ‌آن عرض‌سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات‌شاه‌زاده راصورت صحت‌دست‌نداد وضعف صفت قوت‌پذیرفت‌عندلیب روح پرفتوحش ازقفس قالت بجانب گلشن ریاض‌قدس درپرواز آمـد نهال ثمر بخش گلزار اقبال‌از اهتزار صرصر بیدادعالم پرملال ازپای درافتاد وکوکب آفتاب‌درخش فلك استقلال ازاوج‌برج شرف وکمال‌روی بحضیض خانه‌وبال نهاد **نظم** ز بیداد سپهر وجور ایام ✿ بمرد آنخسرو نیکوسرانجام هنوزاز غصهٔ‌آن‌جورو بیداد ✿ سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا درمفارقت آن‌برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشید ومهدعلیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن پسر خجسته سیرحبیب شکیبائی چاك زده نـوحه وزاری بسپهر زنگاری رسانید **نظم** بناخن روی‌خست وموی بر کند ✿ زافغـان غلغله درچرخ افکند زسیلاب سحـاب چشم خونبار ✿ زمین راساخت چون‌دریای زخار عاقبت همکنان دست‌در حبل‌متین تحمـل‌و اصطبارزده بتجهیزوتکفین‌شاه‌زاده اقدام نمودند وبختمات آیات بینات واطعام طعام و صدقات روح‌شریفش راشاد فرمودندوسلطان بدیع‌الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید ازعقدهٔ کسوف بیرون‌آمده باستقبال‌متکفل سلطنت جرجان گشت وازغایت غفلت بدستورمعهود آغازعیش‌وعشرت کرده‌نوای نی‌وصدای ارغنون ازفلك بـوقلمون درگذشت وهنوز یکسال‌تمام ازوصول اوباستر آباد منقضی نشده بودکه خبرتوجه‌محمد خان شیبانی راعلی التعاقب والتوالی‌استماع نمود .

گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران به ممالك ایران‌کرت ثانی

سلطان ربیع چون‌دگر بار ✿ زدخیمه بطرف‌دشت وکهسار از سبزه وگل‌سپه عیان‌کرد ✿ آهنك‌حریم‌بوستان کرد ازسروسهی علم‌برافراخت ✿ ازغرش رعدسورن انداخت ازخنجر آبدار سوسن ✿ بگرفت تمام‌صحن گلشن سالك طریق کشورستانی ابوالفتح محمدخان شیبانی باسپاهی بحرجوش رعدخروش بسان آفتاب تیغزن ومـانند ماهی جوشن‌پوش ازآب آموبه عبورنمود ودرغایت حشمت‌وکامرانی بسر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیرولایت جرجان فرمود سلطان بدیع‌الـزمان میرزا چون‌از قـرب وصول اعدا خبریافت ودانست که‌باستطاعت سپاه‌جرجان باآن خان‌کشورستان بمیدان مقابله ومقاتله در نمی‌توان آمد احرام‌عتبه کعبه مرتبهٔ نواب‌کامیاب شاهی بسته عـنان

یکران بصوب آذربایجان انعطاف دادومیرزا محمد زمان رادر قلعهٔ دامغان نزد عمش فریدون حسین‌میرزا گذاشته درطی مسافت مسارعت نمودواین خبر بعرض‌ملازمان پایهٔ سریر سلطنت‌مصیر رسیده بموجب فرمان واجب‌الاذعان بیرام‌بیك قرامانی میرزا بدیع الزمان رااستقبال نمود ودر روزیکه حضـرت شاه‌عالیجاه بـرتخت سلطنت واستقلال نشسته اطراف‌بارگاه جهان‌پناه رابوجود امراء عظام ونوئینان ذوی‌الاحترام آراستـه بود بیرام‌بیك آنجنابرا به‌مجلس اشرف‌اعلی درآورد وبدیع‌الزمان میرزا بشرف‌دست بوس همایون مشرف‌شده درموضع‌مناسب‌قرارگرفت وباصناف‌نوازش والتفات‌اختصاص یافته مشمول انعام‌واکرام ازبارگاه عالم‌پناه بیرون رفت ودرمنزلی که جهة اقـامتش تعیین یافته بود نزول‌فرمود امامحمدخان شیبانی چون‌از توجه میرزا بدیع‌الزمان‌بصوب آذربایجان وخلو عرصهٔ جرجان خبریافت ایالت‌آنولایت را بامیرخواجه احمد قنقرات که سالها درملازمت خاقان منصور ومظفرحسین گورکان بسر برده بودودر روزواقـعهٔ مرل بوی‌پیوسته تفویض نمود وکمند همت برکنگرهٔ تسخیر بلدهٔ دامغان افکند وپس ازوصول بظاهر آن شهرچربك بهرام قهرماوراء النهر آغـازمحاصره ومحاربه کردند وملازمان فریدون حسین‌میرزا ومحمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه ومقاتلـه دشمنان آوردند وبعدازچند روزشاه‌زادگان آثار عجزوانکسار برصفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان سخندان بآستان محمدخان شیبانی فرستادند واظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان‌گیتی‌ستان قاصدایشان راباانواع انعام واحسان‌نوازش نمود وعهدو- پیمان درمیان آورد که‌چون‌ازقلعهٔ دامغان‌بیرون‌آمده ترك‌حرب وعناد نمایند اصلا بجان وعرض ایشان‌نقصان نرساند بلکه آن‌دوشاه‌زادهٔ صاحب‌سعادت رامشمول الطاف‌بـی- پایان گرداند آنگاه‌فریدون حسین‌میرزا ومحمد زمان میرزادروازهای شهر برگشاده ببارگاه محمدخان شتافتند وملحوظ نظرشفقت شده‌عنایت ورعایت یافتند وپس‌از چنـد روز محمدزمان میرزا رخصت‌رفتن بآذربایجان حاصل کردوفریدون حسین‌میرزا بی- استجازه ازاردو جداشده بطرف کنارآب اترك ومنازل‌ترکمانان یقه توجه فرمود و چون فتح مملکت جرجان وتوابع مضافات آن محمدخان‌شیبانی راتیسیر پذیرفت‌لوای کشور گشایش ارتفاع‌یافته ازولایت بسطام‌ودامغان تانهایت بلاد تـرکستان در تحت تصرفش قرارگرفت تابستان درالنك رادکان قبهٔ‌خیمه وخرگاه باوج مهر وماه رسانیده ییلاق میکرد وزمستان بماوراءالنهر شتافته‌گاهی بـدفع لشکر قزاق واحیاناً بتـاخت احشام دشت قبچاق روی‌می‌آورد ودراواخر سنهٔ‌خمس‌عشر وتسعمائه‌ازقاسم‌سلطان کـه درآن اوان ازجمیع‌حکام دشت بمزید‌شجاعت ومردانگی‌وکثرت خیل‌وحشم‌امتیازواستثناء داشت شکست‌یافت ودر حین انهزام‌قنبر میرزا بابسیاری‌ازاعیان‌سپاه خان‌بقتل رسیدند ومحمد خان درفصل‌بهار پریشان‌حال بخراسان معاودت نموده‌بسر اقوام هزاره ونکو در که درکوهستان گرمسیر وزمین داور میبودند لشکر کشید وچـون‌آفتاب اقبالش

بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست بر دو در اواسط شعبان سنهٔ ست وعشر وتسعمائه درحالی که بسیاری ازسپاهیان اوزبك اسب وبراق بباد فناداده پیاده سیر مینمودند بدارالسلطنهٔ هراة آمده وچون روزی چند در باغ جهان آرا ازرنج راه بسر آسوده خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون راااز عراق وآذربایجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر وپریشان خاطر برجناح استعجال بمروشاهجهان گریخت ودرحدود آنولایت بسرپنجهٔ قوت دولت شاهی (لازال مصونه عن وصمة التناهی) عقد حیاتش ازهم بگسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت وپرتو اهتمام کلك عنبرین فام برتفصیل این اجمال خواهد تافت رباعی توفیق الهی اگر بار شود☆الطاف شهنشهی مددکار شود شرح سخنی که گشت مجمل مذکور☆ ازرشحهٔ کلك من نمودار شود اکنون وقت آنست که قلم ستوده رقم مآل حال اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را در حیز بیان آرد وبعد از آن همگی همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد (ومنه الاعانه و التأیید انه حمید کریم مجید)

ذکر مآل حال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما معزالسلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا

ازرشحات سحاب قلم وحرکات بنان ستوده رقم سابقاً بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت هفت پسر نیك اختر یادگار گذاشت ازآنجمله ابوالمحسن میرزا ومحمد محسن میرزا ومحمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند واز ابوالمحسن میرزا یك پسر ماند سلطان محمد بایقرا نام درسن سه سالگی وآن شاهزاده را درروز واقعهٔ پدرش بعضی ازملازمان بطرف باورد ونسا گریزانیدند وظاهراً بعدازچندسال که درآن حدود بود باجل طبیعی ازجهان انتقال نمود وابوالمنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت دراسترآباد فوت گشت واو یك دختر داشت مسماة بمهرانگیز بیگم ومهرانگیز بیگم همدران ایام که محمد خان هراة را فتح کرد بحبالهٔ نکاح عبیدالله سلطان درآمد وچون یکدو سال باوی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد وحالا که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه درتحت امر ونهی شوهری باشد دربعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند امافریدون حسین میرزا بعد از آنکه ازحصار دامغان بیرون آمد بمیان تراکمهٔ یقه رفت ودرشهورسنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشگر بسراحشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندك سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان درآمده وبرقلعه کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان قنبربی چون آن خبر شنید با

جمعی کثیر ازجنود اوزبك متوجه کلات گشت وشاهزاده بسبب قلت اعوان وانصار از محافظت آنحصار عاجز شده قنبری را فتح میسر شد وفریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاد ورخت بقا بباد فنا داداما ابن حسین میرزا چندسال درظلال رایت دولت نواب کامیاب شاهی درغایت فراغت بسر بـرد ودرشهور سنهٔ تسع عشروتسعمائه درکاشان بعلت فجائه روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چـون سه چهار مـاه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن گردید وبنا برآنکه ازتحکمات سلطان بایزید برلاس وشیخ عبدالله بکاول نیك بتنك آمده بود داروغهٔ آنولایت پیراحمد ورساق رابقتل آندو عزیزاشاره نمود آنگاه باقی الجمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودندمتوجه استرآباد شدحاکم جرجان خواجه احمد قنقرات دربرابر آمده بین الجانبین حربی درغایت صعوبت دست داد ومحمدقلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود وبحسن صورت وسیرت واطف طبع وحـدت قریحت ازامثال واقران امتیازتمام داشت درآنجنك شهدشهادة چشیدوشکست برلشکر بدیع الزمان میرزا افتاد وآن پادشاه عالیجاه بافوجی ازخواص ازمعرکهٔ بیرون رفته راه ولایات هندوستان پیش گرفت وباجهوتهه شتافته حاکم آنمملکت آنحضرت رااستقبال نمود ومراسم تعظیم واجلال مرعی داشته فراخور همت خویش پیشکش وساوری فرستادو سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بریکسال درمیان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارگاه عالم پناه شاهی بست ودرشهور سنهٔ تسع عشروتسعمائه درخراسان بآستان ملایك آشیان رسیده ملحوظ عین التفات گردیدومصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت ودرآن مملکت ازامر ملازمت استعفا نمود ونواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شدکه بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریزهرروز مبلغ هزار دینار دروجه مدد معاش اوسرانجام نمایند و دررجب سنهٔ عشرین وتسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء قضاء مالك الملك واجب التعظیم به تبریزرسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل وتکریم نموده همراه خود باستنبول برد وسلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهارماه که درآن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید ومضمون آیهٔ کریمهٔ (وما تدری نفس بای ارض تموت) وصف الحال آن مهرسپهر اقبال گشت وچون زمان حیات مقدر بسرآمد داعی (یاایتها النفس ـ المطمئنه) را لبیك اجابت گفته بهزارحسرت درگـذشت **رباعی** ایدل نبود دولت دنیـا جاوید ✿ زنهار وفا مدار از دهرامید انوارکمالت رسدآخر بزوال ✿ هرچند براوج ملك باشی خورشید **ایضاً** خورشید حیات کی بود پاینده ✿ دایم نـبود نوربقا تابـنده چه شه چه گدا چه خواجه وچه بنده ✿ باشد همه را پیك اجل آینده (کل شیی هـالك الاوجهه الحکم والیه ترجعون) وچون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت برعالم فـنا افشاند ازوی یك پسر یادگارماند وهوالسلطان العظیم الشان میرزا محمدزمان ازآن

زمان که از قلعهٔ دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم‌پناه شاهی شتافت تا شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه در ملازمت سدهٔ سدره مرتبت بسر میبرد و روز بروز التفات وعنایت بیشتر می یافت ودرسنهٔ مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه با استقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی ازمردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باستر آباد آورد و بعد از وصول بحدود هزارجریب قاصدی نزد حاکم آنولایت امیر کمال‌الدین حسین فرستاد واو را باطاعت وانقیاد دعوت کرد وامیر حسین بملاحظهٔ رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که دربارهٔ آباء واجدادش ثابت داشتند مثال مخدوم زاده‌را امتثال نموده باهزارسوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون اینخبر بسمع پیرغیب بیك تاش که از قبل برادر خود خلف بیك حاکم استرآباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف واعیان جرجان شاهزاده‌را استقبال کرده لوازم نیاز ونثار بجای آوردند ومیرزا محمد زمان کامیاب وکامران باستر آباد درآمده کلانتران آنولایت را باصناف لطف واحسان نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث‌الدین علی تبکچی را که برادر بزرك‌تر جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بود منصب امارت دیوان عنایت فرموو پسر نیك اختر آنجناب ابن یمین بیك را پروانچی ساخت وزمام مهام داروغگی آنولایت را بآقامیر کفشگر داد و جهة طلب اطاعت وانقیادرسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کراایلی فرستاد وآن مردم نیزطریق متابعت وفرمان برداری مسلوك داشته جمعی کثیر از امراء ایشان بملازمت شتافتند و پیشکش‌های لایق کشیده عنایت والتفات یافتند وبر این قیاس تمامی اعیان وسیاه‌پوشان جرجان غاشیهٔ خدمتکاری آن دری برج شهریاری بردوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطانی سیف‌الانامی خواجه نظام‌الدین محمود وفرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که درمواضع حصین تحصن نموده طریقهٔ مطاوعت بجای نیاوردند ومحمدزمان میرزا بمجرد این فتح خودرا پادشاه باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش ونشاط آورد ومدت دوسه ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلك دایر بود و هرشام آنشاهزادهٔ خجسته فرجام ازساقیان گل‌اندام اقداح مدام طلبیده تجرع می نمودند درخلال این احوال جناب سلطانی سیف‌الانامی از خراسان متوجه آذربایجان شدودر منزل کلیدر خبر استیلاء میرزا محمد زمان را براستر آباد استماع نموده از آنجا بسفراین شتافت وبیرون سلطان راکه حاکم آنولایت بود بخود محلق گردانیده یوکدین بیك نیزازعقب رسیده بنابر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز ارجوفه بسیاردرمیان خلایق پدید آمده بودجناب سلطانی سیف‌الانامی وسایر امرا بتانی طی مسافت مینمودوچون بقریهٔ خور اشاور سیدند قراویس قورچی ازدرگاه عالم‌پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید وفرمان همایون که بنام نامی جناب سیف‌الانامی درباب

انتزاع ملك جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابران امراء عالیشان مبتهج ومسرور گشته باداء صدقات ونذور برداختند وعزیمت استرآباد کرده رایت توجه‌بصوب بسطام برافراختند دراثناء راه قاصد داروغهٔ بسطام رسیده‌سر خواجهٔ میرکفشگررا رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمدزمان با فوجی ازسپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود ومحمدآقاکه داروغهٔ بعضی از قرای آنولایت بود باتفاق‌جمعی از مردم جلدسرراه‌بروی گرفته بیادحمله آتش‌جدال اشتعال داد وبیمن قوت دولت شاهی خواجه میردرآن‌معرکه کشته گشته محمدآقاسرش را پیش جناب سلطانی وامرا ارسال داشت و ایشان باین معنی تفأل نموده بدهانهٔ استرآباد درآمدندوچون خبرقتل خواجه میر بسمع برادرش آقامیررسید مضطرب‌ومتالم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض‌رسانید وشاهزاده رابراخذ وقید وخواجه غیاث‌الدین علی وابن یمین بیك ترغیب وتحریض نموده وامیرحسین هزار جریبی نیزمدد علت‌شده آن دوخواجه عالیشان را مواخذ و مقید گردانیدند ودر روز محاربت بشربت شهادت رسانیدند القصهٔ محمدزمان میرزا بعدازقرب وصول امراء خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی وسرداران الوس صاین خان وکراایلی ازاسترآباد بیرون خرامیده مقارن آنحال خواجه نظام‌الدین محمود وامیر محمد مظفرباتوابع ولواحق ومیرزا علی فندرسکی بادوبست کس وسیدفخرالدین کیوسری وسلطان قبول اغلی باجمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوستند ودر نمازدیگرجمعه پانزدهم ماه‌رمضان سنهٔعشرین وتسعمائه درحدود آق مشهدکه ازآنجا تااسترآباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود ومنقلای هردولشگر بریکدیگر تاخته ازهردوطرف دو سه کس کشته شدوچون‌بواسطهٔ غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی درپیش قوهٔباصرهٔ انسانی حایل‌گشت هریك از فریقین در معسکر خویش فرودآمده آنشب پاس داشتندو صباح روزشنبه بازصف قتال آراسته همت برافنا واعدام یکدیگر گماشتند تیغ‌یمانی‌در کف سالکان مسالك پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزهٔ خطی خط فنا برصحیفه احوال‌پیروبرنا کشیده اوازم تیززبانی بجای‌آورد سفیر تیرمرك تاثیرپیام اجل‌بگوش هوش صغیر وکبیر رسانید وشمشیر خونبار فضای‌معرکه را غیرت افزای لاله‌زار گردانید آخرالامر بواسطهٔ قدرت دولت شاهی‌بلکه‌بمحض لطف وعنایت الهی عروس فتح وظفر در نظرجناب سیف‌الانامی جلوه‌گرگشت وکارمحمد زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیرملك قدیر روزنامهٔ جمعیتش در نوشت وامیرحسین هزارجریبی‌به‌وطن مالوف خویش گریخته محمدزمان میرزا بمیان مردم صاین خان رفت وجناب‌سیف الانامی برطبق نام خودمظفر ومنصور باسترآبادشتافته روزی چنداز رنج راه برآسود وچون غوص سلطان که‌حکومت استرآباد بموجب فرمان شاه دین پناه والانژاد نامزد اوشده بود از نیشابور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف‌الانامی‌قاصد استیصال محمد

زمان میرزا گشت وصبحی شاهزاده ازقرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کراایلی شتافت ویکدوماه درمیان آن مردم اوقات گذرانیده در آن اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطـان محمد بن اردوشاه که در سلك امراء سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت درخراسان خروج نموده وکوهستان غرجستان را تسخیر فرموده وایضا این خبر متواتر شد که امراء خراسان وجرجان بموجب فرمـان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده اند بنابر آن میرزا محمدزمان ازراه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت وآن مسافت بی‌نهایت را باندك زمانی طی نموده چون بتکاب او لوم که داخل ولایت مذکوره است رسید امیر اردوشاه که در آن‌وقت در کوه‌زاغ ساکن بود موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص ونیاز استقبال فرمودوازاسباب‌سلطنت آنچه دست مکنتش بدان‌می‌رسید پیشکش کرد ودرآن اوان‌سببی‌ازاسباب که تحریر آن موجب اطناب می‌شود روی نمود مسود اوراق درقریهٔ پشت که داخل‌قرای ولایت‌غرجستان است وبکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت وعنایت خاقان منصور وسلطان بدیع‌الزمان مـیرزا مقتضی آن‌گشت که خودرا ذره‌وار منظورنظر آفتاب آثار گردانید وبشرف‌تقبیل انامل فیاض‌مشرف شده دعای دوام عمرودولت بادا رسانید وآن‌حضرت ازغایت‌لطف ومرحمت بندهٔ موروثی را نوازش‌فرموده فرمود کـه بدستوریکه در ملازمت آباء مامی بودهٔ من بعد خدمت ما میباید کرد وبهیچ وجه مفارقت ومباعدت جایز نمیباید شمرد و راقـم حروف هـرچند بمعاذیردل پذیر تمسك جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجـائی نرسید و مخدوم‌زاده اسب وزرانعام کرده امیراردوشاه سـایر اسباب سفر بهم‌رسانیدوچون امیر اردوشاه را بواسطه وصول‌محمدزمان میرزا استظهـار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب حکومت پناهی زینل‌خان که درآن‌زمان والـی خـراسان بود اظهار نموده بعضـی از قصبات هراة رود وشاقلان راتاخت فرمودآنگاه‌لشکربسر اقوام هرات وقبایل نکودر کشیده اسب وگوسفندبسیارالجه کرد واز آنجا بغورشتافته بعنف ولطف ازحکام آن کوهستان امیر درویش‌وامیر فخرالدین اسبان‌راهوار واشتران باربرداراواجناس نفیسه گرفت وبقوت وشوکت هرچه تمامتر دررکاب‌مخدوم‌زادهٔ‌فریدون فراز آن سفرمراجعت کرده روزی چند در جقچران رحل اقامت انداخـت درآن اثنا این خبرشایع شدکـه حضرت مملکت پناهی دیوسلطان که دربلخ حکومت می‌نمود آن‌بلده را بمحمد بهارلو سپرده وبنفس نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنا برآن محمدزمـان میرزاوامیراردو شاه را خیال‌تسخیر بلخ‌درسر افتاده‌درماه رمضان سنهٔ‌احدی وعشرین وتسعمائه ازجقچران باسپاه فراوان عازم سان وچهاریك شدندودراواخر ماه مذکوربقریهٔ باد رسیده درآن موضع بآداب وسنن‌عید فطر پرداختند و ازآنـجا بولایت مـذکوره درآمـده طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوك دره صوف و بـرادر حکام بلخاب عبدالعلی

ونجم‌الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند وایماقات‌ولایات سرکار بلخ بتمام غاشیهٔ متابعت بردوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند وچون فصل شتابنهایت رسیدوقوت نامیهٔسپاه سبزه ورياحين بفضاءصحراو بساتین کشیدنسایم سحری جهة گشادن قلعهٔ غنچه طبری جنبش نمود وسلطان‌گل‌برفراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمدزمان میرزا وامیر اردوشاه تصمیم عزیمت تسخیر بلخ کرده‌دره جزرا مرکزرایت فتح آیت ساختند وبعضی ازکلانتران آنولایت از محمد بهارلو روگردان شده‌وباردوی عالی‌آمده دعاگو وثناخوان بامر ملازمت پرداختند دراین‌اثنا خواجه جلال الدین میرکی که‌وزیر سرکار بلخ بودوضبط برج‌شاه حسین تعلق بوی میداشت ازمحمد بهارلو متوهم شده‌قاصدی نزد مخدوم زاده فرستاد وپیغام داد که‌اگر درفلان‌شب موکب‌عالی بکنار خندق شهرآید بنده‌برج شاه حسین را بخدام عالی مقام‌بسپارم تاشهر مسخر گردد وبنا بر آن محمد زمان میرزا وامیر اردوشاه درلیله موعود که‌شب چهارشنبه ششم‌ربیع‌الاولی سنهٔ اثنی وعشرین وتسعمائه بود بظاهر بلخ‌رفتند و حال آنکه امیرمحمد بهارلو درنماز دیگر روز گذشته ازآن مواضعه خبریافته بودوقصر خواجه میرکی‌واتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد وملازمان خودرااز برج مذکورانداخته متوجه اردوگشت **القصه** آنجماعت‌دربیرون‌بلخ بموکب عالی‌پیوسته صورت‌حال باز گفتند ومحمد زمان‌میرزا آغاز محاصره ومحاربه کرده‌چون محصول‌بدرورسیدارباب و کلانتران‌گمان‌بردندکه‌لشکریان غلات ایشان را خواهندچرانیددرخلاف‌امیر محمد بهارلو باخواجه ناصرالدین‌حیدرعلی‌قرچق که‌او نیزمنصب وزارت‌داشت‌اتفاق‌نمودندودرروزدوشنبه سیوم‌ربیع‌الاخر که محمدزمان‌میرزا و امیراردو شاه‌بعمارت‌مملکت‌آغاکه‌نزدیك بدروازه عکاشه‌است شتافته سپاه را بجنك پیش‌فرستاده بودند دروازهٔ مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان اردو شاه ببلخ درآمده امیرمحمد بهارلو در ارك متحصن‌گشت ودرروز چهار شنبه پنجم مـاه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامید وپیشکش‌گذرانیده ملازم‌گردید ومقارن این فتح امیر جان محمد قلنجاق که حاکم شبرغان‌بود باارباب‌وکلانتران آن‌ولایت بآستان اقبال آشیان‌مخدوم زاده شتافته مقالیدبلدهٔ مذکوره را بخدام عالی‌مقام سپردند وپیشکشهای لایق کشیده درسلك سایر بندگان درگاه عالی منتظم‌گردیدندمحمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دوماه ونیم دربلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات وغلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه‌زمام‌حکومت قبةالاسلام بلخ‌رادرکف کفایت برادرخودقوام بیك نهادو ولایت شبرغان را دربسته بپسرعم خویش امـین بیك عنایت‌کرده داروغگی سان وچهار یك رانیز باوداد وایمعنی برضمیرمنیر مخدوم زاده بغایت‌گران‌آمد زیرا که‌مدعای‌آن حضرت‌چنان بودکه بلخ تعلق بدیوان‌عالی گیـرد و شبرغان بیکی ازامراءخاصه‌سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیـراردوشاه از

استحکام بلخ وشیرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکراهت تمام از آن بلده بیرون آورد وبمیان مردم تولکچی که درحدود مکرومی بودند شتافت واز آنجماعت اسب و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشان را همراه کرده برسرمردم یکه النك تاخت وبعضی از متوطنان آن مکانرا غارتیده عنان بکران بطرف سان وچهاریك معطوف ساخت و مال آنولایت را قرار داده روبجانب غرجستان نهاد دراثناء این حالات از آنجناب بعضی ازامور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمهٔ آزارخاطر مخدوم زاده گردید لاجرم باخود قرار داد که بهنگام مجال باطایفهٔ ازابطال رجال کـه با آنحضرت اتفاق داشتند ازوی جدا شود ودر قریه چهار یك امیراردوشاه استماع نمود که پدرمولانا مقبول که کلانتر موضع استراب بود وتمول تمام داشت فوت شده قوت طامعه اش درحرکت آمده باسی چهل کس ازمخصوصان بپرسش اورفت ومحمدزمان میرزا فرصت غنیمت شمرده درچاشتگاه چهاردهم ذیقعده سنهٔ مذکوره که موافق اول روز جدی بودباسی کس از خواص خود بهانهٔ شکار از اردو سوارگشته متوجه حزم و سار باغ شد و نماز خفتن امیر اردو شاه از استراب باز آمده چون برهجران میرزا محمد زمـان اطلاع یافت بغایت محزون و متالم گردید و رسل ورسایل متعاقب ومتواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوك فرمایدوبوی ملحق گرددوتااو بتدارك تقصیر خدمت پردازداما این التماس مقبول نیفتادبلکه هر کس برسالت رفت دیگر باز نیامد وسرداران ولشکریان هر شب جوق جوق ازاردوی امید اردوشاه فرار نموده التجاء بدرگاه محمد زمان میرزا میکردند تاآنکه جمعیت تمام درظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست وقاصد استیصال امیراردوشاه گشته ازحزم وسارباغ عنان عزیمت بطرف سان و چهاریك انعطاف دادو چون بدره جزرسید امیراردوشاه که درقرایغاج بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی آغروق خود را بجانب غرجستان فرستاد وعزم جزم کرد که صباح روز دیگرخود نیزمتوجه آنولایت گرددودرآن شب امراء مغول غانچی بتمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمدزمان میرزا روان گشتندو امیر اردوشاه سحردوم عیداضحی که آفتاب دراواخر جدی بودوچشم سحاب مانندغمزدگان اشك فراوان میبارید ازقرایغاج کوچ کرده روی براه آوردوامیرحسین علی جلایرودوست کلکد ازوی جدا گشته روی بسایهٔ دولت مخدوم زاده نهادند وچون امیر اردوشاه از آق مسجد گذشته بعقبهٔ که درمیان آن منزل وجزروان واسطه است درآمد بیکناگاه امراءایلغار محمدزمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس وامیرجعفر علی قراگوز وهرانقلی وشـاه حسین یـارکی میر آخور وشاه مزید کوکلتاش ومحمودایشك آقاسی ازعقب دررسیدند وازارکان دولت امیر اردوشاه شاه محمد بیر که باایشان متفق شده شمشیرها کشیده روی باردوشاه آوردند واو باهفت کس ازقرابتان خود که حیدر ترخان ویوسف ترخان ازآنجمله بودند بطرف شیرغان گریخته سایر لشکریان وایماقاتی که همراه داشت بـا امـوال وجهات بتحت

تصرف امراء محمد زمان میرزا در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر بآق مسجد باز گشته افراد حشم واجناد خدم را بلطف وعنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیر اردوشاه واتباع او بدست افتاده بود برامرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهاریك برافراخت ودر منزل قرا یغاج بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شیرغان بجانب بلخ رفته ومخدوم زاده باتفاق امرا خاطر برمصالحه قرار داده مسوداوراق رافرمود که بقبة الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت راکه باعنجد تعلق بدانحضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام باز گذارد وخود بغرجستان که یورت اصلی او بود رود تاغبار نقار که بین الجانبین ارتفاع یافته بآب صلح وصفا تسکین یابد ودرین باب نشانها بنام امیر اردوشاه وبرادرش قوام بیك واکابر واشراف بلخ در قلم آمده این شکسته حسب فرموده بآن بلده شتافت وهرچند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیر اردوشاه رسانیده سعی تمام نمود که از مقام مناقشه درگذرد و بلخرا باز گذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید ودر وقتی که بنده رارخصت انصراف میداد گفت اگر مخدوم زاده باعدد اندك بظاهر بلخ تشریف آورد وعهدو پیمان نماید که قصد خون عرض من و برادران وقرابتان نکند بین الجانبین قواعد مصالحه تأکید میباید والافلا وبنده از آنجا مأیوس باز گشته در قریهٔ سان بآستان اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید ومحمد زمان میرزا بخیال آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد ومردم آن بلده حقوق عدالت واحسان دودمان خاقان منصور رارعایت کرده ابواب شهر بازخواهند گشود متوجه آنطرف گردید وقرب یکماه بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت وهرچند رسل ورسایل نزد امیر اردوشاه فرستاده ازوعده ووعید سخن راند فایده بر آن ترتب نیافت درآن اثنا بتحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر محمد خلیل راکه در سلك مخصوصانش انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده واستدعاء حضور آنحضرت نموده تامقالید قلعه وشهر تسلیم نماید وچون متصور بود که عنقریب ماهچهٔ رایت نصرت آیت آنحضرت پرتووصول بر آن حدود اندازد ومحمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت ودرآن منزل میرزا علی بیك وامیر محمد باقر ولدی امیر محمد برندق برلاس ازطرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده غاشیهٔ دولتخواهی بردوش گرفتند ومیرزا علی بیك متعهد تمهید بساط مصالحه گشته وازمحمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده ببلخ رفت وبا امیر اردوشاه ملاقات نموده بدلایل معقوله خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین درتشید قواعد موافقت ورفع اسباب مخالفت است ومهم بر آنجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا وامیر اردوشاه باکس اندك درقریه توخته که در دو فرسخی بلخست بایکدیگر ملاقات نمایند ولوازم عهدو پیمان درمیان آورده همعنان یکدیگر ببلخ روند آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده

خواهد امیراردوشاه رادربلخ نگاهدارد والارخصت داده بطرف غرجستان فرستدوچون میرزا علی بیك بازآمده خبر مصالحه رسانید شاهزاده ازدره جز بدهانهٔ اربز شتافت واز جانب امیراردوشاه سیدعبدالله وحیدرترخان بخدمت مخدوم زاده آمده آنحضرت وامرا وارکان دولتش راسوگند دادند که درحق امیراردوشاه بدنیندیشند وازینطرف محمد قلی دیوانه که در سلك خواص بارگاه محمدزمان میرزا منتظم بود ببلخ رفت وخاطر امیر اردوشاه رامطمئن گردانید واودرصباح روزچهارشنبه ازایام ربیع اولی سنهٔ ثلث وعشرین وتسعمائه باچهل کس ازخواص خویش که همه ایشان جهة رعایت حزم جیبه درزیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رستم بکاول رانزد شاهزاده فرستاد کـه آن حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود باسی چهل کس بدانجا شتابد ومحمدزمان میرزا باتمامی امرا وسپاه خود که قرب هزار نفر بودند ازدهانهٔ اربز بصحرائی که واسطه است درمیان آن منزل وقریهٔ توخته شتافته آنجا لشگر را بتوقف امر کرد وباشصت هفتاد کس ازمردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شدوباامرا مواضعه نمود که آنمقدار در آنموضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه برجناح استعجال بجانب اودرحرکت آیندوچون مخدوم زاده بتوخته رسید امیراردوشـاه ازمرکب سرکشی فرودآمده سه نوبت زانوزد وشرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده برزبان آورد که من ازجملهٔ نوکران فرمان بردارم وقتی که مرا ازدرگاه راندید بگوشه رفتم وچون طلب فرمودید بازبملازمت آمدم ومخدوم زاده جوابی مناسب گفته همعنان یکـدیگر سوار شدند وروی بشهر آوردنـدو همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه ازآن کثرت بغایت هراسان گشت وخیال نمود که فرار کرده خودرا پیش ازمخدوم زاده بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوك دارد واین معنی نزد امراء آنحضرت بوضوح پیوسته دروقتی که بگذر گاهی تنك رسیدند امیراردوشاه رادستگیر کرده بقتل رسانیدند واز آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده زمرهٔ ببلخ گریختند وکیفیت حال رابقوام بیك بازگفتند واو برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته رسولان سخندان متعاقب ومتواتر بکابل فرستاد واستدعا نمود که بسرعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والاگهر بصوب بلخ نهضت نماید تامحمدزمان میرزا مجال چرانیدن غلات نیابد وبعد از آنکه قرب یکماه مخدوم زاده درحدود بلخ نشسته بامرمحاصره پـرداخت خبر توجه حضرت پادشاهی بدانجانب شایع گشت لاجرم محمدزمان میرزا بدره جز رفته بآغروق خود پیوست ومقارن آنحال خبررسید که فقیر علی بیك ازدرگاه پادشاه عالیجاه بابرمیرزا نشان حکومت مقالید شهروقلعه بدوسپرده باردوی عالی رفت وعنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایهٔ وصول برآنولایت خواهد انداخت بنا بر این محمد زمان میرزا امیرمحمدباقر برلاس را جهة اظهاراطاعت وانقیاد وطلب ملك موروث بآستان سلطنت آشیان حضرت ظهیرالسلطنه والدیـن بابرمیرزا ارسال داشت وخـود

براه‌سان وچهاریك متوجه قرایغاج گشت بعداز وصول بآن‌منزل شاه‌میرحسین که‌بعلو شان وقدم‌دودمان ازسایر اعیان ماوراءالنهر امتیازتمام داشت‌از نزد حضرت پادشاهی مصحوب امیرمحمدباقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسیدو باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش‌نامهٔ آنحضرت معروض‌گردانید مضمون آنکه مااین یورش رابه مصلحت دولت آن‌عزیز برادر ارتکاب‌نموده‌ایم زیراکه اگر لواء کشور گشابدینجانب تـوجه نمیکرد قوام‌بیك غاشیهٔ اطاعت‌حکام‌ماوراءالنهر بردوش گرفته قبةالاسلام بلخ‌رابدیشان می‌سپرد اکنون انسب آنست که‌آن‌برادر بالتفات خاطرعالی مستظهر بـوده ببارگاه جهان‌پناه شتابد تازمام ایالت این مملکت رادرقبضهٔ اقتدارش‌نهاده بطرف کابل بـاز گردیم محمدزمان میرزا بعداز مطالعهٔ این مکتوب وشنیدن سخنان مرغوب ازشاه میر حسین‌خیال‌رفتن بملازمت حضرت‌پادشاهی بخاطر گذرانید اماقبل ازتصمیم عزیمت جناب سیادت‌مآب سلطنت انتساب سیدمهدی خواجه که‌ازجانب پدر نبیرهٔ سیدمرتضی خواجه است وازجانب‌مادرنسبش بابوالخیرخان می‌پیوندد وهمشیرهٔ حضرت‌پادشاهی بابرمیرزا درحبالهٔ نکاح‌او بسرمیبرد ازمنزل دره‌جزاز آنحضرت‌روگردان شده‌نزدمحمدزمان‌میرزا آمد ومخدوم زاده راازتوجه باردوی عالی‌مانع گشت بناء علی‌هذا محمد زمان میرزا شاه‌اسکندربن‌شاه‌رستم‌بن‌سیدحمزه صدرراهمراه شاه میرحسین بآستان سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام‌فرمود که‌بنابرفقدان براق‌مناسب‌وعدم استطاعت ترتیب پیکش‌عجالة الوقت میسر نشد که‌بملازمت شتابد انشاءالله تعالی بعدازآنکه بلـخ‌را به‌بنده عنایـت فرمایند وموکب عالی بصوب‌کابل نهضت‌نماید براق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه عالم‌پناه حاصل‌خواهدکردوپس ازفرستادن‌شاه‌میرحسین وشاه‌اسکندر محمدزمان‌میرزا عازم تسخیر شبرغان گشت‌وایلچی نزد حاکم آن‌ولایت امین‌بیك فرستاده اورا باطاعت وانقیـاددعوت کرد وامین‌بیك بمصلحت آنکه‌آن‌حضرت رااز قرایغاج که‌عقبه‌ایست در غایت استحکام بیرون آرد تا اگرحضرت پادشاهی بابر میرزا بدانجانب ایلغار نمایـد بیشایبهٔ کلفت بدیدن عروس‌فتح و ظفر فایز گردد سخنان نیازمندانه پیغام داد وعرضه داشت کرد که‌اگر ماهچهٔ رایت‌عالی برتووصول برحوالی شبرغان اندازد بنده قدم‌از سرساخته بخدمت خواهدشتافت وازموابد انعام‌واحسان‌خدام‌آن آستان حظی‌تمام‌خواهد یافت ومحمدزمان میرزا این‌سخن را موافق واقع‌تصور کرده آغروق رادر قرایغـاج گذاشت وعلم عزیمت بصوب‌شبرغان برافراشت بعدازوصول بسرپل امیرنعمت‌الله نیمشبی خبر رسید که‌آتش غضب حضرت پادشاه‌فریدون‌فر پس‌ازملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته وبرجناح استعجال عنان‌یکران‌بصوب قرایغاج تافته بنا برآن میرزا محمد زمـان براه‌کوه که‌نزدیکتر بودعازم قرایغاج شدبامید آنکه‌شاید پیش ازحضرت‌ظهیرالسلطنه بآغروق عالی‌رسد وآن‌عقبه‌رامستحکم گرداند امادراثناء راه‌حسینکه‌دیوانه ازقرایغاج رسید ومعروض گردانید که حضرت‌پادشاهی بقرایغاج‌درآمده آغروق رامتصرف گشت

واکنون باسه‌چهار هزار سوارجرار مستعد جنك وپیکارایستاده است میرزامحمدزمان چون این‌خبر استماع نمود عنان‌عزیمت بجانب غرجستان انعطاف‌داد ودراثناء راه‌امیر حسین علی جلایر وامیریونس علی‌ولد امیربابا علی وخواجه حیدر علی قرچق وجمعی ازسرداران‌وسپاهیان از آن‌حضرت گریخته‌بقرایغاج‌رفتند ومخدوم‌زاده برجناح استعجال بجانب غرجستان‌حرکت فرمودودر پیل چراغ سیدمهدی خواجه‌نیز از آنحضرت رخصت طلبید وراه ماوراءالنهر پیش گرفت وچون‌محمد زمان‌میرزا بغرجستان رسید امیرشاه محمد سیف الملك وخواجه غیاث‌الدین علی‌خالدار وخواجه کمال الدین حسین وسایر ارباب وکلانتران‌آنولایت شرط‌استقبال بجای آوردند وآنچه دست‌مکنت ایشان بدان میرسید پیشکش کردندمخدوم‌زاده درقریه‌استو رحل اقامت انداخته همدران دوسه‌روز رایات نصرت آیات بابری برموضع آق‌گنبد که‌میان آن‌ولایت وچقچران واسطه‌است سایه افکند اما چون تمامی غرجستانیان دردولت خواهی محمدزمان میرزا راسخ‌دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی بآن‌کوهستان درنتوانست آمدوبطرف فیروز کوه غور رفته ازآنجا براه‌یکه النك متوجه‌کابل گشت ومحمدزمان‌میرزا نوبت دیگر فی‌ الجمله یراق واستعداد بهم رسانیده ازغرجستان بچقچران نقل‌کرد ودرمنزل چراغدان چراغ اقامت برافروخته متردد بود که‌از آنجابجانب قندهار نهضت نمایدیا باردیگر بحدود بلخ‌شتابد که‌ناگاه طلیعهٔ لشکرامراء خراسان که‌سردار ایشان‌ابراهیم سلطان موصلی واحمدسلطان افشار بودند و بموجب فرمان والی هراة امیرخان الله‌بدانجانب شتافته بودند پیداشد ومخدوم‌زاده امیرشاه محمدسیف الملك وپسر عم امیر اردوشاه میرزابیك وامیرهرانقلی واسلام‌علی‌ولدیارعلی بخشی‌وامیرشاه‌حسین یارکی میرآخور رابا اکثر مردم مغول غانچی ولشکریان دربرابر امراءخراسان گذاشته بنفس‌نفیس علم‌عزیمت ازراه‌سونج بصوب‌بندر که‌یکی ازصدجات غرجستانست برافراشت وابراهیم سلطان واحمد سلطان سپاه‌میرزا محمدزمان رابضرب‌تیغ وسنان منهزم گردانیده‌میرزا بیك راباده دوازده کس ازکلانتران مغول غانچی وبسیاری ازاحاد اجناد برخاك‌هلاك انداختند وبقیةالسیف بمحمد زمان میرزا پیوسته آن‌حضرت ازبندر عزم قندهار کرد وراقم حروف‌بسبب‌اتلاف یراق اجازت‌یافته درغرجستان توقف نمود وچون مخدوم زاده برویز رسید شاه محمدپیرکه که‌از معرکهٔ چراغدان بدان‌طرف‌گریخته بود باشصت هفتاد کس ازتوابع ولواحق بموکب عالی‌پیوست وبمبالغهٔ بسیار آن‌حضرت رابر آن داشت که‌فسخ عزیمت‌قندهار کرده عنان بطرف ولایت سان وچهاریك انعطاف داد و لشکریان درنواحی جزروان اغروق‌میرزابیك راکه‌عازم شبرغان بودغارتیده فی‌الجمله یراقی‌بدست آوردند وبچهاریك رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام‌علی و یارعلی بخشی ومردم‌مغول غانچی که جهة تجهیز وتکفین کشتگان‌خوددر بندر مانده بودند بملازمت رسندآنگاه متوجه شبرغان گردند وچون‌امین بیك این‌خبر شنید کس

نزد امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت پادشاهی بابرمیرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشگر محمدزمان میرزا مجتمع گردند بفیصل مهم آنحضرت پردازیم وامیرابراهیم ازبلخ بیرون آمده امین بیك بوی پیوست وآندو امیر باتفاق یکدیگر برسر شاهزاده رفته بین الجانبین حربی صعب دست داد ودراثناء کرو فر اسب میرزامحمدزمان بسردر آمده درآن حین امیرابراهیم جابوق بسروقتش رسیدو آنحضرت رادستگیر گردانید امامراسم تعظیم واحترام بجای آورده مخدوم زاده رامصحوب خویش بیلخ بردواز آنجا روی توجه بکابل آورد وحضرت پادشاهی محمدبابر میرزا ازغایت مکارم اخلاق ومحاسن اعراق وکرم جبلی وعاطفت ذاتی درغایت شفقت ومرحمت بامحمدزمان میرزا ملاقات فرمود وجریمه او را نابوده تصور نمود وابواب انعام واحسان برروی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت فرمود **نظم** پادشاه کریم بنده‌نواز ✿ خسرو جرم‌بخش عفوطراز ازسر جرم خویش و بیگانه ✿ بگذرد زآنکه هست فرزانه صدخطا بیندارزخیل وحشم ✿ کندش عفو از کمال کرم پادشاه عالیشان بعدازتاکید قواعد عهد وپیمان زمام ایالت بلخ وتوابع را در قبضه اقتدارش نهاد وچون سه‌چهار ماه آنحضرت رادرکابل نگاه داشت کریمهٔ از مخدرات سراپردهٔ پادشاهی رانامزدش کرده راضی وشاکرومباهی ومفتخر بیلخ فرستاد وبی‌شایبهٔ سخنوری وغایلهٔ مدح‌گستری آنچه غایت کرم‌ورافت ونهایت اشفاق ومکرمت تواند بود ازآن پادشاه اسلام‌پناه نسبت بآن شاهزادهٔ عالیجاه ظهور نمود و صیت این لطف واحسان وآوازهٔ این عفو وامتنان دراطراف واقطار جهان اشتهار یافته هرکس زبان بتحسین وآفرین پادشاه عاطفت امین گشود **رباعی** ایلطف توسرمایهٔ انواع فرح ✿ مخبرز دعایت آیت رب اشرح گوئی که بود ذات تودرعالم کون ✿ مقصودخطاب فاعف عنهم واصفح والـی یومنا هذا که تـاریخ هجری بمـاه ذی‌قعده سنهٔ تسع وعشریـن وتسعمائه رسیده محمدزمان میرزا در آن‌مملکت بـامرحکومت اشتغال دارد وگاهـی ایلچیـان نزد حکام خـراسان فـرستاده نسبت بایستادگان پایهٔ سریـر خلافت مصیر اعلی حضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می آورد و رجاء واثق و وثوق صادق آنکه آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلدالله تعالی سبحانه ملکه وسلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه وجلال ازمطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بروجنات احوالش تابد **رباعی** آن اخترنورگستراوج امید ✿ شایستهٔ افسر وسریرجمشید خواهم که بظل دولـت شاه جهان ✿ برمسند اقبال بماند جاوید وچون بمرافقت رفیق توفیـق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبارغرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت درسلك عبارت کشید وازرشحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب‌اللسان گشته‌عنان بیان تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوندشاهی معطوف گـردانید امید آنکه بمساعدت

بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار ازخطا وزلل مصون ماند و کیفیات فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات وایمن استعارات بمسامع دور و نزدیك و ترك و تازیك رساند .

مثنوی چون بعنایات خداوندگار ✿ بخت موافق شد و توفیق یار کلك سخن پرور معجز بیان ✿ کرد عیان ذکر تمورخانیان بار دگر ابر گهر بار شد ✿ سحرفن ومعجزه آثار شد تا کند از ذکر شه کامکار ✿ جیب فلك پرزدر شاهوار گرچه مراقوت این کار نیست ✿ خامه باین کار سزاوار نیست هست امیدم که بفضل خدای ✿ کلك چو برعاج شود مشکسای فیض سماوی دهدش یاوری ✿ کوکب طالع کندش چاکری تا زحدیث شه کشورگشا ✿ قبهٔ افلاك شود پرصدا صیر فی طبع جواهر شناس ✿ خاطر نقاد هنر اقتباس از دراین خبر خیر اثر ✿ نه صدف چرخ کند پرگهر گر شنود گوش خرد این نوید ✿ بشکفد این غنچه بباغ امید گر نوزد برچمن این رقم ✿ تازه نسیمی ز محب کرم کی شود این عقد گهر با نظام ✿ گر نکند معدن جود احتشام چیست محب کرم وکان جود ✿ دست ودل آصف ملك وجود اختر برج شرف سروری ✿ دوحه گلزار نکو اختری ملك مداری که بتیغ وقلم ✿ کرد خراسان چو بهشت ارم شعله تیغش بظفر همدم است ✿ ملك زرشح قلمش خرم است هست دربار کفش ابروار ✿ نیست ولی چون کفش ابر بهار زانکه بود بخشش دستش مدام ✿ کی همه که قطره فشاند غمام ذات وی ازعدل بود محترم ✿ دست ودلش مظهر لطف و کرم بهره وراز فضل دل آگهش مرجع اصحاب شرف درگهش تربیت اهل هنر کام اوست ✿ زیور عنوان سخن نام اوست جوهر نامش زشرف با نصیب ✿ نزد خداوند چو ذاتش حبیب ملك زعدلش شده پرزیب وزین ✿ هست دعایش همه را فرض عین هر که بود از کرمش بهره ور ✿ غیر دعایش چه نویسد دگر تا که زرشح قلم مشکفام ✿ جوهر الفاظ پذیرد نظام باد همیشه قلمش درفشان ✿ بهر سرانجام امور جهان بحر عطایش همه گه موج زن ✿ بهر فراغ دل اهل سخن سیر فلك باد بکامش مدام ✿ نامهٔ امید بنامش تمام

تمام شد جزء سوم از مجلد سوم کتاب حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحيم

جزو چهارم از مجلد سوم تاريخ حبيب السير

درذكر طلوع آفتاب دولت اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آنحضرت باصناف الطاف وعنایات الهی

رباعی ای یافته از منزل مه تاماهی ✿ ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و گداهر که تو اورا خواهی ✿ برفرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح اخبار فتح آثار پادشاهی بحمد وثناء جناب اقدس الهی انسب است واولی (فلله الحمد فی الاخرة والاولی له ملك السموات و الارض ومابینهما) **رباعی** ای کشور دل ز نور حمدت روشن ✿ معمورهٔ جان ز فیض شکرت گلشن ازحمد تو شدمزین آغاز کلام ✿ یابدشرف ازشکر تو انجام سخن وانفتاح ابواب بدایع وقایع شاهشاهی بایراد نعت ودرود حضرت رسالت پناهی الیق است واحری (یا ایها الذین آمنو صلوعلیه وسلمو تسلیما) **رباعی** ای برسر جمله سرفرازان چون تاج ✿ یکپایه زآسمان قدرت معراج شدازکرم عام تو عالم خرم ✿ شاهان جهان بلطف خاصت محتاج (آللهم صلی علی سیدنا محمد المصطفی اولا وصلی علی آله البررة النجبا وعترته نجوم فلك العز والعلی) **مثنوی** شهرباران ملك فضل وكمال ✿ تاجداران شهر جاه وجلال خسروان ممالك دنیا ✿ پادشاهان كشور عقبی سیما آن دوازده معصوم ✿ انجم نوربخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی ✿ پیشوایان آل پاك نبی اولین آفتاب برج نجف ✿ شاه دلدل سوار دریا كف پس حسن آن امام پاك سرشت كه بدلها نهال احسان كشت ✿ نیست اورا نظیر غیر حسین ✿ قرة العین سید الثقلین ✿ بعدازایشان امام سجاد است ✿ كه پناه تمام عباد است ✿ پس محمد كه باقرش لقب است ✿ میوه باغ سید عربست ✿ بازصادق كه بود درهمه كار ✿ چون زر جعفری تمام عیار مظهر لطف ایزدی كاظم ✿ دررعلم شرع راناظم فخر آل عبا امام رضا ✿ هادی سالكان راه هدا پس سمی نبی امام تقی ✿ قدوهٔ خاندان علی نقی حسن عسكری ملاذ كبار ✿ حسن الخلق احسن الآثار پس امام زمان كه هست مدام ✿ ماحی كفر وحامی الاسلام یا آلهی بحق آل رسول ✿ بعلو مكان زوج بتول بكمال زهادت زهرا ✿ كه خجل كرد طلعتش مه را بمحبان اهل بیت نبی ✿ بهداة شریعت عربی كه مرا ساز همدم توفیق ✿ تا نویسم بخامهٔ تحقیق حال مهر سپهر عزوشرف ✿ سرور دودمان شاه نجف حامی ملت مسلمانی ✿ وارث حشمت سلیمانی پادشاه ممالك عالم ✿ درتمام جهان بعدل علم

تاج بخش شهان تخت نشین ✿ مشرق ومغرب بش بزیر نگین درعجم سر بلند گشته بتاج ✿ از بلاد عرب ستانده باج ترك وديلم همه غلامانش ✿ قيصر ازچاکراندوبانش همه‌اجداداو خجسته شیم ✿ مالك تخت وتاج تاآدم پادشاهی که تاماهچه لوای خورشید سیمایش از افق‌معدلت واحسان طالع گشته‌عرصهٔ ممالك عالم رامنور گردانید ظلام ظلم‌وعدوان‌از اطراف امصاروبلاد روی بعدم آبادآورده سر گشتگان بوادی نامرادی بچشمه‌سارامن وامان رسیدند وتانسایم سلطنت‌وجهانبانی وشمایم خلافت‌وگیتی‌ستانی ازریاض‌احوال وگلزار اقوالش ورزیده ودمیده اقطار آفاق رامعطر ساخت ملوك وافر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دوجهانی‌در متابعتش دانسته حلقه مطاعت درگوش جان کشیدند **نظم** سکه‌دولت چوبنام توشد ✿ پادشه مصرغلام توشد یافت‌زاقبال تو قیصر خبر ✿ کردبرون‌نخوت افسرزسر خسروچین بندهٔ‌دربان‌تست ✿ خان‌ختا ریزه‌خورخوان تست شاه‌توئی جمله طفیل‌تواند ✿ ازدل وجان تابع‌خیل تواند دین‌پناهی که بمرافقت توفیق ایزدی و موافقت تائید سرمدی رسوم مذموم بغی و جهالت راکه بتمادی ایام درمیان‌فرق‌انام رسوخ‌تمام گرفته بودوهیچیك ازاساطین‌سلاطین‌رارفع آن‌تیسیر نپذیرفته درعرصهٔ هفت‌اقلیم منسوخ ساخت وبمعاونت بخت‌بیدار ومساعدت مکنت پایدار در باب تشیید مبانی دین‌دولت وتمهید قواعد ملك وملت‌قوانینی که‌ناسخ آیات ملوك‌کامکار و ماحی‌آثار خواقین رفیع‌مقدار تواند بود طرح‌انداخت **نظم** درایوان سعادت هیچ‌گاهی ✿ نبوده همچو اوگیتی‌پناهی رسوم بدعت ازعالم برانداخت ✿ لوای کامرانی مرتفع ساخت تعالی‌الله زهی شاه‌مکرم ✿ مباهی ازوجودش آل خاتم ظلال دولتش از بخت بیدار ✿ پناه‌تاجداران جهان‌دار قبه‌زرنگار چترنصرت شعارش منورعرصهٔ سپهر وغبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیدهٔ ماه ومهر ازاشعهٔ اسنه غازیان سپاه فراوانش آئینه فتح‌وظفر چون قرص‌خورشید ازبرج دوپیکر درخشنده وازصفحهٔ‌سیوف مجاهدان لشگر فیروزی نشانش شمشهٔ آمانی‌وآمال چون‌ماه چارده ازاوج کمال تابنده پرچم علم‌کشور گشایش ع عبرت افزای زلف پرچم حور وخدم مجلس بهشت آسایش محیر عقول‌غلمان دارالسرور درایام وزم صدای‌کوس دولتش نفخهٔ‌صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده وبهنگام بزم‌نوای غمزدای مرحمتش جان اولیاءدولت را مبتهج ومسرور گردانیده سموم قهرجان سوزش جان‌گداز ارباب بغی وطغیان و نسیم لطف دلفروزش نضارت بخش ریاض‌امید ستمدیدگان **نظم** سموم‌قهر توهرجا که بگذرد گردد ✿ بسان آتش‌سوزان طبیعت‌کافور نسیم‌لطف توبرهر گل زمین که‌وزد ✿ چو سبزه سربدر آرند خفتگان قبور سهم خدنك تیر آهنگش خون ازدیده مریخ‌روان ساخته وتاب‌سنان آتش‌فشانش‌شیر فلك رادربیشهٔ اضطراب انداخته خنجر سرتیزش‌چون مژگان خوبان عشوه‌انگیز خون ریز وتیغ بیدریغش بسان‌صرصر اجل‌قالع نهال عمرو اقبال اصحاب ستیز وسعت ساحت مملکت اسکندر در نظر همت عالی اثرش تنگتر از

حوصلهٔ مردم بخیل ورفعت شجره قدر کسری وقیصر دربرابر عظم شان ملازمانش بی‌وقع‌تر ازوقوع نخیل **رباعی** ای‌تختگه ملك تورا عالم تنك ✿ یکپایه زتخت قدر تو هفت اورنك لطف تونموده سوی‌هرکس آهنك ✿رخ‌سوده بخاك کف‌پایش‌اورنك تاج‌بخش خسروان روی‌زمین باج‌ستان سلطان روم وخاقان چین ع سکندر سپاه تباره حشم سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشیدطلعت‌مریخ رزم جمشیدحشمت ناهیدبزم‌مشتری رای عطارد ضمیرفریدون‌فر کیخسرو سریر قمرسیر گردون خرام پرویز مکنت سپهر احتشام **مثنوی** خسرو جم قدر منوچهرچهر ✿ چهره‌بخاك ره‌او سوده مهر ترك فلك بندهٔ فرمان‌او✿هندوی کیوان زغلامان او معتکف چرخ ششم روزوشب ✿ جز بدعایش نگشاد است لب کلك‌عطارد زسراهتمام ✿ غیرثنایش ننویسد مدام سیرقمر تابع‌فرمان اوست ✿ زهره کنیزی زشبستان اوست ثابت وسیار برین آستان ✿ بسته بخدمت چو دو پیکرمیان جمله حکام بروی زمین ✿ سوده زاخلاص بپایش جبین هست وجودش در درج شرف ✿ دری تابندهٔ برج‌نجف اسم شریفش ز گهر پاکتر ✿ گشت معما صدف آن گهر **مظهر** خاك رهش بوسه زد ازروی‌مهر ✿ چون طلب مهر نمود از سپهر **لطف** تاکه برد از کرمش خصم بهر✿ ظاهر ازوشد همه‌جا ضد قهر **کردگار** دشمن‌او را بجهان کردخوار ✿ دید خداوند چوآن کردو کار **جلیل** میل دلش نیست بجزسوی **لطف** ✿ هست جلی فیض وی‌از روی لطف **شاه**گشت چودرروی زمین پادشاه ✿روی براهش نهد ازمهر ماه **عالم** نوردلش زد چو بعالم علم ✿ جسم عدو گشت قرین الم **پناه** عزت تاج وشرف گاه ازو ✿ یافت بناقاعدهٔ‌جاه‌ازو **اسمعیل** ناهوی‌از عزبلاانتها✿ گشت مرا سلك دربی‌بها یافت چواین نظم بنامش نظام ✿ کردقلم سوی دعایش‌خرام تابود از شعشعهٔ آفتاب ✿ سطح معلای فلك نور یاب باذر عدل شه‌روشن جبین ✿ روی زمین غیرت خلد برین اهل‌هنر ازکرمش بهرممند ✿ مسند اقبال بذاتش بلند وچون بی شایبهٔ تکلف وسخنوری وغایلهٔ تصلف ومدح‌گستری ازمشاهده صادرات افعال وملاحظهٔ واردات اعمال این‌پادشاه دین‌پناه ستوده‌خصال واضح‌ولایح میگردد که‌درهیچ عصر از اعصار همای همایون بال‌جاه وجلال برسرهیچ تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایهٔ سعادت واقبال نیفکنده‌وباز بلندپرواز تائید ایزدمتعال بردست اقتدار هیچ دولتمندی کامکاربسان وجود فایض‌الجودش‌ننشسته برذمه همت هریك ازنساجان دیبای زیبای براعت وناسخان اوراق خسای بلاغت واجب‌ولازم مینماید که‌درنظم فراید وقایع ونشر بدایع مآثر خدام موکب‌سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رساند تا غایت لطف وقهرو کمال عدل واحسان وآئین جهانداری وکشور گشائی وقانون دین پروری وملك‌آرائی ورسوم‌رزم سازی ومخالفت گدازی‌وعادات‌دشمن سوزی ودوست نوازی آن‌مهر سپهر سرافرازی تادامن روزگار وانقراض ادوار درمیان عالمیان‌باقی وپایدار ماند بناء علی‌هذا این‌ذره احقر که‌خود راخوشه‌چین خرمن اصحاب فضل وهنر

می پندارد وجزو آخر از کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه زیب و زینت بخشیده وتحریر غایت عنایت الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی را که شامل این دولت نامتناهی است پیش نهاد همت گردانیده امید بکمال کرم جاوید آنکه از رشحات خامهٔ دربار ریاض اخبار شاه فلك اقتدار بروجهی نظارت یابد که طاوسان حظایر قدس را هوای تماشای آن از فضای دماغ سمت انتفا نگیرد و از لمعات طبع سحر کردار گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار بصورتی طراوت پزیرد که بلبلان بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر صفت انطفا نپذیرد مثنوی نگنجد این سخن در طی نامه ✿ نباشد این تمنا حد خامه ولی چون باز همت کرد پرواز ✿ زفیض آمد بگوش هوش آواز ✿ که کلك گرچه باشد بی بضاعت ✿ زفیض شاه یابد استطاعت بظاهر گر قلم افتد در این راه ✿ سخن گوید بمعنی دولت شاه از آن رو طایر طبع سخن ساز ✿ سوی این بوستان آمد به پرواز چو در ذکر شهنشاه این گهر سفت ✿ نخست از حال آبایش سخن گفت.

گفتار در بیان شمه از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون

آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصهٔ مشرق ومغرب را منور گردانیده محتاج نیست بشرح علو اصل و نسب وکامیابی که فیضان غمام عدل وجودش ریاض امید اباعد واقارب را نضارت بخشیده مستغنیست از ذکر مناقب آباء عالی حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام (وجعلناکم شعوباً وقبایل لتعارفوا) همواره اشراف واعیان عجم و عرب سلسلهٔ نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف مثبت می ساخته اند و بسبب عظم شان وقدم دودمان آبا واجداد بلند مکان رایت افتخار ومباهات می افروخته اند خامه مشکین عمامه در تبیین سلسلهٔ نسب بزرگوار شاه سپهر اقتدار شروع نمود وصفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمهٔ ازمناقب ومفاخر این فرقهٔ ستوده مآثر زیب وزینت در افزود برضمایر و اذهان انساب اولاد عظام نبوی وعارفان اخبار احفاد کرام مرتضوی مستورو مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه بـه پنج واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق والحقیقة والدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت بامام هفتم هادی اعالی واعاظم موسی الکاظم ملحق میشود برین موجب که ابوالمظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن قدوة اولیاء آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله ابن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسین بن محمد بن ابراهیم ابن جعفر ابن محمد ابن اسمعیل

بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابومحمد القاسم بن ابی القاسم حمزة ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام وچون شمایم امامت وسروری ونسایم کرامت ودین پروری امام موسی کاظم علیه السلام دراوایل مجلد ثانی مشام ناظران این اوراق رامعطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفاق این اخبار راصفت نضارت بخشیده درین مقام بنان بیان بتکرار آن مبادرت نمی نماید ورخسار این صحایف را بزیور آثار بعضی دیگر ازآبا واجداد حضرت شاه والانژاد می آراید ومنه الاعانة والتوفیق .

آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال آبا شیخ صفی الدین اسحق

عامهٔ علماء عالم وکافهٔ فضلاء بنی آدم برعلوشان و سمومکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند وآن زمرهٔ کریمه را فایز بکمالات صوری ومعنوی وجامع فضایل دنیوی واخروی میشمارند لوایح باطن هدایة میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را مفقود گردانیده ولوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب ازافق فضل وکرامت طالع گردیده **نظم** ازایشان بوده هریك دین پناهی ✿ سریرمکرمت راپادشاهی چراغ روشن ازنور امامت ✿ مه تابنده بربرج کرامت **شعر** فهم من بین انصاف الانسام ✿ کرام من کرام من کرام لاجرم حاجت بآن نیست که عندلیب قلم درگلزار مفاخر هریك ازاین فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون باسامی سامی ایشان مشحونست نغمه سرائی نماید اما بنابر تیمن وتبرك بذکر مجملی ازحال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروزشاه واولاد آن عالیجاه قدوهٔ آل رسول الله لسان مقال میگشاید **فیروزشاه** بزرگی بودبمکارم اخلاق ومحاسن آداب موصوف وبلطایف گفتار وکرایم اطوار معروف انوار سیادت وسروری ازناصیهٔ مبارکش طالع آثار جلالت و ومهتری از بشرهٔ همایونش ساطع بوفور تمول وثروت مشهور وبصفت بناهت وسخاوت برالسنه وافواه مذکور مواشی واغنامش بعدد ثوابت وسیار و غلامان وخدامش زیاده از مرتبه حساب و شمار **نظم** فلك احتشام معالی پناه ✿ جهان کرم میر فیروزشاه ✿ دری بود از درج عزو شرف ✿ کلی از گلستان شاه نجف قمر بوده یك گرده ازخوان او ✿ جهانی مرفه باحسان او وچنانچه درکتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز ابن بزاز شده فیروزشاه درکنار بیشهٔ جیلان درموضعی که موسوم است برنگین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده ورونده قیام مینمودند و چون آن جناب از هاتف غیب نداء (والله یدعوا الی دارالسلام) شنود ازوحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از منزل رنگین کوچ فرموده درقریهٔ اسفرانجان که از جمله مضافات

خطهٔ اردبیل است ساکن گشت ودر آنمقام بهجت انجام فارغ بال وشادکام اوقـات می‌ـ گذرانید تاوقتیکه او نیز درگذشت وعوض‌را پسری بود خورشید منظر **محمد** نام و آن دری برج ولایت درسن هفت سالگی از نظرخلایق غایب‌شدوهرچند خدام امیرعوض درطلبش بهرطرف شتافتند ازشعشعهٔ جمال آفتاب‌سیمایش اثر نیافتند لاجرم درآن‌دودمان عظیم‌الشان مصیبتی‌درغایت صعوبت اتفاق افتاد ومحنت آن مهاجرت خون‌دل ازدیـدهٔ منتسبان خاندان سیادت بگشاد اما هاتف اقبال درمقام تسلی خاطر ماتم زدگان بود واحیانا بزبان حال درگوش وهوش هریك بمضمون این مقال ترنم مینمود **بیت** یوسف گم‌گشته بازآید بکنعان غم مخور ✡ کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور وبعد از انقضاء هفت سال از این احوال ناگاه آن‌فرزند ارجمند بردر خانهٔ پدر بزرگوار پیدا شد جامه عنابی دربرودستار سفید برسر مصحفی‌حمایل فرموده وزبان خجسته بیان بزمزمهٔ تلاوت قران گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان مبتهج وشادمان ازآن جناب کیفیت حال‌پرسیدند جواب‌داد که‌مرا طایفهٔ از جنیان که درسلك ارباب ایمان‌انتظام دارند بمیان خودبرده‌بودند ودرین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظـام ملك علام و تعلیم سنن وفرایض اسلام ترغیب وتحریض می نمودند وآنجماعت متعجب و متحیرگشته غاشیه خدمت وملازمت مخدوم زاده حقیقی بردوش گرفتند وازروی ارادت واعتقاد کمرعبودیت برمیان‌بسته طریقهٔ فرمان‌برداری واطاعتش را پذیرفتند وسید محمدالحافظدرمصاحبت اقربا وخویشان باحیاء سنن سنیهٔ آباد واجداد شریف خود میپرداختند تا آن وقتیکه مدت حیات طبیعی بسرآمد و علم عزیمت بصوب‌ریاض‌جنت برافراخت **بیت** روانش بمینو پراز نور باد✡ درآن‌نزهت‌آبادمسرور باد

صلاح‌الدین رشید والد ارشد امیر محمدالحافظ بود وبعد ازپدر در قریهٔ گل خواران اقامت فرمود وآنجناب ازجمال‌صوری نیز بهرهٔ تمام داشت وهمواره بزراعت مشغولی کرده تخم انعام واحسان درزمین دل طـوایف انسان مـی کاشت و چون زمان زندگانی صلاح‌الدین‌رشید نیز بسررسید پسر رشیدش قطب‌الدین قایم مقام پدرعـالی گهر گردید.

قطب‌الدین قطب فلك جلالت ودین داری‌وخورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود وهم درقریهٔ گلخواران اقامت داشت تاوقتی که بسبب‌هجوم لشگرگرجیان باردبیل نقل نمود تبیین اینمقـال و تفصیل این اجمال آنکه درزمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی‌ازروساء کفارگرجستان بالشگری ازددصفتان بی ایمان بخیال نهب وغارت دیار اسلام وقتل وتاراج سالکان ملت خیرالانام بجانب اردبیل درحرکت آمد و چون اینخبر بگلخواران رسید امیرقطب‌الدین برطبق کلمه علیـکم بسواد الاعظم عملنموده باعیال واطفال بشهر اردبیل خرامید وخانهٔ درزیر زمین ترتیب کرده اولاد ومتعلقان‌را درآن نهانخانه ازچشم مخالفان مستور گردانید وبنفس نفیس خودنیز درگوشهٔ نشسته

بتضرع وزاری از بارگاه کردگاری از آن بلیه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آن جناب نزدیک بمدخل آنسردابه ایستاده بود گرجیان در اردبیل دست بقتل و غارت بر آورده یکی از ایشان متوجه آنخانه شد و آن جوان در وی آویخته بر طبق مرزیه (الحق یعلو ولا یعلی) غالب آمد و شمشیر آنکافر متهور را بقبضهٔ اقتدار در آورده بر حلق شومش کشید در آن محل گرجی فریادی زد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدانخانه آوردند و آنجوان از آنکه کافران بر حال حجله نشینان سراپرده عفت که در زیرزمین بودند اطلاع یابند اندیشید و بکندوی که در آنموضع بود در آن نهانخانه را مسدود گردانید و کلمه توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و همان لحظه گرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیده شمشیر انتقام از نیام بر کشیدند و رشتهٔ حیات آنجوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تا مهربی از آن بهتر پیدا کند قضارا جمعی از گرجیان بآن جناب رسیدند شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای درافتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین آنروز تاشب درمیان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهة تفحص حال شهیدان درسیر بودند بسروقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز ناله آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیکتر رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد که ظاهرا اوداج بریده نشده و زخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا آنجماعت زخم را بسته او را بدانخانه زیرزمین رسانیدند و امیر قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته از جانبین لوازم محامد الهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین درهمان زاویه مقیم بود تا وقتیکه لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت وعافیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولیعهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن سنیهٔ آباء کرام را احیا نموده چون آنحضرت نیز عازم بهشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سیدزاده بی عدیل در وقت ترقی بسن شباب مخدرهٔ را که صبیهٔ صلبیهٔ عمر بارقی بود و از بارقهٔ غمام عنایت ازلی فروغ عفت وطهارت از جمال حالش میدرخشید بعقد نکاح خویش در آورد و واهب المواهب والعطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدرهٔ مستوره که رابعهٔ سجاده زهادت و مریم سرا پردهٔ سعادت بود و دولتی نام داشت پسری عالی گهر کرامت فرمود بیت بسر آمد

آفتاب از اوج امید ✡ وجودش مظهر اقبال جاوید آثار تصفیهٔ باطن از ناصیهٔ خجسته میامنش ظاهر وانوار تزکیه نفس نفیس ازمطلع جبین مبینش باهر امارت هدایت وارشاد در بشره میمونش پیدا وعلامات ولایت واجتهاد از اسره همایونش هویدا **نظم** کلی

بشکفت درباغ‌هدایت ✿ دری افزود در درج ولایت جهانی گشت از بویش معطر ✿ زرویش چشم اختر شد منور وامین‌الدین جبرئیل دیدهٔ امید ازفروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی بر افراخت و بایفاء نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب آنفرزند سعادتمند راابوالفتح کنیت نهاد ونام نامی و لقب گرامیش را برصفی الدین اسحق قرار داده و الحمدالله الواهب المواهب و العطایا والصلوة علی محمد خیرالبرایاو آله‌النجبا وعترته‌الاتقیاء **تزئین این صحیفه بلاغت آئین ازتبیین مناقب ومفاخر شیخ صفی‌الدین اسحق** باتفاق‌اکابر افاق‌ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود ازمشرق ولایت ودین پروری درخشیده‌وشعشعهٔ ضمیر فیض تاثیرش بسان انوار عنایت الهی عرصهٔ کون ومکان را اضاءت بخشیده گنجینه سینه‌اش ازجواهر علوم لدنی‌پروعلوپایه قدرومنزلتش بیرون از احاطه‌دایرهٔ تصورلآلی کلام هدایت‌نظامش زیور گوش وهوش اعاظم سلاطین‌وملوك وغباراقدام خدامش کحل‌الجواهر بصربصیرت اهالی ریاضت وسلوك قبهٔ عرش فرسای صومعه‌اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالی‌و عتبه‌کعبه آسای زاویه‌اش مطاف‌طواف معتکفان عالم بالامرغان اولی اجنحه درهوای دانهای سبحه اش همواره درطیران‌ومشاعل‌کواکب درتمنای کسب‌تشبه‌بقنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت‌با استقامتش‌درمحراب عبادت چون کمان ابروی خوبان‌خمیده ودیدهٔ دل ریاضت کشیده‌اش درمرات رخسارمه‌رویان‌جز پرتو جمال حقیقی‌صورتی‌ندیده ازصبح تاشام دربیان اسرارحقایق ومعارف زبان‌گشوده وازشام تا بام بر کوع‌وسجود وقیام وقعود اقدام فرموده‌مثنوی همه ذکراودر رکوع وسجود ✿ همه فکر او درقیام وقعود شده چشم وابروی محراب را ✿ چه چشمی که نشناخته خواب را شبش چشم پر آب دربندگی ✿ بظلمت نهان چشمه زندگی لب‌ودیده آن سالك کامیاب ✿ ببسته ز خوردن‌گشاده زخواب بشب زنده داری مه بدر بود ✿ همه شب زقدرش شب قدر بود قدم گاه‌اوعرش‌رابوسه گاه ✿ درش بودمرقدسیان‌راپناه گذشته‌زهفت آسمان منبرش ✿ نمودارمعراج پیغمبرش گشادی چوگاه نصیحت لسان ✿ فشاندی در اولعل برمفلسان ملك‌گفته آمین چوکرده دعا ✿ شده از دعا حاصلش مدعا وآن منورمحراب امامت و کرامت‌هنوز درسن صبی بودکه برطبق کلمهٔ کریمهٔ (وآتیناه‌الحکم‌صبیا) دست‌عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی برروی روزگارش برگشود و اوقات خجسته ساعات را مصروف‌اصناف‌طاعات‌وعبادات‌ساخته درآن اثنا خوابهای غریب میدید وبازدیادالطاف الهی و تضاعف اعطاف شاهنشاهی امیدوارمی‌گردید از جمله آنکه‌شبی‌درعالم رویا مشاهده فرمودکه برقبه مسجد جامع اردبیل‌نشسته است که ناگاه‌آفتابی طالع شدکه تمامی‌اقطارعالم از نوراو روشن گشت‌وچون امعان‌نظربجای‌آورد دید که آن‌آفتاب روی مبارك‌اوست‌که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد ازآنکه بحالت یقظه وانتباه

باز آمد کیفیت واقعه را باوالدهٔ ماجده خویش تقریر نموده وطلب تعبیر فرمود آن‌مخدره پس از تامل درخواب جواب‌داد که ای قرة‌العین‌این رؤیا دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق وغرب را روشن سازد لاجرم آنجناب خرم وفرحناك شدودروقت تحریر این خواب وتعبیر آن مسود اوراق‌را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهرا در آن‌زمان درعالم خواب بآن شیخ ولایت مآب نموده بودند که‌از مطلع صلب‌تو عنقریب‌آفتابی‌طالع‌خواهدگشت که ماهچهٔ رایت سلطنت او بسان‌خورشید تابان پرتو برعرصهٔ کون‌ومکان‌اندازد وفی‌الواقع‌حالاحقیقت این سخن‌مشاهده‌ومحسوس میگردد وحقیقت این دعوی‌نزد ارباب صورت ومعنی بثبوت میپیوندد وهمچنین منقولست که دراوان‌صبی شبی شیخ قدس‌سره بخواب دید که برکوهی‌بلند‌نشسته است وشمشیری طویل عریض برمیان بسته وتاجی ازپوست سمور برسر نهاده‌وهم درعالم خواب باخود گفت که پسرشیخ امین‌الدین جبریل را باشمشیر وتاج چه مناسبت است و قصد کرد که شمشیر را ازمیان بگشاید نتوانست پس تاج را ازسر برداشت آفتابی ازفرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم‌رامنور ساخت‌وباز افسررا برسر نهاد آن نور پوشیده‌شد ونوبت دیگر برگرفته کرة بعداخری‌آن آفتاب درلمعان آمد و چون اینمعنی‌سه‌نوبت بوقوع پیوست از خواب درآمدراقم‌حروف‌گوید که‌اگرصاحب دلی‌روشن ضمیر در تعبیر این خواب تامل‌نماید بیقین‌داند که‌آن شمشیر کنایت ازظهور تیغ‌جهانگشای پادشاه مظفر لوابوده وآن افسر وآفتاب بتاج وهاج فرق‌همایون آنحضرت اشارت‌مینموده(وما احسن ماقیل) **بیت** زهی‌خوابی‌که تعبیرش توباشی ٭ خوش‌آن‌آیت که تفسیرش‌توباشی **القصه** چون آتش محبت الهی‌درخاطر‌فیض مآثر حضرت ولایت پناهی‌زبانه کشید طالب‌مرشدی کامل‌گشت وپای درطریق جستجوی نهاده ببهانهٔ ملاقات برادر خجسته صفات خویش صلاح‌الدین رشید که در بلدهٔ شیراز درکمال‌اعتبار‌وجلالت بسرمیبرد واز والده‌رخصت سفر فارس حاصل‌کرده و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف نزول فرمود وهرچند برادر فرخنده‌سیرش صلاح‌الدین رشید خواست که آنحضرت را بخانهٔ خودبرده ابواب انعام واکرام برروی روزگارش بگشاید التماسش‌را بمزاجابت اقتران نداد وشیخ همدران بقعه باداء‌وظایف‌طاعات وعبادات مشغول‌شد ودرآن بلده بصحبت شیخ مصلح‌الدین سعدی وبسیاری از مقربان بارگاه احدی‌رسید اما دست ارادت بهیچ یك از آن‌جماعت نداد زیراکه مرتبه خود را از ایشان برتر میدیدآخرالامر نزد امیر عبدالله فارسی‌که فارس میدان هدایت بود شتافت وشمهٔ ازحال خویش عرض‌کرد امیر عبدالله‌رحمة‌الله آنجناب‌را گفت ایعزیزحالادرشرق وغرب‌عالم‌غیر شیخ زاهد گیلانی دیگر کسی‌نیست‌که تو را بمطلوب تواندرسانید بناء علی هذا شیخ صفی‌الدین اولیاء شیراز را وداع فرموده وبجانب اردبیل بازگشت ونوبت دیگر شرف خدمت والده دریافته بتفحص حال شیخ زاهد اشتغال نمود وشیخ‌زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن‌شیخ

بندار الکردی السنخانی بود و تاج الدین ابرٰاهیم نام داشت وارشاد از سیـد جمال الدین گیلانی رحمة الله یافته بود و نسبت خرقهٔ سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابوالقاسم جنید بغدادی میپیوندد وسلسلهٔ مشایخ شیخ جنید قدس سره بامیرالمومنین وامام المتقین علی بن ابن ابی طالب علیه السلام میرسد **القصه** بعد از آن که شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر درراه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که اورا محمد بن ابرهیمان می گفتند وازاردبیل جهة آوردن برنج بگیلان رفته بود شنید که زاهد قدس سره درقریهٔ هلیه گران ازتوابع گیلان برسجادهٔ ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الوفی ازعشق ملاقات شیخ زاهد بی تحمل شده درفصل شتا که شدت سرما درجهٔ کمال داشت پیاده وتنها متوجه هلیه گران گشت و درماه مبارك رمضان الذی انزل فیه القران بمقصد رسیده درراو به شیخ زاهد فرود آمد وبادای نماز وعرض نیاز مشغول گردید وحال آن که درآن اوان شیخ زاهد در خلـوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید باهیچکس ازطالبان ومریدان مـلاقات نفرمایـد و پیوسته درماه مبارك رمضان حال آنحضرت بر ینمنوال جاری می بود اما چون درآن روز بنور کرامت ازوصول آن قدوهٔ خاندان امامت خبر یافت خادمی راکه موصوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آنجوان کپنك پوش راکه درگوشهٔ ذاویه نماز میگذارد بخلوتخانهٔ خاصهٔ من دراورتا آنجا بسر برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عملنموده همـدران ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبیـد فرمود وبارشاد وتلقین پرداخته بدیدهٔ بصیرت انوارولایت دربشرهٔ مبارکش مشاهده نمود وبهمگی همت در تربیتش سعی واهتمام فرموده وشیخ صفی الدین قدس سره قدم درمیدان مجاهده وریاضت نهاده کاربجائی رسانید که درهفت روز یکنوبت افطار میکرد وبتدریج مهم بدانجاانجامید که درماهی زیاده ازیك کرت از جنس ماکـول ومشروب چیزی نمیچشید ودرشب اصلا پهلوی هما یون برزمین نمی نهاد ودر روز بکوه و صحرا رفته جهة مطبخ شیخ زاهد بر پشت هیمه میکشید چند سال بر ینمنوال ازاکل رسوم ولحوم مجتنب ومحترز می بود ودروقت افطار اندك برنجی یا گیاهی تنـاول میفرمود لاجرم به اندك زمانی بمرتبهٔ کمال ترقی کرد وشیخ زاهد آنجنابرا نیز بتدریج ازآن مجاهدت و ریاضات بازآورد وبخوردن گوشت اشـارت فرمود وبرین قیاس حضرت ولایت پناه در سایهٔ تربیت شیخ زاهد قدس سره ازدرجه بدرجه تصاعد می نمود تا صاحب مقامات علیه وجامع کمـالات سنیه گشت وشیخ زاهد باوجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی وارشاد خلایق را رجوع بدانحضرت نمود و یکی از بنات مکرمات خود راکه هم نام فاطمهٔ زهرا علیها السلام بود بحبالهٔ نکاحش درآورد وصیت اینحکایت از روایت مولف صفوة الصفا بگوش وهوش رسیده که چون شیخ زاهد پـایهٔ قدرو منزلت شیخ صفی الدین را بلندگردانید وبهـمگی همـت درعلوشان ورفعت مـکان آنحضرت

کوشید نایره رشك درباطن بعضی از خلفا ومریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد وسجاده نشینی را رجوع بشیخ صفی نماید واورا دراردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هراینه رواج و رونق درخاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری ومعنوی متصف است قایم مقام سازند تا ماهمه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زادهٔ خود زنیم واین سلسله ازهم گسیخته نگردد وشیخ زاهد رحمة الله فرمود که مرانیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه وتعالی تاج ولایت رابرسر شیخ صفی نهاد وزمام مهام ارباب ارادت را بقبضهٔ درایت او داد ذلك فضل الله یوتیه من یشاء ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد پس فرمود که من همین زمان چنان سازم که برشما حقیقت اینحالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت شیخ جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام مقام است جوابدادند که برکنار دریا است در موضعی که ازاینجا تا آنجانیم فرسخ مسافتست شیخ گفت هردورا آواز میدهم مشاهده نمائید که کدامیك جواب خواهندداد پس دوسه کرت شیخ جمال الدین علی را نداکرد هیچ ندا نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود همگنان آواز آنجناب راشنیدند که گفت لبیك وهمان لحظه شیخ صفی الدین قدس سره بدان خانه در آمد شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جوابداد که در خلوتخانه گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شمارا شنودم وبخدمت توجه نمودم **رباعی** هرکس می عشق خورد دربزم شهود ✿ یکدل زخیال یارغافل نشنود پیوسته بگوش وهوش ازهرطرفی آواز فرح فزای دلدار شنود آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده برزبان الهام بیان راند که شمارا معلوم شد که جمال الدین علی آنمقدار غافلست که باوجود قرب جوار ندای مرا استماع ننموده وصفی آنمقدار حاضر که ازنیم فرسخ مسافت آواز مراشنوده بحضور آمد وصورت این سعادت بواسطهٔ مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده اورا روی نموده ع باخود آورده ازآنخانه بخود بربسته لاجرم آنجماعت خجل گشته بوفور فضل وکمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند وغاشیهٔ ارادتش را بردوش گرفته ازسرعناد درگذشتند وشیخ صفی الدین هم درزمان حیات شیخ زاهد روح الله روحهما رخصت یافته باردبیل شافت وبتلقین سالکان طریق هدایت وارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما هرگاه که ذوق ملاقات وشوق دیدار شیخ زاهد بروی غلبه میکرد بگیلان خرامیده شرایط کمال ارادت واخلاص بتقدیم میرسانند واینمعنی موجب مزید عظم شان وعلو مکان آنجناب میکردید واحیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میبرد ونسبت بآنجناب لوازم محبت واتحاد بجای می آورد درصفوة الصفا ازشیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصهٔ اردبیل را بنور حضور منور ساخته درزاویهٔ که مسکن من بود نزول فرمود ودر وقتی که پدرم شیخ صفی الدین باجمعی کثیر از

مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که مرغ دل من هرچند ببال همت درهوای فضای عالم طیران نموده جهة توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویهٔ عمارت نمائی که آستانهٔ سنیه‌اش آشیانهٔ طایران عالم بالا باشد وساحت با راحتش مطاف طواف سالکان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام را بشارع دین قویم و صراط ملت مستقیم دلالت کنی وندای اجیبوا داعی الله بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی تورا بخالق وخلق را بتو حواله کرده است روی اهل دل بسوی روی تست ❊ مهبط فیض الهی کوی تست وباید که احتمال مشتاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقهٔ معرفت درآری وخلفا باطراف امصار فرستاده خودرا درین کار معاف ومعذور نشماری واکنون من امانتی را که از استاد ارشاد داشتم درقبضه درایت تونهادم وسررشته هدایت امت حضرت رسالت را بدست تو دادم **نظم** چو الطاف الهی شامل تست ❊ ظهور نور عرفان از دل تست گشادم پیش تو اسرار دین را ❊ بتو دادم همه کنج یقین را وشیخ زاهد درسنهٔ سبعمائه بموضع سورمرده که از توابع شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت ویکی از اهل ارادت را که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود طلبید، گفت میخواهم که بیك روز ازاینجا باردبیل روی وروز دیگر صفی را بما رسانی والیوانی اینمعنی را قبول نموده شیخ دست مبارکش بپشت وهردورانش فرود آورد واوصبحی ازسورمرده متوجه اردبیل شده ببرکت دست حق پرست شیخ که باعضایش رسیده بود هشت روز راه را بیك روز طی فرمود ونماز دیگر درقریه کلخواران بعز ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را بازگفت وآنجناب تهیهٔ اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح براسب چردهٔ که داشت سوار شد وخضر دررکاب هدایت انتسابش روان گشته نماز خفتن بسور مرده رسیدند و شیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانهٔ عالم قدس است وهریك از اصحاب درباب مدفن من موضعی اختیار مینمایند رای تودر این باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون گیلان مسکن مالوف حضرت شیخ است جهة مقبرهٔ منوره از تمامی مواضع مناسب‌تر مینماید واین سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاده شیخ صفی الدین آنحضرت را بساورد گیلان برد وبعد از وصول بچهارده روز آنسر حلقهٔ ارباب یقین ودیعت حیات بمقتضای اجل موعود سپرد وشیخ صفی الدین بلوازم تجهیز وتکفین پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم رسانید وحظیرهٔ متبرکه اش را تعمیر نموده عنان انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود برسجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت وجهة دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده همگی همت برتشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت باندك زمانی صیت کرامات و

و خوارق عادات آنسلطان نقباء و سادات در شرق و غرب جهان سمت اشتهار گرفت و از اقطـار امصار و بلدان مرتقبان مدارج سعادت روی بدرگاه کعبه اشتباهش آورده از ازدحام خاص و عـام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در صفوة الصفا از خـواجه محی الدین که در سلك اولاد عظام آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیاربکر و شروان ازارباب ارادت آنمقدار کس بعتبهٔ امامت و کرامت آمدند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و آنجماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلـوت نشسته چنان مقرر شد که من در هر شام جهة افطار هریك از خلوت نشینان یکتای نان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز پنجهزار گرده محیا میبایست کرد تا بدیشان وفا کـند ع وین هنـوز از آفتاب قدر او یکذره بود و هم در کتاب مذکور مذبور است که نوبتی درقریهٔ داروربزاویهٔ پیرمحمد داروری دریك روزقرب بیست هزار کس بـر دست شیخ قدس سره توبـه کردند و در سلك سایـر مریـدان انتظـام یافتند و از مولانا عبداللطیف که پیش‌نماز آن مقتدای اهل راز بود روایتست که گفت شبی از آن حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دوهزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام‌خـوف وخطر کرده‌اند وبمنزل خیر انجام (الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون) رسیده‌اند وازمولاناعبدالملك ولد مولاناشمس‌الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از راه بـرنیق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده‌هزار نفر بشمار در آمد وعدد مردمیکه‌از سایر طرق در آن شهور بخدمت میشتافتند غیر علام‌الغیوب کسی نمیدانست و بر این قیاس زیاده بر سی سال عتبهٔ علیه آن قدوهٔ اولاد خیر البریه مطاف طواف اصحاب مجد وجلال و مرجع و ملاذارباب فضل وکمال بود و هر سال چندین‌هزار از آنطایفه ببرکت انفاس متبرکه‌اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزکار ایشان میکشود و چنـانچه مبثوث پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم‌یزلی از نـاصیهٔ همایون آن مهر سپهردین پروری بمرتبهٔ لامع و لایح بودکه هرکه را چشم برآن جمال خورشیدمثال می افتـاد دردم چراغ معرفت درکاشانهٔ دل اوروشن شده بی اختیارسرارادت برپایش مینهاد و لوامع حقایق معرفت الهی ولوایح دقایق موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت میـامنش پیوسته بمثابهٔ طلوع و ظهور مینمود کـه ازفروغ آن زوایاه ظلمت آبـاد جهان صفت اضاءت پذیرفته طالبـان را راه وصول بکـوی مطلوب نشان میداد سلاطین عالم‌هرگاه بصحبت‌جنت‌رتبتش رسیدندی از شکوه‌ذات امامت صفاتش‌مجال‌تکلم محال دانستندی و خواقین باطبل و علم چون در زاویهٔ سدره پیرایه‌اش راه یـافتندی در پیش خدام ذوی‌الاحترامش در غایت تواضع‌و فروتنی نشستندی **نظم** درشب‌تقدیر فراشان‌انوارهدی ☆ شمع شاهی‌در سرای فقر او افروختند حله بافان قضا در کارگاه

کاف نون ✿ رقعهٔ فرماندهی بر خرقهٔ او دوختند و چـون در اکثر بلاد اقـالیم سبعه صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع کشت و خلقی بینهایت بواسطهٔ ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوك طریق هدایت موفق شدند بنا براقتضای فحوای (اذاتم امرو نا نقصه) زمان انقضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب انجامید و امراض متضاده که از علاج یکی دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملایـك صفاتش گردید و از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و هر ثوابی که جمیع اصحـاب امراض را دهند بتو داد و آن شیخ والا نژاد با وجود تزاحم امـراض و تراکم اعـراض در اوقات ناتوانی از برای هر نمازی تجدید وضو میفرمود و دروقت قوت ضعف اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او درقیام وقعود امداد مینمودند ودراواخر ارتحـال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عبا درابولدارشد خود شیخ صدرالملة والدین موسی کـه نبیرهٔ دختری شیخ زاهد بود تفویض فرمود وفرمود که سیدجمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز علی الدوام بتلاوت کلام ملك علام مشغول بود و درروزدوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمائه قریب بنصف النهار در نهایت هیبت کلمة الله گفته طایر روح مقدسش بجانب حظایر انس پرواز نمود **شعر** ولو کان فی الدنیا شی بمخلد ✿ لکان رسول الله فیها مخلداً وما احد یبقی عن الموت سالماً فان المنایا قداصابت محمدا **بیت** اگر عمر بشر پاینده بودی ✿ صفی حضرت حق زنده بودی ازوقوع این حادثهٔ شامله نایرهٔ حزن الم بر کانون درون اشراف بنی آدم تافت و از حدوث این واقعهٔ کامله فزع اکبر در عالم اصغر باکمل وجهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشك خون دل از دیده گشودند وخلفا و اصـحاب ارادت از غایت اندوه و ضجرهٔ آنروز تا شب در خاك و خون غلطان بودند صعوبت آن مصیبت نه بمثابهٔ بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت کـه قلم دو زبان شرح آنرا درین اوراق مبین تواند ساخت **رباعی** یارب غم دل چگونه آرم بزبان ✿ وزدرد فراق چون نمایم افغان افسوس که سایه بر گرفت از سر خلق خورشید سپهر سروری احسان و چون صفای فضای زاویهٔ سپهر بسبب غیبت نوروجود مهر بکدورت تبدیل یافت و پردهٔ ظلمـانی شب بکسوت سوگواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهـانی جسد مطهر آن مقرب بارگاه سبحـانی را غسل داده در وقت اداء واجبات و سنن آنگاه جسد آنحضرت باندك اشارتی ازپهلو بپهلو میگردید و در وقتی که میخواستند که بنشینند بی آنکه ذات مبارکش را نگاه دارد می نشست در آن اثناء زبان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب گوش فراداشتند یـك نوبت گفت الله و بار دیگر فرمود که هووسیم بار بلفظی تکلم نمود کـه مفهوم نگشت و

ارباب ارادت از وقوع اینحالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیهٔ حضرت ختم المرسلین بر آن جنازهٔ مغفرت اندازه نماز گذاردند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضهٔ مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است بخاک سپردند از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبدهٔ اولاد سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والدهٔ ماجده شیخ صدرالدین است از غایت اندوه و اضطراب دست بدعا بر آورده گفت الهی بسر سینهٔ شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی الدین قدس الله روحهما که مرا پیش از آنکه یکماه ازین واقعهٔ هایله بگذرد بجوار مغفرت خود واصل گردان و این مسالت بعز اجابت رسیده بعد از هژده روز از آن مصیبت شامله آن مستورهٔ مستجاب الدعوه وفات یافت ع دوست بر دوست رفت و یار به یار و همدر آن اوقات شیخ صدرالدین موسی حظیرهٔ منورهٔ والدهٔ بزرگوار را تعمیر فرموده در زیب زینت آن روضهٔ قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نظارت و نظافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام بر افراشت **مثنوی** بر افراخت گرد مزار پدر ✿ باندك زمان آسمانی دگر پی مرقد آن امان زمان ✿ زمین جمع گردید و شد آسمان رسانید آن روضه سر تا به مه ✿ دو شد کعبه و آسمان گشت ده والی یومنا هذا روز بروز جمعیت و معموری آن حظیرهٔ بهشت آئین از پیشتر بیشتر بوقوع می پیوندد و همواره انوار مراحم و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطرسا محیط بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهرتر میگردد **مثنوی** زهر روزن آن روضهٔ دلگشای ✿ نموده دو صد جام گیتی نمای در آن کرده ارواح پاکان مقام ✿ که مرغ حرم را کنند احترام بآن بام مرغی که ارزنده است ✿ یکی روح لقمان پرنده است بقائی آن مزار عزیز ✿ خضر مفتخر بوده الیاس نیز ملك کرده این آرزو بر سپهر ✿ که روبد درش را بجاروب مهر (والحمدلله المستحق للحمد والثناء والصلوة علی صفیة محمد المصطفی وآله العظام الاتقیا وعترته البررة الازکیا وسلم علیه وعلیهم تسلیماً کثیراً کثیرا)

عطر افشانی خامهٔ مشکین سواد در گلزار اخبار شیخ صدرالدین موسی و اولاد شیخ صدرالملة والدین

پس از انتقال شیخ صفی الدین ببهشت برین در آن زاویهٔ عرش پیرایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجادهٔ تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیهٔ طلب را از سر چشمهٔ باطن فیاض سیراب ساخت **مثنوی** بگسترد شیخ معارف پناه ✿ بساط بزرگانه در خانقاه نشستند در مجلسش سالکان ✿ همه ملك توحید را مالکان براه هدایت فرس راندهٔ ✿ بتکمیل ناقص نفس راندهٔ در صفوة الصفا مسطور است که در آنروز که شیخ

زاهد روح‌الله روحه صبیهٔ خود بی‌بی فاطمه بحبالحه نکاح شیخ صفی‌الدین قدس سره در می‌آورد در اثناء مجلس عقد بر خواست و باز بنشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جوابداد که فرزندانیکه صفی را بی‌بی فاطمه تولد خواهند نمود بر من عرض کردند تعظیم آن فرزند صاحب کمال که قایم مقام من وصفی خواهدبود برخواستم و چون شیخ صدرالدین موسی عرصه عالم را بنور وجود همایون بیاراست و لوامع رشد و رشاد ازناصیه حالش لایح گشت شیخ صفی‌الدین فرمود که آن فرزند که‌شیخ زاهد در مجلس عقد بی‌بی فاطمه جهة اکرامش قیام نمودصدرالدین است و هم از کتاب مذکور مذبور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را تول و دیگری را الارق گویند ودرقدیم الایام میان متوطنان آن دوقریه پیوسته مواد نزاع هیجان داشت اما دروقت‌ظهورشیخ صفی‌الدین‌قدس‌الله‌سره‌العزیز بزلال‌موعظت‌و نصیحت‌آنحضرت‌نایرهٔ خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آنقدوهٔ اهل کمال کرت دوم مردم تول در مقام جنگ و جدل آمده یعقوب نامی را سردارخودگردانیدند ولشکر بالارق‌کشیده الارقیان بنا بر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات پیره ذکریا که در سلک‌خلفاء شیخ‌انتظام داشت شبی‌آنحضرت را درعالم رؤیامشاهده نمود که میفرماید صدرالدین را بگوی که دو مردسفید ریش را نزدتولیان فرستدکه ایشان را پند داده از محاربه الارقیان منع نمائید اگر آن سخن را قبول‌کنند فبها والا من دانم که باایشان چه میباید کردوپیره ذکریاصباح بملازمت شیخ صدرالدین رفته پیش ازآنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد آن افتخار سالکان مسالك زهد و کرامت روی‌بدو آورد و گفت که‌پیره احمد باقلانی و حاجی نجیب بزاز که هر دو ریش سفیداندبنصیحت نزد تولیان روند اگر ترك مقاتله دهندفهوالمطلوب والا حضرت شیخ دانندآنگاه آن‌دو پیر عزیز نزدتولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول‌نیفتاد والارقیان ازمصالحه مایوس‌گشته بجدهرچه تمامتر آغازجنگ‌کردندوبامداد روحانیت شیخ صفی‌الدین ویمن همت عالی‌نهمت‌شیخ صدرالدین قدس سرهما غالب آمده بسیاری ازتولیان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدندوبقیةالسیف منهزم شده چون‌ازایشان سبب‌انهزام را پرسیدندگفت درحین اشتعال آتش قتال‌سواری سبزپوش که براسب بوزسوار بود ونیزه دردست داشت از طرف الارقیان‌متوجه ماگشت وازمهابت اودست همگنان ازکار رفته ترك ستیز کردیم وروی بوادی‌گریز آوردیم بیت باهل‌دل‌هرآنکس برستیزد ٭ اگرکوهی بود ازهم‌بریزد بثبوت‌پیوسته‌که ملك اشرف چوپان در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدرالدین لوازم حسن ارادت واعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید اما در اواخر سال بواسطهٔ شرارت نفس عیار وفاق را بغل وغش نفاق مغشوش ساخت‌وآن مرشداکابر آفاق را به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم وتکریم بجای‌آورد وباطنا

در مقام اطفاء شمع شبستان ولایت شد وزهرجانستان یکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند واین معنی بررای حقایق نمای خدام عتبه علیه بوضوح انجامیده‌آن جناب‌ازطعام‌اجتناب‌فرموده بعد ازآن غبارنقار بین الجانبین درهیجان آمد وملك اشرف اشرف اولاد شاه نجف را در تبریز توقیف‌نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد درآن اثنا یکی از نزدیکان اوشبی شیخ صفی‌الدین قدس سره را درواقعه دید که عصائی در دست مبارك گرفته درغایت غضب باشرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر بازداشته من مملکت آذربایجان را بتو میتوانم دید تو یك پسر مرابمن نمیتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب‌نگاهداشتن مخدوم‌زاده آنست که می‌خواهم بصحبت شریفش تیمن وتبرك‌جویم وشیخ باردیگر میگفت که اورا رها کن تـا بمنزل خودرود وسه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصا را بردیوار زد چنانچه از سقف تاقاعده شکافته گشت وملك اشرف درلرزه افتاده سر برقدم شیخ نهاد وزبان اعتذار بر گشاد وشیخ میگفت راست میگوئی واو میگفت بلی آنگاه شیخ بهمان عصـا اشارت بدیوار کرد تابدستور اول درست‌شد وآغاز رفتن کرده میفرمود اگرفرزند مرا رهـا کردی فهوالمرام والامن دانم که‌چه میباید کرد وصباح آن محرم کیفیت واقعـه رابر سبیل راستی باملك اشرف گفته هراسی‌عظیم در دلش پیدا شد ودر خلوتی‌شیخ صدر۔ الدین را طلبیده عذرخواهی نمود ورخصت فرمود وآن حضرت قرین صحت و عافیت به اردبیل تشریف حضورشریف‌ارزانی‌داشته بدستور استمرار همت عالم نهمت برهدایت‌و ارشاد خلایق گماشت وچون چندماه برین قضیه بگذشت کرت‌دیگر خیال فتنه وفساد در خاطرشوم اشرف گشت وارغونشاه نامیرا جهة طلب شیخ‌صدرالدین‌موسی بجانب اردبیل فرستاد وآن قبله‌اصحاب رشد وارشاد بعداز اطلاع برمافی‌الضمیراشرف پیش ازرسیدن ارغونشاه روضهٔ مقدسه را وداع نمود وبطرف گیلان نهضت فرموده و ملك اشرف از شنیدن توجه آن‌حضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل ورسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالیمقامش فرستاد وبزبان نیاز واعتذار پیغام داد که مناسب آنست که آن بر ۔ گزیدهٔ پروردگار جلیل بخطهٔ اردبیل آیند ودر مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعدهٔ معهود ابواب هدایت وارشاد برروی روزگار فرق عباد بگشایند که ازین مخلص‌صادق العقیده غیرازنیازمندی وارادت امری که مـوجب توزع خاطر فیض مآثـر باشد بتقدیم نخواهد رسید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سرحلقهٔ اهل‌ضلال بررای حقایق نما ظاهربود بران سخنان اعتماد ننمود وهمدران دیـار اوقات میمنت آثار بـاصناف طاعات وعبادات میگذرانید تازمانیکه ایزد سبحانه وتعالی آن شدة را بفرج تبدیل داده دوستکام بطرف مسکن مألوف مراجعت فرمـود ودرآن اوان کـه بواسطه غیبت شیخ صدرالدین ازاردبیل سلك جمعیت خلفا ودرویشان پریشان گشته بودگاهی بعضی ازآنطایفه‌رؤیاء صالحه میدیدند وبدفع اعداء خاندان ولایت امیـدوار می گردیدند از

جمله آنکه شبی مولانا یوسف برنیقی شیخ صفی‌الدین را بخواب دید که بـالشکری عظیم که عمودها بردست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند و از آن حضرت پرسید که این مردم که میگریزند کدام طایفه اند جواب داد که جماعتی اند که با من و اولاد من مخالفت میورزیدند همه را بتائید ایزد تعالی آواره کردم (وفرقناهم کل ممزق) وهمدران اوقات بروجهی که درجزو اول از این مجلد مذکور گشت جانی بیك خان لشگر ببلاد آذربایجان کشیدوچون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدرالدین فرستاد و التماس ملاقات فرمود وشیخ ازگیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته درووقتیکه اشرف اسیر سرپنجهٔ تقدیرشده بود بمقصد رسید وجانی بیك خان آن زبدهٔ خاندان شاه مردان‌را تعظیم واحترام تمام کرده لوازم حسن ارادت وصفای عقیدت بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا تالیف اوست گوید که درآن ایام که شیخ صدرالدین موسی دراردوی جانی بیك خان تشریف داشت روزی مرا بردر خیمهٔ که مجلس ملك اشرف‌بودگذر افتاد واومرا بنفس‌خویش آوازداده ابواب اعتذار واستغفار گشود و بزبان تضرع وزاری ازشیخ التماس شفاعت نمود ورو‌ی ندامت بـر زمین‌انابت‌سود (الآن وقدعصیت من‌قبل‌وکنت من‌المفسدین) ومن‌ازپیش اوبعتبه علیه باز گشته آنچه دیده بودم وشنیده معروض داشتم شیخ صدرالدین ازغایت‌صفاءنیت ونهایت مروت و انسانیت قصد کرد که ملتمس اشرف‌را تلقی بقبول فرماید و نـزد جانی بیك خان رفته زبان بشفاعتش بگشاید اما جمعی ازمشایخ اسلام واکابر واجب‌الاحترام که‌در ملازمت آنحضرت بودند تجویز این معنی ننمودند ومضمون این بیت راکه **بیت** ترحـم بر پلنك تیزدندان ✡ ستمکاری‌بودبرگوسفندان عرض فرمودند بنابر آن شیخ‌عالیشان برطبق(کلمه‌الخیر فیماصنع‌الله)زمام‌اختیار آنکاررا بقبضهٔ ارادت‌فاعل مختار باز گذاشت (ومن‌یهن‌الله فماله من‌مکرم ان‌الله یفعل‌مایشاء) وهمدران ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان وخمسین وسبعمائه بود بتیغ سیاست جانی بیك خان درخت هستی اشرف از پای درآمد وشیخ صدرالدین درغایت‌حشمت وعزت بمستقر هدایت‌وکرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته میـامنش بار دیگر خطهٔ اردبیل را نظارت دادوآنحضرت بدستور پدر بزرگوارخویش بلوازم امردین پروری قیـام مینمود تاوقتیکه از دار مـلال میل ارتحال فرمود ودر ایام مرض نهال گلزار امامت وشکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت و جواهـر اسرار معرفت وهدایت نثارروزگارش گردانیده قلاده ارشاد وفرق عباد درگردنش انداخت **بیت** نـمود آن کهی عزم دارالسلام ✡ پسرشد بجایش پناه‌گرام

شیخ خواجه علی قدس سره چون بحکم وصیت قایـم مقام‌والـد بزرگوار گشت نهال قامت با استقامتش برجویبار ارشاد وهدایت سر کشیده بـرتبت ازسدرة‌ـ المنتهی درگذشت **نظم** چو منزل بپرداخت سرو کهن ✡ سر افراخت‌سرونواز سروبن

اگر صبح فرخنده فرشد نهان ✿ منور شد از آفتابش جهان وشیخ خواجه علی در اواخر اوقات زندگانی برطبق آیه هدایت نمای(ولله علی الناس حج البیت من استطاع علیه سبیلا)عازم گذاردن حج اسلام وراغب طواف عتبات اجداد عظام شده پسر پاکیزه گهر خویش شیخ ابراهیم را برمسند شریعت پروری مقیم گردانید وباطایفهٔ از اعاظم صوفیه قدم درراه نهاده متوجه حرم محترم (ومن دخله کان آمنا) گردید **نظم** گرانمایه شیخ توکل نهاد ✿ قدم در طریق توکل نهاد دل روشنش پرزنور حضور ✿ بیابان ازان دیده دریای نور وبعد از چندروزشیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافرستوده مآثر بی‌طاقت شده ازعقب روان گشت **بیت** فراق پدر در دلش کارکرد ✿ تمنای آن راه دشوار کرد و در غایت استعجال طی مسافت فرمود هر دو کعبه را بیکبار دریافت وشیخ خواجه یحیی دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده پدر وپسر در موافقت یکدیگر به ادای مناسك حج پرداختند وبشرف طواف روضهٔ مقدسهٔ نبویه علیه وآله تحف الصلواة والتحیة مشرف گشته عنان مراجعت معطوف ساختندودر اثناء راه شیخ خواجه علی مریض شده سفرآخرت اختیارفرمود ومنصب ولایت عهد رابه شیخ ابراهیم تفویض کرده ازین مرحلهٔ نا پایدار بمتنزهات جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود .

شیخ ابراهیم بعد ازرحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن وملال طی منازل وقطع مراحل کرده بخطهٔ اردبیل شتافت وبآئین آباء هدایت قرین برسجادهٔ تقویت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار باطنش برصفحات احوال اهل سلوك تافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بردوش کشیدند و گوش هوش را بحلقهٔ ارادتش زینت داده زبان حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند **رباعی** ای بود زرفتنت دل ازغصه دونیم ✿ ازآمدنت فرح بجان گشته مقیم صدشکر که شدمشرف این طرفه مقام✿چون کعبه بیمن مقدم ابراهیم وچون آن‌دوحه چمن امامت نیز علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراشت منصب خلافت مسند ولایت عهد را به پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت **مثنوی** چوشد برضمیر منیرش عیان✿که بایدشدن جانب قدسیان زدستور آباء خودیاد کرد ✿ پسررا بالطاف دلشاد کرد نشان امامت بنامش نگاشت ✿ بدوداد نقدی که دردست داشت

سلطان جنید همائی بود همایون‌فر درهوای فضای هدایت بال اقبال گشوده وطایران قدسی آشیان درسایهٔ جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی **نظم** قوی باطن ازدانش معنوی ✿ برون نیز ازعلم ظاهر قوی پرازنور عرفان دل آگهش ✿ سرعارفان گشته خاك رهش شعله انوار ارشادش جسم طالبان مطالب عشق و محبت را دربوتهٔ ریاضت و مجاهدت میگداخت واکسیرصحبت با رشد و رشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیك دم مثال طلاء مهری

تمام عیار میساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم به‌آستان آن مظهر لطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاك ارادت سودند و دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض‌مآثرش افتخار ومباهات نمودند **نظم** بفیض ازل گرد سلطان‌جنید ✿ بسی کس زاصحاب اقبال‌صید چو آهن‌ربا هر کجا میرسید ✿ دل خلق را سوی‌خود میکشید حسینی نسب‌بود وحیدر سیر ✿ مریدش‌شدی‌دم‌بدم بیشتر وازدحام خاص‌وعام‌در سدهٔ سدره مقام آن‌ملاذ اهل اسلام‌بجائی رسید که‌میرزاجهانشاه که‌در آنزمان فرمانفرمای عراقین وآذربایجان بودْ اززوال ملك‌خود متوهم گردید بنابرآن فرمانداد که آنحضرت در خطهٔ اردبیل توطن ننماید وازمسکن مالوف عزم سفر کرده بهرطرف که خواهد توجه فرماید **نظم** جهانشاه‌رادردل آمدهراس ✿ که‌بسیارشاهانه دیدش اساس زترس ازدیار خودش عذر خواست ✿ که‌باهم مه‌ومهر نایند راست وسلطان جنید ازاردبیل‌با بسیاری ازاهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیاربکر نهضت فرمود وچون حصن کیفی که‌بحصن کیف اشتهار یافته ازیمن‌مقدم همایونش غیرت افزای گنبد گردون‌شد ابوالنصر حسن بیك که‌در آنزمان فرمانفرمای دیاربکر بود ونسبت‌بامیرزا جهان‌شاه درطریق خلاف ونزاع سلوك‌مینمود ازوصول سرخیل ارباب‌قبول بغایت‌مبتهج ومسرور گردید و بحصول مقاصد صوری ومعنوی امیدوار شده طریقهٔ حسن وارادت بتقدیم رسانید وخواهر پاکیزه‌گوهرخود راکه‌درة التاج‌صدف شهریاری وزهرهٔ اوج‌شرف و نامداری بودوخدیجه نام داشت درسلك ازدواج آنحضرت‌انتظام‌داد وازسر چشمه‌باطن خجسته‌میامنش استفاضهٔ زلال‌دولت واقبال نمودابواب‌فرح وشادمانی برگشاد **نظم** حسن بیك ازکمال حسن اخلاص ✿ فرستادش بخلوتخانه خاص سمنبردختری صاحب‌جمالی ✿ زلیخا صورتی مریم خصالی باسم‌ورسم مانند خدیجه ✿ بعفت همچو فرزند خدیجه و سلطان جنید باآن صاحبه بلقیس مرتبه‌چندگاه درحصن کیف‌قرین‌اعزاز واحترام‌اوقات میمنت انجام بگذرانید بعد ازآن بمقتضای حدیث(حب‌الوطن من‌الایمان)متوجه اردبیل گشته کرت‌دیگر ظلال افضال برمفارق‌مهجوران‌شکسته بال‌مبسوط گردانید چون‌میرزا جهان‌شاه ازمراجعت خدام‌عالی مقام درغایت ابهت واحتشام خبریافت بواسطه وصلت آنحضرت‌بامیرحسن بیك‌توهمش ازپیشتر بیشتر شده شرارشر کانون درونش فروتافت وهمگی همت قاصد استیصال‌نهال جاه‌وجلال آن‌مرکز دایرهٔ هدایت واقبال گشته گاهی درصدد اخراجش بودواحیاناً خیال‌اخذ وقتل‌درخاطر شآمت مآثرش خطورمینمود واینمعنی نزدسلطان جنید ظاهرگشته انوارغیرت ازضمیرمهر تنویرش زبانه‌کشید واز غایت‌جمعیت بنیت جهانبانی وکشورستانی بخاطرخطیر گذرانید وخواص اصحاب و وگرام احباب راطلب فرموده درین باب قرعهٔ مشورت درمیان انداخت وآنطایفه ناجیهٔ رادر دفع نشیهٔ باغیه باخودمتفق گردانیدوجهة اجتماع ارباب ارادت قاصدان باطراف بلدان روان ساخت باندك‌زمانی ده‌هزار مرد جرار همه‌جوشن پوش نیزه‌گذار بموکب

هدایت آثار پیوستند و زبان باظهار نیاز و اخلاص گشاده دل برمقابله ومقاتله اعـداء دودمان ولایت بستند وسلطان‌جنیدشاهبازهمت‌درهوای صیدمملکت پرواز داده باستظهار آن سپاه عنان عزیمت‌بجانب شروان انعطاف داد وامیر خلیل‌الله که‌در آن‌وقت‌شروان شاه بوددر مقام مدافعت وممانعت آمده بالشکری بحرجوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد **نظم** چودانست شروانشه کینه‌کوش ✿ که‌دریای فتنه درآمد بجوش روان گشت‌بالشکری پرشکوه ✿ که‌گیرد سرراه دریاچو کوه درمنزل تبرسران آن دوسپاه جنگجو بهم‌رسیدند ودربرابر یکدیگر دست بنیزه وخنجر برده صف بر کشیدند **مثنوی** زیکسو کشیدند صوفیه صف ✿ دلیران شروان زدیگر طرف بـرآمـد فغان نفیر وخروش ✿ درآمد دودریای آهن بجوش ازجولان ستوران غبارمیدان درهیجان آمده‌ازاوج آسمان درگذشت وازغریو جنك‌آوران زلزله درزمین وزمان افتاده گوش گردون کرگشت نیزه‌خطی‌خطفنا برصحیفهٔ احوال پیروبرنا کشید وشمشیر مصری‌مصر بدن مردان صف‌شکن راغرقه بخون گردانید شعلهٔ پیکان آبدارخرمن پندارنام جویان میسوخت وزبان سنان ثعبان‌کردار درسرزنش تیز شده اسباب کین می‌انـدوخت **نظم** دولشکر بهم درخروش آمدند ✿ دودریای خونین بجوش آمدند یکی‌را درافتـاد از سرکلاه ✿ دگررا سرافتاد برخاك‌راه چنان شعلهٔ فتنه بالاگرفت ✿ که آتش دربن چرخ والا گرفت وچون دمیدن صبح سلطنت‌خاندان‌صفوی وشکفتن غنچهٔ مرادمصطفوی راهنوز مهلتی مقدور بوددر آن معرکه صورت‌فتح وظفر درنظر سلطان جنید جلـوه ننمود وصوفیان شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردیدوبحکم شروانشاه شربت شهادت چشید **نظم** زبیداد گردون ناسازگار ✿ گرفتار شد آن حسینی تبـار بشمشیر خونریز اربابشین ✿ شهادة نصیب آمدش چون حسین روان‌گشت سوی‌بهشت برین ✿ شدش‌حیدر پرهنر جانشین

سلطان حیدر نیرسپهر سیادت وسروری وشجره گلشن امامت ودین پروری بود شمشهٔ‌خاطر خورشید نشانش نضارت‌بخش‌ریاض امید اهل عالم‌وظل ظلیل عـاطفت واحسانش آرامگاه‌اعاظم واشراف بنی‌آدم‌جبلت بی‌حیلتش براحیاء سنت سنیه‌ومتابعت شیمهٔ مرضیهٔ آباواجداد بزرگوار مفطور وانوار ولایـت وسروری وآثـار هدایت و وشریعت پروری ازناصیهٔ همایونش درکمال بروز وظهور **مثنوی** معزملك وملت‌شاه حیدر ✿ ولایت انتساب وشرع پرور سپهر معرفت رابودماهی ✿ بمحراب امامت دین پناهی دلش‌روشن‌زانوارحقیقت ✿ زرویش‌ظاهر آثارطریقت وآنحضرت‌ارشداولادسلطان جنید وخواهر زادهٔ امیرحسن بیك‌بود لاجرم‌سجاده امامت‌ودین داری وسریر سلطنت و شهریاری رالایق وسزاوارمینمود**نظم** برافروخته ازهدایت چراغ ✿ دراندیشهٔ‌بادشاهی دماغ بهم جمع‌درویشی وشاهیش ✿ زشاهی و درویشی‌آگاهیش وسلطان حیـدرتاجی ازسقرلات قرمزی که‌مشتمل بودبردوازده ترك برتارك مبارك مینهـاد هر کس بدست

ارادت دردامن دولتش می آویخت ازهمان جنس افسری بوی میداد و آن‌حضرت‌پیوسته وفور مثوبت ارباب عزووجهاد رامطمح نظرهمت داشته باطایفهٔ ازمجاهدان دین‌وزمرهٔ از اصحاب معرفت ویقین که‌بواسطه تاج‌قرمز بقزلباش اشتهار داشتند وتاغایت این نام برخدام آن‌خاندان باقی‌ماند رایت‌مقاتله کفار می‌افراخت وبقوت بازوی‌حیدری وحدت شمشیر دین‌پروری قلع‌واستیصال نهال‌ظلم وظلال‌را باخود مخمر گردانیده روی زمین را ازخون مشرکان گلگون‌میساخت وچون امیرحسن بیك برمیرزا جهانشاه ترکمان‌و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی مملکت‌عراقین وآذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیله حسن‌عقیدت واخلاصی که نسبت بآن دودمان عظیم‌الشان داشت صبیهٔ‌صلبیه خودمهدعلیا حلیمه بیگی آغا راکه رابعه‌سجاده عفت وبلقیس سراپرده خلافت بوددر سلك ازدواج‌سلطان حیدر انتظام دادوبسبب آن‌وصلت مواد جاه وجلال واسباب عزت واقبال‌آن‌حضرت روی در ازدیاد نهاد وسلطان حیدر را ازآن مشتری ماهیت ناهید سیما سه‌پسر عالی گهر که‌هریك درج‌ولایت رادری نوربخش و بـرج خلافت رادری آفتاب‌درخشش‌بودتولد نمود وعمدهٔ آن اولاد کرامت نژاد پـادشاهیست که‌دست‌عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق‌وغرب عالم‌برروی روزگار همایون آثارش برگشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو افق امید منتسبان دودمان مصطفوی وروشن شدن‌شبستان مرادسلطان حیدر از شمع رخسار نقاوهٔ خاندان‌صفوی

بـرمرآت ضمیر مهر تنویر صـورت اینمعنی عکس پذیرخواهد بود کـه مشیت واهب المواهب والعطایا (الذی لم یتخذ صاحبةولاولداً)هرگاه بـاقبا ذکـر جمیل خلیل خلتی تعلق گیرد افق‌امید اورا مطلع خورشید طلعت اسمعیل رتبتی داند که ساکنان سپهرخضراازپرتو رای عالم آرایش اقتباس انوارسعادت جاوید نمایند وقاطنان بساط بسیط غبرا درظلال عدالت هدایت‌مآلش ازتاب آفتاب ظلم وظـلال بیاسایند بناء علی هذا صدرنشینان بارگاه اصطفا بزبان مناجات از درگاه ایزد متعـال مسئلت فـرزندی دولتمند مینموده‌اند و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته بشارت حصـول مقصود می‌شنوده‌اند(کماقال عز من‌قایل حکایةعن ابراهیم رب هب‌لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم) وباآنکه‌جامع اسباب سیادت سوری ومعنوی سلطان حیدرالصفوی چندولد رشید صاحب تائید داشت اماچون بدیدهٔ بصیرت انوار ارتقا بدرجه علیه اقتدا درناصیه حال‌هیچیك ازآن ذراری اوج‌نامداری مشاهده نمی‌نمود همواره خاطـر فیض مآثـرش

متوجه آن میبود که‌بخشندهٔ بی‌منت روضه امید او را بدوحه برومند که‌اغصان طوبی نشانش سایه‌لطف‌واحسان برمفارق عالمیان تواند گسترد بیاراید تاآنکه بتاریخ‌روز سه‌شنبه بیست‌وپنجم رجب سنه‌اثنی وتسعین وثمانمائه‌ازمهد علیاوستیرعظمی حلیمه‌بیگی آغا بمقتضای شریعت غرادرعقد ازدواج آن قدوه‌اولاد خیرالانام انتظام داشت پسری تولد کرد که‌مضمون‌همایون(فتمثل لها بشراسویا) وصف‌الحالش بودوفحوای بهجت‌افزای (ماهذا بشرا ان هذا الاملك کریم) جمال‌یوسف مثالش راتعریفی‌لایق مینمود **مثنوی** درخشید اختری‌ازاوج شاهی ✿ زرویش لامع انوار الهی گلی بشکفت درباغ امامت ✿ که‌فایح شد ازوعطر کرامت بر آمد آفتابی فـایض النور ✿ که‌شد از پـرتوش خورشید مستور بلکه ازغایت موهبت الهی که درهمه حال شامل زریت حضرت رسالت پناهیست برسپهر دولت لایزال نیری درلمعان آمد که‌فضای عالم خاك رارشك افزای طارم افلاك گردانید وبشارت نضارت گلزارخلافت‌بگوش هوش محبان دودمان پادشاه تخت لولاك رسانید **مثنوی** تعالی‌الله‌زهی خورشیدانور ✿ بنزدش آفتاب ازذره کمـتر چواز اوج ولادت گشت طالع ✿ چنان نوری زرویش بود لامع که‌شرق وغرب عالم گشت روشن ✿ چودر فصل بهاران صحن گلشن مشام جان‌سلطان حیدر ازشمایم اقبال آن شکوفه بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را براسمعیل قرارداد وبلوازم ستایش وباب بی‌غنت قیام نموده زبان حال‌وقال بکلام اعجازمآل (الحمدلله الذی وهـب لی علی‌الکبر اسمعیل)بگشاد وهمدران‌اوان که صبح زندگانی آن‌سرو ریاض جهانبانی از مشـرق آمـال وآمـانی دمیـدن آغـاز نهاد ولمعان تباشیر احوالـش مشیر مینمـود بـآنکه عنقـریب آفتـاب جاه و جلالش بـاوج کمـال رسیده عـرصه هفت اقلیم رادر حیز تسخیر خواهدکشیدوهنوز آن تازه نهال گلشن خلافـت استقلال در مبادی ایام نشوو نما بود که خضرت اوراق اخـلاقش دلالت بـران میکـرد کـه علی اسرع الحال سایهٔ سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق‌مبسوط خواهدگردانید **نظم** همانـدم که خورشید گردد عیان✿بگیرد جهان را کران تا کران همانـدم کـه گل برفروزد بباغ✿شود نکهتش عطر بخش دماغ و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانست که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مـرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت تربربیتش مقصور ساخت و منصب ولایت عهد را بنام خجسته فرجامش رقم‌زده ازروی‌جمعیت خاطر باحیاء سنن سنیهٔ آبا و اجداد پرداخت اما قبل از آنکه ثمرهٔ شجرهٔ‌امنیتش ازمهد طفولیت قدم بر سـاحت سن صبی نهد بنیت جهاد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکهٔ قتال از کف ساقی اجل جام‌خیر انجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاءالله‌تعالی اکنون بدو جهت مناسب چنان مینماید که قلم ستوده‌رقم بذکر مجملی از احوال‌سلاطین آق‌قویونلو زبان بگشاید وبعد از آن‌صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور و جهان گیری شاه

عالم پناه بیاراید جهة اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آنسالکان طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیتوقایع و حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسلهٔ سخن از یکدیگر ارتباط یافته از اخباریکهموقوف علیه بیانظهور دولت شاهیست قضیه مبهم نماید دیگر آنکه نزدیكمستخبران اخبارعالم ناپایدارصورت اینمعنی برمنصهٔ اظهار جلوه‌گر شود که تا زمانی که آن پادشان گیتی ستاننسبت باین دودمان امامتمکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروزاعلام دولت واقبالایشان صفت ارتفاع میگرفت و چون عیار حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندك زمانی بناء سلطنتی بدان متانت بصرصر بی نیازی انهدام یافته سمت هباء منثورا پذیرفت(قل اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاءوتنزع الملك ممن تشاء)

ذکر سلطنت مظهر اثارامن امان ابو النصر حسن بیك بن علی بیك بن قراعثمان

از ارقام عنبر بن‌فامجزوثالث ازین مجلدمشام اهالی فهم و خرد بشمایم اینحکایت معطر میگردد کهامیرقرا عثماندر ایام جهانبانیحضرت صاحبقرانی امیرتیمور گورکان وولدارشدآنحضرت شاهرخ سلطان بایالت بعضی از ولایات دیاربکر سرفراز بوده اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانیدوچون آنامیردوست نوازدشمن گداز عازمریاض عقبا گردید پسر فرخنده اخترش علی‌بیك قایممقام پدر بزرگوار گشته چندگاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی‌بیك ثمرهٔ شجرهٔ زندگانیش معزالسلطنهوالخلافة ابوالنصر حسن‌بیك بر مسنددولتوکامرانی تکیه زده نسبت بامیر جهانشاه‌بن‌قرا یوسف‌که در آنایام بربلادعراقینوآذربایجانو فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوك مینمود و مدتها بین‌الجانبین موادنزاع هیجان داشت تا بموجبی که سابقا مسطور گشت سر پنجهاقتدار امیرحسن بیك بساط حیات جهانشاه را در نوشت و همدران سال پادشاه ماورآءالنهروخراسان میرزا سلطان ابو سعید گورکان‌بطمع تسخیر ممالك جهانشاهیمتوجه‌عراقوآذربایجان شد و بر وجهی که پرتو اهتمام برتبیینآنتافت مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیك فیصل یافت آنگاه تمامی ولایات اران و آذربایجان و کردستان و لرستان فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آنزیبندهٔتاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی

بآبادانی آورده مهمات طبقات انام در سلك نظام انتظام پذیرفت **نظم** حسن‌بیك چون عدل بنیاد کرد٭ بخلق حسن خلق را شاد کرد بفضل ازل بود آن سرفراز ٭ موافق نواز و مخالف گداز کرم بود رسم دل روشنش٭ بغیر ازعدالت نبودی فنش ممالك بدورانش آباد بود٭ رعیت ز بند غم آزاد بود مزارع ندیدی محصل بخواب٭ نبودی ز توجیه اندر عذاب باقبال او مردم آزاری ٭ ندیده زعمال بـازاری و حسن‌بیك را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنابران چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر خویش خدیجه‌بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خودحلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدرعقد فرمود و بواسطهٔ این مواصلت‌میمنت نشان و یمن‌همت‌آن دومقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه‌وجلال و اسباب حشمت و استقلال‌آن مرکز دایرهٔدولت واقبال‌صفت تزاید و تضاعف‌میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی در رسید و ایـام حیات مقدرسمت اختتام پذیرفت و آنحادثهٔ هایله در شهور سنهٔ اثنی و ثمانین و ثمانمائه واقع بود و دفنش بعد ازتقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دارالسلطنه تبریز روی نمود خواجه شمس‌الدین محمدبن خواجه سیدی احمدو خواجه‌برهان‌الدین عبدالحمید کرمانی و خواجه مجدالدین‌اسمعیل شیرازی در سلك وزرای امیرحسن‌بیك‌انتظام داشتندو بنا بر اشارات آنحضرت‌پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند وامیر حسن‌بیك را هفت پسر بود بر اینموجب اغورلو محمد مقصود بیك زینل بیك خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف‌میرزا مسیح‌میرزا ازین جمله اغورلومحمد زینل میرزا مقصودبیك‌در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند مآل حال‌چهار پسر دیگر از ضمن‌حکایات آینده‌بوضوح خواهدپیوست‌انشاءالله‌تعالی‌و از اهل تصنیف وتألیف **مولاناابوبکرطهرانی** معاصر امیرحسن‌بیك‌بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشاء نمود و چون‌آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلك تحریر نتوانست کشید

ذکر حکومت سلطان خلیل که‌اسن اولاد امیرحسن بیك بود و بیان‌محاربهٔ که‌میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود

سلطان‌خلیل در زمان حیات پدر بزرگواردرمملکت فارس بفرمانفرمائی‌اشتغال داشت و در اواخر اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنا بر طلب امرا و ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز افراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری‌قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد وبیسط بساط نشاط پرداخته ایالت ولایت دیاربکر

را بیرادرارشد خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطهٔ بخل و خست وسوء تدبیر و عدم رویت کما ینبغی از عهدهٔ دارائی رعیّت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندك زمانی امرا و لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته بملازمت یعقوب‌میرزا مائل شدند و یعقوب‌میرزا شعار مخالفت بر او اظهار کرده با سپاه بسیار سراسر جوشن‌پوش و خنجر گذار از دیاربکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان‌خلیل نیز باجنود تبریز قاصد معرکه ستیز و وخونریز شده رایت نهضت مرتفع گردانیدودر حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدندو دلیران‌جانبین دست‌باستعمال آلت قتال‌برده گردنبرد باوج فلك تیزگرد رسانیدند پس از کشش وکوشش فراوان نسیم فتح و پیروزی بر پرچم علم‌سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ‌یکی‌از لشکریان بر خاك هلاك افتاده نهال اقبال ششماههٔ او مستأصل گردید یفعل‌الله‌ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنابرمشیت حضرت‌علام الغیوب

چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جایل درمعرکهٔ مرند قتیل گشت تمامی امرا و نوئینان آذربایجان‌برسلطنت یعقوب‌سلطان اتفاق‌کرده رایت عظمتش ازفرق‌فرقدین درگذشت یوسف میرزا ومسیح میرزا متابعت برادر بزرگوار اختیار کردند و دست مبایعت بدو داده شرط ملازمت بجای آوردند و یعقوب‌میرزا بسرخنك دولت و حشمت نشسته از معرکهٔ جنك عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف ساخت و در آن بلده فاخره بر اورنك فرمانفرمائی تکیه‌زده چنانچه باید وشاید باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید قواعد رعیت پروری سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غراکوشیده جهة سادات و قضاة و علما سیور غالات‌مقررفرمود قاضی‌مسیح‌الدین‌عیسی ساوهٔ ولد خواجه شکرالله وزیر را که استادش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور شرعیهٔ‌منصوب گردانیدبلکه آنجناب رادرتمشیت امور ملك ومال دخل داد رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امرنیابت و سرانجام تمامی مهمات سرکار سلطنت را بشیخ نجم‌الدین مسعودکه خواهرزادهٔ قاضی عیسی بود تفویض نمود وجمیع امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخته ابواب انواع اصطناع بر روی روزگارش برگشود از غایت‌عنایت اورا اجازت داد که بر روی فرامین‌مطاعه‌دربرابر مهر بزرك همایون برقم ختم توقیع فرماید و فرمود که مادام که نشان بآن توقیع موقع نشودهیچکس مضمونش راانقیاد ننمایدو منصب امارت و کار سازی سپاه برصوفی خلیل‌موصلو و سلیمان‌بیك قراریافت و انوار مرحمت مکرمتش از مطلع کهترنوازی طالع‌شده برجنات احوال سایرمقربان وانچکیان تافت اما قاضی عیسی‌فضایل و کمالات

بسیار داشت و جمال حالش بحلیهٔ دیانت متحلی بوده پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر مینگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی مینمود و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچکس نیندیشیده همواره زبان به نصیحت همگنان میگشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاءالدین نورالله استماع افتاده که نوبتی از نزد سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت ابهت و حشمت آراسته و دکلهٔ زر دوزی پوشیده و بر سریر سلطنت نشسته آنطایفه را بارداد چون هر کس درمحل خویش قرار گرفت قاضی عیسی به مجلس در آمد و پادشاه را در آن لباس دیده پیش رفت و گفت پوشیدن کسوت زر دوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دکله را کتف از یعقوب میرزا بر گرفته فرجی آبغت خود رنك درو بوشانید و پادشاه طریقهٔ اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت و بر بن قیاس آنصدر عالیقدر پیوسته شهریار ذو اقتدار را از ارتکاب اموری که مخالف شرع شریف بود منع مینمود و بافاضهٔ خیرات و اشاعهٔ مبرات ترغیب و تحریض میفرمود اما شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع وحدت ذهن اتصاف داشت و درسر انجام امور ملکی و مالی غایت معدلت بجای آورده در زمین دل رعایا تخم عاطفت و احسان میکاشت و همچنین سایر امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم میرسانیدند و مهما امکن در استمالت خواطر اکابر و اصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع می گردانیدند و چون زیاده برده سال حال بر اینمنوال بگذشت و تمامی بلاد و امصار اران و آذربایجان عراقین و فارس و کرمان معمور و آبادان گشت یعقوب میرزا اعمال حسنهٔ خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تغییر عقیده نمود و بدان واسطه اساس دولت ملوك قوینلو روی بانهدام آورد و دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه بر گشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاءالله تعالی و تقدس

ذکر لشگر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثناء قتال به متنزهات ریاض رضوان

سلطان حیدر در اواخر اوقات حیات بنا بر وفور میلان خاطر عاطر باحراز فضیلت غزا و جهاد بالشگری از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافروخت تا با کافرانیکه در آنطرف دربند توطن دارند درمقام مقاتله آید و بمقتضای کریمهٔ اقتلوا المشرکین را کار فرماید وچون شروانشاه فرخ‌سیار بن امیر خلیل الله که در آنزمان شروانشاه بود برعزیمت آنحضرت اطلاع یافت ترسید که غازیان عظام در وقت عبور بر ان

مملکت متعرض رعیتش گردند بمقتضای حدیث(الحب یتوارث والبغض یتوارث) سالك طریق عناد وخلاف گشته ایلچی همعنان برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاد و پیغام داد که سلطان حیدر باسپاهی عظیم ازمردم قزلباش بعزم رزم وپرخاش متوجه شروان شد و هیچ شك نیست که هرگاه او را تسخیر اینولایت میسر پذیرد هوس فتح دیگر ممالك فرماید و باین واسطه اختلال بارکان مبانی جاه وجلال آن مرکز دایرهٔ استقلال راه یابد بیت هرچه آید از آن خلل دژ کار☆هست زاول علاج آن ناچار پس انسب آنست که خدام بارگاه سلطنت لشگری ظفر بزرك بکومك فرستند تا بنده مستظهر شده طایفهٔ قزلباش را نگذارم که باین دیار درآیند و بقدم مقاتله پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب شمشیر آبدار تسکین دهم یعقوب میرزا بنا بر استماع امثال این سخنان از جاده صواب منحرف گشته سلیمان بیك را با چهارهزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود واستمالت نامهٔ در قلم آورده اورا اجازت محاربهٔ سلطان حیدر فرمود وقبل از آنکه سلیمان بیك بشروانشاه پیوندد سلطان حیدر از راه شکی که در شمال شروانست بآن مملکت در آمده بطرف دیار کفار لوازم شبگیر وایوار بجای آورده ازمردم آن بلاد و امصار طایفهٔ را که بقدم اخلاص واطاعت پیش می آمدند ازموایده انعام واحسان خویش محفوظ وبهره ور میگردانید و چون نواحی تیمور قالی معسکر حضرت سیادت مآبی ولایت قبابی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار وبسیاری آلات رزم وپیکارم مغرور شده شیوهٔ ناستودهٔ تمرد وعناد اظهار نمودند و دروازهای آن حصن حصین را برروی خود بسته دست بانداختن تیر وسنك گشودند سلطان حیدر مآثر ازمخالفت آن زمرهٔ مدبر متغیر گشته غازیان متهور را بفتح آنقلعه خیبر صفت مأمور گردانید و ایشان آغاز محاصره ومحاربه کرده تفنچیان فولاد چنك بی لبث ودرنك بکار خود پرداختند و باندك فرصتی بنیان یك برج از بروج تیمور قالی را سمت انهدام داده باخاك راه یکسان ساختند مقارن آنحال قراپیر قاجار از عقب رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابرفرمودهٔ یعقوب سلطان با جمعی کثیر ازلشگر آذربایجان بشروانشاه پیوست واکنون آن دوسردار بخیال اشتعال آتش جنك وجدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعداز استماع اینخبر مضمون آیهٔ کریمهٔ(ومالنا انلانقاتل فی سبیل الله)رابر خاطر فیاض گذرانید واز کثرت اعدا نیندیشید ورایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده درنواحی تبرسران شروانشاه وسلیمان ترکمان با سپاه فراوان بیت همه راتیغ کین برون ز نیام☆همه خنجر گذار وخون آشام نزدیك بآنحضرت رسیدند واز جانبین بتسویه صفوف پرداخته مستعد استعمال اسنه وسیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن متمکن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات بکلام اعجاز صفات(ربنا افرغ علینا صبراً وثبت اقدامنا)گردان ساخت وصوفیان صافی ضمیررا باشتعال آتش قتال تحریص فرموده صدای گیرودار درعالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت درمیدان ضلالت رانده تیغ

کین از نیام وقاحت بر کشیدند ودرمقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت وبطالت بتقدیم رسانیدند **نظم** دلیران سنانها برافراختند☆زهرسو بمیدان کین تاختند کشیدند بر یکدیگر تیغ تیز☆گشادند درهای جنك وستیز فلك گشت دریای قیر ازغبار☆زمین شد زخون یلان لاله‌زار ودرآن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بارمرهٔ از ابطال رجال برصف اعدا تاخت وبصدمت شمشیر نیلوفری وقوت سرپنجهٔ حیدری بسیاری‌ازسپاه شروان وتراکمهٔ آذربایجان را برخاك هلاك انداخت **نظم** بشمشیر کین شاه حیدرمصاف☆درافکند درجسم اعدا شکاف بپیکان خونریز و رمح ستیز☆برآورد از جانشان رستخیز درفتوحات شاهی که مهبط فیوضات نامتناهی است سمت تحریر یافته که دران معرکهٔ هولناك بهنگام جولان‌شجعان بیباك سلیمان ترکمان بآنشاه حیدر توان درمقام مبارزه درآمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین برروی زمین افتاد و آنحضرت ازکمال لطف ومرحمت دست ازقتل آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت کشیده داشته اورابجان امان دادبعضی ازغازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفوواغماض پرسیدند آنحضرت جوابدادکه هنوز روزنامهٔ اجل او باختتام نرسیده اما منشور حیات من برقم ختم مرقوم گردید مرا درین معرکه شهد شهادت میباید چشید واورا چندگاه دیگر مقاسات دنیای بیوفا میبایدکشید آنگاه کرهٔ بعداخری آن سلطان کرامت انتما برصف اعدا حمله نمود ونهایت کشش وکوشش ظاهر ساخته بسرپنجهٔ قهراقداح زهرمذاق مرك برشروانیان بپیمود وچون نزدیك بآن رسید که شروانشاه وسلیمان ترکمان ازمعرکهٔ ستیزعنان بکران بوادی گریزمنعطف گردانند ازشست تقدیرتیرعمرفرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید ومانند پدر عالی گهرواجداد امامت نژاد بدرجهٔ بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرید **نظم** فغان از جور گردون ستمکار☆که جزآزارمردم نیستش کار بجزرسم جفا اورا هنرنیست☆زآئین وفا اورا خبرنیست بی خونریزدایم‌درکمین‌است☆زخون‌سروران گلگون‌جبین‌است کمان کینه‌راهرگه کندزه☆نشانه گرددش‌قلب‌کهومه شوی گرهمچوحیدرزاهل باطن☆نجات‌ازتیرقصدش‌نیست‌ممکن **القصه** بعد از وقوع آنحادثهٔ عظمی و داهیهٔ کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطراردست ازپیکاربازداشته قدم دروادی فرار نهادند وشروان‌شاه وسلیمان بیك بدیدن پیکر نصرت‌وظفرمبتهج ومسرورگشته‌مسرعی‌جهة ایصال‌بشارت‌به تبریزفرستادند و جسد مطهرسلطان‌حیدررا بعدازتقدیم لوازم تجهیزوتکفین در موضع تبرسران بخاك سپردند وجهات وبراقی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هریك روی توجه بمقرعزخویش آورند

ذکر محبوس شدن در دریای ولایت وسروری در قلعهٔ اصطخرشیراز و بیان انهدام بناء عمرودولت یعقوب‌بیك به تقدیر پادشاه بی‌نیاز

ازمطلع کلام معجزنظام‌واهب‌المواهب‌والعطیات حیث‌قال‌سبحانه وتعالی واذابتلی

ابراهیم ربه بکلمات نیر این معانی برفضای خاطر اشراف طوایف انسانی میتابد که‌چون‌ابواب عنایت‌ربانی برروی‌روزگار سعادتمندی مفتوح شودنعمت‌ابتلا را در کسوت بلا بدونمایند وچندگاه‌چشم تمنایش را از دیدن چهرهٔ عرایس آمال‌مهجورداشته‌بظهور صور مکاره واهوال اورا بیازمایند پس اگردرمبادی طلب دست امید بخارناکامی‌رسد نباید رنجید چه عاقبت غنچهٔ مطلوب از آنجا شکفتن گیرد واگردراوایل احوال پای سعی برسنك حادثه آید آزرده نباید شد زیراکه آخرالامرش طی طریق بهبودسمت سهولت پذیرد ابراهیم‌خلیل علیه‌السلام تا القاءآتش نمرود را باقدام رضا وتسلیم پیش نیامد خطاب‌مستطاب(یانار کونی برد أوسلاماًعلی‌ابراهیم)ازمصدرعنایت سبحانی صدور نیافت وحضرت اسمعیل تا فرمان قربان را برطبق آیه کریمهٔ(یاابت‌افعل ماتؤمر)گردن انقیادننهاد پرتوانواروعاطف یزدانی‌ازافق(وفدیناه‌بذبح‌عظیم) بروجنات روزگارش نتافت و یوسف صدیق تابکیداخوان‌ازحجرعطوفت یعقوب دور نیفتاد بذروهٔ عزت مملکت‌مصر نرسید و نبی عربی صلوات‌الله علیه وعلیهم تـا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم

انا فتحنا لك فتحاً مبینا برپرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید **نظم** براه عاشقی هرکس نهدگام☆نه بیند بی تعب روی دلارام چواسمعیل‌ازفرمان مبرم☆نه‌پیچد هرکه‌سرگردد مکرم زبعد ابتلای‌چاه‌یوسف☆برآمد برسر برجاه یوسف بگلزارامید جمله اخیار☆نروید هیچ گل بی خار آزار پس از انجام شـام ظلمت اندوز☆شودصبح سعادت‌عالم افروز نظیراین‌تشبیت حال‌فرخنده مآل نقطهٔ دایره دولت واقبال ونیرسپهر سلطنت واستقلال ابوالمظفرسلطـان شـاه‌اسمعیل بهادرالصفوی است زیراکه هنوزآن آفتاب گیتی افروز ازافق زندگانی‌باوج‌کمال کامرانی نرسیده بودکه واقعهٔ ه بلهٔ‌پدر بزرگوارش سلطان حیدرروی نمود ومقارن ابتلا بدان مصیبت‌چندگاه در محنت قید و حبس‌افتادوبعدازنجات‌از آن‌بلیه برادرعالی گهرش شهید شده عنان اضطراربصوب غربت انعطاف‌داد چنانچه‌هریك ازین‌وقایع‌واحوال‌وصول اخترجاه‌وجلال آن پادشاه‌مرتضوی خصال باوج آمانی و آمال عنقریب بمحل خود مسطورخواهد گشت انشاءالله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بودکه پس ازشهادت‌سلطان‌حیدرطبقهٔ صوفیه در خطهٔ اردبیل مجتمع گشته بنا برصغرسن شاه عالی گهر برادرکلانترش سلطان‌علی‌پادشاه راقایم‌مقام پدرگردانیدند ودست بیعت در دامن متابعتش زده طنطنه بشارت بگوش ارباب ارادت واعتقاد رسانیدند وباندك زمانی جمعی کثیرازصوفیان صافی ضمیرزمرهٔ جههٔ اداء تهنیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفهٔ برای تحریض برطلب خون آن مهرسپهرسروری‌در اردبیل جمع‌آمدند چون اینخبربه سمع یعقوب‌میرزارسید ازازدحام ارباب هدایت‌بترسید ویکی ازامراء عظام را با فوجی از سپاه آذربایجان باردبیل فرستاد تـا سلطان علی پادشاه وبرادرکهترش سیدابراهیم و حضرت شاه واجب‌التعظیم ووالـدهٔ ماجدهٔ‌ایشـان حلیمه بیکی آغارا گرفته بشیراز ببرد وبحاکم آنمملکت منصوربیك پرناك سپارد و

آن امیر حسب فرموده باردبیل شتافته سلطان‌علی پادشاه غیر رضا وتسلیم چاره‌نداشت وبا والده وبرادران مصحوب موکلان بشیراز رفته‌منصوربیك پرناك‌ایشان را درحصار اصطخرارمقید ساخت وحضرت شاه دین پناه درخورد سالی بآن نائبه شامله گرفتارشده فغان از جـان معتکفان ملاداعلی بر آمد کـه آیا آفتابی که عرصهٔ سپهر بـوقلمون جولانگـاه یکران همتش خواهد بود در مجلس تنگتر از دایرهٔ نون چگونه تحمل نمایـد و کامیابی که ماهچهٔ رایتش سایهٔ مـرحمت برمفارق متوطنان ربـع مسکون خواهدگسترد مانند خورشید درعقدهٔ کـوف بچه طریق بیاید **نظم** نشاید درصدف در شب افروز ✿ نزیبد نورخور مستور در روز کسی کـورا شهنشاهی نصیب‌است ✿ بکام دشمنان قیدش غریبست هرچند بعضی ازسالکان مسالك هدایت میرزا یعقوب را ازآزار آن دری برج امامت منع نمودند بجائی نرسید وایشان‌را همچنان محبوس میداشت تـا وقتیکـه جبارمنتقم اساس دولتش را زیروزبر گردانید ودرزمستان سنهٔ ست وتسعین و تمانمائه که یعقوب میرزا درباغ‌اران درمنزل سلطان بودطرح قشلاق انداخته بودنزول بلایا وحلول زرایا درآن اردومتواتر گشت‌نخست یوسف‌میرزا که‌عزیز مصرمکارم‌اخلاق بود مریض‌شده درگذشت ومادرش هنوزازسوگواری پسر بازنپرداخته بود که مدت عمر عزیزش بسرآمده عزیمت عالم‌آخرت نموده وهمدران هفته‌یعقوب‌میرزا نیزبهلو بربستر ناتوانی نهادومدبرطبیعتش ازحفظ مملکت بدن دست بازداشته رخت‌بقابباد فنادادیکی ازشعرا درین‌باب گفته‌بیت نه‌ازیوسف نشان دیدم نه‌ازیعقوب آثاری ✿ عزیزان یوسف ارگمشد چه‌شد یعقوب راباری

ذکرسلطنت‌میرزا بایسنقروکشته‌شدن مسیح میرزا واکثر امراء بایندر

چون سلطان یعقوب میرزا هلك‌برملك اختیارنمود وصوفی خلیل وامراء موصلو وپرناك پسرش میرزابایسنقر را بپادشاهی برداشتندونوئینان بایندری برسلطنت مسیح میرزا ولدامیر حسن‌بیك اتفاق‌کرده رایت اخلاق خلاف برافراشتند ودرمنـزل سلطان بودقراباغ میان‌ایشان مقابله‌ومقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح وظفربربرچم علم بایسنقر وزید و مخالفان عنان ادبار بوادی فرارتافته مسیح میرزا با اکثربایندریه بقتل رسید آنگاه بایسنقر میرزا درغایت‌ابهت به‌تبریز شتافته برتخت سلطنت متکمن‌گشت‌وصوفی خلیل زمام سرانجام جمیع مهـام ملك ومال را بقبضهٔ اختیاردرآورده پایهٔ اقتدارش از اوج سپهردوار درگذشت وبنابر ذخیزهٔ که از نواب سلطان یعقوب در خاطرداشت‌قصد اخذوقتل ایشان‌نمود وهریك‌رابیهانهٔ گرفته ابواب جور وتعدی برروی روزگاران‌طایفه برگشود ازآنجمله قاضی‌عیسی شربت شهادت چشید وشیخ نجم‌الدین مسعود اگرچه از چنك اجل‌جان برد امابی اختیارگردید درخلال این‌احوال محمودبیك ولد اغورلومحمد

بن امیر حسن بیك که درروز قتل عم خویش مسیح میرزا ازمعرکه گریخته بودبشاه علی پرناك که در بعضی از ولایات عراق حکومت مینمود ملحق شد وداعیهٔ استقلال پیدا کرده شاه‌علی باىسیاری از امرا ولشکریان دست‌بیعت بدودادند واکثر بلاد عراقین را رابتحت تصرف درآورده باسپاهی جلادت‌آئین روی‌توجه بصوب درگزین نهادندچون اینخبر به‌تبریز رسید بایسنقر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردید ودر صحرای درگزین آندوپادشاه پرخشم وکین بایکدیگرمحاربه نموده پیکر نصرت وظفر درنظر بایسنقر میرزا جلوه گرگشت ومحمودبیك‌ازغایت سرگردانی پناه بآسیائی برده سیدنعمت‌الله همدانی که درآن نواحی بود ازصورت حال‌وقوف یافت ومتوجه‌آردکردن دانهٔ حیاتش شده بیك ناگاه حوالی طاحونه رافروگرفت ومحمودبیك رابدست‌آورده درحوالی ازلال نزدبایسنقرمیرزا روانه ساخت وبایسنقرمیرزا بنابرصوابدید امرا پسر عم راجنه کرده درترناب هلاك انداخت وبعد از این فتح وعظمت‌وجبروت ونخوت وباد بروت صوفی‌خلیل ازحدعمردرگذشت ودست اختیارسایر امرا ازدخل‌درامور ملك‌ومال کوتاه شد واینمعنی‌سبب‌مخالفت سلیمان‌بیك گشت بیان این سخن‌آن‌که سلیمان بیك که درآن زمان والـی دیاربکر بود چون‌کمال اعتبار صوفـی خلیل وآزار خاطرامـراء آذربایجان را استماع نمود خاطر برمخالفت قـرار داد وباتفلق سایر حکام دیـاربکر لشکری فراهم‌آورده روی‌توجه بجانب‌تبریز نهاد پس‌ازآنکه اینخبر بسمع صوفی‌خلیل رسید ودررکاب میرزابایسنقر عنان توجه باستقلال اعدامنعطف گردانید ازغرایب وقایع آنکه دروقت تقارب فریقین امراء‌آذربایجان کـه نسبت بصوفی خلیل در طریـق نفاق سلوك مینمودند بیك‌ناگاه شعـارخلاف اظهارکرده زمام اختیارمیرزا بدست‌آوردنـد واورا طوعا اوکرها نزد سلیمان بیك بردند لاجرم صوفی‌خلیل مغلوب‌گشت ودرچنك سلیمان‌بیك‌گرفتارشده مهمش ازهم بگذشت وسلیمان‌بیك بدستور معهود اسم سلطنت برمیرزا بایسنقر اطلاق‌نموده درملازمتش به‌تبریزخرامید وسرانجام مهام ملك ومال‌را ازپیش خود گرفته رایت استقلال مرتفع‌گردانید **رباعی** هـرروز یکی زدر درآیدکه منم ✿ خود رابجهانیان نمایدکه منم تاکار جهان بدو قراری گیرد ✿ نـاگاه اجل زدر درآیدکه منم .

ذکرارتفاع لواء دولت رستم‌بیك‌بامداد ابیـه سلطان وانخفاض رایت‌شوکت میرزابایسنقر وسلیمان ترکمان

رستم‌بیك ولد مقصودبیك بن‌امیرحسن بیك که‌آثاراقبال ازناصیهٔ حالش‌ظاهر بود بعد ازفوت عم‌خویش یعقوب‌میرزا متابعت مسیح‌میرزا اختیارنمود وچون مسیح‌میرزا در

معرکهٔ سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت راوداع فرمود رستم بیك درقید اسر بدست صوفی خلیل افتاد ودرقلعه النجق که کوتوالش قرق سیدی علی بودمحبوس گشت وابیه سلطان که درسلك اعاظم نوئینان انتظام داشت وهمواره بقلم اندیشه نقش وصول بمنصب امیرالامرائی برلوح خاطر مینگاشت پس ازقتل صوفی خلیل وتسلط سلیمان بیك ازقراباغ اران عازم النجق شدومعتمدی نزد قرق سیدی علی فرستاد وپیغام دادکه مناسب آنست که رستم بیك رابپادشاهی برداریم وجنود این حدود را فراهم آورده همت براستخلاص ممالك عراق وآذربایجان گماریم وقرق سیدی علی باینمعنی همداستان شدومیان او و رستم بیك قواعد عهدوپیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت آنگاه رستم بیك از قلعهٔ النجق بیرون آمده بابیه سلطان پیوست وآن پادشاه رستم وش وسردار لشکرکش همعنان یکدیگر متوجه تبریز گشتند سپاهی پرستیز درظل رایت ایشان جمع آمد واینخبر بعرض میرزا بایسنقر وسلیمان بیك رسیده مخالفان رااستقبال نمودند اما هرفوجی راکه بقراولی فرستادند طریق بیوفائی مسلوك داشته نزد رستم بیك رفتند لاجرم بایسنقرمیرزا و سلیمان بیك ویران شدند ومیرزا بایسنقر بنابر آنکه داماد شروانشاه بود باتفاق حسین علی بیك وشیخ نجم الدین مسعود عازم شروان گشته سلیمان بیك روی بطرف دیاربکر آورد ورستم بیك عنان ریز به تبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی‌مزاحمت اغیار درکنار گرفت وهمت بر تدارك اختلالی که درفترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سلك امورجمهور نزدیك ودوربیمن معدلتش سمت انتظام پذیرفت حکام ولایات عراقین وفارس و کرمان و کردستان ولرستان قاصدان نکته دان باتحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند واظهاراطاعت وانقیادکرده سخنان اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنقرمیرزا چون بشیروان رسید شروانشاه امداد دامـاد را پیش نهاد همت گردانید وابواب انعام واکرام مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید ودر آن ایام که بایسنقرمیرزا درشروان بود شیخ نجم الدین مسعودبنابر قصد بعضی از امراء منحوس طعامی مسموم خرده عزم سفرآخرت نمودامّا سلیمان بیك چون بدیار بکررسید و روزی چند بتعلل اوقات گذرانید ناگاه تیر بلاازشست گشادیافته رشتهٔ حیاتش را منقطع گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل ازین سلیمان بیك برادرزاده خلیل بیك را بسببی ازاسباب گرفته کشته بودودراین وقت که پریشان حال بدیار بکرمراجعت نمود نورعلی بیك بن دانه خلیل که درآن ولایت درسلك اهل اعتبارانتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتهزفرصت بوده سحری درحمام حصن کیف بسروقتش رسیدو بزخم تیغ تیزصبح حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید رستم بیك بعد ازاستماع اینخبر بهجت اثرخال خود قاسم بیك را والی دیاربکرساخت واوبدانجانب شتافته رایت عدالت برافراخت

ذکر نجات یافتن ذراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنقر بتقدیر حضرت باری

چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت دردرج امانت ولایت چندگاه در محنت قید و حبس اوقات گذرانید زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت شمیم (ولاتیاسوامن روح الله) ازمهب (الاان الله فی ایام دهرکم) نفخات دروز یدن آمد برطبق مروی صحیحه (اذا اراد الله شیأ هیاء اسبابه) چند صورت روی نمود که هریك سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعهٔ بدن یعقوب میرزا دست ازحراست کوتاه کرد تا باقی مرض بدانجا درآمده اورا بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیك برادرزادهٔ مهدعلیا حلیمه بیکی آغا بود خروج کرده بایسنقر میرزا وسلیمان بیك را بگریزانید دیگر آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهة امداد امادبا رستم بیك ابواب خلاف باز گشود و لشکر بمیرزا بایسنقر داده او را باستخلاص مملکت موروث ترغیب نمود و چون این خبر برستم بیك رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه وسلطان علی پادشاه وسید ابراهیم را ازقید قلعهٔ اصطخر مطلق العنان گردانیده مصحوب ابیه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقهٔ صوفیه وغازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار ازروزگار میرزا بایسنقر وشروانیان برآورند ومقصود او بحصول پیوسته مملکت عراقین وآذربایجان در تحت تصرفش قرار یابد بنأعلی هذا دروقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود آن سه کوکب برج امامت را ازاصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره ونقود وافره نزد ایشان فرستاد والتماس یراق سفر شروان کرده باظهار اخلاص واعتقاد زبان گشادو چون اینخبر باطراف بلاد وامصار رسید باندك زمانی جمعی کثیر ازمریدان خاندان صفوی وطالبان سعادت دنیوی واخروی درظل رایت سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ابیه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند در آنطرف رود سیاهی سپاه مخالفان دیدند وازهردوجانب کنار آب را بتوره وجبر مضبوط ساخته چندگاه صفیر تیر ازطرفین آمدوشد مینمود وهرروز آتش مدافعت وممانعت اشتعال یافته پیکر فتح وظفر درنظر هیچیك از آن دو زمره چهره نمیگشود وآخرالامر بی آنکه غالب ازمغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت کرد وابیه سلطان همراه سلطان علی پادشاه روی توجه به تبریز آورد وهمدران اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیك اظهار خلاف نموده خطبه بنام میرزا بایسنقر خواند ومیرزا بایسنقر نیز ازشروان درحرکت آمده اسب تهور تا منزل آهار ومشکین راند رستم بیك چون ازدوطرف خود را هدف سهام مخالفان دید باردیگر ابیه سلطان رادر

مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید وقراپیری تواچی رابا جمعی کثیراز جوانان پر تهور بحرب کوسه حاجی بایندر فرستاد و ابیه سلطان دربن نوبت میرزابایسنقر ولشگر شروان‌ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانید وقراپیری‌تواچی درنواحی درگزین باکوسه‌حاجی مقابله نموده بقوت دولت رستمی بر وی غالب شد و کوسه حاجی نیزمقتول‌گردید واین دوخبر بهجت‌اثردر یکشب‌به‌تبریز رسید و رستم‌بیك فرحناك ومسرور گشت وتمامی گلزارممالك عراقین وفارس‌کرمان وآذربایجان واران از خارتعرض معاندان مصون مانده دوحهٔ اقبالش از ذروه آسمان درگذشت

ذکرشهید شدن‌سلطان‌علی‌پادشاه‌ومشرف‌گشتن‌لاهجان

ازیمن مقدم حضرت پادشاه دین‌پناه

چون رستم‌بیك‌بمساعدت طالع‌نیك ازجانب باغیان بدکردارومخالفان مردم‌آزار خاطرفارغ‌گردانید سلطان‌علی پادشاه وشاه‌دین‌پناه‌وسید ابراهیم را ازروی تجلیل و تعظیم شرف رخصت ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستورآباءکرام واجداد عظام برسجادهٔ امامت ودین پروری تمکن ورزنـد ودرتصفیهٔ زاویهٔ حضرت شیخ‌صفی‌الـدین کوشیده بارشاد طایفهٔ صوفیه پردازند وایشان باردیگر بوطن مألوف ومسکـن معهود شتافته‌معتکفان زوایاء هجران ومنتظران خباباء حرمان از غبار مواکب هدایت مراتب روشنی دیده امید حاصل‌گردانیدند وزبان‌حال وقال بسپاه وستایش‌کـریم ذوالجلال گردان ساخته غلغله نشاط انبساط بایوان‌کیوان رسانیدند مسند اقتداوتلقین که‌چندسال ازوجود فایض‌الجود اولادامجاد شیخ صفی‌الدین عاری وعاطل بود باردیگر ازجـلوس همایون سلطان علی‌پادشاه رتبت‌سپهر برین یافت وصیت این مژده‌باطراف بلادواکناف آفاق رسیده‌لوامع نیرحصول آمال بروجنات احـوال اهل فضل وکمال تافت غنچهٔ مراد اصحاب رشد ورشاد ازتنسیم نسیم عنبر شمیم‌این بشارت برگلبن تمنا شکفتن آغازنهاد و دوحهٔ‌آمال ارباب صلاح‌وسداد از پرتو انواراین سعادت‌درگلبن مطلوب میوه مقصود بار داد لاجرم در مدت اندك‌بسیاری ازسالکان طریق‌ارادت درخطهٔ اردبیل‌جمع آمدند ودست اخلاص در دامن متابعت مخدوم زادگان زده ملازم عتبات هدایت آیات شدند و چون خبرازدحام خواص‌وعوام انام بردرگاه‌کرامت پناه سلطانعلی پادشاه بگوش‌هوش رستم‌بیك رسید از مخالفت آنحضرت انـدیشمند شده بغـایت بترسید وکس بـاردبیل فرستاده باردیگر آنسه برادرعالی‌گهر را باردوبرد و جمعی ازمعتمدان خود راتعیین کردکه ایشان‌را بچشم نگاه دارند وهیچکس را ازطایفهٔ صوفیه وقزلباش در ملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند ودر آن اوان‌که آن‌سه عالی مکان در اردوی رستم‌بیك تشریف داشتندهرروزجمعی کثیر ازمریدان‌صافی عقیدت ومعتقدان خاندان ولایت‌بخدمت

رسیده از نقود ابیض احمر واجناس نفیسه دیگر از بذورات میگذرانیدند و چون نمیتوانستند که بخلاف حکم در اردو باشند عنان مراجعت بمنازل خود منعطف میگردانیدند آخر الامر رستم بیك ازهجوم آن زمرهٔ ناجیه هراس بیقیاس بخاطر راه داده و درسنهٔ ثمان وتسعین وثمانمائه که ازقشلاق خوی روی توجه به ییلاق نهاد قصد نمود که قطع صلهٔ رحم کرده سلطان علی پادشاه راشربت شهادت چشاند وسرچشمهٔ هدایت وعرفان رابخاك بی مروتی انباشته ضمیر مکدر از آن دغدغه فارغ گرداند ومنهی کیفیت ایـن اندیشه را معروض داشته آنسرور آفاق بمقتضای کلمهٔ (الفرار ممالایطاق) عمل نموده شبی حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود ساخته تا خطهٔ اردبیل عنان یکران باز نکشید از صوفیان صافی ضمیر وغازیان با تیغ وتیر هـر کس در آنحدود بـود بموکب آنحضرت پیوستند ومستعد جنك جدال شده دل برمقابله ومقاتله اعدا بستندورستم بیك بعد ازوقوف فرار برسلطان علی پادشاه ابیه سلطان را با فوجی از سپـاه بتعاقب آنحضرت مـأمور گردانید وابیه سلطان حسب فرموده متوجه اردبیل گشته در روزیکه نزدیك آن بلده رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن هدایت میامن دانست که تقدیر ملك قـدیر مقتضی آنست که در آن روز اتباع رستم بیك آنحضرت را ازسرچشمهٔ تیغ آبدار شربت شهادت چشانند وبعد از آن باندك زمانی کارپردازان قضا وقدر لواء سلطنت وجهانبانی شاه عالمپناه را بذروهٔ ثریا رسانند بنا بران امراء صوفیه را بعتبهٔ علیه طلبیده از ارتحـال خود خبرداد وبارتفاع رایت دولت شاهی امیدوارساخته تاج ودستار خویش را بر فرق مبارك آنحضرت نهاد وهمان لحظه طلیعهٔ لشکر ابیه سلطان نمودار شده آن مقتدای علی نام عالی مقام جامهٔ جنك در پوشیدو بدستور جد بزرگوار خود یعنی حضرت امام حسین علیه السلام با اهل ظلام قتال مینمود تا وقتیکه ازدست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید **نظم** دریغا که سرو ریاض کرم ☼ در افتاد ازپا بتیغ ستم دریغـا که خورشید اوج کمـال پذیرفت از جور گردون زوال ☼ دریغا که سیر کواکب مدام بود بـرخلاف رضای کـرام دریغا که یکلحظه چرخ نگون ☼ زخون ریختن می نجوید سکون بود دامنش سرخ ازخون ما ندارد غم جـان محزون ما ☼ درین باب هرچند گویم سخن ☼ نگردد زدل دور زنك حزن ☼ همان به که سازم سخن مختصر ☼ کنم عرض حال شه دادگر شاه والا گهر بعد ازوقوع آن مصیبت ومراجعت اعداء دولت درمملکت رستم بیك مصلحت اقامت ندانست و باحسین بیك اله وخادم بیك ودده بیك وغیرهم ازامرا صوفیه طریق مشورت مسلوك داشته همگنان سفر گیلان مستصوب شمردند وآنحضرت باقرب دویست کس ازمریدان مخلص ومخلصان متخصص و برادر کلانتر خود سید ابراهیم راهمراه گردانیده بطرف آنـولایت عزیمت فرمود وچون بلاهجان رسید فرمان فرمای آندیار میرزا علی که ازسایر سلطان گیلان بمعظم شان وقدوم دودمان ممتاز ومستثنی بودموکب فرخنده فال آن دایرهٔ نقطهٔ دولت واقبال را باقـدام تعظیم وتبجیل استقبال نمود وجهة مسکن آنحضرت متعلقان ومنتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده باحسن

وجهی شرایط اخلاص وخدمتکاری بجای آورد و پس ازچندماه سید ابراهیم خیال مراجعت فرموده تاج دوازده ترك حیدری را که شعار دودمان امامت وسروریست ازسر برداشت وبدستور تراکمه آق قوینلو طاقیه بر تارك مبارك نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت اما حضرت شاه تازمانی که ضمیر منیرش باین معنی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است ونسیم سلطنت وجهانبانی راهنگام وزیدن درخطهٔ لاهجان مقیم بود آنگاه دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت ساخته ورایت نهضت بجانب آذربیجان افراخته ابواب کشورستانی بر گشود چنانچه بعد از تحریر شمهٔ ذکر ملوك آق قوینلو اینحکایت مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان برزبان خامهٔ بلاغت بیان خواهد گذشت انشاءالله تعالی وهوالقادر علی مایشاء .

ذکر لشگر کشیدن احمد پادشاه ازروم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیك ازستم زمانه فتنه انگیز

احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیك بعدازفوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت وشهرباری درناصیهٔ حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را باوی در سلك ازدواج کشید وچون احمد پادشاه چندسال بفراغبال درظلال عنایت قیصر بدولت واقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالك موروثی کرده باجنود نامعدود ازمردم روم وتراکمه بصوب آذربایجان درحرکت آمد رستم بیك بعدازاستماع اینخبر علم مقابله ومقاتله را افراخته موکب عم‌زاده رااستقبال نمود وآن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هریك ازمعبری عبور کردند ومقداری مسافت طی نموده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم باردیگر عنان عزیمت بطرف کنار آب انعطاف دادند وپس از وقوع تقارب فریقین وپیش ازاشتعال نایرهٔ جنك وشین امراء عراق وآذربایجان طریق بیوفائی مسلوك داشته ناگاه بسر گرد سراپردهٔ رستم بیك محیط شدند واورا دستگیر کرده نزداحمد پادشاه بردند واحمد پادشاه بنابرآنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیك را مستلزم استقامت مبانی دولت خود مـی پنداشت هم درکنار آب ارس اورا بزه کمان از میـان بـرداشت واینصورت در ذیقعدهٔ سنه اثنـی وتسعمائه روی نمود ومدت سلطنت رستم بیك شش سال بود .

ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنا بر مخالفت ایبه سلطان

چون بیشانیه کلفتی وغایلهٔ مشقتی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه

نقاب ازچهره بگشاد در کمال وحشت واقبال رایت جاه وجلال ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد وبعد از وصول بدان بلدهٔ فاخره اورنك خلافت وجهانبانی رابوجود خود مزین ساخت ورعایا ومزارعان را بتمهید قواعد عدالت نسوید داده رایت شریعت پروری بر افراخت وفرمان فرمود که زیاده ازآنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت باشد وزراء دیوانیان یکدینار ویکمن بار برهیچ آفریده حواله ندادند وتمامی طوایف انسانی راازتکالیف دیوانی معاف دانسته باخراجات وشلتاقات کسی رانیآزارند امارقم ابطال بر مقرریات ارباب سیورغال کشید ونشان معافی هیچکس ازاصحاب عمایم را بامضا نرسانید واینمعنی بروی مبارك نیامد زیرا که هم در اوایل اوقات سلطنتش ابیه سلطان وقاسم پرناك با هم متعلق گردیدند ولواء مخالفت ومحاربت برافراخته او را هلاك گردانیدند مفصل این مجمل آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری برسر نهادو حسین بن علیخان که بمزید تقرب وشوکت از سایر امرا وارکان ممتاز ومستثنی بودبنا بر کینهٔ دیرینه که ازمظفر بیك پرناك در سینه داشت او را در مؤاخذه کشید بلکه عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید واینخبر بقاسم پرناك که برادر مظفر بود و در شیراز حکومت میکرد رسید خاطر بر آن قرارداد که بهنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند درین اثنا احمد پادشاه نشان ایالت ولایت کرمان بنام ابیه سلطان رقم زد وابیه سلطان از آذربایجان بصوب کرمان روانشدو بعد ازقطع چندمنزل رسل ورسایل نزد قاسم پرناك فرستاد واورابر طلب خون برادر تحریض نموده بین الجانبین قواعد عهد وپیمان بایمان تاکید یافت آنگاه قاسم پرناك باسپاهی بیباك با بیه سلطان پیوست واحمد پادشاه کیفیت اینحادثه را شنیده با لشکر آذربایجان عنان عزیمت بدفع ایشان منعطف گردانید در کنیرالنك اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد وغبار معرکهٔ جنك در هیجان آمده زمانه فتنه انگیز ابواب ستیز وخونریز بسرگشاد سبزه زار کنیرالنك اصفهان از خون کشتگان رنك لاله نعمانی گرفت وفضای میدان نام وننك از کثرت جیفه ازپای فتادگان باکوه دماوند صفت مساوات پذیرفت بنا براقتضاء قضا نسیم نصرت وبرتری بر پرچم علم ابیه سلطان وقاسم پرناك وزید واحمد پادشاه که ششماه سلطنت نموده بود در اثناء کروفر بقتل رسید وابیه سلطان چون چنین مهمی بزرك از پیش برد روی توجه بقشلاق بلدهٔ قم آورد و خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعداز قتل برادرخود بایسنقردرپناه شروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخته قاصدی جهة طلب اوبشروان فرستاد ودرقم بارگاهی بتکلف درموضعی مناسب نصب کرده مسندی درپیشگاه نهاد ودستاری برزبرمسند وضع نموده هرصباح بدستوریکه امراء سلاطین راملازمت نمایند بدانجا میرفت وبسرانجام مهام پرداخته شیلان میکشید وحال بر ینمنوال جاری بود تاوقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید .

ذکر خروج میرزا محمدی والوند وکشته شدن ابیه سلطان بتقدیر مالك الملك بیمانند

اولاد یوسف بیك بن امیر حسن بیك محمدی والوند در روز جنك کنیر النك در خدمت احمد پادشاه بودند وبعداز کشته شدن احمد پادشاه وتفرق سپاه ترك ستیز کردند هریك بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباده یزد رفت وحاکم آنجا بارمراد بیك بایندر باتفاق اشرف بیك او را بپادشاهی برداشت والوند میرزا بدیار بکر شتافته بمعاونت خال رستم بیك که پس ازواقعهٔ سلیمان بیك بحکم خواهرزاده خود رستم بیك بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال برلوح ضمیر نگاشت وچون ابیه سلطان فصل زمستان دربلدهٔ قم بپایان رسانید ونسیم نوبهاری دراهتزاز آمده خلایق رااز ظهور سلطان گل آگاه گردانید ابیه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخت ومحمدی میرزا تمامی ولایات عراق رابتحت تصرف آورده درملك ری رحل اقامت انداخت وابیه سلطان لشکر آذربایجان رافراهم کشیده بجانب او نهضت نمود ومحمدی قبل از استعمال آلت قتال آیهٔ فرارخوانده نزد حسین کیاجلابی بقلعه استارفت وابیه سلطان برادرخود کزل احمد را بالشکرا کثردر ورامین ری گذاشته بقم مراجعت فرمود بدستور سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت امامحمدی میرزا چون روزی چند درقلعه استا بسربرد باتفاق امیرحسین کیا و اشرف بیك روی توجه بری آورد وشبیخونی بر کزل احمدزده تمامی براقش را بگرفت وکزل احمدمفلوك وپریشان حال ببرادر پیوسته ابیه سلطان درقم مصلحت اقامت ندید و درمیان زمستان براسب فرارسوارشده عنان تارباط دانك باز نکشید در بن اثنا سلطان مراد ازشروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل برمقابله ومقاتله مخالفان بست و محمد برادر ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امراء عراق بقدم اخلاص پیش وی رفتند وغاشیه خدمت بردوش گرفته سلطنتش راپذیرفتند ومحمدی میرزا همکنان را بمزید تربیت ورعایت امیدوار گردانید وباعدد بسیار وعدد بیشمار متوجه ابیه سلطان گردید و ابیه سلطان نیزمصحوب سلطان مراد روی بدو آورد ودرعزیزگیتی آن دولشکر کینه‌ور بیکدیگر رسیدند وهم‌از گرد راه درمیدان تافته بصرصر حمله قیامت اثر آتش کینه‌وستیز تیز گردانیدند ومحمدی بتائید سرمدی اختصاص یافته ابیه سلطان برخاك هلاك افتاد وسلطان مراد درمرافقت کزل احمدپشت برمعرکه قتال کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد آنگاه محمدی میرزا مظفر ومنصور به تبریز خرامید وبرتخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان رسانید .

ذکر ابتداء سلطنت الوند میرزا ورسیدن ایام دولت محمدی میرزا بانتها

چنانچه سابقاً درحیز بیان آمدچون امیرزاده الوند ازمعرکه کنیرالنك بدیاربکر

رسید قاسم بیك اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید ومن حیث الاستقلال متصدی سرانجام امورملك ومال شده سایر امرا وارکان دولت رادرهیچ کار دخل نداد دوپادشاه رانیز بی اختیارنگاه داشته ابواب نخوت وتکبر برگشاد بناءعلی هذا الوند میرزااز صحبتش متنفر گشته اکثرامرا ولشگریان باوی اتفاق کردند وشبی از اردوی قاسم بیك جداشده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا چون از توجه برادربآن لشکر جلادت اثرخبر یافت تاب مقاومت درحیزمکنت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت والوند میرزا بی درد سرنیزه وآمد شد پیکان بدارالملك آذربایجان درآمده لواء سلطنت بلندگردانید ومنصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطف بیك رابمرتبهٔ وکالت رسانید امامحمدی میرزا باتفاق بعضی از امراء عراق که بوی پیوستند ازسلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمودوسلطان مراد درشیراز ازاینمعنی وقوف یافته ابواب خلاف ونزاع برگشود بلکه همدران ایام باسپاهی نصرت انجام از شیراز عازم اصفهان گردید ومحمد میرزا باستقبال پسرعم ازشهر بیرون رفته درمنزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین بتلاقی انجامید بعداز تسویه صفوف وتحریك رماح وسیوف محمدی میرزا بکمند گزند مقید گشت وسپاه او منهزم شده اقتضاء قضا بساط جمعیت ایشان را درنوشت ازجمله اعاظم امرا پیرعلی وپیرمحمد وقناق بااولاد و اتباع بطرف ساوه وقم وکاشان رفته پیرعلی بیك ساده را مضبوط گردانید وپیرمحمد در قم اقامت نموده قناق بیك درکاشان رایت نخوت ومخالفت باوج آسمان رسانید اماسلطان مراد بعداز دیدن پیکر نصرت وظفرمحمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیك را بابل ساختن امراء مشارالیهم نامزدکرد وبیرام بیك بساوه رفته باپیرعلی بیك ملاقات نمود وبتاکید قواعدعهدوپیمان اورا اطمینان داده قاصدی بطلب پیرمحمد وقناق بقم وکاشان فرستاد وایشان نیزبساوه رفته پس از تقدیم مراسم میثاق آنسه امیر مصحوب بیرام بیك بجانب سلطانیه درحرکت آمدند اما چون هردو برادران درگزین منزل گزیدند هراس بیقیاس بخاطرراه داده شبی بیرام بیك راکه درخواب غفلت بود تنها گذاشته هریك علم عزیمت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان مراد بعد از اطلاع برین مکیدت باپنجاه هزارپیاده وسوارمتوجه ساوه شد پیرعلی بیك اسباب قلعه داری مرتب ساخته کماینبغی بحراست برج وباره پرداخت وسلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هرچه تمامتر بامرمحاصره ومحاربه اقدام نموده مطلقا بدیدن چهرهٔ مراد فایز نگشت وقاصدان سخندان درمیان انداخته مهم برمصالحه قراریافت برینموجب که ازاولاد پیرعلی ابدال بیك ازساوه بیرون آمده غاشیهٔ ملازمت سلطان مراد رابردوش گیرد واوترك محاصره داده پیرعلی بیك بدستور استمرارحاکم ساوه باشد وهمان روز که ابدال بیك بخدمت سلطان مراد رسید اواز ظاهر ساوه کوچ کرده عنان یکران بجانب آذربایجان منعطف گردانید

گفتار در بیان مصالحه سلطان مراد والوند بیك بایکدیگر وذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور

چون سلطان‌مراد از ظاهر ساوه کوچ فرمود هوس تسخیر سایر ممالك موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود والوند نیز بجانب اومتوجه گشته نواحی صایین قلعه را معسکر ساخت وسلطان‌مراد بچهارفرسخی اردوی‌بسر عم رسیده بخیال‌قتال علم اقامت برافراخت درین اثنادرویشی نیکخواه که موسوم بود به بابا خیرالله بآن‌دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند ومواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید واز وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده هردورا بصلح‌وصفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن‌دوسردار واسطه بوده‌تمامی ولایات دیاربکر واران وآذربایجان ازالوند باشد وجمیع ممالك عراق وفارس وکرمان متعلق بدیوان سلطان‌مرادگردد وبر بنموجب عهد وپیمان درمیان آمد الوندروی بدارالسلطنه تبریزآورد وسلطان‌مراد نیزبقزوین رفته آنجاقشلاق کردو بعدازین‌مصالحه پیرعلی بیك‌وپیرمحمدبیك‌وقناق بملازمت‌سلطان‌مراد شتافته پیرعلی باتفاق‌معروض‌تیغ‌سیاست گردید وپیرمحمدمنظورنظراشفاق‌شده‌تربیت‌یافت دربن‌اثنا بعرض‌سلطان‌مرادرسید که‌حاکم‌شروان‌قاسم‌پرناك‌خیال‌خلاف‌داردلاجرم‌ازقزوین بالشکری‌پرخشم‌وکین‌عازم فارس گشت‌وقاسم‌پرناك‌ازتوجه‌پادشاه‌خبریافته‌طاقت مقاومت ازحیزمکنت خویش‌ندید وبقدم اعتذار وندامت لوازم استقبال مرعی داشته‌درقصر زرد باردو رسید سلطان مراد وامراء اطاعت او را حکم ایمان یاس دادند وجمیع امراء پرناك راگرفته‌ابواب بلابرروی ایشان‌گشادند وسلطان‌مراد ازقصر زردبکازرون‌شتافته زمستان‌آنجا بپایان رسانید ودرهمین‌سال شاه مرتضوی خصال ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید وسلطان مراد دردلیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه ازضمن حکایات آینده بوضوح خواهدپیوست انشاءالله تعالی وتقدس .

گفتـار دربیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی وطلوع تباشیر صبح امید ازافق‌عنـایت بیغایت الهی

همت بلندشاه عالیجاه ونهمت ارجمند مظهرالسلطان ظل‌الله‌ازمبادی تنسم‌صباء۔ صبی واوایل تبسم گلزار نشوونما همواره متوجه‌آن بودکه بضرب حسام نصرت انجام

ریاض دین ودولت رااز خارطغیان ارباب عنادپاك سازد وبآبیاری شمشیر زمردفام چمن ملك وملت را صفت نضارت بخشیده اساس کشور گشائی برافرازد **مثنوی** برافرازد لوای پادشاهی ✿ کند تسخیر ازمه تابماهی براندازد به نیروی هدایت ✿ اساس دولت اهل غوایت زند برفرق اعدای بداختر ✿ بسان حیدر کرار خنجر بامداد امامان گرامی ✿ بگیرد عرصهٔ عالم تمامی کند نوشیوهٔ دشمن گدازی ✿ ببخشد دوستان را سرفرازی نهد بر طارم افلاك مسند ✿ بنای شرع را سازد مشید زنور خاطر اقبال پرتو ✿ دهد دین رانضارت ازسر نو بلطف اهل یقین را چاره سازد ✿ زقهر اعداء دین آواره سازد دهد ازعدل معموری جهانرا ✿ خجل سازد زبخشش بحروکانرا بناءعلی هذا بعدازآنکه چندگاه درمملکت جیلان رایت اقامت برافراشت وباحاکم لاهجان میرزا علی طریق محبت واتحادمسلوك داشت بالهام هاتف غیب وتلقین ملقن لاریب خاطر عالی مآثر بر آن قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطهٔ جنت رتبت اردبیل گردد واز ارواح مقدسهٔ آباء کرام واجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت برانتزاع ملك از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند وابنمعنی راباطایفهٔ ازاعیان غازیان که اقبال مثال ملازم آستان جاه وجلال بودند ظاهر ساخته آنجماعت بنور فراست دانستند که تباشیر صبح دولتش راوقت دمیدن است نسایم ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان برمیان جان بستند وزبان نیاز باداء مضمون این مقال گشودند **مثنوی** که ای سرور باغ خیرالانام ✿ کواکب سپاه وفلك احتشام وجود همایون توزیب تخت ✿ ملازم بدرگاهت اقبال وبخت بهرسو که خواهی توجه نمای ✿ که گردی چو خورشید کشور گشای وبعد از تصمیم عزیمت آنقدوه خاندان امامت وکرامت یکی از اهل اختصاص راجهة طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزاعلی فرستاد وقاصد نیت نهضت همایون راباوالی لاهجان درمیان نهاده آنجناب ازصغرسن وقلت سپاه آن حضرت وعظم شان اهل طغیان وکثرت جنودایشان اندیشیده فرمود که چند گاهی دیگر باروزگار درساختن انسب است واین عزیمت را در حیز توقف وتاخیرانداختن بصواب اقرب **نظم** تحمل بود شیوهٔ دلپذیر ✿ خصوصاً بکاری که باشد خطیر دربن امر نیکو نباشد شتاب ✿ زراه تانی عنان برمتاب واین جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه عالیجاه جهة ملاحظهٔ خاطر میرزا علی در آن دیار فی الجمله توقفی نمود وپس از روزی چند بنفس نفیس همایون باسلطان جیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان باستجازه گشود آنجناب کرت دیگر آن مهرسپهر کشور گشائی رابصبر وشکیبائی امر کرد ودرباب فسخ عزیمت نهضت شرایط الحاح ومبالغه بجای آورد اما التماس اودرجهٔ قبول نیافت وپرتو اجابت برمدعایش نتافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشته **مثنوی** پس ازعرض خدمت زروی نیاز ✿ زبان کرد درعذرخواهی دراز که شاها زتقصیر تازنده ام ✿ زخدام درگاه شرمنده ام چه همت توان بست در کار تو ✿ بود همت توسزاوار تو بروای پسند کهان ومهان ✿

مرادت دهد کردگارجهان بعد از آن پادشاه‌سلیمان‌نشان‌بمنزل همایون مراجعت فرموده درساعتی که **نظم** ظفر همره واخترش یار بود✿سعادت چودولت مددکار بود باآهنگ‌رفتن میان بست‌چست✿برای صواب‌وبعزم‌درست گران کرداز پای‌دولت‌رکاب✿برآمد بگردون بلند آفتاب به‌تدبیرپیرو ببخت‌جوان✿ زگیلان شه‌کامران شدروان ومیرزا علی باجمعی از سالکان طریق یکدلی موکب عالی رامشایعة نمود وپس‌ازطی‌مقداری مسافت‌اجازت یافته‌مراجعت‌فرمودوچون‌بموضع‌اوچوان که‌از بلوك‌ستاره‌وداخل همان ولایت است محل نزول‌پادشاه‌ستاره‌سپاه‌گشت‌لشکرشتادست بیغمابرآورده تاثیرسرمابجائی رسید که‌کار ازلوتکاب ایواروشبگیر درگذشت بنابرآن خسروباستحقاق همدران منزل‌براق قشلاق کرده رحل اقامت انداخت پس ازآنکه سلطان ثوابت وسیارمنازل شتوی را طی‌نموده دراوایل‌برج ربیع منزل‌ساخت اعلام‌نصرت‌اعلام بصوب اردبیل‌درحرکت‌آمد وبا ملازمان یکدل طی مراحل فرموده قرین الطاف کریم عطوف بوطن معهود ومسکن مالوف رسید وچنانچه لازمهٔ اطوار برگزیدگان پاك‌اعتقاد است لوازم طوف مشهد جنت‌منزلت حضرت‌شیخ‌صفی‌الدین‌وسایرآباءبزرگوارخود بتقدیم‌رسانید ودرآن مقام‌واجب‌الاحترام دست‌مناجات برآورده‌زبان‌بسؤال‌الحاجات‌بگشودوروی نیاز برزمین‌سوده از بخشندهٔ بی‌منت وواهب بی‌صنت مرادی‌که داشت طلب نمود **مثنوی** خدیوجهانگیرعالی‌حسب✿ امامت نژاد وحسینی‌نسب✿درآن مشهد واجب‌الاحترام✿مطاف اکابر پناه‌کرام✿درافشانداز لب زروی نیاز✿بپروردگار جهان‌گفت راز✿ که ای برترازعقل وفهم‌وقیاس✿سزاوار حمدوثناء وسپاس✿توئی تاج‌بخش‌ملوك‌عظام‌برازندهٔ حاجت خاص‌وعام✿گرم‌دستگیری شوم‌سرفراز✿ زامداد خیل وحشم بی نیاز✿ وگرتاج شاهی ببخشی بمن ✿ چکارآیدم مردشمشیرزن✿ الهی باعزازخیرالبشر✿بحق امامان اثنی عشر✿بسردل‌شیخ صافی‌ضمیر برخ غیرت آفتاب منیر صفی نام صوفی صفت‌کز شرف✿مهی بود تابان زبرج نجف خدایا بعرفان اهل یقین بحق تمام بزرگان دین✿که بخشی مرا منصب سروری بسر اعداء دولت دهی برتری✿بملك جهان‌سرفرازم‌کنی✿مهم ساز اهل نیازم‌کنی✿ که سازم اساس‌شریعت قوی✿دهم‌ملت احمدی را نوی✿بشمشیر عزوحسام جهاد✿کنم دفع اصحاب شروفساد و چون انوار اجابت دعا بر ضمیرمنیرفیض انتما پرتوانداخت روی نیاز از زمین برداشته بصوب‌منزل همایون رایت‌نهضت بر افراخت دوران زمان‌علی‌بیك چاکرلوبراردبیل مستولی بود ومیرزا محمد تالش با وی درطریق هوا خواهی سلوك میفرمود وبنا برلشکر بسیارآندو سردار اقامت خدام بارگاه فلك احتشام در آندیار مناسب نتمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم‌کرده در خلوتی خاص با زمرهٔ از اهل اختصاص مانند مبارزالدوله والاقبال عبدی‌بیك تواچی وحسین‌بیك لله وخلیفةالخلفا و غیرایشان از اعیان امرا قرعه مشورت درمیان انداخت وفرمود که‌چون بسبب وفورسپاه واستعداد اهل خلاف وعناد توقف درین‌ولایت از رعایت طریقهٔ حزم دور است آیاروی

توجه بکدام جانب آوریم که منهج حصول مقصود باشد امرا جوابدادندکه برهرطرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تائیدات آلهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوندخواهدبودو بکلید عنایت مسبب‌الاسباب ابواب فتح وفیروزی برروی روزگارهمایون آثارخواهد گشود آنحضرت بعد ازتامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید که انسب آنست که کلمهٔ کریمهٔ (فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین) درجه رامطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد ازنیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان قتال اهل کفروضلال تابیم تا بمقتضای مصدوقه کریمهٔ (من کان‌لله کان‌الله له) بحصول مقصودومشاهدهٔ چهره بهبود فایزگردیم امراء عظام بنـا برآنکه درآن هنگام ازغازیان جلادت اثر زیاده‌از سیصد نفردرموکب همایون حاضر نبودند علی‌الفور امضاء آن عزیمت مصلحت ندیدندو بعرض رسانیدندکه منـاسب چنان‌مینماید که بسنت سنیهٔ حضرت سلطان حیدر قدس‌سره عملنموده نخست مسرعان باطراف ولایات عراق‌وآذربایجان فرستیم تاجار بار باب‌ارادت رسانندکه براق جهادنمودبمیعادمقرردراردوی ظفراثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمـام روی بغزواصحاب ظلم وظلام آوریم وابن‌سخنان مقبول افتاده امرا بموجب‌فرمان اشرف اعلی جارچیان جهة احضار غازیان باطراف واکناف فرستادند و پادشاه‌جهان مطاع ماهچه رایت آفتاب شمـاع بصوب قراباغ کوکچه تنیکیز برافراخته دراثنـاء راه معلوم‌شدکه یکی از نبایرمیرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه‌انگیز درحدود کوکچه تنیکیز اقامت دارند و بخار رغروربندار بکاخ‌دماغ راه داده دیگری را پیش چشم در نمی‌آورد و شاه دین پناه با امراء عالیجاه در باب تدارك مهم او آغاز مشورت فرمود در آنحین یکی ازحجاب سرا برده سپهرآئین‌خبر رسانیدکه نزد سلطان‌حسین بارانی ایلچی رسیده و حکم همایون باحضار قـاصد شرف نفاذ یافته چون آنشخص‌بسعادت بساط بوسی‌سرفرازگردید نامهٔ که‌آورده بود معروض نواب‌کامیاب گردانیدمضمون آنکه‌اگررایات‌همایون‌فال‌ظلال‌دولت واقبال‌برفرق مخلصان اینجانبی اندازد بنده غاشیه خدمتکاری* بردوش‌گرفته وحلقه جانسپاری درگوش‌کشیده کمال اخلاص‌بظهورخواهم‌رسانید ودرباب لوازم عبودیت‌وچاکری ازخود بتقصیرراضی نخواهم‌گشت **نظم** بدین سوغنان تابد ارشهریـار* بخدمت به بندم کمربنده وار ز ملك فراغت شوم گوشه‌گیر* درآیم‌بچشم مخالف‌چو تیر کنم دل ز اخلاص غیرش‌بری نه‌پیچم‌سرازطوق‌فرمان‌بری واین مسؤل‌ازشرف قبول مهجور مانده چنان مقرر شدکه همان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل بـاشد وسلطان حسین ازاینمعنی خبر یافته با فوجی‌ازمردم یکدل بدرگاه عـالم پناه شتافت وبعد ازتقبیل بساط جلالت‌منـاط سلطنت و ادای دعای‌دوام دولت ومکنت بزبان نیازعرضه داشت‌کردکه اگرمسکن این ممتحن دولتخواه بیمن مقدم پادشاه دین پناه مشرف‌گردد هیچ شك نیست‌که‌کرت دیگرقوم قراقوینلورا اختر اقبال وکامرانی ازمطلع آمال وآمانی طالع خواهـدگشت

و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بدمهر از اضرار ایشان درخواهد گذشت آنحضرت بحسب اقتضاء وقت مصلحت دراجابت آن ملتمس دانست ودرضمان امان سبحانی بجانب معسکر سلطان‌حسین بارانی توجه فرمود درخلال این احوال غازیان عظام ولشکریان بهرام انتقام که جارچیان جهة احضار ایشان باطراف وامصار وبلدان رفته بودند فوج‌فوج باردوی همایون میرسیدند وروی عبودیت ودولتخواهی برخاك عتبهٔ علیهٔ شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه‌دروقت نهضت رایت نصرت آیت بصوب منزل سلطان حسین یکهزارو پانصد پیاده وسوار درموکب ظفر آثار جمع آمده بودند وچون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی ازانوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضائت پذیرفت بنا براقتضاء رای‌عالم آرای‌عساکر گیتی گشای ازامتزاج بآن زمره غدار اجتناب نمودند وخیام نصرت انجام در طرف دیگر برافراخته نزول اجلال فرمودند وپادشاه سعادتمند روزی چند درآن موضع اوقات گذرانیده سلطان حسین بارانی شرایط میزبانی بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که ازسحاب موافقتش غیرباران عذرمتقاطر نمیگردد وازاقامت درمجاورش نضارت‌ریاض‌دولت بظهور نمی‌پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت ازآن منزل جزم کرد واین داعیه مسموع سلطان حسین گشته امراء پایهٔ سریراعلی‌را طلب داشت وبزبان مکر وفریب اظهاراخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه فلك احتشام پیوسته درمرافقت بنده بسر برده سلوك طریق مفارقت جایز نشمرندتا من‌طریقهٔ اتفاق بجای‌آورده در قلع واستیصال‌اقبال نهال اهل‌بغی‌ونفاق‌مساعی جمیله مبذول دارم وراه‌وفا و وفاق پیموده بیمن دولت روزافزون هیچیك ازاصحاب‌عناد وشقاق‌را آسوده‌وبرقرار نگذارم **نظم** بمیدان کین برکشم تیغ تیز ٭ سر دشمنان‌افکنم‌درستیز اگرشیر پیش‌آید وگرهژبر بروسیل‌ریزم‌چوغرنده ابر امرا چون میدانستند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را نمیشاید بروجهی جواب گفتند که اورا معلوم شد که بعد ازین پادشاه ظفرقرین درآن دیار توقف نخواهد فرمود وسلطان‌حسین ایشان‌را گسیل کرده خاطرعذرمآثر بران قرارداد که آفتاب جهان‌تاب اوج‌سلطنت را بی اختیارساخته درسحاب حبس توقیف نماید وگوهر شب افروزدرج خلافت را بدست آورده درصدف احتیال ازظهورمانع آید ونداًنست که‌طلوع تباشیرصبح صادق را غمام ظلام‌درحیز تاخیر نتواند انداخت ومشمول شمایم مشك اذفرراشمید ایام درنافه خفامستورنتواند ساخت **نظم** اگرچه ابرظلمت درفزاید ٭طلوع صبح را مانع نیاید ٭وگرصد حیله سازند اهل دستان ٭ نمیگردد شمیم مشك پنهان **القصه** سلطان حسین بآن خیال محال صحبتی طرح انداخته ازحضرت شاه دین پناه ومقربان بارگاه فلك اشتباه استدعا نمودکه منزل ظلمانی اورا بیمن قدوم شریف غیرت افزای سپهر نورانی گردانند وباین التفات فرق افتخارومباهاتش را بفرق فرقدین رسانند امراء عظام چون مکنون ضمیر مکرتاثیرش را معلوم داشتند وآن‌سرورریاض پادشاهی را ببهانهٔ‌عارضهٔ که‌فی‌الواقع عارض‌ذات میمنت

صفاتش نبود دردولتخانهٔ همایون برمسند عزت گذاشتند وحسین بیك لله در خدمتش باز داشته عبدی بیك وخلفا بیك نزد سلطان حسین رفته و عذرخواهی نموده گفتندکه مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال خارج شده بنابران میسر نشدکه امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین آن سخن را مقرون بصدق پنداشته وبا امرا لواء عشرت افراشته در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داد وچون عبدی بیك وخلفا بیك بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند مصلحت درآن دیدند که بخلاف رأی سلطان حسین ازآنجا نهضت فرموده چقورسعد را ازانوار طلعت کوکب سعد سلطنت پرزیب و زینت گردانند ودروقتی که نورحضور آفتاب ازفضای جهان بوقلمون بنهان خانهٔ مغرب نقل نموده درحجاب تواری مستور گردید ودرخیمه نیلگون بیستون گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخته سلطان منام حواس فرق انام را عاطل گردانیده پادشاه گردون غلام برحسب استصواب امراء عظام اشارت فرمود تا خدام درگاه فلك احتشام معسکر نصرت انجام رااز کثرت شموع ومشاعل نمودارسپهر فیروزه فام ساختندوشتران کوه پیکرواستران برق اثررا درزیر بار کشیده رایت نهضت برافراختند **نظم** پس آنگاه خاقان والاجناب برآمد بشبدیز گردون شتاب٭روان شد ازان منزل پرخطر٭دوان دررکابش سپاه ظفر وچون سلطان حسین بارانی واتباع او شمع ومشعلهٔ بسیاردراردوی نصرت آثارمشاهده مینمودند درآنشب ازکیفیت نهضت همایون غافل و ذاهل غنودند و روز دیگرازتوجه پادشاه عالی گهرخبر یافته دانستند که درتعاقب مواکب سپهرمراتب صرفه ندارند بنابرآن پای شکیبائی دردامن اصطبار پیچیدند وآن افتخاردودمان امامت وکرامت قرین صحت وسلامت بچقورسعد رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید آنگاه از آن منزل نیز کوچ کرده فرموده موضع وقوز الام رامعسکر فیروزی انجام گردانید عنایت قادر بیچون در حرکت وسکون شامل حال آن مرجع ملوك ربع مسکون ورعایت صانع کن فیکون در نزول وارتحال میسر آمال خدام عالی مقام موکب همایون **بیت** بخت دولت همنشینش بردوام٭ فتح ونصرت درنظر هرصبح وشام (والحمدالله الملك العلام والصلوة علی خیر الانام و آله الکرام) .

ذکر وصول قراچه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس وتادیب یافتن ساکنان ظاهرقلعه منتش ازضرب تیغ وسنان غازیان رستم وش

از عبارات دلگشای ثقات ومسودات نورافزای روات بصحت رسیده وبتحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی وآوازهٔ طلوع نیر عنایت الهی دراطراف آفاق اشتهار یافت هرکس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص وارادت میزد قدم ازسرساخته بجانب معسکر خجسته اثرمیشتافت **بیت** رسیدند ازهرطرف سروران٭بدرگاه شاه بلند

افسران از آنجمله قراچه‌الیاس که لباس اعزازاو بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود بافرقه‌ازمردم‌روم‌احرام‌عطیهٔ‌علیه کعبه احترام‌بسته ازمقام مالوف‌ومسکن‌معهود قدم‌در راه نهاد وبعد ازطی بوادی درمنزل شوره گل‌فرود آمده باربگشاد منتش که بهادری بودسرکش ودرآن نواحی حصاری داشت‌سپهروش چون برمرور قراچه‌وفرقه رومیه مطلع‌گشت بقدم استعجال اورا استقبال‌نموده مراسم حسن‌اعتقاد واخلاص ظاهر کرد وطرح‌ضیافت افکنده هرچند نفرازغازیان رادرمنزلی فرود آورد آنگاه ملازمان خود رابغارت وتاراج ایشان‌مامور گردانید ونایرهٔ بیداد بباد بیمروتی مشتعل گردید غازیان بقدر مقدور دردفع آنجماعت کوشیدند وبسعی بسیارجان ازآن ورطه خونخوار بیرون برده عنان بطرف اردوی نصرت نشان‌گردانیدند وقراچه الیاس درموضع و قوزالام ببارگاه‌فلك‌احتشام رسیده بعدازتقبیل زمین عبودیت وتقدیم اقامت لوازم‌خدمت واقعهٔ مذکوره را مشروح معروض‌گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع‌آن ترك ادب ملتهب شدوشاه کامکار باعساکر نصرت شعاربجانب قلعه منتش ایلغارفرمود واو ازکیفیت حادثه خبریافته دانست که ایستادن پشهٔ ضعیف نهاد دربرابر تندباد منتج ندامت است ومیدان‌داری نخچیر مرغزاری باشیر بیشهٔ کارزاری مباین سلوك طریق سلامت **رباعی** چوگنجشك باباز بازی کند ✿ بخونریز خود ترك تازی کند کبوتر که پهلو زندباعقاب ✿ بقصدسرخویش داردشتاب لاجرم قلعه‌رابیکی ازمعتمدان خودسپرده سرخویش‌گرفت وراه‌گریز درپیش **بیت** زبیم سپاه‌شه دین‌پناه ✿ شدآواره ازجای‌خود کینه‌خواه وسحرگاهی که‌تباشیر صبح فیروزی ازمطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان دردمیدن بودونسایم فتح‌وفیروزی ازمهب اقبال‌ملازمان رکاب سعادت انتساب در وزیدن شاه‌دشمن شکن‌بادشمنان تهمتن تن بظاهر آنقلعه رسیده عساکر بهرام مآثر دست بنهب وتاراج برآوردند وجمعی ازمتوطنان آن‌مکان بپای مخالفت پیش‌آمده از غایت خسارت‌رایت جسارت برافراشتند وقهرمان قهر پادشاه ظفربهر بقتل‌آن گمرهان فرمانداده تیغ یمانی غازیان‌آغاز سرافشانی کرده سنان اژدهاسان مجاهدان شرایط جان‌ستانی بجای‌آورد لاجرم جمعی کثیراز اعداء دولت‌درآن معرکه برخاك هلاك افتادند وفوجی که زخم خورده گریختند هریك دربیابانی دیگرقرین حسرت وندامت جان دادند وجنود ظفر ورود پادشاهی باکرایم غنایم نامتناهی عنان عزیمت ازراه قاغرمان بصوب‌ترجان‌گردانیدند وازآنجا جهة مصلحت‌ییلاق بساروقایه رفته قبهٔ‌بارگاه سپهراشتباه باوج‌مهروماه رسانیدند **مثنوی** درآن مرغزار چوباغ‌بهشت ✿ شه کامران کرامت‌سرشت باقبال طرح اقامت فکند ✿ برشك ازسر برش سپهر بلند رخ سرفرازان بخاك‌رهش ✿ سرسروران سوده‌بردرگهش دلش‌گشت فارغ زبیم خطر ✿ جنابش‌پناه جنود ظفر ودرآن منزل بعرض همایون رسید که درین نواحی‌خرسی بمغارهٔ وطن‌گزیده وپنجه بتعرض آینده وروننده بازیده شاه شیرشکار عازم دفع آن جانور نابکار گشته

سپاه انجم‌عدد درحوالی مسکن آن دد آواز تهلیل و تکبیر باوج فلك اثیر رسانیدند وخرس بقصد ایشان ازمغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه سن شریفش هنوز از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرمود و دو چوبهٔ تیر از شست درستش گشاد یافته هردومانند تیرتقدیر بهدف مراد رسید وخرس از پای درافتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین وتحسین ازاطراف و جوانب بلند گشت وجهة دفع اصابت عین الکمال درفلك آیهٔ وان یکاد برزبان ملك گذشت **مثنوی** تعالی الله زهی شاه فلك قدر ☆ چوحیدر درشجاعت منشرح صدر گریزان شیر گردون از خدنگش ☆ پلنك چرخ‌رانی زور چنگش نهاده چون بمیدان دغاگام ☆ ز سهمش خون‌فشانده چشم بهرام گهر افشان عطارد در ثنایش ☆ ملك ازصدق دل گفته دعایش .

گفتار دربیان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعه منتش وغزو دیار گرجستان

چون مدة دوماه موضع ساروقایه درشایهٔ علم ظفر پیرایه سپهر قدر وبلند پایه بودشاه دین پناه پای مبارك درركاب میمنت انتساب آورده از آن منزل بطرف آذربایجان نهضت فرمودوپس از وصول بدان مکان واجتماع سپاه فراوان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امراء عالیشان کلانتران جنود ظفرنشان رامجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایت نصرت آیت بصوب کدام ولایت مناسب دولت است ونوئینان حسب الحکم بتقدیم رسانیده درآن انجمن هریك ازغازیان دشمن‌شکن رارأیی روی‌نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که درآن زمستان در ارزنجان قشلاق کنند وبهنگام نزول جمشید خورشید درمنزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم وظلام برافرازند وزمرهٔ بر زبان آوردند که انسب آنست که رخش همت بجانب اولکاه مواضع قرقره تازیم وبرسر کفار آندیار شتافته صدای گیرودار درخم طاق سپهردوار اندازیم .فرقهٔ دیگررا حرکت چقورسعد مناسب نمود وطایفهٔ را سفر دیاربکر ملایم مزاج بود واز جمله امراء خلیفة الخلفا وحسین بیك لله این سخنان رابعرض اشرف اعلی رسانیدند شاه مظفرلوا برزبان الهام بیان گذرانید که هیچیك ازین آرا صواب نمینماید ودرحیز قبول اصحاب عقول درنمی آید ما امشب درین استخاره بسرخواهیم برد وبموجب اشارتی که ازروحانیت ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعهٔ انوارهدایت آثار درخشیدن گرفت وبلوامع ضمیر الهام‌تاثیر آفتاب منیر عرصهٔ آفاق صفت اضائت پذیرفت آن مؤید بتائید الهی سالکان طریق

دولتخواهی را بپایهٔ سریر اعلی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امـداد ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیة والسلام نزدما بتحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که نخست رایت عزیمت بصوب شروان افرازیم وحسام خون آشام از نیام انتقام بر آورده مهم شروانشاه برحسب دلخواه بسازیم **نظم** بامداد توفیق پروردگار ٭ بر آریم از شاه شروان دمار حسام یمانی سرافشان کنیم ٭ بیك حمله خیلش پـریشان کنیم وامرا این وارد غیبی را بمسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق القول والمعنی برزبان آوردند که **بیت** زشه رایت جنك افراختن ٭ زما برصف دشمنان تاختن وعـزم یورش شروان جزم شده **نظم** دم صبح کین مهر گیتی نورد ٭ بگردون بر آمد بعزم نبرد برافروخت از نور اقبال چهر ٭ برافراخت رایت بصوب سپهر ٭ شه کامران فلك احتشام ٭ بر آمد بشبدیز گردون خرام ٭ سوی ملك اعدا عنان تاب شد ٭ زمین از تزلزل چو سیماب شد ٭ در اطراف مهر سپهر اقتدار ٭ روان شد سپاه ستاره شمار ٭ وبعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل یاسین رای اصابت آئین چنان اقتضا فرمود که خلفا بیك با فوجی از عساکر کوه تمکین عنان بکران بصوب گرجستان منعطف گرداند و کفار آن دیار را از سرچشمهٔ شمشیر خونبار جرعهٔ هلاك چشاند وخلفا بیك برحسب فرمان واجب الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورد وجمعی کثیر از اهل ضلال را درمیدان قتـال به تیغ تیز بـگذرانید وغنیمت بینهایت گرفته برطبق دلخواه بپایهٔ سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت اورا نوازش نمود و کرایم غنایم که آورده بود برغازیـان قسمت فرمود وهمدران ایـام الیاس بیك ایغوراوغلی را بفتح قلعهٔ منتش ارسال داشت وامیرالیاس با زمرهٔ از سپاه بی هـراس متوجه آن حصار سپهر اساس گشته منتش کرت دیگر رایت هزیمت برافراشت وبعد از وصول جنود ظفرقرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف ورعب بناء ثبات وقرار قرابتان ومتعلقان منتش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند وبـا تیغ و کفن باردوی الیاس بیك شتافته لطف اورا شفیع جرایم خویش گردانیدند و آنجناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو برروی متوطنان آن مکان بگشاد و کلانتران ایشان را بآستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در آنجماعت نگریسته قامت قابلیت ایشان بخلع فاخره بیاراست وضبط قلعه منتش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجـازت انصراف ارزانی داشت ورایت نصرت نشان شاه والا احسان از آن منزل روان گشته چون پرتو وصول بر منزل حسن آباد انداخت منتش که از کمـال الطاف خسرو سلیمان وش خبر یافته بود قدم از سرساخته و آنرا سرمایه سعادت دارین شناخته بدرگاه عالمپناه شتافت وبعد از ادراك شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اعتذار واستغفار بگشاد پادشاه پوزش پذیر جراید جرایم منتش را بآب عفو واغماض شسته اورا بانعام تاج زرنگار وخلعت خاص و کمر مرصع واسبان راهوار مفتخر ومباهی گردانید ومنتش بـدست اخلاص میان خدمت چست بسته حسب فرموده متوجه قلعهٔ خود گردید

گفتار در بیان عبور فرمودن آنفارس مضمار تفاخر از آب ارس و گرود در آمدن بولایت شروان از کمال شجاعت و تهور

فیاض علی‌الاطلاق هر ذواقتداری را که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی سازد در وقت عبور بردریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغییر بغیر وسیلهٔ زورق و تدبیر اورا بساحل نجات رساند و خلاف انفس و آفاق هر صاحب اعتباری را که پایهٔ قدر و منزلت باوج سپهر دوار برافرازد بهنگام طوفان حوادث ایام و شهور هادی توفیق رفیق گشته اورا در سفینه امن و سلامت نشاند غرض که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر است بر آب ارس و کر در وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر پیکران سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاطر دریا مقاطر پادشاه بیهمال از جانب گوشمال گرجیان و فتح قلعهٔ منتش فراغت یافت چنانچه در آذربایجان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون بنفاذ پیوست که بیرام قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمرهٔ از قوم ذوالقدر لو پیشتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر قومین اولی عبور نماید و گذر قوای دقنانج را ملاحظه کرده هر یك را قابل گذشتن لشگر صف شکن یابد بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مأمور گرداند تا شروانیان نتوانند که لشگر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بیرام بیك برحسب فرمان واجب الاذعان بدانجانب روان شد و بعد از وصول بکنار آب و مشاهدهٔ آن دو معبر هیچیك را قابل عبور لشگر ندانست و هر چند در بحر تدبیر شناوری نمود ابواب رکوب بر سفینه مقصود بررویش نگشود آنگاه سپاه را دو بخش کرده فرمود که هر قسمتی دریکی از دو جانب آب ارس و کر که در آن موضع بیکدیگر اتصال میابد خیمهٔ اقامت برافرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشگریان حسب فرموده بتقدیم رسانیده بعضی خیال ترتیب کشتی و سفینه مینمودند و جمعی در اندیشهٔ ترکیب سل و کلك میبودند که ناگاه آنقدوهٔ خواندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسید و بر تحیر و تفکر سیاحان دریای هیجا اطلاع یافته بیشایبه تـدبر سمند خوشخرام ماهی اندام را قدمی چند بجانب بالای آب راند آنگاه عنان یکران بطرف دریا انعطاف داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مـدد کشتی عبور بر آن محال مینمود بهدایت بخت سرمدع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت عساکر بحر جوش رعد خروش نیز متعاقب موکب گردون مراتب اسب در آب افکندند و مجموع درضمان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث همایون (مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح) با بلغ وجهی ظهور نمود و بواسطهٔ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بـنزبده اولاد صاحب

مقام محمود بیفزود مثنوی چو دیدند آن کرامت اهل ادراك ٭ زدر بای کرمشاه شرفناك
دراخلاص وهواخواهی فزودند ٭ زبان بهر دعا گوئی گشودند که شاها حشمتت هردم فزون باد
رخت از نوردولت لاله گون باد چو بگذشتی از بن دریای زخار ٭ شدی مانند حیدر معجز
آثار نماند برتومشکل هیچ کاری ٭ شود حکمت روان درهر دیاری توجه کن بهرجانب
که خواهی ٭ که همراهت بود لطف آلهی و آن مهر سپهر پادشاهی آنشب درهمان منزل
توقف نموده روزدیگر خسروستاره سپاه ازکنار دریای سپهرخضر رایت نهضت برافراخت
وازانوارتیغ زراندود جنود ظلام را ازفضای عالم انهزام داده صدای جهانگیری بلند
ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه خواه ازآن مرحله کوچ فرموده ازدو آب دیگر
که هریك درعرض وعمق قرینه بحراخضر بود بیدغدغهٔ خوف وخطرعبور نمود آنگاه
عنان بطرف شماخی انعطاف داد وپس ازوصول بمنزل کل ونبکان شخصی ازساکنان
آن مکان بعرض خدام آستان ملایك آشیان رسانید که شروانشاه بعد ازاطلاع بر نهضت
پادشاه نصرت دستگاه با خیل وسپاهی بپای قلعه قبله که قله آن شرفهٔ همت از اوج
سپهردرگذرانیده وکنگرش سرتیغ رفعت بهسپهرزرنگار آفتاب رسانیده شتافته است و
مراستعمال آلات رزم وپیکارنشسته بنا بران پادشاه عالمیان عازم قصبهٔ شروان گشت
ودروقتی که برید سریع السیرفلك بشهرستان آسمان درآمد یکی ازخدام سدهٔ سد ره
مقام راکه موسوم بقلی بیك وملقب بجوش میرزا بود فرمود که بشروان رفته مژده امن
وامان بمتوطنان آن رساند وجوش میرزا همدران شب بمقصد رسیده طوایف انام را
ازسطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن ومطمئن گردانید ودر روزدیگر پادشاه هفت کشور
ازآن منزل روانشده دراثناء طی مسافت جادهٔ که منتهی بشماخی میشد پیش آمد ورای
الهام نمای رفتن آنطریق را مناسب دولت دانسته ازراه شروان عنان یکران بدانصوب
گردانید وچون ماهچهٔ علم انجم حشم پرتو وصول برشماخی انداخت بوضوح پیوست که
ساکنان آن دیاراز کباروصغارفرار برقرار اختیارکرده درقلل جبال تحصن جسته اند و
شماخی یکدوروز محل نصب خیام عساکر دشمن سوز بوده دران اثنا خبررسید که شروانشاه بیشهٔ
راکه درمیان قلعهٔ گلستان وحصار بیغرو واقع است معسکر نکبت اثر گردانیده وگرداروی
خود رابچپروشاخهای شجر استحکام پیکارتمام داده شاه عالی مقام بعد ازاستماع اینخبر
پیکاردشمن را با خودمقررساخته ازشماخی بدانجانب نهضت فرمود بمجرد توجه آنحضرت
اقدام ثبات وقرارشروانشاه متزلزل شده ازمنزل مذکور بطرف قلعه گلستان کوچ نمود

ذکرمحاربهٔ شاه دین پناه با شروانشاه واهتزاز نسیم نصرت وظفر برپرچم علم پادشاه عالی گهر

سبحان قادری که هرگاه لوامع انوارمواهبش ازمطالع (افمن شرح الله صدره للاسلام

فهوعلی نورمن ربه) طلوع نموده برصحایف احوال فرخنده مآل سعادت مندی تابد مرآت ضمیر خورشید تأثیرش بروجهی صفت اضائت پذیرد که جزصورت صدق وصواب دروی چهره نگشاید و برعکس این قضیه هروقت صرصر غضب حضرت الوهیت ازمهب (اناانذرنا کم عذاباً قریبا) دراهتزاز آمده برناصیهٔ اقبال صاحب شقاوتی وزد بصر بصیرتش رابعثابهٔ تیره و مکدر گرداند که حقیقة آیهٔ (ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة) ازگفتار وکردارش ظهور نماید **نظم** چوازانوار لطف حی اکبر٭ضمیر سروری گردد منور بهرکاری صواب اندیش باشد٭زهرفرزانهٔ درپیش باشد بعقل کامل وتدبیر صایب٭شود فتح وظفر اورا مصاحب عدوبش گردد از فهم وخرد دور٭بچشمش چهره بهبود مستور فتددروقت رزم وگاه جولان٭زاوج جاه اندر چاه خذلان مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملك قدیر بران منوال سمت جریان پذیرفته بود که آفتاب اقبال شاه ستوده خصال ازافق بلاد شروان طالع گشته بر عرصهٔ کون ومکان تابدو کوکب جاه وجلال شروانشاه درحضیض وبال افتاده بنای عمر وحیاتش انهدام یابد آن پاشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد در ارزنجان ازقبول آرای مختلفهٔ امراوسرداران گردن بپیچید وبالهام هاتف غیبی و تلقین ملقن لاریبی یورش شروان را اختیار فرموده عنان یکران بدالنصوب منعطف گردانید وشروانشاه در دفع آنحادثه هرچند تامل نمود ابواب سلوك طریق صواب برروی روزگارش نگشود وازاستماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی ازشماخی بمرتبهٔ سراسیمه گشت که ازبیشهٔ که درمیان قلعه بیغرو وگلستان استحکام تمام داشت بی جهتی کوچ کرده رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت وپیش از آنکه بمقصد رسد درمنزل جیانی بعساکر نصرت مآثر رسیدو درمعرکهٔ رزم مرکب زندگانیش بسر در آمده مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون رایت ماهچهٔ منصور پرتووصول برموضع مذکورانداخت وقاید نکبت عنان مرکب شروانشاه راگرفته بی اختیار بدانجا رسانید شاه صاحب تائید بطلوع نیرفتح وفیروزی امیدوار گشته فی الحال بتعبیهٔ سپاه نصرت عطیه که عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام فرمود وشروان شاه نیزبا بیست هزارسوار وشش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت برزبر پشته صعود نموده همت برترتیب قلب ومیمنه ومیسره لشکر گماشت وبعد ازتسویه صفوف ازهردوجانب آواز نفیروسورن وغریو کوس وشیون بلند گشت واسبان تازی درزیرران سالکان طریق سرفرازی درجولان آمده صدای گیرودار ازاوج فلك دواردرگذشت غازیان موکب همایون شاهی درپناه جنهٔ تائید الهی تیغ جهاد ازنیام انتقام کشیدند ومبارزان لشکر والی شروان ازجیبه توکل عریان دست بتیروکمان یازیدند **نظم** دلیران جنگی درآن رستخیز٭سنان بهرخونریز کردندتیز گرفته بکف تیغ الماس گون٭سترده زدل نقش صبروسکون فرقه ناجیهٔ راگل رخسار ولب امل بنسیم وجوه (یومئذمسفره ضاحکة مستبشره) شکفته وخندان وطایفه باغیه راصفحه چهره وجبهة بهجة درغاراد بار (وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة) محتجب وپنهان

پیادگان شروان به پیش صف آمده ازفراز آن پشته عقابان تیرمرك تاثیررا بقصدصید طایرروح مجاهدان کشور گیر درپرواز آوردند وبهادران سپاه شاه جهانیان باتیغ بران وسنان جان ستان‌سر بالاروان شده‌حمله کردند نه‌غمام کمان‌بداندیشان‌را دربار بدن باران سهام تاخیری‌بونه اقدام جلادت نیکوکیشان را ازمشقت‌صعود بـر آن‌بلندی تاثیری بیت فرازوشیب‌ره ازرهروان گرم مپرس✿که‌پیش‌مرغ‌هوا کوه ودشت یکسان‌است پیکان‌دل نشان‌شروانیان مانند کارایشان‌روی‌بنشیب‌آورده ترك‌برتارك میدوخت‌وسنان‌آتش‌فشان غازیان بسوی بالازبانه کشیده‌خرمن زندگانی‌میسوخت‌درآن‌اثنا بواسطۀوفورشبه‌میمنه‌و میسره جنودظفروروددبهم برآمد وشروانشاه‌چیره شده باسواران سپاه بیکبارحمله کرد وپیادگان شروان بدست و پای ستوران درآمده دیگرمجال تیرباران نیافتند وغازیان رستم شیم ازسهم خدنك تیزآهنك ایمن‌گشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند **نظم** گران شد رکاب وسبك شد عنان✿فرس خورد مهمیزودشمن سنان بـرانگیختنداسبو انگیخت گرد✿بگردون برآمد غبارنبرد بدشمن‌کشی تیز شد تیغها✿ برآمد زدریـای خون میغها وشروانیان نیزدرمقام مدافعت ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیروخنجر وشکافتن فرق سروخنجر برآوردند وهردولشکر دریکدیگر آویخته فضـای میدان رزم را ازسیلان خون نمونۀآمویه وجیحون کردند **نظم** شدازبادکین‌آتش فتنه‌تیز✿زمین‌فتنه خیز آسمان فتنه‌بیز سلامت‌برون‌برد رخت‌ازجهان✿ بری‌وارشد تندرستی نهان درخلال‌آن احوال‌پادشاه‌ربع‌مسکون‌بقوت باطن‌همایون‌شمشیر ذوالفقارآثار ازنیام انتقام برکشیدندو بحملۀ صف‌شکاف‌وصدمه‌صرامت‌اتصاف‌زلزله‌درعرصۀ کون‌ومکان‌انداخته‌غایت‌قدرت دست ولایت ظاهر گردانید نهال حسام خون آشامش ازکاسۀ سردشمن آب خورده رنـك‌شاخ ارغوان‌گرفت وشعلۀ سنان ثعبان نشانش درخرمن عمرمخالفان افتاده کسوت وجودشان صفت احتراق پذیرفت **قطعه** زبسکه روز دغا ادهم‌توجولان کرد✿سوادگنبد فیرزه‌گون غبارگرفت✿نهال تیغ تواز بسکه لاله‌بار آورد✿بنفشه زارفلك عکس لاله‌زار گـرفت وچون شروانیان آن تهور ومیدان داری وآن تجلد وخنجر گذاری مشـاهده نمودنـد دستشان ازکاروکارشان ازدست رفته پشت برمعرکه ستیز کـردند (وکانهم‌حمرمستنفره فرت من قسوره) پای دربادیۀفرار نهاده روی بصوب ادبـار آوردند بشیرعنـایت مهیمن بیچون صدای دلگشای(وان جندنا لهم‌الغالبون)درخم طاق‌گردون انداخت ونسیم روح گسترفتح وظفر برپرچم علم پادشاه والاگهر وزیده‌مشام جان مستنشقـان(الاان‌الله فی ایام دهرکم)نفحات را چون‌اطراف گلزاردرفصل بهارعطرپرورساخت **نظم** چوگشت ازخون زمین مانند گلشن✿جدا شد تن زمرکب سرهم ازتن نسیم فتح آمد روح‌گستر مشام غازیان شد عطرپرور✿شکست ازتیغ شاهی قلب اعدا✿ کلیدفتح بودآن‌تیغ‌گویا وشروانشاه با بسیاری ازامرا وسران سپاه درمعرکـه کشته‌گشته برخاك مذلت وهوان افتادندوغازیان‌منصور گریختگان آنقوم‌مقهوررا تکامشی کرده‌شمشیر کین‌درخوردو بزرك

ایشان نهادند **نظم** فروریخت آنکوه از آن زلزله✿گسسته شد آن آهنین سلسله✿همه خیل شروان در آن رستخیز✿فتادند در زیر شمشیر تیز بقیة السیف که از آن معرکه خسته جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو برخاك نهاده ازچنك عزرائیل نیاسودند **نظم** از آن صید که هیچ صیدی نرست✿نبودی تنی کش سنانی نخست شدند آن همه کشته یا دستگیر✿ چه بردل چه بیدل چه برنا چه پیر وچون خاطر خطیر کشورشاه گیر ازمهم اعدا فارغ گردید در همان منزل نزول اجلال فرموده قبهٔ بارگاه باوج مهر وماه رسانید تخت دولت وکامرانی را بمقدم همایون مشرف ساخت وامرا وشجعان را بار داده بتفقد حال ایشان پرداخت آن جماعت روی نیاز برزمین نهاده لوازم عبودیت واخلاص بجای آوردند وزبان بادای تهنیت گردان ساخته جواهر زواهر دعاوثنا نثار مجلس بهشت آثار کردند پادشاه مخلص نواز هریك ازایشان را بالتفاتی خاص اختصاص داده باصناف انعام واعزاز مفتخر وسر افراز گردانید پایه قدرو منزلت جمعی راکه در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید اکرام واحسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتیلان را جمع آورده منارها برافراختند واجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمهٔ کلاب وذباب ساختند **نظم** شاه چون تیغ برکشد زنیام✿بهر خون ریز اهل ظلم وظلام آنقدر کشته گردد ازاعدا که مناری شود زسر پیدا✿گرد داز کشتگان افتاده✿ روزی وحش وطیر آماده یارب این پادشاه کشورگیر ✿ خسرو تاج بخش چرخ سریر✿تاابد باد درجهان منصور✿ چشم بد از جمال جاهش دور

ذکر توجه خلفابیك جهة دفع شیخشاه بجانب شهرنو ومنور شدن آندیار از شعشه ماهچه اعلام سعادت پرتو

شاه عالم پناه بعد ازفراغ بال ازجانب شروانشاه سه روز درهمان منزل بجمعیت خاطر وفراغ دل اوقات خجسته ساعات گذرانید آنگاه رایت ظفر پناه افراخته بلدهٔ شماخی را از فرطلعت همایون غیرت افرازی گنبد گردون گردانیدو در آن خطه بمسامع جاه وجلال رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم وملقب بشیخشاه است درروز محاربه جان تبك با بیرون برده بود وحالا درشهر نو که درکنار دریاست لنگر اقامت انداخته وبخیال مخالف حشری ازپیاده وسوار مجتمع ساخته بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت وخلفابیك با بعضی ازسپاه نصرت نشان جهة دفع شیخشاه عنان بطریق شهر نو تافت وموکب همایون نیز متعاقب بدانصوب نهضت فرموده چون اینخبر مسموع شیخشاه گشت چاره کار منحصر درفرار دانست وباتفاق اتباع واشیاع درکشتی نشسته و بدریا در

آمده بادبان بطرف گیلان برافراشت و خلفا بیك ازاینحال خبر یافته بطالع مسعود و بخت نیك نواحی شهرنورا مضرب رایت نصرت پرتو گردانید وهمان روزاهالی شهر اظهاراطاعت وانقیادنموده اکابرواعیان با تحف و پیشکش‌فراوان بآستان امارت‌آشیان آمدند وخلفا بیك ایشان را منظور نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و ومطمئن خاطر ساخت‌وآنشب درکمال عیش وطرب‌بسر برده صباح روزدیگرعلم انجم حشم پادشاه دین پناه سایهٔ وصول براندیار انداخت ومنزل شیخشاه مضرب سرادقات دولت واقبال گشته خلفا بیك بپایهٔ سریرسلطنت مصیرشتافت بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد ازاداء دعا وثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نورا معروض‌گردانید واین معنی‌موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران‌آن بلده‌بانعام تاج وخلع فاخره سرافراز ومباهی گشتند وحکومت شهرنوبرخلفابیك قرارگرفته پس ازچند روز پادشاه دوست نواز جهة قشلاق عنان عزیمت بصوب محمودآباد انعطاف داد وچون بدان منزل رسید ویراق قشلاق فرمود بعضی ازمنهیان بعرض خدام‌آستان ملایك آشیان رسانیدند که متوطنان قلعهٔ باکو بحصانت حصار و توافراسباب‌پیکارمغرورشده طریق خلاف مسلوك میدارند وشرایط خدمتکاری ولوازم خراج‌گذاری بجا نمی‌آرند ازاهتزازصرصراینخبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شدکه ازامراء عظام استاجلو محمد واالیاس ایغورو اغلی‌با فوجی ازسالکان مسالك یکدلی بجانب باکو نهضت نمایند و درفتح آنحصارودفع مخالفان بدکرداربقدر مقدور سعی واهتمام فرمایندوایشان بموجب‌فرمان واجب‌الاذعان بدانصوب‌روانشده بعد ازوصول بمقصد قلعه دیدند مانند بروج آسمانی مشید جداربلند مقدارش از سنگهای ملسا ارتفاع پذیرفته وفصیل‌سپهر عدیلش چون‌سد سکندرصفت متانت واستحکام‌گرفته سه طرفش را دریای محیط‌آسا ازحوادث دوران صیانت نموده یکجانبش راکه متصل بصحراست خندقی عریض عمیق متانت درافزوده متوطنانش بوفورجلادت وپهلوانی مغرور ومستظهر و بکثرت ذخیره‌واسباب قلعه داری فارغ‌البال ومطمئن خاطر القصه امرا با عساکر مظفرلوا آن قلعه رامرکزواردرمیان گرفته آغازمحاصره ومحاربه کردند و محصوران در مقام مدافعت و مخالفت‌پای ثبات فشرده دست بانداختن تیروسنك برآوردند وچون تسخیرآن حصاربجنك ازحیزامکان بیرونست‌وازقوت طاقت بشری افزون مدت محاصره‌امتداد یافت وپس ازطلوع ماهیچه رایت شاهی‌ازافق‌آندیار نیزفتح وفیروزی‌برصفحات احوال‌غازیان تافت چنانچه مشروح میگردد وکیفیت‌این اجمال بتفصیل می‌پیوندد

گفتار دربیان فتح قلعه باکوبقوت دولت پادشاه‌نامجو

چون شاه مظفرلوا فصل شتادر منزل محمودآباد با خاطرخرم ودل شاد اوقات فرخنده‌ساعات‌بگذرانید و نسیم روح افزای فروردین براطراف دشت وبساتین وزیده

قلعه غنچه را مفتوح گردانید پیکان خار بقصد دیدهٔ اعداء دولت پایدارسر تیزشد وشاخ شکوفه و نسرین‌جهت نثار خدام بارگاه سپهر آئین درم ریز گشت **نظم** شد عازم باغ خسرو گل ✿ درغایت‌حشمت وتحمل افراخت علم‌زسرو آزاد.✿ عالم ز ظهور دولتش شاد پادشاه والانژاد پرتو اهتمام برفتح حصن حصین بباکو انداخت وباکوکبهٔ سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت بدانجانب بر افراخت بعد ازوصول به آندیار وملاحظهٔ خندق وفصیل آنحصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی‌ازابطال رجال بشعله پیکان دیده دوزآتش قتال برافروزند ودل مخالفان دولت ابد پیوند راکه بر بالای آنقلعه بلند پای‌عناد استوار دارند بسوزند وزمرهٔ دیگر بمتیین وتیشهٔ اندیشه نقب زدن نمایند وجهت توجه غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بگشایند وآن‌دوطایفه بجد هرچه‌تمامتر آغاز کاروبنیاد پیکار کرده خروش تکبیر وسورن زلزله درزمین وزمان انداخت وصدای نفیرونای زرین گوش ساکنان قلعهٔ سپهر برین کرساخت خدنک بلند آهنك بهادران فیروزچنگ ماندکار دولت ایشان آغاز ترقی کردوجان بی‌تاب وتوان مخالفان بی‌نام وننگ‌ازنقبی که پیکان درچشم ایشان میزد روی‌بتحت‌الثری آوردنظم زشست‌غازیان قادر انداز ✿ عقاب‌چار پـر آمد بپرواز زمغز فرق اعدا طعمه جسته ✿ زخون‌چشمشان منقارشسته چوپیکان رخنه‌درتن‌میکشودی ✿بجان راه برون‌شد مینمودی درآن اثناء رای اشرف اعلی‌چنان اقتضا کرد که خندق‌را ازسنك پرسازندتاسپاه پلنك صولت بسهولت ازآنجاتوانندگذشت وبنفس نفیس‌ازبارهٔ کوه پیکر فرود آمده‌قورچیان عظام‌وخدام‌موکب‌فلك‌احتشام‌رابدان‌مهم‌مأمور گردانید وآن زمره باندك‌زمانی آنمقدار سنك درخندق ریختند که نمودار کوهی‌بلندگشت وهر کس بران صعود نمود برساکنان حصارمشرف شد لاجرم کار محصوران بجائی‌رسید که بجان آمده‌دست‌اضطرار دردامان الطاف شهریاری زدند وبزبان تضرع امان طلبیده‌گفتند **نظم** که شاها ببخشای بر جان ما ✿ نظر کن‌بجمع‌پریشان ما بلطفت‌چوهستیم امیدوار ✿ امان بخش مارا بجان زینهار وعفوپادشاهانه شامل‌حال موفورالاختلال‌ایشان‌گشته‌درحال ابواب قلعهٔ باکو رابرروی غازیان عظام‌گشادندوکلانتران حصارتیغ شمشیر بدست‌وکفن اندر گردن به‌درگاه سپهر اشتباه شتافته‌کمرفرمان برادری برمیان جان بستند وخسروپـوزش پذیر اکثر آنجماعت را تاج وخلعت‌عنایت کرده حکم‌شد خلفا بیك جهت حکومت‌ونقل‌خزاین وذخایرشروان شاه بقلعه شتابد وآنچه ازجنس زروگوهر ونفایس واجناس دیگر به‌تصرفش درآید باردوی همایون فرستد تا برجنود ظفر ورود قسمت یابد وخلفابیك اشراف واعیان باکورا همراه داشته رایت نهضت‌بجانب قلعه برافراشت وبعد ازوصول خزاین ودفاین سلاطین شروان را بدست‌آورده پیشکش و ساوری لایـق از متوطنان آن‌مکان بستاند ومجموع آن نقود واجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود آن گاه قبور بعضی از ملوك آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید

قدس‌سره عداوت‌ورزیده‌بودند شکافته استخوان‌بوسیدهٔ ایشان را بآتش انتقام بسوخت وعمارات عالیه آن‌طایفه را انهدام داده باخاک‌راه یکسان ساخت پس مقضی‌المرام به‌بارگاه سپهراحتشام بازگشت وبمزید لطف وعنایت خسروانه سرافرازشده پایهٔ قدرو منزلتش ازسایر امرا درگذشت .

گفتار دربیان توجه آن ثمرهٔ شجرهٔ بوستان امامت بجانب قلعهٔ گلستان وذکراسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آنحصار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر ازجانب باکو فراغت یافت عنان سمندجهان نورد بطرف حصارگلستان تافت زیراکه بسیاری ازجنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه‌وکثرت ذخیره مغرور بوده‌نقش اطاعت وفرمان بری برصحیفه ضمیر نمینگاشتند وبعد ازآنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکرنصرت نشان گشت غازیان عظام ازصدای کوس‌وکرنای زلزله درارکان عالم وولوله درجان طوایف بنی آدم انداختندوامراءکرام اطراف آن حصن‌حصین را بریکدیگرتقسیم نمودند به‌ترتیب اسباب قلعه‌گیری‌پرداختند اما درآن اثنا صورتی‌چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو برجرایم وجسارت مردم‌گلستان‌کشیده‌کمرمحاربت امیرزاده الوند برمیان بست ازآنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها درپای درختی‌که نزدیك بآن قلعه‌بود نشسته درباب‌کیفیت تسخیرآن‌تامل‌میفرمودکه ناگاه شخصی سرازحصار بیرون‌آورده دست برگلونهاد آثار عجز و نیاز ظاهر ساخته بر زبان حال التماس نمودکه رایات همایون فال ازآنجاکوچ‌فرموده بجانب دیگر نهضت فرماید والتهاب نایرهٔ غضب عالم سوزکشت‌زار اهالی گلستان را محترق‌نگرداندواین معنی برضمیرمهرتنویرکه جام‌جهان نمای اقبالست ظاهر شده‌فتوری تمام‌باهتمامی که درمحاصرهٔ آنحصار می‌فرمود بظهور انجامید دیگرآنکه عزیزی از اهل‌عبادت‌که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رویا مشاهده نمودکه شخصی از مردم گلستان‌گریه کنان باوی می‌گوید که ملتمس آنست که از زبان من اینحدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی **نظم** کای‌شه‌کامران عدل سیر ☆ قدوهٔ‌پاك‌آل‌پیغمبر حامی‌دین‌حضرت‌نبوی ☆ جانشین جناب‌مرتضوی برمرآت خاطرخطیرت صورت اینمعنی عکس پذیر خواهد بود که‌درآن زمان‌که ازآذربایجان بجانب شروان درحرکت آمده برآب‌کرعبور فرمودی باخود مقرر نمودی‌که چون‌بلاد شروان مسخرگرددومتوطنان‌گلستان را مشمول انعام واحسان‌گردانیده خلعت امن و امان پوشانی‌وآنعزیز علی‌الصباح بپایهٔ سریرسلطنت مصیرشتافته کیفیت‌خواب رابعرض

شاه عالیجاه رسانیدآنحضرت فرمودکه این واقعه داخل رؤیاء صالحه است زیراکه‌من بعد ازعبورازآب‌رعایت حال گلستانیـان را با خود نذرکرده بودم و تاغایت آن راز سربسته راپیش هیچکس نگشودم اکنون آن‌نذر رابـوفا رسانیده ازاینجاکوچ مینمایم وابواب تفرقه وتشویش برروی روزگار ساکنان اینحصار نمیگشایم دیگرآنکـه در اثناء این‌وقایع‌قاصدی از نزدشیخ محمدخلیفه که جهة تحقیق حال‌ارباب ظلم وظلام‌بجانب قراباغ رفته‌بود رسیدوبشرف عرض رسانیدکه امیرزاده الوند سپاهی افزون ازچون و چندفراهم‌آورده ونخچوان رامعسکر نکبت اثرکرده ومحمد قراچه رابافوجی ازجنـود آذربایجان بطرف‌گنجه فرستاده تا ازقومین‌اولمی گذشته بیلادشروان‌درآیدوحسن‌بیك شکراغلی رابکرما رود ارسال داشته که از آنطرف بسوی آنولایت توجه فرماید شاه‌دین پناه چون بر خیال محال مخالفان بدافعال واقف‌گشت بیکبارگی ازسرجرایم مردم گلستان درگذشت و بعد از تقدیم مشاورت با اعـاظم امـرا و ارکان دولت عـزم رزم الـوند را جزم کـرده بجمع آوردن کشتیهـا و بستن جسر بر معبر جواد فرمان دادوجوش میرزا بفرمان اشرف اعلی بترتیب پل‌مأمورگشته بدانجانب شتافت و همدران ایام‌پادشاه‌گردون غلام عنان‌ابرش خوشخرام‌بکنارآب تاخت ومواکب‌کواکب مراتب‌شاهی درضمان تائید الهی‌ازجسریکه درجواد تکمیل‌یافته بود عبور نمودآنگاه تدبیر دفع اعداء دین ودولت کرده قراول تعین فرمود .

ذکر مخالفت امیرزاده الوند باپادشاه‌سعادتمند

امیرزاده الوندکه‌درآن زمان بربعضی‌ازبلادآذربایجان استیلا داشت ازفتوحاتی که پادشاه جهـانیان رادرممالك شروان روی نموداندیشمندگشته باخودگفت‌کـه چون خدام امامت‌آشیان ازفتح‌شروان فراغت‌یابند احتمال قریب‌داردکه قصد تسخیرآذربیجان نموده بدینجانب‌شتابند پس‌مصلحت چنانست‌که پیش از آنکه این‌معنی‌از حیزقوه‌بفعـل آیدماسپاه اینحدود راجمع‌آورده دردفع غازیان اهتمام‌نمائیم وعنان عـزیمت بجانـب شروان انعطاف داده‌درطریق‌کشورگشائی سلوك فرمائیم وباین‌خیال محـال لشگری عظیم ازابطال رجال‌فراهم‌کشیده درنخچوان اعلام نکبت اعلام‌برافراشت وحسن بیـك شکر اوغلی رابرسم منقلای‌بکرمارود روان‌ساخت وچون‌شاه‌عالیجناب ازآب‌عبورنموده برحقیقت احوال‌سالکان طریق‌ضلال اطلاع‌یافت بیری‌بیك قجرراکه پهلوانی بود شجاع وصفدر بافوجی‌ازجوانان جوشن دربه‌دفع شرحسن‌بیك‌شکر اوغلی روان‌فرمود وبیری‌بیك بجانب‌کرمارود ایلغارکرده حسن‌بیك تاب‌مقابله ومقاتله اونیاورد وسلوك‌طریق فرار برقرار درمیدان پیکاراختیارنموده درنخچوان بالوند پیوست‌وبیری‌بیك بعضی از بازماندگان او را به‌تیغ بیدریغ گذرانیده یراق ایشان راغنیمت‌گرفت وبپایهٔ سریـر

سلطنت مصیر بازگشته شاه خجسته صفات این‌فتح را مقدمهٔ فتوحات دانست وخـوشدل و مسرور عازم قراباغ‌شد وقرچقای بیك وبعضی دیگـر از متابعان الوند کـه در آنحدود بودند ازتوجه‌پادشاه سعادتمند وقوف‌یافته قدم ادبار دروادی فرار نهادند ورایت نصرت نشان بعداز شیوع‌فراراایشان بصوب نخچوان حرکت فرموده باردیگر بیری بیك قجـر برسم منقلای برسایرغازیان کشورگشای سبقت گرفت وازآنجانب عثمان نامی بفرمان الوند دربرابرآمده پس‌ازاستعمال آلت پیکار درچنك‌اسارگرفتارگشت وبیری‌بیك او را دست‌وگردن بسته بدرگاه عالم‌پناه فرستاد وقهرمان قهربقتلش فرمان داد وابنخبر بالوند رسیده ازسطوت‌لشگرقیامت اثربرخود بلرزید واقدام ثباتش متزلزل شده‌متوجه چقور سعد گردید ودر موضع شرور قرارگرفته سی‌هزاراز اشرار فراهم‌کشیدودل بـر محاربه پادشاه‌ظفرشعارنهاده اسباب کارزار معدود ومهیاگردانید غافل از آنکه کـوه الوند درپیش سپهر بلنـد پست نماید وکـرم شب‌تاب درنورآفتاب فـروغ ندهد **نظم** کوه رادردیده گرچه رفعتست ✿ هست درپیش فلك بسیارپست نوراختر گرچه بـاشد بیحساب ✿ کی‌نماید پیش نورآفتاب **القصه** چون‌شاه کشورگشا هوای فضای‌نخچوان را ازغبارموکب نصرت‌نشان عبیربیزوعنبر افشان ساخت کیفیت فرارمنزل وقرار الوند بوضوح پیوست‌متعاقب بدانصوب نهضت‌فرمود وآخرروزی نزدیك بمعسکر دشمن‌نزول اجلال نمود وقبهٔ‌بارگاه باوج مهروماه برافراشته غـازیان عظام رابحراست عساکـر فیروزی انجام امر کرده‌ازلشگرالوند نیزفوجی بطلایه بیرون‌آمده تاوقتی که‌نظاره‌گیان آسمان بسبب‌ارتفاع علم‌نورافشان آفتـاب تابان‌دیده برهم‌نهادند ازجانبین لوازم پاس مرعی داشته بیدار بـودند ودر خیال جنك وکارزار بسربرده درعـاقبت آن کار تامل واندیشه مینمودند .

گفتاردربیان محاربه فرقه اخیار بازمرهٔ اشرار درمقام شرور وتنسیم نسیم فتح‌واقبال ازمهب عنایت لایزال برپرچم علم پادشاه‌منصور

علی‌الصباح که خسروزرین علم یعنی‌آفتاب انجم‌حشم چشم ازخواب ناز بازکـرده نقره خنك‌گردون رابفر وجودهمایون زیب وزینت بخشید وبتیغ قهروخشم‌جنـود شب ظلمت‌سلب‌راانهزام‌داده اطراف‌آفاق‌بانوارفتح وفیروزی روشن گردید **مثنوی** صبح که شد خسرو بیضاعلم ✿ عازم‌رزم شب‌ظلمت حشم توسن‌تند فلکش گشت‌رام ✿ کرد سوی خیل مخالف خرام بهرنگونساری اهل خلاف ✿ تیغ زرانـدود کشید ازغلاف پـادشاه کشورگشای پای‌همایون فلك‌فرسای برپشت ابرش‌جهان پیمای گردانیده ازسراعتمـاد برقوت دولت روزافزون ووثوق بعنایت بیغایت قادر کن‌فیکون عنان سعادت‌نشان‌بقاید

(ومن یتوکل علی الله فهو حسبه) سپردوغازیان نصرت قرین ومجاهدان میدان دین را بر کوب امر کرده روی بتعبیهٔ لشکر آورد **نظم** بتوسن بر آمد شه کامران ☆ چوخورشید بر بارهٔ آسمان زهر سوهژبران میدان کین ☆ یلان جهانگیر نصرت قرین فکنده ببر جوشن زرنگار ☆ گرفته بکف تیغ مردم شکار نشسته بر اسبان صرصراثر ☆ بخدمت رسیدند همچون ظفر وزبان بادای دعا وثنای شاه مظفر لوا گشاده صدای اخلاص ویکدلی درمیمنه ومیسرهٔ روزگار انداختند وازصدمه قوایم مراکب تازی وولولهٔ صهیل اسبان شامی وحجازی کرهٔ زمین رامتحرك ومتزلزل ساختندو آنحضرت همگنانرا بمزید تربیت ورعایت و وعده مرحمت وعنایت مستمال وامیدوار گردانیده برانغار وجوانغار لشکر فیروزی آثار را بشکوه طلعت امراجمشید حشمت استحکام دادوماهچهٔ رایت نصرت آیت ازمطلع قلب طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد **نظم** صف جنك آراست صاحبقران ☆ روان گشت بالشکر بیکران ظفرهمعنان نصرت اندررکاب ☆ زبخت جوان خوشدل وکامیاب وازآن جانب امیرزاده الوند نیز بتعبیهٔ جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی اورا بتمام جمع کردند وبزنجیر بیکدیگر بسته درپس صفوف لشکر بازداشتند بمصلحت آنکه هرکس ازمیدان ستیزعنان بوادی گریز تابدراه بیرون شدمسدود یافته بازبمعرکه شتابد وچون صف هردولشکر درآن صحرا که نمودار دشت محشر بودمرتب گشت و غریو کرنای وکوس وفغان نفیر وسورن ازاوج فلك هفتم درگذشت نهنگان پولادپوش وپلنگان رعدخروش ازهردوجانب مراکب بمهمیز ستیز تیزکرده دست بخونریز گشودند وغبارفتنه انگیز بسم بادپایان سبك خیز از فضای معرکه ارتفاع داده آثارروز رستخیز بعالمیان نمودندپیکان جان ستان حروف امن وامان از صحفهٔ زندگانی محو ساخت وسنان برق افروز شعلهٔ فنا درخرمن فراغت وسلامت انداخت تیرمرك تاثیر از شست درست دلیران گشاد یافته مانند پند دلپذیر بی تعلیل وتاخیردردل جای کرد ونیزه ثعبان مثال ازکف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد **نظم** بچاچی کمان تیرگردید جفت ☆ زپیکان همه مهرهٔ پشت سفت شده جان ستان نیزهٔ هرکسی ☆ چوطوبی قدان فتنه درسربسی وچون بمجرد آمدوشد سهام دلدوز واستعمال سنان جانسوز مهم دشمنان بدروز فیصل نیافت غازیان عظام تیغ انتقام ازنیام کشیده روی بدیشان آوردند وبضرب حسام خاراشکاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاك زده نهایت جلادت ظاهر کردند وآنجماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر مقدور در مدافعهٔ لشکر منصور میکوشیدند ودرکشش وخونریزش غایت سعی واهتمام بظهور میرسانیدند **نظم** زهردوطرف مردم تیزچنك ☆ بخونریز هم تیز کردند چنك زسرها که افتاد برخاك راه ☆ سراز خاك برکرد یك حشرگاه بخون بس که جان رفت بیرون زتن ☆ زمین را درآورد جان دربدن زهردوطرف ماجرا شد دراز ☆ نمیشد گرههای آن رشته باز درآن اثنا پادشاه سرافراز دشمن گداز مانند سحاب قطره بار که غبار

بی اعتبار رادرساحت روزگار فرونشاند باآفتاب تیغ گذارکه بمجرد طلوع سپاه ظلمت سلب شب رانابودگرداند صمصام ذوالفقار آثارآخته برصفوف دشمنان تاخت وچندکس رابقوت بازوی شجاعت ازپشت زین برروی زمین انداخته علم فتح وفیروزی برافراخت **نظم** بشمشیرکین شاه حیدرمصاف ✿ درافکنددرجان دشمن شکاف زجولان شبدیزعالم نورد ✿ برآورد گردازمین نبرد ولی ابرتیغش چوشدخون فشان ✿ فروشاند آن گرد رادرزمان چوشه راباقبال پیوندبود✿اگرخصم او کوه الوندبود بگرزگران سنگش از پافتاد✿قدم جانب ملك عقبی نهادومتعاقب پادشاه ظفرمواکب غازیان جلادت نشان بهیأت اجتماعی برمخالفان حمله نموده بیکبار دست بتیغ راندن وسرافشاندن برآوردندواز اعاظم امراء الوندلطف بیك نام وسیدی غازی وموسی بیك وقرچقای رابنوك حسام خون آشام ازصحیفه هستی محوکردند لاجرم سلك جمعیت دشمنان نکبت قرین مانندزلف خوبان ختاوچین پریشان گشت والوند ازمعرکه جنك روی گریز بصوب ارزنجان آورده ازسرنام و ننك درگذشت نسیم عنایت الهی گل مراد ملازمان موکب شاهی را درچمن دولت نامتناهی شکفته گردانید ونکهت روح پرورفتح وظفرازگلزار(ولاتیاسوامن روح الله) دمیده بمشام مستنشقان(ومالنصرالامن عندالله) رسید **مثنوی** وزیدازغایت فضل الهی✿نسیم فتح براعلام شاهی مشام غازیان شرع پرور✿شد ازعطرظفرچون گل معطر وچون آفتاب عمروزندگانی قوم آق قوینلو بسرحد زوال رسیده بودگریختگان آن معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند سپاه پادشاه صاحب تائید از عقب در آمده آن زمرهٔ سراسیمه را به تیغ تیز بگذرانیدند و اندکی که از غرقاب بلا خود را بساحل خلاص افکندند در اثناء راه بآب سیاه رسیدند که هرکس اسب درآن رود راندسفینهٔ حیاتش درگرداب فنا فتاده دست ازجان شیرین افشاند **مثنوی** شاه صاحبقران کشورگیر✿ خسرو دین پناه چرخ سریر روز هیجا چه قصد دشمن کرد معنی اینمامبین کرد✿در برابر کسی که کردستیز✿ریخت خونش بخنجرسرتیز✿ وانکه بگریخت هرکجا که گریخت✿شیرهٔ جان او بزهر آمیخت✿هستیش را قضا عدم انگاشت تیغ تقدیرش ازمیان برداشت وازیراق وجهات الوند ولشگریان چندان اسب واشتر واستر واجناس نفاست اثرواوانی نقره وزرغنیمت غازیان وافر حشمت گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد وحضرت شاه ستوده مآثر بعدازفراغ خاطرازجانب دشمنان خاسر همدران منزل نزول اجلال فرموده لوازم شکرپادشاه ملك بخش بجای آوردودلاورانی راکه دردفع اعدا مراسم شجاعت ولوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند بانعام واحسان فراوان خوشدل ومسرور کردو آنشب درغایت عیش وطرب گذرانیده روزدیگرعلم عزیمت بطرف دارالسلطنه تبریزافراخت وبعدازطی منازل مثال روح که بجسد درآید قدم در دارالملك آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفروجود همایون مزین ساخت (والحمدلله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله المعصومین)

ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون وارتفاع لواء ملت

بیضا بیمن دولت روزافزون

چون تقدیر بی تغییر پروردگار خبیر (الذی بیدالملك وهو علی کل شیء قدیر) متعلق بدان بود که بر طبق حدیث صحیح (ان الله یبعث علی رأس کل مایة سنة من یجدد لها دینها) اساس دین نبوی ازمساعی معماردولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت واستحکام گیرد وریاض شرع مبین مصطفوی بتازگی ازرشحات سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت ونضارت پذیرد ازاوایل طلوع آفتاب سلطنت واقبال هرگز پیکر نصرت وظفر ازظلال رایات همایون حالش تخلف ننموده ونمی نماید وازمبادی ظهوراسباب شوکت واستقلال پیوسته صورت فتح وفیروزی درآینهٔ ضمیر منیر مهر تنویرش با حسن وجهی چهره گشوده ومیگشاید **نظم** جهانگیری که هست از بخت سرمد✡ بتائید خداوند مؤید ظفر پیوسته باشد دررکابش✡ شرف درموکب نصرت ایابش بهر کشورخرامد شادوخرم✡شود تخت از قدوم اومکرم عیارزر نامش درفزاید✡ بچشم ازهرچه گوئی به نماید عطارد بر فلك گوید ثنایش✡خطیب منبر گردون دعایش وچون بدستورمعهود این پادشاه مؤید منصوردر موضع شرورلواء فتح وفیروزی برافراخت وغایت عنایت ملك ملك بخش خلعت بابهجت (والله تؤتی الملك من یشاء) برقامت قابلیتش مرتب ساخت ازآنمقام مبتهج ودوستکام متوجه دارالسلطنه تبریز گشته درروزی که داخل ایام سنهٔ ست وتسمائه بود بسان عیددلگشا ومانند روز نوروزفرح افزای می نمودهمای چترهمایون فال ضلال دولت واقبال برمفارق متوطنان آندیارمبسوط گردانید وبنورطلعت عالم آرای وصیقل معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم ظلمهٔ تراکمه زنك جور ازساحت ملك آذربایجان وآئینه ضمیراهل ایمان بمرتبهٔ انکشاف وانجلا رسانید درساعتی سعادت بخش وزمانی میمنت نشان اورنك سلطنت و جهانبانی ازیمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی درعلوقدراز سپهر برین برتر آمد وافسر خلافت وکشورستانی ببرکت وصول برفرق همایون آن زیبندهٔ سریر کیانی ازجمیع اسباب سرفرازی برسر آمد **رباعی** افسرزسرتو گشت نامی شاها✡تخت ازقدم توشد گرامی شاها انصاف توملك راست حامی شاها✡زان ملك توشد جهان تمامی شاها وچون همگی همت عالی نهمت شاهی برتقویت مذهب علیهٔ امامیه وتمشیت مهام شریعت مطهرهٔ مصطفویه مصروف ومقصوراست هم دراول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالك آذربایجان خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خوانند وپیش نمازان تمامی بلدان دراقامت صلوة وسایرعبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند مؤذنان مساجد ومعابد لفظ اشهدان علیاً ولی الله داخل کلمات اذان سازندوغازیان عابد ولشگریان مجاهدازهرکس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند

سرش از تن بینداز ند لاجرم صیت منقبت ائمه معصومین ودعای دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت وروی زر بنقش اسامی سامی آن هداة راه یقین والقاب میمنت آیات خسروحشمت قرین مزین شده بر تبت از همهٔ اشیاء در گذشت **رباعی** افسر زسر تو بر سر آمد شاها ☼ تخت از قدم تو برتر آمد شاها ☼ برزر نامت چوزیور آمد شاها ☼ به از همه چیز بازر آمد شاها ناظمان مناظم مذهب حیدری وسالکان مسالك ملت جعفری که مخالفان ائمه هدایت نشان را جز بتعظیم نام نمی توانستند برد زبان طعن ولعن برایشان گشادند در سنیان متعبد وخوارجیان متعصب از وهم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر وخائب وحیران وهارب روی باطراف آفاق نهادند از فیض غمام انعام شاهی غنچهٔ تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد باحسن وجهی شکفته گردید واز پرتو آفتاب عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان خدمتکار در گلشن مقصود برنهج بهبود سر بفلك کبود کشید **نظم** شاه کیوان سریر ماه مسیر ☼ مشتری طبع آفتاب ضمیر چون بدولت نشست براورنك ☼ جانب عدل وداد کرد آهنك نصب گرداند رایت احسان ☼ بر سر مؤمنان لواء امان دوستان راز دست گوهر بار ☼ ساخت چون بوستان بفصل بهار نیك چون بر کشید تیغ جهاد ☼ رخنه درجان دشمنان بگشاد ازخوارج نماند هیچ اثر ☼ مگر اندرمیان نارسقر منصب وکالت نفس نفیس همایون برحسین بیك لله قرار گرفت ومهم وزارت وصاحبدیوانی بجانب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین جیلانی پای برمسند صدارت نهاد وموقوفات ممالك را بحیطهٔ ضبط درآورده ابواب دین پروری برگشاد سایر امرا وارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر وسرفراز گردیدند وبرمسند اختیار واعتبار تکیه زده بمرتبهٔ سروری رسیدند **نظم** چو توفیق الهی کرد یاری ☼ برآمد شه بتخت شهریاری امیرانرا بلطف خویش بنواخت ☼ بانعام فراوان مفتخر ساخت بهر کشور یکی را مهتری داد ☼ صر برجاه وتاج سروری داد براهش هر که ازاخلاص دم زد ☼ بفرق خسرو خاور قدم زد وآن زمستان پادشاه عالمیان در دارالسلطنه تبریز قشلاق فرمود ومتوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل واحسان از برودت جوروبیداد اصحاب طغیان محافظت نمود **نظم** خلایق را بنعمت دادیاری ☼ ولایت رازفتنه رستکاری ☼ زبس کافتادگانرا داد میداد جهان را عدل نوشروان شد ازیاد

گفتار دربیان لشگر کشیدن آن مهر سپهر کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی

شاه انجم سپاه چرخ سریر ☼ مهر گیتی نورد کشورگیر سوی بیت الشرف چو کرد خرام ☼ خیمه زد درمنازل بهرام سرو افراخت رایت منصور ☼ گل برافروخت عارض پرنور بهر قتل عدوی شاه زمن ☼ تیز شد بازخنجر سوسن ☼ چتر معکوس لاله گلگون گشت ☼ لشکر

سبزه گشت عازم دشت بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند در ارزنجان کرت دیگر سپاهی فراهم کشیده و بخیال محال استقلال اسباب حرب وقتال معد ومهیا گردانیده ودفع شر آن بداختر برذمه همت شاه والاگهر واجب نموده ازدارالملك تبریز بالشکر پرستیز عازم خونریز معاندان گشت وبطالع مسعود ماهچهٔ رایت نصرت آیت بصوب ارزنجان در حرکت آمده آوای نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان کیوان در گذشت **نظم** بر آمدز کوس رواروغریو ٭ غریوی کز انشد سراسیمه دیو ز بانك دهل گوش بگرفت ماه ٭ ز گرد سپه مهر گم کرد راه وموکب همایون پادشاه آفاق ازراه آله تاق به ترجان شتافته چون خبر آن بسمع الوند رسید عنان تمکن وثبات ازدست داده متوجه کیفی گردید واز کیفی نیز راه گریز پیش گرفته شاه عالیشان در یلاقهای ترجان وارزنجان چندگاه بامر شکار پرداخته رایات عیش ونشاط افراخت درآن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر ازسپاه شکوهمند بازعزم رزم نموده وازتبریز باوجان نقل فرموده ازوزیدن صرصر اینخبر آتش غضب پادشاه صفدر اشتعال یافت ودریای سپاه ظفردستگاه را درطلاطم آورده عنان یکران بطرف آذربایجان تافت وچون حدود قلعهٔ باکو مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطرهمایون بران قرار گرفت که با فوجی ازابطال رجال برسبیل استعجال ایلغار کرده ناگهان خودرا برسر ارباب ظلم وظلال رساند وصید مقصودرا بکمند گزند گرفتار ساختهٔ ضمیر مهرتنویر ازآن ممر فارغ گرداند وباین عزیمت پای مبارك دررکاب اشهب گردون شتاب آورده عنان ریز بحدود تبریز شتافت والوند ازقرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته باردیگر گریز برستیز اختیار کرد وازاوجان بهمدان رفته ازآنجا روی توجه ببغداد آورد وپادشاه گیتی ستان چون باوجان رسید وبر کیفیت فرارخصم مطلع گردید آن مقدار آنجا توقف فرمود که غازیان عظام احمال واثقال مخالفان راکه ازغایت استعجال دراوجان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر هوای تبریز ازغبار موکب کواکب مراتب عبیر بیز ساخت ودرآن زمستان نیزدرآن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری و رایات عدل گستری برافروخت اماامیرزاده الوندچون روزی چند دربغداداوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیك که ازامرای بایندری بود بجانب دیار بکر توجه نمود ودرآن دیار بمرض صعب گرفتار گشته دست قضاسجل حیاتش درنوردید یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید

گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالك عراق عجم

درآن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بحیز تسخیر پادشاه کشورستان درآمد سلطان مرادبن یعقوب میرزا که جام زندگانی اوازشراب مرادومرام تهی بود وباین سبب زبان الهام بیان شاهی ازوی بنا مراد تعبیرمینمودولایات عراق عجم وفارس و کرمان را با توابع ومضافات درتحت تصرف داشت ودرآن زمستان که

شاه عالیجاه درتبریز قشلاق فرمود نامراد دردلیجان اوقات گذرانید ودراواخر فصل شتا با قرب هفتادهزارسوارجرارجوشن‌پوش‌خنجرگذاربصوب‌همدان لواء عزیمت برافراشت بناءعلی‌هذا دروقتیکه‌خسرواورنك‌مینا رنك‌سپهربهرکسب‌مزیدشرف‌صدای نهضت بجانب برج حمل درعالم انداخت ونسیم اعتدال آثاربهارجهة نضارت ریاحین وازهاردراهتزاز آمده فضاء باغ وگلزاررا ازخارآزارجنود شتوی پاك ساخت **نظم** شد ازفیضان ابر نیسان٭اطراف چمن چوباغ رضوان افروخت چوشمع عارض گل٭پروانه صفت بسوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه نهنك آهنك شیر خوی و لشگر پلنك خشم جنگجوی که بغبار پیکان چشم تیر میدوختند و بشعلهٔ سنان آتش فشان دل کیوان میسوختند لواء کشورگشا بصوب همدان ارتفاع داد و مانند قمر در طی منازل و قطع‌مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی معسکر نامراد در هیچ موضع بار اقامت نکشاد و روز یکشنبه ازآن مرحله بعزم مقابله ومقاتله برمرکب هامون نورد برآمده در اثناء راه بواسطهٔ اشتداد حرارت هوا بخاطر اشرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش‌قتال رادرتوقف اندازد وچندساعت دیگر خصم‌بداختر رامهلت داده بوقت ظهورلواء بیضاء صبح‌رایت محاربت برافرازد وباین عزیمت درموضعی که بحسب ظاهر آب دروی نایاب‌بود نزول‌اجلال فرمودخدام نواب‌کامیاب مانند ماهی درخشکی آغاز اضطراب‌کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون‌تیه موسی از آب بغایت دوراست و همچون سراب ازشراب کامرانی مهجورغیر چشمهٔ‌آفتاب غدیری نداردوچشم قطره‌فشان سحاب دروی بجزآب حسرت نمی‌بارد پس‌لایق‌دولت ومصلحت‌سپاه گردون‌صولت آنست که‌اردوی کیهان‌پوی ازاینجاکوچ کرده مرحلهٔ که نزدیك بآب باشد معسکرظفرمآب گردد شاه‌صافی‌ضمیر برزبان الهام‌بیان جاری گردانید که وهاب‌علی‌الاطلاق قادراست برآنکه دربن‌بیابان ازفیضان بحرعطای بی انتهای خویش همگنان راسیراب سازد و تشنه‌لبان میدان‌جهاد وسیاحان‌بحاراجتهادرا بسبب فقدان‌آب درورطهٔ‌عقاب‌نیندازدآنگاه لشگریان را بحفر آنسرزمین اشارت فرمود و هر کس مقدار یك‌گزحفرنمود از زیر تیشهٔ اوچشمه مانند آب‌حیوان روح‌پرور وبسان‌باطن ارباب عرفان فیض‌گستر برجوشید وحقیقت‌آیهٔ(عینا یشرب بهاعبادالله یفجرونها تفجیرا)در هریك ازآن عیون عیان گردید لاجرم برطبق‌کلمهٔ کریمهٔ(قدعلم کل اناس مشربهم)هریك‌ازغازیان بمشربی‌مسرت‌بخش پی‌برده لوازم شکرفیاض حقیقی بجای‌آوردند وزبان بدعای دوام‌دولت قدوهٔ خاندان کرامت وامامت گردان ساخته‌بآن‌آب عذوبت مآب‌نقش دغدغه ازلوح خاطر پاك‌کردند **نظم** شاه عالم پناه شیرشکار٭با نهنگان لجهٔ پیکار غرق بحر عطای ربانی٭ خرم از فیض فضل سبحانی ٭ همدران سورت شب بیاسودند ٭ شاکرازلطف ایزدی بودند

گفتار درایراد محاربهٔ پادشاه عالیجاه بانامراد بن‌یعقوب وطلوع کوکبه فتح‌وفیروزی ازافق مقصود ومطلوب

صبح‌روز دوشنبه که‌لواء بیضاء کشور گشا ازمطلع مراد طالع گشته انوارظفر آثار منتشر گردانید و بشعاع تیغ‌عالم‌آرا اقطاع جنودنجوم راانهزام داده مژده فرح افزای کریمهٔ(وینصرك‌الله نصراً عزیزا) بگوش هوش خدام موکب اعلی‌رسانید **مثنوی** صبح که خورشید علم بر کشید ✿ تیغ‌زراندود سر شب برید نورظفر کرد زهرسو نجوم ✿ گشت گریزان زفروغش هجوم شاه‌خورشید احتشام برابرش گردون خرام‌نشسته‌رای کشور گشای بر تعبیهٔ سپاه انجم‌جاه انداخت‌واعلام‌نصرت اعلام برافراخته میمنه ومیسره وقلب ومقدمه لشگررا چنانچه بایدوشاید مرتب‌ساخت زره دران کینه‌کوش و بهادران جوشن‌پوش بنوعی صف‌کشیدندکه کرهٔ ارض‌را باوجود طول‌وعرض منطقهٔ ازپولاد پیدا گشت و سپرهای رنگارنك چنان و چندان بظهور آمد که فضای معرکهٔ جنك در تلون و نضارت از ساحت گلزار ارم درگذشت **نظم** جهاندار دین پرور نامدار ✿ بیاراست صفی‌زمردان‌کار نه‌صف‌بلکه سدی‌سکندر اساس ✿ فکنده‌بدلهای مردم هراس علمها چوسرواز زمین خاسته ✿ سپرها چوگل عالم آراسته بدینسان روان گشت شاه جهان ✿ بجنبش درآمد زمین‌وزمان وازآنجانب نیزنامراد بـرانفار وجوانغـار سپاه کینه‌گذار بمردان‌کاری وشیران بیشهٔ نامداری استحکام داده دردامن کوه‌پرشکوه‌صف کشید وچون بموجب کلمهٔ(وقذف‌فی‌قلوبهم‌الرعب) باوجودوفور عددوکثرت عدوازمهابت غازیان مؤیدبغایت خائف بوددر پیش معسکر خود عـرابها تعبیه نموده اطرافآنـرا بچپر وتختها درمتانت درفزود **نظم** وزانسومخالف زخوف تلف ✿ بی‌کینه‌کوشی بـر آراست صف ✿ به‌پیش صف از تخته وازچپر ✿ حصاری برافراخت آن بی‌هنر نـه آن قلعه رااز پی‌جنك ساخت ✿ که‌برخود فضای جهان تنك‌ساخت پس‌ازهردوطرف مردان میدان شهامت وشیران بیشهٔ صرامت ازصرصر خشم‌وکین نایرهٔ حرب‌آتش طعن وضرب برافروختندوبنوك‌پیکان دلدوز شعلهٔ‌سنان جانسوز هنگامهٔ‌قتال‌راگرم‌ساخته‌خرمن‌حیات یکدیگر ساختند تیرخارا گذار در چشم هریك از دلیران معرکـه پیکار چندیـن چشم خونبار موجودگردانید و سنان ثعبان‌کردار بدن هژبران بیشهٔ کارزار را چشمه چشمه ساخته ازفوارهٔهرچشمه‌جوئی بظهوررسانید **نظم** زتیرمرك تاثیردلیران ✿ جهان تاریك شد درچشم روشن ولیکن دربنای عمر هرکس ✿ پدید آمدزنیزه چندروزن وچون‌کار دشمنان بمجرد استعمال‌سیف وسنان بمقطع نرسیدغازیان جلادت نشان‌دست بشمشیر و خنجروگرز وششپر بردند وسپاه نامراد نیزسپر تحمل‌برسر کشیده وپای ثبات فشرده

روی بدیشان آوردند وهردوطایفه درهم آویخته وگردبلابرفرق یکدیگر بیخته صعوبت آن محاربه بمرتبهٔ انجامید که تا بهرام شدید انتقام درمیدان سپهر فولاد فام مقام دارد دیدهٔ هیچ آفریدهٔ خونریزشی چنان ندیدو گوش هیچ جهاندیدهٔ کوششی بدانسان نشنیده **نظم** یلان ازدوجانب در آن رستخیز ✿ کشیدند بریکدیگر تیغ تیز زشمشیر شد سینها چاك چاك ✿ زخون گشت رخساره از گرد پاك کثرت جیفهٔ کشتگان فضای معرکه را برطالبان نام وننك تنك گردانیده ووفور سیلان خون روزبرگشتگان نمونه آمویه وجیحون درصحرای جنك بحیز ظهور رسانید **نظم** درآن جنك ازدست بردیلان ✿ زشمشیر مرد افکن پردلان ✿ بهرسو روان گشت جوئی زخون ✿ بپهنا زدریای جیحون فزون آخرالامر نسیم کرامت شمیم ظفر ازمهب (والله یؤتی ملکه من یشاء) بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت وروایح مشکین فوایح نصرت ازگلزارفرح آثار (انافتحنالك فتحامبینا) بمشام خدام موکب ظل الهی رسیدن آغاز نهاد و غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشیداحتشام اصحاب ظلم وظلام راازپیش برداشتندوزبان حال وقال بمضمون کریمهٔ (فهزموهم باذن‌الله) گردان ساخته یکتن ازسپاه دشمن درمعرکه زنده وباقی نگذاشتند نامراد بامعدودی چندکه دراجل ایشان اندك تاخیری بود بطرف شیرازگریخت وبسیاری ازامراومتابعان اورا همدران میدان خون باخاك راه برآمیخت بعضی دیگرکه بهرطرف فرار کردند غازیان ازعقب شتافته گرد ازوجود محنت فرسودشان برآوردند کرایم غنایم ونفایس اجناس که در آن مصاف بتحت تصرف غازیان درآمد بسیار بود وکثرت اسب واستر واشترکه اهل تهوراز نامراد واتباعش گرفته بمثابهٔ بودکه محاسب وهم تعداد آن نمی‌توانست نمود و پادشاه ذواقتدار بعدازین فتح نامدار مردان روزگاررا بانعام واحسان فراوان نوازش کرده فتح نامها باطراف امصار وبلدان فرستاد وعنان سمندتنومند بدامن کوه الوند منعطف ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش وکامرانی داد (والحمدلله علی تواتر نعمائهٔ وتوافرآیه).

گفتار در بیان نهضت رایت ظفرطراز بصوب دارالملك شیرازو رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیرفارس بجانب کاشان

چون پادشاه سعادتمند روزی چند دردهان کوه الوند بفراغبال بگذرانید چنان معلوم گشت که نامراد درشیراز رحل اقامت انداخته وهمت برضبط ممالك فارس وتوابع مصروف ساخته رای صوابنما چنان اقتضافرمود که قبل ازانکه خصم ضعیف قوی گردد وازهرطرف لشکری بروپیوندد عنان عزیمت بدانصوب معطوف سازد و بصرصرغضب نهال اقبال اورا ازبنیاد براند ازدلاجرم علم ظفرشیم ازولایت همدان بجانب دارالملك سلیمان علیه

التحیة والغفران روانشد ودران اثنا بنا بر وصول خبر طغیان حسین کیا فرمان اشرف اعلی شرف نفاذ یافت که الیاس بیك ایغوراوغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق یکدلی متوجه دفع شر او شود ودرفتح بلاد رستمدار آثار اقتدار ظاهر گرداند و الیاس بیك حسب فرموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بر کوچ باصفهان شتافت وازاصفهان برسبیل ایلغار عازم شیراز گشته نامراد بشوشتر گریخت ودرشوشتر نیز مجال سکون محال دانسته بیغداد رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن گداز قرین اکرام و اعزاز بدارالملك شیراز درآمده سایهٔ عدل وانصاف برساحت آن مملکت انداخت وتختگاه سلیمانی از نورطلعت آن مهرسپهر کشورستانی صفت اضاعت گرفته ظلام ظلم واعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد وقلاع فارس چون ازوصول موکب همایون خبر یافتند جمله پیشکشهای شایسته وتبرکات بایسته ترتیب نموده بامقالید حصون وامصار بدرگاه فلك اقتدار شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف برروی آنجماعت گشادند وزمام ایالت هر ولایتی را بقبضهٔ درایت حاکمی عادل نهادند وپادشاه عالیجاه چندگاه در آن بلده بعیش ونشاط گذرانیده بعداز آن متوجه کاشان گردید و دراثناء راه بنشاط شکار پرداخته فضاء کوه ودشت را از نخچیر وآهو خالی گردانید وچون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت واقبال از مطلع آمانی وآمال طلوع کرده فضای آن مملکت راماننده فردوس اعلی سمت نضارت خواهد داد ورایات ظفرآیات ظلال عنایات برمفارق ایشان گسترده ابواب عدل وانصاف برخواهد گشاد گل تمنای ایشان درچمن امید شکفته وخندان گشت و شجرهٔ مقصود همگنان بثمرهٔ بهبود بارورشده نوای فرح وسرور ازطرب خانهٔ ناهید در گذشت اشراف واعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد وعمدة العلماء مولانا جلال الدین مسعود وغیر ایشان بلوازم استقبال استعجال فرمودند ورعایا و بازاریان به بستن آئین وتزئین آنخطه جنت قرین قیام واقدام نمودند تمامی اسواق ودکاکین رابدیبای هفت رنك واجناس روم ومصر وفرنك آرایش دادند ودرزیب وزینت غیرت افزای نگارخانهٔ چین ساخته جواهر کمال اخلاص ودولتخواهی برطبق عرض نهادند ومواکب کواکب مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی الهی بآن بلده درآمده ازآن ترتیب وآئین ابتهاج مزاج همایون درافزود ودربزم نشاط وکامرانی نشسته بسرانجام اسباب طوی بزرك اشارت فرمود وکلاء عظام وامراء جمشید احتشام چنانچه بایدوشاید وغایت علو همت پادشاه بحرمکرمت رالایق نماید درتمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم رسانیدند وفضای بهشت آسا ومرغزاری روح افزاجهة آنکار اختیار کرده قبهٔ خیمه وخرگاه وسراپرده و بارگاه باوج مهروماه مرتفع گردانیدند وشاه عالمپناه باستصواب بندگان دولتخواه آن مقام فرح انجام را بانوار طلعت خورشید سیما زینت سپهرخضرا بخشید ومجلس عیش و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر بادهٔ ارغوانی ازکف ساقیان زهره جبین دایر گردید از تاب شراب ناب در باغ عارض خوبان

خوبان لالهای سیراب عیان بود وازفروع رخسارساقیان ساحت بزم طرب گلزاری مینمودمغنیان خوش‌آواز بالحان بهجت‌افزای نقش‌غم ازالواح خاطرستردندوسازندگان نغمه‌پرداز بنوای‌چنك وقانون علت‌سودااازدماغ اهل جنون بیرون‌بردند **مثنوی** فروغ باده‌چون مجلس بیاراست ✿ زمستان بانك نوشانوش برخواست مغنی‌درمقام دلنوازی ✿ بآهنك دعای‌شاه غازی کشیدازدل نوای‌روح‌برور ✿ برقص‌آمد زصوتش چرخ‌اخضر زلحن دلگشای عودوقانون ✿ نشاط می‌پرستان گشت‌افزون ببزم‌پادشاه هفت‌اورنك ✿ بخدمت منحنی شدقامت‌چنك ودرروزیکه طوی‌بزرك بوقوع می‌انجامید پادشاه‌صاحب تائید برتخت‌بخت وسرافرازی برآمده امراءتواچی‌هریك ازحکام بلدان وامراو نوئینان واشراف واعیان‌رادرموضع مناسب جای دادند خواص‌ومقربان ونواب وانچکیان در پایهٔ سریرسپهر ایستاده‌چشم‌وگوش باشارت‌فرمان واجب‌الاذعان‌نهادند حجاب‌و یساولان بردربارگاه جهان‌پناه کمرخدمتکاری برمیان بستند وسایرخدام ولشگریان درمقام‌فرمان بری وطاعت‌گذاری بساوری نشستند مجلسی آراسته شدکه خورشیدگیتی‌نوردباآنکه سالها گرد جهان‌گردید نظیرآن ندیده وگردون عالم‌گرد هرچند ساحت مرکزخاك پیموده شبیه‌آن مشاهده‌ننموده **مثنوی** مجلسی‌چون بهشت‌جان پرور ✿ اهل آنجمله صاحب‌افسر هریکی‌پشت‌لشگرجرار ✿ چاکر پادشاه‌عدل شعار ازدل‌وجان مطیع‌فرمانش ✿ مفتخر ازوفور احسانش وبعد ازانعقادآن محفل جنت نشان‌بکاولان وخوانسالاران آغازکشیدن اطعمه‌کرده از خوانهای رنگارنك که مشتمل‌بود برنعمتهای‌گوناگون(وفاکهة مما یتخیرون‌ولحم‌طیرمما یشتهون)آنمقدار بمجلس همایون‌رسانیدندکه ازشرح‌کمیت آن قلم‌دوزبان عاجزاست وازوصف کیفیت آن بنان فصاحت بیان قاصر **مثنوی** مهیا گشت خوانهای مرصع ✿ بنعمتهای‌گوناگون ملمع زظرف سیم‌وزرگردید هرخوان ✿ سپهری پرزماه ومهرتابان بهرظرفی طعام‌ازرنك دیگر ✿ زلیموترشی وحلوا وشکر زاطباق برنج‌آمد درآن‌سور ✿ کواکب‌سان هزاران قبه‌نور زبریان وکباب وبره‌وقاز زمردم‌گشت پنهان‌صورت‌آز ندانم‌چون‌کنم وصف مزعفر ✿ طبقها بود پرازریزهٔ زر ✿ جبین قلیه زنگی‌بود برنور زروغن چون‌سواد دیدهٔ‌حور ✿ چون‌طوایف انام‌ازاکل‌طعام فارغ‌گشتند وخدام بارگاه‌سپهر احتشام‌سفره ودستارخوان درنوشتند امراء تواچی‌خلع فاخره و اثواب و افره از پوستینهای کبش وسنجاب والتائی و جامهای مخمل واطلس ودارائی وچکمهای سقرلات قرمزی‌ودکلهای زربفت وزردوزی حاضرآورده هریك ازاهل مجلس‌را بخلعتی لایق‌سرافرازگردانیدند واین انعام عموم تمام یافته در آنروز اکثرملازمان‌آستان اقبال آشیان واشراف واعیان وارباب وکلانتران کاشان بپوشیدن جامهٔ شاهی‌مفتخرومباهی گردیدند ودرآن ایام فرح انجام فروغ‌آفتاب عنایت پادشاه‌گردون غلام بروجنات احوال‌خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت وحاوی آن فضایل وکمالات نفسانی‌مشمول‌الطاف بی‌دریغ گشته منصب صدارت یافت وقاضی محمد

بصفت علم ودانش موصوف بود وازغایت وقوف وکاردانی درسرانجام امورجهانبانی ید بیضامی نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شددراندك زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملك ومال گشت وبدرجات تقرب ونیابت صعودفرموده پایهٔ قدر ومنزلتش ازاکثر ارکان دولت واعیان حضرت درگذشت القصه پس ازجشن وسورمذکور ونوازش یافتن جمهورمردم نزدیك ودوررأی عالم آرای پادشاه مؤیدمنصور چنان اقتضا فرمودکه لواء کشورگشا بصوب بلدهٔ قم برافراخت وهمعنان دولت واقبال طی منازل ومراحل نموده در آنخطه شریفه طرح قشلاق انداخت .

ذکر شهادت الیاس بیك ایغور اوغلی بشمشیر عذر والی رستمدار و توجه رایات ظفرشعار بعزم تسخیر آن بلادوامصار

چنانچه خامهٔ سخن گذار سابقاً درسلك تحریر کشید الیاس بیك ایغور اوغلی در وقتی که موکب نصرت نشان ازهمدان متوجه شیراز بود باطایفهٔ غازیان عازم ولایت رستمدار گشت وچون بحدود آندیاررسید امیرحسین کیا با جمعی کثیرازدیوساران رستمدار و کوهستان مازندران برسر امیر الیاس ایلغارکرد وآنجناب برتوجه خصم اطلاع یافته ورعایت طریقهٔ حزم نموده ازمیدان مقاتله عنان بطرف قلعهٔ ورامین منعطف ساخت واعدا متعاقب بظاهرآنحصار شتافته چندگاه بامرمحاصره ومحاربه قیام نمودند وچون دیدند که ایشان رافتح آنقلعه بجنك میسر نمیشود آغاز مکروتزویر کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند وازصلح وصفا سخن راندند والیاس بیك برعهدوپیمان دشمنان اعتماد فرموده ازقلعهٔ ورامین بیرون آمد وبارستمداریان درآمیخته حسین کیا طریق غدر ومکر مسلوك داشت وآن امیر ساده دل رابشرف شهادت رسانید واینخبر درقشلاق بلدهٔ قم معروض پادشاه سپهر احتشام گردیدلاجرم آتش غضب قیامت لهب اشتعال یافت ودر اول فصل بهارکه ازنوای فرح افزای هزاردستان سلطان گلخندان شدوخورشید تابان عازم تسخیر قلعهٔ بهرام شدیدالانتقام گشت اعلام ظفراعلام بصوب قلعهٔ گلخندان که محل توطن جمعی کثیرازرستمداریان بود نهضت فرمودوآنحصاریست مانندبروج سپهردوار از سنك حوادث مصون وبسان قلعهٔ گردون فیروزکاراز کمند نوائب مامون خندق عمیقش چون میدان امل درغایت وسعت وخاکریز بلندش مثال همت خردمنددرکمال رفعت نظم قلعهٔ همچو قلعهٔ الوند کنگرش ایمن از کمندگزند ساحت او سپهرمینافام ٭ گلخندان گلبنش بهرام وچون ماهیچهٔ رایات فیروزی فرجام پرتووصول برنواحی آنحصارانداخت کوتوال بدافعالش ابواب مخالفت وعصیان برگشاد ودروب قلعه را برروی خود بسته انداختن تیروسنگ آغاز

نهاد غازیان‌عظام ومجاهدان موکب‌فلك احتشام آنقلعه را چون نگین درانگشتری‌احاطه نموده روزاول بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختندوصباح روزدوم ازهرچهارطرف‌جنگ درانداخته فتح آنحصن حصین را پیش نهاد همت ساختند ازبالای قلعه تیرتخش همچون کوکب‌اقبال‌محصوران روی بحضیض وبال آورد وازپایان پیکان‌آتش‌فشان بسان‌دعوت مستجاب روی سوی‌بالا کردازهیبت صدای سنگ رعدارکان‌آن کوه سمت تزلزل‌گرفت وازشعلهٔ قارورهٔ نفط بناء زندگانی آن‌گروه صفت احتراق پذیرفت‌غازیان عظام‌سپرها وچپرها درسر کشیده‌چون مورملخ ازخندق بگذشتند وبخاکریز برآمده‌بسان کبك‌دری عازم فصیل‌گشتندودروقتی که سحاب گمان ساکنان کلخندان همچون‌دیدهٔ عاشقان گریان گشته باران‌تیرفرومیبارید وبهرتیری مبارزی مجروح یابی‌روح میگردید‌آن پهلوانان بیمن پادشاه جهانیان پای برزبرکشتگان نهاده صعود مینمودند تا دست بکنگرهٔ قلعه رسانیده برزبرباره برآمدند وحصاری بآن باستحکام قهراًقسراً مفتوح‌گشته وقهرمان غضب پادشاه عجم وعرب بقتل عام فرمان فرمود وتمامی صغیر وکبیرو برناوپیرعرضهٔ تیغ‌تیزشد ودرآن دیاردیار نماندوزبان تقدیرملك قدیرآیهٔ کل‌من‌علیهافان‌بگوش هوش ساکنان‌آن محل رسید والحکم‌لله‌الواحدالقهاروالفرةلنبی‌الامی‌المختار وعترته‌الاطهار

ذکرفتح قلعهٔ فیروزکوه وحصاراستا ووصول بعضی ازحکام ولایات پایه سریراعلی

چون پادشاه سکندرنشان ازمهم‌حصار کلخندان‌باز پرداخت رایت فتح وفیروزی بصوب قلعهٔ‌فیروزکوه برافراخت وآن‌حصن‌حصین دربساط بسیط زمین بکمال استحکام ومتانت بمثابهٔ اشتهاردارد‌که عقل سلیم وطبع‌مستقیم تسخیرآن را برسبیل غلبه وقهراز جملهٔ محالات میشمارد ودرآن‌زمان بمردان‌جلادت‌آثار ووفوراسباب حصارداری‌وذخیرهٔ بسیارمشحون‌بود وفتح آن‌بدون امتداد ایام‌محاصره‌معقول‌نمی‌نمودالقصه‌بعدازوصول‌سپاه قیامت‌شکوه‌زلزله‌درارکان‌آن کوه‌وولوله دردل وجان‌آن گروه‌افتاده رستمداریان دست به تیروکمان‌گشادند وغازیان آغازمحاربه نموده بنوك پیکان دیده دوزنقش وجود جمعی‌کثیر را ازلوح هستی ستردند ومدت ده‌روز حال برینمنوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح‌ونصرت ازمهب (مایفتح‌الله للناس من رحمة فلاممسك‌لها) برپرچم علم شاه‌کشورگشاوزیده سپاه بهرام انتقام قلعه‌فیروزکوه رابطریقه حصارکلخندان‌مفتوح ساخته برحسب فرمان‌واجب الاذعان دست‌بقتل عام برآوردند وتمامی متوطنان‌آنجائی رامعروض تیغ سیاست‌گردانیده برهیچکس ابقانکردند وروز دیگر پادشاه والاگهر همت بردفع شرحسین‌کیاکه درقلعهٔ استامتحصن شده بودگماشته بدانجانب‌کوچ فرمود

وحسین کیا بصفت شجاعت وپهلوانی اتصاف داشت ودرمیدان جنك وهنگام تلاش نام ونتك رستم دستان وسام نریمان راغاشیه کش خویش میپنداشت ودرآن اوان دوازده هزار سوار وپیاده جرار درظل رایتش بسرمیبردند ویراق واستعداد بسیار واسباب وآلات پیکار جمع آورده هیچکس رامردمیدان خویش تصور نمیکردند بنابرآن چون حسین کیا از ازتوجه موکب همایون خبر یافت بافوجی ازمردم اعتمادی قدم درطریق مکروتزویر نهاده ازحصار بیرون خرامید وبقصد دست برد درکمینگاهی منزل گزید واز بهادران لشگر نصرت نشان زمرهٔ که حالت روزمصاف رابرلذت شب زفاف راجح میدانستند بسر وقت حسین کیارسیده غبار میدان هیجاارتفاع یافت وازهرطرف طایفهٔ بزخم تیغ وسنان مجروح وبی روح شده التهاب آتش قتال کانون درون همکنان رافرو تافت بالاخره نکباء نکبت گرد ادبار برمفارق سپاه رستمدار بیخت وحسین کیا بااتباع بجانب حصار استا گریخت وفی الواقع آنقلعه ایست درعایت رفعت واستحکام وبسان سپهرفیروزه فام مستورومحروس ازنوایب ایام بهرام خون آشام چون مشعله برگرد بروجش دایروکمند اوهام ازوصول بشرفات بلندش قاصر **نظم** قلعهٔ استوارچون خیبر ✿ گشته باذروهٔ فلك همبر نسرواقع نشسته بربامش ✿ جرم بهرام مشعل شامش و رودی عظیم دردامن آنحصار جاری بود واینمعنی درکمال متانت وحصانتش می افزود وچون شاه عالیجاه بظاهر استا منزل گزید و سپاه مظفرلواء چند روز بامرمحاصره ومحاربه پرداختند برضمیرمنیر همایون واضح گردید که بمجرد اهتمام لشگر جرار واستعمال آلت رزم و پیکار فتح آنحصار میسر پذیرنیست ع زسنك حادثه برج سپهررا چه خلل لاجرم رای عقده گشای بحل آن واقعه معضله گماشت وخاطر دریا مقاطربران قرارگرفت که آب آن رود راکه مادهٔ انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازد تا ایشان بسان ماهی بر ساحل مضطر شده نتوانندکه بجنك حرب پردازند و حسین بیك لله با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله بتمشیت آن مهم مامورگشته باندك زمانی نهری عریض عمیق دربالای آب حفرنمودند و راه جریان رود را بدانجانب گشودند و اکثرآن آب درآنجوی افتاده بعضی از آن همچنان بسوی قلعه روان بود بنابران پادشاه گیتی ستان سپاهیان را فرمودکه بسنك وخاك وچوب وخاشاك درپیش آنرود سدی بندند و بدان جهته آتش محنت درجان محصوران زده آنجماعت را خشك لب وسوخته دل پسندند لشگریان قیامت اثرحسب الحکم بتقدیم رسانیده حسین کیا واتباع اوبعد ازمشاهدهٔ آنحال کشتی امید خود را غریق لجهٔ فنا دیدند وآتش عطش خرمن شکیبائی ایشان رامحترق ساخته متحیرومضطرب گردیدند وغازیان عظام کمرجد واهتمام برمیان بسته بیشتر از بیشتردست بانداختن تیروسنك گشودند ودرروزسیوم از بستن آب که محصوران بیتاب شده بودند آنحصاررا فتح نمودند وتمامی ساکنان استارا بقید اسرمقید گردانیده روی بسوی ارك که محل تحصن حسین کیا بود آوردند وسه روزدیگر بین الجانبین غبارجنك

وشین ارتفاع یافته درروز چهارم آن موضع نیز به حیز تسخیر پادشاه کشور گیر درآمد و تمامی اهالی استا وارك آنموضع معروض تیغ یاسا شدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بحمایت زمرهٔ ازارکان دولت نجات یافتند وحسین کیا بوم آسا درقفس آهنین محبوس گشت و بعد ازچند ماه بواسطهٔ اعراض نفسانی ودیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست ودرروزیکه نایرهٔ غضب شاهی اشتعال یافته بود درمیدان اصفهان جسدش با محمد کره وجمعی دیگر ازسالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد ازفتوحات مذکورپادشاه منصور بتمهید بساط جشن و سور اشارت فرمود وروزی چنددر آنحدود بلوازم عیش ونشاط اشتغال نمود دران اثنا شاهزادهٔ سعادت انتما محمد حسین میرزا ولدخاقان مظفرلوا سلطان حسین بایقرا ازجرجان وکارکیا سلطانحسن ولدمیرزا علی ازگیلان با تحف وتبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان آمده سعادت پاییوس همایون دریافتند وباصناف انعام واکرام مفتخرومباهی شده مقضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفرلوا ازاستا بصوب عراق مراجعت فرموده ملك ری را ازیمن مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت وازانجا بخرقان رفته ازخرقان رایت نصرت نشان بجانب ییلاق سورلوق برافراخت ودران منزل خبرطغیان محمد کره و کشتن اوسلطان احمد سادوئی را بمسامع جاه وجلال رسید وموکب همایون درضمان عنایت ملك بیچون متوجه اصفهان گردید

گفتار دربیان کشته شدن سلطان احمد ساروئی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه وسوختن خرمن حیات محمد کره بنابرغضب پادشاه سکندرشکوه

پیش ازآنکه ولایات عراق عجم درحیز تسخیر پادشاه کشور گیر درآید بسبب فتور اموردولت سلاطین آق قوینلو شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروئی جمعی ازمردم هرجائی بخود متفق ساخته دارالعباده یزد را بتحت تصرف درآورد چون ماهچهٔ علم آفتاب اشراق برساحت بلاد عراق تافت ایالت یزد بحسین بیك لله متعلق شد وآنجناب ازقبل خویش شعیب آقا راکه درسلك نوکرانش انتظام داشت بداروغگی تعیین نمود وحکم همایون نفاذیافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب به یزد رود وسلطان احمدساروئی را ازمقام خلاف وعناد بگذراند وبمساعی جمیلهٔ شاه تقی الدین بین الجانبین قواعدمصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد وپیمان درمیان آورد که مدة العمر ازجادهٔ عبودیت خدام سدهٔ سدره منزلت درنگذرد ونسبت بشعیب درمقام اتفاق واتحاد باشد انگاه شعیب به یزد درآمده روزی چند حکومت کرد وسلطان احمد را غایت شرارت بران داشت که نقض عهده نموده ناگاه اورا درحمام بسعادت شهادت رسانید وازروی استقلال بفرمانفرمائی مشغول گردید اما همدران ایام بردست محمد کره که درکرهٔ خاك مثل اوبیبا کی نبود

بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قوینلو داروغگی مینمود ودر آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانبان ازعراق بصوب شیراز دراهتزاز آمد کره ایلچی با تحف لایقه بعتبه کعبه مرتبه فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را ملحوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان درباب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره سمت نفاذ پذیرفت وایلچی مشمول انعام واحسان فراوان مراجعت نموده محمد کره روزی چند طریق چاکری وفرمان بری مسلوك داشت وآخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بکثرت اموال وافزونی رجال مغرور گشته رایت شقاوت بجانب یزد برافراشت وازابرقوه ایلغار کرده نیمشبی بدروازهٔ یزد رسید و بهر حیلهٔ که توانست خود را درشهر انداخته سلطان احمد ساروئی را بقتل رسانید وآن بلده را مضبوط ساخته درمقام خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود وچون این حالات را پادشاه فلك اقتدار شنود ازسورلوق باصفهان شتافته عنان یکران بصوب یزد تافت وبعد ازوصول غازیان عظام وعساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکزوار احاطه کرده واسباب قلعه گیری ترتیب نمود دست بانداختن تیر وسنك بر آوردند مدت یکماه هرروز ازوقتیکه خورشید روشن چهر بعزم تسخیر شهرستان سپهر لواء بیضا مرتفع میگردانید تا زمانی که مشاعل نجوم برزبر بروج قلعه نیلگون گردون دایر میگردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خون آشام بقصد صیدمرغ روح مخالفان دون پرواز میدادند واتباع کره نیز آتش ستیز افروخته شست سست بانداختن خدنك مرك آهنك میگشادند آخر الامر بزخم سنك و توپ وتفنك بهادران تیزچنك رخنها دربرج وبارهٔ یزد پیدا شد وسپاه نصرت شعار بیکبار درشهر ریخته رایت فتح ونصرت برافراختند وبضرب تیغ وسنان بسیاری ازنوکران کره رابر خاك هلاك انداختند وکره باگروهی که دراجل ایشان اندك تاخیری بود بقلعه گریخته باردیگر آغاز جنك وجدل وجنود ظفر ورود روی بتسخیر آنحصار استوار آورده. بعداز آنکه مدت یکماه دیگر با محاصره ومحاربه پرداختند بیمن دولت روزافزون آنقلعه را نیز قهراً وقسراً مفتوح ساختند وکره بربرجی بلند که تا آنوقت بسبب کمال رفعت ومتانت ازکمند گزند ایمن بود ومردم یزد آن را نقاره خانه میگفتند پناه برد وازمضمون آیة (اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده) غافل ماند وغازیان قلعه گشا آن برج را احاطه نموده فرمان لازم الاتباع شرف نفاذ یافت که درپایان برجی که مقر کره بود هیمهٔ بسیار جمع سازند وآنرا برزبرهم چیده آتش انتقام برافروزند تا خرمن صبر وشکیبائی کره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید وفرمان بران بموجب فرموده بتقدیم رسانیده شعلهٔ آن نیران سربکره اثیر کشیدو کره از تاب حرارت دراضطراب افتاده بروزنهٔ منزل گزیدو غازیان عظام نردبان بردیوار آن روزنه نهاده اورا بادوسه مغلوکی دیگر که آنجا بودند پایان آوردند ودست وگردن بسته بپایهٔ سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا درقفس آهنین بیدترین حالی محبوس ساختند واساس جمعیت اتباعش را بشعلهٔ تیغ بیدریغ

سوخته بنیادحیات تمامی آنقوم ناپاك‌رابرانداختند و کره‌دران قفس بیدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه ازیورش طبس معاودت فرمودآنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته درمیدان بلدهٔ اصفهان‌غازیان عالیشان هیمهٔ فراوان مجتمع گردانیدند وآتش درآن زده کره را با جمعی ازنوکرانش که عبدی بیك ازابرقوه آورده بوددر دنیا بعقاب الیم وعذاب نارجحیم رسانیدند

گفتاردربیان نهضت رایت گیتی فروزبولایت طبس ومعادت نمودن بعد ازقتل سه چهارهزارکس

درآن‌اوان که پادشاه عالیشأن بمحاصرهٔ یزد اشتغال داشت امیر کمال‌الدین‌حسین صدرازنزد خاقان منصورسلطان حسین میرزا بسدهٔ سدره‌انتما رسید وبوسیلهٔ‌امراء ملك آراء شرف بساط بوس دریافت مکتوب وپیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب‌پادشاه مشرق‌ومغرب بعبارتی مناسب سمت‌تحریرنیافته بود وایضاً تحف وتبرکات قابل‌خدام پایهٔ‌سریرخلافت مصیر ننمود امیر کمال‌الدین حسین منظورنظرالتفات‌پادشاهانه نگشت‌وخیال‌یورش‌خراسان بخاطر انورشاه عالمیان گذشت بنابران بعد ازآنکه‌فتح یزد تیسیر پذیرفت وکره درمحبس‌قفس قرار گرفت مبارزالدین عبدی بیك تواچی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیرابرقوه شد وپادشاه کشورگیر بنفس‌نفیس‌همایون دراوایل‌شعبان‌سنهٔ‌عشروتسعمائه‌ازراه‌بیابان‌یزد بجانب‌طبس ایلغارفرمود ودرآن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصورسلطان حسین میرزا سیور غال امیرمحمد ولی‌بیك‌بود وازملازمان آنجناب امیر تردی‌بابا محافظت آنسرحدمینمود وتردی‌بابا ناگهان ازوصول موکب ظفر نشان‌خبریافته خود را درقلعه انداخت وغازیان عظام‌ازگرد راه درشهرطبس تاخته هر کس را درآن بلده یافتند بتیغ بیدریغ گذرانیدند وغنیمت بینهایت گرفته آثار کمال اقتدارظاهر گردانیدندآنگاه صورت غضب پادشاه عجم وعرب سمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات ننمود وعنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود ودریزد اندك توقفی کرده ازآنجا باصفهان شتافت‌وپرتوانوارمعدلتش بروجنات روزگارمتوطنان دارالملك عراق تافت درآن اثنا مبارزالدین عبدی بیك که ابرقوه را تسخیرنموده جمعی کثیرازاتباع کره اسیر گرفته بود بدرگاه عالمپناه‌رسید و شرف بساط‌بوسی دریافته بواسطهٔ آن‌نیکو خدمتی مجدداً ملحوظ عین‌الطاف‌پادشاهانه گردیدوهمدران ایام ازنزد قیصرروم ایلدرم بایزیدایلچی بآستان سلطنت آشیان‌آمده تحف لایقه وتبرکات رایقه آورد وبسعادت‌تقبیل‌قوایم‌سریرسپهر نظیر مستسعدگشته از زبان قیصراظهاراخلاص واتحادکردوشاه عالم پناه اورا بانعام تاج وخلعت واسب وزر

سرفراز گردانیدواحراق جسد حسین کیاومحمد کره ومتابعانش‌در حضور آن‌ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف واندیشه راه دیارخویش پیش گرفت وبعد ازوصول بروم شمهٔ ازاشتعال آتش خشم‌پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید وشاه‌عالیشان‌آن‌زمستان دربلدهٔ فاخرهٔ اصفهان قشلاق فرموده بتمهید بساط عدل وانصاف پرداخت ودرغایت اقبال وکامرانی بسر برده بعضی ازاوقات خجسته‌ساعات را بتجرع راح ریحانی واستماع الحان‌واغانی مصروف ساخت .

ذکر شکارفرمودن پادشاه سکندر اورنك درفضای نشاط‌افزای کنیر النك

نظم فصل بهاران که زفیض غمام ☆ گشت جهان غیرت دارالسلام روی زمین خرمی‌از سر گرفت ☆ صحن‌چمن زینت دیگر گرفت سلطان گل بقصد شکار دل بلبل پیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار سرتیز گردانید ونسیم فروردین روایح مشکین فوایح ریاحین‌دراطراف دشت وکوهسارمنتشرساخته روحی تازه‌بقالب بنات نبات رسانید آهوان سیاه‌چشم از منازل‌زمستانی بساحت سبززار وفضای روح افزای مرغزار خرامیدند وبلنگان بسیارخشم درآرزوی وصال ومشاهدهٔ جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند **نظم** بی‌صیدوشکار شهریاران ☆ کمان قوس قزح شد تیرباران زپیکان نشاط انگیز ژاله ☆ چوصیدی‌غرقه درخون گشت لاله نشاط شکار ازخاطرعاطر شاه فلك اقتدار سربرزد ولذت صید باعث تصمیم عزیمت خسروانه شد وحکم‌همایون شرف نفاذ یافت که ازتمامی‌بلاد عراق وفارس حکام ولشکریان واشراف واعیان‌بیرون آمده وجرگه‌کرده جانوران شکاری را بجانب کنیرالنك که ساحت دلگشایش چون سپهرمینا زنگ وسیعست براننددوازجنس‌آهو ونخچیر ووحوش وطیور درآن صحاری جانداری را برقرار نگذارند وجهت تمشیت‌این مهم تواچیان بصوب بلدان رفته‌موکب نصرت نشان نیز از اصفهان بجرگه روانشدبهر بیابان که عبور فرمود سراب خاصیت آب زلال گرفت وقطرات ابر نیسان انتظام عقودلآل پذیرفت خار دل‌آزار چون شاخ شکوفه گلفشانی پیشه کرد وخس وخاشاك مانند اوراق گل وریحان بساط کامرانی بر راه‌گسترد وامرا وکلانتران ولایات نیز ازقم تاشیراز تمامی‌کوه ودشت را احاطه نموده وجانوران شکاری رانده درالنك مذکورجرگه بهم رسید و از آهو ونخچیر وخرگوش وگرگ وشیر وبلنگ آنمقدار جمع‌آمدکه محاسب وهم از تعداد آن به عجز وقصورمعترف‌گردید آنگاه پادشاه‌کامکار بربارهٔ فلك اقتدار نشسته تنها بمیان یرکه در آمدگاه بزخم تیرخدنك از خون آهو رنگ دشت کنیرالنگ را رنك یاقوت رمانی داد واحیانا ازضرب سنان جانستان چشمهٔ خونفشان در جسم‌شیر و بلنك بگشاد

زمانی بگرز گران سنك سرو گردن گوزن را نرم گردانید وساعتی بشمشیر نهنك آهنك شکاف دربشت وپهلوی نخجیر و خرگوش افکنده همه را بچراگاه عدم رسانید **نظم** شه پردل بنوك نیزه وتیر ٭ گهی آهو فکندی گاه نخجیر گهی شیری به نیزه دررבودی گهی گور ازخدنگش کور بودی بعد از آن برحسب فرمان واجب الاذعان امرا و نوئینان نیز درجرگه تاختند وهریك بزخم تیر و ضرب شمشیر آنقدر که خواستندصید برخاك هلاك انداختند وآخر الامر اذن عام ازمکمن عنایت پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان ولشگریان آغاز تیغ راندن وشکار افکندن کردند ودر طرفة العینی تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساخته شرایط جلادت وخونریزی بجای آوردند ودر آن روز شش هزار وهفتصد جانور کشته گشته تواچیان آنها را برامرا واعیان واشراف و خدام آستان ملایك آشیان تقسیم نمودند واستادان بنا برحسب فرمان واجب الادغان از رؤس وحشیان منارها ترتیب فرمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی از ییلاقهای بلده اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته بتمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت واز کف ساقیان زهره جبین نازنین شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت

ذکر نضارت ولایت همدان از پرتو ماهچهٔ لواء کشورگشا و ارتفاع یافتن منازل روح افزا بیمن توجه معمار همت پادشاه سعادت انتما

شاه عالیشان چون روزی چند در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید بر- حسب اقتضاء رای صوابنمای متوجه ولایت همدان گردید وبعد از وصول بدان مملکت در مرغزاری جنت آثار نزول اجلال فرمود ودر تشید اساس عدول وانصاف کوشیده درباب انهدام بناء جور واعتساف اهتمام نمود درآن اثناء خاطر اشرف اعلی مایل به طواف مزار فایض الانوار امامسهل علی علیه التحیة والدعا شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد ومجاوران آن آستان کرامت آشیان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص آورد وبنابر آنکه عمارت آنمزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان همایون شرف نفاذ یافت که معماران هنر ورو مهندسان دانش اثر بر سر آنمرقد معطر عمارتی عالی طرح اندازندواساس آنرا بسان گنبد هرمان مشید ومستحکم سازند وباندك زمانی آن بناء روح افزا بروجهی ساخته وپرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروه قصر فیروزه کار سپهر رسانید وغرفات بی مانندش فرق از کنگرهٔ منازل ماه ومهر درگذرانید **نظم** بوستانیست که طاوس ملایك مردم ٭ از سر سدره نماید بهوایش پرواز خم طاقش همه باسقف فلك باشدجفت ٭ لب بامش همه درگوش ازل گوید راز وهمدران ایام از اثر مقدم پادشاه بی عدیل مانند زمزم از یمن قدم حضرت

اسمعیل چشمهٔ آب عذوبت مآب درآن عتبه کعبه مرتبه‌ظاهر گشت و بر بالای آن‌چشمه خانهٔ تعمیر یافت که قبهٔ‌آن در بلندی از شرفه خورنق وسدیر درگذشت و نزدیك بآن‌چشمه حوضی کوثرمثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال‌شد آنگاه استادان‌بنا وباغبانان دانا چهارباغی دلگشا وبوستانی روح افزادرآن فضای‌بهشت آسا طرح انداختند ودر اطرافش جدار بلند مقدار برافراخته ساحت باراحتش را از نشاندن‌نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطر پرورمزین ومعطر ساختند وحالاآن گلشن فردوس‌وش بکمال معموری رسیده وازنزاهت چمنها ولطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم‌گردیده شکوفهٔ بساتین افلاك ازانفعال گلهای رنگارنگش گاهی‌سرخ وگاهی‌زرد برآمد وعندلیب خوش نوای طبع دراك دروصف‌گلزار بدایع‌آثارش نغمهٔ‌روضه‌من ریاض‌الجنة سراید بنفشه‌مشکبوی ازحوالی لالهایش چون زلف دلفریت خوبان سربرزده وسنبل سلسلهٔ موی باگلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی بالعل ستان خوش برآمده اثمار حلاوت دثاراشجارش قوت روح وقوت‌دل وهوای فضای دلگشایش درجمیع اوقات بغایت معتدل **نظم** چو خط بنان سبزه‌اش دلگشا ٭زسر گشتگانش نسیم صبا درختان سروش همه دلپسند٭چو سبزان‌رعنای بالا بلند ٭ هوایش همیشه نه گرم ونه‌سرد٭نه دروی‌غم‌گل‌نه اندوه‌گرد **القصه** چون‌خاطرهمایون پادشاه ربع مسکون ازتعمیرآن مزارفیض تاثیرفراغت‌یافت عنان بارهٔ خوشخرام بصوب ییلاق سورلوق تافت ودرآن تابستان گاهی بصید و شکار گوروآهومیل نمود واحیاناً جام مدام ازدست آهوچشمان سیم اندام تجرع فرمود وبعد از آنکه موسم حرارت هوا بدین منوال در گذشت رایات ظفر آیات متوجه سارو قورغان گشت

گفتاردربیان دفع شرصارم کرد ومطیع شدن حاکم گیلان‌بعد ازمشاهدهٔ دست برد

درفصل خزان که خسروخاوری‌بمنزل‌میزان تحویل‌کرده بتعدیل اوزان لیل‌ونهار فرماندادوحریف خریف آغازدم سردی نموده‌گرمی تابستان روی درنقصان نهاد بلبل ازصعوبت هجران لاله وگل لال‌گشته ترك نغمه سرائی‌کرد ولشگربرد بنیاد دست برد نموده دست بغارت نبات‌بنات برآورد **نظم** ریخت باطراف بساتین شجر٭ازنفس‌سرد خزان برك وبر گل زغم هجرنسیم بهار٭برزبرخاك بیفتاد زار بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم‌کرد با جمعی کثیرازقطاع‌الطریق کردستان درسارو قورغان رحل اقامت انداخته وقطع طریق وغصب اموال هرفریق راسرمایهٔ‌وجه‌معاش ساخته دفع شرآن بد اختربرذمه همت پادشاه هفت‌کشورواجب نموده بدانجانب نهضت فرمود وصارم‌چون از توجه لواء کشورگشا وقوف یافت چاره کارمنحصردرفراردانسته احمال واثقال برجای

بگذاشت وبمضمون(من نجی براسه فقد ربح) عمل کرده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و بیشه‌های پردرخت برافراشت غازیان عظام تمام جهات صارم واتباعش را غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی‌ایمان که در آنجا باردیدند بتیغ بیدریغ بگذرانید ومواکب کواکب مراتب از آنجا بقزل اوزن رفته درآن مقام اینخبر شیوع یافت که‌حاکم فومن‌ورشت امیر حسام‌الدین‌ازمتابعت‌خدام‌پادشاه‌ظفرقرین‌سرمی‌پیچدوگردن‌بچنبرفرمان برداری وخراج گذاری در نمی‌آورد بنابران تسخیر گیلان پیش نهادهمت عالی نهمت گشته رایات‌نصرت نشان بدانجانب روانشد وبعدازوصول بسرحد آنولایت عساکربهرام صولت مانند شیر ژیان‌بجنگل‌وبیشهٔ‌گیلان درآمده آغازنهب وتاراج نمودند ودرتضییق مخالفان‌کوشیده ابواب قتل وغارت برروی روزگارایشان‌گشودند وحاکم رشت دربحراضطراب افتاده ازآن خوی زشت توبه‌کرده درسفینهٔ اعتذارواستغفارنشسته ایلچی سخندان با اموال‌و نفایس فراوان بدرگاه پادشاه سلاطین پناه ارسال داشت وقبول نمودکه‌بعدالیوم حسام مخالفت‌از نیام‌عصیان‌بیرون‌نیارد وسال‌بسال‌خراج ومال اداکرده‌خود را یکی از بندگان خدمتکارشمارد عفوکامل ولطف شامل پادشاه پوزش پذیربرطبق کلمهٔ‌خجستهٔ (اواملکت فاسمح)ازجریمه عظیمه امیرحسام‌الدین تجاوزفرمود وقاصد اورا مشمول انعام واحسان گردانیده نشان حکومت‌مملکت‌گیلان عنایت نمودوایلچی بتاج‌التفات شاهی مباهی گشته ومنشورموفورالسرور رابدست‌گرفته رخصت معاودت یافت موکب همایون پادشاه ربع مسکون ازحدود ولایت‌گیلان مراجعت فرموده بطارم‌شتافت ودرآن زمستان خطه‌طارم ازیمن مقدم مکرم غیرت افزای گلستان‌ارم بود وبساط عیش ونشاط انبساط یافته ساعت بساعت مواد کامرانی وحشمت می‌افزود وچون فصل شتا برطبق مدعای حرام سدهٔ‌سدره انتما بپایان رسید پادشاه ستاره سپاه ازیورت قشلاق متوجه بیت‌الشرف‌خویش گردید فراش‌فروردین بسیط زمین را بیسط بساط زمردین آرایش داد وسلطان‌گل درکمال شوکت وتجمل پرده زنگاری ازچهره‌گلناری‌گشوده‌روی‌باانجمن چمن نهاد **نظم** کرد

دست سحاب نیسانی☆درچمن‌بازگوهرافشانی ژاله باریدهمچودرخوشاب ☆ لاله شد ساغری پرازمی ناب رخ برافروخت غنچه مستور☆چشم بگشاد نرگس مخمور

پادشاه مؤید منصوروازقشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه درحرکت آمد وبعد ازوصول‌بمقصد چمنی راکه ازغایت نزاهت رشك سرابستان ارم است بیمن قدوم همایون مشرف ساخت وروزی‌چنددرآن‌منزل دلپسندباسب تاختن وبرقبق تیرانداختن قیام نمود آنگاه رایت بصوب سورلوق بر افراخت و در سورلوق بمسامع نواب کامیاب شاهی رسیدکه صارم‌کرد نوبت دیگر جمعی ازاکراد فراهم کشیده و بموضع آور میآمده وبافروختن نایرهٔ فتنه‌وفساداشتغال‌داردوبیرام‌بیك‌قرامانی وجناب خلیفة‌الخلفا بافوجی ازمردان‌میدان رزم آزمائی‌بدفع شرآن بداخترمأمورگشته روی بطرف آورمیاوردند وصارم‌کرد از آنجا بکردستان‌گریخته پناه‌بقلهٔ کوهی برد و درآن موضع حصین بتشمر جنك وپیکار

گشته پای صبر و شکیبائی بیفشرد و امراء عظام باسپاه بهرام انتقام اورا تعاقب نموده بعد ازوصول بدامن آنکوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند پلنگ خشمناك برفراز آن کمردویدند وصارم با فوجی از اشقیا که با اوهمدم بودند بقدم مقابله ومقاتله پیش آمده محاربهٔ درغایت صعوبت دست داد وناوك بلاازشست قضا گشاد یافته ازهرطرف جمعی کثیر برخاك هلاك افتاد کوه‌ازخون کشتگان بسان‌کان بدخشان قطرات اشك لعل‌گون برجبین‌آورد وچرخ اثیر ازگرد معرکهٔ داروگیر تیره گشته نورآفتاب را درحجاب تواری پنهان کرد برق سنان عالم سوزشعلهٔ فنادرخرمن استقامت انداخت و نوك پیکان‌آتش افروزحروف امن وسلامت‌ازاوراق‌روزگارمحوساخت **نظم** دودریای خونین برآمدبجوش✿بدرید مغزسران زان خروش‌سرنیزه درسینه‌کاوش‌گرفت✿ زچشم زره خون تراوش‌گرفت زنوك سنان لخت‌لخت‌جگر✿فروزان چوازخارگلهای تر آخر الامرشمایم‌فتح‌وظفرمشام امراء غضنفراثررامعطرگردانیده صارم کرد روی‌ادباربوادی فرارآورد غازیان عظام پسروبرادربعضی ازسرداران‌لشگرش رابکمند اسرمقید ساخته فوجی‌کثیر ازمتابعانش را بقتل‌رسانیدند وتمامی ایل‌والوسش را غارتیده سالماً غانماً عنان مراجعت بصوب اردوی اعلی‌معطوف‌گردانیدند ودرخوی بپایهٔ سریرسلطنت‌مصیر رسیده‌بیرام بیك وخلیفة‌الخلفا بعد ازتقبیل‌زمین‌عبودیت کیفیت‌آن محاربت وشکست‌اعداء دولت را مشروح معروض داشتند وباصناف الطاف اعطاف شاهی اختصاص یافته رایت افتخارومباهات برافراشتند وبموجب فرمان واجب‌الاذعان که ازمصدر قهروغضب‌قیامت لهب صادرگشت غازیان عظام جماعتی راکه مأموربودند باودوبازاربرده هریك را بعقوبتی‌که‌ازآن بدتر نتواند بودقتل‌نمودند وپادشاه دوست نوازدشمن‌گدازآن‌زمستان درخوی قشلاق‌کرده مقرون‌بحصول‌آمال‌وآمانی ازساغراقبال وکامرانی شراب عیش و وعشرت می‌نوشید و همواره مجلس همایون رابفروغ شراب‌گلگون طراوت ایام بهار داده درتمهید بساط انصاف ومعدلت‌میکوشید نسیم عنایت‌ربانی ازمهب سعادت‌جاودانی منتسم وغنچه‌عاطفت یزدانی درچمن سلطنت وجهانبانی‌تبسم (والحمدلله المنعم‌المکرم)

گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز درروز نوروزوتوجه نمودن جهةدفع شرعلاءالدوله‌ذوالقدر بمساعدت بخت‌فیروز

نظم چون‌ابربهارشدگهربار✿برگشت زدرکنارگلزار بشگفت‌زبادصبح لاله✿ آوردببزم‌گل‌پیاله افروخت‌زتاب‌می‌رخ‌گل✿ برخواست فغان‌زجان‌بلبل شدشاخ شکوفه پرستاره ✿ صدچشم گشاددرنظاره‌پادشاه آفاق‌ازیورت‌قشلاق بیرون‌خرامیدودرمرغزاری که‌عذوبت آبش‌خاصیت‌چشمهٔ‌تسلیم‌ظاهرمیگردانید ولطافت هوایش چون نسیم خلدروحی تازه بقالب‌پژمرده میرسانیدمنزل‌گزید وبترتیب جشن‌نوروزی اشارت فرموده‌درآنروز

جهان افروز ازسرنو بنوازش امراوحکام پرداخت ودربزم کامرانی‌ساغرهای‌دوستکامی درکشیده طبقات انام را بانواع احسان وانعام مبتهج ومسرر ساخت **نظم** درآن روز شاه سلیمان سریر ✡ خدیوجهانگیرروشن‌ضمیر بیاراست بزمی گران پیشتر ✡ نظیرش نیاورده کس درنظر درآن جشن‌حکام‌روی‌زمین ✡ ولاتی که بودند دولت‌قرین بزرگان ملك وسران‌سپاه ✡ سپهبد امیران‌حشمت پناه کشیدندهریك بسی پیشکش ✡ بـه‌پیش شهنشاه خورشیدوش شهنشه زبان تلطف‌گشود ✡ مران سرورانرا نوازش‌نمود بـانعام اسبان بازین وزر ✡ کمرها مرصع‌بدر وگهر قبای‌خزوافسر زرنگار ✡ زرنقـد بیش‌از حساب وشمار مهان‌وکهان راسرافراز کرد ✡ بعالم‌درخرمی باز کرد نشستنداشراف‌عالی مقام ✡ بپای‌سریر سپهراحتشام بگردش‌درآمد می‌خوشگوار ✡ زدست جوانان نسرین عذار رخ‌ساقیان ازفروغ‌شراب ✡ برافروخت چون‌عارض آفتاب مغنی بصوت‌دف وچنك ونی ✡ دعاگفت برشاه فرخنده‌پی که‌شاهالواء توفیروزباد ✡ بعهدتو هرروز نوروزباد بنوروزت ازبخت‌فرخ‌اثر ✡ بنوروزیت بادفتح ظفر وبعدازانقضاء ایام جشن‌وسور بمسامع پادشاه مؤید منصور رسیدکه نامراد ازبغداد گریخته وبعلاءالدولـه ذوالقـدرپیوسته و علاءالدوله دخترخود راباوی درسلك ازدواج کشیده وبموافقت داماد در مخالفت خـدام بارگاه شاهی‌لواء طغیان مرتفع‌گردانیده واکنون‌باسپاهی ازاحاطهٔ دایرهٔ خیال افزون بدیاربکر شتافته وبسبب‌اهتزازصرصر بیدادش درآن دیارآتش فساداشتعال یافته سران لشگرش پردهٔناموس مردم میدرند ولشگر بیسیرتش هرجا چیزی میبابند بغارت میبرند **نظم** لشگر ظالم ضلالت‌کیش ✡ مردم بدنهاد شراندیش جمله‌ازشیوهٔ مـروت دور ✡ یافته ازفریب نفس‌غرور کرده‌پیوسته عزم جوروفساد ✡ مال وناموس خلق داده بباد ازاستماع‌اینخبر نایره‌غیرت‌پادشاه‌هفت‌کشور زبانه بفلك‌اخضر کشید ودفع شرآن‌بداختر برذمه همت‌خسروانه‌واجب‌نموده حکم همایون باجتماع‌لشگرقیامت‌اثرنافذگردیدتواچیان قمرمسیرجهة رسانیدن جار روی‌باطراف وامصار آورده باندك زمانی لشگر بسیـار از ولایت فارس‌وکرمان‌وعراق وآذربایجان واران وکردستان ولرستان دراردوی کیهان پوی جمع آمدند همه‌جوشن‌پوش وخنجر گذاروسراسر کینه‌کوش‌وظفرآثار **نظم** سپاهی بلطف الهی‌همه ✡ سرافراز ازتاج شاهی‌همه کمربسته هریك بفرمان بری ✡ گشـاده زبان ثناگستری پس‌آنکه‌پادشاه‌ربع مسکون بروز فرخ وبخت همایون اعلام زرنگار افراخته ودفع اشرارذوالقدر راپیش‌نهاد همت‌ساخته عنان‌سمندگیتی نورد بجانب‌ارزنجان انعطاف دادانفنان‌کورکه ونفیرباوج فلك اثیر رسیده هرکس دراردوی همایون بـود روبراه نهاد **نظم** روانشد باقبال شاه‌جهان ✡ سعادت مساعد ظفرهمعنان نهان‌ازغبار مواکب سپهر ✡ مه‌رایتش ثالث ماه ومهر جنیبت‌کشانش ملوك عظام ✡ بفرمان بـری مفتخر هرکدام وپس‌ازآنکه ماهچه‌بیرق خورشید اثرساحت ارزنجان را ازنور وصول غیرت افزای‌آسمان گردانید وعلاءالدوله برین معنی‌مطلع گردید بعضی‌ازقلاع دیاربکر

را که تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان قدیم خود سپرد وروی هزیمت بصوب البستان آورد کیفیت فرار او بعرض شاه فلك اقتدار رسیده همان روز نهضت همایون از عقب مخالفان دون اتفاق افتاد وعلاءالدوله در البستان نیز مجال توقف محال دانسته وزمرهٔ ازمتعلقان را بجانب روم گسیل کرد و فرقهٔ را بصوب شام فرستاد وخود با معدودی چند بکوه درنا که ازغایت رفعت قله آن سر باوج آسمان میساید وکره زمین ازفراز آن کمتر ازذرهٔ مینماید پناه برده متحصن شدو پادشاه مجاهدغازی درعین دولت وسرافرازی قطع منازل نموده بر بعضی ازولایات که داخل مملکت روم بودعبور فرمودو بهرشهر وقصبهٔ که رسید ابواب عدل واحسان برروی روزگار متوطنان آن بسر گشود وچون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش رعد خروش گشت جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر نقل حشری ازددصفتان عفریت منظر جامهٔ جنك پوشیده ودست بشمشیر وخنجر یازیده دربرابر موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند **نظم** صف آراست ناگه سپاه گران ✿ گرفته جهان را کران تا کران همه آهنین درع وخاراشکاف ✿ همه همچو روئین تن اندرمصاف وغازیان عظام نیز بتسویه صفوف پرداخته غریو کرنای وسورن زلزله درزمین وزمان انداخت وصدای نفیرو کوس گوش ساکنان گنبد گردون راکر ساخت **نظم** برآمد زهردوسپه بانك کوس ✿ هوا نیلگون شدسپهر آبنوس چوبرق درخشنده ازتیره میغ ✿ همی آتش افروخت ازگرز وتیغ آنگاه دلیران جنگجوی وبهادران تندخوی دست باستعمال تیرو کمان وسیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند وکمال جلادت ومردانگی بظهور رسانیده بزخم نیزهٔ خطی قامت تیرمثال جوانان نوخاسته را مانند کمان خم کردند گاه ازتحریك شمشیرخونبار سرسروران مرد افکن وداع بدن مینمود واحیاناً حدت پیکان خاراگذار راه بیابان عدم درجسم دلاوران صف شکن میگشود لاجرم در هردمی خون محترمی برخاك ریخت ودرهرقدمی خاك وجود همدمی با خون برآمیخت **بیت** زبس کشته کامد زهردو گروه ✿ زخون خواست دریاواز پشته کوه وباآنکه درآن روز سپاه پادشاه گیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری ازآن خیل مخذول را به بیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای قراراستوار داشته تاشب درموقف کارزار بایستادند وچون جمشید خورشید ازتوقف درمیدان سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفته وشعشعهٔ تیغ آفتاب به نیام غروب درآمده ازعکس خون کشتگان ساحت افق گونهٔ لعل بدخشان پذیرفت پادشاه عالیجناب درمعسکر همایون نزول نمود وسپاه ظفر اقتباس راباقامهٔ لوازم پاس امر فرمود ولشکرذوالقدر نیز بمراسم طلایه پرداخته آنشب تاصباح ازجانبین طریقهٔ احتیاط مرعی بود روز دیگر سپهداران قضا و قدر دیبای زرنگار برفراز جوشن سیما بگون گردون پوشیدند و بلمعات تیغ برق کردار فضای دشت وهامون رانور و ضیا بخشیده درانعدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام بدن بی بدیل رابدرع زراندود آراسته بر بارهٔ تیزرفتار دلدل آثار پولادسم قطاس دم برآمد وبتسویه صفوف لشکر

فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را بفر طلعت همایون غیرت افزای فضای سپهر بوقلمون گردانید واز آنجانب اشرار دیوسارذوالقدر در برابر آمده درین روز نیز حربی درغایت صعوبت بوقوع انجامید ومخالفان خیره‌سر بدستور روزپیشتر قدم ثبات استوار داشته بهنگام هجوم سپاه ظلام هریك ازفرق ناجیه وزمرهٔ باغیه بمعسکر خویش متوجه گردید صباح روزسیم که خسرو انجم علم برزیور فتح وظفر برافراخت واز استعمال اشعهٔ اسنه و تیغ بیدریغ خیل ظلام شب محنت انجام رامغلوب ساخت باردیگر غازیان رستم اثر شمشیر وخنجر کشیده روی بقوم پرشر ذوالقدر آوردند ودرین روز نسایم نصرت و برتری بر شقهٔ رایت سالکان مسالك شریعت ودین بروری وزیده اعدای واژون اختر آغاز انهزام کردند اما مضمون کلمهٔ (قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم) شامل حال آن مردم گشت وسر پنجهٔ قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آنقوم بیدولت را در نوشت جهات ویراق ومتملکات ایشان بتمام درتحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت از صرصر غضب پادشاهی نایرهٔ فنا دربیوتات وانبار غله آنجمع خاکسار ست اشتعال پذیرفت بیت بباد غضب آتشی برفروخت ☆ که شهر و ده خاکساران بسوخت و پادشاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر ازمهم آنقوم مدبر عازم دیار بکر گشته برحدودشام عبور نمود وازحکام وسرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم‌پناه آمده لوازم نیاز ونثار به‌جای آوردند نوازش فرمود وچون هوای دیار بکر ازغبار موکب ظفرآثار عنبر بیز و مشکبار گشت بمسامع جاه وجلال پیوست که طایفه‌از توابع علاءالدوله درقلعه جزیرت توطن دارند وحصانت آنحصار موجب اغترار ایشان گشته شرایط فرمان‌برداری بجای نمیآرند وموکب همایون بدانجانب شتافته سپاه ستاره عدد بمدد بخت سرمد محیط آسا بگرد آنقلعهٔ متانت‌انتما درآمدند وبافروختن شعلهٔ حرب وجنك وانداختن تفنك وسنك پرداخته درروز دوم چندرخنه‌در دیوار آنقلعه که چون قبهٔ جوزا ازوصمت اختلال مصون بود افکندند وصورت فتح وظفر درنظر پادشاه فریدون فر جلوه‌گر شده حکم همایون شرف نفاز یافت که غازیان عظام رعایا ومزارعان را اصلا تعرض نرسانند واز اتباع علاءالدوله ذوالقدر هرکس بابند اسیر سرپنجه اقتدار گردانند و فرمانبران موجب فرموده عمل نموده چون کیفیت فتح قلعه جزیرت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع ازمقام سرکشی وعناد درگذشته مقالیدحصون وبلاد را با تحف شایسته وتبرکات بایسته بدرگاه عالم‌پناه فرستادند واظهار عبودیت واخلاص نموده ابواب اطاعت وخدمتکاری برگشادند وپادشاه مخلص نوازدرباره آنجماعت انعام واحسان فرموده زمام ایالت ولایت دیار بکر را در قبضهٔ درایت محمد بیك استاجلو نهاد و طبل مراجعت کوفته عنان بطرف خلاط انعطاف داد در اثناء راه شرف‌الدین بیك که حاکم تبلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شتافته شرف بساط بوسی حاصل نمود و جلیس سایرخدام عالیمقام گشته دست‌عنایت پادشاه برجیس قدرابواب لطف ومرحمت بر

روی روزگارش برگشود و پس از آنکه ولایت خلاط محل بسط بساط خلافت مناط گشت مشاهده سیبهای حمرا براغصان درختان وتلون اوراق باغ وبستان باعث آرایش بزم نشاط شده نوای نای ونوش ازایوان کیوان درگذشت وپادشاه گیتی فروز چندروز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته ازآنجا بخوی شتافت وفصل دی درخوی بوده پرتو انوار معدلتش بروجنات احوال‌متوطنان آذربایجان تافت .

ذکر طغیان علاءالدوله ذوالقدر کرت دیگر وکشته شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت پیکر

درزمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه نیکخوی بود علاءالدوله ذوالقدر لشکر جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسرخویش که قاسم نام داشت و اورا بجهة اتصاف بصفت شجاعت ساروقیلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود ومحمد بیك استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام(کم‌من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن‌الله) واثق بوده دربرابر اعداصف‌آرا گشت وهردو فریق نهایت کشش وکوشش بتقدیم رسانیده محمد بیك‌را صورت‌نصرت دست‌داد وساروقیلان وجمعی‌ازخویشان اورا غازیان‌شیرشکار اسیرکرده درقتل قوم ذوالقدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهرساختند و محمدبیك از وقوع این فتح مبین مبتهج ومسرورگشته بلوازم محامد الهی قیام نمود وساروقیلان را با سایراسیران گردن‌زده رؤس نامبارك ایشان را باردوی اعلی روان فرمود قاصداو در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال بعرض نواب‌کامیاب رسانید و غریق انعام‌واحسان‌بجانب‌دیاربکرمراجعت‌کرده غایت عنایت‌شاهی‌راکه مشاهده نموده بود معروض محمد بیك‌گردانیداماعلاءالدوله بعدازشنیدن این‌خبرمانندپلنك تیرخورده در خشم شده درماتم پسر سیلاب خون جگر ازچشم ترروان ساخت وباردیگر باجتماع یراق خیل وحشم پرداخت وپانزده هزار سوار عفریت منظر مریخ‌آثار فراهم کشیده دوپسر دیگر خودراکه‌کلانتررا گورشهرخ وخردتررا احمدبیك میگفتند سرداران آن سپاه‌گردانید وایشان را جهت طلب خون ساروقیلان بحرب محمدبیك استاجلو روان

مخفی نماناد که‌حسن‌بیك روملو دراحسن‌التواریخ‌درذیل وقایع خاقان سکندرشان وعلاءالدوله ذوالقدر مرقوم قلم صحت رقم نموده که عجیب است از صاحب تاریخ حبیب‌السیر که باآنکه درآن زمان بوده میانهٔ خاقان ظفراثر و علاءالدوله ذوالقدرسه روزه جنك نوشته باآنکه مقابله نیز واقع نشده اماصاحب تاریخ عالم آرای عباس قایل بجنك سه‌روزه است چنانچه ما تن‌مبرور‌درمتن مذکورفرموده والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور۱۲حرره‌محمدالتستری

ساخت ومحمد بیك ازهجوم اعداء شوم خبر یافته بازمستعد قتال گشت و درظاهر قلعهٔ حمیدآمده تلاقی فریقین دست داده جنگی درپیوست که ازنهیب آن عنان صبروشکیباز قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار پنجم بیرون رفت وسیلاب خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان‌شده قافلهٔ امن وسلامت رخت ازمرحلهٔ جهان بربست آخرالامر محمدبیك بیاد حملهٔ صرصر اثرخیل بدخواه ذوالقدرراچون غبار بی‌اعتبارازعرصهٔ روزگار برداشت وگور شهرخ واحمد بیك با بسیاری از اتباع‌درمعرکه کشته گشته زمانهٔ پربهانه وجود وعدم ایشان را یکسان انگاشت ومحمد بیك کرة بعد از اخری دست تمنا درگردن عروس فتح وفیروزی‌حمایل‌نموده‌سرهای‌مقتولان را بریشت ستوران بارکرد ومصحوب قاصدی قمرمسیر بپایهٔ سلطنت مصیرفرستاد وچون درآن زمان پادشاه خجسته شیم از قشلاق‌خوی متوجه عراق‌عجم گشته بود ایلچی استاجلو محمدبیك‌دریبلاق همدان سرهای دشمنان را بآستان ملایك آشیان رسانیده کیفیت آن فتح واکه ثانیا بیمن دولت ابد پیوند روی نموده بودمعروض گردانید وباصناف انعام واکرام اختصاص یافته مفتخر و مباهی بجانب دیاربکر باز گردید وچون خبرشکست علاءالدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه آندیار که از وی کینه دیرینه در سینه داشت لشکر بسروی کشید و علاءالدوله درمیدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشتهٔ حیات بسیاری ازقوم ذوالقدر درآن معرکه منقطع گردید وبقیة‌السیف دراطراف آفاق پریشان شده نامراد درخدمت قیصرزاه دیار روم پیش‌گرفت‌وبیشائبه کلفتی وغایله مشقتی گلشن ممالك‌شاهی از خار آزارآن سالك طریق تباهی سمت امنیت پذیرفت وشاه صاحب تائید آن بهار وتابستان درمنتزهات ولایت‌همدان درکمال دولت واقبال اوقات خجسته ساعات بعیش ونشاط مصروف داشت ودرخلال آن احوال امیرنجم‌الدین زرگر منظور نظر کیمیااثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار واختیار برافراشت.

ذکر شمهٔ ازحال امیرنجم‌الدین‌مسعود جیلانی ورسیدن کوکب طالع او بدرجهٔ شرف و کامرانی

برضمیر کیمیا تاثیر مبصران معیار اعتبار وعیار شناسان کارخانهٔ روزگار در حجاب استار مخفی نخواهد بودکه امیرنجم‌الدین مسعود دراوایل‌حال در سلك اشراف واعیان رشت که داخل مملکت جیلانست منتظم بود وبواسطهٔ کمال مهارت درصناعت صیاغت از امثال واقران ممتاز ومستثنی مینمود و درآن ایام که آن گوهرکان الطاف الهی‌یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهجان بسرمیبرد امیر نجم‌الدین مسعود بنابرارادتی که‌نسبت بدودمان‌پیغمبری سیامنتصبان خاندان حیدری ثابت داشت‌نادیده

نقش محبت آن قرة‌العین ولایت را بقلم اخلاص برخاتم دل نگاشت وانگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود وبزبان نیاز مضمون این مقال پیغام فرمود که **شعر** سلام‌علی من شاقنی بوصاله ☆ وان لم افز الالطیف خیاله عشقت وما ابصرت غیرانني ☆ سمعت من الحاکین وصف جماله زبس وصف حسن توبشنیده‌ام ☆ بجان مهر روی توورزیده‌ام چنان‌دردل ودیده جا کردهٔ ☆ که گوئی تورا سالها دیده‌ام وچون آن تحفه وپیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید ونقد اخلاص آنسالك طریق رشدو ورشاد درمعیار ضمیر پادشاه کامکار مانند طلاء مهری تمام عیار نمود بسکهٔ قبول مقرون شده قاصد مشمول انعام واکرام رخصت انصراف یافت وبعدازآنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون ازآن مملکت بخطهٔ اردبیل مراجعت وصیت ظهور دولت و اقبال ابدی‌الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت امیر اسحق بود ودر مذهب تسنن غلو مینمود دانست که امیر نجم‌الدین مسعود به ملت علیه امامیه عمل می‌نماید ونسبت به‌آن قدوهٔ اولاد خیرالبریه در طریق اخلاص و نیازمندی سلوك میفرماید بنا برآن امیر اسحق را برقتل آنجناب اغوا کرد وامیر نجم‌الدین ازینمعنی خبریافته بپای فرارروی بدرگاه پادشاه جم اقتدارآورد ودرآن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته درسلك سایر خدام پایهٔ سریر اعلی انتظام یافت وپرتوآفتاب عنایت‌شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بروجنات احوالش تافت وچون آن‌جناب بصفت‌فراست وکاردانی وسمت کیاست وفضایل نفسانی اتصاف داشت وبحلاوت‌گفتار ومحاسن کردار از امثال واقران ممتاز بود همواره تخم جود واحسان درزمین طوایف انسان میکاشت باندك زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیداکرد ودرخلال احوال‌مذکور بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث‌الاستقلال روی بتمشیت مهمات ملك ومال‌آورد پایهٔ قدر ومنزلتش از تمامی امراء عظام ومقربان بارگاه فلك احتشام درگذشت و درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت پادشاه وافرعنایت آرامگاه اشراف واعیان عراق وفارس وآذربایجان گشت **مثنوی** بلطف پادشاه‌بنده‌پرور ☆ خدیودین پناه عدل گستر پناه‌سروران درگاه اوگشت ☆ فلك‌حیران عزوجاه‌اوگشت وآن امیرصافی‌ضمیر درتدارك اختلالی که در اوایل‌ایام جهانگیری دربعضی ازولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود ودر ترفیه‌حال اصحاب‌فضل‌وکمال کوشیده باناملِ معدلت ابواب مکرمت برگشود **مثنوی** در جود وسخا برخلق بگشاد ☆ نبودش‌کام غیرازدفع بیداد بیمن‌التفات شهریاری ☆ بناء عدل را داداستواری زابر لطف اواطراف عالم ☆ چوگلزار ارم گردید خرم

ذکر تعداد بعضی ازوقایع بغداد و درآمدن آن مملکت بتحت تصرف پادشاه والانژاد

چمن آرای ریاض این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن از رشحات

سحاب قلم این حکایت را بدین سان رقم میزند که بعد ازرفتن نامراد نزد علاءالدوله ذالقدر یکی از امراء شجاعت اثر باریك نام بردارالسلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت واستقلال انداخته بآستان ملك آشیان شاه جهانیان نشتافت بنابر آن در پائیز سنهٔ اربع عشر و تسعمائه که ولایت همدان از فروغ ماهچهٔ رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت رای باریك بین خسرو حشمت آئین متوجه انقیاد باریك شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیك یساول راکه ازجملهٔ بندگان خاص بمزید عقل و کیاست و وقوف بر دقایق مهم سفارت امتیازداشت فرمود که ببغدادرفته باریك را بطاعت خدام سدهٔ سدره منزلت ترغیب نماید وازوخامت عاقبت عصیان بترساند ومصحوب اوتاج وخلعت جهة باریك فرستاد وخلیل بیك متوجه دارالسلام شده چون باریك برقرب وصول اواطلاع یافت جمعی ازمردم نیك خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیك را باعزاز و احترام تمام بدارالسلام در آورده باریك درباغ میرزا پسربداغ باوی ملاقات نمودوبلوازم تعظیم وتبجیل ومایعد من هذا القبیل اقدام فرمود ونسبت بنواب درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت وانقیاد کرد وبپوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز ومباهی گشته جمعی کثیراز مردم خودراتاج پوشانیدودربارهٔ خلیل بیك طریقه انعام واحسان بجای آورده جهة ایستادگان پایهٔ سریراعلی پیشکشهای شاهانه مرتب گردانید وآن اجناس نفیسه وامتعهٔ شریفه را با بواسحق شیره جی که ازجملهٔ اعظم امرایش بود تسلیم نمود واورا مصحوب خلیل یساول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تاکیفیت عجزونیازمندی اورابعرض نواب کامیاب رساند ونشان حکومت بغداد بنامش حاصل گرداند خلیل یساول وابواسحق شیره جی روی باردوی کیهان پوی آورده درهمدان سعادت زمین بوس شاه همدان دریافتند و کیفیت انقیادواطاعت باریك رابوسیلهٔ امراء ملك آرا عرض کردندوتحف وتبرکاتی راکه همراه داشتندبنظرانور درآوردند وبنابرآنکه خاطراشرف اعلی مایل بآن بودکه باریك بار خدمتکاری بردوش گرفته وحلقه فرمان برداری درگوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بچشم التفات درپیشکشهای اوننگریست امانسبت بابواسحق شیره جی اصناف الطاف مبذول داشته اورا فرمود که باریك را بگوی که اگرصحیفهٔ ضمیرخود را بنقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی راآراسته بآستان اقبال آشیان شتابی هرآینه بعواطف بیدریغ ما اختصاص یابی واگرنقد اعتقاد را بغل وغش نفاق مغشوش سازی بیشایبهٔ شبه دردارالضرب سیاست ببوته عقوبت بگدازی وچون ابواسحق شیره جی رخصت انصراف یافته بمجلس باریك رسید آنچه دیده بود وشنیده یك بیك معروض گردانید باریك تاریك دل بحسب ظاهرروزی چند شعار درمتابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذراینده بالاخره خیال قلعه داری کرد وروی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع ومضافات دارالسلام غلهٔ حواله بسیارداشت وآنمقدارجوو گندم ازمردم بستاند که اگر

تا سه سال در آن بلده متحصن میبود آن ذخیره بازوق اوولشگریانش وفا می نمود در آن اثنا از قدوهٔ اولاد خیر البرا یاسید محمد کمونه که آبا عنجد در سلك اعاظم نقباء نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص ودولتخواهی سلوك میفرمود متوهم شده آنجناب را مؤاخذ ومقید ساخت ودر چاهی که بسان حوصله بخلاتنگ ومانند فکر عقلا عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده و باعلای کلمهٔ عصیان پرداخت واز اینجانب فرمانفرمای مشارق ومغارب بعد از اجازت ابواسحق شیره جی عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیك لله را بافوجی از شیران بیشهٔ رزم منغلای سپاه گردانید ومواکب کواکب مراتب نیز متعاقب لله بیك بآهستگی در حرکت آمد وباریك اینخبر شنیده اضطرابش از بیشتر بیشتر گردید وپس از وصول حسین بیك لله بدومنزلی بغداد باریك مصلحت جنك وصلح ندیده در شبی که ابرچون دل دیدهٔ عاشقان شعلهٔ برق میافروخت وباران اشک میریخت و مانند عالم زار مهجوران نالهٔ رعد با نوای گریه می آمیخت تنك بر اسب فرار کشیده از دجله بگذشت ومقرون بانواع تعب بطرف حلب گریخت روز دیگر که یوسف زرین لقاء خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده باوج جاه رسید وانوار طلعت با بهجتش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضاءت بخشید بغدادیان بسر چاهی که محبس سید محمد کمونه بود شتافتند ودو کس پایان رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند وزمام اختیار آن دیار را بقبضهٔ اقتدار آن زبدهٔ اولاد سیدابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر کردند و لله بیك در روز جمعه بچهار باغ ظاهر بغداد رسیده سید محمد در آن روز نخست بمسجد جامع تشریف برد وخطبه را بنام والقاب پادشاه عالیجناب مزین ساخته شرایط کمال اخلاص واطاعت بجا آورد وبعد از اداء نماز خرم و سرفراز به بیرون شهر شتافته با لله بیك نسبت بآنجناب غایت تعظیم واحترام مرعی داشته ابواب الطاف برروی روزگارش بر گشود وچون خبر فتح بغداد از عرضه داشت سید محمد کمونه و حسین بیك لله بعرض نواب کامیاب شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آنولایت را بخلفا بیك مفوض گردانید وآن امیر عدالت نهاد بیشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد گشته در ساعتی سعادت اقتباس بجای خلفاء بنی عباس برمسند حکومت نشست وبتمهید اساس مرحمت وانصاف پرداخته ابواب ظلم واعتساف بربست

گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام ومشرف گشتن بطواف مراقد ائمه کرام سلام الله علیهم الی یوم القیام

دران ایام که دست عنایت مفتح الابواب عزشأنه وعظم سلطانه مقالید فتح دار السلام

بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والانژاد نهاد آنحضرت در بعضی از توابع آن مملکت بنشاط شکار اشتغال مینمود و هر روز بمساعدت بخت فیروز شاه بازهمت بلند درهوای صید ملك پرواز داده بتانی طی مسافت میفرمود ومقارن آن فتح حدود دارالسلام از پرتو ماهچۀ الویۀ ظفرعطیه مانند فضای سپهر ازفروغ چهرۀ ماه ومهر صفت اضائت پذیرفت وخبر قرب وصول موکب گردون اساس بدارالملك خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا واشراف درمصاحبت سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و سوقیه وعوام الناس درغایت انبساط وسرور بنظارۀ موکب پادشاه منصوراز شهر بیرون شتافته ابواب فرح وحضور برروی خود گشودند وچنانچه درآن دیار معهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردندوچون چشم ایشان بر طلعت پادشاه عالیشأن افتادسر آن گاوانرا ازتن جدا کرده درپای بارگیر فلك مسیر صاحب تاج وسر برافکنده مراسم ثنا ودعا بجای آوردند **مثنوی** که ای شاه فلك قدر جوانبخت☆زپایت سربلندی یافته تخت جهان یکسر چو دارالملك بغداد☆زانصافت همیشه باد آباد براه بندگانت خصم مخذول☆بسان گاو قربان باد مقتول ووفور اخلاص وحسن اعتقاد اهالی بغداد درنظر عالی اثر پادشاه والانژاد مستحسن نموده با نامل عواطف بیدریغ ابواب اشفاق برروی امید ایشان بگشاد وبتاریخ بیست وپنجم جمادی الاخری سنه اربع عشر وتسعمائه درچهارباغ میرزا پیربداغ نزول اجلال فرموده تمامی بغدادیان را درظلال عدل واحسان مأوی داد وپایۀ قدر ومنزلت سید محمد را بمزید لطف ومکرمت بلند ساخت واورا باعلی مراتب جاه وجلال رسانیده بزبان عنایت ومرحمت بنواخت آنشب پادشاه عجم وعرب مقرون باصناف عیش وطرب درآن مقام راحت انجام بسر برد وروز دیگر عزم طواف عتبۀ علیه عایره کرده روی بدشت کربلا آورد وبعد ازوصول بدان مشهد عطرسا ومرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید وشاید مرعی داشته روی نیاز بر آن خاك پاك سود وبزبان مناجات عرض حاجات کرده ازروحانیت سیدالشهدا علیه الصلوة والثنا استمداد فرمود ومجاوران آن روضه بهشت نشان را بانعام نذور وصلات موفور خوشدل ومسرور گردانید وازنفایس اجناس زربفت قبرپوشی ترتیب داده برصندوق تربت جنت رتبت پوشانید ارکان واطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را پردههای زرنگار که منقش بودبنقوش بدایع آثار زیب وزینت درافزود ودوازده قندیل طلا هریك چون شعلۀ آفتاب نورافزا برقبۀ عرش فرسا وقف نمود و صحن آن گنبد فیض آئین رااز گلیمهای ابریشمین چون سپهر برین مزین ساخت وساحت آن منزل فردوس قرین را بمژگان اخلاص رفته فرشهای بدیع انداخت دروقت شیلان خوانسالار آن آستان سلطنت آشیان از انواع حلاوا واطعمۀ فراوان آنمقدار حاضر آوردند که تمامی زوار ومجاوران روضۀ بهشت آثار ازآن محظوظ وبهرورشده زلهابخانهابردند ویکشب پادشاه حسینی نسب درسر مرقد جد بزرگوار سلام الله علیه بالعشی والابکار معتکف بوده روزدیگر عنان مراجعت منعطف

ساخت و بحله شتافته از آنجا لواء عزیمت بصوب خطهٔ نجف برافراخت والتجا بآستانهٔ قدس منزلت وعتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیاو پناه اصفیا امام المشارق والمغارب مظهر العجایب ومظهر الغرایب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه من الله المواهب فرموده باقدام نیاز آداب طواف آن روضهٔ عرش مطاف بجای آورد ودر آن حریم واجب الاعزاز که کعبه اهل راز وسجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص برزمین سوده مرادی کـه داشت ازواهب العطیات مسألت کرد **مناجات** بگفت ای تاج بخش پادشاهان✿بسر افسرنه گیتی پناهان برافرازنـده رایات شاهی✿بامـرونهی تو شاهان مباهی زلطف تست ما را سرفرازی✿رعیت پروری مسکین نوازی بامیدت دل غمناك خرسند✿فرحناك ازغـمت جان خردمند زفضل تست چون اقبال جاوید✿زذیلت نیست کوته دست امید خداوندا باین شاه شرفناك✿وصی پادشاه تخت لولاك همایون دوحهٔ باغ امامت✿نضارت بخش گلزار کرامت علی مرتضی سلطان کونین✿بچشم مردمی چون مردم عین که ازعدلم جهان را خرمی ده✿اساس دین بسعیم محکمی ده برارباب حسد فیروزیم بخش✿بملـك سروری بهروزیم بخش چنانم سرفرازی ده بعالم✿که ننشیند بدل گرد ملالم واز امداد روحانیت حضرت شاه ولایت انوار اجابت دعوت بر باطن خجسته میامن آن قدوهٔ دودمان امامت پرتو انداخته سر ازسجده برداشت وسدنهٔ آن سدهٔ سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایـا نوازش فرمود وهمگی همت فیض انتما بر ترفیه حال ایشان گماشت آنگاه بهمراهی بخت آگاه بحله باز گشت از آن مرحله عنان غزو وجهاد بصوب منازل اعراب غزیه که در بریهٔ جهالت سرگردان بودند تافت و بعدازوصول بسروقت آنجماعت بسیاری از ایشان را کشته واموال وجهات را غنیمت گرفته شکار کنان بدار السلام بغداد باز گشت وصیت فتح عراق عرب دراطراف آفاق اشتهار یافته طنطنهٔ حصول آمال وآمانی آن مهر سپهر کشورستانی ازشرفات عرفات آسمانی درگذشت وشاه دین پناه بعدازوصول بدار السلام بشرف طواف روضهٔ عطر بار ومرقد خلد آثار امام همام هادی اعالی واعاظم ابوابراهیم موسی الکاظم وامام کرامت نژاد مرجع اصحاب رشد ورشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه هدایت دثار بود لوازم نیاز بجای آورد ومجاوران آن خجسته مکان را باصناف انعام واحسان خوش دل وشادمان گردانید آنگاه بسامره خـرامید و بسعادت زیارت عتبهٔ کعبه مرتبه قدوهٔ اولاد رسول امی هاشمی امام علی النقی وامام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت وبدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته پرتو انعام واکرامش بروجنـات حال سدنهٔ آن مقام لازم الاحترام تافت وموکب پادشاه عدالت نهاد ازسامره ببغداد باز گشته دراثناء راه بنشاط شکار پرداخت و بعد ازوصول بدار السلام عمارتی را که در آن ایام بموجب فرمودهٔ آنحضرت درفضائیکه نزدیك بدروازهٔ قراقا بوست بنا کرده بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت واز آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلك بنان گشته توجه فرمود وپس ازفراغ از آن امر قصد

شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران پیلتن وهژبران مردافکن بود روان گشت ودر نواحی آن بیشه‌شیری که نور گردون از مهابت آن در صیدگاه فلك‌روز مختفی میبود ازدور نمودار شدو پادشاه شیرشکار که خم کمان ابرویش‌هلال مثال پیوسته بگشادگی چهرهٔ اقبال اشارت میکندوصدای خدنك‌دلستانش همواره نوای وصول بنشانهٔ مقصود درخم‌طاق گردون‌می افکند تنهانزدیك آن ددرفت وازبخت سرمد مدد یافته بیك‌چوبهٔ تیرمرك‌تأثیر آن‌شیردلیررا برخاك هلاك انداخت‌رامی بربرج قوس ازمشاهدهٔ آنجلادت انگشت تعجب بدندان گرفت‌وشیرچرخ‌ازسهم آن‌رمی خائف گشته‌در بیشهٔ‌اختفاخفت‌وشاه‌ظفر پیشه‌از آن بیشه‌ببغدادمراجعت‌فرموده کرت‌دیگر برواج ورونق عتبات‌ائمه معصومین‌سلام‌الله علیهم اجمعین پرداخت و جهة هریك ازآن شش‌عتبهٔ‌کعبه مرتبه نقاره ورواتبه مقرر ساخت‌وفرمود که نجاران هنرمند‌ومهندسان خاتم‌بند از اطراف ممالك محروسه در بغداد جمع آمده‌شش‌صندوق‌منقش‌بنقوش اسلامی وختائی‌درغایت‌تکلف‌وزیبائی‌ترتیب‌دهند وصنادیق قدیم رااز آن مراقد عطرپاش برداشته صندوقهای مجدد رابجایش‌نهندآنگاه خلیفةالخلفا راکه‌تاآن‌غایت‌خادم‌بیك لقب‌داشت مکنی بابوالمنصور وملقب بخلیفةالخلفا گردانید وبتجدید حکومت عراق عرب‌وتمشیت مهام مزارات ائمه کرام راعلیهم‌السلام بوی‌تفویض نمودوآنجناب رابانعام تاج‌زردوزی وخلعت خاص‌واسب تازی بازین زرین وکمرشمشیربند وبارطلا وصراحی وطبقچه‌وپیاله که‌آنها نیز مجسم ازطلابود مفتخر و سرافراز ساخت وماهچهٔ اعلام ظفراعلام باوج‌سپهر فیروزه فام رسانیده صدای‌یورش خوزستان درخم طاق آسمان انداخت .

ذکر اضائت ولایت حویزه‌وشوشترازشعشعه ماهچهٔ رایت پادشاه دین پرور وبیان وصول حاکم‌لرستان‌ملك رستم‌بآستان‌خلافت آشیان‌خسروعدالت شیم

برطباع آفتاب شعاع‌اصحاب فضل وهنرفروغ‌اینمعنی نورگستر خواهد بودکه جماعتی‌ازاعراب جزیره که‌ایشان رامشعشع گویند بالوهیت‌حضرت شاه‌ولایت‌علیه‌السلام والتحیة قایلند وچنان استماع‌افتاده که بعدازمبادرت بعبادتی که معهودآنقوم است‌ایشان را کیفیتی‌طاری‌میشود که درآن حالت مطلقاتیغ وتیر بربدن ایشان تأثیر نمیکندچنانچه قبضهٔ شمشیردرزمین فروبرده وشکم برنوکش نهاده قوت میکنند ولفظ‌علی‌الله برزبان میرانند تاآن شمشیرمانند کمان خم میشود یامیشکنند و دراکثراوقات‌حاکم آنطایفه یکی ازسادات میبود و دراوایل طلوع آفتاب دولت‌شاهی‌ازمطلع تائیدات الهی‌سلطان محسن برایشان حاکم‌بود ودرین ایام که فتح بغدادروی نمود بمسامع جاه‌وجلال‌پیوست که سلطان محسن‌مانند هرموجود وممکن‌بعالم فناشتافته وشعشعهٔ انوار ایالت‌بروجنات

احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که ازفیض عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف مینمایند ورقم نسخ براحکام شریعت غرا کشیده بادیهٔ ضلالت وغوایت می پیمایند بنا برآن دفع شر آنجماعت بیدین برذمهٔ همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود واز دارالسلام بغداداعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در آنزمان دارالملك حکام مشعشع بود توجه فرمود مثنوی روانگشت شاه فلك مرتبه ✿ خدیو جهانگیر جم کوکبه روان دررکابش کهان ومهان ✿جنیبت کشانش ملوك جهان در اثناء راه بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان ملك رستم بسلوك طریق ظلم وستم اقدام مینماید و از توجه سایهٔ علم ظفر شیم استنکاف نموده ابواب فرمان بری بر روی روزگار خود نمیگشاید وفرسان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر نجم الدین مسعود بیرام بیك قرامانی وحسین بیك لله با قرب ده هزار نفرازسپاه رستم اثرجهة دفع شرملك رستم عازم لرستان گشتند وموکب منصور بدستورمتوجه دارالملك مشعشع بوده چون اینخبر بحویزه رسید سلطان فیاض بالشگری که بنوك سنان سندان گذارمغفرمهر ازفرق سپهر ربودندی و به پیکان خدنك خارا شکاف خون ازشریان شیران بیشه مصاف گشودندی ازشهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال بایستاد وپادشاه والانژاد بعد ازوصول بنواحی معسکردشمنان بد اخترمیمنه ومیسره‌را بفروجودامراء صف آراء کشورگشاویمن جلادت غازیان رستم‌توان رزم آزمای آراسته ومستحکم گردانید وانوارتوق خورشید منجوق ازمطلع قلب طالع گشته دراطراف و جوانب مواکب ظفرمناقب ازصفوف شجعان فیروزی مواهب حقیقت آیهٔ (کانهم بنیان مرصوص) بظهورانجامید آنگاه ازهردوطرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بمهمیز ستیزازجای برانگیخته دریکدیگر آویختند وبآبیاری تیغ آتشبارنقش ترحم ازلوح خاطر شسته خاك معرکه را با خون برآمیختند لب شمشیرمانند عشاق مشتاق بتقبیل سرو روی جوانان مشکین موی کام دل حاصل میکرد وپیکان آتش فشان درسینه وپهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد نظم خدنك بلا فتنه انگیزشد✿سنان ستیزنده خونریز شد زخون یلان گشت میدان جنك✿چوبحری که آبش بودلاله رنك درآن ژرف دریای پر خون ناب ✿سرسر کشان گشت همچون حباب ودرآن روزازوقتی که فضای معرکهٔ سپهر بانوار تیغ زرنگارخسروثوابت وسیارسمت اضائت گرفت تا زمانی که اطراف افق ازعکس خون کشتگان گونهٔ لعل ومرجان پذیرفت درآن میدان هولناك ازجانبین لوازم خونریزش وشرایط کشش و کوشش بجای آوردند ودرآخرروز که هنگام غروب شعشعهٔ اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام وحامیان حوزهٔ اسلام بهیأت اجتماعی حسام خون آشام ازنیام انتقام کشیده برارباب ظلم وظلام تاختند وبیمن دولت پادشاه اسلام کمال سعی واجتهاد بتقدیم رسانیده فیاض را با بسیاری ازامراء برخاك هلاك انداختند رباعی دشمن که کند بلشگرشاهی جنك✿ بیشبهه زمین زخون اوبابد رنك روبه نبودحریف سرپنجهٔ شیر✿

نخچیر چه سان زید بمیدان پلنك ودر نماز دیگر آنروز پیکر فتح وظفر در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای (فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین) بمسامع جاه وجلال رسیده بقیة السیف لشکر مشعشع (کانهم حمر مستنفرة فرة من قسوره) پشت ادبار بر معرکهٔ فرار کرده اموال ویراق ایشان غنیمت غازیان گردید وشاه عالم پناه بر تیسیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را یکی از امراء معدلت آئین مفوض ساخت وعزم دزفول فرموده درضمان عنایت کریم عطا بخش علم آفتاب درخش بدانجانب برافراخت بعداز وصول بنواحی آنحصار حاکم آنجا باقدام اطاعت وانقیاد پیش آمده بیشائبه اهمال وامهال مقالید شهر وقلعه تسلیم نواب بارگاه فلك اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف شوشتر نهضت فرمود حاکم شوشتر که در آن زمان در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمانفرمای ربع مسکون خبر یافت دانست که روباه حیله سازرا مقاومت با شیرژیان ازجملهٔ محالات است وپشهٔ حقارت پیشه را توقف در برابر بادصرصر ازقبیل ممتنعات ازجنس زر وگوهر واجناس نفیسه دیگر واسب واشتر واستر آنچه میتوانست جهة پیشکش سرانجام کرد وبارشاد ملهم عقل ازمضیق حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته شرایط انقیاد وبندگی بجای آورد وشوشتر نیز مانند حویزه بحوزه تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده یکی ازامرا بضبط آن مملك تعیین یافت وانوار معدلت ورعیت پروری بروجنات روزگار رعایاء آنجائی تافت اما قضیه امراء ظفر عطیه که متوجه لرستان بودند برینمنوال الفیصل یافت که چون ملك رستم ازقرب وصول ایشان آگاه گشت چارهٔ کار منحصر درفرار دانسته ازسر ملك ومال درگذشت وبا معدودی از ملازمان پناه ببعضی ازجبال حصین برد وامراء نصرت قرین بحدود آنکوه رفته در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایهٔ سریر اعلی بدو رسید مراجعت نمود ودرظاهر قلعه سلاسل شرف ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده لب باداء دعا وثنا گشود وبیرام بیك ولله بیك بعد ازمعاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر درباب ختم مادهٔ فساد رستم سعی فرمودند وهمدران ایام مهم او بغایت عجز واضطرار انجامید واعتماد بر کمال کرم پادشاه فلك اقتدار کرده قاصدی نزد امراء عالیشان فرستاده امان طلبید وایشان ایلچی اورا نوازش نموده مراسم عهدوپیمان درمیان آورده رخصت انصراف ارزانی داشتند آنگاه ملك رستم میان خوف ورجا بخدمت امرا شتافت وایشان مقضی المرام طبل مراجعت کوفته هنوز اردوی همایون درحدود شوشتر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند ورستم را بپایهٔ سریر سپهر اشتباه رسانیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت عجز ونیاز رستم را مشاهده فرمود ازوفور مرحمت جبلی برحال موفور الاختلالش ببخشود واورا بانعام تاج عالم خراج وخلعت خاص اختصاص داده محاسنش رابلآلی آبدار ودرشاهوار ترصیع نمود وملك رستم مدتی بآن عتبات ملازمت سده سدره مرتبت میکرد آنگاه بتفویض ایالت

ولایت لرستان سرفراز گشته روی بوطن مالوف آورد

ذکر نهضت رایت نصرت طراز کرت ثانی به مملکت شیراز و وقوع بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه بی انباز

شاه عالی گهر از مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنا بـر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند خوشخرام بصوب مملکت فارس تافت وچون حدود قصبهٔ دارالجرد مضرب عساکر بهرام انتقام گشت و نزد خدام خسرو گردون غلام بوضوح پیوست کـه درجبال آنولایت بز کوهی که فادزهر حیوانی ازوحاصل میشود بسیاراست عزم صید وشکاراز ضمیر فیض آثار سر برزدوجنود ظفر شعار براطراف آن جبال و تلال محیط گشته چندشبانه روز جانوران شکاری راندند و در قمورقا آن مقدار وحوش وسباع جمع آمد که نطاق نطق از احاطهٔ کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه تاخته بزخم تیغ تیزچندان بز کوهی و نخچیر برخاک هلاک افکند که شرح آن بتقریر و تحریر تفسیر پذیر نیست وچون طبع اشرف اعلی را از تیر انداختن وتیغ راندن ملالت روی نمود امـرا و نوئینان وخواص ومقربان بآن امر پرداختند ودرآخر کار تمامی افراد اجناد ولشگریان درقمورقا تـاخته سایر آن جـانوران را غرقه بخون ساختند و ماهچهٔ اعلام هدایت اعلام ازدارالجرد بصوب مقصد حرکت فرمود مقلون آنحال اخی بیك که درخلال احوال مذکوره برسم رسالت نزدوالی هرموز وامیر علاءالملك حاکم لاررفته بودباز آمد وخبراطاعت ایشانرا بمسامع ایستادگان پایهٔ سریر اعلی رسانید و نفایس اجناس وتبرکات بیقیاس راکه پیشکش فـرستاده بودند برطبق عرض نهاد و بشرف قبول اقتران یافت و پادشاه دوست نواز خرم وسرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت وکامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید ودرفصل بهار نیز درمنتزهات آنولایت بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت آنگاه عنان بارگیر عالم نورد بجانب قصر زرد منعطف گردانید ازجملهٔ وقایع لیل و نهار که در آن زمستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیریاراحمد اصفهانی که درسلك اشراف طبقات انسانی انتظام داشت درشیراز بیمن اهتمـام امیرنجم الدین مسعود منظور نظر تـربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شدواز روی وقوف کاردانی درسرانجام امورصاحب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه قاضی محمدکاشانی که بعالی منصب صدارت معزز بود وازغایت تقرب ونیابت دراکثر مهمات سرکار سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش ازاوج اقبال روی بحضیض وبال نهاد و بخار غرور و پنـدار بکاخ دمـاغ راه داده نسبت بامیرنجم الدین ابواب مخالفت بازگشاد ودرغیبت آنجناب درروزی که پـادشاه گیتی فروز دربزم نشاط وکامرانی نشسته بودواز دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب

ارغوانی تجرع مینمود معروض داشت که امیر نجم الدین مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی تصرف دارد اگر او را به بنده سپارند با ندك زمانی آن مال بسیار را بخزانهٔ عامره میرسانم و غایت کفایت وکاردانی درسرانجام مهام سلطانی ظاهر میگردانم پادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت بآن سخن التفات نکرد وهمدران ایام کیفیت حال را بامیر نجم الدین درمیان نهاده قاضی محمد را بدو سپرد وامیر نجم الدین اورا مصادره ومؤاخده نمود درآن اثنا آن مقدار قبایح افعال وفضایح اعمال ازوی ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شد وکار از شفاعت امراء وارکان دولت درگذشت وبعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت بامیر شریف الدین علی که ازجملهٔ احفاد امجاد اعلم افراد انسانی سید شریف الدین علی ـ الجرجانی بود ودر اکتساب فضایل نفسانی متبع جد امجد خود مینمود تفویض یافت وآن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت ازروی استحقاق درآن منصب بلندمرتبت دخل کرده پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار برصفحات روزگارش تافت .

ذکر نهضت رایت نصرت آیت ازولایت فارس بجانب عراق وآذربایجان وانتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت معبود منان

چون پادشاه فلك اقتدار چندروز درنواحی قصر زرد بامر صید وشکار پرداخت وآن فضای خضرت افزا را ازخون آهو ونخچیر سرخ ساخت عزیمت خطهٔ اصفهان فرمود و بعد ازوصول بمقصد میدان آن بلدهٔ جنت نشان درنظر همت آنحضرت تنك نموده بگشاده ساختن آن فرمان دادو فرمانبران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان راما نند عرصهٔ امید وسیع گردانیدند وپادشاه عالیجاه یکدو هفته آنجا باسب تاختن وتیر برقبق انداختن پرداخت وازاصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان درصیدوشکار وگشت دشت ومرغزار بپایان رسانید ودرفصل پائیز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید واردوی ظفر ـ نشان ازآنجا متوجه دارالملك آذربایجان گشته ساکنان آن بلده ازغایت فرح وسرور بآئین بستن شهر پرداختند ودرکمال نشاط وانبساط لوازم نیازونثار بجای آورده مراسم اخلاص ودولتخواهی ظاهر ساختند وحضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند درآن بلده بعیش وطرب اوقات گذرانید آنگاه بجانب خوی توجه فرمود ودراثناء راه مزاج باابتهاج امیر نجم الدین زرگر ازنهج اعتدال بمنهج اعتلال انتقال نمودوالتهاب آتش تب اسباب حیات جناب وکالت مآب رادر بوتهٔ مرض بگداخت واشتداد حرارت سوء ـ المزاج قوی محرکه راضعیف ساخته آنجناب را ازپای درانداخت تلطیف غذا واستعمال دوا اصلا فایده نداد وآن امیر فاضل نصفت نهاد پس ازوصول بباغ خوبانه که بخمنه اشتهار یافته ودرهشت فرسخی تبریز است روی بجنة المأوی نهاد پادشاه والانژاد راازمفارقت

آن خدمتکار اخلاص آثار حزن وملال بسیار روی نمود وروح شریفش را بختمات کلام و اطعام فقرا وایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود وبعد ازانقضاء ایام تعزیت آنخسروصافی طویت امیر یاراحمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید ونجم الدین ثانی لقب داده رایت اعتبار و اختیارش را بفرق فرقدین رسانید تمامی امرا و وزرا وارکان دولت رابمتابعتش مامورساخت وسرانجام امورملکی ومالی را برأی صوابنمایش بازگذاشته اورا بزبان لطف وعنایت بیغایت بنواخت ونجم بیك ثانی نیز امیری صایب تدبیر بلند همت بود ودرایام اقتداربا صغارو کبارروزگار برنهج عدالت سلوك نمود بعد از آن پادشاه سلیمان مکان ازخمنه الویهٔ ظفرعطیه بجانب خوی برافراشت وتاوقت یورش شروان درمواضع نزه آنولایت اقـامت داشت ودرآن اوقات میرزا بیك علائی که از سایروزراء نواب آستان کشورگشا بعلوقدرو وفوراختیارممتازو مستثنی بود ببعضی ازجرایم متهم گشته وسعایت امیر نجم‌الدین ثانی مدد علت شده عالم فانی را بدرود نمود

گفتار در بیان توجه موکب ظفر نشان بولایت شروان کرت ثانی ومراجعت کردن بعد ازحصول آمال وآمانی

درمبادی فصل دی واوایل زمستان وخنکیهای دی که عارض خوبان گلروی ورخسار بنفشه مویان فرشته‌خوی نیلوفری گردیدوجمشیدخورشید بزمستان‌خانه‌جدی شتافته سنجاب سحاب بردوش کشید **نظم** گلگونهٔ عارض بتان شد ✿ ازباد خنك بنفشه مانند خورشید زبیم اشکردی✿جوشن زسحاب دربرافکند پادشاه صاحب‌تائید شنید که شیخشاه کرت‌دیگر در شروان‌رایت طغیان‌برافراشته وباستظهارقلاع متین واعتماد سپاه‌جلادت‌آئین‌نقش‌سلطنت واستقلال براوح‌خاطر نگاشته‌درادا، باج‌وخراج تغافل‌واهمال‌مینمایدوابواب‌تعظیم واحترام برروی‌ایلچیان‌آستان سپهراحتشام‌نمیگشاید **نظم** برافراخته رایت سروری✿نموده‌خیال جهان‌داوری بخدام‌خاقان‌باتخت‌وتاج✿نکرده‌زنخوت‌اداء خراج بناءعلی‌هذاپادشاه‌مظفر لواءعزم جزم فرمود که نوبت‌دیگر رایت‌هدایت‌آیت‌بجانب‌شروان‌برافرازدوآنولایت‌را درحیزتسخیر کشیده چنانچه باید وشاید بتأدیب شیخشاه پردازد باوجود شدت بـرودت هوا وهجوم جنودبرف وسرما دراواسط سنهٔخمس عشروتسعمائه لواء‌کشورگشا بـدان طرف درحرکت آمد وفوجی ازامرا بموجب فرمان اشرف‌اعلی پیشتر بمعبرجواد شتافته جهة عبورموکب منصوراز کشتی جسر بستند وچون‌پادشاه عالیجاه قطع‌منازل ومراحل کرده بکنارآب رسید وازآن پل‌گذشته آوازهٔ وصول سپاه بحرجوش رعدخروش در بلاد شروان منتشرگردید شیخشاه ازمقاتلهٔ خسرودین‌پناه اجتناب واجب‌دانسته درقلعـهٔ بیغرد تحصن نمودونواب کامیاب شاهی‌ازینمعنی وقـوف یافته بعضی‌ازارکان دولـت را

بجانب‌شماخی فرستادند تا آنولایت راضبط نمایند وآنحضرت بنفس‌همایون متوجه باکو گشته کوتوال آنحصار بقدم اطاعت وانقیاد موکب‌ظفرشعاررا استقبال کرد وباصناف الطاف اختصاص یافته‌مقالید شهروقلعه بخدام‌آستان سدره مقام سپرد وپادشاه‌کامران ازباکو بشابران رفته‌حاکم آنولایت‌درسلوك طریق‌خدمتکاری اقتدا بشیوهٔستودهٔ کوتوال باکو نمود وبغایت عنایت شاهی سرافرازشده پایهٔ قدرومنزلتش درافزود وبرین‌قیاس اکثرحکام قلاع وبلادشروان بدرگاه سپهراساس رسیده درسلك سایرخدام عالی‌مقام منتظم‌گردیدند ومنظور انظارمراحم والطاف‌گشته فرق‌افتخار ومباهات باوج‌سموات رسانیدنداما کوتوالان قلعه دربند یاراحمد آقا ومحمد بیك پشت پندار بحصانت‌آن حصار استوار نهاده باآنکه خود بملازمت نیامدند پیشکش نیز نفرستادند وپادشاه کامران دربند فتح‌آنقلعهٔ بلند شده عنان‌یکران بدانصوب انعطاف داد وپس‌از وصول بمقصد اطراف وجوانب آنحصن حصین راکه بروایتی از آثار اسکندراست برامراء حشمت آئین وغازیان ظفرقرین قسمت‌نمود وهرکس بمورچل خود فرود آمده صدای کورکه ونفیر باوج کرهٔاثیر رسید وخروش سورن وناى زرین‌بنیان حصارسپهر دوار را متزلزل‌گردانید مع‌ذلك مخالفان خیره‌سر درمقام مدافعت‌پای ثبات فشرده دست بانداختن تیروسنك بردند وغازیان عظام نیزعقاب‌سهام خون‌آشام بقصدصید مرغ روح مخالفان ازآشیانه‌کمان پروازداده آنچه‌کمال جلادت بودبجای‌آوردند اما چون‌آنقلعه درمتانت‌بمثابه‌ایست که‌دایرهٔسور کوه‌مثالش‌با منطقة البروج دست تعصب درکمر دارد وکنگره فصیل بیمدیلش‌رفعت‌قلعه‌سپهرمستدیررا بپیش‌چشم‌در نمی‌آردساکنانش دروقت جمع‌ذخیره‌دانه‌ازسنبله فلك‌توانند چیدوقاطباش بهنگام‌احتیاج گوشت‌حمل‌رادرتاب‌آفتاب کباب‌توانندگردانید **نظم** کنگر اوهست زبان‌جمله‌تن ☼ آمده‌باماه‌سمادرسخن‌خندقش ازعمق بجائی‌رسید☼ کزته‌آن گاو زمین‌شدپدید فتح‌آنحصاراستوار بمجرد استعمال‌آلات جنك‌وپیکارتیسیر نپذیرفت‌وپادشاه‌صایب‌تدبیر درحل‌آنعقده‌تأمل‌نموده نقبچیان آهنین‌چنك رافرمود که‌بحفرنقب‌اشتغال‌نمایندوآنجماعت‌آغازکارکرده درعرض پنجروز دوازده‌نقب ببروج‌قلعه‌دربند رسانیدندیاراحمدومحمدبیك‌وسایراهالی‌حصارچون‌حال‌برابنمنوال‌دیدند ودانستندکه هرچنددرحراست‌آن موضع سعی نمایند بموجب کلمه کریمهٔ (ما یفتح‌الله‌للناس من‌رحمة‌فلاممسك لها) بالاخره شاه‌ظفرقرین‌بر آن حصن‌حصین استیلاخواهدیافت لاجرم بدست عجزونیازدرذیل‌عاطفت‌خسروانه‌آویخته زبان‌بطلب امان‌گشودند وروی تضرع و تخشع بدرگاه‌عالمپناه‌آورده ازلطف‌شامل‌پادشاه‌عادل‌التماس‌عفونمودندودرپای‌مرحمت آنحضرت درتموج آمده‌صحایف‌جرایم آن‌زمره‌راازنقوش‌زلات‌پاك‌ساخت‌وهمه‌را مشمول رعایت بیغایت‌گردانیده‌قلاده‌حکمت‌دربند رادرگردن منصور بیك انداخت وایالت سایر مواضع شروان به‌لله بیك تفویض نموده حکم همایون شرف نفاذ یافت‌که نعش معطر سلطان‌الاولیا وبرهان‌الاتقیا شاه‌حیدر راکه تاآن غایت دردیار بترسران مدفون بود

بمحروسهٔ اردبیل نقل کنند وزمرهٔ از خواص بارگاه سلاطین پناه درسنهٔ مذکوره متعهد آن خدمت شده جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضاء بیست ودوسال از قبر بیرون آوردند ودرمحفهٔ محفوف برحمت حی لایموت نهاده بمقبره منوره آباء عظامش بردند و حال آن که باوجود امتداد زمان اعضای روح افزایش ازهم نریخته بود ورنگ بشرهٔ مبارکش درغایت لطافت و نضارت مینمودوچون خاطرهمایون پادشاه ربع مسکون ازفتح شروان و نقل نعش مقرون برحمت وغفران فراغت یافت همدران زمستان عزم مراجعت جزم فرمودو ازمعبرجواد گذشته عنان جوادتازی نژاد بصوب قراباغ اران تافت وبقیهٔ ایام شتادرآن موضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار ومبادی اهتزاز ریاحین وازهارخورشید مثال متوجه بیت الشرف خویش گشت متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفرشعار شاه فلك اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده تمامی دکان وبازار را آذین بستند وچنگ عیش وطرب ساز نموده بیمن مقدم مکرم فرمانفرمای عالم دربزم نشاط وخرمی نشستند و آنحضرت بسط بساط عشرت پرداخته روزی چند درآن بلده بدولت واقبال بگذرانید آنگاه به ییلاق بیرون آمده درمرغزاری بهشت آثار منزل گزید ودرآن بهارپادشاه فلك پادشاه فلك اقتدار بقاعدهٔ استمرار درآن امکنه ومنازل گاهی دربزم خرمی نشسته بکام دل از دست ساقیان ماه سیماساغرصهبادرمیکشیدواحیانا بر تخت عدالت ورعیت پروری برآمده مهمات رعایا وعجزه را بکفایت مقرون میگردانید ودر موسم تابستان که اثمار باغو بستان بمرتبهٔ کمال ترقی نمود و حرارت هوا چون دولت شاه مظفرلوا زمان زمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده جهة مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکرها فرمان داد وبعد ازطی منازل درالنك خرقان نزول اجلال فرمود و روزی چند توقف اتفاق افتاد.

آغازداستان فتح خراسان فرازندگان اعلام نکته‌دانی وبرازندگان اورنگ سخن‌رانی بر ین دقیقه عارف وازین قضیه واقف خواهندبود که دولت ابدی‌الاتصال شاه ستوده خصال راخاصیتی است که هرصاحب توفیقی که ازسرصدق نیت وصفای طویت روی اخلاص ونیاز بساحت آستان اقبال‌طرازآورد از پرتوآفتاب عنایت ملك بی انباز نهال آمالش سایه‌گستر گشته غنچهٔ تمنایش درچمن‌مراد بنسیم سرافرازی شکفتن گیرد و هر وافرشوکتی که بکثرت اسباب حشمت مغرورشد رقبهٔ عبودیت درحلقهٔ مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت درنیارد باندك زمانی دوحهٔ عظمتش ازصرصرادبار انقلاع یافته ریاض مکنتش صفت وادی غیرذی زرع پذیرد نظیر فقرهٔ اخیر ازین تحریرصورت‌حال محمد خان شیبانی است که بعد ازفتح بلاد خراسان بسعت‌مملکت وبسطت ولایت ووفور خیل وحشم افزونی سپاه وخدم وکثرت آلات جنگ وجدال وبسیاری موجبات سلطنت

واستقلال مغرور گشته نسبت بنواب سدهٔ سدره منزلت درطریق فرمان‌برداری واطاعت سلوك ننمود وتیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای رنك تکبر ونخوت‌اورا ازآئینهٔ‌زمانه بصیقل تائید ایزدی بزدود مفصل این مجمل آنکه چون محمد خان از اقصی ترکستان‌تا حدود سمنان بحیز تصرف وتسخیر درآورد واولاد امجادخاقان منصور میرزا سلطان حسین را ازبلاد خراسان‌متفرق‌گردانیده رایت استقلال مرتفع کرد صورت غرور وپندار ونقش استبداد واستکبار برلوح ضمیر وصحیفه خاطرمرتسم ومنقش ساخته بانواب‌کامیاب شاهی‌طریق اخلاص ودولتخواهی سلوك‌نداشت بلکه اظهار خلاف وعناد کرده مقابله و مقاتلهٔ پادشاه غضنفر نهاد را سهل‌وآسان‌پنداشت‌ازاین‌معنی‌غافل‌که بازهرچند بلند پرواز باشد با همای همایون‌فرسدرةالمنتهی‌بال‌مساوات نتواند‌گشود وشنقارا گرچه سریع شکار بود باسیمرغ قاف ولایت عرصهٔ معارضه نتواند پیمود وشاه سکندر جاه بعد از اطلاع بر اطوار عداوت‌آثار محمدخان دوسه نوبت قاصدان سخندان مثل فضایل‌مآب ارشد شیخ محی‌الدین احمدکه درمیان طوایف انسانی‌مشهوراست بشیخزاده لاهجانی وجناب شریعت مآب‌فضیلت‌پناه قاضی‌ضیاءالدین نورالله را نزدآن خاقان عالیجاه‌فرستاد واورا بسلوك طریق رشد ورشاد ولزوم‌طریقهٔ اطاعت وانقیاد دعوت نموده وازارتکاب امور نالایق‌که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است منع‌فرمود اماآنسخنان اصلا موثر نیفتاد ومحمد خان بوفور جنود اوزبك مغرور بوده قدم در وادی فرمان برداری ننهاد بلکه درآن اوقات که‌شیخ محی‌الدین احمد لاهجانی‌ازنزد استادگان پایهٔ سریر عظمت‌وجهانبانی برسم‌رسالت‌آمده بودوامیر کمال‌الدین‌حسین ابیوردی را متوجه‌درگاه عالم پناه‌گردانیده درمکتوبی که مصحوب اوارسال‌داشت در قلم‌آوردکه چون عزم گذاردن حج‌اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق وآذربایجان‌نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایندکه منزل ملاقات‌کجا خواهدبود ومنشیان‌آستان‌ملایك‌آشیان درجواب این سخنان بوی نوشتندکه ما نیز عزم جزم کرده‌ایم که جهت طواف روضهٔ رضویهٔ‌علی را قدها تحف‌السلام والتحیة‌بدانصوب توجه فرمائیم لایق‌آنکه دراستقبال مواکب دولت واقبال طریق استعجال مسلوك دارند تا مراسم دوست نوازی ولوازم دشمن گدازی بدیشان نمائیم و محمدخان ازینجواب دربحر اضطراب افتاده درآن زمستان‌که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشگری از راه بیابان بحدود کرمان روان‌گردانید تابعضی ازآنولایت‌را غارت‌کردند و نسبت برعایا و بیچارگان لوازم حیف وتعدی بجای آوردند بنابرین مقدمه دراواسطرجب‌سنهٔ‌ست‌عشر وتسعمائه که‌لوای‌کشورگشای سایهٔ وصول برالنك خرقان افکند وبموجب فرمان واجب الاذعان امرا وحکام عراقین وفارس وکرمان وکردستان ولرستان واران و آذربایجان با سپاه فراوان دراردوی نصرت‌نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان ودفع ظلم‌وجود محمد خان جزم نمود و جهت استمالت امرا و نوئینان در منزل سلطان بلاغی بترتیب

طوی عظیم فرمان فرمود و استادگان پایهٔ سریراعلی حسب‌الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب‌جشن وسور وموجبات عیش وحضور آنمقدار که سزاوار صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت توانند بود سرانجام کردند ودرتکلف وتزئین مجلس بهشت آئین چنانچه باید وشاید لوازم سعی واهتمام بجای آوردند ودرصباحی که خسروثوابت و سیار بزم نضارت‌آثار فلك دوار راباانوارطلعت‌همایون زیب وزینت بخشید ونقود نا معدود نجوم را نثار نموده اهالی روزگار را از وفورعطایای بی‌انتهامحظوظ وبهرورگردانیدشاه صایب تائید تخت ابهت وکامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای بروج‌آسمانی ساخت وامرا وحکام وسران سپاه نصرت انجام را بار داده درباب یورش خراسان ومحاربهٔ محمد خان‌شیبانی‌قرعهٔ مشورت درمیان انداخت آنجماعت متفق‌اللفظ والمعنی آنسفر مقرون‌بفتح وظفر رامستصوب‌شمردند وشرایط دعا وثنا بتقدیم رسانیده مضمون این‌مقال برزبان‌آوردند **مثنوی** که‌ای‌شاه‌دین‌پرور سرفراز ✡خدیو جهان‌گیر کهتر نواز قضاباد بر طبق رایت مدام ✡ ظلال عنایات تو مستدام فضای فلك تختگاه تو باد✡ گرام ملك درسپاه توباد بغیر از توای شاه فیروزبخت ✡ کسی نیست‌شایستهٔ تاج‌وتخت چه جای خراسان تمام جهان ✡ طفیل قدومت بودبیگمان ترا ایجهان دارجم‌اقتدار✡ همه بندگانیم طاعت‌گذار برانیم یکسر که هنگام جنك ✡ شود دشمنت‌گربسان‌پلنك بسرپنجه چون‌شیرزوزآوریم ✡ چوروباه اورازهم بردریم جزاین‌نیست‌مارامراددگر ✡ که بازیم درخدمتت جان‌وسر وهریك ازامرا وارکان‌دولت بقدرمکنت واستطاعت‌لوازم نثار وپیشکش بجای آورده جواهراخلاص ونیازبرطبق عرض‌نهادند وکلاء پایهٔ سریر اعلی بموجب اشارت علیه تمامی حکام ونوئینان وسران سپاه‌را درموضع مناسب‌نشانده صلای عشرت وعیش دردادند اقداح رحیق عقیق وش چون جام زرین‌آفتاب دربزم‌فلك آغازگردش کرده جامهـای شراب رقیق بیغش بسان ساغرسیمین هلال درمحفل ثوابت وسیاررسم دوران‌بجای‌آورد **نظم** ببزم خسروعالی مآثر ✡ شراب روح‌پرور گشت‌دایر ز جام کام‌بخش خسروانی ✡ جهان‌کهنه رانوشد جوانی نوای نی صلای عیش درداد✡ لب ساقی زکام دل خبر داد سرود دلگشای بزم شاهی ✡ برقص‌آورد ازمه‌تا بماهی وبعد ازکشیدن اطعمـهٔ فراوان وفراهم‌آودن سفره ودستارخوان دست درربار ودل‌دریا آثارپادشاه صاحب اقتدارآغازبخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلك احتشام ازاسبان زرین زین مرصع لجام وشمشیرهای مذهب مصری نیام وکمرهای مزین بدرو گهر وتاجهای زردوزی دولت‌اثرو دگلهای‌مخمل فرنك وقباهای دیبای رنگارنك و ونقود نامعدود وجواهر زواهرآنچه بتحویل تحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند ومجموع‌آن نفایس اجناس واموال بیحد و قیاس رابرحاضران‌قسمت نموده سر افتخارومباهات‌آن زمرهٔ حق شناس را باوج سموات برافراختند ووفـور انعام احسان آن پادشاه عالیشان درآن بزم بهشت‌نشان بجائی رسید که یکی‌ازاعاظم مستوفیان بعد

ازتحقیق وتفتیش آنچه بخشیده شده بودمبلغ بیست‌وسه‌هزارتومان تبریزی جمع گردانید حقا که اگرابر نیسان را شعور بودی از بسیاری بذل‌وجود این مهرسپهروجودخوی‌خجلت برجبین آورده ترك دررفشانی نکردی واگرکان بدخشان این بخشش خسروسکندرمنش را معلوم نمودی ازغایت رشك بجای‌لعل خــون دردلش گرمبسته دیگرخود را جــواد نشمردی بیت گردل ودست بحروکان باشد ✿ دل‌ودست خدایگان باشد وچــون جمشید خورشید ازاستشمام روایح راح گلفام آن‌بزم فرح انجام سرگران گشته در نهــانخانۀ مغرب میل استراحت‌نمود هریك ازمجلسیان ازجام التفات شاهی‌سرمست وساغر عنایات پادشاهی دردست افسرنشاط وخرمی برسروخلعت افتخار ودوست‌کامی دربر نقد مرادات درآستین‌ومرکب‌سعادت درزیرزین‌بجانب منزل‌خود توجه نمود وشاه‌عالیجاه نیز بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب استراحت فرمود (والحمدلله الملك‌المعبود والصلــوة والسلام‌علی ناصب‌لواء الحمدوصاحب‌مقام‌المحمود) .

ذکر نهضت عساکرنصرت یزك بنیت محاربه فرمانفرمای اوزبك

علی‌الصباح که خسرو خیود انجــم بعزم‌تسخیرممالك چرخ‌چهارم اعــلام زرنگار اضائت آثاربرافراخت وبرنقره خنك‌تیزرفتار برآمده دفع حشرظلام شب‌را پیش نهاد همت عالــی نهمت‌ساخت ازدرگاه سپهراشتباه پادشاه دین‌پناه آوازطبل کــوچ بلندشد وصدای نای‌زرین زلزله درزمان وزمین افکند سپاه‌ظفر قرین بیونان‌کوه کوهان‌صحرا نورد رادرزیر بار کشیدندواسبان‌تازی نژادگردون گرد را بزینهای زرین‌وسیمین‌مزین گردانیده سوارگردیدند وشاه صاحب تائیدپای مبارك‌دررکاب ظفرانتساب آورده بــر اسبی مانندودولت ابدپیوند قوی‌وبسان بخت‌ارجمند جوان سوارگشت ومواکب‌کواکب مراتب ازاطراف وجوانب‌درحرکت آمده‌غبــار سم ستوران ونعــرۀ روارو سواران از ایوان‌کیوان درگذشت نظم بتائیدحق نقدشاه نجف ✿ گرامی در درج عزوشرف بر آمد بشبدیزدلدل مسیر ✿ چوخوربرفراز سپهراثیر روا نگشت باخیل نصرت پنــاه ✿ شتابان بگردش سران سپاه سعادت مساعدظفر رهبرش ✿ فضای زمین تنك برلشگرش شده‌همرهش ازملایك خیول ✿ چوروح‌الامین دررکاب رسول وپادشاه‌ظفر عطیه ازراه سلطــانیه طی مسافت نموده بخطۀ ری شتافت وآنجا نیز توقف نکرده عنان یکران بصوب ولایت دامغان تافت‌داروغه آن‌بلده احمد سلطان‌که داماد‌محمدخان شیبانی بــود چون ازقرب‌وصول جنودنصرت ورود واقف‌گشت روی بوادی فرارآورده ازسرملك و مال درگذشت وبرین‌قیاس خواجه‌احمد قنقرات‌که دراستراباد حاکم بودسلوك طــریق گریزاختیارکرده ازدهانه رزده‌خاك بطرف‌یازر و درون رفت وازآنجا بجانب‌خوارزم

توجه نمود وارباب وکلانتران جرجان مثل سید رفیع وبابا نوذر وغیرهما با پیشکش فراوان باستقبال رایت ظفر مآل شتافته دربسطام بعز بساطبوس خسرو گردون احتشام سرافراز گشتند ومشمول عنایت واحسان شده بمنازل خویش بازگشتند ودرآنوقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر تبکچی درکبود جامه بود وچون خبر وصول چتر زراندود راشنود مانند فتح وظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته درخطه جاجرم شرف ملازمت خدام سدهٔ سدره حشمت دریافت وآنقدوهٔ خاندان امامت وکرامت بنام نامی آنجناب تفال فرمود انوار الطاف بروجنات روزگار خواجهٔ ستوده اوصاف تافت در حدود اسفراین قامت قابلیتش بخلع فاخره زیب وزینت پذیرفت ومنصب عالی مراتب وزارت خاصهٔ همایون بوی تعلق گرفت وباآنکه تاآنغایت هیچیك ازوزرا رخصت مهرزدن نیافته بودند حکم شاهی ازمکمن عنایت نامتناهی شرف صدوریافت که تمامی فرامین مطاعه را من بعد بمهر شریف آنسالك طریق دولتخواهی رسانندو آنجناب را من حیث الاستقلال والانفراد متصدی امر صاحب دیوانی دانسته دیگری را باوی شریك وسهیم ندانند وجناب سلطانی بفیض فضل یزدانی برمسند اختیار واعتبار نشسته ازسروقوف وکاردانی درآن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی ورعایت حال سالکان مسالك مسلمانی شرایط سعی واهتمام بجای آوردواز آنجانب محمدخان شیبانی که درآن اوان از یورش هزاره بادلی صدپاره بازگشته درباغ جهان آرا مقیم بود چون ازانهاء احمدسلطان خبر توجه موکب نصرت نشان راشنود باآنکه پیوسته زبان بلاف وگزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بحدود عراق و آذربایجان خواهم کشید وبعد ازتسخیر آن ممالك عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آنمقدار خوف و رعب برضمیرش استیلا یافت که پیش ازآنکه مقدمهٔ سپاه دشمن سوز مملکت خراسان در آید دراواخر رجب سنهٔ ست عشروتسعمائه درروزیکه قمردرطریقهٔ محترقه بود خاك نبیا موسی برفرق دولت خود بیخته ازهراة بمرو گریخت ودران بلده تحصن نموده امثله در باب طلب جنود اوزبك نزد سلاطین ماوراءالنهر فرستاد وبعد ازفرار محمدخان جان وفا میرزا که ازقبل اوحاکم دارالسلطنه مملکت خراسان بود اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت وازطایفهٔ اوزبك ومردم ماوراءالنهر غیرخواجه خرد دیوان متعینی درهراة نماند وخواجهٔ مشارالیه بمرافقت امیرسلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان که نزد جان وفامیرزا بغایت معتبر بود درقلعهٔ اختیارالدین تحصن نمود و این اخباردر نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق برکمال عنایت ملك ملك بخش عظم سلطانه ازپیشتر بیشتر شد وداروغگان جهة ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده بنفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدسه گشت وبعد ازوصول بدان مقام ازسراخلاص ونیاز تمام احرام طواف روضهٔ عرش مطاف امام الانس والجن خلاصهٔ هرموجود وممکن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والثنا بسته باحسن

وجهی شرایط زیارت بجای آورد و بتقبیل آن عتبهٔ کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد **مثنوی** شه روشن ضمیر پاك باطن ☆ پس از طوف امام الانس و الجن ☆ زبان بگشاد از بهر مناجات ☆ بگفت ای کام بخش اهل حاجات ☆ بسر افسر نه شاهان عالم ☆ بود شاهنشهی بر تو مسلم ☆ تو بخشی سرفرازی سروران را ☆ بلطف خویش بنوازی سرانرا خداوندا بحق آل حیدر ☆ خصوصاً این امام شرع پرور هدایت بخش ارباب جرایم ☆ گرامی دوحهٔ گلزار کاظم که بر اعداء دین فیروز بسم ده ☆ ☆ بملك سروری بهروزیم ده بتیغم زنك ظلم ازدهر بزدای ☆ بعدلم جمله عالم رابیارای و پادشاه کشور گشا بعد از فراغت از مراسم مناجات و زیارت سادات و نقباو سدنهٔ آن سدهٔ سدره انتما رابصنوف صلات و انعامات مفتخر ومباهی ساخت و نذور و صدقات بمستحقان رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت وچون هوای آنولایت ازغبارموکب سالکان طریق هدایت عبیر بیز گشت بنابر آنکه داروغهٔ آنجا گریخته بود رعایا طریقه خدمتکاری وفرمان برداری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفر پناه امان یافته شعار مذهب علیه امامیه اظهار کردند و پادشاه مظفر لوا از سرخس دانه محمد بیك را بافوجی از لشگر کشور گشا برسم منقلا بجانب مرو فرستاد ودر وقتی که اورا اجازت میداد برطبق کلمهٔ همایون (ارباب الدول ملهمون) بر ضمیر فیض تاثیر فرمان ربع مسکون فروغ این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد بر زبان الهام بیان گذرانید که دانه محمد دیگر بار مارا نخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول مقدمهٔ جنود ظفر نشان وقوف یافت جان وفا میرزا و قنبر بی را باجمعی کثیر از لشگر قیامت اثر اوزبك باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریهٔ طاهر آباد تلاقی فریقین دست داده محاربهٔ درغایت صعوبت اتفاق افتاد و چنانچه بلفظ گوهر افشان پادشاه عالمیان گذشته بود بزخم تیر یکی از اوزبکان شریر دانه محمد شربت شهادت چشید ومع ذلك غازیان عظام بقوت دولت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند گردانیده فرق اوزبك را که خیره شده بودند بدرون مرو دوانیدند ومقارن آنحال ماهچهٔ اعلام همایون شاه مرتضوی خصال پرتو وصول بر ظاهر مرو انداخته عساکر فیروزی مآثر در اطراف آن بلده قبه خرگاه وخیمه مرتفع ساختند و آغاز محاصره و محاربه نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر مضبوط گردانیده هر برجی رابیکی از امراء بزرك سپرد وخاطر بر تحصین قرار داده درباب محافظت آنحصن حصین شرایط مبالغه بجای آورد واگر چه تسخیر آنخطه سپاه کشور گیر را بجنك سلطانی سمت تیسیر میگرفت اما بنابر ملاحظه تلف شدن شجعان صف شکن حکم همایون برخصت آن امر تعلق نمی پذیرفت ودر اکثر آن ایام فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته نزدیك بدروازهٔ مرو میشتافتند واز شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار میتافتند بیشتر اوقات بدستور معهود جنود ظفر وروددرا نصرت و فیروزی میسر میگشت و در هر معرکه فرقه از

اوزبکیه کشته گشته دست قضا بساط حیات ایشان را درمینوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی ازغازیان نیز از کف ساقی اجل جام شهادت درمیکشیدند واحیاناً جمعی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند وچون چند روز حال بدین منوال گذشت بیمن تدبیر صایب قدوهٔ آل مظهرالعجایب صورت فتح جلوه گر گشت

گفتاردربیان وقوع جنك سلطانی وطلوع نیّرظفرازمطلع آمانی

برمرآت طباع فلك ارتفاع ومشکوة ضمایرخورشید شعاع صورت اینمعنی عکس پذیرخواهد بود که نهال اقبالِ هرصاحب شوکتی که باشعهٔ لمعات رای منیرنشونما یافته مقتضی فحوای (کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة) نعت حال خجسته مال او شود هرآینه آینهٔ بخت بلندش بانوارفیروزی آثار (یهدی‌الله لنوره من یشاء) ساحت عالم را منورسازد وپایهٔ گرانمایه تخت ارجمندش ازامداد عنایت استناد (والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم) سررفعت برافرازد گاه‌ازشعشهٔ شمشیرآبدارش برطبق گفتار (الجنة تحت ظلال‌السیوف) ریاض تمنای اولیای دین ودولت‌سمت نضارت گیرد وگاه از اهتزاز رای اصابت نمایش موافق نص (وارسلناعلیهم ریحاًصرصراً عاتیة) خرمن عمروزندگانی‌اعداء ملك‌وملت (کرما واشتدت به‌الریح فی یوم‌عاصف) صفت هباء منثوراپذیرد **مثنوی** بود ظاهرفروغ‌این معانی ✿ که باشدمایهٔ کشورستانی گهی شمشیرارباب جلادت ✿ گهی تدبیر اصحاب‌سعادت توان ملك جهان‌را کرد تسخیر ✿ گهی ازتیغ که ازحسن تدبیر ✿ فروغ‌تیغ اگرچه خصم سوزاست ✿ شعاع رأی‌هم عالم فروزاست ✿ جوانی بخت را ازرای پیراست ثبات ملك ازرای منیراست ✿ چه خوش‌گفت آنسخندان هنرور ✿ که بودش کلك مشکین روح پرور بشمشیری یکی تا صدتوان کشت ✿ برأیی لشکریرا بشکنی پشت و لله‌الحمد والمنه که حقیقت اینمعنی ازلمعات آرای‌صایبهٔ شاه دین‌پناه همواره برنهج دلخواه‌بتحقیق می‌پیوندد وحقیقت این دعوی ازاشراقات تدبیرثاقبه آن پادشاه سکندرجاه پیوسته نزد اصحاب یقظه وانتباه بابلغ وجهی ظاهرمیگردد نقش هرتدبیرکه ازبرای سرانجام‌امور ملك‌وملت برلوح ضمیرمینگارد وموافق نسخهٔ تقدیرمی‌آید وصورت هراندیشه‌که درباب انهدام مبانی قصر زندگانی اعداء دین و دولت بر ورق خیال مصور میسازد مطابق اقتضا قضاءمینماید **نظم** هرچه رایش نقش بندد برضمیر ✿ ازقضا نبود جزان صورت پذیر ✿ وآنچه تدبیرش نگارد بر ورق ✿ راست آید نسخهٔ تقدیر حق شمایم صدق اینمقال از نسایم اینحکایت اقبال مآل مشام‌جان جهانیان را معطرمیگرداند که چون روزی چندظاهر مرومحل اقامت عساکر نصرت مآثر بود وبمجردمحاصره‌ومحاربهٔ اختر فتح وظفر ازمطلع مقصودطلوع ننمود درمرآت ضمیرآفتاب تاثیر شاهی که‌مطرح

انوارعنایات الهی‌است صورت این‌تدبیرعکس پذیر گشت که یکدو کوچ بازپس‌نشینند تامحمد خان شیبانی بمقتضاء کلمهٔ (الانصراف‌قبل‌التمکن)هزیمهٔ‌معاودت‌موکب‌نصرت‌آیت را حمل‌برفرار نماید وعزم تکامشی کرده بقدم جرأت از مرو بیرون‌آید آنگاه عنان‌فتح وظفر بجانب خصم حاسد ودشمن معاند انعطاف دهد وبضرب تیغ‌وسنان‌سزای کردارش درکنارش نهدوباین رای‌صایب که ازجملهٔ الهامات غیبی وتلقینات هاتف لاریبی بود عمل نموده بی‌ازآنکه مکنون ضمیرهمایون را برنواب‌وامرا ظاهر سازد درآخر روز چهارشنبه بیست وهشتم شعبان سنهٔ ست‌عشروتسعمائه رایات نصرت نشان ازظاهر مرو شاهجان درحرکت آمد واز نهرقریه محمودی که ازآنجا تا شهر سه فرسخ مسافتست گذشته نزول اجلال فرمود ویکروزودوشب درآن منزل توقف نمود بعضی از نوئینان وارکان دولت که برحقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند ودربحر و اندیشه افتاده‌از غایت غیرت اضطراب مینمودند امازمرهٔ از خواص و مقربان که‌متانت رأی رزین‌پادشاه هدایت آئین نزد ایشان ظاهر بود میدانستند که آنقضیه بیشائبه اشتباه منتهج مقدمهٔ فتح وظفراست وبرطبق آیه کریمهٔ (عسی‌ان تکرهوا شیئاً وهوخیرلکم) متضمن ظهورعنایات‌خالق خیر وشر ولاعجب **مثنوی** آنکه دلش مهبط نور خداست ✿ کی رودآنره که مآلش‌خطاست هرچه درآموزدش الهام غیب ✿ رشحهٔ فیضی بود از جام غیب ازنواب حضرت سلطانی سیف‌الانامی لازال کاسمه مظفر اعلی‌الاعداء استماع افتاده که‌درمنزل‌مذکور پادشاه‌وزیدمنصور یکی ازمنشیان آستان‌خلافت آشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان درقلم آورد مضمون‌آنکه سابقاً تو بمانوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام درخاطررسوخ تمام یافته وعنقریب جهة امضاءآن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم‌گشت وما درجواب مرقوم‌اقلام اهتمام‌گردانیده‌بودیم که مانیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق‌بشرعلی‌ابن موی‌الرضا علیه‌التحیة والثنا داریم وعلی‌اسرع الحال همت برتوجه‌آنصوب‌صواب میگماریم و چون وعدهٔ تو بوفا نرسید مابمقتضای حدیث روح افزای(العدةدین)عملنموده لواء جهانگشا بجانب مشهد مقدسه بر افراختیم ولله‌الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنائی دیده امید حاصل ساختیم **بیت** غبار کوی‌اورامیکشیدم کحل بینائی ✿ بحمدالله نمردم‌تابچشم خویشتن دیدم غرض از تحریراین مقدمه‌آنکه متصور آن‌بود بلکه‌لایق‌ومناسب چنان مینمود که‌آنجناب‌چون ازتوجه‌موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش‌آیند و شرایط مهمانداری وضیافت بتقدیم رسانند وچون اینمعنی ازحیزقوه بفعل نیامد ما جهة دریافت ملاقات تا بظاهر بلده مرو که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم ودراین مقام نیزازآنجناب‌لوازم انسانیت ظاهر نشدلاجرم‌عنان مراجعت انعطاف داده دربعضی ازولایات خراسان قشلاق

خواهیم فرمود ودر اوایل فصل بهار ومبادی جولان جنود لاله وازهار بمیدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که در پس پردهٔ غیب مستوراست بحیز ظهور آید والسلام واین مکتوب میمنت اسلوب‌را بموجب فرمان اشرف اعلی یکی ازقورچیان عظام گرفت ونماز دیگرروز پنجشنبه بجانب مرورفت وصباح روزجمعه که خسرو بیضا علم بعزم تسخیرعرصهٔ عالم تیغ زراندود از نیام افق بیرون کشید ومتحصنان‌قلهٔ افلاك راکه بخیال دست برد پای درفضای معرکهٔ سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب‌تائید امیربیك‌موصلو مهرداررا با سیصد سوار جراربرسر پل نهرمحمودی باز داشت وبنفس نفیس همایون باجنود عنایت ملك بیچون رایت نهضت بصوب قریه تلختان برافراشت مقرر آنکه‌چون امیربیك سپاهی سپاه محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالك طریق فرار گشته بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا ازبکان دلیر شده بیدغدغه از سیه‌آبی که‌درآن راهست بگذرند ودر تعاقب اردوی کیهان پوی‌استعجال نموده ازشهر دور افتند واز آنجانب چون محمد خان معلوم فرموده که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که‌غازیان نصرت نشان‌عنان یکران تاحدودعراق و آذربایجان بازنخواهند کشیدمع‌ذلك روزاول‌جهة رعایت حزم‌ازشهر بیرون‌نیامداماسحر روزجمعه بافوجی کثیراز بهادران جوش پوش‌خنجر گذار که هریك بنوك خدنك مرك‌آهنك درشب تاردیده مور ومار درهم دوختندی و بشعله شمشیر آبدار در روزگارزارخرمن‌حیات رستم واسفندیار بسوختندی قدم ازدروازه بیرون نهاد وخود درقلب لشکر بایستاد وجناحین رابفروجود جان وفا میرزا و قنبر بی استحکام داد و بغرور موفور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت نموده در اثناء راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسید و مضمون معلوم کرده تصور فرمود که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقاتله بنابرآن در تعاقب مواکب‌کواکب مراتب ازپیشتر اظهار اهتمام بیشتر نمود و خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا قاصد را بمرو برده مضبوط سازد و از لشکر هرکس در شهر مانده باشد بیرون فرستد و در طی مسافت طریق سرعت مسلوك داشته چون نزدیك بقریهٔ محمودی‌رسیدامیر بیك‌مهردار‌حسب‌المقرر عنان بصوب‌فرارانعطاف داد ومحمدخان بمجرد‌مشاهدهٔ‌اینمعنی‌مسرورشده بدیدن پیکر امیدظفر امیدوار گشته‌دررفتار از پیشتر بیشتر تعجیل فرموده بسان برق و باد ازسیه آب بگذشت‌وازمضمون کریمهٔ‌همایون(عسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم)غافل وازاستماع ندای اندوه فزای (ان‌هذا الیوم عسیر) بغایت ذاهل بیت ازان بیخبر کاندران دار وگیر ☆ بسرپنجهٔ قهر گردد اسیر اما پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیربیك بموکب اشرف اعلی ازقرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته باسه چهارهزار سوار ازامراء عظام وقورچیان بهرام انتقام که در آن زمان‌ملازم رکاب ظفر آثاربودند عنان سمندگیتی‌نورد انعطاف داد مانندشیرژیان که روی بصید نخجیر آهوآرد یا شاهباز بلند پرواز که شکار گنجشك وتیهورا آسان شمارد روی به-

طرف دشمنان نهاد **مثنوی** چوشاه جهانگیر عالی مکان ✿ خبر یافت از جرات اوزبکان
بیفشرد پای ظفر درر کاب ✿ روان گشت سوی‌عدو کامیاب لوای همایون فلک‌سای شد ✿
فروغ‌مهش‌عالم‌آرای‌شد یمین‌ویسارشه رزم‌خواه ✿ شدآراسته ازسران سپاه زبسیاری
شوکت غازیان ✿ قوی‌شددوبازوی‌شیرژیان یلان‌زره‌پوش آهن‌قبا ✿بدل جمله را حب
آل‌عبا زپیش وپس موکب شهریار ✿ نهادند روجانب کارزار سنان یلان فتنه انگیز
شد ✿ بطعن مخالف زبان‌تیز شد برآمد همه تیغها از نیام ✿ چوخورشید ازطارم‌نیلفام
ودرنواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی‌انجامیده ازهردوطرف آواز نفیروناى رزین
بلندگشت وصدای کورکه‌وسورن‌ازذروهٔ‌سپهر برین درگذشت **نظم** دم نای برشدبرین
سبزکاخ ✿ وزان‌باد بشکست برسدره شاخ شدآن صورغارتگر زندگی ✿ سرافیل را
دادشرمندگی گرد معرکه نبرد باوج فلك تیزگرد رسید وغبار سم‌ستوران‌گیتی نورد
نقاب رخسار آفتاب گردید **نظم** غبارسیه برفلك بردراه ✿شدانباشته چهرهٔ مهروماه چنان
تیره شد مهرعالم فروز ✿ که شدآبنوسی چوشب عاج روزغازیان عظام نیزهای افعی
اندام‌بردست گرفته روی بدشمنان‌آوردند واوزبکان بهرام انتقام سهام خون آشام‌بروزه
کمان نهاده عزم‌رزم کردند ازینجانب سنان‌شهاب سان‌غازیان‌موکب‌همایون‌نایره‌خون‌از
شریان‌دلیران‌میگشادو از آنطرف پیکان‌دل‌نشان‌سپاه‌محمدخان برهدف‌سینه‌شجعان‌آمده نقد
جان بباد فنا میداد **نظم** ز رمح غازیان موکب شاه ✿ روانشد خون دل ازچشم بدخواه
زپیکان‌خدنك جیش‌خانی ✿سرآمد برجوانان زندگانی ودرآن اثنا که بیادحملهٔ‌هژبران
بیشه شکار و شدت صدمه نهنگان دربای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن
حیات ابطال رجال میسوخت‌وقطرات خون ازتیروتیغ همچون باران ازجوف میغ فرو
باریده درفضای معرکه عقود لعل و یاقوت می‌اندوخت شاه کیانی مصاف حیدراتصاف
شمشیر ذلفقاراوصاف از نیام انتقام‌آخته بمهمیز شجاعت‌کامل‌وتازیانهٔ شهامت شامل جواد
تیزرفتاردلدل آثار ازجای برانگیخت‌و برقلب‌لشکر خصم‌بدگهر تاخته بهرحمله خون جمعی
ازفئه باغیهٔ ازبکیه باخاك‌راه برآمیخت نهنگ سنان‌گران سنگش‌آهنك هرکس نمود
کشتی حیاتش را درگرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه بارش بفرق هرکس
سایه‌گسترد (کالبرق الخاطف) لباس وجودش را سوخته خاکسترساخت **نظم** چوشاه
جهانگیر حیدرمصاف ✿ برآورد شمشیر کین ازغلاف ✿ بهرکس زخیل عدور ونهاد
زمین را زخون سرش رنك داد ✿ زتیغ یمانی عیان‌کردجام ✿ توگفتی که شدآب‌تیغش
مدام ✿ بهرسو که ساقی‌گری سازکرد ✿ سران راچومستان‌سراندازکرد ومحمدخان
شیبانی ازروی اختیارواضطرارساعتی پای ثبات وقراراستوار داشته جنگی درپیوست
که ازشدت ضربت حسام مغفرشکاف بهرام شدید الانتقام خائف‌شده سپرزرین‌آفتاب بر
سرکشید وازکثرت آمد شدسهام خون‌آشام سیمرغ توهم نموده درپس‌کوه قاف پنهان
گردید **نظم** زآمد شد ناوك جان شکار ✿ فلك خواست‌ازپردلان زینهار ✿ زالماس

نوك سنانهای تیز ✿ هوا گشت پرویزن‌فتنه بیز ✿ ز بیداد شمشیر الماس گون ✿ زچشم زمانه ببارید خون آخر الامر ماهچهٔ لوای جهان آرای شاه کشور گشای را بااختر سعادت فتح وفیروزی مقارنه دست داد ونوای فرح افـزای و(ینصرك‌الله نصراً عزیزا) بگوش هوش پادشاه دین پناه رسیده ندای (فدمرناهم تدمیرا) درعالم افتاد وجنود شقاوت ورود ازبک پشت برمعرکهٔ ستیز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساختند ودلیران لشگر نصرت یزك ایشانرا تعاقب فرموده اکثر گریختگان را برخاك هلاك انداختند و وازجمله مردم خراسان امیر جلال‌الدین محمود پسر کلانتر سید غیاث‌الدین محمد باغبان وخواجه معزالدین حسین دیوان‌وخواجه عبدالله مروی با جمعی کثیر ازمرویان داخل مرو می بودند که درآن روز هولناك بزخم تیغ وسنان‌غازیان ازعالم انتقال نمودند وجان وفامیرزاوقنبر بی درنتیجهٔ تقدیر اسیر گردیدندو بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند ومحمد خان‌درحین‌فرار ازغایت‌سراسیمگی واضطرار درنواحی سیه آب باپانصد کس که ملازم رکاب او بودنداسب‌درچهاردیواری‌راند که‌راه بیرون‌شدن نداشت‌وبورون سلطان با فوجی ازغازیان آن‌محوطه را احاطه نموده دست باانداختن‌تیر بر آوردندواوزبکان برزبر یکدیگر افتاده بسیاری ازایشان درزیردست وپای ستوران هلاك شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیات باقی‌داشتند پا برزبرمردگان نهاده بسردیوار آن‌محوطه برمی آمدندوایشان نیز بضرب تیغ تیزغازیان ازپای درمی‌افتادند وچون تمامی آنقوم شریرعـرضهٔ نیزه و تیر گشتند بعضی ازملازمان موکب همایون درمیان کشتگان محمدخان‌را طلبیده‌اورادرهمان‌محوطه درشیب چندین جیفهٔ خبیثه یافتند که بجهة افتادگان‌گریختگان بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح تسلیم کرده‌بود وغازیـان عظام‌سر براکه ازغایت‌نخوت غیرخود هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست ازبدن جدا ساخته نزد پادشاه‌ظفرپناه برده ودرپای سمند جهان پیمایش انداخته لوازم دعا وثنا بجای آوردند وآنحضرت بسجدات شکـر الهی ولوازم محامد جناب جلال شاهنشاهی قیام نموده نذور وصدقات باربـاب استحقاق رسانیدوامیر بیك موصلو وبعضی دیگرازشیران بیشهٔ یکدلی راکه درآن معرکه آثـار جلادت بجای آورده بودند بانواع‌الطاف‌مفتخرومباهی گردانید جهات وبراق محمدخان شیبانی وامرا وارکان‌دولت‌اوراکه‌افزون ازچند وچون وزیاده‌ازاستیفاء محاسبان‌ذوفنون بودبغازیان عظام‌مسلم داشت وبررعایا ومتوطنان مرو شاه جهان ترحم‌نموده ازسرهای کشتگان منارها برافراشت خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی که بردرگاه محمدخـان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه درسرانجام تمامی مهام ملکی ومـالی از روی اقتداروا‌عتباردخل مینمودبواسطهٔ مساعدت بخت وطالع در آنروز درمروتـوقف داشت چون خبرقتل خان خود را شنود بخدام مرتب امور کشورستانی امیر نجم‌الـدین مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب برلوح خاطر نگاشت وامیرنجم‌الدین‌شمهٔ از وفورمحاسن اخلاق ومکارم اطواراوعرض فرموده وزبان شفاعت‌گشوده خـواجه محمود

بجان امان یافت بلکه همدران ایام آفتاب عاطفت پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بروجنات احوالش تافت ودرمنصب وزارت وصاحب دیوانی دخل کرده پایهٔ قدرومنزلتش بلندگشت ودرمجالس خاص ومحافل اختصاص راه یافته مرتبه‌اش ازمراتب سایر وزرا در گذشت و (الحمدلله الملك المحمود فی کل فعاله و الصلوة علی صاحب لواء الحمدو آله)

ذکر رسیدن بشارت فتح و ظفر بدارالسلطنه هراة ومنور شدن آن بلده از فروغ ماهچهٔ رایات نصرت آیات

چون ماهچهٔ لواء فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب درعرصهٔ مروباوج سپهر فتح ونصرت رسید وصرصر نکبت وادبار برعلم دولت واقبال محمد خان شیبانی وزید و سنك جمعیت فرق اوزبك متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان (فتحنا مها) باقلام بلاغت انتما برصحایف املا وانشاء نگاشتند ومصحوب ایلچیان قمرمسیر باطراف ولایات عراق عرب وعجم وفارس وکرمان واران وآذربایجان وشروان ومازندران وخراسان ارسال داشتند از آن جمله قلی جان بیك که از جملهٔ ملازمان ملاذ طوایف انسانی امیر نجم الدین ثانی بود بجانب دارالسلطنه هراة توجه نمود ودر شب هفتم ماه مبارك رمضان (الذی انزل فیه القرآن) نسایم آن مژدگانی برچمن آمال آمانی هرویان وزیده غنچهٔ مراد هوا خواهان پادشاه صفوی برگلبن امید شکفتن آغاز نهاد ودوحهٔ اقبال محبان خاندان مصطفوی برجویبار مقصود میوهٔ شادمانی بارداد بیت از این بشارت خرم که ناگهان آمد ✿ هزارجان غمین گشته شادمان آمد وصباح روزدیگر سادات وموالی واعیان واهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی وامیر نظام الدین عبدالقادرمشهدی وسید غیاث الدین محمد ابن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدرالدین محمد الامامی وقاضی اختیارالدین حسن التربتی و غیرهم دردارالسیاده سلطانیه جهة یراق وپیشکش وساوری مجتمع گشته جمعی ازایشان متوجه استقبال قلیجان بیك شدنددر آن اثناء زمرهٔ ازمردمان اوباش وطالبان فتنه پرخاش هجوم کرده با تیغهای کشیده بآن بقعه درآمدند ومحمد لکوررا که شحنهٔ شهر بود ومحمد علی عسس راکه بامردم بر وجه احسن معاش نمی نمود درحضوراکابر بقتل رسانیدند و موادآشوب وغوغا در هیجان آمده قرب صد کس ازجماعتی که اندك نسبتی بقوم اوزبك داشتند کشته گشتند ودر نمازدیگر همان روزقلیجان بیك بشهررسیده خلایق را بوفور عنایات شاهی مستمال وامیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامه همایون راکه باسم هرویان صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانید روز دیگر

خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ زین الدین زیارتگاهی جهة خواندن فتحنامه شاهی بر منبر برآمد و آن منشور موفور السرور را بآواز خوش ولحن دلکش قرائت کرد اما با وجود تلقین غازیانی که درپای منبر بودند لسب بطعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة والغفران نگشود بنا بر آن مؤاخذ شده هم درمسجد بزخم تیغ قلیجان نقدجان بقابض ارواح تسلیم نمود وازین سبب رعبتی تمام برخواطر فرق انام استیلا یافته ازمسجد متفرق گشتند وهمدران ایام ایالت مروشاه جهان بده ده بیك تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام ازظاهر آن بلده بجانب دارالملك خراسان درحرکت آمد و نخست جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر تبکچی بآن بلدهٔ فاخره رسیده درباب استمالت اکابر واشراف وتقویت ملت شرف دودمان عبد مناف نشانی که ازمصدرعنایت والطاف صدور یافته بود رسانید وروزجمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش ازاداء نماز امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی برمنبر برآمد وآن فرمان واجب الاذعان راخوانده مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر واصاغر گردید آنگاه برحسب اشارت جناب سلطانی واتفاق سالکان مسالك مسلمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطاءالله سلمه الله وابقاه برمنبر صعود نموده خطبهٔ نمازجمعه رابذکر مناقب ومفاخر ائمه اثنی عشر واسامی والقاب قدوهٔ اولادخیر البشر (صلی الله علیه وعلیهم ماطلعت الشمس والقمر) بیاراست وغلغله تهنیت ومبارکباد ازچپ وراست جهان میاز وجان جهانیان بر خواست ودرمنتصف ماه مذکور مظهر مراحم رحمانی امیر نجم الدین ثانی وخواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هراة رسیده سادات وقضاة وعلما وفضلا مراسم استقبال بجای آوردند ولوازم دعا وثنا بتقدیم رسانیده آنچه توانستند ومناسب دانستند پیشکش کردند وامیر نجم الدین درباغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامهٔ نزد خواجه خرد که تا آنغایت درقلعهٔ اختیارالدین متحصن بود ارسال نمودواورا بترك عناد ولجاج امرفرمود وخواجه خرد آنسخنان را بسمع قبول جای داده ازقلعه بیرون خرامیده وبدست عجزونیازدردامن دولت امیر نجم الدین آویخته درسلك سایر ملازمان آن آستان منتظم گردید وکوتوال حصار اختیارالدین درعهدهٔ ویس بیك تکلو شده مقارن آنحال خبرقرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت صناع ومحترفات بآذین بستن شهر اشتغال نموده فروغ بهجت وشادمانی بروجنات احوال همگنان تافت ودرصباح روز بیستم اکابر واعالی واصحاب مجدومعالی بلکه اکثرخواص وعوام باستبشار تمام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند ودرحدود چشمهٔ خیزدوك ازغبار سم سمند گیتی نورد دیدهٔ بخت هرویان روشنی یافته جبهه غلامی واطاعت برخاك راه سودند وپادشاه عالیجاه بتجمل وحشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری درنیامده بود ازراه کوچه وخیابان بباغ جهان آرا خرامیده نزول اجلال فرمود وتختگاه خاقان منصوررا بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل وانصاف ورفع رسوم ظلم و

اعتساف حکم نمود قوایم سر برخلافت مصیر شاهی درمستقردارالسلطنه هراة شرف‌قرار پذیرفت‌وازشمشمهٔ انوارمعدلت نامتناهی روضهٔ امیدسالکان‌طریق دولتخواهی سمت نظارت گرفت تشنه لبان‌بوادی‌نامرادی ازرشحات‌سحاب‌مکرمت‌انتساب‌خسرومالك رقاب‌سیراب گردیدند ومستسقیان فیافی جوروبیدادی ازفیضان غمام عدالت‌واحسان فرمان فرمای کامیاب شراب کامرانی واقبال نوشیدندسادات‌عظام وعلماء کرام‌وفضلاء لازم‌الاحترام‌بقدر مدارج ومراتب‌ازسیورغالات‌مناصب‌وحظی تمام‌وبهرهٔ لاکلام یافتند واکابرقبایل نامدارو اعاظم اقوام ذوی الاقتدارکه ازاطراف بلادودیاربدرگاه فلك اقتدار آمدند بادرارات وانعامات سرافرازگشته راضی وشاکرومباهی‌ومفتخر باوطان‌خود شتافتند وعامهٔ رعایا ازالتهاب‌آتش جوروطغیان نجات یافته درظلال امن وامان‌غنودند وکافهٔ برایا ازاشتمال نایره ظلم وضلال خلاص‌شده درسایهٔ اقبال لایزال‌آسایش نمودنـد شعارمذهب هدایة آثارائمه‌معصومین‌سلام الاعلیهم اجمعین درتمامی بلاد خراسان‌صفت شیوع گرفت ورسوم ملت ضلالت اطوارمبتدعان‌بدکردارمنسوخ شده ارکان شریعت غرا سمت رسوخ پذیرفت **مثنوی** شاه مالك رقاب خیر اندیش ✿ خسرو دین پناه حیدرکیش ✿چون برافراخت رایت اقبال ✿ زد قدم برسر برجاه وجلال ✿ازسحاب عطا و ابرکرم ✿ شست از لوح دهرگرد ستم ✿کرد بنیان عدل ودادبلند ✿ دوحهٔ ظلم‌ازجهان برکند✿ زاب شمشیرغزو تیغ جهاد ✿گلشن شرع را نضارت داد ✿کرد از ابـر دست بحراثر ✿ جیب امید را پرازگوهر منصب داروغگی وحکومت هراة بحسین بیك لله متعلق‌گشت وامرقضا وفیصل‌قضایافرق برایا باامیرغیاث‌الدین‌محمدبن امیر یوسف‌تفویض‌یافت‌وچون‌هلال‌فرخ فال شوال‌منظور نظرلب تشنگان‌ماه‌رمضان‌شدپادشاه‌عالیجاه‌بعیدگاه‌تشریف بردہ بآداب و سنن‌آن‌روزسعیدقیام‌نمود وصلات وصدقات‌بارباب استحقاق‌رسانیده‌بسط بساط‌عیش‌ونشاط اشارت فرمود ودرآن‌زمستان‌پادشاه‌عالیشان درآن‌بلدهٔ‌فردوس‌نشان‌طرح قشلاق‌انداخت ودرباب امرمعروف ونهی ازمنکر بمثابه مبالغهٔ‌کردکه بعضی ازاعیان ملازمان راکـه مرتکب شرب شراب شدند سرنگون آویخته معروض تیغ سیاست ساخت وچـون صیت فتح خراسان‌باقطار امصاروبلدان ممالك‌جهان رسیده ولایت‌وحکام طوایف انـام جهة اقامت مراسم تهنیت احـرام ملازمت خـدام عتبهٔ‌کعبه احترام بسته بدارالسلطنهٔ‌هـراة خرامیدند وشرف‌تقبیل قوایم سر برخلافت مصیرحاصل گردانیده‌باصناف الطاف‌سرافراز ومباهی‌گردیدند وازآنجمله میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمودبـن میرزا سلطان ابوسعید‌که مشهور بود بخان‌میرزا ازبدخشان بآستان ملایـك آشیان شاهـی شتافته درباغ‌جهان‌آرا بعز بساط بوس‌فایزگشت و انیس بزم‌خاص وحریف‌مجلس‌اختصاص شده ازوفورعنایت شاهی سرافتخار ومباهاتش ازفرق‌فرقدین درگذشت وبعدازچندروز رخصت انصراف‌طلبیده پادشاه‌ملك‌بخش‌سلطنت ممالك حصار شادمـان وختلان‌وبدخشان راباوی تفویض نمود وباانعام‌تاج زردوزی‌وکمرمرصع وخلع ملمع واسبان راهوارونقود

تمام عیار بایهٔ قدرومنزلتش رادرافزودوهمدران اوقات اکابروأشراف عراق وآذربایجان بدرگاه سلاطین‌پناه آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند وجناب سیادت‌پناه نقابت قباب امیرنظام‌الدین عبدالباقی که درسلك احفادحضرت ولایت مرتبت هدایت انتباه سیدنعمت‌الله ولی انتظام‌داشت وعالیجاه معالی دستگاه قدوهٔ اولادامجاد بنی ـ هاشم امیرجمال‌الدین محمدالحسینی که‌حالا برمسندصدارت شاهی‌تمکن دارند وجناب شریعت مآب فضیلت آیاب قاضی‌عبدالرحمن ساوهٔ ازآنجمله بودند ومجموع آن زمرهٔ واجب‌التعظیم باصناف‌الطاف خسروانه وانواع اعطاف‌پادشاهانه نوازش یافته لـوازم دعا وثنا بتقدیم رسانیدند وزمرهٔ در ملازمت مـوکب همایون توقف‌کرده فرقهٔ عنـان مراجعت باوطان خودمنعطف‌گردانیدند .

ذکر طوی پادشاه‌گیتی فروز در روز نوروز و نهضت رایات نصرت آیات بصوب میمنه وفاریاب

دراوایل فصل‌بهار که نسیم اعتدال‌آثـار ازشکفتن ریاحین‌وازهار ساحت عـالم خـاك را رشك مـرغـزار افـلاك ساخـت وخسرو ثـوابت وسیار در بیـت الشرف خـویش بـر سریرسرافرازی نشسته رایت عشـرت وکامـرانی بـر افراخـت سحاب دریا دل نیسانی از افاضهٔ فضل ربانـی درآبـدار وگهر شاهوار در دامـن انجمـن چمـن وجیب وگریبـان گلشن ریخـت ومشاطـهٔ غمـام نوبهاری بمیامـی فیض انعـام حضرت باری عقود لآلی خوشاب ازگوش وگردن لعبتان گلزار و عروسان ریـاحین وازهار درآویخت‌سلطان‌گل برتخت حشمت وتجمل‌پرده‌زنگاری‌ازچهرهٔ‌گلناری‌بگشود وبلبل‌بی تحمل‌آغازنغمه‌سرائی کرده‌بهزار زبـان دعای دوام دولت حضرت‌کشورگشائی ادا نمود **مثنوی** چون‌گشت بهارعالم افروز ✿ بشکفت چمن زباد نوروز سلطان‌گل ازکمال اعزاز ✿ بنشست فراز مسند ناز ازبهرنثار بادگلبیز ✿ ازشاخ شکوفـه شد گهرریز نرگس زنوای بلبل زار✿ ازخواب خمارگشت بیدار ازگوهرآبدارژاله ✿ پرشد قدح عقیق لاله پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز وتزئیـن بزم عالم افروز اشارت علیه مبذول داشت ومجلس آرایان سرکارپادشاهی درفضای جان فـزای حوض ماهیان که‌دربالای‌خیابان‌هراة واقعست بسرانجام اسباب طوی قیام‌نموده قبهٔ بارگاه‌فلك احتشام باوج‌گنبد فیروزه فام برافراختند وازکثرت خیام‌گوناگون وشامیانهای اطلس واکسون‌آنمقام فرح انجام‌راغیرت‌نگارخانه‌گردون بوقلمون ساختند **نظم** شد افراخته خرگه و سایبان ✿ نه‌چندان‌که شرحش پذیردبیان درخشنده شدقبهٔ بارگاه✿چوبرچرخ

فیروزه خورشید وماه خوان سالاران درگاه عالمپناه از انواع اجناس اطعمهٔ ازیده‌آن مقدار ترتیب نموده برخوان اظهار نهادند که هرگزدردیك وهم وخیال‌عشر عشیر آن طبخ نیافته بود وشیره‌چیان بارگـاه فلك اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از رحیق رقیق مالامال‌بودچندان حاضر آوردند که تمامی فضای آنصحـرا درنظر بیننده گلزار نضارت‌آثار مینمود و در صباح نوروز سلطانی آن مهرسپهر کشورستانی برباره اقبال وکامرانی برآمده ازباغ جهان‌آرابطوی خانه‌تشریف برد وبرتختی که درمنزل‌مذکور باشارت همایون ساخته‌شده بودنشسته وکلاء عتبه علیه وحکام ولایات وممالك‌محروسه وامرا ونوئینان وخواص ومقربان ووزرا وصدور وجمهور بزرگان نزدیك ودورهریك درمقام خویش ایستادندو(علی‌اختلاف مراتبهم وتباین درجاتهم)چنانچه معهودست آغاز کشیدن پیشکش کرده جواهر نیاز وعبودیت برمنصه‌عرض نهادند ونخست امیر نجم تخم اخلاص درزمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت برپایهٔ سریرسپهر منزلت سوده ولوازم دعا وثنا بتقدیم رسانیده لب باداء مضمون این‌مقال برگشود **رباعی** کی‌قدوهٔ دودمان سلطان نجف ✿ استاده بخدمت سلاطین‌صف‌صف باداهمه سال کوکب اقبالت✿مانندهٔ آفتاب درعین شرف آنگاه‌ازصرههای زرسرخ‌وسفیدوعقده‌های لعل وفیروزه ومروارید و اوانی زرین وسیمین و ظروف چینی‌ونفایس اقمشه‌مصر وشام وفرنك وچین واسبان مرصع لجام وشمشیرهای مذهب‌نیام آنمقدار پیشکش نمود که جهـت حمل آن اشیاء هزارکس ضرورت بودوپادشاه دریا دل‌تمامی آن‌نقود واجناس بیقیاس رادرهمان‌منزل بقور چیان عظام وبعضی‌دیگراز خدام بارگاه‌فلك احتشام بخشید وهمچنین سایـرارکان دولت قاهره واعیان‌حضرت باهره‌درآنروز تبرکات‌لایقه وتنسوقات رایقه‌پیشکش کردند ومناسب مناصت‌واستعداد خویش‌مراسم مخالصت ونیازمندی بجای‌آوردند آنگاه دست بحرعطا پادشاه کشورگشا تمامی‌حاضران را ازسادات وقضاة وعلما وحکام ونوئینان و امراء وسایرملازمان سدهٔ سدره انتما بپوشانیدن تاجهای زردوزی و چکمهای سقرلات قرمزی وجبهای‌کیش وسنجاب والتائی وقباهای دیبا وقطنی ودرائی مفتخر وسرافراز ساخت بعدازآن بکشیدن طعام‌وآشامیدن شراب گلفام اشارت فـرمـوده مجلس عیش و نشاط طرح‌انداخت ساقیان زهره‌جبین درلباسهای گوناگون وحورعین (کامثال‌اللوء ـ لوء المکنون) اقداح راح‌ریحـانی درگردش‌آوردند ومغنیان طرب‌سازوسازندگان نغمه پرداز آغازنواختن چنك‌وعود ونی وارغنون‌کردند **مثنوی** زدست ساقیان ماه‌رخسار✿ شرابی چون‌لب نوشین‌دلدار ببزم پادشاهی‌گشت‌دایر ✿ فروغش روشنی بخش ضمایـر زساز مطربان زهره‌آهنك ✿ برآمد صوت عود ونغمهٔ چنك مغنی درمقام نغمه سازی✿ همی گفتی‌دعای شاه غازی که‌شاها طالعت فیروزبـادا ✿ همیشه روزتو نوروزبادا بهر نوروزت ازفضل الهی ✿ بنوروزیت بادا پادشاهی **بیت** ببزم جام‌عشرت باد جاوید ✿ چودربزم کواکب جام خورشید ودرآخرروز که ساغرآفتاب ازدیدهٔ جهانیان غیبت نمود

وهریك ازاهل مجلس شاهی ازشراب‌عنایات نامتناهی سر گـران گشته میل استراحـت فرمود بیت چوغایب‌شد ازدیدهٔ شیخ‌وشاب ✿ ببزم فلك ساغر آفتاب پادشاه عالیجناب کامران وکامیاب بباغ‌جهان آرا خرامید وپهلوی‌آرامش برمسندآسایش نهـاده‌بفراغت مشغول گردید و بعد ازروزی چنداز ین بزم‌باردیگر خیال‌رزم ازخاطر انورهمایـون سر برزدوعازم فتح ممالك ماوراءالنهر گشته موکب ظفرآباب از بلدهٔ فاخرهٔ هراة متوجه میمنه وفاریاب شد سلاطین اوزبك چون‌از توجه سپاه‌نصرت یزك خبریافتند محمدتیمور سلطان که پس از قتـل پدر در سمرقند لـواء حکومت افراشته بـود وعبیدالله خـان که در بخارا حکومت مینمود وجـانی بیك سلطان که‌ایالت قصبات کـرمنیه وتـوابع بـاو تعلق مـی‌دارد بیکدیگـر پیوسته در تـدارك آن مهم قرعـهٔ مشورت در میان انـداختند وچون میدانستند کـه اگر مـوکب همایون پـادشاه ربع مسکون از آب آمو‌یه‌عبورفرماید یك اوزبك‌درد‌یارماوراءالنهر وتر کستـان مجال اقامت نیابدخواطر همگنان بران قرار یـافت که دست دردامان‌متابعت و فـرمان برداری زده از درعجز و نیازمندی درآیند وبوسیلهٔ فرستادن پیشکش وپیغام‌دادن سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی برروی روزگار خویش‌بگشایند وبرینموجب عمل‌نموده قاصدان ایشان‌بتوسط امراء عالیشان شرف‌بساطبوسی‌حاصل‌گردانیدند وپیشکش کشیده‌شمهٔ ازعجز واضطرار سلاطین خودبعرض رسانیدند ونیزمرحمت خسروانه ازمطلع(اوحسن کمااحسن‌الله‌الیك) طلوع نموده بروجنات احوال اهالی‌ماوراءالنهر تافت وجهت تاکیدقواعد عهد وپیمان خواجه‌کمال‌الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدانطرف آب شتافت و ومحمد تیمورسلطان وعبیدالله‌خان مقدم شریف خواجه‌کمال‌الدین محمود را معزز و مکرم‌داشته مبانی‌میثاق را بقسم مستحکم ساختندکه چون پادشاه‌ربع‌مسکون اینطرف ازآب بمامسلم دارد هرگزقدم ازجاده خدمتکاری‌وفرمان برداری بیرون ننهیم ومطیع ومنقاد اوامر و نواهی‌درگاه شاهی باشیم وخواجه محمود ایشان را بـاصناف والطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده مقضی‌المرام بحدود.میمنه وفاریاب که‌معسکر ظفرمآب بود مراجعت نمود و کیفیت مهمی راکه ساخته وپرداخته بود عرض فرمـود و وحضرت پادشاه‌تاج بخش باج‌ستان برحسب التماس محمود تیمورسلطان وعبیدالله خان ممالك ماوراءالنهررا بدیشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ واند خود و شیرغـان و چیچکتو ومیمنه وفاریاب ومرغـاب وغرجستان‌را به بیرام‌بیك فرامانی عنایت کرد وخاطر همایون میل‌بمعاودت نموده روی توجه بمملکت قم‌آورد طره علم وظفرپیکرش‌غیـرت افزای زلف معنبرهوروصدای‌کوس رعد آوایش‌چون نوای نی وعودموجب ازدیادفرح وسرور(والحمدالله‌الغفور والصلوة علی سیدنا محمد وآله الی یوم‌البعث‌والنشور)

ذکر فوت آقا رستم روز افزون و رسیدن امیر عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون

بنابر مشیت حضرت واهب النعم تبارک و تعالی و تعظم قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه سکندر شیم آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود بواسطهٔ عدم مساعدت بخت وطالع کماینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمود و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی برزبانش گذشت که دست منست و دامن شیبک خان و این سخن مسموع نواب کامیاب شاهی گشت بناء علی هذا در آن ولا که محمدخان شیبانی درنواحی مرو از پای در آمد حکم همایون شرف نفاذ یافت که درویش محمد یساول که درسلک ملازمان جناب سلطانی سیف الانامی انتظام داشت یکدست او را بساری برده درکنار آقا رستم افکند و درویش محمد آن مسافت بعیده پیموده وبعد ازوصول بپارگاه آقا رستم حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری از مشاهده آنحالت بغایت بترسید و از انتقام پادشاه گردون غلام اندیشیده بتصور اشتعال نیران غضب قیامت لهب همان شب محموم گردید و اعراض نفسانی و سایر اسباب ناتوانی دست درهم داده بعد از سه چهار روز روی بعالم جاودانی نهاد و اینخبر درمملکت خراسان بعرض نواب آستان ملایك آشیان رسیده اشارت علیه صادر گشت که جناب سلطانی سیف الانامی بمازندران رود اموال چندین ساله آنولایت را مستخلص گرداند و آنجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه مرتفع ساخته پس از وصول بدان حدود امیر نظام الدین عبدالکریم که ایالت آمل و بارفروشه ده ارثاً واستحقاقاً تعلق بوی میداشت و پسر آقا رستم آقا محمد بخدمت مبادرت نمودند و بایکدیگر درمقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعاء امیر عبدالکریم آنکه حکومت تمام مملکت مازندران چنانچه مفوض بآباء و اجدادش بوده بدو متعلق شود ومطلوب آقا محمد آنکه درایالت ساری و توابع قایم مقام پدر بزرگوارخود و جناب سلطانی سیف الانامی ایشان را همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد تا بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض استادگان پایهٔ اورنك جاه وجلال گرداند و آن مهم را بمقتضای رای اشرف اعلی فیصل دهد و درنواحی سمنان بمعسکر نصرت نشان رسید، امیر عبدالکریم و آقا محمد را بانثار و پیشکش بپارگاه سلاطین پناه درآورد و بهنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان را عرض کرده شاه پوزش پذیر بنظر عاطفت واحسان درحکام مازندران نگریست وفرق مباهات وافتخار هردو سردار را بانعام افسر زرنگار وخلع شاهوار باوج سپهر دوار رسانیده حکم همایون ازمکمن عدالت روزافزون نفاذ یافت که مواضعی درتحت تصرف آقا رستم میبوده متعلق بآقامحمد

باشد وامیر عبدالکریم برسایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشد مشروط آنکه مال و جهات چندین سالهٔ آن ولایات راکه ادانکرده بودند بخزانهٔ عامره رسانند و دریـن باب گفت وشنید بسیارواقع شده آخرالامر امیر عبدالکریم و آقامحمد مبلغ سی‌هزار تومان قبـول نمودنـد و جناب سلطانـی سیف‌الانسامی نوبت دیگر جهت تحصیل آنوجه به مازندران تشریف برد ودرباب‌حصـول ووصـول آن لوازم سعی و اهتمـام بجای آورد وبعد ازفراغ ازمهم مازندرانیان لواءگردون فرسا بصوب عراق درحرکت آمده چون هوای بلدهٔ قم ازغبارموکب کشورگشا عطرسا گشت پادشاه عالم‌پناه‌در آن زمستان همانجا طرح اقامت انداخت واکابرواشراف ممالك محروسه را که جهة اقامت مراسم تهنیت بسدهٔ سدره منزلت آمده بودند مشمول‌عواطف بیدریغ ساخت وهمدران اوان‌ایلچیان سلطان‌مصر قنصوروقیصر روم‌ایلدرم بایزیدبا تحف پادشاهانه جهةمبارکباد فتح خراسان بآستان ملك آشیان رسیدند و منظور نظر انعام واکرام شده دعـاگو و ثنا خوان بازگردیدند

ذکر شکارفرمودن پادشاه آفاق وبیان شمهٔ از وقایع منزل قشلاق

چون حکمت کامله ایزد تبارك وتعـالی درطبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده وقدرت شامله فاعل مختارجل وعلا پیکـرمعشربشررا ازاشیاء مختلفه تـرکیب نموده مداومت بریك صفت خواطررا محزون میگرداند ومواظبت بریك نهج گردکلال برحواشی ضمابرمینشاند اگرمدتی اوقات برجد مجد محض بگذرد وصورت ملال روی نماید واگرروزی چندبلعب مطلق مصروف گردد ابواب‌اختلال برروی روزگاربگشاید لاجرم برطبق آیةوافی عنایت (واذاحللم فاصطادوا)فرمان الهی نازل گشته کـه چـون سالکان طریق اسلام ازاحرام کـه دست منع برسینه مشتهیات نفسانی مینهد بیرون آیند مطلق‌العنان شده بامرصید وشکارکه ازجملهٔ مستلذات طبیعت انسانیت‌قیـام نمایند بناء علی هذا درآن زمستان که پادشاه مظفرلوادربلده‌قم مستغرق بحرنعم صانع‌افلاك‌وانجم بود وشاهبازهمت عالی نهمت ازصید ممالك خراسان فارغ شده توسن سرکش ایام بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام سیرمینمود ضمیرمهرتنویربشکارآهوونخجیرمایـل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای صید وحوش مرغزار فلك ازافق شرقی‌در پروازآمد فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت‌که ملازمان آستان آسمان مقدار بل صغارو کبارآندیار برصحاری‌وقفارنواحی قم محیط شده جانوران‌شکاری را بجانب‌خندق آن‌بلده رانند وحسب‌الحکم‌پیاده وسوار بسیارازشهر بیرون شتافته وبرکه‌انداخته‌پادشاه شیرشکار نیزعنان‌عزیمت معطوف سـاخت‌ودر نماز پیشین‌همانروزجرگه بهم رسیده‌بمعاونت تائیدایزدی‌آنمقدر آهوو نخچیر مجتمع گشت که کمیت آن ازحساب وشمارمستوفیان‌فطنت

آثار در گذشت وشاه فلك اقتدار و نوئینان کامکار چنانچه معهود است بنوبت خنجر وشمشیر و تیر بآهو و گوزن و نخچیر رسانیده در عرض یکدو ساعت بیست و ششهزار جانور بقتل رسید و از خون آن کشتگان در میان زمستان در ظاهر قم لاله زاری نضارت آثار عیان گردید و تواچیان آستان ملایك آشیان آن جانوران شکار یرا بر غازیان عظام قسمت نموده بعد از اندك زمانی بار دیگر پادشاه فریدون فر عازم شکار صحرای فراهان گشت و بدستور استمرار امرا و عساکر نصرت شعار ورعایا ومردم جلادت آثار بلوازم آنکار پرداخته مدت دوازده شبانه روز در بیابان وقفار از راندن جانوران شکاری نیاسودند و چون جرگه بهم رسید بیمن دولت پادشاه مؤید منصور آن مقدار وحوش جمع آمد که طیور هرچند بلند میپریدند غیر شاخ نخچیر وگوزن آشیانهٔ نمیدیدند و تزاحم جانوران شکاری وسباع بمرتبهٔ رسید که گرك وگور وآهو وشیر چون شکر وشیر بهم آمیخته از هم نمیرمیدند وشاه صاحب تائید نخست تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ راندن وصید افکندن کرد و بضرب نیزه و تیر چند گور و نخچیر غرقه بخون ساخته بدستور معهود نهایت جلادت بجای آورد و شیر از صولت خدنگ خسرو پلنك آهنك در طرف آهو نمیتوانست نگریست و آهو با آنکه در پناه پلنك میخزید از سهم نیزه شاه عالیجاه لحظهٔ ایمن نمی توانست زیست **نظم** زتیر و نیزهٔ شه شیر و نخچیر ✿ بهم آمیخت همچون شکر وشیر ولی شمشیر او طوفانی انگیخت ✿ که از آمیزش تن روح بگریخت ودر آنروز چهل و پنجهزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام وسهام اجل انجام شاه عالیمقام و عساکر گردون احتشام بقتل رسید و بیمن اهتمام و تواچیان عظام منقسم گردید پس از آن دو نوبت دیگر پادشاه سکندر منقبت درحدود ساوه بآن امر مشغولی کرده کرت اولی شانزده هزار نخچیر و آهو وکرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید **مثنوی** چورای خسرو بهرام تدبیر ✿ نماید عزم صید گور و نخچیر ملایك گوئیا نخچیر رانند ✿ بسوی صیدگاه او رسانند وگرنه انس وجن را نیست مقدور ✿ که آرند اینقدر صید از ره دور ودر اثناء امور مذکور جناب سلطانی سیف الانامی از ولایات مازندران باز آمده امیر عبدالکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجوه تقبل ایشان نقد شده بود بدرگاه سپهر اشتباه رسانید ومناقشهٔ را که درباب ادای آن وجه درمیان مشار الیهما واقع بود معروض نواب بلند جناب گردانید وشاه مخلص نواز جناب سلطانی را باصناف الطاف واعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ شد که حکام مازندران چندگاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و ازجمله وقایعیکه در یورت قشلاق بوقوع انجامید دیگر آنکه محمد جان ایشك آقاسی نجم بیك که درخلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه والخلافة محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی بلاد ماوراء النهر را بامداد امراء عظام احمد بیك صوفی اوغلی وشاهرخ بیك افشار فتح نموده و بخار غرور وپندار

بکاخ دماغ راه داده سرخلاف دارد بنا بر آن حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیك با فوجی از دریای ذخایر یعنی فوجی ازسپاه قیامت آثار عازم ماوراءالنهر گشته دیو سلطان را که در کالیوش جرجان قشلاق کرده بخود ملحق گرداند واز آب آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را از بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رساند مقارن این حال خبر فوت پادشاه روم ایلدرم بایزید شایع گردید و یکی از نبایر او سلطان مراد نام که ازعم خود سلطان سلیم جانشین پدر بود گریخته التجا بدرگاه عالم پناه کرد بناعلی هذا فرمان اشرف اعلی صادر گشت که دیو سلطان باردو همایون پیوندد ونجم بیك با بعضی دیگر از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد متوجه ماوراءالنهر گردد وهمدران ایام نوبت دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه تتمهٔ وجه تقبل را که مبلغ بیست هزار تومان بود وصول دهند وایشان درخدمت جناب سلطانی سیف‌الانامی که صاحب تحصیل آن مبلغ بود دعاگو و ثنا خوان روی باولکاه خود آوردند و برضا جوئی آنجناب و سرانجام آنوجه مشغولی کردند.

ذکر وقایع و محارباتی که میان ظهیرالدین محمد بابر پادشاه وسلاطین اوزبك دست داد وبیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراءالنهر باقتضاء قضاء صانع بلاد وعباد

درآن ایام که دارالسلطنهٔ هراة مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیرالدین محمد بابر پادشاه ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده اظهار اخلاص ودولتخواهی فرمود وبنا بر آنکه نقد اعتقاد آنخسرو عالی تبار بمحك ضمیر مهر تنویر پادشاه کشور گیر تمام عیار نمود قاصد آنحضرت رامشمول انعام واحسان بیکران گردانیده حکم همایون بنفاذ پیوست که آنحضرت ازممالك ماوراءالنهر آنچه بحیز تسخیر درآورد برومسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه درشهور سنهٔ سبع عشر وتسعمائه بالشکر زابلستان متوجه ولایات موروثی شدو بعد ازوصول بحدود بدخشان میرزا سلطان ویس را بخود ملحق گردانیده نخست علم نهضت بطرف حصارشادمان بر افراخت حکام آن ممالك حمزه سلطان ومهدی سلطان چون از توجه وارث ملك خبر یافتند لشکرهای خود درافراهم آورده عنان یکران بمیدان کارزار تافتند درنواحی وخش درفش آفتاب درخش بابری بمخالفان رسیده بین‌الجانبین محاربتی درغایت صعوبت دست دادو بمظاهرت عنایت الهی ومعاونت دولت پادشاهی ظهیرالسلطنه ظفر یافته شکست برسپاه اوزبك افتاد

وحمزه سلطان ومهدی سلطان‌درمعرکه کشته گشته ولایت‌حصار شادمان وختلان وقندز وبقلان بحیز تسخیر آن خلاصهٔ‌دودمان امیر تیمور گورکان درآمد وبمقتضای شیوهٔ‌ستوده خویش اعلام عدل ورعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن‌فتح‌مبین رابدرگاه پادشاه حشمت آئین عرضه داشت‌نمود مرقوم‌قلم نیاز گردانید که‌اگر یکی ازامراء عظام بافوجی ازغازیان عالی مقام‌باین مخلص‌ملحق‌گردند امیداست که علی اسرع الحال سایرممالك ماوراءالنهر مفتوح‌گردد در ین ولایات خطبه وسکه باسم والقاب نواب کامیاب مزین گشته انہدام مبانی‌جهانبانی سلاطین اوزبك بوقوع پیوندد وچون ایلچیان آنحضرت بسده‌سدره مرتبت رسیدند وبوسیلهٔ امراء جمشید حشمت مضمون آنعریضه رامعروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمدبیك صوفی‌اوغلی وشاهرخ بیك افشار بازمرهٔ ازشیران بیشهٔ پیکاربحصار شادمان رفته امدادمحمدبابر پادشاه را پیش نهاد همت سازند ودرموکب آن‌زبدهٔ سلاطین آفاق‌بمقابله ومقاتلهٔ فرق‌اوزبك پردازند وآن دوامیر پاك ضمیر بحصار شتافته‌محمدبابر پادشاه باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آندیار محمد تیمور سلطان ووالی بخارا عبیدالله خان چون‌ازینحال خبر یافتند مرکز دولت‌خالی گذاشته‌بجانب ترکستان شتافتند وماهچهٔ‌رایت نصرت آیت بابری از افق دارالسلطنهٔ سمرقند طالع‌شده اطراف آن مملکت بانوار عدالت ونصفت صفت اضائت گرفت ورسوم اهل ظلم وبدعت معدوم‌گشته خطبه و سکه بذکر مآثر ومفاخر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین واسم ولقب پادشاه سیادت پناه سکندر آئین سمت زیب‌وزینت پذیرفت ومحمدبابر پادشاه کرت دیگر در تختگاه آباواجداد خود قدم برمسندسروری نهاده برطبق نشان همایون ولایت حصارشادمان وختلان‌وبدخشان را بخان میرزاارزانی داشت وبربلدهٔ فاخره بخارا وسایر اطراف آنجاکه بحیزتسخیر درآمده بود حکام معدلت‌انتما گماشت احمدبیك‌صوفی اوغلی وشاه رخ بیك را بانعام تبرکات لایقه وتنسوقات رایقه‌واسبان‌گردون توان وصره‌های‌زروعقود جوهر خوشدل ومسرورگردانید واجازت معاودت داده‌جهة نواب کامیاب آستان خلافت آیاب‌اصناف پیشکشهای خسروانه وانواع تحف پادشاهانه‌فرستاد امادرباب رعایت محمد جان ایشك آقاسی نجم‌بیك که ازدرگاه‌عالم‌پناه‌برسم‌رسالت نزداورفته‌بودطریقهٔ‌اهمال‌وتغافل‌مسلوك داشت بناء علی‌هذا چون محمدجان درقشلاق قم‌بپایهٔ سریراعلی رسیدعرضه داشت نمود که‌حضرت بابری خیال خلاف وسرکشی دارد وچنانچه مذکورگشت نجم‌بیك باجمعی کثیر ازامرا وارکان‌دولت مثل‌زین العابدین بیك وبادنجان بیك وخواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شد اما قبل‌ازآنکه بانحدود رسد اینخبر شیوع یافت که سلاطین اوزبك‌باردیگر لشگر بماوراءالنهر کشیده‌اند ومحمد بابرپادشاه را منهزم‌گردانیده‌اند شرح‌این‌سخن آنکه محمدتیمور سلطان وعبیدالله‌خان بعد از استماع

ازخبر مراجعت احمدبیک وشاهرخ بیك نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراءالنهر نمودند وباجانی بیك سلطان وسایر قرابتان اتفاق کرده ابواب انعام واحسان برروی سرداران الوس اوزبك گشودند وسپاهی جرار ولشکری جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنهٔ ثمان عشر وتسعمائه علم نهضت بصوب بخارا برافراختند ومنغلای جنود ایشان برجناح استعجال طی مسافت کرده بیکناگاه نواحی آن بلده راتاختند چون اینخبر بسمع محمدبابر پادشاه رسید ازغایت جرات باandك لشکری که درملازمتش بودند ازسمرقند متوجه دفع مخالفان گشت وهرچند محمدمزیدخان وجمعی ازاهل رای وتدبیر عرض کردند که همچنین بی یراق برسردشمن رفتن مناسب دولت نیست وطریقهٔ حزم مقتضی آنست که بعدازاجتماع سپاه وفراهم آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنود ودرحوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ بازپس نشسته اند لاجرم دلیرتر شده عنان بتکامشی ایشان انعطاف داد وچون دوسه مرحله مطوی گشت بیکناگاه محمدتیمورسلطان وعبیدالله خان وجانی بیك سلطان باسپاهی بیکران صف قتال آراسته وخواطر ازجبن وبددلی پیراسته درآن صحرا سیاهی نمودند ظهیرالسلطنه محمد بابربس ازمشاهده این جلادت و تهور بتعبیهٔ لشکر پرداخت وتیغ کین ازنیام انتقام آخته جمعی کثیرازفرقه اوزبك را قتیل وجریح ساخت اروس بی وخواجه احمد قنقرات وکوپك بی را درحملهٔ اول بعضی ازدلاوران سپاه جغتای بکمند اسیر مقید گردانیدند وبنظرانور حضرت پادشاهی برده آن سه سردار بزخم پیکان شهریار شیرشکار متوجه عالم آخرت گردیدند اما سایر امراء وبهادران موکب سلاطین اوزبك ازروی اهتمام بعزم انتقام پای درمیدان مردانگی نهاده دست باستعمال آلت قتال بردند وگرد نبرد باوج سپهر تیزگرد رسانیده بحدت پیکان آبدار و نوك شمشیر آتشبار نام بسیاری از ملازمان موکب بابری را ازلوح بقاستردند وآنحضرت بقدر امکان درمعرکه ثبات قدم ورزیده بعد ازتفرق سپاه وچیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانید ودرآن بلده نیزاقامت مصلحت دولت ننموده ازآنجا بسمرقند رفت و درسمرقند اورق را بخود ملحق ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت ومحمد تیمور سلطان وجانی بیك سلطان وعبیدالله خان راکرتأ بعداخری تسخیر مملکت سمرقند وبخارا وتوابع ومضافات وضمایم وملحقات میسر گشته هریك بمقر عزخود خرامیدند ورعایت رعیت کرده بهیچکس ازمتوطنان آنولایت تعرض نرسانیدند ودرجمادی الاول سنهٔ مذکوره باز بهم پیوسته رایت عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشتند محمدبابر پادشاه چون ازتوجه اعدا خبریافت باتفاق خانمیرزا ارك حصاررا مضبوط کرده فرمود تابرگردشهر خندقی کندند ومحلات راکوچه بند نموده کسان جهة استمداد نزد والی بلخ بیرام بیك قرامانی فرستادند وبیرام بیك امیرسلطان محمدشیرازی را باسیصدکس ازدلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت وسلاطین اوزبك تا چغانیان آمده پس ازآنکه بسر

استحکام حصارووصول غازیان شجاعت آثارمطلع گردیدند مصلحت اشتعال نایرهٔ پیکار ندانسته عنان مراجعت منعطف گردانیدند وچون اخبارحکام خراسان واستیلاء محمدتیمور سلطان وعبیدالله خان بردیار ماوراءالنهر بسمع نجم بیك رسید دفع اوزبکان را پیش نهاد همت ساخته باده دوازده هزار نفرازغازیان که همراه داشت بحدودخراسان در آمد وحسین بیك لله ازهراة وحکام وداروغگان سایرولایات بوی پیوسته نثاروپیشکش گذرانیدندو غاشیهٔ اطاعت بردوش گرفته بجانب ماوراء النهر رواشدند وهمچنین سادات وقضات واشراف واعیان ازاطراف وامصارخراسان بملازمت امیر نجم رفته شرایط دعاگوئی ورضاجوئی بجای آوردند وآنجناب همه آنجماعت را باصناف انعام واکرام نوازش کرده مهمانی که داشتند بکفایت اقتران دادوامیرغیاث الدین محمدبن امیر یوسف رانگاه داشته سایر اکابر رارخصت معاودت فرمودآنگاه ازراه جام بکنارآب مرغاب رفته از آنجا ببلخ شتافت وبیرام بیك قرامانی موکب اورااستقبال نموده شرایط ضیافت ومهمانداری چنانچه باید وشاید بتقدیم رسانیدوامیر نجم قرب بیست روز درظاهر بلخ نشسته فوجی ازسرداران سپاه رابکنارآب فرستاد که کشتیها رادرگذر ترمذ جمع آوردند وامیرغیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصاررفته محمدبابر پادشاه رابلطف وعنایت نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تاباجنود آنحدود بوی ملحق گردد بعداز آن بمعبر ترمذ شتافته درماه رجب سال مذکور ازآب عبورنمود وهنوز درنواحی ترمذ بود که امیرغیاث الدین محمد جانب حصارباز آمد وخبرقرب وصول موکب بابری رسانید وامیرنجم بابعضی ازامرا و واندکی ازملازمان خاصه آنحضرت راچند فرسخ استقبال نموده درتنك چکچك که آن رادر بندآهنین نیز گویند بین الجانبین ملاقات دست داد واز هردوطرف شرایط نثار و وپیشکش بتقدیم رسیدوازآنجانب چون سلاطین اوزبك ازعبور نجم بیك خبر یافتند غلات وحبوبات رابدرون قلاع کشیدند وضبط هر بلدهٔ از بلاد وماوراءالنهر را یکی ازسلاطین یا امرا متعهد شده خود رامضبوط گردانیدند

ذکر شمهٔ ازعظمت و کامرانی امیرنجم ثانی وشهید شدن اوبنا بر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن سازی وناظم مناظم قصه پردازی اینحکایت را برینموجب مرقوم میگرداند که چون امیریاراحمداصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست وکاردانی وصفت وقوف در سرانجام امور جهانبانی اتصاف داشت در ضبط وربط وحل وعقد و قبض و بسط مهمات سرکار کشورستانی رایت بیمثلی میافراشت چنانچه سابقا

مسطور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضهٔ اقتدار آنجناب نهاد او را صاحب اختیار مطلق گردانیده برجمیع امرا ووزرا وانچکیان ومقربان تسلط وتفوق داد و امیرنجم سه چهارسال درکمال اقتدار واستقلال بوکالت شاه سکندرجاه سلیمان خصال پرداخته امورملکی ومالی وجزئی وکلی معظم معمورهٔ ربع مسکون را برنهج عدالت بسرانجام مقرون ساخت وبنا برانکه درآن سنوات ملاذحکام بنی آدم ومرجع اشراف واعیان عرصهٔ عالم درگاه خلایق پناهش بود ازاسباب جاه وحشمت وموجبات مکنت عظمت آنمقدار درسرکاراوجمع گشت که پایه قدرومنزلتش ازجمیع امراء عظیم الشان بلکه اکثرسلاطین نافذ فرمان درگذشت عدد ملازمان خاصهٔ او نزدیك به پنجهزارسوار یراق دار رسید ووفور خزاین واموالش ازسرحد حساب واستیفاء محاسبان دانا متجاوز گردید هرروزقرب صد سرگوسفند شیلان اوبود مرغ وقاز وحوایج آش را براین قیاس باید نمود ودرسفر مذکورباآنکه تمامی اسباب تجمل را ازآب نگذرانیده بود هر روز سیزده دیك نقره خام جهت پختن طعام در مطبخ او بربار مینهادند و آن اطعمه گوناگون را در اطباق زرین وسیمین وچینی فغفوری درنظرخلایق جلوه میدادند ازعزیزی صادق القول استماع افتاد که درآنطرف آب شخصی که دروقت کشیدن شیلان در درخانه امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب ازحوایجدار پرسید که هرروز این قدر مصالح را درولایت یاغی چگونه بهم میرسانی جوابداد که بعنایت الهی گوسفند ومرغ وقند ونبات وآردوبرنج و سایرحوایج آش درسرکارما بسیاراست اما هرروزمرا ده من دارچینی وزعفران وزنجبیل و زیره وبادیان وسیه دانه وبعضی دیگر ازحبوبات وادویه ضرورت میشود جهت پیدا کردن آن تنقیص میبایم غرض ازعرض این مقدمه آنکه چون کوکب جاه وجلال آن امیر بی شبه ونظیر باین درجه ترقی نمود بکثرت حشمت وشوکت مغرور گشته بی آنکه ازبادشاه مؤید منصوررخصت یابد تکفل فتح ماوراءالنهر کرد ومقاتلهٔ سپاه اوزبك را متعهد شده آن امرخطیر وخطب کبیررا سهل وآسان شمرد وپس از عبور برآب آمویه وملاقات با حضرت ظهیرالسلطنه رایت عزیمت بجانب خزاربرافراخت آق فولاد سلطان که حاکم آنموضع بود چون دانست که باغازیان عظام قوت مقاتله ومجادله ندارد باتفاق ارباب و کلانتران ازدرمصالحه ومهاونه درآمد وبعد ازطلب عهد و پیمان ابواب شهر وحصار خزار بازگشاده امیرنجم اورا مقید ساخت وهلقوتوبوزبیکی را باجماعتی از اوزبکان که درآن مکان بودند کشته متعرض رعایا نشدوازآنجا بجانب قرشی نهضت نمودحاکم آن بلده شیخم میرزا درمقام مدافعت وممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیك اطراف شهر را برامرا تقسیم فرمودوهرکس بمورچل خود فرودآمده جنود ظفرورود آغاز انداختن تیروتفنك کردند وبزخم سنك رعد در برج وبارهٔ قرشی رخنه افکنده در عرض دوسه روز قهراً قسراً برآن بلده استیلایافتند وشیخم میرزا با متابعان اسیر سرپنجهٔ تقدیر

شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت وهرچند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف وجمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود وقرب پانزده هزار کس را از سپاهی ورعایا بتیغ بیدریغ گذرانیده عازم ظاهر بخارا شد زیرا که جانی بیك سلطان وعبیدالله خان با معظم سپاه اوزبك در آن بلده مقام داشتند ونقش مقابله ومقاتله وصورت معارضه ومجادله بر لوح خاطر وصحیفه ضمیر مینگاشتند و چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان ولد کوجونجی خان با فوجی از سپاه سمرقند بخیال دست برد متوجه شده‌اند وخود درهمان منزل توقف کرده بیرام بیك قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالك پهلوانی بدفع ایشان مامور گردانید و آن دو سلطان از توجه بیرام بیك وغازیان خبر یافته در قلعهٔ عجدوان متحصن شدند و بیرام بیك کیفیت حال را اعلام نمود و نجم بیك با تمامی عساکر بظاهر عجدوان شتافت ومحمد تیمور سلطان وابوسعید سلطان اطراف انحصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان خونخوار بجنك بیرون میفرستادند واز اینجانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب واحیاناً مغلوب میشدند وچون چند روز حال بر بن منوال بگذشت و آزوق در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبك صاحب وقوف بودو میدانست که تسخیر آن قلعه بمحاربه تیسیر پذیر نیست بعرض رسانید که در بن زمستان فایدهٔ بر محاصره عجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیرهٔ بسیار و کثرت آلات رزم و پیکار مشحونست ودو سلطان با بسیاری از شجعان در آنجا توطن دارند واگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهة فقدان حبوبات تنقیص خواهند یافت مناسب دولت آنکه از اینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات سرکار بلخ اردو بازاریان و سرکاران وسوداگران غله و اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیرهٔ اوزبکان روی در نقصان نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود متوجه فتح بلاد وقلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعه عجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم اوزبکان تصور خواهند کرد این حرکت بنا بر خوف وهراس از ماوقوع مییابد واینمعنی موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد وهنوز این سخن باتمام نرسیده بود که ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر پادشاه بدانجا آمده همان سخنان را درمیان آورد و درباب ترك محاصره وتوجه بجانب خزار و قرشی مبالغه کرد امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدانطرف رویم وروز دیگر که سه شنبه سیوم ماه مبارك رمضان سنه ثمان عشر وتسعمائه بود علی الصباح طلیعهٔ سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان درختان ظاهر عجدوان طالع گشت و مهم از حیز تدبیر امیر وو زیر بر در گذشت صورت حال آنکه چون در بلدهٔ بخارا بمسامع جانی بیك سلطان و عبیدالله خان رسید که کار امیر نجم ثانی در ظاهر عجدوان از پیش نمیرود و هر روز لشکریان جهة بدست آوردن آزوق و علیق چهارپایان متفرق و

پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش وخنجر گذار برسبیل ایلغار متوجه عجدوان گشتند و بعد از وصول بحدود آندیار محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان با اوزبکانیکه در آنحصار بودند بدیشان پیوسته همعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم ثانی بعد ازمشاهدهٔ این حال دل برقتال و جدال نهاد ومیمنهٔ میسرهٔ لشکر را بوجود امراء عظام استحکام داد وخود درقلب بایستاد ومقرر کرد که ظهیرالدین محمد بابر پادشاه با جنود خاص طرح باشند ودرهرطرف که بکومك احتیاج شود توجه فرمایند وبعد از تسویه صفوف قرب دوبیست سوارجلادت آثاراز برانغارسپاه اوزبك در میدان تاخته برجوانغارلشکر نجم بیك حمله کردند و بیرام بیك که درآن جانب بود متوجه دفع شر آنجماعت گشته بزخم تیری از پای درافتاد واینمعنی موجب ازدیادجسارت اوزبکان شده بیك بار برسپاه آذربایجان وعراق تاختند وامرا بنا برعداوتی که بانجم بیك داشتند بی‌ازآن که دست باستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیك شکست یافته ظهیرالسلطنه والخلافة محمد بابر پادشاه باسپاه خاصه روی توجه بحصار آورد وامیرغیاث‌الدین محمدبن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود متعاقب مواکب آنحضرت درحرکت آمده حسین بیك لله واحمد بیك صوفی اوغلی متوجه گذرگرگی گشتند و ماهچهٔ رایت سلاطین اوزبك از افق فتح وظفر طالع شده سپاه ماوراءالنهر آغاز قتل وغارت کردند وفوجی از لشکریان عبیدالله خان درمعرکه بامیر نجم رسیده آنجناب را اسیر سرپنجه تقدیر ساختند ونزدپادشاه خودبرده حسب الحکم اساس حیاتش را بینداختند وزین‌العابدین بیك نیز با بسیاری ازغازیان وجمعی ازخراسانیان همدران روز شربت شهادت چشیدند وطایفه دیگر که بکوهها ومغارها گریخته بودند مانند خواجه محی‌الدین یحیی ولد خواجه شمس الدین مروارید وخواجه میرجان بن خواجه قوام‌الدین محمدبن استاد عبدل معمار نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاك درکشیدند ودرهفدهم ماه رمضان اینخبر بدارالسلطنه هراة رسیده امیر عمادالدین محمود اصفهانی که بر حسب حکم جهان مطاع وزیر و صاحب اختیارامورملکی ومالی خراسان بودبضبط برج وباره واستحکام فصیل ودروازه پرداخت وپس از سه چهارروزحسین بیك لله واحمدبیك صوفی اوغلی درضمان صحت و سلامت تشریف آوردند وچون بموجب فرمان عالم‌مطاع منصب‌حکومت آن بلدهٔ فاخرهٔ باحمدبیك انتقال یافته بود درقلعه اختیارالدین نزول نمود و بدارائی رعیت و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید بساط معدلت‌ونصفت وعده فرمود اما امیرغیاث‌الدین محمدبن امیریوسف وخواجه کمال‌الدین محمودکه متعاقب ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بصوب حصارشادمان‌رفته بودنداز آنحضرت‌عنایت‌ورعایت‌یافته راه بلخ پیش گرفتند ودرپانزدهم ماه رمضان‌بآن بلده رسیده‌خواجه محمود همانجا توقف کرد و امیر محمد بهراة شتافته باتفاق امیرعمادالدین محمود وسایر امرا وحکام درباب استحکام آنخطهٔ جنت مقام‌سعی

بلیغ مبذول داشت واین اخبار درقشلاق اصفهان بعرض نواب آستان‌آسمان نشان رسید وباردیگر یورش خراسان ودفع بیداد اوزبکان پیش‌نهاد همت عالی نهمت گردید

ذکر نهضت پادشاه باستحقاق از قم بصوب راستقجان و پیش‌بارماق وتوجه رایات آفتاب اشراق ازآنحدود بجانب دارالملك عراق

چون فرمانفرمای طوایف مردم زمستان سنه سبع عشروتسمائه دربلده فاخرهٔ قم بپایان رسانید وخسرو خیل انجم ازبروج شتوی‌عنان یکران بمنازل ربیعی معطوف گردانید فضای صحرا ازظهورسبزه ولاله برمرغزار سپهر دوار تفاخر نمود ومشاهده عارض‌رنگین گل‌وملاحظهٔ طره‌مشکین‌سنبل‌ابواب‌فرح‌وسرور برگشودمثنوی سرواز علم بلندپایه ✿ برفرق‌سمن فکند سایه بیدازسرخنجر گهروار ✿ شد برسریاسمین درربار باردیگرهوای‌صید وشکاروگشت‌دشت‌ومرغزار درخاطر دریاآثار پیدا شده پادشاه‌فلك اقتدار عازم راستقجان‌گشت وچنانچه چندبار دربن اوراق بر زبان‌کلك لطایف نگار گذشته درآن نواحی تیزلوازم شکار بتقدیم رسید وبیست وچهارهزار جانور بزخم تیغ خنجرمانندگل‌ولاله‌غرقه‌بخون‌گردید آنگاه اعلام ظفرپناه‌ازشکارگاه مراجعت فرموده متوجه‌ییلاق‌پیش بارماق‌وسورلوق‌شد ودرآن بهاروتابستان درمرغزارهای نزاهت آثار گاهی‌بتجرع اقداح‌خوشگوار و احیاناً گوزن وقوچقارکه در آنحدود بسیار بود اقدام فرمود و درفصل‌پائیز که منزل‌ناهید ازفروغ طلعت خورشید صفت اضاعت پذیرفت و از تأثیرهوای‌خریفی‌لباس‌خضرت‌آثاراشجارسرخ‌وزردگشته‌ساحت‌باغ و بستان صورت‌کارگاه صباغان‌گرفت پادشاه جهانیان عازم خطهٔ اصفهان‌گشت وبعد ازوصول درآن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش ونشاط انبساط داد وکماینبغی بتفقد حال ساکنان دارالملك عراق پرداخته مجدداً ابواب لطف واحسان برروی روزگار ایشان برگشادگاهی بر مسند طرب نشسته ازفروغ‌عارض چون‌آفتاب وشماع جام شراب ناب‌مجلس بزم را ناضر وسیراب میگردانید واحیاناً برتخت‌سلطنت واستقلال برآمده سرگشتگان بوادی جور و اعتساف را بچشمه‌سار عدل و انصاف میرسانید مثنوی کشیده پادشاه هفت اورنك ✿گهی دربزم عشرت جام گلرنك نشستی‌گاه برتخت‌عدالت✿ پی‌تادیب ارباب ضلالت بنای عدل را آبادکردی✿دل غمدیدگان را شادکردی ودرتضاعیف آنحالات خاطرانورهمایون متوجه رعایت سلطان مراد نبیرهٔ ایلدرم بایزیدگشته‌ایالت بعضی ازولایات فارس‌رجوع بدوشد وسلطان مراد برحسب فرمانفرمای‌بلادوعباد بجانب مقصد درحرکت آمده دراثناء راه زمان حیاتش بنهایت انجامید وقبل‌ازآنکه بمقصدرسد

متوجه ریاض عالم عقبی گردید (یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید)

گفتار در بیان ولادت باسعادت شاه‌زادهٔ عالمیان ابوالفتح طهماسب میرزا

و رسیدن اخبار ماوراءالنهر و حالات خراسان بپایهٔ سریر اعلی

در آن زمستان که بلدهٔ محروسهٔ اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود واهب بی‌ضنت ابواب مرادی دیگر برروی روزگار همایون آثار آنمهر سپهر سلطنت برگشاد و بخشندهٔ بیمنت گوهری از کان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه وافر احسان نهاد بنسیم عنایت ازلی درچمن امید پادشاهی گلی عطر پرور گشت که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و ازفروغ انوار عاطفت لم‌یزلی در گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظلال اقبالش جهانی را بمهاد امن و امان رسانید **مثنوی** گلی بشکفت در گلزار شاهی ☼ وجودش مظهر نور الهی نهالی رست از باغ امامت ☼ ظلالش مرجع اهل کرامت بر آمد اختری از برج اقبال ☼ فروغش نوربخش چشم آمال یعنی حضرت شاه دین پناه را در اواخر سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه بساعتی سعادت اثر پسری خورشید منظر متولد گشت و اینمعنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده طنطنه بشارت و غلغله تهنیت از ایوان کیوان در گذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت کشورستانی برصفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جوهر و نقود ابیض و احمر نثار مهد همایون آن شاه‌زاده صاحب سعادت کردند و خدام سدهٔ سدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب المواهب بجای آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی بابوالفتح گشته چندقابلهٔ حور سرشت جهة ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطهٔ تولد آنشاه زادهٔ دولتمند چند روز طوبهای دلپسند وقوع یافته مواد اعتضاد فرق عباد سمت ازدیاد گرفت و همدران ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست سپهر بدفعال نیل ملال برچهرهٔ احوال نواب پایهٔ سریر جاه و جلال کشید و خبر شهادت امیر نجم و بیرام بیک قرامانی و زین العابدین بیک و گذشتن سلاطین اوزبک از آب آمویه بتواتر انجامید بنابرآن یورش خراسان کرت دیگر پیش نهاد همت عالی اثر گشت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت فرموده غبار مواکب ظفر آثار از اوج فلك دوار در گذشت .

ذکر تسلط محمدتیمور سلطان وعبیدالله‌خان بربعضی‌از بلادخراسان

چون امیر نجم ثانی‌ازجام قضاء سبحانی شربت شهادت‌چشید هوس تسخیر بلاد خراسان درضمیر حکام ماوراءالنهر پیدا شد ونخست جانی بیك سلطان از آب آمویه گذشته متوجه‌دارالسلطنهٔ‌هراة گشت امرا واشراف آن‌بلده چون‌برین حادثه وقوف‌یافتند بیشتر از پیشتر دراستحکام برج وباره کوشیده احمدبیك صوفی اوغلی قلعهٔ‌اختیارالدین را مضبوط ساخت‌وحسین بیك لله دربرج میرزا سلطان احمد که درمیان شرق وشمال شهراست رایت‌اقتدار برافراخت امیرعمادالدین محمود دروازهٔ فیروزآباد راضبط‌نمود وامیرغیاث‌الدین محمدبن امیر یوسف بربشت دروازهٔ ملك‌منزل فرمود حراست دروزاهٔ خوش بامیرسلطان محمود ولد سید غیاث‌الدین محمدباغبان تعلق گرفت ومحافظت دروازه عراق‌بدیگری ازاعیان خراسان سمت‌انتساب پذیرفت وجانی‌بیك سلطان در اوایل ذوالقعده بظاهر هراة رسیده نخست درالنك کهدستان فرود آمد ویکدونوبت زمرهٔ ازلشگریان اوبقدم محاربت ازطرف باغ‌سفید خودرا نزدیك‌بخندق رسانیدند و ازاصابت پیکان دلنشان هرویان مجروح‌شده مایوس بازگردیدند وسه‌چهار کرت دیگر ازجانب دروازه‌فیروزآباد جنك پیش‌آوردندوازدست بردملازمان امیرعمادالدین‌محمود مغلوب شده‌زخمهای کاری خوردندودربعضی ازآن معارك باباعشقی تبرائی که معتمد لله بیك‌بود‌بدست‌اوزبکان گرفتار گشته‌شربت‌شهادت‌چشید ومقارن آنحال عبیدالله‌خان نیز بنواحی شهررسیده درنواحی قریه‌آزادان نسخه‌آزادگان‌گزید وچندبار سپاهیان بخارا تاکنار خندق دروازهٔ ملك و دروازهٔ عراق تاخته بافکندن تیر و سنك پرداختند وبجد هرچه تمامتر بامر محاصره قیام نموده‌علم جنك وپیکار افراختند وچون درسال گذشته محصولات بلوکات‌هراة نیك‌نیامده بود درآن ایام نرخ حبوباب ترقی تمام نمود مع ذلك امراء عظام جهة آزوق غازیان برمحلات شهر غله حواله‌کردند و بدین جهة تنقیص بسیار بصغار وکبار رسیده در کمال اضطرار بسرمیبردند القصه ایام محاصره نزدیك بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی برروجنات روزگار محصوران تافت و میان جانی بیك سلطان وعبیدالله خان مخالفتی روی نموده درصباح سیوم‌محرم سنهٔ تسع عشروتسعمائه که‌موافق اول روزه نوروز بود هریك ازآن دوسرداراز ظاهرهرات بجانب دیارخود توجه فرمود ودرآن روزفیروزهرویان را بنسیم عنایت ایزد تعالی گل آمانی درچمن مرادشگفته‌از محنت حصارداری نجات یافتند وازمحافظت برج وباره فارغ گشته بسربساتین وباغات‌و

منازل‌ومزروعات خودشتافتند وجانی بیك‌سلطان بی توقف درد یار خراسان ازآب آمویه گذشته بکرمینه رفت اما همدران ایام محمد تیمور سلطان‌بدین جانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبیدالله‌خان‌پیوست‌وآن دوسردار باتفاق یکدیگرعنان یکران بطرف طوس‌ومشهد مقدسه انعطاف دادند وازمروتا نواحی اسفراین بتحت تصرف درآورده دل برسلطنت خراسان نهادند چون اینخبر بدارالسلطنه هراة رسید امراء عظام مصلحت توقف ندیده درماه‌مذکورازراه بیابان‌طبس وسیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردندوخواجه‌ابوالوفا وبعضی دیگرازهوا خواهان اوزبکان آن بلـده را ضبط نموده جهة ایصال بشارت مسرعان بمشهد فرستادند لاجرم تیمورسلطان متوجه شهرشده اکابر واعیان‌طوعا اوا کرهاً لوازم استقبال بجای آوردند وکلید قلعه وشهرپیش برده اظهار اطاعت وانقیادکرد وتیمورسلطان درباغ جهان آرا فرود آمده خطبه‌بنام خود خـواند وچون میدانست که درایام دربندان تفرقهٔ بسیار بهرویان رسیده بـا مردم بر وجه احسن معاش‌کرد اماطایفهٔ ازمتعصبان اهل سنت‌وجماعت آغازغمزوسعایت نموده‌جمعی ازموالی ومردم تبرائی را در دام بلا وورطهٔ رنج وعنا انداختند ومولاناشمس‌الدین محمدبهخی ومولانا حبیب‌الله واعظ ومؤذن مسجد جامع رابزخم‌کارد وشمشیر شهید ساختند وساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر میافت‌تا آنکه مولانا خواجه علی‌صدرکه خوارزمی الاصل بود بنا برالتماس امیرغیاث‌الدین محمد بن‌امیریوسف بعرض محمد تیمورسلطان رسانیدکه تقویت جماعتی‌که بنا براغراض فاسدهٔ خویش در مقام انهدام بناء زندگانی مردم شیعه مذهب شده‌اند موجب تخریب‌مملکت‌میشود ودرباب منع وزجرآنطبقه حکم حاصل‌کرده پسرمولانا خلیل صحاف راکه یکدوشیعی بزخم کارد اوشهید شده بـودند سیاست‌نمود لاجرم آن‌فتنه‌تسکین‌یافت‌وچون‌قرب دوسه‌ماه‌محمدتیمورسلطان‌دارالسلطنه هراةوعبیدالله‌خان درمشهدمقدسه‌وبعضی‌دیگر از ولایات حکومت‌کردند ناگاه خبرقرب وصول‌منغلای‌سپاه کشورگشای‌شاهی بحدودخراسان‌شایع شده‌هرکس ازاوزبکان‌درهرجا که بود عنان هزیمت‌بصوب ماوراءالنهر تافت .

ذکرمشرف شدن امیر نظام الدین عبدالباقی وسید شریف الدین علی بمناصب مناسب ومعطر گشتن هوای حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب

امیرسیدشریف‌الدین علی که جامع انواع‌فضل وادب وحاوی‌علوم‌موروث‌ومکتسب بود وبشرف‌نسب وعلوحسب ازاکثر سادات عجم وعرب ممتاز ومستثنی مینمود بعـد از

واقعهٔ قاضی‌محمدکاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شدوچون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت ازامیرنجم‌الدین مسعود ثانی نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده ازآن امراستعفا جست ودروقتی که ماهچهٔ بیرق ظفرپیکر ازخراسان مراجعت فرموده پرتو وصول برولایات عراق انداخت رخصت طواف عتبات عالیات ائمه‌معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین‌یافته روی‌بجانب بغداد آوردوامیرنظام‌الدین عبدالباقی بمنصب‌صدارت شاهی‌مفتخرومباهی شده بواسطهٔ وفورالتفات امیرنجم‌کوکب جاه وجلالش باوج سعادت واقبال رسید ودرآن اوان‌که امیرنجم عازم ماوراءالنهر گردید آنجناب رابنیابت خویش‌تعیین‌نموده‌مقرر فرمودکه من‌حیث‌الاستقلال بسرانجام مهام سرکارسلطنت قیام نماید ودربین ایام‌که خبرشهادت امیرنجم بتحقیق انجامید وماهچهٔ‌الویهٔ‌ظفرعطیه ازاصفهان متوجه‌ساوه‌گردید دررودخانهٔ ولایت‌مذکوره پادشاه صاحب تائید بتجدید امیرنظام‌الدین عبدالباقی رامنظور نظرکیمیا اثرگردانید ووکالت نفس‌نفیس همایون رادرعهده آنجناب کرده پایه قدرومنزلتش رابایوان‌کیوان رسانید وایضاً سیدشریف راکه‌ازبغداد بازآمده دراردوی همایون بودباردیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت وبتکفل‌امورسرکارصدارت نصب فرمود وچون اعلام زرنگار پادشاه صاحب‌اقتدارسایهٔ وصول برحدود ساوه انداخت فرمان واجب‌الاذعان شرف‌نفاذ یافت‌که غازیان عالیشان جهةمصلحت یورش‌خراسان آذوق‌سه ماهه‌بردارند وباآنکه درآن سال درساوه‌حبوباب درغایت قلت‌بود وبلیهٔ قحطوغلا شیوع تمام داشت بیمن توجه خاطرعالی مآثرآنقدار غله‌که دلخواه سپاه‌انجم جاه بودبتحت تصرف ایشان در آمد وموکب پادشاه فرخنده‌پی‌مدت ده‌روز درساوه توقف نموده ازآنجا بسری شتافت وازری براه‌کبودگنبد متوجه‌فیروزکوه گشته جهة اجتماع جنودکوه شکوه ییلاق آن ولایت ده‌روز دیگر محل‌اقامت لوای‌فیروزی اثربود وازکثرت خیمه‌وخرگاه وشعشعهٔ قبهٔ‌سراپرده‌وبارگاه‌غیرت‌مرغزارفیروزه‌کارسپهردوارمینمودوپادشاه‌جهانبان‌بعدازاجتماع عساکرنصرت نشان ازآن‌منزل بسلطان میدان خرامید وزینل بیك را بابعضی ازامراء وفوجی‌ازسپاه‌کشورگشا منغلاگردانیده ببسطام فرستادوخودنیزمتعاقب ایشان‌درحرکت آمده‌درا ثناءراه‌بنواحی دامغان‌جناب‌سلطانی‌سیف‌الانامی‌که جهةتحصیل وجوه‌تقبل امیر عبدالکریم وآقامحمدبمازندران رفته‌بود مقضی‌المرام بازآمده‌شرف‌بساطبوسی‌دریافت وبنا برآنکه‌درباب‌سرانجام وجه مذکورشرایط نیکوخدمتی بظهوررسانیده‌بود مجدداً پرتوعنایت پادشاه مظفرلوا برصفحات احوالش تافت وچون النك بسطام ازفرنزول مواکب‌کواکب‌احتشام غیرت افزای‌گلستان ارم‌گشت‌حکم‌همایون‌بعرض لشکرومشاهدهٔ یراق بهادران رستم اثرنفاذ یافت‌وصباحی‌که سپه‌داران قدروقضا دیبای‌بیضای‌آفتاب‌بر زبرجوشن مصقول خیول‌ثوابت وسیارپوشانیدند وازلوامع تیغ برق‌کردار واشعهٔ‌اسنهٔ

شعله آثار فضای بسیط زمین‌را مانند نگارخانهٔ چین روشن ومزین گردانیدند امراء عظا وحکام انام وقورچیان بهرام صولت وغازیان وافرشوکت وسایر هژبران کینه کوش و نهنگان پرجوش وخروش جوشنهای زرنگار پوشیده و براسبان صبارفتار سوار گردیده در آن صحرای دلگشا صف صف بایستادند وسیوف جان گزند آخته ورماح اجل پیوند افراخته زبان سخن سازی بدعوی جلادت وسربازی برگشادند یکی از ایشان ازجام راحت انجام دولتخواهی سرمست شده بمضمون این مقال مترنم بودکه **مثنوی** بر آنم که چون دشمن بدگهر ✿ کند عزم رزم شه دادگر ✿ بگرز گران سنك وشمشیر تیز ✿ سرودست او راکنم ریزریز ✿ ببزم عدم رهنمونش کنم ✿ قدح ازسروی زخونش کنم ودیگری بر جادهٔ اخلاص حضرت پادشاهی استقامت ورزیده بفحوای این کلام تکلم مینمود که **مثنوی** در آید اگر دشمن تیزچنك ✿ بدریای هیجا بسان نهنك ✿ زاقبال شاه امامت نژاد ✿ خدیو جهانگیر پاك اعتقاد ✿ بقلاب مردی زبونش کنم ✿ زضرب سنان غرق خونش کنم ودر آن صباح پادشاه صاحب تائید مانند جمشید خورشید براشهب گردون گرد گیتی نورد بر آمد و بر یسال بی اختلال ابطال رجال آغاز عبور فرموده میمنه ومیسره وقلب ومقدمه جنود ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر درآورد بهرطایفهٔ ازعساکر بهرام مآثر میرسید سردار ایشان پیاده شده رخ برخاك راه شاه عالم پناه میسود واسبی فیل شکوه پیشکش کرده زبان نیاز باداء دعاو ثنامیگشود **مثنوی** که شاها ملك نیکخواه تو باد ✿ جنود ملك در سپاه تو باد ✿ ظفر در رکاب تو بادا مدام ✿ سعادت رفیق تو هر صبح وشام ✿ لواء تو پیوسته فیروز باد ✿ همیشه عدوی تو بدروز باد ✿ کران تا کران جهان زان تست ✿ سر چرخ درطوق فرمان تست ✿ همه تاجداران تر اچاکرند ✿ بجز راه اخلاص تو نسپرند نخواهند غیر از تو شاهی دگر ✿ ندارند جز تو پناهی دگر بهرجا که رزم آزمائی کنی ✿ چو خورشید کشورگشائی کنی ندارند جان وسر از تو دریغ ✿ چوازچشم وجان عدو تیر و تیغ ونقد اخلاص آن سالکان طریق اختصاص درمعیار ضمیر کیمیا تاثیر زیبندهٔ تاج وسریر تمام عیار نموده بسکه قبول اقتران یافت و همه را بتضاعیف اسباب تربیت وکامرانی بهجت وشادمانی افزوده بعدازفراغ از آن امر بصوب دولتخانهٔ همایون شتافت

ذکر رسیدن منغلاء سپاه مظفر لوا بنواحی مشهد و گریختن سلاطین اوزبك از استماع قرب وصول پادشاه منصور مؤید

پس ازعرض سپاه انجم جاه وتحقیق یراق شجعان رزمخواه شاه سعادت نیوش از النك بسطام به ییلاق کالیوش خرامیدوحاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی ازدلاوران

آهن‌فرسا برسم منقلا متوجه مشهد مقدسه گردانید وخلیل سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده ودرطی‌مسافت مسارعت نموده بسان برق وباد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد وعبیدالله‌خان که درآن ولایت اقامت داشت چون ازین معنی خبریافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل‌شده‌چارهٔ‌کارمنحصر درفرار‌دانست ودروقتی که خلیل سلطان یك‌فرسخی آنخطه رسید بعضی از ارباب وکلانتران‌مشهد راکوچانیده عنان هزیمت بصوب مرو شاهجان انعطاف داد وآنجا نیزمجال توقف‌محال‌دانسته ازراه شیرشتر بمعبرچارجوی رفت وازآب آموبه عبورنموده راه بخارا پیش گرفت و برین قیاس از استماع قرب وصول‌سپاه ظفر اقتباس رعب وهراس بخاطر تیمورسلطان که درهرات بود راه یافته عازم سمرقند گشت وازاکابرخراسان امیرغیاث‌الدین محمد بن امیر یوسف وامیرسلطان محمود بن امیرغیاث‌الدین وخواجه جلال‌الدین قاسم فرنخودی‌ومولانا قاسم خواند امیر وخواجه شاه‌حسین‌خیابانی راکوچانیده همراه بردو برطبق‌حدیث (نصرت‌بالرعب مسیرة شهر)هنوزموکب‌همایون‌پادشاه‌نصرت بهردر ییلاق‌کالیوش بود که نیر فتح وفیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع گشته از فرق اوزبك دبار درديار خراسان نماند و دست مشیت‌قادرملك‌بخش‌لباس‌امن‌وامان درقامت‌اهالی آن‌بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی وطغیان را برافشاند وتیمورسلطان چون بدارالملك سمرقند رسید قاصد استیصال نهال زندگانی امیر محمد گردید و آنعالیجاه نقابت پناه‌برمافی‌الضمیراواطلاع یافته بمقتضاء کلمهٔ (الفرارمما لایطاق) عمل نمود و بامداد مولانا نظام که منصب صدارت داشت ازسمرقند گریخته‌پیاده بحصارشادمان شتافت وظهیرالسلطنه والخلافة محمد بابر پادشاه کرت‌دیگر آن زبدهٔ اولادخیرالبشررا منظورنظرالطاف‌ساخته اسباب سفرعنایت فرمودوآنحضرت‌درزمان ایالت‌زینلخان بدارالسلطنه هراة خرامیده بدستور‌پیشتر‌ابواب دولتخواهی نواب درگاه شاهی برگشود .

ذکرفتنهٔ که ابوالقاسم بخشی انگیخت وبدان واسطه خون جمعی کثیر برخاك هلاك ریخت

ابولقاسم درزمان خاقان منصورسلطان حسین میرزا درسلك اعاظم امراء بخشی منتظم بود ومحمد خان شیبانی نیز دروقتی که خراسان را بتحت تصرف درآورد بسا وی در مقام التفات وعنایت سلوك نمود وایضاً تیمورسلطان درآن‌ایام که‌بخراسان‌درآمداورا منظورنظر تربیت‌گردانید و در بعضی از مهمات ملکی ومالی دخل داده بمرتبهٔ نیابت رسانید لاجرم ابوالقاسم نوکری چند فراهم کشیده بخارنخوت وغروربکاخ دماغش‌راه یافت وبعد ازفرارتیمورسلطان ازخراسان درهراة توقف نموده دل‌برمحافظت آن‌بلده

نهاد و همدران ایام خواجه عطاء الله وخواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبدة الوزراء و الاعاظم خواجه جلال الدین میر کی ومولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف واعیان هراة در دولتخواهی نواب کامیاب شاهی (لازال ظلال اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی) ظاهر گشته میان ایشان وابو القاسم صورت خلاف روی نمود واواز شهر بکرخ وحدود بادغیس شتافت وازمردم مغول غانچی واحشام آنولایات قرب دوهزار پیاده وسواره فراهم آورده عنان بصوب دار الملك خراسان تافت وارباب وکلانتران هراة ازآنحادثه وقوف یافته دروازها وبرج وباره را مضبوط ساختند وخواطر برمدافعت وممانعت قرارداده علم محاربت ومقاتلت برافراختند وابو القاسم درباغ سرافراز که ازآنجا تا شهر نیم فرسخ مسافتست نزول کرده جمعی کثیر ازمردم بلوکات را باخود متفق گردانیدوخواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیك کرده بودودرزمان تیمور سلطان تحقیق جهاد سالکان مذهب علیه امامیه مینمود ازشهر گریخته بوی ملحق گردیدوامیر نظام الدین عبد القادر که شمهٔ ازاحوال اودرذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سبق ذکر یذیرفت ودرآن وقت درشهر بودجمعی کثیر ازمردم فتنه جوی مجتمع ساخت وخانه خودرا بحیطهٔ ضبط درآورده صدای هواداری ابو القاسم درانداخت لاجرم فتوری تمام باحوال هرویان راه یافته اکثر دست ازمحافظت برج وباره بازداشتند وابو القاسم دلیرشده روزی ازجانب دروازهٔ خوش جنك پیش آورد ونزدیك بکنار خندق رسیده فوجی ازپیادگان اوبقدم جرات از خندق گذشتند ودردروازه را آتش زدند اما بواسطه اشتعال نیران بشهردر نتوانستند آمد وخواجه محمدی ومیرزا قاسم که حراست دروازهٔ ملك تعلق بدیشان داشت ازین صورت خبر یافته خواجه محمدی نخست اندیشهٔ فرار نمود وبالاخره باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی رابخود ملحق ساخته با معدودی ازمردم جلد تیرانداز بیارهٔ دروازه خوش رفتند وبضرب خدنك مرك آهنك ابو القاسم واتباع او را خائب و خاسر بازگردانیدند وصباح روز دیگر امیر عبد القادر متوهم گشته ازدروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت وبابو القاسم پیوست واوهشت روز دیگر درظاهر هرات نشسته درتضییق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب وصول امراء منتلای پادشاه مظفر لوا متواتر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت فوشنج تعلق بوی میداشت و برسایر قراولان از النك رادکان سبقت گرفته بود با سیصد نفر ازغازیان دلاور بنواحی دار السلطنه هراة رسید وهرویان را تنبیه نموده بیشایبه توقف واهمال متوجه مخالفان گردید وازمردم شهر خواجه عطاء الله وخواجه کمال الدین محمدی وخواجه مولانا امیر ومیرزا قاسم وغیرهم از دروازه ملك بیرون رفته متعاقب پیری سلطان درحرکت آمدند و خواجه محمدی ومیرزا قاسم برآنجماعت پیشی گرفته دروقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پیری سلطان ومخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند ودرآن اثنامولانا امیر سمرقندی بازمرهٔ که در

عقب مانده بودند از پس پشت ابوالقاسم بباغ سرافراز در آمده دست بتاراج بر آوردند وسلك جمعیت آن کم سعادت از هم گسیخته امیر عبدالقادر بطرف آرب گریخت وابوالقاسم تاحدود غرجستان عنان یکران باز نکشید وغازیان عظام تیغ انتقام آخته وسنان خون آشام راست ساخته شهاب الدین غوری وقاسم کرخی باسیصد کس از مردمیکه متابعت ابوالقاسم کرده بودند بقتل رسانیدند وسرهای آن بیدولتان راز از بدن جدا ساخته اجساد ایشان را طعمهٔ کلاب و ذباب گردانیدند و روز دیگر ازین فتح مبین جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر تبکچی بآن بلده فاخره رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت وخواص وعوام را بمزید التفات پادشاه مرتضوی اوصاف مستمال و امیدوار گردانیده اعلام رعیت پروری بر افراخت اما ابوالقاسم چون از ظاهر هرات بگریخت در حدود غرجستان باحشام قبچاق پیوست و باستظهار آنجماعت نابکار لنگر مقدسهٔ غیاثیه را تاخت کرد وهمدر آنحدود میبود تا وقتی که امیر اردوشاه خروج کرده تیغ تیزبخون ریز او بیالود (والحمدلله المکرم الحنان وعلیه الاعتماد والتکلان) .

ذکر وصول پادشاه عالی مکان بالنك رادکان و متعلق شدن ایالت دارالملك خراسان بجناب مملکت پناهی زینلخان

لواء کشورگشا شاهی وموکب گردون مراتب ظل الهی بعداز توجه خلیل سلطان بسه چهار روز از کالیوش نهضت فرمود و کوچ بر کوچ بجنوشان شتافته در اثناء راه خبر انهزام سلاطین ماوراءالنهر شیوع یافت وحضرت شاهی لوازم شکر وسپاس الهی بتقدیم رسانیده از جنوشان بالنك رادکان خرامید ودر آن مرغزار نزاهت آثار چندروز اقامت فرموده بساط نشاط وسماط عیش وانبساط ممهود ومبسوط گردانید در آن اثنا حاکم ولایت مروده دبیك که از توهم سپاه اوزبك آن بلده را باز گذاشته بود بپایهٔ سریر اعلی رسید وبواسطه آنحرکت ناهنجار پادشاه حمیت شعار حکم فرمود که اورا کسوت نسوان پوشانیده وبردراز گوشی سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند اما همدران روز باردیگر عنایت جرم سوز شامل حال ده دبیك گشت وبانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلك امرا منتظم شد وهم درالنك رادکان خاطر همایون مآثر شاهی بر تربیت زمرهٔ از امرا وارکان دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی وجمعی را باسم سلطانی ملقب وموسوم ساخت وزینل بیك را خان لقب داده بسبب تفویض ایالت دارالسلطنهٔ هراة وتوابع ومضافات پایه قدرومنزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه دین پناه احرام طواف عتبهٔ کعبه مرتبه امام عالیمقام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بسته ازرادکان

بدان مکان بهشت نشان شتافت وچنانچه شیوه ستوده آنحضرتست ازروی اخلاص ونیاز لوازم زیارت‌بجای آورده پرتوانوار مرحمتش بروجنات حال‌مجاوران آن‌روضهٔ عرش منزلت تافت وازآنجا بصوب‌ولایت بادنیس نهضت‌فرموده پس‌ازوصول بدان‌حدودچنان معلوم شدکه‌بساقیان وصحرا نشینان نسبت بغازیانیکه ازمعرکهٔ عجدوان مراجعت‌نموده بودند تعرض بسیار کرده‌اند وطایفهٔ‌راشهید ساخته براق‌زمرهٔ را بغارت برده‌اند وایضا دروقت عبوراوزبکان از آب مرغاب غاشیهٔ اطاعـت ایشان بردوش گرفته‌اندوبی‌شایبهٔ اکراه متابعت وموافقت ایشان‌راپذیرفته‌اندبناء علی هذا شحنهٔ‌قهر پادشاه نصرت‌مندبقتل عام فرمان داد ودیلوبخشی که بنابر اقتضای رای کشورگشای جوجی‌سلطان‌لقب یـافته واورا قزلباشان جوسه سلطان وجوقه سلطان نیزگویند باجمعی کثیر ازعساکر بهرام صولت بآن‌کار اشتغال‌نموده ساحت‌آنولایت را ازخـون آنقوم دون گلـگون ساختند و اموال ایشان رابباد نهب‌وتاراج برداده صدای (من‌یعمل سوء یجزبه) درخم‌طاق‌گردون انداختند وموکب‌همایون پادشاه ربع مسکون درالنك باباخاکی که مـرغزاریست در غایت نضارت وطربناکی روزی‌چند میل اقامت‌نمود از پای‌افتادگان زاویهٔ بیدادی واز دست رفتگان بادیهٔ نامرادی که در دارالسلطنه هراة وتوابع ومضافات دیدهٔ امید بـر شاه راه انتظـار داشتند چون از وصـول چتر همایون فال بمنـزل‌باباخاکی وقـوف یافتند قدم ازسر ساخته و آن را سرمـایهٔ رفع درجـات شناخته بـاردوی کیهان‌پوی شتافتنـد وبتقلیل قـوایم سریـر خلافـت مصیر سرافـراز گشتـه زبـان حـال وقال بدعـای افزونـی دولت و اقبال ملازمـان آستان جـاه وجـلال گشادند وبـانـواع التفـات واصطنـاع مفتخر ومباهـی شده قـدم برمسند حصول مـراد ومـرام نهادنـد ودرخلال آن منوال امیرنظام‌الدین عبدالباقی جهة سرانجام معظم مهام سرکار سلطنت کامرانی باتفاق جناب ایالت پناهی زینل‌خان بآن بلده فاخره شتافت و قضایاء فـرق برایارا برنهج‌عدالت‌فیصل داده بیمن اهتمام خدامش امـور ملك و ملت در سلك نظام انتظام یافت .

ذکرمآل‌حال خواجه کمال‌الدین‌محمودکه دربلخ توقف‌کرده بود و بیان بعضی دیگرازوقایع که‌در آن‌ولاروی‌نمود

خامهٔ‌مشکین شمامه درضمن حکایات سابقه برصحیفهٔ بیان رقم زده که‌خواجه کمال الدین محمودبعد ازواقعهٔ عجدوان ازآب آمویه عبورکرده دربلخ توقف نمود واطراف آن بلده را مضبوط‌ساخته‌چندگاه رایت مقاومت با سلاطین اوزبك برافراخت ودر وقتی که محصول بلخ بدرو رسید ودرشهرذخیره نماند بوپای‌سلطان بفرمان برادرخودجانی

بیك سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذعبور فرمود و بلخیان باطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود بامتابعان از آنجا بیرون آمدو بکشم بدخشان که مضرب سرادقات پادشاه خجسته صفات ظهیرالدین محمد بابرمیرزا بود رفته دو سه ماه درخدمت آنحضرت بسر بردودرماه جمادی الاخری سنهٔ تسع عشر و تسعمائه استماع نمود که بوپای سلطان باتفاق سایر سلاطین بلخرا بازگذاشته بماوراءالنهررفت بنا بر آن خواجه محمود باردیگر ببلخ شتافت امااشراف واعیان آن بلده بتصور آنکه شایدخواجه محمود ایشان را بجرم اطاعت بوپای سلطان مؤاخذه نماید آنجنابرا درشهر نگذاشتند وخواجه محمود دراواخرماه مذکورمتوجه خراسان شده پس ازوصول بمنزل پیل چراغ ادهم نامی که سردار بعضی ازاحشام ولایات جزروان بودودرشیوه قطع طریق سلوك نموده خودرا از جملهٔ هوا خوان سلاطین اوزبك میشمرد بآنجناب دوچار خورد وآنخواجهٔ پسندیده اخلاق ستوده اوصاف رادستگیر کرده دراوائل رجب سنهٔ مذکوره شربت شهادة چشانید وچون اینخبر بعرض پادشاه والاگهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته دریبلاق باباخاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دیوسلطان وامیر سلطان بجانب بلخ واندخودوشبرغان روندمقرر آنکه بعدازتسخیر آنولایات دیوسلطان بحکومت توقف نمایدوتوابع ومضافات آن بلده رااز تعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان جهة کومك زینل خان بخراسان باز آید وولایت قاین سیورغال او باشد و امرابافوجی ازسپاه مظفر لوا روی بمقصدآورده پس ازوصول بشبرغان اربابو کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند ومراسم اطاعت وانقیاد مرعی داشته ابواب شهر برروی امید مراگشودند وازبلخ نیز سادات وقضاة واشراف واعیان مقالید شهر وقلعه رانزد نواب والاجناب دیو سلطان آوردند وشرایط نیاز ونثار بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص وخدمتکاری کردند امامردم اندخود یکی ازاهل ضلال راکه موسوم بود بقرابقال پیشوای خودساخته طریق عدوان وطغیان مرعی ومسلوك داشتند واظهار شعار خلاف نموده رایت وفا ووفاق اوزبکان برافراشتند بنابران دیوسلطان وامیر سلطان از شبرغان بظاهر اندخود شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قرابقال واتباع اودرمقام مدافعت وممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب جنك وجدال گشودند وزبان محاصره ومحاربه به پنج شش روز امتدادیافته بیمن دولت ابد پیوند قهراً قسراً آن بلده مفتوح گشت ودیوسلطان بقتل عام فرمان داده کارساکنان اندخود ازحیز تدبیر درگذشت صغیر وکبیر وبرناوپیر آن بلده بضرب تیغ وتیربقتل رسیدند مگر قرابقال که امرا اورابند کرده بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند وچون خاطر دیوسلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفرومنصور بقبة الاسلام بلخ شتافت وبتدارك اختلالی که در آن مملکت روی نموده بودمشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بروجنات حالات اهالی طخارستان تافت اما امیرسلطان چنانچه مقررشده بود عنان بجانب خراسان معطوف

گردانید و بعد ازمراجعت لوای کشور گشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید .

ذکر توجه شاهرخ بیك افشار بصوب ولایت گرمسیر وقندهار

در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام ازمر محمدخان شیبانی خاطرعالی مآثر فارغ ساخته دربلدهٔ فاخره هراة لواء نشاط وکامرانی برافراخت پسر کلانتر امیر ذوالنون ارغون شجاع بیك مانند سایر حکام بلاد وامصار ازولایت گرمسیر وقندهار بدرگاه سپهراقتدار آمد واظهار عبودیت واخلاص نموده روزی چند درملازمت سدهٔ امامت وکرامت بسر برده نواب پادشاه سکندر حشمت دروقت مراجعت ازخراسان علامت نفاق وعصیان درناصیهٔ حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیك رابحسین بیك لله سپردند تادرقلعهٔ اختیارالدین محبوس گرداند وحسین بیك لله حسب فرموده عملنمود شجاع بیك بعدازچندگاه که درآن مجلس اوقات گذرانید یکی از موکلان را بمواعید دلفریب با خود متفق گردانید وعزم فرار جزم کرده ببعضی از نوکران خودکه ازقندهار آمده درنواحی هراة مختفی بودند پیغام فرستاد که در شب معین اسبان هامون نورد وآلات نبرد درآندر قلعه که بجانب بازار اسب است آورده نگاه دارند وشجاع بیك درلیله موعوده موکلانرا باطعام اطعمه که مخدورات درآن تعبیه کرده بود ضیافت وچون آنجماعت در خواب شدند بکمند حیله وتدبیرازبالای فصیل خود بخاك ریزرسانید وبپای جلادت ازخندق گذشته بنوکران خویش که مسلح ومکمل منتظرایستاده بودند ملحق گشت وبراسبی صبارفتار سوارشده بصوب قندهارفرارنمود وروزدیگر که این معنی بعرض حسین بیك لله رسید ازغایت غضب حکم فرمود که غازیان ازسپاهیان خراسان هرکس درهرجا یابند معروض تیغ سیاست گردانند لاجرم درآنروزدربلدهٔ فاخرهٔ هراة فتنهٔ عظیم حادث شده جمعی کثیر قتیل گشتند وبسیاری ازجهات بیگناهان غارت وتاراج یافت ودراین اوقات که فروغ ماهچهٔ علم ظفرپیکر برساحت مملکت خراسان تافت خاطرانورمتوجه تسخیرقندهار و تادیب شجاع بیك شده فرمان همایون نافذگشت که شاهرخ بیك افشاربا جوقی ازسپاه جرار بدانجانب شتابد وبعدازفتح آنولایت اگرمهم بلخ واندخود فیصل نیافته باشدبدیوسلطان ملحق گردد وشاهرخ بیك راه قندهارپیش گرفته چون بحدود آنولایت رسید شنید که شجاع بیك بجانب خوی رفته وعمش امیرسلطان علی درقندهارتحصن نموده بظاهر آن بلده شتافت وچند گاهی بامر محاصره ومحاربه پرداخت اما چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت درآناثنا شنود که اورق شجاع بیك درشال ومستونست بدانطرف ایلغار کرده ومردم آنخطه را غارتیده طبل مراجعت فرو کوفت و عازم اندخود گشته در اثناء راه خبرواقعهٔ آنولایت راشنودوعنان یکران بطرف اردوی نصرت نشان انعطاف دادودروقتی که موکب همایون ازخراسان متوجه اصفهان بود بپایهٔ سریراعلی رسیدو کیفیت حالات یورش آن را

بعرض نواب کامیاب رسانید

گفتار دربیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از

خراسان بجانب مملکت عراق

چون امور ومهمات ممالك خراسان برطبق دلخواه ملازمان آستان ملایك آشیان ساخته و پرداخته شد ودرهیچ طرف ازحدود آنمملکت امری که موجب انقسام ضمیرمنیر تواند بود نماندرای عالم پادشاه کشور گشای برمراجعت قرار گرفت ودراوایل میزان که نسایم خزان بجانب باغ وبستان دراهتزاز آمده اوزان لیل و نهارصفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شرفناکی ازالنك باباخاکی نهضت نموده مرغزار کهدستان را از یمن مقدم همایون رشك فضای گلستان ساخت ودرمتنزهات هرات حمت عن الافات اندك توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطهٔ اصفهان برافراخت متوطنان دارالسلطنه هرات که از استظلال بسایهٔ چترفرقد سای شاه کشور گشای درمهاد امنیت بودند واز استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای بربستر آسایش وفراغت میغنودند بیکبار درتاب آفتاب فرقت افتادند وبسموم عموم مهاجرت گرفتارشده خواطر برتجرع ساغرفراق زهر مذاق قراردادند واردوی کیهان پوی کوچ بر کوچ بولایت نیشابور شتافته درآنحدود بمسامع جاه وجلال رسید که جمعی ازمردم فتنه انگیزوجوقی از اوباش برستیز سلطان محمد بایقرا ولدمیرزا ابوالمحسن را بپادشاهی برداشته ودرنساو بازر نایرهٔ ظلم وفساداشتعال والتهاب داده اند وبعضی ازقلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت وبیداد برروی اصحاب رشد ورشاد گشاده اند بنا برآن فرمان واجب الاذعان نفاذیافت که امیر نظام الدین عبدالباقی ومحمد بیك استاجلو که بچایان سلطان ملقب شده است با فوجی ازسپاه ظفرسلب جهت دفع شر آنجماعت متوجه گشتند وبسرپنجهٔ شجاعت ومردانگی سلك جمعیت آنطایفه باغیه را از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را برخاك هلاك ریختند وسلطان محمد بایقرا گریخته بیچارگان آنجائی ازتاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیرعبدالباقی وچایان سلطان بعد از فراق از مهم معاندان عنان یکران بصوب استان ملایك آشیان تافتند ودراصفهان مظفر ومنصور بپایهٔ سریراعلی رسیدند و مهماتی را که بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند وپادشاه عالیجاه آن زمستان درضمان امان ملك منان دراصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی بـه تجرع اقداح راح ریحانی پرداخت درموسم سردی دی ازشعله ساغرمی بزم طرب را برافروخت وازشعاع رخسارساقیان گلعذارمجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون درکمال بهجت و

سرورونهایت مسرت وحضورفصل شتا بپایان رسید وسلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه وگل ولاله وسنبل درفضای دشت وصحرا بردمید جمشید خورشید اززمستان خانهٔ حوت علم حشمت وتجمل بر افراخته متوجه منزل حمل گشت وازاهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزارو بساتین درنضارت از بهشت برین درگذشت **مثنوی** چو بشکفت باردگر گل بباغ ✿ برافروخت لاله بسان چراغ ✿ ببرج حمل رایت زرنشان ✿ برافروخت جمشید گردون مکان ✿ درربار شد ابر اردی بهشت ✿ فضای چمن گشت همچون بهشت پادشاه نیکوسرشت مایل بگشت صحرا ودشت شده اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود وبعد از قطع منازل وطی مراحل فضای جانفزای آنولایت را مضرب سرادقات عزت گردانیده بتمهید بساط عیش وعشرت اشارت فرمود آن بهاردر ییلاقات آندیار که ازغایت نزاهت رشك طرب سرای ارم وبهترین متنزهات عالم است درکمال نشاط ودوستکامی اوقات گذرانیدودر صباح ورواح باصباح وملاح دربزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی واقداح شراب ارغوانی درکشید درآن اثنا خبرتوجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عازم میدان رزم شده مجلس بزم درنوشت .

گفتار دربیان شمهٔ از احوال ملوك روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و

ذکر افتادن او درباديه مخالفت فرمانفرمای هفت اقلیم

از ریاض روایات گذشته وگلزارحکایات مذکور گشته شمیم اینخبر بمشام جان مستنشقان نسیم سیر رسیده که حضرت صاحبقران امیرتیمور گورکان بعدفوت ایلدرم بایزید ایالت برسا وتوابع ولواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانیدومیان موسی چلبی واخوان وبرادرزادگان مواد خلاف درهیجان آمده آخرالامر کوکب مرادسلطان مراد بن کرشیخی بن ایلدرم بایزید بدرجهٔ اقبال تصاعد نمود وسلطنت مملکت بر وی قرار گرفته ازحدود دروس تاکفه وقرم بحیز تسخیردر آورد وبراکثر کفارآن امصار جزیه مقرر کرد آنگاه لشکر بجانب مصر کشید وسلطان فرج بن برقوق شرفاء حرمین شریفین را شفیع ساخته بین الجانبین صلح واقع گردیدمشروط بآنکه من بعدهر ساله سلطان مرادخانهٔ کعبه را جامه پوشاند و سلطان فرج آن خدمت را مخصوص بسلطان مراد دادند و سلطان مراد مقضی المرام از آن یورش مراجعت کرده چون سی و سه سال در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید بملك بی زوال منتقل گردید و ولد ارشدش سلطان محمد صاحب تاج وافسر گشت وسالك مسالك غزوجهاد شده مرتبهٔ اوازمراتب

آبا واجداد درگذشت **نظم** بجای پدرشاد وخرم نشست ✿ به نیکی زنام آوران برد دست ✿ جهان رابخوبی جهاندارشد ✿ بتخت حکومت سزاوارشد وسلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل ونصفت موصوف وبوفور علم وفضیلت معروف همواره همت براستیصال اهل ظلال مصروف داشتی پیوسته نقش محاربه وجنك بسکنت بملوك نصاری وکفار فرنك برلوح ضمیر کاشتی تاآنکه قسطنطنیه راکه باستنبول مشهوراست مفتوح ساخت و آن بلده را دارالملك گردانیده لواء جهاد درسایر امصار وجزایر بسرافراخت وباندك زمانی دوازده جزیره ازجزایر فرنگیان فتح کرد ودرقلع نهال اقبال اهل ضلال بقدرمقدور لوازم اهتمام بجای آورد وچون سلطان محمد مدت سی وهشت سال پادشاهی نمود مانند پدروجدمتوجه عالم مخلد گشت وبسرش ایلدرم بایزید قیصرشده رایت دولتش ازفرق فرقدین درگذشت واونیز خسروی عادل مجاهد بود ونسبت بخدام پادشاه دین پناه در مقام محبت واخلاص سلوك مینمودو بعد ازآنکه چهل وچهارسال بگذرانید درسنهٔ سبع عشروتسعمائه بعالم باقی منتقل گردید آنگاه ولداوشدش سلطان سلیم پای برسریر جهانبانی نهادواو بخلاف روش آباء واجداد از جاده مستقیمه سلامت نفس تجاوز نمود و باایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز گشودو در شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه ازاطراف ولایات روم لشگری فراهم آورد که هریك درصحرای هیجا بنوك سنان ثعبان مانندکوه الوند را از پیش برداشتندی ودرمعرکهٔ نام وننك به پیکان تیرخدنك تخم اجل درزمین دل کاشتندی عددآن سپاه ازخزر وتخمین مستوفیان کامل افزون وعدد آن خیل گمراه ازاحاطهٔ دایره وخیال محاسبان مهارت پناه بیرون **مثنوی** سپاهی چودریا بجوش وخروش ✿ سراسر نهنگان پولاد پوش همه کینه کوش وهمه رزم جوی ✿ تمامی سبع سیرت ودبوخوی آنگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی بدرگاه عالم پناه فرستاد وکیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد وقاصد اودرهمدان بآستان آسمان نشان رسید و بوسیلهٔ نواب سده سنیهٔ و حجاب عتبهٔ علیه سعادت زمین بوس دریافت وخبر نهضت سلطان سلیم رابنیت قتال وجدال عرضه داشت نمود آنحضرت درجواب فرمود که ما نیز باوفورتائیدات الهی وجنودتوفیقات نامتناهی رایت توجه افراخته ایم ومقابله ومقاتلهٔ خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهادهمت بلند نهمت ساخته درهرمنزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدورباشد بظهورخواهد آمد(ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لاقبل لهم بهاولنخرجنهم منهااذلة) **نظم** بپیش عدو بازگرد وبگوی ✿ که ای گشته با سروران رزم جوی من اینك رسیدم بمیدان جنك ✿ بنیروی شیر و بخشم پلنك کشم برسرروميان تیغ تیز ✿ بدیشان نمایم طریق ستیز زخون دلیران مردم شکار ✿ همه دشت وهامون کنم لاله‌زار بنوك سنان سعادت هجوم ✿ جهان را کنم پاك ازخیل روم آنگاه ایلچی‌را بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخرومباهی گردانیده رخصت انصراف داد

واو بپایهٔ سریر سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد.

ذکر رایات نصرت هجوم باستقبال خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال باحاکم روم

برضمیر فیض پذیر حریفان بزم جاه وجلال وخاطر مهر مآثر سرخوشان بادیهٔ دولت واقبال اینمعنی ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت وجهانبانی وشراب خلافت وکامرانی کیفیتی دارد که چون بمذاق سلیم ومزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان نشئهٔ انگیزد که ابواب فرح وسرور برروی روزگار خمارزدگان بزم سپهر جفاکار بگشاید واگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور وپندار ازرایحهٔ آن جام بهجت انجام اندك بهرهٔ یابد چنان عربده سازد وطرح بد مستی اندازد که عیش عالی را منقص گردانیده نقش مسرت وحضور از لوح زندگانی جهانی بزداید ع بوئی زنسیم باده بس مستان را نظیر این عبارات مشکین رقم که شمایم رشحات قلم بمشام جان فضلای ستوده شیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد استشمام نسیم شراب ایالت وکامکاری بوفور خیل وسپاه مغرور گشته عزم تسخیر آذربایجان نمود وجمعی کثیر ازاتباع خود را عرضهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته بپای ادبار مراجعت فرمود کیفیت واقعه آنکه چون شاه نیکو نیت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را درهمدان اجازت داد وعازم میدان قتال شده بپای فلك فرسا بر پشت اشهب جهان پیما گردانید وعنان ظفر نشان بدست قاید (و من یتوکل علی الله فهو حسبه) سپرده کریمهٔ (فضل الله المجاهدین علی القاعدین) بر زبان الهام بیان گذرانید مثنوی برآمد جهان جو بپشت سمند☆چوخورشید براوج چرخ بلند لوایش بر افراخت سرتاسپهر☆مه رایتش گشت منجوق مهر جنیبت کسانش همه سروزان☆تفاخر کنان در رکابش سران☆سر سرکشان خاك راهش شده ظفر منقلای سپاهش شده وچون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر بیز گشت بوضوح پیوست که سلطان سلیم بیشایهٔ خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر پناه بی از آنکه باجتماع سپاه پردازد با ده دوازده هزار سوار تیغ گذار که درآن زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان یکران بطرف دشمنان منعطف ساخت ودراوایل رجب سنهٔ عشرین وتسعمائه درمنزل چالدران که دربیست فرسخی تبریز واقعست تقارب فریقین اتفاق افتاد پادشاه والانژاد میمنهٔ لشکر شجاعت نهاد را بفروجودخان محمد و بعضی دیگر ازامراء منصور مؤید مشید گردانید ودرمیسره ورمش خان باجمعی کثیر از بهادران پولادپوش وشجعان کینه کوش منزل گزید وماهچهٔ علم انجم حشم ازافق قلب طالع گشته مقرر شد که امیر نظام الدین عبدالباقی وسید محمد کمونه وامیر

شریف‌الدین علی باتفاق فوجی ازشیران بیشهٔ یکدلی درسایهٔ‌رایت ظفرآیت توقف نمایند وآنحضرت بنفس اشرف‌اعلی بابسیاری از نهنگان لجهٔ‌دغاو پلنگان قلهٔ‌هیجا دریك‌جانب قول صف کشیده تا درهرطرف که‌بکومك احتیاج شودابواب اعانت وامداد برگشایند **مثنوی** برآراست شاه‌ظفراقتباس ✿ صفی‌ازسپاه قیامت هراس نه‌صف‌بلکه سدی‌سکندر پناه ✿ نموده نهیبش‌طریق فنا وچون بسال بی‌اختلال بشکوه‌ابطال رجال‌صفت متانت پذیرفت سنان‌غازیان فتنه‌نشان ازجای‌برخواست‌ولوای فیروزی‌نمای باوج نصرت‌واقبال سرکشیده فروغ مهچه‌اش فضای معرکهٔ‌قتال رابیاراست **مثنوی** علمها برآمد باوج سپهر ✿ شده هرعلم پیکر ماه ومهر سنان گشت چون شمع افروخته ✿ شعاعش دل‌دشمنان‌سوخته وازآنجانب سلطان سلیم‌چنانچه معهود ملك روم است برفراز پشته فرودآمده برگرد معسکرخود ازعرابه‌وچپردیواری بلندگردانید وعرابه‌هارابزنجیر بریکدیگربسته درآن‌حصار استوارمنزل گزید ودوازده هزارتفنك اندازراکه پیوسته در خدمتش بودند مقررکردکه درپیش صف‌ایستاده بکارخود پردازند وزیاده بردوبست ـ هزارسوارکینه‌گذار بمیدان هیجا فرستادکه رایت قتال وجدال برافرازند از آنگاه هردوطرف پلنگان قلهٔ جلادت ومردانگی ونهنگان لجهٔ سبالت وفرزانگی آغازستیز کرده درمیدان تاختند ودریکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بردند **مثنوی** زهر سوی مانند غرنده شیر ✿ بمیدان رسیدند مردان دلیر بکف‌جمله راتیغ خاراگداز ✿فکنده بیرجوشن‌زرنگاربمردانگی هریکی رستمی✿بهم برزده لشکری‌دردمی نشسته‌براسبان‌پولادسم✿بجولان‌زآوازروئینه‌خم غریوکوس‌رعداواز بلندشده‌ولولهٔ‌جان گداز درجان جهانیان انداخت وصدای نفیرسور تاثیر بهمینه ومیسرهٔ عالم رسیده حقیقة آیة (اذا زلزلت الارض زلزالها) ظاهر ساخت **مثنوی** بر آمد بگردون خروش نفیر ✿ بلرزید برخویش چرخ‌اثیر چنان آمد آواز سورن بگوش✿که شد بیدلان را ز سرعقل و هوش شعلهٔ سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد واخگرپیکان شعله افروز همچون صاعقهٔ ساطع اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی را بباد فنا برداد رماح ثعبان‌کردار غازیان مواکب سپهرمراتب مانند شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم زبانه‌کشید و تفنك سریع آهنك رومیان ازورع و خفتان غازیان بسان‌بادشبگیر ازلباس‌حریر بیرون‌پرید سرسروران دردست وپای اسبان گوی مثال درخم چوگان غلطان‌گشت و خون نام آوران از ابر تیغ‌باران کردار از جوف میغ فروباریده ازهفت طبقه زمین درگذشت **مثنوی** فروریخت خون ازدم تیغها چو اقطار امطار ازمیغها سنان یلان شعله افروزشد ✿ چوبرق بهاری جهان سوز شد ودرآن روز هولناك جمعی کثیر ازرومیان بیباك بضرب‌تیغ‌وسنان دلیران‌سفاك بادشاه شرفناك برخاك هلاك افتادند اماچون لشکر سلطان سلیم همچون حرکات دوایرافلاك بینهایت بودند ودرلوازم‌میدان‌داری‌وخنجر گذاری بقدرمقدورسعی می‌نمودند وتوپچیان

ایشان در آتش دادن تفنگ وافروختن نایرهٔ جنگ بمرتبهٔ طریقه جدواهتمام بجای می آوردند که هر لحظه پنج شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرگ درعالم می انداخت واز شرار شررش کانون درون پردلانرا سوخته بوفور دود فضای سپهر کبود را تاریك میساخت فوجی از امرا واعیان سپاه ظفر پناه نیز مانند حسین بیك له وخلفابیك وساروپیره قورچی باشی وامیر عبدالباقی وسیدشریف الدین علی وسیدمحمد کمونه وسلطان علی میرزا بزخم خدنگ وتفنگ دشمنان تیزچنگ شربت شهادت چشیدند وازلسان کریم البنیان هاتف غیب ندای غمزادی(ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل اویغلب فسوف یوتیه اجراً عظیما) شنیدند درآن اثنا آتش غضب پادشاه عجم وعرب درخاطر غیرت مآثر زبانه زدن گرفت و شعلهٔ قهـر قیامت لهب در باطن جمیت میامن صفت التهاب پذیرفت وشمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار ومعاونت اغیار برصف دشمنان خاکسار حمله کرد وبقوت دست وبازوی ولایت وقدرت سرپنجهٔ کرامت وهدایت گرد از وجودمحنت فرسود خلـقی از سالکان مسالك شجاعت برآورد وبیشائبه تکلف وسخنوری وغایلهٔ تصلف ومدح گستری در آن معرکه آن مهرسپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلك اخضر از سهم خدنگ ماریبکرش زبان زینهار بگشاد وشیرچرخ مدوراز تاب سنان آتش فشانش دربیشهٔ الهتاب و اضطراب افتاد **مثنوی** شه شیر دل در صف کارزار ✡ چنان رستخیزی نمود آشکار که درچشم اعداجهان شدسیاه ✡ نهان گشت درگرد خورشید وماه زبس کشته کانداخت بریکدیگر ✡ نهان شدزمین نبرد ازنظر درآن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم ملقـوچ اوغلی که نهنگی بوددربحر پردلی در برابر آنحضرت درآمد اما پیش ازآنکـه دست بتیغ وسنان بردپادشاه حیدر اثرشمشیری برفرق سرش فرود آورد که تاسینه اش منشق گشت ازثقات استماع افتاده که یکی ازملازمان ملقوچ اوغلی جسداورا نزد سلطان سلیم بردوپادشاه روم آنضربترا ملاحظه نمودبرزبان راند که غیرازکسی که منتسب بفرزندی مظهر العجایب باشد هیچ آفریدهٔ راقدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند رانـد **القصه** چون سپاه سلطان سلیم آنشهامت وتیغ گذاری وآن صرامت ومیدان داری مشاهده کردند عنان اختیار وزمام اصطبار ازقبضهٔ اقتدار ایشان بیرون رفت وعنان بصوب حصاریکه از عرابه وچپر ترتیب کرده بودندگردانیده دلاوران موکب نصرت نشان بیکبار برایشان تاختند وجمعی دیگر رابرخاك هلاك انداختند امابقیة السیف که باضعاف مضاعفه لشکر منصور بودند اطراف آن حوطه رامحفوظ ومضبوط گردانیدند وتفنگ اندازان را بکار ایشان بـازداشته باردیگر متشمرجنگ وپیکارگردیدند وچون برضمیرانور پادشاه ربع مسکون فروغ اینمعنی واضح ولایح بود که درآن مقام اصرار برپیکار موجب هلاك خدام موکب نصرت شعارمیشود خاطرعالی مآثر برآن قرارداد که بموجب کلمهٔ (الحرب خدعة) چند کوچ بازپس نشیند که رومیان مانند محمدخان شیبانی دلیر گشته جهة تکامشی از میان عرابه و چپر بیرون آیند آنگاه عطفه عنانی کرده بار دیگر بر سرایشان تازد

وبنیاد حیات آنقوم پرستیز رابراندازدبنا بر آن باخیل وحشم وطبل وعلم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت وایلچیان بأطراف وجوانب ممالك محروسه ارسال داشته باجتماع سپاه ظفرپناه فرمان داد وسلطان سلیم بعد از مراجعت آن حضرت از چالدران بدارالملك آذربایجان خرامیده شنید که پادشاه صاحب تائید عساکر فیروزی مآثر را جمع کرده متوجه آنجانب است بنابرآن خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی گشت وسلامت نفس منحصر درمعاودت دانسته ازسر ضبط آذربایجان درگذشت وزیاده ازهشت روز درآن بلده توقف نتوانست نمود ودر اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود **رباعی** هرچند بودگوزن پرزوردلیر ✡ هرگز نشود مقیم دربیشهٔ شیر گنجشك وطن کند بهرجای ولی ✡ در مسکن شاه‌بازکی ماند دیر واین‌خبر بهجت اثردر موضع‌درگزین بمسامع‌پادشاه والاگهر رسید و هاتف غیب در مخاطبهٔ آن مرکز دایرهٔعزوجلال‌مضمون این‌مقال‌بعرض رسانید **رباعی** کای‌سرورعالی گهرقدس جناب ✡ دارای فریدون فراقبال مآب باحزم توکیدخصم‌چون نقش برآب✡ با ملك توقصد اوچودریاوحباب لاجرم‌موکب‌ظفرقرین ازدرگزین متوجه تبریزگردید ودرطی‌مسافت مسارعت نموده‌درشعبان‌سال‌مذکور درنواحی آن‌بلده منزل‌گزید سادات وقضات واکابر واعیان بلوازم استقبال واستعجال کردند و ازغبار موکب همایون دیدهٔ امیدرا جلاداده مراسم نیاز ونثار بوجودآوردند وپادشاه مؤید مانند روح که بجسددر آید ومثال نورکه‌حدیقهٔ حدقه را بیارآید بدارالملك‌آذربایجان درآمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود وبتدارك اختلالی که درغیبت‌خدام بارگاه‌سدره منقبت دست داده بودمشغولی کرده ابواب انصاف ومعدلت برگشود **مثنوی** جهان ازنونوبدزندگی‌یافت عدالت مژدهٔپایندگی‌یافت فلك بنیاد غم ازبیخ‌برکند ✡ عوض‌طرح بنای عشرت افکند

ذکر وصول کوکب طالع زمرهٔ از خدام درگاه فلك اقتدار بدرجهٔ اعتبارواختیارو بیان بعضی‌دیگرازوقایع روزگاروحوادث لیل ونهار

درآن زمستان که دارالملك‌آذربایجان ازیمن مقدم پادشاه جهانیان برفضای جان فزای روضهٔ رضوان تفاخر می نمود خاطر خورشید مآثر ذره پروروضمیرمهر تنویر ضیاگستر متوجه‌آن‌گشت که زمام رتق وفتق وقبض وبسط وحل وعقدو دادوستد امورو مهمات سرکارسلطنت وپادشاهی را درقبضه درایت وکف‌کفایت صاحب کیاستی نهدکه بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین‌ودولت سمت ثبات ودوام گیرد وباصابت فکر دوربینش قاعدهٔ ارکان ملك وملت‌صفت رسوخ واستحکام‌پذیرد وازشمیم مکارم‌اخلاقش مشام جان ساکنان اقطارآفاق‌معطرگرددوازنسیم محاسن آدابش نضارت‌گلزار تمنای

قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد نصفت شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را ازتاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند ومرحمت کاملش مغمومان زاویهٔ بیدادی‌را ازخار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزاهت آثار معدلت فایز گرداند ابر نیسانی‌را ازایثار دست دررنثارش عرق خجالت برجبین آید وکان بدخشانی را ازبخشش کف گوهر بخشش خون دل ازدامن بگشاید **نظم** خجسته رای او برخلق راه فتنه بربندد ٭ مبارک روی او درملك راه خیر بنماید سعادت چشم بگشاید که تارویش کجابیند ٭ زمانه گوش وادارد که تارایش چه فرماید وبعد ازاستشاره واستخاره خلعت این منصب جلیلة المراتب برقامت قابلیت اشراف افراد انسانی میرزاشاه حسین اصفهانی که سابقاً درسلك نواب ۱۰ جناب حضرت ورمش خانی منتظم بود چست آمد وحکم همایون ازمکمن عنایت روزافزون نفاذ یافت که آنجناب من حیث الاستقلال والانفراد متعهد سرانجام امورسلطنت وجهانبانی بوده جمیع امراء وارکان دولت وتمامی وزراء واعیان حضرت طریق متابعتش نمایند وغاشیهٔ مطاوعت بردوش گرفته بیوقوف ومشورتش درهیچ مهم ازمهمات جزئی و کلی مدخل ننمایند لاجرم عتبهٔ علیهٔ میرزا شاه حسین ملاذ امراء خافقین وپناه ولاة مشرقین گشت وپایهٔ حشمت واقتدارش ازپرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع یافته ازفرق فرقدین درگذشت **بیت** پناه سروران شد درگه او ٭ سرنام آوران خاك ره او وهمدران ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت شریعت ارکان غرا وتمشیت مهام سادات وقضات وعلما گشته منصب صدارت را بجناب سیادت مآب امیرشهاب الدین عبدالله ولد سید نظام الدین احمد لاله که ازاکابرسادات آذربایجان بود تفویض فرمود وچون آنجناب کماینبغی ازعهدهٔ سرانجام امورآن منصب بیرون نتوانست آمد مسند صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوارجمال فرخنده حال نبوی ازمطالع حال خجسته مآلش طالع است وآثار کمال لایزال مرتضوی ازصادرات افعال ستوده اعمالش لامع توضیح کلام الهی راعبارت فصاحت آیاتش وافی وتصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را اشارت حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات رسایل سلف رامنطق بلیغش مبین ورفع شبهات مسائل خلف را بیان بدیعش متضمن خلاصه افکارمتقدمین در مرآت طبع نقادش مصوروتقاوهٔ آثارمتاخرین برصحیفهٔ ضمیرفیض پذیرش محرر **نظم** هست نوك کلك او مفتاح باب مشکلات ٭ هست نوررای اومصباح راه اهتدا ٭ میبرد لطف کلامش تاب ازآب حیات ٭ میزند بحر کمالش موج براوج سما یعنی افتخاراعاظم صدور استهظار اکابر نزدیك و دورخلاصهٔ دودمان آل عبازبدهٔ برگزیدگان قل(لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی) مقوی ملت علیه امامیهٔ قدوهٔ اولاد امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالك اخلاص و یکرنگی امیرجلال الحق والملة والحقیقة و الدین محمدالحسینی الشیرنگی لا زال مسند صدارة مشرفاً بوجوده و ریاض

الشریفه ناضرة بافاضته سحاب فضلهٔ وجوده وقطع نظر ازتکلفات منشیانه و تصنفات مترسلانه ساحت گلزار ملك وملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر واین صدر عالی قدر بتجدید ناضروسیراب گشت وفضای ریاض دین ودولت از قطرات غمام اعتناوالتفات این‌دو بزرك فرخنده صفات درخضرت و نضارت ازسرابستان جنان درگذشت مهام‌شریعت بیضاء برطبق اجتهاد ائمه هدی علیهم سلام‌الله تعالی بسر انجام‌اقتران یافت‌وفروغ‌رواج‌ملت‌غرا ازافق‌مشیت‌حق‌عزوعلا بروجنات احوال فرق برایا تافت **نظم** چوازلطف‌شهنشاه سرافراز ✿ دوعالی‌قدرگردیدند ممتاز یکی درمملکت فرمان روا شد ✿ یکی‌محراب دین‌رامقتداشد یکی‌شد مرجع‌حکام اسلام ✿ بلندی‌یافت زین یك نام اسلام زعدل‌آن فضای ملك‌آراست ✿ زفضل این بنای شرع شدراست و پادشاه عالیجاه دین‌پناه‌آن زمستان رادرتبریز بپایان رسانید ودر اوایل فصل بهار و مبادی دمیدن ریاحین وازهاربصحرای اوجان‌شتافت‌وازآنجا احرام طواف عتبات‌قدسی مطاف آباء عظام واجدادگرام بسته عنان عزیمت بصوب خطهٔ اردبیل تافت وچون‌بآن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ‌آمانی وآمال‌رسید چنانچه عادت آن مؤید پاك اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورد ومجاوران آن‌سدهٔ سنیهٔ باراصناف‌عواطف والطاف نوازش‌فرمود وعزم ییلاق سهندکرد وموسم‌تابستان وفصل‌پائیردر سهند اوقات خجسته ساعات‌بعشرت ونشاط مصروف ساخت ودرزمان شتاکرت دیگربه تبریز خرامیده طرح قشلاق‌انداخت ودرآن زمستان ازفیض فضل ربانی ولطف عام‌سبحانی‌ودری نور بخش درعقد لآلی مجدد معالی افزود ودری آفتاب درخش ازافق‌خلافت‌وکشور ستانی‌طلوع نمود**مثنوی** برآمد ماهی از اوج سعادت ✿ زرویش لامع‌انوار سیادت نگویم‌مه‌که روشن آفتابی ببرج سرفرازی کامیابی رخش شمع شبستان امامت ✿ وجودش‌گوهرکان‌کرامت یعنی شاه زادهٔ ستوده خصال سرورگلزار جاه و جلال القاسب میرزا انبه‌الله‌نباتاً حسنا در درساعتی‌محمود بطالعی مسعود متولدگشت وچند روز بساط عیش وسروروجلس نشاط وحضور تمهید وترتیب یافته نوای نای ونوش از ایوان‌کیوان درگذشت **بیت** بازازنو شهریانرا سری‌آمدپدید ✿ برسرشاهان عالم افسری آمد پدید والحمدلله‌العلی‌الحمید ومنه‌الاغاثة والتائید

بیان کشته شدن خلیل سلطان

خلیل‌سلطان‌ذوالقدر که‌بیمن‌تربیت‌پادشاه‌بحر و بردر بلدهٔ فاخرهٔ شیرازحکومت مینمودواز حسن‌رعایت خسروفریدون‌فرساعت بساعت‌جاه وحشمتش‌می‌افزودودرآنروزکه‌درصحرای چالدران گاهی‌ازشعله‌تیغ‌عالم سوزشاه‌گیتی افروزخرمن‌حیات‌سپاه سلطان سلیم محترق

می گردید واحیاناً تفنك سریع آهنك رومیان مانند تیر تقدیر بدیده ودل غازیان میرسید ناگاه نظر مبارك پادشاه مرتضوی خصال بروی افتاد که باقشونی آراسته ازلشگر فارس دریکجانب معرکه ایستاده نه جهة اقدام برامر جنك دست بـه تیر و کمان وسیف وسنان میبرد ونه اندیشهٔ تلاش نام وننك برخاطر فاترش میگذرد ومشاهده اینصورت موجب تعجب آنحضرت گشته یکی ازقورچیان رافرمود که بروخلیل سلطان را بگوی که عنان جرأت بدین جانب انعطاف دهد وباتفاق سایرملازمان رکاب نصرت انتساب روی بمحاربهٔ مخالفان نهد وآن قورچی فرمان واجب الاذعان را بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جواب نشنود وآمد شد قاصد تکرار یافته ازآنصورت نیز فایدهٔ روی ننمود بلکه عکس مطلوب ومقصود نتیجه داد وحاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابود آنگاشته روی بصوب فرار نهادودرخلال احوال گذشته کیفیت جبن ونافرمانی خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نموده شعلهٔ غضب قیامت لهب سربچرخ اثیر کشید وکورسلیمان قورچی ازموقف سیاست بسوختن خرمن حیاتش مأمور گردید واواز برق وباد سرعت سیر استعاره کرده روی بدارالملك شیراز آورد ودروقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی درکمال زیب وزینت آراسته بود وبااکثر امراء ومقربان خود بتجرب شراب ناب واستماع نغمات چنك ورباب اشتغال مینمود ودرغایت مسرت وکامرانی ابواب فتح وشادمانی مفتوح گردانیده وازغایت غفلت ونادانی اندیشه انقطاع رشته زندگانی برضمیر کسیر نگذرانیده وکورسلیمان مانند بلای ناگهان بدان محفل درآمده چون دیـد که جمعی کثیرحاضر ند اندیشید که اگر باظهار مافی الضمیر پردازدشاید که خلیل سلطان قدم دروادی طغیان نهاده اوراناچیز سازدو لاجرم آهسته درگوش وی گفت که حکم قضامضا براینجمله شرف نفاذ یافته که ترابضرب دوازده چوب تادیب نموده مراجعت نمایم و درساعت بازگردم واگردراین بزم مرتکب آن امر شوم ناموس تراز یان میداردلا یـق آنکه بخلوتخانه درآئی تاحسب الحکم عملنموده بـازگردم وخلیل سلطان به نهـانخانه درآمده کورسلیمان ازعقبش بشتافت ونشانی که درباب قتلش بمهر همایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت ع چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را و کورسلیمـان علی الفور سرش ازتن جداساخته ازآن خانه بیرون آورد آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از ایستادگان پایهٔ سریر سدره منزلت حکم یافته بود ضبط شیراز را درعهدهٔ یکی ازملازمان خلیل سلطان کرده همان روز علم مراجعت برافراشت وسرخلیل سلطان را باردوی نصرت نشان رسانید وازدار اعتبار بیاویخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیك ذوالقدرلورا منظور نظرعاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانیدند وواخرم وسرافراز بیلدهٔ فاخرهٔ شیرازخرامیده بحکومت مشغول گردید(یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید) وتاغایت ایالت آن مملکت تعلق بوی میدارد و در دارائی سپاهی و رعیت لوازم سعی واهتمـام بجای می آرد **مثنوی** فلك رانیست زین معنی ملالی ☆ که گردد هردم ازحالی بحالی ــ ثبات ازشیوهٔ اودور باشد ☆ دوام از

طور اومهجور باشد یکی‌را برسریر سرفرازی ✿ بریزد خون به‌تیغ بی‌نیازی دگررا
را برزمان بینوائی ✿ دهد درمملکت فرمان روائی

ذکر وقوع بلیه قحط وغلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان ودیوسلطان بآستان‌پادشاه وافراحسان

بسبب وفورعبور عساکروحدوث نوایب متواتر وقلت زراعت وتفرق رعیت وعدم فیضان غمام عنایت الهی وفقدان لمعان نیر عاطفت پادشاهی دراواخر سنهٔ تسع عشرو تسعمائه در بلاد خراسان سیما دردارالسلطنة هراة صانهاالله عن‌البلیات قحطی درغایت شدت وعسرتی درنهایت صعوبت روی‌نمود وآتش جوع درکانون درون وضیع وشریف وامیر ووزیر اشتعال یافته روزبروز شیوع آن بلیه می‌افزود وازصبح تاشام غیر ازآه دردآلودگرسنگان درهیچ دودمان دودی مرعی نمیگشت وازشام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر وکبیر وبرنا وپیر ازذروهٔ چرخ اثیر میگذشت‌طایروهم‌درطلب طعمهٔ هرچند بلند میپرید درغیر سنبلـه دانـهٔ نمیدید و برید خیال چندانکه آهو مثال درگـرد دشت و صحرا میدوید بجز سبزه خط جوانان ازسبزی چیـزی نمی‌شنید ازنـان جو و گندم هیچکس ازطبقات مردم نشان نمیداد وبخوردن‌گوشت سگ و گربه هر کس را میسرمیشد دهان میگشاد بعضی ازاهل تنعم انبان‌بوسیده وسختیان جوشیده می‌نوشیدند وزمره بمغز پنبه دانه ونان ارزن وذرت اوقات میگذرانیدند اکثردرویشان و محتاجان این اغذیه لطیفه را نیزبگدائی نمی‌یافتند وهرروز جمعی کثیر درسواد هراة فوت شده بعالم عدم میشتافتندوگدایانرا ازفقدان قوت قوب مفقودگشته از پـای در می‌افتادند و توانگرانرا ازگرانی مطعومات وجه معاش با تمام رسیده در مقام‌گدائی می‌ایستادند **مثنوی** فشرد آنچنان قحط پای ثبات✿که نایاب شد نان چوآب حیات دوصد منزل‌از دیك شد آش دور✿فراموش‌شدنام نان برتنور زقحط آتش دیگدانها بمرد✿چه‌قحطی که‌آتش‌ازآن جان‌نبرد وسال‌دیگر نیزحال براینمنوال جاری بوده‌خلقی کثیرازگرسنگی هلاك‌گردیدند و درآن‌دوسال اگر نادراً خرواری‌گندم ازولایتی بهراة آوردندی اغنیا به شش هزاردینارتبریزی میخریدند ودرآن اوقات‌درمحلات‌درون و بیرون هراةجمعی‌از رنودواوباش ازگوشت بنی نوع تغذی نموده درکوچهای خلوت کمین میکردند و چون بیچارهٔ تنها بدانجا میرسید بیکباردروی آویخته در خانه یا ویرانه می‌کشیدند و بقتل رسانیده و جـوشانیده روغنش را ذخیره میساختند و گـوشتش را خورده رایت عشرت می‌افراختند و در هرچند روز فوجی ازین طایفه بواسطهٔ فروختن روغن آدمی و دیگر اسباب رسواگشته ملازمان زینلخان ایشان را سیاست‌مینمودند وجمعی دیگرفرصت‌نگاه

داشته بسروقت آن کشتگان آمده گوشتهای ایشان را مانند لحوم گاوقربان درمیر بودند

بیت عشق عالم سوزاوچندانکه عاشق میکشد☆زمرهٔ دیگر بعشق ازغیب سر بر میزند

القصه بجهة امتداد بلای قحط وغلا ویرانی هراة وتوابع ومضافات بآن مرتبه انجامید که دراکثراحواق ومحلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود وفقرا ومساکین راتوفیق تجهیزوتکفین اولاد واقربا مساعدت نمی نمود معذلك گاهی تاخت فرق بـاغیهٔ طـاغیه اوزبکیه ببعضی ازحدود خراسان میرسید وزینلخان ودیوسلطان رفع آنطایفه کماینبغی میسر نمیگردید بنا بـران در اواخـر سنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه امیر سلطـان کـه ولایت قاین اولکـاه او بـود بـدرگـاه والا وسدهٔ علیا شتافت و در قشلاق تبریـز بسعادت بساطبوسی استعدادیافت وشمهٔ ازکیفیت خرابی خراسان وجرات معاندان معروض داشت ومقارن آنحال دیوسلطان نیز از جـانب بلخ بآستان جاه وجلال وعتبه دولت و اقبال رسید وقضیه طغیان محمدزمان میرزا وامیر اردوشاه را درغـرجستان وچقچـران بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه ستوده شیم سرانجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت بلندنهمت ساخت ودرباب انهدام مبانی شوکت اعداء دولت رایت اجتهاد واهتمام بر افراخت.

ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزاده مظفرلوا ابوالفتح طهماسب میرزا و پدیدآمدن رفاهیت وسعت معیشت دربیان فرق برایا

چون پرتوشعور پادشاه موید منصور بر کمال اختلال احوال بلادخراسان تافت واز اشتعال نایرهٔ فتنه وفساد اوزبکان ومیرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون چنـان خطور نمود که منصب سلطنت آنمملکت راازسرحدسمنان تاکنارآب آمویه بشاهزاده جوانبخت زیبندهٔ تاج وتخت طهماسب میرزا دهد وامیرسلطان راللهٔ آنحضرت ساختـه زمام رتق وفتق وقطع وفصل مهمات آنولایات را درقبضهٔ اختیار اونهد وفرمان واجب الاذعان بر بنموجب نفاذ یافته ایضاحکم شد که امر صدارت آنشاهزاده زادالله دولة وسعادته وپیشوائی ارباب عمایم واشراف وضبط وربط و داد وستد اوقات متعلق بامیرغیاث الدین محمد بن امیر یوسف باشدوامیرسلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرك همایون رسانیده وبر بارگیردولت واقبال سوار گردیده دررکاب شاهزاده کامیاب روی بدارالسلطنه هراة آورد و جهة استمالت رعایا برادرخوردترخودمیرزا براهیم را بیشتر بآن بلده فرستادوابراهیم میرزا در اوایل سنهٔ اثنین وعشرین وتسعمائه بدارالملك خراسان رسیده جناح مرحمت واحسان برمفارق طبقات انسان مبسوط گردانید واز کمال فهم وفراست وعقل وکیاست بتفقدحال ستمدیدگان

آنولایت پرداخته همگنان را از بادیهٔ ویرانی و پریشانی بسرچشمهٔ جمعیت و آبادانی رسانید و زینل‌خان متوجه درگاه عالم پناه گشته درماه ربیع الاول سال‌مذکور خبر قرب وصول موکب‌عالی شاه‌زاده طهماسب وامیر سلطان شایع شد وامیر غیاث‌الدین محمد بن امیر یوسف همعنان سادات وقضاة واکابر واهالی‌وافاضل وموالی بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم نیازونثار بجای آوردند وبسعادت تقبیل انامل شریفه مشرف گشته‌زبان‌حال‌وقال‌باداء دعاءدوام‌دولت گردان کردندودروقتی که‌ازاعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین باصناف ریاحین‌آرایش یافته بودوسلطان نورسیدهٔ گل‌درغایت تجمل بر تخت بخت بر آمده از "تبسیم نسیم اردی بهشتی زمان نضارت رخسارش می‌افزود طهماسب میرزا باغ‌شهررا از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داد وبرمسند حشمت‌واقبال‌برآمده ابواب عدالت ورعیت‌پروری برگشاد ومردم‌خراسان را درآن بهارغنچهٔ کامرانی درچمن آمال وآمانی بشکفت واز رشحات سحاب مواهب یزدانی ریاض تمنای هروبان سیراب گشته صفت خضرت پذیرفت وازیمن مقدم مکرم حضرت شاه‌زادهٔ صاحب سعادت درآنسال محصولات درکمال خوبی رفع شده ازکثرت حصول حبوبات عسرت بعشرت تبدیل یافت ونیز فراغ بال ورفاع حال از افق عنایت منعم ذوالجلال طالع گشته بروجنات روزگار صغار وکبار تافت وامیر سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان منصب صدارت عالی وپیشوائی سادات وقضاة وعلماوفضلا را بامیرغیاث الدین محمد بازگذاشت و آنحضرت باستقلال هر چه تمامترمتکفل‌امورمذکورشده سیورغالات‌ووظایف وادارات آن زمرهٔ کریمهٔ را بموجب احکام همایون‌وشروطواقفان‌مجری داشت منصب وزارت‌امیرسلطان‌وضبط اموال دیوانی ممالك خراسان بشیخ مجدالدین محمدکرمانی که جامع فضایل نفسانی بودتعلق‌گرفت‌و بیمن نصفت وحسن مکرمت‌آنجناب مهام رعایا ومزارعان باحسن وجهی صورت‌سرانجام پذیرفت اما حضرت اعلی دربهاروتابستان‌آنسال درکمال‌دولت واستقلال دریلاق‌تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش ونشاط صرف نمود وبهنگام دم سردی دی و ایام زمستان و خنکیهای وی باردیگر بدارالملك آذربایجان شتافته قشلاق فرمود ودر اوایل سنهٔ ثلث وعشرین وتسعمائه بهنگام بهاروموسم ظهور ریاحین وازهارموکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سورلوق شتافت وفضای‌آن مرغزارنزاهت آثارازفروغ‌ماهچهٔ اعلام فایض‌الانوار مزید نضارت پذیرفته زینت فردوس‌اعلی یافت وشاه دین پناه‌چند ماه درغایت عزوجاه درآن ییلاق‌ببسط بساط نشاطوکامرانی پرداخته ازآنجا متوجه نخجوان‌گشت ودر اثناء آن راه‌بواسطهٔ طلوع کواکب‌سپهر کشورگشا دیدهٔ‌امیدخلایق بنورسعادت جاویدروشن شده طنطنهٔ بهجت وشادمانی ازذروهٔ بروج آسمانی‌درگذشت

ذکر ولادت شاهزادگان عظام بلغهم الله تعالی الی مراتب آبائهم الکرام

نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل (حیث قال علیه افضل الصلوات باکمل التفضیل تناکحوا توالد و اتکثروا) دلیلست بر آنکه وفور اولاد از جملهٔ جزایل نعماء الهی است و کثرت اخلاف از قبیل کرایم آلای نا متناهی زیرا که بقاء نوع منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم بازبسته است بوجود این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا (علی نبینا و علیهم من التحیات انما ها و من التسلیمات ازکاها) در مقام مناجات زبان وحی بیان بسئوال همایون (قال رب هب لی من لدنك ذریة طیبة انك سمیع الدعاء) گشوده اند و از بارگاه کریم و هاب درجواب بشارت (ان الله یبشرك بیحیی مصدقاً بکلمة من الله وسیداً و منصوراً) شنوده اند پس هرگاه که عنایت بیغایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف طبقات انسانی در تزاید آید هر آینه علی التعاقب و التوالی عقد امید اورا ازوجود لآلی متلالی بیاراید چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخچوان بود درعرض یکهفته از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه درمنزل دزآورد مراغه بتاریخ روز سه شنبه بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه **مثنوی** گل گلشن شاه ملك عرب ✿ ابوالنصر سام حسینی نسب بر آمد چو خور بر سپهر وجود ✿ نظام جهان را وجودش سبب ✿ ز رویش عیان فرفرماندهی ✿ زخویش نمایان علو حسب ✿ فلك ساخت پستان مه پر زشیر ✿ بامید ارضاع آن نوش لب ✿ غذایش شدی شیرهٔ جان حور ✿ نمودی اگر شیر از وی طلب ✿ بسر آمد پی خدمتش مهر وماه برین قصر فیروزگون روز و شب ✿ فروغ ضمیر منیرش زدود ✿ ز آینهٔ دهر زنك تعب ✿ زیمن قدومش بفرمان شاه ✿ مهیا شد اسباب عیش وطرب و پادشاه عالم پناه دربزم نشاط وشادمانی بر تخت بختکامرانی نشسته امراء عظام ومقربان سدهٔ سدره مقام لوازم تهنیت وثناخوانی بجای آوردند ودر پایهٔ سریر سلطنت وجهانبانی بتجرع جامهای بادهٔ ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر للگی حضرت شاهزاده با نیس الحضرة البهیه و جلیس العتبة العلیه درمش خان بن مبارز الدوله والایالة عبدی بیك تواچی که ازجمع امراء ذوی الاخلاص بمزید تقرب و اختصاص امتیاز داشت و استشناد ارد مفوض گردید و آن خان بلندمکان بسبب تفویض آن منصب خسرو سلیمان مناقب راطوی داده پیشکشهای پادشاهانه کشید **مثنوی** زجنس زر و گوهر شاهوار ✿ فزون از حساب و برون ازشمار زدیبای چین و پرند فرنك ✿ زکتان روم وختن تنك تنك ستوران رهوار گردون خرام ✿ همه نقره نعل و مرصع لجام در آن بزم نزد شه کامکار ✿ در آورد و گفت از سراعتذار که شاها من از بهر ایثار تو ✿ ندارم متاعی سزاوار تو زلطف عمیم تو شرمنده ام ✿ بجان بندگان تو را

بندهام و پادشاه بنده نواز خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زردوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایهٔ قدرومنزلتش باوج سپهر برین برافراخت ودر آن ایام که بنان بلاغت انجام جهة بیان ولادت شاهزاده سام قلم ستوده ارقام برداشت کلك دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد ابجقری در تاریخ آن تولد همایون این قطعه بر لوح روزگار نوشت **قطعه** شد کوکبی زبرج شهنشاهی آشکار ✿ کامد زجان ودل فلکش چا کرورهی سام است نام نامی این کوکب ومدام ✿ بااو کند سعادت واقبال همرهی ✿ او کوکبست و برج شهنشاهیش مقام ✿ تاریخ اوست کوکب بـرج شهنشهی ✿ و هنوز بساط جشن و طـوی شاه زاده سام مـطوی نشده بود که درروز جمعه بیست وششم همان ماه شاهزاده رستم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب بزم وشادمانی برگشاد **مثنوی** ازسر نوساقیان برخاستند ✿ باز بزم نقل ومی آراستند ازفروغ ساغر چون آفتاب ✿ گشت گلزار طرب پر آب وتاب ازنوای دلگشای اهل ساز ✿ بازابواب فرح گردید باز وبعد ازچهارروز از تولد آن شاهـزادهٔ گیتی فروز عقد سلطنت وجهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت وازافق آمال وآمانی شعشعهٔ جمال اختری نورگستر بروجنات احوال فرق بشر تافت یعنی تولد همایون شاهزاده سکندر مقام معزالدولة والدین بهرام روی نمود وتوسن ایام بتازگی رام مـرام خـدام بارگاه فلك احتشام گشته سرورخواطر جمهور نزدیك ودور بیفزود بار دیگر ساقیان ناهید رخسار بادههای خوشگوار باکواکب واباریق وکأس من معین در گردش آوردند وغلمان آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثاررا ازسیب ذقن وپستهٔ شکر بن دهن و(فاکهة ما یتخیرون) مزین کردند **مثنوی** بکف جام می ساقی عشوه ساز ✿ سوی ماه نودست مردم دراز ز هر جا بتی گلرخی نیم مست ✿ چوشاخ گلی جام گلگون بدست خوانسالاران اصناف اطعمهٔ گوناگون ولحم طیر مما یشتهون کشیدند ورامشگران نغمه پرداز ازحسن ساز وآواز الحان دلاویز ونغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند **مثنوی** ببزم خسرو جمشید اورنك ✿ برآمد صوت عود ونغمهٔ چنك ✿ شکر لب مطربان کردند آغاز ✿ دعای دولت شاه سرافراز که بادا تابع رای توایام ✿ یکی ازچاکرانت باد بهرام مدام ازلطف تو بادامکرم ✿ بعالم صدهزاران همچورستم زخون خصم درهنگامهٔ جنك ✿ حسام غازیانت بادگلرنك زاولاد توعالم باد آباد ✿ دلت هردم بفرزندی دگرشاد وچون ایام جشن وطوی بنهایت اردوی کیهان پوی بنخچوان شتافته آنسال در آن خجسته مکان قشلاق نمود و پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین وامیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود .

گفتاردربیان اطاعت وانقیاد شیخشاه‌شروانی‌ورفتن میرزاشاه حسین‌و امیرجمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی

رباعی جانا اگرت لطف ازل یاربود٭توفیق شهنشهی مددکاربود با آنکه‌در اول نزدی راه صواب ٭ آخر وطنت منزل اخیار بود نظیر این گفتار آنکه فرمان فرمای شیروان یعنی شیخشاه سلمه الله وابقاه بعد از چند گاه‌که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوك نمود بارشاد ملهم توفیق سالك طریق ندامت‌گشته بتمهید بساط اعتذار واستغفار پرداخت وقاصدان بلاغت مآثر با تنسوقات وافروتبرکات نادر بدرگاه عالم‌پناه فرستاده باظهار اطاعت وفرمان‌برداری زبان‌گشاد وبنواب‌کامیاب پیغام دادکه اگر نقوش‌خطایا وزلات این دولتخاه باب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه ازلوح ضمیر مهرتنویرشسته شودمن بعد بر جاده مستقیمه خدمتکاری وطاعت‌گذاری ثبات‌قدم‌ورزیده سرازحلقه عبودیت‌بیرون نیارم وبپای‌اخلاص ونیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه پیموده خودرا یکی ازبندگان آستان ملایك آشیان شمارم (ربنالا تواخذنا ان نسیناً او اخطانا) وچون این معانی بعرض مقربان پایهٔ سریرسلطنت وکامرانی رسید انوارمکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید ازمطالع مرحمت بیدریغ‌طالع گشته ظلمت‌لیالی عصیان والی شروان رانابود گردانیدونسایم الطاف‌خسرو مرتضوی اوصاف از مهب اعطاف بیکران در اهتزاز آمده دفاتر جرایم‌وآثام او را صفت‌هباء منثورابخشید وحکم همایون شرف‌صدوریافت که‌وکیل‌السلطنه میرزا شاه‌حسین وافتخار دودمان سیدثقلین امیر جمال‌الدین محمد بشروان شتافته خاطرشیخشاه رابتاکید مراسم عهدوپیمان مطمئن‌گردانند تا بیدغدغه برشارع هدایت بخش‌فرمان برداری ثابت قدم‌بود دیگرخیال خلاف‌ننماید وهرگاه‌که خواهد بدرگاه سلاطین‌پناه آید وآنحضرت بموجب‌حکم جهان مطاع ازقشلاق‌نخچوان متوجه شروان‌گشته چون نزدیك‌بآن حدود رسیدشیخشاه لوازم استقبال بجای آورد و دربسط بساط ضیافت ومهمانداری‌کمال‌اخلاص وخدمتکاری بظهور رسانیده ازجانبین رسوم‌گذرانیدن تحفه وتبرك‌بوقوع انجامید وجناب میرزائی چنانچه ازکمال‌کیاست خدامش متصور بود بشرایط امر رسالت پرداخته شیخشاه رابغایت عنایت پادشاهی امیدوار ساخت وناظم‌مناظم شریعت آرای بوفور جودت طبع سلیم شبهاتی‌که حاکم شروان دربعضی ازمسائل ملت علیه امامیه داشت‌رفع کرده اعلام ارشادونیکوخواهی بر افراخت لاجرم شیخشاه عن‌صمیم القلب طریق‌انقیاد پیش‌گرفته آن دوبزرك عالیشانرا حسب‌المدعا‌رخصت‌انصراف داد ومصحوب ایشان ازاسبان بدوی واستران بردعی‌واجناس

روم‌وفرنك ونقود نامعدودوجواهرخوش‌رنك آنچه توانست‌ولایق‌دانست بآستان‌سلطنت آشیان‌فرستادووعده کرد که‌متعاقب‌یکی‌ازاولادامجادرا‌بملازمت‌فرستدواگرحکم‌همایون نفاذ یابد خود نیزبسدهٔ سنیه امامت وکرامت شتابـد ومیرزا شاه حسین وملاذ سادات خافقین هم در قشلاق نخجوان بپایهٔ سر برسلیمان زمان بازآمده تحف وتبرکات شیخشاه را معروض‌گردانیدند وآنچه ازکمال اخلاص ونیازمندی آنجناب مشاهده نموده بودند بسمع اشرف‌اعلی رسانیدند واینمعنی موجب‌ازدیاد فرح‌وسرورپادشاه مؤید منصورگشته آن زمستان درغایت‌کامرانی اوقات‌خجسته ساعات مصروف داشت وهمت براستیفاءلذات روحانی واستحصال مرضات سبحانی گماشت

ذکرتوجه‌موکب نصرت‌آثارازنخچوان بییلاق‌ایقارواشتغال‌بامر فرح افزای صید وشکار

چون خورشید بلند محل ازمنزل‌حوت بعزم صید حمل علم توجه برافراخت واز برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت توق منجوق پادشاه کیوان مکان ازنخجوان درحرکت آمده روزی چند ییلاق نضارت آثار ایقار را از پرتونزول همایون طراوت سپهر بوقلمون کرامت فرمود آنگاه بفضای روح افزای سورلوق‌شتافت وازآنجا عنان عزیمت برودخانهٔ‌تلوارتافته مدت‌یکماه درآن‌منزل بصید ماهی پرداخت بعد ازآن بموجب فرمان واجب‌الاذعان اوراق همایون مصحوب وکیل‌السلطنه واعتمادالدوله میرزا شاه حسین بجانب قم‌نهضت نمود وشاهبازچترخجسته ظلال عازم‌کوه بیستون وورودخانهٔ چمچال‌گشته‌خسروگیتی فروزچهل روزدرآن مواضع بشکار نخچیر و آهو اوقات شریف صرف‌کرد و ازآنجا روی توجه بقشلاق قم آورد ودرماه رمضان سنهٔ اربع‌عشرین‌وتسعمائه خطهٔ قم‌ازمقدم همایون‌غیرت افزای جولانگاه انجم‌گردید وپادشاه اسلام بآداب ایام صیام قیام واقدام فرموده پس ازآنکه ع هلال عید بدور قدح اشارت‌کرد باقامت مراسم آنروزسعیدبرداخت ودربزم نشاط وکامرانی اقداح دوستکامی درکشیده‌قامت‌قابلیت امرا وارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت درآن اثنا بمسامع خدام پایهٔ سریراعلی رسیدکه حکام مازندران ورستمدارسرازاطاعت وانقیاد پیچیده در ادای مال و خراج اهمال مینمایند وباقدام خلاف طریق عنایت پیموده بدست بیشرمی‌ابواب ظلم وبیداد برروی فرق‌عبادمیگشایند بنابرآن‌فرمان‌واجب‌الاذعان نفاذ یافت‌که انیس‌الحضرت البهیه درمش خان زینلخان وبعضی دیگر از امرا وارکان دولت رامصحوب‌خویش‌گردانیده‌عنان‌بطرف مازندران‌تافت‌وبعدازانقضاءفصل‌دی حضرت اعلی‌ازقم‌بری‌خرامیده‌درآن‌مملکت‌مزاج‌همایون‌ازسرحداعتدال بمقام اعتلال انتقال‌کردو

اندك سقمی عارض ذات ملکی ملکات شده قوای طبیعی روی بضعف آورد ذاتی که بصنوف دعای زنده‌دلان محفوف است متغیر گشت وجودیکه همگی همتش باظهار عواطف ومکارم مصروف است متاثر شد حکماء مسیحا دم درتحیر افتادند که عرض مرض باچنین جوهری پاك ازچه روی آمیزش گرفت و اطباء خضرمقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند کـه الم سقم باآن مظهر لطف وکرم چگونه صفت تداخل پذیرفت سبحان‌الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامان جاه‌وجلال آن‌مهر سپهراقبال تواند رسیدوپای مضرب ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال را تواند پیمودارتفاع درجات منزلین راچندروزی عارضهٔ دست دادوبرطبق کلمهٔ (حمی یوم کفارة ستین سنة) فی‌الجمله مرضی اتفاق افتادمولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا ازطیب انفاس روح افزایش هویدا بودورای صوابنمایش در ازالهٔ امراض وحصول اعراض حاوی اصناف کمالات مینمود در معالجه آنعارضه اغذیـهٔ نافعه واشربهٔ مناسبه ترتیب کرد وبعنایت حکیم علی الاطلاق ازدارالشفاء (واذ امرضت فهو یشفین) شربت شفاء عاجل نصیب پادشاه عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد امـرا وارکان دولت‌ووزرا واعیان حضرت صلات وصدقات بار بـاب استحقاق دادندودرویشان وگوشه نشینان درمقام مناجات ومحل اجابت دعوات دست وزبان گشادند ودرروز دهم ازحدوث آنحالت مسئالت فقراومساکین عز اجابت یافت وانوارصحت کلی ازمطلع (و ننزل من‌القرآن ماهوشفاء ورحمة‌للمومنین) برصفحات احوال پادشاه معدلت‌قرین تافت (والحمدلله علی الصحة والسلامت والصلوة علی‌حبیبه کاشف الغمة وشفیع الامة وآلـه وعترته ماناحت حمامه) .

ذکرفتح رستمدار ومازندران بمساعی جمیله انیس آنحضرة البهیه درمش خان

حکام مازندران یعنی امیرعبدالکریم که خامهٔ عنبرشمیم یکدونوبت بذکرمجملی از احوال اوعطرافشان شد وآقامحمد ولد آقارستم روزافزون درخلال احوال گذشته ازجاده مستقیمهٔ اطاعت موکب‌خدام همایون منحرف گشته سلوك‌طـریق عصیـان پیش گرفتند واعتماد برحصانت قلاع وصعوبت مسالك آندیار کرده در ادای خراج ومـال تغافل واهمال ورزیدند واینخبر در بلدهٔ قـم بمسامع جاه وجلال رسیده برحسب مشـا، لازم الامتثـال انیس الحضرة البهیه درمش خان بـا زینلخان وجمعی کثیر از ابطال رجال بیت نهنگان دریای زخار جنك ✿ زده پنجه برکوه همچون پلنك متوجه تسخیر آن ولایـت ومتکفل تـادیب اربـاب غـوایت گشتند ونخست روی توجـه بقلاعـی که در تصرف آقامحمدبود آوردند وچون اینخبر بدو رسید خود درقلعهٔ اولاد که در متانت حکم حصارسبع شداد دارد تحصن جست و قلعه کلیس را که از غایت رفعت

متوطنان آن جلیس برجیس اندبیکی از اهل اعتماد سپرد و درمحافظتش شرایط الحاح ومبالغه بجای آوردو ماهچهٔ رایت فتح آیت درمش بتاریخ هفتم ذی الحجهٔ سنهٔ اربع وعشرین وتسعمائه پرتو وصول برظاهر قلعهٔ کلیس انداخته قلعه مشاهده غازیان مؤید گشت که پاسبان بامش با کوتوال حصار سپهر مینافام همراز بود وماهی آب خندقش باگاو زمین دمساز می‌نمود رفعت ارکانش بمرتبهٔ که طایر اندیشه را بیان وهم وخیال پرواز برفراز آن دست نمیداد ومتانت بنیانش بمثابهٔ که جاسوس احتیال را بکمند تدبیر صعودش برشرفات آن اتفاق نمی افتاد **مثنوی** قلعهٔ چون حصار چرخ بلند ✡ کنگرش فارغ ازگزند کمند خاکریزش چو کوه خارا تند ✡ پای اندیشه ازصعودش کند ✡خندق آن عمیق پهناور✡ همچودریای فکر اهل هنر وخان عالیشان همان روزکه بنواحی آنحصار استوار رسید سپاه انجم جاه را بـافروختن آتش جنك وانداختن تیروتفنك و سنك مامور گردانید و دلیران مازندران درمقام دفع ومنع ثبات قدم ورزیده غرش کمان رعدصدای مرك بگوش هوش بهادران رساند وتیر تخش نایرهٔ خون ازچشم شجعان گشاده جان راازمصاحبت بدن بازرهاند آواز پرواز تفنك آوازهٔ صوراسرافیل درقلعه افکنده نمونهٔ روزرستخیزظاهر ساخت وناوك دلدوزمازندرانیان بسان باران ازغمام نیسان فروباریده جمعی را برخاك هلاك انداخت ومدت سه روزحال برینموال جاری بوده درصباح یازدهم مـاه مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه جنك پیش بردند وازخندق گذشته مانند کبك دری برخاك ریز برآمدند وبزخم تیرخدنك وتفنك تیزآهنك ممانعان را ازفرازفصیل منهزم ساخته فتح آنحصار استوار تیسیر پذیرفت ومفاتیح خزاین وذخایر بقبضهٔ اقتدارنواب درمش خان قرارگرفت آنگاه خان شجاعت پناه باسپاه ظفر دستگاه متوجه قلعهٔ اولادشد آقا محمد چون براینمعنی وقوف یافت کثرت رعب وهراس اساس پندار اورا اندراس داد وقاصدان چرب زبـان نزد خان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبیدو بزبان حال و قـال بـمضمون کلمهٔ (العفوعندالاقتدار من علوالاقدار) گویـا ساخته بفحوای این مقال مترنم گردید که (اذاعاقبتنی فی کل امر افما افضل الکریم علی النیم انیس الحضرت البهیه) برعجز وبیچارگی آقامحمد ترحم نمودو برطبق کلام اعجازانتظام و(الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس)ازسرجرایم وآثام او درگذشت واشارت فرمودکه عالیجاه آصف پناه نظام الدوله والدین احمدبیك وعالیجناب قدوة الاشراف والاعیان قاضی جهان بقلعه درآمده خاطر آقا محمد را بعهدوپیمان اطمینان دهند تابیرون شتافته شرف ملاقات شریف در یابد وهممنان آن‌حضرت بپایهٔ سریراعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد بهدایت بخت سرمد سالك طریق اطاعت و انقیادگشت و بعزملاقات درمش‌خان مقرر شده مقالید خزاینی را که سالها اندوخته بود بخدام عالی مقام سپرد بعد ازآن درمش خان بتوفیق باری متوجه ساری‌شد و والی آن دیارامیرعبدالکریم غیـرسلوك سبیل خدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سید سلطان محمودرا با دوهزارتومان

نقد ودیگر تحف لایقه وتنسوقات رایقه باستقبال خان فرستاد و ملزم ادای باج وخراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالمپناه مراجعت فرمایدمن نیز متعاقب به پایهٔ سریراعلی خواهم شتافت وخود را بشرف پابوس همایون رسانیده سعادت دیدار شاه فلك اقتدار در خواهم یافت وخان سید زاده را مشمول انعام واحسان گردانیده وخلع نفیسه بوشاند جهة امیرعبدالکریم تاج وخلعت ارسال‌داشت ومقارن این احوال حکام هزار جریب ورستمدار وولاة سایرآن بلاد ودیار چون سید حسین هزارجریبی و ملك کاوس وملك بهمن بآستانهٔ علیه انیس آنحضرت البهیه شتافته پیشکشهای موفور وتبرکات غیرمحصور کشیدند و اظهارچاکری وفرمانبری کرده درملازمت موکب عالی اردوی همایون که‌درحدود اصفهان بودگردیدند .

گفتار دربیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان جهت اقدام بر امرصیدوشکار وانتقال مولاناعلاء الدین‌محمد طبیب‌بجوار مرحمت حضرت مهیمن غفار

درآن ایام که مزاج با ابتهاج صاحب تخت وتاج درمملکت ری ازعارضهٔ که‌دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون‌عازم صید وشکارگشته حکم جهان مطاع‌شرف‌نفاذپذیرفت که‌عساکرستوده‌مآثر بلکه‌اکابرواصاغرجرگه کرده بجانب‌اصفهان درحرکت آیند وپادشاه‌گیتی‌آرا درساعتی‌فرح افزاپای فلك فرسا دررکاب ظفرانتساب آورده‌وجرگه کرده نهضت‌فرمودوچون‌هوای‌کاشان‌ازغبارموکب‌فیروزی نشان‌عطرافشان شد مولانا علاءالدین محمدطبیب‌که ازاکثرنواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بودودرتشخیص‌امراض‌ومعالجهٔ‌اعراض‌خاصیت‌انفاس‌مسیحاظاهرمینمود بمرض‌ذاةالصدرمبتلا گشته‌پهلوبربستر ناتوانی نهادوچون‌زمان‌حلول اجل‌مقدردررسیده‌بودواستعمال‌اشربه‌وادویه واصلامانع نیفتادوساعت‌بساعت صعوبت آنعارضه‌ازپیشتر بیشترگشت وبعد ازسه روزدر منزل بلهارکه داخل‌ولایت‌اصفهانست انحکیم فطنت‌شعارازعالم ناپایداردرگذشت**قطعه** درین دقیقه بماندند جملهٔ حکما ☆ که‌آدمی چکندبا قضای کن فیکون ☆ اصول نبض چوشد منحرف ز جنبش اصل ☆ بلای عجز فرورفت پای افلاطون ☆ صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد ☆ بماند بیهده در دست بوعلی قانون **القصه** پادشاه سعادت قرین ازفوت مولانا علاء الدین بغایت متاثرگردید وبازماندگان اوراتسلی فرمودخلع فاخره‌بپوشانیده وپسرارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف نواخته

قایم مقام پدرساخت و بدستور لوا کشورگشا منصور بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت ودرمنزل چاله سیاه قمورقا بهم رسیده گور بسیارو آهوو نخچیر بیشمار وسایر جانوران شکاری پا بستهٔ دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ وتیر پادشاه عالم گیرواعاظم امراوارکان دولت پانزده‌هزاراز آن حیوانات که‌اکثر گور بود بقتل رسیدند وهنوزچاله سیاه مضرب خیام شاه‌انجم سپاه بود که درمش خان بپایهٔ سریرظفرنشان رسید وحکام مازندران‌و رستمدار‌را با پیشکش فراوان واموال بسیار بشرف پابیوس نواب کامیاب فلك اقتدار رسانید وبواسطهٔ آن نیکوخدمتی بیشتر ازپیشتر منظورنظرعواطف واشفاق شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه اورا ازمراتب سایرامراء درگذرانید .

ذکرطلوع ماهچهٔ رایت فیروزی‌آیت ازافق بلدهٔ قم وظهورا سباب سوروسروردرمیان مردم

موکب‌ظفرپناه پادشاه عالیجاه بعدازفراغبال ازشکارچاله سیاه براه ولیجان عازم خطهٔ قم شدودر آن‌بلدهٔ فاخره‌جهة سرتراشی شاه زادهٔ سعادت‌انتما ابوالنصرسام میرزافرمان اشرف اعلی بتربیت طوی بزرك نفاذ یافت وخدام آستان سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی میمنت انجام سر آن اختر برج شرف وکامکاری را تراشیدند و موی مشك بویش رابطریقهٔ سنت با نقره برابرکرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه گیتی‌افروزدربزم نشاط وانبساط‌نشسته‌بلوازم لهوو‌سروروعیش وحضور پرداخت وامراء عظام ونواب بارگاه‌فلك‌احتشام را بخلع فاخره وانعام واکرام‌خوشدل ومسرور ساخت ومقارن‌آنحال نسایم اعتدال آثار دراهتزاز آمده دوشیزگان چمن از تشریف هوای‌نوبهاری‌جامه‌های‌زرنگاری پوشیدند ونورسیدگان نسرین‌وسمن‌ازجامهای لاله ارغوانی شراب گلناری نوشیدند نرگس قدح‌زرین برکف سیمین گرفته دربزم بساتین دایر ساخت وبلبل‌سرمست ازدیدارگل بی تحمل شده نوای نغمه‌سرائی در عالم‌انداخت **مثنوی** نرگس‌سرمست‌بکف‌جام می ✿ کردبساط غم واندوه طی شاهد گلچهرهٔ گلگون نمود ✿ باردیگرهوش زبلبل ربود شاخ شکوفه درم بیشمار ✿ کرد بیزم سمن وگل‌نثار ودرروز نوروز پادشاه گیتی‌فروزمانند خسروخاوری برتخت‌بخت وفیروزی برآمد وبلوازم‌طوی نوروزی پرداخته ازسر نوضمیرآفتاب پرتومتوجه‌ترتیب صحبت بهجت وکامرانی‌ساخت بازدربزم طرب‌آهنك عشرت‌سازشد ✿ بررخ‌اهل شرف درهای دولت بازشد بازآواز بریشم رفت تاچرخ برین ✿ ارغنون سازفلك را نغمها دمسازشد بازبی‌اندیشه ساقی جام می برکف نهاد ✿ شیوهٔ شوخی و سرمستی زسر

آغاز شد ودرآن جشن بقاعدهٔ معهود دستور استمرار امرا وارکان دولت پایدار خصوصا ملاذ اکابر خانقین میرزا کمال الدین شاه حسین پیشکشها کشیدند و ازدست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده خوشگوار نوشیده ازجامه خانه عاطفت شاهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند وهم درآن موسم بدیع آئین پادشاه ظفرقرین مایل صید وشکار وراغب سیر دشت وسار گشته نواحی ساوه را شکار نموده وآن صحاری وبیابانها را ازخون آهو و نخچیر غیرت افزای لاله‌زار ساخته ازآنجا بصوب النك خرقان نهضت فرمود وبعد از وصول بآن منزل حاکم ساری امیر عبدالکریم برطبق وعدهٔ که بانیس آنحضرت البهیه درمشخان کرده بود با پیشکش فراوان بآستان ملایك آشیان رسید وبشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده ملحوظ عین تربیت ورعایت گردید **مثنوی** هرکرا روشنست دیدهٔ بخت ✿ سوی درگاه شاه آرد رخت چون بخاك درش جبین ساید ✿ باسعادات همنشین آید.

گفتار در بیان اطاعت امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف

درآن زمان که پادشاه کامران درفضای جنت نشان خرقان تخم عدل واحسان در زمین دل طوایف انسان میکشت بمسامع جاه وجلال رسید که امیره دباج که بعدازفوت ولدخویش امیرحسام الدین در فومن ورشت فرمانفرما شده استدرطریق عصیان سلوك می نماید وبا وجود نیکوئی سرشت ابواب ارتکاب افعال زشت برروی روزگار خود میگشاید بناء علی هذا مقرر شد که انیس الحضرت البهیه درمشخان زینلخان وحکام رستمدار و مازندران بخود ملحق گردانیده ازراه کناردریا بلاهجان شتابد وباتفاق والی آندیار راکار کیا سلطان احمد عنان بکران بطرف رشت تابد وموکب همایون پادشاه ربع مسکون ازراه سلطانیه بطارم رود وازآنجا بطریق فومن متوجه امیره دباج شود ودرمشخان برحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهجان درحرکت آمده ماهچهٔ رایت فیروزی نشان پرتووصول برحدود سلطانیه انداخت وچون اینخبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت وپشیمانی گشت وتدبیر کارخود منحصردرآن دانست که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده خود را بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند وانواع هدایای دلپسند ترتیب گردد مقررساخت که عبدالله دیوانه وخلیفه سیدعلی که ازاعیان مملکت گیلان بمزید تعین ممتاز بودند با جمعی دیگرازاشراف واهالی ومشایخ وموالی بدرگاه عالم پناه شتابند ولوازم نیاز وتضرع ومراسم تخضع وتخشع بجای آورده بظلال اظهاراطاعت و دولتخواهی اشتعال نایره غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهندوجهة التماس شفاعت رقعهٔ

نیازی نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود وعبدالله دیوانه وخلیفه‌سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته درالنك سلطانیه باردوی ظفرعطیه رسیدند و نزد نواب والا جناب زبان اعتذار واستغفار گشاده خاك بارگاه سلاطین پناه را بلب نیاز بوسیدند وقبول نمودند که ازمال وجهات سنوات گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج مقرر بخزانهٔ عـامره رسانند بعد از وفورمبالغه والحاح آن طایفه وشفاعت کارکیا سلطان احمد عفوجرم سوز پادشاه گیتی فروزشامل حال امیره دباج گشت ومضمون کلمهٔ همایون (والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس) مطمح نظرانورشده ازسرجریمهٔ عظیمهٔ او درگذشت **نظم** زهی بخشنده شاه مکرمت کیش ☼ که‌هست ازجرم مجرم عفواو بیش زفضلش هر که عفوازجرم خودجست ☼ بآب لطف گردذلتش شست آنگاه حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت مملکت فومن ورشت بدستورسوابق ایام برامیره دباج مسلم باشد ودرمشخان بامتابعان بآستان خلافت آشیان مـراجعت نمـایـد وچـون آن نشـان فتنه نشـان بـدیشـان رسید عنـان معـاودت انعطـاف داده همـدرالنك سلطـانیه شرف تقبیل پایهٔ سریر گردون مسیردریافتند و ایلچیان جیلان بانعام افسرهای زر دوزی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام نزد امیره دباج‌شتافتند وپادشاه اسلام ماه مبارك صیام درسلطانیه قرین اصناف خیرات ومبرات بپایان رسانید وچون‌هلال فرخ‌فال شوال مثال قدح سیمین برکف‌خوبان زهره‌جبین هویداگردید آداب آنروزسعید بجای آورده بساط نشاط وانبساط بگسترد درآن اثنا خبررسید که‌جمعی کثیر ازسپاه روم خیال کرده‌اند که بجانب بغداد توجه‌نمایند وبدست جلادت وتهورابواب جوروبیداد برروی فرق‌عباد بسرگشایند وچـون برضمیر انور همایون‌واضح بود که اگررومیان آنعزیمت‌راازحیز قوه‌بفعل رسانندحاکم‌دارالسلام شاه‌علی بیك که درعوض نام خویش موسوم وملقب بعـوض سلطان شده‌است بی‌امـداد غازیان موکب‌همایون بمقابله ومقاتله اعداء دولت‌روز افزون قیام نمیتواند نمودفرمان واجب‌الاذعان نفاذ یافت وانیس‌الحضرة بازینلغان وحـاکم کردستان جوجـی سلطان عنان یکران بکومك عوض‌سلطان تافت آنگاه شاه‌عالیجاه اورق همایون را مصحوب میرزا شاه‌حسین بجانب‌قم گسیل کرده بنفس‌نفیس عازم حدود کوه بیستون گشت ودرآن دشت ومرغزار بلوازم صیدوشکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بصوب قـم معطوف ساخت وروزی‌چند درمتنزهات آنولایت‌دلپسند اوقات خجسته‌ساعات بگذرانید وازآنجا متوجه‌کاشان گردید توسن سرکش ایام رام مرام خدام عالی‌مقام واسباب دوام اقبـال و احتشام بروفق مدعای رای‌اصابت انجام درسلك انتظام (والحمدلله الملك‌العلام والصلوة والسلام‌علی نبینا محمدخیرالانام واله‌الکرام عترته‌العظام) .

ذکرطوی مدبرامور مشرقین میرزا کمال‌الدین شاه حسین‌وبیان بعضی دیگراز واردات احوال فرمانفرمای خافقین

چون ولایت کاشان بسیور غال سروبستان جاه‌وجلال ودوحهٔ چمن‌عزت واقبال وکیل‌السلطنة واعتمادالدوله میرزاشاه حسین بوددرین ایام که موکب همایون فال‌از ازغبار سم مرکب‌شبدیز مثال‌هوای آنحدود راعطرافشان ساخت بیراق‌طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیارقیام فرمود ودرمرغزاری که عذوبت زلال خوشگوارش از عین سلسبیل حکایت میکرد ولطافت هوای‌فرح افزایش از نسیم جنات‌النعیم روایت مینمود فراشان چابکدست خرگاهای منقش مطلا وخیام زرکش سپهرآسا برافراختند و سراپرده‌ها از اجناس روم وفرنك وشامیانها ازتاچه ومخمل هفت رنك مرتفع ساختند **بیت** شد افراخته خیمه وسایبان ☆ زدیبای زرحقه وپرنیان واز گوسفند فربه وگاو پرواروقاز مسمن ومرغ جوان جهة پختن الوان اطعمه آنمقدار بمذبح فرستاد که خوانسالاران ومطبخیان‌چند روزعلی‌الدوام بکشتن و پختن آن اشتغال داشتند واز اشربه‌ومربیات واقراص لیموجوارشات چندان ترتیب‌نمود که قبل ازآن مردم سیر دیده وجود آن قدرقندیات‌را درخارج محال میپنداشتندشیره چیان عشرت قرین ازصراحیهای زرین وسیمین مملوازشرابی‌صافی ترازماءمعین چندان‌حاضرآوردند که آن ساحت‌وسیع صفت تضایق پذیرفت وازمیوهای نایاب وفواکه حلاوت آثارلطافت مآب در طوی خانه آنمقدارمجتمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان‌گرفت وبعد از ترتیب سایراسباب جشن وسوروتمهید موجبات طرب حضورپادشاه مؤید منصورمتوجه آن‌منزل دلگشاگشته میرزا شاه حسین بگستردن پای اندازپرداخت وتمامی آن فضای‌بهشت‌آثار ازاطلس مصری وختائی ودیبای شوشتری ودارائی رشك نگارخانهٔ چین ساخت وشاه بنده نوازبرمسندسرافرازی‌قرارگرفته‌امراء تواچی‌هریك‌ازارکان دولت ومقربان‌حضرت را درموضعی‌مناسب‌رخصت جلوس دادندوساقیان لاله عذارجامهای‌شراب ناب‌وساغرهای لعل مذاب بگردش آورده ابواب عیش وشادمانی برگشادند ازشماع اقداح چون آفتاب وفروغ‌جامهای‌شراب ناب‌گلزارطرب‌رازمان‌زمان نضارت می‌فزود وازنوای‌مغنیان خوش آوازوالحان چالچیان آهنك ساز زهره خنیاگردراهتزازآمده نغمهٔ(یا لیتنی کنت معهم فافوزفوزاً عظیما) می‌سرود عارض خوبان ماه سیما ازتاب بادهٔحمراگل گل‌میشکفت و زبان مطربان روح افزا دردعای دولت‌شاه خورشید لقا این نظم دلگشا میگفت**رباعی** شاها فرح توهردم افزون بادا☆ازغم دل اعدای توپرخون بادا تا بزم فلك فروزد از

ساغرمهر ٭ازجام طرب روی تو گلگون بادا خانسالاران چابکدست وبکاولان پاکیزه نهاد هرساعت مایدهای رنگارنك مشحون با طعمهٔ گوناگون میکشیدند و بعدادتوابت وسیاراوانی زرنگاروظروف نقره‌کارمملواز اغذیهٔ لذت‌آثاردرآن صحبت جنت‌رتبت‌حاضر میگردانیدندوبعد ازفراغ‌ازکشیدن‌طعام وتاثیر بخارمدام دردماغ خواص وعوام‌میرزاشاه حسین‌نقودنامعدود واسبان تازی و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنك والجهای مصری وتاجهای هفت رنك بقدرقدرت ومکنت خویش‌پیشکش شاه سکندروش نمود وبانعام خلع‌فاخره وتاج وکمرواسب بازین‌زرین زرمعزز وموقر شده اقتدارواعتبارش درافزود و چون بساط جشن و طوی مطوی‌گشت وارث خلافت مرتضوی ازکاشان باصفهان خرامیده طرح‌قشلاق انداخت ومیرزا شاه حسین رابمصلحت استخلاص اموالی که حاکم گیلان‌قبول کرده بود پس‌ازده روزبقم روان ساخت ودرآن ایام‌که آن‌وکیل آصف‌احتشام ازدرگاه پادشاه سلیمان جاه دوربود جمعی اهل‌حسد (فی‌جیدهاحبل‌من مسد)انتهازفرصت‌نموده دروقتی که شاه‌بنده‌نواز درمجلس بزم نشسته بود عرض‌کردندکه میرزا شاه حسین‌ازاموال دیوان‌مبلغ پنجاه هزارتومان تصرف دارد ومامتعهد میشویم‌که اگر اورادرموقف یرغو حاضرسازند این‌مبلغ راخاطرنشان کرده بحصول رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن متاثرگشته بر زبان همایون گذرانیدکه للهالحمد والمنه‌له مرا همچنین وکیل است که ازغایت علو همت میتواند که پنجاه‌هزارتومان ازمال من‌تصرف نمایدوابواب خیرواحسان برروی طوایف انسان برگشاید وهمدران مجلس‌تاج ودستاروخلعی راکه‌دربرداشت بمیرزاشاه حسین فرستاد ومقررانرا منزجرگردانیده هذیانات ایشان را بسمع قبول جای‌نداد وچون فصل شتا نزدیك باتمام رسیدوبسبب امتزاج فصلین‌آثاراعتدال هوا ظاهرگردید پادشاه صاحب تائید ازاصفهان متوجه قم‌گشت وجشن‌نوروزی بدستور معهود درآن بلده‌واقع شده‌چند روزدیگر بسور وسرورگذشت .

ذکر شکارکردن پادشاه همه‌دان در حدود ساوه وهمدان ورسیدن زمرهٔ ازحکام ولایات بآستان ملایك آشیان

چون پادشاه گیتی‌فروز بعدازطوی نوروز چندروز بسعادت واقبال دربلدهٔ قم اوقات فرخنده‌مآل بگذرانید بارهٔدیگرهوای اشتغال بصید وشکار درخاطردریا آثار پیدا شده‌متوجه ولایت ساوه‌گردید وعساکرگردون مآثرکران تاکران دشت و بیابان را فروگرفته جرگه‌انداختند وبراندن آهوونخچیر قیام نموده‌افکندن گور وگوزن را

پیش نهاد ضمیر ساختند فضای شکارگاه ازفرطلعت پادشاه‌سکندرجاه نضارت نگارخانهٔ چین یافت و نسرطایر بهوای آنکه طعمه شاهین‌شاهی کرد وازسپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ بازوبال بلند پرواز گشاده منقاروچنك ازخون آهورنك دادندوسك ویوز ازقید جسته‌وبند گسسته چون‌برق وبادروی بسوی نخچیر وگوزن نهادند **مثنوی** برون‌جستند بازان سبکخیز ✿ بقصدصید کرده چنك‌را تیز درآمد چنگل‌شاهین‌بتاراج✿ نه طوطی ماند بر بالا نه دراج کمین‌بگشادن یوزان زهرسو ✿ فرو بسته ره جستن بر آهو زسیر تازیان تیز آهنك ✿ فضای دشت بر نخچیر شد تنك وقمور قادر صحرای راستفنجان بهم رسیده بدستور استمرار پادشاه شیرشکار بلوازم آن کارقیام نمود وبضرب‌تیغ وتیرآهو ونخچیرفراوان کشته‌گشته ازاحشا وامعاءآنها مدتی مدید زاغ وزغن رامائدهٔ پرفایده مهیابود وشاه‌فلك اقتدار بعدازفراغ ازآن کار بصوب ساوه مراجعت فرمود ودریکفرسخی آن‌بلده انیس‌الحضرة درمشخان وزینلخان وسایر نوئینان‌که جهة امدادعوض سلطان بدارالسلام بغداد رفته بودند همعنان‌رفیق توفیق بازآمده ازخاك بارگاه سلاطین‌پناه روشنی دیدهٔامید حاصل نمودند وموکب همایون ازساوه بفراهان واز فراهان بکره رودرفته ازآنجا بدامان کوهی که دردو فرسخی مزار فایض‌الانوار امام سهل علیست شتافت وزیاده بربیست روزآن مرغزار دلفروز مضرب سرادقات جاه‌وجلال بود ودر آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسیدکه طایفهٔ ازلشکر ماوراء النهرخیال‌عبور ازآب‌آمویه ومروربرولایات خراسان در خاطر مخمرساخته‌اند بنابرآن فرمان‌واجب الاذعان نفاذیافت‌که درمشخان باتفاق زینلخان‌و سایر امراء عراق ومازندران بحدود فیروزکوه رفته ییلاق نمایند واگر خبر تعرض فرق اوزبك بممالك محروسه محقق‌گردد امداد امیر سلطان راپیش نهاد همت عالی گردانند وانیس‌الحضرة حسب‌فرموده بدان ممالك رفته‌مدة دوماه بفیروزی و اقبال در ییلاق فیروزکوه ولاراوقات بهجت‌آثار مصروف‌داشت وپادشاه مؤید منصور ازمنزل مذکور بمزار بزرگوار مظهرفیض جلی امام سهل‌علی‌شتافته همت براحراز طواف‌آن آن‌مرقد جنت‌آسا گماشت‌وبعدازتقدیم لوازم زیارت‌مجاوران آن‌فرخنده مقام‌راباصناف صلات وصدقات مبتهج ومسرور گردانید آنگاه‌ازراه سیلاخور بآق النك همدان خرامید وازآق النك آهنك النك‌همدان کرده پس‌ازوصول بدان فضای جان‌افزا امیره‌دباج که سابقاً درمقام اطاعت‌خدام پایهٔ‌سریر اعلی آمده باج وخراج برگردن‌گرفته بودبدرگاه سلاطین‌پناه رسید ودرصباجی که شاه صاحب تائید مانند جمشید خورشید برتخت بخت وکامرانی قرارداشت بسعادت پابیوس همایون‌که نهایت آرزوی ملوك ربع مسکون همان تواند بودفایز شده‌پیشکش بسیارکشید وروی نیازبر ساحت بارگاه جهان پناه سوده زبان‌بادای دعاوثنا گویاگردانید **مثنوی** که‌شاها بقای توجاوید باد ✿ لوای تو را مه چو خورشید باد سزد تختگاهت فضای سپهر ✿ منور بانوار رخسار مهر

همان به که سیرمه و خورمدام ✿ موافق بحکمت بود صبح و شام سزد گر زملك یمن تا بچین ✿ سلاطین ایران و توران زمین بخدمت بیندند پیشت کمر ✿ نه پیچند ازطوق فرمانت سر بود خاك راهت سر سروران ✿ چه حکام گیلان چه مازندران و از جملهٔ پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود نصفی زر احمر که هر اشرفی از آن بسان دورست مغربی آفتاب درخشان بودی و بمجرد رویت آن سرورخواطر جمهور نزدیك و دور بیفزودی ع تسر الناظرین درشان ایشان و نصفی سیم ابیض که مشاهدهٔ هر تنکچهٔ آن آتش غیرت درخرمن ماه شب چهارده زدی وصیرفی فلك هرچند درگردنقود ثوابت وسیار گشتی نظیر آن کوکبین برمنقهٔ ظهور ندیدی ع دل اهل جهان خواهان ایشان وچون نقد اخلاص امیره دباج از اخلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلاء مهری رواج یافت و بانواع الطاف واصناف اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار مرحمت بیدریغ بروجنات احوالش تافت دردانهٔ که در صدف عزو شرف پرورش یافته بود نامزد ازدواجش گشت و تاج امید او بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش ازمنزل مهروماه درگذشت وموکب نصرت نشان ازالنك همدان برودخانهٔ تلوار شتافته جهة شکار ماهی چندروزی آنجا توقف افتاد و در آن منزل کار کیا سلطان احمد که سابقاً بپایهٔ سریر اعلی آمده بود مشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاهجان نهاد وفرمان فرمای بلاد وعباد ازرودخانهٔ تلوارمتوجه مراغه گشته دراثناء راه بدستور استمرار لوازم صید وشکار بتقدیم میرسید بعد ازوصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجدداً بپوشیدن افسرزرنگار و خلع شاهوار مفتخر ومباهی شده برفتن گیلان مرخص گردید واعلام ظفر اعلام درماه مبارك صیام که داخل شهورسنهٔ سته وعشرین تسعمائه بودسایهٔ شرف برمنزل بناب مراغه انداخت و درروز پنجشنبه سلخ ماه مذکوردرمشخان از ییلاق لار وفیروز کوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که دراثناء وقایع مسطوره و حالات مذکوره رای ممالك آرای نواب کامیاب متوجه تشخیص مهمات حکام وامراء دارالمرز گشته بود وحکم همایون باسم سامی درمشخانی صادرشده بود که اگر ازجانب خراسان دغدغه نباشد بپایهٔ سریر اعلی مراجعت نموده جماعت مذکوره را بدرگاه عالم پناه آورد القصه صباح روز جمعه غرهٔ شوال که درپیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای زرنگار مهر گسترده گشت وطوائف نجوم سعادت هجوم مستغرق انوار عواطف لم یزلی شده غلغلهٔ تهنیت ومبارکباد ازذروه سموات درگذشت پادشاه پاك اعتقاد برجواد تازی نژاد نشسته جهة اقامت نمازعید بمرغزاری نزاهت آثار که فراشان چابکدست اطراف وجوانب آن را بخیام زرین طناب وسایبانهای سپهرنصاب آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت وبعد ازاداء نماز وعرض نیازدرمجلس بزم نشسته رایت عیش وعشرت بر افراشت امرا وارکان دولت را بخلع فاخره وانعامات وافره خوشدل ومسرور گردانید وهم در آن هفته انیس الحضرة رخصت یافته بجانب قم که اولکاء ملازمانش بودمتوجه گردید درهمان ماه خبرفوت والی

روم سلطان سلیم دراردوی پادشاه هفت‌اقلیم شایع گشت ودراین مقام مجملی ازحالات اوبرزبان‌خامهٔ سخندان خواهد گذشت انشاءالله تعالی‌درنظرازکیا نامناسب‌نتمایدوزلات بنان قاصر بیان بعفو واغماض فضلاء بلاغت انتمامقابل آید(ومن‌الله الاعانة والتوفیق‌انه هوالقادر علی مایشآء بالتحقیق) .

ذکر استیلاء سلطان سلیم بر ممالک مصروشام وانتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام

عزیزمصر نبوت‌وسلطان‌تختگاه‌فتوت‌علیه‌السلام والتحیه میفرماید که (لوکان‌لابن‌آدم وادیان‌من‌مال ینبغی لهما ثالثاولا یملاءجوف آدم الاالتراب) رباعی‌داردا گر آدمی‌دووادی ازمال ☆ خواهدکه شود ثالث آن مالامال مالی‌نکند درون انسان را پر ☆ جز خاک که غیر آن نداریم مآل تقریب ایزاواینحدیث صحیح الاسناد آنکه در آن ایام کـه سلطان سلیم ازخوف حسام خون‌آشام پادشاه اسلام‌مجال توقف درآذربـایجان محال دانست واز دارالملک تبریز جلو ریز بجانب روم بازگشت ملک‌الامراء حلب خیربا که از سلطان مصر قنصو توهمی تمام داشت رسل ورسایل نزد اوفرستاده اظهار اطاعت وانقیاد نمود وعرضه داشت‌فرمودکه اگر موکب عالی بـدینجانب شتابد بنده غـاشیهٔ خدمتکاری بردوش گرفته در سایهٔ علم سعادت پرتو جهة دفع سلطـان قنصوبجانب مصر توجه مینمایم ودرفتح آنممالک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بـلاد را برروی روزگار خدام عالی مقام میگشایم وسلطان سلیم باوجود مملکت عظیم‌ازغایت حرص بافزونی مال‌وازدیاد اسباب‌جاه‌وجلال اینمعنی‌را فوزی بزرک‌دانسته بالشگر ظفر سلب متـوجه حلـب گشت وخیربا بوعده وفـا نموده لـوازم استقبال مرعـی داشت ومقالید قلاع وخزاین را تسلیم نواب سلطان سلیم کرده بمراسم نیازونثار اقدام فرمود وسلطان سلیم اموال آنمملکت را که بینهایت بود در میان امرا وسران وسپاه منقسم گردانیده دوازده هزار شتررا آب بارکرد واز راه بیابان همعنان خیربا روی توجه بمصرآورد وچون بحدودآن مملکت رسیدشنیدکه سلطان قنصورایت سعادت پرتوبقصد جولان در میدان حرب واستعمال آلات طعن وضرب افراخته لشگری از هرچه تصور توان‌کرد بیشترهمه رامغفرپهلوانی برسروجوشن‌تهمتنی‌دربرمستعد مقابله‌ومقاتله ساخته ازاستماع اینخبرترس وبیم برضمیرسلطان سلیم راه یافت‌وبمصلحت وصول بقایاءسپاه که درعقب بودند دریکی‌ازجبال حصین که‌درآن حوالی بود توقف نمودوبحسب‌تقدیر مالک‌الملک قدیرهمدران ایام روح‌عزیز سلطان قنصوازمصربدن‌بعالم آخرت انتقال کرد وسلک جمعیت جندیانش ازهم گسیخته هرکس روی بطرفی آورد سلطان سلیم بعد از

اطلاع برین حادثهٔ آسمانی برمرکب کامرانی سوارشده بمصرخرامید وعروس آن مملکت را بی مزاحمت اغیاردرکنار گرفته بعضی ازامراء آنجائی راکه خیال سرکشی درسر داشتند بقتل رسانید لاجرم تمامی ممالك مصروشام وحجازویمن درحیز تسخیرش قرار گرفت ودرحرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه وسکه باسم ولقب شریفش زیب وزینت پذیرفت آنگاه سلطان سلیم زمام ایالت مملکت مصررا درقبضهٔ اقتدارخیربا نهاد وازآن مرزوبوم باغرورموفورواموال نامحصورعنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد بعد ازوصول باستنبول آفتاب دولتش که بذروهٔ کمال تصاعد نموده بودبدرجهٔ زوال رسید ومرضی جان گزای برمصر بدنش مستولی شده زمان حیات مقدربنهایت انجامید درروز شنبه نهم شوال سنهٔ ست وعشرین وتسعمائه هادم اللذات بسروقت آن سلطان مکان شتافت وازآن همه عدت وابهت منفعتی باو نرسیده عنان عزیمت بملك آخرت تافت **نظم** چنین است رسم سرای سپنج ✿ که گاهت دهد گنج و گاهیت رنج ✿ پرازمهروکین است چرخ کهن ✿ گهت سرکشد گه برآرد زبن امراء وارکان دولت جسدش را برنهج سنت سید المرسلین تجهیز وتکفین کردند ودرمقبرهٔ آباواجدادش بخاك سپرده شرایط تعزیت داری بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان راکه درصغرسن بودپادشاه ساختند وبدستور معهود متعهد سرانجام امورجمهورشده لوای مملکت داری وفرمان فرمائی برافراختندو در آن تیرماه که پادشاه دین پناه درنیاب مراغه بودخبر فوت قیصرروم بمسامع نواب کامیاب رسید وانهدام مبانی عمروزندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع قصر جاه وجلال خدام بارگاه سلطنت واستقلال شده زبان زمان بمضمون این مقال گویا گردیدکه **بیت** بس تجربه کردیم درین دیرمکافات ✿ با آل نبی هر که درافتاد برافتاد وهمدرمنزل بنات نبات دولت دیگرازریاض اقبال شاهی بردمید وپسرشروانشاه سلطان خلیل بپایه سربراعلی آمده فرق افتخارومباهاتش باوج سموات رسید چنانچه مرقوم کلك سخن گذار میگردد وکیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

ذکر رسیدن سلطان خلیل بدرگاه پادشاه بیعدیل

درخلال احوال گذشته شیخشاه شروانی بموجب وعدهٔ که با نواب درگاه سلطنت وجهانبانی کرده بوده تحف نفیسه وهدایاء شریفه ترتیب نمودو پسرارشد خویش سلطان خلیل را متوجه آستان ملایك آشیان گردانیده بنواب بلند جناب عرضه داشت فرمودکه اگر سلطان خلیل منظور نظر تربیت پادشاه والاگهر گشته بپایهٔ قدرومنزلتش بازدواج یکی از حجله نشینان تتق امامت وکرامت ارتفاع یابد هرآینه این کمینه را وثوق واعتماد برکمال التفات حضرت پادشاهی صفت ازدیاد پذیرفته علی اسرع الحال بدرگاه جاه وجلال شتابد **مثنوی** چوازالطاف شاهنشاه غازی ✿ میسر گردم این سرفرازی ظفر کردار آیم سوی

درگاه☆زفرق سرقدم سازم در آن راه کنم نقد دل وجان را فدایش☆نتابم گـردن از طوق وفایش ودرآن ایام که منزل بنّاب مضرب خیام زرین طناب عساکر ظفر مآب بود سلطان خلیل باردوی همایون رسیده حجاب درگاه و نواب بارگاه سپهرانتما اورا بشرف بساطبوسی رسانیدند وپیشکشهائی راکه آورده گذرانیده درخلوتی مدعاء شیخشاه را معروض گردانیدند شاه دین پناه آن التماس را بمزا جابت اقتران داده بنظر شفقت در سلطان خلیل نگریست ویکی از بنات مکرمات را نامزد او کرده ابواب انعام واحسان برروی روزگارش برگشاد وسلطان خلیل چند روز درخدمت سده امامت وکرامت بسر برده هرساعت لطفی مجدد وهرلحظه تفقدی ممهد نسبت باو وقوع مییافت وزمان زمان نیرالطاف پادشاهانه ازافق اشفاق بیکرانه بوجهی غیرمکرر طلوع نموده بـر وجنات احوالش می‌تافت ودروقت طلب رخصت بانعام خلع زرنگاروتاج مرصع بلئالی شاهوار و کمرشمشیر بند وبارطلا واسب تازی نژاد جهان پیما سرافرازومفتخرومباهی و مستظهر گشت روی بشروان آورد وبعد ازفوز بملاقات پدر شمهٔ ازلطف و عنایتی که از پادشاه دوست نوازدشمن گدازمشاهده نموده بودعرض کردو شروانشاه نیزعازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شدوخدام درگاه خود را بیراق آنسفروترتیب پیشکش پادشاه والاگهر مامور گردانید نظم چنین که شاه مراطبع پاک وخوی نکوست ☆عجب مدار که گرد ند دشمنان همه دوست بوقت ملک ستانی چه حاجتش بسپاه☆ که کشوردل واقلیم جان مسخراوست.

ذکر توجهٔ موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشگرکشیدن دیوسلطـان بگرجستان وبیان قرار مهمات ولایت مازندران ورستمدار ورسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم‌دار

پادشاه بلند جناب ازمنزل بناب ع ظفرهمعنان نصرت اندر رکاب بـدارالسلطنه تبریزشتافت وزیاده بریکماه درآن بلدهٔ فاخره بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان یکران بقشلاق نخجوان تافت بعد ازوصول بدان فرخنده مکان دیوسلطان برحسب فرمان واجب‌الاذعان بعزم غزوگرجستان وتاخت ولایت گرجیان بی‌ایمان رایت نهضت برافراخت ودرآن دیار بیمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتداربحیزظهور رسانیده چند قلعه وشهر مسخر ومفتوح ساخت واز حکام آن مملکت قرقره و داودبیك ولوندبیك و مـنوچهر طوعا اوکرها بملازمت دیوسلطان شتافته اظهار اطاعت وانقیاد و خدمتگاری نمودند وآن جناب ایشان را بجان امان داده وهمراه خود گردانیده بصوب آستان ملایك آشیان توجه فرمودند وهمدرقشلاق نخجوان دیوسلطان بتقبیل قوایم سریر سپهرنشان سرافراز گشته بواسطه آن نیکوخدمتی عنایت والتفات بینهایت یافت وپادشاه پوزش پذیر امراء

گرجی را نیز مشمول الطاف پادشاهانه ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بروجنات احوال همکنان تافت و گرجیان باج وخراج قبول نموده بانواع تاج وخلعت مفتخر وسر افراز شدند وفرامین مطاعه درباب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند وهمدران اوان درباب قرار مهمات ولایت مازندران وهزارجریب ورستمدار ونواب درگاه فلك اقتدار گفت وشنید بسیار کردند وآخرالامر بوساطت جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر تبکچی بر ینموجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانك تعلق بامیرعبدالکریم داشته باشدودودانك مفوض بآقا محمد کرد ومشروط بانکه مشارالیهما مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند ومهم امیرحسین وسادات هزار جریب برهزارتومان مقطع پذیرفت وبر ین قیاس قضیهٔ رستمداریان نیز بر مبلغ معین قرار گرفت وامیرعبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت وحکم همایون بنفاذ انجامید که ازجملهٔ هفت هزارتومان مذکور مبلغ چهارهزار تومان راکه حصهٔ امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الانامی تحصیل نماید لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته بمازندران شتافت اما آقا محمد حسب الحکم دراردوی همایون توقف نموده در ادرکاس بیك جهت تحصیل مبلغ سه هزار تومان که حصهٔ او بود متوجه قلعه کلیس و اولاد شد وبعضی ازو کلایش را همراه برد وچون موسم زمستان و سرما بپایان رسید و برکنار جویبار مانند خط نوش لبان گلعذار سبزه بردمید سلطان گل بارخسارهٔ افروخته عنان عزیمت بجانب باغ وبستان انعطاف داد و بلبل بی تحمل با دلی بر آتش هجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد پادشاه عالیشان ازقشلاق نخجوان عازم النك سهندوبعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردیدودر مرغزاری بهشت آثارقبهٔ خیمه وخرگاه باوج مهر وماه برافراخته بساط عشرت ونشاط مبسوط گردانید درآن اثنا ازجانب خراسان ایلچی رسید وبعرض نواب کامیاب رسانید که عبیدالله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر خراسان ازآب آمویه عبور نموده و درآن بلاد طوفان بلا بالاگرفته دست تقدیر ایزد عز و علا ابواب تفرقه برروی روزگار برایابرگشوده بنا بران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرت البهیه درمشخان باتفاق زینلخان متوجه مدد حکام خراسان گردد و آنخان عالیشان حضرت مملکت پناهی حبیب الهی رادرقم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت وکوچ بر کوچ بخرقان سلطانیه شتافته جهة آسایش مراکب روزی چند رحل اقامت انداخت ودراوایل شعبان سنهٔ سبع وعشرین وتسعمائه از نزد والی هراة امیر سلطان قورچی شاه قلی نام بآستان سپهراحتشام رسید واخبارغریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبیدالله خان باجنود بیکران بظاهرهراة آمده چند روز بامرمحاصره پرداخت وچون دید که کاری از پیش نمیتواند بردعنان مراجعت بصوب ماوراءالنهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیرغیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهوا خواهی ظهیرالسلطنه والخلافة

محمد بابر پادشاه متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه‌شنبه ششم ماه رجب در قلعه اختیارالدین محبوس شده‌روز دیگر مهم او از هم گذشت و پادشاه عدالت نهاد در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبیدالله خان در ظاهر هراة نشسته بود و بامر محاصره قیام مینمود از امیر سلطان اصلا جلادتی وقوع نیافته بنا بر ان اوزبکان در بلوکات هراة خرابی بسیار کرده‌اند و امیر غیاث الـدین محمد بـن امیر یوسف از جریمهٔ که باو نسبت نموده‌اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده‌و امیر سلطان بنا بر غرضی که‌داشته بتیغ ظلم آن‌سید فاضل نیکو اعتقاد را شربت شهادت چشانیده لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم‌شد که شاه‌زاده مظفر لوا ابوالفتح طهماسب میرزا و امیر سلطان متوجه پایهٔ سریر اعلی گردند و ایالت خراسان مفوض بنواب نامدار شاه‌زادهٔ عالی‌مکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این‌حکایت مرقوم قلم اهتمام خواهد گشت انشاءالله تعالی و تقدس

ذکر تتمه احوال حکام مازندران و رسیدن والی شروان باستان پادشاه کامران

چون جناب سلطانی سیف‌الانامی ازوجه تقبل امیر عبدالکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول رسانید حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدارالسلطنه هرات رفته‌در ملازمت شاه زاده عالیمقام ابوالنصر سام میرزا بسر برد و تحصیل تتمهٔ آن وجه بدو ده جوك بیك باشد اما اورکماس بیك که متعهد سه‌هزار تومان بقتل آقا محمد بود پیش از آنکه از آنوجه چیزی معتد به‌وصول دهد آقا محمد ازپایهٔ سریر اعلی فـرار نموده به مازندران شتافت و میان او و امیر عبدالکریم نایرهٔ نزاع التهاب یافته امیر عبدالکریم بقوة دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلعه کلیس و اولاد رااستحکام داده در بعضی ازجنگلهای آنحدود متحصن شد چون این‌اخبار بمسامع نواب درگاه فلك اقتدار رسید حکم همایون بنفاذ انجامید که جوجی‌سلطان با بعضی‌ازسپاه عراق و کردستان بمازندران رود و آقا محمدرا گرفته بپایهٔ سریر اعلی رساند و جوجی‌سلطان حسب فرموده لشگر بآن ولایت کشیده نخست بظاهر قلعهٔ اولاد شتافت ودرعرض یك هفته آنحصار استوار را بجنك گرفته توابع آقا محمدرا که‌در آنجا توطن داشتند مقید و مغلول ساخت آنگاه بجنگلی که مقر آقا محمد بود رفته اورا نیز در دام اسرانداخت و رایت مراجعت بصوب سده سنیهٔ سلطنت برافراخت بعد ازوصول بمقصد نیکوخدمتی او عزقبول یافت و پرتو انوار عنایت پادشاه عالیجاه برناصیهٔ حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت وایضا عفو خسروعطا بخش‌جرم پوش شامل حال‌روزگار آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او

صادر گشت اما رخصت انصراف بجانب مازندران نیافت وایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبدالکریم گرفته آنجناب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را بتمام جواب گوید تاغایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنهٔ ثلثین وتسعمائه رسیده آقا محمد در ملازمت آستان خلافت آشیان روزگار می گذراند و امیر عبدالکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم میرساند ودر خلال احوال گذشته شیخشاه بموجب وعدهٔ که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود احرام خدمت بسته از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه عالی مکان جمعی کثیر از امرا و نوئینان را باستقبال آنجناب مامور گردانید ودر سلخ ماه رمضان سنهٔ سبع وعشرین وتسعمائهٔ در بناب مراغه پادشاه شروان باردوی نصرت نشان رسید وصباح عید بوسیله ملاذ امراء خاقین میرزا شاه حسین از دریافت شرف پابیوس همایون فرق افتخار ومباهات باوج سموات رسانید و از اسبان تازی نژاد مرصع لجام وشمشیرهای مصری سازمذهب نیام ونقود ابیض واحمر ونفایس اجناس وعقود جو هر آنچه دست مکنتش بآن رسید ولایق ومناسب دید پیشکش کرد وازجرایم سابقه لوازم اعتذار واستغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا وثنا بجای آورد **مثنوی** روی بر پای پادشاه نهاد ✿ وزپی اعتذار لب بگشاد ✿ گفت کای آفتاب اوج شرف ✿ سرور خاندان شاه نجف ✿ جمله عالم ترا مسخر باد ✿ همچو من صد هزار چاکر باد ✿ چرخ را بادروی بر راهت ✿ سجده گاه ملوك درگاهت ✿ من که درملك خویشتن شاهم ✿ بندهٔ بندگان درگاهم ✿ گرچه زین پیش از کمال غرور ✿ بودم از خیل خادمانت دور ✿ داشت بخت بدم ستیزنده ✿ وزغلامی تو گریزنده ✿ شکر کاخر نهادم ازاقبال ✿ رخ برین بارگاه جاه وجلال ✿ چاکران تو راشدم چاکر ✿ سودم ازفخر برفلك افسر ✿ جرم این بنده گرچه بسیار است ✿ لیك عفو ترا سزاوار است ✿ هست ازلطف عام تومأمول ✿ که شود اعتذار من مقبول وچون نقد اخلاص شیخشاه درمعیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه ازغرض وریا مبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت و نسایم عواطف شاهی از مهب مراحم نامتناهی دراهتزاز آمده ریاض امل گلزار عقیدهٔ بی خلل اورا نضارت وطراوت بخشید وخازن عنایت خاص بدست اصطناع واختصاص قامت قابلیتش را بخلع طلا دوز وافسر زرنگار وکمر مرصع بلآلی شاهوار مزین وآراسته گردانید **رباعی** هر کس ره اخلاص غلامی پوید ✿ درخدمت شاه نیکنامی جوید ✿ در گلشن امید وی ازفیض ازل ✿ بی شبه گیاه دوست کامی روید و بساط جشن سور ومجلس عیش وحضور تمهید و ترتیب یافته پادشاه عالیجاه شیخشاه را درصحبت بهشت رتبت طلب نمود وازساغر لطف واحسان اورا بکام دل رسانیده ابواب انعام واکرام برروی روزگارش بر گشود وچون شروانشاه چندروز در ملازمت پادشاه گیتی فروز درغایت مسرت وکامرانی اوقات گذرانیده وبکرات ومرات ازجام التفات شاهی سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر ومباهی گردید افسر اعزاز برسر و خلعت افتخار در بر نقد سعادات درآستین ومرکب مرادات درزیر زین رخصت انصراف یافت

وشاه‌والانژاد آن‌زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستورمعهود انوارمعدلتش بروجنات احوال رعایاء آذربایجان تافت مثنوی خدیوکامران بنده پرور ✿ شه عالیمکان عدل گستر درآن موسم که بود ازسردی وی ✿ فسرده‌خون مردم دررك وپی زدست‌ساقیان عشوه انگیز ✿ کشیدی می بدارالملك تبریز دماغش دایم از می گـرم بودی ✿ ازآن فارغ ز سرما میغنودی ولی گاهی بتوفیق الهی ✿ نشستی برسریر پادشاهی ز احوال رعایا یادکردی ✿ دل‌غمدیدگان راشادکردی غلط گفتم نباشددرزمانش✿زعدل‌شامل فتنه نشانش دل‌بیچارهٔ ازظلم غمناك ✿ گریبانی زدست ظالمی چاك عوانی گرنمـوده ظلم نیت ✿ طپانچه خورده ازدست رعیت نباشداندرین دوران پریشان✿ بجززلف‌بتان بـرروی ایشان الهی دولت و اقبـال شاهـی ✿ مصون بـادا همیشه از تباهی جهـان معمور باد از عدل وجودش ✿ هنر نام آوران اندر سجودش اکنون وقت آنست که طوطـی قلم از شکرستان عـراق و آذر بـایجان بجانب لبستان خراسان در پـرواز آید وحـالات آن ولایات را که تا غایت بنا بر ملاحظهٔ ارتباط سخن موقوف‌مانده تقریر نماید ومنه‌الاعانه والتائید

گفتاردربیان‌شمهٔ‌ازاحوال‌امیرسلطان که‌مدبرامورممالك‌خراسان بود و ذکر بعضی ازوقایع که درایام ایالت اوروی نمود

والدامیرسلطان‌گلابی بیك درسلك اعاظم‌امراء یعقوب‌سلطان‌انتظام داشت وپدر گلابی بیك امیربیك درزمان سلطنت ابوالنصرحسن‌بیك بغایت معتبر بوده همواره‌همت برتمشیت مهمات جهانبانی‌میگماشت و امیرسلطان چون بعنایت بیغایت شاهی مفتخر و مباهی‌گشته بمنصب للگی‌شاهزاده طهماسب‌میرزاوحکومت خراسان سرافراز شدچنانچه سابقا سمت تحریریافت زمام منصب‌وزارت بلکه عنان اختیار ملك ومـال را درکـف کفایـ[illegible]ـدالدین‌محمدکرمانی نهاد وخلایق را بتمهیدبساط عدل ورعیت پروری و تشیید اساس‌لطف ومرحمت‌گستری‌نوید داد لاجرم ممالك خراسان‌که‌بغایت ویران شده بود باردیگرروی بمعموری آورد ورعایاء متفرق‌گشته باوطان خـود بـازآمده آغاز عمارت وزراعت‌کردند وچون قرب دوسال حال بر این متوال بگذشت واکـثرقری و قصباب مزروع وآبادان‌گشت‌امیرسلطان باغواء بعضی‌ازقرابتان‌که اعتبار واقتدارشیخ مجدالدین‌محمد موافق مزاج ایشان نبودآن وزیرصافی‌ضمیر فضلیـت‌شعار نصفت دثار را معزول ساخته مؤاخذه ومصادره‌نمود آنگاه‌برادر خوردتر خودظهیروالدوله ابراهیم میرزا را وکیل‌ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را وزیرگـردانیده دیـگر بحال شیخ مجدالدین محمد نپرداخت ومولانا امیر بربعضی از اغنیا ومتمولان هرات تحمیلات

کرده درمقام کفایت شد و بدان جهة اندك پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و دراواخر سنهٔ ثلث و عشرین وتسعمائه دراردوی همایون جاسوسی رومی بدست خدام درگاه پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد ازتقدیم لوازم تفحص وتفتیش بوضوح پیوست که درروم اینخبر شیوع یافته که امیرسلطان باغی شده است واورا فرستاده اندکه تحقیق آنحال نماید بنا بران فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت که جاسوس را نگهدارند و کس بهراة فرستند تا امیرسلطان را متوجه آستان خلافت آشیان گردانند و جاسوس را معلوم شود که والی خراسان ازجاده عبودیت تجاوز ننموده آنگاه اورا اجازت معاودت دهند و تایقور میرزا واجهة آوردن امیرسلطان بجانب خراسان درحرکت آمده درذی حجه حجه مذکوره بهراة رسید و نشانی که درباب طلب امیرسلطان مرقوم قلم منشیان درگاه سلاطین پناه شده بود رسانید اماچون متصور بود که دربهار آینده سلاطین اوزبك متعرض ولایات خراسان کردند امیرسلطان راتوجه بپایهٔ سریراعلی مناسب دولت ننمود وازجناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر تبکچی که بموجب قضامضا جمیع مهمات خراسان راباستصواب او فیصل میبایست داد وعالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیرغیاث الدین محمد ابن امیر یوسف که صدارت حضرت طهماسب میرزا تعلق بوی میداشت التماس کرد که بپایهٔ سریر سپهر اساس رفته سبب توقف اورا بسمع اشرف اعلی رسانند ونواب کامیاب رابرسایر حالات خراسان مطلع گردانند بناء علی هذا جناب سیف الانامی وحضرت صدرالاسلامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین وتسعمائه متوجه درگاه پادشاه سکندرجاه گشتند و دربعضی ازییلاقات تبریز بعزبساطبوسی فایز شده موجب تعلل امیرسلطان وبعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطهٔ کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت ازفرق اوزبك متضرر گشته بود و بیشایبهٔ لاف و گزاف درحسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلی او را بمزید عنایت ورعایت سرافراز ساخت وبانعام طبل وعلم رایت قدرومنزلتش را تا اوج فرقدین برافراخت ومجدداً فرمان همایون بنفاذ انجامید که منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط وربط موقوفات ولایات خراسان ازسرحد عراق وآذربایجان تانهایت طخارستان مفوض برأی صوابنمایش باشد وامیرسلطان سایر مهمات ملکی ومالی را باستصواب آن عالیجناب فیصل داده مال وجهات ولایت هراة رود را در وجه مواجب ملازمانش باز گذارد وامیرغیاث الدین محمد در میان منصب صدارت وامارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد اما جناب سیف الانامی درملازمت آستان ملایك آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافرازشد وقبل ازآنکه امیرغیاث الدین محمدبهراة رسد امیرسلطان خبرتضاعف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده اینمعنی موافق

مزاجش نیفتاد وظهیرالدوله میرزا ابراهیم را درشعبان سال مذکور جهة عرض بعضی ازمهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد ودرغرهٔ ماه مبارك رمضان بی جهتی ظاهر خواجه مولانا امیرسمرقندی را گرفته بعدازدوروز بقتلش حکم فرمود و منصب وزارت رامن حیث الانفرادوالاستقلال بخواجه علیجان کرهرودی تفویض نمودوامیرغیاث الدین محمددراواخر همان ماه بهراة رسید سادات وعلما و موالی واشراف وفضلا واهالی بلوازم استقبال استعجال کردند ودر سرپل فوشنج بعز دستبوس آنحضرت فایز شده مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند اما امیرسلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بحال آنسید فاضل ستوده خصال نپرداخت ومبلغ کلی ازموقوفات طمع کرده سایرمهمات را به خلاف رای صوابنمای آنحضرت فیصل میداد و ظهیرالدوله ابراهیم میرزا چون بپایهٔ سریراعلی رسید وکمال صلاحیت وقابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت ومهمات برادر خودرا عرضه داشت کرده و برطبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده مقضی المرام مراجعت فرمودطرفه آنکه بخلاف متصور امیر سلطان باغواء پیراحمد بیك وهدایت بیك وخواجه علیجان درین نوبت بآنجناب کم التفاتی آغاز نهاد ورقم بطلان برخدمات پسندیدهٔ ملازمانش کشیده خدمتش را درهیچ مهم ازمهمات خراسان دخل نداد وامیرسلطان اگرچه بالطبع مایل بظلم وتعدی نبود و باقامت صلوة مکنونه قیام نموده هرروزسه جزء قرآن تلاوت میفرمود اما صفت تکبرونخوت بروی استیلاء تمام داشت وهرگز بپرسش دادخواه وغوررسی عجزه وضعفا نمی پرداخت ونواب او پیراحمد بیك و هدایت بیك وقاسم مهردار وخواجه علیجان دست بجور وطغیان برآورده رعایاء بیچاره درتفرقه وتشویش افتادندوهرگاه امیرغیاث الدین محمدوابراهیم سلطان ازین باب لفظی بعرض امیر سلطان میرسانیدند حمل برغرض نموده بسمع رضا نمی شنودواین معنی موجب مزیدجسارت آن جماعت میشد بناء علی هذاابراهیم سلطان رخصت طلبیده در روزچهارشنبه پنجم جمالی الاخری سنه سته وعشرین وتسعمائه باردیگرروی بدرگاه عالم پناه آورد وروزجمعه هفدهم ماه مبارك رمضان دربناب مراغه بسعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب مهرهمایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان باآنکه ازبرادر آزارتمام درخاطرداشت دربن ایام که درپایهٔ سربرسپهر احتشام راه سخن یافت ازغایت سلامت نفس اصلا زبان بغیبتش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی او بخانی مبدل شد ودربن باب نشان واجب اذعان مکمل ساخته ارسال فرمود اما درآن اثنا نزد نواب پایهٔ سریر اعلی بتحقیق انجامید که معلم شاهزاده صاحب تائید طهماسب میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که درخدمت امیر خان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوائی ارباب عمایم من حیث الاستقلال تعلق بدو گیرد پیوسته محاسن افعال امیرغیاث الدین محمد رادرصورت قبایح اعمال فرامینماید وعمال آنحضرت را بتصرف دراموال اوقاف متهم داشته درخلوات زبان بغیبتش میگشاید بنا برآن امیرخان نسبت بآن

صدرعالیشان طریق کم التفاتی مسلوك میدارد و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب‌نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمیشمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور ومهام ملکی ومالی ودیوانی و وقفی ممالك خراسان را باستصواب آن سید عالیجناب مقطع دهد ومنصب معلمی شاهزاده‌را نیزمفوض بدانعالیجاه دانسته مولانا احمد طبسی‌را از آن‌امر معاف‌دانند ومقررشد که‌مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدارالسلطنه هراة شتافته پروانچهٔ را که درآن باب بمهرهمایون موقع گشته بود بر امیرخان خواند واورا برعایت امیرغیاث‌الدین محمدمأمور گرداندومولانا شیخ‌ابوسعیدروز یکشنبه بیست‌و یکم ذی قعدهٔ سنهٔ ست و عشرین وتسعمائه بدارالسلطنه هراة رسیده قامت امیر خان و امیرغیاث‌الدین‌محمدرا بخلع فاخرهٔ‌شاهی که همراه‌آورده بود بیاراست ومضمون‌پروانچهٔ عالیهٔ مذکوره را بسمع امیرخان رسانید هرچند صدوراین حکم برخاطرامیرخان‌گران آمد اما بحسب ظاهر انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابو سعید در شهر بود بیشتر از پیشتر بتعظیم‌امیر محمدقیام‌نمودومولانا نظام‌الدین‌احمدرا از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون مشارالیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود باز بدستور سابق سالك‌طریق نافرمانی گشته درفیصل‌قضایاء بمقتضای‌رای‌خطا اندیش نواب‌خویش عمل نمود دراثناء حالات‌گذشته ووقایع مذکور گشته حضرت‌خلافت‌پناهی ظهیرالسلطنه والدین محمدبابرپادشاه‌خیال‌استیصال نهال اقبال شجاع بیك فرمود وازکابل لشگر بقندهار کشیده ابواب‌حرب وقتال بازگشود وچون شجاع بیك بآنحضرت طاقت مقاومت نداشت درشهرمتحصن شده همت‌برضبط برج وباره گماشت ومحمد بابرپادشاه ظاهر قندهاررا مرکزاعلام اقتدار گردانیده بقدرمقدور در تضییق محصوران میکوشید ودر اکثرایام برابرش گردون خرام سوار شده ونزدیك بخندق شتافته سپاه جلادت‌پناه را باشتعال آتش‌قتال مامورمیگردانید ازآنجانب نیزدلاوران قندهار بقدم محاربت و ممانعت پیش‌آمده باستعمال تیغ‌وتیر میپرداختند وبزخم پیکان برق نشان وسنك مرك آهنك رخنه درقصرحیات کابلیان می‌انداختند اما اکثراوقات بهادران‌موکب بابری‌بفتح وظفراختصاص میبافتند ومخالفان را مغلوب‌ومنهزم گردانیده تادروازه‌ازعقب‌میشتافتندو درخلال آن‌احوال خان میرزادر بدخشان ازعالم‌گذران انتقال نمود ومانندلعل درصمیم کان مدفون شده‌از مصیبت اوقطرات خون از فوارهٔ دیدها بگشود وچون اینخبر بمحمد بابربادشاه رسید برفوت پسرعم غم بسیارخورد وبالاخره دست در دامان شکیبائی‌زده ایالت آن‌مملکت رابه‌پسر بزرگترخویش شاهزاده مظفرلوا محمد همایون میرزاتفویض کرد وبجمعیت خاطروفراغبال درظاهر قندهار مقیم گشت وتمامی ولایات گرمسیر را بتحت تصرف درآورده صیت شوکت وعظمتش از ایوان کیوان درگذشت وامیرخان‌در بلدهٔ هراة ازوقوع اینحالات بغایت متاثر گردید زیراکه اندیشید که چون محمد بابر -

پادشاه از فتح قندهار فراغت یابد لواء خلافت مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و
دروقت محاصره چند کرت شجاع بیك قاصدان بهراة فرستاد وازامیرخان وامیرغیاث الدین
محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه ازقندهار بکابل مراجعت فرماید
تا او بخدمت شاهزاده طهماسب شتافته مدت العمر قدم ازجادهٔ خدمتکاری برندارد بنابر آن
امیرخان وامیرغیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایهٔ سریر آن زبدهٔ اولاد امیر
تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هرچند شجاع بیك درازمنهٔ سابقه مرتکب جرایم
شده بود وسزاوار قهروغضب مینمود اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول مینماید
که من بعد سالك طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشد وهرساله باج
وخراج بخزانهٔ عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترك محاصرهٔ قندهار گفته عنان مراجعت
بصوب کابل معطوف دارند و بیش ازین مردم قندهار ومتوطنان آن دیار را نیازارند محمد بابر
پادشاه جواب داد که اظهار اطاعت وانقیاد شجاع بیك حکم ایمان یاس دارد واعتماد را نمیشاید
انشاءالله تعالی بعد ازآنکه ازفتح قندهار میسر گردد اورا مقید بآستان ملایك آشیان
روانه خواهیم نمود وکلید مملکت گرمسیر وقندهار را بهرکس که حکم همایون نفاذ
یابد تسلیم خواهیم فرمود ازشنیدن اینجواب امیرخان را تسلی واطمینان حاصل نگشت
لیکن درآن اوان امری دست داد که روزی چند ازسر گفت وشنود آنهم درگذشت

ذکر لشگر کشیدن عبیدالله خان بدارالسلطنه هراة ومحفوظ ماندن آن بلده ازانواع آفات و مخافات

دربهار سنهٔ سبع وعشرین و تسعمائه که سپهدار نامیه الوس ریاحین بفضای بساتین
کشیدولاله نگون تاج ازهجوم جنود سبزه اندیشیده در قلاع جبال متحصن گردید عبیدالله
خان با سی هزار پیاده وسوار ازجنود ماوراءالنهر وترکستان عازم خراسان گشت وازکچ
کونجی خان که بعد ازفوت تیمورسلطان سلطنت سمرقند بوی تعلق گرفته بود اجازت
طلبیده ازآب آمویه بگذشت وروز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنهٔ مذکوره قاصد
والی سرخس سیوندوك بیك افشار بهراة رسید وآن خبر را بعرض امیرخان رسانید و
ضمایر اکابرواصاغر را پریشان گردانید زیراکه محصول سال گذشته درشهر نمانده بود
ونو هنوزدرنیامده وحکام خراسان هریك درمقرعزخود اقامت داشتند و اجتماع ایشان
جهة مقابله ومقاتله محال مینمود لاجرم خواطرهرویان برتحصن قرار یافته امیر غیاث-
الدین محمد ضبط دروازهٔ ملك را تا برج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و پیری
سلطان باتفاق صوفیان خلیفه هراست دروازهٔ عراق راتکفل نمود پیراحمد بیك وهدایت بیك
وقاسم مهردار ازبرج سلطان احمدمیرزا تاقلعهٔ اختیارالدین بحیطهٔ ضبط درآوردند واسحق
بیك وبرادرش مقصود بیك آنحصار را مضبوط ومحفوظ گردند مرجونك سلطان در

دروازهٔ خوش رایت جلادت برافراشت ونخودبیك همت برحراست دروازهٔ فیروزآباد گماشت وامیرخان بدستوراستمراردرباغ شهراقامت ورزید و پانصد پیاده و سوار پیش خودنگاهداشت که‌درهر طرف بکومك احتیاج شودآنجماعت رابدانجانب فرستد وسحرروز شنبه سیزدهم ماه مذکورشاطرعبدالله که بحکم امیرخان درقصبهٔ چهل‌دختران‌ساکن‌بوده بمحافظت آنطریق اشتغال‌داشت بشهررسیدوخبرقرب‌وصول‌عبیدالله خان‌راشایع گردانیدواز کمال جلادت وپهلوانی بانوکران خاصهٔ خود از شهر بیرون رفته ویرانهای درب باغ زاغان رامحل توطن ساخت وصباح یکشنبه عبیدالله خان مسلح ومکمل ازراه درهٔ دو برادران بسرخیابان رسیده بطرف ساقسلمان شتافت واوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شررشور وشرکانون درون‌هرویان را فروتافت بواسطهٔ قلت حبوبات ابواب دکاکین خبازی وعلافی مسدودگشت وآتش جوع‌دربواطن اشتعال یافته ناله و نفیر عجزه وفقرا ازمزرعهٔ سپهرخضرا درگذشت وامیرخان دربحر تحیرافتاده‌بمشورت امیرغیاث‌الدین محمد فرماندادکه ازغلات بلوکات‌که اندکی خرمن شده بود وبسیاری هنوز بدرو نرسیده هرکس هرمقدار درآورد ازآن اوباشد بنابرآن بعضی از غازیان ومردم جلدخراسان دزدیده ازشهر بیرون میشتافتند وبهر وجه که میتوانستندخوشه‌های گندم وجورا بشهردر می‌آوردند وابنمعنی موجب آنشدکه دراسواق نان وآردبردکان ظهورآمده‌خلایق ازبلاء قحط‌وغلانجات‌یافتند وچون عبیداللهخان دوسه روز در نواحی ساقسلمان ساکن بوده ازرنج‌راه‌برآسودصباحی‌سوارشدومتوجه‌شهرگشته فوجی کثیراز شجعان سپاه‌اوزبك‌رابافروختن‌اشتعال‌آتش‌قتال‌مامورگردانیده‌وزمرهٔ‌ازآن اوزبکان از راه مزارپیر مجردخواجه ابوالولید احمد بطرف‌باغ زاغان شتافتند وفرقهٔ ازسرخیابان درآمده نزدیك بمدارس سلطانی رسیدند واز اینجانب امیر حسین علی‌که از سایر ملازمان امیرغیاث‌الدین محمد بمزیدشجاعت امتیاز داشت باجمعی از سواران رزمساز وپیادگان تفنك انداز بیرون‌رفته درمیان هردو مدرسه غبارپیکار سمت ارتفاع پذیرفت وشاطرعبدالله درباغ زاغان رامضبوط ساخته بزخم ناوك‌دلدوز وتفنك جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت وچون سپاه اوزبك باضعاف مضاعفه لشکریان اینجانب بودند امیرغیاث‌الدین‌محمد مضطرب‌گشته کس‌نزد امیرخان فرستاده‌کومك طلبید اما بخلاف متصورجواب درشت شنید وابنمعنی موجب مزید ملال خاطرآن سید پسندیده خصال شد باخودجزم کردکه چون از محنت تحصن نجات یابد قدم ازسرساخته بدرگاه عالم پناه شتابد **القصه** درآن روزمیان نوکران امیرغیاث الدین محمد واوزبکان جنگی صعب دست داد وازهرطرف‌چند نفرزخمی گشتند وبالاخره بساط محاربه رابقایی‌ریخته‌لشکر ماوراء النهر روی‌باردوی خودآوردند وهرویان بشهر بازآمدند وشاطرعبدالله نیزدر آنروز غایت جلادت بظهوررسانیده نگذاشت‌که اوزبکان ازآن درب باغ زاغان که

بطرف مزار پیرمجرد است پیش آیند وبرین قیاس اوزبکان ازطرف دروازهٔ عراق بجنگ پیش آمدند امسا بی ازانکه کاری سازند مراجعت نمودند وعبید الله خان بعد ازآنکه دوازده روزدرتضییق تشویش مسلمانان کوشید وبعضی ازخرمنهای جورا سوخته بسیاری ازگندمهای سبزرابچرانید دولت ابد پیوند شاهی مدد کرده برطبق کلام معجز نظام(وقذف فی قلوبهم الرعب)خوفی تمام برضمیرش استیلاء یافت وددرروزجمعه‌دوم‌ماه رجب ازیکفرسخی هراة کوچ کرده درنواحی پل سالار وپریان منزل گزید وروز شنبه آنجا توقف نموده صباح روز یکشنبه چهارم ماه مذکور براه دهانه شارندك علم عزیمت برافراخت وکوچ بر کوچ متوجه ماورالنهر گشت وهرویان ازشدت محاصره ومحافظت برج وباره فرج یافته بسرغله و مزوعات‌خود شتافتندوبفرح‌هرچه تمامتر آغاز درویدن غلات وکوفتن خرمنها کردند اما همدران ایام صورت محنتی روی نمود که هیچکس‌را از اهل عقل‌وکیاست برخاطر نگذشته بود چـنانچه این سخن عنـقریب مذکور خواهد گشت و تفصیل این‌اجمال برزبان خامه پرملال خواهدگذشت انشاءالله وحده‌العزیز

گفتار در بیان مجملی از احوال امیرغیاث‌الدین محمد بن امیر یوسف وشهید شدن‌آنحضرت مقرون باصناف تحسر وتاسف

چون خامه مشکین عمامه وبنان عنبرین شمامه بنا براشارهٔ عـلیه آن قدوه آل خیرالبریه در تالیف این نسخهٔ شریفه‌شروع نموده بود ودراثناء اشتغال بانتظام جواهر عقد اول ازین درج لال انواع انعام واکرام ازان سید عالی مقام‌مشاهده‌فـرموده درین هنگام‌که سیاق‌کلام بذکر شهادت آن‌صاحب سعادت رسید خاطرفاترمتوجه آن‌گردید که نخست‌صحایف این اوراق را بتحریر شمه‌از احوال خجسته مآلش بیار آید آنگاه کیفیت آنواقعه هایله را برلوح بیان نقش‌نماید ومنه‌الاغانة والتوفیق نسب شریف آن سیدوافر مناقب برحاشیهٔ‌کتاب عمدةالطالب بخط ید مبارك‌ش برینموجب بنظر این ذره اخقر درآمده‌که محمدبن یوسف‌بن‌شمس‌الدین‌بن‌بادشاه‌علی بن‌خسروبن حبیب‌بن‌فرامرز ابن نجیب‌الشکرابی ونسب عالی آنسید حسیب نجیب منتهی میشود بابی جعفر احمد بن ابی عبدالله جعفربن محمد بن سلیق بن عبدالله بن‌محمدبن حسن‌بن حسین‌الاصغربن آدم‌آل عبا علی‌ابن‌الحسین بن‌علی‌ابن‌ابی‌طالب‌علیهم‌السلام‌وامیرغیاث‌الدین محمد درصغرسن نزد عم بزرگوار خود امیر فخرالدین‌بن‌سید شمس‌الدین‌که بوفور علم وتصـنیف سرآمد علماء اعلام بود وانوار زهد وعبادت وآثار تقوی وسعادت ازناصیهٔ همایونش ظاهر و هویدا می‌نمود بعضی‌ازمتداولات را مطالعه‌کرد ودر تحصیل علـوم محسوس و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجـای آورد وچون سید فخـرالدین بجـوار مغفرت ارحم‌الراحمین پیوست امیرغیاث‌الدین محمدبدرس مولانـا کمال‌الدین مسعود

شروانی و عالیجناب شیخ الاسلامی مولانا ومخدوم مناسیف الدین احمد التفتازانی آغاز آمد شد فرمود و باندك زمانی سرآمد علماء عالم گشته شمایم نتایج سلیمش مانند روایح گلهای طری از وزیدن نسیم سحری بمشام ناظمان مناظم فضیلت وری رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مؤلفات عالم معالم سخن سازی را ناضر گردانید لفظ درربارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم و افاضل را تزئین داد وخامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی دردست آمانی شرایف اماثل نهاد نظم زلفظ درفشانش گشت بیقیل ✩ مبین معنی آیات تنزیل ز ابر کلك او بحر معانی ✩ شدی پر از زلال زندگانی لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس یکصفه از مدرسه که محتوی برمقبره آن پادشاه مغفرت پناه هست بدانحضرت مفوض گشت وامیر غیاث الدین محمد چند سال در آن بقعه شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته بنشر علوم دینیه قیام نمود وغایت فضل و کمالش برضمیر انور خاقان عالی گهر ظاهر گشته درتعظیم واحترامش افزود وچون آن پادشاه افاضل نواز به جوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود دررعایت جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند وجمیع مطالب ومقاصدش را بانجاح واسعاف مقرون گردانیدند وبرین قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل نفسانی از خود بتقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را معزز داشته برامثال واقران فایق وراجح میدانست وبعد ازآنکه محمد خان درمرو شاهجان بقتل رسید وآفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلدهٔ هرات طالع گشته ساحت آمانی وآمال مرتقیان درجات فضل وکمال را نضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمایل نبوی و انوار فضایل صوری و معنوی درناصیهٔ حال آنفایز بسعادات دنیوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضای تمامی ممالك خراسان را درقبضه اقتدار آنحضرت نهاد و عنان قبض و بسط ورتق وفتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال والانفراد بکف درایتش داد لاجرم عتبهٔ علیه اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شد وسده سنیه اش پناه اعاظم و افاضل باستحقاق گشت وهمچنین آن زبدهٔ اولاد سیدالمرسلین درسایهٔ رعایت وتربیت پادشاه حشمت آئین ازدرجه بدرجه ترقی مینمود تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرد و صاحب طبل و علم و خیل وحشم شده دردارالسلطنه هرات روی بتمشیت مهمات ملکی و مالی آورد و ازین جهة نایره عصبیت در کانون درون امیرخان بر افروخته بنیاد غمز و سعایت اهل حسد (فی جیدها حبل من مسد) ساعت بساعت التهاب آن آتش سمت ازدیادمی گرفت ومطلقاً بآب نصیحت واصلاح مصلحان خیراندیش ومتوسطان نیکو کیش صفت انطفا نمی پذیرفت تا کار بجائی رسید ومهم بدانجا انجامید که امیر محمد در ایام محاصره عبیدالله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان ازظاهر هراة کوچ نمایند بپایهٔ

مر یراعلی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید وشمهٔ ازخرابی ولایات خراسان عرض فرماید وامیرخان ازینمعنی اندیشمندشده گرفتن و کشتن آنحضرترا باخودمخمر گردانید از نوادروقایع آنکه درشب سه شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب درعالم رؤیا مشاهده نمود که درکوچهٔ سرگردان شده وبهرطرف که توجه مینماید راه نمی یابددرآن اثنا حضرت خیرالبرایا علیه وآله من الصلوة انماها ومن التحیات از کیها بنظرش درآمد که میفرماید اگرمیخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی وامیرمحمدبدانجانب روان گشته بیدارشدوصباح اینواقعه رابیعضی از نزدیکان درمیان نهادههمدران مجلس یکی ازمحرمان آن سید ستوده صفات گفت که من نیزدوش درخواب دیدم که پدر شما اسبی بوز آوردهوشمارا سوارساخته همراه خویش برد وبدین جهة دغدغهٔ تمام برضمیرمنیرزبدهٔ اولاد خیرالانام راه یافته آنروز نشد وحال آنکه امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر محمد بباغ شهر در آید آنحضرت را بی اختیارساخته بقلعه اختیار الدین برند وچون دوسه ساعت از روز بگذشت وامیرغیاث الدین محمد درباغ پیدا نگشت امیر خان پیراحمد بیك وقاسم مهرداروا سحق بیك را با جمعی کثیرازخواص خود بدولتخانه آن یگانه زمانه فرستاد تا اورا گرفته بقلعه اختیارالدین بردند وهمان ساعت منازل آنحضرت ومتعلقان وملازمان ومصاحبانش غارت یافته نکاهت آنحالت ببعضی ازهمسایگان ایشان نیزسرایت نمود وامیرزین الدین علی وزمرهٔ دیگرازاصحاب آنقدوهٔ اولوالالباب مؤاخذ ومقید گشتند وطوفان بلا درآنروزبمرتبهٔ بالا گرفت که هرکس از نوکران امیر خان درهرجا گمان برد که چیزی ازامتعهٔ دنیویه بحصول می پیوندد ببهانه آنکه جهات امیر محمد درین منزلست بدانجا درآمده دست بنهب وتاراج برآوردند واینصورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیجان با جمعی از ملازمان سوار ساخت تا گرد شهر بر آیند وبتسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیرغیاث الدین محمد آن روزوآنشب درقلعه اختیار الدین محبوس بوده این بیت را درسلك نظم کشید وبررقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانید بیت بتیغ ظلم مرا میکشی وخواهی دید✿که عاقبت چکند با توخون ناحق من اما هیچ فایده برآن مترتب نگشت وامیرخان ازغایت قساوت قلب ازسرخون آنحضرت درنگذشت صباح روز دیگر قدوهٔ اولاد خیرالبشر یعنی عالیجاه نقابت منقبت هدایت مرتبت امیرجمال الحق والحقیقة والدین عطاءالله سلمه الله وابقاه نزد امیرخان رفته التماس مخلص امیرمحمدفرمود وامیرخان سخن آن قدوهٔ سادات زمن را بسمع قبول نشنود وباخواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصرصر بیداد شمع شبستان ولایت را منطفی سازدو بدست تعدی یوسف مصر هدایت را ازاوج جاه بچاه هلاك اندازد هرچند که چند روزگار ازظهوراین فتنه میلرزیدورخسارخورشید از نهیب این آشوب زرد میگردید اما امیرخان بتخیلات نفسانی وتحویلات شیطانی همان روز که چهارشنبه هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاسم مهردار

را بقلعه فرستاد تا بحبه آن نخبه آل خیر العباد را هلاك ساخت و ازعقوبت جبار منتقم هراسه نیندیشیده خود را درورطه خصومت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه انداخت **مثنوی** دریغ آن نقابت قبایی که بود☆دلش کان علم و کفش بحرجود دریغ آنصدارت پناهی که مهر☆بخاك ره اوهمی سود چهر دریغ آنکه بود ازعلو نسب ☆ سر دودمان رسول عرب دریغ آنکه ازفیض انعام عام☆دل خلق را شاد کردی مدام دریغ آنکه بود ازوفور کمال☆عطابخش اصحاب جاه وجلال دریغ آنکه بودی ز خلق حسن☆نوازندهٔ واقفان سخن دریغ آنکه از بهرفکر صواب☆عیان ساختی سلك در خوشاب دریغ آنکه در زیرچرخ کبود☆بفضل وهنرمثل او کس نبود دریغ آنکه چشم فلك بعدازین ☆ نه بیند نظیرش بروی زمین چگویم که متوطنان بلدهٔ هراة را ازحدوث آنواقعهٔ هایله‌چو مقدار اضطراب دست دادوچه‌نویسم که افاضل وسادات را ازوقوع آنحادثهٔ شامله‌چگونه مصیبتی اتفاق‌افتاد **رباعی** گفتم که زقصه مشکلی بنویسم☆وزدرد فراق‌حاصلی بنویسم کودل که ازآنحال غمی شرح دهم☆ کودست کزان درد دلی بنویسم حقاً که اگر کوه ازآن اندوه متزلزل گشتی جای آن بود واگرسپهر ازآنحیرت از حرکت باز ایستادی غریب نمینمودبیت تا دیده‌دیدهواقعه زین‌صعبتر ندید☆دل کین‌خبرشنید کسش با خبر ندید **القصه** شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی وبعضی دیگر ازسالکان طریق مسلمانی ازامیرخان استجازه نمودند وجسد مطهر آن قدوهٔ اولاد خیرالبشر را از قلعه بخیابان برده برنهج سنت سنیهٔ خیرالبریه غسل دادند وتجهیزوتکفین کرده ونماز گذارده بکوه مختار که مقبرهٔ آباء بزرگوار اوست بخاك‌سپردند **نظم** سرو بالای تودرخاك‌دریغست‌دریغ زیر خاك آن بدن پـاك دریغست دریغ ☆ دامن پیرهن‌عمرتو ای یوسف عهد☆ شده چون دامن‌گل چاك دریغست دریغ اوقات حیات‌امیرغیاث الدین محمد پنجاه وشش‌سال بود وکلك لطایف نگارخواجه ضیاء الدین میرم درتاریخ شهادت‌آنحضرت این رباعی نظم نمود **رباعی** چون میرمحمد خلف‌آل‌عبا ☆ زین‌دیرفنا رفت سوی داربقا☆تاریخ شهادتش رقم کردضیا ☆ والله شهید هویحیی الموتی واین رباعی دیگر نتیجهٔ طبع‌مولانا شهاب الدین‌احمد الحقیری‌است که درآن باب‌گفته **رباعی** چون کرد بتیغ جانستان‌چرخ فلك ☆ ازلوح زمانه نام میرك راحك ☆ گفتم که حساب سال اینواقعه چیست ☆ دل گفت که قتل‌بندگان میرك وامیرخان بعد ازاینواقعه شنیعه بدوسه روز اصحاب واقرباء آن زبدهٔ‌آل عبا را طلبیده تسلی نمود وبدست اعتذارابواب لطف ومرحمت برروی روزگارایشان بگشود ومنصب‌قضاء دارالسلطنه هراة رابرای‌صوابنمای عالیجناب‌سیادت مآب امیرنظام‌الدین‌عبدالحی وزبدهٔ سادات زمن امیر کمال‌الدین حسن تفویض نمود وبعضی ازکتب سید سعید شهید را بخدام سلیل النقبا امیرخسرو که از قرابتان وداماد آنحضرت است بازداد ع نوش داروکه پس ازمرك بسهراب دهند

عرض بعضی دیگرازوقایع روزگارعلی سبیل الایجاز والاختصار

بعد ازشهادت امیرغیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة المخلدامیرخان‌شاه قلی قورچی را بدرگاه عالمپناه فرستاد وعرضه داشت کرد که امیرمحمدبن امیریوسف دفترحقوق تربیت خدام سده‌سدره مرتبت‌را بسرطاق نسیان نهاده داعیه نموده بود که محمد بابرمیرزا رابهراة طلب دارد وباین جریمه عظیمه مؤاخذ ومعاقب گردید وبتیغ سیاست اوقـات حیاتش بانقطاع انجامید رباعی دوران زمـان بما نشدراست‌هنوز ✿ با ما بسر کینه و غوغـاست هنوز بیجرم بریخت خون ما خسته دلان ✿ وین‌طرفه که جرم ازطرف ماست هنوز وامیرخان بعد ازفرستادن شاه قلی بملاحظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت‌پناه ظهیرالدین محمد بابربادشاه وموافقت امیرمحمد بآنحضرت باور آیدآوازهٔ یورش قندهارشایع گردانیده روز یکشنبه هشتم ماه مبارك رمضان سنهٔ سبع عشرین وتسعمائه ازشهر بیرون رفته ودرالنك کهدستان منزل گزیـدوروزدوشنبه شانزدهم ماه مذکورشاه قلی ازپایهٔ سریراعلی بازآمد بسمع اورسانیدکه خبرشهادت امیرمحمد موجب اشتعال نایره غضب خدام بارگاه شاهی گردیدویمکن که عنقریب اثر آن بحیزظهورآید لاجرم اضطراب امیرخان از پیشتر بیشترگشت وامرا وصوانیان او دل ازحکومت خراسان برگرفته آغازظلم وتعدی کردند وسراشمارنموده رعایا و بیچارگان را بتحمیلات گران وتوجیهات بیکران بیـازردند وامیرخان‌ازکهدستان‌بپل مالان شتافته ازآنجا عنان یکران بالنك نشین تافت و قریب یکهفته‌آنجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هراة بازگشت و در باغ جهان‌آرا فرودآمده درروزشنبه دوازدهم‌همان ماه حکام‌عظام زین‌الدین‌سلطان وبورون‌سلطانرا که بعد ازاستماع مراجعت خبراوزبك ازاسترآباد واسفراین بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب میرزاآمده بودند رخصت انصراف داد ودرروزجمعه هجدهم ازملازمان‌انیس‌-العضرةالبهیه وجلیس‌عتبةالعلیه ودرمشخان حسین بیك‌وکبراسحق‌واز نواب زینلخان امیر شیخ بنیاد بدارالسلطنهٔ هراة رسیدند و خبرتوجه آنحضرت را بصوب خراسان شایع گردانیدند وحیرت امیرخان روی در ازدیادنهاده دروزدوشنبه بیست ویکم‌والی طوس ومشهد مقدسه احمد سلطان افشارکه مصحوب زین‌الدین سلطان وبورون سلطان نزد امیرخان‌آمده بود اجازت طلبیده روی باولکاه خودآورد و امیرخان ازغایت خوف و اضطراب نوبت دیگرخیال‌یورش قندهارکرده روزشنبه نوزدهم‌ذیقعده ازباغ جهان‌آرا درملازمت شاهزاده عـالی مقدارطهماسب میرزا بصوب قصبهٔ سبزواردرحرکت‌آمد و هنوزدرنواحی‌آندیار بودکه‌ساحت ولایات خراسان‌ازطلوع‌ماهچهٔ رایات‌آفتاب اشراق درمشخانی نورانی گشت‌وشب محنت هرویان بروزمسرت‌تبدیل‌یافته غلغه‌بهجت وشادمانی

ازطرب سرای ناهید درگذشت نظم مژده ایدل که مسیحا نفسی می آید ✿ که زانفاس خوشش بوی کسی می آید ✿ ازغم هجرمکن ناله و فریاد که دوش ✿ زده ام فالی و فریادرسی می آید .

گفتار در بیان ارتفاع پایهٔ قدرومنزلت شاهزاده عالمیان ابوالنصرسام میرزا بتفویض ایالت ممالك خراسان ومعمورشدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرة البهیه وجلیس العتبة العلیه درمشخان

چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون برطبق (ولاتحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون) مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیرخان ازدامان عرض ومال اهالی خراسان کوتاه گردد ومضمون بصدق مقرون (اذااراد الله بقوم خیراً سلط علیهم ملکاً عالماً عادلا) ظاهر شده دراطراف آن بلدان فراغت وامنیت بوقوع پیوندد رأی گیتی آرای پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع برصور مذکوره و حوادث مسطوره برآن قرار گرفت که شاهزاده طهماسب را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام را نامزد سلطنت دارالملك میرزا شاهرخ کرده لواء معدلت انیس الحضرت درمشخان رادراطراف امصار خراسان برافرازد و فرمان جهانمطاع براینجمله صدور یافته منشیان بارگاه (تؤتی الملك من تشاء) منشور فایض النور ایالت آنولایت رااز سرحد سمنان تاکنار آب آمویه باسم سامی ولقب گرامی ابوالنصرسام میرزا مرقوم گردانیدند وطغرانویسان درگاه (ان الارض لله یورثها من یشاء) پروانچهٔ نفاذامروجریان فرمان درمشخان رادرممالك بتوقیع وقیع (اناجعلناك خلیفة فی الارض) رسانیدند و یکی ازنواب بلند جناب ازپایهٔ سریراعلی اعلاء الله تعالی نزد درمشخان که درالنك خرقان اقامت داشت رفته معروض داشت که حاکم همایون بر بنموجب صادر گشته که موکب عالی خانی برسبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت واحسان برمفارق متوطنان آن بلدان مبسوط سازد تاپیش ازین اختلال باحوال ملك ومال راه نیابد وانیس الحضرة انگشت قبول بسر دیده نهاده عنان یکران بجانب مقصد انعطاف داد وچون متصور بود که هرگاه امیرخان ازتوجه موکب انیس الحضرة بصوب خراسان وقوف یابد بنابرتوهمی که بسبب شهادة امیرغیاث الدین محمد علیه الرحمه برضمیرش استیلا یافته بود گردن ازطوق اطاعت فرمان بپیچد وپای دروادی عصیان نهد در اثناء راه درمشخان وزینل خان مکتوبات محبت آمیز بامیرخان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستورمعهود متعلق بآنجناب ست مابجهة کومك متوجه آنجانب شده ایم

واین مکاتیب را مصحوب حسین بیك برادرقاسم مهردار و کبراسحق و شیخ بنیاد بیك بدارالسلطنهٔهراة ارسال‌داشتند وچنانچه سابقاً مذکورشد ایشان درروز جمعه هجدهم شوال بخدمت‌امیرخان رسیدند وآن‌نوشته‌هارامعروض گردانیدند مع‌ذلك خاطرامیرخان اطمینان نیافت وبیهانهٔ یورش قندهار درروزدوشنبه نوزدهم ذیقعده دررکاب شاهزادهٔ عالیجناب طهماسب میرزا بصوب‌سبزوار شتافت ودراواخر روزچهارشنبه پنجم‌ذی‌الحجه منزل پل‌مالان ازفرنزول درمشخان وزینل‌خان نضارت ریاض رضوان گرفت ونسیم عدالت ورعیت پروری ازگلزار مکارم اخلاق درمشخان‌دراهتزاز آمده هوای دارالملك خراسان صفت‌اعتدال پذیرفت روزدیگر سادات وقضاةوموالی واشراف واعیان واهالی تحف اخلاص ونیاز برکف نهاده وزبان بهجت وشادمانی بدعاء دولت‌خانی گشاده بآستان اقبال آشیان‌خرامیدند وبسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول مقاصد و مآرب امیدوار گردیدند وروز جمعه باغ‌جهان‌آرا ازفر طلعت آن‌مهرسپهرکامرانی یعنی حضرت درمشخانی غیرت افزای بروج‌آسمانی گشت درآن اثنا بوضوح‌پیوست که‌امیرخان داعیه مراجعت بدارالسلطنهٔهراة ندارد وبقلم‌اندیشه وعصیان نقش مخالفت وطغیان برلوح ضمیرمینگارد بنابرآن برخاطر مبارك‌خانی که مطلع‌انوار الهامات ربانیست چنان خطور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید وشرف ملازمت شاهزاده عالیمقدار طهماسب‌میرزا دریافته بتقریر کلمات فتنه‌نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیرخان بگشاید وسحر روزشنبه هشتم ذی‌حجه بافوجی ازخواص‌ملازمان بدانجانب روان‌گشت وروزعید بنواحی سبزوار رسید و امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا سوارشده‌مراسم استقبال بجای‌آورده‌ازجانبین لوازم گذرانیدن تحفه وتبرك بتقدیم‌رسانیدند ومجلس‌بزم‌تمهید یافته‌جامهای باده خوشگوارازدست‌ساقیان خورشیدبدارداپر گردیدودرآن مجلس‌انیس‌الحضرةالبهیه چندان سخنان محبت‌آمیز و کلمات مودت‌انگیز بسمع‌امیرخان‌رسانید که اوراپقین‌شد که ایالت‌خراسان بدستورسابق تعلق‌بوی میدارد لاجرم ازمقام فتنه‌وفساد درگذشته‌عازم‌هراة گشت‌ودرمشخان هم ازآن منزل زبدهٔ امراء دین ودولت‌سیف الدین مظفر بیك را نزدظهیرالسلطنةوالخلافةمحمد بابرپادشاه فرستادوپیغام دادکه دراین‌ایام که‌ما بموجب‌فرمان اشرف اعلی بدیارخراسان رسیدیم‌شاهزادهٔ عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان وسپاه فراوان متوجه قندهار بودندبنابرآنکه سلطان‌مهرومحبت آنحضرت برشهرستان‌دل‌اینجانب‌استیلا داردبالتماس تمام شاهزاده را بطرف هراة بازگردانیدیم امیدآنکه‌خدام عالی مقام‌نیزطریق اتحاد مسلوك داشته ازظاهرقندهاربصوب کابل‌کوچ فرمایندتا شجاع بیك مجال‌یافته بدرگاه عالی شتابدوطریقهٔوفا ووفاق بین‌الجانبین‌بشیوهٔ خلاف ونفاق تبدیل نیابد وبعد ازرفتن مظفربیك درمشخان باتفاق امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان روی بدارالسلطنهٔ

هرات آوردودرروز چهارشنبه نوزدهم ذی‌حجه بمقصدرسیده حضرت شاهزاده وامیرخان بقاعده مستمره باغ شهر رانشیمن ساختند وانیس‌الحضرة البهیه در منزل امیر محمد ولی بیك نزول اجلال فرمود وروزسه شنبه بیست وپنجم همان ماه‌خضربیك ازنزد حضرت ممالك پناهی حبیب‌الهی که حسب‌الحکم ازقم باردوی همایون رفته بود رسید وسواد حکم همایون راکه درباب سلطنت خراسان باسم سامی ابوالنصر سام میرزا وتفویض اختیارملك ومال آندیار بخدام درمشخان شرف صدور یافته بود رسانید وخواطر فرق‌انام وضمایر خواص‌وعوام رابآن‌بشارة خرم و مسرور گردانید **نظم** دوش ازجناب‌آصف پیك بشارت آمد ✲ کزحضرت سلیمان عشرة اشارت‌آمد خاك وجـود مارا ازآب دیده‌گل‌کن ✲ ویران‌سرای دل‌را گاه عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق وآذربایجان گشته‌درروزپنجشنبه سیوم‌صفرسنهٔ‌ثمان‌وعشرین‌وتسعمائه‌ازباغ‌شهرسفر کرده ودرملازمت شاهزادهٔ وافرمکرمت طهماسب میرزا بنواحی قریه‌ساقسلمان منزل گزید وآخرروزیکشنبهٔ ششم خبرقرب وصول آصف‌سلیمان جاه سلمه‌الله وابقاه‌بمسامع هرویان رسید **نظم** رسیدمژده‌که آمدکریم دولت ودین ✲ نظام ملك‌جلالت حبیب‌اهل یقین بلندمرتبه آن‌آصفی که میسزدش ✲ تمام ملك سلیمانیش بزیرنگین و صبـاح روز دوشنبه سادات وقضاة واکابرواشراف بلوازم استقبال استعجال نموده درنواحی پریان بشرف دستبوس مشرف‌گشتند ومراسم دعاوثنا بتقدیم رسانیده‌نوازش والتفات یـافتند ودرهمین صباح امیرخان ازصحراء ساقسلمان کوچ کرده روی بآذربایجان‌آوردوحضرت ملك مداری درسرخیابان بعزدستبوس‌انیس‌الحضرة معزز گشت وخلع فاخره شاهـی را که همراه داشت‌درقامت قابلیت آنحضرت پوشانید وکیفیت مهمات‌خراسان را بروجهی که بانواب‌کامیاب قرارداده بودعرض فرمود وپروانچهٔ‌که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن‌آصف عالی مقام‌باناامل همایون‌مرقوم‌ارقام التفات‌گردانیده بود ظاهرساخت مضمون پروانچهٔ عالیه آنکه امرا واعیان ولایت خراسان بدانندکـه درمشخان نسبت بمارتبهٔ‌فرزندی‌دارد بنابرآن زمام اختیارآنممالك وعزل‌ونصب حکام‌رادر قبضهٔ‌اقتدارش نهادیم واورا رخصت‌دادیم‌که هرکس‌گردن بحلقهٔ اطاعتش‌درنیاورد بتیغ سیاست‌سرش ازتن بیندازد وخان‌عالیشان آصف‌بلندمکان راباصناف‌لطف‌واحسـان بیکران بنواخت ولوازم آفرین‌وتحسین بتقدیم رسانیده بدستور معهود مهرعالی را بدان حضرت سپرد وسرپنجهٔ اقتدارش رادرقبض‌وبسط وحل‌وعقدوداد‌وستدوتمشیت‌امورجزئی‌وکلی‌وملکی‌و مالی تمام ولایات‌خراسان‌قوی ومطلق‌گردانید وآنخواجه نصفت نهادمن حیث‌الاستقلال والانفراد برمسندحکومت و دارائی تکیه زده همگی همت عالی‌نهمت بسرتمهید بساط عدالت‌ورعیت‌پروری مصروف‌داشت وبقلم لطف‌واحسان‌نقش‌فراغت ورفاهیت‌برصحایف ضمایرطوایف انسان‌نگاشت ودرتفتیش‌احوال مظلومـان شکسته بال بقدرامکان سعی

نمود وباستماع اقوال مغمومان پریشان‌حال گوش هوش گشود ودست تغلب متغلبه را از دامان عرض‌فقرا وعجزه کوتاه کرده عمال امین برسراعمال گماشت وصورت‌مطلوب و چهرهٔ بهبود محتاجـان جفا رسیده رادرنقاب تعلل وحجاب توقف نگذاشت واز غـایت فراست ونهایت کیاست فحوای راحت‌افزای(انزلنا منازلهم)را مطمح نظر خجسته اثـر گردانید ونسبت بطوایف‌خلایق علی اختلاف طبقاتهم وتباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت بتقدیم رسانیدوسادات صاحب سعادات راکه ذراری سماء رسالت ودری دریای ولایتند بنوعی تعظیم وتجلیل کرد که لوح ضمیررا بصورت کمال محبتش نقش پذیـر ساختندوعلماء عالی درجات راکه ازمشارق رای هدایت‌نمایشان مشکوة ایمان‌ومصابیح عرفان واضح وروشن‌است بمثابهٔ‌ملحوظ‌عین‌عاطفت‌ومرحمت گردانید که‌ازروی فراغت در بحرعلوم تبحرنموده بافاده واستفاده پرداختند قضاة اسلام ومفتیان عظام راکه ترویج مهام‌شریعت‌غراوتنظیم امورملت بیضا باجتهاد رای‌صوابنمای‌ایشان‌بازبسته است درمحکمه حمایت ورعایت خویش‌متوطن‌ساخت‌وسجل‌ملتمسات آنطایفه فرخنده‌صفات‌را بتوقیع‌اجابت رسانیده‌اعلام‌شریعت‌پروری برافراخت‌وشعراوارباب‌انشاءراکه‌درنوادرمنظوماتشان(کانهم الیاقوت والمرجان) جهة‌ترصیع اکلیل‌حورمقصورات‌فی‌الخیام مناسب‌نمایدوجواهرزواهر منشوراتشان(کامثال‌اللؤلؤالمکنون) گوش‌وگردن(ولدان‌مخلدون)رابیارایدباصناف‌لطف وکرم‌امتیازواستثنـا داد وخواطرآن زمرهٔ واجب‌الاعزازرابایثاردینارودرم مسروروخرم کرده‌نقود مرادات درآستین تمناءایشان نهاد دهاقین ومزارعان راکه نظام‌حال عالم و عـالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانید وازرشحات‌سحاب مکارم وامتنان مزرعهٔ امید آنطایفهٔ رابصفت خضرت‌ونضارت رسانید تجاربحاروامصارراکه دربحرطلب وبادیهٔ تعب دربلاد عجم وعرب طریق‌سباحت وسیاحت می‌پیمایند عزیزوگرامی داشته همگنان را بواجبی نواختی‌کرد وازتمغا وباج وخراج مبلغها تخفیف نموده شرایط مهم سازی وغریب نوازی بجای آورد محترفات و اهل اسواق که متحملان انواع مشاق و متکفلان امور مالایطاق بودند از تحمیلات و اخراجات معاف داشت ومقرریات‌ایشانرا حسب‌المقدورقرارداده درجمیع اموراعلام‌رعیت پـروری بـر افـراشت **مثنوی** کـریم الـدین حبیب اهل بنیش ✩ خجسته در بحر آفـرینش بیمن دولـت درمیشخانی ✩ اساس عـدل را گـردید بـانی بـرحمت چارهٔ بیچارگان شد ✩ مراد خاطر آواره‌گان شد ز رویش‌گشت بخت‌چشم پر نور✩ زخویش‌خاطرغمناك مسرور نمود ابرکفش‌گوهر فشانی ✩ نضارت یافت گلزار امانی سحاب همتش آمد درربخش✩ درخت بخت دهقان شد ثمربخش کنون زانصاف او در بیشه آهو ✩ رود با شیرنر پهلوبپهلو بشاهین مرغ‌آبی‌رازگوید ✩ کبوتر حال خود باباز گوید نلرزد برك بید ازتندی باد ✩ نباید هیچکس را یاد بیداد و قطع نظر از

بسط بساط تکلف ورفع‌اساس تصلف بواسطه طلوع انوارطلعت آفتاب کردار خان‌عالی مقدار واهتزاز نسایم‌خلق کریم آصف‌نصفت دثار دیارخراسان در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و آمانی درچمن طبقات انسانی‌شکفته جریان امور جمهور نزدیك ودور درسلك نظام سمت انتظام پذیرفت بیت نمودآن مهراوج سر فرازی ٭ زپا افتادگان را چاره سازی وهمدران ماه بموجب اشارت علیه خانی عالیجاه معالی پناه نظام‌الدولة والوزارة احمد بیك جهةعرض مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده عالمیان ابوالنصرسام میرزا متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت و درروزپنجشنبه بیست ونهم ربیع‌الاول حضرت سلطانی سیف‌الانامی‌خواجه مظفر که حسب‌الحکم ازمازندران‌متوجه خراسان بود بسرخیابان رسید و انیس‌الحضرة البهیه باتفاق امرا وارکان دولت بـل سایر اصحاب‌ملك وملت‌باستقبال التفات فرموده‌در باغ خیابان خدمت سیف‌الانامی بشرف دستبوس آن‌حضرت استسعاد یافت ومجلس بزم سمت‌تمهید‌پذیرفته فروغ‌جامهای‌ارغوانی بروجنات احوال همگنان تافت وهمچنین درآن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکام ولایات خراسان بتمام وسادات وقضاة واشراف واعیان وارباب وکلانتران از سرحد مازندران تا غوروغرجستان وسیستان با تحف شایسته وپیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان‌رسیده‌درهراةجمعیت‌تمام‌دست‌داد ودرروز نوروز انیس‌الحضرة البهیه در صحرای حوض‌ماهیان جشن نوروزی فرموده امراء وولاة ونقباء وسادات وفضلا وقضاة واکابر و اهل قلم ومزارعان محتشم راعلی تفاوت‌مراتبهم وتباین درجاتهم‌خلع فاخره پوشانید و چندین مرقع شعاررامربع‌دثار و برهنه دوش را اطلس پوش ساخته با تمام‌تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلندگردانید درخلال آن احوال مظفر بیك ازسفرقندهار باز آمده بوضوح پیوست که ظهیرالسلطنه محمد بابرمیرزا برحسب اشارت خان مظفرلوا ازظاهرآن بلده کوچ فرموده وبصوب کابل توجه نموده ومقررشد که عالیجناب صدارت مآب مقوی ملت نبی عربی تاج‌الملة والدین حسن‌چلبی جهة تأکید قواعد محبت واتحاد و تشییدمبانی مودت واعتقاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی‌الاولی سنهٔ ثمان وعشرین وتسعمائه ازهراة روی بمقصد آورد وقبل از مراجعتش بتـاریخ روز یکشنبه بیست‌وهفتم جمادی‌الاخری ایلچیان‌ظهیرالسلطنه محمد بابر پادشاه بدرگاه عالی رسیده‌خبر استیلاء آن‌حضرت‌را بر ولایت قندهاررسانیدند‌و‌پیشکش گذرانیده بنیان موافقت ویکانگی را مؤکد گردانیدند و کیفیت‌فتح قندهارچنان بود که‌چون بابرپادشاه‌به موجب التماس‌خان‌عدالت پناه‌ازظاهر آن‌بلده بجانب کابل توجه‌فرمود‌شجاع بیك که‌ازمحنت‌محاصره وبلاء قحط وغلاء نیك بتنك آمده بود یکی از نوکران‌خودرا که‌مولانا عبدالباقی نام داشت در قندهارحاکم‌ساخت‌وبوعدهٔ که باحکام‌خراسان کرده بود وفانتمود‌ورایت‌توجه بکنار آب‌سند برافراخت‌ومولانا عبدالباقی‌رقم‌بطلان برحقوق تربیت شجاع بیك کشیده‌قاصدی همعنان برق

وباد بطلب ظهیرالسلطنهٔ بابرمیرزا فرستادو آنحضرت بعد ازرسیدن حسن چلبی بهو روز ازکابل بقندهار بازگشته آنخطه را بحیز تسخیر وتصرف درآورد و آنجناب را باصناف انعام واکرام نوازش فرموده ازمخصوصان خود میرزاقلی را همراهش گردانیده رخصت معاودت ارزانی داشت آنگاه زمام ایالت قندهار را درقبضهٔ اقتدار ولد نامدارخودمحمدکامران میرزا نهاده بازگشت وحسن چلبی ومیرزاقلی در روزپنجشنبه بیست وسیوم شعبان بدارالسطنهٔ هراة رسیده کیفیت حالات زابلستان را بعرض رسانیدندو پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف واحسان گردیدند ومیرزا قلی بعد ازآنکه چند روزدرملازمت سدهٔ سنیهٔ خانی بود بانعام خلع فاخره ونقودوافره سرافرازشده مراجعت نمود درآن اثنا انیس الحضرة البهیه همت عالی نهمت برسرانجام مهام ولایت گماشته زینلخان رابتفویض حکومت مملکت جرجان مفتخرساخت ورایت ایالت زین الدین سلطان را درولایت اسفراین ونیشابور برافراخت منصب فرمانفرمای سبزوار را بدستوراستمرار بچگور که سلطان داد وزمام قبض وبسط طوس ومشهد مقدسه را درکف کفایت بورون سلطان نهاد وچون در زمان امیرخان دارائی آنسرکار تعلق باحمدسلطان افشارمیداشت غبار نقار برخاطرش نشسته اجازت توجه بدرگاه عالم پناه طلبیده مرخص گشته عنان یکران تاولایت ری بازنکشیدوا ینمعنی بعرض نواب پایهٔ سریر اعلی رسیده حکم همایون شرف نفاذیافت که هم ازآنجا بازگشته درولایات خراسان توطن نماید ومحکوم فرمان انیس الحضرة البهیه درمشخان بوده درطریق وفاق سلوک فرماید لاجرم طبل مراجعت فروکوفت وبعدازوصول بدارالسلطنهٔ هراة خان خجسته صفات احمدسلطان را منظور نظرلطف ومرحمت ساخته حکومت ولایت هراة رود وسرکار لنگر مقدسهٔ غیاثیه وساخرو تولک وفراه وسبزوار واوک وقلعهٔ کاه را برأی صوابنمایش مفوض گردانید و بسرین قیاس مهام جمهورحکام واشراف انام بسرانجام اقتران یافته فرامین سیورغالات ارباب عمایم از اصاغر واعاظم بامضاء رسید (والحمدلله العلی العظیم والصلوة والسلام علی حبیبه النبیة الکریم)

گفتاردربیان طلوع توق مهرمنجوق شاهزاده مظفرلوا ابوالنصرسام میرزا ازافق دارالملک خراسان لازالت ساحتها منورة بانوار العدل والاحسان

چون نظام الدولة والوزراة احمدبیک بپایهٔ سریراعلی رسید وکیفیت انتظام مهام دارالسلطنهٔ هراة و ولایات را معروض گردانید هرچند که مفارقت شاهزاده سام برخاطر همایون ارتسام صعب مینمود اما بنابرآرامش ملک وآسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن دری اوج سلطنت وسرافرازی متوجه ذروه عزو شرف خویش گردد واز امرا عظام خلیفه محمدسلطان وسراج الدین بیک وهلهل بهادر بافوجی ازاهل جلادت وتهور درملازمت آنحضرت عزیمت نمایند وشاهزاده سام درساعتی سعادت انجام

برابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد مثنوی روانگشت شهزادهٔ ماه چهر ✿ چوخورشید براوج چارم سپهر ملك گفته درموكبش دورباش ✿ زگرد سپاهش فلك عطرپاش بهر بیابان كه آن خورشید تابان عبور نمود از یمن مقدم ظفرقرینش سبزه نشاط از مسام زمین بردمید و برهر صحرا كه ماهچه لواء جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس وخاشاك لاله وریحان رسته مشام زمان معطر گردید نظم بهرجا چوباد بهاری گذشت ✿ بسان فضای فلك سبز گشت بهر سرزمین كردیكدم مقام ✿ شد از مقدمش رشك دارالسلام ودر اواخر شعبان سنهٔ ثمان وعشرین وتسعمائه موكب عالی شاهزادهٔ كامران بحدود خراسان رسید ودرروز یكشنبه سیوم ماه مبارك رمضان مبشر اقبال اینخبر بهجت اثررا بدارالسلطنهٔ هراة رسانید غزل بیا كه رایت منصور پادشاه رسید ✿ نوید فتح وبشارت بمهر وماه رسید جمال بخت زروی نظر نقاب انداخت ✿ كمال عدل بفریاد دادخواه رسید سپهردورخوش اكنون زند كه ماه آمد ✿ گدا بكام دل اكنون رسد كه شاه رسید وهمان روز عالیجاهی ممالك پناهی حبیب الهی اكابرواشراف هراة را بخود ملحق گردانیده به استقبال موكب ظفر مآل شتافت و در حدود ولایت زاوه ومحولات بشرف پابیوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت بروجنات احوالش تافت و درمنتصف ماه مذكور خبرقرب وصول شاهزادهٔ مؤید منصور شایع شده هرویان ازروی نشاط وسرور درباب تزئین وآذین شهراهتمام نمودند وتمامی دكاكین وجداران رادر اطلس وپرنیان گرفته ابواب بهجت وانبساط گشودند بیت گذرها را عبیرآلود كردند ✿ گلاب افشان ومشك اندود كردند وصباح روز یكشنبه هفدهم موكب عالی سامی از راه كوچهٔ خیابان متوجه باغ شهر گشته انیس الحضرة درمشخان بلوازم نثار ونیاز پرداخت وازدروازهٔ ملك تاباغ شهر پای انداز گسترده آن مسافت رارشك نگارخانهٔ چین ساخت وحضرت شاهزاده بادولت وسعادت درمستقرحشمت واقبال نزول اجلال فرموده هریك از امراء عظام كه در ملازمت ركاب میمنت انجام بودند درمنزلی مناسب رحل اقامت انداختند وبتمهید بساط عیش وعشرت پرداخته تختگاه خاقان سعیدرا ازفروجود فایض الجودشاهزاده جوانبخت غیرت افزای بلادربع مسكون ساختند صیت میمنت مقدم همایونش ازفلك بوقلمون درگذشت وفروغ مكرمت روز افرونش برصفحات روزگار صغار و كبار تافته آوازهٔ احسان فراوانش شایع گشت ازحیبیت سیاست آن زبدهٔ خاندان سیادت دراقطار بلدان وامصارغایت فراغت وامنیت وقوع یافت ونیر مرحمت آنقدوهٔ دودمان خلافت ازافق معدلت طالع شده ظلام ظلم وعدوان ازساحت اقلیم خراسان روی برتافت شكوه ذات كرامت سماتش نگاهبان رخنهٔ خوف وخطر شدوشعاع وجودمهر ارتفاعش منور دیدهٔ اهل فضل وهنر گشت گوئیا همای چتردولتش ابررحمتیست كه برمفارق خلایق سایه گسترده وماهچهٔ لوای عدالتش آفتاب سعادتیست كه فضای اینولایت را روشن كرده مثنوی تعالی الله عجب عالی مكانیست ✿ كه ازنوررخش روشن جهانیست زرویش لامع

انوار امامت ٭ زخویش فایح آثار کرامت بطفلی عالمی گشته طفیلش ٭ نباشد جز بعدل ودادمیلش بعهدش کشور اقبال معمور ٭ بدورش فتنه‌درآفاق مستور بجوداز حاتم اندر پیش باشد ٭ بهر کاری صواب اندیش باشد چرا نیکو نباشدجمله‌کارش ٭ چو درمشغان بودآموز گارش جهان معدلت خان فلك قدر ٭ براوج سرفرازی چون مه بدر انیس پادشاه تاجداران ٭ مراد خاطر امیدواران فریدون دولت جمشید همت ٭ کواکب موکب خورشید حشمت غضنفر صولت رستم تهور ٭ زعدلش روح کسری در تحیر کفش کان سخا چون ابر نیسان ٭ حسامش حارس ملك خراسان سریر جاه از ذاتش مشرف ٭ وکیلش را ملازم صد چو آصف زهی آصف پناه دادگستر ٭ امین ملك شاه هفت کشور کریم دین ودولت آن حسیبی ٭ که هرکس یابد از جودش نصیبی کفش چون ابر نیسان در فشانست ٭ ریاض ملك ودین خرم ازآنست الهی ظل عدلش باد ممدود ٭ ز احسانش خدا و خلق خوشنود جنابش مرجع اهل کرم باد ٭ ملاذ اهل شمشیر و قلم باد .

ذکر وصول شاهزاده مظفرلوا ابوالفتح طهماسب میرزا و امیرخان پایه سریراعلی وبظهور آمدن کمال نصفت وعدالت پادشاه دین پناه سیادت انتما

چنانچه سابقا کلك سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرد امیرخان دررکاب شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ سه‌شنبه هشتم ماه صفر سنه ثمان وعشرین وتسعمائه از صحرا ساقسلمان روی توجه بآذربایجان آورد وبرطبق کلام اعجاز نظام (من یعمل سوء یجز به) دراثناء راه‌جبار شدیدالانتقام مرضی هلاکت انجام بروی گماشت ومضمون (لحوم العلماء مسومة) بظهور آمده عارضه مفاصل عام والم بردوام اورا از پای درانداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت وازاسب غرور پیاده شده‌درمحفه نشست وساعت بساعت صعوبت آن مرض می‌افزود لاجرم درروزی زیاده ازیکدوفرسخ مسافت قطع نمیتوانست نمودو چون نزدیك باردوی ظفر مآل منزل گزیداعاظم امراوارکان دولت شاهزادهٔ عالمیان طهماسب میرزا را استقبال نمودند ولوازم پیشکش ونثار بجای آورده‌زبان باداى دعا وثنا گشودند وطهماسب میرزا دربعضی ازییلاقات نواحی تبریز بعزتقبیل انامل همایون معزز گشته پادشاه ربع مسکون ع ببوسیدوتنگش ببردر گرفت وبدیدار فرخ آثار آنقرة العین سلطنت مبتهج ومسرور شده چند روز بساط جشن وحضور صفت تمهید پذیرفت درآن اثنا جناب زبدةالنقبا امیر خسرو وامیرزین‌الدین علی که بمجرد مصاحبت امیر غیاث‌الدین

محمد امیرخان مبلغهای کلی ازوی گرفته بود ازجانب دارالسلطنهٔ هراة بدرگاه عالمپناه رسیدند وآغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم رجب در مقام او جان نو بر تخت عدالت نشسته همت عالی پرسش آنقضیه گماشت وچون امیر خان بواسطهٔ شدت مرض مجال حرکت نداشت حجاب بارگاه سپهراشتباه پیراحمد بیك وهدایت بیك وخواجه علیجان ومولانا نظام الدین احمد طبسی وقاسم مهردار وخواجه عنایت الله کهرتق وفتق وقطع وفصل مهمات خراسان تعلق بدیشان میداشت بدیوان برغوحاضر گردانیدند وامیرخسرو وامیرزین الدین علی کیفیت ظلمی را که نسبت بسید شهید سعید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه کماینغی بغور آن قضیه رسیدو مضمون (یوم یجعل الولدان شیبا) شامل حال مخصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق پیوست که آنجماعت بنابر اعراض دنیویه امیرخان را برشهادت آنسید صاحب سعادت اغوا کرده بوده‌اند واکثر جهات آنحضرت ومصاحبان وملازمانش راجهة خاصهٔ خود تصرف نموده‌اند لاجرم حکم همایون ازمکمن عدالت روزافزون بمؤاخذهٔ آنجماعت واسترداد اموالی که ازهرکس گرفته بودند صدور یافت وبمقتضای کلام معجز نشان (قدخاب من حمل ظلماً) همهٔ ایشان بسلاسل واغلال مقید گشتند ومحصلی آن گروه بملازمان ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بحصول پیوسته ازآنجمله موازی سیصد تومان بامیرخسرو وامیرزین الدین علی وبعضی دیگر ازمردم هراة که امیر خان جهات ایشان رابتعدی گرفته بود متعلق گشت وهمدران ایام مرض امیرخان اشتداد تمام یافته درشب یکشنبه دوازدهم شعبان نقدجان بقابض ارواح سپرد ومظلمهٔ خون آن سید عالم فاضل رابعالم آخرت برد (وقطع دابرالقوم الذین ظلمواوالحمدلله رب العالمین) مثنوی خدائیکه عرش برین گاه اوست ٭ سرسر کشان خاك درگاه اوست چنین کرد تقدیرروز الست ٭ کههرکس که بدکرد ازبدنرست بداندیش رانیك ناید بپیش ٭ دل بدکنش هست پیوسته ریش میندیش بد تانیفتی زپای ٭ اگر خیر خواهی بنیکی گرای **القصه** چون امیرخان بدارجزا انتقال نمود ونواب اوآنچه بظلم ازهرکس گرفته بودند بیمن اهتمام خدام ابراهیم سلطان فرود آوردند پادشاه مرحمت پناه رقم عفوبر جراید سایرجرایم ایشان کشید وامیرخسرو را بانعام خلع فاخره وسیور غالات وافره راضی وشاکر ساخته بطرف هراة بازگردانید وشاه صاحب تائید بقیهٔ ایام تابستان در ییلاقات آذربایجان روزگاردولت آثاربعیش وخرمی مصروف داشت وچون هوا آغاز دم سردی نمود به تبریز مراجعت فرموده همت برانجاح ملتمسات خلایق گماشت (والحمدلله علی افضاله والصلوة علی النبی وآله) .

ذکر اهتزاز صرصرخزانی ازمهب تقدیر سبحانی درایام بهار چمن زندگانی میرزا شاه‌حسین اصفهانی

دردا که سپهر فتنه انگیز بود ✿ وین عمر گرانمایه سبك خیز بود درچنك اجل خنجرکین تیز بود ✿ آمد شد مهر بهر خونریز بود افسوس که سپهر غدار ارباب دولت واقبال را درموقف اقتدار آسوده نمی گذارد فریاد که زمانهٔ ستمکار آناء اللیل واطراف النهار تخم آزاردرفضای ضمیرمرتقیان مدارج اختیارمیکارد **نظم** یاربچرا اساس بقا استوارنیست ✿ درگلشن زمانه امید قرارنیست ✿ گردون همیشه چنك جفا سازمیکند ✿ باهیچ همنفس نفسی سازگارنیست ✿ درخانهٔ سپهر ندیدم‌ستارهٔ ✿ کزمحنت وبال دل اوفکارنیست ✿ باغبان قدروقضا سروقامت کدام نامدار را در چمن زندگانی بنسیم‌بهارکامرانی‌صفت نضارت بخشید که بالاخره حریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش را بباد فنا برنداد ومنشی دیوان(تعزمن تشاء) نام‌کدام‌کامکاررا درپروانچهٔ(ترفع درجات من نشاء) ثبت کرد که عاقبت الامررقم‌ختم برحاشیهٔ منشورحیاتش ننهاد **رباعی** درباغ گلی شکفته‌نبود بیخار ✿ بیداغ کجاست‌لالهٔ درگلزار ✿ هرچند که سروسرکشدطوبی وار✿ازبادفناز پافتد آخر کار غرض‌ازعرض‌این‌تشبیب‌ومقصوداز تحریر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه وجلال وکیل‌السلطنة واعتمادالدوله میرزا شاه حسین باوج کمال رسید و دست اختیارسایرامراء وارکان دولت‌ازسرانجام مهام سلطنت کوتاه گردید نایرهٔ‌رشك که‌لازمهٔ ذات امیرووزیر وصغیروکبیراست درکانون ضمیرایستادگان پایهٔ سریرخلافت مصیراشتعال‌یافت وآتش‌غیرت‌بنسیم‌عصبیت درباطن جمعی کثیرازاعیان‌حضرت برافروخته شرارمکروخدیعت بروجنات‌روزگارایشان تافت اما ازشکوه پادشاه بنده نوازقدرت نداشتند که دست‌تعرض‌بدامان‌عرض‌آنجناب رسانندوصورت‌عداوتی راکه درپردهٔ‌خواطر مستوردارند برمنصهٔ ظهورجلوه گرگردانند ودرزمستان سنهٔ‌تسع وعشرین‌وتسعمائه که‌از بخورمجلس عیش وسرور پادشاه مؤید منصورهوای‌تبریزعطربیز بود میرزا کمال‌الدین شاه حسین بافراغ‌محاسبهٔ‌دادوستدمهتر شاه‌قلی که‌جهة‌اخراجات‌رکابخانهٔ همایون مبلغهای کلی تحویل داشت اشتغال نمودومبلغ هفت هزارتومان برآن خاین باقی‌کشیده طالب آنوجه بود مهتر شاه‌قلی بواسطهٔ صعود بردرجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی بآن سخن نمیکردودرسرانجام آنوجه اهمال ورزیده بدستور شرایط ملازمت سدهٔ‌امامت وکرامت بجای‌می‌آورد ودر اواخر ایام شتا میرزا شاه حسین شمهٔ از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید وحکم همایون بتحصیل وجه‌مذکور صدور یافته صلاح وفساد مهم شاه‌قلی برأی صوابنمای جناب میرزائی مفوض گردید وآنجناب بنابرکمال سلامت نفس وصفای ضمیربا شاه‌قلی مدارا ومواسا بنمود امـا او از غایت شرارت استیصال نهال

زندگانی آن ملاذ افراد انسانی راباخود قرارداده منتهز فرصت میبود دراین اثنا نسیم اردیبهشتی در اهتزاز آمده شاخ ارغوان بسان مژگان خونریز عاشقان عقیق ومرجان ظاهر ساخت وابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده ازگروهه ژاله سنك تفرقه درمیان معاشران انجمن چمن انداخت بیدبخیال خلاف خنجر زمرد پیکر از غلاف بر کشید و پیکان خار عازم خونریز شده لاله غرقه بخون گردید بلبل از اندیشهٔ هجران گل غزل سرائی آغاز نهاد وقمری بنیاد نوحه گری کرده زبان بادای مضمون این گفتار برگشاد **رباعی** دردا که زمان بجنك تیز آهنگست ✿ باخورد و بزرك روزشب در جنگست گاهی بوداز لاله زمین غرقه بخون ✿ گاهی فلك ازخون شفق گلر نگست درفصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته ازفروغ جامهای ارغوانی رنك زنك کدورت ازلوح دل میشست وازمکر زمانهٔ غدار غافل بوده همواره ازجوانان گلعذار ساغر بادهٔ خوشگوار میجست آواز چنك وعود صفیر مرغ اجل بگوش هوشش میرسانیدو او بیخبر آهنك قانون ورباب آیت انتقالش میخواندو او بیشمور جام روح پرور در آن ولا بتاریخ چهارشنبه بیست وهشتم جمادی الاولی بادشاه هفت کشور در هشت بهشت تبریز مجلسی درغایت زینت وزیب ترتیب دادو ساغرهای مالامال در کشیده ابواب نشاط وانبساط برگشاد میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود ازدست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل مذاب تجرع نمودوچون آفتاب حیاتش بمغرب زوال رسید وازسرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه ازمجلس برخواسته بجانب خوابگاه توجه فرمود ومیرزا شاه حسین نیزمتوجه بالشخانه خود شده ازخمار آن بادهٔ خوشگوار غافل بود درآنحین شاه قلی از عقب حضرت اعلی بازگشت وآن جناب را تنها دیده بدست ستیز خنجرخونریزازمیان بر کشید وآن تیغ بیدریغ را برشانه آن یگانهٔ زمانه فروبرده قورچیانی راکه درآستانه علیه بودند گفت که حکم همایون برینموجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیزشمشیر تیزبرکشیدند ونقش وجود آنجهان فضل وهنررا در یکنفس از صحیفهٔ زندگانی محو گردانیدند **مثنوی** دریغ آن سپهر سخا و کرم ✿ پناه کرام ازعرب تا عجم دریغ آن سرافراز والا گهر ✿ نوازندهٔ اهل فضل وهنر دریغ آنعدالت پناهی که بود ✿ دلش کان احسان کفش بحر جود دریغ آن که بودی بهر صبح وشام ✿ برآرندهٔ حاجت خاص و عام دریغا که ایام ناسازگار ✿ ندارد بنای وفا استوار دریغا که این چرخ پر اضطراب ✿ همیشه بخونریز دارد شتاب ـ بود دامنش سرخ از خون ما ✿ ندارد غم جان محزون ما **القصه** چون شاه قلی بصرصر دغلی نهال زندگانی آنسرورریاض کامرانی را دربیرون باغ هشت بهشت ازپای درانداخت قبل ازانکه آنخبر بعرض شاه عالی گهر رسد بر بارگیر قمر مسیر سوارشده علم هزیمت بصوب آذربایجان وحدود دیار بکر برافراخت صباح روزدیگر که تیغ آفتاب چون شعلهٔ غضب شاه والا جناب سر بفلك اخضر کشید وروئس کواکب از بدن فلك انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون برنك کسوت ماتم زدگان گردید

خسرو بهرام غلام خورشید احتشام برسر بر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیران قهر قیامت اثر مشتعل شده فرمان قضا مضا باخذ وقتل جمعی ازقورچیان که امداد شاه قلی نموده بودند سمت صدور پذیرفت و همانروز که پنجشنبه بیست و نهم جمادی الاولی بود کور سلیمان باچند کس دیگر از آن زمره بجزاء اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقهٔ از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه قلی مأمور شده بر جناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالمپناه بتجهیز و تکفین بدن بی بدیل آنسرور شهید را پیش نهاد ضمیر ساختند و سادات و قضاة واشراف واعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه اسلام ازغایت اهتمام بحال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لا یموت را بکربلا بردند وجسد مطهر آن مظهر لطف واحسان را در جوار عتبهٔ علیه حایریه بخاک سپردند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین بسه چهارروز عالیجناب شریعت پناهی قاضی نورالدین عبدالرحمن ساوهٔ که برادرزادهٔ قاضی غیسی بود و در اواخر همین سال بجوار مغفرت ایزدمتعال انتقال نمود در عالم رویاه مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین افتاد و رخت هستی بباد فنا داد و از وقوع آنصورت متحیر گشته در آن اثنا کسی باوی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و همین نام و نسبت تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب اقضوی از خواب درآمده درغایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود و چون اعداد آنحروف را بآنچه در خواب باو گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت پناهی صدارت دستگاهی جمال الحق والحقیة و الدین شتافت و کیفیت واقعه را درخلوتی عرض کرده انتظار میکشید که تعبیر آنخواب چگونه صورت بندد که ناگاه آنحادثه ازحیز قوة (بفعل رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید) زبدة الاشراف و الاعاظم خواجه ضیاء الدین میرم در مرثیه و تاریخ شهادة میرزا شاه حسین فرماید :

قطعه مهر سپهر لطف که ازرای انورش ✿ آئینه فلك شده جام جهان نما درنفیس بحر کرم لعل کان حلم ✿ یعنی نظام ملت ودین معدن سخا دریای جود شاه حسین آنکه ازشرف ✿ مثلش ندیده دیدهٔ ایام عمرها باقصر همتش که فلك آستان اوست ✿ گر سدره کوتهی نکند هست منتهی زاکسیر گرد موکب گردون نورداو ✿ شد آفتاب بهره‌ور ازفن کیمیا باکوه گفته‌اند هما تازحکم او ✿ کز زیر هر بغل رودش آب ازحیا چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت ✿ بخت سیه چو سایه‌اش افتاد بر قفا ازپای خوردن فلك ازدست رفته است ✿ بنگر زدست حادثه افتاد چون زپا دردا که چشم زخم زمانش شهید کرد ✿ والحشر تا که دست ستم ساختش فنا درگلشن زمانه چو گل گشت غرقه خون ✿ چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا از بار ماتمش بفلك ذرهٔ نشست ✿ نخل قد سپهر ازین بار شد دوتا بگرفت شام ماتم او بر سپهر ماه ✿ زهره سیاه کرد دف خود درین عزا

این دارعاریت چومقام قرار نیست☆ بربست رخت و رفت سوی عالم بقا در کربلا که جنت عدنست شد مقیم☆فی روضة مکرمة ارضها السما نازل ز آسمان شده دروصف این مقام☆ یا احسن المنازل یا خیر ملتجا بنوشته بر کتابهٔ این منزل رفیع☆ کلك قضا ومن دخله کان آمنا چون کربلاست مدفن اوخاك مرقدش ☆ خوشبوی ترزعنبرساراست مشکسا باشد سمی شاه شهیدان ازین شرف☆نورمزاراوست تتق بسته تاسما تاریخ فوت اوچوضیائی زعقل جست☆ آمد بگوش جان من ازغیب این ندا برصفحهٔ زنور نوشتست کلك صنع☆خطی که خون چکید ازودردم قضا مضمونش آنکه چون بجوارش مقام یافت☆تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا .

ذکر دخل خواجه جلال الدین محمد تبریزی درسرانجام امور ملك ومال وکشته شدن شاه قلی بصمصام انتقام خدام بارگاه جاه وجلال

چون نواب پایهٔ سریراعلی ازارسال نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا بازپرداختند بمصلحت آنکه کدام یك ازارکان ملك وملت را قایم مقام آن ناظم مناظم دین ودولت سازند قرعهٔ مشورت در میان انداختند و بنا برآنکه از نواب جناب میرزائی کسی که ازعهدهٔ سر انجام امور کشورگشائی بیرون تواند آمد و سنن سنیهٔ آن واصل جوارخالق البریه رااحیا تواند نمودغیرخواجه جلال الدین محمدحفظه الله تعالی بالعز السرمد کسی نبود شاه بنده نواز آنخواجه واجب الاعزاز را برجوع منصب جلیة المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزاشاه حسین گردانیدو بانعام خلع فاخره و تاج زر دوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحیلهٔ فراست و کاردانی و وفورکیاست وفضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق ومحاسن آداب و علوحسب و سمونسب و بحدت شان و رفعت مکان ازامثال واقران ممتازومستثنی بدلی قوی واملی فسیح ورأی صواب وفکری صحیح بنظام وانتظام مهام فرق انام پرداخت وبدستورمیرزا شاه حسین درتشیید رعایم مبانی دولت استوار وتاکید قوایم سریرسلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت بوی پیراهن یوسف زجهان گشته بود☆عاقبت سرزگریبان توبیرون آورد اما شاه قلی که بعد ازآن جسارت خسارت مآل بجانب آذربایجان وحدود دیاربکر گریخته بود چون شنود که بفرمان پادشاه فلك اقتدارقرب هزارسوارجرار او را تعاقب مینمایند درآن دیارمجال توقف نیافت وتنك براسب فرار کشیده درغایت استعجال بجانب شروان شتافت وپس ازوصول بعزدستبوس شیخشاه ازآنحضرت التماس نمود که او را در ظل

مرحمت خود پناه دهد وقاصدی بدرگاه فلك اشتباه فرستاده لب بشفاعتش بگشاید شیخشاه جوابداد که جریمهٔ تو از آن عظیم تراست که شفیع آن توان گشت وعصیان تواز آن جسیم تر که ازسر انتقام آن توان گذشت مع ذلك ترا نزدنواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی نایرهٔ غضب قیامت لهب را فرونشاند وبمقتضای کلام اعجازانجام (والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس) عملفرموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات ع سر ناسزایان برافراشتن شیوه اوالالباب وازایشان امید بهی داشتن شیمهٔ پادشاهان عالیجناب نی بیت سنك دردست و ماربرسر سنك ✿ نه زدانش بود فسوس و درنك لاجرم چون شاه قلی مصحوب قاصدان والی شروان بدرگاه عالمپناه رسید و کیفیت شفاعت شیخشاه معروض گردید مضمون بصدق مقرون (ولکم فی القصاص حیوة یااولوالباب) برزبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را ببعضی از غلامان میرزا شاه حسین سپردندتا مرافعهٔ قضیهٔ قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را ازصحیفهٔ هستی ستردند نظم شمع سان هرکس که سرکش اوفتاد ✿ میدهد چون شمع آخر سر بباد هرکه پای ازحدخود بیرون نهد ✿ سردهد بربادوتن درخون نهد.

گفتار دربیان وصلت پادشاه دین پناه با شیخشاه وانبساط یافتن بساط نشاط بروجه دلخواه

نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع (فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع) بفروغ رخصت تعدد ازواج حجله مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را می آرایدو جمال نورانی عرایس معانی النکاح (سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت) خواطر حمیده مآثر طبقات بنی آدم را به آن کارخیر آثارمی افزاید بناء علی هذادرشهورسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار درگردن نو عروس مقاصد حمایل بود بموافقت تائید لم یزلی از وراء استار غیب هرلحظه مطلوب دیگر درنظر انورچهره میگشود مهمسازعنایت پروردگار نقاب حجاب ازرخسار ابکارمرام خدام واجب الاحترام میگشاد ومشاطهٔ روزگارطاعت گذار عارض عرایس مراد ملازمان سدهٔ سدره مقام راآرایش میداد خاطرعاطر پادشاه والانژاد متوجه آنشدکه ازثمرهٔ شجره زندگانی شیخشاه شروانی که درریاض سلطنت وجهانبانی برشحات سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دلحاصل نمایدوآن مخدرهٔ حجلهٔ خلافت وکامرانی را برنهج شریعت غرا درآغوش آمال وآمانی کشیده ابواب جشن وسروربرروی روزگار همایون آثار

بگشاید وجهة تمشیت این مهم درسه شنبه بیستم شوال سنهٔ مذکوره ازمنزل شنب غازان که درآن زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود افتخارالصدر والنقباامیرجمال الدین محمدسلمه‌الله تعالی ودموری بیك تواچی عازم شروان گشته ازعقود جوهرداماندامان و ازنقود ابیض واحمرتومان تومان وازاقمشهٔ نفیسه مصرورروم وفرنك چندین شتروار و از اسبان تازی وراهوار بیش‌ازحساب وشمار برای‌سرانجام آنکارهمراه بردند شروانشاه وملازمان‌آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه وجناب امارت دستگاه را باقدام تعظیم واحترام استقبال نموده باحسن وجهی‌وابلغ نمطی صورت شرایط ضیافت و مهمانداری‌بجای‌آوردند وچون‌شیخشاه دانست که سبب تشریف قدوم شریف مخادیم چیست انگشت قبول بردیده نهاده سرافتخار ومباهات باوج سموات رسانید ودرساعتی که برجیس سعادت جلیس ازاوج شرف طالع بودوزهرهٔ زهرا بنظر محبت وولا بجانب خورشیدعالم‌درآناظر بوکالت امیرجمال الدین محمد ناهیدسپهر دولت واقبال‌در عقد ازدواج پادشاه باستقلال‌منتظم گشت‌وامراومقربان‌شروانشاه زروجوهر بسیار نثار کرده غلغلهٔ تهنیت ومبارکباد ازایوان کیوان درگذشت آنگاه‌شیخشاه یراق فرستادن‌مهدعلیاوستیراعظمی پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن مخدرهٔ سرا پرده عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت **مثنوی** بدو داد ازکنیزان پرستار ✿ هزاران لعبت ناهید رخسار سراسر گلرخان سروبالا ✿ همه سیمین بروخورشید سیما زغلمان پری دیدار روسی ✿ز زنگی زادگان آبنوسی بدو بخشید بیحد چون شب و روز ✿ همه پوشیده خلعتهای زردوز زگوهرهای نادرطبلها پر ✿ز زرکش جامها بیش ازتصور زاجناس‌فرنگی‌صدشتروار ✿ زکتانهای‌روسی‌چند خروار عنایت کردچندان‌مشك‌وعنبر ✿ که ازبویش جهانی شدمعطر زخرگاه وزخیمه‌دادچندان ✿ کزان شد تنك صحرا وبیابان نه‌خرگه‌خانهٔ‌چون‌بیت‌معمور ✿ زخیمه حجلهٔ چون قبه‌نور مکمل ساخت چندین‌اسب واستر ✿ لجام وزین‌هریك پرزگوهر شترها داد جمله پرتجمل ✿ بیابانها بریده بی‌تحمل تمامی را جهازوجل‌مذهب ✿ فساروتنك زابریشم مرتب وبرین قیاس شروانشاه ازغرایب وعجایب تحفها آنچه توانست ومناسب دانست ترتیب نموده عماری زرنگاربلقیس عفت شعار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود ودروقت رخصت مجدداً نسبت بحضرت نقابت منقبت صدارت مرتبت و دموری بیك انواع انعام واحسان بتقدیم رسانیده ابواب عذرخواهی بگشود ودرچهار شنبه بیست وپنجم ذی حجهٔ حجهٔ مذکوره درمنزل واسونج که دردوفرسخی تبریز است خبرقرب وصول مهد علیا بپایهٔ سریراعلی رسیدوپادشاه کامران صاحب تائید اعاظم‌امرا وارکان دولت را باستقبال روان‌گردانید خدام‌بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن وطوی پرداختند وپرستاران سرا پردهٔ پادشاهی‌حجله‌های عروسی را بمفروشات زردوزی‌مزین ساختند **مثنوی** مرتب گشت چندین حجلهٔ ناز ✿ شد ابواب سرور وخرمی باز ✿ زپای انداز صحرا یافت‌تزئین ✿ بسان‌سقف‌صورتخانهٔ‌چین ✿ زتبخیر گلاب‌ومشك وعنبر ✿ معطر

شد فضای شهر و کشور ودرساعتی سعادت اقتباس محفهٔ محفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانهٔ همایون رسیده و روز پنجشنبه بیست و ششم در یك فرسخی تبریز در فضائی که هوای جان فزایش بسان نسیم اردی بهشتی روح پرور و آب عذوبت مآبش مانند تسنیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت وشاه جمشید جاه برمسند کامرانی قرار گرفته نغمهٔ چنك وقانون و نوای عود وارغنون ازذروه سپهر بوقلمون در گذشت درمجلس فردوس آثار پادشاه کامکار ساقیان خورشید رخسار (وولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤ منثورا) رحیقی رنگین تراز عقیق وشرابی صافی تراز ضمیر اهل تحقیق باکواب (واباریق وکأس من معین) بگردش آوردند وخوانسالاران فرمان بردار انواع اطعمهٔ گوناگون (ولحم طیر مما یشتهون وفاکهة مما یتخیرون) درشیرهای زرین وسیمین که مرصع بود بجواهر زواهر ثمین حاضر ساخته قافله جوع رابدرود کردند سازندگان خوش آواز چنك درعود وچنك زده هردم بآهنگی دیگر لوازم تهنیت بتقدیم رسانیدند ومغنیان نغمه پرداز بالحان دلگشای و نواهای فرح افزای زبان بدعای دوام دولت وکامرانی آفتاب آسمان کشورستانی گویا گردانیدند **مثنوی** که ایشاه عطابخش جوانبخت ٭ مقامت باد دایم ذروهٔ تخت بکف بادا تراجام امانی ٭ درآغوشت عروس کامرانی شبستان جلالت بادا بنور ٭ زشمع عارض هرماه پیکر زاقبال تو بادا چشم بد دور ٭ فضای ملك از عدل تو معمور وچون جمشید روشن چهراز بزم سپهر عازم حجلهٔ مغرب گشته نقش استیفاء لذت بر لوح ضمیر نگاشت ومشاطهٔ روزگار گیسوی مشکبوی شب راشانه زده نقاب حجاب ازپیش روی عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری ماهیت از بارگاه اختصاص بخلوتخانهٔ خاص خرامیده مقارنهٔ سعدین اتفاق افتاد و برجیس اوج شرف و نامداری از ناهید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بنداز کمر آمال و امانی برگشاد **مثنوی** پس آنکه پادشاه نیك اندیش ٭ کشید آن سیمتن را جانب خویش نهاد انگشت برکام امیدش ٭ ازآن شد لعل گون درج سفیدش دری درحقه از نقره افکند ٭ گزان درحقه شد یاقوت مانند بالماس تجلد گوهری سفت ٭ سخن زین بیش اینجا کی توان گفت علی الصباح که خورشید فیض گستر برسر برسرافرازی برآمده ازانوار انعام عام پیکر وجود حاضران بزم شهود را بلباسهای رنگارنك بیاراست وبار دیگر بزم سپهر بشعاع طلعت مهرمنور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان برخواست پادشاه لازم الاعزاز درغایت تنعم وناز برمسند مشید سلطنت وسرافرازی نشست امرا وارکان دولت ساچقها کشیدند ونقود ابیض واحمر وعقود در وگوهر نثار کرده لوازم تهنیت ومبارکباد بتقدیم رسانیدند **نظم** که ای از نور رایت چرخ روشن ٭ ز فرقت افسر شاهی مزین مبارکباد برتواین عروسی ٭ غلام تو سپهر آبنوسی بیزمت بادا برجام خورشید ٭ یکی ازساقیانت باد ناهید رخت ازساغراقبال گلگون ٭ عدویت را دل از ادبار پر خون و بدستور روز پیشتر مجلس عیش و عشرت مرتب

گشته نوای نای و نوش بلند گردید و دست عطابخش خدام واجب‌الاحترام تمامی امرا وارکان دولت را خلع ملمع وتاجهای مرصع پوشانید زمرهٔ ازمقربان بارگاه شیخشاه راکه‌مصحوب مهد زرنگارستیرعفت شعارآمده بودند بمزید لطف و احسان بنواخت وسه روز متعاقب برینموجب دربزم نشاط نشسته درآن ایام هرروز بانعام هزار تومان‌از نقد وجنس سروران شروان را مفتخر و سرافراز ساخت **نظم** بدینسان پادشاه هفت کشور ✿ ز دست ساقیان ماه‌پیکر کشدپیوسته جام ارغوان رنك ✿ بآهنك‌رباب و نغمهٔ چنك ولیکن هرگزآن خاقان عادل ✿ زکارملك وملت نیست غافل همه وقت از کمال صدق نیت ✿ بودچشم ودلش سوی رعیت نداردجزرعیت پروری‌کام ✿ نخواهد جزرواج دین اسلام(ولله‌الحمد والمنه) که تاغایت که‌تاریخ هجری بماه ربیع‌الاولی سنهٔ ثاثین وتسعمائه رسیده این پادشاه مرتضوی‌خصال درپناه‌حمایت‌ایزد متعال‌درداراالسلطنهٔ تبریز بر سریرسلطنت و استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین عالم کن‌فیکون سر برخط فرمان واجب‌الاذعانش نهاده هیچ صاحب‌شوکتی خیال مخالفت به پیرامن ضمیرنمیگذارد بیمن‌دولت ابدی‌الاتصال‌وحسن معدلت بی‌زوال عمدهٔ ممالك‌روی زمین یعنی ازکنارآب آمویه تانهایت دجله در معموری وآبادانی بدرجهٔ ترقی کرده که زیاده برآن تصورنتوان نمود وانهدام مبانی ظلم وضلال وانعدام مراسم خذلان و نکال‌بمرتبهٔ رسیده که هیچ آفریده درهیچ قطر ازاقطار ممالك محروسه بدست جرأت ابواب فسق وبدعت برروی‌روزگار نمیتوان‌گشود سوختگان تاب آفتاب حوادث ازمنهٔ سابقه درظلال عدالت لایزال ماوی‌دارند وسرگشتگان‌بوادی حیف و تعدی اوقات‌سابقه درمهاد امن وامان غنوده مشاهدهٔ پیکربیداد را امری محال می‌پندارند اکاسرهٔ‌بلند مقدار وقیاصرهٔ‌گردون اقتدار از صولت‌آوازهٔ دولتش چون‌برگ بید ازاهتزاز تند باد میگریزند وپلنگان‌قله پیکارو نهنگان دریای کارزار ازخوف توجه سپاه آتش آهنگش بسان هیمهٔ خشك در نیران سوزان میگدازند معماراجتهاد اصابت‌آثارش همواره‌تعمیر مبانی دین قویم را پیش‌نهاد ضمیر مهرتنویرمیسازد وقهرمان حسام ذوالفقار کردارش پیوسته درآن حسام موادطغیان مخالفان ملت مستقیم اعلام اهتمام می‌افرازد مقصد همت همایونش از تسخیر اطراف‌اکناف‌استیصال‌اعداء دین‌مبین است ومطلب‌عزیمت‌میمونش ازسیر در انحاءآفاق آسایش‌امت سیدالمرسلین لاجرم **مثنوی** جای آنست که اهل اسلام ✿ ازسرصدق باخلاص تمام متصل دست دعا بردارند ✿ روی درقبله‌جاویدآرند دولت ونصرت اورا بنیاز ✿ طلبند از ملك بی انباز **بیت** بود لایق حال‌کروبیان ✿ که‌گویند اورا دعا هرزمان شمهٔ‌ازبدایع وقایع حالات واندکی از نوادر خصایل و محاربات این پادشاه‌عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت وکشور- گشائی واوایل ظهور نیرمعدلت وعالم‌آرائی(الی یومنا)هذا این بود که خامهٔ مشکین شمامه بربیاض کافوری این‌صفحات تحریرنمود وامید بکمال‌مکرمت جاوید چنانست که

من بعد آفتاب دولت دیرباز پادشاه سرافراز برنشیب وفراز عرصهٔ سایر امصار وبلاد ربع مسکون تابد و زمان عمرو کامرانی این مهر سپهر جهانبانی برطبق کریمهٔ(واماماینفع الناس فیمکث فی الارض) تا آخر ایام این جهانی امتداد یابد **نظم** جنابش را بود دولت ملازم ✿ زجوهر کی عرض راانفصالست بحمدالله که ذیل دولتش را ✿ بجیب روزمحشر اتصالست و چون دعاء جاه و جلال این نیر اوج سلطنت واستقلال چنانچه ازمقدمهٔ مسلمهٔ سابقه محقق میگردد بر جمیع افرادامم واجب ولازم است و بر ذمه تمامی طوایف بنی آدم مفترض و متحتم کلك سخن گذار بسؤال امتداد وازدیاد دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو رازیب وزینت میدهد آنگاه بموجب التزامی که درین تألیف کرده شده قدم درساحت ذکرشهٔ ازاحوال بعضی ازفضلاء عظام این دوران میمنت انجام مینهد **مثنوی** الهی که این شاه فیروز بخت ✿ مراتب فزایندهٔ تاج وتخت ✿ بماناددرکامرانی بسی ✿ مرفه باقبال اوهر کسی ✿ دلش روشن از نورعلم-الیقین ✿ تمام جهانش بزیر نگین .

ذکر طایفه از سادات وعلما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قوینلوو زمره درایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل وکمال نموده‌اند

ازجملهٔ اعاظم اولاد خیرالبشر واکابر فضلاء دانشوردرزمان جهانبانی امیرحسن بیك و یعقوب میرزا امیرصدرالدین محمدالحسینی ببلدهٔ فاخره شیرازحفت بـالاعزاز بنشر علوم محسوس ومفهوم قیام واقدام مینمود وبجودت طبع ودقت ذهن ازجمیع علماء متبحرین وفضلاء متأخرین ممتاز ومستثنی بود وآنجناب ولد ارشد امیرغیاث الدین منصوراست که درسلك سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف واعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی واحسان برالواح خواطرعـالمیان مینگاشت وامیرصدرالدین محمد درایام شباب نزدجناب افادت شعاری مولانا قوام الدین گلباری تحصیل علوم نمود وباندك زمانی درتمامی فنون متداوله بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرمود دربلدهٔ شیراز مدرسهٔ رفیع وسیع ساخته هرروز به آن بقعهٔ شریفه تشریف حضور ارزانی می‌داشت وطلبهٔ علوم را از نتایج طبع وقاد خود مستفید گردانیده همت بر تألیف وتصنیف میگماشت وازجمله نتایج قلم خجسته رقمش رساله تحقیق علم و اثبـات واجب وحاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ مطالع وحاشیهٔ تجرید درمیان طلبهٔ علوم مشهور است و دقایق نکات آن مؤلفات افادت آیات برالواح ضمایر علماء فضایل مآثر مسطور وفات امیر صدرالدین محمد بعداز فوت یعقوب میرزا باندك زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ آنسـاه و سال را قـم حروف را معلوم نبود خاطر تقریر آن زبان نگشاد وازامیرصدرالدین محمد-

الحسینی الشیرازی الدشتکی پسری ماند در کمال فضل و علو مقام **امیر غیاث‌الدین منصور** نام و آنجناب حالا بوفورعلم ودانش دراطراف واکناف عـالم بغایت مشهور است و مهارتش درفنون حکمی وریاضی ضرب‌المثل جمهورعلماء نزدیك ودور درمدرسهٔ پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام می‌نمـاید وگوش‌وهوش طلبه امور را از نتایج دریای طبع نقاد خود می‌آراید.

مولاناجلال‌الدین محمدالدوانی ازغایت‌تبحردرعلوم‌معقول ومنقول واز کمال مهارت درمباحث فروع واصول برجمیع فضلاءعالم وتمامی علماء بنی‌آدم فایق بود ودر میدان تحقیق مسائل وانحلال معضلات رسایل وتوضیح خفیات متقدمین و تلویح جنیات متاخرین قصب السبق‌ازامثال و اقران میر بود فنون مکنون که‌ازابوعلی‌علامهٔ طوسی در سرخفا محجوب بود درنظر بصیرتش‌جلوهٔ ظهور داشت واسرار مخزون کـه ازمعلـم اول وثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی برصحیفهٔ ضمیرش نگـاشت **بیت** سپهر علم را بود آفتابی ✿ فنون فضل را جامع کتابی ومولانا جلال‌الدین محمد ولد ارشد مولانا سعدالدین اسعد است که بعلو نسب ودانش مشهوربود ودرقریهٔ دوان که ازاعمال کازرونست بقطع وفصل قضایاء شرعیه اقدام می‌فرمود وجناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخره بشیراز شتافته دردرس مولانا محی‌الدین کوشکناری وخواجه حسنشاه بقال همت بر کسب کمال گماشت واین دوبزرك ازتـلامذه محقق شریف بوفورعلم‌وفضیلت‌ممتاز بودندودرزمان‌میرزامحمد بایسنقردرشیراز بلوازم درس‌و افاده قیام مینمودند وایضاً مولانا جلال‌الدین دردرس مولانا همام‌الدیـن کلباری که‌برطوالع شرحی مفید دارد مطالعهٔ بعضی از متداولات کرده ودروقت اکتساب علم حدیث‌درخدمت‌شیخ صفی الدین ابحی که سیدی دانشمند بود شرایط تلمذ بجای آورده **القصه**بواسطهٔ قابلیت اصلی بلکه محض‌عنایت لم‌یزلی هنوز جمال مولوی در سن شباب بودکه ازشمیم فضایل وکمالاتش مشام مستنشقان‌گلزار علوم معطر گشت وازرشحـات قلم‌گوهربارش ریاض دانش در خضرت ونضارت‌از ساحت بوستان ارم‌درگذشت‌لاجرم

برضمیرمنیر مطالعه کنندگان واضح بادکه غیاث الحکماامیرغیاث‌الدین‌منصوردر شرحی که بررساله اثبات واجب‌آن صدر عالیقدرنوشته ذکرنموده که مولدشریفش صباح روز سه شنبه دوم شعبان سنهٔ ثمان وعشرین وثمانمائه بوده ودرصباح روزجمعه‌دوازدهم ماه مبارك رمضان سنه ثلث وتسعمائه بردست ظلمه‌طایفه ترکمان‌بایندریه‌که من‌جملهٔ سکنهٔ دیاربکربودند شهیدگردید ودرصدر جنان منزل گزید

وانتقال امیرغیاث‌الدین منصورازاین دایرشهروشوربسرای سرورفی سنهٔ ثمان و اربعین وتسعمائه‌اتفاق‌افتاده ودرجواروالدبزرگوارخودآسود . حرره محمدتقی‌التستری

درایام دولت امیرحسن بیك و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و روم واران و آذربایجان وهرموز و کرمان وطبرستان وجرجان وخراسان اعاظم افاضل بامید کسب علم ودانش متوجه ملازمتش بودند و بعداز ادراك آن سعادت عظمی از شمششهٔ ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب درایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه مشغولی کرده بودو بعداز استعفاء از آن مهم در مدرسه بیگم که آنرا دارالایتام گویند بلوازم درس وافاده قیام نمود ودرزمان دولت سلاطین آق قوینلو منصب قضای ممالك فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه که ازدرس فارغ میشد همت عالی نهمت برفیصل قضایای شرعیه میگماشت وجناب مولوی در اواسط ایام زندگانی برشرح تجرید مولانا علاءالدین قوشچی حاشیهٔ در کمال دقت تالیف نمود و آن رساله بنظر شارح رسیده ازروی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیرصدرالدین محمد همدران اوان بر کتاب مذکور حاشیهٔ نوشته برحاشیه جناب مولوی اعتراضات کرد وآنجناب جهة رد آنسخنان حاشیه دیگر بهتر از پیشتر درقلم آورد و برین قیاس پیوسته میان آن دوعالم متبحر مباحثات بوقوع می انجامیدوهرکس که والی شیراز میبود جهة تحقیق وقایع طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهرورمیگردید وازجملهٔ تصانیف جناب مولوی دیگری رساله زوراً است که درعلم حکمت نگاشتهٔ خامه بلاغت انتما گردانیده راقم حروف ازشیخ مجدالدین محمد کرمانی لازل مؤیداً بتائید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین دروقتی که بنجف اشرف بود درروضه قدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیة روزی برپای ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و بآن مناسبت مصنف آنرا بزوراً موسوم گردانید و چون زوراء متنی است بغایت مختصرومتین جناب مولوی بعد از چندگاه جهة حل عبارات آن شرحی منقح در سلك انشا کشید دیگر ازمؤلفات آنعالم پسندیده صفات شرح هیاکل است که درعلم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریرفرموده وهمچنین رسالهٔ اثبات واجب واخلاق جلالی که دربرابر اخلاق ناصری نوشته شده داخل مصنفات مولوی است وازجملهٔ حواشی که برکتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیهٔ شمسیه وحاشیهٔ مطالع وحاشیهٔ انوار شافعیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب برالواح ضمایر افاضل طلبه مسطوروفات مولانا جلال الدین محمد بعد ازقتل رستم پادشاه باندك زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده برهفتاد سال بود و آنجناب دو پسرداشت امیرسعدالدین سعده که حالا درسلك دانشمندان شیراز معدوداست ومولانا عبدالهادی که درزمان حیات پدروفات یافت مولانا امام الدین ابویزید دانشمندی متبحر بود ودرعصر مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضائل نفسانی قیام مینمود ودرزمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود درگذشت وهم در وطن مالوف مدفون گشت.

مولانا شرف الدین علی شیفتگی در سلك اشرف علماء کرام و اعیان فضلاء

عظام انتظام داشت ودر درس مولانا محی الدین و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسائل محسوس ومفهوم بر صحیفهٔ ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت وبنوشتن فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام قرائی وشرح محرر شرح ارشادو حاشیه تیسراز کتب شافیه ازجمله مصنفات مولانا شرف الدین علی است وآنجناب درسنهٔ سبع وتسعمائه در هرموز فوت شدودو پسر نیك اختر یادگار گذاشت مولانا مرشدالدین عبدالله ومولانا صدرالدین محمد ومولانا مرشدالدین عبدالله دراواخر اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از شیراز ببلدهٔ هراة آمده در مدرسهٔ اخلاصیهٔ رحل اقامت انداخت ومنظور نظر مکرمت امیر نظام الدین علیشیر شده همگی ایام شباب را بتحصیل مصروف ساخت و باندك زمانی در سلك علما انتظام یافته در حظیرهٔ والده خاقان مرحوم مشارالیه بمنصب تدریس سر افراز گشت و تا غایت در آن بقعه بلوازم افاده میپردازد اما مولانا صدرالدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بودجهة سرانجام بعضی از مهام همراه رفت ودرمعرکهٔ عجدوان ازجهان گذران انتقال نمود **مولانا اهلی شیرازی** از اکثر سالکان مسالك سخن سازی بوفور مهارت درفن شعر امتیاز داشت قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود وآن ابیات را بمدح امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال فرمود مالحال وسال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن برزبان خامهٔ بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله ازاحفاد والانژاد اشرف علماء ربانی امیر شریف الدین علی جرجانی است وسید شریف الدین علی صدرکه درجنك سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آنجناب بود وحالا امیر حبیب الله بعلوشان وسمومکان وقدم دودمان وشرف خاندان ازسایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد وظاهراً درین ولا بمنصب قضاء شیراز منصوب بوده همت برفیصل قضایاء فرق برایا میگمارد **سید نعیم الدین** نعمت الله ثانی صرور اولاد امجاد پیغمبر آخر زمانی ومرجع اشراف طبقات انسانی بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت وارشاد وخاطر فرخنده مآثرش مظهر آثار هدایت واجتهاد ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل وکمالات موصوف وروزگار فرخنده آثارش باحیاء سنن سنیهٔ آباء بزرگوار مصروف درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین آفاق وآستان ملایك آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق **نظم** قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب ✿ بوسد ازتعظیم خاك روضهٔ جان پرورش خازن جنت بزلف حور رو بدهر صباح ✿ گرد از رخسار شاهان چون نشیند بردرش وآنحضرت درسلك اعاظم اولاد عظام سید نعمة الله ولی که شمهٔ ازمفاخرو مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت ودرشهور سنهٔ تسعمائه درداراالامان کرمان محفوف بانوار مغفرت رحیم رحمان درگذشت **امیر تاج الدین** کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگی متعالی مکانست همواره خوان کرم واحسان گسترده آینده و رونده را از موايد لطف

ومکرمت خویش محظوظ وبهره‌ور کرده قاضی کمال‌الدین **امیرحسین یزدی** درسلك افاضل علماء عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت ودر مملکت یزدبامرقضا منصوب بوده علم امانت و دیانت می‌افراشت ازجمله مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیرالمؤمنین علی علیه‌التحیة والغفران تصنیفی است دانش اثرومطبوع طباع سلیمهٔ دانشوران فضیلت پروروهمچنین آنجناب برکافیه وهدایه حکمت وطوالع و شمسیه حواشی دقیقه درعقدانشا انتظام‌داده ودرآن‌مؤلفات کمال دانش وجودت‌طبع‌خود را برمنصهٔ عرض نهاده وقاضی میرحسین را درفن معما نیزرساله‌ایست‌مفیده بمیزان ذهن اصحاب نظم‌ونثر سنجیده‌دراوایل ایام‌دولت‌شاهی سجل‌حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضاء مختوم گشت وبتقدیر ایزد سبحانه وتعالی‌روزی چند مؤاخذه‌بوده‌درگذشت‌امیرغیاث‌الدین محمد ولد ارشد امیرمیران بودکه ازجملهٔ سادات اصفهان بعلونسب و وفورحسب ممتاز ومستثنی مینمودکثرت‌مکنت وثروت‌آنجناب نه آن مرتبه داشت که بدستیاری قلم‌وبنان شرح آن توان داد وکمال اعتباراختیارش نه در آن مثابه بود که به تبیین آن زبان بلاغت بیان توان‌گشاد وامیرغیاث‌الدین محمد در اوایل ایام‌کشورگشائی نواب کامیاب شاهی مؤاخذه‌گردیدو ببعضی‌ازامورنالایق‌متهم شده‌دست قضامنشورحیاتش‌را درنوردید خواجه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضائل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود نوشتن تاریخ وقایع واحوال‌یعقوب میرزا تعلق بوی میداشت و در آن باب‌کتابی بلاغت‌آیاب برصحایف روزگار نگاشت وچون خواجه‌مولانااصفهانی درمذهب تسنن بغایت متعصب بود درزمان ظهوردولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد ومشمول انعام خاقان منصورسلطان حسین میرزا واولاد عظامش‌گشت وبعد ازآنکه محمد خان شیبانی برولایات خراسان‌استیلا یافت‌کمر ملازمت درگاه خانی برمیان جان بست ومحمد خان اگرچه گاهی باوی اظهارالتفات مینمود امادراکثراوقات اورابعداوت اهل بیت طعن میفرمود وخواجه مولانا پس‌ازواقعه‌محمد خان درماوراءالنهر ساکن‌گشت ودر روزپنجشنبه پنجم جمادی‌الاولی سنهٔ سبع وعشرین وتسعمائه به بلدهٔ فاخرهٔ بخارا درگذشت.

واضح بادکه ازخطبهٔ محاکمات‌استادالبشرامیرغیاث‌الدین منصور چنان ظاهر میشودکه هشتاد سال‌دراین دارملال اوقات فرخنده‌ساعات‌گذرانیده و انتقال آن قدوه‌ارباب‌کمال فی شهور سنهٔ ثمان وتسعمائه در اردوی سلطان ابوالفتح بایندری اتفاق افتاد و چون آنموضع بقریهٔ دوان نزدیك بود نعش آنجناب را آنجا نقل‌کرده دفن‌نمودند.

ودرتاریخ مولانا حسن روملو بنظراحقررسیده که مولانا جلال‌الدین محمددوانی هفتاد وهشت سال دراین دارناپایدارزندگانی نمود ودرماه رجب سال‌مذکور بمرض اسهال بجهان جاودان‌انتقال فرمود حرره‌محمدتقی‌تستری.

سید قوام الدین حسین از عظماء نقباء اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و بلاغت مزین و محلی لوح خاطر فطیرش محل نقوش مسائل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل مفهوم و منقول منشورات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس ابکار سخن و منظومات خامهٔ گهر نثارش (کامثال اللؤلؤ المکنون) زیور گوش هوش بلغا و فضلاء زمن **رباعی** ای مشکل اهل فضل از کلك تو حل☆ گشته بفنون علم در هر مثل☆ طبع تو در انواع فضایل کامل☆ ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که ماهچهٔ رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال برحدود خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود و بعد از فتح آن ممالك بموجب فرمان واجب الاذعان بقیة الاسلام بلـغ شتافته مهام شرعیهٔ آنخطه را بر نهج ملت علیهٔ امامیه قرارداد و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان بلوازم منصب اقضی القضاتی اشتغال دارد و بیشایبهٔ ریا همت برفیصل قضایاء برایا میگمارد سید معزالدین محمد از جملهٔ اتقیاء نقباء اصفهان بمزید تقوی و دینداری و وفور عرفان و پرهیزکاری امتیاز تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب علوم دینی و دنیوی تافته شمایم آثار شمایل نبوی از صادرات افعالش در دمیده نست و نسایم گلزار خصایل مرتضوی از واردات احوالش در وزیدن ذات فایضة البرکاتش باداء وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا مصروف **بیت** شد از سعیش قوی ارکان اسلام☆ ندارد جز شریعت پروری کام پدر آنقدوهٔ اولاد خیر الانام شاه تقی الدین است که برادر عالی گهر سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود و سید معزالدین محمد درین ایام سعادت انجام بنا برفرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان برمسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سرانجام امور اهل اسلام بر نهج فتوی علماء مذهب ائمه گرام غایت اهتمام بجای می آرد .

مولانا نورالدین محمد در ایام سلطنت روزافزون در بلدهٔ اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و پرتو انوار دیانت و امانتش بر وجنات روزگار اهالی آندیار تافت تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن **امیر اسماعیل** شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر عبدالوهاب در سلك اجلهٔ سادات صاحب سعادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود از اکتساب فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و بقلم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت وری و دینداری بر لوح خاطر مینگاشت در مبادی ایام کشورستانی شاه دین پناه هراس بیقیاس بخاطر راه داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات

احوال آنسیدستوده‌خصال تافت چنانچه درمجالس براکثر سادات خراسان آنسیدعالیشان را تقدیم دادند وسیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند وچون خاقان منصور بجوارمغفرت ملك غفورانتقال نمود ایر عبدالوهاب از بدیع‌الزمان میرزا رخصت حاصل کرده بآذربایجان مراجعت فرمودوبعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب‌شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنهٔ احدی و عشرین و تسعمائه از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از اداء پیغام باعزاز واکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم بناکام همدران ولایت‌رحل اقامت انداخت‌وظاهراً تا غایت که تاریخ‌هجری بسنهٔ ثلثین وتسعمائه رسیده‌آنجناب در قید حیاتست وبفراغت اوقات میگذراند شیخ‌صفی صنع‌الله از اوایل زمان یعقوب‌میرزا الی یومنا هذا دربلدهٔ فاخرهٔ تبریز برسجاده تقوی‌وپرهیزکاری متمکن است‌ونزد اکثر مردم آندیار بتزکیهٔ نفس نفیس‌وتصفیهٔ‌خاطرخطیر اشتهار دارد جمعی کثیر ازدرویشان و گوشه‌نشینان طریق‌ارادتش میپویند وازوی طلب‌ارشاد وتلقین نموده بصحبت شریفش تیمن وتبرك میجویند قاضی‌مسافرعالمی است متبحرو بطلاقت‌لسان وفصاحت بیان مباهی ومفتخر وآنجناب‌درایام دولت ابدالاتصال شاه مرتضوی خصال درتبریز بمنصب جلیلة‌ـ المراتب قضا سرافراز شدوتاغایت بلوازم‌آن‌امراشتغال‌مینماید وگاهی ابواب افادهٔ علوم نیز برروی روزگار طلبه میگشاید. قاضی‌شیخم فاضلی است‌عالم وبحسب و نسب ازجمله اشراف واعاظم وحالامنصب تدریس وتولیت‌مدرسهٔ شریفهٔ‌نصریه تعلق‌بدانجناب‌میدارد وبروفق‌شرط واقف‌بلوازم آن‌مهم قیام واقدام مینماید قاضی نصرالله‌بغدادی‌دردارلسلطنهٔ تبریز برمسند قضامتمکن است وازعلوم شرعیه وقوفی‌تمام داردومهام فرق‌انام رابرنهج امانت‌ودیانت فیصل‌میدهد مولانا عبدالصمد بجودت ذهن وحدت طبع سرآمد فضلاء آذربایجان است‌وبواسطهٔ سعت‌مشرب احیاناً بشرب‌مآء العنب اشتغال مینماید تدریس یکصفه ازمدرسه متبرکه نصریه تعلق‌بدانجناب‌میدارد ودرمدرسهٔ خواجه‌علیشاه جیلان نیزشرایط افاده بجای‌می‌آورد مولانامیرك‌کیانی درسلك عظماء علماء تبریز منتظم است ودرعلم تفسیرومعانی وبیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا ضیاء معاصر یعقوب ـ میرزا بود ودرزمان عنفوان‌جوانی جهة‌تحصیل بدارالسلطنهٔ هراة توجه فرمود وبعد از چندگاه که درآن دیاردرظل تربیت ورعایت امیر نظام‌الدین علیشیر بسر برد میل وطن کردباردیگرروی به‌تبریز آورد واو بحقرجثه‌ولطف طبع اتصاف‌داشت واشعاردلپذیر بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت این مطلع ازآن جمله است **مطلع** خوش‌آنساعت که‌آیدترك‌من شمشیر کین بااو ✿ رقیبان‌جمله بگریزند‌من‌مانم‌همین‌بااو شیخ‌علاءالدین‌علی بن‌عبدالعال‌علو مرتبهٔ آن نقطهٔ‌دایره‌تقوی‌وطهارت‌درعلم‌تحصیل وفقاهت‌بمثابه‌ایست که‌درمذهب علیه‌امامیه نزدیك‌بسرحداجتهاد رسیده‌وازغایت‌تبحردرعلوم عقلی‌ونقلی معتقدحکام‌اسلام ومرجع‌علما

واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان وطلاقت لسان آنحضرت ازدرجهٔ توصیف بلندتراست ونهایت دینداری وپرهیزکاریش نزداکابر واصاغر بشرامری مقرراز جملهٔ مؤلفات بلاغت سماتش حاشیهٔ الفیه ورساله جفر به درمیان طوایف انام مشهوراست ودرتاریخ مذکور حدود بغداد ونجف ازظلمت خورشید خاصیتش فایض النورشیخ ابراهیم حلی بصفت علم وعمل موصوف است وبغایت تقوی ودیانت معروف هرگزازهیچ پادشاهی انعام وسیورغال قبول ننموده وبمحقرچیزی که اززراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم ودرویشان درصحبت شریفش بسر میبرنـد و از نتایج طبع ومیامن باطنش بهروربوده شرایط تلمذ وارادت بجای می آورند سید محمدلیث قدوهٔ نقباء نجف و زبده اصحاب فضل وشرفست ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق ومحاسن اوصاف موصوف واوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات وعبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوه اشراف علماء عرب وجامع اصناف فضل وادب است بکمال امانت ودیانت موصوف و بغایت تقوی وپرهیزکاری معروف و آنجناب درشهور سنه ثمان و عشرین وتسعمائه بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورده منظور نظرعاطفت نواب نامدار مظهرعدل واحسان انیس الحضرت البهیه درمشخان گشت و بمنصب شیخ الاسلامی واقضی القضاتی منصوب شده پایه قدرومنزلتش ازامثال واقران درگذشت بعدازآنکه قرب دوسال بلوازم آنمنصب پرداخت میل وطن مالوف نموده علم عزیمت بصوب دیارعرب برافراخت سید نعمة الله حلی درسلك اجله سادات وعلماء حله انتظام داردودراواخر سنه تسع وعشرین وتسعمائه بلدهٔ فاخره هراة رابیمن مقدم شریف مشرف ساخته چندگاهی درمصاحبت شیخ زین الدین علی بسربرده وهمراه آنجناب روی توجه بعربستان آورد وقاضی ضیاء الدین نورالله ولد قاضی درویش محمدبن خواجه شکرالله وزیرو برادرزاده قاضی عیسی بود ودرایام حکومت امیرخان دربلده فاخره هراة متکفل منصب قضا شده چند سال درغایت امانت ودیانت بلوازم آن امرقیام نمود وآنجناب ازاقسام فضایل وکمالات بهرهٔ تمام داشت وبجودت طبع ولطافت ذهن موصوف بوده اشعار دلفریب برصحیفه روزگارمینگاشت ودرانشاء مکاتیب غایت بلاغت بجای می آورد وبدانه بر و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید می کرده وفاتش دراوایل شعبان سنه سبع وعشرین وتسعمائه اتفاق افتاد ودر کازرگاه مدفون شدمدت عمرعزیزش نزدیك بشصت سال بوده ازقاضی نورالله نورالله مرقده پسری درغایت رشد وصلاحیت موسوم بامیرمخدوم و آن مخدوم حالادرسلك خواص حضرت ممالك پناهی حبیب الهی انتظام داردوبسبب وفورمکارم اخلاق ومحاسن آداب پیوسته همت برتمشیت مهام فرق انام میگمارد قاضی عبدالرحمن برادرخوردتر قاضی نورالله بودودرایام دولت ابدپیوند شاهی قرب بیست سال دردارالسلطنهٔ تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام مینمودجمال حالش بحلیهٔ علم ودیانت آرایش داشت ودراواخرسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه عالمپناه اولادامجادآنقاضی والانژاد راپبرسش ونوازش اختصاص دادند وزمام امورآنمنصب رادرقبضهٔ درایت ولدارشدش نهادند مولانادرویش

دیکی ازولایت قزوین بودودربدایت حال بصنعت خشت مالی مشغولی مینمود جودت نظمش بمرتبه ایست که امیر نظام الدین علیشیر درمجالس النفایس مرقوم قلم لطائف رقم گردانیده که تامرابحال شعرا شعورواقع است ازجانب عراق بهتر ازاشعار مولانا درویش نظمی نشنیده‌ام این مطلع از رشحات کلك بلاغت نظام اوست که **مطلع** خوابدیدم درهواشاهین اوصیدی ربود ✿ چون شدم بیدار مرغ دل بجای خودنبود مولانا شهیدی درسلك شعراء بلدهٔ قم انتظام داشت ومزاجش بهزل ومزاح بغایت راغب بود ودربدیهه ابیات نیکو نظم مینمود این مطلع از نتایج طبع اوست که **مطلع** بیای عشق آتش زن دل افسردهٔ مارا ✿ بنور خویش روشن کن چراغ مرده مارا مولانا شمس الدین محمدخضری درسلك اعاظم علما واتقیاء بلدهٔ فارس انتظام داردودرین اوقات در بلدهٔ کاشان ساکن بوده پیوسته همت عالی نهمت برافادهٔ علوم میگمارد ودر اوایل اینسال یعنی سنهٔ ثلثین وتسعمائه دورساله یکی تفسیرسورهٔ کریمهٔ فاتحة الکتاب ودیگری مشتمل برچهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالك پناهی حبیب الهی تالیف نموده بدارالسلطنهٔ هراة فرستاد واز وفور انعام آن ملاذطوایف انام بصلات کرامند محفوظ وبهرورگشت سیدجعفرولد بزرگتر افتخار اولاد خیرالبشر سیدمحمد نوربخش بودو بلطف طبع وصفای ضمیر اتصاف داشت درزمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدارالسلطنهٔ هراة تشریف آورده منظور نظر اعزاز واحترام آن پادشاه عالیمقام گشت وامراء عظام وصدور کرام جهة مدد معاش آنجناب هر ساله مبلغ پنجهزاردینار کپکی ودویست خروارغله مقرر ساختند ازغایت علو همت سر بدان مبلغ ومقدار فرمود نیاورد ودرخشم شده عزیمت عربستان کرد و این مطلع از منظومات اوست که **مطلع** ترك من دست چو برخنجر بیداد برد ✿ تشنه را آب زلال خضر ازیاد برد شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت هدایة پناه امجد سیدمحمد نوربخش وبرادرخوردتر سیدجعفر بودلوامع انوار شمایل نبوی از ناصیهٔ حالش ظاهر ولوایح آثار خصایل مرتضوی از جمال کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صور ولایت وارشادوفضای خاطرمهر تنویرش مظهر فروغ کرامت واجتهادو آنجناب درزمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا ازعراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم وتکریم اخذ ذوی الاحترامش مبالغه فرمود ومیرزا کیچیك دست ارادت دردامن متابعتش زده همواره ازباطن سیادت میامنش اقتباس انوارسعادت مینمود و بعد ازآنکه میرزا کیچیك داعی حق رالبیك اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بروفق حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت ودرولایت ری متمکن گشته پرتو لطف واحسانش بروجنات ساکنان آنحدود تافت وچون شاه دین پناه لواء کشورگشائی برافراخت آنجناب را کماینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده ازسایر سادات عالم ومنتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم بمزید انعام واکرام مستثنی وممتاز ساخت و شاه قاسم درظلال دولت ابدی الاتصال درکمال فراغبال اوقات خجسته ساعات بگذرانید تا درشهور سنهٔ سبع و

عشرین و تسعمائه ندای (یا ایتها النفس المطمئنة) را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا نبیرهٔ پسری آنجناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزگوار گشته باحیاء سنن سنیهٔ آباء عظام قیام مینماید و بصفت علوهمت و سمو رتبت موصوف بود ابواب لطف مکرمت برروی روزگار کبار و صغار میگشاید ع بیادگار بمانی که بوی اوداری **شاه بهاء الدین** فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و بمزید علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتاز و مستثنی مینمود همواره اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات مصروف میداشت و در تتبع سنن سنیه آباء عظام خویش کوشیده نقش افاده وارشاد برصحایف خواطر مینگاشت و آنجناب دراواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا ازجانب عراق بدارالسلطنة هراة تشریف آورده درخانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمـانی که دربیرون درب عراق بود نزول اجلال فرمود و منظور نظر رعایت آن پادشاه عالیجاه گشته چندگاه درظل عاطفتش برآسود و چون حضرت خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی درون متوطنان بلاد خراسان را فروتافت شاه بهاء الدین بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلك ملازمان بارگاه عالم پناه شاهی منتظم گشت و بعد ازدوسه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود بحسب اقتضاء قضا مؤاخذ شده درگذشت **مولانا امیدی** بجودت طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم واتصاف بفضایل نفسانی و اکتساف کمالات انسانی سرآمد شعراء زمان و مرجع فضلاء دوران بود و آنجناب در ذی الحجه سنهٔ سبع وعشرین و تسعمائه درملازمت نواب نامدار انیس الحضرة البهیة درمشخان بدارالملك خراسان آمده چندگاه ساحت آنولایت رابیمن مقدم شریف مشرف داشت والحق درآن اوقات بااصحاب علم و کمال باحسن وجهی سلوك نموده همواره همت برسرانجام مهام میگماشت ودرشهور سنهٔ تسع وعشرین و تسعمائه بمبالغه والحاح تمام رخصت مراجعت بصوب مملکت ری که وطن مألوف و مسکن معهودش بـود حاصل نمود وبعد ازطی منازل وقطع مراحل بمقصد رسیده روزی چند ازرنج راه بـرآسود درآن اثنا جمعی ازاهل شروفساد که ازآنجناب کینهٔ دیرینه درسینه داشتند قاصد انهدام بناء حیاتش گشتندو شبی باتیغهای کشیده برسر بالینش رفته چندزخم بروی زدندتابرحمت الهی پیوست وروزدیگر هرچندحکام آنولایت تفحص تفتیش نمودند نه ازقاتل خبری شنیدند و نه برحقیقت جریمهٔ مقتول مطلع گردیدند اینمطلع ازنتایج طبع مولانا امیدیست که **مطلع**

توترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل ✿ کارتوازمن آسان کام من ازتومشکل امیررکن الدین محمد اختر برج سیادت ودینداریست و گوهر درج سعادت و بزرگواری و آنجناب برادر حمیده سیر حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جمال الاسلامی است که برمسند صدارت شاهی تمکن دارند وبوفور فضل و کمال وغایت جاه وجلال همواره همت عالی نهمت برتمهید اساس دین ودولت و تشیید ارکان ملك و ملت میگمارند وامیررکن الدین محمد در ولایت استرآباد که مولد و منشاء ایشانست اقامت مینمایند و پیوسته ابواب لطف و

احسان برروی روزگار متوطنان جرجـان میگشایند در باب معموری و آبادانـی آن مملکت‌مساعی جمیله بتقدیم میرسانند ودر اشاعهٔ خیـرات ومبرات اهتمام می‌فرمایند بدانچه میتوانند امیر قاسم نجفی شرف سادات جرجان‌وقدوهٔ اعیان‌اطراف‌جهانست منصب نقابت آنولایت بحکم‌پادشاه‌امامت‌مرتبت‌تعلق بدانجناب‌میدارد‌واز‌روی‌امانت‌ودیانت‌پیوسته همت بر تحقیق انساب سادات آن‌حدود می گمارد‌ذات واجب‌الاحترامش بصفت بذل‌وسخا موصوفست وزمام اهتمامش‌بصوب ترفیه‌حال‌مساکین‌وفقرا معطوف(ان‌الله عطوف رؤف) مولانا سلطان حسین خیابانی برمسند قضاء ولایت‌اسفراین تمکن دارد وخودرا درسلك افاضل وبلغا منتظم میشمارد.

امیرشمس‌الدین‌علی سبزواری در نسبت نسب عالی‌ورتبت حسب متعالـی از فرق نقباء ذوی‌المعالی‌امتیاز تمام داردو بصفت تقوی وطهارت‌موصوف بوده علی‌الدوام خوان ضیافت درنظرخواص‌وعوام انام می گسترد وجه معاش ومادهٔ انتعاش‌آنجنـاب از زراعت مواضع ملکیه‌موروثی‌ومکتسبی مقرر دور و نزدیك وترك وتازیك از حـاصل مزارعش‌کامیاب وبهرور بدر فرخنده اختر‌آن قدوهٔ اولاد اخیرالبشر امیر جلال‌الدین قاسم نقیب بودکه نبیرهٔ امیرشمس‌الدین‌علی‌النقیب‌النجفی‌الکـوفیست ووالدهٔ ماجده‌اش صبیه سلبیه میرزامحمود خواجه لاق‌که پسرعمه سلطان‌سعید میرزا سلطان ابوسعیداست ازجناب نقابت قباب امیر نظام‌الدین‌عبدالقادر‌که درعلم‌انساب مقتدای اولوالالباب بود استماع‌افتاده که‌امیرسیدشمس‌الدین‌علی‌النقیب‌بواسطهٔ اختلافی‌که درمیان‌نقباء نجف‌دست داد ازوطن مالوف طریق مسافرت اختیارکرده درایام سلطنت سلطان سعید بخراسان رسید وکثرت خیل وحشم واتباع وخدم‌آنسیدستوده شیم‌بمثابه‌بودکه ظاهراً پیش ازآن نقیبی به‌آن حشمت وعظمت ازعراق عرب‌باین‌بلاد نیامده بودو آنحضرت ازجملهٔ‌سادات مختاریه است وعلوحسب وسمو نسب‌بنی‌مختاردرعربستان‌بدرجهٔ‌وسمت‌اشتهاردارد که‌صغار وکبار‌آندیار بکلام(السماء‌للملك‌الجبار‌والارض‌للنبی‌المختار)اقرار دادند وسلسله‌نسب سادات مختاریه‌که اززمرهٔ‌کریمهٔ عبیدی اند بامام چهارم زیـن‌العابدین علی‌ابن‌الحسین علیهما‌السلام اتصال میبابد واکنون امیرشمس‌الدین‌علی اخلاق رضیه واعراق مرضیه را علاوهٔ این نسب عالی‌ساخته برمسند تقدیم‌دررتبه نقابت‌متمکن‌است‌وتوقع‌وترفع‌وتقدم‌مردم برآن‌جناب غیرممکن وصحت آنچه قلم‌رقم کردنزد اهل‌عالم بیریب(وهوخبیرالشهادة و عالم‌الغیب).

امیر ابوالقاسم درولایت نیشابور قدوهٔ سادات ونقباء ذوی‌المکارم است‌وناظم امور ومهمات اصاغر واعاظم پدربزرگوارش امیر سراج‌الدین علی نیز درزمان‌سلطنت خاقان منصور سالهای موفور درآن دیاردرکمال اعتبار روزگـار میگذرانید وبـامر زراعت اشتغال نموده وجه معیشت ازآن ممر بهم‌میرسانید امیرفریدالدین‌جعفر بدرخجسته سیرش امیررفیع‌الدین حسین‌بن امیرناصرالدین‌قریش‌است که درایام دولت‌خاقان‌منصور

مقدم جمهور سادات نیشابور بود ووالدهٔ نیک‌اخترش دخترخواجه قوام‌الدین نظام‌الملك خوانی که سالهای فراوان بوزارت آن پادشاه عالیجاه قیام مینمود و امیرفریدالـدین جعفر بتمهید بساط عیش ونشاط بغایت‌مایل‌وراغبست و ازاختلاط فرق انام ودخل درمهام خواص وعوام بسیار محترز ومجتنب امیدآنکه شرف سیادت دستگیری کرده بالاخره بسلوك‌طریق آباء واجداد بزرگواراشتغال نماید و دست از ارتکاب شراب بـاز داشته ابواب انابت برروی‌روزگارخویش بگشاید والتوفیق‌من‌الله تعالی انه قادرعلی مایشاء

امیرزاده محمد ولد بزرگترامیرغیاث‌الدین عزیزاست کـه درزمان فـرخنده نشان خاقان منصور براکثرنقباء مشهد مقدسهٔ رضویه علی‌راقدها تحف‌السلام والتحیـة رتبهٔ تقدم داشت وصحت انتساب امیرزاده محمد وسایر نقباءآن بقعهٔ متبرکه مانند امیر علی‌اکبرکه بامیرمهین اشتهار دارد وبرادر خجسته سیرش امیرغیاث‌الدین محمد بسان فروغ‌آفتاب برتمامی‌فرق‌معشر بشرظاهروهویداست وعظم‌شان وشرف‌دودمان آنسادات عالیمکان محتاج بشرح وبیان نیست ع بماهتاب چه حاجت شب تجلی‌را .

امیرمحمد ولد امیرتاج‌الدین‌علی است‌که در سلك اعاظم‌نقباء روضهٔ‌رضویه انتظام داشت وامیر محمد بمحاسن آداب ومکارم‌اخلاق موصوفست ودرین اوقات‌بمنصب قضاء ولایت طوس ومشهدمقدسه منصوب گشته ودر تمشیت‌آن امر شرایط امانت ودیانت بجای می‌آورد .

امیرنظام‌الدین عبدالحی استرآبادی پدر بزرگوارش سید عبدالوهاب در مملکت جرجان ازجمله اعاظم سادات عالیجناب بود ومدتی مدید بمنصب قضا واحتساب منصوب‌گشته درفیصل قضایا وانتظام اموربرایا اهتمام مینمود وامیرعبدالحی درشهور سنه اثنی وتسعین وثمانمائه ازبلده استرآباد بدارالسلطنه هراة خرامیده همگی اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی ونقلی‌مصروف‌داشت وبواسطه جودت ذهن‌وحدت طبع باندك زمانی قصب‌السبق ازامثال واقران ربوده رایت مهارت درفنون محسوس و مفهوم برافراشت لاجرم منظورنظرعاطفت ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسه مهد علیاگوهرشاد آغا بمنصب تـدریس منصوب گشت‌وکماینبغی بلوازم افاده مشغولی مینمود تاوقتی که‌ماهچه‌لوای‌کشورگشای‌شاهی بلدان‌خراسان‌راتسخیرفرمود آنگاه‌بیشتر ازپیشترتربیت‌ورعایت‌یافت‌وآفتاب انعام‌و احسان حکام خراسان بروجنات احوال اقبال مآلش تافت ودروقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهیدامیرغیاث‌الدین محمدبـن‌امیر یوسف ازمنصب قضا استعفاجست آنجناب متعهد فیصل قضایاء شرعیه شده چند سال در کمال استقلال بمراسم آن‌امرخطیر پرداخت واکنون حضرتش درغایت اعزاز واحترام هم دردارالسلطنهٔ‌هراةمقام‌وآرام دارد وهمواره خاطر ستوده مآثر برنشرمسـایل علوم

دینیه واظهار خفیات معارف یقینیه میگمارد وبیشایبه تکلف و غایله تصلف درروزگار امیرعبدالحی بمزید علم‌ودانش براکثر صنادیدخراسان فایقست وقلم فصاحت بیان وزبان بلاغت‌نشانش مظهر انوار حقایق نقوش مباحث اصناف علوم برلوح‌ضمیرمنیرش مرتسم وامور فتاوی‌وقضایاء شرعیه بیمن توجه‌خاطر خطیرش‌منتظم **شعر** (لیس کلامی نفی بنعت کماله☆ صل‌الهی علی النبی وآله) امیر علاءالدین علی قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبدالواحد است که در سلك اما جد سادات قهستان انتظام داشته وپیوسته تخم خیرخواهی ونیك‌اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت میکاشته و حالا پایه قدرومنزلت امیرسیدعلی بمزیدمکنت وثروت وکثرت ضیاع‌وعقار وافزونی اتباع واموال ازمرتبه والد نامدارتجاوزنموده وبواسطه کرم جبلی وسخاوت اصلی همواره خان ضیافت گسترده وابواب انعام‌واحسان برگشوده همت وافر مکرمتش خورشید صفت صفت رفعت یافته وانوارضمیروافرموهبتش‌ازمطلع‌سیادت بروجنات‌احوال فقراء شکسته بال تافته **بیت** همشیه طالعش‌مسعودبادا☆ظلال دولتش‌ممدود بادا.

امیرعبدالحی‌رازی درمیان‌خورد وبزرك بامیرخورد مشهوراست وبوفورجود واحسان برالسنه وافواه طوایف انسان مذکوروآنجناب در سلك آباء اعمام حضرت نقابت منقبت شهید انتظام دارد ودرصغرسن ازری‌ببلدهٔ فاخرهٔ هرات آمده درظل‌تربیت ورعایت آنحضرت‌بتحصیل علوم اشتغال‌نمود وبواسطه وفور قابلیت باندك زمانی‌ترقی تمام فرمود وبعد ازوقوع شهادت امیرغیاث‌الدین محمدبدرگاه عالمپناه شتافته باصناف الطاف نواب کامیاب‌شاهی‌اختصاص‌یافت وچنانچه‌مذکورشدمشمول انعام واحسان‌بیدریغ رخصت مراجعت‌حاصل‌کرده عنان بصوب دارلسلطنه هراة تافت وحالا درآن بلده توطن دارد ودرپناه دولت درمشخان درمهاد آسایش وفراغت بسرمیبرد امیرکمال‌الدین‌حسن الحسینی بحسن خلق ولطف طبع‌وعلوهمت و وفورسخاوت موصوفست وازجمله اشراف سادات جرجان بمزید فضل واحسان معروف وآنجناب نیزدرزمان روز افزون شاهی در منصب قضاء بلدهٔ هراة با امیرنظام‌الدین عبدالحی شریك بوده چندگاه بفیصل امور شرعیه میپرداخت ومهمات‌فرق انام را بمقتضای مذهب‌علیه امامیه‌بکفایت مقرون‌میساخت واکنون منصب‌تدریس‌یکی‌ازصفه‌های مدرسه‌سلطانی بدانجناب تعلق میدارد وگاهی نقش افاده و استفاده برلوح خاطر مینگارد مولانا عبدالعلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس ومعقولست وحاوی انواع‌مسائل فروع واصول درعلم نجوم وحکمیات بیمثل‌و بدلست ودرشیوه زهد وتقوی ضرب‌المثل علم‌حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده وفنون حکمی‌را دردرس مولانا منصورولدمولانا معین‌الدین‌کاشی تحصیل‌فرموده وسایر علوم متداوله را از مولانا کمال‌الدین شیخ حسین القنوی کسب کرده ودر خدمت شیخ‌الاسلامی ومولانا سیف‌الدین احمدالتفتازانی‌ومولانا کمال‌الدین مسعود شروانی نیز

شرط تلمذ بجای‌آورده وآن جناب بصفت تواضع‌وپرهیزکاری وحلم ودینداری اتصاف دارد وهمواره نقش‌افاده وتالیف برصحیفهٔ خاطرشریف مینگارد برتذکره وتحریر مجسطی وشمسیه‌حساب وزیج جدیدگورکانی شروح مفیده در سلك تحریر کشیده و بنام نامی حضرت ممالك‌پناهی حبیب‌الهی رسالهٔ شریفه در باب ابعاد واجرام درعقد انشاء منتظم گردانیده

امیر نظام‌الدین سیدی احمد وسید میرك دوجوان پسندیده خصال حمیده افعالند بکمال صلاح وتقوی موصوف وبصفت علم وفطانت معروف پدربزرگوارایشان امیرخصال‌الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت‌پناه هدایت‌دستگاه امیر جمال‌الحق والحقیقة والدین عطاءالله سلمه‌الله وابقا و امیرخصال‌الدین درزمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بامر درس‌وافاده‌میپرداخت وگاهی بموعظه نیزاشتغال نموده فرق انام را بنصایح‌سودمند مستفید وبهرور میساخت اماحالا بنابر کبرسن وضعف مزاج درزاویهٔ عزلت منزل‌گزیده وهمگی اوقات شریف را بـاداء وظایف طاعات و عبادات مصرف گردانیده وازین دوپسرفضیلت اثرش امیر نظام‌الدین سیدی‌احمد دریکی ازصفه‌های مدارس سلطانی بدرس‌و افاده‌مشغولی می‌نماید وسید میرك برسرمزارمقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری درایام پنجشنبه بنصیحت‌فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث وتفسیرمیگشاید ازافاده طبع دراك‌آن یك طلبه‌علوم محسوس و مفهوم مستفید وکامیاب و از افاضهٔ ضمیر فیض پذیر این یك‌روضهٔ هدایت و ارشاد ناضر وسیراب ع همیشه ظل ایشان باد ممدود

خواجه عبدالمومن و خواجه‌محمدمومن جوانان‌حمیده اخلاق خجسته اطوارند بسلامت نفس موصوف و باستقامت طبع معروف وپدربزرگوار ایشان خواجه شهاب ـ الدین عبدالله مروارید است‌که شمهٔ از فضایل‌وکمالات او را درااثناء ذکرصدور خاقان سبق‌ذکر یافت وجد مادری ایشان خواجه سیف‌الدین مظفرشبانکاره که مدتی‌مدیدپرتو اهتمامش برسرانجام اموروزارت پادشاه مرحوم مشارالیه میتافت ومهارت‌خواجه محمد مومن درتحریرخطوط اصول بدرجهٔ‌رسیده که‌حالادرعراق‌وخراسان‌تمامی‌خوشنویسان‌آن جناب را مسلم‌می‌دارند ورشحات‌خامهٔ‌مشکین‌عمامه‌اش‌راسرمشق‌خویش‌میشمارندوخواجه محمدمومن‌درین‌زمان خجسته‌نشان مشمول‌عنایت والتفات حضرت ممالك‌پناهی‌حبیب‌الهی گشته‌بمنصب جلیلةالمراتب معلمی شاهزاده وافرمناقب ابوالنصرسام میرزا سرافرازشد واکنون بلوازم آن‌امراشتغال دارد وگاهی‌خاطر بر کتابت کلام مجید سبحانی‌میگمارد میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل نفسانی وسالـك مسالك شجاعت وپهلوانی است پـدر خجسته سیرش خواجه جلال‌الدین میرکی درعلم نجوم وسیاق‌بیمثل زمان‌خود بودومدتی مدید بوزارت پادشاه‌سعید سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا قیام‌مینمود بعدازآن ترقی فرموده بمنصب امارت دیوان‌رسید وامور ملك ومال بیمن‌سعی واهتمامش منتظم گردید ومیرزا

قاسم امام درجوانی میل تحصیل علوم کرده بمطالعهٔ رسایل متداوله پرداخت ودرخط تعلیق ونستعلیق رایت خوشنویسی برافراخت وایضاً آنجناب درفن شطرنج خواه صغیر وخواه کبیر مهارت تمام داردو بواسطهٔ اتصاف بوفورمکارم اخلاق ومحاسن آداب همواره نقش خیرخواهی برصحایف ضمایر اکابر واصاغرمینگارد اشعار دلفریبش بسلاست الفاظ وجودت معانی مزین است ومنشات برزینت وزیبش درنظر فضلاء سخنورمطبوع ومتحسن ومیرزاقاسم حالابغایت ایزدتعالی درسدهٔ سنیهٔ انیس الحضرة البهیه درمشخان درسلك انچکیان انتظام یافته وپرتو انوارعاطفت نواب نامدار آنخان معدلت آثار چنانچه میباید بروجنات احوال خجسته مآلش تافته ازمنظومات کلك درربار میرزاقاسم سه بیت بخاطر بود خامه بتحریر آن مبادرت نمود **نظم** شدمرا کاسهٔ سرخاك درمیخانه ☆ باشد از گردش ایام شودپیمانه زآشنایان همه بیگانه شدم بهرتو من ☆ آشنا ناشده گشتی توزمن بیگانه پیش واعظ منشین قصهٔ طوبی مشنو ☆ قدبرافراز که کوته شوداین افسانه **مولانا نور-الدین محمد** ولدمولانا نظام الدین عبدالقادرطبسی است او درعلوم شرعیه ونوشتن سلوك وسجلات وتمسکات وقوف تمام داردودرزمان سلطنت خاقان منصور بمنصب قضاء گازرگاه منصوب بودودرایام دولت ابدپیوندشاهی بیشتر ازپیشتر تربیت یافته سه چهار سال دردارالسلطنهٔ هراة باتفاق سایرقضاة اسلام قضایاء فرق انام رافیصل میداد وحالا نیز درآن امردخل دارد ودرقطع وفصل امور شرعیه شرایط اهتمام بجای می آوردمولانا حسامی واعظ ازجملهٔ اقربا وتلامذهٔ مولانا محمد بن حسام الدین قهستانیست وبهمان مناسبت حسامی تخلص مینماید واوبطلاقت لسان وفصاحت بیان موصوفست وبکثرت قوت حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل رابهمان عبارت که درکتب مصنفین مسطور است برسر منبربرزبان می آورد وحالادرایام جمعه درمسجد جامع دارالسلطنهٔ هراة بموعظه میپردازد وروزهای چهارشنبه درسرمزار پیرمجرد خواجه ابوالولید احمد قدس سره خلایق رابنصایح ومواعظ محظوظ وبهره ورمیسازد **امیرنظام الدین عبدالحی** منشی درسلك سادات عظام نیشابور منتظم است وپدرش امیرابوتراب ازجملهٔ اکابر اهل قلم بود اما امیرنظام الدین بواسطهٔ صلاحیت جبلی وملایمت اصلی از مبادی ایام صبی اوقات را بتحصیل علوم صرف نموده درهنگام جوانی اکثرکتب متداولات رامطالعه فرمود وچون آنجناب بحسن خط تعلیق وجودت عبارت موصوفست درزمان سلطنت محمد خان شیبانی چندگاه صاحب منصب انشابوده بتحریر احکام ومناشیر میپرداخت و درایام دولت شاهی مدرس مدرسهٔ امیرنظام الدین علیشیرشده یکدوسال لوازم آن امررا بجای آورد ودرسنهٔ ثلثین وتسعمائه ترك آنشغل کرده بسبب بعضی ازامور التماس تدریس یکی ازمدارس استرآبادنمود وحسب المدعا فرمان عالی حاصل کرده بدانجانب توجه فرمود مولانا میرعلی بسیادت مشهور است ودرخط نستعلیق سرآمد خوش نویسان نزدیك

ودور طبعش بنظم اشعار ملایمت تمام دارد واحیانا ابیات ومعمیات بر صحیفهٔ روزگار مینگارد واین معما باسم مهدی ازجملهٔ منظومات اوست که **معما** خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده ✿ بیگانه زخویش وآشنا گردیده یکبارگی از قیدخرد وارسته ✿ درمیکده‌ها بیسرو پا گردیده وایضا این مطلع ورباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر ومبنی است بر مدح مربی اهل فضل وهنر نتیجه طبع اوست که **مطلع** دلا بگو غم ودردم اگر بیابی راه ✿ به پیش آصف عالی گهر حبیب‌الله صفت این مطلع آنست که سر هر حرف را از حروفی که‌در مطلع مندرجست چون درضمیر نگاه دارند وباصطلاحی که‌متعارفست عمل‌نموده بمصراعی که‌درآخر نوشته‌شده رجوع کنند بوضوح بپیوندد که‌حرف مضمر کدام است **رباعی** ای ذات توفیض بخش‌با اهل طلب ✿ وزحسن توگردیده فزون ذوق وطرب تـو معدن ملك جودی ودیده‌نهند ✿ صاحب‌جاهان بیابت ازعین ادب ع شرف‌ملك‌وصاحب‌عهدی‌مولانا **نظام‌الدین احمدجیلانی** ازمشاهیر منجمان فطنت نشان است وازعلم رمل‌وطالع مسئله نیز وقوفی تمام دارد وآنجناب درزمان خاقان‌منصور سلطان حسین میرزا ازولایت جیلان ع بطالعی که‌تولا کند بدان تقویم بدارالملك خراسان آمده رقم‌اقامت‌برصحیفهٔ خاطر نگاشت وهمگی اوقات خجسته‌ساعات رابکسب فضایل مصروف داشت والی یومنا هذا درآن بلدهٔ فاخره مقیم است ومشغول بمطالعه فـن حکمت وتنجیم والحمدلله الخبیر العلیم والصلوة الی رسوله الکریم بپوشیده نماند که‌ازین زمرهٔ عظیم‌شان درین زمان میمنت نشان جمعی کثیر دربلاد عراق‌عرب‌وعجم وآذربایجان وفارس وکرمان وخراسان‌توطن دارند ودر ظلال عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال در سایهٔ مرحمت خدام بارگاه جاه وجلال درغایت فراغت ورفاهیت بسر میبرند وذکر مجموع ایشان موجب‌اطناب و تطویل بود لاجرم‌برتحریر اسامی بعضی از مشاهیر اقتصار نمود اکنون عنان‌بیان‌بصوب اختتام‌کتاب حبیب‌السیر انعطاف مییابد وبرحسب وعده که در دیباچه مجلد اول کـرده شده پرتو اهتمام بر بیان شمهٔ از غرایب وعجائب ربع مسکون میتابد ع امید کـه توفیق مساعد گردد.

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمه حبیب السیر

اختتام درذکر بدایع وغرایب ربع مسکون وعجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد ازحمد وثنای صانع جهان‌غرابت آئین وپس ازدرود ودعای خاتم انبیا و مرسلین نموده میشود که حکمای‌دقیقه شناس وفضلاء خرداقتباس بر ینمعنی اتفاق دارند که نصفی ازکره زمین دربحراعظم که آنرااوقیانوس خوانند مستوراست ونصفی‌دیگر درعالم نمایش وظهور بصورت بیضهٔ که‌آن رادرآب افکنند وازین‌نصف که‌مکشوفست نصفی که درجانب جنوب‌افتاده ویرانست پس‌ازچهار بخش زمین یك‌بخش عمارت دارد که آن راربع مسکون‌خوانند وربع‌مسکون در شمال خط استواست وخط استوا خطی است که حکمادرسطح معدل‌النهار محازی روی زمین ازمشرق تامغرب اعتبارکرده‌اند وهرشهر ومنزلی که برین‌خط بودشب وروز درآنجا پیوسته مساوی‌باشد ودر سالی هشت فصل درآن دیاروقوع‌یابد دوبهار ودوتابستان ودو تیرماه ودوزمستان ودراکثر اوقات و اوان در آن صحاری و بلدان گل و ریحانی بشکفد بنابر آن جمعی کثیر از افاضل حکمت‌نشان برآن رفته‌اند که معتدل‌ترین مواضع جهان‌خط استواست‌وابتداء خط استوا ازشرقی اراضی چین است وبرجزایر جمکوت‌گذرد پس برجنوبی بلادچین و کنگ دژپس برجزایرژاوه که آن راعرض الذهب نیزگویند پس‌بر شمال سراندیب ومیان جزیرهٔ‌کله وسریره ووسط جزیره دیوه وشمال جزایر زنج ومعظمات بلاد زنجیان‌گذرد وبرشمالی جبال قمروجنوبی بلادسودان ومغرب‌گذرد تابیحراعظم منتهی گردد وحکما ربع‌مسکون رااز آنجاکه خط استواست تانهایت معموره عالم هفت‌بخش کرده‌اند وهربخشی را قلیمی خوانند وطول هراقلیمی ازمشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول راکه متصل خطاستواست بیشتر اعتبار کرده‌اند بواسطهٔ آنکه مشتمل است بردریاهای‌عظیم وعرض‌اقلیم هفتم ازسایر اقالیم‌نیززیاده است زیراکه محتویست‌برقفار وبیابانهای بسیار اما **اقلیم اول** بزحل منسوب است وعامهٔ اهل این اقلیم اسود اللون باشند وحداول آن نزدیك خطاستوا ازجائیست که ساعات روزآن دوازده ساعت و

نصفی باشد تقریبا ووسط این اقلیم آنجاست که روز درازتر آن بسیزده ساعت رسد و حد دوم اقلیم اول آنست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریبا وابتداء این اقلیم ازجهة مشرق از شمال جزیرة یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین وشمال دیار سرانديب ووسط بلاد هندوسند گذردو بحرفارس راقطع کند وبرجنوب بلادعمان ووسط بلاد یمن گذرد وآنجا نیل مصررا قطع کند وبر بلاد نوبه ووسط بلدان بربر ومیان جزایر یونان وجنوبی امصار مرطابه گذرد تا ببحر محیط منتهی شود وبعضی از بلاد غربیهٔ این اقلیم برین موجب است که مسطور میگردد .

بلاد نوبه دیار طویل عریض است بر کنار نهر نیل وطول آن را بمدت هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و دارالملك نوبه را دنقله گویند و ساکنان دنقله مردم سیاه فام صاحب جمال باشند وطعام ایشان شعیر بود وذرت وخرما از اطراف وجوانب بدانجا برند وخوردن گوشت شتر نیز درآن بلده شایع است وزرافه آنجا بسیار پیدا میشود و مملکت نوبه مشتملست بر بلادالسودان وهوای آنمواضع درغایت حرارتست چنانچه اهالی آن بروز درسردابهای زیرزمین متوطن باشند وشب بیرون آیندزکریا بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلادالسودان زر از بلك رو یدومردم آنجا بعد ازغروب آفتاب ازخانها بیرون شتابندو آن زررا بدست آورندومتاع ایشان همان است وطعام ایشان ارزنست و لوبیا ولباس ایشان پوست حیوانات واکثر پوست پلنك پوشندزیرا که پلنك درآن سرزمین بسیار است وبازرگانان بتعب ورنج فراوان نزدیك بمواطن ایشان روندوچوب صنوبر وخشب ترنج ومهرهٔ آبگینه ودستینه وخاتمها ازابگینه ومس همراه برند وبعد ازوصول بدان نواحی طبل زنند وامتعهٔ خود را درموضع معین جداجدا بنهند واهالی آنجا از آواز طبل برآمدن تجار وقوف یابند وشب بسرامتعه ایشان رفته دربرابر هرمتاعی جهة ثمن آن زریا چیزی دیگر بگذرانند وصباح بازرگانان بدانجا رفته وبهاء بضاعت خودرا دیده اگر بدان راضی شوند بردارند ومتاع را بگذارند والا بضاعت را از ثمن آن دور تر نهند وبازطبل زده بازگردند وشب نوبت دیگر آن مردم بیایندوچیزی دیگر اضافه بها کنند تاوقتی که تجار راضی شوند وعلی الدوام سودا و معاملهٔ ساکنان بلادالسوان باین طریقه باشد .

بلاد الزنج شمالی آن امصار مملکت یمن است وجنوبی آن بیابانهای نامسکون وشرقی آن نوبه وغربی آن حبشه وتمامی مردم زنج اسودااللون باشند بسبب وفور حرارت که برهوای آندیار استیلادارد وآب بلاد زنج اندکی باشدوخانه های ایشان را باستخوان ماهی پوشنددرعجایب البلدان مسطوراست که هرگاه زنگیان بااعدا محاربه نمایندهر که در معرکه کشته شود بردارند وگوشتش را بخورند و درآندیار زر بسیار بود وزرافه وفیل وحشی آنجا پیدا شود وایشان بصید آنجانوران مشغولی نمایند ودرآن سرزمین درختی ایست که برك آنرا درآب اندازند وچون فیل ازآن آب بیاشامد مست گردد وزنگیان

اورا گرفته بکشند واستخوان ودندانش را بفروشند وگوشتش را بخورند وبزرگی دندانهای آن فیل بمرتبهٔ رسد که وزن آن ازپنجاه من‌تا صدمن باشد واحیاناً به سیصد من نیز رسد .

تعاره شهریست درجنوبی مغرب نزدیك ببحرمحیط ازعجایب آنکه تمامی زمین آنموضع شوره‌زار باشد وآب آن شیرین وخوشگوار ومعدن نمك درآن نواحی بسیار است چنانچه کارعامهٔ تعاره جمع کردن وفروختن نمك بود و تجار ازآنجا نمك ببلاد السودان برندو پادشاه ایشان زنی باشدو اصلا زرع درآن‌ولایت وقوع نیابد.

خضرموت ناحیتی است دریمن درعجایب‌البلدان مسطوراست که شخصی ازخضر موت حکایت کرد که درآندیار خوشهٔ گندمی یافتم که هرگندم از آن برابر بیضهٔ بود پس نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصدسال ازعمرش گذشته بود رفته ازحقیقت حال آن گندم سؤال کردم جوابداد که در اوقات سابقه بواسطهٔ عدل‌سلاطین وامانت عمال بزرگی حبوبات باین مرتبه میبوده ازغرایب آنکه گویندد‌رخضرموت آبیست که هرکس ازآن آشامد مخنث گردد .

مرباط شهریست درمیان خضرموت وعمان ومردم آنجا بعدم غیرت و حمیت اتصاف دارند چنانچه هرشب زنان ایشان از شهر بیرون‌رفته باهرکس که خواهند خوش برآیند وشوهران مانع نیایند .

سباء شهریست که میان آن‌وصنعاء سه‌روزراه است وبانی آن‌بلده سباء بن یشجب بن یعرب بن قحطان‌بن‌هوداست‌علیه‌السلام‌وسباء مشتمل‌است برانهار خوشگوار واشجار میوه دارچنانچه حق عزاسمه‌درشأن‌آن نازل‌گردانیده‌است که (لقدکان بسباء فی‌مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلو من رزق ربکم و اشکر واله بلدة طیبة ورب غفور)و بعقیدهٔ صاحب عجایب‌البلدان مگس و پشه و مار و عقرب ودیگرهوام در آن بلده نباشد .

صنعاء دارالملك بلاد یمن است وبعذوبت مأولطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هربیماری راکه بدانجا نقل‌کنند باندك زمانی صحت یابد وطعم و بوی‌گوشت دریك هفته متغیر نشود و بانی‌صنعاءصنعاءبن‌ازال بن عبیر بن عابر است و هو هودالنبی علیه‌السلام واز غرایب صنعاء قصرغمدان است که‌بعضی از تبابعهٔ یمن آن‌را بناکرده‌اند ویك رکن آنخانه زرد ودیگری سفید ودیگری سرخ ودیگری سبز بوده است ودرعجایب‌البلدان مذکور است که غمدان آنمقدارارتفاع داشت که دروقت طلوع آفتاب طول‌سایهٔ آن بسه میل‌میرسید وسقف آنخانه ازیکپارهٔ سنك رخام‌ترتیب داده‌بودند وبرهررکنی ازارکان اربعهٔ آن‌صورت شیری تصویر کرده وچون‌باد برآن‌خانه وزیدی ازآن‌تمثالها آواز شیرمسموع شدی‌گویند که عثمان‌بن عفان رضی‌الله‌عنه درزمان خلافت خود بهدم قصرغمدان فرمان داد بعضی ازاهل‌کیاست باوی‌گفتند که بر کتابهٔ آن قصراین‌کلمه

مکتوبست اسلم غمدان ان هادمك مقتول وایضاً طایفهٔ ازکاهنان میگفته‌اند که ویران کننده غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب آنست که ازسرانهدام آن‌بنادرگذری عثمان این سخن را بسمع قبول جانداد وآن‌قصرراویران کرده بعدازاندك زمانی کشته شد دربعضی ازنسخ بنظر درآمد که درصنعاء نوعی‌ازگندم میباشد که دریك‌غلاف‌دودانه منعقد میشود .

مهره داخل مواضع یمن است ودر آن منزل‌درختی‌است که‌درماههای‌حرام‌ازآن چندان آب بیرون‌آیدکه همه حوضهارا پرسازد وبعدازگذشتن آن شهور آب مذکور انقطاع یابد وسال‌دیگر بازحال برینمنوال باشد.

چین مملکتی‌طویل‌وعریض است مشمل برآبهای خوشگوار واثمارحلاوت آثار وابتداء اقلیم اول ودوم وسیوم چهارم ازآن ملکتست‌واهالی ولایات چین‌بحسن‌صورت اتصاف دارند اما بیشتر ایشان‌کوتاه قامت‌وبزرك سر باشند واکثر چینیان بعبادت‌اوثان اشتغال نمایند ومجوسی‌مذهب وتناسخی نیز درمیان ایشان پیدا شود در عجایب‌البلدان مسطوراست‌که دریکی ازقرای چین غدیریست ودرسالی یکنوبت بروزی معین اهل‌آن تربه جمع آمده اسبی‌درآن‌کوانداز ند ومردم بر اطراف آن بایستند وهرچند اسب‌میل بیرون آمدن کند اورا نگذارند ومادام که اسب درآب‌باشد باران برآن سرزمین‌ببارد لاجرم اسب‌را چندان از خروج مانع آیندکه بقدرکفاف باران بارد آنگاه بگذارند تا اسب ازغدیربیرون آید واوراکشته برقله‌کوهی که نزدیك بآن غدیر است اندازند تا طیور وسباع ازگوشت وپوستش انتفاع یابند ودرسالی‌که این فعل‌از مردم آنقریه صادرنشود باران نبارد وقحط وغلا هویداگرددودرآن‌سرزمین معادن زرو جوهر بسیار است ودابه‌المسك نیز درصحرای چین پیدا شودگویند دروقتی‌که مشك از آن حیوان گیرند بوی نداشته باشد و چون نافه را ازآن موضع بجای دیگر نقل‌کنند بوی دهد صاحب تحفه الغرایب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنك اسفل آن متحرك‌است‌وسنك اعلی ساکن واز زیرسنک‌آرد بی سبوس وسبوس بی‌آرد جدا جدا بیرون آید .

الاقلیم‌الثانی این اقلیم بمشتری منسوبست واوی عامهٔ بلاد آن میان سمرقند سواد باشدوابتداء این اقلیم ازمشرق بود پس بروسط بلاد چین وشمال سراندیب گذرد پس برشمال‌بلادهند وبلادقندهاروووسط‌بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان‌گذرد پس بحر فارس را قطع‌کند وبربلاد عمان ووسط بلاد مغرب‌گذرد وآنجا بحرقلزم را قطع‌کند پس بروسط بلادرقه وافریقیة وشمال‌بربرستان وجنوب‌قیروان ووسط بلاد مرطابه‌گذرد وبساحل بحراوقیانوس منتهی شود وبعضی ازعجائب مواضع‌اقلیم دوم اینست که مسطور میشود .

مکه مکرمه مکه بمیم عبارت ازآن بلدهٔشریفه است ومکه بباء موحده تحتانیه

موضع خانهٔ کعبه‌را گویند وجوهری درصحاح آورده است که بطن‌مکه را بکه خوانند (لازدحام‌الناس‌فیه‌لانه بکه‌ای) ازدخمه‌ومکه را ام‌القری نیز گویند بجهة آن‌که زمین‌را از تحت آن گسترانیده‌اند پس‌مکه اصل‌الارض‌باشدلاجرم آن بلده را ام‌الارضین نیـز نامند ومکه‌را پیش ازظهوراسلام طوایف خلایق‌مختلفة‌المذاهب‌معزز‌ومحترم میداشته‌اند وازخصایص آن‌بلده یکی کعبهٔ معظمه است که برطبق‌آیه کریمه (ولله‌علی‌الناس حج‌البیت من‌استطاع‌الیه سبیلا) طواف آن برجمیع‌فرق برایا واجب است وحجرالاسود که‌استلام آن ازجملهٔ مناسك حج است دریکی ازارکان آنخانهٔ متبرکه‌موضوع‌است ومقام‌ابراهیم که کلام معجز نظام (فیه آیات بینات)مقام‌ابراهیم مبنی برتکریم و تعظیم آنست داخل آن موضع مبارکست درعجایب‌البلدان ازعبدالله بن‌عباس رضی‌الله عنه منقولست که هیچ چیز از بهشت‌درزمین نیست‌مگر حجر الاسود ومقام که دوجوهر بوده‌اند ازجواهر بهشت واگرنه اهل‌شرك آن‌را بسوزندی هرعلیلی ومریضی که آن را مس کردی شفایافتی دیگـر از مخصوصات آن مقام لازم‌الاحترام‌چاه زمزمست که ازیمن مقدم‌اسمعیل علیه‌السلام‌پیداشده وازخواص‌آب آن‌چاه‌متبر که آنکه‌همچنانکه‌تشنه‌راسیراب‌می‌سازدگرسنه‌راازجوع‌اطمینان می‌بخشد و ازجبال مکه یکی‌جبل‌ابی قبیس است که‌بروایت عبدالله بن‌عباس رضی‌الله‌عنهما آن‌جبل اول کوهیست که برروی زمین مخلوق‌گشته وزعم زمرهٔ از انام آن‌که هرکس که بریان برسر آنکوه‌بخورد ومادام‌الحیوة ازدرد سر ایمن باشد وکوه صفا ومروه که آیهٔ(ان‌الصفا والمروة من‌شعائرالله) مشعر بعظم شان‌آنها است ازجبال مکه است دربعضی ازکتب حدیث ازحضرت مصطفی علیه من‌الصلوة انماها مرویست که فرمود دابة‌الارض که خروجش ازعلامات قیامتست ازکوه صفا بیرون خواهدآمد .

مدینه معظمه در قدیم‌ایام نامش یثرب بود ورسول‌صلی‌الله علیه وسلم آن بلده را مدینه طیبه خواند و مسجد آن حضرت‌ومرقد منورش‌درآن‌بلده است‌درعجایب‌البلدان مسطور است‌که از خواص مدینه آن‌که هرغریب‌که بدانجا رسد بوی‌خوش‌شنود وعطر درآن شهر بیشتر بوی دهد از مواضع دیگر والعلم عندالله تعالی .

هندوستان مملکتی است درغایت طول‌وعرض بعضی ازبلادآن داخل خط‌استوا واکثرمعمورهٔ آن از اقلیم اول و دوم‌وسیوم‌واندکی از آن‌داخل اقلیم چهارم ومذاهب متوطنان آن بلده مختلف باشد واکثر بت‌پرستندوازعبادت معبودحقیقی گردن پیچندودر هند حیوانات غریبة‌الاشکال ومعادن‌جواهرنفیسه بسیار پیدا شود وآنمقدار نباتات نافعه وادویهٔ مفیده‌که درآن‌دیاربحصول پیوندد دردیگر امصار نباشند واعظم بلاد هند دهلی است که‌شمهٔ ازذکر وقایعش درضمن‌عرض احوال ملوك و سلاطین سمت تبیین پذیرفت درعجایب البلدان مسطور است که درهند درختیست که میوهٔ شیرین دارد وطیور مثل کبوتر وفاخته وغیرذلك برآن شجره می‌نشینند وازآن میوه‌خورده بیهوش میگردند ومارقصد آن‌مرغان کرده هریك که درسایه آندرخت افتاده باشند از تعرض ایمن مانند

وبقیه طمعه‌حیه شوند دیگراز غرایب هندشهریست که چون غریب بدانجا در آید اصلا برجماع کردن قدرت نیابند وهرگاه ازآنجا رحلت کند بازبحال‌خود آید صاحب‌عجایب الاخبارآورده است که دراقصی بلاد هندزمینی است که ریك آن بازر آمیخته است و نوعی ازموران در آنموضع باشند برهیات سك بزرك جسم وتیزتك و هوای آنموضع درغایت حرارتست بنابرآن جانوران دروقت ارتفاع آفتاب بزیر زمین روند ودر وقت اختفاء آنها تجار فرصت‌نگاهداشته بربادپایان برق رفتارسوار شده خود را بدان‌زمین رسانندواز آن‌ریك‌چندانکه‌توانند بار کرده بتعجیل‌باز گردندزیراکه‌اگر بآن‌موران‌دوچار خورند ازدستشان جان‌نبرند و ازجمله نباتات غریبه آن یکی برك تنبول که‌آن مشابه است ببرك نارنج ودراکثر بلادعرب ومملکت هرموز آن‌برك رامعتقد باشند وکیفیت تناول آنچنانست که مقداری فوفل که آنرا سپاوی نیز گویند بشکنند ودردهان نهند و یك‌برك تنبول راکه‌بمقدار ارزنی آهك تر کرده برو مالیده باشند پیچیده دردهان گذارند وباسپاری بخایند وهمچنین تاچهاربرك دردهان نهند وبخایند وگاهی‌کافور با آن ضم‌کنند وبرك تنبول آب‌دهان را بغایت سرخ سازد ورخساره برافزود وکیفیتی مشابه‌نشئهٔ شراب پدیدآورد وگرسنگی‌راتسکین دهدوسیر را مایل طعام گرداند وبوی دهن ببرد وبیخ‌دندان محکم‌کند ودرتقویت‌باه وانگیز شهوت هیچ‌چیز بآن مرتبه‌نباشد واین ابیات شارح بعضی از اوصاف آن برگست مثنوی نادره برگی چوگل‌بوستان ✿ خوبترین نعمت هندوستان تیز چوگوش فرس تیزخیز ✿ صورت ومعنی‌بصفت‌هردو تیز تیزی اوآلت قطع جذام ✿قول‌نبی رفته علیه‌السلام بررك‌دررك‌نه‌نشانی زخون✿ لیك هم ازرك دودش خون برون طرفه نباتی‌که چوشد در دهن ✿ خونش چو حیوان بدرآید زتن خوردن او بوی‌دهن‌کم کند ✿ سستی دندان همه محکم‌کند سرخی‌رویش زدوخد منکرش ✿ آهك وفوفل شده‌رنك آورش طرفه‌که با آن دوشریکش‌زبس✿ مرتبه ونام هموراست بس گرچه‌که آبش‌بنوی هست بیش ✿ کهنه‌شود بیش کند آب خویش برك‌عجب‌بین‌که‌گسسته زبر ✿ ازبس‌شثماه‌بود تازه‌تر دردهنش گیر و بصحبت خرام ✿ تانگری فعل عجب‌والسلام دریکی ازنسخ بنظر درآمده‌که دربعضی از حدود هند بتخانه‌ایست دردامن‌کوهی وزنجیری ازسر آنکوه آویخته‌اند تاسطح بتخانه ودر ایام عید خود بت‌پرستان آن‌بیت‌الصنم را می‌آرایند واز اطراف وجوانب خلقی جمع می‌آیند وشراب میخورند وشخصی درغایت‌چستی وچالاکی درآن‌مجمع حاضرمیگردد و با بت پرستان شراب میخورد وچون مست‌میشود ساعتی رقص کنان بت را سجده میکند آنگاه دست‌درآن زنجیر زده بقله‌کوه صعود مینماید وآنجا نشسته دست برهم میزند وازسه‌سنك که همراه میدارد یکی رابرجانب یمین‌ودیگری رابطرف یساروسیم را به‌پس‌پشت‌خودمی‌افکندوبآواز بلند چیزی میگوید که همه‌مردم میشنوند بعد از آن

دست در سلسله زده پایان می‌آید ومانند مرده می‌افتد واورا باعزاز واکرام تمام بر برداشته پیش‌صنم میبرند وازوی احوالی که درآن سال واقع خواهدشد از صلح وجنك وغیرذالك میپرسند واو همه رامطابق واقع‌جواب میگوید بعدازآن بحال خود می‌آید وبرخواسته بمنزل خویش میرود وتاسال دیگر هیچکس اورا نمی‌بیند .

بارام داخل بلاد هنداست ودرآن بلده بتی است بریك پهلو خفتیده ودر بعضی ازسنوات بی‌متحرکی برپای ایستد وازصدائی ظاهر میشود و اینمعنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و در سالی که اینحرکت از آن بت صادر نگردد در آن شهر قحط و غلاء وقوع یابد .

سریره بلده ایست در مملکت‌هند ودرآن شهرمناریست که زعم مردم آن جائی آنست که درآن مناره گنجی تعبیه کرده‌اند وبرسر منارخمی‌ازسنك‌موضوع استوبرسر آنخم‌خروسی ازطلامنصوب هرکس‌قصد سرمناره کند آن‌خروس درطیران آید ومانند سك فریاد کند چنانچه‌همه‌مردم‌شهر بشنوند وجمع آمده آن‌شخص را منع وزجر نمایند .

کلبا ایضاً ازجمله بلاد هند است وبزعم‌صاحب‌تحفه الغرایب‌درآن بلده‌عمودیست ازمس‌که برزبرآن صورت بتی ساخته‌اند ودرپیش آن عمود چشمهٔ آبیست‌هرسال در روز عاشورا آن بط بالها بگشاید ومنقار خود را بآن‌چشمه رسانیده وآب آن‌چشمه‌را بیاشامدبعد از آن‌از آن‌عمود چندان آب‌مترشح گردد که‌تایکسال‌مردم آنجائیرا کفایت کند.

کالیکوت بندریست درهندوستان مثابه هرموز ومتوطنان آنجاکافر بـاشند اما جمعی ازاهل اسلام نیز درآن بلده مقام دارند ودو مسجد جامع بتکلف از چوب ساج سـاخته‌اند و در ایام جمعه درآن بقاع جمع آیند و باداء نماز قیام نمایند ودرآن شهر عدالت وامنیت بمرتبه‌ایست‌که تجار درثروت صورت بحاردارند وازدریا بدان بلده‌مال بسیارآرند وبرساحل‌دریا درکوچه وبازارگذارند و بواسطهٔ اشغال ضروریه چند روز بآن نپردازند وعمال دیوان‌آن اموال را محافظت نمایند وهرگاه فروخته شود زکوة چهل یك‌ستانند ودیگر بهیچ وجه تعرض‌نرسانند ورسم‌سایر بندرهای هند آنست که‌هرگاه کشتی را بی‌اختیار تاجر وملاح بادتندبدانجاآردهندیان‌آن‌را بادآورد گفته غارت کنند مگردرکالیکوت که‌از اموال کشتی‌بادآورده نیز بیش از چهل‌یك چیزی‌نگیرند و اکثر مردم کالیکوت برهنه‌اندام باشند لنکوتها ازناف تابالای زانو بسته ودریك دست کتارهٔ هندی چون قطرهٔ آب و دردستی دیگر گاوسری چون قطعهٔ سحاب وکالیکوتیان‌پادشاه خودرا سامری‌گویند وهرگاه سامری فوت شودخواهرزاده‌اش را قایم مقام‌گردانند و پسروبرادر وسایر اقرباء حاکم را معتبر ندانند وهیچکس نتواند که بغلبه وقهربرآن شهر استیلایابد ودرکالیکوت همه اشیا پیدا شود وهیچ‌کار درآنـدیار عیب نیست‌مگر کشتن‌گاو و خوردن‌گوشت آن چنانچه اگر معلوم گردد گاوی‌کشته باگوشت آن را خورده درساعت آن‌کس را بکشند وگاو را آن‌کافران مردارچنان عزیزدارند که

خاکسترسرکین اورا برجبین مالند مولانا عبدالرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را برسم رسالت بجانب هند فرستاده بودآورده است که متوطنان کالیکوت اگر چه در اصل شرك وبت پرستی با یکدیگر شرکت دارند اما هرقومی را روشی علیحده است قومی از آن قبیل اند که یکزن ایشان را شوهر متعدد باشد وهریك مؤنتی ازمؤنات آن زنرا تعهد نموده اند ازوثاق وپوشیدنی وخوردنی و بوی خوش وغیرها اوقات شبانه روز راقسمت کرده اند وچون یکی ازآن شوهران بخانهٔ زن رود نشانی برسردر سرا گذارد تا اگر شوهر دیگر در آن محل بدانجا رسد آن نشانی را دیده باز گردد(علیهم لعاین الله والناس اجمعین)

بیجانگر شهریست که سیاح سیاه پوش مردمك درهیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس تیزگوش هوش درهیچ اقلیم شبیه آن نشنیده ووضع آن بلده چنانست که هفت حصار استوار وشهربند درگردیکدیگر کشیده اند وگرداگرد حصاراول درعرض پنجاه گزسنگهای طولانی نصفی درزیر زمین ونصفی بیرون بقد آدمی متقارب یکدیگر محکم کرده اند تا سوارو پیاده بسهولت نزدیك بسور نتوانند رفت واگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار وشهربند را نسبت ببلدهٔ فاخرهٔ هراة تصور کند چنان برلوح ضمیر نگارد که حصار اول طولا ازدرهٔ دو برادران تاپل مالان باشد وعرضاً از پل مناره دار تا قریهٔ سنیان وحصار دوم درطول از پل جوی تو تاپل درقرا ودرعرض از پل دکینه وچغان تا باغ زبیده وقریهٔ حسان وحصار سوم از مزارعلامهٔ رازی تا گنبدمحمد سلطان شاه و چهارم ازمدارس سلطانی تا پل کارده وپنجم از کوچه درباغ زاغان تا دربندشیخ خرم وششم ازدروازه ملك تا دروازه فیروزآباد و مجموع این شش قلعه بگرد یکدیگر در آمده ودروازه های آنها درکمال متانت واستحکام است وحصارهفتم درمیانه واقع است تخمیناً دوبرابر چهارسوق هرات وکرباس بادشاه که اورارای گویند درحصارهفتم باشد ودرمیان حصار اول ودوم تاسیم مزارعات وباغات وعمارات بسیاراست واز سیم تا هفتم اسواق و دکاکین بیشمار و متصل بقصر بادشاه چهاربازاریست وبرسرهر بازاری طاقی رفیع ورواقی بدیع ساخته اند وبازارهای آن بلده رابغایت گشاده برداختند ودربیجانگر پیوسته گل خوشبوی باشد ودر دکاکین آنجا گل فروشند زیرا که متوطنان آنجائی چنانچه خوردن طعام را ضروری دانند بی استشمام گل صبر نتوانند کرد همچنین درآن بلده صرافان جواهرزواهرشاهوار مانند مروارید ویاقوت والماس و زمرد دربازارآشکار سودا و معامله کنند وازهیچکس باك ندارند وبرجانب راست قصربادشاه دیوانخانهٔ ساخته اند در غایت وسعت ورفعت بصورت چهل ستونی ودرپیش آن چهل ستون صفهٔ که ارتفاعش مقدار قامت شخصی باشد درسی گزطول وشش گزعرض بر افراخته وآن دفترخانه باشد ونویسندگان پیوسته آنجا نشسته خاطر برنوشتن دفاتر گمارند وخط مردم بیجانگردو نوعست یکی آنکه بربرك جوزهندی که دوگزدرازی دارد و دوانگشت پهنائی باستعمال رنگی بقلم آهنین نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد دوم آنکه جنس سفیدی را سیاه

کنند واهار داده مهره‌زنند چنانچه قابلیت تحریر پیدا کند وسنك نرمی را که در آن دیار میباشد شبیه دسته قلم تراش تراشند وبآن آغاز نوشتن کنند وازآن سنك رنگی سفید بر این جنس سیاه ظاهر شود واین خط بسیار بماند ودفتر اعتمادی مردم بیجانکر این باشد ودرمیان چهل ستون مذکور خواجه‌سرائی که آن را نایك خوانند من حیث الاستقلال والانفراد برمسند حکومت نشیند ویساولان چوبها بردست درپایان آن صفه بایستند و هر کرا مهمی باشد بمیان ایشان در آمده محقر تحفهٔ گذارند وروی بر زمین نهاده باز برپای ایستد و حاجت خود را بعرض نایك رساند و او بروجهی که مقتضای عدالت است حکم کند ودیگر هیچ آفریدهٔ را مجال دخل نباشد و چون نایك از دیوان برخیزد چند چتر ملون پیش پیش او برند ونفیر کشند و از دوطرف مداحان زبان بدعایش گشایند و ازآن دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت جا حاجب ودربان نشسته باشند و چون نایك متوجه ملازمت رأی گردد نزد هردربانی جمعی از ملازمانش بازایستند چنانچه ازدربند هفتمین تنها درآید ومهمات ملك ومال را عرض کرده فی الحال بیرون آید وبر دست چپ درگاه پادشاه ضرابخانه است وزر آن مردم سه نوع است ازطلاء مغشوش یکی را ورمه گویند وآن نزدیك بمثقالی باشد وبده دینار کپکی خرج شود ودوم را که نصف آنست پرتاب خوانند وسیم راکه ده یك درسه است فلم نامند ازآن دونوع رایج‌تر باشد وشش یك فلم ازنقرهٔ پاك سازند ونار گویند وآن نیز بغایت رایج است وسه یکتار ازمس باشد وآنرا چل خوانند وقاعدهٔ آن مملکت چنانست که ازتمامی بلاد بمیعاد مقرر زر بضرابخانه فرود آورند وهرکرا ازدیوان چیزی دهند بر ضرابخانه نویسند وسپاهیان درهرچهارماه یکبار بضرابخانه رفته واجب ستانند ویکدینار هیچ آفریدهٔ را برولایات حواله ندارند لاجرم معموری ولایت بیجانکر بمرتبه ایست که شرح نتوانکرد و خزانهٔ رای خانها باشد که درزمین حفر کرده‌اند مانند حوضها ازطلای گداخته مصمت مالامال وتمام خواص وعوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر ومرصعات در گوش و گردن وبازو وسردست وانگشتان کنند ودربرابر ضرابخانه شحنه گاهست ودوازده هزار عسس درآن شهر باشند که هرروز مرسوم ایشان دوازده هزار فلم است وآنوجه را ازحاصل خرابات بدیشان رسانند وکار عسسان آنست که ازقضایا ومهمات این هفت حصار خبردار باشند وهرچه کم شود دزد را پیدا کرده بخداوند مال سپارند یا تاوان دهند وشرح شمهٔ ازاحوال خرابات آنست که درفضای ضرابخانه صورت بازاریست درصد گز طول وپانزده گزعرض تخمیناً ودر دوطرف آن بازارستونها برافراخته صفه‌های بتکلف ساخته‌اند ودر پیش آن صفه‌ها خانهای زیبا پرداخته هرروز بعد ازنماز پیشین درهای خانها راآب زده کرسیها وصندلیها نهند وقحبکان خورد سال صاحب جمال هریك ازجوهر وزیور توانگر برآن کرسیها وصندلیها نشینند ودرپیش هریك یکدو کنیزك برپای ایستند وصلای عیش وعشرت دردهند هرکه خواهد بدانجا شتابد وبا هرکه خواهد خوش برآید و آنچه

داشته باشد اهل خرابات محافظت نمایند واگر گم شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق درمطلع سعدین مرقوم کلك لطایف نگار گردانیده که چون حضرت خاقان سعید مراجعهٔ رسالت بداندیار فرستاد درمحرم سنه سبع واربعین وثمانمائه بمقصد رسیدم وبعد ازچندروز که ازرنج راه برآسودم روزی قاصدی ازپیش رای بطلب من آمد ازنمازپیشین بدرگاه رفتم وپنج سراسب خوب ودوتقوز کمخاب و اطلس پیشکش بسردم پادشاه درچهل ستونی بعظمتی هرچه تمامتر نشسته بود وبسر یمین و یسار او خلقی کثیر ایستاده بودند همه جامه‌های فاخره پوشیده وجواهر گرانبها درگوش وگردن کشیده و رای قبای اطلس زیتونی دربرداشت وازدرهای شاهوار گردن بندی بگردن انداخته بود سبزرنگی لاغراندام قامتش ببلندی مایل در ریعان جوانی صورتی بغایت مطبوع بر عارضش خطی مشکفام دمیده وبرذقن هنوزموی نرسته و چون مرا پیش او بردند سر فرود آوردم التفات نمود وفرمود تا بردست چپ نشاندندونشان خاقان سعید را ستانده سپرد وگفت خوشوقت شدیم که پادشاه بزرك ایلچی برای ما فرستاد آنگاه طبقی که درآن دستهٔ برك تنبول وبستهٔ پانصد فلم وچند مثقال کافوربیش من آوردند و رخصت دادند تابوثاق رفتم هر روزدو گوسفند وچهارجفت مرغ وپنج من برنج ویك من روغن ویك من شکرود و ورمهٔ زرفوللقه مقرر کردند و تا آنجا بودم هفتهٔ دو نوبت آخرروز پادشاه مرا می‌طلبید وازاحوال خاقان سعید میپرسید وبدستور روزاول طبقی که درآن دستهٔ برك تنبول وبسته فلم وچند مثقال کافور بود بمن می‌بخشید ومترجمان را میگفت باو بگو که قاعده چنانست که ایلچی‌را طعام دهند ومائده پیش او نهند چون ماوشما بجهة مخالفت مذهب با هم چیز نیخوریم مصراع این بستهٔ زر دعوت ایلچی باشد و پادشاه بیجانکررا درآنوقت هفتصد خاتون وقمان بود ودرمجموع حرمهای او هیچ پسر ده‌ساله رانمیگذاشتند وهیچ دوعورت دریکخانه نمی‌نشستند ومهمات ایشان ضبطی تمام داشت و درتمامی مملکت خود هرجا خبردختر جمیلهٔ می‌شنود پدرومادردختر را طلبیده رعایت بسیارمیکرد ودختر را بتجمل تمام بحرمسرای خویش میبرد ودیگرهیچکس از والدین واقربا اورا نمی‌دید وسلاطین بیجانکردرسالی یکنوبت ازروی تعظیم واقتدار وتجبرو افتخار جشنی پادشاهانه وبزمی خسروانه ترتیب نمایند وآن رامهنادی گویند شرح این سخن آنکه ازتمامی ممالك رای که طول آن سه چهارماهه راهست سرداران وکلانتران روی بدرگاه آورند و هزار فیل را بسلاحها آراسته و تختها و صندوقها بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام بیض ماه رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم درفضائی بغایت وسیع ومقامی بسیار بدیع سرداران بلادرایت اقامت برافرازند وفیلان کوه نهاد حاضر سازند ودر آنفضای دلگشای چهار طاقها بسته باشند سه طبقه وچهار طبقه و پنج طبقه ازبالا تاپایان مصوربصور مجسم وهرصورتی که درخیال آید از آدمی ووحوش وطیور

تامگس وپشه‌در اطراف آن‌چهار طاقها ظاهر نماید وبعضی از آن چهار طاقها چنان باشد که پیوسته‌در گردش بودوهر ساعت روی‌دیگر بنظر آورد و درمنظرها وغرفه‌های آن دختران وپسران صاحب‌جمال نشسته باشند وچهل‌ستونی مشتمل بـر نه طاق جهة خاصهٔ پادشاه سازندودرمیان‌این‌چهل ستون وچهار طاقها میدانی وسیع باشدومطربان گلعذار ودختران خورشیدرخسار در آن‌میدان قوالی کنندورقص نمایند وبازیگران لعبهای‌غریب وعجیب بجای‌آورند وچنانچه مولانا کمال الدین عبدالرزاق در سلك تحریـر کشیده پیل رابزیرچراغ پایه فرستند وهراصولی که مطربان سازند فیل آنرا بخرطـوم نگاه دارد ومناسب آنحرکات نماید .

منکلور بندریست درسرحد بیجانکرد ودرسه فرسخی آنشهر بتخانه‌ایست مربع متساوی‌الاضلاع‌ده گزدرده گزدرپنج گزارتفاع‌مجموع‌جدار آن‌مجسم‌ازروی‌بصورت چهار صفه ودرپیش آن‌صفه که دربرابردراست بتی بصورت آدمی تمام قد از طلا ساخته‌اند و دویاقوت احمردردو چشم‌او پرداخته درغایت دقت ونهایت‌صنعت که گوئیا بکسی مینگرد وامثال این‌بتخانه درممالك‌هند بسیاراست‌وعجایب‌وغرایب آن‌امصار بیرون ازحیزتعداد وشمار (والعلم‌عندالله‌الملك‌الغفـار)

الاقلیم‌الثالث صاحب این اقلیم‌مریخ است‌واهالی آنجااسمراللون باشندوابتداء اقلیم سیم ازحدمشرق از بلاد چین‌بود وبرجنوبی بلادیاجوج وماجوج وتمامی بلادهند و جنوب بلاد ترك ووسط‌بلاد کابل بگذرد پس‌بامصار قندهاررود وبروسط بلدان‌مکران وسجستان ووسط‌کرمان وبلادفارس و عراق و جنوب دیـار بکر وشمال دیار مضرب ووسط ولایت شام بگذرد پس‌بربلاد مصرواسکندریه ووسط قادسیه و وسـط بلـدان قیروان وبلاد طنجه‌بگذرد تابیحر اعظم منتهی شود وبعضی از بـلاد غریبهٔ ایـن اقلیم بدین موجبست‌که مسطور میشود .

قیروان داخل‌مملکت افریقیه است ودرآن‌بلده دوستونست‌که جسم‌آن‌بااحجارو اجرام‌مشهوره‌مشابهت نداردودرایام جمعه پیش‌از آفتاب‌از آن‌ستونها آب‌ترشح کندودرسایر روزها اصلا آن آب‌موجود نباشد .

اسکندریه از بناهای‌اسکندربن فیلقوس رومیست وسوری ازسنك‌وچهاردروازه دارد ویکی ازآن‌ابواب را باب رشید‌گویند ودیگری راباب‌السدره وسیم را باب‌البحر ودروازه چهارم را نمیگشایند مگردرروزجمعه وحرارت برهوای اسکندریه غالب‌باشد وآبش ازرود نیل وقنوات بود ازغرائب آنکه اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند ودوسه سال نگاه دارند متغیر نگردد و قریب باسکندریه حصاریست درغایت بلندی و درآن‌قلعه بلینـاس حکیم بفرمان ذوالقرنین میلی ساخته بود در کمال ارتفاع و آئینهٔ بقطرهفت‌گزدرآن میل نشاندهوآن را بطلسم‌چنان‌پرداخته که هر کشتی که‌ازقسطنطنیه برروی دریای فرنك‌که میان اسکندریه وآن‌بلده واقع است حرکت کردی درآن آئینه

پدید آمدی واین آئینه تا زمانی که عمروبن‌العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنك بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام براحوال ایشان بغایت متوهم بودند عاقبت‌الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا درلباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند وچون مردم رانسبت بدیشان اعتقادی پیداشد آوازه درانداختند که‌اسکندر درپس این آئینه گنجی عظیم نهاده‌است وعمروبن‌العاص باوجود دعوی ذکاوفطانت فریب‌یافته بطمع گنج آن آئینه‌رااز آنجابر گرفت‌واز آنچه‌شنیده‌بوداثری ندید وچون باردیگر آئینه رادر موضعش نصب کرد آن‌خاصیت‌را باطل‌یافت‌درعجایب‌البلدان مسطور است‌میان‌آب که‌اصل‌مناره‌اسکندریه‌از آبگینه بود وصورت‌خرچنگی درغایت‌بزرگی ازمس ریخته در میان‌آب‌نهاده‌بودند و بر پشت‌آن مناره را بنیادکرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه‌گز بود (والعلم‌عندالله‌الودود) .

مصرازجملهٔ اعاظم بلاد قدیمه است بوفورامارت وآبادانی ومزید شهرت در میان طبقات انسانی امتیاز واستثنا دارد ومعموری‌آن سرزمین‌وکثرت باغات وبساتینش درازمنهٔ سابقه بمرتبهٔ بود که سبب غرور فرعون‌شده گفت‌که (الیس لی‌ملك مصر و هذا الانهار تجری من‌تحتی والمعزلدین‌الله) اسمعیلی‌در وقتی که آن مملکت را مسخر ساخت بنای‌توطن رااز مصربر انداخت ونزدیك بآن شهری دیگردرغایت تکلف و زیبائی بنیاد نهاد وآنراموسوم بقاهرهٔ معزیه گردانید وآل‌ایوب درایام سلطنت‌خویش قاهرهٔ معزیه رابکمال معموری وآبادانی رسانیدند ودر آن بلده بقاع خیر وعمارات عالیه مرتفع گردانیدند وقاهرهٔ معزیه بلده‌ایست طولانی در کنار بحرنیل وعمارات آن چهار طبقه وپنج طبقه است اکثر ملون ومنقش مشتمل‌برطاقهای بدیع درواقهای دلکش از غرایب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجائی تخم‌مرغ بسیار در زیرسرگین نهان کنند و بعد از انقضاء چند روز بعدد هر بیضه جوجهٔ بیرون آید و آغاز چینه خوردن‌کرده بتدریج بزرك‌شود دیگرآنکه دربعضی‌از حدود آنولایت کوهیست که آب شیرین ازآن مترشح شود ودرحوضی جمع‌گردد وازآن حوض باطراف وجوانب جریان نماید واگرشخصی جنب‌یاحایض بکنار آن آب رسد ازرفتار باز ایستد و تا آنکس دورنشود وآب‌حوض را بیرون‌نریزند‌آب روان نگردد دیگرآنکه در تاریخ مغرب مسطور است‌که درحدود مصربجانب غرب ریك‌روانست ودرازمنهٔ سابقه بطلسم مردی ازسنك رخام ساخته‌اندرغایت مهابت وبافسون راه راچنان مسدودکرده که‌ریك روان ازآن‌موضع تجاوز نمیتواند نمود تابعمرانات ضرر نرساند وهیبت آن تمثال بمرتبه‌ایست‌که آنرا ابوالهول خوانند دیگرازجمله عجایب امکنهٔ آن مملکت دوگنبد هرمان مصراست وآنعمارات ازگنبدهای بزرك است که حکماء سلف ساخته‌اند و بروایت بعضی ازمورخان بانی آنعمارات ادریس پیغمبر است علیه‌السلام وآن گنبدها دردوفرسخ مسافت‌تعمیر یافته وکوچك‌ترین آن‌ابنیه از بزرگترین عمارات اهل عالم

بغایت کلانتر است ودرزمان عزت یوسف علیه‌السلام درمصر غلات را در آن گنبدها منبر کرده بودند واز آن‌جمله سه گنبد بزرگ‌ست‌واز آن سه گنبد یکی کوچك‌تروآن دو گنبد بزرك‌ترا هرمان گویند وهریك ازهرمان چهارصدگز درچهارصدگزاست وانفاع آن نیزهمین‌مقدار است و آن گنبد کوچك ترسیصدگزاست در عجایب‌البلدان مسطور است که نوبتی یکی ازمشایخ‌پادشاهی‌ازپادشاهان‌مصررا بتخریب هرمان ترغیب‌نمود وسلطان بسیاری‌از بیلداران‌را بامتیین‌وکلندبدانجا فرستاد وایشان مدتی بویرانی‌آن‌گنبد کوچك مشغولی کردند اندکی از آن ویرانشد چنانچه ازدور بنظر بیننده درنیاید و ازنزدیك چنان نماید که گوئیا روی‌آن دیوار را خراشیده‌اند .

صعید ناحیتی‌است درجنوبی قسطاط ودرصحرای صعید مغارهاست که‌مردگان‌در آنجا افتاده‌اند ازآدمیان وطیوروحوش و امـوات انسانی‌را ازکـتانهای سطبر کفن کرده‌اند وادویه‌بر آن مالیده‌که پاره وپوسیده نشودگویندکه نوبتی کفن جاریهٔ را از آن مردگان بازکردند اصلا تغییر بیدنش راه نیافته بود واثرحنا در دست وپـای آن میته‌باقی بود درعجائب‌البلدان مسطور است‌که بعضی گفته‌اندکه مومیـائی مصری ازآن مردگـان حاصل شود وآن بهترین مومیائیها باشد .

عین‌الشمس شهریست درحدود مصرکـه بقولـی تختگاه فـرعون بوده است ودرختی‌که روغن بلسان ازآن حاصل‌شود درآنجا باشد درعجایب‌البلدان مسطوراست که درعین‌الشمس تمثالی‌چنداست‌که دیوان درزمان سلیمان علیه‌السلام ساخته‌اند از آن جمله منارهٔایست‌ازسنك رخام سرخ‌که نقطه‌های سیاه‌دارد وارتفاع آن ازصدگزمتجاوز است و بر سرآن صـورت انسانیست از مس و بـر یمین و یسارآن دو صـورت دیگر مشابهٔ دو خادم ساخته‌اند واز آن صورت پیوسته آب ترشح کند و آن آب بهر جا که رسد سبزه‌روید .

حلب ازمشاهیر بلاد شام است ووجه تسمیه‌اش بزعم بعضی‌از فضلا آنکه ابراهیم خلیل‌الله علیه‌السلام درایام‌جمعه گوسفندان‌خودرا آنجامیدوشیده وشیرآنرا برنقرا قسمت میکرده گویندکه درنواحی‌آن بلده چاهیست که‌چون سك دیوانه کسی‌را بگـزد واگر پیش‌ازگذشتن چهل‌روز ازآب آن‌چاه‌بیاشامد شفایابد.

حمص درآن بلده هیچ‌آفریده ازماروکژدم ضرر نیابد و اگرجـامهٔ را درآب حمص بشویند وبپوشند مادام‌که آنرا بیرون نکند درهرجاکه باشند کژدم‌متعرض‌نگردد دربعضی از نسخ بنظررسیده والعهدةعلی‌الراوی‌که بردریکی ازمساجد حمص تمثالیست نصف اعلی‌آن مشابه‌مردم و نصف اسفل‌بصورت کژدم چون‌پارهٔ گل‌پاك‌بر آن صورت‌نهند وآن‌را درآب اندازند هرکژدم‌گزیدهٔ که ازآن آب خورد شفایابد .

دمشق دارالملك بلادشام است ونخست ارم‌بن سام‌بن‌نوح علیه‌السلام درآن حدود باغی ساخت وباغ ارم‌که در میان طوائف امم اشتهار داود عُبارت از آنست وبعداز ارم

شداد بن عاد بتقلید بهشت همدران سرزمین بستانی فردوس آئین بنا کرد و بقول بعضی از اهل تفسیر آیت (ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد) کنایت از آن موضع است پس از آن تارخ که برفاهیت اهل سنت وجماعت پدر ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود واسکندر رومی تجدید آن عمارت فرمود وهوای دمشق بحرارت ایلست وآبش که ازطرف بعلبك میآید اکثر درسایهٔ درختان است بدین سبب گوارنده نیست وغوطه دمشق یکی ازچهار بهشت عالمست وآن سه موضع نزه دیگر که عبارت ازشعب بوان و ابله بصره وصغد سمرقند است در لطافت و نزاهت ودون غوطه باشد وملوك بنی امیه درایام دولت خود دردمشق عمارات عالیه ساخته وولید بن عبدالملك بن مروان در تعمیر وتزئین مسجد جامع آن بلده که مشهوراست بجامع بنی امیه ودر عالم بقعهٔ بدان زیب و زینت کم توان یافت غایت سعی واهتمام بجای آورد چنانچه گویند که پنجساله مال ممالك شام را در آن عمارت صرف کرد ودمشقیان بلهو ولعب مشغولند واکثر اوقات ایشان بارتکاب ملاهی ومناهی مصروف (انه هو الغفور الرؤف)

انطاکیه شهریست بزرك نزدیك بدریای روم موصوف بنزاهت ساحت ولطافت ابنیه وعمارت وبانیهٔ آن بلده دختر روم بن یقن بن سام بن نوح علیه السلام بوده ودر سواد انطاکیه سیصدوشصت برجست وجهة محافظت هر برجی درقدیم الایام چهارهزار کس از نصاری معین بوده‌اند درعجایب البلدان مسطوراست که در ازمنهٔ سابقه دردرون انطاکیه اصلا پشه نبوده و دربیرون آنمقدار پشه بود که اگر کسی دست از پنجره سور شهر بیرون کردی صدهزار پشه بردست وی چسبیدی ناگاه عمودی ازرخام که در آن بلده بود بشکست واز درون آن حقهٔ ازمس ظاهر گشت مالامال از تمثال پشه بعداز آن در داخل شهر نیز پشه پیدا شد ودرانطاکیه موشی است که گربه ازصید آن عاجز شود .

بیت المقدس مهبط وحی ومحل توطن انبیاء بنی اسرائیل بوده وآن بلده بنا کردهٔ داود است صلواة الله علیه وسلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ایمان بود در آن شهر تعمیر فرموده وحکایت عظم شان ورفعت مکان و وفور زیب وزینت بیت المقدس ومسجد اقصی درمجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته احتیاج بتکرار نیست وشرف مسجد اقصی همین بس است که بر طبق آیت (سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها وانماها) از آن بقعهٔ متبرکه بعالم بالاعروج کرد درعجائب البلدان مسطور است که درزاویهٔ از زوایاء مسجد اقصی عصائی منصوب بود از آبنوس وهر کس دعوی کردی که از اولاد انبیاست اورا گفتندی که آن عصا را مس نماید اگر دعوی او بصدق اقتران داشتی اصلا متضرر نشدی والا صاعقهٔ ظاهر گشته آن مدعی کذاب را بسوختی.

شیراز همیشه دارالملك سلاطین سرافراز ومحل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده وآن بلدهٔ شریفه را در سنهٔ اربع و سبعین پسر عم حجاج بن قاسم بن عقیل الثقفی بنا

فرموده وشیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه وعمارت اتصاف دارد ودر بازار آن اطعمهٔ لذیذه توان یافت مثل مرغ بریان وآش نارنج ولیموودرزمان عضدالدوله دیلمی ازدحام خلایق درآن بلده بمرتبهٔ رسید که لشکریان را جای نشستن نماند بنابرآن عضدالدوله نزدیك بشیراز قصبهٔ ساخت وسپاه را درآن مقام که موسوم بفنا خسر و مشهور بسوق الامیر بود ساکن گردانید واکنون آن موضع خراب وبایراست وهوای شیراز درغایت اعتدالست وآبش ازقنوات جریان مییابد وبهترین آن کاریزها قنات رکن آباد است که رکن‌الدوله حسن‌بن بویه‌احداث نموده وخواجه شمس‌الدین محمد حافظ مشعر بلطافت‌و وعذوبت آن آب دردیوان خود ابیات دارد و این بیت‌ازآن جمله است که بیت شیراز وآب رکنی وآن باد خوش نسیم ✿ عیبش‌مکن‌که خال رخ هفت‌کشور است ودرشهر شیراز ازبقاع خیرمثل‌مساجدوخوانق‌ومدارس ومعابد بسیار است ومسجد عتیق که‌بانی آن عمروبن لیث صفار است ازآنجمله است وگویند که آن بقعه هرگز ازولی خالی نبوده ونیست وقصبهٔ بشته‌الله اکبر که قریب‌ببلدهٔ شیرازواقعست مشهور است وصحت‌آن خبربرالسنه‌وافواه‌اهل‌سفرمذکوروازغرائب‌آنکه درعجایب‌البلدان‌مسطوراست که‌درطرف جنوبی‌ولایت‌فارس‌صحرائیست‌متصل بقریهٔ وقبرجاماسب‌حکیم‌آنجاست‌و برزیر آن قبر آهن پاره‌هاریخته‌اند وهرکس که پارهٔ آهن ازآنجا برگیرد راه‌گم‌کند وازآن صحرا بیرون نتواند رفت‌مگروقتی که آن آهن پاره را بجایش نهد وهر صاحب منصبی که سواره ازنواحی آن قبر بگذرد البته همدران سال معزول شود یابمیرد و درزمان‌سلطان محمود غازان شیخ جمال‌بصری که‌حاکم‌فارس بودروزی‌سواره ازحوالی آن قبرمیگذشت بعضی ازنواب اوراگفتند مناسب آنست که‌راه بگردانیم یا پیاده‌شده ازقبرجاماسب بگذریم التفات بآن سخن نکرد وگفت هذا من فسادات‌العجم وهمچنان سواره‌بگذشت وهمان سال حسب‌الحکم دست ازحکومت‌بازداشته فوت‌گشت .

اصطخر از بلاد قدیمهٔ فارس‌است ومشهور است که دارلملك سلیمان علیه‌السلام بوده است‌وبرطبق آیهٔ کریمهٔ(غدوها شهر ورواحهاشهر)آنحضرت دربعلبك شام‌بودی‌و وشام دراصطخر نمودی‌وآتشکدهٔ که فرومردن آن‌ازجملهٔ علامات ولادت حضرت‌رسالت است صلی‌الله علیه‌وسلم‌درآن بلده بوده است ودربیرون‌آن شهر ابنیه‌عجیبه بسیار است ودرشکاف کوهی که نزدیك باصطخر است هیکلی عظیم ساخته‌اند وپیوسته باد بر آن هیکل‌میوزد بنابرآن گویند که سلیمان علیه‌السلام بادرا در درون آن هیکل حبس کرده است (والعلم‌عندالله تعالی).

ابرقوه ازمشاهیر بلاد فارس است درعجایب‌البلدان درسلك‌بیان انتظام‌یافته که ازعجایب‌آنکه دردرون بلدهٔ ابرقوه باران‌نبارد مگراندکی ودربیرون شهر بدستور سایرامصار اقطار امطاردرفیضان‌باشدواین‌معنی به‌سبب‌دعاء خلیل‌الرحمن‌است صلواة‌الله

علیه وعلی سایرالانبیاء والمرسلین الی یوم‌الدین)·

الاقلیم‌الرابع این اقلیم بآفتاب‌تعلق دارد و وسط معمورهٔ عالم ومسکن‌اشراف اولاد آدم است ومتوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت وسیرت افضل اولاد بشرند و بوفورحسن خلق ولطف طبع مظهراصناف فضل وهنروابتداء اقلیم چهارم ازمشرق از شمال بلاد چین بود پس براراضی تبت و خرخیر وختا و جبال کشمیر وبلغر و بدخشان وجنودبلادیاجوج‌وماجوج گذرد پس بروسط بلادترك‌وشمال بلادهند ووسط بلدان‌طخارستان وامصارکرمان وفارس‌وخوزستان گذرد وبروسط دیاربکروبلادعراق‌ودیارربیعه‌وشمال بلاد شام‌گذرد وآنجا بحرروم‌را قطع کند وبرجزیرهٔ قبرس وسقلیه وشمال بلادمصرو اسکندریه‌وبلادباریقی‌وبلادافرنجه وطنجه بگذرد و بساحل‌بحرمحیط منتهی شودوبعضی ازموضع غربیهٔ‌این اقلیم برین موجبست .

خان بالیق دارالملك‌مملکت‌ختاست وبفسحت فضا ولطافت آب وهوا غیرت بساتین روح‌افزا چنانچه درجزواول ازمجلد ثالث مذکورگشت خان‌بالیق بنا کردهٔ قبلا قاآن بن تولی‌خان است ونهری بزرك‌درسی گزعرض درمیان شهرجریان داردونزدیك بکنارآنجوی جاده‌ایست که بدارالملك ماچین منتهی میشود وتمامی آن شارع راکه چهل‌روزراه‌است‌همه‌رابسنك‌فرش کرده‌اند وازدوطرف‌درختان بید وغیره نشانده‌چنانچه مسافران درسایه طی مسافت مینمایند وهیچ آفریدهٔ ازلشگریان وغیرایشان را زهره ویارا ینست که شاخی ازدرختان بشکند یا آسیبی بیرك آن رساند ودردوطرف آنراه قرای‌معمورمشتمل بربتخانها ودکاکین بسیاراست وبعضی ازغرائب احوال و اطوار اهالی خان بالیق دربن‌حکایت که نوشته میشود مرقوم کلك لطف‌نگارمیگردد.

حکایت درمطلع سعدین مسطوراست که درشهورسنهٔ اثنین و عشرین وثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمان که سردارایشان شادیخواجه بود برسالت ختای نامزد فرمود ومیرزا بایسنقرسلطان احمد وخواجه غیاث‌الدین نقاش را که از زیورفضل‌وهنر بی بهره نبودمصحوب آنجماعت ارسال نمود وبا خواجهٔ‌مشارالیه مقررکردکه ازآنزمان که ازدارالسلطنهٔ هراة سفرکند تا هرروزیکه بازآید آنچه مشاهده نماید بی زیاده ونقصان درقلم آورد چنانچه از روزنامهٔ که خواجه غیاث‌الدین بموجب فرموده نگاهداشته بودبوضوح‌می‌پیوندد که‌ایلچیان شانزدهم ذیقعده سنهٔ‌مذکوره ازبلدهٔ فاخرهٔ هراة عازم‌ختای‌گشته بیست ودوم‌محرم‌الحرام سنهٔ ثلث وعشرین وثمانمائه بسمرقند رسیدند وآنجا توقف‌کردندکه ایلچیان میرزا سیورغتمش وامیر شاه ملك و شاه‌بدخشان بدیشان پیوستند وعاشرصفرازسمرقندبیرون رفته بیست وهشتم‌جمادی‌الاولی بجلگاه یلدوزایل شیربهرام درآمدند وباآنکه آفتاب درسرطان بود درآن‌بیابان‌آب مقداردوانگشت یخ بسته بود واکثراوقات باران وژاله میبارید لاجرم‌ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند تا دراواخرجمادی‌الاخر بشهرطوقان رسیدند واکثر مردم آن

بلده بت میپرستیدند وبتخانهٔ بزرك داشتند ودریکی ازصفه‌های بیت‌الصنم بتی بزرك نهاده میگفتند که این صورت شاکمونی است ودوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم درقراخواجه فرود آمدند ودهم رجب جمعی ازنویسندگان ختای بدیشان رسیده اسامی ایلچیان وعدد مردم ایشان رامفصل کردند وبیست ویکم همان ماه شادیخواجه ورفیقان را درشهرقامل اتفاق نزول افتاد ودرآن بلده سیدی فخرالدین نام مسجدی عالی درغایت تکلف وتزئین ساخته بودوقریب بآن بقعه عبدهٔاوثان بتخانهٔ بزرك داشتند که براطراف وجوانب آن بتان بزرك وکوچك مصور بصور بدیع نهاده بودند وبردربتخانه صورت دو دیو که با یکدیگردرحمله بودند نگاشته وجوانی منکلی تیموربابری نام درغایت حسن وجمال درقامل بحکومت اشتغال داشت وازقامل روانشده وبیست وپنج مرحله پیموده دوازدهم شعبان درآن بیابان بکا وقطاس بازخوردند گویند که آن گاوچنان بزرك وبا قوت میباشد که نوبتی سواری راازپشت زین ربوده مدتی برسرشاخ نگاهداشت القصه ایلچیان درچهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که ازآنجا تا سکجو که اول شهرازشهرهای ختا یست ده روزه‌راه بیابان بی آب بود وجمعی از ختائیان بموجب فرمان باستقبال شتافته درآن مرحله باشادیخواجه ورفیقان ملاقات نمودند وبیك روزدرمرغزاری نضارت آثارصفهٔ عالی ساخته سایبانها برافراختند وشیرها وصندلیها نهاده ازمأکولات گوشت قازومرغ وگوسفند وانواع میوه‌های خشك وتر برطبقهای چینی مرتب گردانیدند وبرزبر هر شیره نخلی بسته بودند وباصناف سبزی خوانها را آرایش داده و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و همه کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو دادند ونسخه گرفتند که هریك ازایلچیان چند عدد نوکران دارند ومبالغه کردند که زیاده نگویند وگفتند که هر کس که دروغ گوید اورا درپیش پادشاه ما اعتبارنماند وبازرگانانی که همراه ایلچیان بودنددرسلك نوکران ایشان انتظام یافته کمرخدمتکاری برمیان بستند وشانزدهم شعبان دانك داجی که حاکم سرحد بود طوئی عظیم مرتب ساخته ایلچیان را بیورت خود بردو ختائیان بدستوریکه معهود ایشان است مربع فرود آمده بودند طناب اندرطناب چنانچه هیچ آفریدهٔ بمیان ایشان راه نمی‌یافت مگرازچهاردروازهٔ که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند ودرمیان خیام ایشان فضائی بزرك بود ودروسط آن فضاءدکانی بلند که ساحتش یکجریب بودساخته بودندوخیمهٔ بزرك دوتیره ختائی بسر آنموضع وضع کرده ودامنهایش را برداشته وتالاری ازچوب وسایبانها بسر افراخته چنانچه در آن یکجریب مطلقا آفتاب نمی‌تافت ودرزیر آن خیمه دوتیره صندلی‌داجی نهاده بودند واز چپ وراست دیگرصندلیها بود وایلچیان بجانب چپ نشستند وامراء ختائی برطرف راست قرارگرفتند وپیش ایشان تعظیم درجانب چپ زیاده است وپیش هریك ازایلچیان وامرا دوشیره نهادند دریکی قازومرغ وگوشت پخته ومیوهای خشك وترختائی و در دیگر

کلچها و نانهای خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم بغایت مرغوب ودرپیش سایرمردم بعدد هریك یك شیره بود ودرمقابل کور که پادشاهی که برموضعی مرتفع نهاده بودند خمها وخمچهای چینی وصراحیهای خرد وبرزك بعضی نقره وبعضی چینی موضوع بودودرچپ وراست کور که‌مطرٌبان‌واهل‌سازایستاده بودند وباتوغن و کمانچه‌و نی وتنبك وموسیقار وسنج وچهارپاره ودهل بنوازش درآورده وپسران صاحب جمال مانند دختران سرخی وسفیده برروی‌مالیده ومرواریدها درگوش کشیده بازی‌گریها کردند وازپس فضای گشوده‌تا چهار دروازه سپاهیان جیبه‌پوش چنان بتمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش‌یکقدم پیش وپس نمینهادند ونیزه‌ها دردست داشتند وبعد خوردن طعام‌آغاز شرب شراب کرده امیردرسون که حاکم‌دیوان بود کاسه داشت وصندوق نخلبندی با وی میگردانیدند هر کس راکه کاسه داد شاخچهٔ ازآن برسرش زده‌مجلس را غیرت افزای فضای چمن ساخت وبازیگران ازکاغذ مقوی صورجانوران ترتیب کرده بودند وبرروی خود بسته چنانچه بهیچ وجه روی وگوش وگردن ایشان نمی‌نمود وبراصول ختائیان برقص اشتغال داشتند وبعضی ازپسران گلعذارطبقهای پرفندق وعناب وجوزوشاه‌بلوط مقشرولیموو‌سیروپیازدرسرکه پرورده وخربزه وهندانه بریده‌برکف‌نهاده بودندوچون امیری‌کسی را کاسه داشتی یکی ازایشان طبق خود را پیش آورده تا آنکس بهرنقل که مایل بودی تنقل نمودی ویکی ازبازیگران صورتی‌مشابه لکلك درغایت بزرگی ساخته بود چنانچه پسری دراندرون آن رفتی وآن لکلك باصول پای کوفتی **القصه** آنروزازصباح تا رواح بعیش ونشاط وفرح وانبساط‌گذرانیدند وهفدهم شعبان بچول‌و بیابان درآمدند وقطع منازل میکردند تا بقراول رسیدند وقراول قلعه‌ایست درغایت متانت درمیان جبال واقع شده ویکراه بیش ندارد وایلچیان بدان حصار در آمده متوطنان آنجائی همه راشمردند ونام نوشتند بعدازآن قراول‌بسکجو رفتند ودریامخانهٔ بزرك که بردرشهر بود فرود آمدند وختائیان آنجائی‌الاغان ورخوت آنجماعت‌را بتمام ستانده بدفتربردند وسپردند ومایحتاج ایشان را ازماکول‌ومشروب‌ومرکوب ومفروش همه خوب ومرغوب مرتب ساختند وبرای هر کسی کتی ویکدست جامهٔ خوب ابریشمین ویك خدمتکارفرمانبردارمقررفرمودند وازآنجاتا دارالملك ختای در جمیع یامخانها ایلچیان رابرین‌نهج خدمت‌میکردند.

سجکو شهریست درغایت عظمت وسوری مستحکم برگرد آن‌کشیده و هیأتش مربعی است متساوی‌الاضلاع مشتمل برباز‌ارهای عریض چنانچه عرض هربازاری پنجاه گزشرع باشد همه آب زده وجاروب کشیده ودراکثرخانه‌های آن بلده‌خوك اهلی بود ودردکاکین قصابی گوشت‌گوسفند وخوك پهلوی هم آویخته میفروختند ودرآن شهر بازاروچارسوی‌بسیاراست‌وبرسرهرچهارسوئی‌طاقی‌ازچوب بسته‌اند درکمال‌زیب‌وزینت وکنگرها بران تعبیه‌کرده هم‌ازچوب ومقرنس ختائی درآن بکاربرده وبرفصیل‌سجکو

درهر بیست قدم برجی سر بوشیده ساخته‌اند وچهاردروازه برچهاررکن شهردر برابر هم گشاده ویا آنکه ازمیان شهرتا هردروازه مسافت بسیاراست امااز غایت راستی بازارها وکثرت مردم راه اندك مینماید وبر پشت هردروازه کوشکی دوطبقه بنا کرده‌اند ودرین شهر بیت‌الصنم متعدد است وهر بتخانهٔ دروسعت قرب ده جریبست وتمامی صحن آنرا از خشت پخته تراشیده فرش انداخته‌اند وبردرآن بتخانه‌ها پسران صاحب جمال ایستاده‌اند و صلای عشرت و دخول در داده و از سجکو تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختابست نود و نه یام بود همه معمور و آبادان هر یامی در بزرگی نزدیك بشهری و در میان هر دو یام چند قرغوی بود وقر غوعبارتست از خانهٔ که ارتفاع آن شصت گز باشد و پیوسته درین خانه ده کس نشینند وآن منزل راچنان ساخته‌اند که قرغوی‌دیگر مینماید وچون‌حادثهٔ دست‌دهد مثلا اگرازلشکر بیگانه اثری بینند فی‌الحال درقرغو آتش کنند واهل‌قرغوی دیگراینحال رامشاهده‌کرده هم بدین عمل قیام نمایند وعلی‌هذا القیاس تااشتعال آتش‌مرئی ایستادگان پایهٔ سریر اعلی گردد و بعد ازیکشبانه روزازافروختن نیران‌حالی که ازدارالملك تا آنجا سه‌ماهه راه باشد بر سبیل‌اجمال‌معلوم کنند ومتعاقب اینصورت کی‌دقو مکتوبی ازشرح واقعه بدست یکدیگر داده بدرگاه رسانندو کی دقو کنایتست از خانه داری چند که در محل معین‌ساکن گردانیده‌اند ومامورند بآنکه اگرمکتوبی یاخبری بدیشان رسد فی‌الحال یکی دقوی دیگررساند تاآن قضیه‌باندك زمانی مفصلا بعرض‌پادشاه رسدواز کی دقوئی تاکی‌دقوی دیگرده‌مره است وهرشانزده مره یك فرسخ شرعیست وهر روز بنوبت ده‌کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که منسوبند بکی‌دقو همانجا اقامت ورزند وخانه‌هاساخته‌زراعت کنند وازسکجو تاقمجو که بلدهٔ‌دیگراست وبزرگتر نه‌یام بود ووانك‌داجی که کلانترو داجیان‌سرحد است درین‌شهرحکومت نماید ودرهر یامی صدوپنجاه اسب و دراز گوش قریب شصت عرابه جهة ایلچیان می‌آوردند وپسرانی که اسبان را محافظت مینمایند موسومند بیاقوومتعهدان درازگوش رالوقو گویند وعرابه‌کشان راچقوواین طبقه بسیار باشند وریسمان‌های عرابه بردوش گرفته بصوب‌مقصد کشند وهر عرابه درعهده دوازده کس است وهر چند درراه بارندگی وسرما باشدایشان ازعرابه‌کشیدن باز نمانند همه پسران خوش محاوره سیمین بدن مرواریدهای دروغین ختائی در گوش کشیده وموبها برسر گره‌زده واسبانی‌که برای ایلچیان آماده‌میدارند بازین‌ولجام وتازیانه باشد و باقویان بتعصب یکدیگر پیش پیش اسبان میدوند تا ازیامی بیامی دیگررسند ودرهر یامی جهة ایلچیان‌گوسفند وقاز ومرغ وبرنج‌وعسل وبآرد وعرق وسیر وپیاز درسرکه پرورده وبقول دیگرآماده ومهیا باشدودر هرشهرایلچیان راطوی دهند ودر هرطوئی دیوانخانهٔ‌که آنرا دوسون‌گویند مرتب بودودر هردوسون اول پیش‌کور که روبجانب تختگاه پادشاه تختی نهند وپردهٔ آویزند وشخصی پهلوی تخت‌ایستاده باشد ونمدی

بزرك زیر پای انداخته بغایت پاك و پاكیزه و ایلچیان بر بالای آن نمد قرار گیرند و سایر مردم درقفای ایشان صف زده بسان مسلمانان در صف نماز ایستاده و آن شخص که بر پهلوی تخت ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند که سه نوبت بعد از آن سر بر زمین نهد و ایلچیان راتکلیف کند که سه بار باین فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر شیرهٔ خود رود ودرقهجو بتخانهٔ بنظر ایلچیان در آمد پانصد گز در پانصد گز و درمیان آن بتی خفتیده بطول پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور کله آن بیست و یك گز ودیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند هر یك بطول گزی و کمتر و بیشتر وصورت بخشیان در نظر آمد که کشیده بودند چنان متحرك که بیننده را گمان میشد که مگر زنده اند و بر دیوارها صورت گریهای خوب و پر کار بظهور آورده و پیرامون آن بتخانه عمارات بودمانند بیوت کاروانسرا همه پردههای زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته ودرین شهر خانهٔ دیگر ساخته بودند که اهل اسلام آنرا چرخ فلك میخواندند مانند کوشکی مثمن ازز یر تا بالا پانزده طبقه ودرهر طبقه منظرها مشتمل بر مقرنس ختائی وغرفهها و ایوانها پرداخته شده بود و بر گرد منظرها انواع صور غریبه بظهور آورده ازآنجمله تختی ساخته بودند که پادشاهی بر آن نشسته وازچپ وراست آن خادمان وغلامان ودختران ایستاده ودرزیر آن کوشك صور دیوان پدیدار بود که آنرا بردوش گرفته بودند ودور آن کوشك بیست گز بود وارتفاعش دوازده گز همه از چوب تراشیده اما آنرا چنان تذهیب کرده بودند که میپنداشتی مجسم از طلاست ودرتحت آن قصر سردابهٔ بود ومیلی ازآن سردابه تابالای کوشك تعبیه کرده بودند و یکسر میل را برزبر کرسی آهنین نهاده وسردیگر برسقف خانه که آن کوشك درآنجاست محکم ساخته چنانچه باندك حرکتی که آن میل را دادندی آن کوشك عظیم در گردش آمدی وآنچه ایلچیان برای پادشاه ختان میبردند درین شهر ازایشان ستاندند مگر شیر را که پهلوان صلاح الدین شیربان آنراخود بدرگاه رسانید القصه ایلچیان هرچند بخان بالیق نزدیکتر میرفتند داروغگان وحکام وکلانتران یام درازدبادطوی مبالغه واهتمام مینودند وایشان هرروز بیامی وهر هفته بشهری میرسیدند تاچهارم شوال درکنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد وآن آب موازی رودجیحون است وبه بیست وسه کشتی جسری بر آن بستهاند وآن کشتیها را به زنجیری که درسطبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته وآن سلسله ازهرطرف ده گز برخشکی گذشته بودو بردو طرف آب دومیل آهن هریك بسطبری میان شخصی درزمین محکم کردهاند وزنجیرها برآن استوار ساخته وکشتیهارا بقلابهای بزرك وزنجیرهای متعدده استحکام داده بودند وبربالای آن کشتیها تختها افکنده لاجرم ایلچیان بی تعبی ازقراموران بگذشتند ودرآن طرف آب شهری بود درغایب فسحت مشتمل بسر عمارات پرزیب وزینت ودرآن بلده ایلچیان رازیاده ازبلدان دیگر طوی دادند ودرآنجا بتخانه عظیم بود چنانچه ازسرحد ختای تاآنجا مثل آنموضعی بنظر ایلچیان درنیامده بود و

آنشهر سه خرابات داشت که درهریك دختران صاحب جمال نشسته بودند و زیبائی رخسار نسوان درآن بلده بمثابه ایست که بحسن آباد اشتهار یافته **القصه** چون ایلچیان ازآن شهر نیزروان شدند ازچند رودديگر عبور نموده دربیست وهفتم ذیقعده سنه ثلاث و عشرين وثمانمانه به بلدهٔ **صدین قور** نزول نمودند وآنشهر بغایت معظم بود محتوی برخلق بسیارو بتخانهٔ بزرك داشت وبتی جسیم درآن موضع بود ازبرنج ریخته ومطلا کرده پنجاه گز دربلندی وبرهمه اعضای اوصورت دستها بود وبر کف هر دستی هیأت چشمی وآن بت راهزار دست گویند وازمشاهیراصنام ختائیانست واین بت درعمارتی بدیع رفیع بر کرسی سنگی که درکمال غرابت تراشیده اند موضوع است ورواقها ومنظرها برگرد این بت ساخته اند مشتمل برچندطبقه طبقهٔ نخستین ازکعب بت گذشته ودوم بزانوی او نرسیده ودیگری اززانوی اوتجاوز کرده وبرین قیاس تاسرصنم وسرآن عمارت را بمقرنس درآورده اند وچنان پوشیده که دیدهٔ نظارگی درمشاهده آن حیران میماندودر مجموع طبقات این عمارت ازدرون وبیرون توان گردید وچنانچه از سیاق سخن مفهوم میگردد این بت راایستاده ساخته ودوقدمش که طول هریك بده گز نزدیك است بر دو تیغه ریخته منصوبست ومیگفتند که مقدار صدهزار خروار برنج تخمیناًدرآن عمل صرف شده است ودیگر بتان کوچك درآن بتخانه بود ازگچ که آن را رنك آمیزی کرده بودند وکوهها وکمرها ومغارها در آن کشیده وصورت رهبانان وبخشیان وجوکیان بران تصویر نموده که درچله نشسته اندوقچقار وبکه وببر وپلنك واژدها واشجار بقلم سحر آثار پدیدار کرده وبرجدر آن بتخانه صورتگریها در کمال حذاقت ومهارت بجای آورده ودرین شهر نیزچرخ فلکی بود بزرگتر وبتکلف تر ازچرخ شهرقمجو وایلچیان آنجا نیزطوی خورده ورحلت کرده صبح هشتم ذی الحجه سنهٔ مذکوره بدروازهٔ خان بالیق رسیدند وشهری درنهایت عظمت وبزرگی دیدند چنانچه طول هردیواری یك فرسخ بود وچون درسور آنشهر معموراستادان بناکارمیکردند خواره بسیار بسته بودند ودر وقتی که ایلچیان بکنارخندق رسیدند هنوزدروازهٔ خان بالیق رانگشوده بودند وایلچیان را ازبرجی که بعمارت آن اشتغال داشتند بشهردربردند وبر در کرپاس گردون اساس دانیك خان که پادشاه بودفرودآوردند وبردرگاه مقدار هفتصدقدم بسنك تراشیده فرش انداخته بودند وخراسانیان پیاده ازآن فرش گذشته برهرطرف راه پنج پیل ایستاده دیدند خرطومها برراه داشته ایلچیان بدهشت تمام ازمیان آن پیلان گذشتند تابفضای در سرای پادشاه رسیدند وباآنکه هنوز تاریك بود قرب صدهزار آدمی آنجا مجتمع بودند ودرپیش کوشك دانیك خان کرسی بنظر درآمد ارتفاع آن موازی سی گز وبر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته وبربالای آن طنبی ترتیب داده شصت گز در چهل گزودر پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده ودروازهٔ میان ازچپ وراست بزرگتر واین میانه ممر پادشاه است وازطرفین خلایق آمدشد مینمایند وبر زبر کوشك

پشت دروازه کورکه وناقوس نهاده وآویخته وچند کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد وقرب سیصدهزار آدمی بهنگام روشنائی روز بر درگاه جمع گشتند و ودوهزار مغنی ومطرب حاضر آمده بر پای ایستادند ودوهزار نفر از لشکریان تا چغ ودورباش وژوبین وحربه وخشت پولادو تبرزین ونیزه وشمشیر وگرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند وبراطراف وجوانب فضای کرباس خانها و صفهاوستونها درغایت عظمت ساخته‌اند وفرش مجموع ازسنك تراشیده بود **القصه** چون آفتاب طلوع نمود جماعتی که بربالای کوشك انتظار پادشاه میکشیدند کورکه ودهل ودمامه وسنج ونی وناقوس فروکوفتند وآن سه دروازه راگشاده مردم بسرعتی تمام باندرون رفتند زیراکه دروقت دیدن پادشاه رسم ختائیان دویدن باشدوچون ایلچیان از آن دروازها درآمدند فضائی وسیع دیدنددلگشاترازفضای اول وکوشکی درغایت عظمت مشاهده کردند وهمان ساعت تختی آورده نهادند وآن سریر مثلث بود دراطلس زرد ختائی گرفته ودر آن سیمرغ واژدرودیگرصورنقش نمود وبربالای آن تخت کرسی اززر منصوب بود وازچپ وراست ختائیان صف کشیده ایستادند اول امراء تومان وبعدازآن هزاره وصده بترتیب وهریك از آنجماعت تختهٔ دردست داشتند بطول یك گزشرعی وبعرض موازی چهاریکی وچشم برآن تخته دوخته بطرف دیگر نمی نگریستند ودرعقب امرا افزون از مرتبهٔ تخمین و وقیاس جبه پوشان ونیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه دردست داشتندصف زده درغایت استوا بایستادند ومجموع چنان خاموش بودند که گوئیا نفس نمیزدند وبعد ازساعتی پادشاه ازحرم بیرون آمدونردبانی ازنقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند تا پادشاه بالا رفته بران صندلی نشست میانه بالا محاسنش نه بزرك ونه خردومقداردویست سیصد موی ازمیان محاسنش چنان درازکه برکناراوسه چهارحلقه زده بود و ازچپ وراست تخت دودخترقمرپیکر بایستادندموی مشکبوی برمیان سرگره زده وعارض وگردن مکشوف وگشاده ومرواریدهای آبدار بزرك درگوش کاغذ وقلم در دست منتظر آنکه پادشاه هرچه گوید قلمی کنند وچون درحرم رود بعرض رسانند واگرحکمی تغییر باید کرد آن خط را بیرون فرستند تا دیوانیان برآن موجب عمل نمایند **القصه** بعد ازنشستن پادشاه برتخت امرا ایلچیان را باپندیان بیکبارپیش بردند و پادشاه نخست برغوی بندیان و مجرمان پرسید وایشان هفتصدکس بودند بعضی دوشاخه برگردن وبرخی بر تخته طولانی مقید سرهای ایشان ازسوراخهای تخته بیرون آمده وهرکس رانفری موکل بود مویش بردست گرفته مترصد آنکه پادشاه چه حکم کند دایمنك خان طایفهٔ از ایشان را بزندان فرستاده زمرهٔ را حکم قتل فرمود ودرجمیع ممالك ختای هیچ حاکم وداروغه مرخص بکشتن کسی نیست وهرآفریدهٔ که گناهی کند آن رابرتخته پارهٔ نوشته ازگردنش آویزند وحدگناهش را نیزقلمی کنند که درکیش کافری چه بود وبزنجیردو شاخه بسته بخان بالیق فرستند واگرفی المثل ازمکان مجرم تا پای تخت یکساله راه باشد درهیچ

جا توقف نتواند کرد وچون درآنروزمهم ارباب جرایم فیصل یافت ایلچیان را نزدیك تخت بردندو بمسافت پانزده گزدور نگاهداشتندو یکی ازامراازنوزده صحیفهٔ راکه‌مشتمل براحوال ایلچیان بود برخواند مضمون نوشته آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده ازپیش میرزا شاهرخ واولاد اوآمده‌اند وبرای پادشاه تبرکات وتنسوقات آورده تاسر ارادت برزمین عبودیت نهند ومنظورنظرالتفات کردند ومولانا حاجی یوسف قاضی که ازجملهٔ امرا ومقربان دایمنك‌خان‌بود وازدوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق بدومیداشت با چند نفرازمسلمانان‌زبان‌دان پیش ایلچیان آمدند وایشان راگفتندکه نخست قامتهای خود راخم کنید وبعد ازآن سه نوبت سربرزمین نهیدایلچیان دوتاگشته سرفرودآوردند اما پیشانی برزمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخی ومیرزا بایسنقروسایر شاهزادگان وامراء ایرانراکه‌درقطعهٔ اطلس‌زرد پیچیده بودند باشارت خواص‌دایمنك خان ایلچیان بدودست بلندگرفتند وقاعدهٔ اهل ختا آنست که هر چه متعلق بپادشاه گردد آن را در چیزی زرد پیچند و مولانا یوسف مشار الیه آن مکاتیب را از ایشان ستانده بخواجه سرائی تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود و خواجه سراآن‌را بدست پادشاه داد وپادشاه مکتوبات را گشاده و ملاحظه کرده بازبخواجه سرای سپرد آنگاه دایمنك‌خان ازتخت فرودآمده بر صندلی نشست وسه هزار جامه آوردند هزار دکله و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانید و از جمله ایلچیان هفت کس را نزدیك صندلی بردند برینموجب شادیخواجه و کوکچه نوکران میرزا شاهرخ وسلطان احمد وغیاث‌الدین ملازمان میرزا بایسنقر وارغداق ایلچی‌میرزا سیور غتمش واردون قاصد امیر شاه ملك وتاج‌الدین‌فرستاده‌شاه‌بدخشان واین جماعت‌بزانودرآمده دایمنك خان احوال میرزا شاهرخ ازایشان پرسید وبعدازآن‌استفسارنمودکه قرایوسف ایلچی میفرستد ومال ارسال مینمایدگفتندآری وداچیان شمادیدندکه فرستادهٔ اوآمده بود وپیشکش واموال‌آورده‌دیگرپرسیدکه درآن ولایت نرخ غله گران است یا ارزان ونعمت اندك است یا فراوان جوابدادندکه نعمت وغله ازآنچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل‌پادشاه باایزد سجانه وتعالی راستست منعم‌حقیقی‌اسباب تنعم بسیار ارزانی‌داشته است دیگر گفت که درخاطرچنانست که ایلچی‌پیش قرایوسف فرستیم تا از ولایت اواسب‌آورند زیراکه آنجا اسبان خوب میباشند دیگرسؤال‌کردکه راه امن هست ایلچیان‌گفتندکه بفرمان شاهرخ سلطان آینده ورونده بفراغبال‌آمد شد مینمایند پادشاه‌گفت‌آن را دانسته‌ام اکنون شما ازراه دور آمده‌اید برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را برخیزانیده‌بفضای‌اول بردندوپیش‌هر کس یکشیره نهادند ویك‌صندلی بآن منضم بود وچون از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بیامخانه رفتند ودر

آن‌جا بهرخانه کنی بتکلف وبستر وبالش اطلس وکمخاب وکوشکه وصندلی ومنقل و آتشدان وزیلوچها وحصیرهای نازك مرتب بود واز یمین ویسار آن کت کتهای‌خوردتر نیز بود وهریك از فرستادگان رابرین نهج خانهٔ مقررساختند ودیك وکارد وقاشق‌وشیره ترتیب کرده هرروز ده کس را یك‌سر گوسفند ویك قاز ودومرغ ودومن آرد بوزن شرع ویك‌کاسهٔ بزرك برنج ودو کلیچهٔ بزرك‌پرحلوا ویك‌ظرف عسل وسیرو پیاز ونمك وبقول متنوعه ویك طبق نقل وچند خدمتکار صاحب جمال تعیین‌نمودند ودرصباح نهم ذی‌حجه حجهٔ مدکوره تنقاول آمده ایلچیان را گفت برخیز بدسوارشو بد که امروز پادشاه شمارا طوی‌میدهدوایشان برحسب اشارت بتقدیم رسانیده چون بدرگاه رسیدنداز دحام خلایق را بدستورروز اول دیدند وامرا ایشان را از فضای اول و دوم که تختگاه پادشاه است گذرانیده بکریاس سیم درآوردندصحنی بغایت وسیع وخوش هوا مشتمل برفرشهای بدیع ازسنك تر شیده ودرپیش آن طنبی در شصت گز طول ودردرون آنخانه تختی بعظمت نهاده بودند ازقامت مردی بلندترودرسه طرف آن نردبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش ودواز یمین ویسارودوخواجه سرا نزدیك بآن تخت ایستاده کاغذ مقوی بردهان بسته بودند تا بن گوش وتختی کوچك بردبر آن تخت بزرك منصوب بود مانند صندلی اما گوشهای بسیارو پایه‌های غرابت‌آثار داشت وازیمین و یسارآن تخت مانند عود سورها اشیاء مرتب بود مجموع ازچوب مطلا مولانا قاضی ایلچیان راگفت مدت هشت سالست که این تخت را ساخته‌اند و از آن چیزی نسوده وازچپ وراست تخت داچیان صاحب‌وجود ایستاده بودند مسلح ومکمل و نزدیك پنجره طنبی کورکه بزرك‌نهاده بودند وقریب بآن شخصی بربالای صندلی بلند آرام داشت وپهلوی اواهل ساز صف کشیده ودرپیش تخت هفت چترهٔ‌ت رنك منصوب بود و در بیرون طنبی قریب دویست هزارسلاح دارایستاده بودند ودری بود درپیش حرم سرای پادشاه وپرده بزرك‌بطناب ابریشمین ازآن‌درآویخته‌بودندوسرهای طناب را دوخواجه سرا بر دست داشتند ومیان آن طناب را برپرده چنان تعبیه کرده بودندکه چون سرطناب‌راکشیدندی آن پرده درهم پیچیده شدی ودربار گشتی **القصه** بعداز آنکه‌مجلس‌ترتیب یافت پادشاه از آن دربیرون آمد وسازندگان بیکبارآغاز نواختن سازها کردند وچون برتخت قرارگرفت همه خاموش شدند وبربالای سر پادشاه درده گزارتفاع پردهٔ بسته بودند مانند شامیانه ازاطلس زرد وچهاراژدرکه با هم درحمله بودند برآن بسمه زده وپس‌از نشستن‌دایمنك خان برتخت امرا ایلچیان را پیش بردند تا پنج نوبت سرزمین نهادند آنگاه ایشان را بفضای اول برده درپیش‌شیره‌های طعام که آماده بود نشاندند وختائیان هرکس‌را تعظیم کنندرپیش‌اوسه شیره نهند وازآن فروتررا دوشیره وازآن نازل تر رایك‌شیره

ودر آن روزهزارشیره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بوده وآش پادشاه را نزدیك بآن هفت چترملون درمحوطهٔ که ازاطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش خاصه را پیش میبردند مطربان و مغنیان بیکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود کردند و آن هفت چتر چرخ زنان همراه آش که در حقه بزرگ بود میرفتند تا نزدیك تخت و با آنکه در آن روز در هر شیره از اصناف اطعمه و اشربه بسیارموجودبودهر لحظه خوانسالاران آشهاو گوشتهای بره وقازومرغ می آوردند ودر پیش مردم مینهادند ودر آن روز پسران ودختران صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی بتغنی وزمرهٔ بلعب وبازی اشتغال داشتند ودرصحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته وقمری وزاغ وزغن وغیره ذالك بودند که ریزه‌های طعام ومیوه از یکدیگر میر بودند وازهیچکس نمیترسیدند وکسی نیزمتعرض ایشان نمیشد وآن صحبت ازصباح تا نماز پیشین امتدادیافته بعد از آن خلایق باجازت متفرق گشتند وایلچیان مدت پنجماه درخان بالیق ماندند وهرروز علوفهٔ که درروز اول مقرر کرده بودند بی‌تنقص بایشان می‌رسید وچندنوبت در آن اوقات طویهای بزرك بوقوع انجامید ودر بیست وهفتم محرم سنهٔ اربع وعشرین وثمانمائهٔ مولانا یوسف قاضی قاصدی نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نواست وپادشاه باردوی نو در میآید وقولیست که هیچکس جامهٔ سفید نپوشد زیرا که درین دیار درماتم سفید پوشند وشب بیست وهشتم نیم شب تنقاول آمده ایلچیان را باردوی نو برد وآن عمارتی عالی بود بعد از آن که نوزده سال در آن کار کرده بودند باتمام رسیده بود ودر آن شب خلایق دردکاکین وبیوت و اسواق چندان فانوس وشمع ومشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن مینمودوازولایات ختای وچین و ماچین وقلماق وتبت وغیرذلك صدهزار در اردو جمع آمده بودند واز دربارگاه تا انتهای آن عمارت هزار ونهصد وبیست وپنج قدم بود ومجموع آن ابنیه ازسنك وخشت تراشیده ترتیب یافته بود وآن خشتها ازخاك چین پخته شده ودر آن روز دایمنك خان امراء اطراف راطوی داده تانصف النهار آن صحبت امتداد داشت و در آن سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را ازآتش ضرری رسد بنابر آن دایمنك خان بدستور معهود حکم شب چراغ نفرمود ورسم چراغ در آن دیار برین موجب است که دردرون کریاس پادشاه کوهی سازند ازچوب وروی آن چوب را بشاخ سرو پوشند و صدهزار چراغ بر ریسمانها تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن بندندبروجهی که چون یکچراغ رابرافروزند موشك بر آن ریسمان‌ها دویده بهرچراغ که رسدروشن سازدو بیك لحظه از بالای کوه تاپایان برافروزدواینشب چراغ هفت شبانه روزباشدودر آن لیالی مردم شهر نیز دردکاکین وبیوتات چراغ بسیار روشن گردانند و پادشاه در آن هفت روزگناه بر

کسی نگیرد و بخشندگی بسیار کند و باقی‌داران دیوان و بندیان را آزاد فرماید ودر روز سیزدهم صفر صباحی تنقاول آمد و ایلچیان را برده بر در کریاس اول نشاند وخلایق هردیار زیاده ازصدهزار درآن فضا جمع آمدند ودرکوشك اول تختی مرصع نهاده بردند ودرهارا گشاده وبعداز اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق زانوزده سر برزمین نهادند آنگاه تختی دیگر آورده دربرابر تخت پادشاه نصب کردند وسه کس دربالای آن تخت برآمده حکمی‌را که ازدایمنك خان صدوریافته بود وبرجائی مثبت گشته دوکس برداشتند ویکی بآواز بلند آن نشان‌را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اماچون بزبان ختائی بود ایلچیان فهم نکردند ومضمونش رااز مردم زبان دان چنان معلوم نمودند که دهم این ماه ازشب چراغ پادشاه سه سال گذشته وموسم شب چراغ دیگر رسیده بندیان وگناه‌کاران وباقی‌داران دیوان رامطلق العنان گردانند که جرایم ایشان‌رابخشیدم مگر کسانی را که خون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جانرود وبعد ازخواندن این نشان چیزی برسربر لیغ داشتند برچربی زرد گرفته وحلقه برآن تعبیه کرده وطناب ابریشمین زرد برآن حلقه بسته وآن حکم رااز بالا فروگذاشتند وچتر بربالای آن فرودمی‌آمد وخلایق ومجموع خوانندگان وسازندگان باسازها همراه آن ازفضای درکوشك بیرون آمدند وحکم راآوردند تابامی که ایلچیان آنجا میبودند وازآن بامخانه سواد نشان رابولایات فرستادند ودرغره ربیع الاول دایمنك‌خان نه‌شنقار حاضرساخته ایلچیان‌را طلبداشته گفت شنقار بکسی میدهم که برای من اسب خوب آورده است پس سه شنقار بایلچی میرزا الغ بیك که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد وسه بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنقر وسه بشادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ وفرمود که باید تاوقت رفتن شما این جانوران راقوشچیان مانگاهدارند ودر سیزدهم ربیع الاولی دایمنك‌خان بشکاررفت ودرغره ربیع الاخری بازگشته ایلچیان بموجب حکم استقبال گشتند وبردربامخانه ازمولانا یوسف قاضی شنیدند که اسب حضرت خاقان سعید پادشاه راانداخته وازین جهة غضب بروی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان‌را مقید بشهرهای شرقی ختامی برند لاجرم خراسانیان بغایت محزون شدند وروی باردوی پادشاه آورده چاشتگاه بمنزلی که پادشاه شب آنجا فرودآمده بود رسیدند دیواری دیدند برگرد معسکر کشیده پانصدقدم درپانصد قدم که چهار قدم عرض وده گز ارتفاع داشت که دریکشب ختائیان آن‌راساخته بودند وبرآن محوطه دودروازه نشانده وچون خاك دیوار رااز همانجا برگرفته بودند خندقی عمیق درگرد آن جدار پدید آمده بود و درمیان محوطه دوچتر مربع هریك بیست وپنج گز بچهار ستون برافراشته بودند وبر گرد آن خیمه‌هاوسایبانها ازاطلس زردزرافشان نصب کرده وچون میان ایلچیان وارد و موازی پانصدقدم مسافت باقی‌ماند مولانا یوسف بایشان گفت پیاده شوید ودر همین

محل توقف نمائید تاپادشاه برسد وخودپیش رفت وچون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید ولیداجی وجانداجی رادرپایهٔ سریر ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان درمیان داشتند ومولانا یوسف باتفاق آن دومقرب سربر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند وبسخنان معقول خاطر نشان نمودند که تعرض آنجماعت موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان را از آن‌ممر نقصانی نمیرسد ودایمنك خان نصیحت دولتخواهان بسمع قبول شنوده آتش خشم راباب حلم تسکین‌داد ومولانایوسف مبتهج ومسرور نزدایلچیان آمده گفت ایزدعزوجل برشما غریبان رحم کرد وپادشاه گناه ناکردهٔ شما را بخشید آنگاه دایمنك‌خان سوار شدبراسب سیاه بلند چهار دست وپا سفید که میرزا الغ بیك فرستاده بود وعبائی زردزربفت بران انداخته ودو اختاچی ازچپ وراست وی‌میرفتند و پادشاه در آن روز قبای زرد زربفت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخت وهفت محفه خرد سرپوشیده که دختران در آنجا بودند بر شانه گرفته ازعقب میآوردند ویك‌محفه بزرك‌را هفتادکس بردوش گرفته می کشیدند و یك تیر پرتاب دوراز یمین‌ویسار سواربسیار بیسال می‌آمدند وهیچ‌آفریدهٔ یکقدم‌پیش وپس نمی نهاد وازهرصف سواران تاصف دیگر موازی بیست‌قدم بود وچون پادشاه نزدیك بایلچیان رسید سربرزمین نهادند وایمنك‌خان ایشان راگفت سوار شوید و ایشان پای دررکاب آورده درموکب پادشاهی‌روانشدند وپادشاه شادیخواجه رانزدیك طلبیده بر سبیل شکایت گفت که تحفه وبیلاك واسب وجانور که سلاطین بیکدیگر فرستند بایدکه خوب‌باشد تاسبب مزید محبت‌گردد وحال آنکه اسبی‌که تو آوردهٔ از غایت پیری مرادرصیدگاه انداخت ودست من درد بسیارکرد شادیخواجه معروضداشت که‌این‌اسب یادگار‌حضرت‌صاحبقران امیر تیمور گورکانست وجناب شاهرخی‌ملاحظه‌تعظیم بندگان این آستان‌کرده آن‌رااورسال‌نمودواین‌عذر درجهٔ قبول‌یافته پادشاه شادیخواجه را تحسین فرمود بعدازآن شقاری طلب‌کرد ویك کلنك پیرانید و شنقار بروانداخت شنقار سه‌لگدزده کلنك رابگرفت وصندلی درزیرپادشاه نهادند تافرودآمد وبرصندلی دیگر نشسته هریك ازسلطان احمد وسلطانشاه رایك شنقار داد وبشادیخواجه عنایت نکرد وبازسوار شده روی بدارالملك‌نهاد ونزدیك بخان‌بالیق مردم بسیاربیرون‌آمده بودند وبزبان ختائی اورا دعامی‌کردند ودایمنك خان بتعجیل اسب میراند تابقصر سلطنت رسید ورابع ربیع‌الاخری بازتنقاول آمده ایلچیان راپیش بردو گفت امروز شمارا پادشاه سنکش میدهد یعنی بانعام خاص مخصوص میگرداند و چون آنجماعت بپای تخت رسیدند دیدند که پادشاه نشسته است وشیرها در پیش اونهاده‌اند وچون دایمنك‌خان ایلچیان‌را دید اشارت‌کرد تاشیرها رایك طرف‌بردندوامرارا بسرشیرها

فرستاد وایشان شیرهها را پیش ایلچیان نهادند از آنجمله درشیرهٔ شادیخواجه ده بالش نقره بود وسی اطلس وهفتاد پارچهقلعی وطوقو ولووساو کپکی وپنجهزار چاو وجهة خاتون اوثلث اقمشهٔ مذکوره نامزد کردند وسلطان احمد وکوکچهوارغداق راهریك هشت بالش نقرهوشانزده اطلس وطوقوولووساو کپکی وهریك راازین سه کس باخواتین نود وچهاروصله بود وهرکدامرادوهزار چاووخواجهغیاثالدینوارد و آنوتاجالدین بدخشی راهریك راهفت بالش نقره وشانزدهاطلس وطوقوولووساو کپکی وقلعی ودو هزار چاووجهة هریك ازایلچیان میرزاالغ بیك که سلطانشاه وبخشی ملك نام داشتند هشت بالش نقره وسیجامه پادشاهی باآستر وبیست چهار قطعه قلعی وطوولووساو کپکی ودواسب که یکی ازآنجمله زینداشت وصدچوبه تیرنی وبیست وپنج کبیرسه پهلوی ختائی وپنجهزارچاودادند وجهةخاتونان ایشان نیزقماشها نامزدکردندوایلچیان اشیاءمذکوره راتصرف نموده بیامخانه باز گشتند مقارن آنحال یکی ازخواتین محبوبهٔ پادشاه فوتشد وجهة سرانجام یراق ظاهر نساختند ودرروزی که آنخبر شهرت یافت وداعیه نمودند که روزدیگر میته را بمدفن برند سخن منُجمان راست شده از اثر برقآتش در قصرپادشاه که نوساخته بودند افتاد وبارگاهی که درطول هشتادگز بود ودرعرض سیگزومبتنی برستونهای رنگین تمام بسوخت وآتش ازآنجا بکوشکی که شصتگزدورتربود رسید وحرمسرای پادشاه نیزاحتراق یافت وقربدویست وپنجاهخانه که متصل بآن بود خاکستر گردید وآنشب تا نمازروزدیگرهرچند جهد نمودند آتش فرونشست وپادشاه وامرا ملتفت بآن نشدند چه آن روزازروزهای نیك دین ایشانبود وبکاردنیا نمیپرداختند بعد ازآن پادشاه به بتخانه رفته تضرع بسیار نمود وگفت خدای آسمان برمن غضب فرمود وتختگاه مرا بسوختوباآنکهمنکاریبدنکردهام وبدومادر را نیازرده وظلمی ازمن دروجود نیامده است وازینغصه بیمار گشت وبدین سببمعلوم نشدکه خاتون پادشاه راکهمرده بود چگونه دفن کردند آوردهاندکه درختایجهةمدفن خواتین معظمه کوهی متعین است وچون یکی ازایشان میرد بآنکوه برده درسردابه نهند واسبان خاصهاش را درآنکوه رهاکنند تا بسر خود چرا نمایند و دیگرهیچکس معترض آناسبان نشودودرآنسردابه کهبغایت وسیع میباشد بسیاری ازدختران و خواجه سرایان را علوفهٔ پنجساله بلکه زیاده داده ساکن گردانند وبعدازتمام شدن قوتایشان نیزهمانجا فوت شوند **القصه** هنوزپادشاه بیماربود که ایلچیان اجازت یافته درمنتصف جمادیالاولی ازخان بالیق بیرون آمدند وجمعی ازداچیان با ایشان همراهی نموده بدستوروقت رفتن بهرشهروقصبه که رسیدند ایشان را طوی دادند ودریامخانهها الاغ واراپه تسلیم نمودند تا درهفدهم ذیقعده بشهرسکجورسیدند وحکام ودیوانیان سکجو

هرچه دروقت رفتن ازایلچیان گرفته بدفتر برده بودند بی زیاده ونقصان بدیشان رسانیدند ودرآن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم وسلطان ومیرزا رستم که ازشیرازو اصفهان متوجه خان بالیق بودند بشادیخواجه ورفیقان دوچارخوردند وراه‌را بغایت نا امن نشان‌دادند بنا برآن‌ایشان مدتی درسکجوماندند ومنتصف محرم سنهٔ خمس وعشرین وثمانمائه از سکجوروان شده وعمرانات وبیابانها پیموده بیست ویکم جمادی‌الاولی بقصبهٔ انـدکان رسیدند وازآن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیك راه سمرقند پیش گرفته سایـر ایلچیان بطرف خراسان روانشدند وازآب آمو به گذشته غرهٔ رمضان ببلخ رسیدند و از آنجـا بصوب هراة خرامیده‌درپانزدهم همان‌ماتقبیتل قوایم سریرمیرزا شاهرخ استسعادیافتند واحوال را برنج مسطوربعرض رسانیدند .

طمغاج ازجملهٔ بلاد ترکست گویندکه خاصیت آن سرزمین آنست که هرچند با نسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید ودربعضی ازنسخ بنظردرآمده که‌در آن بلده دوچشمهٔ آبست یکی شیرین ودیگری شوروآب این دوچشمه دریك غدیرجمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانچه دوجوی ازآن غدیرجریان مییابدکه آب یکی شور است و از دیگـری شیرین **کشمیر** چنـانچه اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفر نامه مرقوم خامه مشکین شمامه گـردانیده‌انـد کشمیر ولایتـی است در وسط اقلیم چهارم و عرصهٔ آن ملك طولانی افتاده و از جمیـع جـوانب محفوفست بجبال بلندکوه جنوبیش بجانب دهلی وبعضی‌دیگر ازبلاد هنداتصال دارد و کوه شمالی بطرف‌بدخشان ومواضع خراسان وجبل غربیش پیوسته بمنازلیست‌که محل توطن اقوام اوغان‌میباشد وشرقیش منتهی میشود بمبادی‌اراضی‌ولایت‌تبت‌ومساحت‌طول آن عرصه آنچه همواراسـت ازحدشرقی تاجانب غربی نزدیك بچهل فرسخست وعـرض آن از جانب جنوبی تاحد شمالی بیست‌فـرسخ ودرنفس آندشت هموارکـه درمیـان کوهسار وقوع یافته ده‌هزار قریـه معمور است مشحون بچشمه‌های‌آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت ایاب وزبان‌زده عامهٔ خلایق آندیارآنکه درتمامـی آنولایـت از کوهستان وهامون صد هزار قریهٔ مزروع اسـت واز امارت جودت‌آب وهـوای‌کشمیر آنکه حسن‌رخسار ولطف شمایل خوبان آنجـائی درالسنه وافواه نـاظمان مناظـم و انائی مثل‌گشته ودرآن معنی برزبان بلاغت بیان‌بعضی ازشعراء سخن آرا این ربـاعی گذشته **رباعی** شاه همه دلبران کشمیر توئی ✿ خرم دل آن سپاه‌کشمیر توئـی آن حور که‌روح راسزد کش‌گویند ✿ کاندرکف پای نازکش میرتوئی ودر کـوه ودشت کشمیر انواع اشجارمیوه‌داراست واثمارش بغایت‌خوب وسازگار واگرچه بسبب سردی هوا درآن ولایت‌میوه‌های‌گرمسیری مثل نارنج ولیموخرما حاصل نمیشود ولیکن از

گرمسیرات نزدیك نقل میکنند ودروسط آنولایت شهریست بفرنام که تختگاه حکام آندیار میباشد ومانند دجلهٔ بغداد نهری عظیم درمیان آن‌بلده جریان‌دارد وعجب‌آنکه چنان آبی فراوان ازیك چشمه ترشح مینماید منبعش همدران ولایتست واهالی کشمیر بر‌آن نهر نزدیك به‌پنجاه جسر بسته‌اند وراه‌آمد وشد گشاده هفت‌جسر ازآنجمله در نفس تفراست واین‌آب بعدازآنکه از کشمیرمیگذرد آن‌رابحسب مواضع‌آب دندانه و خمبه میخوانند وآن‌آب در بالای مولتان بآب‌چنان می‌پیوندد واز مولتان واچه گذشته درحدود نهته بدریای عمان‌میریزد وازدقایق حکمت‌الهی آنکه‌معمار صنع (والقینافیها رواسی) سوری‌ازراسیات جبال پیرامن آنفضای وسیع المحال کشیده‌که اهالی آنسر-زمین بسبب آنسورازماتم تعرض‌اعدافراغت دارند بی کلفت مرمت واندیشه‌آنکه بمرور زمان وآسیب‌باد وباران اختلال بآن راه‌یابد زیراکه معظم شوارع تمام آنولایت‌سه طریق است یکی بطرف خراسان وآنراهیست بسیارمضیق ودشوار چنانچه نقل اجمال واثقال ازآن راه برپشت دواب میسر نمیشود ومردمی که‌خواهند ازآن راه چیزی برند آنرا بردوش گرفته‌طی‌عقبات ناهموار نمایند تا بجائی‌رسدکه آنچه داشته باشند بر چهارپای بارتوان کرد وراهی که‌بصوب هندوستانست بهمین‌طریقه باشد و طریقی که به‌طرف تبت افتاده اگرچه ازآن دوراه آسان تراست اما درچند منزل علفی است زهردارو بسلامت بیرون بردن چهار پای از آن ممر بغایت دشوار (والله اعلم بحقایق الاموروالاسرار)

هرات واقفان عجایب اخبار وغرایب امصار درکیفیت بنای این بلده بهشت‌آثار و اسامی بانیان‌آنخطه فردوس مقدار اختلاف بسیارکرده‌اند وایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین‌مقام نیست لاجرم کلك‌سخن گزار برتحریر بعضی‌از روایات غریبه که درآن باب وارد شده‌اختصار مینماید(و منه‌الاعانة والتوفیق) ابوالحسن صفوانی باسناد خود روایت نموده که قائل کلمهٔ(انا مدینةالعلم وعلی بابها علیه من‌الصلوات انمها وانماها) فرمودکه ایزدسبحانه وتعالی درخراسان شهری داردکه‌آن‌را هراة خوانند وخضرالیاس وذوالقرنین آن بلده را بنا کرده‌اند وازجناب‌اقدس‌آلهی برآن شهربرکت خواسته‌اند وازشیخ ابوالظفرمحمد مالینی‌منقولست که‌گفت روزی بربارهٔ هراة نشسته بودم ودر احوال‌گذشته ازروی اعتبار تاملی‌میکردم ناگاه خضر علیه‌السلام برمن ظاهر گشت و پرسیدکه درچه‌کاری گفتم دراندیشهٔ روزگارناپایدارآن‌جناب‌گفت ای محمد من‌این بلده را یاد دارم‌که بحری عظیم بود وبازدیدم که‌خشك‌شده وخاربسیار ازآن رسته بعدازآن مشاهده‌من گشت که کشت‌زاری‌شده‌وحالامی بینیم که شهریست باین معموری وهم ازخضر (علی نبینا وعلیه‌الصلواةوالسلام)مرویست که‌زمین‌هراة دریای ذخاربود وجایی که‌اکنون

چهارسوق هراتست گردابی خطرناك چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی طـرفه آنکه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در آن موضع بغرقاب فنا فرو میرود ع هرزمینی را بود خاصیتی درتاریخ هراة مذکور است که چون اسکندر فیلقوس بردارا استیلا یافته اورا بدارجزا فرستاد در حین طواف ربع مسکون بنواحی هراة رسید ودرآن زمان غیراز قهندزمصرخ درآن حوالی عمـارت و آبادانی نبود لاجرم خاطر عاطر اسکندرمایل بآن شد که درآن منزل شهری حصین وحصاری متین طرح اندازد ومردم قهندز ازوهم آن که ایشان تکلیف بیکار نمایند اظهار خلاف نموده عرضه داشتند که رضای ما باین بنا که درخاطر پادشاه کشورگشا گذشته مقرون نیست بنا بران اسکندر درتعمیر هراة متامل گشته درآن اثنا از نزد مادرش مکتوبی باورسید مضمون آنکه چنان استماع افتاده که داعیه نمودهٔ که درخراسان بتعمیر شهری فرمان دهی ومردم آنجائی طریق اتفاق مسلوك نمیدارند باید که قدری ازخاك آن ناحیه پیش مـن فرستی تا براحوال متوطنان آنسر زمین استدلال نمایم واسکندر توبرهٔ خاك نزد مادر فرستاد آنضعیفه حکیمه فرمودتا آنخاك رادرخانهٔ تنك ساختندو بساطی برزبرش گسترده اعیان روم راطلبداشت وبرآن فرش نشانده رغبت اسکندررا ببناء آن شهر بـاایشان در میان نهاد فرقهٔ گفتند که تعمیر آن بلده بغایت بیفایده است وزمرهٔ جانب نقیض گرفته بـر زبان آوردند که مناسب مینماید که آنچه مکنون ضمیر همایونست بظهور آیـد وآن شهر ساخته شود مادر اسکندرایشان رااجازت انصراف داده گفت فردا بازآئید تا کرت دیگر درین باب مطارحه نمائیم وچون روزدوم حکما وعلماروم بدرگاه حاضر گشتند ملکـه آنخاك رااز آنخانه برداشته فرمودتاهمان بساط رافرش ساختند آنگاه آنجماعت را طلبیده سخن روز گذشته رادر میان آورد مجموع متفق اللفظ والمعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب مقرون بصوابست و بنای شهری چنین مستلزم نام نیك ومستوجب ادراك ثواب آنگاه مادراسکندر نامهٔ بپسر نوشت مضمون آنکه از آن خـاك استدلال کردم که اهالی آنسرزمین منقلب الرای ومتلون المزاج اند باید که دریـن امر بـاایشان مشورت ننماید وبعمارت اشتغال فرماید واسکندر بعداز مطالعهٔ نامهٔ ما درآغاز تعمیر آن بلدهٔ فاخره نموده بروجه دلخواه آنرا باتمام رسانید ودارالسلطنهٔ هراة از سوابق ایام وسوالف شهور واعوام پیوسته مجمع اکابر اسلام ومسکن علماء اعلام ومامن طبقات امم ونزهتگاه طوایف بنی آدم بوده وهست غبارتوتیا نثارش سرمهٔ دیدهٔ روشنان افـلاك وزلال حیاض کوثرمثالش آبروی ساکنان خطهٔ خاك ساخت پاکش منبت الوان ریاحین وازهارواطراف بساتین طرب ناکش مثال جنات تجری من تحتها الانهار لطافـت آب خوشگوارش بمرتبهٔ کـه هوای اردی بهشتی ازخجالت آن قطرات شبنم بجای عـرق

فروبـاریده واعتدال هـوای روح افـزایش بمثابهٔ کـه نسیم بهشتی از غیـرت آن مضطـرب بهر سودویـده سواد روشنش از روضـهٔ ارم دل گشای‌تـر و شمال گلشنش از فـوایح مشك ختـا عطـر سـاتـر **نظم** چـو بـاغ ارم ساختـش دلگشا ✿ چو صحن فلك عرصه اش جانفزا ــ مروح صبا از نسیم گلش ✿معطرهواازدم سنبلش ✿ درختانش طوبی صفت سر بسر ✿ بر آورده بر اوج افلاك سر میوه‌های لطـافت آئینش شیر ین‌تر از شیرهٔ جان وسبزه های صحن بساتینش دلفریب‌تر ازخط عذارجانان **مثنوی** چوخط بتـان سبزه‌اش دلفریب ✿ عذار بساتین ازودیده زیب بودعطر گلهایش آرام دل ✿ شودحـ ـل ازمیوه‌اش کام دل وابن بلدهٔ جنت صفات درزمان فرخنده نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری وآبادانی رسید و درایام سلطنت خاقان منصـور سلطان حسین میرزا بیشتر ازبیشتر بقاع خیر احداث یافته زراعت وعمارتش در افزود وبیمن همت آن پادشاه وافرمکرمت وارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آذین محتوی برقصور دلپذیر صفت نضارت وتعمیر پذیرفت ودرآن دیار کثرت خلایق ووفور بدایع مواضع بدرجهٔ انجامید که ساحت کوه و دشت سمت تضایق گرفت وفی الواقع درآن اوان ازقریهٔ باشتـان تـا ساقسلمان که چهار فرسخ مسافتست درطول واز درهٔ دوبرادران تاپل مالان که قریب دو فرسخ است درعرض تمامی فضای صحرا و بیابان باغ و بستان حظیره و گلستان شده بود واز کثرت بقاع دلکش ونزاهت عمارات فردوس وش آنعرصهٔ وسیعه غیـرت افزای طارم فیروزه گون گردون مینمودبلکه ازقصبهٔ کوسو به تااوبه که سی فرسخست باغات وحظایرو قصور وبلوکات این بلده ستوده مآثر بیکدیگر اتصال داشت وهرجهان دیدهٔ که در فصل بهاربرآن موضع نضارت آثـار عبورمینمود بهشت عدن را در دار دنیا مشاهـده کرده حکایت گلستان را ارم را افسانهٔ موهوم‌میپنداشت **رباعی** همه در خرمی بسان بهار ✿ گشته در دیده‌ها بهار نگار ازسپهرش برفعت آمده ننك ✿ وزبهشتش بنزهت آمده عار وچون ایام رعیت پروری سلاطین تیموری درخراسان باختتام انجامید وآن مـملکت به محمد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه ازضمن حکایات سابقه مستفاد میشود ویرانی تمام بعمارت بقاع خیر وباغات و بساتین راه یافت و بواسطهٔ وقوع ظلم وتعدی خلایق متفرق گشتند اما حالا بیمن معدلت درمشخانی وفرط مکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی حضرت ممالك پناهی حبیب الهی باردیگر سوادهراة بغایت معموری وآبادانی رسیده و ریاض امید ارباب حاجات وگلزار مراد اصحاب متمنیات از رشحات سحاب عـاطفت و احسان ناضر وریان گردیده مضمون همایون بلـده طیبه و رب غفور درشان او صـادق مـی آید و فحوای راحت افزای ع روضة ماء نهرها سلسال وصف بساتینش را ادامینماید وازجملهٔ نوادرعمارات ظاهردارالسلطنهٔ هراة جسریست که بر آب هراة رود بسته‌انـد و

آن جسر را پل مالان گویند وپل مالان مبنی است بر بیست وشش طاق که ازخشت پخته وگچ وآهك ساخته شده ودرهیچ یك ازتواریخ هراة مذکور نیست که بانی آن جسر کیست وآنچه ازالسنه وافواه استماع می افتد آنست که ضعیفهٔ بیوه آن پل را بنا کرده و درین حین که خامهٔ بلاغت آئین بتحریر لفظ مالان قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسید مثبت گردید نقلست که درایام حکومت عبدالله بن طاهر جماعتی ازمجوس درهراة متصل مسجدی آتشکدهٔ داشتند وچون جزیه میدادند کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی ازواعظان که درقریهٔ مالان بنصیحت طوایف انسان میپرداخت دراثناء مجلس وعظ گفت که درین شهر اسلام ضعیف است زیراکه مسجد وآتشکده پهلوی یکدیگر واقع شده واهل اسلام دردفع اینصورت اهمال وتغافل مینمایند ازشنیدن این سخن نایرهٔ عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر شبی آن مسجد وآتشکده را خراب ساختند و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد وآتشکده طرح انداختند مجوسیان چون صباح ازخواب غفلت سر برآوردند وازمسجد قدیم وآتشکدهٔ خویش نشان ندیدند دود حیرت بروزنهٔ دماغ ایشان تصاعد نمود وحقیقت حال را معلوم کرده ازهراة بنیشابور رفتند ونزد عبدالله دادخواهی نمودند وعبدالله بن طاهر جمعی ازمردم امین را جهة تحقیق آن قضیه بهراة فرستاد چهارهزار پیرمعمر ازنفس هراة وتوابع مجتمع گشتند وگواهی دادند که مدة الحیوة این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است دیده ایم وقبل ازین دراین موضع نه آتشکدهٔ بود ونه مسجدی دیگر وامناء عبدالله دست ازهرویان بازداشته آن گواهان دراداء آن شهادت ثواب طمع کردند وازنوادر مواضع توابع هراة یکی آنکه قریب با لنك داغی که درپنج فرسخی آن بلده است کوهی است که درآن شکافی عظیم ظاهر گشته بصورت صفهٔ که گنجایش پانصد کس دارد وپیوسته ازسقف آن صفه آب میچکد بنابرآن حوضی کوچك دربرابر موضعی که آب ازآنجا مترشح است ساخته اند وسابقاً احیانا ماهی بزرك درآن حوض مرئی میشد ومیان مردم شهرتی داشت که هرکس حاجتی داشته باشد چون درآن حوض نگرد اگرآن ماهی را به بیند حاجتش رواگردد والان آن موضع بغار خواجه عباس مشهوراست وپیوسته برسم سیرمردم بدانجا روند پوشیده نماند که چون وفور میمنت وکثرت زیب وزینت مسجد جامع هراة وسایرعمارات این بلده نزهت آئین دررسالهٔ مآثر الملوك وخاتمهٔ خلاصة الاخبارصفت بتبیین پذیرفته درین مقام قلم بلاغت انجام بتعداد و توصیف آن بقاع نپرداخت وعنان بیان را بصوب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت.

جیلان ولایتی است مشتمل برجبال سپهر آثار وعقبات بسیار ودرشوارع اطراف وبیشه های آن تشابك اشجار بمرتبه ایست که مسافر شمال وصبا ازفرود وفراز آن افتان و

خیران میگذرد وآب تیزرفتار با وجود طبیعت سیال ازهیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمیبرد بیت به پیرامنش بیشه‌های خدنك ✲ بهم برشده شاخ بر شاخ تنك وچون آنولایت متصل بدریاست ودردشت وجبال آن فوران چشمه‌های آب بلا انتهــا پیوسته درهــوای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهر باراست وتواتر اقطار امطار در آندیار درلیل و نهار زیاده ازسایر بلاد وامصار ومملکت گیلان منقسم بدوقسم است قسمتی لاهجان وتوابع آن وقسمتی رشت وفومن ولواحق آن ودرهریك ازاین دو ولایات حاکمی علیحده است و اطعمهٔ گیلانیان دراغلب اوقات واوان ازبرنج وماهی وکباب وگوشت مرغ ترتیب میباشد وخوردن گوشت گوسفند ووسمیات درآنولایت ضرر بسیار میرساند گویند کــه در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارد وکارمردم باضطرار انجامد اگر درشب آواز شغــال شنوند ومتعاقب آن سك بانك کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا منکشف شود زکریا بن محمد بن محمود قزوینی درعجایب البلدان آورده که این حکایت را شنوده بودم وقبول نمینمودم تا آنکه بآنولایت افتادم و بکرات اینمعنی را مشاهده کردم و دانستم که مطابق واقع است .

آذربایجان مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره وقصبات مــوفــوره و دارالملك آنولایات تبریز است وتبریز بعقیدهٔ صاحب نزهت القلوب ومؤلف عجایب البلدان ازاقلیم چهارم است وبزعم راقم تقویم البلدان ازاقلیم پنجم دریکی از کتب معتبره بنظر درآمده کــه تبریز را زبیده خاتون که منکوحهٔ هارون الرشید بود بنا نمود وبعــد از چند گاه بزلزلهٔ انهدام بمبانی آن بلده راه یافت و متوکل عباسی بتجدید عمــارت آن پرداخت ودرایام دولت القائم بامرالله فی رابع عشر صفر سنهٔ اربع وثلثین واربعمائه ابو طاهر منجم شیرازی تبریزیان راگفت که امشب بجهة زلزله آفتی عظیم بساکنان این شهر میرسد بنا بران داروغه بخروج مردم ازدیوار بست تبریز فرمان داد زمرهٔ انقیاد حکم کرده فرقهٔ بموجب کلمهٔ کذب المنجون دررب الکعبه عمل نمودند وبحسب اتفاق درآنشب زلزله واقعشده بیش ازچهل هزار کس درزیر خاك ماوی گزیدند وروز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابوطاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که چون درین ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر تبریز بزلزله خراب نشود واستــادان بنا درآن ساعت بنیاد کرده بعد ازآن بواسطهٔ زلزله انهدام بمبانی آنخطه راه نیافت و درزمان هلاکوخان واولاد او تبریز دارالسلطنه گشته چندان عمارات عالیه درآنجا ساخته شد که شرح آن تیسیر پذیر نیست ودرین تاریخ یعنی سنه ثلثین وتسعمائه هجری بیمن معدلت نواب کامیاب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است وبواسطهٔ وفور عمارت و وزراعت غیرت افزای فضای چرخ بوقلمون گوئیا کلمهٔ (ادخلوها بسلام آمنین) آیتی است

درشان آن وکریمهٔ (جنة عرضها السموات) کنایتی است از فسحت ساحت جنت نشان آن **نظم**
آب حیوانست آبش یا زلال سلسبیل☆عرصهٔ چرخست صحنش یا بهشت جاودان آب باد
اوست چون باد مسیح و آب خضر☆بادجانبخشش چوجان و آب دلجویش روان ودرتبریز
باغستان فراوانست واکثر اثمار اشجارش درلطافت رشك میوه بوستان جنان اماهوایش
درزمستان بغایت سرد میشود چنانچه دربعضی ازسنوات برودت هوا و کثرت بارندگی
بمرتبه میرسد که دوسه ماه مردم بسهولت تردد نمی توانند کرد بنا بر آن تبریزیان آذوق
وسایرضروریات انفصل را درخانه‌هائی که درزیرزمین ساخته‌اند ترتیب مینمایندودروقت
دم سردی دی درآن منازل نشسته بفراغت اوقات میگذرانند وچون اکثرمردم تبریزافیون
میخورند درصباح هرکس با ایشان سخنی گوید جواب درشت شنود وبعد از پیشین که
کیفیت ایشان رسیده باشد اگرازکسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع وملایمت جواب
گویند مشهوراست که تبریزیان صاحب نخوت ومتکبر باشند وبسرعت خلل بمبانی محبت
ومودت ایشان راه یابد بناء علی هذا یکی از شعرا این رباعی بنظم آورده **رباعی**
هرگزنشود بطبع تبریزی دوست☆مغزند همه‌جهان وتبریزی پوست آن راکه بدوستی
نیابی صادق☆گونیزعزیزیست که تبریزی خوست ومولانا همام‌الدین تبریزی درجواب
این‌رباعی فرماید **رباعی** تبریزنکووهرچه زانجاست نکوست☆مغزند مپندارتوایشان
را پوست با طبع مخالفان موافق نشوند☆هرگزنشود فرشته با دیوان دوست .

اردبیل ازین حیث که مسکن زبدة‌الاصفیا وقدوة‌الاولیا صفی‌الحق والحقیقة و
الدین قدس سره واولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم وقبلهٔ اقبال
طوایف بنی‌آدم است واردبیل بعذوبت ماء ولطافت هوا موصوفست وبکثرت اشجارمیوه
دار و وفور اثمارحلاوت آثارمعروف درعجایب البلدان مذکوراست که دربیرون‌اردبیل
سنگیست بوزن دویست من تخمیناً ودرمتانت بمثابهٔ که آهن برآن تاثیر نمیکندوهرگاه
که‌اهل‌اردبیل بباران محتاج میشوند آن‌سنك را برگاوی بارکرده بشهرمیبرند ومادام
که‌آنحجردرآن بلده باشد قطرات مطردرفیضان بوده وچون آنرا بازبه بیرون نقل
کنند باران تسکین یابد وحالا اردبیل درکمال معموری وآبادانیست وملجاء ومامن
اشراف طوایف انسانی‌درمشاهد عطرساومراقد جنت‌آسا زبدة‌الاصفیاء مشارالیه‌وذریت
امامت منزلتش پیوسته خوان احسان گسترده‌اند وهمواره سدهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه‌صلای
ضیافت خاص وعام درداده **بیت** درضیافتخانهٔ خوان نوالش منع نیست ☆ در گشاد است
وصلا درداده خوان انداخته .

ساوه ازمشاهیر بلاد عراق عجم است ومحل نشوونماء بسیاری ازاشراف‌بنی‌آدم
انهارکوثر مثالش ازآب عذوبت مالامال وهوای فضای روح‌افزایش درکمال لطافت و

اعتدال دامن خاکش درنظافت پاکتراز آستین مریم وسنگریزه های آبش ازغایت جودت غیرت عقود لالی یم وآن بلدهٔ فاخره را همین شرف پسنده است که منشاء ومولد صاحب دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالك خراسان را بعد ازآنکه صفت وادی غیرذی زرع گرفته بود درخضرت ونضارت رشك نگارخانهٔ چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته ومعمار رای عالم آرایش بتقویم دعایم دین مبین وتاسیس قوایم ملت خاتم النبین پرداخته ازماثرطبع نقادش مهام ناظمان سخنوری درسلك نظام منتظم و از میامن تدبیراصابت پذیرش امورصاعدان مصاعد رعیت پروری بروجه مراد ملتیم **نظم**
مشتری عقل دوربین ترا☆دربدونیك پیشوادادند ماه عالم نورد درشب تار☆رای تومشرق رجادادند یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه سرورجم اقتدار معالی دستگاه (کریماً للدنیا والدین ملاذاللفقراء والمساکین) **بیت** حبیب الله آن عالی مقامی☆که عدلش داد عالم را نظامی عمت مآثرنصفةوشاعت میامن رافته وچون فاتحه خاتمهٔ مجلدات ثلثهٔ حبیب السیر بذکر آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این صاحب حشمت فضیلت پرور مزین و محلی است درین مقام زیاده از ین بر تحریر مدح و ثنایش اقدام نمینماید و ابواب تقریر غرابت کوهی راکه درحدود ساوه است میگشاید درعجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون یك تیر برتاب بر آن بالا روند ایوانی بزرك که گنجایش هزارکس داشته باشد بنظردرآید ومتصل بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنك بیرون آمده است بسان پستان نسوان و ازسه پستان پیوسته آب ترشح مینماید وازچهارم اصلا نم مرئی نمیشود ومتوطنان آندیار گویند که درازمنهٔ سابقهٔ ازآن پستان نیزآب بیرون میآمده اما چون کافری آنرا مکیده است آب آن خشك گشته وبر در این ایوان سوراخی است که بعضی از ممر آن گشاده است وبعضی تنك وزعم اهل ساوه آنست که هرفرزندی که رشیدباشد درآن منفذ در تواند رفت واگر اورارشدی نباشد درآنجا مجال دخول نیابد (والعلم عندالله تعالی) .

قزوین در سلك اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است ومؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده درشأن آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر آن اخبار نزد محدثان فضیلت آثار بصحت نه پیوسته ودرآن بلده باغات وبساتین موفور است ومردم آنجائی بصفت مروت وانسانیت مشهورگویند که یهود در ظاهرقزوین مقبرهٔ علیحده دارد وچون دواب ایشانرا وجع البطن عارض شود آنجا برندودرجانب راست وچپ آن موضع بگردانند تاآن دابه ازآن الم نجات یابد .

قم شهریست بزرك درمیان ساوه واصفهان ودرایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجائی رااز ماروکژدم اصلا ضرر نمیرسیده و در آن ناحیه

کوهیست که از بسیاری حیات وعقارب صعود بر آن امکان ندارد درعجایب البلدان مسطور است که عود در قم اصلا بـوی ندهد و نزدیك بـآن شهروادی است کـه آنجا یوز بسیار باشد .

نهاوند شهریست قدیم وزعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلـده از بناهای نوح است علیه السلام ونامش دراصل نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاونـد شده گویند که درکوه نهاوند سنگی است عظیم وهرکس راغایبی باشد ویامریضی وخواهد که ازخاتمت حالش وقوف یابد نزدیك بآن سنك رود و به نیت استکشاف احوال آن کس شب آنجا بسر برده البته سرانجام مهمش رابخواب بیندواین معنی تخلف نکند.

همدان شهری عظیم الشان وبلدهٔ رفیع البنیان است هوای خوب وآبی مرغوب دارد درعجایب البلدان مسطوراست که درازمنهٔ سابقه هوای همدان درغایت سردی بوده ویك نیزه وار درآن دیار برف می افتاده سلیمان علیه السلام صخره جنی راگفت که حیلتی سازکه شدت برودت وکثرت بارندگی درین سر زمین کمتر شودوصخره شیری سنگین ساخته بطلسم وبسیاری سرما وبرف را ازهمـدان مندفع گردانیـد وبعضی ازفضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور ازجملهٔ اعمال بلنیاس حکیم است (والله اعلم بصحته).

شهرزور نزدیك بهمدانست ودرآن بلده تاکی است که سالی انگور بارآورد وسالی دیگر میوهٔ سرخ رنك که در بزرگی موازی جوزیست ومشهور چنانست که در شهرزور رمدوآبله قلیل الوقوع باشد .

نینوی برشرقی دجله بغداد نزدیك بموصل واقعست صاحب تحفة الغرایب گوید که درنینوی طاحونه ایست تمامی آلات وادوات آن مجسم ازسنك وچون آسیابان خواهد که آن آسیا ازگردش بازایستد برزبان راندکه اسکن بحق یونس فی الحال ساکـن گردد وهرگاه آسیابان ازشغلی که داشته بـاشد فراغت یابد گـوید ازمهم خود فـارغ گشتم بازآسیا درحرکت آید .

بغداد بعقیدهٔ صاحب عجـایب البلدان داخل اقلیم رابعست وبعضی دیگر ازواقفان مسالك ممالك آنخطه راازجملهٔ بلاداقلیم ثالث شمرده اند وچنانچه درمجلد دوم مرقوم قلم خجسته رقم گشت بغداد راابوجعفر منصور دوانیقی بنانمود ومبلغ هژده هزار دینار درعمارت آن بقعه صرف فرمود مشهوراست که نوبخت منجم جهة بناء بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع راقوس نهاد وبعرض منصوررسانید که این طالع دلیل است بروقوع وفور عمارات وطول بقاع واجتماع خلایق درین شهروایمن بودن متوطنان اینجائی ازتعرض اعدا وبهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگزفوت خلفا درین شهر اتفاق نیفـتد ومنصور مسرورگشته گفت الحمدلله علی ذالك وفی الواقع اکثراین احکام موافق تقدیر افتاده زیاده

ازپانصد سال‌دارالسلام بغداد مرجع‌خلایق آفاق بود واکثر خلفا درغیر آن شهرازعالم رحلت نمودند زیرا که منصور دربئر میمون وفات یافت ومهدی درماسبندان وهادی در عیسی آباد ورشیددرطوس وامین‌درساریه که‌موضعی‌است درشرقی بغداد ومعتصم و واثق‌و متوکل‌ومستنصر درسامره وقس‌علی‌هذا نقلست که‌دربغداد درکناردجله‌زمینی است‌موازی صدگزدرصدگز هرجامهٔ که آنجاشویند بغایت پاکیزه وباطراوت شود ودرسایر مواضع کنار دجله‌اگرقصاری کنند جامه بدان‌مثابه‌لطافت وطراوت نیابد وچون وجه‌تسمیه‌وسایر حالات بغداد ازضمن حکایات گذشته بوضوع میپوندد درین مقام سلوك طریق اختصار مناسب‌نمود(وهوالغفورالودود)

الاقلیم‌الخامس صاحب این اقلیم زهره است و عامهٔ متوطنان آنجائی سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امتداد یافته بروسط بلاد ترکستان وماوراءالنهر گذرد وآنجا جیحون راقطع کند وبرشمال بلاد خراسان وسجستان و کرمان وفارس ووسط بلادری وشمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمنیه و وبلاد روم وجزایر یونان گذرد پس برجنوبی عیکل‌الزهره ومیان بلدان‌اندلس‌گذشته ببحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از بلاد غریبهٔ اقلیم خامس بر این موجبست که مسطور میشود .

سمرقند دارالملك بلاد ماوراءالنهر است‌ودر نفس‌شهر آب روان واشجار میوه‌دار فراوان باشد وآن بلده درزمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده بودچنانچه ازاکثر بلادربع مسکون‌بمزید عمارت وجمعیت ممتاز ومستثنی‌مینمود دربعضی ازکتب مسطور است‌که درقدیم‌الایام درعرصهٔ سمرقند قلعهٔ بودمسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آنقلعه منهدم گشت گرشاسب بدانجا رسید ومقارن وصولش زلزلهٔ واقع شده دیواری‌که از ابنیهٔ قلعه باقی مانده‌بود بیفتاد وگنجی عظیم پیدا آمد وگرشاسب از آن‌گنج تجدید عمارت آنقلعه کرد وگشتاسب بن لهراسب نیز در ایام سلطنت خود درتعمیر آن مساعی جمیله بجای‌آورد وچون نوبت‌جهانگیری‌باسکندررسید درآن‌عرصه شهری بزرك معمور گردانید ودروقت تسلط ملوك طوایف سمر نامی که از اقرباء تبابعه یمن بود برماوراءالنهر استیلا یافته آن شهررا ویران ساخت ومردم آن ویرانه‌راسمر کند گفتند واعراب این‌لفظ رامعرب ساخته نام‌آنخطه برسمرقند قرار یافت (والله‌اعلم‌بحقیقة‌الحال) .

روم مملکتی است‌درغایت‌وسعت مشتمل‌برصنوف نعمت ودراطراف آن بلادمعادن زر ونقره‌بسیار باشد دریکی ازکتب بنظررسیده که درروم حصنی است ودر آنحصار خانه که‌صورت فرسی بریك‌دیوار آن‌نقش کرده‌اند که ساعت‌بساعت خودرا حرکت‌میدهد

ودرمسالك الممالك مسطور است که ملوك روم راخانهٔ بودی مقفل وهیچ یك ازقیاصره آنرا نگشودی بلکه‌قفلی دیگراضافه نمودی تابیست و چهارقفل بردرآنخانه جمع آمد وچون نوبت حکومت بآخرین‌ملوك روم رسید اورا دغدغه شدکه آن قفلها را بگشاید وحقیقت‌حال‌آنخانه‌را معلوم‌نماید وهرچند اساقفه وعلماء نصاری اورا ازین حرکت‌مانع آمدند بجائی نرسید وچون درآنخانه راباز کرد تمثالی چند دید برهیأت اعراب‌بعضی شترسوار و زمرهٔ بر اسب نشسته وبحسب اتفاق همدران اوان مسلمانان لشگر بروم کشیدند وآن بلاد رامفتوح گردانیدند .

کماخ حصاریست دربلاد حدود روم برروی سنگپارهٔ بلند تعمیر پذیرفته وغایت استحکام واستواری آن‌دراطراف آفاق صفت اشتهار گرفته از غرایب آنکه در آنسر زمین هرسال درفصل بدیع‌آثار بهار سه‌روز متعاقب طیورصغار بجثه گنجشگی از هوا برزمین فروریزند ومردم آنهارا بگیرند ونمك سود کرده در اوانی وظروف ذخیره سازند وازآن طیور هرچه‌دران سه‌روز گرفتار نشود جناحش بزرك شده پرواز نماید .

قیصریه شهری بزرك است دربلاد روم بردامن کوهی افتاده سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی‌سور قلعهٔ آنرااز سنك‌تراشیده ترتیب داده در عجایب البلدان مسطور است که‌بلیناس حکیم درقیصریه حمامی‌ساخته بودکه بمجرد افروختن چراغی گرم‌میشد .

یونان ولایتی است متصل بروم ومولد و منشاء اکثر حکماء آنسر زمین بوده است درعجایب‌البلدان مذکوراست که‌هرکس در یونان‌چیزی حفظ‌کند هرگزازخاطرش فراموش نشود وهرکس چیزی فراموش‌کرده باشد چون‌بدانجا رسدبیادش‌آید .

ارمینیه ناحیتی است در میان آذربایجان وروم بر بسیاری از غرایب و عجایب اشتمال دارد ودرعجایب‌البلداق درتحفة الغرایب منقولست که در ارمینیه آتشکده‌ایست سطح آن از ساروج‌ومیزابش ازمس‌ودرزیر ناودان حوضی است بزرك از سنك رخام ودرآن آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشك سال شود آن جماعت در آن خانه آتش افروزند وسطحش را بآب نجس معنسول سازند چنانچه آب از میزاب درآن حوض ریزد پس آن آب را از حوض بر گرفته براطراف آتشکده پاشند وهنوز درین شغل باشندکه ابر درهوا پدید آید وچندان باران بارد که سطح آتشکده وحوض ازآب نجس شسته شود وازآب پاك مالامال‌گردد

اندلس مملکتی‌است‌عظیم درجانب مغرب مشتمل برعجایب وغرایب درعجایب المخلوقات‌مذکوراست که درآنولایت برسربیابانی که‌آن را بادیةالنمل خوانندبطلسم اسبی ومردی‌ساخته‌اند وروی‌آنرا بآبادانی کرده هرکه خواهدکه ازآن مرد بگذرد بدست‌اشارت‌کند که‌مگذرا گررو ندگان‌بدان‌ملتفت‌نشوندو بگذرند درآن‌صحرا مورچگان

باشند هر یك برابر سگی و آن مردم را هلاك‌سازند و همدران دیار کنیسه ایست در پیش آن درخت زیتونی وچشمهٔ ودرسالی یکبار آب از آن چشمه بیرون آید ودرخت را سقی کند وهم در آن روز آن درخت بردهد و آن‌مقدار زیتون حاصل شود که تا یکسال وجه معاش اهل کنیسه راوافی باشد ومردم آن نواحی آب آن چشمه را جهة تداوی در ظروف کنند ونگاهدارند .

شنتره شهریست دراندلس برساحل بحر ودرآن بلده سیبها حاصل میشود که دور آن سه شبر باشدوشنتره را درسنهٔ اربعین وخمسمائه کفار فرنك متصرف گشتند .

تفلیس مدینه ایست درغایت حصانت درسرحد دیار کفار وبانی آن نوشیروانست ودرآن بلده اهل اسلام ونصاری ساکن باشند چنانچه ازیك جانب آواز اذان بمسامع رسد وازطرف دیگر صوت ناقوس درعجائب‌البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بودکه بی‌افروختن آتش هوایش درغایت حرارت مینمودزیرا که آن گرمابه را بربالای چشمه‌های گرم ساخته بودندو آن حمام باهـل اسلام اختصاص داشت‌و کفار بدانجا در نمیتوانستند رفت .

الاقلیم السادس صاحب این اقلیم عطارد است ومردم آنجائی اشقراللون باشند ومبداء اقلیم ششم ازمشرق بود وازشمال دیار یاجوج وماجوج وبلاد خاقان وکیماك‌و اسپیجاب گذرد پس بربعضی از نواحی خوارزم وحوالی جیلان وشمال قسطنطنیه ووسط بلاد قلیقا بگذرد وبرجنوب بحرصقالیه و شمال هیکل‌الزهره و اندلس گذرد تا ببحر اعظم منتهی شود ویکی‌ازبلاد عظیمهٔ غریبه این اقلیم **قسطنطنیه** است وآن شهریست درغایت وسعت ومتانت سه‌طرفش را دریا احاطه نموده ودرکتاب غریزی مسطوراست که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست‌ویك ذراع است و آن شهربربساتین و مزارع اشتمال دارد ودراوقات سابقه درآن بلده کنیسهٔ بودکه‌عمودی عالی درسیصدگز طول وده‌گز عرض‌برآن نصب‌کرده بودند وبرسرعمود فارسی‌ازمس برفرسی‌هم‌ازآن جنس منصوب ساخته ودریکدست آنسوارکرده بود و دست دیگرش بنوعی موضوع بـودکه گوئیا اشارت به‌آن‌دست دیگرمیکرد (قیل ان ذالك‌صورة قسطنطین بانی هذالبلدة) درعجائب البلدان مسطور است‌که در قسطنطنیه مناریست‌که مستحکم است قواعد آن به‌آهن وارزیزوهرگاه باد دروزیدن آید میل‌درآن ظاهرشود ومردم دروقت میلان مناره‌جوز وسفال وغیرذلك درپایان آن نهند وچون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشیاء راازآنجابیرون‌نتوان آوردوصاحب‌تحفة‌الغرایب‌آورده‌است‌که درحدود قسطنطنیه قریه‌ایست ودرآن قریه خانه ایست ازسنك ودرآن خانه تمثال رجال ونسوان وخیول و بغال وحمیرافتاده وهرکس راکه‌عضوی بدردآید یا مجروح شود به‌آن خانه درآمده

عضومئوف‌راکه‌بر صورتیکه مشابه آن باشد مالدفی‌الحال وجع یا قرحه بصحت تبدیل یابد واین معنی در آن دیار مشهور ومجربست وقسطنطنیه پیوسته در تصرف نصرانیان میبود تا آنکه سلطان محمد رومی فتح نمود وکنایس راویران ساخته بجای‌آن‌مساجد ومعابد بنا فرمود .

الاقلیم‌السابع این اقلیم بقمر منصوب است ولون عامهٔ ساکنانش میان صفرة وبیاض باشدوابتدای‌این‌اقلیم‌نیزازمشرق‌است ازآنجا ببلاد یاجوج وماجوج گذرد پس بر بلادکیماك‌ولان‌وشمال‌بلاد خلخ‌وجنوب بلدان ترخان‌گذرد وازجملهٔ امصار غرابت آثار این اقلیم **بلغاراست** که درنهایت عمارات شمالی واقع‌شده وبلغارشهری طویل‌عریض است نزدیك برود امل وبرودت هوا در بلغار بمرتبهٔ باشدکه درحوالی‌آن اصلا درخت نیست درعجایب‌البلدان صفت تسطیریافته‌که سور بلغارازچوب بلوطاست وازآنجا به قسطنطنیه دوماهه راهست و نهار اطول بلغاربیست ساعت است و شب اقصرآن دیار چهار ساعت وچون قلم سریع‌السیراز تعداد شمهٔ ازعجایب بعضی ازبلاد پرداخت نوبتی دیگر در بحرسخنوری شناور گشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد همت ساخت .

ذکر بعضی از بحار و انهارکه قطره‌ایست از لجهٔ قدرت حضرت پروردگار

برضمایر سیاحان بحار اخبار مختفی نخواهد بود که دریاها را احوال مختلفه بسیار است و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات از آن جمله است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی‌واشعه‌کواکب است‌که برسطح آن‌می‌افتد واتصالات کواکب باقمر ووصول اوبمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحاربسان هیجان اخلاط است دربدن آدمی اما علت مد جزرآنست‌که دربیشترقعوردریاهاسنگهای بزرك باشد وچون ماه دربرابر تلك دریارسد واشراق خود بران افکند شعاع‌آن برآن احجار تابد و ازآنجا رجعت نموده آب راگرم سازد وچون آب بواسطهٔ حرارت‌لطافت پیداکند متخلخل‌شده مکان وسیع‌ترطلبدبنابرآن درتموج‌آمده‌متلاطم شود وحالش‌برین موجب‌باشدتاوقتی‌که ازوسط‌السماءذایل‌گرددآنگاه این غلیان ومدتسکین یابد و اجزاء آب بقوام‌آید وجزر عبارت ازینحال باشد بازچون قمر بافق غربی رسد درجانب افق شرقی‌مدبنیاد شود وبرآن طریقه که‌گفته‌اند تا وقتی‌که قمر در تحت‌الارض بوسط‌السما رسد بازآغازجزرباشدودرشبان روزی دونوبت مدوجزروقوع‌یابد وباتفاق اکثرواقفان مسالك ممالك بحارعظیمه درربع مسکون پنجست بحرالهند وبحرالشام وبحرالمغرب وبحر بنطش وبحرطبرستان .

اما بحرالهند که آنرا بحرسند و بحرفارس و بحرعمان و بحرچین‌نیز گویند طول آن اززمین چین تا ارض حبشه دوهزاروششصد وشش‌فرسخست وعرضش نهصد فرسخ و ازین جمله سیصد وسی فرسخ شمالی است ازخط استوا وباقی در جنوب خط استواست که داخل اقالیم سبعه نیست وپنج‌شعبه ازین دریا بمیان عالم درآید وآن را خلیج بربر وخلیج احمروخلیج فارس وخلیج‌هند وخلیج اخضرخوانند ودرین دریا بیست هزارجزیره است ببعضی ازآن جزایرتجارمیرسند واخذ منافع میکنند وببعضی دیگراز جهة انسداد طرق نمیتوانند رسید .

اما بحرالشام که آنرا بحرالروم و بحرافریقیه‌وبحرالکبیر نیزخوانند طولش‌از مغرب تا بمشرق هزاروششصد فرسخ وعرضش‌تاآنجاکه بمحیط می‌پیوندد سه‌فرسخست ودوشعبه ازین دریا بمیان اقالیم سبعه درآید یکی راخلیج آذربیش ودیگری راخلیج یونان گویندودرین بحردویست‌وشصت‌ودوجزیرهٔمعموراست که‌تجاربحاردرآنجارسیده‌اند وبعضی جزایردیگرنیزداردکه‌کسی بدانجا نمی‌تواند رفت .

امابحرالمغرب که آنرادریای‌اندلس‌وبحرطنجه و بحرالاسود و بحرالاکبر نیز خوانندابتدایش ازاقصای‌جنوب دربرابرارض‌السودان‌استوبرحدودسوس و بلاد اندلس‌و قبرس‌گذرد وبجانب مشرق جاری‌بوده‌براراضی‌غیرمسلوك عبورکند تابیحراعظم منتهی شود ودرنهایت الادراك مذکوراست‌که بحراوقیانوس این درباست وسفاین و مراکب تجاربسبب شدت‌تلاطم امواج وکثرت ظلمت درین بحرجریان نیابد مگرآنکه قریب بسواحل این بحررسند واندك منفعتی‌گیرند وصاحب عجایب‌البحارگوید‌که دربن بحر موضعی است‌که آن را مجمع‌البحرین‌گویند وآن محلی باشدکه بحرهند بااین دریا پیوندد ودرآنجا منارهٔ ساخته‌اند ازحجرخالص‌که ارتفاعش صدگزاست ودرحوالی آن جزیره‌ایست بغایت معموروآب این دریا بشکل غریب طلوع بهم متصل میشود چنانچه ازهنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحرمغرب بالاگیرد ودربحرهند ریزد و از زوال تا غروب حال برعکس باشد ودوشعبه ازبحرمغرب بمعمورهٔ ارض درآید یکی را خلیج اندلس‌ودیگری‌راخلیج‌طنجه خوانندو وبنا بر عدم جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم نیست وجزایرخالدات درین بحرمعموراست .

اما بحرینطش که آنرا بحرترابوزان وبحرالروس‌گویند ازعقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس وسقلاب ممتد شود وبنای‌قسطنطنیه برین بحرواقع است‌وطول این دریا بقول صاحب‌نهایت الادراك چهارصدوسی وسه فرسخ باشد ودرین بحرجزایر بسیاراست‌که دراکثرآنمواضع حیوانات‌غریبة الاشکال مهیبته‌الصورباشند وازآن‌جزایر تجارمنافع بسیاریابند وازین بحردوشعبه باقلیم‌سبعه درآید یکی قریب بجزیرهٔسودان

ودوم شعبهٔ که آنرا خلیج فرنك گویند .

اما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان ودریای باب‌الابواب و بحر خزر نیزخوانند طول این دریا ازمشرق تا بمغرب دویست وشصت فرسخ است وعرضش دویست فرسخ واین دریا ازآب سکون‌امتداد یافته بطرف دیلم وطبرستان وباب‌الابواب وشروان‌ودیارخزر بگذرد وباز بسکون منتهی شود وارباب مسالك گویند که رکوب‌این دریا خطرعظیم‌داردچه‌امواجش پیوسته درتلاطم باشد ودرین دریا مدوجزروقوع نیابد واین بحرهفت‌جـزیره دارد کـه ازآن جزایر نفط سفید وسیاه حاصل گردد .

اما بحارصغاروخلیجات وبحیرات و بطایح در ربع مسکون بسیار است وازآنجمله برذکر بعضی که بمزید غرابت امتیازدارد اختصارمیرود .

بحر بربر ازجملهٔ‌خلیجات دریای‌هنداست وآنرا بحرالزنج نیزگویند طول‌آن صد وشصت فرسخ است وعرضش سی وپنج فرسخ وعمقش صد و شصت‌ذراع وکف این‌دریا بخلاف بحاردیگرانقعاد یابد وازآنجا باطراف بـرند وجهة تصفیه وطـراوت رخسار استعمال کنند واز جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید و عنبر نیز ازسواحل آن بحصول پیوندد .

بحر فارس این دریا را بحربصره وبحرعمان وبحرهند نیز گویند و دریـائی کثیرالمنافع است‌واکثرمراکب وسفاین ازآنجا بسلامت بیرون آید زیراکه‌اضطرابش ازسایربحار کمترباشد ومعاص درر ولالی دارد طولش چهارصد وشصت فرسخ وعرضش صد و هشتادفرسخ است و بعضی ازجزایرغریبهٔ این بحردرمحل خود مسطور ومذکور خواهدگشت انشاءالله تعـالی .

بحرالشمال دریائیست درزیرقطب‌شمالی وساکن است وقعرآن‌غیرمعلوم وچون کشتی دروی افکنند اضطراب آغازکند و امواجش متلاطم‌گردد و بدین جهة تجار از رکوبش‌تقاعد ورزند وگویند که مردم‌آبی درین دریا بسیارند .

بحرالسحاب دریائیست بولایت زنگبارو‌سوده وپیوسته دخان وبخاربـربـالای آن ایستاده باشد وازین جهة آن بحررا بسحاب نسبت‌کرده‌اند واعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه‌السلام درین‌دریا میبوده است .

بحیره اژیر درحدود آذربایجان است ودرمیان این بحیره درقدیم‌الایـام‌دیری عظیم بوده است وچنین‌گویند که ازین بحیره ماهی طرنج بآفاق برند وآن بغایت‌لذیذ بود واستخوان ندارد .

بحیره تنلیس درزمین مصراست‌متصل بدریای روم ویك شعبه ازرود نیل‌درین دریا ریزد ودرین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراك باشد و

ماهی دیگر نیز هست که چون آنرا بخورند خوابهای هایل بینند و فزع ناك از خواب در آیند .

بحیرهٔاقامیه درحدود شام است وبغایت بعیدالعمق آورده‌اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته درمیان‌درياچه رفت‌ولنگری برسرطنابی بسته‌در آب گذاشت‌وچون‌بقعر نرسیدریسمانی دیگراضافه کرد تا درازی طناب بچهارهزار گزرسیدپس گمان‌برد که‌طناب کران‌شده‌بر بالای‌هم نشسته‌است‌پس آنرا بر کشید وفرمود که سنك دست آسی برسرطناب‌بستند وخریطهٔ تخم‌مرغ در زیرآن سنك آسیا تعبیه نمودند وطناب وافرو گذاشتند ودیگرباره کشیدند چون بیضاة درست بود دانستند که بعمق بحیره نرسیده‌است دست ازآن‌کار بازداشتند .

بحیرةالصخر دریاچه‌ایست بحدودبلاد شمالی ودرحوالی آن سوری از سنك کشیده‌اند وبغایت‌عمیق باشد ودریك‌طرف آب‌جوانب این‌دریاچنان سیاه بود که از آب جوانب دیگربحسن ظاهرفرق نتوانکرد وچون‌خاك رابابن سیاه‌گل سازند ودر آفتاب گذارندسنك گردد چنین گویند که یکی ازملوك خواست که عمق آن‌دریاچه را معلوم کند چهارده‌هزار گزرسن فروگذاشت بجائی نرسید وآب‌این بحیره چنان روشن است که باوجودآن همه عمق‌قعرش چنان‌نماید که گوئیا سه‌چهار گز عمق دارد .

بحیره‌اخلاط دریاچه‌ایست نزدیك بآن‌بلده گویند که‌دوماه دربن بحیره‌ماهی باشد ودوماه نباشد وسبب‌آن معلوم نیست .

بحر جیرون دریاچه‌ایست درحدودمغرب بغایت‌بعیدالعمق دریکی از کتب بنظر درآمده والعهدة علی‌الراوی که کعب الاخبار ازخضرعلیه‌السلام روایت کند که شخصی درزمان نوح علیه‌السلام درین دریافرو رفت وتا اکنون بقعر آن نرسیده چنین‌گویند که موج این دریا درقعرش حدوث یابد بخلاف امواج‌دیگربحار از شخصی که راکب این بحیره بودپرسیدند که ازامورغریبه دربن‌بحیره چه‌مشاهده نمودی گفت سلامت نفسی اعجب مفازات.**اماسبب تولدانهار آنست** که‌درجبال کهوف ومغارات بسیاراست که درحین نزول امطار وحدوث برف‌وژاله آب درآن مغاره‌ها مجتمع گردد وبنابر ضیق منافذ بتدریج ازآن مواضع‌بیرون‌آید واز انضمام واختلاط بعضی ببعضی جداول وانهارحادث گردد وچون چندجوی کوچك بهم‌اتصال یابد نهری بزرك حادث شود و بعضی ازانهار غریبه‌اینست که سمت تسطیرمییابد .

نهراتل ابتدایش ازجبال روس‌وبلغار وحدود شمالست وهفتادوشش شعبه ازآن

واضح بادکه‌خلاط ککتاب شهر بست بارمنیه (و من قال اخلاط فقد اخطاء)
حرره محمدتقی‌التستری

نهرجدا گردد که مدار معیشت چندین‌شهر بر آن شعبات‌باشد مع ذلك نقصانی محسوس درآب‌او پدید نیاید ومنصب این‌جوی‌دریای آبسکون‌است‌ومیان‌آب‌اتل وآب‌آن نهرفرق توان کردچه اصلا بآن آب‌درنیامیزد .

نهر آذربایجان آبی خوشگوار دارد ومنبع‌آن جبال‌آن ولایتست ونهایتش بحیرطبریه ودر بعضی ازمواضع جدولی ازین نهرجدا شود ودر زمین نفوذکند وچون تفحص‌کنند سنگی سفیدولطیف غایت ملایمت درنظرآیدکه ازآن آب‌انعقاد یافته‌باشد وآن سنك رامرمرخوانند .

نهرجیحون که‌آنرا آمویه نیز گویند ابتدایش جبـال صغاینانست وانتهایش بحیره خوارزم‌ودربعضی ازسنوات بفصل شتاآب آنچنان منجمدگرددکه‌چندگاه‌کاروانها بربالای آن‌گذرند وهیچ اندیشه ننمایند .

دجله نهری‌بعظمت‌است ومبداء آن‌ازجبال ارزن‌الروم یاکوههای نصیبین‌وحصن ذوالقرنین باشد وازده‌فرضه عبادآن‌گذرد وببحرفارس منتهی شود وآب‌دجله نافع‌ترین وسبکترین آبهاست .

نهرالذهب درزمین شام است ودرصفت آن‌گفته‌اند (هو نهر بیاغ‌اوله بـالمیزان وآخره بالکیل) یعنی ازجداول آن‌زراعت بسیارکنند ومحصولاتش نیکوآیدونهرالذهب چون بآخررسدآبش درزمین نفوذ کندونمك‌گردد هیچ ازآن‌آب ضایع‌نشود .

نهرارس ازمغرب بمشرق جاری‌باشد وابتداء آن ازجبـال ارمینیه است وآبش بغایت سریع‌الجریان بود وسلـوك کشتی درآن متعسر است بلـکه متعذر زیراکه بـر کنارش سنگلاخ بسیار است بعضی مکشوف وبرخی مخفی وجـوی ارس میمنت تمـام دارد وهرچند ازحیوانات دروی افتد اکثر بسلامت بیرون آید .

نهرزنده‌رود دربلدهٔ فاخرهٔ اصفهانست‌بعذوبت ولطافت‌مـآء اتصـاف دارد و ساتین ورسـاتیق وبساتین اصفهان ازآن رود منتفع باشند .

نهرسیحه رودی‌بزرگست نزدیك‌بمصر وبرآن قنطره عظیم ساخته‌اند وآن یك طاق است قوسش قرب‌دویست قدم ومجموع آنطاق ازسنك‌رخام ارتفاع‌یافته وهرسنك ازآن ده‌گزدرپنج‌گز باشد .

نهراندلس آبیست‌که‌کشتی بران نتواند رفت‌وبرکنار آن‌آب موضعی‌بلنداست که بتی‌نهاده‌اند ازمس خالص وبرناصیهٔ وی نوشته‌اندکه(یاایها الرجـل لاتجاوز فـی فانك لم ترجع).

نهرحنجای بدایت‌آن از جبال چین باشد وآن‌جوی درغـایت شامتست واکثر کشتی‌ها را آفت رساند ومردم‌آبی‌دروی باشند وچون‌تجار ازاموال غافل شوندچیزی

درربایند ودرآب غوص نمایند .

نهرطبریه آبی بزرگست نصفش سردو نصفی گرم ومصب آن بحیرهٔ طبریه است.

نهرنیل ازمعظمات انهارربع مسکون است وجریان آن از جانب جنوب بشمال باشد وابتدایش ازپس خط استوا از جبال القمه بود و مصب او بحر روم است و نهری درازتر ازوی درتمامی ربع مسکون نیست زیراکه یکماهه درمیان بلاداسلام رودودوماهه درمیان دیار نوبه وچهارماهه درصحاری وخرابه‌هاوهیچ نهری درتابستان زیاده نمیشود الا این نهروسبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان درآید چه آفتاب ازسمت الراس ایشان دورترافتد وباین بلاد نزدیك شود وچون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بودوعبدالصمدبن ابراهیم الرفاعی درکتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع وهیجان آب نیل آنست که آب بحرروم درفصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعهٔ کواکب واقع شود هیجان کند وموج زند وازموضع خود مرتفع گشته درپیش رودنیل چون سدی شود ونگذارد که آب نیل دروی ریزد پس بدین جهة نیل رجعت کند واراضی مصر مملو گردد وچون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی بادجنوب را فرمان دهد تاآب بحرروم رابکشد وجاری گرداند پس دیگر باره رودنیل روان گردد واینمعنی ازعجایب قدرت الهی است واهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیادة ونقصان آب معلوم کنند وآن درمیان برکهٔ نیل موضوعست وبر آنجا خطی چنداست که ازآن دستور کفاف اهل مصرمعلوم شود وآن تا بچهارده خط باشد وچون بشانزده رسد خیر ومنفعت بسیارحاصل آیدوغایت زیادة هژده خط بود وهرگاه ازین بیشتر گردد بمصرخرابی راه یابدوگویند که این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق علیه السلام است **حکایت** مشهوراست که در زمان جاهلیت در سالی یکنوبت آب نیل بمرتبهٔ طغیان میکرد که نزدیك بآن میرسید که مصررامنهدم گرداند وچون دختر بکر صاحب جمالی رابحلی وحلل آراسته درآب می‌انداختند تسکین میافت و اینصورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ گشت ودررودنیل نهنك واسب آبی بسیار بود وماهی سقنقور ورعاد نیز خاصهٔ این نهراست (والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب).

ذکربعضی ازغرایب عیون وآبار علی سبیل الایجاز والاختصار

بر طبایع صافیه وضمایرزاکیه مخفی نخواهدبود که درجوف زمین منافذ بسیار است والبته درآن آب بود یاهوا زیراکه خلامحالست وهرگاه که بوهوا برودت غلبه کند هوانیزآب گردد پس اگراین آب رامددی ازمحل دیگررسد وزمین صلب نبود چون درآن موضع نگنجد طلب خروج کند وطرفی رابشکافد وبرروی زمین ظاهرشود

واگرزمین صلابت داشته باشد بمعالجه احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات وآبار بجای آورند واختلاف بقاع وتغییرات هوا درعذوبت ولطافت آب وملوحت وحرارت وبرودت آن اثری تمام است وبعضی ازچشمهای غریب این است که مذکور میشود .

عین اروشنك ازضیاع قزوین است وآبش مسهل باشد وچون ازآن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت ندهد .

عین الطف درمیان اسفراین وجرجان است وآب بسیار ازوی حاصل گردد ودر بعضی اوقات این آب انقطاع یابد وجمعی کثیر با اسباب مناهی وملاهی بدانجا روند و رقاصی کنند تاباز جاری شود .

عین بادخان درحدود دامغانست وهر گاه نجاستی درآن افکنند باد و طوفانی قوی پدیدآید وصحت این خبر بتواتر پیوسته وچنین گویند که درنواحی غزنین نیز مثل این چشمه‌ایست .

عین ملطیه چشمه‌ایست که آب سفیدازآنجا بیرون میآید وچون آنجا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر مقداری دورتر برند و بخورند در بدن سنك گردد و سبب هلاکت شود .

عین داراب درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهة غسل درآنجا درآید آن گیاه دروی پیچد وهرچند اضطراب بیشتر نماید محکمتر گردد وچون لحظهٔ صبر کند بخاصیت همان آب ازوی دورشود .

عین دوراق آبش درغایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعةً واحده بآن چشمه درآید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج درآن رود ضرر نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد وگاهی دخانی ازآن چشمه متصاعد گردد ومشعلهای سرخ وزرد وسبز ازآن بدرخشد .

عین الجراد درمیان شیراز واصفهانست وآب آن دافع مضرت ملخ است وهرگاه دربلدی ازبلاد ملخ بسیارشود آب آنرا درظرفی کرده بآن شهر برند واصلا بر زمین ننهند تابمقصد رسانند آنگاه ازجائی آنرا بیاویزند لشگرسار ازعقب بیایند وتخم ملخ را براندازند و مشهور چنانست که هرگاه آنظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود .

عین مسکوره چشمه‌ایست برابر سپری دراراضی اندلس وباوجودصغر اگر لشگری برکنار آن نزول کنند همه‌را سیراب گرداند ونقصان درآبش ظاهر نشود .

عین النار درنواحی انطاکیه است وهروقت قصبی درآن افکنند درساعت بسوزد .

عین الفار بحدود مصر درمرغزاریست ودرآن ناحیه خاکیست که چون ازآب آن چشمه گل شود ازآن موش متکون گردد .

عین سلیمان درقلعه‌ایست بحدود کرمان گویند که دراوقات سابقه چون پادشاه‌زادهٔ که درین قلعه بودی واز آب آن چشمه تجرع نمودی البته بپادشاهی رسیدی .

عین سراب چشمه‌ایست دربالای حمص قریب برباط کرکوت ودرتك آن سنگهای ملون است که خواص عظیم از آن ظاهر میشود واین احجار بدان چشمه اختصاص دارد .

عین الفضه چشمه‌ایست در مغرب وپاره‌های نقره بوزن يك مثقال ونیم مثقال در آن پیدا شود .

عین الکرم در نواحی بیلقانست و چون قدری ازآب آن در بیخ تاك خشك ریزند باز سبز شود .

عین نهاوند چشمه‌ایست در شکاف کوه نهاوندهر کس به‌آب محتاج شود نزديك آن شکاف رفته گوید که مراآب میباید فی الحال از آنجا آب درترشح آید وچون مهم کفایت گردد پای برزمین‌زده گوید بس است درساعت جریان آب تسکین یابد.

عین الشجره گویند که این‌چشمه درپایان جبلی‌ازجبال طبرستانست و آب آن‌در غدیری مجتمع میگردد که‌دور آن يك‌تیر پرتاب است ودرمیان این غدیر درختی‌بزرگست ودرسالی چهارماه این‌درخت ازنظر غایب میشود وسبب آن ظاهر نیست نوبتی یکی‌از ملوك فرمودتاآن درخت را بمسمارهای‌آهنین استوار گردانیدند و چون‌اوان غیبتش در رسیدمسمامیر بگسیخت‌وآن‌شجره ناپیدا شد غواصی جهت تحقیق آنحال بـه‌آب فرو فرستادندبعد ازمدتی بازآمد وگفت قرب‌هزارگز فرورفتم وبرحقیقت حال‌اطلاع نیافتم.

عین المغرب چشمه‌ایست درهند که صندوقی مقفل برسر آن چشمه موضوع است وهرگاه که سرصندوق راگشاده ازآبی که درآن مجتمع باشد بیاشامند شوربود اما قطراتی که ازآن‌ترشح کند شیرین باشد وبرین‌آب قصبات ورساتیق مزروع ومعمور است وچون‌آب صندوق کم‌شود هندوان بدانجاآیند وآنمقدار طعام بپزند که هزارکس را کفایت باشد وازجرایم وآثام‌توبه کنند بازآب آن‌صندوق‌بسیارشود وتمامی آن‌ناحیت راسیراب‌سازد .

عین العلاج درمیان‌خرقان وقزوین است وآبی گرم دارد هرانسانی و حیوانی که برعضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون درآن آب‌نشیند صحت یابد وبخاصیت آن آب استخوان شکسته ازبدن بیرون آید وقولنج واسترخا واسهال‌ورمد وخنازیررا نفع رساند و پیکان از جراحت بیـرون‌کشد و نمك اندرانـی و توتیا ضفادع از آنجـا بحصول پیوندد .

عین الحجر این‌چشمه درقریه فنجار است ازقرای دامغان‌گویند که اگرزنبوری را درآن افکنند سنگی‌منقش‌شود .

عین السم درمملکت چین است نزديك‌بقصرفغفور وآب آن بغایت شیرین ولطیف

باشد اما چون از آنجا یکفرسخ دور برند زهری هلاهل وسمی قاتل گردد .

عین‌الذهب آن آب از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود گویند که چون هزار درم نقره دروی افکنند وروزدیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و سبب آن معلوم نیست .

عین‌الشمس ازعبدالملك بن عبدالله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمهٔ دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مغرب روان شدی وبعد از غروب بازگشتی وبجانب مشرق جریان نمودی ازاهالی آن‌دیارسبب اینصورت پرسیدم جوابدادند که تا غایت حقیقت این امر نزد مابوضوح نه‌پیوسته .

عین‌المسك چشمه‌ایست‌دردیار چین منفجر ازپایان کوهی که هرچه به‌آن‌بشویند بغایت پاکیزه شود وبوی‌مشك وعنبرازآن‌بمشام رسد .

عین‌الهرماس چشمه‌ایست نزدیك بنصیبین وسر آن‌رابسنك وارزیز مسدودساخته‌اند زیراکه پیش مردم آندیار مقرراست که اگر آن‌را بگشایند چندان آب‌ترشح نماید که آن شهرغرق شود .

عین‌الفرات درارض‌الروم است وچنان شهرت دارد که هر کس در بهار به‌آب‌آن غسل کندتا یکسال‌دیگر ازامراض‌ایمن بودودیگردر **تالش** چشمه ایست که در تابستان آبش چون مقداری برود سنك‌شود ودرزمستان‌شرب آن‌آسیب‌نرساند دیکردر **جزیره‌سلامته** که دردیارهنداست‌چشمه‌ایست که‌آب آن درثقبه که‌نزدیك بآن چشمه است فرو میرودواز قطراتی که‌بر کنارآن ثقبه میماند درروزسنك‌سفید ودرشب‌سنك سیاه متکون میگردد دیگردرطبریه که داخل‌اعمال دمشق است هفت‌چشمه است که درهفت سال متوالی آب‌در آن چشمه‌هافراوان باشد وهفت سال‌دیگر اصلا درآن عیون‌نم نماند ولایزال حال‌برین منوال جاری‌بود دیگردرحدودچین‌چشمه‌ایست که چون مریضی آب‌آنرا بیاشامد اگر مردنی باشد فی‌الحال‌جان بقابض ارواح سپارد والا در ساعت صحت یابد دیگر دردیار قزوین‌چشمه‌ایست که مردم بوقت خربزه‌آنجا روند وازآن بیاشامند اسهال قوی آرد و اگرآن را بجای‌دیگر برند آنخاصیت ندهد ودرسفیدکوه که درنواحی بلده فاخره‌هراة است مثل‌این‌چشمهٔ موجود است‌وسابقا دروقت خربزهٔ‌کزمه مردم بدانجا میرفتند و دفع فضلات کرده بازمیآمدند دیگر درسه‌فرسخی‌قزوین چشمه ایست که در روزهای گـرم تابستان‌آبش یخ میبندند وروزیکه هواخنك باشد یخش کمترمیگردد دیگر در عجایب المخلوقات‌مسطوراست که درشبان‌کاره چشمه‌ایست که‌ازآنجا بقدردوسه آسیاآب بیرون می‌آیدومدت سی‌سال‌آب‌آن درجریان وسی‌سال‌دیگر انقطاع میبابد چنانچه قطرهٔ آب درآن چشمه نتوان یافت ولایزال‌حال‌برینمنوال‌جاریست‌دیگردرولایت ارمن چشمه‌ایست

که آب آنچنان بقوت جهد که ازمسافت بعید آوازش توان شنید وهرجانور که در آنچشمه افتد فی الحال بمیرد وخوردن آن آب اسهال قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که درمراغه دوچشمه است متصل بکدیگر ازیکی آبی درغایت برودت ترشح نماید وازدیگری درکمال حرارت اما ازچاههای متبرکه یکی بئر قضاعه است وآنچاه درمدینهٔ طیبه واقع است وحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آب دهان مبارك در آن افکنده اند بنابر آن هر بیماری که از آب آنچاه بیاشامد شفا یابد.

بئر التوفیق درزمین مغرب است وبخاری عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بزرك در آنجا افکنند بیرون اندازد والبته بقعر چاه نرسد.

بئر ازرق چاهیست بزمین طرابلس وچنان شهرت دارد که هرکس از آن آب بیاشامد بیعقل شود.

بئر سامش آبی خوش دارد وچون خشت خام در آنچاه افکنند آوازهای مهیب برآید وبعداز گذشتن سه ساعت تسکین یابد.

بئر الصواعق آبش مسهل باشد وچون آن آب را اندك مسافتی برند خون شود واگر دورتر برند سنك گردد واگر خرقهٔ حیض در آن افکنند صاعقهٔ عظیم پدید وبادهای تند وزیدن گیرد بحیثیتی که عمارات را منهدم سازد.

بئر بامیان گویند که چون نخچیر بقصد آشامیدن آب بکنار آنچاه رود آب ازقعر چاه ببالا آید وچون نخچیر دهان بر آن نهد غرق شود وبعد ازساعتی استخوانهای نخچیر بر کنارهٔ آنچاه افتد وجهت آن معلوم نیست.

بئر الاصوات بحدود تبت واقعست هرکس بنزدیك آنچاه رود آوازهای غریب شنود وسخنان عجیب استماع کند بلغت فارسی وتازی وترکی وهندی ودروقت باریدن باران آن آوازها انقطاع یابد وهرگاه که باران بازایستد باردیگر اصوات مسموع گردد.

بئر سنکلدیب هرکس که درقعر آن نگرد سنگی مانند تیر برویش خورد وموجب آنرا هیچکس نداند.

بئر الصمغ دردیار هندوستانست چون آبش را در ظرفی کنند واز اول حمل تا میزان بگذرند تریاقی منعقد شود بغایت نافع واگر تا آخر حوت بماند زهری قاتل گردد وحکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند.

بئر عبدالرحمن در ناحیهٔ از نواحی فارس است قریب بقریهٔ که باین اسم مخصوصست وآن چاهیست بغایت بعیدالعمق ودراکثر اوقات آب نداشته باشد امادرسالی یکنوبت بوقت معین آبی عظیم ازقعر آن برجوشد وبرسرچاه رسیده برروی زمین درجریان آید چنانچه چند روز یکطاحونه بآن دایر شود ومزروعات بآن معمور گردد وباز آن آب درزمین

فرورفته قطرهٔ درچاه نماند .

بئرخور درمیان حوضیست درشهرخور و برسر آنچاه دیگی بزرك ازمس نهاده‌اند ودربن آن دیك سوراخی کرده‌اند و ازآن سوراخ که بغایت مضیق است آنقدار آب بیرون‌آید که جوئی بزرك میشود وبعضی‌ازاصحاب اخبار گفته‌اند که اینصورت ازجملهٔ طلسمات است‌والا شهرخور از کثرت آب‌ویران میشد .

بئرسیاهك درنواحی فارس است وپیوسته ازآنجا بخاری‌گرم بیرون می‌آیدو حرارت آن بخار بمثابه ایست‌که اگر مرغ بربالای آن چاه پروازنماید بسوزد(والعلم عندالله‌تعالی) .

ذکر بعضی از جزایر غـرایب حضرت واهب المواهب

برضمائر اولوالبصایرمستترنخواهدبود که‌درمیان بحاروبطایح جزایر بسیار است که باری‌سبحانه وتعالی بعضی‌ازآن‌هارا ممرمعیشت فرق عبادساخته وبرخی را جهت‌اخذ فواید ومنافع‌پرداخته وازجزایربسیاری بتصرف آدمیان است و بسیاری مساکن جنیان ودربعضی‌ازجزایرحیوانی‌چندتوطن دارندبرصورت‌انسان‌نه‌برصفت‌ایشان وبرخی ازجزایر مقروحوش وطیوراست وبعضی‌معادن طلا و نقره وجـواهر وبسیـاراز جزیره ها ازآن قبیل است‌که هیچ‌کس را برچگونگی‌حال‌آنهااطلاع‌نیست وبعضی از جزایرغریبه‌اینست که مذکورمیشود .

جزیرهٔ واق دربحر محیط است ودرآن جزیره درختی‌است‌که میوهٔ مانـند سر آدمی بارمی‌آورد وچون آن‌ثمرپخته میشود آواز واق مسموع‌میشود .

جزیره‌جمکوتدرعین خط‌استواواقست‌ومساحت‌آنجزیره‌صدوپنجاه فرسنگست وازعجایب‌آنکه دراین‌جزیره شجره‌ایست‌که ثمرآن صورتی‌باشد مثابه انسان وچون‌آن صورت بزرك شده اعضایش درست گردد چیزی‌مانندکدوباد وسرپرستان‌که شیرازان‌در جریان‌باشد برآن درخت پدیدآیدوآنصورت‌ازآن سرپستان کدو شیرمکد وکلان شود تا تعدادیك‌گزبلندگردد وبعد ازیکسال‌خشك شود وهمدران جزیره کرمیست‌که‌یك‌گز طول دارد و هرچند اورا پاره‌کنند بهم پیـوندد وحیات‌یابد و اگربقرع و انبیق آبی ازآن‌کرم‌بگیرندهرکس راکه استخوان اندام‌بشکندچیزی برآن شکسته بندد و از آن آب بیاشامدآن شکسته درست شودوقوت‌گیرد .

جزیرةالیاقوت جزیره استمعظم درمیان بحراعظم ودروی اصناف یاقوت زرد وسفید وکبود توان یافت ونوعی‌دیگر ازجوهرکه اهالی مشرق آن را ازیاقوت بهتر

اعتقاددارند دربن‌جزیره پیداشود(۱) .

جزیرة‌الفضه نزدیك بخط استواست‌دراقصی‌مشرق ودرمحل جریان آبش‌قطعات نقره افتاده باشداز یك‌مثقال‌تا نیم‌مثقال .

جزیرة‌المهراجدردریای چین است دربعضی از کتب بنظردرآمده(والعهدة علی الراوی) که طول‌آن‌جزیره هزارفرسخت ومردم آنجا پادشاه‌خودرا مهراج گویند و هر سال‌شش‌هزارمن‌طلا ازمال و اخراجات واصل‌خزانه‌اش گردانند ومهراج آنطلاها رادر غدیری‌عظیم که‌درآن‌جزیره ساخته‌اندازد وآن پادشاهرا اسبان باشد که موی گردنشان برزمین کشدو نیزدربن‌جزیره‌مرغیست‌که آنرا حواری گویند وآنطا برسخن کند فصیحتر از طوطی‌لیکن‌مدت‌حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیزگویند که دربن جزیره‌فارة‌المسك‌و طاوس‌باشد وصنفی ازروباه درآن پیدا شود که فیل وگاومیش را فروتواند برد .

جزیره حلی واق متصل است بجزیرة‌الزنج وازآنجا طلای‌بسیار حاصل شود چنانچه قلاده وسلسلهٔ کاب و بوزینه را ازطلا سازند وپادشاه این جزیره زنی باشد جمیله وملازمان وارکان دولتش‌مجموع نسوان باشند وبا رجال اختلاط ننمایندوآبنوس را دربن جزیره بجای هیزم سوزند .

جزیرةسلا دراین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یك‌گزباشد و موی اعضای ایشان بغایت درازشود وآن مردم‌گوشت آدمی خورند.

جزیرة‌القصردردریای‌هند است ودرآنجا قصریست که هرکس بآنجارود بیهوش گردد وساکنان آنجزیره قومی‌اندکه ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابهٔ روی سك .

جزیره جاوه درهمان بحراست ودرآن جزیره کوهیست که درشب آتش عظیم برآنجا مرئی میشود ودر روزغیردود چیزی نمینماید وهیچ آفریدهٔ قدرت‌ندارد که بآن کوه نزدیك رود وعود ونارجیل و موزوقصب‌السکردرآن جزیره بسیاراست .

جزیرة‌الشجاع جزیرهٔ معموراست مشتمل برقری وقصبات بسیار واشجارمیوه دار ودرزمان اسکندراز دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آنجزیره را تلف میکرد و آنحیوان را شجاع میگفتند وچون ضررشجاع بحیوانات الجزیره از سرحد اعتدال تجاوزنمود متوطنان آن جا هرصباح دوگاودرکناردریا برده می‌بستندتاشجاع بیرون آمده آن‌گاوانرا میخورد وزیاده برآن تعرض نمیکرد وبعد ازآنکه اسکندر

(۱)ظاهرأمیناست که‌دراکثر بلادهند بهم‌میرسد وخوب آن بنگالیست لکن‌ازسالی بیش عمرکند بلکه مینائی چند ساله مشاهده شده ادرءطرکم بقاست حرره محمد تقی التسیری

بر کیفیت آنحال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوان را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آبگینه وسوزن پر کردند وبدستور معهود بـر کناردریا گـذاشتند و شجاع بعادت مـألوف از دریـا بیرون آمده آن هر دو گاو را فرو برد پس از آن کسی او را ندید .

جزیرةالبرق درین جزیره سه موضع است که درتمامی لیالی فصولی اربعه در یکی برق جهد ودریکی باران بارد ودریکی باد وزد وسبب آن معلوم نیست .

جزیرةالاشقر ساکنان این جزیره اصفراللون اندوموی زرد برسینه داشته‌باشند ونارجیل وعود وشکردرآنجا بسیاربود .

جزیرهٔ کالوس درآنجا جمعی ازهندوان توطن دارندکه هرگزلباس نپوشند ومال ایشان آهن ونارجیل باشد .

جزیرةالمحرقه ازجزایردریای زنگباراست ومردم کمتربدانجا رسندوساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت‌الرأس ایشان رسد آفتی‌عظیم پیش‌آید چنانچه امتعه واقمشه واجناس ایشان ازشدت حرارت بسوزد لاجرم آنجمـاعت پیوسته مترصد ومترقب آنوقت میباشند وچون نزدیك بـدان رسد ازآنجارحلت کنند وهرگاه که کوکب ازآن محل تجاوزکند بجای خود بازآیند .

جزیرة النسناس ازجملهٔ‌جزایر بحرزنج‌است‌وساکنان‌آنجا یك‌گزقامت دارندویك چشم ایشان‌کوراست ویك نیمهٔ بدن مفلوج نقلست‌که درین جزیره صنفی ازطیوربـاشند که هرسال جمع‌گشته با آن‌جماعت‌محاربه‌کنندوبمنقارچشمهای ایشان‌را کورسازند .

جزیرةالمناره دربحرمغربست ودرآنجا منار‌ه‌ایست‌بارتفاع صدگزازحجرخالص و صعود بـر آن میسر نمیشود زیـرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بر بـالای آنصورت شخصی بطلسم ساخته‌اند که دست بجانب مغرب دراز کرده است و گـوئیا بچیزی اشارت میکند .

جزیرةالکنیسه درهمان دریاست‌ودرآن جزیره کنیسه‌ایست ازسنك تراشیده‌ودر برابرآن‌کنیسه مسجدیست وهردعائی که درآن مسجدکنند بیشترآن باشدکـه مستجاب شود و برقبه‌کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته‌اندکه هرکس اززبرآن بتفرج‌وزیارت آن مسجد رود آنصورت سرازکنیسه درآورد وآوازدهدکه فلانی بمهمانی آمده‌است پس درآن‌کنیسه‌گشاده شودوطعامی کافی جهة آن شخص بیرون آید و باز در مسدود گردد وپیوسته حال برینمنوال باشد .

جزیرهٔخالط دردریای روم است ودرین جزیره غیرگوسفند چیزی نباشد وآن گوسفندان بغایت بزرك‌اند وتجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف‌کنند وبی مـانعی

هرچند گوسفند خواهند تصرف نمایند

جزیره عادیان دردریای باشقر است باقلیم هفتم وآنجزیره‌ایست بغایت معمور وخلق بسیاردرآن توطن‌دارند وطول وعرض آنجزیره صدوشست فرسخ است درعجایب البلدان مذکوراست که درآنجزیره درختی است بغایت بزرك که هرگاه آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هرکس هرسؤال که ازآندرخت کند مطابق واقع جواب شنود ودر غربی جزیره عادیان چهارجزیره است هریك را پنجاه فرسنك طول وپنجاه فرسنك عرض ودردوجزیره ازآن جزایرمردان ساکن‌اند ودردوجزیره دیگرزنان ومیان‌ایشان سی وپنج‌فرسنك‌مسافت‌درباست‌وآن‌مردان‌وقت‌معین‌درکشتی نشسته بجزیره زنان روند وچند روز بـا ایشان صحبت داشته بعد آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن زنـان وضع حمل نمایند اگـر پسر باشند بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند .

جزیرهٔ قامرون دربحرچین است ودرآن جزیره جانوریست کـه آن راگـرك خوانندودرپیشانی‌گرك شاخیست نزدیك یك‌گز وچون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورتی از صورحیوانات پدید آید .

جزیره کله وسریره خط استوا درحدود مشرق ازمیان ایـن جزیره گـذرد و معدن قلعی آنجا بسیاربود ودرآن جزیره ماران باشندکه گاومیش رافروبرند .

جزیره لنکایانوس متوطنان آنجا پیوسته برهنه باشند واگرمسافری بـدست ایشان افتد صیدکرده غنیمتی شگرف شناسند .

جزیرةالرامی دربحراخضراست ودرآن جزیره نوعی ازدرخت بقم است کـه بیخ آن تریاق زهرافعی وسایرسموم بود ودرین جزیره گاومیش باشدکه اورا دم‌نبود ودرآنجا جنسی ازآدمی هست‌که قامت هریك ازایشان چهارشبرباشدو مویهای ایشان سرخ‌بودومجموع‌برهنه‌باشندوهرگزجامه نپوشند وسخن‌ایشان‌را مهم‌نتوان‌کردوموی‌سر ایشان‌کوتاه بود و بیشتراوقات بربالای درختان بسربرند و طایفهٔ ازملاحان نیز درین جزیره‌مقیم‌اندکه چون درآب سیاحت‌کنند زورق را دریابند .

جزیرةالعقارب هم از جزایر بحر اخضر است و درین جزیره کژدمان بـزرك باشندصاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت جسم آن کژدمان برابر جسم شتر بود .

جزیره سراندیب جزیرهٔمعظم است ومساحت آن هفتاد فرسخ درهشتاد فرسخ ودروی‌کوهیست‌که هبوط آدم علیه‌السلام برآن‌واقع شده ومردمی‌که درکشتی بـاشند آن‌کوه را ازچند روزه راه بینند ودرین کوه اثرقدم‌آنحضرت هست وهرروزی‌آنمقدار

باران بارد که اثر قدم آدم شسته شود ودرین کوه یاقوت سرخ وزرد و کبود توان یافت ودربعضی ازانهارآنجزیره الماس باشد ودرجویها بلور پیدا شود وحیوان‌المسك نیزدر آن جزیره باشد ودرجزیرهٔ سراندیب دراوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود وجهة‌وی ازعراق بکشتی شراب میبرده‌اند .

جزیرهٔ مسلا درآنجا درخت فلفل بسیاربود چنین گویند که برخوشهٔ فلفل برگی بزرك باشد که چون باران باریدن گیرد آن برك خوشه را بپوشاند تا بسر وی نبارد وچون باران بازایستدبرك ازروی‌خوشه برخیزد(۱).

جزیره زنگبار دردریای زنجست و در آن جزیره زنگیان سفید پوست باشند که ذوایب و حواجب و اشعاء ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالي سیاه نتوان یافت .

جزیره موال دردریای فارس است وگاه‌گاه دروقتی که این بحرمد کند ماهی عظیم بخشکی اندازد وآنسال مردم آن نواحی بسعت‌معیشت اوقات‌گذرانند زیرا که‌آن ماهی راگرفته بجوشانند وروغن آن را ذخیره‌سازندگویند که آنقدرروغن ازآن‌ماهي بحصول پیوندد که معارف واکابررا تا یکسال جهة سوختن چراغ و احادالناس را برای خوردن کفایت کند واین روغن را درظروف چوبین محافظت نمایند والا در هر ظرفی که‌کنندمترشح گردد .

جزیرهٔ قبرس دردریای افریقیه است دورآن شصت وسه فرسخ است و درآنجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است مگرسروگوش وی دیگردرشمال جزیرهٔ یاقوت جزیره‌ایست چهل فرسنك درچهل فرسنك ودرآنجا بتخانه‌ایست وبتی بزرك در آن خانه نهاده‌اند وهرکس درروزمعین باین بتخانه رسدگویند که حج اکبراورا میسر شد وعقیدهٔ عبدهٔاصنام چنانست که این بت هرسال یکبارخون کند وهرگاه آنوقت‌دررسد غریبی راگرفته دست بسته درآن‌خانه گذرانند وصباح که دربتخانه را بازکنند اورامرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که درین اوقات که تاریخ سنوات‌هجری بهفتصدرسیده مسافری بعزم نظاره بدان جزیره رفته بود وبت پرستان بدستورمعهود اوراگرفته‌شبی دربتخانه انداختند وآن مسلمان حافظ‌کلام‌الله بود درتمامی آنشب بتلاوت قرآن‌اشتغال نمود روزدیگر که کفاردربتخانه را بازگردند او را زنده یافتند و بغایت متعجب شده

۱ــ واضح باد که‌اقسام‌شجرهٔفلفل‌سیاه‌وسفیددیده‌شده امابرگی که‌مانع‌آب‌باشد در حین باریدن بنظربرسیده بلکه قسمتی ازشجرهٔ فلفل است درهند که آنرا بزبان هندی مرچ‌گویند بی خوشه دانه دانه بارآورد بزرك و کوچك تا بمقدارمنجکی درنهایت‌چدت ولون آن سبزوسرخ وبنقش است حرره محمد تقی‌التستری .

گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است وزروجواهر بسیار باودادنـد و آن مسلمان درمیان ایشان چنان عزیز وصاحب اختیارشد که هرحکمی که میکرد اطاعت مینمودند .

ذکر بعضی ازجبال‌غرایب احوال در آفریدن جبال ایزد متعـال را حکمت بسیاراست وازآنجمله یکی معادن زرونقره وجواهراست که درجوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن آنست که چون آب برف وباران درمسامات جبال نفوذکند بواسطهٔ حرارت جوف مغارات میاه مذکوره مستحیل ببخاری لطیف گردد وطلب خروج نمایدو چون راه بیرون شدن نیابد اجزای آن‌بخار تکاثف پیداکرده زمانی بعیدالعهد بر آن‌حال بماند وچون توقف آن امتداد یابد صفا وغلظ اوتزاید پذیرد وازآن زیبق منعقدگردد وبسبب اختلاط وامتزاج اوباجزاء تراب متنوعهٔ وطبخ ونضج هوا ازآن اجناس جواهر مختلفةالبطایع والالوان حدوث یابدوآن‌جواهررا معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن دربن اوراق نگنجد لاجرم‌قلم مشکین‌رقم بذکر بعضی ازجبال غریبه اختصار مینماید

جبل دماوند درحدود طبرستانست وچهارفرسخ ارتفاع دارد وبر قلعه انجیـل قطعه زمینی‌است که ده‌گزمکسرمساحت دارد ودروی سوراخهاست که بشب از آن‌شعب شعاعی چون‌نور آفتاب ظاهرشود چنانچه بروشنائی آن مسافتی بعید تولن دیدودرروز دودی ازآنموضع متصاعدگردد ودرمیان عوام مشهور است که سلیمان علیه‌السلام‌صخرهٔ جنی رادربن کوه حبس نموده‌است در عجایب البلدان‌ازعلی بن‌زربن‌منقولست که‌گفت من وجماعتی ازاهل سیاحت عازم‌کوه‌دماوندگشتیم ودرقله آن کوه هفتاد موضع یافتیم که دخان‌کبریتی ازآنجا متصاعد بود وچون‌احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود وبحرخزر ازآنجا جوئی کوچك مرئی‌میگشت وبرسر آن کـوه غمامیست متراکم‌که درتابستان وزمستان اصلا منکشف نمیشود .

جبل‌نهاوند نزدیك بآن‌بلده‌است ودربن کوه دو طلسم ساخته‌اند یکی صورت گاوودیگری بهیات‌ماهی‌وازاین‌کوه‌آبی بیرون میآیدومنقسم‌میگرددبدوقسم‌قسمی بنهاوند میرود وقسمی بدینور‌جبل ثور نزدیك بمکه مبارکه است ودر آنجا غاریست کـه سید ابرار صلی‌الله علیه و علی آله الاطهارواصحابه‌الاخیار در وقت هجرت بمرافقت ابوبکر صدیق رضی‌الله تعالی‌عنه دوسه روزآنجا ساکن بود

جبل‌اشیره درولایت ترکستان است دراراضی‌شاش ومعادن نفط وفیروزه وطلا و روی و آهن در آنکوه بسیاراست ودرآنجا سنگی پیداشود که‌چون‌درآتش افکنند سفیدگردد واثوابی را بآن بشویند بغایت‌پاك ولطیف شود.

جبل‌سیلان کوهی است درغایت بلندی‌نزدیك باردبیل مشتمل براشجاربسیارو چشمه‌های‌آب‌گرم وسرد ومشهوراست که هرحیوانی که قصدخوردن اثمارآن اشجار کند

بمیرد جبل‌الصورت درمحازی کرمانست وجه‌تسمیهٔ او آنکه چون‌قدری‌ازسنك آن‌بسایند ودرظرف آب افکنند البته برصورت انسان قرارگیرد .

جبل‌فرغانه دراین کوه گیاهی‌رویدبصورت‌آدمی که آنرابیروح الصنم‌گویند و آن‌گیاه درقوت‌باء اثری تمام دارد .

جبل‌مورجان درزمین فارس‌است ودرآن‌کوه غاریست‌که آب ازسقف آن درتقاطراست وطلسمی ساخته‌اند‌که اگریك‌کس درآن غار باشد بقدر احتیـاج اوآب فرودآید واگرهزارکس باشند آنمقدارآب‌چکد‌که‌همه‌راکفایت‌شود ·

جبل‌واسط تابلادااندلس ممتدباشد ودرآن‌جبل شکافی‌پدیدآید‌که میان‌آن‌تیری آهنین بودوهرگاه قصدکنندکه آن‌تیر رابگیرند غایب‌گردد وچون دست ازآنعزیمت بازدارند بازپیداشود وهیچکس‌را برحقیقت آنحال اطلاع نیست .

جبل برطانیل درمیان دریای‌هنداست وازآنجا آوازدف ونی وسنج شنوند و پی بفاعل‌آن نبرند .

جبل‌نبوبه کوهیست دردریای هند ودر آنجا چشمه آب باشد وبزعـم هندوان شارب آن‌عمری درازیابد ودرحوالی آن چشمه حیوانات‌اند بصورت سك وچـون‌کسی قصدآن‌کند مانع‌شوند ودرهلاکت خلق‌کوشند .

جبل‌بیستون درمیان همدان وبغدادست گویندکه صورت شیرین بعمل‌فرهاد در آن‌کوه موجود است .

جبل‌تبت کوهیست‌که چون آتش‌برآن افروزند آب اززیر آن بیرون آیـد و آتش رابمیراند ودروقتی ازاوقات پادشاهی بجهة امتحان ازدیارتبت بدان‌کوه آمد و فرمود تا نفط گوگرد وهیزم‌بسیـار برقله آن‌جبل‌جمع‌آوردند وآتش درآن زدندهمان ساعت آب‌ظاهر شده آتش رافرونشاند .

جبل‌السم ایضاً دراراضی تبت‌واقعست‌وهرکه بدانجا عبورکند نفسش‌منقطع‌شده بمیرد یازبانش ازنطق بازماند .

جبل البنان گویندکه درآن‌کوه اشجار میوه‌دار بسیاراست وبی‌ازآنکه‌کسی متعهد تربیت آن‌شود میوه‌دهد اماطعم وبوی‌آن اثمارچندان لطافتی نداشته‌باشد وچون آن میوه‌ارا ببلخ رسانند خوش‌طعم وخوش بوی‌گردد .

جبل‌الحدیددردیار هند است وازآن‌کوه آهنی سرخ بحصول پیوندد‌که‌چون زخمی ازآن برکسی زنند ازموضع جراحت خون‌ترشح ننماید اماکسان راگمان شود که آن‌راداغ‌کرده‌اند .

جبل‌الانهار دراقصای بلاد مغربست وازین‌کوه سه‌چهارجوی عظیم بیرون آید

و قرب هزار قنطره بر آن‌جو بها ساخته‌اند و یاقوت وسرخ زردو کبود از آن کوه بحصول پیوندد .

جبل‌الروضه کوهیست مبارك نزدیك بمصرودراخبار مده‌است که در آن جبل روضه‌ایست ازریاض بهشت ودرزمان خلافت عمررضی‌الله عنه اهل کتاب بمبلغ هفتاد هزاردینارخریداری کردند فاروق راضی نشد وگفت روضهٔ بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست واول کسی‌ازمسلمانان که‌درآن کوه‌مدفون شد عامر مغافری بود گویند که در جبل‌الروضه گوسفندان‌وحشی بسیار ندوکسی متعرض آنها نمیشود .

جبل‌الکوکبان نزدیك بصنعاءواقعست و بر آنکوه‌دوقصر است که هیچکس‌راه آنرا نمیداند وعقیدهٔ بعضی ازمردم آنست که آن دوقصرراازجواهرساخته‌اند زیرا که درشب بغایت درخشنده است .

جبل‌النار کوهیست درمیان بحرعدن پیوسته آتشی ازآن جبال دراشتعال باشد وبعضی ازعدنیان گویند که قومی از نسل هارون پیغمبر علیه‌السلام درآن کوه ساکن اند(والعلم‌عندالله تعالی.).

جبل‌المعظم کوهیست دراراضی حبشه ودر آنجا مساجد وصوامع واقعست و گویند که در آنکوه مغارها باشد که میت درآنجا اصلا پوسیده نگردد وچنان استماع افتاده که درولایت قاین نیز مغارهاست که اموات در آنجا خفتیده اندو نشسته واصلاتغیر درابدان ایشان‌محسوس‌نمیشود ودرچیچکتو نیزغاریست که شش‌مرده درآن موجود است واجسادآن مردگان ازهم نریخته و مردم آنجائی آنموضع را لتی‌خواجه گویندوزیارت کنندد یگردرعجایب‌البلدان‌مسطور است که کوهیست درسه‌چهار فرسخی قزوین ودرآنجا صورث‌حیوانات است که بتقدیرالهی مسخ شده‌اند ومتحول بسنك گشته ازآنجمله شبانیست تکیه برعصازده وگوسفندان در حوالی مجموع او از سنك وهمچنین زنی بنظردرمی‌آید که گاو میدوشد ونیز مسموع شده که چون‌ازقهستان بکرمان‌روندبردست‌راست‌بمسافت‌پانزده فرسخ‌زمینی بدید آیدمربع هشت فرسخ درهشت فرسخ‌مجموع‌قری‌وقصبات‌آن متحول‌بسنك‌شده‌وهرچه‌از آدمی‌وحیوان ونباتی که درآنجا بوده‌حجر گشته تابحدی که گهوارهٔدرآنجا یافتندسنگین‌ودرآن کودکی‌ازسنك ورسنی از ازسنك بسته وقفسی دیدند ازسنك که درآن کبکی سنگین بود ودرکنار این بیابان که بمضوبه اشتهار یافته جنسی‌باشد از کژدم بغایت سیاه‌وشب در هوا طیران نماید وزخم نیش آن‌مهلك بود دیگردرترکستان کوهیست ودرآن کوه غاری که هر که درآن غار رود درساعت بمیرد وازهمه غریب‌ترآنکه‌درآن نواحی‌غاریست که هر کس ازپیش آن گذرد روح ازبدنش مفارقت نماید .یگردرمملکت چین کوهیست ودرآن کوه درهٔ ودر

آن جاده‌ایست که بر آن جاده مردم ازچین به تبت روند وهر کس از جاده انحراف نماید فی‌الحال نفسش منقطع شده بمیرد دیگر درصفا کوهیست و برسر آن جبل چشمهٔ آبی و آب آنچشمه ازجمیع جوانب آنکوه سیلان مینماید ماقبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب یمانی از آن حاصل شود دیگر دریکی از بلاد خط استوا کوهیست ودر آن کوه مناره‌ایست ازسنك وبرسر آن مناره تغاری موضوع است وبرسر آن تغار مرغی ازسنك منصوب که درمنقار خود انجیری دارد ودر آن جبل درختان انجیر فراوانست ومرغان بصورت آنمرغ سنگین بی پایان وچون انجیر پخته شود هرروز آن طیور هر یکی انجیری درمنقار گرفته بیایند ودر آن تقاره اندازند وشخصی که مترصد اینمعنی باشد از آن انجیرها تناول کند وهرچه ازوی فاضل آید بفروشد وچنان مشهور است که این طلسم را بلیناس حکیم ساخته است (والعلم عندالله تعالی) .

ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والافعال

بثبوت پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر آخرالزمان علیه الصلوة والسلام باسی کس از بنی لحم وخدام جهة تجارت درکشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد وبحسب اقتضا قضا بادمخالف دروزیدن آمد ومدت یکماه آن سفینه را از موضعی بموضعی میبرد وچون باقصای دریای مغرب رسیدند نزدیك بجزیرهٔ تلاطم امواج تسکین گرفت وتمیم بارفیقان بآن جزیره درآمد ناگاه دابه که کثرت وغلظت اشعار او بمثابهٔ بود که پیش وپس از یکدیگر متمیز نمی‌گشت با ایشان ملاقات نمود آنجماعت ازغرابت هیات آن دابه متعجب شده پرسیدند که توکیستی جوابداد که من جساسه‌ام اکنون ایقوم بروید نزدمردیکه درین دیراست زیراکه او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاقست تمیم داری گوید که چون ما این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها وپایهای اورا به بندهای آهنین مقید ساخته بودند وهرگز بعظمت خلقت اوشخصی بنظر مادر نیامده بودلاجرم ازوی پرسیدیم که توکیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم شمابگوئید تاچه کسانید جوابدادیم که ما ازعربیم که در کشتی نشسته باین دریا آمده بودیم وبواسطهٔ حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده باین جزیره افتادیم وباجساسه ملاقات نمود باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ماقبال کرده گفت خبردهید مرا از نخل عمان گفتیم ازکدام صفت اوخبرمیپرسی گفت سئوال میکنم ازشما که آن نخل میوه میدهد یانی جوابدادیم که بلی گفت زودباشد که میوه ندهد باز گفت خبردهید مرا ازبحیرهٔ طبریه گفتیم ازکدام حالت اوخبرمیپرسی گفت آیادر آن

بحیره آب هست گفتیم در آن دریاچه آب بسیار است گفت زود باشد که آبش نبود باز گفت خبردهید مراازچشمهٔ زغرگفتیم از کدام حال او خبرمیجوئی گفت آیادر آن چشمه آب هست و مردم آنجائی بآن آب زراعت می کنند گفتم بلی در آن چشمه آب بسیار است واهالی آنسرزمین بزراعت اشتغال دارند بازگفت خبردهید مراازپیغمبر امین که چکار کرد گفتیم بدرستیکه آنحضرت ازمکه بمدینه تشریف آورد گفت باوی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت بایشان پس اورا خبردادیم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم برمعاندان غالب آمده قبایلی راکه نزدیك باو بودند مطیع گردانید پس گفت خیریت عرب درمتابعت اوست واکنون من شمارا از حال خود خبر دهم که بدرستیکه منم آن کسی که زود باشد که ماذون شوم بخروج پس بیرون آیم وسیر نمایم درزمین ونخواهم گذاشت قریهٔ را که بدانجا در نیایم درچهل شبانه روز مگرمکه ومدینه که آن دو بلده برمن حرامند وهرگاه خواهم بیکی از آن دو شهر در آیم فرشته‌ای که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع آید وهمچنین برهر نقبهٔ ازنقبات آن دو بلده ملایك باشند که آنرا حراست نمایند **القصه** تمیم بعدازشنیدن این سخنان بحجاز بازگشته شرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم دریافت ومسلمانشده کیفیت واقعه را بازگفت وحال آنکه آنحضرت قبل ازاین اخبار دجال را بهمین منوال با اصحاب گفته بودوپس ازاستماع این حکایت از تمیم مهاجر وانصاررا درمسجد مجتمع ساخته حدیث مذکوره رابمسامع ایشان رسانیده فرموده که اعجبتنی حدیث تمیم وافق الذی کنت اخذتکم عنه وعن المدینة و مکه ودر صحیحین بروایت انس بن مالك مثبت است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نبوده است هیچ پیغمبری مگر بیم کرده باشد امت خودرا از اعور کذاب الاوانه اعوروان ربکم لیس باعورو نوشته شده است در میان دوچشم دجال که کفرودرصحیح مسلم از خدیفة بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله وسلامه علیه فرمود که چشم چپ دجال اعوراست و اورا موی بسیار است وبااوست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هرکس دلیر دررود به آتش او بدخول جنت استسعاد یابدوهر کس ببهشت اومغرور گردد بدرآمدن دردوزخ مبتلاشود ودرباب غرابت خلقت و افعال دجال امثال اینحدیث احادیث بسیارروایت کرده شده است وایرادجمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامهٔ خوشخرام بصوب ذکر عوج بن عنق و یاجوج و ماجوج انعطاف یافت .

تعریف عوج بن عنق اکثرمورخان برآن رفته‌اند که عنق مادرعوج ودختر آدم است علیه‌السلام واورا نیز بعظم جثه توصیف نموده‌اندچنانچه گویند هرانگشتش سه گز

طول داشت ودر تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکوراست که بلندی قامت عوج بیست وسه هزار وسیصد زرع وثلث گز بوده ودرزمان طوفان نوح علیه‌السلام که آب ازسر مرتفع ترین جبال چهل گز گذشته بود ازسرزانوی او تجاوز ننموده و نیز درکتاب مذکور مذبور است که درآن اوان که موسی علیه‌السلام داعیهٔ جنك جباران شام داشت عوج موازی طول وعرض معسکر بنی‌اسرائیل قطعه سنگی ببریداز کوهی وبسر برگرفت به عزیمت آنکه بربالای موسویان اندازد تا همه‌را بیك‌دفعه‌زیرآن کوه پاره‌نیست‌ونابوده گرداند ایزد سبحانه وتعالی مرغی‌را امر کرد که بالماس آنسنك را سوراخ کردتا در گردن عوج افتاد وجناب موسوی بحسب وحی‌سماوی‌بر کیفیت‌اطلاع یافته خودرا بعوج رسانید وعصا بر کعبش‌زده اورا ازپای درآورد وچون عوج بقعرجهنم افتاد استخوان ساق پایش را چند سال برروی‌رود نیل‌انداخته بودند وآینده وررونده برآن جسرآمد وشد مینمودند (۱).

صفت یاجوج وماجوج درروضة‌الصفامسطوراست که یاجوج وماجوج پسران متوشلخ‌بن یافث‌بن نوح بودند وچون هریك ازاولاد یافث بقطری ازاقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج وماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب‌بجائی که سد ذوالقرنین ساخته شده است مقیم گشتند وازنسل ایشان خلقی کثیر دروجود آمدند چنانکه عبدالله‌بن‌عمر گوید که بنی‌آدم ده جزوندوازآن‌جمله نه‌جزو یاجوج ماجوج‌اند و یك جزوسایراهل عالم ودربعضی از اخبارآمده است که یاجوج وماجوج دو طائفه‌اند که بچهارصدقسم منقسم میشوند ویك‌نفر ازایشان نمیرد تاهزارنفر از نسل خودنه بیند وتمامی‌طبقات یاجوج وماجوج بحسب‌هیات منحصر درسه صنف‌باشند اول‌جماعتی‌اندکه هریك را ازایشان صدوبیست گز طول قامت بوده وعرض بدن بدان مثابه نباشد وصنف دوم زمرهٔ‌اندکه هم طول وهم عرض بدن‌ایشان صدوبیست گز است وصنف‌سیوم گروهی اندکه طول وقصر قامت ایشان ازیك شبرتا بچهل‌زراع کشد واین‌صنف‌را کلیم گوش نیز گویند وفیل‌وکرگدن بایاجوج وماجوج مقاومت نتواندکرد وازاجناس وحوش و سباع ضارهٔ‌هرچه بدیشان باز خورد نجات نیابد ویکی ازعادات مذمومهٔ آن قوم‌اینست که‌هرکس از ایشان بمیردگوشتش را بخورندویاجوج وماجوج را ملتی‌نباشد نه‌خدای را شناسند ونه‌خلق راومانند حیوانات معاش‌کنند دیگر ازغرایب صور معشر بشرآن که درحدود چین قومی باشد بشکل‌آدمی اما موی ایشان شبیه موی بوزینه است وآن

(۱) واضح‌باد که اوج بانصم نامردیست‌ولدفی‌منزل‌آدم فعاش‌الی‌زمن‌موسی وذکرآن من عظم حلقه شناعة دعوتی بانصم پدر عوج و من قال عوج بن عنق فقد اخطاء حرره محمدتقی‌التستری

قوم را قوت طیران باشد چنانچه ازدرختی بدرختی دیگر پرواز کنند(قال فی عجایب المخلوقات البغوی فی جانب الصین قوم علی شکل الانس اما شعرهم کشعر القروة یطیرون من شجرة الی شجره)دیگر آنکه درنواحی ترکستان موضعیست مشتمل براشجار بسیار و در آنجا جماعتی توطن دارند که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خودرا برسر کوهی که در نواحی واقعست رساند و بعد ازوصول اگر باران بروی بارد آن مریض فی الحال شفا یابد والادرآن رنج بمیرد وچون وفات یابد قطرات امطار بمثابهٔ ریزان گردد که مرده را ببرد وحقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست ودرآنجا مردهٔ که قامتش مثابهٔ درخت خرماست و دودست ندارد وهر گاه که دست بر وی زنند آوازی مثل آواز طبل ظاهر گردد دیگر درقریهٔ ازقری ولایت قبره درزمان اولجایتو سلطان دختری را دروقت بلوغ دردزهار گرفت وبعدازچند روز آلت رجولیت ازموضع مخصوص او بیرون آمد وهمچنین درجامع الحکایات مسطوراست که شخصی در بغداددختری داشت وچون اورا بشوهر دادند ودروقت زفاف آلت مردان ازمیان هردوپای اوسر بر برزد وآن دختر پسر شده زنی بحبالهٔ نکاح درآورد وازوی فرزندان پدیدآمدند دیگر دریکی از کتب بنظر درآمده که نوبتی درحضرموت دندان انسانی یافتند که هشت من وزن داشت دیگر درزمان سلطان محمد خدابنده درسلطانیه مردی بود که برتمامی اندامش موی غلبه داشت بسان موی خرس اما لحیهٔ او مانند سایر مردم بود وسخنش مفهوم نمیشد وبگدائی اوقات میگذرانید دیگر ازسنان بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت وبپای خیاطت میکرد دیگر در جامع الحکایات مذکوراست که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دوشخص ازارمن بخدمت ناصرالدوله آوردند که پشت هردوبهم چسبیده بود وقریب به بیست وپنج سال عمر داشتند واکل وشرب وخواب وبیداری ایشان مخالف هم دیگر بود دیگر درولایت ارمنیه قریه ایست ودرآنجا طایفهٔ اند که هر کس از ایشان ریش برمی آرد نصف ریش او سیاه است ونصفی سپید دیگر نوبتی در بعضی ازبلادزنی ظاهر شد که روی ودستهایش پرموی بودمانندخرس که دندانهای زیرین نداشت وسخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش باخرس جمع آمده و این تحفهٔ غریب آورده دیگر درعجایب البلدان مسطور است که درساحل بحرمحیط کوهیست ودر آنکوه جمعی ساکنند که دوچشم برسینه دارند وبدستور سایر آدمیان نیز برروی آنها چشمها ظاهراست دیگر ازابوحامد اندلسی مرویست که گفت دربعضی ازبلاد بلغار شخصی دیدم ازنسل عادیان طویل القامة ودرقوت بمثابهٔ که ساق اسپرا بدست گرفتی وبشکستی وآن شخص درخدمت پادشاه بلغاربود وتقرب تمام داشت ودرهرلشکری که آن مرد بودی خصم راهزیمت نمودی دیگرازابواسحق طالقانی منقولست که گفت درمرو با جمعی

ازمردم بموضعی نشسته بودم که ناگاه دیوار کهنهٔ که نزدیك بما بود بیفتادوچند سرآدمی ازمیان آن بیرون آمد ویکی ازآن‌سرهاشکسته دندانهایش بریخت بزرگی آن‌دندانها بمثابهٔ بودکه یکی ازآنها دومن وزن داشت دیگر دراراضی مغرب ریگستانیست ودر میان آن ریگستان شهریست که متوطنان‌آن بتمام نسوان باشند واگرمردی بدانجارسد بحسب‌اقتضای آب وهواشهوتش‌ساقط‌گرددبلکه دراندك زمانی بمیرد ودرآن بلده‌چشمه ایست که‌چون‌زنان‌درآن نشینندحامله‌شوندودختر آرندواگر برسبیل‌ندرت پسری دروجود آید زودبمیردوهرزنی که‌ازحیض‌پاك‌شوداگرروزدیگردرآن‌چشمه نشیندحیض اومعاودت کند وچندان خون‌ازوی‌برودکه بهلاك‌نزدیك‌رسد وآن‌زنان بغایت جمیله باشند وهرگز هوس مجامعت بخاطرایشان‌خطورنکنند واگرفی‌المثل یکی ازایشان بولایت دیگرافتد ازمباشرت بغایت آزرده گردد امابعدازچندگاه‌عادت‌دیگر نسوان‌پیدا کند وعورات‌آنشهر مسلمان‌باشندوهرکاری که‌جهة‌انتظام‌اموردنیوی‌مردان‌راباید کردن‌آنزنان‌بدان‌قیام‌نمایند وهرچیزازهرمحل که‌حاصل کنند بسویت‌درمیان‌یکدیگر تقسیم نمایند وبزرگی وکوچکی ونزاع جهة سودا ومعامله درمیان ایشان نباشد وافزونی مال‌وطلب تنعم وذخیره‌نهادن را ازجملهٔ مکروهات‌شمارند .

حکایت درعجایب‌البلدان‌مسطوراست که‌درحدودباب‌الابواب برتلی دوقریه‌است ومتوطنان‌آن‌قری مردم بلندقامت احمراللون ارزق‌چشم باشند وغیرزراعت صنعتی‌ندانند وبهیچ‌یك ازسلاطین مال وخراج ندهند وتابع دین وملتی‌نباشند ودرهریك ازآن دو قریه دوخانهٔ بزرك باشد درزیرزمین مثال‌سردابه‌یکی مخصوص برجال دیگری‌منسوب بنسوان وجمعی از مردم جهة ساختن کاراموات متعین اندوکارسازی ایشان چنانست که چون‌یکی ازایشان بمیرد مرده‌را بسردابهٔ که‌برجال مخصوص باشد برندوبکارداعضایش را ازیکدیگر جداگردانند ومغزهای استخوانها را بیرون‌آورده عظام را در خریطهٔ اندازند واگر میت‌توانگربوده باشد درخریطهٔ دیبا واگرفقیربود درخریطهٔ چرم وآن خریطه را درآن سردابه آویخته نام میت واسم‌پدرومادر وتاریخ ولادت وسال وفاتش را برآنجا نقش‌کنند آنگاه گوشتهای مرده را ازسردابه بیرون‌آورده بتلی برند که درخارج آن‌قریه‌است وآنجا بیندازند وکلاغی‌چندکه برآن‌پشته آشیانه‌دارند بیایند و آن‌گوشتها را ازهم‌بربایند وهیچ مرغی‌دیگر نگذارند که بـرآن پشته نشیند وبـرین قیاس عورات آنجماعت‌نسوان مرده‌راکارسازی نمایند وهمچنانکه‌سردابهٔ‌زنان‌علیحده‌است پشتهٔ که مطرح گوشتهای ایشانست غیر پشته ایست که‌گوشت مردان رابرآن‌اندازند.

حکایت درتاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطوراست که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح جلولانضلة بن معاویه را با سیصد سوار بجانب رساتیق وحلوان فرستاد تا اغنام و

مواشى كافران را تاخت كند و نضله دروقت مراجعت از ناحيت حلوان نمازديگردر ميان دو كوه فرود آمده باداى بانك نمازقيام‌نمودچون گفت الله اكبرالله اكبراز كوه آوازى آمد كه كبرت تكبيرا يانضله وچون گفت كه (اشهدان لااله‌الاالله) باز آواز آمد كه‌اخلصت اخلاصاً يانضله وچون گفت اشهدان محمد رسول‌الله هاتف برزبان راندكه اين‌پيغمبريست كه‌بعدازو كسى بمرتبهٔ نبوت نرسدوچون گفت‌حى‌على‌الصلوة بار ديگرهاتف گفت كه اين نمازيست كه فريضه كرده‌اندخنك آنكس كه بر آن‌مواظبت نمايدو آن رابوقت گذارد وچون نضله گفت حى‌على‌الفلاح هاتف آوازداد كه‌الفلاح‌لاهل‌الصلاح والصلاح لاهل‌الفلاح وبعد ازآنكه نضله ازبانك نمازفارغ گشته‌تكبير گفت دروقت اداء قد قامت‌الصلوة بازاز كوه آوازآمد كه امت محمدرسول‌الله را تاقيام قيامت باشد ونضله ازشنيدن اين سخنان‌تعجب نموده پس ازفراغ ازاداء نمازبرپاى خواست وبآوازبلندگفت كه اى هاتف آواز تو شنيديم وآنچه فرمودى فهم كرديم اگر تواز جنس فرشتگانى(فضل‌الله عليك)و اگر از پريانى(فمرحبابك واهلا وسهلا)واگرازآدميانى بيرون آى تابصحبت تو مشرف شويم وهمان لحظه پيرى پاى سر برهنه كه موى روى‌وسرش سفيد بود و دوجامهٔ صوف سفيد پوشيده بود وعصائى بردست گرفته ازعقبهٔ آنجبل‌بيرون‌آمدوبر آن عصا تكيه زده گفت السلام عليكم‌ورحمة‌الله‌ونضله لب بجواب گشاده ازو پرسيد كه تو كيستى و دربن منزل چگونه بسر ميبرى گفت من زريب بن برسيام وصى‌عيسى بن مريم عليهماالسلام ومسيحا درباره من دعاكرده استكه تا وقت نزول اوازآسمان زنده مانم وفرموده است كه دربن كوه روزگاركذرانم بايدكه سلام مرا بعمربن‌الخطاب رسانيد واورا بگوئيد كه متابعت سنت سنيه نبويه را ازدست مده وبرآن مواظبت نماى وبدانكه قيامت نزديك رسيده است نضله گفت چه باشدكه مرا ازعلامات روزجزا خبردهى زريب گفت اى‌نضله هروقت كه مردان با مردان وزنان با زنان مجامعت كنند و امرا با غلمان در سازند و اگر چه غلات بسيار باشد نرخ ارزان نشود و خون بيگناهان بر خاك ريزد و خست خلايق‌بمرتبهٔ رسد كه اگر درويشى سالى گدائى كنددرم صدقه نيابد و حفاظ قرآن را با لحان و مزامير تلاوت كنند و مساجد را نقاشى نمايند و منارهاى بلند افرازند وگواه‌دروغ‌بسيار شود و باران اندك‌بارد وخوردن رباشايع گردد ببايددانست كه قيامت نزديك باشد وخشم الهى ظهورنمايد وزريب بعد ازگفتن اين سخنان غايب شد وچون نضله بخدمت سعد بن‌ابى‌وقاص رسيد كيفيت حال‌باز گفت وسعد بنفس خويش بآن‌كوه رفته هرچند جستجو وتك وپوى نمود و بانك نمازگفت ديگر اززريب اثرى نديد وخبرى‌نشنيد والعم‌عندالله الحميدالمجيدديگرحمدالله مستوفى‌درتاريخ‌گزيده آورده است كه درزمان اولجايتوسلطان مولانا جلال الدين تركستانى كه عالمى صادق القول

بودروایت کند که جمعی از تجار گفتند که دربن سنوات که فوجی از کفار لشگر بتر کستان کشیده در نواحی ینکی جماعتی از اهل اسلام را شهید گردانیدند از آنجمله شخصی که اوراقرابهادر میگفتند بزخم تیغ کافران کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال قرابهادر از گوشهٔ از خانه‌های او آوازی شنیدند که منم قرابهادر که درفلان روز کفار مرا شهید کردند واکنون من بغایت خوشحالم و با هفتادهزار اروح باستقبال روح پیره زنی آمده‌ام که سه روزدیگر فوت خواهد شد وچون خاطرم متعلق بشما بود بدینجا آمدم تامعلوم نمایم که چه حال دارید میباید که اهل این شهررا بگوئید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید تا دفع شود وچون مردم قرابهادر این آواز شنیدند بسرعت هرچه تمامتر آن گوشهٔ خانه را خراب کردند هیچکس درمیان دیوار ندیدند واز گوشهٔ دیگر همان آواز را شنیدند و این آواز مانند ذی‌حیوة نبود بلکه همچون آوازی بود که ازخمی بیرون آید ودراین نوبت از کرت اول مبالغه بیشتر نمود که مردم شهررا بگوئید که صدقه دهند والا ببلیهٔ عظیمه مبتلا خواهند شد اهل خانه جوبدادند که مردم این شهر سخن کردن تورا ازما باور نخواهند کرد گفت اهل شهررا بگوئید تا درمیدانی حاضر شوند چوبی درزمین فروبرند من از آنچوب بایشان حکایت کنم وشهریان بران موجب عمل نموده همان سخنان را استماع کردند وایضاً گفت که این دعا بخوانید که (اللهم کفی علمك عن المقال وکفی کرمك عن السئوال)وتاسه روز این آوازرا مردم ینکی از مواضع مختلفه میشنیدند بعد ازان آن پیره زن درگذشت وآن آواز منقطع گشت (ذلك من عجایب الحالات وغرایب الواقعات) دیگر در تفسیر کازرونی از امام شافعی مرویست که هرم بن حیان مدت چهار سال دررحم مادرمانده چون متولد گشت دندانهایش بیرون آمده بود دیگر آنکه دراوایل جمادی الاولی سنه ست عشر وتسعمائه دربعضی ازمحلات دارالسلطنة هراة ازضعیفهٔ پسری متولد گشت که چهارچشم و دو بینی و دودهان داشت ودرهردهانش دودندان رسته بود وبرپشت اوپارهٔ گوشت زیادتی بود مانند کوهان شترودروقتی که راقم حروف درمجلس جناب شیخ الاسلامی مولاناسیف الدین احمد التفتازانی بود این طفل را بعد ازآنکه مرده بود بدانجا آوردند وآنجناب متغیر گشته گفت که وقوع امثال اینصورت ازجملهٔ علامات انتقال ملکست ودراواخر رجب سنهٔ مذکوره درهمان بلده درمحلهٔ خواجه معزالدین ملك زرگر عورتی بیك شکم چهارفرزند آورد یك پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شد و دختران با مادر ایشان نیز پس ازسه چهار روزوفات یافتند وچنانچه جناب شیخ الاسلامی گفته بود درشعبان همان سال ماهچهٔ رایت دولت نواب کامیاب شاهی ازافق بلاد خراسان طالع گشت وآن مملکت بحیز تسخیر فرمانفرمای جهانیان در آمد(والحمد لله رب العالمین و الصلوة علی نبیه وآله المعصومین) .

ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقول است

در کتب علماء وافر مناقب بروایت خزیمة بن ثابت از ابوعامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته در آن فن شبیه ونظیر ندارد آرزوی ملاقاتش برضمیر من مستولی شده درماه رجب که شمشیرهای اشرار عرب درنیام بود متوجه یمن گشتم ودرشبی ازشبهای مهتاب که درآن راه شتر بصوب مقصد میراندم خواب برمن غلبه کرده پس از آنکه بحالت یقظه وانتباه آمده خود را دربیابانی غریب منکر دیدم نظر براطراف وجوانب آن صحرا انداخته آتشی چند مشاهدهٔ من شد ازدور که مانندستاره میدرخشید و نزدیك بآن شعلات شتافته جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم که درگرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم وشتر نیزهراسیده بزانو درآمد ومن خود را ازمرکب انداخته جمعی ازایشان بقصد من برخواستند و من تضرع نموده زنهارخواستم زمرهٔ ازآنقوم جماعتی راکه متوجه اضرارمن بوده منع کرده چهارشخص نزد من بنشستند یکی ازایشان‌مرا مخاطب گردانیدو گفت ای آدمی از کدام قومی گفتم ازقبیله غسان ازبطن قبله آنگاه ازمقصد ومقصود من پرسیدند ومن صورت حال را معروض‌داشته برزبان‌آوردم که مادراخبارمغیبه اعتماد برقول‌کاهنان‌ازآن میکنیم که‌ایشان حقایق اسرار را از شما میشنوند ومن اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایاء آینده را بیواسطه از شما استعلام مینمایم سه کس از ایشان اشارت‌بچهارمی کردند که‌داناترین ما اوست‌ومن متوجه‌او گشتم آن‌جنی گفت که‌یااباعامر فراگیر علمی‌را که نه ازکتاب باشد ببردارندهٔ درویش بی‌سامان وفرود آرنده باران ریزان‌که هر آینه زود باشدکه بیایند صاحب شتران باریك میان‌که میرود بگرامی ترین‌تحریض کننده مردمرا برجنك وفصیح ترین فرمایند همگنان را بطلب فرهنك وهرآینه‌فرود آید ازآسمان بسختی بربن معنی که مهاردربینی هر بدخواهی کندکه جنگها دیده باشد وسختیها کشیده وتند خوی وافسانه‌گوی را نرم و خاموش گرداند بدرستیکه ناکسان بیباك حق را خشمناك‌گردانده اند وشخصی راکه شکننده پادشاهان‌فارس وروم‌باشد خواهنده ابوعامر گوید که پرسیدم‌که این شخص پادشاه باشد جوابداد که نی پیغمبری باشد ازبنی هاشم باشرف و وفاوکرم و سخابعد از آن شمهٔ ازاوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم برزبان آورده گفت گوش من این سخنان را ازفرشتگانی استماع نموده که نویسندگان اعمال بندگانند ابوعامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی بارفیقان خود ازنظرمن غایب شدو من‌آنشب را درهمان مکان‌گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم ازغرایب‌آنکه باوجود مشاهدهٔ اینحال وشنیدن این مقال ابوعامر

راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب را دریافت از غایت حسد ایمان نیاورد و بر کفر وضلالت بمرد.

حکایت در بسیاری از نسخ سیر بنظر درآمده که سواد بن قارب که درمیان یمنیان از اجانب واقارب امتیاز واستثنا داشت درایام خلافت عمر ابن خطاب روزی بدارالخلافه آمد عمر رضی الله عنه بوی گفت که یا سواد من شنیده‌ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم اشرف جنی که همزادت بوده آگاه گردانیده وکیفیت آنحکایت را میخواهم که بیواسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیرالمومنین من شبی درخوابگاه خویش باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمد وپای برمن زد وگفت برخیز وبیدارشو اگر مهمی داری دریاب که رسول نبی لوی‌بن غالب رسید ونسیم دولت‌او وزیدو وی خلق را بخدا خواند وطریق عبودیت حضرت‌الوهیت روشن گرداند وبیتی چند برزبان راند بهمان مضمون من این سخن را وقعی ننهادم و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بودم وآن جنی آنشب غایب شده شب دیگر باز آمد و همان سخنان را اعاده کرد ومن بدستور شب‌اول‌از آن حدیث‌متأثر نگشتم وشب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان‌ابیات‌را برزبان‌آورد پوشیده نماند که ابیات مذکوره رابعضی‌ازعلماء‌فن‌سیر برین موجب ترجمه کرده‌اند **ابیات** شگفتی در دلم از جنیانست ✿ که راه مکه شان مقصود جان است بر آن جنی که چون نیکان نباشند✿ پری‌وآدمی یکسان نباشند همه را بر هدایة گشته‌طالب✿ که تا بر گمرهان گردند غالب تو نیز ارسوی پیغمبر شتابی✿ هران‌کامی که میجوئی بیابی **القصه** سواد گوید که درشب سیوم سخنان منثوره و منظومهٔ آن جنی مأثر افتاد وروز دیگر روی بصوب مکه آوردم دراثناء راه شنیدم که حضرت خاتم صلی‌الله علیه‌وسلم بمدینه‌هجرت‌فرموده بسرعت شتافتم وشرف ملازمت آنحضرت‌دریافتم وبسعادت اسلام رسیدم اما دیگر هرگز آنجنی را ندیدم.

حکایت از جناب مقرب حضرت سلطانی امیرعلیشیر استماع افتاده که روزی میفرمود که قاضی اختیارالدین حسن گفت که مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی شنیدم که نوبتی بتقریبی گفت که‌دروقتی که متوجه گذاردن‌حج‌اسلام‌بودیم‌درویشی نسبت بماطریق ارادت مسلوك داشت وهر روز بمنزل ما میرسید وچون بباديه درآمدیم دوسه روزاورا ندیدم‌بعدازآن پیدا شد درغایت ضعف وناتوانی‌لاجرم ازوپرسیدیم که‌درین‌چندروز کجا بودی وچه حال داری جوابداد که مرا واقعهٔ درغایت غرابت اتفاق افتاد اما بیمن همت شما از آن بلیه نجات دست داد وچون ازتفصیل این اجمال سؤال کردیم گفت در فلان منزل بر کنار برکهٔ ماری عظیم دیدم وبزخم سنك اورا بقتل رسانیدم همان لحظه گرد وغباری عظیم حادث شد وچنان احساس کردم که جمعی ازهوا درآمده مرا بر داشتند و

بجائی بردندکه پادشاهی برتخت نشسته بود وجمعی کثیردر پیش اوایستاده وجماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدندکه این آدمی یکی ازکسان ما راکشته است وپادشاه جواب این سخن را ازمن استفسار نمود یکی ازآنطایفه آهسته مراگفت که بگوی هر چه شرع فرماید ومن این لفظ را برزبان راندم پادشاه گفت اورا نزد قاضی برید تااین قضیه بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید گفتم که من ماری را کشته‌ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از آنجماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت بدانجا شتافته بود گفتند بهیات ماری گفت پس شمارا دعوی نمیرسد زیراکه من درلیلةالجن ازرسول ثقلین صلی الله علیه و سلم شنودم که فرمود(من تزیا بغیرزیه‌فان‌قتل‌فدمه هدر) اکنون این شخص را برداشته بقافلهٔ اوملحق گردانید وایشان‌بموجب فرموده عمل‌نموده مرابهمان سر برکه‌رسانیدند ومن ازعقب‌قافله می‌آمدم تااکنون بخدمت رسیدم‌راقم حروف گویدکه امیرنظام‌الدین علیشیر بعد ازنقل اینحکایت اظهارتأسف کرده گفت کاشکی من درزمان حیات مولانا نورالدین عبد الرحمن جامی این واقعه را میشنودم تا بیواسطه کیفیت حال را ازایشان معلوم مینمودم وهم ازمقرب حضرت سلطان استماع افتاده که فرمودکه یکی‌ازقرابتان من گفت شبی مرا میل حمام شده پیش ازصبح برخواستم وبحمام میرزا شاهرخ رفتم اتفاقاً همان زمان حمامی چراغ روشن‌کرده بود وهنوزکسی بحمام درنیامده بود ومن فوطه بستم وبحمام درآمدم ودریکی ازخلوت خانها غسل‌کرده چون بمیان حمام‌آمدم دیدم‌که شخصی برروی تخت نشسته است ازاوپرسیدم‌که صبح دمیده است یا نی گفت صبرکن تا احتیاط کنم‌آنگاه خود را بلند ساخته دست‌بشیشه روزنهٔ سقف حمام رسانید تاآنرا برداشته ملاحظه دمیدن صبح کند لاجرم وهم برمن غالب‌گشته درساعت بیرون دویدم وجامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ شهررسیدم بهیات مردم آشنا پیدا شده گفت دربن‌سحرازکجا می‌آئی گفتم ازحمام می‌آیم ومراواقعهٔ غریب‌دست دادگفت بگو وچون‌کیفیت بلند شدن‌آن شخص را تقریر کردم این عزیزنیزهردو کتف خود را برکشیده تاسرپشت طاق درباغ شهربلند شد وبرزبان راندکه‌آن شخص که‌در حمام دیدی بلند تربود یامن ومن ازمشاهدهٔ اینصورت غش‌کرده تا روزآنجا افتاده بودم‌آنگاه بعضی ازکسانی که مرا می‌شناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و وتعهد حال من کردند تا بهترشدم وهم ازجناب مشارالیه استماع‌افتادکه فرمودکه‌یکی ازنوکران امیرحسن ملکی گفت که‌درزمستان‌که متوجه یکی ازمواضع بادغیس بودم درروزی‌که تمام دشت وبیابان راابرف‌گرفته بود بزغالهٔ سیاه بنظرم درآمدکه درمیان

برف خفته بود وازهیچ طرف اثرقدم اونمی نمود ومن متحیرشده‌اسب بدانطرف راندم وآن بزغاله را برگرفته بقاش زین رسانیدم درآن‌اثنا دست من‌بمیان هردوپای اودر آمده دیدم که خصیتان اودر غایت بزرگیست بزبان تعجب با خود گفتم که(نی الغه مایه لاری‌بار)بزغاله روی بازپس کرده گفت که پیش(باتمان‌بولغای‌لا)جرم هراس بیقیاس بمن راه یافته بزغاله را دور انداختم ودرغایت سرعت بطرف دیگر تاختم

ذکربعضی‌ازغرایب اوصاف و امور که‌منقولست از حیوانات

آبی ووحوش وطیور

درعجایب البلدان مسطوراست که درنیل مصرسه جانوراست که در سایر انهار و بحار نیست**قرش و نهنك وفرس‌البحر** اماقرش جانوریست مربع‌بهیأت وزغ که‌طول وعرض‌او یك گز باشدو نقطه‌های گرد ملون بر بدن‌دارد وراکبان کشتی ومسافران دریا ازوی بغایت‌هراسان باشند ووی‌را برای طعمه‌درآب اندازند تا بخوردن مشغول شده‌از قصد کشتی تقاعد ورزد **امانهنك** جانوریست که‌دراندامش یکسوراخ دهان بیش‌نیست وخوردن وبچه آوردن وفضله افکندن اواز همان منفذ است در رسالةالصید که تصنیف جناب شیخ‌الاسلامی مولانا سیف‌الدین احمد التفتازانی است درسلك تحریرانتظام‌یافته که نهنك بصورت سوسماراست ودهان‌گشاده دارد وزبان درازوشصت دندان نیش در فك اعلی دارد وچهل دندان نیش درفك اسفل‌ودرمیان‌هردو دندان نیش‌آن دندان‌خورد چهارگوشه است وبعضی گفته‌اند که نهنك را هشتاد دندان‌نیش‌است چهل دربالا وچهل درپایان وچون نهنك جانوری را دردهن‌گیرد دندانهایش‌ازیکدیگر گذشته مشبك‌شود واصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنك شبیه بپشت سنك پشت است و وآهن بروی کارنکند ونهنك را چارپایست و دم دراز گاه باشد که طول آن بده گز رسد وپهنایش بدوگزونهنك را نتوان کشت مگراز زیربغلش و اوهرگاه خواهد که جفت شود ازدریا بیرون آید وماده را برپشت خویش اندازد وتخم درخشکی کند از بچگان آنچه بآب رود نهنك شود وآنچه درخشکی ماند سقنقورگردد وایضاً دررسالهٔ مذکوره مذبوراست که چون شکم نهنك ازفضلات پرشود ازآب بیرون آمده دهان‌باز کند ومرغکی کوچك بدهان وی درآید وآنچه ازاندرونش بیرون آید بخورد و آن مرغك را چیزی است برسرمانند خارهرگاه نهنك دهان خودبرهم نهد آنخاردرکامش خلیده باز دهان بگشاید **اما فرس‌البحر** جانوریست که سر و گردنش بمثابه گاو میش است و شش ناب مانند دندانهای خوك از دهانش بیرون آمده

باشد و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای او بغایت کوتاه استوسطبر مشابه بدست و پای شترودمی کوتاه دارد واودایم قصد کشتی کند وهرجانوری که بیابد هلاک گرداند وقوت صلابت جسدش بمرتبه‌ایست که نوبتی در مصرهزارمرد مسلح خواستند که اورا هلاک سازند ایشان را اینمعنی میسر نشد وهمدر عجایب البلدان مسطوراست که نوبتی درساحل‌دریای هرمزمشاهده افتادکه مردی‌ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن بود و دنباله درازباریك داشت ودرمیان پشتش دو چشم گشاده بود ودهان درمیان شکم‌داشت دیگردررسالة‌الصیدمذکوراست که نوعی از ماهی‌است که آنرا حوت‌الحیض گویندو آن‌بسیار بزرك باشد چنانکه کشتی را ازرفتن باز دارد اما چون‌ساکنان سفینه‌خرقهٔ را بخون حیض آلوده بدریا اندازند آن ماهی بگریزد واگرزنی حایضه درکشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد دیگردربعضی از بحار ماهی میباشدکه طول آن صد وبیست گزاست وعرض اوبیست ارش و عرض دهانش دوازده ارش وهمدران بحرماهی است که میبرد ودروقت طیرانش ماهی ازوبزرگترازعقبش در پروازمی‌آید واورا گرفته میخوره دیگردریکی ازدریاها ماهی میباشدکه در روی آب درطیران می‌آید تا خود را بحیوان بحری که برسطح آب‌دهان‌بازداشته باشد میرساند و بدهانش درمی‌آید واین حیوان آن ماهی را فی‌الحال فرومیبرد دیگردر تحفة‌الغرایب مسطوراست که‌درهندوستان‌دریائیست که ده فرسخ طول آنست ودرآن دریاحیواناتاند بهیات انسان‌که چون شب شود ازآن جنس بسیاری ازآب بیرون آیند وبر ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند ورقص کنند ودرمیان ایشان زنان‌خوب‌صورت باشند ودیگرحیوانات نیزباشند برغیرصورت آدمی که ازآن بحربیرون می‌آیند و مردم آندیار در شبهای مهتاب نزدیك بآن دریا روند ودرگوشهٔ نشسته نظارهٔ ایشان‌کنند راقم حروف‌گوید که درسنهٔ ثمان وتسعمائه که سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا بخیال قتال محمد خان‌شیبانی در کنارآب‌آمویه‌نشسته بود بعضی ازمردم ازآن نهرماهی گرفتند که طولش یك‌گز و نیم بود وسطبری نصف بالایش برابرعصائی‌ونصف پایانش بمقدار قلمی وفك اسفل نداشت وغیردهان منفذی دراعضایش ظاهر نبودوازجملهٔ حیوانات آبی دیگرسرطانست که او را خرچنك نیزگویند ازغرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف دارد ودهان درسینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانهٔ خود را مبنی از دو در سازد یکی بطرف آب و دیگری بطرف‌خشکی‌وچون پوست افکنددرجانب آب‌رامحکم گرداند ودرطرف‌خشکی‌را باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنك بطریقهٔ آدمیان بدست خوردنی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند که اگرسرطان رابرپشت مرده یابند علامت‌امنیت باشد.

اما حیوانات بری که غریبة الاشکال والافعال‌اند بسیاراست ازجمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی تولد نماید وتا وقت غروب خورشید مادرزنده باشد وبعدازآن بمیرد وروز دیگر از صباح آن مهمان نو رسیده ولدی متولدشود ومادر بهنگام غروب بمیرد ولایزال توالد وتناسل وفوت آن حیوان برینموجب‌باشد وغرایب حالات‌بعضی ازحیوانات‌درنده وچرنده‌وجنبنده برینمنوال است که ازرسالة‌الصید ودیگر رسایل افاضل نقل‌کرده میشود .

شیر درمیان وحوش بمنزلهٔ پادشاه است وغایت‌شجاعتش درمیان طوایف انسان مثل‌گشته مع ذلك ازآوازخروس وگربه وچوب‌زدن برظرف مسین‌وروئین وهم‌نماید و بچهٔ شیر دروقت تولد قطعهٔ‌گوشتی باشد بی‌حس وحرکت وبعدازآنکه سه‌شبانه روز مادر اورا محافظت‌کند پدرش بیاید وبادی‌دروی دمدتاصورت شیرپیداکرده درجنبش آید وشیربچه تاهفت شبانه‌روز چشم بازنکند وچون ششماهه‌گردد وشکار نماید وشیر پس ماندهٔ هیچ‌جانوری را نخورد وبرسربازماندهٔ خود نرودازارسطاطالیس مرویست که‌گفت نوعی ازشیردیدم که روی وی‌مانندآدمی وبدنش‌سرخ‌رنك ودمش مثال دم‌کژدم بودونوعی دیگر دیدم بشکل درازگوش که شاخهای سیاه‌داشت بدرازی‌یك‌وجب .

پلنك متکبرترین سباع است واوچون سیر شود سه‌شبانه روز خواب کند واز دهانش بوی خوش‌آید بخلاف شیر که‌دهانش بدبوی بود وهرگاه پلنك‌مریض گردد موش خورد تانیك‌شود وپلنك راباشراب آنقدار محبت است که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامدکه اورا شعورنماند وگرفتارگردد .

یوز بشکل مانند پلنگست وبحسب مزاج مشابه سك ویوز چون‌پیرشود ترك‌شکار کرده بایوزی جوان مصاحب‌گردد وازصیدوی خورد ویوزنیز مانندپلنك خواب بسیار کند واول‌کسیکه آن جانور رابرساغری اسب سوارساخت یزیدبن معاویه بود .

گرك چون درخواب شود یك‌چشم وی‌بازباشد ویکی پوشیده ودر صحرا فریاد بسیار کند وهرگاه اورا بگیرند هرچند بزنند بچوب یاشمشیر آواز برنیارد تا بمیرد وگرك‌ازیك فرسخ‌مسافت بوی‌مردارشنود وهروقت خوردنی نیابد باستنشاق هواقناعت نماید گویند که چون سرگرك رادرکبوترخانه آویزندگربه بدانجا درنیایدوپوستش را چون برپوست‌گوسفنداندازند مویش بریزد .

کفتار ازگفتاربعضی از علمای‌آثار چنان معلوم میشود که کفتار حایض میشود وسالی‌نرمیباشد وسالی‌ماده واو بحماقت اشتهار داردچنانچه‌ازکیفیت‌گرفتنش بوضوح می‌پیوندد .

خرس ازجنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه سازد وهمچنین علیق اسب وشتر ودرازگوش وطعمه سباع را نیز بکار برد ودروقت وضع حمل‌رنج بسیارکشد و وبعضی گفته‌اندکه خرس ازدهان زاید واو در زمستان‌کمترتردد نماید و هرگاه‌گرسنه

گردد دست و پای خود را بمکد تا گرسنگی مندفع شود.

خوك قوت مجامعتش ازجمیع حیوانات زیاده است نرش درهشت ماهگی بجفت میل نماید وماده اش درششماهگی آبستن شود واحیانا در چهار ماهگی حامله گردد و هشت بچه زاید وچون بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید وهرگاه خوك بیمارشود خوردن خرچنك علاجش باشد ازغرایب آن که چون خوك را بریسمانی بردراز گوش بندند ودراز گوش بول کند خوك بمیرد وایضا اگر یك چشم اورا ازحدقه بیرون کنند سقط گردد و دیگر آنکه اگرخوك راسه روز چیزی ندهند که بخورد بعداز آن دوروز خوردنی دهند فربه شود ونصاری برین موجب اورا پروار کنند .

روباه بحیله وتدویر نظیر ندارد وگویند که هرگاه کیك بروی غلبه کند آهسته آهسته بآب رود تاهمه کیکها برگرد دهانش جمع آید آنگاه غوطه زند وبگریزد دیگر آنکه شکم خود را پرباد کرده بر پشت خسبد وپایها بلندسازد تا جنبنده‌ها گمان برند که مرده است ونزدیکش روند اوبرجسته آنها را صید کند ودر حدود بلغر نوعی از روباه میباشد که ازدرختی بدرختی میپرد وهرمریضیکه ازگوشتش میخورد شفا مییابد **نقلست** که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان ومسکه میآورد وبرسرآن بت مینهاد ناگاه روباهی بدانجا رسید و نان و مسکه را خورد وبرسرصنم شاشید و بت پرست این حال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد .

شغال جانوری مشهوراست گویند که اگرزبانش رادرسرائی گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود .

خرگوش بعضی ازمردم گمان برده اند که آن جانور سالی ماده میباشد وسالی نر واین سخن اصلی ندارد وآنچه ازغرایب حالات او بصحت پیوسته آن که حایض میشود وخنثی میباشد واعراب گویند که جنیان ازخرگوش میگریزند وچون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد وبدین جهة هرگز بدریا بارنرود .

سوسمار هرگز آب نیاشامدو باستنشاق هوا گذراندلاجرم درهرچهل روز یکقطره بول کندواوهفتاد بیضه نهد نرش رادوذکر وماده اش راد وفرج باشد وعمرش بهفتاد سال رسد

بوزینه از تمامی جانوران بآدمیان مشابهت بیشتر دارد بخندد و خوردنی طلب نماید وبغایت غیور باشد برمادهٔ خود وصنعتها آموزد چنان استماع افتاده که بوزینهٔ شطرنج آموخته بود روزی صاحب خودرامات کرد وآن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را برسرش زدوچون دست دیگر باختند بازبوزینه غالب شد ودر وقتی که حریف را بمات خانه رسانید طبقچه‌ٔرا که درآن مجلس بودبرسر نهاد آنگاه کشت گفته اورامات ساخت گویند که اگرازپوست بوزینه غربال سازند وبآن گندم وجو بیزند وبدان زراعت کنند محصول ازآفت ملخ ایمن باشد .

بوتیمار عرب اورا مالك البحرین گویند جهة آنکه پیوسته بر کناردریا باشد وهرگاه قطرهٔ ازآب‌دریاکم شود محزون گردد و آب نخورد تا ازتشنگی بمیرد .

سك بوفا داری وحمایت صاحب‌خود ومحافظت اموالش مشهوراست چنانچه در دریکی ازکتب بنظر درآمده که روزی درقزوین شخصیکه سگی داشت وفات یافت و آنسك همراه تابوتش تابسرقبر رفت آنگاه باز گشته درموضعی که آن شخص فوت شده بود خودرا چندان برزمین زدکه هلاك شد .

گربه چند نوع‌میباشدازاهلی‌وصحرائی وازآنجمله گربه زباد است وآن‌جانوردم دراز دارد وموی وی مایل بسواد بود وگربهٔ زباد درهندودیار مغرب‌بسیارباشد وچون خواهند که‌زباد ازآن گربه بحصول پیوندد اورا بر چوبی بندندونه روز هر روز چند نوبت شیردهند ودرآن ایام گربه برگرد آن چوب گردد وخود را برآن مالد و زباد مانند عرق ازاعضایش ترشح کرده برچوب نشیند و ازغرایب احوال گربه اهلی آنکه گاهی سیاهی چشمش گرد و بزرگست وگاهی درغایت‌خردی وباریکی و این اختلاف دریکروز بسیاردیده شده وسبب معلوم نیست .

موشجانوری کثیرالضرراست گویند که اگردمش‌رابیرندودرخانه‌دفن‌کنندیگر موش‌بآن خانه‌درنیاید ازامیرنظام الدین‌علیشیراستماع افتاده که‌فرمود در وقتی که‌بیناء رباط پنجده اشتغال داشتم در زمینی که‌آنرا صالح عمارت میساختند خانهٔ موشی‌ظاهر شد وازاجناس حبوبات مثل‌گندم وجووارزن وبرنج وماش وعدس‌ازهریك یك‌کف‌جدا جدا درصحن‌آن سوراخ ریخته بود بترتیبی که دردکان علافان ریزند وموشی سه چهار موش بچه را در پیش‌گرفته نشسته بود ومطلقا ازمردم نمی‌گریخت و اگریکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را برداشته بجایش می آورد ومن چون این حال مشاهده‌کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل او چیدند و بالایش را پوشیدند تا جهة آمد و شد مردمی که بعمارت مشغول‌بودند متضرر نگردد وچون روز دیگر ازوخبر گرفتم معلوم شدکه‌درآن‌شب نقبی زده وبچگان خود را باتمامی حبوبات مذکوره ازآنجا بجای دیگربرده چنانچه یکدانه باقی نمانده .

خارپشت شب راه رود و بخوردن افعی میل کند و اگر افعی ویرا بگزد جو خورد تا نیك شود .

سلحفات اورا سنك پشت وکاسه پشت وکشف نیزگویند چون تخم کند بنظر کردن در وی بچه بیرون آورد زیرا که شکمش در سختی بمثابه ایست که اگر بتخم رسد آن را بشکند گویند که چون کشف را بر پشت اندازند میوهٔ آنموضع را سرما ضرر نرساند .

مار چندین صنف است ازآنجمله یکی مکلله است که‌مجرد رؤیت‌اوسبب هلاکت میشود دیگرافعی است که خالهای سیاه وسفید دارد وگویندکه چون عمرش بهزارسال

رسد کور گردد ودرخت بادیانرا پیدا ساخته چشم بر آن مالد تا باردیگر بینا شود دیگر ازغرایب احوال افعی آنکه چون چشمش بر کنند بازبروید وهمچنین اگردمش راببرند ودندانش را بر کنند باردیگر پیدا شود وعلاج مرض افعی خوردن درخت زیتون باشد و مطلق مار را بشراب میل بسیار بود وهرگاه‌برشراب قادرشودچندان بخورد که بیخود گردد وگاه باشد که درمستی بمیرد بیت بسرخم که نیایم بدرازمیخانه☼تا بآندم که مرا پر نشود پیمانه ازغرایب خلقت مار آنکه‌دیده‌اش درحدقه نگردد ومحکم باشدومار ازآدمی برهنه بگریزد واگراورا بتازیانهٔ که بعرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد .

کژدم بقول صحیح ازدهان‌وضع حمل نماید واورا بچه‌بسیار آید ازعجایب آنکه کژدم آدمی‌مرده را نگزد ونایم را نیزمادام‌که بدست حرکت نکند متعرض نگردد و چون کژدم افعی را گزد فی‌الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد و اگر ازجائی دیگر بدانجا آورند زنده نماند .

کرگدن صورتش بگاومیش نزدیکست واویکشاخ بزرك سرتیزدارد بر پشت بینی وبآن شاخ با فیل حرب کند وچون شاخش را بشکافند اندرون وی منقش بـاشد بنقوش غریبه ونزد سلاطین چین‌شاخ کرگدن عزیز باشد وازآن کمرها سازند وقـوایم کرگدن ازدست وپای جمیع حیوانات بری واهلی بزرگتراست وچنان اشتهار یافته که کرگدن آنقدرقوت داردکه فیل را بشاخ‌خود بردارد وچندان نگاه داردکه هلاك شده درگدازش آید وچشم کرگدن ازروغن فیل پرشده اینمعنی سبب هلاکتش گـردد ورخ طایریست که هرگاه کرگدن وفیل را برآنصورت بیند هردورا از زمین درربوده‌بمنزل خویش رساند وچندگاه بگوشتشان بگذراند گویند که کرگدن هرگاه حامله شود بچه درشکم اوبقولی چهارسال وبروایتی هفت سال بماند وبعد ازآن سر از فرج او بیرون آورد وچندگاه بهمان دستور بوده چراکند وچون خود را ازآن موضع بیرون اندازد ازمادربگریزد زیراکه مادرنسبت‌باو درغایت عطوفت‌باشد واگرنگریزد بزبان‌درشتی که دارد بچهٔ خود را چندان بلیسد که پوست وگوشتش ازهم فروریزد .

فیل جانوریست بغایت زکی الحس نرش درپنجسالگی‌بجفت میل نماید وماده‌اش بعد ازدوسالگی حامله‌گردد وبچه سه سال درشکمش بماند وچون وضع حمل کند سه سال دیگر نرگردش نگردد وفیل برمادهٔ خود بغایت غیورباشد وعمرش بچهارصد سال رسد وکیفیت گرفتن فیل درمطلع سعدین برین وجه مذکوراست که در راهی که فیل در وقت رفتن بطرف آب برآنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفرکنند وبالای آن را بخس وخاشاك بپوشند وچون فیل درآنجا افتد دوسه روزکسی گرد اونگردد وبعداز آن شخصی بسرآن مغاك رفته چند چوب محکم بروزند درآن اثناکسی دیگر آمده آنشخص را ازآزارفیل منع نماید تا فیل با وی انس گیرد وبآهستگی آنشخص نـزدیك فیل رفته‌خوردنیهائیکه مرغوب اوباشد پیش برد واو راگرفته بفیل خانه رساند نقلست

که نوبتی فیلی ازفیلخانهٔ یکی ازملوك هند بگریخت وفیلبانـان ازعقب رفته بقاعـدهٔ مذکوره در راه اوچاه کندند وچون فیل کرتی در آن چاه بلا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که بآب میرفت‌چوبی مانند عصا درخرطوم‌میگرفت وپیش پیش خودبرزمین‌مینهاد تا داندکه چاه درکجاست لاجرم فیلبانان ازگرفتن‌اوعاجزشدندو‌پادشاه بآن فیل‌بغایت مشعوف بود بـالاخره فیلبانی بربالای درختی که فیل ازپـایـان آن میگـذشت پنهان شد ودروقتی که‌فیل‌بدانجارسیدخود را از درخت انداخته برپشت اونشست وریسمانی را که برپشت وسینه آن فیل بسته بودند وهنوزازهم نگسسته‌بود محکم بگرفت وفیل هر چند اضطراب کرده برجست آنشخص ازوی جدا نشد بعد ازآن برپهلوی غلطان گشت وبهرپهلوکه‌میغلطید فیلبان بپهلوی دیگرمیجست ودرآن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجزگشته گردن به بند درداد وفیلبان اورا بفیلخانه آورده پادشاه‌دربارهٔ اوانعـامات فرمودگویندکه احیانا ملوك هند بشکارفیل روند وقرب چهل روز درجنگل بوده اگرفیلی صید نمایند بآن مباهات کنند وتجارگاهی فیل ازولایتی بولایتی برندو گزی درگزاعتبارکرده فروشند .

زرافه جانوریست دستهایش ازپایها درازترسرش مثابهٔ سرشتروشاخهایش‌مانند شاخ‌گاووپوستش همچون پوست یوز ودمش شبیه دم آهوودروقت رفتار نخست پای‌چپ را بردارد بخلاف حیوانات دیگردرمؤلفات بعضی ازفضلا مسطوراست‌که‌گفتاربا نـاقه جمع شود وازوحیوانی‌که بعضی ازاعضایش مثابه پدرباشد وبعضی شبیه مادر در وجود می‌آید وهرگاه آن حیوان باگاووحشی جفت میگردد زرافه بحصول‌می‌پیوندد .

شتر گویندکه شتررا زهره نباشد وچون چشمش برستاره سهیل افتد بمیرد .

اسب بهترین مراکب است بحسب صورت وسیرت چنانچه درکتب علمـا سمت تحریریافته دربارهٔ اواحادیث صحیحه مرویست دریکی ازنسخ بنظردرآمده‌که پـادشاه اسفیجاب برسم تحفه جهة نوح‌بن منصورسامانی اسبی فرستادکه دوسرداشت ودوپای‌و بهرپایش دوپربودکه بدان طیران میکرد .

حمار دونوع باشد اهلی ووحشی‌گویندکه اگرحماراهلی برباهی‌باشد و آواز شیرشنود خود را ازترس بیابان اندازد وعمرش زیاده ازچهل سال نبود اما حماروحشی دویست ساله شود وبعضی مدت حیاتش را هشتصد سال‌گفته‌اند دریکی‌ازتواریخ‌مذکور است که نـوبتی از اردشیر بابکان درازگوشی بصحرا گریخت و با بعضی از وحوش در آمیخته حمار وحشی ازو حاصل گشت و اجناس گـور بتمام از آن درازگوش پیدا شد والعلم‌عندالله‌تعالی .

استر نتیجه اسب ودرازگوش است ازغرایب آنکه اگرکسی زکام داشته بـاشد افکنده استررا بوی‌کند وآب دهن بر آن اندازد صحت یابد وهرکس دیگرکه برآنجا بگذرد اورا زکام نشود .

گاو چند نوع باشد وازآنجمله گاومیش‌است که ازغایت اشتهاراحتیاج بتعریف ندارد درصحیحین ازابوهریره رضی‌الله عنه مرویست که گفت روزی مردی بقره را بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجانب اونگریسته گفت که من خلق کرده نشده‌ام بجهة بارکردن بلکه آفریده شده‌ام برای زراعت ومردم متعجب شده گفتند سبحانه الله بقره تکلم مینماید نقلست که درزمان سلطان محمد خدابنده گوساله متولدشد که چهارچشم‌داشت ودوپای ودرزمان خاقان منصورسلطان حسین میرزا نیز گوسالهٔ ازشکم گاوی که آنـرا ذبح کردند بیرون آمد که چشمهایش‌درز برحلقوم اوبوو وآن‌بادشاه‌عالیجاه آن گوساله رابراقم حروف نمودوفرمود که چون توتاریخ می‌نویسی باید که این قضیهٔ‌غریبه رادر جائی ثبت نمائی.

گوسفند گوشتش ملایم ترین لحوم است نسبت بمزاج آدمی ومسوداوراق در بلغ گوسفندی دید که هشت دست وپای داشت لیکن چهــاردست و پایش کوتاه بود و بزمین نمیرسید .

ایل اوراگوزن وگاوگوزن نیزگویند وگوزن مشابه است بگاوکوهی وتا دو ساله نشود شاخ برنیاد آنگاه دوشاخ راست برآرد ودرسه سالگی شاخها از اطراف شاخش ظاهرشود وزیاده‌گردد تا شش سالگی بعد ازآن درسالی یکنوبت شـاخهایش بیفتد وبازبروید ازغرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایلست وبعضی ازصیادان او را بصوت ونقش وعمل مشغول سازند وازعقب درآمده بگیرند دیگرآنکه ایل و ماهی را بدیدن یکدیگرشعف بسیارباشد بنا برآن زمرهٔ ازصیادان پوست گوزن پوشیده بکنار آب روند وماهی جهة دیدن اونزدیك بساحل آید وگرفتارگردد دیگر آنکه ایل در تابستان‌افعی‌خورد وچون‌حرارت بروی‌غلبه کندبطلب‌آب‌رفته برلب رودبایستدو بنسیمی که ازروی‌آب‌بروی‌وزدقانع‌شودوچندان‌آب‌بیاشامدکه‌زهرافعی از درونش بیرون رودواگر چنین نکند بمیردگویندکه بعد ازخوردن افعی چند قطرهٔ آب‌درگوشه چشم‌گوزن‌ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آن را فاد زهـر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف سید مدنی آنکه فاد زهرحیوانی‌از درون‌ایل بیرون آید و فاد زهر تریاق اکثرسموم‌باشد.

آهو برچند نوع میباشد وازآنجمله صنفی‌است که‌مشك ازناف اوبحصول‌پیوند دورنك آهوی مشکین بسواد مایل باشد وبحسب جثه ازسایرانواع آهوبـزرگتربود و اورادودندان‌سفید است‌درفك‌اسفل وظبی‌المسك پیوسته‌درسنبل چراکند و مردم آنجائی متعرض اونگردندتا وقتی که خون درنافش‌مجتمع شود آنگاه خارشی درآنموضع بدید آید وکسانی که منتظرآنوقت باشند میخها وچوبها درصحرا فروبرند وآهوناف خود را بدانجامالدتانافه ازوی جدا شود ودرباب‌حصول‌مشك ازآن‌آهواقوال دیگرنیزوروود یافته که تحریرآن لایق بدین مقام نیست درعجایب‌البلدان‌مسطوراست که در ولایت‌تبت دابه‌ایست کوچك که آن را فارةالمسك خوانند وهرگاه‌اورا صید کنند نافه ازنافش‌جدا

سازند و آن را در میان جو گذارند تا خونش فسرده گردد ومشکی نیکو شود و چون شمهٔ از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات پرنده در پرواز آمد .

شتر مرغ هرچند که طبیعتش موافق دوابست وقوت طیران ندارد اما چون پردارد وبیضه مینهد اورا ازطیور شمرده‌اند وشترمرغ راگردنی بلند وپایهای کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیأت قاز وبطی میماند لیکن بعظم جثه برابر گوسفندی باشد واو را حاسه سامعه نیست واصلا آواز نشنود اما شامه‌اش بغایت قویست واو آب نخورد مگر اندکی واگر یکپایش را بشکنند ازحرکت بازماند تا بمیرد وشترمرغ ببلاهت مشهوراست چنانچه دروقت فراراز صیاد سرخود را درزیر ریك پنهان سازد وسایر اعضا را ظاهر وبیدا گذارد گویند که شترمرغ بیضهای خود را سه بخش کند ازقسمتی بچه بیرون آرد وبخشی دیگررا بخورد ویك بخش را بگذارد تا گنده شود وکرمها از آن بیرون آمده طعمهٔ بچگانش گردد وآن جانور درمصر بسیار باشند چنانچه گوشتش را بسر قناره فروشند ودرزمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا شخصی شترمرغی بهراة آورده بود وراقم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدار چیلانی آهن را بآتش سرخ میساختند وپیش او می‌انداختند واو درحال آنرا میخورد واثر حرقت درهیچ عضوش ظاهر نمیشد ازامیر علیشیر استماع افتاده که گفت دروقتی که میرزا کیچیك ازسفر حجاز باز آمد بیضهٔ شترمرغی جهة خاقان منصور آورد وپس از آنکه قرب دوسال آن بیضه درخزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آن را دونیم ساخته ازهرقسمتی قبچکی ترتیب نماید چون بیضه رادوپاره کردنداز آنجا شتر مرغ بچهٔ زنده بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این واقعه‌از آن غریب تر است که عقل وقوع آنرا تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید نمود .

عنقا عبدالله یافعی درمرآت الجنان ازشرح مقامات حریری که مصنف ابوالبقا عبدالله بن الحسین العسکریست نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یك میل ارتفاع داشت ودر آن جبال بسیاری ازاصناف طیور منزل گزیده بودند ودرسالی یکنوبت مرغی بزرك خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان بود و درسایر اعضایش ازهرحیوانی نمونهٔ مینمود درآنکوه پیدا شده بآن طیور تعرض میرسانید وبعضی را هلاك میگردانید وگاهی متعرض اطفال مردم آندیار میگشت واهالی رس آنمرغ را عنقاء مغرب میگفتند (و المغرب الذی یجیئی با لغرایب) و چون آن مردم از عنقا مکرر متضرر شدند نزد پیغمبرخود حنظله بن صفوان علیه الرحمة و الرضوان شکایت کردند و بدعای حنظله شر عنقا از ایشان آندفاع پذیرفت و فرغانی مورخ که معاصر العزیز بالله اسمعیلی بود درتاریخ خودآورده است که ازصعید مصرطایری درغایت عظم خلقت که بسان آدمیان لحیه وغبغب داشت وپرهایش ملون بود بچندرنك

وشبه اکثرطیور در اعضایش مینمود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا می گفتند و زمخشری درربیع الابرار ازعبدالله بن عباس رضی الله عنها روایت نموده است که (ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایره اسمها عنقالها اجنحة اربعة من کل جانب وجهه کوجه الانسان) وصانع بی علت هرچیزی آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود وبعد ازچندگاه جهة اوزوجی مشابه اوآفریده بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کردم ورزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم وباندك زمانی ازآن دوطایرفرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیارشد وپس از آنکه موسی بجوارمغفرت ایزد سبحانه وتعالی انتقال فرمود آن مرغان ازاراضی شام بصحاری نجدو حجازآمدند وهمواره وحوش وصبیان آنحدود را طعمهٔ خود میساختند لاجرم دروقت ظهورشاهبازقاف قاب قوسین اوادنی صلی الله علیه وسلم از آن طیور شکایت کردند وبدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت یافعی گوید که آنچه در عدم بعضی ازاشیامثل شده است که مانندعنقامرادآنست که بعد از دعاء مذکور کسی آنراندیده وچیزی ازوی نشنیده (والله اعلم بالصواب)

عقاب نزد اعراب بسید مرغان مشهوراست واوبغایت دوربین و تیز پروازاست چنانچه چاشت درعراق خورد وشام دریمن وعقاب سه بیضه نهاده درسی روزبچه بیرون آرد وازبچگان خود یکی را بیرون اندازد زیراکه بوی مشقت میرسدکه جهة هرسه بچه طعمه بهم رساند وبچهٔ راکه عقاب بیرون افکند مرغی که بشکننده‌استخوان‌موسوم است بالهام ایزد تعالی بروی مهربان‌گرددو او را طعمه دهد تاکلان شود از عجایب آنکه بعضی ازاهل دانش گفته اندکه تمامی عقابان ماده میباشند و با غیر خود جفت میکردند دیگرآنکه چون عقاب پیرگردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند ودرچشمهٔ که بعین‌العقاب مشهوراست غوطه دهندآنگاه درآفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه وی ریخته پر نو بیرون آرد دیگر آنکه چون در جگرعقاب قصوری پیدا شود جگرخرگوش یا روباه خورد صحت یابد .

باز بعضی ازاهل رازگفته اندکه بازنمی باشد مگرماده وزوجش از جنس‌طیور دیگرمیباشد .

چرغ چنان‌مشهوراست که بهیچ یك‌ازطیورشکاری آهوصید نتوان کردمگر بچرغ‌ومزاج چرغ بمرتبهٔ سرد است که هرگزمیل خوردن‌آب نکند وازاین‌جهة ازدهنش بوی‌ناخوش آید بعضی ازاهل تاریخ برانندکه اول کسی که بچرغ‌شکار کرد بهرام گوربود وزمرهٔ گفته اندکه حارث بن معاویة بن نورنخستین شخصی است که بچرغ صید نمود

بوم درشب اصلا خواب نکند ودر روزازآشیانه بیرون نیاید نقلست که نوبتی کسری کسی را فرمودکه بدترین مرغی ازمرغان را شکار کند و بهیزمی که بدترین هیزمها باشدکباب سازد وبیدترین مردمان دهد انکس بومی گرفت وبهیزم تلخه کباب

کرد وبعالم ظالم دادگویند که چون بوم را بکشند یك چشم اوگشاده ماند و یکی پوشیده وهر کس آنچشم گشاده را باخود دارد درخواب نشود

موش گیر اوراغلیواژوخات وحدأة نیز گویند دررسالة الصید باین عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغانست دوتخم نهد وگاهی سه تخم وبهرحال سه بچه بیرون آورد وازاین عبارت چنان مستفاد میگردد که موش گیر گاهی ازیك بیضه دوبچه بیرون می آورد واینصورت درغایت غرابتست گویند که موش گیر بهترین جانورانست در حق همسایه زیرا که اگرازگرسنگی بسرحدهلاکت رسد قصدبچه وبیضهٔ مرغانهمسایگان نکند نوبتی شخصی ازعزیزی پرسید که این سخن راستست که غلیواژششماه ماده میباشد وششماه نرجواب دادکه این معنی راکسی داندکه یکسال همسایه غلیواژ باشد

کرکس عرب کرکس را عریف خواند یعنی خبردارازکارهاواورا بدرازی عمر وحدت بصر تعریف کرده اند چنانچه گفته اندکه ازچهارصد فرسنك مسافت چیزی ببیند و دریکروزازشرق بغرب رود وهمچنین آورده اندکه بوی مرداررااز دورشنود واگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد وبچیزخوردن حرص بسیارداشته باشد وگاهی آنمقدارخورد که حرکت نتواندکرد وگرفتارشود وکرکس را باجفتش آنمقدارمحبت باشد که هرگاه ازوجدا گرددازاندوه بمیرد .

لکلك گویندکه اوجانوریست بزرك وبعضی ازحکما گفته اندکه نگاه داشتن استخوان لکلك باخودغم واندوه ازدل ببرد واگر کسی چشمش را همراه داشته باشد درآب غرق نشود هرچندکه شناوری نداند

کبوتر جانوریست بغایت مقبول وانواع اوبسیاراست چون خلت وپرپا وبغدادی وشوشتری وشیرازی وپردم وصحرائی وازخواص طبیعت کبوترآنکه اگرهزارفرسنك ازآشیانه معهوده خود دورافتد ودهسال برآن بگذرد طلب همان موضع کند وکبوتران نیز مثل آدمیان بایکدیگرتعشق میورزنـد ودر وقت جفت شدن سرورویهمدیگر را میبوسند ازارسطومنقولست که عمر کبوتربهزارسال میرسد .

طوطی باصناف اوصاف متصف میباشد ازآنجمله در زمان معزالدوله دیلمی طوطی سفید نزداو آوردند که منقاروپای هایوی سیاه بودوبرسرخود اکلیلی فستقیداشت ودرایام دولت سلطان ابوسعید میرزاطوطی سرخ ازهندآورده بودند ودرزمانفرمان فرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفیدکه منقارش سیاه وپایهـایش سرخ بودهدیده شده گویندکه هرکس زبان طوطی خورد فصیح گردد وهرکسزهره‌اشرا تناول نماید لکنت درزبانش پدیدآید

طاوس بحسب صورت بـهترین طیوراست ودر سه سالگی لون وزیـب وزینت پرهای وی بکمـال رسد ومادهٔ وی درسالی یکبار دوازده تخم نهد یاکمتر وچون با پرهای خود بسیاربازی کند تخمش بشکنند بنا برین بیضه او را درزیرماکیان نهند تا

بچه بیرون آورد. وماکیان ازآن بیضها زیاده ازدوعدد را محافظت نتواند کرد ودر رسالة الصید مسطوراست که ازعجایب آنکه طاوس نرو ماده بایکدیگر مجامعت نمی نماید بلکه چون طاوس نرمست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید وطاوس ماده آنرا بخورد و این معنی سبب بیضه نهادنش گردد اما را قم حروف ازامیر نظام الدین علیشیر که طاوس بسیارداشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت جفت شدن طاوس را بسان زوجیت خروس وماکیان مشاهده کرده ایم ازغرایب آنکه چون چشم طاوس برطعامی افتد که زهرداشته باشد آغازرقص کرده فریاد زند

خروس بوقت نمازعالم باشد چنانچه بعضی ازعلما ومجتهدین بران رفته اند که اعتماد بر بانك خروس کرده نمازتوان گذارد و درصحاح اخبارآمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چون خروس بانك کند ازفضل خدای تعالی خیری طلب زیرا که خروس ملکی می بیند وبانك میکند و خروس برمادهٔ خود بغایت غیوراست و بصفت شجاعت وسخاوت مشهور

تذرو خروس دشتی است واو درهوای خوش وموسم وزیدن باد شمال فربه شود ودرهوای مکدر وهنگام هبوب باد جنوب لاغر گردد

دراج مرغیست مشهورواودروقت وزیدن نسیم شمال وهوای خوش طیران نماید ودرزمان هبوب باد جنوب بال بپرواز نگشاید **کبك** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد ازغرایب آنکه کبك ماده بمجرد شنیدن آواز کبك نر تخم نهد وگاه باشد که درخاك غلطد وخاك بر پاهای خود پاشد و بیضه آرد و کبك دو آشیانه سازد وبیضهٔ راکه بچه نرشود کبك نرمحافظت نماید وکبك ماده بیضهٔ که بچه ماده گردد نگاه دارد وکبك نر برمادهٔ خود درغایت غیرت باشد وده سال عمر یابد

هدهد رسول حضرت سلیمان است بجانب بلقیس واوآب را درزیرزمین همچنان بیند که مردم درشیشه مشاهده نمایند گویند که هرکس پرهدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابدواگر هدهدی را درخانه بیاویزند ساکنان آن منزل ازضررسحرایمن مانند **فاخته** باآدمی انسی تمام دارد ولاجرم پیوسته در مواضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد ودرخانهٔ که آشیانه فاخته باشد مارساکن نگردد زیراکه هرگاه آوازش را بشنود بگریزد گویند که فاخته چهل ساله شود وجناب شیخ الاسلامی دررسالة الصید نوشته اند که اینمعنی مشاهده شده

قمری بعضی ازناظمان مناظم سخنوری آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با نردیگر جفت نگردد و درفراقش ناله کند تا وقتی که بمیرد دربعضی از تواریخ مثبت است که نوبتی یکی ازسلاطین هند مرغی بصورت قمری جهة سلطان محمود غزنوی فرستاد که هرگاه طعامی مسموم درمجلس حاضر میگشت اشك ازچشم آن مرغ میرفت ومانند سنك منعقدمیشد وآنسنك را چون تراشیده برجراحتها مینهادند التیام میافت

چغوك مانند طیوردانه چیندو بی آنکه ناخن درنده داشته باشد مثال سباع گوشت نیزخورد وبعضی ازعلماء گفته اند که عمر چغوك بهزارسال رسد وزمرهٔ جانب نقیض

گرفته بر آن رفته اند که چغوك بکثرت مجامعت مشعوفست بنابران زیاده ازیکسال عمر نمی یابد

فراشتروك طایریست بغایت معروف و ازوی غـرایب بسیار منقولست ازجمله آنکه چون چشمش را بر کنند بـاز بروید وجهة دفع خفاش که دشمن بچگان وی است همواره کرفس درآشیانه خود اندازد زیراکه خفاش‌از بوی کرفس بگریزد دیگر آنکه اگر بچه ویرا بزعفران رنك‌نمایند تصور کندکه ویرا علت یرقان‌حادث شده وفی‌الحال رفته سنك‌یرقان‌آورداماخواجه نصیرالدین‌محمدطوسی‌در یکی‌ازمؤلفات‌خویش نوشته‌است که صدق این سخن‌معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی درسقف یکی ازخانهای من فراشتروکی آشیانه ساخته بود ومن‌آنرا ویران کردم چون فراشتروك آمد وخانهٔ خود را خراب دیدآغازاضطراب‌نمود وبربام پرید و افغان میکرد تا وقتی که فراشتروك بسیارجمع‌آمدند وهریك مقداری گل درمنقار یا چنگال داشتندآنگاه همه ازبام پایان پریده درهمان موضع که‌آشیانه‌خراب‌شده بـودبیك لحظه خانهٔ دیگر ساختند و آن‌فراشتروك‌بآنجا درآمده فی‌الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از مخادیم صادق‌القول فرمودند که‌درزمان خاقان منصورسلطان‌حسین میرزا درروز پنجشنبهٔ بحظیرهٔ سلطان احمد میرزاکه درگازرگاه است رفته بودیم و در موضعی نشسته که آشیانه فراشتروکی‌درنظر بودناگاه‌دیدیم که‌ماری‌قصد کرد که بآن‌آشیانه‌رفته بچه‌گان‌فراشتروك را بخورد ومادربچگان چون آنحال مشاهده نمود بیرون پرید وپیش ازآنکه مارخود رابآشیانه‌اورساندبازآمده‌نزدیك بمارپریده چیزی‌دردهانش انداخت چنانچه‌ماربیطاقت شده ازسقف خانه پایان افتاد جمعی برخواسته اوراکشتند ودهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشتروك خارخسك دردهان مارافکنده بود وبدینجهة شراومندفع گردیده هر چند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بـود خامه بتحریر آن زبان گشود .

عکه بدزدی وخیانت موصوفست واوبیضهٔ خود را ببرك درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب برك نزدیـك تخم وی رود کنده شود و همچنین عکه قوت‌خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و عکه وموش و مور هیچ‌جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد .

غراب چندین نوع میباشد و طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبولیست که از خلق کناره کرده درجائی جفت شود که کس نه بیند وندانند وبعضی ازعلما برآن رفته‌اند که کلاغ مجامعت نمی‌نماید بلکه بمجرد آنکه نربمنقارخود طعمه بماده دهد قناعت کند و آنچه متفق است آنکه هیچ غرابی با یك ماده مکررمواصلت جایز نمی‌دارد وازین‌جهة اورا بعدم وفا منسوب سازند ازغرایب آنکه‌چون بچهٔ کلاغ ازبیضه بیرون آید در نظر پدرو مادرآن قدرکریه منظر نماید که چند روزگردش نگردند ودر آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد وهرگاه غراب بچه پر بر آرد پدر و مادرش بآشیانه آمـده‌تعهد حـالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین

حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکـه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده گفت یا غراب وحدالله و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لااله‌الله .

کلنك جانوریست ابله و دنك زیرا که در وقتی که در هوا پرواز مینمایدچون کسی دست جنبانده اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود اما یك صفت نیك‌دارد چون مادرش پیر گردد اورا ضایع نگذارد و بهر جـا رود همراه بـرد و درطعمه مدد نماید .

حباری بفارسی اورا تغدری گویند و تغدری مرغیست بغایت تیز پرواز چنانچه نوبتی کسی دربصره تغدری صید کرداز چینه دانش سیاه دانهٔ که دربلاد شام میباشدبیرون آمد واودرطلب دانه حیله بسیارمینمایدوآخرالامراز گرسنگی می‌میردوضرب‌المثل‌شده که آلت حرب تغدری افکندهٔ وی است چه هرگاه جانوری بروانداز ند بیخیال بروی افکند و اگر پری‌ازجناح تغدری کنده شود و دیر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغدری باتفاق صیادان‌لذیدترین لحوم طیوراست .

بط در وقتی که بط ماده برسر تخم نشیند یك لحظه نر از وی، دور نگردد و درآخرماه بچه ازبیضه بیرون‌آرد وبط نوحه را دوست دارد .

سمندر مرغیست که درمیان آتش پیدا شود وپروبالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند ودرهیزم افتد وسمندرهم درمیان آتش بچه کند وگویندکه اورا هزارسال عمر بود وبعضی از اهل خبر گفته‌اند که چون اجلش نزدیك رسد هیزم بسیار جمع کند وآتش درآن زند وخود را بسوزد وبعد ازمدتی که باران برآن خاکستر بارد سمندردیگرازمیانش ظاهر شود والعلم عندالله تعالی .

خفاش که اورا شپرك گویند طایریست بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب ازجمله آنکه گوش ودندان وپستان ومنقاروخصیه دارد ومادهٔ وی حایض شودو بخلاف طیوردیگر بچه‌زائیده‌شیردهد و بول کند وبخنددومانندآدمیان‌عمرش‌دراز باشددیگر آنکه محل پروازش درشبانه روزی دوساعت است اززمان دمیدن صبح صادق تا هنگام‌طلوع آفتاب وازحین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق ودرسایر اوقات چشمش ازرؤیةاشیاء عاطل است‌دیگر آنکه‌پشه‌دروقت طیران خفاش بیرون‌آمده‌خون‌جانوران خورد وخفاش دراثناء پروازاوراصید کرده طعمه سازد وبعضی ازعلماء تفسیر گفته‌اندکه خفاش بدعای عیسی علیه‌السلام مخلوق گشته بنا بر آن صفت مرغان‌دیگر ندارد اما شمهٔ ازغرایب‌امور طیورغیرمشهوربرین موجب است‌که مذکورمیگردد نقل است‌که در ساحل دریای نیل مرغیست که‌سرش سفید است وباقی اعضایش سیاه وآن طایرازآن موضع بجای دیگر نرود وپیوسته ازماهی آن بحرخورد وهرگاه درطیران آید بلفظ فصیح گـوید الله‌فوق الفوق چنانکه همه‌کس این کلمه را شنود **دیگر** درحدود مغرب مرغیست که آن را قارون گویند وقارون همواره همراه کشتی طیران مینمایدوهرگاه سفینه بمحلی خوفناك میرسد یا بجائی منتهی میشود که‌ازجانوری‌ضرری‌متصوراست سه‌نوبت بانك‌میکند وملاحان کیفیت حال را دانسته بتدارك اشتغال مینمایند **دیگر** ازغرایب طیور آنکه در حدود

طبرستان مرغان کوراز یکجنس بر درختان میباشند ومرغان دیگر بجثهٔ گنجشکی همه از یك صنف می آیند ومگس و پشه میگیرند و بآن مرغان میدهند وچون روز بآخر میرسد آن طیور کوراین مرغان ضعیف را میگیرند ومیخورند **دیگر** درولایت زنگبارمرغیست که بردرخت کافور بیضه مینهدوهر گاه ماری قصد میکند که بیضهٔ او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان برچشم مارمیزند که دیده‌اش ازحدقه بیرون می‌افتد و بیضه نمی‌شکند وهر گاه بچه سراز بیضه بیرون میکند مادرپوست آنرا نزد ولد خود می نهد و مار بواسطهٔ دیدن پوست بیضه گرد بچهٔ آن مرغ نمی گرددوآن مرغ درهیچ درختی آشیانه نمی‌سازد مگر بردرخت کافور **دیگر** درجزیرهٔ صقلاب طیریست که هر گاه راه براهل کشتی مشتبه می‌شود آن مرغ می آید ودرپیش کشتی می برد وملاحان کشتی درعقبش میرانندتا بطریق مستقیم میرسند **دیگر** درهندوستان مرغیست که دهن بزرك دارد واین مرغ دهان خود را پرآب میسازد و برسر کوهی می آید و دیگر مرغان خودرابوی میرسانند و آب از دهانش میخورند وچون آب تمام می‌شود بازبرسر شغل خود میرود **دیگر** در ولایت زنگبارمرغیست که مارمیخورد باین طریقه که دم ماررا می گیرد ومی‌برد واگرمارقصد اومیکند می گذارد و بازدرمیان‌زمین وآسمان اورامی گیرد تا دربرابرقلهٔ جبلی‌میرساند آن گاه رها می کند ومار برزمین خورده‌چند قطعه‌میشودبعد ازآن نشسته اورا میخورد اما دم وسراورا نمی‌خورد زیراکه اگرآن‌دوعضورا بکاربردکورشود **دیگر** درحدود خرم وبیان مرغیست که اگرروز نوروزدرمیان‌عمرانات پیداآید مردم آنجا رایقین شود که در آن سال درمیان ایشان قحط وعسرت اتفاق افتد واینمعنی تخلف نکند **دیگر** در عجایب‌المخلوقات بغوی مسطوراست که مرغی هرسال درروزعاشورا علی‌الصباح بمشهد امام حسین علیه‌السلام آید وتاهنگام غروب نوحه کند وبعدازآن طیران‌نماید وتاعاشوراء دیگرهیچکس اورانبیند **دیگر** درد یاربلغارمرغیست که منقاری درازدارد منقارزیرینش ششماه بجانب راست مایل باشد وششماه بطرف چپ وگوشت آن مرغ نافع استحصاة کلیه ومثانه راوهرگاه بیضهٔ آن مرغ را بریخ یا برف نهند آن یخ وبرف ازحرارتش بگدازد دریکی ازکتب معتبره بنظررسیده که دردریای زوم‌جزیره‌ایست بجزیرةالطیور موسوم ودرآن جزیره ازاصناف مرغان صد وسی صنف یافته‌اند اکثر غریبةالاشکال و الافعال و برین قیاس عجایب ربع مسکون بسیاراست وغرایب عالم کن فیکون بیشمار وتحریرجمیع آن امور مقدور بنان بیان نیست‌ومیسورخامهٔ‌مکسوراللسان‌نی ع وهل کان فی‌الیام غیرعجایب☆ وازهمه عجیب ترآنکه این ذرهٔ احقررا با وجود قلت بضاعت وعدم استطاعت ودلی ناخوش ودماغی مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود ومساعدتائید معاونت فرمود تا دراندك زمانی معظم وقایع انبیا وائمه هدی وملوك وسلاطین‌ومشایخ وحکما وعلما وفضلا را ازاول آفرینش تا غایت‌درسلك تحریر کشید ودرتصحیح‌روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده این مجموعه را بساتمام رسانید **بیت** شکر که این نامه بعنوان رسید☆پیشترازعمربپایان رسید وچون این نامهٔ نامی بر آثارانبیا و ملوك محتوبست اتمامش درسالی اتفاق افتاد که آثار الملوك والانبیاء از

تاریخش خبرداد وایضاً لفظ خبر ازجهان‌بیان از ین سال‌مخبراست وباین تاریخ مشعر بیت چون خامه کرد قصهٔ اهل‌جهان‌بیان ✿شدسال اختتام خبرازجهانیان وایضاً اجناره صحیحه مخبرعن هذاالسنة کما قال مولانا شهاب الدین احمدالحقیری شعره هذالکتاب یحکی عن جملة الرقایع ✿اخباره صحاح انواره صریحه ✿اذتم قد سالت تاریخه و شانه ✿ان مجمع فقالوا اخباره صحیحه اکنون بیتی چندکه مضمونش ازاغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه مبراست بررای ممالك آرای صاحب دولتی که نضارت گلزاراین گفتار از فروغ آفتاب عنایت بیغایت اوست عرض مینماید و بردعائیکه متضمن هردعائی تواند بود اختتام کلام را می‌آراید **نظم :**

ممالك مدارا هنر پرورا✿کرم گسترا آصفا سرورا دراین روزگارهمایون اثر✿ نداندکسی چون توقدرهنر شناسد کمال سخن هوش تو ✿ نماید گهر لایق گوش تو ازین پیش‌ازجورچرخ کبود✿ریاض سخن را نضارت نبود نرستی‌درآن‌خشك سال‌ستم✿ بباغ تمنا گیاه کرم ز جور سموم غم روزگار ✿ درخت سخن بود بی برك و بـار که ناگه‌نسیم‌عنایت وزید ✿ بگوش‌خرد این بشارت‌رسید که‌ازابراحسانت‌ای‌سرفراز✿ ریاض هنر گشت سرسبزباز ز ایثار آن ابر گوهرنثار ✿ نهال سخن میوه آورد بار ازآن روی اهل هنرشادکام✿ کشیدند کلك بلاغت نظام نمودند مدح وثنایت‌رقم ✿ ستردند از لوح دل نقش غـم مرا نیزخاطرسخن ساز شد ✿ برویم درخرمی‌بازشد ز فیض سماوی مدد خواستم ✿ عجب بوستانی بیاراستم بگنجینهٔ طبع و بحر ضمیر ✿ بسی داشتم گوهر دلپذیر کشیدم بگوش دل آگهت ✿ باخلاص کردم نثار رهت بنام توکردم کتابی تمام ✿که نامی بود تا بروزقیام نه نام تو این نامه شد نامور ✿ ازآن‌گشت‌نامش‌**حبیب‌السیر** سه‌قسمت‌این‌نامه‌وهرکدام✿چودرجیست مشحون بدرکلام بیاضش منور چورخساریار✿سوادش معطر چومشك تتار حکایات آن‌بهجت افزا همه✿ ز ضعف روایت مبرا همه صحاح روایات آن بیسخن ✿ خبرگفته از راز نو و کهن عباراتش‌ازعیب‌اخلاق‌دور✿مسلسل‌چوزلف‌سمن‌سای‌حور سطورش‌چوخط‌بتان دلفریب✿ عذارسخن را درافزوده زیب حروفش‌زنورشرف‌یك‌بیك✿بچشم خردگشته چون‌مردمك معانیش‌درکسوت مشکفام✿درخشنده‌چون نوراختر بشام چوآمدضمیرت جواهرشناس✿ زرایت کند مهر نور اقتباس بود ظاهر از بخت فرخ اثر ✿ بمعیار طبعت عیار هنر چه‌حاجت که‌من خودستائی کنم✿باوصاف‌اومشکسائی کنم کنون‌ای‌عطابخش‌حاتم‌شیم✿ چنان می سزدکز کمال‌کرم مرا ز اهل دنیا کنی بی‌نیاز ✿ زهم‌کسوتانم دهی امتیاز بسی وقت از بخت نا اعتماد✿نبوده بدستم عنان مراد چو یابم بتحسین تو اختصاص ✿ سرافراز گردم باحسان خاص شوم برسمند سعادت سوار✿کشم بختی چرخ در زیربار بهرچیزباشدمرا دسترس✿ دگراحتیاجم نماند بکس درین باب زین بیشترقیل‌وقال✿ نباشد زآداب اهل‌کمال ازآن‌روکه بی‌گفتگوی هزار✿ بود روح پرور نسیم بهار چوفیض سحابست بیش‌ازحساب✿شوددایم‌ازوی‌چمن‌کامیاب برآیدچوخورشیدتابان‌بلند✿ ز نورش جهانی شود بهره‌مند پسندیده باشد بنزدکرام✿که یابد سخن بردعا اختتام

الهی بحق رسولی که بود✿دلش کان احسان کفش بحر جود باعزاز شاه ولایت نژاد ✿
بزهرا و سبطین و زین العباد باولاد و احفاد آل عبا ✿ نجوم درخشان اوج هدا
که پیوسته این آصف سرفراز✿باقبال بادا رعیت نواز سرش باد از تاج عزت بلند ✿
ز نور شرف خاطرش بهره‌مند زمان تا زمان دولتش بیش باد✿ز آصف با نصاف در پیش باد
باقبال فتح و ظفر شادکام ✿ بماناد در دار دنیا مدام خدایا که این نامهٔ دلفریب ✿
که از نام این نامور یافت زیب بانظار تحسین اهل سخن✿که هستند واقف زراز کهن
همیشه بفضل تو منظور باد✿عیوبش زچشم کسان دور باد مراهم که خون جگر خورده‌ام ✿
که این روضه را در بر آورده ام مکن ازعطایای خود ناامید✿بعفو ازخطا یاکرم کن نوید
بر آور گل معرفت ازگلم ✿ منور کن از نور عرفان دلم بارقام اسلام ده اختتام ✿
کتاب بقای مرا والسلام

بشون اله تبارک وتعالی وتایید ائمه هدی علیهم سلام اله ذی‌العز والعلی
درتاریخ آبانماه ۱۳۳۳ شمسی بهمت این بنده چاپ کتاب تاریخ
حبیب السیر باتمام رسید
محمد ترقی ـ مدیر کتابخانه خیام

فهرست اعلام و اماکن و کتب و قبائل جلد چهارم

کتاب حبیب السیر (۱)

ا

پ

د

ص

ف

ق

گ

ن

فهرست مطالب جلد چهارم حبیب السیر